محمد محیط طباطبائی

فهرست مندرجات
(شماره‌های ۱-۶ سال هجدهم، فروردین - شهریور ۱۳۷۱)

مجلهٔ فرهنگ و پژوهشهای ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)

بنیاد گرفته در ۱۳۰۴ به صاحب امتیازی دکتر محمود افشار

هیچگونه پیوستگی و بستگی اجتماعی، مالی و غیر آن به هیچ بنیاد و مؤسسه و سازمانی ندارد.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

(از سال پنجم ـ ۱۳۵۸)

ایرج افشار

سال هجدهم
شمارهٔ ۱ـ۶

فروردین ـ شهریور
۱۳۷۱

☐ مقاله‌هایی چاپ خواهد شد که به صورت ماشین شده فرستاده شود یا به خط نسخ وکاملاً روشن (غیر شکسته) باشد.

☐ دفتر مجله درکوتاه کردن مقاله‌ها و ویراستاری ضروری آنها آزادست.

☐ هیچ مقاله‌ای زودتر ازیکسال از زمان رسیدن آن چاپ نخواهد شد.

☐ نقل مطالب این مجله منحصراً با اجازهٔ دفتر مجله یا نویسندگان مقاله مجاز است.

☐ همه مطالب و نوشته‌های بدون امضاء از مدیر مجله است.

☐ آگهی کتاب پذیرفته می‌شود. معرفی کتاب منوط به دریافت دونسخه ازکتاب است.

☐ حق اشتراک سال ۱۳۷۱: ایران ۶۰۰۰ ریال ـ کشورهای دیگر ۱۲۰۰۰ ریال (هوائی)ـ ۸۵۰۰ ریال (زمینی)

* * *

کمکهای موقوفات دکتر محمود افشار

۱) واقف متولی، محل دفتر مجلهٔ آینده را ـ که رقبه‌ای است از موقوفات دکتر محمود افشار یزدی ـ از سال ۱۳۵۸ برای کمک به امکان انتشار مجله به رایگان در اختیار دفتر مجله قرار داده است.

۲) موقوفات مذکور مطابق وقفنامه و بنا بر نیت و عمل واقف هر سال سیصد و پنجاه دوره ازمجله را خریداری کرده و به دانشمندان و مراکز ایرانشناسی و کتابخانه‌هایی که وسیلهٔ ترویج و تعمیم زبان فارسی هستند فرستاده است.

☐ پخش تکفروشی توسط «به‌نگار»، تلفن ۸۹۳۹۲۱

☐ حروف‌چینی: میثاق ☐ لیتوگرافی: بزرگمهر

☐ چاپ و صحافی: بهمن

چهار هزار و هشتصد نسخه ازین دفتر در پائیز ۱۳۷۱ انتشار یافت

* * *

به نام نگارندهٔ هست و بود

بر سرصفحهٔ شمارهٔ پیشین نوشته بودم که چون.به تازگی چشمانم دچار بیماری شده است و ناچارم از گرانباری آن بکاهم از چاپ کردن مجلهٔ آینده دست می‌کشم. این عبارت گویا و کوتاه دوستداران مجله و دوستان ادیبم را برآشفت. هریک به زبانی دلپذیر و بیانی پرتاثیر مرا به دنبال کاری که زندگی معنوی من بدان پیوستگی چهل و چند ساله داشته و تجربتها درین زمینه به دست آمده است ترغیب و تشجیع کرد.

مهربانیها و دلسوزیها در حقیقت برای من حکم شماتت داشت، ازین روی که چرا آن عهدی که با زبان فارسی داشته‌ام گسسته‌ام و در روزگاری که درهای قلمرو تاریخی زبان فارسی باز و چشم هواخواهان فرهنگ ایرانی به افقهای تازه گشوده شده است آینده خاموشی را پیش می‌گیرد. هریک از سخنان مهرآمیز یا عتاب انگیز دوستان نهیبی بود که تازیانه وار بر من زده شد و به حق در گوش جانم می‌شنفتم که چشم اگر هست برای نگاهبانی از فرهنگ ایران و پایداری زبان فارسی است.

لطف و عنایت بیش از حدی که از دوستان دربارهٔ «آینده» آشکار شد مدیر مجله را ناچار به فرمان پذیری واداشت تا همچون سیزده سالی که گذرانده است به میزان توانمندی کتونیش «آینده» را منتشر کند. پس امید می‌ورزد بتواند با بودن ناآرامی در چشم* و خستگیها، در سالهای نزدیک شدن به هفتاد سالگی، آینده را در دوره‌ای که باید فرهنگ ایرانی را بهتر و بیشتر مخصوصاً به همسایگان شناساند به چاپ برساند و در تعمیم و گسترش زبان فارسی و ادبیات آن کوتاهی نورزد.

* * *

آینده مجلهٔ روز نیست که ضرورت به انتشار ماهانهٔ آن باشد. معمولاً مطلبی در آن چاپ نمی‌شود که با چند ماه کهنگی بپذیرد. آینده کوشیده است و می‌کوشد که امروز خواندنی باشدوبرای فرداهای دور ماندنی. آینده کوشیده است و می‌کوشد که مجلهٔ پژوهشی فرهنگ ایرانی و زبان فارسی باشد و نیز کوشیده است و می‌کوشد که به روشن شدن تاریخ و گذشتهٔ ایران و فرهنگ درخشان آن کمک کند، چه معتقد است که به آیندهٔ روشن بدون آگاهی پذیری از گذشتهٔ تاریک نمی‌توان دست یافت. اگر نیک و بد گذشته را بشناسیم می‌توانیم راههای استوار و راست آینده را درست بسازیم.

آینده، در سال هجدهم به مناسبت آنکه شماره‌های دورهٔ پیشین چند ماه دیر نشر شده است فقط در فصلهای پائیز و زمستان ۱۳۷۱ منتشر خواهد شد و از سال نوزدهم (۱۳۷۲) در هرفصل یک دفتر از آن به چاپ خواهد رسید. همین درخواست برای ترتیب دفعات انتشار مجله از ادارهٔ کل مطبوعات شده است تا اجازه فرمایند فاصلهٔ انتشار مجله از ماهانه به فصلی تبدیل شود.

آینده هیچگاه به هیچ دسته و رسته و گروه و انجمن و بنیاد و نهاد و سازمان و مؤسسهٔ آشکار یا مخفی وابستگی و پیوستگی نداشته و مرتبط با هیچ آیین و فرقه و حزب داخلی و خارجی، وطنی و غیر وطنی، نبوده است. آینده نشریه و وارگان، موقوفات دکتر محمود افشار هم نیست. البته واقف موقوفات، مؤسس و صاحب امتیاز نخستین این مجله بوده و چهار دوره از آن را در سالهایی که هنوز موقوفات خود

---

* فرض است که درمانها و توجه دوست دانشمند و پزشک ارجمند آقای دکتر فریدون سمیعی را سپاسگزار باشم.

را بنیاد نگذارده بود منتشر کرده است و تعطیل چهارمین دورهٔ آن مقارن با تأسیس موقوفات او بود. واقف به مناسبت علاقه‌مندی به تعمیم زبان فارسی و وحدت ملی ایران در وقفنامهٔ خود مقرر داشته است: «برای اینکه مجلهٔ آینده بتواند از کمک موقوفات برخوردار شود علاوه بر اینکه باید همیشه در سیاست بیغرض و یک مجلهٔ ملی و مانند گذشته طرفدار حفظ استقلال و تمامیت و وحدت ملّی ایران و مروج زبان فارسی باشد، نباید هیچگاه ارگان دولت یا هواخواه دولتهای بیگانه و وابستهٔ هیچ حزب و دسته‌ای گردد». باز واقف در مقدمهٔ خود بر وقفنامه نوشته است: «باید به صراحت بگویم که بیش از هر وسیله و پیش از هرکار دیگر که برای رسیدن به هدف در نظر گرفته شده واقف را به مجلهٔ آینده عقیده و علاقه است. معتقدم به وسیلهٔ انتشار این مجله با سبکی که داشته و در جامعه نیز بدان معرفی شده خدمت سزاواری می‌توان انجام داد... مجلهٔ آینده در گذشته برای این مقاصد تأسیس یافت. امید است که در آینده نیز به نحو بهتر و تمامتری همین روش را دنبال کند و در این صورت از مساعدت مالی این موقوفات بطوریکه پیش‌بینی شده برخوردار گردد.»

پس مجلهٔ آینده اگر با مندرجات و سبکی منتشر شود که با مقاصد واقف و مندرجات وقفنامه هماهنگی داشته باشد از کمک و مساعدت موقوفه که خریدن مقداری از آن است بهره‌مند می‌شود و چون چنان بوده موقوفه مقداری از مجله را خریداری و میان مراکز علمی و کتابخانه‌ها و دانشمندان و ایرانشناسان به رایگان پخش می‌کند (سیصد و پنجاه شماره).

در فروردین ۱۳۵۸ که مجلهٔ راهنمای کتاب متوقف شد پدرم به من پیشنهاد کرد مجلهٔ آینده را منتشر کنم. من پذیرفتم و به چاپ آن پرداختم و چون اواسط آن سال امتیاز جراید و مجلات بنا به لایحهٔ قانونی در حال تعویض و تجدید بود پدرم در پانزدهم آبان آن سال به ادارهٔ مطبوعات نوشت «چون اینجانب حق امتیاز مجلهٔ آینده را در سال ۱۳۰۲ از وزارت معارف آن زمان که بعد تغییر نام به وزارت فرهنگ داد گرفته بودم و اکنون به فرزند خودم آقای ایرج افشار واگذار کرده‌ام خواهشمندست طبق تقاضای نامبرده امتیاز جدید به نام ایشان صادر شود. اینجانب حقی نسبت به آن نخواهم داشت.»

آوردن این تفصیل برای حفظ حیثیت موقوفه ونیز برای آن است که نادانستگان از چونی و چگونگی آگاهی بیابند و مسلم باشد که آینده «ارگان» موقوفه نیست و طبعاً مطالبی که در آن به چاپ می‌رسد از سوی موقوفه نیست. موقوفه اگر آن را منطبق با هدف وقف و موافق مقاصد واقف دانست اجازهٔ خریداری حداکثر تا یک دهم شماره‌های آن را دارد و اگر شورای محترم تولیت دریافت که مجله در راهی جز آن می‌رود که موضوع وقف است کمکهای خود را قطع خواهد کرد.

آینده هیچگاه برای خوشامد این و آن چاپ نمی‌شود. چاپ اسناد و نوشته‌های بازمانده از رجال پیشین و عکس آنان در مجله ناشی از هوی و هوس و علاقه‌مندی به این و آن و به هیچ روی در پی دفاع از یکی و تقبیح دیگری هم نیست. سند و نوشتهٔ قدیم برای رسیدگی و پژوهش و سنجش علمی است که تاریخ نگاری و تحقیق در احوال گذشته بی‌آنها امکان پذیر نیست. به همین ملاحظه روش مجلهٔ آینده در پروانهٔ انتشار آن «تاریخی، ادبی» قید شده است.

ایرج افشار

اکبر تورسان زاد
(دوشنبه ـ تاجیکستان)

کناری از قلمرو زبان فارسی *

مجلهٔ آینده در سال اول انتشار خود (۱۳۰۴) به مناسبت آنکه به قلمرو زبان فارسی و اهمیت فرهنگی آن توجه مخصوص داشت مقاله‌ای تحت عنوان «زبان فارسی در ترکستان» نوشتهٔ مرحوم محمود عرفان منتشر کرد. در همه دوره‌های دیگر هم از تجدید مطلب دربارهٔ قلمرو زبان فارسی غافل ننوده است.

چون اخیراً دو نوشتهٔ خواندنی و جامع‌الاطراف از آقای اکبر تورسان‌زاد دربارهٔ وضع زبان فارسی میان تاجیکان به چاپ رسیده و گویای حس بیداری و شوق ورزی آنان به زبان مادری، بومی، ملی و فرهنگی و تاریخی است به نقل خلاصه‌ای از آن دو نوشته می‌پردازد.

ضمناً گفته شود که دکتر اکبر تورسان زاد عضو آکادمی علوم تاجیکستان و رئیس شعبهٔ پژوهشهای شرقی آن است وهیچگونه نسبتی با شاعر فارسی سرای به نام تورسون زاده که اشعارش چاشنی حزبی و مرامی داشت و چند سال پیش درگذشت ندارد. تورسون نام ترکی است ولی تورسان (تور + سان) نشانه‌ای است از فارسی دوستی صاحب نام. ایشان اخیراً که تحولات شوروی پیش آمد کتابی به نام «احیای عجم» منتشر ساخت.

(آینده)

قصهٔ مرغ سمندر پیش من افسانه نیست
سرگذشت مردم پیچیده، فریادمن است
بازار صابر (شاعر معاصر تاجیک)

---

* این عنوان از سوی مجله است (آینده)

تاجیکستان و تاجیک

در سرزمین باستانی ورارود که اکنون یک پارهٔ آن را تاجیکستان می‌خوانند، امروز یک نهضت فرهنگی دامن گسترده که پیرامون آن بومیان پارسی زبان این دیار برای دوبار زنده کردن سنتهای اجباراً از میان رفته، برقرار ساختن پیوندهای از هم گسسته و برگردانیدن میراثهای معنوی به یغما رفته‌شان کمر همت به میان بسته‌اند.

پیش از این، قیام روح و روان در تاجیکستان از نبرد نابرابر برای حفظ زبان فارسی که سالیان دراز چون دیگر زبانهای ملی مورد تعقیب و تحقیر سیاسی قرار گرفته بود، آغاز شد...

نخست می‌خواهم تاجیکستان امروزه را به شما معرفی نمایم:

تاجیکان می‌گویند، سخن از زبان لقمان حکیم خوش است. طبق این حکمت سنتی به نقل قول شخصی می‌پردازم که خودش چهره‌ای شناخته در فرهنگ ایران کنونی بود و نیز با تاریخ و فرهنگ تاجیکان از نزدیک آشنایی داشت. نام این شخصیت معروف سعید نفیسی است که او را در تاجیکستان شوروی نیز نیکویی می‌شناختند و احترامش می‌کردند. در یکی از مقاله‌های این دانشمند و سخنور معروف، تاجیکستان به خوانندگان ایرانی اینطور معرفی شده است:

> تاجیکستان امروز شامل دامنه‌های غربی و جنوبی کوهستان پامیر است که در قدیم قسمتی از آن را که مجاور افغانستان امروز در کنار رود جیحون بود چغانیان و به تازی صغانیان می‌گفتند. قسمتی از شرق آن را که به سرزمین مرو منتهی می‌شد، قبادیان و قسمتی از شمال آن را که به شهر بلخ می‌رسید ختل یا ختلان می‌گفتند. امروز یک حد آن (تاجیکستان) شهر ترمذ در سرحد افغانستان و یک حد آن شهرهای سمرقند و خجند و پنجکت در کنار رود زرافشان است. پایتخت آن شهری است که اکنون دوشنبه نام دارد.[1] زیرا که در سابق آبادی بسیار کوچکی بوده است که روزهای دوشنبه در آنجا بازاری برپا می‌شده‌ست و به اصطلاح دوشنبه بازار بوده است. بدین گونه هرگاه تاجیکستان بگویید مقصود همان سرزمینی است که از آغاز آریاییان ایرانی و پارسی زبان در آنجا زیسته‌اند و سرزمین اصلی زبان دری یعنی زبان فارسی ادبی امروز است. تاجیکان و تاجیکستان تا آغاز قرن دهم هجری که ازبکان بر آسیای مرکزی مسلط شدند همیشه با تاریخ ایران شریک بودند و تاریخ ایران و تاجیکستان را نمی‌توان از هم جدا کرد.[2]

با این دیباچهٔ رنگین سعید نفیسی در نوبهٔ خود یک نکتهٔ تاریخی دیگر را علاوه می‌کنیم. مرزهای جغرافیایی و سیاسی تاجیکستان کنونی با قلمرو فرهنگ ایرانی که وارث و حامل آن در حدود شوروی تاجیکانند مطابق نیستند. در عرض یک قرن مرزهای سیاسی تاجیکان دو بار تغییر یافته که بدون شرکت بلاواسطهٔ خود آنان صورت گرفته است. بار اول در آخر قرن نوزدهم، ضمن معاهدهٔ نظامی سیاسی روسیه و انگلستان، و بار دوم در نیمهٔ اول قرن بیستم، هنگام تقسیم‌بندی حدود جمهوریهای تازه بنیاد در شوروی.

در مورد اول تاجیکان را رود کوچک موسوم به «پنج» جدا ساخت. در مورد دوم مرز سیاسی میان وادیهای تاجیک‌نشین سان کاردی گذشت که تن زنده‌ای را دو پاره کرده باشد. در نتیجه تاجیکان میان سه دولت مختلف روسیه، افغانستان، چین، و چهار جمهوری شوروی (تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان و قزاقستان) پراکنده شدند. بدین احوال می‌توان نتیجه گرفت که بعد از انقلاب

---

۱. باستانشناسان تاجیک در این سی حفریاتی کردند که موافق آن در جای دوشنبهٔ امروز در قرن سوم قبل از میلاد شهرک یونانی و باختری وجود داشته است. بعد از آن هم ـ در عهد کوشانیان و قرون وسطی ـ در اینجا شهر وجود داشته است. دوشنبه همچنین نام شهر بار اول در آثار خطی قرن هفدهم میلادی ثبت شده است.

۲. ر.ک. سعید نفیسی، «تاریخ ملت تاجیک»، مجلهٔ پیام نوین، دورهٔ ششم، ۱۳۴۳ خورشیدی، شمارهٔ ۱۱ و ۱۲، ص ۱۳۶.

اکثر در روسیه هم تاریخ با تاجیکان مثل قرنهای پیش حسن نظر نداشته است. راستی که انقلاب روس آنها را از اسارت چندین قرنهٔ ترکان آزاد کرد، ولی از بس که این انقلاب در نهایت کار کمال مطلوبش را بر باد داده و مردم را ناامید کرد، در روزگار تاجیکان و سایر مردمان مسلمان شوروی اصولاً تغییرات کلی بوجود نیامد. درواقع، یک نوع اسارت اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی با دیگر نوع اسارت عوض شد و بس. گذشته از این، در مورد تاجیکان یک بیعدالتی تاریخی انجام شد. مرزبندیهای خودسرانهٔ استالینی بخاطر تشکیل باصطلاح جمهوریهای ملی صاحب اختیار (خودمختار)، باعث آن شد که بومیان فارسی زبان ترکستان سابق از مراکزاصلی و اساسی فرهنگ و تمدن سنتی‌شان، بویژه سمرقند و بخارا، جدا ماندند. در نتیجه تعداد قابل توجهی از فارسی زبانان شوروی که اغلب آنان افراد تحصیلکرده وصاحب فرهنگ بودند و در رشته‌های معارف و مطبوعات و دیگر بخشهای فرهنگ ملی فعالیت داشتند ازاین مرزهای مصنوعی جمهوری تازه بنیاد تاجیکستان بیرون ماندند. باصطلاح «تاجیکستان سرخ» به یک گوشهٔ عقب مانده و نظرناگیر اتحاد جماهیر شوروی تبدیل یافت که مدتی مدید به کمک جمهوریهای دیگر بخصوص ازبکستان و روسیه محتاج ماند...

حالا از سرنوشت تاریخی ملت تاجیک می‌آییم بر سر سرنوشت تاریخی اسم آن که نیز مسألهٔ جالب و مهم علمی است. مردم ایرانی نژادی که از قدیم‌الایام در وادیهای ماوراءالنهر خراسان سکونت دارند و در طی دست‌کم ۱۳۰۰ سال اخیر با نام تاجیک یاد می‌شود، این اسم را از کجا گرفته است؟ و این اسم چه معنی دارد؟

در این باره مستشرقان ایرانی و خارجی ملاحظات گوناگونی را بیان کرده‌اند که برخی از آنها مضموناً برخلاف یکدیگرند. بنابه معنی عوامانه اصطلاح تاجیک (تاج + یک) تاجدار گفتن است. بقول باروکف مستشرق قرن گذشتهٔ روس، این «معنی داد» احتمالاً زمینهٔ تاریخی داشته است. برخی از اهل بومی این دیار کلاهی بر سر داشتند که شکلاً به تاج یا شانه مانند بوده است.

علی اکبر دهخدا در نوبهٔ خود اظهار عقیده کرده که «تاجیک» کلمه‌ای پهلوی بوده است که از اسم قبیله‌ای از قبایل ایرانی با نام تاج، برآمده است. متأسفانه فرهنگ شناس محترم عقیدهٔ خود را با سند یا حجت تاریخی ثابت نکرده است.

برخی از مستشرقان اروپایی عقیده داشتند که «تاجیک» همان کلمهٔ مرکب «تات ـ جیک» (به معنای ایرانیان مغلوب ترک) است. ولی این عقیده نیز به حدی که باید از نظر علمی ثابت نشده است.

میان خاورشناسان اروپا ازسالهای بیست به این طرف یک تعبیر «اتیمولوژیک» دیگر نفوذ یافته که حتی به صحیفه‌های کتاب باباجان غفوراف [به نام] «تاجیکان» که همچون مفصل‌ترین وبهترین تاریخنامهٔ قول تاجیک از عهد باستان تا آغاز قرن نوزدهم شناخته شده، راه یافته است. موافق با این تعبیر اسم تاجیک ازنام یک قبیلهٔ معروف سامی موسوم به «طایی» گرفته شده است که ازهمسایگان نزدیک و دیرین ایرانیان قدیم بوده است. این عقیده اصلاً بنیاد علمی ندارد. در رد آن باید به چهار جنبهٔ مهم مسألهٔ مذکور دید و اعتبار داد.

۱. در میان دو کلمهٔ تازی فرق کلی هست. یکی از اسم عربی «طایی» مشتق شده است که با «ط» نوشته می‌شود. دیگری از فعل فارسی تاختن یا تازیدن گرفته شده که با «ت» نوشته می‌شود. تازی تاجیکی که از آغاز به معنی عرب و زبان عربی استعمال می‌شد، زمینهٔ تاریخی هم دارد...

۲. اسم «تاجیک» یا «تازیک» ذاتاً کلمهٔ سغدی و پارتی یا سکایی است، نه عربی یا ترکی. این نام باستانی و قدیمی روستایی مختص و محدود به کشورهایی است که در آنها طایفه‌های آریایی از همان عهد باستان زندگی می‌کردند و حکومت داشتند. پس «تاجیک» اقلاً به اندازهٔ «تازیک» قدیم است.

۳. اگر کلمهٔ تاجیک در آثار ثبت شده تا عهد اسلام و رسیده تا زمان به ما به کار نرفته باشد، (این

اصطلاح بار اول در آثار تاریخی چینی و تبتی مشاهده می‌شود که به قرن هفتم میلادی منسوب است) پس این دلیل بر آن نیست که نام مذکور قرنهای بعد به وجود آمده است. شاید نام «تاجیک» در زمانهای خیلی قدیم هم در استعمال مردمان بومی آریایی و همسایگان آنها بوده باشد، ولی بعلت تاریخی که ما نمی‌دانیم از بین رفته و فقط در گفته‌ها و نوشته‌های همسایگان آنان باقی مانده است.

۴. نام «تاجیک» از آغاز پیدایش نسبت به تمام پارسی گویان عجمستان به کار رفته است. برای تأیید این نکته، در وقتش صدرالدین عینی سردفتر ادبیات نوی پارسی در شوروی، تحقیقاتی را انجام داد که در ضمن آن به آثار مورخان قرون وسطی استناد کرده بود. از جمله استنادات او سه تایش را نقل می‌کنیم:

در روضةالصفای میرخواند از زبان حرقه داغ مغول آمده است «افراسیاب که حاکم لرستان بود تاجیک بود، پادشاه احوال ممالک فارس را استفسار نمود. حرقه داغ زانو زد و گفت اول حال این تازیک را بهم رسانم!»[3] مسلم است که در زمان استیلای مغول اهالی ناحیهٔ فارس و لرستان که یک قسمت از این ناحیه را تشکیل می‌دهد «تاجیک» نام داشتند.*

در صحیفهٔ دیگر از این اثر تاریخی یکی از مغولان استیلاگر در حق ملک غیاث‌الدین، زاده و حاکم سیستان، می‌گوید: «این تازیک ما را می‌ترساند.»[4]

مؤلف روضةالصفا از واقعه‌ای که در قلعهٔ النجق (که در آن قاضی عمادالدین نخجوانی استقلال یافته بود) واقع در آذربایجان، پس از وفات امیر تیمور رخ داده نقل کرده، ضمناً می‌نگارد: «ترکان مشاهده کردند که وزیر و مشیر و قاضی همه مردم تاجیکند.»[5]

در سرچشمه‌هایی که ذکرشان گذشت، یک نکته جالب نیز به نظر می‌رسد که صدرالدین عینی نیز آن را متذکر شده بود. منظورم تبدیل یافتن کلمه اصلی «تاجیک» به «تاریک» و یا «تازیک» است. قبایل ترک و مغول حرف «ج» را تلفظ کردن نمی‌توانستند و آن را به «ز» بدل می‌کردند.

در آثاری که ذکرشان گذشت این خصوصیت تلفظ کلمهٔ تاجیک از طرف بیگانگان به نظر گرفته شده است. چنانکه، مثلاً، میرخواند ضمن بیان احوال خوارزمشاهیان کلمهٔ مذکور را «تاجیک» نوشته است، ولی هنگام متذکر شدن از استیلای مغول «تاجیک» را طبق تلفظ استیلاگران یعنی از زبان آنان به شکل «تاریک» آورده است.

باز یک دلیل تاریخی هست که شامل تمام فارسی زبانان، چه ایرانیان کنونی و چه تاجیکان، می‌شود و بودن اسم تاجیک را ثابت می‌کند. منظورم کتب ترکی قرون وسطی است. یوسف بلاساغونی مؤلف ترکی زبان قرن یازدهم میلادی در «کتدغو بلیغ» کلمه‌های تاجیک و تاجیکی را بارها ذکر کرده و از جمله چنین نوشته است. «عربچه، تاجیکچه، کتاب لر آقوش». یعنی به (زبانهای) عربی و تاجیکی کتابها بسیارند. یوسف بلاساغونی شاهنامه را از جمله «کتب تاجیکی» می‌داند و در این معنی می‌گوید «تاجیکان دربارهٔ او (اوتارتان. قهرمان حماسه‌های قدیمی ترکی) در آثارشان نوشته‌اند و او را افراسیاب خوانده‌اند» (بدیهی است که در اینجا سخن از شاهنامه می‌رود.)

قرنهای ثانی اصطلاح زبان تاجیکی در آثار برخی شعرای فارسی زبان هند، مانند غنی کشمیری، کاربست شده است. در اینجا بمورد است که از دلیل تاریخی دیگری یاد شود. در بین ایرانیان شرقی

---

۳ روضةالصفا، میرخواند، ج ۴، ص ۲۱۱

* برای آگاهی آقای نورسان یادآوری می‌شود که «تاجیک» در تواریخ قرن هشتم هجری کرمان در بخشی از مردم آنجا اطلاق شده است (۱۱)

۴. همان، ج ۵، ص ۱۶۴

۵. همان، ج ۶، ص ۱۹۹

ساکنان مقیم ماوراءالنهر یا، باصطلاح قرن اخیر، ترکستان روس، اسم «فارسی» همچون مرادف نام «تاجیک» استفاده شده است. برای تصدیق و تأیید این نکته از اثر دلشاد به نام تاریخ مهاجران که به آخر قرن نوزدهم و اول قرن بیستم متعلق بوده و مؤلفش از اهل تاجیکان اسروشن است اقتباس چندی می‌آورم:

«... بعد از فهمیدن فارس بودن من به لفظ فارسی غلیظ سخنوری می‌کرد...» و یا «... به من می‌گفت بیا دختر غرلخوان تاجیک...» و یا «... به من با زبان فارسی گفت ای عاجزه بهمراه این آدم روانه شو تا یک منزل...»

زبان فارسی

بنابر آنچه گفته شد، اصلاً فرقی ندارد که در مواردی جداگانه نسبت اصل و نسب شخص و یا زبان او چه گفته شود: تاجیک یا ایرانی، زبان فارسی یا زبان تاجیکی. ولی امروز از بس که به علت سیاست نازیها و ایدئولوژیگریهاکه در شوروی سالیان دراز جای داشته و غرض اصلی‌اش جدا اندازی میان اقوام ایرانی بود، دوباره برقرار کردن اسم مشترک و از نظر تاریخی معمول و مشهور زبانهای رایج در ایران، تاجیکستان و افغانستان، یعنی زبان فارسی، اهمیت بزرگ تاریخی ـ فرهنگی پیدا کرده است.

اما، اصلاً اینها همه یک طرف کار بود. طرف دیگرش که به نزدیک روشنفکران تاجیک مهمتر از همه می‌شود تقاضای مشخص سیاسی است که عبارت بود: اغلب مردم از حکومت خواست که زبان تاجیکی (فارسی) زبان رسمی جمهوری تاجیکستان اعلام شود، و در ضمن مقام پیشینهٔ آن در جامعه برقرار کرده شود. برای افشا کردن حقیقت و مرام اصلی این تقاضا، اندکی هم تاریخ مسأله را در قلم آوردن شاید.

ماتاریخ سنت دولت داری تاجیکی را از عهد آل سامان آغاز می‌کنیم. مسلماً سامانیان اولین و آخرین سلالهٔ ایرانیان شرقی بوده‌اند. قبلاً طاهریان و صفاریان بودند. تاجیکان افغانستان کنونی دولتهای غوریان و کرت را تشکیل کردند که تا قرن چهاردهم میلادی وجود داشتند و در انکشاف فرهنگ سنتی ایرانی سهم بزرگی داشتند. اما در برابر این، تاریخ نیز گواه است که تاجیکان ماوراءالنهر پس از انقراض دولت سامانیان در انتهای قرن دهم میلادی تا ابتدای سالهای قرن حاضر از حاکمیت محروم ماندند. ولی از نگاه تاریخ تمدن این حقیقت چندان اهمیتی ندارد. مهم این است که با وجود هجوم بی‌فاصله و فاسدآور اجنبیان ترک و مغول نژاد بخصوص ضربه‌های سنگین چنگیز و تیمور و شیبانی خان و وارثان او، مردم تهجابی و وَرزرود به طریقه‌شان تن ندادند و در وضع و شرایط ناگوار سیاسی که در اثر آن اقوام دیگر ناگزیر نابود شدند و یا سیمای مشخص ملی فرهنگی‌شان را گم کردند، اینان زنده ماندند و توانستند استمرار سنتهایشان را حفظ کنند.

متکای ایشان در این نبرد نابرابر روزگار، کتاب و فرهنگ والای ایشان بود. نفوذ و اعتبار همین فرهنگ مُثبَت بود که در طول بیش از نهصد سال محرومیت از حاکمیت سیاسی، زبان آموزش و پرورش و زبان کارگردانی و دفترداری همان زبان فارسی ماند. بقول صدرالدین عینی، تأثیر سنتهای غنی همین فرهنگ ایرانی و همین تمدن باستانی بود که تیمور گورکان با وجود عرقاً مغول بودنش سرای خود را از علما و ادبای تاجیک زینت داد. کتیبه‌های همهٔ عمارتهایش را فارسی کنانید.[۹]

---

۹ در اینجا باید گفت که امروز در سمرقند که در سالهای بیستم این قرن با یک ایمای موی لب (اشارهٔ سبیل) استالین به جمهوری ازبکستان شوروی پیوسته شد، وقتی سیاحان خارجی از تاریخ کتیبه‌های فارسی شهر سؤال می‌کنند، راهنمایان می‌گویند «آن وقتها ازبکها زیر نفوذ فرهنگ ایرانیان اجنبی ماندند و زبان مادریشان را موقتاً فراموش کرده و به بیگانه پرستی راه دادند.»

عبدالله خان ازبک و اهل دربار او نیز هر قدر بناهای خیریه ساختند همه کتیبه‌هایشان را با زبان تاجیکان ثبت کردند. ضمناً عبدالله خان شیبانی که از اولاد ازبکان صرف است خود شعرهای تاجیکی می‌سرود. در تأیید گفتهٔ استاد عینی می‌توان افزود که در تذکرهٔ فخری هروی منسوب به قرن شانزدهم میلادی موسوم به روضة‌السلاطین نام هشتاد نفر پادشاه و شاهزادگان شعرگو ذکر شده است که اکثر از روی اصل و نژادشان ترک و مغول بوده‌اند ولیکن همگان تحت نفوذ فرهنگ و زبان فارسی قرار داشتند.

در عهد شورویها به ریشهٔ این سنت غنی و نوابای فرهنگ تبر زدند، تا جایی که مجرای تاریخ خودحامل این سنت را بکلی تغییر دادند. نهضتی که با تکان و تقویت حزب بلشویکی آغاز شد مثال امواج دریای به خروش آمده تمام سواحل آبادِ فرهنگهای ملی را خراب کرد و این ویرانی عوامفریبانه «انقلاب مدنی» نامیده شد. آن تکان درواقع توفانی را می‌ماند که پس از خود جز درختان بی‌بن، خانه‌های ویران، و کشت‌های زیر آب کثیف مانده، چیزی دیگر باقی نمی‌گذارد. چنانچه در تاجیکستان و ازبکستان انقلاب مدنیِ استالین زاد. از گلخن عظیمی آغاز شد که در کام بی‌تکِ آتش بارش تعداد بزرگی از کتابهای فارسی و عربی نابود شدند. بعد نوبت مسجد و مدرسه و دیگر یادگارهای معماری گذشتگان رسید که همگان آثار دینی خوانده شدند و اغلب آنها را ویران کردند. (مثلاً در خجند پس از انقلاب چهارصد مسجد بود که از آنها فقط یکتایش باقی مانده) باقیمانده‌هایشان را به سائیرخانه (اصطبل)، انبار چوب و سوزش وارهٔ *، و حتی زندان تبدیل کردند. در نهایت تیغ استالین بر سر افرادی آمد که از طرف حاملان ایدئولوژی استالینی ـ کمونیستی «مُلا» خوانده شدند. اکثر آنها که خط و سواد کهنه داشتند و موقع نتوانستند و نخواستند جلای وطن کنند یا کشته شدند و یا زندانی و یا به مناطق سرد کشور شوراها بدرقه (تبعید) شدند. ضمناً گفته شده که پس از انقلاب بخارا و در ضمن جنگ داخلی که در تاجیکستان تا آغاز سالهای سی‌ام قرن حاضر ادامه داشت، بیش از یک میلیون مردم تاجیک و ازبک به افغانستان و سایر کشورهای مسلمان مهاجرت کردند.

در پایان این همه بیدادگریهای بربریانه بر سر مردمانی که ادبیات مُثبَتِ هزار و دویست ساله داشتند، الفبای روسی معروف به حروف سریلیک تحمیل شد. در نتیجه تاجیکان، از یک سو، از میراث ادبی، علمی و دینی نسلهای پیشین جدا شدند و، از سوی دیگر، به علت برپا شدن سدّ چینی (دیوار چین) مصنوعی میان همسایگان آنها از سعادت دیدار برادران همزاد، همکیش و همزبانشان محروم ماندند.

سیاست و فرهنگ

در اثر این همه انواع فشار سیاسی و ایدئولوژیکی، که ذکرشان گذشت، دایرهٔ فعالیت و نفوذ اجتماعی زبانهای ملی، از جمله زبانهایی مثل زبان فارسی تاجیکان که حامل فرهنگ مثبت چند صد ساله بودند، تنگتر شد و از نیروی تاریخی و فرهنگی آنها بحد چشمگیری کاسته شد. نتیجه همین شد که در فرهنگهای ملی شوروی یک بحران گیرای معنوی سر زد و تمام بخشهای آنها را فرا گرفت.

تأکید می‌کنم سیاست تعقیب و تحقیر زبانهای ملی سیاستی نبود که استالین و یا برژنف از فرط جاهلی و یا کورنظری فرهنگی برای مدتی معین طرح ریزی کرده باشد. اولاً، سیاست مذکور از مقدمات ذکرین مشخص ایدئولوژیکی برمی‌آمد که در آینده‌ای نه چندان دور، در زمینه و چارچوب

---

* این هم یک کلمهٔ مرکب با پسوند «وار»، این تأکید برای جلب نظر آقای دکتر خسرو فرشیدورد است که «نامواره» را درست نمی‌دانند (۱۱)

یک زبان و یک فرهنگ همگانی، متحد شدن جمیع زبانها و فرهنگهای ملی را آشکارا اعلام داشت. و، ثانیاً این سیاست همچون همهٔ پدیده‌های اجتماعی و ایدئولوژیکی که پس از انقلاب اکتبر صورت پذیرفتند در تاریخ صد ـ صد و پنجاه سالهٔ دولت امپراطوری روسیه ریشه داشت.

روسیهٔ تزاری بجز سیاست مستملک دارانه که هدفش مبدل کردن ترکستان سابق به منبع مواد خام بود غرضهای استعماری و سیاست شوویستی خود را پیوسته معمل می‌آورد، که عبارت بود از معیوب و فاسد ساختن فرهنگهای ملی و همواره کور کردن حس خویشتن شناسی و خودآگاهی مردمان غیرروسی.

پس از انقلاب روسیه این سیاست کهنه در قالبی نو با شکلی ظریفتر و دقیقتر به صورتی که عوامفریب بود عملی می‌شد...

در تاریخ طولانی انسانیت دولتی را نمی‌توان یافت که مثل دولت شوراها سیاست برایش اینقدر عامل بزرگ گردیده و اینقدر تمام بخشهای زندگی کل مردم را فراگرفته باشد و دل و میل هریک فرد را تسخیر کرده و زیر نگیش آنچنان زهر ایدئولوژیکی داشته که یادرهر یافتن برایش این چنین دشوار بوده باشد.

فرهنگ، نخستین قربانی این سیاست بازیها و این ایدئولوژیگریها بود. زبان هدف اول و غرض آخر بوده درواقع، سیاست استالین و میراث خوارانش از جمله خروشچف عبارت از این بود که مردمان غیر روسی را در چارچوب زبان و فرهنگ روسی هرچه زودتر جذب و تفکیک کنند و بدین وسیله آرمان شوروی را وحدت همگانی بخشند. در راه عملی کردن این نقشهٔ ایدئولوژیکی که مستقیماً از نظریه مارکسیستی ـ لنینیستی برمی‌آید، زبانهای ملی برخلاف آنچه گمان می‌کردند سدی بودند ناشکستنی. از این رو زبانهای ملتهای غیرروس حتی سایر زبانهای اسلاوی مورد فشار و تعقیب قرار گرفتند.

صلاح است که سه جهت این فشار و تعقیبهای سیاسی ـ ایدئولوژیکی بطور علیحده شرح و بیان گردد.

۱. از آغاز برقرارشدن حاکمیت بلشویکی همه سعی و کوشش به خرج رفت که زبانهای ملی از جمله زبانهای ملتهایی که باصطلاح جمهوریهای مستقل اتفاقی داشتند و تا حد امکان سیمای معنویشان راگم کردند، هرچه زودتر از عرصهٔ هستی اجتماعی دور شوند. سالیان دراز دستگاه تبلیغات حزبی و دولتی پیوسته تأیید و ترغیب می‌کردند که زبانهای مردمان شوروی صرف نظر از صغیر و کبیر بودنشان با هم برابرند. اما در عمل فقط برای انکشاف و گسترش یک زبان یعنی زبان روسی شرایط مساعد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیکی فراهم آوردند.[۷]

درنتیجهٔ نبودن امکانات یکسان، برابری رسمی زبانها عملاً به نابرابری واقعی آنان تبدیل یافت. با مرور زمان عیناً همانطور که ناظران سیاسی می‌خواستند دایرهٔ استعمال زبانهای ملی، حتی در محیط زیست خودشان، تنگتر شد. حتی برخی از آنان با بحران سنگینی روبرو شدند. (ضمناً در ردیف زبانهای ملی که در وضع بحرانی قرار داشتند زبانهای بیلوروسی و اوکراینی‌ها بودند که مثل زبان

---

۷. در سالهای دههٔ هفتاد کار به جایی رسید که دایرهٔ صلاحیت قانونی استالینی آموزش اجباری زبان روسی در مکتبهای ملی، کودکستانها را نیز شامل می‌شد. همزمان با آن، مقدار ساعتهایی که برای تعلیم زبان مادری جداکرده شده بود سال به سال کمتر می‌شد. در اغلب دانشگاهها و دانشکده‌های مملکت تدریس به زبان روسی بود. چنانچه در تاجیکستان خوشامدگویان محلی به حد افراط رسیدند و فرمان دادند که در دانشکده‌های طب و زراعت، که اکثر محصلان آن جوانان روستایی‌اند که زبان روسی را به حد شهریان نمی‌دانند، با زبان روسی تدریس شود.

روسی به خانوادهٔ زبانهای اسلاوی منسوبند. در سالهای دههٔ هفتاد شدت این بحران به درجه‌ای رسید که بخش ادب و زبان فرهنگستان علوم شوروی قریب بود که از بین رفتن زبان بیلوروسی را همچون امری قانونی بپذیرد.)

۲. خیلی جد و جهد کردند که زبانهای ملی از روند تحقیق قانونمندانه یعنی تطور ساطنی‌شان بیرون شوند و هرچه زودتر با زبان روسی درآمیزند. این امر ناصواب و کوتاه اندیشانه، زیر نقاب بهم نزدیک شدن ملتهای سوسیالیستی صورت می‌گرفت. و چون اقدام «انترناسیونالیستی» قلمداد می‌شد گویا بهر منفعت همگان بود. یکی از وسایل مؤثر اجرای نقشهٔ ایدئولوژیکی بهم نزدیک کردن ملتها پر کردن گنجینهٔ لغوی زبانهای ملی با اصطلاحات «روسی و انترناسیونالیستی» بود. از این گذشته قرار بود که این اصطلاحات در شکل و شیوهٔ اصلی‌شان در زبانهای ملی وارد شوند. این امر اجباری که معیارهای معمول زبانشناسی ملی را می‌شکست نه فقط مورد انتقاد علمی قرار نگرفت بلکه از طرف عالمان زباندان رسمی شوروی همچون عامل مهم «وسعت لغوی زبانهای ملی» اعلام گردید.

زبان واحد به سه نام مختلف

بر اثر این شیوهٔ به ظاهر علمی و در باطن سیاسی کار به جایی رسید که حتی کوشش نه چندان جسورانهٔ برخی از زبانهای ملی، بخصوص آنهاکه تاریخ مثّت هزار ساله دارند، درجهت خودمختاری ترمینولوژی نااستفاده از اصطلاحات مستعمل خودی همچون یک ادعای ملی گرایانه ارزیابی گردید و سعی کردند برای جداانداری مردمان همزاد و همفرهنگ و همزبان از یک زبان واحد سه زبان مختلف سازند. یعنی زبان فارسی در ایران، زبان دری در افغانستان، و زبان تاجیکی در تاجیکستان را همچون سه زبان متفاوت و دارای قوانین خود ویژه انکشاف و معرفی کنند. این عقیده البته با علم واقعی مناسبتی نداشت و آن را زاده و پروردهٔ علوم سیاست رده خواندند.

نمایندگان این علوم بخاطر زبان مخصوص ملی قلمداد کردن زبان تاجیکان، از یک طرف به ویژه تراشی پرداختند یعنی تفاوتهای واقعی را در گویشها و لهجه‌ها از آنچه بود زیادتر نشان دادند و از طرف دیگر نفوذ عوامل اجتماعی را در روند ترقی و تغییر زبان مبالغه جلوه دادند در همین زمان قانونمندیهای تطور زبان ادبی را یا عموماً از نظر ساقط می‌کنند و یا به حدی که علم حقیقت پسند را باید، به اعتبار نمی‌گیرند. هرآینه این هم باعث تعجب نیست. چون خود سرچشمهٔ اقدام مذکور از چارچوب علم واقعی زبانشناسی بیرون است....

نهضت فرهنگی

خوشبختانه در عهد «پروسترویکا» که آنرا ما در تاجیکستان سازسازی نام داده‌ایم، نهضت فرهنگی پیشاپیش نهضت سیاسی می‌رود و هریک دیگری را تکان و الهام می‌بخشد. چنانچه در بالا متذکر شدم جنبش فرهنگی در تاجیکستان از مبارزه برای اسم و رسم زبان مادری آغاز شده و مردم در مرحلهٔ اول حرب و ضربشان به موفقیتهای زیر دستیاب شدند:

۱. از بیستم ژوئیه ۱۹۸۹ میلادی برابر با ۲۹ تیر ۱۳۶۸ خورشیدی، پارلمان تاجیکستان «قانون زبان» را پذیرفت که موافق آن زبان مادری تاجیکان همچون زبان رسمی جمهوریشان شناخته شد.

۲. در سطح دولتی اقرار کرده شد که زبان تاجیکی همان زبان فارسی است که تا سال ۱۹۲۴

یعنی تا زمان تأسیس جمهوری مختار تاجیکستان، با همین اسم در سراسر امارات بخارا، خانیگریهای* خوقند و بخشی از خیوه (خوارزم) رایج بود.

۳. رسماً اعلام شد که از این به بعد از حق و حقوق زبان تاجیکی (فارسی) نه فقط در قلمرو خود جمهوری بلکه بیرون از آن هم در سطح دولتی حمایت خواهد شد.

۴. رسماً اجازه داده شد که در دبیرستانها (مکتبهای میانه) الفبای نیاکان تدریس شود و نیز دولت به عهده گرفت که به طبع و نشر روزنامه و مجله و کتابها با حروف فارسی مساعدت کند.

۵. پارلمان اعلام داشت که مسألهٔ زبان آموزش و پرورش کوهستانیان بدخشان از این به بعد ادارات محلی خود پامیر با نظر داشت و درخواست آرمانهای مردم تهجایی بدون دخالت و دلالت مؤسسات عالیمقام جمهوری حل و فصل گردد.

حالا در تاجیکستان مرحلهٔ دوم نهضت فرهنگی آغاز شده است که هدف اساسی‌اش برقرار کردن دوبارهٔ الفبای فارسی در نظام آموزش و پرورش و علم و فرهنگ جامعه است. روشنفکران تاجیک اطمینان دارند که فقط توسط بازگشت به دبیرهٔ سنتی پیوندهای گسستهٔ روحانی و روانی نسل دیروز را از یکسو با نسلهای گذشته و ازسوی دیگر با همزمانان همزبانشان می‌توان دوباره برقرار کرد.

وضع کنونی زبان فارسی

برای مشخص شدن این مسأله صلاح می‌دانم که بار به وضع کنونی زبان فارسی در تاجیکستان رو آورم و برخی جهتهای حاضر آن را شرح دهم:

البته در آغاز در آن وضع ناگوار ایدئولوژیکی فرهنگی که سالیان دراز در جامعهٔ شوروی برقرار بود، همهٔ زبانها و فرهنگهای ملی بویژه ملل مسلمان حال بدی داشتند. لیکن احوال زبان و فرهنگ تاجیکی نسبتاً بدتر بود، زیراتاجیکان چنانچه قبلاً گفتم همگان در قلمرو یک جمهوری مسکون نیستند. تعدادبزرگی از آنان در محلهایی سکونت دارند که در عین آنکه میهن اصلی‌شان است به جمهوریهای دیگر پیوسته شده‌اند. در نتیجه زبان ما را ضرورتی پیش می‌آید که در حلقهٔ محاصرهٔ فرهنگی دو خانوادهٔ پرنفوذ زبانها فعالیت کنند. یکی حلقهٔ زبانهای اسلاوی و بیش از همه زبان روسی که بجهت مقام بلند سیاسی و فرهنگی که در جامعهٔ شوروی داشت و هنوز هم دارد و به سایر زبانهای ملی نفوذ کرده است؛ و دیگر حلقهٔ خانوادهٔ زبانهای ترکی بویژه «ترکی جغتایی» است که آن را «ازبکی» خوانند. البته زبان فارسی قبلاً هم بارها در محاصرهٔ هم مانندِ فرهنگی قرار داشته و چنانچه تاریخ گواه است هر دفعه برایش میسر شده است که از محاصره برآید و چهرهٔ فرهنگی خود را حفظ کند.

متأسفانه این بار کار به رنگی جریان گرفت که جسم و جان زبان ما را زیر خطر گذاشت. زبان تاجیکی به جهت خصوصیتهای ملی و فرهنگی که از سالهای دههٔ بیست به این طرف پیوسته جریان داشته، مخصوصاً در ازبکستان با خطر جدی روبرو شد. حکومت داران این جمهوری که در عهد رشیداف به بیماری مزمن بزرگ منشی دولتی گرفتار شدند تا حد امکان سیاسی‌شان کوشیدند که دایرهٔ فعالیت اجتماعی و فرهنگی زبان مادری قدیمیترین مردم این دیار را محدود کنند و حتی آن را از بین ببرند. بخاطر هرچه زودتر عملی شدن همین غرض شوونیستی که اصولاً دوام مستقیم جد و جهدهای مرام پان تورکیستهای دههٔ بیست بود، موافق فرمانهای نوشته و نانوشتهٔ مقامات محلی و مرکزی درهای

* تا پیش از انقلاب اکثر اصطلاح «خانات» در مکاتیب و کتب فارسی به کار می‌رفت. (ا.ا.)

کودکستان و دبستان و دبیرستان و مدرسه‌های تاجیکی را بستند. تاجیکان را به آستانهٔ رسانه‌های ارتباط جمعی بخصوص رادیو و تلویزیون راه ندادند و حتی در پارلمان جمهوری نگذاشتند نمایندگان محلهای تاجیک نشین با زبان مادریشان سخنرانی کند. دسته‌های هنری هم نبودند که به تاجیکی ترانه بخوانند و رقصهای تاجیکی کنند. کسی هم بخصوص در مقامات عالی حزبی و دولتی شوروی که می‌بایست در باب بهداشت وضع ملی و فرهنگی در جمهوریهای جداگانه و عموماً همهٔ مملکت قبل از همه فکر و اندیشه می‌کرد به داد تاجیکان ازبکستان برسید و بعلت غرضهای سیاسی خودشان نخواستند که برسند.

* * *

در اینجا باید گفته شود که در دوران «پروسترویکا» شرایط قدری بهتر شد. چون مردم در قیام آمدند. از جمله در ازبکستان سازمانها و نهضتهای تاجیک بوجود آمد، که یکی «سمرقند» نام داشت و دیگری «آفتاب سغدیان»، که در بخارا عمل می‌کند. در سمرقند کار به جایی رسید که برخی روشنفکرانش از جمله شاعر، نعمت آتش «گرسنه نشینی»* (اعتصاب غذا) اعلام داشتند و تقاضا کردند که مقام فرهنگی زبان فارسی در این شهر باستانی عجم از نو برقرار کرده شود.

نتیجهٔ همین فشار پیوستهٔ مردم تهجایی است که امروز شرایط اجتماعی فرهنگی در محلهای تاجیک نشین ازبکستان بویژه در سمرقند و بخارا اندکی تغییر یافته. در برخی مکتبهای قبلاً بسته را به روی کودکان تاجیک باز کردند، و طبع و نشر روزنامهٔ تاجیکی را اجازه دادند. برای دوباره برقرار ساختن رابطهٔ فرهنگی سمرقند و بخارا با تاجیکستان به حدی که در پیش برد مانع نمی‌شوند، و غیره.

فارسی در ازبکستان

ولی حکومت داران جمهوری ازبکستان هنوز مثل قبل زبان فارسی را نادیده می‌گیرند. چنانچه در «قانون زبان»، که همزمان با قبول قانون همگون در تاجیکستان، در ازبکستان هم پذیرفته شد از زبان تاجیکی حتی یاد هم شده است، تا چه رسد به حمایت زبان تاجیکان در ازبکستان در سطح دولتی، در حالی که در تاجیکستان زبان ازبکی در ردیف زبان دولتی قدر و حمایت می‌شد. در تاجیکستان هرجا که ازبکان سکونت دارند همیشه مکتب ازبکی بوده و هست. روزنامهٔ ازبکی بوده و هست. از طریق رادیو و تلویزیون و از منبر پارلمان سخن ازبکی پیوسته شنیده می‌شد و می‌شود. گذشته از این در محلهایی که اغلب مردمش ازبک، قرقیز و یا روسند، دفترداری و کارگزاری با زبان اکثریت برآورده می‌شود.

وقتی روشنفکران تاجیک در باب وضع زبان مادریشان در ازبکستان اظهار نگرانی می‌کنند آنها فقط غم فرهنگ خودشان را نمی‌خورند، بلکه قسمت تاریخ و فرهنگ ازبکان نیز در مد نظر آنهاست. چون این فرهنگ در جریان تأثیر متقابل با فرهنگ تاجیکی تشکیل یافته است و من بعد هم از آن بهره یافته است. به جهت آن که در پی هزار سال اخیر زبان فارسی نه فقط زبان رسمی خانیگریهای ترک واقع در آسیای مرکزی بود، بلکه وظیفهٔ زبان علم و فرهنگ و آموزش و پرورش را هم ادا می‌کرد. به همین جهت به خزانهٔ لغوی زبانهای ترکی مخصوص ازبکی تعداد بزرگی کلمات فارسی وارد شده که حامل فرهنگ مشخصی‌اند.

---

* چه اصطلاح زیبا و برازنده‌ای. ما فارسی زبانان باید بسیاری از اصطلاحات همزبانان خود را در زبان مرسوم ادبی ایران رواج بدهیم (آ.ا.)

فرهنگ ایرانی به فرهنگ مردمان ترک زبان فقط توسط زبان وارد نشده است. ادبیات قرون وسطای ازبکی را بدون ادبیات فارسی عموماً نمی‌توان تصور کرد. باید افزود که اغلب نمایندگان علم و ادب کلاسیک ازبک دوزبانه بوده‌اند. از این رو آنهایی که امروز زبان فارسی را در ازبکستان تنگ کرده، جریان انکشاف فرهنگ ملی تاجیکان آنجا را با سدهای مصنوعی بازمی‌دارند، پیش از همه به فرهنگ ملی خودشان خیانت می‌کنند. زیرا بدین وسیله از یکی از سرچشمه‌های معنوی محروم می‌شوند که در طول عصرها فرهنگ ترکی را غنی می‌کردند.

* * *

در اثر آن چه در باب وضع زبان فارسی در قلمرو تاجیکستان و مخصوصاً بیرون از آن گفته شد می‌توان برملا تصور کرد که تبدیل الفبای سنتی تاجیکان چه عمل کوتاه اندیشانه و فسادآوری بود. بعلت این که آنها به یکبارگی هم از سرچشمه‌های تاریخی ثروتهای معنوی گذشتگان محروم شدند و هم از جریانات روابط دوجانبهٔ معنوی با معاصران همزبانشان برکنار گردیدند. زبانشان در مقابل تند باد سخت زبان و فرهنگهای بیگانه برهنه ماند. نتیجه همین شد که زبان کنونی تاجیکان چه از جهت لغات و اصطلاحات و چه از جهت صرف و نحو تحت نفوذ زبانهای روسی و ترکی قرار گرفت و در بسیاری موارد بخصوص شعرهای با گویشهای محلی خود ویژگیهای فرهنگیش را از دست داد.

مجرای مشترک زبان فارسی

پس چه باید کرد؟ راه نجات یکی است: تا حد امکان به مجرای مشترک زبان فارسی * پیوستن جریان دهها سال بیگانگی جستهٔ زبان تاجیکان. زبانی که بعلت گرفتاریهای سیاسی ایدئولوژیکی مجبور بود سالیان دراز ازسایر اعضای خانواده‌اش جدایی جوید، ولی با وجود آن همه فشار و تعقیبی که نصیبش شد توانست با حفظ اسم و رسمش پیوند روحانی‌اش را با خویشاوندانش نگه دارد. در وضع فرهنگی که امروزه در آسیای مرکزی حکمفرماست، زبان تاجیکی برای تماس و ارتباط مستقیم و مداوم فرهنگی با زبان فارسی ایران و زبان دری افغانستان بیش از پیش نیاز دارد وگرنه همسایگان دیوار در میان او که الآن از گریبانش گرفته‌اند، دور نیست که دست به گلویش ببرند.

این یک نوع تقاضای تاریخی است. عملی شدن این تقاضا سیر یک راه دارد و آن بازگشت تاجیکان به خط و الفبای نیاکانشان است. ولی با رعایت کردن یک شرط مهم: در اجرای این کار نازک، عجله پسندی نباید. چون ما قبلاً الفبایمان را با سرعتی که تاریخ هیچ ندیده و نشنیده بود دوبار عوض کردیم و بدین وسیله دو نسل زندهٔ تاجیکان را به حساب بیسوادان درآوردیم، که بس است.

می‌دانیم که امروز میان عده‌ای از روشنفکران ایرانی مسألهٔ اصلاح الفبا و حتی تبدیل خط فارسی مطرح است. جای بحث نیست که خط سنتی‌مان کمبودهای زیادی دارد. درصد سال اخیر برخی دانشمندان بر کمبودهای الفبای مذکور بارهامصرانه تأکید کرده‌اند. من در اینجا بر سر این مسأله که به اندیشه و تحقیق زیاد نیاز دارد، توقف نمی‌کنم. اما می‌خواهم که خوانندگان ایرانی به یک نکتهٔ مهم توجه فرمایند: تحمیل و بخصوص تبدیل الفبای سنتی فارسی اصولاً وکلاً کار منحصر به یک قوم ایرانی نیست. نباید فراموش کرد که فارسی زبان رسمی فقط ایران کنونی نیست. تاجیکستان و افغانستان هم حامل و حامی و متولی برابر حقوق زبان فارسی و فرهنگی‌اند که به این زبان ثبت و نقل شده

* مؤسس مجلهٔ آینده اصطلاح «قلمرو زبان فارسی» را در مقالات و کتب خود می‌نوشت و می‌توان آن را معمول کرد (ا.ا.ا.)

است.*

پس دست درازی به بنیاد و بنیان این زبان مشترک، اگر امری یکجانبه و سهل انگارانه توسط یکی از صاحبان زبان باشد باید در ردیف جنایت تاریخی ارزیابی شود.

عجم، چین زیادی بر پیشانی دارد و آژنگ هزارساله‌ها بر چهره‌اش نشسته است، ولی روح و روان اصلی و ازلی‌اش زنده است و هم از غرور جوانی‌اش چندان نکاسته. او که نگهبان استمرار سنتهاست، اقوام ایرانی را بیش از پیش به وحدت معنوی هدایت می‌کند. بقول مولانا جلال‌الدین:

هرکسی که دور ماند از اصل خویش — باز جوید روزگار وصل خویش

زبان تاجیکی

برگزیده شده از کتاب «احیای عجم» تألیف اکبر تورسان‌زاد

تاریخ زبان آئینهٔ تقدیر ملت است. بدین معنی مخصوص تاریخ ترقی و تحول زبان پارسی دری تاجیکی در قرون شانزدهم و نوزدهم جالب بود. در این دوران طولانی دو تمایل متضاد بنظر می‌رسد که در سیر تاریخی زبان مذکور نقش روشن باقی گذاشته‌اند. یکی قرن به قرن محدود گردیدن دایرهٔ استعمال زبان تاجیکی در ماوراءالنهر و دیگری به شمال هندوستان گسترش یافتن زبان تاجیکی و به تدریج قوت گرفتن نفوذ اجتماعی و فرهنگی آن. تمایل اول در ضمن تأثیر متقابلهٔ زبان تاجیکی با زبان‌های ترکی صورت پذیرفت. تمایل ثانی در محیط زبان‌های هندی جریان گرفت.

چنانکه در اسناد و مدارک تاریخی ثبت شده نفوذ قومهای ترک و کلام ترکی به محیط ایرانی نشین آسیای میانه در قرن ششم میلادی آغاز شده است. بعداً در برابر برقرار و مستحکم شدن حکومت ترک و مغول (از دولت قراخانیان تا خان‌های منغت)** مقام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قوم و قبایل ترک نژاد در ماوراءالنهر پیوسته می‌افزود. در این بین برخی طایفه‌های ترکزبان در جریان کوچ و تاخت و تازهایشان در آسیای میانه (مخصوص در ناحیه‌های شمالی و شمال شرقی آن) مسکن گرفته اقامت دایمی را اختیار نمودند. از جمله در قرنهای یازده و دوازدهم جریان آمدن و مقیمی شدن اقوام ترکزبان (ترکان سلجوقی، ترکمان و غورها و ایلکخانیها) در محل‌های تاجیک نشین خیلی قوت گرفت.

در تاریخنامهٔ آمیزش نژادها و قوم‌های گوناگون استیلای مغول فصل جداگانه‌ای است. طایفه‌های مغولی که در مجرای تاخت و تاز و سلطکاری‌ها به سرزمین عجم آمده بودند (برلاس، منغت، جلایر و غیره)، دیری نگذشته با قبایل قبل از آنها آمدهٔ ترک مخلوط شدند. بنابه تشریح باباخان غفوراف، سبب اساسی نه به تاجیک، بلکه به ترک تبدیل یافتن طایفه‌های مغولی در آن است که هر دو قوم ذاتاً بادیه نشین بودند و ازین رو طریق زندگی و عرف و عادت مشترک داشتند.

در عین زمان یک جریان دیگر تاریخی ترک شدن اهالی مقیم تاجیک جریان گرفت که بخصوص در قرون چهاردهم و شانزدهم پرزور بود. به عقیدهٔ باباخان غفوراف جریان مذکور از جملهٔ مهمترین عاملهاست که در نتیجهٔ آنها خلق ترکزبان ازبک تشکل یافته است. ازبکان از قبایل مخلوط شدهٔ ترک و مغولی که قبلاً در آسیای میانه ساکن شده‌اند، طایفه‌های بیابان نشین ترک و مغولی که با سروری شیبانی خان در استیلای نو این دیار شرکت ورزیده‌اند نهایت اهالی مقیمنشین تاجیکی که با

---

* نکتهٔ فرهنگی بسیار اساسی و اصولی و حقیقی است که همواره باید ما بدان اهمیت بگذاریم. ضمناً باید گفت که فکر سخیف تغییر خط هم وجود ندارد و اگر گاهی عنوان شده است گذرا و از خوش خیالی بوده است.

** مراد سلسلهٔ منغتیان است که در قرنها پیش به حکومت رسیدند. (ا.ا.)

دلایل گوناگون تاریخی زبان ترکی چغتائی را پذیرفته‌اند، بوجود آمدند.

این خلاصهٔ علمی مؤلف «تاجیکان»* را دست آوردهای نوین تاریخی که ضمن آموختن مرحله‌های گسترش یافتن و تنگتر شدن حدود جغرافی و فرهنگی زبان‌های ایرانی اندوخته شده‌اند، تصدیق و تأیید می‌کنند. ناحیه‌هائی که اول میهن اقوام ایرانی زبانان بودند و بعداً تحت نفوذ زبانهای ترکی قرار گرفتند، هفترود، فرغانه و ترکستان چین بودند. اهالی این ناحیه‌ها تا انتهای هزارهٔ یکم سالشماری میلادی به زبانهای سغدی و سکائی حرف می‌زدند که از روی تصنیفات علمی کنونی به عائلهٔ یگانهٔ زبانهای ایرانی منسوب می‌باشند.

زبان تاجیکی در قرن پانزده در مرغیلان و تا آخر قرن هژدهم در مرو نمود خود را نگه داشته است. در خوارزم زبان خوارزمی (یکی از زبان‌های ایرانی و زبان تاجیکی تا انتهای قرن چهاردهم متداول بودند. و تنها قرنهای بعدی آنها جای خود را به زبان ترکی چغتائی دادند. (چنانکه ا.ا. سمیانوف خاورشناس معروف روس آورده است، جمیع منشور (یرلیغ)های خوارزمشاه تکش، از جمله منشورهائی که برای اهالی شهرهای واقع در پایان آب سیردریا تعیین شده بودند، به زبان تاجیکی** ثبت گردیده‌اند). اهالی مقیم سغد (قرشی کوبی)، «شهر سبز» و کتاب تنها بعد از قرن شانزده قسماً از تاجیکی بزبان ازبکی گذشت.

ولی در قرون شانزدهم و هژدهم میلادی حدود تداول زبان تاجیکی از حساب محیط فرهنگی هند خیلی وسعت یافت. آغاز این تمایل مهم تاریخی به قرنهای یازدهم میلادی مصادف است: آن وقت سلطان محمود غزنوی به هندوستان لشکر کشیده بود. زبان تاجیکی که زبان گفتگوئی اکثر سپاهیان محمود ترک نژاد بود همراه به یورش او به قسمت‌های شمال و غرب هند وارد شد. خانواده‌های غیر هندی که بعداً در هندوستان حکومت کردند (غلجی‌ها، تغلق‌ها و غیره)، از نواحی آسیای میانه وخراسان برآمده بودند و طبیعی است که لهجهٔ آنان بزبان کوبی تاجیکان خیلی نزدیک بود. بعداً، وقتی عساکر بابر به هند حمله آوردند و به مدت دور و دراز حاکمیت مغولان گورکانی برقرار گردید، زبان تاجیک به مقام بلند فرهنگی رسید. از حمله در قرن شانزدهم ادبیات «تاجیکزبان» رواج بیشتری پیدا کرد.

به قول یک محقق معاصر هندی «پس از انقراض حکومت حسین بایقرا هرات همچون مرکز علم و ادبیات مقام خود را از دست داد. دانشمندان تاجیک و فارسی که در آن مرکز جمع آمده بودند، پراکنده میشوند، گروهی ازادیبان به اصفهان و گروه بیشترشان به هندوستان میروند. همین را هم باید متذکر شد که در اصفهان که پایتخت دولت صفویه بود، بیشتر سخنسرایان شیعی مذهب متعصب جمع آمده بودند. برعکس، در دربار تیموریان هند، بخصوص در زمان حکمرانی اکبر، جهانگیر و شاه جهان در دهلی، اگره، لاهور و غیره سخنوران زیادی گرد آمدند و آنان آزاد و بهر طرز و طرقی که میل داشتند، شعر می‌گفتند و در مباحثه‌های علمی آزادانه شرکت می‌کردند. حتی امرای آنجا نیز در تشویق شاعران از دیگران گوئی سبقت می‌بردند.»

باید نیز افزود که زبان تاجیکی تا آغاز استیلای انگلیسها (نیمهٔ اول قرن نوزدهم) در هندوستان شمالی نفوذ اجتماعی و فرهنگی خود را نگاه داشته توانست. یک دلیل دیگر تاریخی نیز جالب است: در قرون شانزدهم و نوزدهم هندوستان به مرکز اساسی لغت نویسی تبدیل یافت. چنانکه در محیط

---

* تاجیکان تألیف باباجان غفوراف است (ا.ا.)

** وقتی صحبت از زبان دورهٔ خوارزمشاهیان است طبعاً باید فارسی گفت و نوشت یا دری. اصطلاح چند ده سالهٔ تاجیکی برای آن دوره کاملاً بی‌تناسب است (ا.ا.)

فرهنگی هند «شرفنامهٔ منیری» (تألیف ابراهیم‌فاروقی، قرن پانزده)، «مؤید الفضلاء (تألیف محمد ابن لاد دهلوی، قرن شانزده) «فرهنگ جهانگیری» (تألیف حسین انجو، قرن هفده)، «برهان قاطع» (تألیف محمدحسین ابن خلف تبریزی، قرن هفده)، «بهار عجم» (رای تکچندی متخلص به بهار، قرن هجده) و نهایت «غیاث اللغات» (محمد غیاث‌الدین بن جلال الدین رامپوری، قرن نوزده) ونظیر آن فرهنگ‌های مشهور زبان فارسی تاجیکی تألیف شده‌اند که اکثر آنها بعداً تکرار به تکرار به طبع رسیده‌اند (چنانچه، «غیاث اللغات» در مطابع هند بیش از ده دفعه به اشکال مختلف به تنهائی و یا توأم با فرهنگهای دیگر طبع شده و در سرتاسر خراسان و ماوراءالنهر گسترش یافته است).

برای ما وارثان ابوعلی سینا و مولانا جلال‌الدین بلخی، کمال الدین خجندی و عبدالقادر بیدل آن چیز مایهٔ افتخار است که آنان در مرز و بوم بیگانه وحدت زبان و فرهنگ خلق خود را حفظ نموده نگذاشته‌اند که پیوند تاریخی و فرهنگی‌شان با وطن بریده گردد. و مخصوصاً توسط زبان پارسی ـ دری تاجیکی بود که آن غریبان تاجیک‌زمین چکیده‌های دل و افشرده‌های ادراک خویش را ثبت صفحهٔ تاریخ کرده‌اند.

خلص کلام، همچنانکه بازار صابر برحق گفته است:

روز با آبادی‌اش تاجیک زبان آباد کرد.
در زبانش دولت بی‌دولتی بنیاد کرد:
دولتی از حرف وزین،
دولتی از شعر رنگین
آن چنان شعری که هر یک مصرعش
جویه‌ای از خون سرباران اوست،
روزن نوری از آتشهای زردشتان اوست. .

آینده

چون این نوشته‌ها را از خط روسی به فارسی درآورده و چاپ کرده‌اند بعضی از اعلام بصورت مقلوب و نادرست در «ایران نامه» درج شده بود مانند ترمد [که ترمیس آمده]ـ ختل [خوتل]ـ پنجکنت [پنجه کند]ـ الحق [النزیک]ـ کندلوبلیغ [کته قوبلیغ]ـ ملاساعون [ملاساقون]ـ استروشن [استراشنی]ـ کرت [کورت]ـ ایلک خانی [الیک خانی]ـ یرلیغ [یارلیغ]ـ تعلق [تغلوق]ـ گورکانی [کرگانی].

ضمناً یادآوری این مطلب مفیدست که مفصلترین نوشتهٔ تحقیقی دربارهٔ کلمه‌های تات و تاجیک مقاله‌ای است از دکتر محمد دبیرسیاقی که در ناموارهٔ دکتر محمود افشار چاپ شده است.

همچنین چند سال پیش مقاله‌ای از استاد محمد محیط طباطبایی در همین مجله راجع به تات و تاجیک چاپ شده است.

از دوستان دانشمند و ادب‌پرور آقایان دکتر ابوالحسن جلیلی، محمدعلی کریم‌زادهٔ تبریزی و جمشید سروش سروشیان که در دورهٔ هفدهم چندین مشترک (بیش از اندازهٔ انتظار) برای مجله یافته‌اند سپاسگزاری داریم.

۳

ایرج افشار

دیدار با همزبان تاجیکم

در هتل کوچک «استاره» (در ژنو) با اکبر تورسان زاد آشنا شدم. از سفر اسپانیا می‌آمد که به تاجیکستان برود. به اسپانیا رفته بود که در محفل بزرگداشت اقبال لاهوری همسخنی کند و از آنجا به ژنو آمده بود. اتفاقاً به همین هتلی وارد شده بود که من بودم.

گفت چون در محفل مذکور صحبتی از فارسی گویی اقبال نبود و سخنها بیشتر بر سر شعرهای اردوی او بود من به گردانندگان آنجا گفتم به فارسی که زبان شعر اقبال است سخنرانی خواهم کرد و هرچه گفتند که کسی از شرکت کنندگان فارسی نمی‌داند و باید خطابه به زبان اروپائی باشد نپذیرفتم. تعجب کردم ازین که چگونه می‌شود فارسی ندانست و دربارهٔ اقبال و شعر او سخن گفت.

اکبر تورسان زاد نزدیک پنجاه سال دارد. تاجیک است و از مردم دوشنبه. تحصیلاتش در رشتهٔ فلسفه بوده و از دانشگاه مسکو درجهٔ دکتری گرفته و پنج سال است که رئیس شعبهٔ مطالعات شرقی فرهنگستان علوم تاجیکستان است. به کشورهای زیادی سفر کرده و زمان برگزاری جلسات بزرگداشت حافظ به دعوت ایران به کشور ما آمده بوده است.

تورسان تند و پرهیجان و بی‌تابانه سخن می‌گوید. فارسی‌اش تاجیکوار است. اگر گاهی در فهم مطالب او دشواری برایم پیش می‌آمد برای آن بود که واژه‌های محلی و مخصوص مصطلح و مرسوم زادگاه خویش را به زبان می‌آورد و به همانقدر با زبان رایج تهران متباین بود که گفتار مردی از زاوه و خواف و زوزن و دیگر شهرهای خراسان.

نام خانوادگی او چنانکه خودش گفت کلمهٔ فارسی است (تور + سان)، اگرچه در اسناد رسمی کشورش و گاهی در نشریات «تورسون» می‌نویسند. به همین مناسبت نامش با نام تورسون زاده شاعر حزبی و سیاسی تاجیکستان در دورهٔ استالین و پس از او، که چند سال پیش درگذشت تخلیط می‌شود. در حالی که هیچگونه خویشاوندی میان این دو نیست.

تورسان زاد، پس از بازگشت از سفر ایران به هموطنان خود خبر برده است که: «...خوش طالع بوده‌ام که به من زیارت مقدسات ایران زمین میسر گردید. هریک فرد صاحب ذوق و خود آگاه که با دیوان حافظ به زیر بالین کلان شده است این آرزو را در دل می‌پرورد.»

دربارهٔ زبان فارسی ایران و سخن گفتن با طبقات مختلف مردم گفته است: «ضمن گفتگو و ملاقاتهائی که داشتم عقیده‌ام دربارهٔ یک بودن زبانهای تاجیک و دری و فارسی بازهم قویتر شد. به همین مناسبت تفصیلات یک صحبت دیگر به یادم می‌رسد. باری یک زبانشناس معروف شوروی که در سمپوزیوم یکجایهٔ مورخان اتحاد شوروی و افغانستان در دوشنبه شرکت ورزیده در مجلس علمی انستیتوی ما معروضه کرد و ضمن آن می‌خواست ثابت کند که تاجیکی و دری وفارسی سه زبان مختلف‌اند.

من از او سؤال کردم به یادتان باشد من دیروز یکی از جلسه‌های سمپوزیوم را اداره کردم و ضمناً معروضه و گزارشهای شرکت کنندگان روسی زبان را برای مهمانان افغانستان اجمالاً ترجمه نمودم. پس آن چه زبانی بود که با مهمانان حرف می‌زدم. ناطق مسکوی گفت شما با زبان خوب تاجیکی حرف زدید. من افزودم مادام که زبان خوب تاجیکی برای مهمانان خارجی کاملاً مفهوم است و ما تاجیکان این جایی نیز زبان مهمانان را بدون ترجمان می‌فهمیم پس مگر این دلیل قاطع بر آن نیست که زبان [مان] یکی است؟ فیلسوف معروف یهودی نژاد اسپینزا بیهوده نگفته بوده است که اکثراً سوء تفاهم در دو زمینه

پیدا می‌شود: «یا یک چیز را نامهای گوناگون می‌دهند و یا چیزهای گوناگون را یک نام...»

به دنبال همین مصاحبه، دربارهٔ دیدار خود با نویسندگان و پژوهندگان مؤسسهٔ لغتنامهٔ دهخدا و پرسشی که از آنها کرده نکته‌ای دقیق را یادآور شده است. عین عبارت او چنین است:

«پرسیدم کدام لغت و اصطلاحی که استفاده کردم برایتان مفهوم نبود؟ گفتند همگان مفهوم بود. هر چند واژه‌ای چند ازگفتار شما امروز در ایران رایج نیست ولی مهم این است که آن واژه‌ها در ذخیرهٔ لغت زبان ما هستند.

در تقویت این خلاصهٔ [گفتار] میزبانان افزودم من هم می‌بینم که در زبانهای ما و شما بسیار نام و اصطلاحها فرق می‌کنند. واژه‌هایی هستند که فقط خاص زبان تاجیکی یا فارسی هستند و نیز کلماتی چند تابشهای نومعنائی پیدا کرده‌اند و یا معنی‌های اصلی خود را گم کرده‌اند... ولی بنیاد و بنیان زبان همان است که بود و می‌ماند.»

آنچه نقل شد از شمارهٔ نخستین روزنامهٔ پیوند است به زبان و خط فارسی که در شهر دوشنبه به چاپ می‌رسد. این روزنامهٔ دلپذیر به یمن تحولاتی منتشر می‌شود که در کشور شوروی پیش آمده است.

آقای تورسان زاد دو شماره از این روزنامهٔ ماهانه راکه همراه داشت به من التفات کرد.

هرشماره ازین روزنامه شانزده صفحه است. مصورست و با حروف فارسی (که در سطر اول یادداشت شمارهٔ اول که روزنامه از آن به حروف نیاگان تعبیر شده است) روشن و پاکیزه و پیوست هفته نامهٔ «ادبیات و صنعت».

«سر محرر» روزنامه عسکر حکیم است که سمت ریاست اتحادیهٔ نویسندگان تاجیکستان را بر عهده دارد. از شمارهٔ دوم نام نگارندگان مسؤول گل نظر و بیرنگ کوهدامنی در روزنامه چاپ شده است. گل نظر را نمی‌دانم کیست؟ طبعاً تاجیک و از ادبای آنجاست. اما نام بیرنگ کوهدامنی برای فرهنگمندها و ادبای جوان ایران آشناست و گاهی اشعارش در مجله‌های ایران به چاپ رسیده است. کوهدامنی افغانی است و سالی چندست که در تاجیکستان مقیم شده است.

تاسیس و چاپ پیوند زادهٔ تحولات سریع شوروی است. در یادداشت کوتاهی که در شمارهٔ اول پیوند چاپ شده است می‌خوانیم: «... به مادهٔ ۲۸ قانون زبان جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان توجه فرمائید: ـ جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان برای آموزش خط فارسی و طبع و نشر آثار با این خط شرایط مساعد فراهم می‌آورد ـ از تصویب این قانون تاریخی ـ ثمرهٔ ایام بازسازی به دو ماه بیشتر سپری نشده ولی برای چاپ و انتشار ضمیمهٔ «پیوند» همه گونه شرایط لازم مساعد گردید و اینک خوانندهٔ تاجیک امکان آن را دارد که بطور همیشگی پیوند را به خط فارسی مطالعه کند...»

شیفتگی تاجیکان برای بازجستن روزگار به اصل خویش، از هر کلمه و هر سطر این روزنامه هویداست و خوانندهٔ ایرانی می‌تواند بخوبی دریابد که همزبانش در مدت هفتاد سالی که خطشان را به لاتین و سپس به روسی برگردانده و از کتابها و نوشته‌های پدرانشان و مطبوعات و نشریات همسایگانشان دور کرده‌اند چه لطمهٔ روحی و معنوی دیده‌اند. همین اکبر تورسان‌زاد درین باره چه استوار و زیبا گفته است: جدایی پذیری در عالم فرهنگ چه نیروی خراب کننده است. مثل تبری است که بر ریشهٔ رستنی زده می‌شود. این بخصوص به فرهنگهای همزبان و هم سنت ربط دارد که ریشه‌اشان از یک سرچشمهٔ معنوی آب می‌خورد.»

از خانم تاج‌النساء سی و هفت ساله که از هنرپیشگان تئاتر و موسیقی نوازان است دربارهٔ تعویض خط در شمارهٔ دوم پیوند نقل قول شده است که «خط سیریلیک مردم تاجیکستان را از اصل و سرچشمه و ریشه به دور کرده است.»

زبان فارسی در افغانستان

متصدی مجلهٔ دوست داشتنی آینده!

این سومین بار است که دوست افغانی خود را بارسال مجلهٔ آینده افتخار بخشیده‌اید باین مناسبت تمنیات نیک خود را اظهار و موفقیت‌تان را آرزومندم.

چون در مجلهٔ شمارهٔ ۵ـ۸ مرداد و آبان ماه سال ۱۳۷۰ مضمونی تحت عنوان زبان فارسی در افغانستان توجهم را به خود جلب کرد خواستم پیرامون آن چیزی بنویسم...

من شخصاً پشتو زبان هستم ولی تحصیلاتم به شکل ابتدائی بزبان دری است و من کمال افتخار خود می‌دانم که به زبان دری (فارسی) تکلم و کتابت کرده می توانم و از اشعار بسیار نغز لسان‌الغیب حافظ شیرازی و استاد سخن سعدی و صائب و کلیم و فردوسی و خلیل‌الله خلیلی افغانی و دیگر دانشمندان و شعرای گران قدر فارسی تا آنجائی که فهم من اجازه می‌دهداستفاده‌هاکرده‌ام و تعصبی هم ندارم که من پشتویم و به زبان دری می‌خوانم و می‌نویسم و ضرورتی هم برای توضیح این مطلب نمی‌بینم چون احساس بیگانگی نمیکنم و به زبان وطن خود می‌خوانم و می‌نویسم. اینگونه توهمات و اندیشهٔ نادرست وحدت ملی ما را خدشه‌دار می‌سازد... زبان دری زبان تقریباً ثلث مردم افغانستان را تشکیل می‌دهد و به قرار گفتار دکتر محمود افشار مؤلف کتاب افغان‌نامه این زبان بر مردم آنجا تحمیل نشده است بلکه زبان بومی مردم افغانستان است... تمام مکاتیب و جراید بزبان دری نشر می‌شود و در دوایر دولتی و مکاتب و دانشگاه (پوهنتون‌ها) زبان دری رایج است. از آنجائی که تقریباً بیش از ثلث مردم افغانستان بزبان پشتو حرف می‌زنند اخیراً پشتو را هم زبان رسمی قبول کردند مع‌الوصف مکاتبات در تمام دوایر بجز عنوان و سرلوحه‌ها همه دری تحریر می‌شود و جالب‌تر اینست که رژیم محمد زائی‌هاکه خود به یک قبیلهٔ کلان پشتون‌های پکتیا منصوبند پشتو را بدرستی تکلم کرده نمی‌توانند...

افغانستان پشتون، تاجیک، هزاره، ترکمن، ازبک نورستانی، بلوچ، هندو، تیک و غیره که هرکدام به رشتهٔ محلی و لهجه‌های مختلف سخن می‌زنند تشکیل گردیده است و اگر نیک مطالعه بفرمائید هیچ دولتی را هم شاید در دنیا سراغ نداشته باشید که از یک قوم تشکیل یافته باشد... اگر در آلمان هر تعداد ملیت‌های مختلف وجود داشته باشد آلمانی هستند و اگر در پاکستان هر تعداد مردمان مختلف موجود باشند پاکستانی‌اند و علی‌هذا القیاس در تمام دنیاو هیچگاه آنها از مربوط بودن به آن وطن ننگ ندارند و افتخارات خود را به آن مربوط می‌دانند و ما باید افتخاراً بپذیریم که افغانیم و از افغانستانیم...

اگر خواندن‌های صفدر توکلی برادر هزاره را از رادیو افغانستان شنیده باشید با لهجهٔ هزاره گی همهٔ مردم افغانستان را برادر خطاب می‌کند و واقعاً هم چنان است، که همه برادرند. زیبنده نخواهد بود که با اندک دانشی که از راه مطالعه کتب به دست آورده باشیم مردمان وطن خود چون عبدالحی حبیبی دانشور کشور را به باد انتقاد بگیریم و یاد او رامبهم بسازیم. باری اگر به خدمات فرهنگی وی در زبان دری که خود شاهد گویای ارج گذاشتن بزبان دری است مراجعه بفرمائید ناگزیر سر ارادت خم می‌کنید. همین اکنون نود درصد از تألیفات وی بزبان دری نگاشته شده و آثار زیادی در کتاب فروشیهای ایران و افغانستان ازین مرد که روانش شاد باد موجود است که هیچگونه تعصبی درین راه بخرج نداده است با آنکه خودش از پشتو زبانهای اصیل قندهار است.

محمدسالم دیانی
آلمان

به تاجیکان

آقای هوشنگ رهنما که در فیلادلفیا (امریکا) مقیمند به هنگامی که دو ایرانشناس آقای دکتر بریان اسپونر (انگلیسی) و دکترویلیام هنوی (امریکائی) استادان ایرانشناسی دانشگاه پنسیلوانیا در فروردین ۱۳۷۱ به سوی تاجیکستان می‌رفتند شعری خطاب به مردم تاجیکستان سروده و به همراه آن دو دانشمند به مراکز و مجامع علمی جمهوری تاجیکستان فرستاده‌است. نسخه‌ای از آن به مجلهٔ آینده رسیده است. ما برای گسترش پیوندهای ادبی میان دو کشور آن را چاپ می‌کنیم و معتقدیم هرگونه سخنی، در هر مرتبتی، که یادآور همدلیها و همزبانیهای ماست باید به چاپ برسد و پیام مهر و دوستی دانسته شود.

این نکته هم گفته شود که پس از شکستن بندهای هفتاد ساله‌ای که فارسی زبانان «ورارود» را در خود محصور و مهجور کرده بود و با سرنگون شدن دیواری که مانع آمد و شد به درون تاجیکستان و ترکمنستان و کرانه‌های پارسیگویی بود نه تنها میان ایران و تاجیکستان رفت و آمد آغاز شد و دانشمندان ایرانی بدان خطّه روی آور شده‌اند، بلکه چندی است که بسیاری از ایرانشناسان کشورهای دیگر با علاقه‌مندی بسیار، به منظور دست یابی بر سرچشمه‌های دیرین فرهنگ و تمدنی که سالهای دراز میان آنان شناخته و مشهور بود ولی نمی‌توانستند به چشم خویش ببینند و با پرسش و جویایی گوشه‌های پرکشش آن را بشناسند، بدان سرزمین می‌شتابند و گویی که به قلمرو نامکشوفی دست یافته‌اند.

آینده

گذرکن ای دم باد سحر به کشور تاجیک — نظرکن از سر الفت دمی به منظر تاجیک
بسیط دشت زرافشان ببین و ساحت روشن — هوای دلکش تاجیک و خاک چون زر تاجیک
به پنجکند و نوآباد و وخش و نورک و مرغاب — گذارکن که ببینی دیار دلبر تاجیک
ز سیر دریا باری گذر به آمو دریا — عبور چشمهٔ حیوان نگر به معبر تاجیک
به روز جمعه سفر سازکن به شهر دوشنبه — که هست تختگه دولت مقرر تاجیک
ازین برادر ایرانی ای صریر سلامت — ببرّ پیام مودّت تو بر برادر تاجیک
سلام باد بدان مرز و بوم و خطّهٔ سرسبز — درود باد به نیکان مهر پرور تاجیک
چه فتنه کرد در آن ملک دیو جور و شقاوت — چها که رفت ز دست زمانه بر سر تاجیک
نگر که «بر اثر صبر نوبت ظفر» آمد — شکست پشت عدو در مصاف لشکر تاجیک
کنون که صبح سعادت دمید و از پس عمری — رها شد از قفس اهرمن کبوتر تاجیک
سزاست گر سخن رشتهٔ محبت ایران — برد برادر تاجیک پیش خواهر تاجیک
ز تندباد حوادث نداشت بیم خموشی — که «آتشی که نمیرد» بود به مجمر تاجیک
کنون که دولت بختش به روزگار درخشد — سزد که زینت عالم کنیم زیور تاجیک
بریده باد ازین گنجخانه دست تطاول — نشانده باد به تاج زمانه گوهر تاجیک
به یُمن دولت نوروز دست ساقی دوران — هماره بادهٔ عشرت کند به ساغر تاجیک
جهان بکام و فلک بر مراد و بخت موافق — همیشه خرّم و آباد باد کشور تاجیک

فیلادلفیا ـ هوشنگ رهنما

این چیست! چیست!؟

آنگونه رنده‌ام که حوش آسوده مُردبی! — گیرم سراغ گیری و حوئیم، کو مبی؟!
ره تا فراخنای دلاویز مرگ داشت — در این حصارِ تَرشده گر هست، روزنی
از خویش دلگرفته و ار عمر حسته‌ام، — این چیست، چیست! باز فسوسی و ماندنی!
هرلحظه‌ام حکایتِ داغیست سیه سور — ر زخم سیه هر نفسم، نیشِ سوزنی
آں دست بسته مَردِ سردم نه‌سدِ حصم — سرسنگلاخ مبی‌کِشدم، حیره توسی!
کو چارهٔ عماں، که پناهی اماں نماند! — آحر کحاست راهی و رایِ برهمی!
سبزِ حیال می‌بَرَدم نَر مُرادِ عمر، — ورنه نَخُست چشمِ یقین کُنجِ مأمبی!

* * *

این طُرفه بیں که چوں رَوَم آلوده داماں — گویند رفت ار نَرِ ما پاکدامنی!
بارارِ تُهمت است، نیارم درنگِ ننگ — اینم‌نشانده‌حوش،که رهی هست و رفتنی...

پرویز حائمی

مَرثیهٔ شباب

رسید پیری نشاند در جان غمانِ عالم — از این مصیبت چرا ننالم که وای ازاین غم
غباری از غم نشست بَردل سُتُرگ وسنگین — چگونه آرم بُرون سر از این غُبارِ مُبهم
رسید پیری چه ماتمی آه، شگفت‌تر این — که شد دریغا سپیدیِ مونشان ماتم
نشاند زخمی به عُمق جانم لَبالَبِ خون — شفایِ آن را خدایِ مَن آه کجاست مرهم
خموش‌اگرشد،دلم‌دراین‌باغ‌خزان براورفت — چگونه دیگر به‌باغِ بی‌گل، برآوَرَد دَم

* * *

چه دانی اکنون زگریه‌هایم، به خلوتِ شب — ندیده‌ای ارچگونه باردَ به خـاک، نم‌نم
گهی که یادت به یادم آید، به یاد آرم — شَقایقی راکه شسته گلبرگ به اشکِ شبنم
بیاکه در من نهادپنجه هُجوم پنجاه* — هُجومِ تلخی، که بال‌وپر را کَنَد دَمادَم
زغم‌گساران ز می‌پرستان، کُجاست رندی — که‌جانی از می، بساطی ازگل کُنَد فراهم
در این هیاهو که هول و حیرت نشسته هرجا — مرا رهـاکن ز روزگـاران دَمی بنالم

اورنگ خضرائی
آباده ـ بهار ۱۳۷۱

* آیا «کسایی» پنجاه سرتوپنجه ساد — بکند سال تو را رحم پنجه و چنگال
کسائی مروزی

قبلهٔ جان

عجب نباشد اگر من در آرزوی توباشم — مرا تو قبلهٔ جانی که رو بسوی تو باشم
تـوئی ستارهٔ بـختم بنامِ دلکش «ایران» — از آن به گردش گردون به‌جستجوی تو باشم
جهان وهرچه دراو هست‌گر دهند نخواهم — جزاینکه، همنفس روی مشکبوی تو باشم
به کوه ودشت وکویرت قسم که می‌خواهم — به زندگانی ومرگم، بخاک کوی توباشم
بیاد دامن البرز وجلوه‌گاه دماوند — چنان خوشم که توگوئی کنار روی توباشم
بهشتیان همه حسرت برند سخت به حالم — در آنزمان که بجان گرم گفتگوی توباشم
همیشه نام تو ورد زبان من بود ازعشق — شکر دهان شده‌ام زآنکه قصّه‌گوی توباشم
بیان وصف جمالت مرا به شوق درآرد — به اوج ذوق خیالم چو یاد روی تو باشم
چنان به مهر تو دلبسته‌ام به عشق توپابند — هزارسال دگر بازگِرد کوی توباشم
ز مویه‌های غریبانهٔ «رفیع» تو بشنو — اگر ز روی تو دورم به های و هوی توباشم

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

فرخی یزدی *

به مناسبت انتشار عکس او بر روی جلد شمارهٔ ۸ـ۵ سال ۱۷ مجلهٔ آینده

مستِ شرابِ عشقِ وطن بود فرخی — بانگِ ستیزِ ملتِ من بود فرخی
اوجِ غزل خروشِ ستم سوزِ روزگار — مَرد حماسه، خصم شکن بود فرخی
تاوانِ عشق پاک، سرِ خود به باد داد — دیدیم سر بدارِ وطن بود فرخی
مردانه جان سپرد و زیرجاش لب ببست — تیغِ زبانِ خلقِ کُهن بود فرخی
آلودهٔ تفتنِ اهلِ قلم نشد — جوهر نمای ذاتِ سخن بود فرخی
زندانی حصارِ ستم مویه‌ای نکرد — غوغای بانگِ مُرغِ چمن بود فرخی
اسطوره ساز شعرِ رهایی ز بندِ ظُلم — فریادِ خلقِ لای کَفن بود فرخی
خونِ خروش در رگِ تاکِ وجود داشت — آسوده از شکنجهٔ تن بود فرخی
سر پیشِ تازیانهٔ دشمن نکرد خَم — فارغ ز جوان و خانه و زن بود فرخی
در این کویرِ بی‌کسی مَردِ رزم کُش — درد مراه خروش و دهن بود فرخی

وفا کرمانشاهی

نالهٔ غریبانه

درون خانهٔ خویش آنچنان غریب شدم
که از محبت همخانه بی نصیب شدم
دگر به صدمهٔ بیگانگان نیندیشم
چو در وطن بر اهل وطن غریب شدم
یکی جواب سلام مرا نمی‌گوید
به چشم دوست چو دشمن مگر رقیب شدم؟
همه ز دیدن رویم همی گریزانانند
به حیرتم که چنین آدمی عجیب شدم
در این میانه چو سنگی فتاده خاموشم
به رغم آنکه بر آن، بارها خطیب شدم
اگر زشادی آغاز زندگی دورم
خوشم که با غم پایان آن قریب شدم
مرا به چشم خرد ننگرد کسی، زیرا
به کام اهل جنون عاقل و لبیب شدم
من از نوازش یاران همواره مأیوسم
که ناگزیر ز خودداری و شکیب شدم
ز دولت ادب مرد می‌شدم محروم
که پیش دیده‌اشان شاعر و ادیب شدم
به بانگ نالهٔ من گوش باغبان پر شد
ولی خموش چوگل در بر حبیب شدم
به رنج جان محیط آشنا نگشته کسی
اگرچه مایهٔ درد سر طبیب شدم

محمد محیط طباطبایی
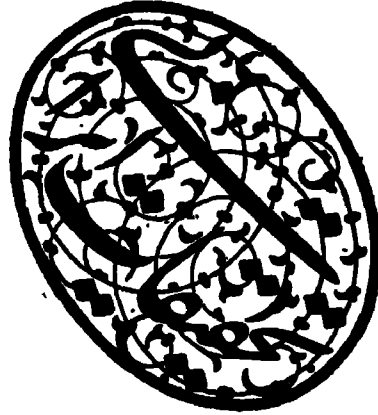
ابوالقاسم اسماعیل‌پور

امیر پازواری
شاعر گنجینهٔ رازهای مازندران

"mĕrĕ Kal Amir gĕnĕnĕ Pāzĕvāre
balu dass- a'yt, marz girmĕ timĕ- jāre
hargĕz nadimĕ narĕ guġuk var a'yt dāre
šı nakĕrdĕ zan vačĕ kaš a'yt dāre"

«مرا کل امیر گویند اهل پازوار، بَلو (نوعی بیل کشاورزی) / در / دست گرفته مرز می‌گیرم برای تخم‌زار (جالیز). هرگز ندیدم گاو نر در کنار خود گوساله داشته باشد، / و / زنِ شوهر نکرده بچه در آغوش داشته باشد.»[1]

امیر پازواری شاعر کوچه باغها، شکوفه‌ها و بهار نارنجهای مازندران است. پازوار روستایی است نزدیک بابل، شهری که زمانی «بارفروش» و پیش از آن «مامَطیر»[2] خوانده می‌شد. او شاعر «گنجینهٔ رازها»ی مازندران است. چراکه دیوانش را «کنز الاسرار» نامیده‌اند؛ شاید بدان سبب که زندگی‌اش همچون رازی در گنجینهٔ افسانه‌های محلی مازندران پنهان مانده است. درباره‌اش نه می‌دانیم در چه زمانی و چگونه زیست، و نه از یگانه معشوقش «گوهر» آگاهیم، مگر افسانه‌هایی که در سینهٔ عاشقان کوی او، یعنی در قلب ساده دلان و پاکبازان روستاهای مازندران زنده مانده است. اینقدر هست که او دهقانی آزاده و شاعری سرگشته، شیفته شاه مردان، علی (ع) بود که به احتمال در دورهٔ صفویه

۱ـ کنزالاسرار مازندرانی، جلد اول، به اهتمام برنهارد دُرن، پطرزبورغ، ۱۸۶۰، ص ۱۳۰، برابر نهادهٔ برخی از آواها عبارتند از: (ĕ= نیم زبر) (چ =č) (q=غ باق) (š = ش) (x = خ)

۲ـ Māmatir یا Māmateyr: در احسن التقاسیم با املای «مامطیر، مامطر، و ممطیر آمده است. نک. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمهٔ علینقی منزوی، تهران ۱۳۶۱، ص ۷۳ و ۵۵۱. رابینو «پاروار» را در زمرهٔ دهات مشهد سر (بابلسر) برمی‌شمارد. نک. هـ.ل. رابینو، مازندران و استراباد، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران، چاپ سوم ۱۳۶۵، ص ۱۸۰ـ۱.

می‌زیسته است. این احتمال هم از یک دوبیتی منسوب به او نشأت می‌گیرد:

Šā Abbāse kabir Ašrēf rē jā bēsāte
sētun bē sētun qērsē tēla bēsāte
sangē marmar dar kēnnā bēsāte
nāmardē falēk kārēvānsērā bēsāte

«شاه عباس کبیر اشرف‌ره جا بساته — ستون به ستون قرص طلا بساته
سنگ مرمر در کِنا بساته — نامرد فلک کاروانسرا بساته»[۳]

ترانه‌های امیر طی سالها و قرنها سینه به سینه نقل شده و هنوز هم بر زبان چوپانهای ییلاقات مازندران جاریست و با همراهی نوای سوزناک نی، دل کوهستانها و دره‌ها را می‌شکافد و در دشتها به هنگام کار خوانده می‌شود.

برنهارد دُرن،[۴] خاورشناس روسی، در سال ۱۸۶۰ به دعوت مؤسسهٔ امپراتوری جغرافیا، واقع در قفقاز، به مازندران سفر می‌کند و طی سیاحت خود به گردآوری ترانه‌های مازندرانی می‌پردازد. او در این باره می‌نویسد «در هرجایی که از عبارات و اشعار و حکایات و غیره به لغت آن ولایات بود، اطلاعی بر آن یافته، بعد از تسبیخ و تألیف اکثر آن به پطرزبورغ مراجعت نمودم و بعد از آن نیز یک مجموعه از اشعارکه به واسطت سعی و اهتمام عالیجاه مجدت همراه، گوسف،[۵] قونسول دولت بهیهٔ روسیه که در مازندران است، تألیف شده بود، به دست آمد... نسخهٔ دیوان شیخ (امیر پازواری) بالتمام در دست کسی نیست، مگر آنکه در هرجایی جزوه‌ای از آن پیدا می‌شود و یا آنکه بعضی از اهل آن بلد، ورقی از آن دیوان در صفحهٔ سینهٔ خود ضبط کرده و در وقت ضرورت می‌خوانند.»[۶]

ره آورد سفر دُرن، جلد نخست «کنزالاسرار مازندرانی» است که در چاپخانهٔ آکادمی روس به چاپ می‌رسد. ناگفته نماند که پیش از او نیز شخصی به نام خوچکو کتاب «نمونه‌های شعر توده‌ای ایران» را به سال ۱۸۴۲ در لندن به چاپ می‌رساند و در آن از امیر یا شیخ طبرستان اشعاری نقل می‌کند.[۷]

باری، دُرن در زمان به چاپ سپردن کنزالاسرار در سفارتخانهٔ ایران به میرزا شفیع مازندرانی برمی‌خورد. او که اهل بارفروش بود و گویش طبری این خطه را خوب می‌دانست، در تصحیح کتاب به یاری دُرن می‌شتابد و خود نیز به گردآوری پاره‌ای از ترانه‌ها می‌پردازد. شش سال بعد یعنی در ژوئن ۱۸۶۶ جلد دوم کنزالاسرار منتشر می‌شود. در سال ۱۳۲۷ ش، یعنی پس از ۱۰۰ سال، چاپ عکسی جلد اول در تهران توسط کتابفروشی خاقانی با پیش گفتاری از دکتر منوچهر ستوده و دیباچه‌ای از محمدکاظم گل باباپور انتشار می‌یابد. جلد دوم نیز به کوشش آقای گل باباپور در مرداد ۱۳۴۹ ش

۳ـ عباس شایان، مازندران، انتشارات علمی، تهران (چاپ دوم)، ۱۳۶۴، ص ۲۸۳.

۴ـ Bernhard Dörn

۵ـ V. Gussev

۶ـ کنزالاسرار، ج ۲، ص ۱۸ـ ۱۷ دیباچه.

۷ـ نک همان ص ۵. الکساندر خوچکو Chodzko خودزکو یا شودزکو (۹۱ـ ۱۸۰۴) از خاندان لهستانی است. او ایران شناس، شاعر و چندی کنسول روسیه در ایران بود و سپس در فرانسه اقامت گزید و در کولژ دوفارنس به تدریس زبان و ادبیات اسلاو پرداخت. عمده‌ترین آثار او عبارتند از: تئاتر در ایران (۱۸۴۵)، دستور زبان فارسی (۱۸۵۲)، ترانه‌های مردم پسند اسلاو (۱۸۶۵) و ترانه‌های تاریخی اوکراین (۱۸۷۹). نک. غلامحسین مصاحب، دایرة المعارف فارسی، ذیل همین نام.

در بابل به چاپ می‌رسد. درن شرح زندگی و تفسیر اشعار امیر را به بخش دوم از جلد دوم کنزالاسرار موکول کرد که از چاپ آن اطلاع درستی در دست نیست.

دکتر ستوده در دیباچهٔ جلد اول این کتاب می‌نویسد «امیر پازواری را در مازندران می‌توان با سید شرفشاه در گیلان مقایسه کرد، زیرا نوع فکر ایشان یکی است و تعلق خاطر آنان به شاه ولایت علی بن ابی طالب و به قرآن مجید و رسول خدا سبب شده است که بیشتر اشعار ایشان دربارهٔ موضوعهای بالا باشد.»[۸]

ما در این جستار برآنیم که نخست با بررسی ترانه‌های امیر، اندکی به زندگی و نگرش او به هستی و عشق نزدیک شویم و آنگاه افسانهٔ شاعر شدن او را که از زبان روستائیان سینه به سینه نقل شده است، برشماریم.

امیر کشاورزی است که گاه در دشت و گاه در «تیمه جار» (تخم زار) به کار می‌پردازد:

Amir gene me mung čārda (h) šu mašt
amsāl bě dašt darěmě našumě bě gašt

«امیر می‌گوید ماه من چهارده شب پُر (بدر کامل) به دشت هستم، نمی‌روم به گشت.»[۹]

از افسانه‌ای که روستائیان نقل می‌کنند و نیز از ترانه‌هایش پیداست که در اوان جوانی به بیگاری و مزدوری در جالیز و کشتزار به سر می‌برد و ارباب او، حاجی صالح بیک، او را در بند خود دارد:

bělběl mičkā nasru měrě qam dārně
hāji Sālě (h) běyk baytě měrě ban dārně
hāji Sālě (h) běyk te sar- o te běrārě
měrě sar hade didār baviněm yāre

«ای بلبل مثل گنجشک / نغمه / سرایی مکن که غم دارم، حاجی صالح بیک مرا گرفته / در / بند کرده، حاجی صالح بیک، / قسم / به سر تو و برادر تو، مرا رها کن تا دیدار یار خود کنم.»[۱۰]

در ترانه‌ای دیگر از بیگاری‌اش سخن می‌گوید:

Amir gětě měn layl- o nčhār badımě
palěngě měješ dāyěm šěkār da'ımě
ěsā ke še xu- jā bidār ba'imě
bimězdě mězzir bimě biqār da'ımě

«امیر گفته است، من شب و روز را دیدم، / همچون / راه رفتن پلنگ، همیشه در شکار بودم، اکنون که از خواب بیدار شدم، مزدور بی‌مزد بودم، در بیگاری به سر می‌بردم.»[۱۱]

این دهقان دربند در همین دوران به بند دیگر گرفتار می‌شود که تمام وجودش را دگرگون می‌کند، بند عشقی سوزناک که از سوزناکی‌اش همین بس که او به میان آتش می‌رود و بوسه بر آتش

---

۸. کنزالاسرار، ج ۱، ص ٦ ـ ۵.
۹. همان، ج ۲، ص ۲۳. بیز مک. ج ۱، ص ۱۳۰ ترانهٔ ۲
۱۰. همان، ج ۱، ص ۱۳۱
۱۱. همان ص ۱۳۷.

می‌زند. حتی اگر منزل جانان در میان شیران درنده باشد، ره سپردن به دام بلا او را باکی نیست.[۱۲] دل دربند جانانه‌ای «گوهر» نام است که چهره‌اش به برف مانده است، برفی که رویش آتش می‌ریزد و با وجود این شعله‌ور است و زنگیان به آن آتش درآیند و زینت دهند و او حیران و مبهوت از اینکه نه برف آب می‌شود و نه آتش خاموش می‌گردد. زنگی، خال چهره «گوهر» است.[۱۳]

«گوهر» به احتمال دختر حاجی صالح بیک است. پس بندی دوگانه سراپای امیر جوان را فرا می‌گیرد. سر دیگر این بند به «رقیب» می‌پیوندد. رقیبی که به تصادف یا به واقع «امیر» نام دارد و چوپانی است که در نزدیکی جالیز صالح بیک به چرای گوسپندان خوگر شده و عشق «گوهر» را نغمه‌ها در سر اوست. دست سرنوشت رقیب را هم شاعر آفریده است. پس امیر را رنجی جانکاه است:

abr nehellěně māh rě hělāl bavině̆m

raqib nehellěně didār- e yār bavině̆m

elāhi raqib těrě pāy- e dār bāvině̆m

ru dar qeblě zěvun rě lāl bavině̆m

«ابـر نـمی‌گذارد هـلال ماه را بـبینم	رقیب نمی‌گذارد چهرهٔ یـار را بـبینم
الهـی رقـیب، تـرا پـای دار ببینم	رو به قـبله، زبانت را لال ببینم.»[۱۴]

ترانه‌هایی که در وصف «گوهر» است، نشان می‌دهد که یار اهل بازوار نیست. پس منزل دوست کجاست؟ گاه به دشت «کُره سنگ»،[۱۵] گاه به «کوه لار»،[۱۶] و گاه به «هَراز»[۱۷] منتهی می‌شود. پس بی تردید «گوهر» اهل کوهستانها و ییلاقات آمل است. دیاری که امیر شیفتهٔ آن است و بارها از آن یاد می‌کند:

ey vā kě gězěr kěnni bě Āměl- e šahr

piqum bavěr bě yār- ě bivěfa děl- azar

«ای باد که گذر می‌کنی به شهر آمل	پیغـام بـبر بـه یـار دل‌آزار مـن.»[۱۸]

امیر سی سال عشق «گوهر» می‌کارد و آرزو می‌کند که سی سال دیگر هم در این عشق بسوزد. حاصل ازدواج او ـ با گوهر یا باکسی دیگر ـ دختری است که در ترانه‌ای از او سخن می‌گوید.[۱۹]

از دوران پیری امیر اطلاعی در دست نیست. تنها می‌دانیم که اواخر عمرش سرشار از اندوه بوده است:

un mahal do ayn dāštěmě, nadımě xěyr měn

ěsā ayněkě jır čı bavıněm xěyr měn

bě šě bikası xěně běsātěmě dır měn

hělā kě těně pahlu nadımě xěyr měn

۱۲ـ نک. همان، ص ج ۲، ص ۴۹۸، ترانهٔ ۱۷

۱۳ـ همان، ج ۱، ص ۱۳۰

۱۴ـ همان، ج ۲، ص ۸۸، ۵۲۱، ترانه‌های ۱۸ و ۱۹.

۱۵ـ همان، ج ۲، ص ۱۷۵، ۲۳۱، ۲۸۸.

۱۶ـ همان، ص ۵۷۵، ترانهٔ ۲۱

۱۷ـ همان، ص ۲۳۳، سطر ۲

۱۸ـ همان، ص ۴۹، ترانهٔ ۶۳، نیز نک ص ۱۶۵، ۲۸۰ و ۳۴۱.

۱۹ـ همان، ج ۱، ص ۱۳۲، ترانهٔ ۱۲

«آنوقت‌که دوچشم‌داشتم، خیرندیدم من — حالا به زیرعینک چه ببینم خیر من
از بی‌کسی خود خانه ساختم مدتی من — حالا که پهلوی تو خیرندیدم من.»[۲۰]

«گوهر» حقیقی امیر، شاه مردان علی است. او مهر علی را در دل می‌پروراند: در بین هزار و یک نامی که از برای خداست، بهترین نامها از آن اوست. کسی که علی را به دل عاشق نیست، دو چشم دارد اما از روشنی بری است.[۲۱] گاه قلندروار پوستین برتن دارد و در خانه‌ها گدایی می‌کند. بازوانش متکاست و پوستینش لحاف. از گروه خرقه پوشان و حلقهٔ سالوس گریزان است. او عارفی است که تنها آرزویش به پابوس رفتن دوست است که وی را خوشتر از گنج دقیانوس می‌نماید.[۲۲] امیر شیعهٔ علوی و دوازده امامی است.[۲۳] میراثی که در زمان حکومت سادات مرعشی (۷۶۰) به مازندران رسید و مذهب رسمی طبرستان شد. پیش از آن تا حدود قرن دوم هـ. و حتی تا قرون بعد در دل کوهستانهای دور دست آیین مزدیسنی رواج داشت. بعدها اسپهبدان طبرستان و رستمدار برای جلوگیری از نفوذ شیعه، رعایای خود را به پذیرفتن آیین تسنن وامی‌داشتند. پیروان حسن صباح و مذهب اسماعیلیه نیز در نواحی کوچک وجود داشتند. در رستمدار آیین تسنن تا حکومت گیومرث بن بیستون (۸۵۷ هـ) پیروان بی‌شمار داشت.[۲۴]

بنابراین، اگر امیر پازواری را متعلق به دورهٔ صفوی ـ حدود ۱۰۰۰ هجری برشماریم، دورانی را در پیش داریم که علویان با دیگر فرَق دینی که در میان سلسله‌های کیوسیه، اسپهبدیه، کینخواریه و پادوسپان پایگاهی یافته بودند، به جنگ عقیدتی تمام عیار پرداختند، تا اینکه در سال ۱۰۰۶ هـ شاه عباس آخرین فرمانروایان سلسلهٔ پادوسپان را از میان برد، سلسله‌ای که در رستمدار، رویان، نور و کجور حکومت می‌کرد.[۲۵]

مازندرانی‌های شیفتهٔ امیر بر این باورند که او با سوار سبزپوش، شاه مردان، ملاقات داشته و از وصل اوست که ناطقهٔ شعر در جانش شکوفا می‌شود. پس «گوهر» مستحیل در گوهری حقیقی و یگانه می‌گردد.

شعر امیر آکنده از همین است که سرتاسر ترانه‌های او را رنگی غنایی منقوش کرده است. وصف حال ا ـ را از زبان تیرنگ (قرقاول) بشنویم:

tirĕng badimĕ ke visĕ- e ništbiĕ
bawtĕmĕ tirĕng tĕ mĕddĕā čĕ čiĕ
me dim sĕrx me gĕrdĕn halı tĕtiĕ
har kas āšeq bu dunnĕ mĕ dard čĕ čiĕ

«تیرنگ (قرقاول) را دیدم که در بیشه نشسته بود، گفتم ای تیرنگ، مدعای تو چیست؟ /گفت/ روی من سرخ است، گردنم شکوفهٔ آلوچه، هرکس عاشق باشد، می‌داند درد من

۲۰ـ همان، ج ۲، ص ۱۰۸، ترانهٔ ۱۵۹.

۲۱ـ همان، ص ۱۹۷، ترانهٔ ۳۰۲.

۲۲ـ همان، ص ۴۹۵، ترانهٔ ۱۲.

۲۳ـ نک همان، ج ۱، ص ۱۴۶، ترانهٔ ۹۴

۲۴ـ دکتر محمد جواد مشکور، دیباچهٔ «تاریخ طبرستان، رویان و مازندران»، به کوشش محمد حسین تسبیحی، تهران (چاپ دوم)، ۱۳۶۱، ص ۲۰. نیز نک. لسترنج، سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمهٔ محمود عرفان، تهران چاپ دوم ۱۳۶۴، ص ۲۲۸ و ۴۰۰.

۲۵ـ همان، ص ۲۴

چیست.»[۲۶]

ترانه‌های او گاه رنگ حماسه به خود می‌گیرد و از سام، رستم و جمشید سخنها دارد[۲۷] و گاه نیز رنگ غنایی به خود می‌گیرد. چکیدهٔ سخن او همان نکته‌ای است که حافظ شیرین سخن آن را در شعر خود جاودانه کرده است:

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب — کز هرزبان که می‌شنوم، نا مکرر است

امیر شاعر عامی و سخنگوی عادی کوچه بازار عشق نیست. او دواوین شعر کهن را در لوح ضمیر خویش محفوظ داشت. از «بیژن و منیژه»،[۲۸] «یوسف و زلیخا»،[۲۹] «خسرو و شیرین»،[۳۰] «شیرین و فرهاد»،[۳۱] «لیلی و مجنون»[۳۲] سخنها دارد. او به گنجینهٔ دانش بشری راه یافته و همه خواندنی‌ها را برخوانده است، تنها معمای وجود او منزلگه جانان است که برایش ناشناخته است. از زبان او بشنویم:

yĕk noktĕ namunĕstĕ ke nadunĕstĕmĕ
yĕk safhĕ namunĕste ke naxunĕstĕmĕ
anne ke kĕmĕytĕ aql rĕ dunĕstĕmĕ
āxer manzĕle dus re nadunĕstĕmĕ

یک نکته نمانده است که ندانسته باشم — یک صفحه نمانده‌است که نخوانده باشم
اینقدر که صاحب عقل را می‌شناختم — آخر منزل دوست را ندانستم»[۳۳]

اکنون به افسانهٔ شاعر شدن امیر برگردیم و آن را از زبان امیری خوانان مازندران بشنویم. افسانه‌ای که بیش از یک قرن به نوشتار در آمده، اما به قرونی پیش از آن مربوط است:[۳۴]

vĕ čĕgunĕgi- e sargĕzeste šeyxol- ajĕm- e Māzĕndĕrānı ke Amir- e Pāzĕvāri bue, ĕntĕri ke mašhur hassĕ, mardı biĕ dehātı vĕ avām. ve alĕzzāher atti dehātı- e piš nukĕri kĕrdĕ, ammĕ

۲۶ـ کنزالاسرار، ج ۱، ص ۱۴۹، ترانهٔ ۱۰۴.
۲۷ـ همان، ج ۲، ص ۴۱۲.
۲۸ـ همان، ص ۴۲۳
۲۹ـ همان، ۴۱۶
۳۰ـ همان، ص ۵۶۳
۳۱ـ همان، ص ۲۰۵ و ۲۷۰
۳۲ـ همان، ص ۵۳۰، ترانهٔ ۵۴
۳۳ـ همان، ج ۱، ص ۱۳۷، ترانهٔ ۴۶
۳۴ـ برگردان فارسی و نیز آوانویسی درن از اشعار امیر دقیق نیست و غالب اشعار جلد دوم بدون آوانویسی است. زیرا تنها با نشانه‌های زیر و زبر و ضمه نمی‌توان گویش مازندرانی را آوانویسی کرد. برای نمونه یکی از واکه‌های این گویش (ĕ) یا «نیم زیره» است و تلفظی بین اَ و اِ دارد. نخستین بار آقای کاظم گل باباپور در دیباچهٔ کتاب خود به نام منتخب موری نومه (بابل، ۱۳۴۹) این واکه را «نیم زَبَره» نامید و برای آن نشانه (×) وضع کرد. واکهٔ مزبور در آوانویسی درن با زَبَر نشان داده می‌شود ومرزی میان اِ و اَ نیست وتنها گویشور مازندرانی می‌تواند آن را تشخیص دهد. پس تلاش نگارنده و در آوانویسی لاتین نخست رعایت دقیق تلفظ بیش از ۱۲۰ سال پیش ـ بدانگونه که در چاپ درن آمده و بیشتر به راهنمایی میرزا شفیع انجام گرفته ـ بوده است و نباید تلفظ فعلی را با آن خلط کرد. اگر بپذیریم که میرزا شفیع گونهٔ تلفظ اصیل عصر را حفظ کرده، پس می‌توان نتیجه گرفت که آوانویسی یاد شده مربوط به حدود دو قرن پیش است.
نک. کنزالاسرار مازندرانی، جلد اول، ص ۱۲۹ـ ۱۲۴.

pěnhuni věne gali še erbāb- e kijā- e piš gir hakěrd bič, vě bě ommid- e věsāl gělě bāq ve bāqbuni kěrdě vě kijā hěm bā rikā mayl dāště.

و چگونگی سرگذشت شیخ العجم مازندرانی که امیر پازواری باشد، بدان گونه که مشهور است، مردی بود روستایی و عوام و ظاهراً نزد دهقانی نوکری می‌کرد. اما پنهانی به دختر ارباب نرد عشق می‌باخت و به امید بوستان وصالش به بوستان کاری سرگرم بود و دختر را نیز میلی به جانب او بود.

ěnteri ke bawteněta ma'šuqě-e taref- e ja kešěši navve, āšeq- e bıčārě - e kušěš hijjā nareseně; pas kija har ruz še rafiq- e vassěr čašt varde. albětte xāje un hasse ke še xedmětkār- e qam rě baxěre.

چنانکه گفته‌اند تا از جانب معشوقه کششی نباشد، کوشش عاشق بیچاره به جایی نمی‌رسد، پس دختر هر روز / به بهانهٔ دیدار / برای یار خود چاشت می‌برد. البته خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش.

alqasse, attě ruz Amir bāq bě birun ěssaye ke attě sěvār- e něqābdār bā attě piyadě věne jělu barěsiě. Amir čon un sěvār rě gatě āděm bě nazěr biyārdě, ta'zım vě takrim- e šart rě běja biyārdě. sěvār běfarmāě ke: "ey Amir, ěmārě šę baq- e jě xarběžě hade!"

القصه، روزی امیر در بیرون بوستان ایستاده بود که سواری نقابدار با یک پیاده پیش او رسید. امیر چون آن سوار عظیم‌الشأن دید، شرط تعظیم وتکریم به جا آورد. سوار فرمود که: «ای امیر، از بوستان خود به ما خربزه برسان.»

dar jěvāb arz hakěrdě ke, "me bāq ěsā děvalgě- ě, hanuz gěl nakěrdě. ay běfarmāě ke, "nu baq- e dělě bur, še vinni ke attě xale xarběžě un sare běq čın- bazě- ě kudbayyě hassě; attě- e unhārě ame vāsser biyār!"

در پاسخ عرض کرد که: «جالیز من اینک دو برگه است و هنوز گل نداده.»

باز فرمود که: «برو به بوستانِ نو، خودت خواهی دید که خربزه بسیار چیده و رویهم انباشته شده است، یکی از آنها را برای ما بیاور.»

agěrčě Amir yaqın- e duněssě ke xarběžě dar kār nıě, ammě un bězěrgěvār- e vāsser, bāq- e dělě burdě, badiě ke věne bāq xěrrěmtěr az beheište bāq hassě, vě xarběžě- e fěrāvun čin bazě sar- bě- sar dačči hassě. těajjěb kěnun attě xarběžě haytě, un bězěrgěvār- e xědmět biyārdě.

اگر چه به یقین می‌دانست که خربزه / ای / در کار نیست، اما به خاطر اطاعت / امر / آن بزرگوار، داخل جالیز شد، دید که بوستانش خرّم‌تر از بوستان بهشت است و خربزهٔ فراوان چیده و روی هم قرار گرفته است. تعجب‌کنان خربزه‌ای برداشت به خدمت آن بزرگوار آورد.

un sěvār xarběžě rě běškěnniě, dě tā qačěl rě bě Amir- e bāqěbun hědāě, vě attě qačěl bě un piyāde, vě attě qačěl- e dıger hěm attě cappun rě hědā ke unjě gěsfěnd čěrā dāě, vě attě qěsmět rě še baytě vě rāhi bayyě; vě Amir attě qačěl rě baxěrdě vě attě- e digěr rě šě yār- e var beheště.

آن سوار خربزه را بشکست، دو قاچ / از آن / را به امیر باغبان داد و یک قاچ به آن پیاده و یک قاچ دیگر را نیز به چوپانی داد که در آنجا گوسفند می‌چرانید و بهری رانیز خود گرفت و روانه گردید. امیر یک قاچ را خورد و /قاچ / دیگر را برای دلداده‌اش نگهداشت.

ammē dē dar'ē ke bāq- e dēlē burdē, bāq rē hamān avvēlē vāri a badiē. dar in vaqt vēne yār vēne var nēhār biyārdē; Amir zēvun bē še'r guyā bayyē, vēne jā gēft- o - šenid- ē bēnā hakērdē. vē un attē qaččāi xarbēzē rē ke naxērd biē, še yār rē hedāē. kijā hēm xarbēzē rē baxērdē, bē še'r bawtēn bēnāhakērdē.

اما بار دیگر که داخل بستان شد، جالیز را به گونهٔ اول دید. در این هنگام دلدادهاش برای او ناهار آورد، ناطقهٔ امیر به شعر گویا شد. با او بنای گفت و شنید نهاد. و آن یک قاچ خربزه را که نخورده /نگاه داشته / بود، به دلدادهٔ خود بخشید. دختر نیز خربزه /را/ خورد / و / به شعر گفتن آغازید.

dar gēftē- gu kēyfiyyēt rē ma'lum hakērdē, bawtē: "bēānāsi ke un sēvār ki biē vē kējē burdē? "bawtē: "nā". bawtē: "un te emām hazrēte Ali biē; vēne aqēb bur, balke vēne pābus mēšarrēf bawvi."

در / مقام / گفت و گو، چگونگی / امر / را آشکار نموده، گفت: دانستی که آن سوار که بود و کجا رفت؟ «گفت: «نه». گفت: «او امام تو حضرت علی (ع) بود از پی او برو، شاید به پا بوسش مشرف شوی.»

Amir un bēzērgēvar- e pēāte sar batētē tā čappun- e piš barēsiē. bapērsiē: "hēčči sēvār badi ke in tarēf burd bue?" un čappun diyāri vērē nēšān hēda: "sēvār unē ke darē šunē."

امیر از پی آن بزرگوار / شتابان / دوید، تا نزد چوپان رسید. پرسید: «هیچ سوار دیدی که بدین سو رفته باشد؟» آن چوپان دوردست را به او نشان داد: «سوار همان است که در می‌شود.»

pas Amir batētē tā nazdik hakērdē. badiē ke sēvār attē ruxēnē- e jā bēgzēštē ke bē jāye u, taš rēvān hassē; vē vērē man' kēnnē kē: "nēru, suzēni!"

پس امیر / شتابان / دوید تا نزدیک شد، دید که سوار از نهری بگذشت که / در آن / به جای آب، آتش روان است، و او را بازمی‌دارد که: «/ بدین سو / میا، خواهی سوخت.»

Amir in še'rē baxunēssē ke:
"te čehrē bē xubi gēle ātēainē
mēn šumē bē ātēš, agēr ātēš inē."

امیر این شعر برخواند:
«چهره‌ات بـه خـوبی گـل آتشـین است   من به آتش می‌روم، اگر آتش این است.»

pas ruxēnē- e dēlē burdē, ēntēri ke az xēd bēgzēštē. un bēzērgēvār hēm asb- e jēlu rē bakēšiē tā be pābuse ve mēšārrēf bayyē, vē az barkēt- e vējud- e un bēzērgēvār, ma'refēt- e dar bē ruye qalb- e ve vā bayyē, vē bē asrār bawtēn vē qayre qassē āqāz hakērdē.

پس از میان رودخانهٔ / آتش / گذشت، چونان که او خود گذشته بود. آن بزرگوار هم عنان اسب برکشید تا / امیر / به پابوس او مشرف شد و از برکت وجود آن بزرگوار درِ معرفت به روی قلب او گشوده گشت، و به اسرار گویی و جز آن قصه آغاز کرد.

اما چون نام دلدادهاش «گوهر» بود، به همین خاطر، پس از آنکه به خدمتِ یار حقیقی خویش رسید، در شعرهای خود، یار حقیقی را به همین نام خواند. و همین نام را دستاویز خود کرد. و نام آن چوپان نیز امیر بود. او هم عاشق «گوهر» گردید، و این دوامیر را با هم بس گفت گوست.

جواد محمدی خمک

گویش سیستانی در ترجمهٔ قرآن قدس

قرآن مترجم و نفیسی راکه آقای دکتر علی رواقی در آستان قدس رضوی یافته‌اند، پس از چاپ قرآن قدس نامیده‌اند. این قرآن که به خط کهن است از آنرو بسیار ارزنده است که برگردان دری کهن و سنجیده‌ای دارد، با ویژگیهای واژگانی و دستوری که آنرا از دیگر قرآنهای ترجمه شدهٔ کهن مشخص می‌کند.

آقای دکتر رواقی این مختصات لغوی و دستوری را، درترجمهٔ قرآن قدس، مربوط بـه لهـجهٔ حوزهٔ فرهنگی‌ای میداند که قرآن در آنجا ترجمه شده است و این حوزه را به صراحت سیستان میداند و دلیل‌شان در این تشخیص یکسانی واژه‌ها و ترکیبات این ترجمه است با لغات و ترکیبات ویژهٔ تاریخ سیستان و احیاءالملوک و فرهنگ مهذّب الاسماء که نویسندهٔ هرسهٔ آنها بی‌شک سیستانی بوده‌اند. بنابراین تنها دلیل آقای رواقی در وابستگی این ترجمه به حوزهٔ فرهنگی سیستان کهن استنادشان بـه متون نوشته شده در سیستان قدیم است.

من در این نوشته برآنم که سند دیگری در تقویت حدس سیستانی بودن حوزهٔ ترجـمهٔ قـرآن قدس بیافزایم. باتوجه به این اصل که الظّن یخطی و یصیب. و اما دلیل من در احتمال سیستانی بودن ویژگیهای گویشی ترجمهٔ قدس مقایسه این ترجمه باگویش زنده و موجود سیستانی است که با استناد به فرهنگ معین بازماندهٔ زبان کهن سیستان (سگزی) است و بسیاری از واژه‌های ویژهٔ آن از هزار سال پیش تاکنون به گواهی صیدنه و پس از آن تاریخ سیستان چندان تفاوتی نکرده است و در این زمینه منظور فقط بیان برابری‌ها و همانندی‌های این ترجمه باگویش سیستانی است. و این به آن معنا نیست که این همانندی‌ها فقط بین ترجمهٔ قرآن قدس و گویش سیستانی است.نکتهٔ دیگر اینکه در این مقـایسه برای رعایت اختصار اشاره‌ای به همانندی‌های دری و پهلوی هم با واژه‌های سیستانی نمی‌کنم.

و اینک همانندی‌های ترجمهٔ قرآن مورد بحث باگویش سیستانی.

-۱-

همانندی‌های واژه‌های بسیط

ترجمهٔ قرآن قدس	گویش سیستانی
اوپارگه = غروب	ایره ērā = دیر
ای = آیا	ایه āye = آیا (احتمالاً ایه در قرآن قـدس بـه حکـم رسم‌الخط «ای» نوشته شده است چون «آنچه» که در کتب قدیم «آنچ» هم نوشته میشده است.
برنگ = تل	برنگ bāreng = تپه (معنای این واژه در سیستانی امروز گم شده است ولی سایکس در صفحهٔ ۳۹۵ ده هزار مایل در ایران ترجمهٔ سعادت نوری معنای آنرا به سیستانی قدیم تپه نـوشته است)

یادداشت ـ ā به جای «اَ» و ä به جای «آ» و ē بجای «ای» است.

پنگ (تصحیف پنک) ـ ناصیه	پنک pēnak ـ پیشانی
پنکها (تصحیف پتکها) ـ موهای پیشانی	پتک pētok = موی جلوی سر
چنگل ـ ظفر	چنگل čongol = انگشت
خازه (ازگلی خازه) ـ چسبنده	خازه xāza = چسبناک (صفت است برای خمیر یا گل و حتی به انسان بی‌غیرت هم که بیش از حد انعطاف پذیر است خازه می‌گویند)
خلیش ـ لجن	خلوشک xālušk = لجن
خواستو ـ اقرار	خواستی xāsti = اقرار
دجگ ـ عقد	دجگ dājg = گره
دسه ـ رشته‌ای که در میان هستهٔ خرماست	داس dās = تار نوک دانه در خوشهٔ گندم و جو
سپست ـ قضباً (زیرنویس ـ سبزی)	سپست spest = یونجه
شپلیدن ـ مکاه (صفیرزدن)	شپول špul = سوتی که با دهان زنند (بدون هیچ ابزاری)
	شپولک špullak = سوت
شیشیدن ـ جهیدن ـ خیز کردن	شوشک کردن šušk = حملهٔ شیرجه وار روی حریف
کامستن و کامیدن ـ کادَ (نزدیک بودن ـ خواستن)	کمه kma = پیشوند برای ساختن فعل مستقبل، معادل مشتقات خواستن در فارسی مثلاً: کمه رفتنو kma raftano یعنی خواهیم رفت
می‌کچیلید ـ می‌کاوید	کچکال kočkāl = کندو کاو ـ کاوش
گزکر ـ اثل، شورگز	کرگز corgāz = درختی تنومند و بلند که مثل گز است ولی گز نیست. جزء اول یعنی «کُر» در سیستانی هم معنای بزرگ می‌دهد هم معنای کوچک مثلاً «کرمل kormall» یعنی کلوخ بزرگ و «کرمیخ kormēx» یعنی میخ بزرگ و «کر دماغ kordmāγ» یعنی انسان دماغ کوچک و «کرگوش korgōš» یعنی انسان یا حیوان گوش کوچک (ابوریحان که در صیدنه گاه معادل سیستانی و زابلستانی واژه‌ها را آورده است، معادل سیستانی یا زابلستانی اثل را نداده است)
گزو (شاید تصحیف گزو) ـ وزغ	گی گزو gigāzow = وزغ
کشته ـ کشتزار	کشته kašta = کشتزار
کوت ـ ناشنوا	کوت kutt = ناشنوا (در سیستان وقتی صدای سازی یا انسانی بگیرد و خفه درآید گویند صدایش کُرّ شده است یعنی «کوه را کمتر به معنای ناشنوا به کارمیبرند)

ترجمهٔ قرآن قدس	گویش سیستانی
کوژانگبین (شاید مصحف گوژ) ـ نحل، زنبور عسل	گوج gōj = زنبور (در سیستانی مطلقاً زنبور را «گوج» میگویند و زنبور زرد را «گوج سورک gōje surak» و زنبور گاوی (زنبور بزرگ سرخ رنگ) را «گوج زنبور gōjezanbur» میگویند و جز این مورد واژهٔ زنبور کاربرد ندارد. یعنی فقط به صورت صفت بکار می‌رود آنهم در همین مورد که گفته شد.
کیل ـ کج	کیل kill = کج (شاید ویل در ترکیب «کج و ویل» و «کوله» در ترکیب «کج و کوله» پارسی با این کیل هم خانواده باشد.
گراغ ـ کلاغ	گراغ gārāγ = کلاغ
گنده ـ بدبوی	گنده genda = بدبوی، بویناک
برمرگیرید ـ فانتظروا، چشم دارید	مری marri و مریکه marrika = خیره خیره نگریستن
منجک ـ گهواره	منجک menjak = کمین گاه کوچکی که در شکار با یکی دو بوته یا مقداری علوفه درست کنند
موجنده ـ جنبنده	موج موج muj muj = حرکت آرام آرام، مسّ و مسّ و موج موج کار یعنی مس مس کار
نواسگان ـ نوه‌ها	نواسه nvāsa = نوه

ـ۲ـ

همانندی واژه‌های بسیطی که در تلفظ اندکی با شکل غالب دری متفاوت‌اند، ولی در ترجمه قرآن قدس و گویش سیستانی یکسان.

ترجمهٔ قرآن قدس	گویش سیستانی
اشنیدن ـ شنیدن	اشنیده āšnida = شنیدن (نون مصدرهای سیستانی فقط در حالت اضافه ظاهر می‌شود. مثلاً وقتی بخواهند بگویند «شنیدن حرف درست» میگویند «اشنیدن ارف درست»)
پیمیدن ـ پیمائیدن	پیمیده pēmidā (در حالت اضافه پیمیدن) ـ پیمائیدن
تروش ـ ترش	تروش trušš = ترش
جویک ـ جوی، نهر	جک jakk = جوی (در سیستان «جوی» کمتر می‌گویند و واژهٔ غالب همین «جک» است)
چیندن ـ چیدن	چینده čindā = (در حالت اضافه چیندن) ـ چیدن
خاشه ـ خاشاک	خاشه xāša = خاشاک

دو (با واو معروف) = دو (عدد پیش از سه)	دو du = دو
دویر = دبیر	دویر davēr = دبیر (تلفظ عامیانه و روستائی)
موشت = مشت	موشت mušt = مشت

-۳-

ترکیبات همانند در برگردان قرآن قدس و گویش امروزۀ سیستانی

قرآن قدس	سیستانی
او برد = طوفان، غرقاب	اوبردی owbardi = سیل، سیلاب
تای رو = رخساره	تای رو tāyru = نیمرخ
چشم دید = ریا	چش دید čašdid = ریا
در کردن = داخل کردن	درکرده dārkardā (درحالت اضافه درکردن) = داخل کردن (در سیستانی امروز برای خارج کردن نیز افزون بر «بیرون کردن»، «درو کردن»، هم می‌گویند منتها با حرف اضافۀ از و به صورت «درکردن از» و دربرگردان قرآن قدس این ترکیب به معنای بیرون کردن هرگز بکار نرفته است)
دهن بست = زبان بسته، حیوان	دم بست dāmbāst = زبان بسته، حیوان، بی‌چاره، بی‌گناه
رواشناس = با آبرو	روشناس rušnās = با آبرو، سرشناس
گل کرد = بنا، ساختمان	گل کاری gelkāri = بنّایی
گمامندی = گمان مندی، شک	گمومند gmōmend = گمان مند
ورداشت = آبستن شد	کُرّه وه دشت korra vā dešt = آبستن شد
ورکنده = برکنده	ورکنده var kenda = برکنده
واز کشیدیم = پهن بازکردیم	واکشیده vākašidā = باز کردن و گشاد گرفتن، مثل باز و گشاد گرفتن دهان کیسه یا جوال. یا باز و گشاد کردن دهان تا منتها درجۀ ممکن

-۴-

همانندی صیغه‌های افعال

صرف بعضی از افعال برگردان قرآن قدس به شیوه‌ایست متفاوت با آنچه در پارسی دری است و صیغه‌های حاصل از این تصریف، در ساخت و معنی، همسانی و گاه نزدیکی دارد با ساخت و معنای آن صیغه‌ها در سیستانی متداول. اینک نمونه‌های آن.

قرآن قدس	سیستانی
اشنی = شنوی	بیاشنی (به اشی) byāšni = بشنوی
	میاشنی (می اشنی) myāšni = میشنوی
پیشن = بشنو	بیشن byāšn = بشنو
	بیشنک byāšnak = بشنو
می‌اشند = می‌شنود	میاشنه myāšna = میشنود
نیشنی = نمی‌شنوی	بیشنی nyāšni = نشنوی
بشم = بنوش	پشم pšām = بنوش
	(ب آغاز واژه برای سهولت تلفظ بدل به پ می‌شود چراکه واژه ابتدا به ساکن است)
بشمد = بیاشامد	پشمه pšama = بیاشامد
می‌شمید = می‌آشامید	مشه‌می mšāmi = می‌آشامید
شی = شوی	شی ši = شوی، بشوی bešavi

-۵-

همانندی در تبدیل حروف

تبدیل حروف به یکدیگر در واژه‌های قرآن قدس اغلب در همان موارد و با همان قانونمندی ایست که هم اکنون هم در سیستانی موجود است. به این نمونه‌ها توجه فرمایید.

الف: تبدیل «ب» به «و»

قرآن قدس	سیستانی
ورخیزید = برخیزید	ورخیز varxēz = برخیز
وردار = بردار	وردار vārdâr = بردار
نگه‌وان = نگهبان	نگه‌وو negāvō = نگهبان
زور = زِبَر	زور zvār = زِبَر
اور = ابر	اور owr = ابر
سوز = سبز	سوز sowz = سبز
سوزی = سبزی	سوزی sowzi = سبزی

ب: تبدیل «ب» به «گ»

در بسیاری از موارد «ب» ی دری در سگزی بدل به «گ» میشده است. حاصل این قاعده هنوز در ساخت چند واژهٔ سیستانی موجود است. مثلاً در سیستانی به بومادران، گومادران و به زن بیوه، زن گیوه و به گزیده و به چین، گه چین (gēčin) و به بیختن و تمام مشتقات آن را گیختن (گختن gextan) میگویند. این قاعده در قرآن قدس در حد وسیعی رایج است. چنانکه در آنجا بد را گد، برده را گورده، بیشتر را گویشتر، بهشت را گهیشت، بتر را گتر، برابر را گراگر، بهانه را گهانه، بیمار را گیمار، خون بها را خون گها، بر (سینه) را گور و بیست را گیست مینویسد.

پ: تبدیل «ذ» به «د»

همچنانکه در واژهٔ گذار پارسی ذال به دال برگشته است در سیستانی تیز گذار را گدار و گذر را گدر هم میگویند. قانون گرداندن ذال به دال دربرگردان قرآن قدس گسترده‌تر از آن حدیست که امروزه در سیستانی و بویژه در پارسی دری رایج است. در آنجا مگذرید رامگدرید، بگذشت را بگدشت، بپذیرد را بپدیرد، بجز را بجد و پذیرفته را پدیرفته نوشته است و غیره

با توجه به همین اصل تبدیل حروف به یکدیگر («ب» و «و» «ز» و «ذ» به «د») شاید بتوان واژهٔ «وردور» راکه دراین قرآن به معنای بلند آمده است صورت دیگر «برزبر» دانست.

ت: تبدیل «ر» به «ل»

در گویش سیستانی هم چونان برگردان قرآن قدس در مواردی «ر» بدل به «ل» می‌شود.مثلاً دیوار و سوراخ راکه در قرآن قدس دیوال و سولاخ آمده است در سیستانی هم دوال deval و سولاخ می‌گویند.

ث: تبدیل «ز» به «ج»

تا جائی که هم اینک حافظه‌ام یاری می‌کند تنها در یک واژهٔ سیستانی هنوز تبدیل «ز» به «ج» نمونه دارد و آن واژهٔ «مجک majjok» است که به معنای مزه و هم مزه است. مثلاً شیر مجک širmajjok یعنی مزه‌ای مشابه مزهٔ شیر. یا شور مجک šormajjok یعنی مزه‌ای که اندکی به شوری نزدیک باشد. این قاعده، یعنی اصل تبدیل «ز» به «ج» احتمالاً در یک واژهٔ بکار رفته‌در برگردان قرآن قدس هم به چشم می‌خورد و آن در واژهٔ «مجیدن» است، آنجا که در ترجمهٔ لامستم النساء (مائده ۷) می‌نویسد به مجیدید زنانرا (البته مجیدن به معنای لمس کردن در متون دری فراوان بکار رفته است. ظنّ من اینست که شاید مزیدن و مجیدن هم ریشه باشد)

ج: تبدیل «ل» به «د»

برگردانندهٔ قرآن قدس در همه جای این ترجمه گسیل راگسید نوشته است. و من جز این موردی برای تبدیل لام به دال در این متن ندیدم. و اما این واژه در سیستانی امروز به هیچ شکل و صورتی بکار نمی‌رود ولی برای تبدیل لام به دال در سیستانی امروز یک مورد را می‌توان حدس زد و آن در واژهٔ «کدن kadan» است که در سیستانی به معنای طوق و قلّادهٔ سگ است. مرحوم مردوخ در فرهنگ کردی خویش «کلن» را از کردی به همین معنا ضبط کرده است که اگر «کدن» سیستانی و «کلن» کردی از یک ریشه باشد، این مورد می‌تواند نمونه‌ای زنده برای تبدیل حرف لام به دال باشد و همانندی در تبدیل برای واژهٔ «گسید» در برگردان قرآن قدس، و اگر (کل وردی kalvardi)ی سیستانی که به معنای کشاورزی و کشت و زرع است در ساخت سنخیّتی با «کدیور» داشته باشد باز می‌تواند نمونهٔ دیگری برای تبدیل لام و دال سگزی باشد به دال و لام دیگر زبان‌های ایرانی.

چ: تبدیل «ف» به «و»

مترجم در قرآن قدس افسوس را «اوسوس» و بیافزود را «بیوزود» آورده است. در سیستانی امروز، هم این دو مورد را «اوسوز avsoz» و «اوزود avzud» تلفظ می‌کنند.

ح: تبدیل «ن» به «م»

برای تبدیل نون و میم به یکدیگر در پارسی دری نمونه‌های فراوانی داریم، اما در مورد ویژه‌ای مترجم قرآن قدس پنهان را پنهام آورده است که در سیستانی امروز هم این واژه را «پنوم panom» می‌گوئیم

خ: تبدیل «هـ» به «خ»

برگرداننده در همه جای قرآن قدس پرهیز را پرخیز آورده است و اگرچه در سیستانی امروز پرهیز را پرخیز نمی‌گویند و «پریز parez» تلفظ می‌کنند، اما قاعدهٔ تبدیل هـ به خ در سیستانی هم چون دیگر زبانها و گویشهای ایرانی نمونه دارد از آن جمله هسته را که در ترجمه قرآن قدس خسته آمده است،در سیستانی امروز هم «خستک xastak» می‌گویند.

د: تبدیل «هـ» به «الف»

این تبدیل در سیستانی امروز چنان فراگیرست که می‌توان گفت در زبان امروز مردم سیستان «هـ» وجود ندارد، مگر در پارسی تلفظ کردن واژه‌ها. و این اصل را پروفسور لازار هم، به استناد گفتگویی که در محضر ایشان داشتم، یافته‌اند و بر آن باور استوارند.

در قرآن قدس یک واژه منطبق با این قاعده شکل گرفته است و آن واژهٔ «انوز» است به معنای هنوز که تلفظ سیستانی آن هنوز هم «انوز» است.

ذ: تبدیل «ی» به «ن»

تبدیل «ی» به «ن» هم در اندکی از واژه‌های سیستانی هنوز خودنمایی می‌کند از جمله در سیستانی به «سوی» «سون» می‌گویند و به بازی‌ای که باید «گویک بازی» (مرکب از گوی + اک) بگویند. «گنک بازی gonak- bāzi» می‌گویند. مترجم قرآن قدس هم «سوی» را «سون» نوشته است.

ر: تبدیل «و» و «هـ» به یکدیگر

در ترجمهٔ آیه ۱۰۲ از سورهٔ آل عمران، در قرآن قدس، «دست هنگ گیرد» به معنای دست درزنند آمده است. من پس از اندیشهٔ فراوان دربارهٔ واژهٔ هنگ، در این باور راسخ شدم که این هنگ باید همان «ونگ veng» امروزی سیستانی باشد که به معنای محکم و استوار اینک کاربرد دارد. از جمله گویند «پوخواونگ کو» powxūvengko یعنی پایت را محکم کن و پای بفشر. اما برغم «پاونگ کردن» به معنای پافشاری در کاری، در سیستانی امروز «دست ونگ کردن» به معنای اعتصام و چنگ زدن نداریم که درست معادل «دست هنگ گیرد» در ترجمهٔ قرآن قدس قرار گیرد. بهرحال برای تأیید حدسم دربارهٔ اینکه «هنگ» قرآن قدس باید «ونگ» سیستانی باشد، در پی نمونه‌ای برای تبدیل «هـ» به «و» بودم که در صفحات بعدی قرآن قدس به واژهٔ گهارشت رسیدم که به معنای گوارش آمده بود و حدسم را قریب به یقین کرد و در پی کشف این قاعدهٔ تبدیل دریافتم که در برگردان قرآنِ قدس:

شهد	یعنی	شود
نبهد	یعنی	نبود
گهد	یعنی	گوود
گهند	یعنی	گووند

گوهی یعنی گووی
و
می‌گهم یعنی می‌گووم

و در اینجا به یاد شعر محمدبن مخلد سیستانی افتادم که به گفتهٔ نویسندهٔ تاریخ سیستان در ستایش یعقوب لیث گفته است

معجز پیغمبر مکی تـوئی به کنش و به منش و به گُوِشت

و در قانونمندی تبدیل «و» به «هـ» در قرآن قدس حتی «خواستی» را به صورت «خهستی» دیدم و به اندیشه رفتم که اگر در برابر همهٔ «شَهْد»های ترجمهٔ قرآن مذکور در زیرنویس «شود» نوشته می‌شد خود بخود این قاعده به چشم می‌خورد. همچنانکه اگر در برابر همهٔ «گور»ها به جای سینه «بَر» نوشته می‌شد،قاعدهٔ تبدیل «ب» به «گ» در ترجمهٔ این قرآن راحت‌تر می‌نمود. یادآوری این نکته هم ضروریست که شاید «هـ» در سیستانی کهن تلفظی داشته است بین تلفظ «هـ» و همزه»، یعنی مانند آنچه در سیستانی امروز معمول است.

-۶-

همانندی پسوندها

الف: تمامی اسم مصدرها که در پارسی دری اغلب مختوم به «ش» است در قرآن قدس بدون استثناء مختوم به «شت» است و همین حالت وجود دارد در سیستانی حاضر.

ب: پسوند «ک» از جمله پسوندهائیست که در سیستانی بسیار فراوان‌تر ازدری است و اکثر واژه‌هایی که در دری مختوم به «ه» اند در سیستانی به «ک» مختوم می‌شوند، مثلاً پاچه و گرده» در سیستانی «پوچک powčak» و «گردک gardak» می‌شود و در قرآن قدس آنچه در پارسی پاشنه تلفظ می‌شود بهمین روش «پاشنک» ضبط شده است.

پ: ازدیگر پسوندهایی که در سیستانی کنونی در ساختار واژه‌ها فراوان رخ می‌نماید پسوند «کا» و «کایی» است (این پسوند به گواهی فرهنگ گویش دماوندی نوشتهٔ آقای علی تیموری‌فر در دماوندی هم وجود دارد) مثلاً «نشستکا nšastaka» یعنی در حالت نشسته و... این پسوند احتمالاً به شکلی کاملتر در ترکیب «تنهاکان» و به معنی تنها در قرآن قدس وجود دارد. در سیستانی امروز «تنهای»ی دری و «تنهاکان» قرآن قدس را «یکه کا yakkakā» می‌گویند.

ت: پسوند بسیار رایجی که در ترجمهٔ قرآن قدس وجود دارد پسوند صفت فاعلی «آر» بدنبال واژه‌هایی است که آن واژها در پارسی دری با آن پسوند بکار نرفته است و شگفت اینکه این ساختهای ویژهٔ صفت فاعلی بسیار هم در قرآن قدس فراوان است و گفتنی اینکه حتی یکی از این ساخت‌ها در سیستانی امروز هم موجود نیست.

-۷-

همانندی حروف

در ترجمهٔ قرآن قدس «ت» به کرّات و از جمله در برابر «ف» عربی بکار رفته است. مثلاً در ترجمهٔ فَبَلَغنَ نوشته است: «ترسند».این «ت» امروز هم در سیستانی به همان فراوانی بکار می‌رود که در قرآن قدس بکار رفته است مثلاً:

ته بره	Tabrā	=	بیا برویم
تباره	Tabâre	=	باری، ببینم آیا
بره‌ته کی‌بیه یه	bra Ta kē byaya	=	رفت تا کی بیاید.

دیگر اینکه از حروف خاصی که در سیستانی هم ایک رایج است حرف «کمه» می‌باشد که بصورت پیشوند برای ساختن زمان آینده افعال بکار می‌رود و معادل مشتقات «خواستن» است در ساخت افعال مستقبل پارسی دری. این «کمه» در قرآن قدس هم برای ساختن فعل مستقبل به کار می‌رود، اما بصورت فعل معین. یعنی در شکل کامل فعلی، گرفته شده از مصدر کامستن. مثلاً در آنجا آمده است: «نکامد که دیدور کند» یعنی روشن نخواهد کرد. حال اگر همین عبارت را با همین واژهٔ «دیدور» به سیستانی امروزی بگوییم می‌گوئیم:

ـ ۸ ـ

همانندی در تلفظ

در سیستانی امروز بسیاری از کلمات ابتدا به ساکن تلفن می‌شود و در ترجمهٔ قرآن قدس هم بعضی واژه‌ها به شیوه‌ای نگاشته شده است که احتمالاً دالّ بر ابتدا به ساکن بودن آنها در عهد نویسنده است. مثلاً «شناسی» را «اشاسی» و «شنخته» (شناخته) را «اشنخته» نوشته است. این دو واژه را امروز در سیستانی «شناسی šnâsı» و «شناخته šnâxta» تلفظ می‌کنیم.

دلیل من در این گمان که اشناسی واشنخته واژه‌هایی ابتدا به ساکن بوده‌اند اینست که هنوز هم وقتی سیستانی‌ها بخواهند واژه‌های ابتدا به ساکنشان را به پارسی تلفظ کنند به جای اینکه حرف ساکن آغاز واژه را متحرک کنند سکون آنرا حفظ کرده در عوض الف متحرکی پیش از آن در آغاز واژه می‌افزایند.

مورد دیگری که از رسم‌الخط قرآن قدس، در کشف تلفظ آن روز واژه‌های ترجمهٔ این قرآن، می‌توان دریافت اینست که در آنروز هم مثل سیستانی امروز «دو» را با واو معروف تلفظ می‌کرده‌اند چراکه در این ترجمه در کلمات مختوم به واو معروف بعد از واو پایان الفی اضافه می‌شود. مثلاً ترازو را «ترازوا» می‌نویسد. همچنین در این قرآن نیافتد را به صورت «بیفتد» نوشته است که به احتمال ضعیف شاید تلفظ آن چون «نیفته nyafta»ی سیستانی امروز باشد.

شاید «ای» به معنای آیا هم که در این قرآن همیشه به همین صورت «ای» آمده است، چون سیستانی امروز «أی aya» تلفظ می‌شده است که با این رسم الخط نوشته شده است (مثل «آنچه» که در رسم الخط قدیم «آنچ» نوشته می‌شده است و پیش از این هم نوشته شد) و شاید در آنجاکه «ماتقبل منهم» را ترجمه کرده است «پذیرفته نشی از ایشان» بتوان «نشی» را در این عبارت nšeya خواند که به سیستانی امروز «نشود» معنا می‌دهد.

همچنین است عبارت «ورنهاد نشی» که به معنی پذیرفته نشود است. در این جا هم اگر «نشی» را nšeya بخوانیم که به حکم رسم‌الخط به صورت «نشی» نوشته شده است، نمونهٔ دیگری می‌یابیم برای تلفظ واژه‌های ترجمهٔ قرآن قدس و همسانی آن با تلفظ امروز سیستانی آن واژه‌ها، چراکه «نشی به nšeya» در سیستانی امروز یعنی «نشود».

سخن پایان اینکه آنچه در این نوشته آورده شد دست آورد یک نگاه گذرا بر موضوع است و همانندی‌های ترجمهٔ قرآن قدس و گویش سیستانی محدود به آنچه عرضه شد نمی‌گردد. کشف این همانندی‌ها کار بیشتر و دقیق‌تری را می‌طلبد که حتماً در سایهٔ آن دقایق بیشتر و مفیدتری پیدا خواهد شد.

علی محمّد هنر (سیامک گیلک)

یوبه

در آثار خامهٔ عبید زاکانی آمده است که: «قزوینی، انگشتری، در خانه گم کرد. در کوچه می‌طلبید که: خانه تاریک است.»[1] کار بیشتر پژوهندگان در دیار ما، مصداق بارزِ سخن عبید است. کم کاری و بی‌دقّتی و پخته‌خواری و از بی‌راهه رفتن، ما را بدانجا رسانده است که درهیچ رشته‌ای از رشته‌های بی‌شمار زبان و ادبیّات فارسی، تحقیقات و منابع دست اوّلی که نمونهٔ اعلای تحقیق و تتبّع همراه با دقّت و وسواس علمی باشد؛ از خود نداشته باشیم.

بی‌شک پدران ما، در زمینهٔ لغت نویسی و تألیف فرهنگهای یک زبانی- عربی به عربی- و نیز دو زبانی- عربی به فارسی- دقّتی کم‌مانند و همّتی والا و پشتکاری بی‌نظیر از خود، نشان داده‌اند که امروزه با وجود داشتن وسائل بسیار، به انجام رساندن چنان کارهائی، بسیار دشوار و گاه نامکن است.

کاشکی آنان، در بابِ لغت‌نویسی فارسی هم، دست جهد از آستینِ جدّ به درآورده بودند و تألیفاتی عمیق و حجیم- حتّی با اطناب ممل و درازنویسی- از خود به یادگار گذاشته بودند تا امروزه دست مایهٔ کارهای پژوهشی ما می‌شد و این قدر، دچار فقر لغت دانی و لغت‌نویسی نبودیم. ای کاش پدران ما، تنها به این بسنده نکرده بودند که پاره‌ای از لغاتِ بعض حوزه‌های ادبی را ضبط و نقل کنند یا به رونویسی سرسری لغتهای پیشینیان بپردازند و یا فرهنگهایشان، آمیخته‌ای آشفته، از این دو تا باشد.

کتب لغتی نیز که متأخّران و معاصران ما، تألیف کرده‌اند، متأسّفانه، آنگونه که شاید و باید، مُمِدّ کار پژوهشگران و چاره‌کُنِ مبهمات و اشکالات خوانندگان متن‌های فارسی نیست. چه، موادّ غالب این گونه کتب، حاصلِ خواندن و تأمل و تعمّق در کتابهای قدیم فارسی ما نیست و از آنها استخراج نشده است. بلکه مؤلّفان ترجیح داده‌اند که تنها گزیده‌ای از لغات و ترکیبات و اصطلاحات کتابهای گذشتگان را همراه با آنچه که لغت نویسان پیش، نقل کرده‌اند؛ در کتب خود بیاورند. بی‌آنکه وسواس علمی و دقّت کافی به خرج دهند و برای هر مورد، شواهد وامثلهٔ بی‌شمار و وافی به مقصود از کتب نثر و نظم نقل کنند که ریختهٔ قلم نویسندگان و گویندگان استاد و فصیح باشد.

از این رو شماری نه اندک از واژه‌ها در کتابهای پیشینیان یافته می‌شود که بوجه مِن‌الوجوه، لغت‌نویسان ما، متعرّض آنهانشده‌اند و اگر هم گاهی بعضی از این کلمه‌ها را، از قضا، در تألیفات خویش آورده‌اند؛ بی‌شاهد و مثال است و ناشناخته.

چنین است وضع و کیفیّت فرهنگهای ما و تا وقتی که لغات و اصطلاحات هر حوزهٔ ادبی، با معانی موضوعٌ له و مجازی هریک با شواهد کافی از متن‌ها- فقط از متن‌ها- استخراج و تبویب و تألیف نشود؛ نه به درستی می‌توان کتب گذشتگان را فهمید و نه می‌شود از سبک شناسی و دستور زبان و تاریخ ادبیّات فارسی به مفهوم خاصّ هر یک، سخن گفت. والاّ سخنهائی از قبیل این که: زبان کنونی ما، همان زبان فردوسی وبلعمی و بیهقی و سعدی و حافظ است و بدین جهت ما، گفته‌ها و نوشته‌های آن بزرگان را، امروزه، به خوبی فهم می‌کنیم؛ علّتی جز از ساده دلی و ناآگاهی، نبایست داشته باشد.

هیچ دو نفر اهل قلمی را در طیّ این دوازده قرن، نمی‌توان یافت که در یک زمان و در یک حوزهٔ ادبی، بالیده باشند؛ که سبک گفته‌ها و نوشته‌های آنان یکی باشد و ساختمان نحوی و صرفی زبان نوشته‌هایشان، کاملاً همانند باشد.

البته وجوه اشتراک هست. همانگونه که وجوه افتراق نیز بسیار وجود دارد. در عصر ما، زبان شعری عماد خراسانی، همانند زبان ملک الشّعرای بهار نیست؛ اگرچه هر دو از یک حوزه‌اند. به همان

گونه که زبان حمیدی و صورتگر و تولّلی با هم، همانندی ندارد.

در حوزهٔ نثر نیز، وضعی کاملاً مشابه هست: ویژگیهای زبان داستان در نوشته‌های «هدایت» و بزرگ علوی با هم، مانندگی ندارد؛ همان طور که مشخّصات نثر جلال آل‌احمد با آن دو متفاوت و با زبان صادق چوبک فاصله بسیار دارد و زبان نثری جمال‌زاده با زبان هیچ یک از آنها همگون نیست.

با از مدّ نظر گذراندن آنچه که اشاره‌وار نوشته آمد؛ صریحاً روشن می‌گردد که چنین وضعی از آغاز تاکنون در زبان و ادبیّات فارسی بوده است و من بعد نیز خواهد بود. از این رو، بررسی و پی‌جوئی در ویژگیهای لغت دستور زبان، سبک‌شناسی و تاریخ ادبیّات فارسی را نه می‌توان به «قرن» مقیّد کرد و نه به «عراق عجم» و «ترکستان» ونه به «فرموده‌های خام» فلان پرفسور و بهمان استاد...

همچنین با آنکه ظاهراً تا زمانهای اخیر، بیش از دویست فرهنگ فارسی، تألیف شده‌است،[۲] کیفیت و کمیّت غالب آنها به صورتی نیست که مددکار و یارمند پژوهش کنندگان، در متون قدیم، از دیدگاه لغوی باشد.

در زمینهٔ شناخت ریشه واصل و منشأ کلمه‌ها، کار ما، از این هم خراب‌تر و اسفبارتر است آنگونه که هنوز حتّی یک فرهنگ اشتقاقی مقدّماتی هم، برای لغات زبان خودنداریم. از برخی پژوهشهای ریشه‌شناسی خاورشناسان، در دهه‌های پیش که اکنون بیشتر آنها کهنه است و نا معتمد ـ که بگذریم؛ کمتر ممکن است در این زمینه، کاری یافت که یادکردنی و ماندگار باشد؛ اگرچه انگشت شمار کسانی هستند از معاصران ماکه اهلیّت این کار را دارند. امّا «غم قوت و جامه و نان» و این که: «چه خورَد بامداد فرزندم» مانع از این شده است که به کاری جدّی و بایسته دست یازند.

بهر حال، در زمینهٔ لغت، به طور کلّی، آنجا هم که کسی مدّتها وقت صرف کرده است و به شیوهٔ علمی و با وسواس و کوشش لازم و به طور مستدلّ، همراه با شواهد کافی، صورت درست کلمه‌ای رانشان داده است؛ «مذهب مختار» بعضی از معاصران ما، چنین است که با «فلته گوئی» و اجتهاد مقابل نصّ و آوردن هزاران لیت ولعلّ، دیگران را به شک اندازند و راه را بر پی‌جوئی کنندگان و ادامه دهندگان تحقیقات ببندند. زیرا به قول مرحوم استاد عبّاس اقبال آشتیانی: «قیاس عوامانه و کثرت شهرت و آشنا شدن چشم و گوش به غلطی مشهور، تا آنجا در اذهان ریشه می‌دواند که دیگر امکان اصلاح و برگشتن از غلط به صحیح، میسّر نمی‌گردد... و اعادهٔ به اصل صحیح، تقریباً ناممکن است.»[۳] از مصادیق بارز این امر، یکی هم آن است که:

* * *

سی واند سالی پیش از این مرحوم مجتبی مینوی ـ رحمة‌الله علیه رحمةً واسعه ـ که در آن هنگام در ترکیّه می‌زیست و به فراهم آوردن فیلم و یادداشت از کتابهای خطّی نفیس و غالباً منحصر به فردِ آن سامان، سرگرم بود تا از برای آیندگان مواد و وسائل کار فراهم کند؛ با بررسی بیش از ده، دوازده نسخهٔ خطّی و چند نسخهٔ چاپی، در مقاله‌ای عالمانه، به این نتیجه رسیده بود که: «یوبه... بمعنی آرزومندی... جز باین وجه، بهر صورت دیگر... ظاهراً درست نیست.»[۴]

در این کار، آن بزرگوار، نه از خود اظهار نظر و ابداء رأی کرده بود و نه از روی حدس و گمان، سخنی به ناروا و نابر جایگاه رانده بود؛ بلکه حاصل مطالعه و تحقیق و تعمّق خویش را در باب صورت درست یک کلمه ـ یوبه ـ با استناد به مآخذ گوناگون، مستدلاً، بانثری جاندار و استادانه بیان کرده بود.

گفتنی است که سی سال پیش از مینوی، مرحوم محمّد علی ناصح، در نقد علمیِ متنی ادبی، صورتِ «یوبه» را ارجح و درست دانسته بود.[۵] ولی تاکنون کسی به این نکته نه اشاره کرده است نه توجّه. در هرحال، پس از نشرمقالهٔ مینوی، برخی از اهل قلم، نظر او را پذیرفتند و بعضی آن را، بی‌اعتنا به دلائل و مآخذ او، رد کردند.

تازه‌ترین اظهار نظر، در این باره، در مقاله‌ای است از آقای دکتر میراحمد طباطبائی.[۶] البتّه، این نخستین بار نیست که در مدّت چهارده سال اخیر، مینوی خدا بیامرز مورد اظهار تفقّد قرار می‌گیرد. قبل از ایشان نیز، دو تن دیگر از معاصران ما ـ یکی در چند ستون از مصاحبه‌ای در یک نشریّهٔ ارزمند فرهنگی[۷] و دیگری در مقاله‌ای در یک مجلّهٔ دانشگاهی،[۸] ازبذل محبّت خود نسبت به او مضایقه نکرده‌اند.

امّا از آنجاکه صاحب این قلم، همانند بسیاری، ریزه‌خوار خوان تعلیم و تربیت ادبی مینوی بوده است و به این می‌نازد که شاگرد اوبوده است و بدان شاد است که اوستادش او بوده،[۹] وظیفهٔ شاگردی خود می‌داند که به رفع شبهه پردازد و اشتباهات فاحش نویسندهٔ آن مقاله را وانماید؛ چه بسا مطالب نادرست که بر اثر غفلت و بی‌دقّتی، سکّهٔ اصالت خورده است:

نخستین نکته‌ای که پس از مطالعهٔ دقیق مقاله، استنباط می‌شود؛ این است که نویسنده، متأسّفانه، مقالهٔ مینوی را نخوانده است و تنها به شواهدی که در حواشی کلیله و دمنه آمده است، اکتفا کرده.

دیگر اینکه، مقاله ظاهراً نقل نوشته‌ها وعقاید معاصران است در باب این کلمه. امّا به «دلائلی» عقیده و نظر بعضی، نقل و نقدشده است. سوّمین نکته که از همه با اهمیّت‌تر می‌باشد؛ اینکه نویسنده هیچ مثال و شاهد تازه‌ای برای کلمهٔ مورد بحث نیافته است و تنها به بعضی از آنچه که پیشتر، اینجا و آنجا، به چاپ رسیده بوده است؛ بسنده کرده. از این رو، هیچ نکتهٔ علمی تازه و راهگشائی در آن مقاله دیده نمی‌شود.

امّا برخی از اشتباه‌ها

در صفحهٔ ۲۷۹۱ نوشته شده است: «مرحوم مجتبی مینوی در مقالاتی در مجلهٔ یغما و نیز در حواشی کلیله و دمه به بحث دربارهٔ این واژه پرداخته‌اند. توضیحات استادفقید در حواشی کلیله و دمنه از روش همیشگی ایشان در تحقیقات ادبی که توأم با دقت تمام است بدور است.»

اوّلاً: «مقالاتی» درست نیست و «مقاله‌ای» درست است.

ثانیاً: در حواشی کلیله و دمه، توضیحاتی راجع به این کلمه نیست. بلکه شواهدی دربارهٔ آن است.

ثالثاً: آن بزرگوار، در جواب به سؤالِ مقدّرِ «مصحّحان» و «منتقدان» ـ الاحیاء منهم والاموات ـ در چاپ اصلی کلیله و دمنه، به قطع بزرگ، درِ زیرِ عنوان «اصلاح غلطهای این کتاب» به تاریخ خرداد ماه ۱۳۵۱ شمسی نوشته است:

«اشتغالات مختلف و گرفتاریهای گوناگون بنده را مانع آمد از اینکه به وعده‌ای که کرده بودم وفاکنم و این چاپ به قطع بزرگ را همراه مقدّمه‌ای مفصّلتر... و تعلیقاتی بر اشعار فارسی و عربی و... و تحقیق بیشتری در باب لغات آن منتشر کنم.»[۱۰]

در صفحهٔ ۲۷۹۱ و ۲۷۹۲، به ترتیب نوشته آمده است:

«شواهدی که ایشان در تأیید نظر خود، در اصالت واژهٔ یوبه میآورند گاه عاری از صحت است. مثلاً به استناد بیتی از صفحهٔ ۱۶۷ دیوان عثمان مختاری (چاپ مرحوم جلال همائی) چنین آورده‌اند...» و نیز: «مرحوم مجتبی مینوی به استناد صفحهٔ ۴۱۵ دیوان مختاری چنین نقل کرده‌اند... وقتی به دیوان مختاری مراجعه می‌کنید می‌بینید چنین نیست.»

کاشگی ایشان که سالها در اتّحاد شوروی ـ یا به تعبیر نوشین: زندان بزرگ ـ اقامت داشته ـ بوده‌اند؛ روش تحقیق مورچه‌وار و موشکافانه و متّکی به سندِ پژوهشگران آن دیار را صرف نظر از دیدگاه مادّی‌شان ـ فراگرفته بودند و چنین تهمتی به کسی نمی‌زدند که برای هر نکته‌ای ولو بسیار کوچک و پیش‌پا افتاده به کتاب رجوع می‌داد و به دنبال سند می‌گشت. ای کاش ایشان، دیوان عثمان مختاری را دقیقاً زیر و رو می‌کردند تا ببینند که در صواب نامه و مستدرکات آن، چه نسخه بدلهائی، برای چه ابیاتی آمده است[11] تا متوجّه می‌شدند که چگونه مینوی به شیوهٔ علمی خود در تصحیح متون ـ Lectio difficilior ـ که به آن خو ـ کرده بود؛ درست را از نادرست و روا را از ناروا تشخیص داده است و نقل کرده؛ نه اینکه ناخوانده و ندانسته و ناخواسته، سبتی نادرست به او دهند که: ماهذاالاّ افکٌ مفتری[12]. نویسنده در صفحهٔ ۲۷۹۲ دربارهٔ عبارتی از صفحهٔ ۱۶۶ کلیله و دمنه نوشته است:

«مصحّح محترم [مینوی] برای اینکه ارتباط معانی در عبارت از بین نرود؛ معانی تازه‌ای هم برای یوبه تراشیده‌اند.»

دانسته نیست که اگر عبارت کلیله و دمنه به آنگونه که مینوی معنی کرده است و توضیح داده، معنی نشود؛ یا چیزی نزدیک به آن، چگونه بایست معنی و توضیح شده باشد؟ چگونه ممکن است در زبانی به عمق و وسعت و دیرینگی زبان فارسی، هر کلمه تنها یک معنی داشته باشد؟

در صفحهٔ ۲۷۹۲ می‌خوانیم: «مقالهٔ ایشان نیز در محلّهٔ یغما سال ۱۳۳۵ نتوانست کمک کار برخی از محقّقان در این زمینه باشد، مثلاً مرحوم عبدالحسین نوشین که در آن ایام تألیف فرهنگ شاهنامه را به اتمام رسانده بود مقالهٔ استاد را مطالعه کرد ولی عطش او در کشف واقع امر فرو ننشست. او پس از غور و بررسی در منابع ایران شناسان خارجی و بحث با اهل تحقیق و بررسی زبانهای افغانی و تاجیکی قدیم و ملاحظه مغشوش بودن نسخ خطی، سرانجام نتیجهٔ پژوهش‌های خود را در فرهنگ شاهنامه چنین منعکس کرد: یوبه، در بیتی از فردوسی نادرست و بی‌معنی است، (واژه نامک ـ عبدالحسین نوشین ـ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ص ۹۱.)

شادروان عبدالحسین نوشین، هنرپیشهٔ بزرگی بود؛ امّا نبایست دعوی لغت شناسی و لغت‌دانی و نقد علمی متون کرده باشد. خطاهای او در واژه نامک کم نیست و آقای دکتر رواقی که در کار لغت صاحب نظری بی‌همتاست؛ برخی از این خطاهای مسلّم را که ناشی از ناآشنائی به ویژگیهای حوزهٔ ادبی طوس در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم و نیز دیگر حوزه‌های ادبی نزدیک به آن است و خوانندهٔ ناآگاه را به بیراهه می‌کشاند، به طور مستدل، همراه با شواهد لازم برشمرده است.[13] امّا اینکه «یوبه... نادرست و بی‌معنی است» ناچار باید از نوع «فلته گوئی» و «تصحیحات شدرسنائی» به شمار رود. چه، در آن نوشته، به اثری از «غور و بررسی در منابع ایران شناسان خارجی است» نه گفتگو با اهل تحقیق و نه بررسی زبانهای افغانی و تاجیکی...

ناگفته پیداست که ظاهراً در هیچ یک از منابع ایران شناسان خارجی، در باب این کلمه چیزی نوشته نشده است و در صورتی هم که چیزی نوشته شده باشد؛ آنگاه درست است و پذیرفتنی، که با کاربردهای کلمه در متنهای گوناگون از حوزه‌های مختلف، سازگاری داشته باشد.

دربارهٔ «اهل تحقیق» و «زبانهای افغانی و تاجیکی» هم، خوب است بنده در اینجا چیزی ننویسد و به این یادآوری، بسنده کند که اهل تحقیق در واژه‌های ناشناخته و تاره‌یاب و دشوار فهم، یکی دو نفری بیش نیستند که در همین خاک پاک، زندگی می‌کنند نه در سرزمین شوروی. اصطلاحاتی از قبیل زبانهای افغانی و تاجیکی هم به شوخی بیشتر شباهت دارد تا به یک واقعیت ادبی و اصطلاح علمی.

این اصطلاحات که بر ساختهٔ نامهربانان و نابکاران به جهت اغراض سیاسی خاص است؛ به

خودی خود، ناروا و نابرجایگاه است و زشت، ولی بیرون آمدن آن از زیر قلم هر ایرانی، بسی زشت‌تر و نارواتر و جان‌آزارتر از اصطلاح ساختگی «خلیج» و «خلیج عربی» است.

نویسنده در صفحهٔ ۲۷۹۳ نوشته است: «تحلیل مرحوم دکتر محمّد معین در این باره علمی و منطقی است... نخست از منابع محدودی که بویه را ضبط کرده‌اند اسم می‌برد و یکایک آنها را رد میکند. آنگاه از صورت مرجح بویه و انعکاس آن در منابع متقن فارسی یاد میکند...» مسلّم است که نویسنده در اینجا خواسته حقّ همشهری گری ـ Droit de cite ـ را رعایت کند.

مرحوم معین ـ که خدا بیامرزدش ـ بزرگترین لغوی و دستوری در زمان خود بود؛ معهذا اشتباهاتی که از قلم آن بزرگوار در تصحیح برهان قاطع و تألیف فرهنگ فارسی تراویده ـ است، کم نیست واین بدان علّت است که گستردگی و ژرفائی لغت و دستور فارسی، حدّی است که «پیر» معین هم به اشتباه می‌افتد. هرچند که هیچ یک از این خطاها، به اندازهٔ خردلی از ارزش کارهای بزرگ او نمی‌کاهد.

اگر منابعی چند، وجود می‌داشت، بی‌شک آن بزرگ از دست رفته، فریب گفته‌های مؤلّف برهان قطع یا نوشته‌های فلان مجلّهٔ دانشگاهی را نمی‌خورد که «سرمره»[14] را با «سدمو» و «سرموره» و «برمور» و «پرموره»، یک بداند یا «کاستی»[15] پهلوی و فارسی را به معنی: «برهم زدن معامله، دبه در آوردن» در فرهنگ خود نقل کند...[16]

امّا تحلیل علمی و منطقی آن مرحوم:

مرحوم معین، ضبط بویه در فرهنگهائی از قبیل برهان قاطع، برهان جامع، فهرست ولف، فرهنگ نظام (به نقل از مؤلّف سراج اللغات از قوسی) و توضیح آقای دکتر فیاض در حواشی تاریخ بیهقی و نیز وجود «بوی» و «بویه»... در اعلام ایرانی پیش از اسلام و عهد اسلامی... را مؤیّد صحّت استعمال این کلمه دانسته است. در این باره، تنها به دو نکتهٔ کوتاه، اشاره‌ای می‌شود:

روان شاد ابراهیم پورداود، در باب برهان قاطع که یکی از منابع متقن برای صحّت کلمهٔ بویه، از دیدگاه نویسندهٔ مقاله است ـ می‌نویسد:

«نویسندهٔ برهان قاطع پابند درستی و نادرستی لغت نبوده، هرچه پیدا کرده در فرهنگش جای داده است و باندازه‌ای قوه نداشته که لغات ترکی وعربی و هندی را از هم امتیاز بدهد و لغات ریشه و بندار فارسی را از لغات ساختگی بازشناسد.»[17]

نکتهٔ دیگر اینکه هیچ دلیلی بر این امر در دست نیست که حتماً بوی و بویه در اعلام ایرانی پیش از اسلام و عهد اسلامی همان «بوی» و «بویه» به معنی «آرزو» و «آرزومندی» باشد. در صفحهٔ ۲۷۹۴ نوشته شده است: «آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب نیز ذیل واژهٔ بویه... حق مطلب را چنین ادا کرده‌اند...»

اوّلاً خوب است گفته شود که «تفسیر گزیدهٔ لغات» در کتاب «سیری در شعر فارسی» از خانم دکتر قمر آریان[18] است.

ثانیاً نظر دکتر زرین‌کوب اینگونه است: «راجع به لفظ «بویه» به معنی خواهش و آرزو، تردید است که اصل آن همین است یا آنچه «بوبه» خوانده می‌شود و در فرهنگها نیز ضبط است.[19]

ثالثاً با آنکه برای پژوهش در چنین مواردی، لازم است که نظر همهٔ معاصران، نقل کرده شود؛ چرا به نقل کردن نظر «بعضی» اکتفا شده است! از این رو، دلیل ایشان به قول طلاّب، اعمّ از مدّعا است و تصوّر می‌رود که نویسندهٔ مقاله، همّی جز به کرسی نشاندن سخن و استنباط خود نداشته است. زیرا در همین صفحهٔ ۲۷۹۴ آمده است.

«... مصحّح صحاح الفرس... تصریح می‌کند که صحیح، واژه بویه است نه یوبه، در حالی که مرحوم دکتر طاعتی، به مناسبت به کار رفتن «یوبه» در متن صحاح الفرس، نوشته بوده است: «شاهد یوبه در وفائی افرخی گفته؛ بیت:

چون مرایوبهٔ درکار (دیوان: درگاه) تو خیزد چکنم
رهی آموزرهی را و ازینم(دیوان: ازاین‌غم) برهان!

و در دیوان بجای «یوبه»، «بویه» آمده است. بیاء بیک نقطه در اوّل.»[۲۰]

نویسنده در صفحهٔ ۲۷۹۵ دربارهٔ لغت فرس نوشته است: «در واقع لغت فرس کمک‌کار شعرا در قافیه بندی بود....»

این نکته، ظاهراً از آخرین «کشفیّاتی» است که در عالم تحقیق صورت گرفته است. زیرا تاکنون اهل قلم و پژوهش، به ناروا می‌پنداشتند که لغت فرس، مجموعه‌ای است بسیار کوچک از لغات که در آثار خامهٔ گویندگان ماوراءالنّهر و خراسان به کار می‌رفته است و مفهوم آن واژه‌ها برای شاعران دیگر حوزه‌های ادبی مبهم و نادانسته بوده است و شماری به اندک از آنها بی‌شک مأخوذ از سغدی است.[۲۱]

نویسندهٔ مقاله، به دنبال چاپ سحابی در همان صفحه نوشته است:

«لغت فرس هم از خطا مبرا نیست. مثلاً در این فرهنگ واژهٔ مرغورن یا مرغزن بمعنی گورستان به صورت مررغ آمده».

تمام کوشش نویسنده بر این است که به نحوی از انحاء، از اعتبار لغت فرس بکاهد یابکلّی مندرجات آن را نا معتبر بنماید. غافل از اینکه شیوهٔ تلفّظ برخی از لغات در حوزه‌های ادبی گوناگون، متفاوت بوده است و صورتهای ظاهراً دوگانهٔ این دو کلمه نیز نظایری دارد که اینجا، جای بحث آن نیست اگرچه مرحوم والتر برونو هنینگ، عالم بزرگ زبانهای قدیم ایران، «مرغزن» و «مررغن»ـ به معنی گور، قبرستان ـ را دو کلمه دانسته است.[۲۲]

نویسنده، سپس در صفحهٔ ۲۷۹۶ آورده است: «چند نکته است که کفهٔ واژهٔ بویه را در اصالت آن وزین میکند: وجود ریشهٔ این واژه در زمانهای پیش ازاسلام و استعمال لفظ تحول یافته همان ریشه بصورت: بوی و بو + که در نثر ونظم....»

محتمل است که «بوی» با «بویه» از یک اصل باشد اگرچه تاکنون این نکته به ثبوت نرسیده است؛ «بوکه» و «بُوَدکه» و «بوک» چگونه ممکن است، تحوّل یافتهٔ «بوی» باشد؟ آیا «بوی» به معنی «آرزو» در آثار بازمانده از زبانهای ایرانی پیش از اسلام وجود دارد؟ با تأمّل در شواهدی که از پی می‌آید؛ برای نگرنده، شکّی بجا نمی‌ماند که کلمهٔ «یوبه» هم اصیل است و هم درست و در بعضی از حوزه‌های ادبی، به همین صورت، به کار می‌رفته است و تلفّظ می‌شده تا آنجا که بعضی از مشتقّات فعلی آن نیز کاربرد داشته است.

با این همه، ظاهراً در برخی از دیگر حوزه‌ها و در زبان بعضی از گویندگان و نویسندگان «بویه» رایج و دارج بوده است، وگرنه صاحبان بعضی از کتب لغت، آن را ضبط نمی‌کردند. هرچند که ممکن است ضبط آنها به صورت «بویه» به سبب ناشناختن کلمه بوده باشد.

بهرحال، تأیید اینکه «یوبه» و «بویه» یک کلمه بوده است و از یک اصل؛ یا اینکه، دو کلمه، بوده است با مفهومی نزدیک به هم، به عهدهٔ زبان شناسان و ریشه شناسان است...

نکتهٔ دیگری نیز، پیش از آوردن امثله‌ای از استعمال «یوبه»ـ جز از آنچه که مرحوم مینوی در مقالهٔ تحقیقی خویش و نیز در حواشی کلیله و دمنه نقل کرده است ـ گفتنی است و آن، این است که

مرحوم فروزانفر در «منتخبات ادبیّات فارسی»[۲۲] و «سخن و سخنوران»[۲۳] و آقای ژیلبر لازار در «اشعار پراکنده»[۲۴] این کلمه را به مناسبت آنکه در شعری از دقیقی ـ مندرج در تاریخ بیهقی ـ[۲۵] به کار رفته بوده است؛ به شکل «بویه» نقل کرده‌اند؛ در حالی که مرحوم دهخدا آن را به صورت «پویه» صحیح دانسته است و نقل نموده[۲۶] و آقای محمّد دبیر سیاقی در «دیوان دقیقی»، کلمه را به نقل از «بیهقی» و «مجمع الفصحا»، «بویه» ضبط نموده است.[۲۷]

* * *

امّا چند شاهد برای استعمال «یوبه» از میان شواهدی نه چندان کم:

گزارنده و نویسندهٔ «تفسیر پاک» که با «یوبه» و مشتقّات آن، کاملاً آشنائی داشته و این لفظ، از واژه‌های شاخته و پر استعمال در زبان ادبی دیارش بوده است؛ در ترجمهٔ قسمتی از آیهٔ شریفهٔ ۱۲۵، از سورهٔ مبارکهٔ بقره، نوشته است:

«گفت. یاد کن یا محمد که چون ما مرخانهٔ کعبه را مثابه گردانیدیم و یوبه گاه دلهای مؤمنان گردانیدیم. ای که دلهای مؤمنان سوی آن یوبان گردانیدیم. چه اگر کسی سیار دیده باشد؛ هم یوبانِ آن باشد.»[۲۸]

بی‌شک تا وقتی که کسی کلمهٔ «یوبه» را در زبان خویش، به خوبی نشناسد؛ نمی‌تواند اسم مرکّب و صفت فاعلی (صفت حالیّه) آن را در ترجمه و تفسیر قرآن مجید به کار بَرَد.

نیز صورت «یوبان»، روشنگر آن است که این کلمهٔ «یوبه» ـ به اصطلاح دستوری‌ها ـ اسم مصدر و اسم معنی است و بی‌شک مصدری هم داشته است.

ابوالفرج رونی گفته است:

«راجعش را ز یوبهٔ رویش	روی مهرهٔ قفا باشد»
«یوبهٔ منزل بهشتش خاست	گرچه دشوار بود، آسان گشت»[۲۹]

شایان یاد آوری دوباره است که مرحوم محمّد علی ناصح در سال ۱۳۰۴ شمسی، صورت درست کلمه را «یوبه» دانسته بوده است.[۳۰]

فخرالدّین اسعد گرگانی سروده است:

خروشان و توان با یوبهٔ جفت	ز بی‌صبری و دل تنگی همی گفت
به دل مویه کنان با یوبهٔ جفت	نهان از هر کسی با دل همی‌گفت[۳۱]

مسعود سعد سلمان گوید:

مر مرا گاه گاه رنج کند	همه‌ام یوبه لهاوور است
در بن خرد زیوبهٔ وصل تو مورمور	در من جهد زانده هجر تو مارمار[۳۲]

همچنین در دیوان مسعود سعد سلمان ـ ظاهراً به قرینهٔ مواضع دیگر ـ می‌بایست به جای «بویه» و «پویه»، «یوبه» چاپ می‌شد.[۳۳]

انوری گفته است:

ای در حرم جاه تو امنی که نیاید   از یُوْبهٔ آن خواب‌خوش آهوی حرم‌را[۳۴]

نیز «معجم شاهنامه[۳۵]»، «فرهنگ جهانگیری[۳۶]»، «فرهنگ مجموعة‌الفرس[۳۷]»، «فرهنگ سرمهٔ سلیمانی[۳۸]»، «فرهنگ تحفة‌الاحباب[۳۹]»، و «فرهنگ صحاح الفرس[۴۰]»، دیده شود که همگی «یوبه» را ضبط کرده‌اند و این دلیلی دیگر است بر صحّت نظر مینوی و اصالت و درستی «یوبه» و اینکه در

پژوهشهای لغوی، به شیوهٔ علمی، نه می‌توان بدون کسب مقدّمات و فراگرفتن اصول و مبادی، از خود ابداء رأی واظهار نظر کرد و نه می‌توان صرفاً از راه حدس و توسّل به قوّهٔ استنباط و تعقّل خویش یا پیروی از عقیدهٔ دیگری، سخنی گفت که به کار آید. بهرحال بهتر از این بایستی.

یادداشتها

۱ـ کلّیّات عبید زاکانی، طهران، ۱۳۴۰، ص ۱۲۵
۲ـ برهان قاطع، به تصحیح دکتر معین، طهران، ۱۳۶۲، ج ۱. مقدّمه ص هفتاد و یک ـ هفتاد و هفت
۳ـ مقالات اقبال آشتیانی، محمّد دبیر سیاقی، ص ۹۰۱
۴ـ یغما، سال نهم، شمارهٔ دوازدهم (اسفند ماه ۱۳۳۵ شمسی) ص ۵۳۰ـ۵۳۷
۵ـ دیوان ابوالفرج رونی، به تصحیح چایکین، طهران، ۱۳۰۴ شمسی، ص ۱۵۴ و ۱۶۸
۶ـ ناموارهٔ دکتر محمود افشار، طهران، ۱۳۶۸، ج ۵ ص ۲۷۹۱ـ۲۷۹۷
۷ـ کیهان فرهنگی، شمارهٔ دهم، ۱۳۶۳
۸ـ نشر دانش، سال هشتم، شمارهٔ چهارم، ص ۲۲ـ ۳۱
۹ـ دیوان مسعود سعد سلمان، رشید یاسمی، چاپ اوّل ص ۶۲۰
۱۰ـ کلیله و دمنه، به تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، به قطع بزرگ، طهران [۱۳۵۲] ص ک
۱۱ـ دیوان عثمان مختاری، جلال همائی، ص ۹۵۲ و ۹۵۸ و ۹۶۰
۱۲ـ قرآن مجید، سورهٔ مبارکهٔ نساء، آیهٔ شریفهٔ چهل و سوّم
۱۳ـ سیمرغ، شمارهٔ اوّل، اسفند ماه ۱۳۵۱
۱۴ـ برهان قاطع، محمّد معین، تعلیقات، طهران، ۱۳۶۲، ص ۸۰ـ ۸۱
۱۵ـ فرهنگ فارسی، معین، ج ۴ ص ۲۸۶۹. مقایسه شود با: واژه نامهٔ مینوی خرد، احمد تفضّلی، ص ۱۳۷، ۱۸۹ و
D N MacKenzie A Concise Pahlavi Dictionary. London, 1971. P 49
۱۶ـ کشف‌الاسرار، چاپ حکمت، ج ۱ ص ۲۲۸، ج ۳ ص ۷۲۶،... و طبقات الصّوفیّه، طبع سرور مولائی ص ۱۵۰، ۲۳۹، ۴۲۷ و ترجمهٔ مقامات حریری، دکتر رواقی، صفحه‌های ۲۸، ۴۴، ۶۵، ۶۶، ۱۳۵، ۱۳۶ و .
۱۷ـ برهان قاطع، ج ۱، مقدّمه، ص پنجاه و شش و مابعد
۱۸ـ سیری در شعر فارسی، دکتر زرّین کوب، طهران، ۱۳۶۳، مقدّمه
۱۹ـ نه شرقی، نه غربی، ، زرّین کوب، طهران، ۱۳۵۲، ص ۱۶۴
۲۰ـ صحاح‌الفرس، دکتر طاعتی، ص ۲۹۲ ح
۲۱ـ تاریخ زبان فارسی، پرویز ناتل خانلری، طهران، ۱۳۵۲، ج ۲ ص ۱۰۷
22- W B Hening Two Central Asian words 1946 P 157-162
۲۳ـ منتخبات ادبیّات فارسی، طبع دوّم، طهران، ۱۳۱۴ ص ۷ سخن و سخنوران، فروزانفر، چاپ دوّم، ص ۳۰
۲۴ـ اشعار پراکنده، ژیلبر لازار، طهران، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۱۶۶
۲۵ـ تاریخ بیهقی، فیّاض ـ غنی، طهران، ۱۳۲۴، ص ۳۸۶ و چاپ دانشگاه مشهد ص ۴۹۶
۲۶ـ امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳ ص ۱۲۵۲
۲۷ـ دیوان دقیقی، محمّد دبیرسیاقی، طهران، ۱۳۴۲، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ ح
۲۸ـ تفسیر پاک، چاپ عکسی، ص ۶۷
۲۹ـ دیوان رونی، ص ۳۵، ۱۲۴
۳۰ـ دیوان رونی، تصحیحات، ص ۱۵۴، ۱۶۸
۳۱ـ ویس و رامین، ک گالی تودوا ـ الکساندر گواخاریا، طهران، ۱۳۴۹، ص ۲۸۱، ۴۱۰
۳۲ـ دیوان مسعود سعد، ص ۴۵ و ۶۷۲
۳۳ـ دیوان مسعود سعد، ص ۴۳۰ و ۵۳۰ و ۷۲۸
۳۴ـ شرح مشکلات دیوان انوری، دکتر جعفر شهیدی، ص ۳۵ـ ۳۶
۳۵ـ معجم شاهنامه، حسن خدیو جم، طهران، ۱۳۵۳، ص ۷۵
۳۶ـ فرهنگ جهانگیری، دکتر عفیفی، دانشگاه مشهد، ج ۲ ص ۲۱۴
۳۷ـ مجموعة الفرس، دکتر حوبی، طهران، ۱۳۵۶، ص ۲۶۰
۳۸ـ سرمهٔ سلیمانی، محمود مدبری، ص ۲۶۵
۳۹ـ تحفة‌الاحباب، تقی‌زادهٔ طوسی ـ ریاضی هروی، مشهد، ۱۳۶۵، ص ۳۶۰
۴۰ـ صحاح الفرس، ص ۲۹۲

احمد سیف

لندن

دهقانان در ایران قرن نوزدهم

در آغاز به این دو نکته توجه باید کرد:

۱ – موقعیت اقتصادی – اجتماعی دهقانان در ایران همانند موقعیت " سرف " در دوران فئودالیزم نبود. به زمین وابستگی و تقید نداشتند.

۲ – برای تیولدار و زمین‌دار ایرانی که از فردای خود مطمئن نبود وضعیت و بقای دهقان نمی‌توانست اهمیتی داشته باشد.

موقعیت دهقانان ایران که تحتانی‌ترین لایه مخروط اجتماعی – اقتصادی جامعهٔ ایران قرار داشتند به این معنی بود که همهٔ طبقات مافوق این امکان را می‌یافتند که به مایملک ناچیز دهقانان دست درازی کنند. تصویر زیر از کتاب پر ارزش حاج سیاح در این زمینه نکته‌آموز است:

" ... انسان اگر دهات ایران را گردش کند می‌فهمد که ظلم یعنی چه؟ بیچارگان سوخته و برشته در یک خانه تمام لباسشان به قیمت جل یک اسب آقایان نیست. یک ظرف مس برای طبخ ندارند. ظرفها از گل ساخته، خودشان با اینکه شب و روز در گرما و سرما در زحمت و عذاب کارندنان‌جوبقدرسیرخوردن ندارند.سال‌به‌سال شش‌ماه‌به‌شش‌ماه گوشت به دهنشان نمی‌رسد. از خوف هر وقت یک سواری یا تازه لباسی می‌بینند می‌لرزند که باز چه بلائی برایشان وارد شده است.."[۱]

ناظران غیر ایرانی قرن نوزدهم هم تصاویر مشابهی عرضه کرده‌اند. برای نمونه لوئیس پلی از وضعیت دهقانان تصویر زیر را ارائه داده است:

" یکی از پی‌آمدهای این نظام اجاره داری این است که برزگران بسیار بیشتر از آنچه که به خزانهٔ دولت میرود اجاره می‌پردازند. برای مثال، الف حکمرانی ایالتی را از شاه اجاره می‌کند به مبلغ (ب) به اضافه (ث) که در واقع رشوه‌ای است که باید پرداخت. مقدار ب معمولاً ثابت است ولی (ث) هر ساله تغییر می‌کند. الف بنوبه دهاتی را که از شاه اجاره کرده به دیگران اجاره می‌دهد. شخص (د) چند ده را از (الف) اجاره می‌کند و

خود مرده را جداگانه به (ف) اجاره می‌دهد. (ف) به نوبه به (ق) مأموریت می‌دهد که به نیابت او اجاره‌ها را از زارعین جمع‌آوری نماید. ناگفته پیداست که هر کدام میکوشند از این قراردادها استفاده ببرند. به این ترتیب، برزگران به جای اینکه مبلغ (ب) را بپردازند که به خزانهٔ شاه می‌رود باید مبلغ ب + ث را به اضافه انچه که (د) و (ف) و (ق) به جیب می‌زنند، بپردازند. برزگر نمی‌تواند بپردازد. (ق) به (ف) شکایت می‌کند و (ف) به (د) و (به) به (الف) که با پایتخت قرارداد بسته است. (الف) به اجاره داران ثانوی اجازه می‌دهد که برای جمع‌آوری اجاره زور بکار ببرند و آنان نیز چنین می‌کنند. سال بعد بعضی از این برزگران ده را ترک می‌کنند و بخشی از زمین‌ها کشت نمی‌شود. از مردم ایالات به آن گونه اجاره و مالیات اخذ می‌شود که انگار با تمام شدن مدت اجاره حاکم دنیا قرار است آخر بشود...»[۲]

توصیف پلی ممکن است در وهله اول بنظر عجیب بیاید ولی هر کس که اطلاعات اندکی هم از ایران قرن نوزدهم داشته باشد بر درستی این جمع‌بندی مهر تأیید خواهد زد. برای مثال، هربرت در گزارش محرمانه‌ای که راجع به «وضعیت داخلی ایران» در سال ۱۸۸۶ تهیه نمود نوشت:

" همه املاک شاهزاده [ظل السلطان] را در اصفهان سهام‌الدوله اجاره کرده است. او بنوبه این املاک را به شخص دیگری اجاره داده، این شخص هر بهار به این املاک سرکشی کرده و محصولات را ارزش‌گزاری می‌کند و سپس فرد دیگری را می‌گمارد که کارها مطابق میل انجام شوند. در پائیز شخص دیگری برای جمع‌آوری اجاره اعزام می‌شود. تمام این آدمهای مختلف باید چیزی گیرشان بیاید وچون‌مزدی هم نمی‌گیرند بدیهی است که همه این به جیب زدنها باید از کیسهٔ زراعین تأمین شود...[۳] "

متأسفانه آمار دقیق و قابل اعتماد در دسترس نداریم که حدود و کمیت این ستمگری را مشخص کنیم ولی کرزن بر این عقیده بود که " در ایران همه می‌دانند که حداقل دریافتی‌های اضافی بطور متوسط ٦٦ و دو سوم درصد است.[۴] "

از سوی دیگر فوریه که در نیمه اول قرن نوزدهم به ایران سفر نمود راجع به کرمانشاه نوشت که حاکم "اگر خود را به اخذ دو برابر یا حتی سه برابر مالیاتی که

اهالی کرمانشاه قرار است بپردازند راضی میکرد مصیبت چندان غیر قابل تحمل نمی‌بود "
ولی: " او مردم را لخت کرده است. هر جایی که تحت حکمرانی اوست بدبختی ابعاد وحشتناکی دارد. دهقانان به سختی نانی برای خوردن دارند و وقتی که به دربار شکایت می‌کنند و تظلم می‌خواهند بعنوان یاغی و شورشی آنها را به فلک می‌بندند...[۵] "

زیاده بودن فشار مالیاتی بر گردهٔ دهقانان را از دیگر منابع هم می‌توان دریافت. برای مثال مکنزی در ۱۸۶۱ به این نکته اشاره کرده است که سربازان در ایران حقوقی دریافت نمی‌کنند و " مجبورند همانطور که من در سفرم به خراسان در ۱۸۶۰ شاهد بودم با غارت و چپاول زندگی کنند[۶] "

الکساندر که یکی از کارمندان سفارت انگلیس بود و در سفر ۱۸۱۷ نتوانسته بود از دهی در آذربایجان سیورسات بگیرد (جالب است که دولت برای خدمتگزاران دولت‌های خارجی هم حق و حقوقی از کیسه زارعین ایرانی قائل بود) از کدخدای ده علت را پرسید، پاسخ شنید که:

" شاه در سفر اخیرش به اردبیل در اینجا توقف کرد و همراهان او مثل همیشه اسبها و چارپایان همراهشان را در مزراع گندم رها کردند و گندم‌زارهای‌مان همه از بین رفته است. شترها را هم در مزراع پنبه رها نمودند...[۶] "

گیبونز گزارش کرده است که در ۱۸۳۰ در شرایطی که قسمت بزرگی از کشور را طاعون بزرگ فرا گرفته بود به ولیعهد (عباس میرزا) فرمان داده شد که برای خواباندن شورش حاکم کرمان، شاهزاده حسنعلی میرزا به آن ایالت لشگرکشی کند تا " امنیت و قانون " در آن سرزمین احیاء شود. سربازان ولیعهد به هر جا که رسیدند غارت کردند و آنچه که بردنی بود، بردند به طوری که در سر راه قشون " زارعین، دهات را ترک کردند، ایلها و عشایر برای اینکه از غارت شاهزاده در امان باشند به نقاط دور دست گریختند»[۷] سرانجام به بوانات، ده زیبایی بین اصفهان و کرمان رسیدند و در آنجا توقف نمودند. ولیعهد اجازه داد " که باغ بسیار زیبا و پر محصولی را که متعلق به وزیر حاکم شیراز بود، غارت کنند...[۸] " در ده دیگری بنام " ایزد خواست " که ساکنین‌اش از ترس شاهزاده خانه و کاشانه‌شان را ترک کرده بودند ولیعهد اجازه داد " که آنچه را که نتوانسته بودند با خود ببرند سربازان تصاحب کنند و حتی مزارع نورس را برای علوفه چارپایان قطع نمایند...[۹] "

ویرینگ یکی از سیاحانی که در اوائل قرن نوزدهم در ایران مسافرت کرده است در

سفرنامه‌اش نوشته است " من مکرراً شاهد بوده‌ام که خدمت‌گزاران وابستگان به شاهزاده وارد ده شده و هر چه که لازم داشته‌اند بدون پرداخت کوچکترین وجهی تصاحب کرده‌اند...[۱۰] "

ناظر دیگری ضمن اشاره به خرابی شهر دامغان متذکر شده است اگر چه خرابی شهر از قرن هیجدهم شروع شد ولی بیشترین صدمه را موقعی دید که عباس میرزا با ۳۰۰۰۰ سرباز خویش در ۱۸۳۲ در این شهر اردو زد.... همه چیز را سربازان شاهزاده نابود کردند. وقتی این سربازان پیدایشان می‌شود دوست و دشمن در امان نبوده، همه غارت میشوند[۱۱] "

اعتمادالسلطنه هم در کتاب خاطرات روزانه به واقعه مشابهی اشاره می‌کند و می‌افزاید " هیجده سال قبل [در سال ۱۲۹۲ هجری] که به سفر خراسان آمدیم در رکاب شاه حکم شد طایفهٔ بموت را چاپیدند. زیادی از آنها کشتند و اسیر گرفتند...[۱۲] "

با این وضعیت، وقتی از دهقانان بعنوان ستمکشیده‌ترین و در عین حال فقیرترین قشر اجتماعی ایران نام می‌بریم سخنی به گزاف نگفته‌ایم. در توضیح این وضعیت باید اضافه کنیم که حدس و گمان در بارهٔ علل و عواملی که موجب پیدایش و بعضاً تشدید آن شده‌اند چندان دشوار نیست، برای مثال به عقیدهٔ کنسول راس:

" وقتی مقامات بطور سیستماتیک به کسانی فروخته می‌شود که بیشترین بها را می‌پردازند بدون اینکه هیچ ارزیابی ثابت و اساسی صورت بگیرد و در جائیکه مالیات مناطق افزایش می‌یابد بدون اینکه تولید افزایش یافته باشد...[۱۳] "

واضح است که ناامنی و اغتشاش خواهد شد و تولیدات کاهش خواهد یافت. یکی از پی‌آمدهای این وضعیت " بطور تدریجی خالی از سکنه شدن مناطقی است که زمانی آباد بودند[۱۴] "، مشکل اصلی در این است که " در ازای آنچه که برزگر به خزانه دولت می‌پردازد، از دولت هیچ خیری به برزگران نمی‌رسد " و می‌افزاید " هیچ جاده‌ای ساخته نمی‌شود، هیچ محکمه‌ای برای تظلم خواهی وجود ندارد و هیچ حمایت فردی هم داده نمی‌شود "، برای مبارزه با اوضاع ناامنی که هست " دهقان بطور عادی هر شب برای اینکه چند لحظه‌ای آرامش داشته باشد خود را تا دندان مسلح می‌کند ". البته " یک نیروی نظامی وجود دارد ولی بیشتر از همیشه به این منظور مورد استفاده قرار می‌گیرد که مالیات عقب افتاده را به زور از دهقانان اخذ نماید[۱۵] ".

ویلیام ابوت که به جای برادرش کیث ابوت به کنسولی بریتانیا در تبریز منصوب

شد در بارهٔ اوضاع آذربایجان چنین نوشت " بسیاری از بدبختی‌هائی که روستائیان دارند ریشه‌شان بیشتر در توزیع نابرابر و نسنجیده سنگینی بار مالیاتی است تا در بهره کشی سیستماتیک بوسیله اربابان..[۱۶] " . علت بدبختی‌ها چه توزیع نسنجیده و نابرابر سنگینی بار مالیاتی باشد و چه بهره کشی سیستماتیک، به قول دوراند سفیر انگلیس در تهران "آذربایجان که بزرگترین و پرجمعیت‌ترین ایالت ایران است بطرز خطرناکی بد اداره می‌شود[۱۷] " .

دهسال بعد، کنسول بریتانیا در تبریز گزارش کرد که " تردیدی نیست که جمعیت روزبروز فقیرتر و مستمندتر می‌شوند و پول کمتری دارد که صرف کالاهای خارجی نماید...[۱۸] "

برای درک بهتر موقعیت دهقانان به وجوه دیگری از موقعیت‌شان توجه می‌کیم. گرچه اطلاعاتی که می‌آید مربوط به نقاط مشخصی از ایران است ولی دلیلی در دست نداریم که بیانگر آن باشد که اوضاع در دیگر نقاط ایران تفاوت چشمگیری می کرده است.

ییت کنسول انگلیس در مشهد در ۱۸۹٤ گزارش کرده است که بیشترین محصولی که یک برزگر پس از یک برداشت خوب خواهد داشت سه تا چهار خروار و پس از یک برداشت متوسط بین دو تا سه خروار می‌باشد. بعقیده او " این حد اعلای آن چیزیست که برای بخش اعظم دهقانان تازه وقتی‌که همه‌چیز مطابق میل پیش می‌رود باقی می‌ماند ". همو می‌افزاید که یک خانواده متوسط در سال سه خروار گندم مصرف می‌کند. به این ترتیب وقتی که همه چیز مطابق میل پیش می‌رفت..... چیزی باقی نمی‌ماند ولی در همان گزارش می‌آید. " این [یعنی ۲ تا ٤ خروار] کل درآمد یک دهقان خوشبخت در خراسان است. از این جمع، حاکم محل، نوکران او و کدخدای ده و دیگران مقدار قابل توجهی را به جیب می‌زنند.[۱۹] " تعجبی ندارد که با این چنین نظامی، وضعیت زندگی دهقانان به این صورت تصویر می‌شود:

"... این مردمان بی غل و غش آنچنان می کنند که با آنچه که خواستنی است تفاوت زیادی دارد. در آلونک‌های بی پنجره که فقط سوراخی در مرکز سقف برای خروج دود دارد زندگی میکنند و کثافت دهکده‌هایشان غیرقابل توصیف است. در زمستان هم از هوای سخت به دلیل نداشتن لباس گرم و مواد سوختنی عذاب می کشند...[۲۰] "

دیکسون از کرمانشاه گزارش کرده است که " بعلت اقدامات ستمگرانهٔ مقامات

محلی و ترس از کمبود باران.... دهقانان نتوانستند به اندازهٔ معمول کشت کنند...[۲۱] "
مهندس باداش اطریشی، گاستیگر که سالیان دراز در ایران زندگی کرد اظهار عقیده کرد که " مالیاتهای سنگینی که در حال حاضر [۱۸۸۱] اخذ می‌شود، بطور موثری موجب شده است که مردم نتوانند وضعیت خویش و زمین‌های خویش را بهبود دهند.[۲۲] " و در نتیجه، در یزد و کرمان، در حالیکه ضروریات روزمره زندگی کمیاب و گران بود به حدی که طبقات فقیر قادر به خریدشان‌نبودند، به کارگران و دیگر زحمتکشان " مزد ناچیزی پرداخت می‌شد " و در کرمان " فقــر و گدایی بیداد می‌کند..[۲۳] "
در یکی از گزارش‌هایی که راجع به گیلان و مازندران در دسترس داریم آمده است که " وقتی زمین به دهقانان تعلق دارد حاکم منطقه تقریباً هر مقدار که می‌خواهد یا می‌تواد اخذ می‌نماید ". در این وضعیت دهقان " اغلب به این نتیجه می‌رسد که وضع مالی‌اش با نداشتن زمین بهتر از موقعی‌خواهد بود که مالک قطعه زمینی است...[۲۴] "
بر اساس اطلاعات موجود راجع به درآمد سالیانهٔ یک دهقان در سال و سطح عمومی قیمت‌ها برای سال ۱۸۷٦ ما جدول زیر را از مقدار واقعی قدرت خرید یک دهقان برآورد کرده‌ایم که روشنگر است. باید به این نکات توجه نماییم که در گزارش مشخص نشده است که آیا مقدار درآمد یاد شده، درآمد سرانهٔ فرد دهقان است یا یک خانوار دهقانی که به احتمال زیادی خانوار دهقانی مد نظر است. بعلاوه به این نکته توجه می‌دهیم که در دورهٔ مورد بررسی، گیلان ثروتمندترین ایالت ایران بود و به این نحو وقتی اوضاع در پر رونق‌ترین ایالت به‌قرار زیر باشد، تکلیف دیگر نقاط دیگر روشن می‌شود.
مقدار ضروریات زندگی که یک دهقان گیلانی قادر به خرید آن می‌بود مشروط بر اینکه همهٔ درآمد روزانه را صرف یک قلم نماید– سال ۱۸۷٦.[۲۵]

	مقدار به کیلوگرم، تخمین حداکثر درآمد سالیانه ۹ لیره استرلینگ	مقدار به کیلوگرم، تخمین حداقل درآمد سالیانه ٦ لیره استرلیگ
برنج	۵/٤۵	۲/۷
گندم	۵/۹	۳/۲
جو	۵/٤۵	۲/۷
آرد	۳/۲	۱/۸
گوشت گوسفند	۰/۹	۰/٤۵
گوشت گاو	۱/۸	۰/۹۰۰
صابون	۰/۹	۰/٤۵

به این ترتیب، یک دهقان گیلانی اگر همه درآمد روزانه را صرف خرید برنج می‌کرد می‌توانست بین ۲/۷ کیلوگرم تا ۵/٤۵ کیلوگرم برنج خریداری نماید. بر این نکته آگاه هستیم که الگوی مصرفی تک کالایی برای درک بهتر اوضاع به شدت ناکافی است. بعلاوه می‌دانیم که هزینه‌های دیگر هم هست که موجب می‌شود تا دهقان گیلانی نتواند همه درآمد روزانه را صرف یک قلم نماید. با تمام این اوصاف جدول بالا بیانگر آن است که دهقانان گیلان که در ضمن " خوشبخت‌ترین و احتمالاً غنی‌ترین " دهقانان ایران بودند از قدرت خرید ناچیزی بهره‌مند بوده‌اند.

تردیدی نیست آنچه گفته‌ایم به پراکندگی جمعیت دهقانی منجر شده و در نظام کشاورزی وابسته به آبیاری‌مصنوعی که در بسیاری از نقاط ایران غالب بود فرایند تشکیل و انباشت سرمایه را مواجه با اشکال می‌ساخت. وقتی که فرآیند انباشت سرمایه لطمه بخورد تردیدی نیست که بر انکشاف اقتصادی بطور کلی هم تأثیر منفی خواهد گذاشت.

فوریه در بارهٔ ایالت کرمانشاه نوشته است " این سیاست بد (مالیات زائد و زیادی) نتیجه داده است و سه چهارم جمعیت مهاجرت کرده‌اند. شهرنشینان به آذربایجان رفته‌اند و ایلات و عشایر هم به ترکیه مهاجرت کرده‌اند و در نتیجه درآمدهای استان کاهش یافته است...[۲۶] " بدون تردید کاهش درآمدها یعنی کاهش تولید و این به نوبه موجب کندتر شدن فرآیند انباشت سرمایه می‌شود.

دریک جامعهٔ فئودالی،زمین اگر کارگری بر آن کار نمی‌کرد بی ارزش بود چون مولد نبود ولی در ایران الکساندر موردی را ذکر می‌کند که نه تنها دربارهٔ موقعیت کلی دهقانان روشنگر است بلکه بیانگر درجه استبداد و مطلقیت حکومت هم هست. جریان از این قرار بود که عده‌ای از تجار هندی تصمیم می‌گیرند که برای حاکم شیراز هدایایی بفرستند ولی قبل از رسیدن به مقصد بختیاری‌ها شبیخون‌زده و هدایا را می‌برند. حاکم شیراز " به اهالی دهی که در نزدیکی آن شبیخون صورت گرفته مدتی امان می‌دهد که هدایا را پیدا کنند. چون چنین نشد بر اهالی ده جریمه سنگینی بست و هر روز یکی از اهالی ده را می‌کشت تا این جریمه پرداخت شود. پس از چند فقره قتل ساکنین ده ترک خانه و کاشانه کرده از آن دیار گریختند...[۲۷] "

اگرچه درایران قرن نوزدهم شاهد جنبش‌های دهقانی گسترده نیستیم، ولی شواهدی هست که نشان‌دهندهٔ درجه نسبتاً بالایی ازآگاهی درمیان دهقانان است. برای مثال حاج سیاح درخراسان دردهی نزدیک تربت حیدریه ازوضع حاکم پرسید یکی ازروستاییان گفت:

"... حکام مالک‌جان و عیال و مال مردمند. مثلی مشهور است دستی که

حاکم بریده دیه ندارد. کاش تنها حکام بودند نایب‌الحکومه– منشی باشی– داروغه، پاکار، کدخدا هر یک هر چه بکنند جلوگیر ندارد وای بحال کسی که شکایت کند... آقا غلام و بندهٔ زرخرید بسیار بسیار حالش از ماها بهتر است. این را مبالغه نمی‌گویم دلیل دارم زیرا بنده ملک یک نفر است. او می‌داند به یک نفر خدمت کند و آن یک نفر معاش او را داده از جور دیگران حفظ می‌نماید اما ما نمی‌دانیم ملک کیستیم و بکدام یک خدمت کنیم؟ حافظ ما کیست؟ کاش ترتیبی باین تعدیات می‌دادند که هم برای ما و هم برای ظالمان خوب بود. مثلاً معین شود که چقدر به درویش و چقدر به حکام و هر یک از مأمورین او بدهیم و می‌دانستیم کی حکمفرماست و سالیانه چه خواهند برد. آن وقت ترتیبی می‌دادیم که باقی آنچه می‌برند معاش ما باشد و اطمینان داشتیم بما می‌ماند اما از بدبختی نمی‌دانیم امسال باید تحمیل چند سید را یا فراش را بکشیم و چه خواهند خواست؟...[۲۸] "

تریدی نیست که در این وضعیت تولید صدمه خواهد دید چون اطمینانی نیست که تولید کننده مستقیم بتواند از نتایج کار و زحمت بیشتر بهره‌مند شود. سردار اسعد در کتاب تاریخ بختیاری می‌نویسد. در هنگام عبور از دهات پرسیدم چرا سبزیجات و بقولات بعمل نمی‌آورند که هم خود بخورند و هم مازاد را به مسافران بفروشند؟ پیرمردی پاسخ داد:

" .. راست می‌گویی اما این کار در صورتی است که ما را به حال خود بگذارند چه فایده‌ای برای من دارد که عمر خود را صرف کنم و متحمل زحمت بشوم و حاصل زحمت مرا حاکم و ضابط بخورند و حتی خود مرا از انتفاع آن محروم سازند و اگر یک دفعه این کار را بکنم زحمت آن باید موروثی خانوادهٔ من بشود و همه ساله ضابط حکام همان را بلاعوض از من بخواهند...[۲۹] "

به این نکته باید توجه کنیم که در حالیکه بی اطمینانی نسبت به آینده بعنوان ترمزی جلوی رشد تولید و سرمایه‌گذاری برای انکشاف نیروهای مولدرامی‌گرفت مالیاتهای بی فایده و زیادی هم بر مصرف بالقوه دهقانان تاثیر می‌گذاشت. بطور خیلی

ساده در شرایطی که قدمی برای بهبود تکنیک‌های تولیدی و افزایش باروری‌برداشته نمی‌شد مالیاتهای بی فائده و روزافزون موجب می‌شد که دهقانان امکانات کاهش یابنده‌ای برای مصرف خویش داشته باشند و به این ترتیب این وضعیت بر تجارت هم تأثیرمنفی‌می‌گذاشت با عدم پیشرفت تجارت، تولید برای بازار لطمه می‌خورد و به این ترتیب تقسیم اجتماعی کار به دلیل محدودیت‌هایی که در سر راه مبادله وجود داشت کندتر و محدودتر می‌گشت. در این مورد بی مناسبت نیست که به قطعهٔ زیر از گزارش کنسولی ویت در بارهٔ خراسان که در سال ۱۹۰۲ تهیه کرده است توجه کنیم: در سیستان:

"... فقط مقامات محلی و شمار اندکی از کدخدایان دهات پولی برای خرید اقلام گران قیمت دارند.... مناسبات تهاتری کماکان وحود دارد.... و مبادلات بزرگ بین تجار محلی صورت نمی‌گیرد...[۳۰] "

وجود مناسبات تهاتری در اوائل قرن بیستم به آن معنی است که پول بعنوان وسیله مبادله آنطور که باید و شاید در زندگی اقتصادی منطقه نفوذ نکرده است که بهنوبه‌براین دلالت دارد که تقسیم اجتماعی کار در مراحل اولیه بوده و نظامی شبیه اقتصاد طبیعی غالب بوده است. از هر دیدگاهی که به استبداد حاکم در ایران از یکسو و موقعیت دهقانان بعنوان عمدهٔ تولید کنندگان مستقیم از سوی دیگر توجه کنیم مشاهده می‌کنیم که پی‌آمد آن ساختار سیاسی برای دهقانان و برای اقتصاد بطور کلی فاجعه آفرین بوده است. بی مناسبت نیست که « کی نیر» نوشت در شرایطی که " کشت کنندهٔ زمین به ندرت از محصول کار خویش بهره‌مند می‌شود " و خانه و کاشانه و زمین او هر آن ممکن است بوسیله وابستگان هر صاحب قدرتی تاراج شود و او و خانواده‌اش در یک چشم بهم زدن " از سرمایهٔ ناچیز خود محروم شوند و به گدایی و بیچارگی بیافتند " تولید صدمه خواهد دید و اقتصاد لطمه خواهد خورد. " حاصلخیزترین نواحی که اگر تحت حکومت پادشاهی فهمیده و عادل باشد به آسانی پاداش کلانی به کشتکاران خواهد داد، رها شده و اکنون عاطل مانده و کشت نمی‌شوند.[۳۱] "

در یک حکومت استبدادی که مهمترین وجه مشخصهٔ آن خودسرانه بودن قانون و قانون شکنی است هر کاهشی در تولید به افزایش نرخ و انواع مالیات و دیگر اخاذی‌ها منجر می‌شود به این امید که جلوی کاهش کل درآمد را بگیرد. این منطق ویژه آن ساختار سیاسی است که همه هستی‌اش را بر آن گذاشته تا از بی منطقی اجتماعی یک نظام منطقی پایدار بسازد ولی نتیجه آن می‌شود که وقتی تولید کننده مستقیم با اخاذی بیشتر مواجه می‌شود انگیزهٔ کمتری برای تولید برایش باقی می‌ماند و آنچه که قرار

است جلوی کاهش درآمد مستبد را بگیرد به تسلسلی مبدل می‌شود که در هر دور لطمه بیشتری به تولید کل و در نتیجه به درآمد مستبد وارد می‌آورد. این تسلسل قهقرایی در ایران قرن نوزدهم وجود داشته است. همان « کی‌نیر » در جای دیگری از اثر پر ارزش خویش " یادنامهٔ جغرافیای امپراطوری ایران " اشاره کرده است که " مالیاتهای سنگینی که وضع شده‌اند... با چنان شقاوتی از تولیدکنندگان اصلی زمین اخذ می‌شوند که بیشتر این بیچاره‌ها را از خانه و کاشانه‌شان دربدر کرده است. چشم از دیدن زنجیرهٔ دهکده‌های متروک که در ایران خسته می‌شود...[۳۲] "

دیگر ناظران هم به نکات قابل تعمقی اشاره کرده‌اند. به دلیل وضعیتی که دهقانان ایران خود را در آن یافتند " زمین‌های زیادی احتمالاً به این دلیل که توجه مقامات به امکانات بالقوه آنها جلب نشود، کشت نمی‌شود...[۳۳] " همین کنسول در گزارش خویش راجع به ایالت فارس یادآور شده است که " زمین‌های حاصلخیز و وسیعی بعلت نزدیکی‌اش به جادهٔ اصلی کشت نمی‌شوند. چون هیچ دهکده‌ای که چنین کشت زارهایی داشته باشد از سرزدنهای آزار دهندهٔ مقامات دولتی در امان نبوده و روی خوش نخواهد دید...[۳۴] "

ایستویک به بهترین وجهی پی‌آمدهای نظام موجود در ایران قرن نوزدهم را خلاصه کرده است:

> " نظامی از این مخرب‌تر قابل تصور نیست. مستأجرین سرمایهٔ کافی برای سرمایه‌گزاری ندارند و اگر هم داشته باشند سرمایه‌گزاری نمی‌کنند چون می‌دانند اجاره‌شان افزایش خواهد یافت و حتی ممکن است قراردادشان فسخ شود. تعداد اخاذی‌های خودسرانه آنقدر زیاد است که انباشت سرمایه غیر ممکن است...[۳۵] "

نکته‌ای که باید اضافه کنیم اینکه بر خلاف نظر ایستویک همین اخاذی‌های بی شمار می‌توانست خود منبع و منشاء انباشت اجباری سرمایه، در اقتصاد ایران باشد ولی سلطهٔ بی‌قانونی و قانون شکنی نظام سیاسی ایران در آن دوره آنچنان بود که مازاد ندرتاً سرمایه‌گزاری میشد و چون سرمایه‌گزاری نمی‌شد، در نتیجه انباشت سرمایه بیشتر غیرممکن شده بود. به عبارت دیگر نظام سیاسی ایران که به راستی نظامی مخرب‌تر از آن قابل تصور نبود فرایند تولید و باز تولید را در اقتصاد ایران مواجه با اشکال فراوان ساخته بود و به این ترتیب بر فرآیند انباشت سرمایه هم تأثیرات مخرب گذاشت.

یادداشتها و منابـع

۱- سیاح: خاطرات حاج سیاح یا دورهٔ خوف و وحشت- تهران ۱۳۴۶ ص ۱۳۷
2- Lewis Pelly: Report on The Tribes around the Shores of the Persian Gulf " 1874 به نقل از G.N. Curzon:persia and the persian Questom, London London 1892, Vol 1 ص ۴۴۳
Herbert = ' Internal State of Persia ' Confidrntial Prints No. ۵۳۹۲، ۱۸۸۹
3-
۴- کرزن: همان کتاب جلد اول ص ۴۳۹
5- J.P. Ferrier = Caravan Journey and Wandering in Persia... in 1845. London 1856, ص ۲۶- ۲۵
Mackenzie, C.F.: Dispatch dated 26 November 1861, F.O. 60-259
6 - Alexander,J.E = Trawcls from India to England... Through Persia... in the year 1825-26, London 1827, ص ۱۸۲
7 - Gibbons R., Routes in Kirman, ... and Khorasan in the years 1831-32 Journed of the Royal Geographical Society, 1841 ص ۱۴۳- ۱۳۸
۸ ـ ص ۱۴۷ همان منبع
۹- ص ۴۸- ۱۴۷ همان منبع
10- Waring: به نقل از Shobert, F. The World in Miniature: Persia, 3Vol., Londo 1822 ج ۱، ص ۱۹۱
۱۱ ـ ص ۷۱ منبع قبلی : فووریه
۱۲- اعتماد السلطنه: خاطرات روزانه: ذیل خاطرات ۹ رمضان ۱۳۰۰، ص ۲۴۳ (تأکید از من است)
13 -. Ross,E.c. " Trade of Bushire " in Parliamentary Accounts and Papers,(pap منبعد) ۱۸۸۰ جلد ۷۳
۱۴ ـ همان مبع
۱۵- همان منبع
16 - Abbott W.G. " the Agricultural Resources of Azarbijan' in PaP, 1888, جلد ۱۰۲
17 - Durand . M : Memorandum on the Situation in Persia' Confideutial Prints,No.6704,P2
18 - Wratislaw A.: Trade of Azarbijan " in PaP 1906 جلد ۱۲۷
19 - Yate,C.E: " Trade of Khorasan for 1893/94 " in PaP 1894, جلد ۸۷
۲۰ ـ همان منبع
21 - Dickson, W.J. " Trade of Persia " in PaP 1884, جلد ۷۹
22 - Gasteiger A: From Tehran to Baluchistan: Narratine of a Journey in 1881, London 1884, ص ۳۴
۲۳ ـ ص ۱۵- ۱۳ همان منبع

24 - Abbott K.E. Narrative of a Journey From Tabriz Along the Shores of The Caspian Sea To Tehran, in 1843/44,in F.O. 251-40 , P.22
25_ Churchill, H. J. " Trade of Gilan " , in PaP 1878 - جلد ۷۴
۲۶ ـ ص ۲۶- همان منبع = فوریه
۲۷ ـ ص ۱۰۹- همان منبع = الکساندر
۲۸ ـ ص ۱۳۹- ۱۳۸- همان منبع = سیاح
۲۹- به نقل از راوندی: تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، ص ۲۸۹
30 - Whyte J.F. " Trade of Khorasan " in PaP 1902- جلد ۱۰۹
31 - Kinnier,J.M., A Geographical Memoir of the Persian Empire, London 1813, P.37.
۳۲- ص ۹۳- ۹۲ همان منبع
۳۳ ـ جلد ۷۳ Ross, " Persian Gulf " in PaP 1880,
۳۴ ـ همان جا
۳۵ ـ جلد ۵۸ Eastwick,E.B, " Persia" in PaP / 1862-

درشمارهٔ پیش آگهی «نقش بهرام» به چاپ رسید. چون پرسش شده است که نمونه‌ای از طرحهای کار او نموده شود نشانه‌ای راکه آزمایشی برای کتابخانهٔ ملی و موزهٔ ملک (تهران) کشیده است درینجا به چاپ می‌رسانیم.

همایون صنعتی

ساعت شبنما در اردکان (یزد)

۱ـ مقدمه

مجموع شرائط جغرافیائی و تاریخی فلات ایران از یک سو، شباهت جریان آب با گذر زمان از سوی دیگر دست بدست هم داده این سرزمین را بصورت موزهٔ انبوه گوناگون گاهشماریهای ابتدائی و قدیمی درآورده است. هر رود و چشمه و قنات مدار وگماری داشته است که در عمل وظیفهٔ ساعت خودکار و بی‌صدای محل را اجرا می‌کرده است. سنت‌ها و رسوم تقسیم آب و آبیاری در واقع عکس برگردان یا بازتابی ازآداب و سنن زمان سنجی بهنگام احداث و ایجاد شبکه آبیاری هستند.
اثر دورهٔ ۱۴۴۰ ساله بهیزکی گاهشماری اوستائی جدید را، در هر شبکهٔ آبیاری که آب آن به ۱۴۴۰ سهم و یا ضرایب این عدد تقسیم شده است، شاید بتوان یافت. مثلاً در شبکهٔ آبیاری باغ سرآسیاب واقع در حومهٔ شهر کرمان. شبکهٔ آبیاری که نظام پیچیده و مفصل آن باحتمال زیاد متعلق به زمان ساسانیان است و از ۲۸۸۰ سهم تشکیل می‌شود و بیشتر به نوعی بانک آب شباهت دارد تا به نسق سادهٔ آبیاری. بازتاب تفاوت مفهوم ساعت معوج با مفهوم ساعت مستوی را بآسانی می‌توان بهنگام مقایسهٔ دو سنت آبیاری نائین وقریهٔ قنات‌غستان کرمان مشاهده کرد در هر دو محل شبانه روز آب را بدو طاق روز و شب تقسیم کرده و هر طاق را به هفتاد و دو قسمت بخش می‌کنند. در نائین ۱/۷۲ طاق را سرقه و در قنات غستان جرعه و یا جرّه می‌نامند. در نائین رسم بود با بلند شدن روز و کوتاه شدن شب از تعداد سرقه‌های طاق شب بکاهند و بر سرقه‌های طاق روز بیفزایند. در بلندترین روز سال طاق روز ۸۳ سرقه و طاق شب ۶۱ سرقه می‌شد. اما در قنات غستان که هر جرعه آب سه طشته است، تعداد جرعهٔ طاق شب و طاق روز همیشه ثابت است. در عوض تعداد طشتهٔ موجود در جرعه برحسب زمستان و یا تابستان تغییر می‌کند. در اول چلهٔ تابستان که طولانی‌ترین روز سال محسوب می‌شد هر جرعه بهنگام روز سه و نیم طشته و شب هنگام دو و نیم طشته است.
از میان انبوه گوناگون سنت‌ها و رسم‌ها و اسباب و وسائل که در اطراف و اکناف فلات ایران جهت اندازه‌گیری زمان و تقسیم آب بکار می‌رفته است، آنچه در اردکان یزد رونق و رواج داشته است از بقیه چشم‌گیرتر و جالب‌تر است. افسوس که اکنون فرسوده و فراموش شده و از کار افتاده است.

۲ـ گاهشماری محلی اردکان

در اردکان یزد گذشته از گاهشماری هجری شمسی و گاهشماری هجری قمری گاهشماری سومی رواج دارد. سال را مرکب از دوازده ماه سی روزه می‌دانند. بعلاوه پنج روز که در آخر اسفند می‌آورند وهمان پنجهٔ مسترقه مشهور است. گاهشماری هجری شمسی راـ که گاهشماری رسمی کشور است و در سال ۱۳۰۴ هـ.ش وضع شد و بتصویب مجلس رسیدـ اردکانی‌ها تقویم دولتی می‌خوانند و فقط بهنگام مکاتبه با ادارات یا تنظیم اسناد رسمی از آن استفاده می‌کنند. برای رفع نیازمندیهای روزمره همان تقویم باصطلاح «محلی» را مصرف می‌کنند. هرگاه مردم محل صحبت از روز دهم مهر

ماه می‌کنند منظورشان روز چهارم مهرماه دولتی است. می‌توان پنداشت که گاهشماری رایج در اردکان یزد بازمانده از گاهشماری جلالی یا ملکشاهی است که در عصر سلطان ملکشاه سلجوقی شاید بابتکار خواجه نظام‌الملک توسط گروهی از منجمین وریاضی‌دانان آنزمان، از جمله حکیم عمر خیام و خواجه عبدالله خازنی، وضع شد. اشکال این فرض آنست که در گاهشماری جلالی ترتیباتی جهت بحساب آوردن کسر اضافه سال بر ۳۶۵ روز ـ تقریباًشش ساعت ـ داده بودند. تا آنجایی که تهیه‌کنندهٔ این گزارش دقت و جستجو نمود در گاهشماری محلی اردکان آثار کبیسه کردن دیده نمی‌شود.

می‌توان پنداشت گاهشماری رایج در اردکان بازماندهٔ گاهشماری معروف یزدگردی است. به گفتهٔ مسعودی «سالهای یزدگردی همان سالها است که در تقویم ایران قدیم معمول بود. یعنی سال از ۱۲ ماه سی روزه و پنج روز اندرگاه یا خمسه مسترقه تشکیل می‌یافت.» تقویم یزدگردی هم شباهت زیاد دارد با تقویم مصر باستان. در دائرةالمعارف مصاحب آمده است:

«مصریان از قدیم‌ترین زمان طلوع شعرای یمانی را جشن می‌گرفتند، زیرا طلوع شعرای یمانی مقدمه بالا آمدن سالانه‌ی آب نیل بود. مصریان گاهشماری خود را از روی این واقعه تعیین می‌کردند. سال مصری ۳۶۵ روز بود و هرسال ۱۲ ماه ۳۰ روزه داشت و در آخر هر سال ۵ روز جشن بود.»

گاهشماری مردم اردکان تفاوت‌های نسبتاً مهم دیگر هم با سایر گاهشماریهای محلی و گاهشماریهای قدیمی فلات ایران دارد.

از جمله اینکه برخلاف روال همه جا که شبانه روز را معمولاً به بیست و چهار قسمت و یا دوازده قسمت و یا شش قسمت می‌کرده‌اند و می‌کنند شبانه روز مردم اردکان به هشت قسمت بخش می‌شود. باین شرح:

۱ـ اول نیم شو
۲ـ تسودم صبح
۳ـ سر آفتاب
۴ـ تسو بالا میا
۵ـ پیشین = ظهر
۶ـ تسو شو مونده
۷ـ افتو کو رفت
۸ـ تسو شو میره

هریک از بخش‌های بالا راکه معادل سه ساعت است تسوج می‌نامند. تسوج را نیز به بیست و چهار پاره تقسیم می‌کنند. آنچه را به دست می‌آید و معادل ۲ / ۱ و ۷ دقیقه است سبو می‌خوانند. شبانه روز عبارست از ۱۹۲ سبو که بدو طاق ـ هر طاق ۹۶ سبو ـ شب و روز تقسیم می‌شود.

دیگر از تفاوت‌های گاهشماری محلی اردکان ـ در زمینه آبیاری ـ با سایر گاهشماریهای رایج در فلات ایران این است که ابتدای محاسبه زمان را از نیمه شب می‌گیرند و این مطلبی قابل تأمل است. در این سرزمین بطور معمول روال کار بر این بوده است که در امور روزمره ابتدای محاسبه زمان را از طلوع و یا غروب آفتاب بگیرند، اما از نظر علم نجوم، بسبب تغییر مستمری که در طول سال در بلندی و کوتاهی روز و شب پیدا می‌شود، انتخاب لحظهٔ طلوع و یا غروب آفتاب بعنوان مبدأ محاسبه مطلوب نیست. در قدیم ستاره شناسان و فقط ستاره شناسان نیمه روز و یا نیمه شب را بعنوان مبدأ محاسبه بکار می‌بردند. اینکه اکنون در سراسر دنیا، بطور رسمی مبدأ محاسبه زمان از نیمه شب است

امری جدید و ناشی از توسعهٔ رادیو و تلویزیون و هواپیمائی است. قرائن و اماراتی در دست است که در میان ستاره شناسان ایران قدیم کاربرد نیمه شب بعنوان مبدأ محاسبه رواج داشته است. ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه می‌گوید:

«... برخی دیگر از علمای نجوم نصف ناپیدای دائرهٔ نصف النهار را برگزیده‌اند و شبانه روز را از نیمه شب آغاز می‌کنند. چنانکه صاحب زیج شهریاران شاه بر این رأی بوده است.»

آثارالباقیه، ص ۳، ترجمهٔ اکبرداناسرشت

دربارهٔ زیج شهریاران شاه یا زیج ملک الملوک افسانه‌ها و حکایات عجیب آمده است. از قول ابومعشر بلخی با نفوذترین منجم ایرانی بعد از اسلام و نابغهٔ از یاد رفته نقل می‌کنند که این زیج قبل از وقوع طوفان نوح رصد شده و در نقطه مرتفع و امن ـ نزدیک اصفهان امروزی ـ پنهان و بامانت سپرده شده بوده است.

در خارج ازفلات ایران فقط درچین مرسوم بوده است که ابتدای حساب شبانه روز را از نیمه شب بگیرند. ملامظفر در شرح بیست باب بهنگام وصف گاهشماری چینی، می‌گوید:

«... و ابتدای شبانه روز را چنانکه سبق ذکر کردیم از نیمه شب گیرند.

(باب چهاردهم درمعرفت خطائیان)

۳ـ ستاره شناسی و ستاره شناسان اردکان

از یکصد و پنجاه و اندی قنات بلورین و تومند که در اردکان و حومهٔ آن زنده ودائر بوده‌اند فقط دو یا سه قنات لاغر و ضعیف روزهای آخر عمر را می‌گذرانند، بقیه خشک شده‌اند ـ مرده‌اند. سرپرستی و رسیدگی و تقسیم و تحویل آب آنها راگروهی دشتبانان ورزیده و خبرگان بصیر محلی که معروفست همه آنها ستاره شناس بوده‌اندـ انجام می‌دادند. با آنکه همانند قناتها فقط معدودی از آنها زنده هستند هنوز ذهن وگوش مردم اردکان و حومهٔ آن با اصطلاحات «ستاره شناس» و «ستاره‌شناسی» آشنا است. اگر غریبه‌ای سراغ «ستاره شناس» یا «ستاره شناسی» را بگیرد نه تنها تعجب نمی‌کنند، بلکه او را راهنمائی و هدایت می‌کنند که هنگام نماز بکدام مسجد برود و سراغ چه کسی را بگیرد.

تهیه کنندهٔ این گزارش را بخت یاری کرد و فرصت یافت باچند نفر از این ستاره شناسان کهن سال بگفتگو بنشیند. برخورد با پیرمردهائی که با حروف الفبا آشنا نبودند، اما در طول عمر خویش چندین بار و با دقت و صحت طول بلندترین روز سال و کوتاه‌ترین شب سال را اندازه گرفته بودند برایش حیرت انگیز بود. از جمله آقای حاج حسین قانعی فرزند حاج ابوطالب و یا آقای حاج سید علی خبره. حاج حسین پیرمرد شوخ و زنده دلی که هشتاد و اندی سال دارد کهن سال‌ترین ستاره شناس اردکان است، شخصاً تجربه کرده است که برخلاف باور همگان در روز اول فروردین نیست که طول شب و روز مساوی می‌شود. برحسب آزمایش ایشان تساوی شب و روز فقط در پنجم فروردین (پنجم فروردین محلی = پنجم فروردین دولتی) حاصل می‌گردد.

برای تهیه کنندهٔ این گزارش نفس علاقه شدید میرآب و ستاره شناس محلی اردکان به تعیین مقدار دقیق طول شب سئوال انگیز بود.

تعجب وی آنگاه فروکش کرد که دریافت در هوای خشک و داغ کویری اردکان کفایت آب

شب هنگام یک سوم بیش از روز است و کشاورز دقیق و کوشای اردکانی رغبت فراوان دارد که سهم آب او شب هنگام تحویل شود. وسیلهٔ سنجش زمان برای تقسیم و توزیع آب در اردکان ـ مانند بیشتر روستاهای فلات ایران ـ ساعت آبی خیلی ابتدائی و ساده‌ای است که آنرا با نامهای طشت و سبو و جرعه و سرقه و تسوج و پنگان می‌شناسند.

«سبوکشی» یا «پای سبو شدن» عبارتست از گذاشتن جام فلزی با ظرفیت معین که کف آن سوراخی مس جوش دارد بروی بادیهٔ مملو آب تا آنکه در زمان معین ـ مثلاً هفت دقیقه و نیم ـ از آب لبریز شده در بادیه غرق گردد. این طرز نگاه داشتن حساب زمان برای تقسیم آب تقریباً در همهٔ نقاط ایران مرسوم بوده است. همانطور که درمیان روستائیان و کشاورزان چین هم رواج داشته است. در هر ده و روستا معمولاً میرآب‌ها و دشتبان‌ها در مکان معین که محل جمع شدن علاقمندان بموضوع بوده است «سبوکشی» می‌کرده‌اند.

در اردکان یزد و حومهٔ آن ظاهراً هم اهل محل اصرار داشته‌اند نوعی مراقبت در کار دشتبانها و میرآب‌ها اعمال کنند و هم خود متصدیان آبیاری رغبت نداشته‌اند پای بند محل سبوکشی باشند. بنابراین تعبیه و تدبیری اندیشیده بوده‌اند تا در روز بوسیلهٔ اندازه گرفتن سایه و در شب از توالی طلوع ستارگان ـ درهرکجا که هستند ـ بدانند وضع تقسیم آب چگونه است و در لحظهٔ معین نوبت آب کدام کشاورز و کدام صاحب نسق است.

حاصل این ماجرا آنکه با نوعی صور فلکی محلی برخورد می‌کنیم که هم سوای صور فلکی مربوط به تقویم شمسی و تقسیم منطقةالبروج بدوازده برج است و هم جدا از منازل ماه که زیربنای تقویم قمری است.

مفهوم عبارت بالا را می‌توان بطرز دیگری هم بیان نمود:

در اردکان یزد و حومهٔ اطراف آن مردم محل با استفاده از تناوب طلوع ستارگان ثابت وتضاریس رأس کوههائی که در مشرق اردکان واقع شده است نوعی ساعت شبنمای بزرگ آسمانی در ذهن و خیال خویش ابداع و بنا کرده‌اند که با کمک آن در تمام طول آن قسمت از سال که آب قناتها مورداستفاده کشاورزی بوده است ـ یعنی از دوازدهم اسفندتا آخر آذر ـ شب‌ها می‌دانسته‌اند که:

ـ چه وقت از شب است.

ـ نوبت آب متعلق بکدام کشاورز و یا صاحب نسق است.

آنچه که بلافاصله در پائین خواهد آمد تصویری از صفحهٔ این ساعت ذهنی است که در حافظه دو نفر از ستاره شناسان و دشتبانهای نسبتاً جوان احمدآباد واقع در حومهٔ اردکان نقش بندی شده بود.

روز دوشنبه چهاردهم مهر ماه محلی مطابق با هشتم مهرماه دولتی در معیت آقای ایرج افشار یزدی و آقای محمدحسین اسلام پناه در پس کوچه‌های قریهٔ احمدآباد اردکان با آقای حاج میرزا حسن میرزائی و آقای میرزا محمد کرمانیان بگفتگو نشستیم و گفتند که:

«از اول قوس (آذر) آب دراختیار دشتبان است تا نهم اسفند. از نهم اسفند تا روز دوازدهم اسفند آب شفا است. از نیمه شب دوازدهم اسفند ابتدای حساب است و میزان آن چنین است.

۱ـ از مدشیر تا جدی	۹ سبو
۲ـ از جدی تا سر سه لنگه	۱۱ سبو

۳ـ از سر سه‌لنگه تا تن سه‌لنگه	۲ سبو
۴ـ از تن سه‌لنگه تا سر حمل	۴ سبو
۵ـ از سر حمل تا تن حمل	۲ سبو
۶ـ از تن حمل تا دنبالهٔ حمل	۴ سبو
۷ـ ازدنباله حمل تا دو برادران فراخ	۴ سبو
۸ـ از دوبرادران فراخ تا دوبرادران تنگ	۴ سبو
۹ـ از دوبرادران تنگ تا دست پرویز	۷ سبو
۱۰ـ از دست پرویز تا خود پرویز	۱ سبو
۱۱ـ از خود پرویز تا دنبالهٔ پرویز	۷ سبو
۱۲ـ از دنباله پرویز تا سرگز	۷ سبو
۱۳ـ از سرگز تا خود گز	۲ سبو
۱۴ـ از خود گز تا دنبالهٔ گز	۱۰ سبو
۱۵ـ ازدنباله گز تا دو برادران گوش گرگ	۵ سبو
۱۶ـ از دو برادران گوش گرگ تا سهیل	۱۷ سبو
	جمع = ۹۶ سبو

هریک از این ستارگان هرشب نیم سبو بالا می‌روند

چنین است ساعت شب‌نمای آسمانی اردکان یزد که تا پیش از مرگ و خشک شدن قناتها و رواج ساعت مچی مورد استفادهٔ همهٔ مردم اردکان و روستاهای نزدیک آن بوده است. ساعتی باشکوه و عظیم. درخشان و پرنور و چشمک زن، آرام و ملایم، بی‌نیاز به کوک و برق و قوه.

هر سیاحتگری که بخت و اقبال دیدن و تماشای آنرا داشته باشد بعد از اینکه بهت و حیرت او از تعبیهٔ چنین سودمند و زیرکانه فروکش کند دچار انبوهی از پرسش‌ها خواهد شد از جمله اینکه:

ـ این ساعت چگونه کار می‌کند؟ مکانیزم آن چیست؟ چرخ و دنده‌ها و عقربه‌های آن چگونه بر هم سوار شده‌اند؟

ـ تاریخ بنای آن بکدام سال یا قرن یا عصر می‌رسد؟

ـ آیا این تنها نمونه این وسیله زمان سنجی در فلات ایران است؟

ـ آیا خارج از فلات ایران در سایر نقاطی که سابقهٔ تمدن دارند یعنی مصر و بین‌النهرین و هندوستان و چین ساعت شب نمائی از این نوع در ذهن مردم وجود داشته است و یا دارد؟

در بقیهٔ این گزارش سعی خواهد شد، تا آنجاکه می‌توان پرسش‌های بالا را پاسخ داد.

۴ـ ساختمان و طرزکار ساعت شبنمای اردکان.

برای آماده کردن ذهن جهت تجسم ساختمان ساعت و درک طرزکار آن نخست بایستی توجه داشت که:

الف ـ ساعت شبنما است و بهنگام روز پدیدار نیست.

ب ـ صفحهٔ آن افق مشرق است.

بنابراین تعریف درست و دقیق از دو مفهوم بظاهر آشنا و ساده‌ای «شب» و «شرق» لازم است. بگونهٔ فشرده می‌توان تعریف کرد که:

«شب» عبارتست از سایه‌ای سیارهٔ زمین»

بعلت حرکت وضعی سیارهٔ زمین هر بیست و چهار ساعت یکبار شاهد روشنائی «روز» و تاریکی «شب» هستیم. چون به ناحیهٔ روشن سطح سیارهٔ زمین نزدیک می‌شویم می‌پنداریم سحرگاه و صبح است. چون بآستانهٔ سایه سیاره می‌رسیم تصور می‌کنیم غروب و شامگاه است. آنچه راکه بصورت طلوع و غروب خورشید می‌بینیم نوعی پنداشت حاصل از عادت‌های ذهنی است و بگونهٔ فشرده می‌توان تعریف کرد که:

«شرق عبارتست از جهت دو حرکت همسوی وضعی و انتقالی سیارهٔ زمین»

با در نظر گرفتن دو تعریف بالا آنکس که شب هنگام به تماشای افق بپردازد مانند مسافری است که شب درهواپیمائی که در ارتفاع سی یا چهل هزارپائی پرواز می‌کند نشسته است و به بیرون از پنجرهٔ هواپیما می‌نگرد. با این تفاوت که بعوض هواپیما سوار بر سفینه سیارهٔ زمین است. همانگونه که مسافر هواپیمای شب پرواز شاهد منظرهٔ پیدا شدن نور چراغ شهرها و آبادیها در فضای تاریک زمین است، مسافر سوار بر سیارهٔ زمین هم، بهنگام طی کردن مدار سیاره بدور آفتاب از مقابل شهرها و آبادیهای آسمانی (ستارگان ثابت و دیگر سیارات و اجرام سماوی) می‌گذرد و آنها را تماشا می‌کند.

آنچه معمولاً مانع از توجه مسافر سوار بر سیارهٔ زمین بدین پدیده می‌شود وقوع روز و گذر از منطقهٔ غرق در نور خورشید است. اگرنه هرگاه آنچه راکه هر شب بعد از شب گذشته، در طول سال، دیده می‌شود فیلم برداری نمایند و بدون انقطاع تماشا کنند، معلوم خواهد شد که همانند هواپیمای شب پرواز، بگونه‌ای پیوسته، روشنائی‌های شهرها و آبادیها وارد میدان دید مسافر ناظر می‌شوند و یا از نور رس چشم او خارج می‌شوند. اگر هواپیما هم مانند سیارهٔ زمین مسیر تکراری معین را دور بزند و همانند سیارهٔ زمین سرعتی ثابت داشته باشد، مسافر هواپیمای شب پرواز هم می‌تواند از توالی پیدا شدن و ناپدید شدن نور شهرها و آبادیها استفاده کرده و تجربه کند که چقدر از راه را پیموده است و یا آنکه چه وقت از شب است. هرخلبان یا مسافر هواپیما که چندبار مسیر معینی را شب هنگام پیموده باشد این مفاهیم را حس و لمس کرده است.

۵ـ نیم سبو جلو آمدن ستارگان.

وقتیکه آقایان حاج حسن میرزائی و میرزا محمد کرمانیان دشتبانان ستاره شناس احمدآباد اردکان می‌گویند.

«هریک از ستارگان هرشب نیم سبو بالا می‌آیند»

مقصودشان چیست؟

می‌خواهند بگویند:

«اگر در آخر شب چهارم مهر ماه (بیست و نهم شهریور ماه دولتی) ستاره یا صورت فلکی مدشیر دقیقاً در ساعت شش بعد از نیمه شب در افق مشرق پدیدار می‌شود، در شب پنجم مهرماه (سی‌ام شهریور ماه دولتی) همان ستاره دقیقاً در ساعت پنج و پنجاه و شش دقیقه و پانزده ثانیه دیده خواهد شد. در شب بعد در ساعت پنج و پنجاه و دو دقیقه و سی ثانیه رؤیت خواهد گردید. دیگر ستارگانی

هم که در فهرست بالا آمدند مشمول همین قاعده هستند. این سه دقیقه و چهل و پنج ثانیه - یا بقول اردکانی‌ها این نیم سبو - زودتر دیده شدن ستاره مشخص، دلیل عینی حرکت انتقالی زمین است و در واقع معرف مقدار مسافتی است که سفینهٔ زمین در شبانه روز قبل پیموده است. سفینهٔ فضائی زمین با سرعت بیش از یکصد هزار کیلومتر در ساعت مشغول طی کردن راه است. این سه دقیقه و چهل و پنج ثانیه زودتر پیدا شدن مدشیر در روز بعد بعلت آنست که سیارهٔ زمین بیش از دو میلیون و نیم کیلومتر (۱۰۸۰۰۰x۲۴) بمحازات آن نزدیک‌تر شده است.

جمله معترضه آنکه توضیحات بالا بدان معنی نیست که دشتبان‌ها و کشاورزان اردکانی از این چند و چون باخبر هستند و از حرکت وضعی و انتقالی سفینه زمین آگاهی دارند. البته که چنین نیست - همانگونه که اکثریت قریب باتفاق کسانی که از ساعت مچی استفاده می‌کنند - خواه کوکی باشد و یا خودکار و یا با قوه کار کند - از ساختمان و طرز کار ساعتی که بدست بسته‌اند اطلاع ندارند.

۶- تاریخ بنای ساعت شبنمای اردکان.

دربارهٔ تاریخ و زمان این ابداع و ابتکار - تا آنجائی‌که بر تهیه کنندهٔ این گزارش معلوم شده است - سند و مدرک مستقیم هنوز پیدا نشده است. باکسی هم برخورد نشد که در این باب مطلب یا نکتهٔ صریحی در حافظه داشته باشد. مانند اثر باستانی است که تاریخ بنای آنرا بایستی از سبک بنا و نوع مصالحی که در آن بکار رفته است، حدس و تخمین زد. بعنوان نمونه و ارائهٔ طریق برای نحوهٔ برخورد با مسئلهٔ می‌توان گفت:

- و این فقط حدس است - که صفحهٔ ساعتی که از قول ستاره‌شناسان احمدآباد ارائه شد مربوط به شب پنجم مهرماه (= شب سی‌ام شهریورماه دولتی) می‌باشد. چگونه پی می‌بریم که صفحهٔ مزبور مربوط به این روز معین است؟ از آنجائی که می‌بینیم مجموع سبوهائی که در آن آمده است ۹۶ می‌باشد که درست ۱/۲ تمام سبوهای یک شبانه و روز است. در سال فقط دو شب داریم که طول شب با طول روز مساوی است. روز پنجم فروردین و روز پنجم مهر ماه. چگونه پی می‌بریم که صفحهٔ مزبور مربوط به بهار نیست؟ از آمدن اسم ستارهٔ سهیل در فهرست. ضرب‌المثل قدیمی زبان فارسی می‌گوید «سیبی که سهیلش نزند رنگ ندارد». می‌دانیم که چون سهیل از ستارگان نیم کرهٔ جنوبی است مدت کوتاه در فصل پائیز در فلات ایران قابل رؤیت است. اگر هویت علمی ستارگانی که اسم محلی آنها در فهرست بالا آورده شده مسجل و تثبیت شود احتمال می‌رود بتوان اطلاعات بیشتر و دقیق‌تر دربارهٔ تاریخ و زمان ابداع ساعت شبنمای اردکان بدست آورد.

شاید بتوان از راه دیگر در این زمینه برگه یا سرنخی بدست آورد. از این راه که تحقیق کنیم.

۷- آیا این ساعت شبنما نظیر و مانندی هم دارد؟

اگر پاسخ این پرسش مثبت باشد و تاریخ بنای ساعت مشابه معلوم باشد شاید در پیدا کردن راه حل مشکل مفید واقع شود.

جواب پرسش بالا مثبت است. اسناد و مدارک فراوان بگونهٔ غیرقابل تردید حکایت از رواج و استعمال چنین ساعت شبنمائی در فاصله قرنهای بیست و یکم الی دوازدهم قبل ازمیلاد مسیح در مصر

باستان می‌کند. این اسناد و مدارک متعدد عبارتنداز فهرست و جداولی از اسامی ستارگان و صور فلکی که بر ساعت‌های آبی و یا بر روی تابوت‌های مومیائی‌ها و یا بر در و دیوار معابد و مقابر مصر باستان حکاکی و یا نقاشی و یا حجاری شده است. این جدولها که مصر شناسان در ابتدا آن‌ها را «تقویم‌های مورب» و بعد «ساعت‌های مورب» نام دادند دقیقاً همان کاربرد ساعت شبنمای اردکان ـ یزد را دارندو بر همان اساس بنا شده‌اند. نوگه باوئر[1] مورخ باآوازهٔ علم دربارهٔ این فهرست‌ها و یا «ساعت‌های مورب» در کتاب «علوم دقیق در عصر عتیق»[2] چنین می‌گوید.

«واقعیت آنست که آنچه در اینجا با آن روبرو هستیم تقویم نیست، بلکه ساعتی است که از ستارگان ساخته شده است. صاحب این جدول می‌توانست با رجوع بفهرستی که طلوع هریک ازدیکان[3]ها را در هر یک از دهه‌های ماه معلوم می‌کند تشخیص بدهد که چه ساعت از شب است. حال تحقیق خواهیم کرد که این چنین ساعتی چگونه کار می‌کند....»

(علوم دقیق درعصر عتیق فقره ۳۹ الف)

نوگه باوئر آنگاه شرح می‌دهد که اگر شبی تا بامداد بتماشای افق مشرق بنشینند چگونه بعد از سحرگاه بتدریج ازتعداد ستارگانی که از افق سر می‌زنند کاسته می‌شود، تا اینکه آخرین ستاره‌ای که قبل از طلوع ظاهری خورشید در افق دیده می‌شود فقط مدتی کوتاه، کمتر از چهار دقیقه (= نیم سبو) در آسمان می‌پاید و این همان پدیدهٔ سماوی است که دقیقی شاعر در وصف آن گفته است:

چـو در کوهساران سـپیده دمـید   فـروغ ستـاره بشـد نـاپدید

و همان پدیده‌ایست که در اردکان یزد بصورت «نیم سبو بالا آمدن ستارگان» شاهد آن هستیم و اسم علمی آن در میان منجمین ایرانی بعد از اسلام «سوختن ستاره» و یا «ستاره سوزی» بوده است.

«ساعت مورّب» مصر باستان هم مانند ساعت ستاره‌ای اردکان فقط در اثنای شب کاربرد داشته است. ساعت مصری عبارتست از قطاری از سی و شش ستاره که طلوع صبحگاهی هریک از آنها مبشر فرا رسیدن یکی از سی و شش «دههٔ» سال بود. قافله سالار قطار ستارهٔ معروف شعری (= شباهنگ = بیشتر = تیر) بود که اولین طلوع صبحگاهی آن ـ همانطور که قبلاً در این گزارش آمد ـ کمی قبل از فیضان رود نیل رخ می‌داد و مبدأ سال گاهشماری مصری بوده است.

طلوع صبحگاهی ستارهٔ شعری یا شباهنگ و پدیده سوختن آنرا ناصر خسرو قبادیانی چنین وصف می‌کند.

مانند یکی جام یخین است شباهنگ   بزدوده بقطره‌ای سحری چرخ کیانیش
گر نیست یخین چونکه چوخورشیدبرآید   هر چند که جویند نیابند نشانیش

نوگه باوئر و دیگر مصر شناسان اعتقاد دارند که ساعت شبنمای مصری از همان آغاز کار نقص فنی داشته است. نقصی ناشی از استخوان بندی تقویم مصری که در آن سال را ۳۶۵ روز کامل می‌گرفتند ـ مانند تقویم یزدگردی ـ و کسر چند ساعت اضافی طول سال شمسی را محاسبه نمی‌کردند. مصر شناسان می‌گویند که استعمال و نافعیت ساعت مورب، بعلت این نقص فنی، هزار سال هم دوام

1- O. NEUGEBAUER

2- EXACT SCIENCES IN ANTIQUITY

۳ـ DECAN ظاهراً یونانی شدهٔ کلمهٔ فارسی دهگان است.

نیافت. اولین نمونه‌های ساعت شبنمای مصری متعلق بدوران حکومت فراعنه سلسله‌های نهم ودهم است که از سال ۲۱۹۰ ق. م الی ۲۰۵۰ ق. م سرکار بودند و یکی از آخرین نمونه‌های آنرا در مقبرهٔ ستی اول ـ ۱۳۱۷ ق. م الی ۱۳۰۱ ق. م ـ حجاری کرده‌اند.

ظاهراً در همین اواخر قرن چهاردهم قبل از میلاد است که کاهنان معابد و خادمان مقابر مصری متوجه نقص ساعت شبنمای خویش می‌شوند و برای تشخیص ساعات شب تعبیه جدیدی می‌کنند. نوگه باوئر در این باره می‌گوید:

«در مقبره‌های رامسس ششم و رامسس هفتم و رامسس نهم بانوعی جدید از متون نجومی روبرو هستیم ـ نقش رصدهائی را می‌بینیم که بدان نیت بعمل آورده بودند تا ساعات شب را در تمام طول سال تعیین کنند. برای روز اول و روز شانزدهم هر ماه تصویر مردی که چهار زانو نشسته است نقش شده است. (لوحهٔ یازدهم). بالای سر او و یا بهتر بگوئیم پشت گردن او شبکه محورهائی قرار دارد که بروی آن علامت ستارگان رسم شده است. کتیبه که همراه آنست شرح می‌دهد که برای آغاز و هریک از دوازده ساعت شب کدام ستاره «بالای گوش چپ» و «بالای گوش راست» یا «بالای شانه چپ» یا «بالای شانه راست» و غیره دیده خواهد شد.»

(علوم دقیق در عصر عتیق فقرهٔ ۴۰)

حیرت انگیز آنکه تهیه کنندهٔ این گزارش با چشم و گوش خویش دیده است و شنیده است که کشاورزان و چوپانان کهن سال جبال بارز مانند آقای مشهدی همت علی حاجی زاده ساکن قریهٔ جغدری و یا آقای مشهدی نصرالله حاجی زاده پیش کسوت چوپانهای درهٔ لاله‌زار کرمان دقیقاً و با همین کلمات و اصطلاحات ساعات شب را با پانزده دقیقه ضریب اختلاف مشخص می‌کنند.

پیش از آنکه بحث دربارهٔ ساعت شبنمای مصر باستان را درز بگیریم شاید تذکر این نکته سودمند باشد که پایه و اساس ساختمان ساعت مورّب مصری ـ که هم ساعت بوده است و هم تقویم و عیب فنی آن ناشی از همین اختلاط است ـ موضوع تقسیم سال به سی و شش قسمت ده روزه باضافه یک بخش کوتاهتر پنج روزه بوده است. بعبارت دیگر استفاده از مفهوم «دهه» بجای «هفته». باشکال می‌توان تردید نمود که مفهوم «دهه» برخلاف مفهوم «هفته» ساخته شده و پرداخته شده در فلات ایران نباشد. دلیل این مدعا آنکه مفهوم «دهه» هنوز که هنوز است در سراسر فلات ایران رواج دارد و از ابزار و وسائل روزمرهٔ کشاورزان و چوپانان است. خواه در آذربایجان و کردستان و لرستان و اصفهان باشد و خواه در یزد وکرمان و بلوچستان و قندهار و کابل و دره ورزآب تاجیکستان، اصطلاحات چهلم و شصتم و هفتادم و نودم و یکصد و بیستم و.... مورد استفاده و کاربرد روستائیان و دام داران است.

نکاتی که دربارهٔ استعمال و اهمیت واحد ده روزه در محاسبات زراعی گفته شد می‌تواند یادآور این عبارت از قابوسنامه باشد:

«اگر دهقان باشی شناسندهٔ وقت باش. هرچه خواهی کشت مگذار از وقت خویش بگذرد. اگر ده روز پیش از وقت کاری بهتر که ده روز پس از وقت کاری» (فصل ۴۳).

۸ـ ساعت شبنمای اردکان و بندهش.

قرینهٔ دیگر برای پی بردن به زمان تأسیس و بنای ساعت شبنمای اردکان یزد تاریخ و فقه اللغه

اسامی ستارگان و یا صور فلکی است که بعنوان علامت در آن بکار رفته است. اسم‌هائی مانند دست پرویز و پرویز و گز که در نقل قول از آقایان میرزائی و کرمانیان آمد ویا ستارهٔ به اسم بشن که در فهرست آقای علی اقبال و آقای حسن جعفریان ساکن خود اردکان آمده است. اصطلاحات «پیش پرویز» «پرویز» «بشن» در بندهش بخش سوم «دربارهٔ فراز آفریدن روشنان» جزو منازل بیست و هفتگانه قمر آمده است. شاید این حدس که «پیش پرویز» همان «دست پرویز» است خطا نباشد. اینکه آیا «جدی» همان «بزی سر» بندهش است و یا آنکه آیا میان اصطلاحات «سرگز» و «خودگز» و «دنباله گز» با اسامی «کهت‌سر» و «کهت میان» و «کهت» رابطه‌ای وجود دارد را بایستی اهل تخصص و اصطلاح روشن بفرمایند.

در یک جای دیگر هم تهیه کنندهٔ گزارش با اسم گز، بعنوان اسم ستاره برخورد نموده است. در مقالهٔ «ستاره در اردستان» بقلم آقای احسان هاشمی که در شمارهٔ ۷ـ۶ شهریور و مهر ۱۳۶۴ مجلهٔ آینده چاپ شده است.

آقای هاشمی در آخر مقالهٔ دلچسب و شیرین خود زیر عنوان «خوشهٔ پروین ـ صیاد ـ شعرای یمانی» می‌گویند:

«علاوه بر اینها صورتهای فلکی خوشه پروین (یا عقد ثریا) و جباریا (شکارچی) و ستارهٔ شعرای یمانی را هم که پشت سر یکدیگر و نزدیک بهم واقع شده‌اند می‌شناسند و دربارهٔ آنها نیز عقائدی دارند:

«خوشهٔ پروین را «پره» و «خوشه انگور» هم می‌گویند....

«و با طلوع این مجموعه که در اول تیر ماه است... هوا تغییر می‌کند.»

«جبار را، گز و ترازو، گز و قیچی، گز و پیمان، سه قوطی، گاهی هم همان شکارچی می‌گویند که بدنبال «پره» که معتقدند شکاری است که رم کرده، ترازو بدست در حرکت است تا او را شکار کرده گوشتش را وسیله ترازو قسمت کند.....»

«شعرای یمانی را هم که بلحاظ درخشندگیش مشخص است «اسب گز» (دم گز) و «دنباله» می‌گویند.»

«از این سه صورت بیشتر برای شناخت اوقات شبانه روز و بعنوان ساعت در شب‌ها کمک می‌گیرند.»

* * *

آنچه که در بالا آمده چکیدهٔ مشاهدات رهگذری عامی و بی‌تخصص است که آگاهی کافی و فرصت وافی برای پی بردن بآنچه می‌دید نداشت. این یادداشت‌ها بدان نیت قلمی شد که اهل علم و صاحبان تخصص باین بنای جالب و شاید باستانی ـ که ممکن است یادگار ایام جوانی و طراوت فرهنگ کهن سال و فرتوت و فرسودهٔ این مرز و بوم بوده است ـ توجه کنند. شاید پیش از آنکه امواج مفاهیم نو، ولی بیگانه آخرین و ناچیزترین آثار آنرا نابود سازد در ثبت و ضبط آن بکوشند و در تعمیر و بازسازی آن تلاش کنند. اولین قدم در این راه تحقیق و تعیین هویت علمی ستارگان و صورتهای فلکی است که نام‌های محلی آنها در ابتدای این گزارش آمد.
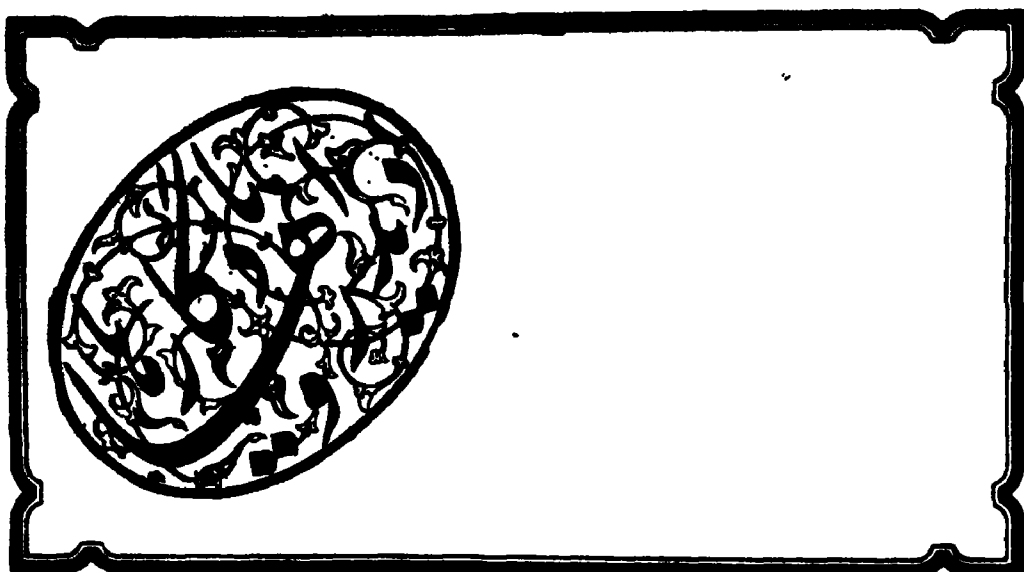
پرویز اذکائی

فریدالدولهٔ گُلگُون

(ح ۱۲۵٦ ش - م ۱۳۱٦ ش)

میرزا محمّد حسن خان کبابیانی (متولّد حدود سال ۱۲۹۵ هـ ق) فرزند میرزا اسماعیل مستشار (متوفّا حدود سال ۱۳۱۳ هـ ق) اگرچه صفاءالحقّ همدانی به تعریض او را «ربیب» یا ناپسری از زنی «صیغه رو» به نام همایون دانسته، خاندان گلگون همواره مراتب «سیادت» خویش را یاد کرده‌اند و از جمله خود او گوید: «عمویم چون مجتهد و پیشنماز بود، اصرار داشت که من هم عمّامه بگذارم...» [گلگون، ش ۳٦، ص ۲]. این عموی او، حاجی «سیّد اسحاق» مجتهد معروف به دشمنی با جماعت شیخیان بوده، که یاد کرده‌اند خانه‌اش در محلّهٔ «زندیان» (= کوچهٔ زندیها) بود، واز جمله حکم قتل تنی چند از شیخیّهٔ همدان را (در ماجرای شیخی کُشی سال ۱۳۱۵ هـ ق) داد، ولی برادرش میرزا اسماعیل مستشار - پدر فریدالدولهٔ گلگون بکلّی مخالف فتواهای آنچنانی برادر بوده است [عبرة لمن اعتبر، خطّی، ص ۱۴۴ و ۱۴٦]

فریدالدوله، هم از جوانی مردی آزاده و آزاداندیش بار آمد و کارآمد بود. تاریخ تلقّب وی به «فریدالدوله» معلوم نیست، شاید در حدود سال ۱۳۲۰ هـ ق، ولی حتماً وجهه و احترام پدر و عموی او دخیل بوده است. در سال مشروطه خواهی ایرانیان (۱۳۲۴ هـ ق) علی خان قاجار «صفاعلی» ظهیرالدوله (۱۲۸۱ - ۱۳۴۲ هـ ق) داماد ناصرالدین شاه، حکمران همدان گردید. باید گفت ازاتفاقات بسیار نیکی بوده است که در طول تاریخ سه هزار سالهٔ شهر رخ داده، مردی مشروطه طلب، آزادی خواه و عارف مسلک و خوشنام، چند ماهی بر این شهر فرمان رانده است. وی شعبهٔ «انجمن اخوّت» (تأسیس ۱۳۱۷ هـ ق) خودرا در همدان دایر کرد، که عدّه‌ای از معاریف و رجال شهر بدان پیوستند، و از جمله فریدالدوله هم در حلقهٔ «برادران» وارد شد.

فریدالدوله از زمرهٔ مشروطه خواهان در میدان مبارزه با مستبدّان، و در شورش نانخواهی مردم

همدان علیه «خوانین سته» (ـ بزرگ فئودال‌های طایفهٔ قراگزلویی) همه جا حاضر و فعّال بود، و ظهیرالدوله او را جزو همراهان خود، از جمله در «دارالظلم» شورین (۱۳ رجب ۱۳۲۴) یا در بررسی غارِ کوه خورزنه، و جز اینها یاد کرده است [خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، ص ۱۴۸ و ۱۷۲].

خانهٔ فریدالدوله (واقع در کنار آرامگاه بوعلی) در دورهٔ مشروطه خواهی، همواره محلّ اجتماع آزادی خواهان، وطن دوستان و ستم رسیدگان بود. مثلاً هنگامی که تلگراف احضار ظهیرالدولهٔ حکمران مخابره شد، رجال شهر در منزل او اجتماع کرده بودند (۷ ذیقعدهٔ ۱۳۲۴)، و نیز مجلس عقدکنان او را ظهیرالدوله به قدوم خویش تشریف بخشید [همان، ص ۲۹۴ و ۳۰۲].

در پی کودتای محمّد علیشاه قاجار، و دورهٔ استبداد صغیر (ج ۲/ ۱۳۲۶ـ ج ۱/ ۱۳۲۷ ق) فریدالدوله به دستهٔ مجاهدان مشروطه پیوست. در همدان، اردوی ملّی مجاهدان تشکیل شد و «شعبهٔ کمیتهٔ ستّارِ اجتماعیّونِ عامیّونِ همدان» اهالی را به رفع ظلم و استبداد، نشر عدل و داد، تحصیل حرّیت و مساوات و حمایت از مشروطیّت و قانون فراخواند (۲۷ ج ۱۳۲۷/۲ ق). بدین ترتیب، حزب سوسیال دموکراسی (= اجتماعیّونِ عامیّون) ایران شعبهٔ خود را رسماً در همدان دایر نمود، و چنین نماید که فریدالدوله از ابتدای امر یکی از سران و رهبران محلّی آن حزب، و از اعضای کمیتهٔ مزبور بود. دسته‌های مسلّح تحت امر «کمیسیون جنگِ» شعبهٔ کمیتهٔ ستّار قرار گرفتند، و چنین نماید که فریدالدوله در رأس دسته‌ای فعّالیّت نظامی داشته است. زیرا هنگامی که محمّد علی شاه قاجار با حمایت روسها به ایران بازگشت (۱۳۲۹ ق) فریدالدوله در جنگ‌های مقابله با آنها در مازندران شرکت نمود، احتمال می‌رود که در پیکار با قوای سالارالدوله (۱۳۲۸ـ ۱۳۳۰ ق) نیز حضور داشته است.

بیست سال پس از آن وقایع، خود وی چنین می‌نویسد: «در مدّت ۲۲ سال که از عمر مشروطیّت ایران گذشته، برای رسیدن به آمال خود و دیدن روزگار خوش که در خیال می‌گذراندیم، به قدر سهم اگر تقسیم می‌کردند، بیشتر نسبت به جامعه و وظیفهٔ نوعی فداکاری کرده‌ایم. ما برای محو بنیان استبداد مسلّح شده، در میادین جنگ به استقبال گلوله‌های سپاه مستبدان می‌شتافتیم، و چون نیّت پاک و بی‌آلایش بود فاتح آمدیم...» [الگون، سال ۱، ش ۱، ص ۱].

روزنامهٔ «جمالیه» (به یاد شهید سیّد جمال‌الدین همدانی واعظ اصفهانی) که در واقع نشریهٔ حزب سوسیال دموکراسی (= اجتماعیّون عامیّون) همدان بود، در حقّ وی چنین نوشته است: «آقای فریدالدوله در همهٔ این شهر به قانون خواهی و وطندوستی معروف و مشهورند و منکر ندارند که سهل است، غالباً متعرّض جدیّت و تندی مسلک ایشانند» [جمالیه، ش ۷].

وی در امورِ سیاسی و اجتماعی شهر، همواره مرجع مورد اعتماد مردم بود، چنان که از جمله در یک تظاهرات ضدّ امپریالیستیِ (روس و انگلیس) که در همدان برپا شد (۱۷ ذیقعدهٔ ۱۳۲۸) و نقش «انجمن ولایتی» در آن امر مهم بسیار ناچیز بود یا اساساً نقشی ایفا نکرد، اصناف اهالی شهر که آن انجمن را کارا و شایا نمی‌دیدند، روی به خانهٔ او آوردند، کسی که گاه یک تنه کار و کارکرد سیاسی ـ اجتماعی یک انجمن ولایتی را به عهده می‌گرفت. همان روز وی اعضای انجمن را استیضاح نمود، و اقدامات بایسته کرد، از جمله تلگرافی به روحانیان نجف مخابره شد که طیّ آن مردم از اعضای انجمن تشکّی نمودند [جمالیه، ش ۲۴].

خانهٔ فریدالدوله واقع در باغچهٔ بزرگ همکنار با آرامگاه بوعلی (ـ تالار فجر کنونی متصل به ساختمان شهرداری فعلی) بود، که بنای مخروبهٔ «مجلس فواید عمومی» همدان نیز همانجا قرار داشت. مرحوم صفاءالحقّ مدنی ادّعا کرده است که پدرش صدیق الاشراف آنجا را به ظهیرالدولهٔ حکمران

بخشیده بود، بعدها فریدالدوله به تهران رفت و گریبان مرشد خود را گرفت، آن محلّ را که سی هزار تومان ارزش داشت به نهصد تومان خرید، و پس از مختصر تعمیری در آن خزید [دستوشتهٔ صفاءالحق در شرح احوال خود].

هیچ دانسته نیست فریدالدوله طیّ سالهای قبل از ۱۳۲۸ ق چه شغل دولتی داشته، یا از چه بابت حقوق و مستمرّی دیوانی دریافت می‌کرده که یکباره در تاریخ ۲۶ شوال ۱۳۲۸ وجوه دریافتی را به ادارهٔ «مالیّه» پس داده است، طیّ نامه‌ای گوید: «خدمت ذی شرافت ریاست مالیه ـ دام بقائه، مبلغ یکصد و پنجاه و پنج تومان و کسری نقد و مقدار هشت خروار غلّه، به موجب فرمان و کتابچهٔ تخاقوی ئیل مواجب و مستمرّی در حقّ فقیر منظور و برقرار بوده، و همه ساله دریافت می‌نموده، چون این مبلغ و مقدار حقوق در اِزاء خدمتی نبوده و بدون استحقاق دریافت می‌شد، لهذا با کمال میل، مبلغ و مقدار فوق را تقدیم به خزانه نموده، و از اخذ این حقوق که از رنجدست رنجبران است امتناع دارم. فریدعلی».

رئیس مالیّهٔ وقت (حاجی آقاخان) هم تمجید و تجلیل فراوانی از این که وی «حقوق ثابتهٔ خود را تقدیم ملّت نموده»، بعمل آورده و افزوده است که: «ولی افسوس از آن که در همدان عدّهٔ این نوع اشخاص وطن پرست فقط منحصر به وجود شخص ایشان می‌باشد، که مایل به اصلاح بودجهٔ مملکت و طرفدار رفورمه (= اصلاحات) می‌باشند»، آنگاه هموبرای وی درخواست نشان افتخار کرده است [جمالیه، ش ۱۸، ص ۷]. این حرکت فریدالدوله همدانی حُسن تأثیر بسیار در مردم داشته، و از جمله شعبهٔ سوسیال دموکراسی هم از وی تجلیل نموده «که امتحان استقلال طلبی را در طریق حرّیّت، مساوات، برابری و برادری داده، حقوق دولتی خود را به خزانهٔ ملّت بخشیده...»، و غیره فعّالیّت‌های مَدَنی و فرهنگی فریدالدوله، پس از دفع تجاوزات و رفع تجاسرات سالارالدوله (اواخر ۱۳۲۹ ق) از سالهای ۱۳۳۰ ببعد آغاز می‌شود.

بنابرآنچه خود اشاره نموده، طی سال ۱۳۳۱ ق برای تأسیس مدرسهٔ «نصرت» در همدان فعّالیّت می‌کرده، و از مردم اعانه می‌گرفته است [کلکون، ش ۳۸، ص ۱]. مدرسهٔ نصرت از قدیمی‌ترین مدارس عصر جدید در همدان است، که بعدها مدرسهٔ متوسّطه (= دبیرستان) شد، و سالهای سال یگانه مدرسهٔ متوسّطهٔ همدان بود، و به واسطهٔ بانیان و مدیران و مربّیان خود (فریدالدوله، عطاءالله خان، آشیخ موسی نثری، آزاد همدانی و...) شهرت موفور یافت.

این مدرسه در سال ۱۳۱۴ ش به «دبیرستان پهلوی» تغییر نام پیدا کرد، و در ساختمان نوبنیاد (واقع در قلعهٔ کهنه) مستقر شد، تا آن که در سال ۱۳۵۸ ش به «دبیرستان امام خمینی» کنونی موسوم گردید. نخستین مدیر مدرسهٔ نصرت، میرزا عطاءالله خان از اعضای سوسیال دموکراسی بود، بر رویهم شهرت داشت که مدرسهٔ نصرت را فرقهٔ دموکرات همدان بنیاد کرده است. فریدالدوله از اوایل ذیقعدهٔ ۱۳۳۱ ق «رئیس معارف» همدان شد، که بعدها ادارهٔ «فرهنگ» نام گرفت، و امروزه با محدود شدن وظایف آن موسوم به «ادارهٔ کلّ آموزش و پرورش» استان است.

میرزا محمّد علی‌خان فریدالملک همدانی کارگزار در یادداشت روز دوشنبه ۵ ذیقعدهٔ ۱۳۳۱ می‌نویسد که: «عصر برحسب دعوت به مدرسهٔ نصرت رفتم، جمعی حضور داشتند...، برای مدرسه اعانه خواستند...، عطاءالله‌خان مدیر مدرسهٔ نصرت واقعاً خوب مواظب شاگردها و نظم مدرسه است و تشویق دارد. آقای فریدالدوله رئیس معارف و اوقاف که تازه از طهران آمده و از مؤسّسین مدرسهٔ نصرت است حضور داشت» [خاطرات فرید، ص ۴۲۹ـ ۴۳۰]. بنا بر روزنامهٔ «اتحاد»، فریدالدوله نخستین رئیس «معارف و اوقاف» شهر همدان تلقّی شده، «که الحقّ زحماتی متحمّل شد تا این اداره را

صورت اداری دادند، ولی نتوانستند مدارس را در تحت یک پروگرام آورده، و دستور وزارت معارف را در آنها معمول دارند. علّت عدم پیشرفت این مقصود دو چیز بود: اول آن که مسألهٔ اوقاف را بر معارف مقدّم داشتند... الخ» [اتحاد، سال ۲، ش ۴]. در هر حال، پس از ده ماه ریاست آن اداره، در اوائل رمضان ۱۳۳۲ ق به ریاست ادارهٔ معارف و اوقاف کردستان منصوب شد، و به محلّ مأموریت خود عزیمت نمود [اتحاد، سال ۱، ش ۱۹، ص ۳].

اما این تصدّی هم ظاهراً بیش از ده ماه نپاییده، در آغاز جنگ جهانی یکم و در آستانهٔ اشغال همدان توسّط قوای قزاق روس (رجب ۱۳۳۳ ق) فریدالدوله در همدان بوده، و در فعّالیّت‌های سیاسی رجال شهر جهت جلوگیری از ورود آنها اشتراک مساعی نموده است. ازجمله در شرح وقایع ماه ذیقعدهٔ ۱۳۳۳ چنین آمده است که: «تقاضای آقای شریعتمدار و آقای فریدالدوله از طرف قونسولگری‌های دولت روس و انگلیس (در همدان) به حُسن قبول تلقّی شده، کتباً تعهّد کرده‌اند در صورتی که این تقاضا را (نیز) قونسولگری آلمان و شهبندری دولت علیّهٔ عثمانی قبول کنند، قوای خود را به قزوین بفرستند» [اکباتان، ش ۵]. ولی این امر اساساً محال بود، به علاوه در آن زمان تقریباً تمام رجال سیاسی و دولتی کشور، خصوصاً سران و رهبران حزب دموکرات ایران، درقبال سیاست‌های استعماری انگلیس و تجاوزگری‌های روسیهٔ تزاری، روی دل با دولت آلمان قیصری داشتند و با متحد وی عثمانی نیز در طرح «اتّحاد اسلامی» ترکی ابراز همبستگی و دوستی می‌نمودند.

در سال ۱۳۳۴ ق / ۱۹۱۵ م که «کمیتهٔ دفاع ملّی» در قم تشکیل گردید، و سپس براثر پیشروی قوای روس به آن شهر، هیأت مزبور به کرمانشاه مهاجرت نمود، و در آنجا حکومت موقّت یا دولت ایران آزاد به ریاست نظام‌السلطنهٔ مافی تشکیل شد، که میرزا محمّدعلی‌خان کلوپ (فرزین) دموکرات نمایندهٔ همدان در دورهٔ سوم مجلس شورای ملّی وزیر مالیّهٔ آن دولت بود، و هم در جریان مهاجرت بسیاری از وطندوستان و آزادیخواهان به عثمانی ازجمله «میرزادهٔ عشقی» همدانی، هیچ خبری از فریدالدولهٔ دموکرات در دست نیست. اما طیّ سالهای ۱۳۳۵ ق / ۱۹۱۶ م ـ ۱۳۳۶ ق / ۱۹۱۷ م که نهضت جنگل قوام یافت، احتمال می‌رود که فریدالدوله با جنبش مزبور و شخص میرزا کوچک‌خان مرتبط شده باشد. فرایافت این موضوع مبتنی است بر یادداشت‌های ژنرال ماژور دنسترویل فرماندهٔ قوای انگلیسی اعزامی به قفقاز (۱۹۱۷ـ ۱۹۱۸ م) که ناگزیر شد چهار ماه در همدان توقف نماید، و با مخالفت‌های وطندوستان خصوصاً سیاست‌پیشگان دموکرات شهر مواجه شود.

دسترویل می‌گوید که نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان در همدان طرفدار داشت، که همانا دموکرات‌ها و سیاسیّون شهر بودند.: «در شهر همدان عدّهٔ زیادی بودند که هواخواهی از حضرات (جنگلی‌ها) می‌نمودند، و یکی از وظایف عمدهٔ خودشان می‌دانستند که ما را از شهر اخراج کنند، ولیکن کلیّهٔ عملیّاتی که از طرف آنها در این زمینه بعمل آمد خالی از اهمیّت بود... [امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز، ص ۷۹]. حکومت و سایر متنفذّین دقیقه‌ای فروگذار نمی‌کردند، و اهالی را بر علیه ما تحریک می‌نمودند، درعین حال هم سیاسیّون همه‌رنگ همدان: دموکرات‌های افراطی، دموکرات‌های اعتدالی و سوسیالیست‌ها در مجامع میتینگ، تخلیه و حرکت فوری ما را تقاضا می‌نمودند» [همان، ص ۸۵]. ژنرال مذکور اگرچه تلویحاً از ایراندوستی و درستکاری فریدالدوله ستایش نموده، حسب سیاست امپریالیستی دولت متبوع خود از وی خورسندی نداشته است:

«مدّتها سیاسیّون محلّ رضایت نمی‌دادند که به دعوت من برای صرف چای حاضر شوند، ولیکن رفته رفته دو نفر و سه نفر حضور بهم رسانیده، و در دست‌آخر هم فریدالدوله لیدر (= رهبر) قهّار

آنها باشرف حضور خود ما را مفتخر و سرافراز نمود...، بدست آوردن اسناد و مدارک مثبته که معرّف خصوصیات اخلاقی و خطّ مشی واقعی اعضاء کمیتهٔ دموکرات باشد ـ که تحت سرپرستی فریدالدوله است ـ چندان اشکالی نداشت، مکاتبات آنها همیشه روشن و نزدیک به حقیقت بود...» [همان، ص ۱۲۹، ۱۳۱]. در اینجا ژنرال به شرح دستگاه جاسوسی و به‌اصطلاح «انتلیجنت سرویس» سبک انگلیسی خود در همدان پرداخته، گوید که از تمام مکاتبات آنها و تلگراف‌های دولتی آگاهی می‌یافته است: «ما می‌توانستیم از نوشتجات آنها استفاده کرده، و از جریان واقعی سیاست محلّی مطلّع باشیم. تقریباً هر روز از طرف آنها به عنوان میرزا کوچک‌خان از یک طرف، و سفارت عثمانی از طرف دیگر، مراسلاتی فرستاده می‌شد، که کلیّهٔ آنها به دست من می‌رسید. به میرزا کوچک‌خان معمولاً این‌طور نوشته می‌شد که: «انگلیس‌ها در اینجا توقف دارند، و عدّهٔ آنها خیلی قلیل است، با اجازه و موافقت شما ما می‌توانیم بر علیه آنها قیام کرده، و بکلّی آنها را نابود نماییم، ولی در این عمل کمک شما خیلی لازم است، زیرا ما در اینجا مرد جنگی خیلی کم داریم، و انگلیس‌ها خوب مسلّح هستند. اهالی و رؤسای شهر عموماً طرفدار شما هستند، و ما منتظر اشارهٔ شما هستیم، پول ما هم کم است» [همان، ص ۱۳۲].

آنگاه می‌افزاید که در یکی از میهمانی‌های چای، این مراسلات را در نزد آنان رو کرده، و مطالب آنها را برملا نموده است. سرانجام، طاقت ژنرال ماژور انگلیسی طاق شده، فرمان می‌دهد که فریدالدوله را دستگیر نمایند، و یکسره او را به هندوستان تبعید می‌کند: «در این موقع که اوضاع همدان روبه اختلال و هرج ومرج گذاشته بود، و بالنتیجه برای تأمین آسایش و حفظ انتظامات عمومی، حکومت (همان مأموری که در سفر اول ما معاون حکومت بود) و فریدالدوله سردستهٔ دموکرات‌های افراطی از شهر تبعید شدند، و از همان روز تبعید آنها اختلال و هرج ومرج در شهر موقوف گردید...، همدان بعد از توقیف حکومت و دستگیری فریدالدوله یکی از متمرّدین درجهٔ اول محلّ، روبه سکونت و آرامش گذاشت، سکنهٔ شهر درمقابل مساعدت‌های ما نسبت به قحطی‌زدگان که در ابتدای ورود ما به همدان بعمل آمده بود... اظهار تشکر نمود... (!؟)...» [همان، ص ۲۵۴ و ۲۶۷] تاریخ بازگشت فریدالدوله از تبعید، قطعاً بایستی پس از خروج قوای انگلیسی از همدان، و گویا به سال ۱۳۳۸ ق / ۱۹۱۹ م / ۱۲۹۸ ش بوده باشد.

هم در این سال، و یا از سال ۱۲۹۹ ش، فریدالدوله ریاست شعبهٔ نواقلی بلدیهٔ همدان را داشته است، که امروزه دایرهٔ «عوارض» یا درآمدهای شهرداری باشد. سعید نفیسی در جایی یاد کرده است که به سال ۱۳۳۹ قمری، مرحوم محمدحسین / حسن فریدالدولهٔ گلگون رئیس بلدیهٔ همدان، دیواری برگرد مقبرهٔ سابق ابن‌سینا ساخته، و دری روبروی پل قدیم رود الوسه‌جرد که در گوشهٔ جنوب غربی مقبره بوده است، کار گذاشته و در کنار مقبره تالاری بزرگتر و اطاقی برای کتابخانه و انباری برای کتابها ساخت، چاهی و حوضی نیز تعبیه کرد، و برای این کار چند تن از مردم همدان اعانه داده بودند. کتابخانهٔ مقبره که بنیاد آن را فریدالدوله گذاشته بود، ۶۴۹ مجلّد کتاب داشت [پورسینا، ص ۱۸۸]. ریاست شعبهٔ نواقل را فریدالدوله تا سال ۱۳۰۱ ش بر عهده داشته، واز مرداد ماه ۱۳۰۲ ش باشد که رئیس بلدیّه یا شهردار همدان می‌شود. دراین زمان، میرزا عباس خان صدر معاون بلدیه بوده، که پس از استعفای فریدالدوله از ریاست بلدیه (سال ۱۳۰۴ ش) وی شهردار همدان می‌شود.

گفته‌اند که فریدالدوله در زمان ریاست شهرداری، محلّ ادارهٔ بلدیه راکه در کوچهٔ کشمیری‌ها (حدود قبرستان میرزا تقی) و روبروی پل پهلوانها بوده، به زمین خودش که همین محلّ کنونی ساختمان شهرداری همدان باشد انتقال داد. یک گزارش دو صفحه‌ای چاپی (به شمارهٔ ۱۳۳۹ مورخ

۲۵ دلو ۱۳۰۲ ش) به امضای «فریدالدوله رئیس بلدیهٔ همدان» در دست است، که متضمّن ترازنامه و جدول دخل و خرج پنج ماههٔ بلدیّه می‌شود، و اینک خلاصهٔ آن بنقل می‌آید: «راپورت ۵ برج اسد وسنبله و میزان و عقرب و قوس ۱۳۰۲ بلدیه را (که از ابتدای مأموریت این جانب) محض استحضار خاطر محترم اهالی طبع و نشر می‌نماید: ح ۵۱۳۱ تومان مازاد نواقل و ۲۳۹ تومان بابت متفرقه عواید بلدیه است. ح ۶۱۶۲ تومان مخارج و مصارف است که در پنج ستون ترقیم یافته (۱ـ حقوق اعضاء، ۲ـ تنظیف و روشنائی، ۳ـ مصارف اداری، ۴ـ ساختمان و تعمیرات، ۵ـ مخارج صحیّه». در خاطرهٔ سالمندان مانده است که نخستین نوسازی شهر همدان، خیابان کشی وسنگفرش کوچه‌ها در زمان ریاست بلدیهٔ «گلگون» صورت پذیرفته است.

اینک باید به خدمات روزنامه نگاری فریدالدوله هم پرداخت، این که در سال ۱۳۰۶ ش، روزنامه‌ای به نام «گلگون» در همدان تأسیس کرد، که گفته‌اند مدّت پنج سال بطور مرتّب انتشار یافت، و شهرت و اعتبار بسیار بدست آورد. اما آنچه خود دیده‌ایم، مجلّدی از سال اول روزنامه (۱۳۰۷ ش) می‌باشد، و متأسفانه تاکنون نتوانسته‌ایم برباقی مجلّدات احتمالی آن دسترسی پیداکنیم. محلّ ادارهٔ روزنامه «کوی کبابیان، همدان بوده»، و در «مطبعهٔ همدان» به وضعی بسیار مطلوب چاپ می‌شده است. مشخصات روزنامه بنابر سرلوحهٔ شمارهٔ اول از این قرار است: «گلگون» همدان صاحب امتیاز ومدیر مسؤول: م. ح. گلگون (فریدالدوله)، [قطع ۲۱/۵×۳۲/۵ (دو ستونی) چهار صفحه] هفته‌ای دو شماره، و سپس یک شماره، سال اول (۱۳۰۷ ش / ۱۳۴۶ـ ۱۳۴۷ ق / ۱۹۲۸ـ ۱۹۲۹ م) ـ چاپ «مطبعهٔ همدان» [از شمارهٔ ۱ تا شمارهٔ ۵۴ ملاحظه شد]. گفته‌اند که فریدالدوله یک چاپخانه هم به اسم «گلگون» در محلّهٔ کولانج همدان تأسیس کرد، که بعدها مرحوم سیّد علی کمالی (مدیر روزنامهٔ «کمالی» همدان) آن را خرید و «کمال» نام گرفت.

سرمقالهٔ شمارهٔ یکم روزنامه (۱۶ فروردین ۱۳۰۷) در واقع خلاصه‌ای است از کارنامهٔ سیاسی ـ فرهنگی فریدالدوله، که ملخّص آن را در اینجا نقل می‌کنیم: «در مدت ۲۲ سال که از عمر مشروطیت ایران گذشته، برای رسیدن به آمال خود و دیدن روزگار خوش که در خیال می‌گذراندیم، به قدر سهم اگر تقسیم می‌کردند، بیشتر نسبت به جامعه و وظیفهٔ نوعی فداکاری کرده‌ایم. ما برای محو بنیان استبداد مسلّح شده، در میادین جنگ به استقبال گلوله‌های سپاه مستبدان می‌شتافتیم، و چون نیّت ما پاک و بی‌آلایش بود، فاتح آمدیم. ما چون پایه و اساس سعادت و ترقّی را مقدّم بر هر چیز، علم و رفع جهل می‌دانستیم به خدمت معارف و تأسیس مدارس بدون انتفاع مادی همّت گماشتیم، تا این که هموطنان از روی معرفت و عقیده با ما همصدا شده، پردهٔ جهالت و اوهام را پاره کرده، به مجرای ترقّی رهسپار آییم. ما به هر یک از شعبات و دوائر مختلفهٔ دولتی در مدت ۲۲ سال دسترس پیدا کرده، منافع و مصالح مملکت را بر هر چیز مقدّم داشته، و به قدر وسع خود با موانع موجوده مبارزه کرده، و خدماتی انجام داده‌ایم. غرض از شرح فوق تعریف سابقه نبود، بلکه مقصود تذکّر به این که با این عدم وسائل از هر حیث چرا در فکر روزنامه‌نگاری برآمده، و مراد ما چه بوده است. ما این مسؤولیت پرفکر و زحمت را به اتکاء عزم و ارادهٔ خود و کمک یک عدّه منوّرالفکر که با خیالات و عقاید ما همراه هستند، به عهده گرفته و می‌خواهیم پردهٔ تاریک جهالت راکه مانع تابش نور تمدّن است با مقراض قلم پاره کرده، برای مانعان ترقّی کفن سیاه بدوزیم... (الخ)».

عارف قزوینی که از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۲ ش در همدان می‌زیست، و فریدالدولهٔ گلگون نیز از دوستان و همدمان وی بشمار می‌رفت، به مناسبت انتشار روزنامهٔ «گلگون» فریدالدوله، غزلی پرشور در ۱۴ بیت سروده، به مطلع:

شمارهٔ ۲۱ سال اول | پنجشنبه ۳۱ خرداد ۱۳۰۷ مطابق ۳ محرم ۱۳۴۷ | صفحهٔ ۱

صاحب امتیاز و مدیر مسؤل

« م ـ ح ـ گلگون »

فرید الدوله

عنوان تلگراف ـ همدان گلگون

گلگون

GOLGOUN

فعلاً هفتهٔ ۲ شماره یکشنبه و پنجشنبه

ارزش نامه

	سالیانه	شش ماهه
همدان	۲۲ قران	۱۵ قران
داخله	۳۰ قران	۲۰ قران
خارجه	۳۵ قران	۲۵ قران

تك شماره پنج شاهی

خطابهٔ آقای تقی زاده در مدرسهٔ امریکائی

نخست از جناب مستر فیشر مدیر مدرسه و آقایان محصلین این دار العلم باید تشکر کنم که این جانب را لایق خطابه در این جشن فارغ التحصیلی دانسته و مرا این افتخار بخشیده اند این فقره بلاشك نتیجهٔ یك حسن ظن و عقیدت بوده است خوب خاطر دارم که پارسال پس از آنکه ایجاب خطابهٔ در جشن فارغ التحصیل مدرسهٔ امریکائی در طهران قبول کردم مدیر کالج امریکائی پیش من آمده و از من مشورت نمود که برای خطابه در جشن فارغ التحصیل مدرسهٔ مذکور امریکائی کدام شخصی را انتخاب کند اینجانب ابتدا بخیال این که مقصود فقط پیدا کردن شخص عالی رتبه و شخص است اسم دو سه نفر از اشخاصی را که دارای مقامی بودند بردم مدیر مدرسه پرسید آیا این اشخاص دارای اخلاق پسندیده و درست کار و با صیلت و تقوی و وطن دوست هستند ؟ گفتم بعضی از آن ها دارای این صفات نیستند . مشار الیه گفت پس در آن صورت مناسب نیست ما از آن ها دعوت کنیم زیرا رویهٔ ما این است که اشخاصی که برای نطق در جمع شاگردان خود دعوت می کنیم میخواهیم شاگردان ما بدانند که ما صفات و اخلاق آن اشخاص را می پسندیم و قصدمان این است که جوانان محصل آن ها را سر مشق خود بگیرند و از آن ها پیروی کنند

چون باین نکته متوجه شدم فهمیدم حق با آقای مدیر است فوراً اسامی اشخاص دیگری را بردم باین جهت است که از حسن ظنی که موجب دعوت من برای خطابه در این جمع شده است بالخصوص تشکر دارم

سفری بطول ۵۶ فرسخ برای یك خطابه در ایران نادر است و این کار که در ممالك متحدهٔ امریکا خیلی شیوع دارد هنوز در مملکت ما جزء غرائب است ولی اینجانب بواسطهٔ علاقهٔ تام و مفرطی که بمعارف و معلمین و محصلین و تعلیم و تربیت دارم و بواسطهٔ عشق سرشار و شور عظیمی که نسبت به نشر علم در مملکت که قلب و عروق و اعصاب مرا لبریز کرده نمی توانستم خواهش مصرّانهٔ جمعی از جوانان عزیز مملکت را رد کنم و دعوت ناشی از احساسات خالصانه و صادقانهٔ آن ها را اجابت ننمایم چه این کار برخلاف سائقهٔ وجدانی و احساسات قلبی خودم و منافی مسلکی که آن را با تمام قوای روحی خودم ترویج می کنم میبود و بدون تعارف عرض میکنم که هیچ موضوع دیگری ممکن نبود مرا باین سفر دور و ممکن مدت وادار کند .

معنی این جشن امروزه چیست ؟ بر حسب ظاهر معنیش اینست که جمعی از جوانان مملکت تحصیلات لازمهٔ مقدماتی خود را در خط و ربط و سواد و علوم عصری تمام کرده از زندگانی مدرسه پا به زندگانی عمل و دنیای خارج میگذارند ولی اگر عمیق حقیقی این فارغ التحصیل دقیق شویم مطالبی بخاطر میرسد که در نظر اول شاید آشکار نبوده است فایدهٔ تحصیل چیست ؟ نتیجهٔ که از آن میخواهیم کدام است ؟ چه قسم تعلیم و تربیت و کدام رشتهٔ از فنون و سایر رشته های تحصیلات مدرسه برای آن نتیجهٔ مطلوب مهم تر است ؟ مطلوب نتیجهٔ شخصی است یا نوعی ؟

به نظر من علم و اخلاق و ورزش که شخص در مدرسه فرا میگیرد سه نوع فایده دارد نخست فایدهٔ ذاتی و حظ شخصی جسمانی و روحانی باین معنی که زایل شدن جهل و کشف حقایق امور و روشنی مغز و باز شدن دیدهٔ بصیرت در نتیجهٔ کسب علوم و همچنین صفای روح و پاکیزه گی اخلاق و راحت وجدانی و خورسندی قلبی در نتیجهٔ کسب فضایل اخلاقی است و نیز نشاط و سبکی و انبساط روحانی، و سلامت مزاج در نتیجهٔ ورزش است و حظ ذوق در نتیجهٔ آشنائی بموسیقی و تصویر و صنایع مستظرفهٔ دیگر فی حد ذاته بدون آن که هیچ سهولت و وسعت در زندگی را هم موجب شود خود فی حد ذاته یك سعادت مجرد است . و قطعاً از دو نفر شخص دارای سلامت مزاج و ثروت عظیم موروثی و عقل طبیعی با فراهم بودن همهٔ اسباب عیش و سعادت دنیوی آن که علم و اخلاق کامل داشته و از

نمونه‌ای از روزنامهٔ گلگون

رسید پیک و به کف نامه، «نامهٔ گلگون» است　　نخوانده دانم که طرز نگارشش چون است

که این غزل در دیوان وی نیامده، بلکه تضمین آن از «محمّدرضا هزار» چاپ شده است [دیوان عارف، ص ۴۴۴]. غزلی دیگر از عارف در ۱۳ بیت به مطلع:

سرخ آن کس که رخ از بادهٔ «گلگون» نکند　　فصل گل روی همان به سوی هامون نکند

همراه با مقاله‌ای به عنوان «معاملهٔ ما با آثار و افتخارات تاریخی و مقبرهٔ استاد در همدان»، در شمارهٔ دوم روزنامه (۲۳ فروردین ۱۳۰۷) چاپ شده، که در دیوان عارف نیامده است. هم چنین، دو غزل دیگر از همو به قافیهٔ شین [شمارهٔ ۳۰ و ۳۲] و جز اینها چاپ شده، که در دیوان نیامده است. اساساً دیوان اشعار عارف یکبار دیگر باید گردآوری و تدوین شود، سیف آزادناشر نخستین آن، اغراض خاصی را دنبال می‌کرده، نه جمع و طبع دیوان یک «شاعر ملّی».

فریدالدوله در مقام روزنامه‌نگاری هم به سابقهٔ رئیس شهرداری وسائقهٔ وطندوستی، دست از نقشه کشی برای همدان برنداشته است. چه آن که به تفصیل تمام راجع به نقشهٔ شهر اظهار عقیده کرده، و ارائهٔ طریق نموده است. وی مخالف آن بوده است که خیابان از درب قلعهٔ کهنه احداث شود، یا از دروازهٔ شورین، و جز اینها. عقیدهٔ وی آن است که این امر باید بررسی کارشناسی شود، و متخصّصان و مهندسان شهرسازی نقشه را بدهند. قوّیاً معتقد بوده است که برای شهر همدان باید دو نقشه داشت: یکی نقشهٔ شهر قدیم که باید آثار و ابنیهٔ قدیمی در آن محفوظ بماند، دوم نقشهٔ شهر جدید که باید امور توسعه و نوسازی برطبق آن انجام شود [ش ۲۶/۴ فروردین ۱۳۰۷]. آنگاه خود وی در روزنامه اعلان کرد که ادارهٔ گلگون به کارشناسی که بهترین «نقشهٔ شهر جدید همدان» را بکشد، دویست تومان جایزه می‌دهد [ش ۵، ص ۳]. در ضمن، نظر داشت که ادارات دولتی به قلعهٔ کهنه انتقال یابد [ش ۳۱، ص ۲]. اما مطلب مهّم این که وی در طرح نقشه‌ها همواره پیش‌بینی «ایستگاه راه‌آهن» همدان را در حوالی تپهٔ مصلاً می‌نمود [ش ۱۳/۱۷ خرداد ۱۳۰۷] و باید افزود که متأسفانه این آرزوی هفتاد سالهٔ وطنخواهان همدان در مورد احداث خطّ آهن غرب ایران، علی رغم پیشنهادهای مکرّر، هنوز تحقّق نیافته است.

در خرداد ماه ۱۳۰۷ به دعوت مدرسهٔ آمریکایی همدان، سیّد حسن تقی‌زاده به همدان آمد تا در جشن پایان تحصیلی آنجا نطقی ایراد کند. فریدالدوله شرحی راجع به سوابق مدرسه ایراد کرد، و عارف قزوینی هم غزلی خواند که در گلگون (ش ۲۰، ص ۳ـ ۴) چاپ شده، نطق تقی‌زاده نیز طیّ چند شمارهٔ روزنامه بطبع رسیده است. تاکنون معلوم نشده که آیا فریدالدوله هیچ خیال وکالت مجلس کرده، و چرا به این فکر نیفتاده است؟ تنها در آستانهٔ انتخابات دورهٔ هفتم، طیّ یک آگهی کوتاه بامعنایی گفته است: «چون بنده عجالتاً مایلم وسیلهٔ روزنامه خدماتی انجام دهم، و آراء شهری در مقابل آراء دهاتی مستهلک است، همشهریان محترم از رأی دادن به اینجانب خودداری کنند» [ش ۱۳/۱۷ خرداد ۱۳۰۷]. مراد از آراء دهاتی، رعیّت‌های املاک ضیاءالملک هاست که آنها را می‌آوردند و صندوق‌ها را پر می‌کردند. نکتهٔ دیگر این که، فریدالدوله (هم در سال ۱۳۰۷ ش) درجایی از «مجمع اجتماعیّون» همدان یاد کرده، که در باب اصلاح معارف گفتگو کرده‌اند. دقیقاً معلوم نیست که این کدام حزب و دسته‌ای است، آیا همان سوسیال دموکرات انقلابی سابق یا اجتماعی اعتدالی، ویا حزب «سوسیالیست» دیگری است، که درهمدان شعبه داشته است؟

باری، فریدالدوله هنرهای دیگر هم داشت، که مخالف سرسخت اومرحوم صفاءالحق همدانی به تعریض از آنها یادکرده (الفضلُ ما شهدتْ به‌الاعداء) منجمله: «یادگرفتن موسیقی و تارزدن در نزد اسحاق یهودی» در جوانی، راه انداختن «گاردن پارتی» در همان باغ شهرداری در پیری، برپایی

«نمایش» در عمارت مخروبه با «میرزاده عشقی»، آوردن بندبازهای تهرانی به همدان، ایراد نطق‌های پرشور برای تماشاچیان بر ضد خرافات و موهومات، و حتی مسخره کردن کلاه پهلوی که این فقره جالب است. صفاءالحق می‌گوید: «وقتی کلاه پهلوی مرسوم شد، فریدالدوله کلاه بی‌لبهٔ مندرسی بدست آورده بسر گذاشت. شهربانی او را جلب کرد و مؤاخذه نمود، گفته بود: «من می‌دانم که عقب این کلاه پهلوی حتماً قریب کلاه کاسکت بسر تمام مردم ایران خواهند گذاشت، لذا من استقبال کرده‌ام» [دستنوشتهٔ صفاءالحق]. آنگاه صفاءالحق گوید که من راجع به کلاه در «پهلوی نامه» سخن گفته‌ام.

محمّد حسن خان فریدالدولهٔ گلگون همدانی در سال ۱۳۱۶ ش، در همدان درگذشت. یکی از سه پسرش «قباد» گلگون بود که خود چندبار در روزنامه (ش ۲۳ و ۴۲) از او یاد کرده است. دیگری آقای دکتر هوشنگ گلگون است که متأسفانه مطلقاً تقاضاهای مکرّر ما و دیگران را در خصوص ارائهٔ اسناد و دوره‌های گلگون نادیده گرفته‌اند.

اقتراح آینده

آقای پرویز اذکایی از دانشمندانی است که معتقد و مصرست کلمه و اصطلاح خاص فرنگی «فئودال» را برای ملاکین و صاحبان املاک و اراضی وسیع استعمال کند. ما هم برای احترام به سلیقهٔ ایشان (نه موافق بودن با استعمال آن در مباحث تاریخ ایران که مفهوم و مصداق درستی ندارد) درین مقاله چاپ کرده‌ایم. چون بسیاری به سادگی این اصطلاح پرمعنی را در نوشته‌های فارسی آورده‌اند موضوع را به اقتراح می‌گذاریم که مطلعان جامعه‌شناسی و محققان تاریخ ایران نظرخود را بنویسند. عقاید و آراء مختلفی را چاپ خواهیم کرد که مبتنی بر مدارک و سوابق متقن باشد.

آقای اذکایی از اینکه نتوانسته‌اند به اسناد خانوادگی گلگون دست بیابند تا تحقیق خود را به کمال نزدیک کنند اظهار ملال کرده‌اند. ولی ایشان می‌دانند که اسناد خانوادگی همیشه در ایران چنین حالی داشته است و علتش آن است که دارندگان اسناد نمی‌دانند تلقی جامعه از نشر اسناد چه خواهد بود. آرامی خود را در آن می‌دانند که جوانب زندگی محدود و مسدود باشد مانند دیوار خانه‌ها که بلند بود. طبعاً نشر اسناد خانوادگی منوط به رضایت صاحبان آنها باید داشته باشد.

آینده

مجمع تالش شناسان در باکو

در بهار امسال مجمعی در باکو از متخصصان تالش شناس تشکیل شد. از ایران فاضل جوان آقای علی عبدلی (خلخالی) مقیم رضوانشهر در آن جمع شرکت داشت. آقای هارون شفیقی عنبرانی (مقیم هشت‌پر) هم تا آستارا رفت ولی تغییر برنامهٔ تشکیل مجمع موجب شد که از سفر منصرف شود.

تالش و زبان تالشی یادگار فرهنگ ایران باستان است وگویشی است از زبانهای ایران. مطالعات و کتابهای علی عبدلی که همه در زمینهٔ گویش و فرهنگ بومی تالش است موجب شد که به او درجهٔ دکتری افتخاری داده شود.

از آقای علی عبدلی خواستاریم که گزارشی از آن مجمع بنویسند و ما را تا حدی که می‌توانند از وضع تالشان درقلمرو آن سوی ارس آگاه کنند.

محمّدعلی همایون کاتوزیان
آکسفورد

مذاکرات سفارت انگلیس
برای سقوط دکتر محمد مصدق

موضوع بحث ما کوشش‌هایی است که سفارت انگلیس در چند ماه اوّل نخست‌وزیری مصدق به عمل می‌آورد تا با همکاری دلبستگان، دوستاران، یاران و دلالان خود در حوزهٔ سیاست ایران ـ و نیز کسانی که به خاطر وحشت از قدرت انگلیس با آن همکاری می‌کردند ـ دولت مصدّق را ساقط کند، و دولت دیگری را بر سر کار آورد. در دورهٔ حکومت مصدّق، بارها روزنامه‌های انگلیس (و سپس آمریکا) نوشتند که دلیل قطعی مذاکرات، و نرسیدن به راه حلّی بر سر مسئلهٔ نفت، لجاجت و بی‌انصافی مصدق است. این ادّعا، بعدها در خاطرات سیاستمداران انگلیس، و نیز کتاب‌ها و مقالات تاریخی بسیاری تکرار شد. حال آنکه اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که وزارت خارجهٔ انگلیس، و سفارت آن کشور در ایران، از ابتدا با مصدّق و جبههٔ ملی سر ناسازگاری داشتند، و حتّی در صورتی که با او بر سر مسئله نفت به توافق می‌رسیدند باز هم ترجیح می‌دادند که او از نخست وزیری کنار برود، و دیگری جای او را بگیرد.[1] این نکته ثابت می‌کند که، همچنانکه ملّی کردن نفت به تنهایی برای منفعت ملّی مسئلهٔ اساسی نبوده (بلکه به عنوان حربه‌ای لازم برای دست یافتن به استقلال بانکی و «حکومت ملّی»ـ یعنی دموکراسی ـ تلقّی می‌شد)، امپراطوری انگلیس نیز ضدیّت خود را با مصدّق و منفعت ملّی در مسئلهٔ ملّی شدن نفت خلاصه نمی‌کرد، بلکه اساساً با وجود و ادامهٔ چنین نهضتی در ایران مخالف بود.

ترور رزم‌آرا در اسفند ماه ۱۳۲۹ (مارس ۱۹۵۱) از سویی به تصویب لایحهٔ ملّی شدن نفت در مجلس (و سپس در سنا) منجر شد، و از جانب دیگر موضوع تشکیل دولت جدید را مطرح کرد. آشکار است که این دو موضوع با یکدیگر ارتباط مستقیمی داشتند، چون هر دولتی که بر سر کار می‌آمد ناگزیر بود که در وهلهٔ نخست با مسئلهٔ نفت برخورد کند، و این کاری بود که هم صداقت، هم جرأت، هم کفایت می‌خواست. اسناد و مدارک نشان می‌دهد که انگلیس حاضر بود با دولت رزم‌آرا کار کند، اگر چه نه او را دست نشاندهٔ خود می‌دانست، و نه صد در صد به آن متعهد بود[2] (و جالب توجّه است که نقطه نظر دولت آمریکا و دولت شوروی نیز نسبت به رزم‌آرا کم و بیش همینطور بود). امّا ـ چنان که اینجانب در نوشته‌های دیگر گفته‌ام، و امیدوارم در فرصت دیگری حاصل پژوهش‌های خویش را در این زمینه به تفصیل عرضه دارم ـ شاه، به رغم ظواهر امر، با حکومت رزم‌آرا موافق نبود، و رزم‌آرا نیز این واقعیت را به خوبی می‌دانست. از جمله، چنان که مصدّق چندبار در جلسهٔ علنی مجلس باحضور خود جمال امامی گفت، در ماه‌های آخر حکومت رزم‌آرا شاه دو سه بار جمال امامی را محرمانه پیش مصدق فرستاده و به او پیشنهاد نخست

۱ـ از جمله رجوع فرمائید به کتاب‌های زیر و مأخذهای آن:

H. Katouzian, Musaddiq and the for Power in Iran, London and New York: I.B. Tauris, 1990.

F. Azimi, Iran, The Crisis of Democracy, 1941- 1953, the same publishers, 1989.

این هر دو کتاب در دست ترجمه به فارسی است.

۲ـ مثلاً رجوع فرمائید به اسناد وزارت خارجه انگلستان:

Minutes by L. AC. Fry on a paper by G Keatinge, 30/1/1951, Fo 371/91452

وزیری کرده بود.[۳] اسناد و مدارک گواهی می‌دهند که شاه نمی‌توانست کوچک‌ترین میل و علاقه‌ای به نخست وزیری مصدق داشته باشد، چنان که پس از ترور رزم‌آرا بهیچوجه خواهان نخست‌وزیری او نبود، و هنگامی هم که به رغم خواست و ارادهٔ او نخست‌وزیر شد، ازهمان روز نخست در اندیشهٔ برکنار کردن دولت او بود. پس تنها دلیل پیشنهاد نخست‌وزیری او به مصدق، در زمان حمایت و حکومت رزم‌آرا، این بود که از قدرت و محبوبیت مصدق برای برکنار کردن رزم‌آرا استفاده کند، تا پس از آن بتواند با حریفی که به نظر او (و به حق) کم‌خطرتر از رزم‌آرا بود هم‌آوردی کند.

باری، ترور رزم‌آرا شرایط تازه وکاملاً غیرمترقبه‌ای را برای همهٔ نیروهای سیاسی ـ از جمله، سفارت انگلیس، شاه، سیاستمداران محافظه کار، مصدق و جبههٔ ملّی ـ پدید آورد. پیش از این، مدّتی بود که سفارت انگلیس برای بستن مجلس به شاه فشار می‌آورد، و شاه نیز ظاهراً موافقت اصولی خود را با این اقدام اعلام کرده بود، امّا به شرط آن که بر سر مسئلهٔ نفت«[۴] نباشد. از همین شرط پیداست که شاه باطناً بهیچوجه حاضر نبود که مجلس را منحل کند، چون انحلال مجلس معنائی جز استحکام حکومت رزم‌آرا نمی‌داشت، حال آنکه ابزار اصلی شاه برای تهدید قدرت رزم‌آرا همان مجلس بود. اینک که رزم‌آرا کشته شده بود، مسئلهٔ فوری این بود که چه کسی، چه نوع حکومتی، بر سر کار آید که هم برای شاه هم برای سفارت انگلیس قابل قبول باشد. بحث و گفتگو بر سر این موضوع در دو مرحله انجام یافت: یکی در فاصلهٔ ترور رزم‌آرا و نخست وزیر شدن مصدّق در اردیبهشت ۱۳۳۰ (آوریل ۱۹۵۱)ـ یعنی چند ساعت پس از ترور رزم‌آرا ـ اسدالله علم، وزیر کار، «به دستور شاه» به دیدن سر فرانسیس شپرد، سفیر انگلیس در ایران، رفت. علم به شپرد گفت که اکنون که رزم‌آرا به قتل رسیده، دو آلترناتیو برای نوع حکومت بعدی وجود دارد: یک آلترناتیو «نرم»، و یکی «نیرومند». «چون اعلیحضرت عقیده دارد که دوستی بریتانیا برای ایران حیاتی است، میل دارد که نظر مرا [یعنی: نظر شپرد را] بداند». شپرد به اوگفت که به نظر وی آلترناتیو «نیرومند» بهتر است، ولی بستگی دارد که چه کسی در رأس آن قرار داشته باشد، و سپس پرسید که آیا شاه موضوع را با سیّد ضیاء در میان گذاشته است. علم پاسخ داد که گمان نمی‌کند که شاه به سیدضیاء پیشنهاد نخست وزیری کرده باشد، ولی به نظر او سید ضیاء انتخاب خوبی است. شپرد این نظر را تأیید کرد. صحبت از دو نامزد احتمالی دیگر نیز به میان آمد: یکی قوام و دیگری سهیلی. شپرد ـ مطابق معمول ـ نظر خوبی نسبت به قوام نداشت. به نظر علم، حُسن سهیلی در این بود که هم می‌توانست نیرومند باشد و هم انعطاف داشته باشد، ولی باز هم به نظر او سید ضیاء «بهترین» نامزد بود. امّا پس از بحث و گفتگو دربارهٔ مثلاً تشکیل یک کابینهٔ قوی به این نتیجه رسیدند که فعلاً برای یکی دو ماه خلیل فهیمی (فهیم‌الملک)ـ وزیر مشاور در کابینهٔ رزم‌آراـ نقش محلّل را ایفا کند.[۵] امّا درواقع فهیمی نتوانست پشتیبانی مجلس را به دست آورد و چنین شد که حسین علاء به نخست‌وزیری رسید، اگرچه جستجو برای یک «حکومت نیرومند» همچنان ادامه یافت.

نامزدهای صف اوّل سید ضیاء، قوام‌السلطنه و علی سهیلی بودند. سفارت انگلیس در وهلهٔ نخست خواهان حکومت سیّدضیاء بود. چون او را نه فقط دوستار انگلیس، بلکه درعین حال نیرومند و با کفایت، درستکار و خواهان اصلاحات می‌دانست. سفارت آمریکا در ایران نیز به سید ضیاء تمایل

۳ـ رجوع فرمائید به نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق، مجلّد ۵، پاریس: انتشارات مصدّق، ۱۳۴۸، ص ۱۰۱ و مجلّد ۶، ۱۳۴۹، ص ۱۶۰. البته مصدق صریحاً نمی‌گوید که جمال امامی از جانب شاه آمده بود،ولی روشن است که جمال امامی بدون موافقت قبلی شاه چنین کاری را نمی‌کرد، بویژه آن که او ـ که با رزم‌آرا مخالف بود ـ با شاه مرتباً تماس داشت، به نحوی که رزم‌آرا از این بابت از شاه پیش سفیر انگلیس گله کرده بود: نامهٔ سر فرانسیس شپرد به وزارت خارجه انگلستان، ۱۹ ژانویه ۱۹۵۱: FO.371/91452

۴ـ شپرد به جیمز باوکر، همان پرونده.

۵ـ گزارش شپرد از ملاقات علم با او، ۷ مارس ۱۹۵۱، FO. 248/1518

داشت، اگرچه نظر وزارت خارجهٔ آمریکا جز این بود، و در یک مرحله آنان سهیلی را مطرح کردند، که نه وزارت خارجهٔ انگلیس نه سفارت انگلیس در ایران مناسب نمی‌دانستند. سفارت انگلیس، و بویژه سفیر آن کشور شپرد، نسبت به قوام نظر چندان خوبی نداشت، اگرچه او را به عنوان یک نامزد بالقوه در نظر داشت. شاه با قوام مخالف بود. اگرچه در وهلهٔ نهایی سفارت انگلیس می‌توانست او را به شاه تحمیل کند (چنان که بالاخره در تیرماه ۱۳۳۱ چنین شد). از سوی دیگر، شاه از نخست‌وزیری سیّدضیاء هم نمی‌توانست چندان خشنود باشد: اولاً به این دلیل که سید ضیاء سیاستمداری مستقلاً از او بود و آلت دست او نمی‌شد؛ ثانیاً روابط ویژهٔ سیّد ضیاء و سفارت انگلیس طبیعتاً او را نگران می‌کرد و حس حسادت و سوءظن او را برمی‌انگیخت. با این اوصاف ـ و با توجه به فشار سفارت انگلیس، مخالفت او با قوام، و خطر مصدق و نهضت ملّی ـ شاه سیدضیاء را بر همهٔ نامزدهایی از این رده ترجیح می‌داد. امّا بی‌شک تمایل قلبی او یا به سهیلی و علا بود که روابط صمیمانه‌ای با آنان داشت، یا به سیاستمداران «بی‌آزاره‌ی از نوع ابراهیم حکیمی (حکیم الملک).»[۹]

سر فرانسیس شپرد، سفیر انگلیس، در گزارش خود از ناهاری که روز ۲۴ اسفند ۱۳۳۰ (۱۵ مارس ۱۹۵۱) با شاه خورده بود می‌نویسد:

«هنگام ورود من، شاه در همان لحظه این خبر را شنیده بود که ۹۵ نمایندهٔ مجلس به اتفاق آراء توصیهٔ کمیسیون نفت را [داثر به ملّی کردن نفت] تصویب کرده‌اند. او از این مسئله اظهار تأسف کرد، بویژه به این جهت که هیچ مجلس بعدی جرأت نخواهد کرد که این قطعنامه را ملغی کند... او متأسف بود که متوقف ساختن جنبشی که جبههٔ ملّی برای ملّی کردن نفت به راه انداخته بود ممکن نشده بود.»[۷]

در همین دیدار سخن از انتخاب یک نخست‌وزیر نیرومند می‌رود و شاه با نظر شپرد موافقت می‌کند که در این زمینه انتخابی خارج از سیّدضیاء و قوام نیست. شاه می‌گوید که ـ هم به دلایل شخصی و هم به دلایل سیاسی ـ با قوام موافق نیست، امّا توانسته است با سیّد ضیاء به تفاهماتی برسد. سه روز پیش ازاین شپرد به وزارت خارجهٔ انگلیس نوشته بود که وقتی خلیل فهیمی نتوانست کابینه تشکیل دهد، شاه به سیّد ضیاء رجوع کرده بود. امّا او در آن لحظه حاضر نبود زمامدار شود، و در نتیجه به علماء مراجعه شد.[۸] چند روز پس از مجلس ناهار با شاه، شپرد در گفتگویی با علم به او می‌گوید که اگر شاه گمان می‌کند من از نخست وزیری قوام پشتیبانی می‌کنم در اشتباه است، «چون قوام رویهمرفته برای ایران مصیبت بار خواهد بود، و سیّد ضیاء بدون تردید بر او برتری دارد.»[۹] وی در گزارشی که همان روز به وزارت خارجهٔ انگلیس می‌نویسد، می‌گوید نخست‌وزیر بعدی باید یا قوام یا سید ضیاء باشد: «تنها هنر قوام شهرت او به این است که می‌تواند راه حلّ‌های کوتاه مدت بیابد... حال آنکه سیّدضیاء آدم صدیق و با جرأتی است که برای انجام اصلاحات نهایت کوشش خود را خواهد کرد... [دکتر هنری] گریدی [سفیر آمریکا در ایران] نیز بر این عقیده است که سیّد ضیاء بهترین کاندیدای موجود است.»[۱۰]

شش روز پس از ارسال این تلگرام (در ۲۷ مارس ۱۹۵۱) سفیر انگلیس در آمریکا ضمن گزارشی به وزارت خارجهٔ انگلیس می‌گوید که مذاکرات او با وزارت خارجهٔ آمریکا ثابت کرده است که آنان توصیهٔ سفیر خود در ایران را، مبنی بر پشتیبانی از سیّدضیاء، دریافت نکرده‌اند. بهتر است دکتر

۶ـ به عنوان نمونه، رجوع فرمائید به گزارش اِل. اِف. پایمن، عضو سفارت انگلیس از ملاقات سید ضیاء با سفیر انگلیس، ۹ اوت ۱۹۵۱ (۱۸ مرداد ۱۳۳۰)، همان پرونده.

۷ـ گزارش سفیر انگلیس از صرف ناهار با شاه، ۷ مارس ۱۹۵۱، همان پرونده.

۸ـ نامهٔ شپرد به باوکر (در وزارت خارجه انگلستان)، ۱۲ مارس ۱۹۵۱، FO 371/91454

۹ـ متّحدالمآل شپرد از گفتگو با علم، ۲۱ مارس ۱۹۵۱، FO 248/1518

۱۰ـ نامهٔ شپرد به وزارت خارجه انگلستان، FO 371/91454

گریدی در تهران تشویق شود که این نظر خود را به وزارت خارجهٔ آمریکا اعلام کند.[۱۱]

بالاخره توافق بر سر نخست‌وزیری سید ضیاء قطعی شد و حسین علاء ـ که انتظار نمی‌رفت کابینه‌اش چندان مدتی به طول انجامد ـ از نخست‌وزیری استعفا کرد. در ملاقاتی که دو روز پس از نخست‌وزیری مصدق، شپرد با گریدی (سفیر آمریکا) کرده بود، گریدی برای او نقل کرده بود که علاء به او (یعنی گریدی) گفته که دلیل استعفاء او عدم همکاری مصدق با دولت بوده است.[۱۲] این واقعیت ندارد، چون جبههٔ ملّی در آن زمان برای انداختن دولت علاء کوشش نمی‌کرد زیرا که اولاً خود آن جبهه در صدد در دست گرفتن قدرت نبود، ثانیاً دولت علاء را به مراتب به دولت‌های احتمالی جانشین آن ـ سیدضیاء و قوام ـ ترجیح می‌داد. باتوجّه به این که لایحهٔ ۹ ماده‌ای مصدق (معروف به لایحهٔ خلع ید) در همان زمان در شرف تصویب مجلس بود، و با توجه به اوضاع و احوال داخلی و خارجی کشور که هر روز بحرانی‌تر می‌شد، علاء ـ با ویژگی‌هائی که داشت ـ مرد آن میدان نبود، و اگر چه شاه او را به سیدضیاء ترجیح می‌داد، امّا شاه هم قاعدتاً به این نتیجه رسیده بود که علاء یارای عرض اندام در برابر مصدق نخواهد داشت. به علاوه فشار سفارت انگلیس و بخشی از نیروهای سیاسی داخلی نیز در میان بود. به این ترتیب علاء ـ احتمالاً هم به میل خود و هم به توصیه شاه ـ ازکار کناره گرفت، تا زمینه برای نخست‌وزیری سیّدضیاء آماده شود. امّا، چنان که معروف است، تیری که رها شده بود کمانه کرد، و به جای سید ضیاء مصدق به نخست وزیری رسید: قرار شده بود جمال امامی مجلس را برای دادن رأی تمایل به سید ضیاء آماده کند، ولی چون از نظر افکار عمومی به طور ابتدا به ساکن مناسب نبود، در وهلهٔ نخست به مصدق پیشنهاد زمامداری کرد ـ با این اطمینان که مصدق این پیشنهاد را رد خواهد کرد، و سپس او به راحتی می‌تواند سید ضیاء را پیشنهاد کند. اگر مسئله لو نرفته بود پیش‌بینی جمال امامی درست از آب درمی‌آمد، امّا خسرو قشقایی که از تصمیم به زمامداری سیّد ضیاء با خبر شده بود آن را ـ از طریق دکتر عبدالله معظّمی ـ به گوش مصدق رساند و چون به نظر مصدق با زمامداری سید ضیاء همه چیز از دست می‌رفت، به محض آن که جمال امامی نخست وزیری را به او پیشنهاد (و، درواقع، تعارف) کرد، او پذیرفت.[۱۳]

نخست‌وزیر شدن مصدّق وضع تازه‌ای را به وجود آورد. مصدّق پذیرفتن نخست وزیری را منوط به این کرده بود که پارلمان پیشاپیش لایحهٔ ۹ ماده‌ای خلع ید را تصویب کند، و در نتیجه اینک با حربهٔ بزرگ قانون خلع ید به مصاف مخالفان خارجی و داخلی خود آمده بود. همهٔ دست اندرکاران می‌دانستند که موضوع خلع ید از اصل ملّی کردن نفت که پیش از این به تصویب دو مجلس رسیده بود فرسنگ‌ها پیش است: با اصل ملّی کردن نفت ممکن بود شرکت یا شرکت‌های عاملی را از خارج بر عملیات نفتی مسلط ساخت، و همان شیوهٔ قدیم را با تغییر ظواهر ادامه داد (چنان که بالاخره قرار داد کنسرسیوم چنین کرد)؛ امّا معنای خلع ید، به دست گرفتن تأسیسات نفتی و ادارهٔ صنعت نفت توسط دولت ایران بود. به عبارت دیگر، با اجرای قانون خلع ید شرکت نفت ایران و انگلیس پایگاه خود را در صنعت نفت ایران بکلّی از دست می‌داد. علاوه بر این، هیجان مردم و شور و شوق عمومی چنان بود که تغییرات سیاسی بزرگان را در اوضاع داخلی در روابط خارجی کشور ممکن می‌کرد. حکومت سازان خارجی و داخلی اینک به دو مسئله روبرو بودند: یکی انداختن دولت مصدق، و دیگری انتصاب دولت

۱۱ـ سِر آلیور فرانک به وزارت خارجهٔ انگلستان، ۲۷ مارس ۱۹۵۱، همان پرونده.

۱۲ـ متّحدالمآل شپرد دربارهٔ ملاقات او با گریدی (اوّل مه ۱۹۵۱)، FO 248/1518؛ از لحن کلام سفیر آمریکا چنین برمی‌آید که او از مصدّق دل خوشی ندارد.

۱۳ـ رجوع فرمائید به دکتر محمّد مصدّق، خاطرات و تألمات مصدّق، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۵، کتاب دوّم، نطق‌ها و مکتوبات مصدّق، مجلّد ۵ و ۶، سابق‌الذکر، محمّد ناصر صولت قشقایی، سالهای بحران، به تصحیح نصرالله حدّادی، تهران: مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶.

مطلوب خویش. مشکل اساسی این بود که مصّدق به ظاهر پیروزمند به نظر می‌آمد: او نفت را ملّی کرده، لایحهٔ خلع ید را گذرانده و بر فراز موجی از احساسات عمومی به حکومت رسیده بود. اگرچه اکثریت مجلس پشتیبان مصدق نبودند، امّا اولاً، تا هنگامی که مصدق از چنان محبوبیتی برخوردار بود در افتادن با او را به صلاح خویش نمی‌دانستند، و ثانیاً با تکروی‌ها و رقابت‌هایی که در میان همان اکثریت وجود داشت توافق بر سر کاندیدایی بجای مصدق کار آسانی نبود.

باری، هنوز چند هفته‌ای از عمر دولت مصدق نگذشته بود که سفیر انگلیس به وزارت خارجهٔ این کشور نوشت که روز پیش از جلسه‌ای که قرار بود در آن مجلس به مصدق رأی اعتماد بدهد «چند تن از افراد صاحب نفوذ، از جمله شاه و سیّد ضیاء کوشیدند نمایندگان را ترغیب کنند که در جلسه حاضر نشوند، امّا بسیاری از آنان از «ترسشان» در جلسه شرکت کردند.[۱۴] در ملاقاتی که قریب به ده روز بعد شپرد با شاه داشت، شاه به او گفت که تا شکست سیاست مصدق آشکار نشود نمی‌توان او را برکنار کرد. در همین زمینه، او به شپرد گفت که «توقّف نفت کش‌ها» (یعنی صادرات نفت) کافی نیست، و احتمالاً تعطیل پالایشگاه آبادان نیز [برای متزلزل ساختن دولت] لازم خواهد بود. به علاوه او عقیده داشت که برای تغییر افکار عمومی تبلیغات رادیویی، و بویژه تبلیغات از طریق روزنامه‌ها مؤثر خواهد بود.[۱۵] چند روز پس از این (۷ ژوئیه ۱۹۵۱ / ۱۶ تیر ۱۳۳۰)، یکی از اعضاء سفارت انگلیس، اِل.اف.اِل پایمن، در متحدالمآلی گزارش داد: «محمدباقر حجازی، روزنامه نگار، امروز صبح به ملاقات من آمد. وی گفت که هم خود او و هم روزنامه‌هایی که او با آنان ارتباط دارد سخت در تلاشند که مصدق را بی‌اعتبار کنند.»[۱۶]

سه هفته پیش از این، پایمن در گزارشی از ملاقات خود با دکتر هومن، معاون وزارت دربار، نوشت که به نظر هومن، حسین علاء وزیر دربار، بهترین کسی خواهد بود که می‌تواند جای مصدق را بگیرد و مسئلهٔ نفت را حلّ کند. هومن، ضمن ابراز تأسف از این که سفارت انگلیس به اندازهٔ کافی از نفوذ خود استفاده نمی‌کند و بیشتر دوستان خود را بدون رهنمود به حال خود رها کرده است:

> لزوم فوری تشکیل یک دولت نیرومند و درستکار را قویاً تأکید کرد. دلیل اصلی او بر فوریت این کار این بود که به نظر او حلّ مسئله نفت و در نتیجه پرداخت مبالغ هنگفتی به یک دولت ضعیف و نادرست مطلقاً بیهوده است. او ضمن اشارات پرمعنائی به فعالیت‌های مالی حسین مکّی و سایر اعضاء کابینهٔ فعلی، صریحاً گفت که در دولت فعلی پست‌های دولتی در استان‌ها و شهرستان‌ها به فروش رسیده‌اند.[۱۷]

به این ترتیب، درحالی که دولت انگلیس آمادگی خود را برای مذاکره و حلّ مسئله نفت اعلام کرده و در شرف اعزام هیئتی به ایران (به ریاست ریچارد استوکس، مهردار سلطنتی انگلستان) بود، همهٔ کوشش سفارت انگلیس و یاران و همکاران و هواخواهان ایرانی‌اش صرف این می‌شد که دولت مصدق را از کار بیندازد، و چون حلّ مسئله نفت چنین احتمالی را ازمیان می‌برد، تأکید بر این بود که انگلیس مسئله نفت را با مصدّق حل نکند، بلکه ـ برعکس ـ به اقداماتی دست یازد که دولت او را متزلزل و منفعل سازد. سفیر انگلیس در گزارش ملاقات خود با شاه (۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱ / ۲۱ تیر ۱۳۳۰، یعنی دو روز پیش از ورود هریمن به ایران) می‌نویسد:

۱۴ـ گزارش شپرد به وزارت خارجه انگلستان، ۲۲ ژوئن ۱۹۵۱، FO/ 248/1514

۱۵ـ گزارش شپرد از ملاقات خود با شاه، اوّل ژوئیه ۱۹۵۱ (۱۰ تیر ۱۳۳۰)، همان پرونده.

۱۶ـ متحدالمآل پایمن، ۷ ژوئیه ۱۹۵۱، همان پرونده.

۱۷ـ گزارش ملاقات پایمن با دکتر هومن، معاون وزارت دربار، ۱۴ ژوئن ۱۹۵۱، همان پرونده.

دربارهٔ اوضاع سیاسی گفتگو کردیم و شاه گفت او تردیدی ندارد که دکتر مصدّق باید هرچه زودتر برکنار گردد. او برنامهٔ روشنی برای اجرای این سیاست در نظر نداشت، ولی گفت که آقای سیّد ضیاء را تشویق کرده است که حزب ارادهٔ ملّی خود را تجدید سازمان کند. علاوه بر این، او گفت که نامه‌های بسیار مهرآمیزی از قوام‌السلطنه دریافت کرده که نشان می‌دهد قوام می‌خواهد دوبارهٔ دوستی شاه را جلب کند، و به صحنهٔ سیاسی بازگردد.

شاه گفته بود شاید بتوان سید ضیاء و قوام را تشویق کرد که یک «دولت ائتلافی» تشکیل دهند، اگرچه او هنوز هم با نخست‌وزیری قوام ـ به دلایل گوناگون ـ موافق نبود. «به نظر می‌آمد که شاه بیشتر در فکر تشکیل یک دولت موقت است که مسئلهٔ نفت را حلّ کند و گفت که آقای علاء را در نظر دارد.»[18]

دو روز پیش از این، دکتر طاهری یزدی، نمایندهٔ مجلس، ضمن ملاقاتی با پایمن گفته بود که «بیش از پیش اعتقاد دارد که مصدّق را باید برکنار کرد.» طاهری افزوده بود که برای این کار:

یک برنامهٔ دقیق و حساب شده باید ریخت و آن را جزء به جزء اجرا کرد؛ سه نکته برای پیشبرد این کار حیاتی است: (۱) بهیچوجه نباید گذاشت که در مسئله نفت مصدق به هیچگونه توفیقی دست یابد. (۲) نامزد مناسب را برای مقام نخست‌وزیری باید یافت. (۳) این شخص باید برای برکنار کردن مصدق به کوشش پی‌گیر بپردازد. معنای نکتهٔ اول این است که مصدق بهیچوجه نباید به کشتی‌های نفت‌کش و کارشناسان خارجی دسترسی داشته باشد، و تقاضای او ازکارشناسان انگلیس که در ایران بمانند باید رو شود، و کارشناسان به انگلیس بازگردانده شوند. در مورد نکتهٔ دوّم، تنها کسانی که می‌توانند رهبری سیاسی لازم را ایجاد کنند، سید ضیاء و قوام‌السلطنه‌اند. او اوّلی [سیدضیاء] را ترجیح می‌دهد. امّا اگر ما به این نتیجه رسیدیم که باید از دومی [قوام] پشتیبانی کرد، و صریحاً به او [طاهری] چنین گفتیم، او حاضر است برای قوام فعالیت کند.[19]

چنان که دیدیم، قوام نیز بیکار ننشسته بود و چون می‌دانست که بدون پشتیبانی شاه نخست وزیری او کار آسانی نخواهد بود، در وهلهٔ نخست سعی کرده بود که با فرستادن «نامه‌های مهرآمیز» به شاه، آثار کدورت ـ بلکه خصومت ـ گذشته را از میان بردارد. امّا این به تنهایی کافی نبود چون او بخوبی می‌دانست که هم سفارت انگلیس، هم بسیاری از هواخواهان ایرانی‌اش برای نخست وزیری سید ضیاء فعالیت می‌کنند. این بود که فرستاده‌ای به سفارت انگلیس گسیل کرد که به آنان بگوید که پشتیبانی آنان از سیدضیاء سخت اشتباه است، چون او به طرفداری از انگلیس شهرت دارد. فرستادهٔ قوام تأکید کرده بود که او واقعاً نظرش نسبت به انگلیس دوستانه است، و هنگامی که جورج میدلتن پاره‌ای از تردیدهای آن سفارت را نسبت به قوام بیان کرده بود، فرستادهٔ قوام گفته بود که قوام کاملاً عوض شده و قابل اعتماد است.[20] چند روز بعد پایمن با سیّد ضیاء ملاقات و موضوع امکان ائتلاف بین او و قوام را مطرح کرد. سیدضیاء به چنین کاری راضی نبود، و اصولاً عقیده داشت که شاه نه فقط با نخست وزیری قوام، بلکه با نخست‌وزیری او هم مخالف است و ترجیح می‌دهد علاء یا سردار فاخر (رضا حکمت) را به جای

۱۸ـ گزارش ملاقات سفیر انگلیس با شاه، ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱، همان پرونده.

۱۹ـ ملاقات دکتر طاهری یزدی با پایمن، ۱۰ ژوئیه ۱۹۵۱ (۱۹ تیر ۱۳۳۰)، F.O./248/1514/IV.

۲۰ـ گزارش جورج میدلتن از ملاقات آقای دلیری با او، ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۱، همان پرونده.

مصدق بگذارد. اگرچه سیدضیاء از این راضی نبود، امّا حاضر بود آن را بپذیرد چون به نظر او در غیر اینصورت شاه مصدق را از نخست‌وزیری برکنار نمی‌کرد:

عامل دیگری که او، سید ضیاء، آن را بسیار مهم می‌دانست این بود که ما باید محکم در برابر مصدق بایستیم و به هیچگونه معاملهٔ دیگری با او بر سر مسئلهٔ نفت تن درندهیم: فقط هنگامی که شاه یقین کند تا مصدق نخست‌وزیر است هیچگونه امیدی به حلّ مسئلهٔ نفت نخواهد بود، برای عزل او جسارت کافی خواهد یافت.

در ضمن مذاکرات، پایمن به سیدضیاء می‌گوید که سفارت انگلیس با موافقت خود او از نخست‌وزیری او بجای مصدق پشتیبانی کرده و همکاری عدّه‌ای را برای وصول به این هدف جلب کرده است. حال که به نظر او شاه به علاء یا سردار فاخر متمایل است، سفارت باید به این عده چه بگوید. سید ضیاء جواب می‌دهد که «همهٔ ما» باید اعلام کنیم که «حاضر به مذاکره با مصدق نیستیم»، و اگر شاه و مجلس می‌خواهند مسئله نفت حل نشود، وکشور دستخوش فقر و کمونیسم گردد کافی است که مصدق را بر سر قدرت نگاهدارند. زمانی که تصمیم گرفته شد مصدق برکنار شود «نظر ما» دربارهٔ بهترین جانشین برای او (یعنی سیدضیاء) روشن است، امّا اگر شاه و مجلس به شخص دیگری تمایل داشتند مسئله مربوط به خودشان است. سیدضیاء اضافه کرد که او بزودی در چند نقطهٔ شهر رستوران‌هایی برای فروش غذای ارزان به افراد کم بضاعت ـ تحت پوشش دیگری ـ بازخواهد کرد، امّا اگر کار بجای باریک رسید و شاه باز هم مصدق را عزل نکرد، لازم خواهد بود که مبارزه با مصدق از طریق شهرستان‌ها آغاز شود. از جمله او رابط باارزشی در لرستان دارد، و مشغول بررسی امکانات در آن ناحیه است.[۲۱]

دوره‌ای که ما در این مقاله بررسی کردیم از اسفند ۱۳۲۹ (مارس ۱۹۵۱) ـ ترور رزم‌آرا و تصویب قانون ملّی شدن صنعت نفت ـ تا شهریور ۱۳۳۰ (سپتامبر ۱۹۵۱) ـ به نتیجه رسیدن مذاکرات مصدق، استوکس وهریمن، و وصول به آستانهٔ اجرای قانون خلع ید در آبادان ـ را دربرمی‌گیرد. خلاصهٔ مطلب این است که از همان روز قتل رزم‌آرا، سفارت انگلیس و دوستان و هواخواهانش در صدد بودند دولت مطلوب خود را برسرکار آورند، و نامزدهای اصلی آن نیز سیدضیاء و قوام‌السلطنه بودند. کابینهٔ محلّل علاء دیری نپائید و لو رفتن نقشهٔ نخست‌وزیری سیدضیاء سبب شد که مصدق ـ پس از گذراندن لایحه خلع ید از دو مجلس ـ نخست وزیر شود. از همان روز همهٔ توجه سفارت انگلیس، رابطه‌های ایرانی‌اش، شاه، دربار وسیاستمداران محافظه‌کار معطوف به این بود که چگونه مصدق را برکنار کنند، و سید ضیاء، قوام، یا شخص دیگری را به جای او به ریاست دولت برگزینند. در این زمینه، شاه، سیدضیاء و دیگران مرتباً به سفارت انگلیس تأکید می‌کردند که با توقف نفت‌کش‌ها، بستن پالایشگاه آبادان، بازگرداندن کارشناسان انگلیس و غیره دولت مصدق را تضعیف کنند، و در هرحال با او به هیچ وجه کنار نیایند ـ پیشنهادهایی که، چنان که از تاریخ می‌دانیم، تقریباً همه مقبول افتاد و به کار بسته شد.

از بسیاری جهات، مهم‌ترین سندی که در این زمینه موجود است، گزارش ملاقات سفیر انگلیس با تقی‌زاده است. مصدق نسبت به تقی‌زاده سخت بدبین بود و ـ اگرچه هیچ جا این نظر را صریحاً ابراز نکرد، امّا ـ تلویحاً او را وابسته به سیاست انگلیس می‌دانست.[۲۲] این اعتقاد ـ که بهیچوجه به مصدق محدود

۲۱ـ گزارش پایمن از ملاقات خود با سیّد ضیاء، ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱ (۳۱ شهریور ۱۳۳۰)، FO / 248/1514/V.

۲۲ـ به عنوان نمونه، رجوع فرمائید به خاطرات و تألمات مصدق، کتاب دوّم.

نمی‌شد، بلکه طیف وسیعی از سیاستمداران گوناگون را دربرمی‌گرفت ـ اساساً ناشی از این بود که تقی‌زاده (در مقام وزیر دارایی رضا شاه) قرارداد ۱۹۳۳ نفت را امضاء کرده بود. شاید به همین دلیل بود که تقی‌زاده در مجلس پانزدهم صریحاً اعلام کرد که او با آن قرارداد موافق نبود و بر اثر فشار رضاشاه ناگزیر از امضای آن شده بود. امّا بیان این مطلب تأثیر زیادی بر ابهاماتی که دربارهٔ رابطهٔ او با دولت انگلیس وجود داشت نگذاشت. چنان که در همان اوایل نخست وزیری مصدق، بر اثر کنایه‌ای که مصدق به تقی‌زاده زد، تقی‌زاده ـ که اینک رئیس مجلس سنا بود ـ دوباره مخالفت خود را با قرارداد ۱۹۳۳ تأکید کرد و کسانی را که به او تهمت می‌زدند به «کرام الکاتبین» حواله داد. باری، باتوجه به این سوابق، و با در نظر گرفتن موجی که برای تضعیف و برکنار کردن مصدق، و انتصاب به یک دولت مقبول برای سفارت انگلیس، پدید آمده بود، باید انتظار داشت که تقی‌زاده هم ـ درست مانند شاه و سیدضیاء، دکتر هومن و دکتر طاهری و غیرهم ـ به سفارت انگلیس بگوید که همهٔ نیروی خود را برای شکست مصدق به کار اندازند، و سپس یکی از نامزدهای موجود را جانشین او سازند. حال آن که واقعیت عکس این است، چون تقی‌زاده به سفیر انگلیس می‌گوید که بامصدق مذاکره کنند و ضمناً (با زبان دیپلوماتیک) به او گوشزد می‌کند که در امور داخلی ایران مداخله نورزند.

سفیر انگلیس در روز ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱ (۳۱ شهریور ۱۳۳۰) با تقی‌زاده ـ به عنوان رئیس مجلس سنا ـ به مدّت یک ساعت مذاکره می‌کند. او در گزارش خود از این ملاقات می‌نویسد که به تقی‌زاده گفته بود که کوشش‌های آنان برای حلّ مسئلهٔ نفت با «دولت موجود» به هیچ نتیجه‌ای نرسیده، چون در هر فرصتی دولت مصدق دست رد به سینهٔ آنان گذاشته است. «ضمناً، از تماسی که شاه با من گرفته بود، و سندی که روز بعد آقای علاء [وزیر دربار] برای من آورده بود سخن گفتم». باری او به تقی‌زاده می‌گوید که براساس این سوابق آنان ـ و شاید آمریکایی‌ها نیز ـ به این نتیجه رسیده‌اند که مذاکره با دولت مصدق ممکن نیست. او اضافه می‌کند که گذشته از مسئله نفت تصمیمات دولت مصدق برای ایران فاجعه‌آمیز است و راه را برای پیروزی کمونیسم هموار می‌کند. بنابراین بهتر است هرچه زودتر این دولت تغییر یابد. دربارهٔ مسئلهٔ نفت هم سفیر انگلیس اظهار می‌کند که لازم است ملّی شدن صنعت نفت در دومرحله انجام پذیرد: در یک مرحله، یک شرکت خارجی صنعت نفت را اداره کند [یعنی همان پیشنهادی که در ماه پیش از این استوکس به مصدق کرده و او نپذیرفته بود؛ و بعد از کودتا وجه بدتری از آن (از نقطه نظر منافع ایران) به شکل کنسرسیوم پدید آمد]؛ در مرحلهٔ بعدی، هنگامی که ایران به اندازهٔ کافی کارشناس داشت، «ممکن است نهایتاً به ملّی شدن کامل منجر شود».

آقای تقی‌زاده جواب داد که برداشت او ازاظهارات من حاوی سه نکته است.

مسئله نخست، موضوع ملّی کردن نفت در دو مرحله است. به نظر اوما در این مورد دچار سوءتفاهم شده‌ایم چون دولت ایران به طور قطع در صدد است که با ما برای تحقق فوری مرحلهٔ دوّم [یعنی ملی شدن کامل] مذاکره کند. ثانیاً به نظر او باید از خود شکیبایی نشان دهیم. اوکیفیت استنباط او چنین است که دولت اکنون برای رسیدن به یک راه حلّ آماده است، و پیشنهادش این بود که ما به مذاکره ادامه دهیم. مهم این که، به نظر او اگر ما برای تغییر دولت کوچک‌ترین پیشنهادی دهیم یا نظری ابرازکنیم اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ایم: هیچ سفیر ایران در لندن به پادشاه انگلستان توصیه نخواهد کرد که دولتش را تغییر دهد.

سفیر انگلیس در پاسخ شرح بلندی از آنچه به نظر او بدرفتاری دولت مصدق را با آنان ثابت می‌کند می‌دهد، و از آن جمله می‌گوید که آنان دچار هیچگونه سوءتفاهمی «دربارهٔ آن نوع ملّی شدن

که ما حاضریم دربارهٔ آن مذاکره کنیم» نمی‌باشند: «آخرین سندی که آقای علاء به من داده است ثابت می‌کند که دولت ایران یک سانتیمتر هم به سوی ما حرکت نکرده است. درواقع دولت آگاهانه طرح تبلیغات خصمانه‌ای را بر ضدّ ما ریخته است، و در فاصلهٔ روزی که اعلیحضرت با من صحبت کرد و روزی که آقای علاء سند را تحویل داد، دولت، بانک بریتانیا را از معاملات ارزی محروم ساخت.»[۲۳] بی‌مناسبت نیست در اینجا اضافه کنیم که سفیر انگلیس از اقدامات خصمانهٔ دولت خود نسبت به ایران ـ از جمله توقیف ذخایر ارزی ایران در بانک انگلستان، و امتناع شرکت نفت از پرداخت بدهی خود ـ چیزی نمی‌گوید. باری، او اضافه می‌کند که بنابراین ـ و به رغم پیشنهاد تقی‌زاده مبنی بر عدم مداخله در امور داخلی ایران ـ آنان «وظیفهٔ خود» می‌دانند که با رجال ایران دربارهٔ خطر اضمحلال کشور گفتگو کنند:

> در خاتمه از آقای تقی‌زاده پرسیدم آیا به نظر او دولت فعلی برای کشور فاجعه‌آمیز هست. او از پاسخ به این سؤال طفره رفت و گفت به نظر او تنها خطری که کشور را تهدید می‌کند خطر کمونیسم است، و دولت حاضر قادر است با این خطر مقابله کند. به نظر او مخالفان دولت آنچنان که من اظهار کرده بودم نیرومند نیستند، و در هرحال او عقیده داشت که کوشش دیگری برای حلّ مسئلهٔ نفت با همین دولت باید انجام پذیرد.

گزارش سفیر انگلیس از ملاقاتش با تقی‌زاده با جملات زیر پایان می‌پذیرد:

> این گفتگو با آقای تقی‌زاده نشان داد که او دولتمرد برجسته‌تری از بیشتر ایرانیان است. او نقاط نظر خود را به شیوه‌ای منطقی روشن بیان می‌کرد. لیکن آشکار است که او بهیچوجه قصد ندارد که درحال حاضر برای تغییر دولت فعالیت کند، و صمیمانه عقیده دارد که یک بار دیگر باید برای مذاکره با دولت مصدق کوشش کرد.[۲۴]

* * *

باری، این کوشش‌ها برای انداختن دولت مستقیم و جانشین کردن سید ضیاء و قوام برای آن در این مرحله بجایی نرسید، تا این که در ماه‌های بعدی بر سر نخست‌وزیری قوام توافق حاصل شد. امّا هنگامی که فرصت آن در تیر ماه ۱۳۳۱ پدید آمد، قیام سی تیر شاه را به وحشت انداخت و سبب شد که مصدق به مقام نخست وزیری بازگردد. در این زمان دیگر برای دیپلومات‌ها و دستگاه‌های اطلاعاتی انگلیس (و سپس آمریکا) یقین حاصل شد که برای برانداختن دولت مصدق چاره‌ای جز به راه انداختن یک کودتای دولتی ندارند، و اگرچه پیش از این نیز با سرلشگر زاهدی تماس‌هایی گرفته شده بود، امّا از این زمان بود که او به عنوان نامزد شمارهٔ یک تشکیل حکومت جای سیّدضیاء و قوام‌ را گرفت. و البته این واقعیت که سفیر انگلیس در گزارش ملاقاتی با او در ابتدای نخست وزیری مصدق (۳۱ مه ۱۹۵۱) او را «کاملاً غیرقابل اعتماد»[۲۵] خوانده بود در این تصمیم بعدی تأثیری نداشت، زیراکه اگر جز این می‌بود سیاست آداب دیگری می‌داشت.

۲۳ـ ازموضوع این ملاقات شپرد با شاه، و نیز سندی که در پی آن علاء برای او آورده، در اسناد وزارت خارجه انگلیس اثری نیافتیم.

۲۴ـ گزارش سفیر انگلیس از ملاقات خود با تقی‌زاده، ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱، FO./248/1514/ V.

۲۵ـ گزارش سفیر انگلیس از ملاقات خود با سرلشکر زاهدی، ۳۱ مه ۱۹۵۱، FO./248/1518.

دکتر هاشم رجب‌زاده
ازاکا - ژاپون

جنگ روس و ژاپن بروایت ایرانیان

- اول خبری که در شربورگ شنیدیم، حملهٔ ژاپن به پرت آرطور بود
- در مکه، خبر فتح پُرت آرطور رسید
- در مدینه ازشکسته شدن کشتی‌های روسی صحبت بود
- در مکه درخواست کردم ایران را به استقلال ببینم
(ازسفرنامهٔ مکهٔ حاج مخبرالسلطنه هدایت)

احوال ایران در این روزگار

ایران در آغاز قرن بیستم یکی از دوره‌های پُرتَنِش تاریخ خود را می‌گذراند و به بحران نزدیک می‌شد. درین میان پادشاه قاجار و درباریانش بجایِ دریافتن نیازهایِ زمان، و حتی بی‌اعتنا به مصلحت و آیندهٔ خود، غرق در خور و خواب و خشم و شهوت بودند. نویسندهٔ تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی، احوالِ این دوره را چنین شرح می‌دهد: بعد از شکست از روسیه و بسته شدنِ پیمانِ ترکمانچای (۱۸۲۸) ایران زیر فشارِ دو رقیبِ نیرومند درآمند. «دو دولتِ روس و انگلیس برای رسیدن به منظور خود، که تحکیم قدرت در آسیا وبنابراین تضعیفِ ایران بود، به همان ابزار سیاسی که در اصطلاح، نفوذ مسالمت آمیز، فساد را درکشور رواج دادند.... روس و انگلیس در تخریب بنیهٔ مالی ایران کار را به جائی رساندند که دولت ناچار دستِ نیاز به سویِ آنان دراز کرد.» این دو دولت با شرایط سخت و سنگینی وام می‌دادند و در برابر آن هرگونه امتیاز می‌گرفتند. «ناصرالدینشاه که ابتدا خیال می‌کرد شاهنشاه است، کم‌کم مطلب دستگیرش شد. وی در نامه‌ای به ملکم، وزیر مختار ایران در لندن، وضع خود را چنین بیان کرده است: دولت ایران میان رقابت دولتین انگلیس و روس گیر کرده است. هرکاری مبنی بر صرفه و صلاح و آبادیِ خودمان در جنوبِ ایران بخواهیم بکنیم، دولت روس می‌گوید برای منافع انگلیس می‌کنید... در شمال و مغرب و مشرق ایران اگر بخواهیم چنین کارهائی بکنیم، انگلیس‌ها می‌گویند بملاحظهٔ منافع روس و اقدام به این کار کرده و می‌کنید. تکلیف ما مشکل شده است و روز بروز مشکلتر خواهد شد. پس یکمرتبه روس و انگلیس بیایند و بگویند دولت ایران مستقل نیست!»[۱]

مهدیقلی هدایت (حاج مخبرالسلطنه) می‌نویسد: «در هر موقع از تمامیّت و استقلال ایران صحبت می‌شود کأنّه شک داریم. ناصرالدینشاه هم این لفظ را بزبان آورد اما بلحن دیگر: بمیرزا حسین خان [سپهسالار] نوشت از سفارتین بپرس مگر ما مستقل نیستیم چرا درکارهایِ ما مداخله می‌کنید؟»[۲]

۱- یحیی آرین‌پور، از صبا تا نیما - تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی، تهران، ۱۳۵۵ (چاپ سوم) ج ۱، ص ۴-۲۳۳.
۲- مهد یقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۲۹، ص ۴۵۱.

ناصرالدینشاه، بعد از نیم قرن پادشاهی مطلقه و دادنِ امتیازهای فراوان به بیگانگان در روز جمعه ۱۸ ذیقعده ۱۳۱۳ (مه ۱۸۹۶) در حرم شاه عبدالعظیم با گلولهٔ میرزا رضا کرمانی، از شیفتگانِ سید جمال‌الدین اسدآبادی داعی اتّحاد اسلام، کشته شد. میرزا رضا در بازپرسی علّت این اقدام را خرابی کشور و ظلم و جور حکّام و شیوع فساد و وجود هیئت خائن بیان کرد و ازینکه امتیازهای زیاد به خارجیها داده شده و مملکت مسلمانها به دستِ اجنبی خواهد افتاد، اظهار نگرانی نمود و گفت: «پادشاهی بود نتیجهٔ کارش خرابی و تباهی کشور و رجالِ مکتبش اراذل و اوباش، چنین شجر را باید قطع کرد که دیگر این نوع ثمر ندهد.»[۳]

مظفرالدینشاه، جانشینِ ناصرالدینشاه، بهتر از پدر خود نبود و با ضعف نفسِ او نابسامانیِ ادارهٔ کشور هرچه بیشتر شد. دراین میان سفرهای مکرّر شاه به اروپا ببهانهٔ معالجه و باغوای درباریان عشرت طلب، وضع مالیِ کشور را بدتر و مردم را نومیدتر کرد. بقول مؤلّف تاریخ بیداری ایرانیان: «در سالِ ۱۳۲۳ باز تدارکِ سفرِ سوّم اروپا دیده شد ـ و این مسافرت در بحبوحهٔ جنگ اقصایِ شرق و روس شد... با این همه، در این سفر بیش از پیش آثارِ هیجان در مردم بلاد و اهالی دربار [یعنی پایتخت] نمایان گردید. از آغاز جلوس همایونی هروقت دربار دست تنگ شد بقیهٔ خالصه جات و جواهراتِ نادری و غیره هم بفروش رسید و از این مبلغ هنگفت و پنجاه و اند کرور قرض یک شاهی به صرفِ ملک و ملت و دولت نرسید، علاوه نیز سالی چند کرور از گمرک و مالیات و عوارضِ تازه بر رعایا تحمیل شد.»[۴]

روس و انگلیس هر روز در رقابت با یکدیگر امتیازهای تازه می‌خواستند. براون می‌نویسد که گرماگرم ناآرامیِ مردم، موافقتنامهٔ تجاری ایران و روس که در اوایل سال ۱۹۰۳ امضاء شد، واردات از انگلیس و بخصوص چایِ هند را سخت محدود ساخته بود و کنوانسیّون بازرگانی ایران و انگلیس که در ۹ فوریه امضاء و در ژوییه ۱۹۰۳ منتشر شد این تنگنا را تا اندازه‌ای چاره کرد.[۵]

در این میان، میرزا علی اصغرخان اتابک، صدراعظم، که به داشتن تمایل روس خواهی مظنون بود، تازه برکنار شده و جای خود را به عین‌الدوله سپرده بود. مظفرالدینشاه صدراعظم معزول را مانع اصلاحات خواند[۶] تا جلب قلوب مخالفان را کرده باشد، اما پیداست که در برکناریِ او مبارزهٔ دو قدرت رقیب در کار بوده است. هاردینگ وزیر مختار وقت انگلیس در تهران درکتاب خاطراتش در سخن از مجتهدان شیعه می‌نویسد که آنها «در این اواخر سوءظن خود را از تمایلاتِ روس خواهی صدراعظم وارباب تاجدارش مظفرالدینشاه صریح و بی‌پرده ابراز کرده‌اند»[۷] و نیز درجای دیگر می‌گوید: «از لحاظ احساساتِ شخصی با اینکه صدراعظم (امین السلطان) قلباً متمایل به روسها نبود، ولی شرایطی که به قرارداد وام (مأخوذ از روسها) الحاق شده بود... او را در موقعی بس دشوار قرار داده بود. بموجب این پیمان... دولتِ ایران رسماً قبول کرده بود که در آتیه از هیچ دولتی جز روسیه

۳ـ یحییٰ آرین پور، ۱: ۳۲۵

۴ـ ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان: بخش اوّل، باهتمام سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه ـ نوین، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۳۰

5- E.G. Browne; Persian Revolution of 1905- 1909 (frank Cass, London, 1966) p 106

۶ـ ناظم الاسلام کرمانی، ص

۷ـ سِر آرتور هاردینگ (Sir Arthur Harding) خاطرات سیاسی، ترجمهٔ جواد شیخ‌الاسلامی، مرکز نشرِ دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۸۰ـ۷۹.

تزاری قرض نگیرد و وجود این ماده در پیمانِ رسمیِ وام، نفوذِ روسها را در دستگاه حکومت ایران فوق‌العاده تشدید کرده و بالا برده بود.»[۸]

مهدیقلی هدایت دربارهٔ اوضاع ایران مقارنِ جنگ روس و ژاپن می‌نویسد: «شش دانگ حواسِ ملوکانه هم متوجّه سفرِ فرنگ است و قافله بی مایه لنگ. قرض باید کرد و اتابک نظر بسابقه مضایقه دارد و شرایطی بمیان می‌آورد که بکارِ رندان نمی‌خورد»[۹] و ازاتابک نقل می‌کند که دربارهٔ کنار رفتن خود گفت: «این استعفا بحالِ ایران نافع خواهد بود. انگشت خارجه، مضادتِ علما و ایستادگیِ دولت دور نبود کار را بجایِ سخت بکشاند. فعلاً خیالات متوجه وضعیت جدید خواهد شد. انگلیسها هم با کدورتی که در سر تعرفهٔ گمرک حاصل کرده‌اند، آرام می‌گیرند.»[۱۰]

براون درکتابِ انقلابِ ایران می‌نویسد که در این هنگام رقابتِ دو دولت در ایران به اوج رسیده بود، «شایعه‌هایی هم دربارهٔ توطئه‌ای از سویِ جناحِ هوادارِ انگلیس و ضدّ روس [در دربار] بود... نامهٔ یک خبرنگار روسی از تبریز که در پایانِ ماه اوت در روزنامه ویستیک (Viestnik) در هشترخان چاپ شد، می‌گفت که آرامش کنونی در ایران، آرامش پیش از توفان است... در ۱۵ سپتامبر ۱۹۰۳ گفته شد که نارضائی به درجهٔ خطرناکی رسیده است، و امین السلطان از نخست وزیری استعفا داد. نخست، پنج وزیر برای ادارهٔ کارها گمارده شدند... در ۲۴ ژانویه (۱۹۰۴) عین‌الدوله که بعداً طشت رسوائیش از بام افتاد نخست وزیر شد و سه سال، تا اوت ۱۹۰۶، دراین مقام ماند.»[۱۱]

ازتحولاتی که جنبش مشروطه خواهی فراآورد، رونق گرفتنِ مطبوعات بود. مطبوعات ایران که پیشتر منحصر به روزنامهٔ دولتیِ «وقایع اتفاقیه» و چند روزنامهٔ دیگر در تهران و اصفهان و شیراز و تبریز و مشهد بود، تعدّد و تنوّع یافت و از وسایل عمدهٔ بیدارکردن مردم شد، تا جائیکه براون آنرا «قوی‌ترین وسیلهٔ تجدّد در ایران» شناخته و درکتابِ مفصّلی به آن پرداخته است.[۱۲]

مؤلفِ «تاریخ بیداری ایرانیان» در فهرست وقایع سلطنت مظفرالدین شاه و در سخن از «تکثّر و تعدّدِ جراید و روزنامه‌ها در این عهد میمنت معهود» از روزنامه‌هایِ این دوره نام برده و جزدوروزنامهٔ ایران و اطلاع که می‌نویسد پیشتر بود، ۴۹ روزنامه را در تهران برشمرده است که همه ظاهراً در این دوره بنیاد شد. او از مطبوعاتی که در دیگر شهرها و نیز در خارج از ایران چاپ می‌شده از ۱۷ روزنامه، و از آنمیان حبل‌المتین (کلکته) و حکمت (قاهره) نام برده است.[۱۳] کسروی می‌نویسد: «روزنامهٔ هفتگیِ حبل‌المتین، که در سال ۱۳۱۱ هـ.ق. (۱۸۹۲ م.) در کلکته تأسیس شد، از همه روزنامه‌های آن زمان بزرگتر و بنامتر بود و چون در هندوستان چاپ می‌شد، در سخن راندن آزاد بود و گفتارها دربارهٔ گرفتاریهایِ ایران می‌نوشت و دلسوزیها و راهنمائیهایِ بسیار می‌کرد و بارها پیشنهادِ قانون و حکومتِ مشروطه نمود. نویسندهٔ آن، سید جلال‌الدین کاشانی مؤیّدالاسلام، به نیکی شناخته می‌بود.»[۱۴] جالب است که کسروی خود صاحب امتیاز نشریه‌ای بود بنام پرچم که نخستین شمارهٔ آن در

۸ـ همانجا، ص ۲۵.

۹ـ مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، سفرنامهٔ تشرف به مکّهٔ معظمه از طریق چین ـ ژاپن ـ امریکا، چاپخانهٔ مجلس، تهران، ۱۳۲۴، ص ۳.

۱۰ـ همانجا، ص ۵ـ ۴.

11- E.G. Browne, p. 108- 109

12- E.G. Browne; The Press & Poetry in Modern Persia (Cambridge, 1914)

۱۳ـ ناظم الاسلام کرمانی، ص ۵۳ـ ۶۵.

۱۴ـ احمد کسروی، تاریخ مشروطهٔ ایران، ۱: ۴۲ (بنقل از یحیی آرین پور، ۱: ۲۵۲)

اسفند ۱۳۲۰ (مارس ۱۹۴۲) در تهران منتشر شد و ارگانِ حزبِ آزادگان بود. این روزنامه طرفدار گرایشهای آسیائی بود و به ژاپن توجه و علاقهٔ خاص داشت.[۱۵]

سیمای ژاپن پیش از جنگ

درسالهایِ پیش از جنگ روس و ژاپن، و تا بالا گرفتن جنبش مشروطه خواهی در ایران و تلاش آگاهان به مسائل و رویدادهایِ جهان برای آشنا کردن مردم به احوالِ زمان، شناختِ ایران و ایرانیان از ژاپن اندک بود. در ضمیمهٔ تاریخ رسمی دورهٔ قاجار بنام منتظم ناصری نوشتهٔ ۱۲۹۸ هـ.ق. (۱۸۸۱ م.) زیر عنوانِ «دولت ژاپن» شرح کوتاهی آمده است: «امپراطور (میکادو): موتس حیتٔ سنّش بیست و نه سال، ولیعهد چکاشی فوشیمی نُمیا. وزیر اعظم: سانجو، پایتخت: یدو، مذهب: بودا مذهب. جمعیت: شصت و شش کرور و صدو دو هزارنفر.»[۱۶] هیأت سفارتی هم در دورهٔ ناصرالدینشاه از ژاپن به ایران آمد که هدفش بیشتر بررسی بازار ایران برای توسعهٔ صادرات ژاپن بود، امّا در تنگنای رقابت وانحصار جویی روس و انگلیس این کار را بسیار دشوار دید. در جلد اوّل «المآثر و الآثار» تألیفِ محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، که تاریخ رسمی ایران در چهل سال اول عهدِ ناصرالدینشاه است، دربارهٔ این مأموریت در فهرست «کسانی که درین سنین اربعین به سمتِ رسالتِ موقّته و ایلچیگریِ موعدِ مخصوص به دربار دولت علیّه وارد گردیده‌اند» همین آمده است که: «و ایلچیِ دولت فخیمهٔ ژاپن موسوم به یوشیدا مسحرو (ساساهاروُ یوشیدا) که به همراهیِ، یوکویاما کوئی‌جی‌رو، مترجم و فوکاروا نولویش (نوبویشی) سلطان مهندس و چهار نفر تاجر ژاپنی در ماهِ شوال سنهٔ هزار و دویست و نود و هفت هجری (سپتامبر ۱۸۸۰ م.) وارد دارالخلافهٔ طهران شده به شرف حضور مبارک نایل گردیدند و تقدیم نامهٔ محبت‌انگیز و تبلیغ پیام مودّت آمیز اعلیحضرت پادشاه مملکت ژاپن کرده اصغاء جواب از طرف قرین الشرف نمودند.»[۱۷]

با اینهمه شهرتِ اعتلا و پیشرفت سریع ژاپن چندان گسترده بود که امین‌السلطان، صدراعظم معزول راکه مصلحت می‌دید چندی از ایران و کشاکش سیاسی در پایتخت دور باشد، وسوسه کرد که بنام زیارتِ حج روانهٔ سفری به گرد جهان از راه ژاپن شود. یادداشتهایی که از حاج مخبرالسلطنه (مهدیقلی) هدایت از همراهانِ اتابک در این سفر، بیادگار مانده است بینش واحساسات سیاستمدارانِ روشن بینِ ایران را نسبت به ژاپن و احوال آنروز عالم نشان می‌دهد. هدایت بخش عمده‌ای از سفرنامه‌اش (تشرف به مکهٔ معظمه از راه ژاپن و امریکا) را به دیدار ژاپن اختصاص داده و در کتابهای دیگرش، بخصوص «گزارشِ ایران، قاجاریه و مشروطیت» و «خاطرات و خطرات» نیز مکرر از دیده‌ها و تجربه‌های خود در ژاپن یاد کرده است.

اتابک و همراهان در روزهای پایان سال ۱۹۰۳، چند هفته پیش از آغاز جنگ، به ژاپن رسیدند و شاهد روزهای حساسی بودند. دربارهٔ حال و هوای این روزها هدایت می‌نویسد: «افکار عمومی که از عباراتِ جدید است، هیجانی دارد» و «مقدمات جنگ روس و ژاپن نفس را گرفته

۱۵ـ الول ساتن L.P. Elwell - Sutton مطبوعات ایران از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ (بنقل از: یعقوب آژند، ادبیاتِ نوین ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۲۲)

۱۶ـ محمدحسن خان اعتمادالسلطنه: (ضمیمهٔ) تاریخ منتظم ناصری تصحیح محمداسمعیل رضوانی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳، ص ۵۶۴.

۱۷ـ محمدحسن خان اعتمادالسلطنه: المآثر و الآثار، بکوشش ایرج افشار، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۲، ۱: ۳۳۱.

است.»[۱۸] پیش‌بینی او دربارهٔ پایان کارِ جنگی که می‌رفت آغاز شود، خواندنی است: «اتابک از پیشامد جنگ متأسف بود که ژاپن خراب خواهد شد. عرض کردم من ژاپن را فاتح می‌دانم، بچند دلیل: اوّل دوریِ میدان جنگ از مرکز روس، دوم عدم رغبت جوانان نظامی روس بجنگ... سیم غفلت امنای روس و مراقبت امنای ژاپن...»* او مردم ژاپن را یکپارچه شور و شوق برای جنگ و شکستن حریف می‌بیند. در مهمانی‌ای که در نخستین روز سال ۱۹۰۴ برای آنها ترتیب داده شده است، خواننده‌ای همراه با نوازندگان این سرود را سرمی‌دهد: «فرداکه جنگِ ینپن (= ژاپن) و روس درمی‌گیرد، تو (محبوب من) به میدان می‌روی و من دنبالِ تو می‌آیم برای بستن زخم مجروحین.»[۱۹]

رقابتِ قدرتها و این جنگ

در میدانِ مبارزهٔ امپریالیستی، دولت روسیه در این هنگام با انگلیس و آلمان رقابت داشت. آلمان هم با فرانسه و انگلیس و روسیه رقابت می‌کرد. فرانسه پس از شکست ۱۸۷۱ نهایتِ دشمنی را با آلمان می‌ورزید، پس با دشمنانِ آلمان نزدیک شده و باروسیه یک پیمان اتّحاد سری بسته بود. آلمان هم با ایتالیا و اتریش اتّحاد سه جانبی داشت تا خود را در برابر روس و فرانسه ایمن دارد. انگلیس‌ها بظاهر پیمان و قراری با هیچیک از دو اتّحاد نداشتند و به مصلحتِ روز رفتار می‌کردند، امّا در سال ۱۹۰۲ پیمان اتّحادی با ژاپن بستند و در جنگ روس و ژاپن، تا جائی که به درگیری با روس‌ها نکشد، آشکارا جانب ژاپن را داشتند.* وضع فرانسه هم دربارهٔ روسیه چین بود و مبالغ هنگفتی به روسها قرض داده بودند. همهٔ این دولتها با وجود جبهه‌گیری میان خود و کمک‌های مادّی و معنوی یک طرفِ درگیر، بیطرفی خود را دادن به کشتیهای روس در بالتیک بود. روزنامهٔ حبل‌المتین در شماره ۵ سپتامبر ۱۹۰۴ (ش ۱۲، س ۱۴) شرحی دارد در «دشواریهایی که برایِ جهازات بالتیک از عدن تادریای چین در پیش است،» و حتّی از ناراحتی ژاپن از وعدهٔ شفاهی تجار آلمانی برای ذغال دادن به سفاین بالتیک یاد می‌کند: «ژاپن مصمّم است وقتی با آلمان طرف شود که قوایِ بحریِ روس را مضمحل یا قریب الاضمحلال نموده باشد... درکینه وری که خمیرهٔ ژاپونیان است برای مقابله با آلمان چندان محتاج بصبر و تهیهٔ اسباب نیستند.»

همان روزنامه پس از گزارش امتناع انگلیس و اسپانیا از فروش ذغال به جهازات بالتیک، بنقل از خبرِ رویتر می‌نویسد: «شکایت ژاپون این است که جهازات بالتیک در سواحلِ دولِ بیطرف آذوقه و

۱۸ـ مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه): گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت، باهتمام محمدعلی صوتی، نشر نقره، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۵۸.

* جالب است که کوروپاتکین وزیر جنگ روسیه تزاری در سالهای منتهی به جنگ و سردارکل روس در بیشتر دورهٔ این جنگ درنامهٔ خود به تزار در اکتبر ۱۹۰۳، چند ماهی پیش از شروع مخاصمات، می‌نویسد که ژاپنی‌ها را نمی‌شود شکست داد مگر اینکه وارد خاکِ آنها شویم و این هم بسیار دشوار است (صفحهٔ ۶ـ۱۶۵ خاطرات او)

Kuropatkin; The Russian Army and the Japanese War, A.B. Lindsay (tr.), E.D. Swinton (ed.), Hyperion Press, Westport, 1977.

سرداران روس باهمهٔ شمار دادنها می‌بایست به ضعف‌های خود در این جنگ تا اندازه‌ای آگاه بوده باشند.

۱۹ـ همانجا، ص ۶۲ـ ۱۶۱.

* هدایت در شرح سفر باکشتی از پُرت آرتور به چیفو می‌نویسد: «غیر از ما خانمی انگلیسی روی کشتی است که فرانسه و آلمانی و چینی می‌داند و سالها مقیم چین بوده است. خیلی خانم است... بهرحال خانم از جاسوسان زبردست بنظر آمد بعضی عکسها از پرت آرطور برداشته بود و حال آنکه قدغن است. دقت‌های جغرافیائی هم کرده بود. نه فقط شفیع عریان کارساز است، جاسوس عریان هم بهتر کار می‌بیند» (سفرنامه...، ص ۲۴)

ذغال و لوازم دیگر گرفته و خود را ساخته و بر قوّت خویش می‌افزایند» و «وقایع نگار طمس» (روزنامهٔ Times) از توکیو می‌گذرد که خشم و غضب ژاپونیان مجدداً زیاد شده... دولت فرانسه برخلاف ژاپون آمادهٔ حرب گشته و این امر بر دولت انگلیس لازم است که مداخلتِ دولت ثالث را از این جنگ بمانع آید» و «دولت فرانسه از اعتراضات ژاپون در انهدام شرایط بی‌طرفیِ جنگ سخت متشر پریشان است.» (۱۵ مه ۱۹۰۵) در همین شماره، از روزنامهٔ «استدرد» (Standard) که می‌خواهد ردّ اتهام از دولتِ انگلیس بکند، نقل شده است که «ابداً جایِ حیرت نیست که ژاپونیان از اعانه‌ای که به خصم آنها رسیده برآشفته و ناراضی می‌نمایند ـ ژاپون در درکِ منافع و مضارّ خود ابداً محتاج باغوایِ خارجی نیست و این تصوّر که دیگری او را اغواکرده خطایِ محض است.»

خبر دیگری که با تاریخ ۸ دسامبر در شمارهٔ ۱۹ دسامبر ۱۹۰۴ حبل‌المتین درج است، در ارتباط با رقابتِ روس و انگلیس و در میان آمدن نام ایران قابل توجه است: «یکی از جهازات فرانسه که از مارسلس، بطرف دریای سیاه رهسپار بود و در اسلامبول جلو او را گرفته محمولاتش را تلاش (= بازرسی) نمودند ـ منجمله باروط و اسباب حراقه زیاد باسم میسو «نوز» وزیر گمرکات ایران که از اهالیِ بلژیک است، بیرون آمد» و به دنبال این خبر افزوده است: «این تلگراف معلوم نیست که مقرون بصواب یا از پلتیکِ همسایگان (= انگلیس) است، ولی در هر صورت شاهزاده (عین الدوله) صدراعظم و وزارت خارجهٔ ایران و سفیر کبیر اسلامبول را لازم است که تحقیقاتِ لازمه نموده کشفِ حالات بطریق شایسته بشود.» اینکه قضیه از سویِ دولتِ ایران پی‌گیری شده باشد دانسته نیست، اما گمانِ استفاده از پوشش نوزِ بلژیکی رئیس گمرکات ایران، در ارسال اسلحهٔ فرانسه برای روسها بوده است. این رابطه نیاز به شرح دارد.

وضع تعرفه‌های تازهٔ گمرکی و نصب مأموران بلژیکی برای اجرایِ آن، که درواقع تضمین وام گرفته شده از روس‌ها بود، از موجباتِ عمدهٔ آشفتگی‌ها در ایران و سایهٔ ناآرامیهایی شد که سرانجام به انقلاب مشروطه انجامید. انگلیس‌ها از رقابت بانکی روسها و توفیق آنهادر جلب نظر شاه و صدراعظم ایران به دادن وام با شرایط دلخواه دولت روسیه و گرفتن امتیاز و زمینه‌یافتن بلژیکی‌ها، سخت ناراضی بودند و در پیِ به دست آوردنِ ما به ازائی برایِ خود. براون در کتابش (انقلاب ایران، ص ۱۰۷ تا ۱۱۱) دربنباره تأکید دارد و در موجباتِ ناآرامیها می‌نویسد: «تا اینجا آثار نارضائی روزافزونی از ریخت و پاشهای فزایندهٔ شاه و عشق او به سفر خارج، از تعرفه‌های تازهٔ بلژیکی‌ها و کبر و نخوت مأموران بلژیکی، از بهره‌برداری از امتیازهای خارجیِ داده شده، و از استبداد عین‌الدوله می‌بینیم... چنین می‌نمود که عین‌الدوله (که ابتدا با خارجی‌ها راه نمی‌آمد) بعداً با بلژیکیها و روسها بنوعی کنار آمد، و گذاشت که مسیو نوز (M. Naus) پنج شش مقام مهم را یکجا در اختیار بگیرد، چندانکه در نهایت نه فقط رئیس کل گمرکات، بلکه وزیر پست و تلگراف، خزانه‌دار کل، رئیس ادارهٔ تذکره، و عضو شورایعالی کشور بود...» سرانجام «با انتشار عکسی که نوز بلژیکی را در لباس معممین نشان می‌داد، خشم بار آمده از رفتار خودسرانه و مستبدانهٔ مسیو نوز ـ بخصوص در میان روحانیان ـ بالاگرفت.»[۲۰]

مهدیقلی هدایت در احوال اینروزها می‌نویسد: «موسیو نوز با روسها داخل مذاکره شده، باعتبار معاهده با مصر که هم از دول کاملةالوداد است تغییری در تعرفهٔ گمرک داده، بصرفهٔ انگلیس نبود. اگرچه حاجی محمدتقی شاهرودی آن اصلاح را مفید بحال تجارت نمی‌دانست، بعقیدهٔ من رخنه به

20- E.G. Beowse, Persian Revolution ., pp 111-12

عهدنامهٔ ترکمانچای هر اندازه‌اش فتحی محسوب می‌شود. انگلیس که نارضامندی انگلیس و ارادهٔ مظفرالدینشاه بمسافرت فرنگ و استنکافِ اتابک از قرض بدون تضمین مصارف که چون قرضهای اسبق هباءً منثوراً نشود، کار را به استعفای اتابک کشانید...»[۲۱]

جنگ افروزان

منابع فارسی، مایهٔ این جنگ را خلاف عهد روسیه در تقسیم حوزهٔ نفوذ در خاور دور با ژاپن و طمع فرمانروایان و سرداران روس دانسته است. نمونهٔ این رأی را در نوشتهٔ ۴ سپتامبر ۱۹۰۵ حبل‌المتین می‌بینیم، که در تفسیر موافقتنامهٔ صلح، و پس از تحسین از ژاپن، «وزرای با انصافا دولت قوی الشکیمهٔ روس» را سرزنش می‌کند که «در صفحهٔ روزگار این جنگ خونریزانه را برپا کردند که تا دنیا برپاست در تیاترها تقلید جنگ ژاپن و روس را بیرون آورده... آیا جنگ طلبان را آیندگان بچه نوع یاد خواهند کرد؟»

تصوّر ایرانیان از افزون طلبی دولت تزاری تازه نبود. میر عبداللطیف شوشتری در سفرنامه و خاطرات خود بنام «تحفة العالم و ذیل التحفه» (نوشتهٔ سال ۱۲۱۶ هـ.ق.) زیر عنوانِ «در جولانگریِ خامهٔ برق عنان به ذکر لشکرکشی و سپهداریِ فرنگیان» چنین می‌گوید: «دیگر جماعت روس‌اند که به اروسیه مشهور است. مملکت روس اعظم ممالک ربع شمالی، و در عالم پادشاهی نیست که در بسط مملکت با او برابری نماید... هفتاد سال قبل ازین اروسیه مردمانِ جنگلی و از قبیلِ حشرات الارض بود. پتر نام پادشاهی که با پادشاه قهّار، نادرشاه، معاصر بود... به درستیِ ریاست و انتظام ملک همت گماشت... عظمت و شوکتی که اکنون آن فرقه دارند هیچیک از فِرَق نصارا را نیست و سلاطینِ فرنگ از استقلال و شوکتِ او در پیچ و تاب، و پیوسته از خوف او در لجّهٔ اضطراب‌اند... به عُدّت و شوکتِ خود مغرور و در صورتِ مقدور از دست اندازی به ملکِ هر نزدیک و دور از خود به قصور راضی نشوند.»[۲۲]

حبل‌المتین در شمارهٔ ۲۷ فوریهٔ ۱۹۰۵ می‌نویسد: «شالودهٔ اغتشاشاتِ اندرونی روس از عدمِ رغبت ملت بدین جنگ است که در متن واقع رؤسای جنگی دولتِ هشارالیها علی العموم و امیرالبحر «الکس اُف» و جنرل «کروپاتکن» خاصتاً ذمّه دارند. عجب آنکه در بین همین سردارانی که مؤسس جنگ بوده، پایهٔ اختلاف بدرجهٔ قصو است. اغراض شخصی را بر منافع ملت و دولت ترجیح می‌دهند.» همین روزنامه پس از پایان جنگ رأی می‌دهد که «ما به النزاع بر همه معلوم است که حرصِ طرفی و عاقبت اندیشی طرف دیگر بوده باعث این حرب گردید.» (۴ سپتامبر ۱۹۰۵)*

۲۱ـ هدایت: خاطرات و خطرات، ص ۳۵ـ ۱۳۴.

۲۲ـ میر عبداللطیف خان شوشتری: تحفةالعالم و ذیل التحفه (سفرنامه و خاطرات)، باهتمام ص. موحد، طهوری، تهران، ۱۳۶۳، ص ۳۷ـ ۳۳۶.

* یکی از پژوهندگان غربی می‌گوید که بدنبال طفرهٔ روسیه از اجرای توافق اکتبر ۱۹۰۲ با ژاپن در واگذاردن کره به آنها، اختلاف اینو با درمیان آمدن جناحهای سیاسی کره که فرصت را غنیمت شمردند، تشدید شد، و نیز با حضور گاردهای روسیه و ژاپن در پایتخت کره، تلاش روسیه برای تسلط بر ارتش و مالیه آنجا، کشیده شدن پای وزیر مختار ژاپن در سؤول در قتل ملکه،
←

در گفتگوهایی که تا چند روز پیش از جنگ میان دو دولت روسیه جریان داشت، روسیه سرسختی نشان داد. دولت ژاپن در یادداشتی که روز ۵ فوریه ۱۹۰۴ به دولت روسیه داده شد، اعلام تمایل به قطع روابط دیپلماتیک کرد، و حق هرگونه اقدام برای حفظ و دفاع از منافعش را محفوظ شناخت. مخاصمات بوسیلهٔ ژاپن در پرت آرتور و چاملپو (Chamulpo) در ۶ فوریه، دو روز پیش از اعلان رسمی جنگ، آغاز شد. هدایت که یکماه پیش ازین تاریخ در توکیو بوده است، می‌نویسد: «میستر تفت امریکائی حاکم فیلیپین بتوکیو آمد که بسمت وزارت جنگ بامریکا برود. چهارم ژانویه به توکیو وارد شد. احترامات فوق‌العاده از او کردند و پیدا بود که برایِ تصمیم قطعی جنگ منتظر او هستند. در دو روز توقف او صحبت گرم‌تر شد.

«در روز پنجم ژانویه وزیر خارجه دو نوبت بین امپراتور و مارکی ایتو آمد و شد کرد. شب ششم وزیر خارجیِ شامی بافتخار تفت داد. از اتابک (میرزا علی اصغرخان، امین السلطان) هم دعوت نمود... برای ساعت نُه مجلس برهم خورد. وزیرِمختار امریکا گفت: امر است که امشب وزراء متفرق نشوند مگر اینکه تصمیم جنگ و صلح را قطعاً بگیرند. میهمانان همه رفتیم و روز دیگر خبر جنگ منتشر گشت.»[۲۳] البته در فاصله این یکماه ازین تاریخ تا آغاز جنگ مذاکرات تازه‌ای هم بوسیلهٔ وزیرمختار ژاپن در پایتخت روسیه انجام شد که به نتیجه نرسید.

شکست‌های روسیه

اندکی پس از درگرفتن جنگ، موج شکست‌های روسیه از نیروهای ژاپن جهان را به شگفت آورد. عبدالله مستوفی در یادداشتهایش وضع جنگ را چنین شرح می‌دهد: «تمام وقعه‌ها بنفع ژاپونیها تمام می‌شود. کوروپاتکین سرکردهٔ روس که هنگام عزیمت از مسکو گفته بود عنقریب در توکیو عقد مصالحه را خواهد بست در مقابل قشونِ ژاپن فرسخ بفرسخ عقب می‌نشیند. در جنگ بحری هم ژاپونیها بعد از غرق کشتی امیرال نشین روسی که امیرال ماکارف هم در جوف آن بود، دهنهٔ خلیج پرت آرتور (Port Arthur) را بوسیلهٔ غرق کردنِ چند تا از کشتیهای بیمصرفِ خود سد و باقیِ قوایِ روس را در این بندر حبس کردند و از کار انداختند و با خیالِ راحت درِ اطرافِ این بندر قشون پیاده کرده آنجا را محاصره نمودند.

ژانرال استیل عبث ازاین بندر دفاع می‌کرد، بخصوص که در جنگهای برّی مانند موکدن (Mukden) و لیائو یانگ (Liao Yang) شکستهای اساسی بقشونِ روس وارد آمده اسیر و غنیمتِ زیاد بجنگ ژاپونیها افتاد. دیگر امیدی به پیشرفتِ روسها نبود. کوروپاتکین را معزول کردند و جانشین او لینویچ (Linovith) ازو خوشبخت‌تر نشده نتوانست در خاربین (Kharbine) جلو پیش آمدنِ قشونِ

→ فرار پادشاه از حفاظ ژاپنی‌ها به محلِ نمایندگی روسیه، سرانجام در بهار سال ۱۹۰۴ کار به جنگ کشید.

روسیه حساب موقع راکرده بود که خودداری از اجرای موافقتنامه با ژاپن با تکمیل راه آهنِ شرقی چین ـ که مسکو را به پرت آرتور می‌پیوست ـ همزمان باشد و بدنبال سیاسی تحریک آمیز بود. ویته Cont De Witte نمایندهٔ تزار در مذاکرات صلح، در خاطراتش تزار را مستقیماً مسؤول این رویه که آنرا «ماجرایِ خاور دور» می‌نامد، دانسته است. تزار در این هنگام در نفوذ چند افسرِ فاقدِ اصول درآمد که او را تشویق به درگیر شدن با ژاپن کردند، نگاه کنید به:

Gubbins John. H., The Making of Modern Japan; Books for Library Press, NY, 1977.

۲۳ـ هدایت، سفرنامه...، ص ۱۱۲.

ژاپن را بگیرد.»[۲۴] عواملی هم درمیان بود که خواه ناخواه بزیان روسیه کار می‌کرد، یکی از اینها راه آهن منچوری بود که روسها سرمایه‌گذاری فراوان در آن کرده بودند و اینک خود را ناچار به دفاع از آن می‌دیدند. «ژنرال کوروپاتکین منچوری را با ۱۰۰/۰۰۰ سرباز و حدود ۲۵۰ توپ صحرایی نگهداشته بود، اواسیر و گرفتار خط آهن بود و نمی‌توانست از آن جدا شود.»[۲۵]*

حبل‌المتین درشمارهٔ ۱۴ نوامبر ۱۹۰۴ با ذکر این که «کسی را نمی‌رسد که دربارهٔ جنگ حالیه پیش‌گوئی نماید» در تفسیری زیر عنوانِ «یکی از رجال با دانش می‌گوید» نوشته است: «خیالاتِ روسیان دربارهٔ ژاپن تغییر کلی کرده بنحوی که پس از رسوائی وشکستهای پی در پی و خسارتهای گوناگون، از تحریرات و تقریراتِ متهورانهٔ سابقهٔ خود نادم و پشیمان گشته بزبانهایِ مختلف عذرخطاهایِ گذشتهٔ خود را می‌خواهند ـ و نیز هیبت و سطوت ژاپن بنحوی در دلهایشان جایگزین شده که جرئت اینکه بگویند جنگ بدلخواه ما خواهد شد ندارند وبه‌لیت و لعل روزگار می‌گذرانند. گاهی دلِ خود را بآن خورسند می‌نمایند که چنانچه سابق براین پس ازدویست سال تسلّط تاتار و مغول بر ممالکِ روسیه، روسیان متفق شده مملکت خود را بقوّت اتحاد از قبضهٔ اقتدارشان بیرون کردند، حال نیز ممالک منچوریا راکه ژاپون از قبضهٔ روس خارج و بتصرّف خودآورده مجدداً خواهند گرفت و نام ژاپون را از صفحهٔ هستی محو خواهند کرد.

«لکن... مغولانی که روسیه توانستند از بلاد خود خارج کنند و ملکشان را از چنگشان بیرون آرند، جماعتی بودند وحشی و بی‌عقل و دانش، عاری از سیاست و تمدن وکیاست، با دلهای مملوّ از نفاق و خودپسندی و نفسانیّت، آرام طلب، راحت دوست، شهوت پرست. برعکس ژاپونیان که لذّت وطن دوستی و قومیّت ومزهٔ برادری و نوعیّت را چشیده و شهد اتفاق و اتحاد شیرینی ملک گیری و کشورستانی و ترقّی دولت و ملت در گلویشان چکیده....»

همین روزنامه در ۲۳ ژانویه ۱۹۰۵ زیر عنوان «تلگرافات»، بنقل از خبرگزاریها، می‌نویسد: «اعلیحضرت میکادو امپراتور ژاپون تلگرافاً جنرل نوگی و اردوی سوم او و امیرالبحر توگو و قشونِ بحریِ وی را دربارهٔ فتح بندر آرتهر تبریک فرموده، تمجید زیاد از جانفشانیهایشان نموده است.» «بین صحبت، جنرل‌استاسل از وضع شلیک و نشانهٔ ژاپونیان تمجید نموده، اسب خود راکه در میدانِ جنگ بر او سوار می‌شد به‌جنرل نوگی تقدیم کرد....»

روزنامهٔ حبل‌المتین در سراسر مدت جنگ رویدادهای آنرا دنبال می‌کند و تقریباً در هر شماره تفسیر خاص و گزارشهایِ گوناگون دربارهٔ آن دارد. صفحه‌ای از روزنامه را هم در سال دوازدهم (۱۹۰۴ـ۵) در هر شماره به یک دوره بررسی و گزارش زیرعنوانِ «تاریخ حربِ ژاپن» و دربارهٔ سازمان و نظام و آموزش و ادارهٔ ارتش ژاپن اختصاص داده است. در این بررسی، سازمانِ وزارت جنگ، واحدهای نظامی و صنوف آن، اسلحه و مهمات جنگی، سربازان و افسران و آموزشِ آنها، تدارکات، حمل و نقل و دیگر امور دفاعی و نظامی با آوردن ارقام و آمار شرح داده می‌شود.

بررسی‌هایی که دربارهٔ این جنگ و موقع دو طرف و تدبیرها «تدارک» و عملیات آنها شد،

۲۴ـ عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه)، کتابفروشی زوار، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۰، ص ۸۸ـ ۸۷

* هدایت دراینباره می‌نویسد: «راه آهن منچوری را روس بشرط کشیده است که پس از هشتاد سال مال چین باشد (۲۷ اوت ۱۸۹۶): اگر تا آن زمان چینی باقی بگذارند، راه آهن دیگر از حیز انتفاع افتاده است. بعد از سی و شش سال چین حق دارد راه آهن را بخرد اگر حساب سازی بگذارد.» (سفرنامه تشرف بمکه معظمه...، ص ۲۰)

25- Christopher Martin; The Russo- Japanese War (Abelard- Scheman, London, 1967), p.96.

موجبات زیر را برای شکست افتادن درکار روس برشمرده است: ۱ـ آشوب و نابسامانی در ادارهٔ امور عمومی، ۲ـ آماده نبودن روسیه برای جنگ، ۳ـ اختلاف میان سرداران جنگی و ناهماهنگی در فرماندهی، ۴ـ نخوت بیجای سرداران تزاری و دست کم گرفتن حریف، ۵ـ کمی سربازان و بی‌کفایتی افسران بواسطهٔ نقص نظام سربازگیری و آموزش و ترفیع در ارتش ۶ـ نارسا بودن هزینهٔ ادارهٔ عملیات جنگی، ۷ـ پراکنده بودن نیروی دریایی روسیه میان اروپا، آسیا و خاور دور، ۸ـ دور بودن به میدان‌های نبرد و نارسایی ارتباط راه‌آهن ۹ـ امتیازی که ژاپن با تسلط بر دریا بدست آورد، ۱۰ـ ضعف روحیهٔ رزمندگان، ۱۱ـ ناآرامی درونی روسیه و همراه نبودن ملت با پادشاه و دولت.

هدایت در سفرنامه‌اش تجربهٔ خود را از آشفتگی و نابسامانی در حکومت تزاری می‌گوید: «یک ساعت از روز گذشته وارد پرت آرطور شدیم، شنبه سوم شعبان (۲۵ اکتبر ۱۹۰۳). آمیرال (که خانم او با همان قطار سفر می‌کرد و مسافران ایرانی در واگن خودشان به او جا داده بودند) کالسکهٔ منحصر به فردِ پرت آرطور را آورد خانم و دخترش را برد و ابداً اعتنائی بما نکرد و معلوم نشد که هیچ کس از ورود اتابک اطلاعی داشته باشد. آلکسیف فرمان فرمای اقصای شرق در پرت نبود و از منزل خبری نیست... ما از مسقو به وزیر خارجه توسل جسته‌ایم و البته او سفارش کرده است. آمیرال بندر هم ما را دید.»[۲۶]

آماده نبودن روسها برای جنگ نتیجهٔ نابسامانی در دستگاه حکومت تزاری، غرور بیجای زمامداران و فرماندهان روسی و دست کم گرفتن حریف بود. رَوَند جنگ که سرنوشت آن سرانجام با نبرد دریایی تسوشیما و متلاشی شدن ناوگان روسی تعیین شد نیز شکست روسها را توجیه می‌کند، زیرا که روسیه خود را یک قدرت زمینی می‌دانست و بحریّه قوی نداشت، هرچند که در خشکی هم تقریباً در همهٔ نبردها باخت. این مراتب از جریان اختلاف میانِ سردارانِ روس پیداست. حبل‌المتین دربناره می‌نویسد: «رأی جنرل کروپاتکن، از آغازِ جنگ این بود که خصم را بجانبِ خود دعوت نماید تا هم دشمن خسته شود وهم از مرکز خویش بدور افتاده تا اندازه‌ای ضعیف گردد. همین نکته مایهٔ اختلاف رأی بین امیرالبحر «الکس آف» و «جنرل کروپاتکن» گردید. چه «الکس آف» را عقیده این بود که باید بر خصم تاخت و فرصتِ ترک تازی باو نداد... و این مناقشه واختلاف رأی بین این دو سردار جلیل‌القدر تا یک اندازه سبب ضعف قوای برّی و بحریِ دولتِ روس در اقصای شرق گردید» (۱۷ اکتبر ۱۹۰۴) و نتیجه می‌گیرد که حکمت عملی کوروپاتکین در میدان جنگ که مدافعه و نزدیک شدن بمرکز بود برای دولتِ روس مناسبت‌تر بود، زیرا که دور بودن صحنهٔ جنگ از مرکز قدرت، بزیان روسها کار می‌کند: «با این تدابیرو سرعت عملیاتی که ژاپونیان دارند، ولو در هر نقطهٔ منچوریا حتّی در «هاربن» روی آورند، از هم بمراکز خود نسبت بروسیان بدرجات شتی نزدیک‌ترانند؛ چه هر نقطه را قشون ژاپون متصرف شده و بهرجانب که رخ آورده راه‌آهن را همراه برده است.» در همانجا، در تفسیری بر شکست و فرار کوروپاتکین در نبرد لیائویانگ می‌افزاید: «جنرل کروپاتکین در این میدان اندک خطایِ اجتهادی کرده و زیادتر در اختیار اصولِ مدافعه ناچار بوده، اما خطایِ اجتهادی آن بود که از استعدادِ خصم کاملاً بی‌اطلاع... پس از ورود در منچوریا اسباب پیشقدمی خود را در مقابله با خصم مهیّا ندید... دولت روس در مقابلهٔ خصم تدارکاتِ جنگی خود راکامل ندیده است.»

دربارهٔ کوروپاتکین و اختلاف او با سردار دیگر روس گفته‌اند: «کوروپاتکین بیشتر یک بوروکرات بودتا یک فرماندهٔ نظامی... و مرد تصمیم نبود. او برای فرماندهی نیروهای وسیع در زمان

۲۶ـ هدایت، سفرنامه...، ص ۲۲ـ۲۱

جنگ کاملاً نامساعد بود، و با انتصاب دریادار «الکسیف» (Alexeieff) بوسیلهٔ تزار به مقام «نایب‌السلطنهٔ خاور دور» بیشتر فلج شد. آلکسیف باکوروپاتکین هیچ خوب نبود و در مقام مافوقِ او فرصت یافت که در کارِ جنگ رمینی مداخله کند، و کرد.»[۲۷]

حبل‌المتین (۱۷ اکتبر ۱۹۰۴) در تفسیری بر شکست نیروی روسیه در نبرد «ینتائی» می‌نویسد: «تا امروز جنرل «کروپاتکن» اقرار بکمال استعداد در مقابله با خصم ننموده بود، ولی در آن اعلانی که رسماً در پترسبرگ اشاعت داده اقرار می‌کند براینکه تدارکات جنگی کافی و اینک وقت آن رسیده که ابوابِ فتوحات برویِ ما باز گردد. اشاعهٔ آن اعلان پس از چنین شکست بیّن دیدن ابواب معاذیر را بروی او بسته... ثابت نمود استعداد ژاپونیان را چه در حملهٔ بر خصم و چه مدافعه ازدشمن و برعکس محقق ساخت که هیچ یک از این دو قابلیت در مقابل ژاپونیان در جنرل کروپاتکن موجود نیست...»

کوروپاتکین درکتاب خاطراتش به دفاع از خود برآمده و نوشته است: «در روزنامه‌های روسیه و هم خارجه مقاله‌های متعدد آمده است که در آن فرماندهٔ کلّ نیروها متهم به نداشتن عزم وقاطعیت در اداره کردن جنگهایِ متعدد شده است... تعبیر و تفسیر دربارهٔ این بی‌تصمیمی و تغییر مکرر فرامین جنگی چنان زیاد بوده که این عقیده را رایج ساخته است که این کوروپاتکین بوده، و نه دیگری، که نگذاشته است که ارتش و فرماندهانِ نیروها دشمن را شکست دهند. سه جلد اوّل کتاب من به این اتّهام پاسخ می‌دهد و می‌گوید که چه کوشش عظیمی باید می‌کردیم تا کار ازین بدتر نشود... من هرگز ازکسانی نبوده‌ام که عقیده دارند که فرمان را پس از آنکه صادر شد نباید عوض یا اصلاح کرد.»[۲۸]

درواقع هم کوروپاتکین با آنکه نام فرماندهٔ عالی را داشت، مدتها فرماندهٔ اول نبود. او از روزی که به لیائویانگ وارد شد تا ۲۵ اکتبر ۱۹۰۴ تابع و دستیار افسری بود بنام آلکسیف که بعنوان نایب السلطنه منصوب شده و ستادش دور از جبهه، در هاربین، بود.[۲۹]

نارساییهای دیگر هم بود. کوروپاتکین درجای دیگری ازکتاب خود می‌نویسد: «علت اصلی واماندگی نظامی ما کافی نبودن وجوهی بود که خزانه‌داری می‌داد.»[۳۰]

سربازان روس به داشتن اندام ورزیده وتحمل زیاد مشهور بودند، امّا بواسطهٔ کمی هوش و آموزش، ابتکار عمل نداشتند. ترفیع افسران هم برپایهٔ اصول و ضابطه نبود و در نتیجه، افسران تنبل و نالایق ترقی کردند.[۳۱] کوروپاتکین خود می‌گوید: «درجریانِ جنگ‌هایِ گذشته، در ۱۸۵۳-۵۵ (جنگ کریمه) و ۱۸۷۷-۷۸ (جنگ با ترکها) خوب روشن شد که افسران ارشد ما برای کار در احوال جدید و پیچیده آماده نیستند... ضعیف‌ترین افسران، ژنرالها بودند.»[۳۲] حبل‌المتین (۲۲ ژانویه ۱۹۰۵) خود کوروپاتکین* را نمونهٔ ژنرالهایی می‌گیرد که او وصف می‌کند، و در تفسیر یکی از شکست‌هایش می‌نویسد: «با اینکه در این عصر اختیار نقشهٔ جنگ را بدست یک وزیر جنگ

27- J.N. Westwood; Russo- Japanese War (Sidgwich & Jackson, NY., 1973), p. 28.

28- Kuropatkin (General); The Russian Army and the Japanese War; A.B. Lidsay (tr.), E.D.Swinton (ed.) (Hyperion Press, Westport, 1977). p. 81.

۲۹ـ نگاه کنید به مقدمهٔ مترجم برکتاب Kuropatkin ص IX

30- Kuropatkin, vol. 1,p. 143.

31- Westwood, p. 28.

32- Kuropatkin, vol. 1,p. 101.

* کوروپاتکین که سالهای بسیار ازخدمت نظامی خود را به مبارزه با ترکمن‌ها گذارنده بود، پیش از جنگ روس و ژاپن بسفارت کبرای فوق‌العاده به تهران هم آمده بود و عبدالله مستوفی شرح سفر او را در بیان وقایع شعبان ۱۳۱۲ (۱۸۹۵ م.) آورده است (شرح زندگانی من...، ج ۱، ص ۹-۵۰۸).

تسپرده‌اند، ولی از آدمی مانندهٔ «قره پاتکین» این نقشه کشی بعید نیست، زیرا غیر از اینکه بگیر وببند و بکش درسی نخوانده، خاصه کبر و...» این سخن اشارهٔ ملیحی به احوال ایران در آن روزگار دارد، امّا کینه از فشار استبداد روس و ضابطان این سیاست در داخل و خارج آنکشور را نیز نشان می‌دهد. همین روزنامه در مقالهٔ سیاسی خود در شمارهٔ ۲۷ فوریه ۱۹۰۵ پس از سقوط پرت آرتور کار جنگ را یکسره می‌داند: «مسلّم گردید که روس را در شرق الشرق تاب مقابله با چنین خصمی جسور نیست... بندر، آرتهر، کلیدِ منچوریا و منچوریا مفتاح فتوحاتِ چین در کلیهٔ ممالک فرزند آسمان است...»

نویسندهٔ «شرح زندگانی من» خاطره‌اش را از حال و هوای روزهای پایان جنگ در پایتخت تزاری و سرانجام کوروپاتکین چنین شرح می‌دهد: «هیچ جا فتحی نصیب روسها نمی‌شود. کوروپاتکین، سرکردهٔ باتبختر روس تزاری، مثل یکی از افراد دلشکسته و کلّه خورده، در گوشهٔ خانه افتاده، جز گاهی در دکان مولهٔ سلمانی، در هیچ محفل و مجلسی دیده نمی‌شود. در این آرایشگاه هم اگر کسی از افسرها باو بربخورد و احترامی بعمل آورد، از راه احترام ارشدی و لباس نظامی است. خود او هم، مانند برزو، شمر تعزیهٔ حسام‌السلطنه، پشم و پیلش ریخته، با سبیل‌های آویزان بسیار سرافکنده است.»[۳۳] **

حبل‌المتین درشمارهٔ ۱۳ مارس ۱۹۰۵ متن مناظرهٔ جالبی میان کوروپاتکین و کرپین بُرگ، در بدوِ ورود این دومی به مقر فرماندهی وپیش از نبرد مکدن را بنقل از روزنامهٔ فیگارو آورده است که تفرعن سردار تازه از راه رسیدهٔ روس را نسبت به ژاپنی‌ها نشان می‌دهد. و اعتراض او را به کوروپاتکین که چرا: «ده ماه کامل در مقابل جماعتی نیم وحشی معطل و بدین سبب نام دولت روس پست گردده»، و پاسخ می‌شنود که «... ندامت من ازسخنان بی‌اطلاعانه که در ابتدایِ حرکتِ خود مانندِ امروز شما درین موضوع زده بودم بیشتر است از ندامتی که درین جنگهای مختلف و شکستهای پی در پی حاصل نموده‌ام.» کرپین بُرگ باز با خندهٔ استهزاءآمیز می‌گوید: «مرا شگفت می‌آید که مشتی مردمانِ زرد چردهٔ کوچک جثهٔ تنگ چشم دهن گشادِ بی‌تربیت را چه تصور فرموده که بدین پایه مصدّق شجاعت و معرفت علم و دانش آنها شده‌اند:» و کوروپاتکین حرف آخر را می‌زند که «با این استعداد که از ژاپونیان دیده‌ام ما را مهاجمه نشاید... دولت روس با یک میلیون و نیم قشون که مهماتش تمام کامل باشد باید حملهٔ بر خصم نماید... استعدادِ ژاپون بیش از آن است که ما تصور کرده بودیم.» کرپین برگ می‌گوید: «جواب این سخنان را پانزده روز بعد خواهم داد، یعنی پس از آنکه ژاپونیان را شکست دادم.» حبل‌المتین می‌افزاید: «این بود که از گردِ راه رسیده مصمّم حملهٔ بر خصم شد، و «از بدو ورود بین این دو سپهسالار نقار واقع شده». و سپس به ملت ایران هشدار می‌دهد که «فریب تمدن و

** سرنوشت این سردار روس را می‌توان در برابر پایان کار «نوگی» دریاسالار ژاپنی نهاد: پس از جنگ جانانه در پرت آرتور و تسلیم شدن دشمن، نوگی فرماندهٔ قوای روس، استسل، را پذیرفت و به او اجازه داد که شمشیر ببندد و در پایهٔ مساوی با او دیدار کند. او از استسل برای دفاع جانانه‌اش تحسین کرد و سردار روس شجاعتِ نیروهای ژاپنی را ستود و نیزکشته شدنِ دو پسر نوگی را درجنگ تسلیت گفت و خواست تا اسب سفیدش را به او پیشکش کند. نوگی آنرا پذیرفت و تقدیم امپراتور کرد. نوگی چون بازگشت و به خاک میهن قدم گذاشت گفت که دوست دارد صورتش را با کلاه حصیری بپوشد و نمی‌خواهد چنان قهرمانی باشد که دربار‌ه‌اش این مَثَل آمده است که «هزاران سرباز می‌میرند تا سرداری را قهرمان و نامور سازند.»

از آن پس، نوگی زندگی را هرچه کمتر ارزش می‌نهاد. در سال ۱۹۱۲ که امپراتور میجی درگذشت و در روز بخاک سپردن او، نوگی در خانه‌اش درتوکیو شیوهٔ سامورایی خودکشی (سپّاکوُ یا هاراگیری) کرد، و به تبع او همسرش نیز را سربازی نمونه دانسته و به داشتن روح و جوهر سامورایی (بوشیدو یا آئین سلحشوری) ستوده‌اند و همسرش نیز زنی شایسته و برازندهٔ بانوئی یک سرباز و سردار با فضیلت بود. (هاشم رجب زاده، تاریخ ژاپن...، ص ۲۳۴، پانویس).

۳۳ـ عبدالله مستوفی، ۲: ۳۵ـ ۱۳۴.

قانون و علوم و نوعدوستی متمدنین جدید را نخورند.»

همان روزنامه در شمارهٔ ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۵ در تفسیری زیر عنوانِ «مکتوب یکی از دانایان» روسها را نکوهش می‌کند ـ که رجز می‌خواندند و، در برابرِ ژاپنی‌ها که مرد عملند، «... روسها چه کرده و می‌کنند؟ از ابتدایِ جنگ تایومنا هذا دست بسته و زبان گشادند ـ در اوایل از بی‌ترتیبی و بی‌ادبی ژاپونیها چها گفتند... روسها فرار را رجعت نام نهاده و رجعتِ منظم را قریب بظفر (اشاره به عقب‌نشینی منظم نیروهای کوروپاتکین از لیائویانگ) ـ غلغله در عالم انداختند ـ تا امروز هزار و ششصد توپ ژاپون از روسها گرفته یکبار به توکیو خبر دادند، ولی روسها روزی چهار توپ از ژاپون گرفتند یکماه تمام نوشتند... امروز هرچه شنیدیم ژاپونها کردند، گرفتند، رفتند، برعکس هرچه خواندیم روسها خواهند کرد، خواهندگرفت، خواهند رفت...»

سوای آماده نبودن نیروی زمینی روس و کمبودتدارکات وعدهٔ این نیروها و دشواری در رساندن آنها به جبهه‌های نبرد، روسها، چنانکه ازمنابع برمی‌آید، در دریا نیز برتریِ شایانی نداشتند. بحریّهٔ ژاپن شش رزمناو پیشرفته و شش نبرد ناو کوچک داشت. نیروی دریایی روسیه خیلی بزرگتر بود، اما واحدهای آن میان بالتیک و دریای سیاه و خاور دور تقسیم شده بود. ژاپنی‌ها جنگ را بموقع آغاز کرده بودند، زیراکه اگر یکسال می‌گذشت روسها شاید دوازده کشتی یا بیشتر که در آن هنگام در دستِ ساخت بود، در پرت آرتور می‌داشتند. روسیه و ژاپن هیچکدام زیردریایی نداشتند، اما هرکدام برای گمان بود که دیگری دارد.[۳۴]

جدا از شرح نارسائی‌ها در تجهیز برای جنگ، کوروپاتکین در یادداشتهایش بارها از نبودن نظام درست در ترفیع و آموزش افسران می‌گوید و شکایت دارد که در تعیین فرماندهان و ترقّی افسران، «رابطه» حکومت دارد نه «ضابطه»، و در نتیجه در صفوف ارتش کارآئی وشجاعت کمتر دیده می‌شود: «مدال و نشان بیش از اندازه داده می‌شود.»[۳۵] و «وزارت جنگ، افسرانی راکه از اسارت ژاپن به روسیه برمی‌گشتند، حتی فرماندهٔ هنگ می‌کرد، حال آنکه همهٔ کسانی راکه زخمی نشده‌اند و تسلیم می‌شوند باید در دادگاه نظامی محاکمه کرد که چرا تا آخرین نفس نجنگیده‌اند.» وباز «موارد بسیاری دیده شد که افسران و نیز سربازان (بستری در بیمارستانها) تمارض کرده بودند.»[۳۶] حبل‌المتین در شمارهٔ ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۵ از رفتار ناهنجار افسران روس در بیمارستانها نقل می‌کند که «زنانی که در بیمارخانها خدمت می‌کنند راهبه و یا مرحمه نامند... از بی‌ادبی و بیمزگی افسران زخمدار روس ترک خدمت کردند ـ در ژاپون کسی ازین قبیل سخن بیجا نشنیده بلکه باسم خواهری یاد و تذکار می‌کنند.»

هدایت که چندهفته پیش از آغاز جنگ روس و ژاپن سراسر خاک روسیه و منچوری را با قطار پیموده، روحیهٔ نازل نظامیان روس را از آنچه که خوددیده است قیاس می‌کند: «امروز که روز هشتم اکتبر روسی است روزی است که بموجب التیماتوم ژاپن روسها باید منشوری را تخلیه کنند (قدری مضحک بنظر می‌آید). دو نفر صاحب منصب جوان روسی که تازه از مدرسه بیرون آمده‌اند بما ملحق شده‌اندو به پرت آرطور می‌روند... یکی از آنها فرانسه می‌داند، گاه در منازل خبری باشد برای اتابک می‌آورد و خبر مهم خبر جنگ ژاپن است چون خبر منفی باشد نشاطی دارند. قریب بظهر به خاربین رسیدیم... رفقایِ نظامی شادمان خبر آوردند که جنگ موقوف شد... یک شنبه ۴ شعبان است صبح زود بیدار شدیم... اِلیس که از رفقای راه است بسراغِ ما آمد و اظهار ملالت کرد و گفت خبر

34- Westwood, p. 26.

35- Kuropatkin, vol.2, p. 174.

۳۶ـ همانجا، ص ۱۷۵.

موقوف شدن جنگ مورد تردید شده است.»[۳۷]

در سخن از روحیهٔ سربازان، کوروپاتکین می‌گوید: «بطور کلی طرفی در جنگ پیروز می‌شود که کمتر از مرگ بترسد. در جنگهای گذشته هم ما آمادگی نداشتیم و در جنگهای گذشته هم اشتباهاتی کردیم: امّا از آنجا که برتریِ روحیه با ما بود، چنانکه در جنگهایمان با سوئدیها، فرانسویها، ترکها...، ما پیروز بودیم. در جنگِ اخیر... قوت روحیهٔ ما از ژاپنی‌ها کمتر بودو همین شکستِ ما را موجب شد.»[۳۸]

عبدالله مستوفی که در این هنگام در پایتخت روسیه مأمور بوده، دربارهٔ این روزها نوشته است: «در رستوران و قهوه‌خانه‌های موزیک‌دار، قطعهٔ خداحافظی بوطن، با نغمهٔ محزونی که سازندهٔ قطعه به آن داده است، رواجی دارد. در و دیوارِ مغازه‌ها از باسمه‌های رنگ و روغنی که در آن حالتِ خانواده‌هایِ روسی را در موقع عزیمت جوانِ خانواده بمیدان جنگ نمایش می‌دهد، پوشیده است.»[۳۹] افسردگی و دلمردگی از حال و هوایِ تبلیغات بسیج سربازان پیداست.

ضعف روحیه و نداشتن شور و شوق برای جنگ منحصر به نظامیان نبود. بی‌تفاوتی مردم، حتی ضدیّت آنها با حکومت در این هنگامه زیانبارتر است. حبل‌المتین در ۲۷ فوریه ۱۹۰۵ می‌نویسد: «بالاتر از همه جسارت ملت و اغتشاشات اندرونی روس است که در متن واقع در چنین موقع کمر دولت را دوتا نمود ـ درحالی که خصم قوی پنجه مانند شیر ژیان از هر طرف روی آورده رجالِ دولت مشارالیها را مخبوط الحواس ساخته است ـ این اغتشاشات اندرونی نیز پیش آمده است که دولت از تهیه و تدارک مقابلهٔ خصم بازمانده نتواند باردویِ خود هیچگونه کمک رساند...»

حبل‌المتین در ۱۴ اوت ۱۹۰۵ در تفسیری بر شکست‌های پی در پی روسها از ژاپونیان به دولت روسیه توصیه می‌کند که «بهر نحوی که تواند این جنگ را به ختام رساند» و مایهٔ اصلیِ شکست را نابسامانیِ کارِ ادارهٔ مملکت، و این را از استبداد و بیعدالتی می‌داند: «قوّت و عزّت و حشمت به فزونی لشکر نیست. فریب وزرایِ کم عقل و پرطمع را نباید خورد... (دولت روس) بعد از فراغت (از جنگ) مملکت‌داری ژاپون را سرمشق خود سازد: عدالت را بآن درجه رسانَد تا ترقّی او بدان درجه رسد.»

همان روزنامه در ۱۷ اکتبر ۱۹۰۴، در میانهٔ جنگ، در اعجازِ همراهی و همدلی ملت با مساعی دولت نوشت: «قوهٔ مالیهٔ ژاپن در داخلهٔ خود و استعداد ملت در همراهی بدولت تا اندازه‌ای ثابت می‌نماید که ملت ژاپون هرگز دولت خود را به خویش واگذار نخواهند نمود... و هنوز اعتبار ژاپون در اروپا و امریکا بپایه‌ای است که در حصول قرض هیچگاه متردد و درمانده نشده... دولتِ روس نیز در تدارکِ قرضهٔ جدیدی از خارجه است و تاکنون مقضی المرام نگردیده...». این درحالی بودکه با ملاحظهٔ استعدادها و منابع طبیعی سرشار و درآمد ملی سالانه‌ای نزدیک به ده برابر ژاپن (روسیه ۲۸ و ژاپن ۲۵ میلیون لیره)، در آغاز جنگ تصور می‌رفت که دولت روسیه در شرایط مساوی آسانتر از ژاپن می‌تواند برای مصارفِ جنگی خود از خارج قرض بگیرد.[۴۰]

در این زمینه دو نکته که کوروپاتکین در یادداشتهای خود یاد کرده، جالب است، یکی لزوم

۳۷ـ هدایت، سفرنامه...، ص ۲۳ـ ۲۰.

38- Kuropatkin, vol. 2, p.80.

۳۹ـ عبدالله مستوفی، ۲: ۱۳۴.

40- Westwood, p.26.

حمایت مادی و معنویِ همهٔ ملت از یک جنگ میهنی: «کافی نیست که همهٔ رده‌های ارتش سرشار از روح جنگیدن تا حصولِ پیروزی باشند: باید که همهٔ ملت چنین احساسی داشته باشند و با همهٔ امکان و توان خود به تلاش مقدّسی که ارتش درکارِ آنست، یاری دهند.»[41] دیگر، ریشه و مایهٔ ضعف روحیهٔ رزمندگان، با این شناخت که «وضع ارتش هم تابع وضع کلی کشور است: اینها هم از همین مردمند...»[42] بقول حبل‌المتین: «خساره‌ای که در این جنگ ازملتِ جاهل بدولتِ روس واردگردید از خسارات واردهٔ خصم برتر و بالاتر است...»* (شمارهٔ ۲۷ فوریهٔ ۱۹۰۵)

دنباله دارد

41- Kurpoatkin, vol. 2,p. 176.

۴۲ـ همانجا، ص ۹۹.

* کوروپاتکین فرماندهٔ عالی روسیه در جنگ با ژاپن در پایان کتابش که پس از جنگ منتشر شده موجبات ناکامی روسیه را چنین جمع‌بندی کرده است: «رویدادهایی راکه در سالهای ۵ـ۱۹۰۴ در خاوردور بوقوع پیوست می‌توان باعتبار اهمیت تاریخی و عظمت آن برای روسیه و برای جهان، در شمار وقایعی نهاد که روسیه در سالهایِ نخستِ قرنهای هیجده ونوزده تجربه کرد. در مبارزه با چارلز دوازدهم (Charles XII) و ناپلئون مردم روسیه با تزار همراه بودند، ودلیرانه همهٔ آزمونهایِ دشوار را تحمل و جانبازیها کردند، به ارتش نیرو و اعتلا دادند، با ارتش به مهربانی رفتار کردند، به آن عقیده داشتند و خیر و پیروزی آنرا می‌خواستند، و به ارتش برای عملیات شگرفش از ته دل احترام می‌گذاشتند. مردم ضرورتِ موفق شدن را دریافته بودند، در هیچگونه فداکاری تردید به خود راه نمی‌دادند، و از طول زمان برای رسیدن به پیروزی خسته نمی‌شدند پس، مساعی هماهنگِ تزار و مردم برایمان پیروزی مسلم آورد. راه پیروزی در زمانِ حاضر همان است که نیاکانِ ما در نخستین سالهایِ دو قرن گذشته رفتند.

اگر روسیهٔ نیرومند، برهبریِ تزار، آکنده از اراده‌ای شجاعانه و سرسخت و یکراه برای شکست دادن ژاپنیها بوده و از فداکاریها و زمان و فرصتِ لازم برای حفظ تمامیت‌ا و شأن روسیه دریغ نکرده بود، بهنگرمی اعتماد واردهٔ فرمانروایش و مردم همدل ومتحد، تا درهم شکستن دشمن می‌جنگید.

ابوالفضل قاسمی
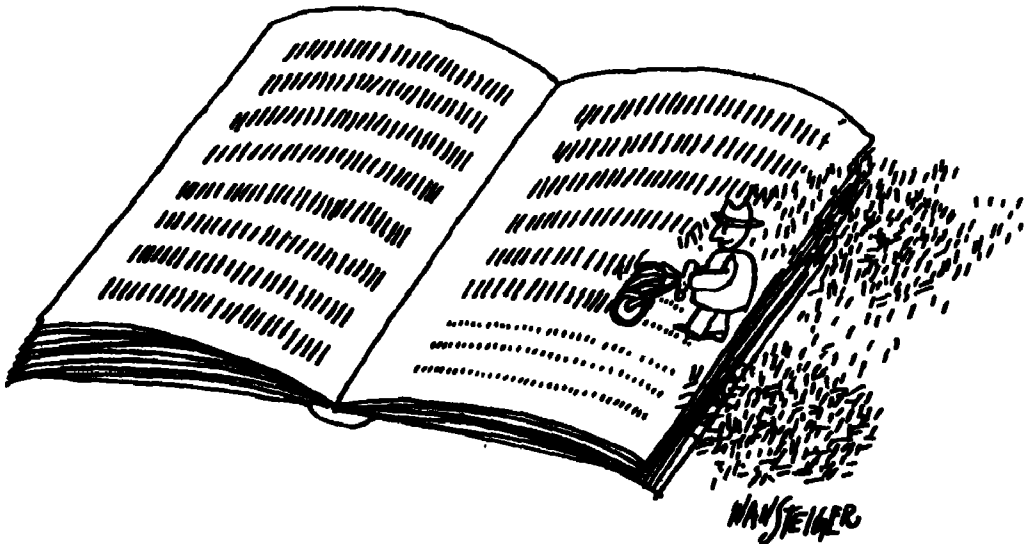
سیاستمداران ایران

در اسناد محرمانهٔ وزارت خارجه بریتانیا

(بخش هفتم)

(چاپ این سلسله شرح حالها دلالت بر آن ندارد که مجله با همه مطالب آن موافق است)

۸۷ـ قدیمی، دکتر حسین

دکتر حسین قدیمی حدودسال ۱۸۹۵/۱۲۷۴ خ. در تهران تولد یافت، دومین پسر اسدالله قدیمی (مشارالسلطنه[1]) است، تحصیلات خود را در فرانسه انجام داده با پایهٔ عالی در دکترا به تحصیلات خود پایان داده است.

وابستهٔ ایران در پاریس در سالهای ۲۱ـ۱۹۱۸ بود. با یک زن فرانسوی ازدواج کرده است. در سالهای ۲۳ـ۱۹۲۲ وارد وزارت امور خارجه ایران شد. در سالهای ۱۹۲۸ـ ۱۹۲۴ عهده‌دار دبیری سفارت ایران در برن برای اموجامعه ملل گردید. در سالهای ۳۲ـ ۱۹۲۹ رئیس نمایندگی جامعهٔ ملل، بخش قراردادها در وزارت خارجه گردید.

در سالهای ۱۹۳۲ کاردار سفارت در استکهلم، سال ۱۹۳٦ رایزن سفارت در برن شد.

۸۸ـ غفاری، امیرسهام‌الدین (ذکاءالدوله)

امیرسهام‌الدین غفاری (ذکاءالدوله) بسال ۱۸۸۰/۱۲۵۹ خ. پا به گیتی گذاشت. دومین پسر مهندس الممالک و تحصیلکردهٔ آلمان است. بسال‌های ۱۸ـ۱۹۱۴ وی عضو هیأت وزارت علوم، و بسال‌های ۲۲ـ ۱۹۱۹ وزیرمختار ایران گردید. وی در مدت سلطنت رضاشاه تا سال ۱۹۳۱ به ایران بازگشت. از درباریان و پیشکاران مظفرالدینشاه احمدشاه می‌بود. در ۱۹۳۴ بعنوان استاد علوم اقتصادی در وزارت معارف بکار گمارده شد.

غفاری زبانهای فرانسه و آلمانی و کمی نیز انگلیسی بلد است. مردی زبانباز و یکدنده و دارای اندیشه عالی و مهم و لغزش ناپذیر است. از حکومت پهلوی بجهت محو دموکراسی و آزادی عقیده خرسند نیست. دخترانش به فامیلهای بزرگ دلبستگی پیدا کرده‌اند.

۸۹ـ غفاری، حسنعلی (معاون الدوله)

حسنعلی غفاری (معاون الدوله) حدود سال ۱۸۹۰/۱۲٦۹ خ. متولد شد. پسر معاون‌الدوله وزیر پیشین وزارت خارجه، تحصیلکردهٔ اروپاست. کار خود را از وابستگی سفارت ایران در بروکسل شروع و کاریر وزارت خارجه پیدا کرد. کار خود را با مقام مدیرکلی ادارهٔ پروتکل آغاز نمود، بجهت دریافت نشان از رضاشاه جزء شخصیتهای برجسته درباری شد. در سال ۱۹۲۹ بعنوان مدیر کل سیاسی در وزارت خارجه بکار پرداخت. او در نوامبر ۱۹۲۹ از کار برکنار گردید. علت اینکار برای این بود که اجازهٔ نشر اخبار مربوط به محاکمات وزارت خارجه را در جراید داده بود.

۱ـ جرج چرچیل در یادداشتهای خود اسدالله خان مشارالسلطنه را از صاحبمنصبان وزارت خارجه می‌نویسد. برای او هفت پسر یاد می‌کند، خاندان قدیمی را یک خانوادهٔ بزرگ می‌نویسد. P.57-58 No.340

بعد از مدتی دگربار در دسامبر ۱۹۲۹ بکار بازگشت. او اعادهٔ موفقیت خود را مرهون اقدامات تیمورتاش وزیر دربار می‌داند. با تیمورتاش بسیار صمیمی است.
معاون‌الدوله یک مرد با فرهنگ و دلپذیر است. زبانهای فرانسه و آلمانی را بروانی صحبت می‌کند.
در بهار ۱۹۳۳ وزیر مختار ایران در بروکسل شد و در دسامبر سال ۱۹۳۶ بتهران فراخوانده شد.

۹۰ـ غفاری، جلال‌الدین (مهندس الممالک)
جلال‌الدین غفاری (مهندس الممالک)حدود۱۸۷۸/ ۱۲۵۷ خ. در تهران دیده بجهان گشود. پسر مهندس الممالک یکی از وزیران ناصرالدینشاه ومظفرالدینشاه است و تحصیلات خودرا در تهران وسپس آلمان بانجام رسانید. در سال ۱۹۱۳ وارد خدمات وزارت مالیه شد و عهده‌دار مشاغل متعدد بعنوان مأمور عواید گردید. بجهت تحریکاتی که علیه او شد در سال ۱۹۲۹ از کار برکنار گردید. از این بیعد او از سوی دولت مأمور ارتباط و مذاکره با شیخ محمره گردید. پس از مرگ شیخ در مه ۱۹۳۶ از کار بیکار شد.
او مردی حرّاف و فعال و طرفدار آلمان است، اما دیده نشد که روابطی با اعضاء سفارت آلمان داشته باشد.

۹۱ـ قریب، عباسقلی (مترجم الممالک)
عباسقلی قریب (مترجم الممالک) حدود سال ۱۲۵۹/۱۸۸۰ خ. در تهران تولد یافت. تحصیلات را در تهران انجام داده است. درسال ۱۹۱۰ وارد خدمات وزارت امور خارجه شد و مدتها بعنوان مترجم زبان فرانسه بکار پرداخت. در سال ۱۹۱۴ رئیس ادارهٔ ترجمهٔ وزارتخانه و سپس رئیس کابینه شد. از سال ۱۹۳۴ در رأس ادارهٔ مطبوعات و اطلاعات قرار گرفت.
او بزبان فرانسه و کمی به زبانهای انگلیسی و ایتالیایی آشناست. او فعلاً مرد مجردیست و با دو پسر و سه دخترش زندگی می‌کند.

۹۲ـ قدس، حسین
حسین قدس حدودسال۱۸۹۲ / ۱۲۷۱ خ. پا به گیتی نهاد. فارغ‌التحصیل مدرسهٔ سیاسی تهران است. مدتی دارای پستهای گوناگون در وزارت امور خارجه عهده‌دار بود و سپس پنج سال دبیر سفارت در لندن شد. مدت کوتاهی به بررسی ادبیات ایران پرداخت. در سال ۱۹۳۴ منشی خصوصی وزارت امور خارجه شد، دبیر سفارت واشنگتن بود و پس از قطع رابطه کاردار سفارت واشنگتن گردید. وی متهم به سوءاستفاده از امتیاز در امر گمرک بهنگام اشتغال در واشنگتن می‌شود. در مارس ۱۹۳۷ دبیر سفارتخانه در لندن گردید.
به زبانهای انگلیسی، فرانسه آشناست. یک مرد آرام و ریاست مآب است.

۹۳ـ هژیر، عبدالحسین
عبدالحسین هژیرحدود سال ۱۸۹۵/ ۱۲۷۴ خ. دیده بجهان گشود. پسر یکی از فدائیان مشروطیت ایران است. هژیر تحت نظر تقی‌زاده بکار سیاسی پرداخت. بهنگام وزارت تقی‌زاده در

سال ۱۹۳۰ در وزارت طرق وشوارع ادامه داد و سپس در وزارت مالیه بازرس بانک ملی شد. مورد توجه داور بود. از اینرو به پستهای سودآوری منجمله مدیریت شرکت قماش رسید، مهمترین مشاغل او در این طریقه عضویت در کمیسیون کنترل ارزی بود.

هژیر فعال و متکبر است، او درگذشته مدتی مترجم قنسول روس بوده است.

۹۴ـ حکیمی، علی اکبر

علی اکبر حکیمی حدود سال ۱۲۷۳/۱۸۹۴ خ. متولد شد. پسر میرزا محمودخان حکیم‌الملک پیشخدمت ویژهٔ مظفرالدینشاه است. با یک زن فرانسوی ازدواج کرده در نزدیکی تهران دارای املاک است. در این زمینها انواع پنبه باکیفیت خوب تولید می‌کند.

در سال ۱۹۳۱ روی همین سابقه به مدیریت کل کشاورزی رسید و در ۱۹۳۲ از کار دست کشید.

در سال ۱۹۳۲ بعنوان عضو هیأت مدیرهٔ بانک کشاورزی بکار پرداخت و سپس در املاک خود استراحت کرد.

۹۵ـ هدایت، عزت‌الله

عزت‌الله هدایت فرزند صنیع‌الدوله که در آشوبهای مشروطیت حدود سال ۱۹۰۸ در تهران ترور شد. بسال ۱۲۷۴/۱۸۹۵ ج دیده بجهان گشوده بود. وی تحصیلکردهٔ آلمان است و در رشتهٔ مهندسی فارغ‌التحصیل شده است. در سالهای ۱۹۲۳ ـ ۱۹۲۰ عضو ارشد سفارت برلن بود و بسال ۱۹۲۵ عضو ارشد وزارت فوائد عامه، سپس عهده‌دار ریاست ساختمان راه‌آهن شد. کارهای او در اجرای پروژه‌های فنی مورد توجه بود. ستون فقرات امور صنعتی کشور بشمار می‌رفت. در سال ۱۹۳۰ مدیرکل بندر پهلوی شد.

در فوریه ۱۹۳۶ بعلت بی‌ترتیبی و بی‌نظمی در وزارت طرق وشوارع، بازداشت شد و مورد پیگرد قرار گرفت. بهمین مناسبت در پائیز همان سال بمدت شش ماه زندانی شد و محکوم به حبس و پرداخت جریمه گردید. هدایت مردی باهوش و جذاب است. بزبانهای فرانسه و آلمانی آشناست. مادر او دختر مظفرالدینشاه بود.

۹۶ـ هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه)

مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) حدود سال ۱۲۸۴/۱۸۹۵ خ. تولد یافت. چندسالی در آلمان گذراند. وی مدتی از پیشخدمتهای دربار می‌بود. در سال ۱۹۰۳ اتابک را در سفر دور دنیا همراهی کرد، سپس بقصد زیارت راهی شهر مکه شد. در سال ۱۹۰۴ بتهران بازگشت و بعنوان مدیر مدرسهٔ نظامی بکار پرداخت. در مارس ۱۹۰۷ وزیر تعلیمات عمومی و در اکتبر همانسال وزیر عدلیه، در سال ۱۹۰۸ حکمران آذربایجان گردید و در ژوئن ۱۹۰۸ راهی اروپا شد. در آگوست ۱۹۰۹ بخدمت خود درآذربایجان ادامه داد و تا سال ۱۹۱۱ در این سمت بود. سپس دگربار راهی اروپا شد. در اینموقع بجهت دخالت روسها دورهٔ بدی را سپری کرد. در دسامبر ۱۹۱۱ به ایران بازگشت. از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۵ عهده‌دار حکمرانی فارس شد و گرایش بسوی آلمان پیدا کرد و با مأموران آن کشور در ایران همکاری نمود. درنوامبر ۱۹۱۷ وزیر عدلیه گردید و در ژانویه ۱۹۱۸ باز باین سمت رسید. در آوریل ۱۹۱۸ وزیر داخله شد. در اینموقع وی به شورشیان جنگل

علیه حکومت مرکزی کمک کرد و همچنین در برابر دخالتهای ناروای پلیس جنوب علیه مردم جنوب موضع گیری نمود. با مردم علیه انگلستان همصدا شد.

از ژوئیه تا نوامبر ۱۹۲۰ وزیر مالیه، از مارس تا ژوئن ۱۹۲۳ وزیر فوائدعامه گردید. در دورهٔ پنجم قانونگذاری بنمایندگی مجلس تعیین شد. در ژوئن ۱۹۲۶ وزیر فوائدعامه، در آوریل ۱۹۲۶ رئیس دیوانعالی تمیز شد. در ژوئن ۱۹۲۷ به مقام ریاست وزرائی رسید. وزارت مالیه را نیز بعهده گرفت. مخبرالسلطنه بزبانهای آلمانی و فرانسه حرف می‌زند و کمی نیز انگلیسی بلد است. مردی باهوش وخوش بیان است. از زمان جنگ بین‌المللی تنفری به روسها پیدا کرده است.

با انگلیسها روابط دوستانه‌ای ندارد، ولی در سالهای بعد مجذوب سیاست ما شد. از هرگونه دسیسه‌ها برکنارست. بهنگام ریاست وزرائی یک شخصیت پوشالی بود، آنچه را تیمورتاش دیکته می‌کرد انجام می‌داد. اواعتیاد شدید به تریاک داشت. همین عادت او را از لحاظ بدنی و مغزی زار و نزار کرده است.

کابینهٔ هدایت تا سپتامبر ۱۹۳۳ دوام یافت. در اینموقع بدستور شاه او از کار کناره گیری کرد.

بعد از ریاست وزرائی حاکم خراسان شد، ولی بعلت کهولت از این کار عذر خواست، در دسامبر ۱۹۳۳ کس دیگری بجای او به مشهد گسیل شد.

۹۷ـ هدایت، رضاقلی (نیرالملک)

رضاقلی هدایت (نیرالملک) بزرگترین فرزند جعفرقلی هدایت (نیرالملک)، برادر مخبرالدولهٔ آخری است و دارای نشان (K.C.I.E). حدود سال ۱۲۴۹/۱۸۷۰ خ. در تهران متولد شد. فارغ‌التحصیل مدرسهٔ دارالفنون تهران است. در سالهای ۱۹۲۰ـ ۱۸۹۵ در وزارت علوم بخدمت پرداخت. در ۱۹۲۱ـ ۱۹۱۹ مدیر کل این وزارتخانه و در کابینه سید ضیاءالدین (کودتا) وزیر علوم شد و در سال ۱۹۲۲ نیز همین پست را حفظ کرد. در حال ۱۹۲۷ عضو دیوان عالی کشور و در سال بعد رئیس دیوان عالی کشور شد و تا سال ۱۹۳۴ این پست را داشت. در سال ۱۹۳۶ بجهت ناخرسندی شاه از مبارزه با فساد از نحوهٔ محاکمه اعضاء وزارت طرق و شوارع از کار کنار گرفت. در سالهای ۳۲ـ۱۹۲۹ وی عضو عالیرتبه هیأت مدیرهٔ بانک ایران می‌بود.

نیرالملک یک مرد شریف و محترم و جنتلمن است و بیشک خوشحال است از اینکه در این دادگاه که مورد توجه شاه بود وظایف خود را انجام می‌دهد.

۹۸ـ حکمت، علی اصغر

علی اصغر حکمت حدود ۱۸۹۴ خ. دیده بجهان گشود. از یک خاندان شیرازی دختر عموی مشارالدوله (میرزا نظام‌الدین خان حکمت) و سردار فاخر (میرزا رضاخان حکمت) است. وی تحصیلکردهٔ مدرسه انجمن میسیونری کلیسا در شیراز از ۱۹۰۸ تا ۱۹۰۹ می‌باشد. زبان عربی را خوب می‌داند. در سال ۱۹۱۴ بتهران آمد، داخل کالج آمریکایی شد و در سال ۱۹۱۷ فارغ‌التحصیل گردید. داخل خدمات دولتی در وزارت معارف گردید و سمت بازرس را عهده‌دار و در سال ۱۹۲۰ مدیر ادارهٔ معارف استان فارس شد. اما بجهت تحریکات گروهی پست خود را از دست داد. کاندیدای نمایندگی مجلس در دوره پنجم از جهرم شد، ولی در انتخابات پیروز نگردید. دروزارت علوم تقریباً تا سال ۱۹۳۰ بخدمت پرداخت و در اینسال راه پاریس را برای ادامهٔ تحصیل پیش گرفت. در رشتهٔ علوم قضائی بتحصیل پرداخت. گفته می‌شود با موفقیت امتحانات را بپایان برد و

فارغ‌التحصیل شد. در سپتامبر ۱۹۲۳ بخاک وطن بازگشت و در وزارت معارف بکار پرداخت، در فوریه ۱۹۳۵ وزیر معارف شد.
علی اصغر حکمت یک مرد دلپذیر و جالبی است، انگلیسی خوب بلد است، همیشه بدرد مردم می‌خورد. با دختر عموی خود ازدواج کرده است.

۹۹ـ حکمت، رضا (سردار فاخر)

رضا حکمت (سردار فاخر) حدود سال ۱۲۶۴/۱۸۸۵ خ. در شیراز متولد گردید. برادر کوچکتر نظام‌الدین حکمت مشارالدوله است. در موقعیتهای مختلف عضو مجلس شورای ملی بوده است. در سالهای ۳۵ـ ۱۹۳۴ حکمران استرآباد و در سالهای ۳۶ـ ۱۹۳۵ حکمران یزد شد.
دارای ثروت زیادی در شیراز است. مردی دوست داشتنی و محتاط می‌باشد. انگلیسی بلد است.

۱۰۰ـ همایون جاه، محمدعلی

محمدعلی همایون جاه حدود ۱۲۶۷/۱۸۸۸ خ. تولدیافت. فارغ‌التحصیل مدرسهٔ علوم سیاسی از تهران می‌باشد. در سالهای ۲۵ـ۱۹۲۲ به پست امور دادرسی در وزارت خارجه رسید و پس از مدتها عهده‌دار بودن امور دفتری در سال ۳۴ـ ۱۹۳۲ به ریاست یکی از بخشهای وزارتخانه رسید. در سال ۱۹۳۵ رایزن سفارت در پاریس شد. انتصاب وی به این پست بجهت آشنا نبودن کافی بزبان فرانسه عجیب بنظر می‌رسید. بجهت هیکل جسیم و خپله، آدم کم هوشی بنظر می‌رسد. اشتغال او در وزارت خارجه شوخی و لطیفهٔ خوبی برای عده‌ای شده است. نصب او را به این پست بعلت وابستگی به کاظمی وزیر امور خارجه می‌دانند.

۱۰۱ـ ایلخان، امیرحسین

امیرحسین ایلخان پسر سردار ظفر بختیاری که حدودسال ۱۲۷۵/۱۸۹۶ خ. پا به گیتی نهاد. مدتی در انگلستان بتحصیل اشتغال داشت، با خواهر سردار اسعد ازدواج می‌کند.
در سالهای ۱۸۱۹ـ ۱۸۱۸ حکمران یزد می‌شود. در دورهٔ ٦ و ۷ و ۸ قانونگذاری نمایندهٔ مجلس می‌گردد، از او سلب مصونیت پارلمانی شد و سپس در دسامبر ۱۹۳۳ بازداشت گردید. در سال ۱۹۳۴ به اتهام مخالفت با دولت از سوی دادگاه نظامی محاکمه شد و بزندان با اعمال شاقه محکوم گردید و بسال ۱۹۳٦ از وی رفع مزاحمت بعمل آمد.
امیرحسین یک شخصیت مردمی و دوست داشتنی است. بزبانهای فرانسه و انگلیسی آشنائی دارد. گفته بودند ببازی چوگان علاقهٔ زیاد دارد.

۱۰۲ـ جهانبانی، امیرلشکر امان الله

امیرلشکر امان الله خان جهانبانی حدودسال ۱۲٦۹/۱۸۹۰ خ. تولد یافت. پسر امان‌الله میرزا ضیاءالدوله از اخلاف فتحعلیشاه قاجار است. کسی که در قنسولخانه انگلیس در تبریز دست بخودکشی زد. او از دست روسها در سال ۱۹۱۷ به سفارت پناهنده شده بود. جهانبانی در سال ۱۹۰۷ داخل مدرسهٔ توپخانهٔ قزاقخانه شد. در سال ۱۹۱۰ برای دخول به مدرسه نظامی به مسکو عزیمت کرد. بسال ۱۹۱۳ فارغ‌التحصیل شد. دو سال بعد اودر گارد سلطنتی بکار پرداخت. در سال ۱۹۱٦ او به دیویزیون قزاق ایران با درجهٔ سروانی پذیرفته شد. مقام آجودان مخصوص ستراسلسکی

(Strasselsky) را بعهده گرفت، سپس افسر فرماندهٔ قزاقخانه شد. به هواداری رضاخان در ۱۹۲۱ شرکت جست. در عملیات نظامی برای سرکوبی سمیتقو معروفیت یافت. در پیوستن و بکارگماردن افسران تزاری به ستادارتش کمک شایانی کرد. در سال ۱۹۲۲ سرتیپ شد و در سال ۱۹۲۲ ازانگلستان و فرانسه دیدن کرد.

با اینکه خود او از خاندان سلطنتی قاجاری بود، ولی در انقراض سلسلهٔ قاجار نقش لازم را ایفاء کرد. بسبب آلودگیهای مالی در هنگام خدمت از کار برکنار ولی بلافاصله گناه و خطای او نادیده گرفته شد و مورد توجه شاه قرار گرفت. در سال ۱۹۲۶ به ریاست ارکان لشکر غرب گمارده شد.

بوسیلهٔ شاه در پائیز ۱۹۲۸ ارتش را سازماندهی کرد. فرماندهی قوای اعزامی به بلوچستان را بعهده گرفت. آسایش و آرامش را به آن خطه بازگرداند. بجهت حسن انجام خدمت در مأموریت در نوامبر ۱۹۲۸ خدماتش موردقدردانی قرار گرفت، به درجه ژنرالی (امیرلشکری) ارتقاء یافت. در دسامبر ۱۹۳۰ به فرانسه رفت، دو سال درکالج نظامی عالی در فرانسه دورهٔ مخصوص راگذراند، در ۱۹۳۲ بازرس قشون گردید و در سال بعد بازرس مدارس نظامی شد، در سالهای ۳۵ـ ۱۹۳۴ مأمور بلوچستان شد. در اکتبر ۱۹۳۵ باین جهت از نظر شاه افتاد که انتقاداتی در بی‌ترتیبی افسران عالیرتبهٔ ارتش کرده بود. ولی دورهٔ این بحران کوتاه بود، او در مارس ۱۹۳۶ مدیر عامل امور صنایع گردید.

با اینکه باد نخوتی درسر دارد مردی باهوش و تحصیلات خوب است. شوق وشوری به کارهای ورزشی دارد، قشون ایران را به امور ورزشی تشویق می‌نماید. او علاقه بازیهای تنیس و چوگان دارد. بنیادگذار انجمن اروپائیان در ایران شد. او تا حدی آدم بی‌اراده است. او از تکه‌کردن مردم بگفتهٔ رفقایش ابا نمی‌کرد. او تمایلات غربی دارد، روحیه‌اش آمادهٔ پذیرش ترقیات غرب است بی‌اینکه توجه به وضع محیط داشته باشد. او نسبت به سنش خیلی عاقل بنظر می‌رسد. با انگلیسها روابط دوستانه دارد، ولی رژیمهای فرانسه و روسیه را مناسب ایران می‌داند. امیرلشکر جهانبانی زبانهای روسی و فرانسه را بروانی صحبت می‌کند. او ابتدا با یک زن روسی و سپس یک زن ایرانی زناشوئی کرد.

۱۰۳ ـ غفاری، جلال (جلال السلطنه)

جلال غفاری (جلال السلطنه) حدود سال ۱۲۶۱/۱۸۸۲ خ. متولد شد. پسر عموی علاء وزیر مختار جدید ایران در لندن است. بمدت تقریباً بیست سال زیر نظر عمویش (علاءالسلطنه) در سفارت ایران در لندن خدمت می‌کرد.

در سال ۱۹۲۳ وزیرمختار ایران در استکهلم و سپس دو سال نیز وزیرمختار ایران درقاهره می‌شود. در سالهای ۱۹۳۰ـ ۳۳ رئیس ادارهٔ انگلیس وزارت خارجه و سپس وزیرمختار ایران در واشنگتن می‌گردد. در این پست کار پر سر وصدایی از او سر زد. او باتهام اقدام شگفت‌انگیز تحریک سناتور کینگ ونقض قوانین دولت آمریکا تحت پیگرد قرار گرفت. در نوامبر ۱۹۳۵ بوسیله پلیس فدرال در الکتن (Elkton) بعنوان تقلب و تخلف در رانندگی و راهنمایی بازداشت شد. این خبر سبب قلمفرسایی در جراید گردید، منجر به تیرگی روابط دو دولت شد، ازاینرو در دسامبر ۱۹۳۵ بتهران احضار و سفارت ایران در واشنگتن بسته شد.

وی مردی خواب آلود و باهوش کافی است. مدت زیادی درپست خودباقی نماند. دارای ذهنی توانا می‌باشد، زن زیبای انگلیسی نژاد دارد بزبانهای فرانسه و انگلیسی حرف می‌زند.

۱۰۴ ـ جم، محمود (مدیر الملک)

محمود جم (مدیرالملک) حدود سال ۱۲۶۲/۱۸۸۲ خ. دیده بجهان گشود. مدتی کارمند

اداره گمرک و سایر ادارات می‌بود. پیش ازده سال منشی سفارت فرانسه در تهران بود. مدیر کلی‌ارزاق در تهران را در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۶ بعهده داشت و این خدمت را بخوبی انجام داد.

بهنگام کودتا در ۱۹۲۱ مدت کوتاهی وزیر امور خارجه ایران در کابینهٔ سید ضیاءالدین شد و در ژانویه ۱۹۲۲ امور وزارت را به عهده گرفت. از اکتبر ۱۹۲۳ تا آگوست ۱۹۲۴ مستقلاً به وزارت پرداخت. او معاون دولت سردارسپه شد و سپس در سوم اکتبر ۱۹۲۵ بطور موقت امور دولت را بعهده گرفت و سپس در دو کابینهٔ بعدی معاون دولت شد. در ۱۹۲۶ وزیرمختار ایران در بروکسل شد، ولی هنوز به محل کار جدید نرفته بود که در دسامبر ۱۹۲۷ حکمران کرمان و در آوریل ۱۹۲۸ حکمران خراسان شد. در دسامبر ۱۹۲۸ بتهران احضار شد و به وزارت فوائدعامه رسید. در آگوست ۱۹۲۹ دگربار بعنوان حکمران به خراسان رفت.

بسال ۱۹۳۳ وزیر داخلهٔ دولت فروغی شد و بعد از فروغی در دسامبر ۱۹۳۵ خوددولت تشکیل داد، نخست وزیر شد. جم شخص دوست داشتنی و بانشاط است. فرانسه را بروانی حرف می‌زند. سفارت انگلستان مورد اعتماد اوست. شخص باوقار پابرجایی است.

۱۰۵ـ کمال هدایت، حسنعلی (نصرالملک)

حسنعلی کمال هدایت (نصرالملک)حدود سال ۱۲۵۹/۱۸۸۰ خ. پا بجهان نهاد. او پسر مخبرالدوله (دارای نشان K.C.I.E) است، مخبرالدوله کسی بود که تلگرافخانه را در ایران بوجود آورد. مدتی نیز وزیر پست و تلگراف بود. کمال هدایت که اغلب بدون پسوند کمال نامیده می‌شود خویش میرزا مهدیقلی خان هدایت است که درسالهای ۳۳-۱۹۲۷ رئیس‌الوزرای ایران بود.

اجداد او تألیفات ادبی متعدد نوشته‌اند. خود وی دارای تحصیلات خوبیست. فرانسه را بخوبی صحبت می‌کند. او انگلیسی را می‌فهمد ولی با راحتی انگلیسی صحبت نمی‌کند. او بگونه فعال در نهضت مشروطه طلبانه که در سالهای ۱۱-۱۹۰۹ روی داد شرکت کرده است از اینرو در دورهٔ دوم قانونگذاری بعضویت مجلس تعیین شد.

در مارس ۱۹۱۵ به وزارت پست و تلگراف و بازرگانی و فوائدعامه رسید واین بجهت موفقیت ویژه عمومی آلمان بود که گرایشهای آلمانی داشت. در سالهای بعد نیز او وزارت پست و تلگراف را تا سال ۱۹۱۷ عهده‌دار شد. در ۱۹۱۸ وزیر عدلیه و در سال ۱۹۲۰ وزیر مشاور و در ۱۹۲۱ وزیر فوائدعامه و در ۱۹۲۳ وزیر مالیه به مدت کوتاهی شد و سپس دگربار چند سال وزیر پست و تلگراف گردید.

در ۱۹۲۱ او در رکاب ولیعهد به هندوستان وکشورهای اروپائی مسافرت کرد. در ۱۹۲۵ حکمران اصفهان شده و در سال بعد پست خودرا ترک گفت. در مارس ۱۹۲۷ دگربار باصفهان و سر شغل خود برگشت. سه ماه بعد وی حکمران فارس شد و در دسامبر ۱۹۲۷ بعنوان ژنرال قنسول مأمور بغداد گردید، ولی در این پست موفقیتی نداشت، بعلت رفتار نامناسب که او داشت بگونهٔ نامطلوبی ازکار برکنار و احضار شد.

او مدتی بیکار بود.در دسامبر ۱۹۳۱ وزیرمختار ایران در توکیو بجای (اوانس خان مساعدالسلطنه) گردید، و در ژوئیه ۱۹۳۴ بتهران فراخوانده شد، در نوامبر ۱۹۳۵ حاکم تهران شد.

هدایت مرد دلپذیر وکوتاه قد و باهوشیست. روابط او در پستهای اصفهان و شیراز با قنسولخانهٔ انگلیس بسیار دوستانه و خالصانه بود. مرد متشخصی بنظر می‌آید.

۱۰۶ ـ کمال هدایت، مصطفی قلی (فهیم‌الدوله)

مصطفی قلی کمال هدایت (فهیم الدوله) پسر مخبرالدولهٔ اخیر (دارای نشان K.C.I.E) است. حدود سال ۱۸۷۸ / ۱۲۵۷ خ. تولد یافت. مدتی در وزارت خارجه بخدمت می‌پردازد. در سالهای ۱۹۱۶ـ ۱۹۱۵ رئیس تشریفات این وزارتخانه بود. در سال ۱۹۱۶ به معاونت وزارت عدلیه رسید. از ژوئیه ۱۹۲۰ تانوامبر ۱۹۲۰ معاون وزارت خارجه و از نوامبر ۱۹۲۰ تا ژانویه ۱۹۲۱ کفیل وزارتخانه گردید. در سال ۱۹۲۶ وزیر مختار ایران در سوئیس شد. او زیاده رو و افراط گراست. بعلت صدور چک بی‌محل بتهران احضار گردید و از کار برکنار شد.

فهیم‌الدوله در تهران زندگی می‌کند. به بانک استقراضی روس مقروض است. همیشه نیازمند بپول می‌باشد. بهنگام سفر ولیعهد سوئد به ایران در اکتبر ۱۹۳۴ سمت مهمانداری وی را عهده‌دار بود. او مردی دلپذیر و خوش مشرب است. فرانسه را خوب حرف می‌زند. روابطش با عمویش مهدیقلی هدایت خوب نیست.

۱۰۷ ـ کاظمی، باقر (مهذب الدوله)

باقر کاظمی (مهذب الدوله) حدود سال ۱۸۸۷ / ۱۲۶۶ خ. پا بجهان گذاشت. فارغ‌التحصیل مدرسهٔ علوم سیاسی در تهران است. کار خودرا در وزارت امور خارجه آغاز کرد. ابتدا در بخش امور روسیه در آن وزارتخانه بکار می‌پردازد و سپس در کابینه به مأموریت خود ادامه می‌دهد. در ۱۹۲۱ رئیس کابینه و در سال ۱۹۲۵ رایزن سفارت ایران در واشنگتن می‌شود. در ۱۹۲۸ بعنوان بازرس به سفارت ایران در عراق فرستاده شد. در همین سال عهده‌دار رایزنی ایران در سفارت کابل و سپس ژانرال قنسول گردید. در سال ۱۹۳۰ معاون وزارت طرق و شوارع و سال بعد به کفالت همین وزارت خانه رسید. تا سال ۱۹۳۱ مأموریت این وزارتخانه را اداره می‌کرد، اما درفوریه ۱۹۳۲ گویا بعلت عدم توانایی در انجام دادن برنامه‌های شاهانه در راهها از کار برکنار شد و در پایان سال ۱۹۳۲ وزیرمختار مقتدر ایران در سفارت بغدادگردید. با اعجاب همگانی بیکبار در سپتامبر ۱۹۳۳ عهده‌دار وزارت خارجه کابینهٔ فروغی شد. در این پست بعنوان سفیر فوق‌العاده عازم آنکاراگردید.

دیدارهای رسمی نوامبر و سپتامبر ۱۹۳۵ ازافغانستان و هندوستان کرد و از سوی فرمانفرمای هند (لرد ولینگتن) در دهلی پذیرایی شد.

کاظمی مردی اجتماعی و دلپذیر و صمیمی است. بزبان انگلیسی و کمی فرانسه صحبت می‌کند. در پست وزارت خارجه چندان موفق نبوده است. او با ما باصفا و رک و راست بود. در سالهای ۱۹۳۶ـ۳۴ روابط ما با اوسخت به تیرگی گرائید. رفتن او موجب خوشحالی همه مأموران ما گردید.

۱۰۸ ـ کاظمی، مصطفی (دبیرالملک)

مصطفی کاظمی دبیرالملک حدودسال ۱۸۹۱ / ۱۲۷۰ خ. درشهر تهران متولد شد. فارغ‌التحصیل از مدرسهٔ حقوق سیاسی بتهران می‌باشد. در سال ۱۹۱۴ وارد خدمات دولتی در وزارت خارجه شد. در سال ۱۹۱۵ رئیس معارف کرمان گردید. وی یک عضو پابرجای حزب دموکرات و یک ضد انگلیسی درجه یک می‌باشد، ازاینرو سبب دشواریها و تحریکات علیه بانک شاهی و قوای نظامی ما در ایران بهنگام جنگ جهانی گردید.

در سالهای ۲۲ـ ۱۹۲۰ مأمور مالی در اصفهان بود و در سالهای ۲۵ـ ۱۹۲۳ دروزارت مالیه بخدمت پرداخت. بسال‌های ۲۸ـ ۱۹۲۷ معاون وزارت عدلیه شد. در سالهای ۳۲ـ ۱۹۲۸ رئیس

کمیتهٔ شیلات شمال و در سالهای ۳۳ـ ۱۹۳۲ حاکم کرمان گردید. وی رجلی غیرقابل اعتماد است.

۱۰۹ـ کیهان، جلال‌الدین

جلال‌الدین کیهان در سال ۱۲۶۳/۱۸۸۴ خ. در تهران دیده به گیتی گشود. فارغ‌التحصیل مدرسهٔ حقوق سیاسی از تهران می‌باشد. در سال ۱۹۰۵ وارد خدمات وزارت امور خارجه شد و در سال ۱۹۰۹ به ریاست ادارهٔ انگلیس آن وزارتخانه رسید. در سال ۱۹۱۰ نایب قنسول افسران در تفلیس شد و سپس در سال ۱۹۱۴ به بخش روسی وزارتخانه انتقال یافت. در سال ۱۹۱۹ قنسول ایران در کربلا و در سال ۱۹۲۶ قنسول در دمشق و در سالهای ۳۲ـ ۱۹۲۷ قنسول در بمبئی شد. در ژوئن ۱۹۳۲ با عنوان نمایندهٔ حکومت به آذربایجان رفت و در سالهای ۳۶ـ ۱۹۳۲ رئیس ادارهٔ اول سیاسی وزارتخانه گردید و در سال ۱۹۳۶ ژنرال قنسول در تفلیس شد. کیهان بزبانهای فرانسه و انگلیسی صحبت می‌کند. مردی منطقی و کاملاً دلپذیر است.

۱۱۰ـ کیهان، مسعود

مسعود کیهان حدود سال ۱۲۶۵/۱۸۸۶ خ. در تهران تولد یافت. در تهران و فرانسه تحصیلات خود را بپایان برد و دورهٔ «سن سیر» فرانسه را گذرانده است. در سال ۱۹۱۳ در سازمان ژاندارمری بکار پرداخت. افسر ستاد در بخشهای مختلف کشور گردید. در کابینهٔ سید ضیاءالدین طباطبائی بسال ۱۹۲۱ وزیر جنگ شد و پس از کابینهٔ کودتا قشون را ترک گفت. از سال ۱۹۲۴ استاد مدارس گردید. کیهان فرانسه بلد است. جغرافیای کشورش را در سه جلد تألیف کرده است.

۱۱۱ـ کی‌استوان، حسین

حسین کی‌استوان حدود سال ۱۲۶۷/۱۸۸۸ خ. در بندرپهلوی (انزلی) متولد گردید. تبارش بیک خاندان خوب می‌رسد. او تحصیلات خود را در روسیه در رشتهٔ حقوق بانجام رسانید. بسال ۱۹۱۱ در وزارت خارجه داخل خدمات دولتی شد. عهده‌دار نیابت قنسولگری تفلیس شد. او مرد وطنپرست ملی است. از اینرو بهنگام جنگ جهانی اول در برابر تجاوزات نظامی روسها به جبهه‌گری پرداخت. هستی خود را در اینراه از دست داد. در ۱۹۱۵ کارگزار در اصفهان شد، و بجهت مخالفت روسها کارش را از دست داد.

کی‌استوان در ۱۹۱۹ (کمیتهٔ ایران) را در اصفهان بنیاد نهاد و به مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس برخاست. در ادوار ۵ و ۶ قانونگذاری از بندر پهلوی به مجلس فرستاده شد. به جبهه‌گیری در مقابل قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس پرداخت. اندکی بعد از کار برکنار شد و وقت خود را مصروف به فعالیتهای ضد روسی کرد، تا اینکه در سال ۱۹۳۱ قنسول ایران در کراچی شد. در سال ۱۹۳۴ با عنوان قنسول اول ایران به واشنگتن مأموریت یافت و در سال ۱۹۳۶ بتهران احضار شد.

کی‌استوان به زبانهای روسی و انگلیسی و فرانسه صحبت می‌کند. با یک زن روسی ازدواج کرده است. مردی پرحرف وضد روسی و متعصب است. بهنگام مأموریت در کراچی یادداشتی به سفارتخانه دربارهٔ بلشویکها می‌دهد. کی‌استوان از هواداران پروپاقرص رژیم پهلوی و از سیاستمداران مؤثر می‌باشد.

۱۱۲ـ خواجه نوری، حسین

حسین خواجه نوری حدود سال ۱۲۶۱/۱۸۹۲ خ. دیده بجهان گشود. ازنسل قاجار است.از

منسوبین وثوق‌الدوله و از خویشاوندان نوری اسفندیاری است.
در سال ۱۹۰۹ وارد خدمات دولتی در وزارت دارائی شد. در مأموریت میلسپو در ایران از همکاران وی شد، و سپس در سال ۱۹۲۷ از بنیادگذاران بانک ملی گردید. بمدت ششماه برای کارآموزی در یک بانک خصوصی برلن بکار پرداخت. سپس معاون دکتر لیندنبلات (Lindenblat) شد. پس از رفتن دکتر، باتهام شرکت در برداشت پول کار خود را از دست داد. در آگوست ۱۹۳۲ در ادارهٔ حسابداری وزارت طرق بکار پرداخت.

۱۱۴ـ کوپال، صادق

صادق کوپال حدود سال ۱۲۶۸/۱۸۸۹ خ. پا به گیتی نهاد. تحصیلات خود را در ایران و اسلامبول بپایان رسانیده است. اصلاً یک افسر توپخانه بود، ولی بسال ۱۹۱۱ به ژاندارمری انتقال یافت. وقتی قوای عثمانی بسال ۱۹۱۶ به همدان نزدیک می‌شد به آنان پیوست. وقتی بسال ۱۹۲۲ بهمراه هیأتی برای عرض تبریک به رژیم جدید به ترکیه رفت، بعنوان وابستهٔ نظامی تا سال ۱۹۲۹ در آنجا باقی ماند. بعنوان افسر ستاد قوای نظامی (G. U. C) بخدمت پرداخت. در سال ۱۹۲۹ رئیس پلیس شد. در حال حاضر از سال ۱۹۳۱ افسر نیروی هوائی است. بهنگام عملیات نظامی علیه جعفرسلطان ۳۲ـ ۱۹۳۱ افسر رابط قوای عراق، رئیس ادارهٔ تحقیقات و تجسسات گردید. در سال ۱۹۳۴ رئیس ادارهٔ نظام وظیفه اجباری شد. در سفر شاه بترکیه در سال ۱۹۳۴ در التزام رکاب بود. به دریافت نشان «ستارهٔ گالیپولی» نایل آمد. کوپال مردی باهوش ولی پرحرف می‌باشد. درجهٔ همردیف سرتیپی دارد. زن اوترک است. وی افسر پرکار و خودخواهی است. نسبت به مسابقات اسبدوانی علاقمند است.

۱۱۵ـ کردستانی، اسدالله

اسدالله کردستانی حدود سال ۱۲۶۱/۱۸۸۲ خ. در کردستان دیده بجهان گشود. به مدرسه نرفته پیش خود تحصیل کرده است، زبان فرانسه را بروانی حرف می‌زند. در ادارهٔ گمرک استخدام شد. در کردستان و کرمانشاه و تبریز بخدمت پرداخته است. در سال ۱۹۰۸ به حرکتهای ملی می‌پیوندد، سپس نمایندهٔ بخشی از کردستان شد. در سال ۱۹۱۲ معاون پست و تلگراف می‌گردد. سپس به وزارت مالیه منتقل و در سالهای ۱۹ـ ۱۹۱۷ رئیس مالیاتهای غیرمستقیم حوزهٔ کرمان می‌شود. پس از بازگشت از این مأموریت وارد کار معاملات می‌شود. چندین قرارداد با کشورهای اروپایی برای چاپ تمبر می‌بندد.
وقتی دکتر میلسپو و مستشاران آمریکایی به ایران می‌آیند قراردادهای او را لغو می‌کنند. از اینراه دچار خساراتی می‌شود. کردستانی حادثه‌جو و آنتریگان است. در مأموریت کرمان خاطرهٔ خوبی از خودبجا گذاشته است. بیش از آنچه نشان می‌دهد پرکار و کوشا می‌باشد.

۱۱۶ـ لاهوتی، ابوالقاسم (ماژور لاهوتی خان)

ماژور لاهوتی حدود سال ۱۲۶۱/۱۸۸۲ خ. تولد یافت. در سال ۱۹۰۹ زیر نظر یپرم وارد خدمات ژاندارمری شد. در سال ۱۹۱۱ زیر نظر سوئدیها بدرجه سروانی نایل آمد، و مأمور شهر قم گردید. جزء ابوابجمعی ژنرال یالماسورن (HJalmarson) برای خلع سلاح بختیاریها مأموریت یافت و برای این مأموریت مورد تشویق و دریافت نشان قرار گرفت. در سال ۱۹۱۳ با درجه همردیف

سرگردی به سلطان آباد (اراک) فرستاده شد، متهم به اخاذی از رئیس یکی از قبایل شد و بتهران احضار گردید. مدتی وی متواری بود و در لباس مبدل در تهران زندگی کرد.

بهنگام جنگ جهانی ایران را ترک گفت و زندگی پرماجرایی را پشت سر گذاشت. لاهوتی به قوای نظامی ترکها پیوست و چندین سال تحت نظر عثمانیها خدمت کرد. در ۱۹۲۳ مورد عفو دولت ایران قرار گرفت. با درجه سرگردی مجدداً وارد خدمت شد. در سال ۱۹۲۳ کودتایی را سازماندهی کرد. تنی چند از افسران سوئدی گرفتار این ماجرا شدند. این کودتای نافرجام موجب فرار لاهوتی به روسیه شد. در روسیه وی معلم زبانهای شرقی گردید. از آن ببعد چیز جالبی از وی شنیده نشده است.

۱۱۷ ـ مهدوی، رضا (رئیس التجار)

رضا مهدوی (رئیس‌التجار) حدود سال ۱۲۵۹/۱۸۸۰ خ. چشم بجهان گشود. وی پسر ملک‌التجار مشهد، پسر عموی امین الضرب اخیر است. دارای املاک و ثروت در شیروان و سبزوار و بجنورد و مشهد و قوچان است. پیش از جنگ تحت نفوذ روسها بود و بهمین مناسبت قرارداد ساختن جادهٔ ارابه‌رو را عهده‌دار شد.

وی بارها نمایندهٔ مجلس ازسوی خراسان بوده است. آدم خوش معامله‌ای نیست. در گرفتن پول از بانک شاهی و معاملات مربوطه همواره قصد گول زدن و استفاده‌بری دارد.

۱۱۸ ـ ملک‌زاده، مهدی

مهدی ملک‌زاده بسال ۱۲۶۰/۱۸۸۱ خ. در اصفهان تولد یافته است. وی فرزند ملک‌المتکلمین خطیب ملی‌گرا و معروف می‌باشد که بسال ۱۹۰۸ به دستور محمدعلیشاه کشته شد. تحصیلات خود را در ایران و بیروت بانجام رسانیده در رشتهٔ طب دکترا دارد. حدود سال ۱۹۱۰ به ایران بازگشت و بتدریس در مدرسهٔ طب پرداخت. در ۱۹۲۳ مدیر بیمارستان وزیری می‌شود. در ادوار ۵ و ۶ و ۷ قانونگذاری نمایندهٔ مجلس شد.

گفته می‌شود دارای روحیهٔ ضدانگلیسی است و بعنوان یک وطنپرست افراطی معروفیت دارد.

۱۱۹ ـ منصور، رجبعلی (منصورالملک) C.B.E

رجبعلی منصور (منصورالملک) تقریباً بسال ۱۲۶۷/۱۸۸۸ خ. متولد گردید. تحصیلات خود را در مدرسهٔ سیاسی تهران انجام داده است. کار او در وزارت خارجه آغاز می‌گردید. در ابتدا در ادارهٔ امور انگلستان بکار مشغول شد و سپس به بخش محاکمات آن وزارتخانه انتقال یافت و رئیس دادگاه می‌شود. در سال ۱۹۱۷ مدیر بخش امور انگلیسیها و بسال ۱۹۱۹ معاون وزارتخانه می‌گردد و سپس در سال ۱۸۲۰ عهده‌دار معاونت وزارت داخله می‌شود.

وی در ۱۹۲۰ به دریافت مدال (C. B. E) نایل می‌گردد و در آوریل ۱۹۲۷ والی آذربایجان می‌شود. تا ژانویه ۱۹۳۱ در این پست باقی می‌ماند، بعد به مقام وزارت داخله می‌رسد و سپس در پست وزارت طرق بکار ادامه می‌دهد.

منصورالملک در ژانویه ۱۹۳۶ به اتهام اختلاس و بی‌کفایتی بازداشت می‌گردد. سپس در آگوست ۱۹۳۶ بیکار می‌شود. گمان می‌رود وی در پست وزارت داخله استفاده‌جویی مالی کرده است. در وزارت خارجه تماسهای مکرر با سفارت ما داشته و روابط ما همیشه دوستانه و مطلوب بوده است. منصور به زبان فرانسه حرف می‌زند.

۱۲۰ـ مسعود، اکبر (صارم الدوله)

اکبر میرزا مسعود (صارم الدوله) حدود سال۱۸۸۵/ ۱۲۶۳ خ. متولد شد. هشتمین فرزند مسعود میرزا ظل‌السلطان پسر ناصرالدین شاه است. از دیرزمان بعنوان یکی از مهترین‌پسران ظل‌السلطان شناخته شده و هم اکنون صاحب ارثیهٔ پدرش گردیده است.

صارم الدوله در سال ۱۹۱۵ وزیر تجارت گردید. در سال ۱۹۱۶ وزیر امور خارجه، در سال ۱۹۱۷ بـه حکـومت اصفهان، در ۱۹۱۹ در کابینهٔ وثوق‌الدوله وزیر مالیه شد. وی یکی از شخصیت‌های سه گانه بود که قرارداد بی‌نتیجهٔ ۱۹۱۹ را بست. وی حکمران کرمانشاه و در نـوامبر ۱۹۲۰ حکمران همدان شد. در سالهای ۲۳ـ ۱۹۲۲ حکمران فارس و دگربار در سال ۱۹۲۹ باین سمت تعیین گردید. پس از سقوط فیروز میرزا در سال ۱۹۲۹ بمدت کوتاهی تحت نظر در تـهران قرار گرفت. از آن پس با آرامش تا سال ۱۹۳۳ در تهران زندگی می‌کرد. سپس اجازه یـافت بـرای ادارهٔ املاک خود به اصفهان برود.

صارم الدوله بتحریک پدرش و بخاطر حفظ ثروت در سال ۱۹۰۶ مادرش را بقتل رسانید و گویا بجهت همین عمل دچار اعتیاد شد.

مسعود بارها از اروپا و انگلستان دیدن کرده است. به انگلیسی وفرانسه صـحبت مـی‌کند. آدم خوش مشرب و زیرک و باهوشی است و بجهت این ویژگیها ما را ترجیح می‌دهد و به سیاست مـا گرایش دارد. او تنها شخصی از قاجاریان است که موقعیت خود را نـزد پـهلوی حـفظ کـرده است. شکارچی قابل و نامدار می‌باشد. صارم الدوله یک پسر و یک دختر دارد.

۱۲۱ـ متین دفتری، دکتر

دکتر متین دفتری بسال ۱۸۹۸/ ۱۲۷۷ خ. در تهران دیده بجهان می‌گشاید. وی برادرزادهٔ دکتر مصدق است و با دختر دکتر مصدق ازدواج کرده است. تحصیلات خود را در تهران و بخشی از آنرا در آمریکا باتمام رسانیده است. بسال ۱۹۱۸ داخل خدمات وزارت خارجه شـد. در سـالهای ۲۳ـ ۱۹۲۰ عهده‌دار دبیری سفارت آلمان در ایران گردید و در سالهای ۲۷ـ ۱۹۲۳ در خود وزارتخانه بکار ادامه داد. در سال ۱۹۲۷ به وزارت عدلیه انتقال یافت.

دکتر متین دفتری از سوی وزارت عدلیه در سال ۱۹۲۹ برای مطالعه به آلمان می‌رود و دورهٔ مخصوص قضائی را در آلمان می‌گذراند و درجه دکترای در حـقوق را بـدست مـی‌آورد. در سـال ۱۹۳۱ به میهن بازگشت و در سال ۱۹۳۲ مدیر کل عدلیه شد و بسال ۱۹۳۳ پس از سفر داور به ژنو عهده‌دار امور وزارت عدلیه ودرسال ۱۹۳۴ معاون عدلیه شد. در کنفرانس جهانی قضائی متشکل در برلین بسال ۱۹۳۵ بعنوان نمایندهٔ ایران شرکت جست، و بسال ۱۹۳۶ وزیر دادگستری شد.

دکتر متین دفتری بزبانهای فرانسه و آلمانی و نیز انگلیسی حرف می‌زند. او سفری به انگلستان کرد. او یک فرد پرکار و در کارهای دولتی وظیفه شناس (حرف شنو) است.در زمان لازم بمردم کمک می‌کند. یک سخنگوی مطلع در امور حقوقی می‌باشد. در جامعه ملل بعنوان دبیر و راهنمای نمایندگان ایران شرکت می‌جوید. شاید از بهترین جوانان تحصیلکرده باشد.

۱۲۲ـ مفتاح، داود (مفتاح السلطنه) (K.C.M.G)

داود مفتاح (مفتاح السلطنه)حدود سال۱۸۷۰/ ۱۲۴۹ تولد یافت. خدمات او در وزارت امور خارجه آغاز شد. او در سال ۱۹۰۵ بهمراه، علاءالسلطنه باکمیسیون ویژه‌ای به لندن رفت. در این

مأموریت از سوی پادشاه انگلستان به دریافت نشان K.C.M.G نایل آمد. در سال ۱۹۰۸ عهده‌دار ژنرال قنسولگری در هندوستان شد، ولی به محل مأموریت خود نرفت.
در سال ۱۹۱۱ مدیر کل بخش انگلیسی در وزارت خارجه ایران می‌شود و با کمیسیون ویژه‌ای به انگلستان عزیمت می‌کند. از سوی پادشاه انگلستان بدریافت نشان دیگر نایل می‌گردد. دیگربار ژنرال قنسول ایران در هند می‌شود. این پست را تا سال ۱۹۲۰ حفظ می‌کند. در بازگشت از این مأموریت معاون وزارت خارجه می‌شود و در سال ۱۹۲۶ وزیرمختار ایران در واشنگتن می‌گردد و تا سال ۱۹۳۰ در این پست باقی می‌ماند. در این سال بجهت آشفتگی امور شخصی بتهران فراخوانده می‌شود. او از این روش خود شرمسار بود. او کاراکتر خود را از دست داد.
مفتاح پس از بازگشت به ایران دچار ناسازگاری شد و بسال ۱۹۳۰ بازنشسته گردید. گوشه‌نشینی برگزید. در یک پانسیون زندگی می‌کند. دارای یک زندگی آرام و گوشه‌گیر است. ندرتاً در میان مردم دیده می‌شود. وی زبانهای انگلیسی و فرانسوی را به روانی حرف می‌زند.

۱۲۳ـ معاضد، مسعود

مسعود معاضد حدود سال ۱۸۹۰/۱۲۶۹ خ. پا به گیتی نهاد. فارغ‌التحصیل مدرسهٔ علوم سیاسی از تهران است و وارد خدمات دولتی در وزارت امور خارجه می‌شود. عهده‌دار پستهای متعدد در کشور روسیه می‌گردد و به طرابوزان مأموریت پیدا می‌کند. دوست شخصی باقر کاظمی است. وقتی کاظمی در سال ۱۹۳۴ وزیر خارجه می‌شود معاضد رئیس دوم اداره سیاسی می‌گردد و بیشتر سروکارش با روسها بود. او به زبانهای روسی و فرانسه حرف می‌زند.

۱۲۴ـ مقدم، محمدعلی

محمدعلی مقدّم حدود سال ۱۸۸۹/۱۲۶۸ خ. دیده بجهان گشود. وی تحصیلات خود را در داخل ایران انجام داده است. عهده‌دار پستهای متعدد در وزارت خارجه بوده. بیشتر خدمات مربوط به روسها را عهده‌دار می‌بود.
مدیر کل آرشیو وزارت خارجه بسالهای ۴۱ـ ۱۹۳۰ و رئیس کابینه می‌شود. در ماههای پایان سال ۱۹۳۳ به حجاز (کشور عربستان سعودی) بعنوان وزیر مختار و سپس در مه سال ۱۹۳۵ به جده و بیروت رفت و وزیرمختار کشورهای بالکان شد و در بخارست اقامت گزید.
مقدم به زبانهای روس و فرانسه حرف می‌زند، کمی نیز انگلیسی بلد است. اومردی کم حرف و بدون کاراکتر می‌باشد. زن او از نخستین بانوانی است که حجاب را از خود دور کرده است.

۱۲۵ـ معینی، احمد

احمد معینی حدود سال ۱۸۹۹/۱۲۷۸ تولد یافت. او ریشهٔ سیادت دارد و اصلاً اهل رشت است. پدرش ازرشت بتهران آمده بیازرگانی می‌پردازد. او در سال ۱۹۲۵ با هیأتی به اهواز می‌رود و کمک در بازداشت شیخ محمره (خزعل) می‌کند. پس از سرنگونی خزعل با سربازان به شوش می‌رود و سپس برای پایان کار خزعل بتهران برمی‌گردد. سپس با عنوان سپهبد در لرستان بخدمت می‌پردازد و به کوهگیلویه عزیمت می‌کند. در دسامبر ۱۹۳۰ به اهواز می‌رود با واحدهای نظامی به خوزستان برمی‌گردد و در ۱۹۳۳ به درجهٔ فرمانده تیپ ارتقاء می‌یابد. معینی مرد فعال و نیرومند است که ازسال ۱۹۳۰ همواره کارهای برجسته در خوزستان داشت و رهبری بیشتر نفوذهای محلی با او بود. او

کارت پستال قدیم ایران

حسین ثقفی اعزاز
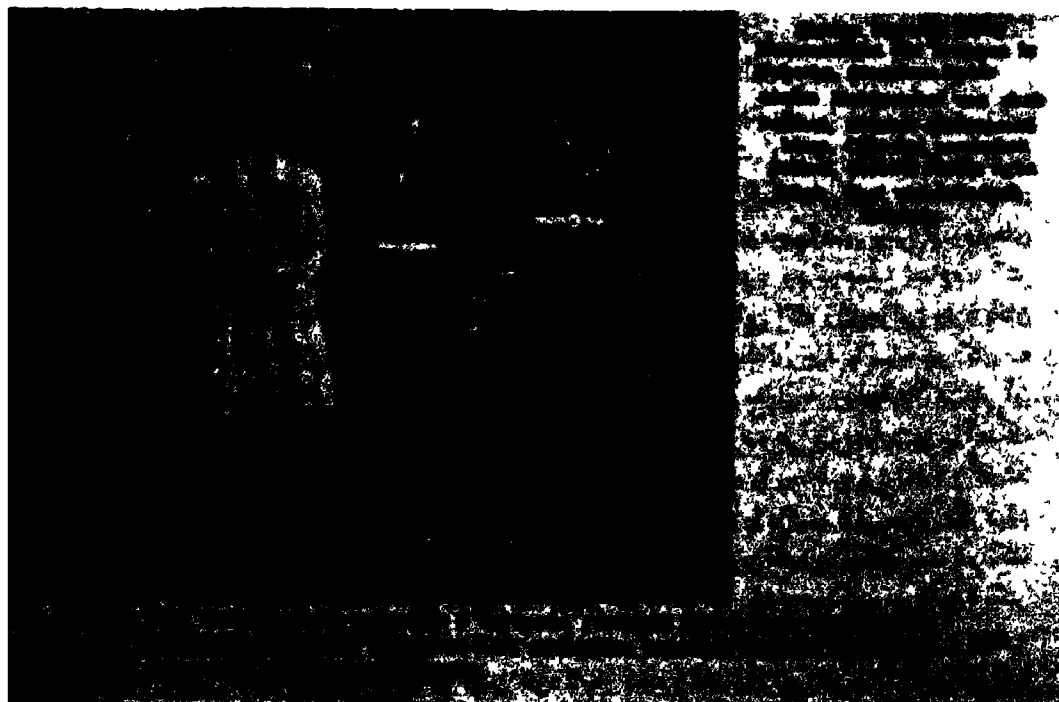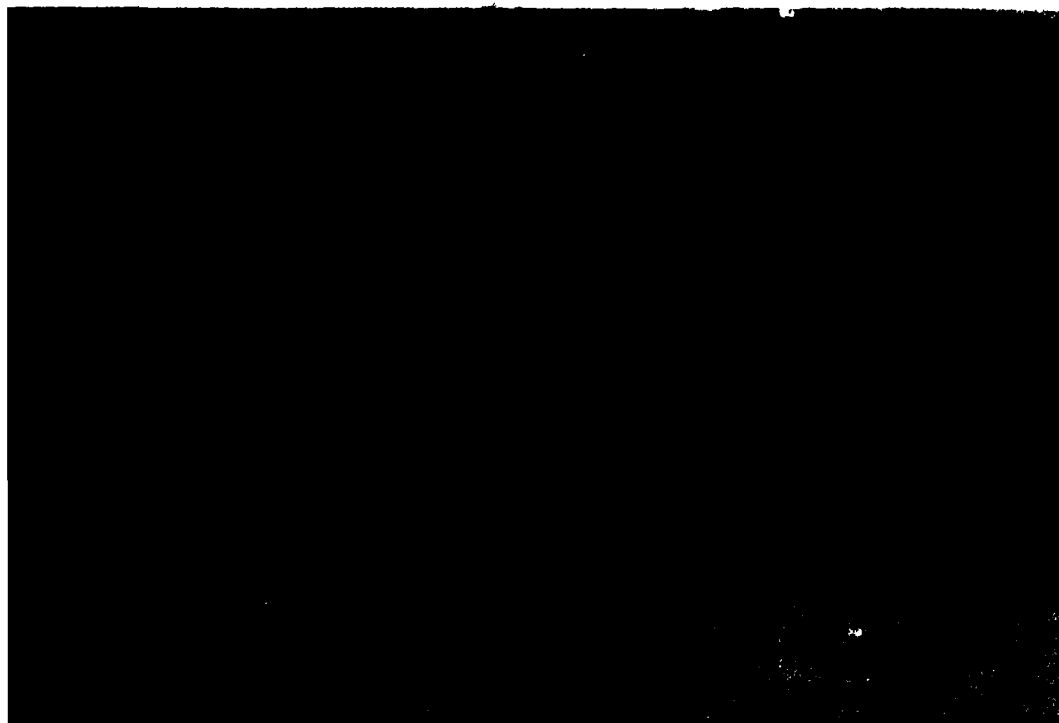
ساعتهای تاریخی اعلم‌الدوله ثقفی

لُرد دافرین سیاستمدار مجرّب و شهیر قرن نوزدهم انگلستان در سال ۱۸۹۳ مسیحی در پاریس با دکتر خلیل‌خان فارغ‌التحصیل طب آشنائی بهمرسانیده بود. در اینجا بی مناسبت نیست قبل از شروع قضیهٔ ساعت، شمه‌ای دربارهٔ لرد مذکور بنویسم.

این دیپلمات انگلیسی در ۲۱ ژوئن ۱۸۲۶ یک سال پس از مرگ ناپلئون اول در شهر فلورانس تولدیافته، در ۱۲ فوریهٔ ۱۹۰۲ در لندن درگذشت. ابتدای خدمات دولتی وی در سال ۱۸۶۰ و خاتمهٔ آن در ۱۸۹۶ بوده است. در اثناء این سنوات مأموریت‌های مختلفی از قبیل کمیسری سوریه و نیابت فرمانفرمائی هندوستان و فرمانروائی کانادا و سفارت روسیه وسفارت عثمانی و سپس فرمانفرمائی کل هندوستان و سفارت ایتالیا و همچنان سفارت فرانسه بدو محول گردیده بود. دافرین تألیفات بسیاری دارد. قدیمترین اثر او سفرنامه‌ایست به مناطق قطبی و ایسلند که به زبان خودش نوشته. ترجمهٔ آن در سال ۱۸۸۳ به زبان فرانسه منتشر گردیده است. مستر ماروی کتابی راجع به اوضاع افغانستان و سرحدات ایران به نام «مَرو و تاریخچهٔ ترکمنستان و مسئله خراسان» در ۱۸۸۱ در لندن منتشر نموده که شرح عملیات و گزارشات لُرد دافرین را اجمالاً در صفحات ۲۸۹ الی ۲۹۱ آن‌نگاشته است. دافرین ثمرهٔ شجرهٔ خاندانی معروف و خداشناس بود. ذاتاً نسبت به نوع بشررئوف‌بودوقلبی‌پاک داشت. فرقی بین مردم جهان نمی‌گذاشت و در دوران زندگانی خود بدین خصیصهٔ جبلی معروفیت بهمرسانده بود. اما جای تردید نبود که در جلب منافع و مشی سیاسی کشور خویش هیچگاه به خطا نرفته به اقتضای وقت علیه مخالفان مبادرت به صدور یادداشتهای شدیداللحنی نمود.

در اینجا تفصیلی راکه در سال ۱۸۹۳ در پاریس به وقوع پیوست بطور اجمال شرح می‌دهم. دافرین از سال ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۹ در فرانسه سمت سفارت کبری داشت. وی به تکلّفات و تشریفات رسمی چندان قید وتعهدی نداشت و بدون آلایش در محافل عمومی به گردش می‌پرداخت و پای پیاده به راه می‌افتاد و به آرایشگاه مخصوصی که شخصاً انتخاب‌نموده بود می‌رفت. یکی از روزهای سال ۱۸۹۳ که دافرین در آن سلمانی مشغول اصلاح سرو صورت خود بود برحسب تصادف دکتر خلیل‌خان ثقفی هم در مجاورت او نشسته مشغول آرایش سر بود. در این اثناء زن جوانی وارد دکان گردید. زن مزبور که آثار پریشانی و رنج در سیمای او هویدا بود لحظه‌ای چند با صاحب دکان به مذاکره پرداخت و با یأس فراوان آنجا را ترک گفت. دافرین که در آینهٔ مقابل به روحیهٔ فلاکت‌بار آن زن بدبخت پی برده و نمی‌دانست اساس مذاکرات آنها بر سر چه موضوعی بوده است، باآهنگ ملاطفت‌آمیز آهستهٔ خود به زبان فرانسه یگانه مشتری ناشناس کنار خود را مخاطب قرار داده و گفت: آقا ببخشید آیا شما هم این زن را دیدید، بیچاره قصد فروش گیس خود را داشت ولی موفق نگردید، زیرا صاحب دکان بیش از شصت فرانک به او نمی‌پرداخت، در صورتی که زن مطالبهٔ صد فرانک می‌کرد. دافرین بسیار متأثر گشته به دکتر خلیل خان اظهار نمود شما اهل کدام مملکت می‌باشید؟ دکتر گفت من ایرانی هستم؛ دافرین با چهرهٔ گشاده گفت معلوم می‌شود تا به حال فرانسویان به این زن بیچاره هیچگونه توجهی ننموده‌اند که به فروش گیس خود ناچار شده است. بنابراین خوبست ما دو نفر که

فرانسوی نیستیم به داد او برسیم. دکتر خلیل خان که همچنان تحت تأثیر این پیشامد واقع گشته بود نیت لُرد دافرین را تحسین نموده هر دو مصمم به تحقیقات نام و نشان آن زن گشتند و قبل از ترک گفتن آرایشگاه از استاد سلمانی سؤال نمودند خانمی که لحظه‌ای قبل در اینجا حضور یافت چه می‌گفت؟ استاد پاسخ داد من چند عدد کلاه گیس در دکانم دارم و چون دیگر احتیاجی برای تهیهٔ گیس عاریه ندارم، تعمداً قیمت گیس او را کمتر از ارزش واقعی آن تعیین نمودم تا شر او را از سرم بکنم. لُرد گفت آیا ممکن است من این معامله را انجام دهم؟ سلمانی باکمال خوشوقتی نام و نشان زن مزبور را به او داد و اظهار داشت خانهٔ او در اوایل کوچهٔ مقابل طبقهٔ چهارم می‌باشد، آنگاه لُرد در گوشه‌ای نشسته بدون اینکه حضار ملتفت شوند مطلبی یادداشت نمود و با دکتر خلیل خان به سراغ آن زن رفتند. پس از ورود به خانه و مواجه شدن به آن زن، دافرین بدو گفت من شما را در سلمانی دیدم و شما قصد معاملهٔ گیسوان خود را داشتید و به فروش آن نائل نگشتید. اینک خریدار گیس شما من هستم تاکلاه گیس زن خود راکه همرنگ موهای شما است مرمت نمایم و به همان قیمتی که می‌خواستید به او بفروشید خریدارم. زن از حسن نیت چنین مرد ناشناس بسیار خوشوقت گشته او و دوستش را به درون اطاق کثیفی که در سوئی کودکان ضعیف و نحیف بر سطح آن نشسته جنجال برپا کرده بودند و سوی دیگر شوهر مریض ناتوان روی تخت خواب رنج می‌کشید راهنمائی کرد. در آن هنگام شوهر پی به کیفیت موضوع بُرده بی‌نهایت برآشفته گشت و زن را مورد ملامت قرار داد و گفت مرگ برای من خیلی بهتر از این عمل زشت و نامطلوب می‌باشد، ولی چون این عبارات پرخاش‌آمیز بهیچ روی در زن مزبور مؤثر واقع نگشته پول را برای درمان و نجات شوهر از مرگ لازم و مفیدتر می‌دانست قیچی را به دست لرد داده و گفت معطل نشوید. لرد هم زن را بر روی یک عسلی نشاند و حوله‌ای به گردن او بست و آنگاه سؤال نمود میزان حد مو را تعیین کند. زن هم با سبّابه آن را ارائه داد. دافرین در حینی که گیس شانه زدهٔ آن زن را به روی کف دست خود قرار داده، گاه به گاه از گوشهٔ دیدگان دکتر را نگریسته تعریف و تمجید موی زیبای او را می‌نمود. دفعتاً تاری از موی سر او را جدا و آن را قیچی کرد، سپس آن تار مو را با انگشتان مچاله کرد و در جوف دستمال خود نهاد و گفت همین یک تار مو برای زنم کافی است و این چک را ببرید بانک وجه آنرا دریافت دارید. زن و شوهر مات و مبهوت مانده با اظهار سپاسگزاری زیاد می‌خواستند هویت لرد را به دست بیاورند، ولی دافرین و دکتر خلیل خان بدون صحبت خداحافظی نموده بی‌درنگ مراجعت نمودند.

در پائین پله‌کان دکتر خلیل خان ساعت نقرهٔ جیبی خود راکه بدون بند بود از جیب درآورد تا آن را ببندد، ناگهان ساعت به زمین افتاد. عیب بهم نرساند ولی بی‌حرکت ماند. همان وقت به خواهش لُرد به ساعت‌سازی مراجعه نموده ساعت را فوراً تعمیر نمودند. پای پیاده به راه افتادند. در بین راه دکتر خلیل خان میزان چک را از دافرین استفسار نمود.معلوم شد طبق ته چکی که ارائه داده بود چهل هزار فرانک آن زمان بوده است. این بار اول نبود که دافرین به مستمندان دستگیری می‌کرد. بطوری که دکتر خلیل خان از خانم او شنیده بود لُرد بار دیگری نیز زن وشوهر مریضی را از لندن به مریضخانه‌ای در پاریس برد و با قبول مخارج هنگفت آنان را با سلامت به لندن معاودت داد.

لُرد دافرین هنگام مراجعت دکتر خلیل‌خان به ایران ساعت رومیزی زیبائی به رسم یادبود به او داد که سطح فوقانی و اطراف آن از بلور می‌باشد و دستگاه ساعت مزبور به خوبی از خارج دیده می‌شود و زنگ می‌زند. روی شیشهٔ بیضی فوقانی آن این جمله حک شده است: «دکتر خلیل خان ـ از دوست خود مارک دافرین و زوجه ـ پاریس ۱۸۹۵» این ساعت که دارای کلید می‌باشد نزد نگارنده محفوظ مانده است.

* * *

سه سال بعد در سال ۱۳۱۶ هجری قمری (اواسط ۱۸۹۸ مسیحی) دکتر خلیل خان از جانب شاه مأموریت یافته بود که تا به اتفاق شعاع‌السلطنه پسر نوزده سالهٔ شاه و میرزا عبدالرحیم خان تبریزی (قائم مقام) و میرزا علی‌اکبر خان مزین‌الدوله و میرزا حمید خان حمیدالسلطان پیشکار شاهزادهٔ مزبور در آلمان ملاقاتی از ویلهلم دوم بعمل آورده به پاریس بروند. در پاریس دکتر خلیل خان روزی از سرسرای وزارت امور خارجهٔ پاریس عبور می‌کرد. در آنجا به یک خانم و آقائی برخورد که توقف نموده‌اند و تصویر یکی از رجال را که جزء سایر تصاویر به دیوار آویخته بود باکمال دقت تماشا می‌کنند. دکتر خلیل خان دفعتاً متوجه گردید که این آقا و خانم همان زن و شوهری هستند که در پنج سال قبل لُرد دافرین آن چک زائدالوصف را بدانها داد و تصویری که آن دو نفر را به خود مجذوب نموده لرد دافرین می‌باشد که در لباس تمام رسمی دیده می‌شود. دکتر خلیل خان بی‌اختیار به جلو شتافته مؤدبانه از آنها سؤال کرد آیا شما این شخص را می‌شناسید؟ هر دو با هم جواب دادند بلی زیر عکس نوشته است لُرد دافرین، ولی ما آشنایی با او نداریم، منتهی قیافهٔ محبت‌آمیز این شخص شباهت کاملی به یک مرد خیرخواه و خداشناس بسیار بسیار نیکی دارد که به محض برخورد به آن پاهایمان سست گشته مجبور به توقف شدیم تا خیره خیره بدان توجه نمائیم. دکتر خلیل خان گفت همان طور است که تصور نموده‌اید، این شخص لرد دافرین سفیر کبیر انگلستان می‌باشد و آن شخص که پنج سال قبل منزل شما آمد همین لرد دافرین می‌باشد. من هم به اتفاق او به منزل شما آمدم، شوهر شما مریض بود بچه‌های شما هم در سطح اطاق بازی می‌کردند، شما تار موئی از دست دادید و مبالغی دارائی بدست آوردید. این همان واگذارندهٔ چک تاریخی است که ملاحظه می‌نمائید! زن و شوهر به مجرد یادآوری این خاطرهٔ شیرین دست دکتر خلیل خان را گرفته فشردند و او را به اصرار زیاد به منزل مجلل خود دعوت نمودند و با تجدید دیدار خرسند گشتند و متأسف شدند که لرد را هنگام مأموریت خود در پاریس ندیده و نشناخته بودند و بنا به پیشنهاد دکتر خلیل خان قرار گذارده بودند که زن و شوهر تشکرات فراموش نشدنی خود را برای دافرین به لندن بنگارند. دافرین در ۱۹۰۲ درگذشت و دیگر معلوم نشد که آن زن و شوهر به عهد خود وفادار ماندند یا نه؟

* * *

در سال ۱۳۲۲ قمری دکتر خلیل خان ملقب به اعلم‌الدوله و طبیب مخصوص مظفرالدین شاه شد. شاه گفته بود که درباریان تأخیری در انجام وظائف محوله ننمایند و کارها را از روی ساعت دقیق اجرا کنند. یکی از همان ایام که سر ساعت منتظر شرفیابی طبیب خود بود و حضور اعلم‌الدوله قدری به تأخیر افتاده بود علت تأخیر را سؤال نمود. اعلم‌الدوله این پیشامد را بر اثر خرابی ساعت دانسته و عرض کرد که ساعت رومیزی خرابی دارم که آن را دافرین به یادگار داده است و در تهران آن را نمی‌توانند تعمیر کنند. همیشه پنج شش دقیقه کُند می‌باشد (برخلاف این گفتار در حال حاضر که نیم قرن از آن تاریخ می‌گذرد ساعت مذکور بسیار دقیق و صحیح کار می‌کند). شاه از همان روز یکی از ساعتهای دقیق طاقچه‌ای دربار را بطور امانت به طبیب خود داد تا تأخیری در شرفیابی نشود. شاه برای طبیب خود منزل کوچکی در محلهٔ عربها تقریباً مبلغ یکهزار تومان از آقای سیدعلی آقا طباطبائی خریداری نموده بود. طولی نکشید آنجا را هم قدری دور پنداشته، طبیب خود و اهل و عیال او را در نارنجستان (شمال غربی وزارت دارائی فعلی) سکونت داد. اعلم‌الدوله ساعت درباری را که شاه موقتاً به او داده بود روی میز یکی از اطاقهای بیرونی نارنجستان قرار داده بود. یکی از شبها قبل از آنکه دروازهٔ ارگ را ببندند و قرق حکمفرما شود یک مأمور انگلیسی به اتفاق دو غلام سوار وارد ارگ شده نزدیک سردرب الماسیه کنار درب کوچک شمالی نارنجستان از مرکوب خود پیاده شده (در

مزبور به اندرون دکتر باز می‌شد) در را سخت کوبیدند و سپس دو تن از آنان وارد آستانهٔ سرپله کان گشتند و اظهار داشتند که به دکتر شاه بگوئید ساعت ملکه ویکتوریا را که‌سابقاً به‌ناصرالدین شاه هدیه نموده و اکنون مظفرالدین شاه آن را به شما بخشیده فوراً مسترد دارید تا به سفارتخانه ببریم. دکتر از شنیدن این خبر غیرمترقبه بسیار متعجب گشت و فوراً دانست که این خبرچینی سفارتخانه طرح‌ریزی یکی از درباریان مخالف‌اوســت. به مأمورین پیغام داد که اکنون شاه خواب است شما فعلاً بروید تا من از اعلیحضرت شاه کسب تکلیف کنم. پس از گفت و شنود بسیار حضرات قانع شدند... بعد پس از آگاه شدن شاه از جریان امر باکمال تعجب به اعلم‌الدوله گفته بود هیچ اهمیت ندارد، ساعت را بدهید بیاورند نزد ما و آن را در محل سابق خود قرار دهند! دکتر اعلم‌الدوله فوراً ساعت را فرستاد نزد شاه و و دیگر از سرنوشت آن اطلاعی حاصل ننمود.

در همان زمان کم و بیش این موضوع شهرت یافته‌بود‌حتی در افواه می‌گفتند مأمورین دوباره به سروقت ساعت آمده از شخص شاه مطالبهٔ آن ساعت را نمودند و شاه هم بدون اهمیت دادن به حفظ یادگارهای سلطنتی آن را به ایشان واگذار نمود، ولی صحت و سقم شایعهٔ اخیر به نگارنده مکشوف نگردیده است. منتهی مدارکی موجود دارم که می‌رسانند مظفرالدین شاه با انگلیسیها میانهٔ خوبی نداشت. در مسافرت اول و سوم خود به اروپا به انگلستان نرفت، فقط در سفر دوم آن هم به اصرار میرزا علی‌اصغرخان اتابک به لندن رفت.

* * *

در شهر صفر ۱۳۲۲ قمری مراسله‌ای از جانب مشیرالدوله وزیر امورخارجه بعنوان عین‌الدوله وزیر اعظم رسید که حاکی از دستگیری سالار افخم از ریاست مأمورین سفارت انگلیس بود. ضمناً می‌نگارد که سالار مزبور با آنکه از دولت انگلیس دارای ضامن بود، جرم او را شرارت تشخیص داده بودند و دستگیری او یا تنبیه نمودن او با اولیاء دولت علیه ایران است. جریان را عین‌الدوله بعرض شاه می‌رساند. مظفرالدین شاه روی پاکت با مداد این جمله را نوشته است «عین‌الدوله ـ این کاغذ را دیدم ابداً سفیر انگلیس حقی ندارد که مداخله در این امور دولت بکند» (دو نامه و پاکت در نزد نگارنده موجود است).

* * *

اعلم‌الدوله در سال ۱۳۲۳ که مصادف با سومین سفر شاه به انگلستان بود بیش از پیش مقرب و مورد اعتماد مظفرالدین شاه واقع گشته بود. در این سفر دکتر لندلی طبیب انگلیسی شاه نیز همراه بود. دکتر لندلی سعی می‌کرد تا بتواند شاه را بطور غیررسمی به انگلستان ببرد، ولی شاه علاوه بر آنکه از مسافرت در دریا امتناع می‌ورزید، دل خوشی با انگلستان نداشت. زیرا در ۱۹۰۲ که به اصرار اتابک به آنجا رفت ادوارد هفتم آن درجه تجلیلی که از ناصرالدین شاه به عمل آورده بود از او نیاورد و بجای نشان مهم بازوبندی که به پدرش دادند نشــان پست‌تری برای او فرستادند که موجب رنجش شاه گردید. بعدها که پادشاه انگلستان پی به این مطلب برد ناگزیر، با اکراه نشان بازوبند را برای مظفرالدین شاه ارسال داشته بود. لندلی پی برد که دکتر اعلم‌الدوله عزیمت شاه را به انگلستان تجویز نمی‌نماید و این عدم تمایل را بر اثر دخالت طبیب مخصوص شاه دانسته سکوت را به اصرار ترجیح داد و به توسط اعلم‌الدوله درخواست نمود تا لااقل چند هفته شاه به او مرخصی دهد تا به ملاقات خویشاوندان برود. درخواست او مورد تصویب واقع شد. شاه به او مبلغی وجه داده تا آنکه هنگام بازگشت به پاریس دو عدد ساعت جیبی طلا با زنجیر طلا برای او بخرد. پس از معاودت لندلی از لندن و ارائه ساعتها، شاه از دکتر انگلیسی خود که در انتخاب ساعت حسن سلیقه به خرج داده بود تشکر نمود و فوراً یکی از آنها

را با زنجیر در جیب خود جای داده و دیگری را در حضور طبیب مخصوص به امیربهادر جنگ (قللر آقاسی باشی) هدیه نمود. امتیاز و برتری ساعت شاه نسبت به دومی این بود که علاوه بر حلقه‌های طلا دارای حلقه‌های پلاتین نیز می‌بود و امتیاز ساعت او در برابر ساعت امیربهادر نواختن سه رقم زنگ بود که با اشاره به کنار ساعت درمواقع مختلف صدای ساعت و ربع و دقیقه از آن برمی‌خاست.

چندی بعد که شبی شاه به تماشاخانه رفته بود در غیاب همراهان که هنگام تنفس با عین‌الدوله از شاه دور شده بودند ساعت و زنجیر مزبور را از جیب درآورد و بطوری که اعلم‌الدوله ملتفت نگردد آن را جوف کاغذ نازکی که در کنار میزش بود گذارد و به طبیب خود داد و اظهار نمود که موقع مراجعت، آن را باز کند و به احدی نشان ندهد. ولی امیربهادر که از قضیه آگاه گشته به اعلم‌الدوله اظهار داشته بود با آنکه من از زمان ولیعهدی شاه مقرب بودم شاه مرا خیلی محترم و معزز می‌شمارد حال معلوم شد که میانهٔ شاه با شما از من خیلی بهتر است!

اعلم‌الدوله ساعت مزبور را همیشه با خود به مسافرتهای خارجه می‌برد. در سال ۱۹۲۸ مسیحی که به اتفاق نویسندهٔ این سطور به اروپا رفته بود هنگام مراجعت فقط ساعت مذکور را بدون زنجیر به همراه آورده بود و برای حفظ آن نوار بافتهٔ سیاه رنگی بدان متصل نموده بود. یک ساعت طلای مچی زنانه هم برای دخترش به تهران می‌آورد و در جیب دیگر درون قوطی گذارده بود. در سرحد روسیه و لهستان مورد بازخواست گمرکچی روس واقع شد. وی می‌خواست ساعت زنگی مظفرالدین شاه را به جای آن ساعت زنانهٔ اتیکت‌دار ضبط نماید. نگارنده با چند کلمه الکن روسی که می‌دانست توانست به او بفهماند که ازاین ساعت کهنه منصرف گشته و آن ساعت زنانهٔ نو را ضبط کند. بدین طریق ساعت زنانهٔ مچی از ید اعلم‌الدوله خارج گردید. هنگام ورود به ایستگاه مسکو همانطور که هنگام عزیمت به اروپا مشاورالممالک سفیر ایران به اتفاق حاجی حسن آقای ملک به استقبال آمده بودند، باز به اتفاق یکی از اعضاء سفارتخانه به استقبال آمده بودند و سفیر ایران از قضیهٔ ساعت توقیف شده مطلع گشت و هرچند به اقدام پرداخت ابداً نتیجه‌ای به دست نیاورد. ولی خوشبختانه ساعت یادگاری شاه نزد نگارنده محفوظ مانده است.

بخشش دو کتابخانه

□ دکتر جهانشاه صالح پزشک نامی و از رؤسای پیشین دانشگاه تهران کتابخانهٔ خود را به دو کتابخانهٔ شهر کاشان بخشید. صالح در آن شهر زاده شده و درس خوانده. کتابخانهٔ صالح در دو بخش بود. بخش پزشکی آن به کتابخانهٔ دانشکدهٔ پزشکی و بخش ادبی و تاریخی آن به دانشکدهٔ ادبیات آن شهر واگذار شد. به صالح چون سالهای دراز وزیر بهداری و رئیس دانشگاه بود کتابهای زیادی در رشتهٔ علوم انسانی اهدا شده بود که بسیاری از آنها درکتابخانه‌های کاشان نبوده است.

□ دوست گرامی آقای بهمن بوستان فرزند مرحوم مجدالعلی بوستان از فضلا و قضات کتابخانهٔ پدر خود راکه مجموعه‌ای ادبی و تاریخی بود به کتابخانهٔ وزیری یزد بخشید. در این کتابخانهٔ اهدایی کتابهایی بوده است که بر غنای کتابخانهٔ وزیری یزد می‌افزاید.
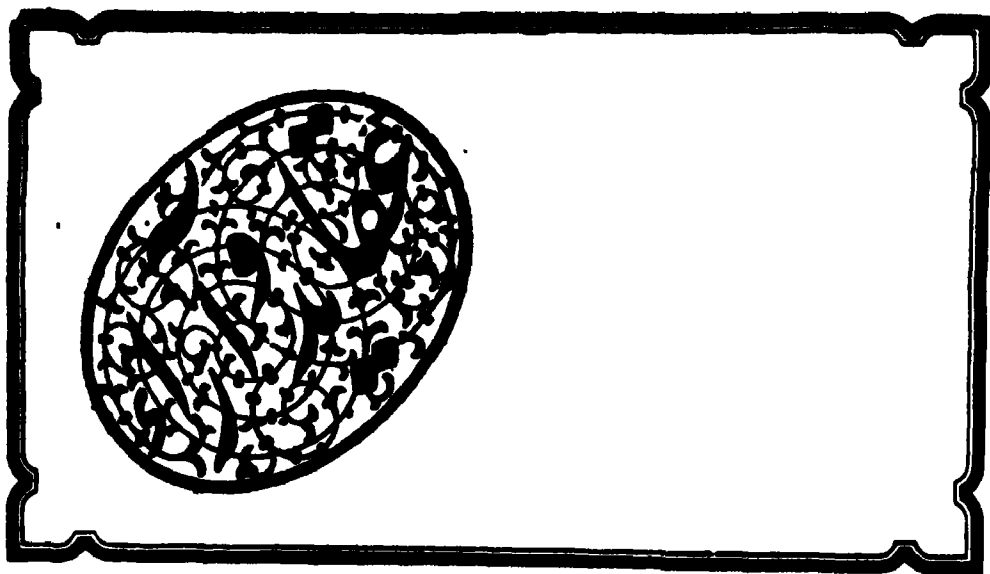
علیرضا ذکاوتی قراگزلو

فلسفه نویسان به فارسی

الف ـ از نخستین کسانی که به فارسی مطالب حکمی نوشته‌اند یا سروده‌اند ابوالهیثم جرجانی صاحب قصیدهٔ فلسفی معروف است به این مطلع:

یکیست صورت هرنوع را ونیست گذار
چراکه هیأت هر صورتی بود بسیار

ابوالهیثم در اواخر قرن چهارم هجری می‌زیسته و دو شارح قصیدهٔ او یکی محمدبن سرخ نیشابوری و دیگر ناصر خسرو قبادیانی شاعر و نویسنده و سیاح مشهور در قرن پنجم می‌زیسته‌اند. هر سه حکیم فارسی نویس و فارسی گوی اسماعیلی هستند و ملاحظه خواهید کرد که در غالب موارد فلسفه‌نویسان به فارسی تمایلی اسماعیلی هست و یا آنکه نوعی ربط اسماعیلی داشته‌اند. حتی ابوریحان بیرونی هم که ریاضیات به فارسی نوشته بدش نمی‌آمده است که از باطنیان سخن بگوید، گرچه در قالب ردّ مقولات آنان باشد (دقت کنید!). و نیز از این جمله است ابویعقوب سجستانی مؤلف کشف المحجوب در حکمت و عقاید اسماعیلی که در اواخر قرن چهارم می‌زیسته است.

ب ـ بوعلی سینا پزشک و دانشمند و فیلسوف بزرگ ایرانی از کسانی است که به فارسی فلسفه نوشته (دانشنامهٔ علایی) وجود تمایلات شیعی در بوعلی سینا و نیز در علاءالدوله کاکویه امیر دیلمی که این کتاب برای او نوشته شده مسلم است، اما جالب است بدانیم که بوعلی از خاندانی اسماعیلی بوده، بدینگونه بوعلی نیز به عنوان یکی از فلسفه‌نویسان به فارسی و همچنین شاگردان فارسی نویس او شاید متأثر از اسماعیلیه باشد.

ج ـ سهروردی (شهاب الدین یحیی، شیخ اشراق) مقتول به سال ۵۸۷ هـ ق که نه تنها در اندیشه‌اش بیانگر حکمت فهلوی و خسروانی است، بلکه رسالات فارسی بسیار در مسائل حکمت نوشته خالی از تمایلات هفتگرایانه (= سَبْعیّه) اسماعیلی نیست، چنانکه شارح و مترجم کتاب

سهروردی به فارسی ـ دکتر سید جعفر سجادی نیز به این مطلب اشاره نموده‌اند (صفحه بیست و دو سطر ۱۹ از مقدمه ترجمهٔ فارسی حکمت الاشراق). سهروردی رساله‌ای به نام هفت هیکل (هیاکل النور) دارد که شاید اشاره به هفت سیاره باشد و شاید هم منظورش چهار عنصر و سه مولود (جماد، نبات، حیوان) است و بهرحال تأثر وی را از باطنیان می‌نمایاند (سی و یک). اینکه گفته‌اند سُهروردی باب نبوّت را مسدود نمی‌دانسته همفکری وی را با مدعیان باطنی نشان می‌دهد.

قطب‌الدین شیرازی (شارح حکمة الاشراق) نیز کتاب درةالتاج را به فارسی در فنون حکمت نوشته است.

د ـ عین القضات همدانی (مقتول در ۵۲۵ هـ ق) که از موارد اتهام او تمایل به باطنی‌گری بود از کسانی است که مطالب ژرف فلسفی را در تمهیدات و مکتوبات به فارسی نوشته است. البته اندیشه‌های فلسفی عین‌القضات تاکنون دقیقاً تحلیل نشده، اما محققان ارتباط وی را با پیران اهل حق و باطنی همچون شیخ برکه و شیخ فتحه (و غیرمستقیم با باباطاهر) یادآوری کرده‌اند. همچنانکه گرایش ایرانی و پارسی گرایانه در اندیشه و آثار استادش احمد غزالی محسوس است. به گمان من جستجو در آثار عین‌القضات ما را به این می‌رساند که او مانند اسماعیلیه معتقد به تأویل و باطن و اطاعت مطلق پیر بوده است.

هـ ـ دیگر از کسانی که به پارسی فلسفه نوشته‌اند بابا افضل کاشی است که محققان، وی را به داشتن تمایلات باطنی منتسب می‌دارند و خود معتقد به مظهریت انسان کامل و عامل به کتمان سر بوده . و بر ظاهر بینان و ظاهریان تاخته است:

دل گفت مراعلم لدنی هوس است ‌‌‌‌‌‌ تعلیمم کن اگر ترا دسترس است

گفتم الف و گفت دگر هیچ مگوی ‌‌‌‌‌‌ درخانه اگرکس است یک حرف بس است

بدینگونه ایرانگرائی و باطن گرائی درْ اندیشه و شیعی گری در دیانت قدر مشترک همهٔ متفکرانی است که به فارسی فلسفه نگاشته‌اند. باید دانست که «تقیه» نیز نوعی باطنگرائی است، در تشیع جایگاه ویژه‌ای دارد.

و ـ خواجه نصیرالدین طوسی نیز که مدتها اختیاراً یا اجباراً نزد اسماعیلیان قهستان می‌زیسته و به نام ناصرالدین محتشم دوکتاب اخلاق تألیف کرده و همچنین رسالهٔ «روضة التسلیم» را در عقاید اسماعیلی نگاشته، شاید در پارسی نویسی متأثر از اسماعیلیان باشد، چنانکه «فصول سیدنا» نوشتهٔ حسن صباح در مباحثات و اثبات طریقهٔ تعلیم به فارسی بوده است. جالب اینکه پیش از نابود شدن کتب اسماعیلیان بدست هلاکو خواجه نصیر همهٔ آن کتابها را خوانده بوده است زیرا سالها ساکن قلاع آنان بوده. البته خواجه نصیر به عنوان یک دانشمند امامی مذهب نیز می‌تواند به تأویل معتقد باشد، زیرا شیعه امامیه نیز تأویل را حق امام معصوم (که از جملهٔ راسخان در علم است) می‌داند.

ز ـ عزیز نسفی صاحب رسائل فارسی درحکمت و عرفان و نیز استادش سعدالدین حمویه از شیعیان باطنگرا بوده‌اند. همچنانکه حروفیان و نقطویان دوگروه پیرو عقاید باطنی شیعی گرایانه و ایرانگرایانه مطالب حکمی و اعتقادی خود را به پارسی نوشته‌اند. جالب است این را هم بگوئیم که ملاّصدرا فیلسوف بزرگ (متوفی ۱۰۵۰ هـ) که در تفسیر قرآن و شرح احادیث توجیهات باطنگرایانه دارد و نیز شعر و نثر به فارسی نوشته گرچه اکثریت آثارش عربی است مدتها در قریهٔ کهک متواری و گوشه‌گیر بوده و این قریه سابقهٔ اسماعیلی داشته و از مراکز آن فرقه بوده، چنانکه در تواریخ مسطور است و ملاصدرا در آنجا توانسته از گزند قشریان در امان بماند.

دکتر محمود عنایت

موضوع نخست‌وزیری سید ضیاء پس از علاء*

چند ماهی از انتشار «خاطرات و تألمات» نگذشته بود که دکتر محمود عنایت این مقاله را برای چاپ شدن در آینده به من داد، ولی درج آن تاکنون به تأخیرافتاده. مرحومان پدر و عموی عنایت از مشاهیر اخیار تهران و از افرادی بودند که ارادت خـاص تا مرحلهٔ فدویّت نسبت به دکتر مصدق داشتند و محمود وحمید توأمان، هم از همان آبشخور سیراب شدند.

بنابرین آنچه محمود عنایت را بر آن داشته است که این مقاله را بنویسد بحث و تحلیل تاریخی و سنجش سند و مدرک است و نباید حمل بر آن شود که محمود عنایت قصد دیگری دارد. درج مقالهٔ ایشـان در آینده هم بر همین مبناست.

علاقه‌مندان واقعی مصدق هیچگـاه ازیـن‌گـونه پژوهشهـا روی برنمی‌تابند زیرا مصدق خود از پیروان و مبشران راه تحقیق و حق‌جولی بود.

مرحوم دکتر مصدق، هم در تقریرات، و هم در خاطراتش اظهار عقیده کرده است که بـعد از استعفای ناگهانی حسین علاء در هفتم اردی‌بهشت ۱۳۳۰، وقتی جلسهٔ فوق‌العادهٔ مجلس برای ابراز تمایل به نخست‌وزیر آینده در روز شنبه هشتم اردی‌بهشت تشکیل شد نظر انگلیسیها این بود که سید ضیاءالدین طباطبائی را روی کار بیاورند. نوشته است:

«جلسه تشکیل شد، به مشورت پرداختند و چون اکثریت نمایندگان اینطور تصور مینمودند [که] تصدی آقای سید ضیاءالدین سبب خواهد شد که همان بگیرو ببند و کودتای سال ۱۲۹۹ تجدید شود نه جرأت میکردند از شخص دیگری برای تصدی این مقام اسم ببرند نه مقتضیات روز اجازه میداد به کاندیدای سیاست بیگانه رأی بدهند که چون صحبت درگرفت و مذاکرات بطول انجامید برای تسریع درکار و خاتمه دادن به مذاکرات یکی از نمایندگان که چند روز قبل از کشته شدن رزم‌آرا نخست‌وزیر بخانه‌ی من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود و هیچ تصور نمیکرد برای قبول کار حاضر شوم. اسمی از من برد که بلاتأمل موافقت کردم و این پیش آمد سبب شد که نمایندگان از محظور در آیند و همه بالاتفاق کف بزنند و بمن تبریک بگویند.»[1]

این بیان دکتر مصدق در خاطرات اوست که مطلب را به اجمال و بدون ذکر اسم نمایندهٔ مذکور نقل کرده، اما در «تقریرات مصدق» مطالب صریحتر بیان شده و اینطور آمده است:

«... روز شنبه هفتم اردی‌بهشت که جلسهٔ فوق‌العاده در مجلس تشکیل شد گفتند که انعقاد جلسه از این لحاظ است که نخست‌وزیر استعفا کرده است و تشکیل جلسه برای اخذ رأی تمایل نسبت به نخست‌وزیر جدید است. البته نمایندگان میدانستند که نامزد نخست‌وزیر کی است و باید به کی رأی بدهند. قبل از اینکه صحبت از او به میان بیاید چون آقای جمال امامی می‌دانستند که من بهیچوجه به تشکیل دولت عقیده‌ای ندارم و یکی دو ماه قبل هم با من مذاکره کرده بودند و من امتناع کرده بودم (برای اینکه ناگهانی اسم از آن شخص مورد نظر برده نشود) میخواستند با تکلیف آن سمت به من، مدتی مذاکره پیش بیاید و وقتی من گفتم قبول نمیکنم آنوقت اسم شخص معهود را عنوان کنند. لذا پیشنهاد کرد که من دولت تشکیل بدهم و من چون ملتفت بودم که اگر امتناع کنم دولت جدید خط بطلان بر تمام کارهائی که شده است خواهد کشید بلاتأمل قبول کردم.»[2]

بیان مرحوم دکتر مصدق از دو جهت قابل تأمل است. یکی اینکه در اردی‌بهشت سال ۱۳۳۰ ـ همانطور که خود او اشاره میکند ـ غلیان احساسات ضد انگلیسی به اوج خود رسیده بود و خشم ونفرت افکار عمومی از طبقهٔ حاکم و دولتمردان و رجال محافظه‌کار چندان شدید بود که حتی حسین علاء هم که البته در آن زمان هنوز چندان طرفیتی با ملیون و طرفداران مصدق نشان نداده بود، و به قول دکتر مصدق هنوز هم می‌شد او را «مردی خیرخواه و صمیمی و راستگو»[3] دانست که نخواست یا نتوانست با ملی کردن صنعت نفت ابراز مخالفتی کند و چون فطرتاً هم آدم ملایم و محافظه‌کاری بود و در آن شرایط نمی‌توانست با جنبش همراهی کند بزودی در مقابل سیل حوادث سپر انداخت و مسند نخست‌وزیری را به دکتر مصدق سپرد. عقلاً درست به نظر نمی‌رسد که درچنان شرائطی انگلیسها و رجال دست راستی نقشهٔ روی کار آوردن سید ضیاء ـ یعنی عامل اصلی، و بقول خودش مسبّب کودتای ۱۲۹۹ و بانی[4] رژیم بیست ساله را ـ آنهم با چنان صحنه‌سازی ـ کشیده باشند و براین مدعا چه دلیلی بهتر از نامهٔ استوکس، مهردار سلطنتی انگلیس به اتلی نخست‌وزیر وقت آن کشور که دکتر مصدق ترجمهٔ آنرا استنساخ و به یادداشتهای خود ضمیمه کرده است.* در این نامه که به تاریخ

چهاردهم سپتامبر ۱۹۵۱ است استوکس ضمن بحث دربارهٔ جو سیاسی ایران مینویسد:

«... به اعتقاد من گروه معهود ضیاء [= سید ضیاء] ... دیگر به درد نمیخورد و کاری ازش ساخته نیست، مگر به پشتیبانی حکومت نظامی... هرچند ضیاء آفتابی شده است چنین مینماید که شاه هنوز حاضر نیست که از او پشتی کند.»[5]

گفتیم نمایندهای که دکتر مصدق را بعد از استعفای علاء در جلسهٔ خصوصی مجلس نامزد کرد جمال امامی[5] بود. کسانیکه اوضاع و احوال آن زمان را درک کردهاند میدانند که امامی در عین اشتهاری که به طرفداری از شاه و دربار و جبههٔ دست راستیها و محافظه کاران داشت به اقتضای طبیعت شخصی و خصوصیات ذاتی، و خلقیاتی که شخصیت انفرادی هرکس را تشکیل میدهد این ویژگی را هم داشت که اهل صراحت لهجه و فاشگوئی، و حتی در مواقعی بدزبانی و هتاکی بود. چنین آدمی که حتی رزم‌آرا را از گزند زبان خود مصون نگذاشته بود[6] داعی نداشت که درعین عدم اعتقاد به دکتر مصدق، و در همان حال که زمامداری او را به ضرر مملکت وشاه و طبقهٔ خودش می‌داند صرفاً برای ظاهرسازی و پی به گربه گم کردن و نعل وارو زدن از مصدق نام ببرد و او را دعوت به قبول صدارت بکند و بعد با علم به اینکه مصدق زیر بار این مقام نخواهد رفت به کمک همدستانش سید ضیاء را وارد معرکه کنند.

در این مورد برای اینکه حتی‌المقدور رأی مقرون به صوابی صادر کرده باشیم به نطقهای امامی رجوع می‌کنیم که تقریباً نمودار کامل جهت‌گیری سیاسی، و در واقع مخالف خوانی‌های اوست، و در دوره‌ای که هنوز جبههٔ ملی دچار تشتت و تجزیه نشده بود و مصدق قدرت بلامعارضی در افکار عمومی کسب کرده بود این مخالف خوانیها درعین اینکه می‌توانست نشانهٔ ضدیت عناصر و مراجع مقتدرتری در داخل و خارج مملکت باشد، در حکم ستیز و معارضهٔ آشکار با افکار عمومی ـ و بهمین دلیل متضمن بی‌پروائی و جسارتی بود که از لحاظ کمیت و نوع مخاطراتی که می‌توانست متوجه شخص کند دست کمی از شهامت لازم برای مبارزهٔ انفرادی بر ضد یک دولت قلدر و زورگو ندارد. جمال به عنوان سرکردهٔ اقلیت، هم از اجرای قانون خلع ید، و در گرماگرم جوش و خروش و تلاطم احساسات ضد انگلیسی علناً در مجلس می‌گوید:

«راهی را که ما انتخاب کردیم هر روز فاصلهٔ بین ما و بلوک غرب را زیادتر میکند... نتیجه آنست که در دامن بلوک شرق می‌افتیم.... آمدیم زیر ابرویش را برداریم، چشمش را کور کردیم... حکایت آن طبیب است که مباهات کرد من سنگ کلیهٔ بزرگی را درآوردم. گفتند مریض چه شد؟ گفت او مرد....»[7]

امامی در همین جلسه که کمتر از یکماه از شروع خلع ید می‌گذشت و دولت مصدق در اوج محبوبیت خود بود گفت: «بنده با طرز اجرائی دولت آقای مصدق موافق نبودم برای اینکه میدیدم چه عواقب وخیمی خواهد داشت.»[7]

دو ماه بعد از این تاریخ، و در حالی که عمر حکومت مصدق هنوز به شش ماه نرسیده بود در مجلس گفت: «... فرمودند به دکتر مصدق چه ایرادی می‌گیرید بنده عرض می‌کنم هزاران ایراد!... در جامعه‌ای اگر بنا شود ایراد به دولتی گرفته شود این دولت مصون از هیچ ایرادی نیست. یعنی هرچه

سیدضیاءالدین طباطبائی
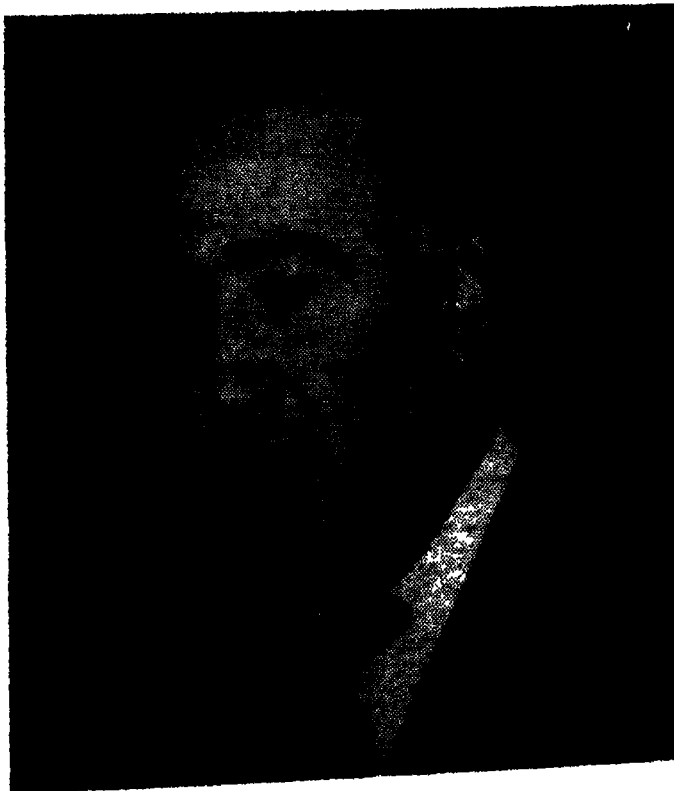
جمال امامی

نباید بکند کرده است...»[۸]

قریب یک ماه بعد ماده غلیظ‌تر می‌شود و جمال ضمن نطق تندتری که ضمن آن از عدم تأمین جانی اقلیت مجلس و حمله و ناسزاگوئی بعضی از روزنامه‌ها نسبت به نمایندگان اقلیت گله مـی‌کند می‌گوید:

«من می‌دانستم که دکتر مصدق آدم کج سلیقه‌ای است، آدم لجوجی است. آدم منفی بافی است ولی این امید [؟] را نداشتم که دکتر مصدق که چهل سال سنگ آزادی را به سینه زده است اول کارش عدم آزادی باشد، سلب آزادی حتی از وکلاء باشد. این را باور نمی‌کردم. این نقض غرض است. یک کسی با وسائلی بیاید پیشوای ملی بشود و تا آمد، لگد به تمام گفته‌های قبلیش بزند...»[۹]

برای نسلی که بعد از مصدق، و در واقع بعد از «مشروطیت صغیر» شاهد مجالسی رام و آرام بود و مجلس و مجلسیان تا مدتها برای او نمونهٔ سکون و سکوت و تمکین در حضور دولتمردان بـودند شاید بیان این نکته جالب باشد که «جمال» این سخنان تند و تیز را غالباً در تالار جلسهٔ علنی در حضور خود دکتر مصدق و وزیران کابینهٔ او با حضور تماشاچیان و روزنامه‌نگاران ایراد می‌کرد. متن نطق او ـ نظیر نطق سایر نمایندگان ـ غالباً در روزنامه‌ها چاپ می‌شد و گـاه نـیز بـطور زنـده از رادیـو پـخش می‌گردید. روزنامه‌های مخالف، اعم از چپ و راست هم تا آخرین روز حکومت مـصدق مشـغول انتشار بودند و اگر بعضی از آنها توقیف مـی‌شدند، روزنـامه‌های دیگـری بلافـاصله جـای آنهـا را می‌گرفتند، و بدین ترتیب بساط روزنامه فروش‌ها هیچوقت ازروزنامهٔ مخـالف خـالی نـبود، و ایـن وضعی بوده که نه تنها در دوران مصدق، بلکه در تمام دوران دمکراسی صغیر که از بـیست و پـنجم شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و مجموعاً دوازده سال و بیست و هفت روز طول کشید بجز در ایام استثنائی و معدود باقی و برقرار بود و با این حال صدای همه بلند بود که آزادی نیست!

* * *

تندترین نطق جمال بر ضد مصدق، در جـلسهٔ ۲۱۲ مـجلس شـانزدهم، و در تـاریخ سـه‌شنبه نوزدهم آذر ایراد شد، و این زمانی بود که مخالفان دولت بواسطهٔ حدوث حوادث چهـاردهم آذر ـ یعنی غارت روزنامه‌های وابسته به هر دو جناح چپ و راست مخالف توسط جماعتی که شعبان جعفری شاخص‌ترین چهرهٔ آنها بود دستاویز مناسبی برای حمله به مصدق پیدا کرده بودند. روزنامه‌های دست چپ، این جماعت را وابسته به دربار و تجهیز شده توسط دولت معرفی کردند و حال آنکه در بـین روزنامه‌های غارت شده، چند روزنامهٔ وابسته به دربار وجود داشت که معروف بود توسط ملکه مادر تقویت و حمایت می‌شوند و به هر حال طرفدار شاه و مخالف مصدق بودند و منطقی به نظر نمی‌رسید که دربار دستور سرکوبی آنها را صادر کرده باشد.

شایعهٔ قابل قبول‌تر که البته هرگز به ثبوت نرسید این بود که عناصری از داخل دولت که تمایلات شاهی آنها بر گرایش مصدقی می‌چربید، طراح و کارچرخان ماجرا بوده‌اند. خود دکتر مصدق بـطور قطع در این جریان دست نداشت. وقتی هم از چند و چون ماجرا به درستی مطلع شد طی نـطقی در مجلس شدیداً مسببین رامحکوم کرد. ولی باتوجه به ترکیب کلی نظام اداری و اجرائی و سرسپردگی و وابستگی دستگاههای انتظامی به اساس هیئت حاکمه، مسئله در بوتهٔ ابهام و اهمال ماند و کسی مجازات نشد.

روز سه شنبه نوزدهم آذر ۱۳۳۰ که دکتر مصدق خود نیز در مجلس حضور یافته بود قبل از تشکیل و رسمیت یافتن جلسه، تظاهراتی در داخل تالار جلسهٔ علنی بر علیه مصدق و نمایندگان اقلیت صورت می‌گیرد و سرانجام کار به جنگ مغلوبه می‌کشد و تماشاچیان و وکلاء با هم دست به یقه می‌شوند! گویا در همین جلسه بود که منوچهر تیمورتاش (فرزند تیمورتاش وزیر دربار رضا شاه) که در آن موقع از مخالفان سرسخت مصدق بود توسط تماشاچیان طرفدار دولت مضروب شد.

معروف شد که مرحوم کریمپور شیرازی مدیر روزنامهٔ شورش، از لژ تماشاچیان به داخل تالار پریده و با تیمور تاش دست به یقه شده است. در همان موقع سایر وکلاء و اقلیت به کمک تیمورتاش شتافته و کریمپور را متفقاً به زیر مشت و لگد گرفته‌اند. عاقبت جمال امامی که تا این لحظه در دعوا شرکت نداشت به وسط معرکه می‌آید و کریمپور را که در قیاس با جمال امامی جثهٔ کوچکی داشت از پشت با یک دست بغل می‌کند و از معرکه بیرون می‌برد.[۱۰]

بعد از تشکیل جلسه نیز نمایندگان اقلیت دست به تظاهرات شدیدی بر ضد دولت می‌زنند. ابتدا پیراسته به عنوان تصحیح صورت جلسهٔ قبل به پشت تریبون میرود و باعلم به اینکه جریان مجلس مستقیماً از رادیو پخش می‌شود با اغتنام فرصت از سالروز حقوق بشر شعارهای تندی بر ضد دولت مصدق می‌دهد. بعد هم که مصدق برای ایراد نطق به پشت تریبون می‌رود، مخالفان با به صدا درآوردن پیشدستی‌های صندلی، مانع نطق او می‌شوند و سرانجام جمال به پشت تریبون می‌رود و سفرهٔ دلش را باز می‌کند. او خطاب به مصدق می‌گوید:

«آقای نخست‌وزیر، شما هیچ وقت در عمرت نه تنها نخست‌وزیری که مراعات قانون و مجلس را بکند نبودید، هیچوقت هم یک همچو فردی نبودی که در خانه‌ات بنشینی و مراعات قانون را بکنی. اگر در صف اقلیت هم باشی مراعات قانون را نمی‌کنی. شما مگر کسی نیستی که از مجلس پا شدید رفتید جلو درب مجلس، به مردم گفتید آنجا محلس نیست، اینجا مجلس است. آمدی اینجا نشسته‌ای چه کنی. برو همان چاقوکشها برای شمامجلس هستند. (نخست وزیر ـ حالا هم می‌روم). بروا مرا می‌ترسانی؟.... من نمی‌دانستم ایشان اینقدر جاه‌طلب است. این را فرض نمی‌کردم. می‌دانستم که از زنده باد و مرده باد خوشش می‌آید، می‌دانستم که هوچی است، ولی جاه‌طلبی او را اینقدر نمی‌دانستم. من اینقدر فرض نمی‌کردم، یک پیرمرد هفتاد و چند ساله‌ای که همیشه هم تمارض می‌کند وقتی وارد این مملکت می‌شود می‌رود زیر لحاف، ولی در آمریکا شلنگ تخته می‌اندازد. این آدم اینقدر سماجت بخرج می‌دهد که من میمانم برای چی؟ یک روز دکان نفت باز می‌کند، هشت ماه می‌گذرد بعد می‌بیند غلط رفته، مگر ول می‌کند. می‌بیند این دکان بسته شد دکان انتخابات باز می‌کند، بعد دکان خبّازی و نعلبندی باز می‌کند. برای این که مردم را فریب بدهد. آقا آخرش چی است؟ چه کردی برای این مملکت، چه کردی در این هشت ماه جز بدبختی، فلاکت، نکبت، دوئیت چه ایجاد کردی؟ چیز عجیبی است. من عرض کردم عقلم قاصر است. شما نمایندگان ملت که علی‌رغم ایشان نماینده‌اید بگوئید، او که شما را نمایده نمی‌داند، او چاقوکشهای جلو مجلس را نماینده می‌داند، ولی حق هم همین است که با شما اینطور رفتار شود. همین حق است. آقا، من روی سخنم با ایشان نیست. ایشان معتقد به این حرفها نیست، معتقد به مملکت نیست، معتقد به نظم و

دکتر محمد مصدق

آرامش نیست. او یک سرشت خاصی است. خدا یک مرضهائی را گاهی برای تنبیه جامعه ایجاد می‌کند. دکتر مصدق هم یکی از آن امراض است که خدا برای ایران فرستاده است...»[11]

در برابر تمام این حرفها، مصدق در جواب مستقیمی که در همان جلسه به جمال امامی داد فقط گفت:

«با تمام معایبی که جناب آقای امامی برای من ذکر کردند ایشان خودشان پیشنهاد نخست‌وزیری مرا کردند (جمال امامی ـ غلط کردم). من نمی‌دانم این تقصیر با جناب آقای امامی است یا با من که جاه‌طلب بوده‌ام و با این معایب نخست‌وزیری را قبول کرده‌ام، امید دارم که ملت ایران در این باب قضاوت کند و آنچه را حقیقت است درک کند.»

* * *

جمال در عین این ناسزاگوئی و تندزبانی و توهین به دولت سعی می‌کرد خود را یک «پارلمانتر» اصولی و جاسنگین و مصلحت اندیش معرفی کند! و معتقد بود که حکومت برای این بوجود آمده است که امنیت همه افراد، و حتی مخالفان خود را تأمین کند و بهمین دلیل به دکتر فاطمی معترض بود که چرا بعد از انتصاب به معاونت نخست‌وزیری در روزنامه‌اش به مخالفان دشنام می‌دهد. در جلسهٔ سه شنبه نوزدهم آذر ۱۳۳۰ در همین باب گفت:

«معاون نخست وزیر قباحت نمی‌فهمد. علنی در ارگان دولت بمن فحش می‌دهد. ... اگر آقای دکتر بقائی فحش بدهد دکتر است، پسر یک شخصی است، با ما همقطارست. او هم فحش زننده نباید بدهد. خوب حالا می‌گوئیم وکیل است، آزاد است وی تو چه می‌گوئی! تو دولتی! تو برای این هستی که نگذاری به من فحش بدهند...»

وی با همین استدلال معتقد بود که اگر حقیقت و امنیت مخالفان از جانب دولت مورد تعرض واقع شود خطر رژیم و دولت برای آزادی فردی کمتر از کمونیست نیست. می‌گفت:

«اگر من از کمونیستها می‌ترسم برای این است که اگر آنها بر مملکت مسلط شوند متعرض جان و مال و ناموس و مزاحم حیثیت و آزادی و بالاخره حقوق ما خواهندبود. خوب، حالا اگر دولت بیاید این کار را بکند به کی متوسل شویم؟... وقتی دولتی که با پول ملت ایجاد شده است خودش می‌آید متعرض ما می‌شود من از این به که پناه ببرم. (صفائی[12] ـ به خدا، و خدا انتقام خواهد کشید) لااله الا الله.... ما پریروز که شنیدیم اینجا جلوی حزب توده را گرفتند[13] تصمیم داشتیم بیائیم به شهربانی تقدیر کنیم، ولی خوشبختانه نکردیم. چون دیدیم که درجهنم ماری است که از او باید به غاشیه پناه برد.»

* * *

اما تمام این سروصداها تا وقتی بود که زور مجلس و مطبوعات به دولت می‌رسید و مشروطیت صغیر هنوز نیمه نفسی داشت. بعدها که قدرت دولت به جایی رسید که وکیل مجلس را با پس گردنی از فرمانداری نظامی بیرون کردند، با اینکه در مجلس شوراکار به استیصاح از دولت کشید هیچکس زورش به فرماندار نظامی وقت نرسید، اگرچه نمایندهٔ مقتدری مثل جمال باشد که آن موقع سناتور جمال امامی شده بود. اعتراض ملایم و متین تقی‌زاده وعلی دشتی در سنا نیز فقط تا این حد اثر داشت که در بایگانی تاریخ ثبت و ضبط شود، و به زبان عامیانه: همه ماستها راکیسه کردند.

در آن موقع دولت تقریباً همان دولتی شده بود که مرحوم جمال می‌خواست؛ یعنی نه چاقوکشی به روزنامه‌های مخالف می‌فرستاد و نه در روزنامه‌ها به مخالفان فحش می‌داد. چون اصلاً مخالف و معارض به سیاق سابق وجود نداشت. تا حاجتی به فحش و دشنام و اعزام چاقوکش به چاپخانه باشد. درست است که تا چند سالی بعد از ۲۸ مرداد در مجلس و مطبوعات صداهائی بر ضد حکومت بلند شد و خود جمال هم در مجلس نطقهائی در انتقاد از اعمال دولت ایراد کرد، اما اولاً این مخالفتها متفرق و سست بود و قبل از اوجگیری خاموش می‌شد، و ثانیاً مخالفان هم ـ لااقل تا دیرزمانی آن مردان تند حمله و شیرگیر سابق نبودند و بهمین جهت زبان مخالفت و اعتراض نیز اندک اندک دگرگون شد و بغیر از موارد استثنائی در لباس ایما و اشاره درآمد و کنایه و استعاره و تمثیل جای بیان صریح و بی‌پرده راگرفت.

* * *

بقول احمد کسروی، کوتاه سخن آنکه مردی با خصوصیات و مذاق و مشرب جمال امامی وقتی دکتر مصدق را دعوت به قبول صدارت می‌کند قاعدتاً نظرش این است که مملکت (یا هیئت حاکمه‌ای که در آن موقع گرداننده و در واقع صاحب مملکت بود) بطور موقت هم که شده از بن‌بست نجات یابد. این توضیح نیز در اینجا لازم است که قبل از قتل رزم‌آرا هم ظاهراً جمال در یکی دو نوبت به مصدق پیشنهاد کرده بود که جای رزم‌آرا را بگیرد، و دکتر مصدق در جلسهٔ یکشنبه سوم آذر ۱۳۳۰ طی نطقی ـ که آنهم در جواب مخالفتهای جمال امامی ایراد شد ـ گفت:

> «جناب آقای جمال امامی در زمانی که رزم‌آرا نخست وزیر بود با ایشان مخالف بودند.[14] این راکاملاً تصدیق می‌کنم و برای این مخالفت، درست نمی‌دانم چند جلسه منزل بنده تشریف آوردند و مذاکره فرمودند که من نخست وزیر بشوم. به ایشان عرض کردم که این مقام را نمی‌توانم قبول کنم بجهت اینکه آن چیزی راکه انگلیسیها می‌خواهند نمی‌توانم اجرا بکنم....»

بعد از قتل رزم‌آرا، در آن شرائط استثنائی که صدای گلولهٔ خلیل طهماسبی (کشندهٔ رزم‌آرا) هنوز در فضا طنین انداز بود، جلوگیری از ملی شدن صنعت ملی بدست یک نخست وزیر انگلوفیل یا محافظه‌کار خلاف مصلحت وقت، و حتی خلاف مصلحت انگلیسیان بود. راه درست و عاقلانه این بود که مصدق با آنان مسئولیت را بگردن بگیرد تا یا تدریجاً «واقعیات» را بپذیرد و مجبور شود بخوبی با شرکت نفت به توافق برسد، و یا وقتی که دید از عهدهٔ حل مسئله برنمیاید استعفاء داده مسند را باز به همان قدیمی‌ها بسپارد. مصدق نه سازش کرد و نه استعفا داد و حریفان ناچار به آخر الدواء کودتا متوسل شدند.

دوران بیست و هشت ماههٔ حکومت مصدق تنها فرصتی در رژیم گذشته برای رجال محافظه‌کار بود تا نقش رادیکالهای انقلابی را ایفاکنند و در داعیهٔ آزادیخواهی با جناح چپ همگام شوند.

یادداشتها

* بخشی از یادداشتهای پراکنده‌ای است که در حاشیهٔ خاطرات دکتر مصدق قلمی کرده‌ام، و ضمن آن سعی کرده‌ام که بدور از حب و بغض ما گوشه‌ای از تاریخ معاصر برخورد کنم و صرفاً تناقضاتی را نشان دهم که بفرض اثبات، دلیل خیانت کسی نمیشود، بخصوص که هیچ مرجعی جز تاریخ نمی‌تواند دربارهٔ اشخاص رأی نهائی صادر کند، که حدیث نیک و بد ما به روزگار خواهد ماند... م.ع.

۱ـ خاطرات و تألمات مصدق. بکوشش ایرج افشار. انتشارات علمی. تهران. ۱۳۶۵ (ص ۱۷۸)

۲ـ تقریرات مصدق در زندان یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر. تنظیم ایرج افشار. چاپ سازمان کتاب. ۱۳۵۹ (ص ۱۲۰)

* نخست مرحوم علی محمدخان عامری استاد انگلیسی متوجه این نامه شده بود او خاطرات اتلی را دیده و نامه را از آنجا برگرفته و ترجمه کرده بود و با مقدمه‌ای به من داد و در مجلهٔ راهنمای کتاب همراه عکسی از مصدق و اتلی به چاپ رسانیدم. بخش مطبوعاتی سازمان امنیت برای آنکه بداند عکس را از کجا به دست آورده بودم (چون مصدق بر روی آن تاریخ گذاشته بود) مرا به ساختمانی حوالی میدان فردوسی خواستند. آن جریان را در خاطرات و تألمات یادداشت کرده‌ام (ایرج افشار).

۳ـ بعد از معرفی دولت علاء به مجلس شانزدهم (یکشنبه هیجدهم فروردین ۱۳۳۰) آشتیانی‌زاده نمایندهٔ منفرد مجلس ـ که ضمناً در آن موقع معروف به طرفداری از قوام بود ـ در جلسهٔ سه‌شنبه ۲۰ فروردین اظهاراتی در مخالفت با علاء ایراد کرد و گفت کسی که به اعتراف تقی‌زاده، «طرف مؤثر و شریک و مشاور در انشاء قرارداد ۱۹۳۳» بوده نمی‌تواند در چنین موقعی که صحبتی از ملی کردن صنعت نفت است نخست‌وزیر شود، و چون در روز معرفی کابینه به مجلس، دکتر مصدق طی نطقی علاء را «دوست سی ساله» خود معرفی کرده و تلویحاً دولت او را مورد تأیید قرار داده بود آشتیانی‌زاده بطور ضمنی مصدق و یارانش را مورد حمله قرار داد و آنها را متهم کرد که با دولت علاء بند و بست کرده‌اند.

در جلسه پنجشنبه بیست و دوم فروردین ۱۳۲۹، دکتر مصدق در مقام جوابگوئی پشت تریبون رفت و متذکر شد که تفاوت علاء با تقی‌زاده این است که تقی‌زاده با علم و اطلاع از مضار قرارداد ۱۹۳۳ زیر این قرارداد را امضاء کرد، و حال آنکه علاء ندانسته و نفهمیده در «مقدمات کار» این قرارداد دخالت کرده است. بنابراین نه تنها مرتکب جرمی نشده بلکه در ارتکاب جرم هم قاصد نبوده و به اصطلاح جزائیون انتانسیون کوپابل (intention coupable) یا قصد جرم نداشته است. «البته میتوان به آقای علاء این ایراد را نمود [که] چرا حاضر شدند بدون مطالعات کافی مأموریت دولت را قبول کنند ولی همه می‌دانند که هرکس در دورهٔ دیکتاتوری متصدی کار بود نمی‌توانست از امر دولت تخلف کند.»

به نظر مصدق در آن موقع، علاء فقط یک نقص داشت و آن این بود که به عقائد تقی‌زاده فوق‌العاده اهمیت میداد و این اهمیت را هم صراحتاً ابراز می‌کرد اما همین امر دلیل صداقت و راستگوئی او بود. (نگاه کنید به مذاکرات مجلس شانزدهم، از جلسه ۱۳۰ تا جلسه ۱۳۵ـ فروردین ۱۳۳۰).

باید دانست که در آن هنگام روابط علاء و دکتر مصدق حسنه بود و هنوز طرفین برای همدیگر شمشیر نکشیده بودند. ولی بعداً که علاء به وزارت دربار رسید با شدت گرفتن اختلاف شاه و مصدق، رابطهٔ مصدق و علاء هم شکرآب شد و اوج این اختلاف در واقعهٔ نهم اسفند (۱۳۳۱) بروز کرد که بالاخره به استعفاء علاء از وزارت دربار، و انتصاب ابوالقاسم امینی به کفالت دربار منجر شد. موضوع روابط دکتر مصدق و تقی‌زاده در فصل دیگری مورد بحث قرار گرفته است. اما در این فرصت می‌گوئیم با استدلال دکتر مصدق تقی‌زاده هم قابل تنزیه است. زیراکه او نیز نمی‌توانست از دستور رضا شاه تخلف کند و بعلاوه درکمال صراحت در مجلس پانزدهم اعتراف کرد که «آلت فعل» بوده است. یادآوری این نکته هم شاید جالب خاطر باشد که دکتر مصدق در همین مجلس شانزدهم ـ در جلسهٔ ۲۷ مهر ۱۳۲۹ـ و بمناسبتی دیگر ضمن اشاره به آلت فعل بودن وزراء و وکلاء در دوران رضا شاهی گفته بود.

«با این حال وزراء و وکلاء نمی‌توانند به عنوان نبودن آزادی، خود را تبرئه کنند چونکه آنها مجبور نبودند کار قبول کنند تا اینکه نسبت به مملکت خیانت کنند که بالامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار.» [امتناع از روی اختیار، منافی اختیار نیست] و مقصود این بود که رجال کشور و لشگری در عین اجبار به اطاعت از مافوق، لااقل دارای این اختیار بودند که اصلاً از روز اول قبول کار نکنند اما دکتر مصدق به دلائل سیاسی نمی‌خواست عین این استدلال را در مورد حسین علاء بکار ببرد و او را هم مثل تقی‌زاده در خور محکومیت سیاسی بداند.

۴ـ در دورهٔ چهاردهم مجلس که مصدق با اعتبارنامه سید ضیاءالدین به مخالفت برخاست و نطق مفصل و شدیداللحنی بر ضد او ایراد کرد سید ضیاء برای اینکه نمایندگان مجلس را از رد اعتبارنامه خود بازداشته باشد در جلسهٔ هفدهم اسفند ۱۳۲۲ ضمن حملهٔ متقابل به مصدق و دفاع از خویش، صلاحیت سیاسی خود را با رژیم شاه مرتبط کرد و به مجلسیان هشدار داد که:

«موضوع صلاحیت من برای وکالت مجلس شورای ملی بعلت اینکه مسبب کودتا بودم یک نتایج خطرناکی را ممکن است برای مملکت پیش آورد. اگر من بدلیل اینکه مسبب کودتا بوده‌ام صلاحیت وکالت مجلس شورای ملی را نداشته باشم پس تمام تشکیلات و تأسیسات ناتجه از کودتا میبایست مورد تجدید نظر واقع شود و با علاقه‌ای که ماها به حفظ اساس سلطنت فعلی داریم

گمان نمی‌کنم که صلاح ما و مملکت ما باشد نه فقط از نظر سیاست داخلی بلکه از نظر سیاست خارجی، زیرا تصمیم مجلس شورای ملی در عدم صلاحیت اینجانب ممکن است از طرف اجانب اتخاذ سندی شود و قانونی بودن تشکیلات و تأسیسات اجرائیه و مظهر اعظم آن که مقام سلطنت است مورد تزلزل واقع گردد.»

سید ضیاء مطلب را از این هم بازتر کرد و به تأیید و ابرام گفت:

«آقای دکتر مصدق السلطنه در سنهٔ ۱۳۰۴ با استقرار سلطنت پهلوی مخالفت نمودند و چون دکتر در حقوق هستند میبایستی کاملاً متوجه باشند که از لحاظ حقوق بین‌المللی چنانکه مخالفت ایشان با اعتبارنامه من مورد تصویب مجلس شورای ملی قرار بگیرد طبعاً پایهٔ سلطنت فعلی را متزلزل کرده‌اند.» (سیاست موازنهٔ نفی در مجلس چهاردهم، بقلم حسین کی‌استوان، بهمن ۱۳۲۷، ص ۶۳).

ظاهراً همین سخنان یکی از مؤثرترین علل تصویب اعتبارنامهٔ سید ضیاء بود. حسین کی‌استوان مینویسد:

«... اظهارات ایشان راجع به اینکه رد اعتبارنامه او پایه سلطنت و تشکیلات حاصله از کودتا را سست و متزلزل می‌کند، و همچنین ترس پاره‌ای از نمایندگان از تقویت حزب توده که مخالف جدّی سید ضیاء بود در تصویب اعتبارنامه تأثیر بسزائی داشت. و برتر از همه وجود وکلای دورهٔ دیکتاتوری بود که انتخاب آنها با نظر همان مقاماتی انجام شده بود که سید ضیاءالدین در کنف حمایت آنان قرار داشت و همین وکلاء بودند که رأی به اعتبارنامه عامل کودتا دادند.» (همان کتاب، ص ۸۴).

۵ـ جمال امامی فرزند حاج امام جمعه خوئی (از احرار صدر مشروطه) بود و هیچوقت حسن شهرت پدر را پیدا نکرد اما در تهران (و شاید هم در مسقط الرأسش) برو بیا و کیابیائی داشت و معمولاً خطش را میخواندند. خودش یکبار در مجلس گفت: «در ادارات اسم مرا گذاشته‌اند محتشم‌السلطنه ثانی، چون هرکس بیاید در خانه من و بگوید مرا توصیه کن من ردش نمیکنم.» (از صورت جلسه یکشنبه پنجم آذر ۱۳۲۹ ـ مجلس شانزدهم).

در جلسهٔ پنجشنبه هشتم تیر همان سال که مجلس بر سر تشکیل دولت سپهبد رزم‌آرا متشنج شده بود هنگامی که جمال امامی می‌خواست از رزم‌آرا بعنوان «کسی که لباس سیویلی پوشیده و به شما [یعنی مجلسیان] هم تعظیم میکند» تعریف کند دکتر مصدق فریاد زد: «آقای امامی، تو وکیل ملتی، این حرف را نزن.»

جمال، صرفنظر از عقائدش، یک سخنور سیاسی چیز دست بود و لهجهٔ آذری هم برگرمی چانه‌اش می‌افزود.

۶ـ در آذرماه ۱۳۲۹ که عده‌ای از افراد حرفه‌ای، در ظاهر به عنوان مردم عادی، و در باطن از طرف شهربانی رزم‌آرا به چاپخانهٔ روزنامه شاهد (متعلق به دکتر مظفر بقائی کرمانی که آن موقع با جبههٔ ملی و دکتر مصدق همکاری داشت و با رزم‌آرا مبارزه می‌کرد) می‌ریزند و ضمن بهم ریختن گارسه‌ها وسائل آنرا غارت می‌کنند، آن عمل سروصدای بزرگی در مجلس و مطبوعات پیدا می‌کند، تا جایی که بعضی از نمایندگان طرفدار دولت، و از آن جمله خود جمال امامی در مقام اعتراض به این واقعه برمیاید. وی در جلسه پنجشنبه سی‌ام آذر ضمن نطق قبل از دستور میگوید:

«اصلاً من نمی‌فهمم، اینها بقول رفیقمان آقای دشتی مغز خر خورده‌اند. آخر توکه این قدرت را در دست داری، چاقوکش چرا می‌فرستی آقا؟ آخر تو که شهربانی داری، ژاندارمری داری، نظام داری، آخر به چاقوکش چه احتیاجی داری، اینهمه قانون کشدار داری، تو که از قانون سرتاپا سوءاستفاده میکنی، یک موردش اقلاً حفظ ظاهر را بکن.»

۷ـ صورت جلسه ۱۶۸ مجلس شانزدهم، یکشنبه ۲۳ تیر ۱۳۳۰.

۸ـ همان مأخذ. جلسهٔ ۱۸۴. مورخ دهم شهریور ۱۳۳۰.

۹ـ همان مأخذ. جلسه ۱۸۷. سه‌شنبه دوم مهر ۱۳۳۰.

۱۰ـ نقل این ماجرا را من از زبان یک شاهد عینی بعدها در دفتر روزنامه شاهد شنیدم و گوینده میخواست میزان لوطیگری جمال را با این نقل نشان بدهد!

۱۱ـ از صورت جلسه سه‌شنبه نوزدهم آذر ۱۳۲۹ مذاکرات مجلس شانزدهم لازم به توضیح است که جریان مجلس آن روز به دستور دولت دربار، یکی بطور زنده و نوبت بعد بهنگام شب و پس از اخبار پخش شد.

۱۲ـ عبدالصاحب صفائی، از نمایندگان دوره شانزدهم، که در دورهٔ هیجدهم نیز وکیل شد و در نیمه دوره به سکته قلبی درگذشت.

۱۳ـ منظورش روز چهاردهم آذر است که اجتماع دانش‌آموزان چپ درمیدان بهارستان توسط پلیس سرکوب شد.

۱۴ـ جمال در ابتدا طرفدار جدی رزم‌آرا بود ولی بعدها که دید وی قادر به مقابله با مخالفت‌های تند و تیز نیست، و بخصوص بعد از فرار سران حزب توده از زندان از مخالفان جدی او شد.

پرویز خالقی

شور گل

مجموعهٔ شعر از همایون صنعتی‌زاده. کرمان، ۱۳۷۰

مجموعهٔ «شور گل» کتابی است با چاپ و صحافی و تجلیدی بسیار ساده و بی‌پیرایه که خود آئینه‌ایست از صداقت و صمیمیت و بی‌ادعائی سراینده. کتاب دربرگیرندهٔ صد و سیزده قطعه شعر است که در ۱۳۹ صفحه جای گرفته است. من نقد نویس نیستم امّا شعر خوب را خیلی زود می‌شناسم مثل باغبانی هستم که می‌توانم سریع علف‌های هرز و ساقه‌های مزاحم روئیده در باغچه را از لابلای گل‌های عطرآگین و اصل و نسب‌دار جدا کنم و مجال رشد به ساقه‌های تُرد و شکنندهٔ گل‌ها بدهم.

آقای همایون صنعتی‌زاده را قبلاً گهگاه در مجلهٔ آینده دیده بودم، امّا جمع شدن همه آنها در یک مجموعه این فرصت و امکان را به خواننده می‌دهد که کار سراینده را در فضائی گسترده و با ویژگی‌هائی مستمر و یکدست و پیوسته بخواند و بشناسد و با ذهنی آماده از دامنه‌های سرسبز و رنگارنگ آفریده‌های شاعر بالا رود و سرانجام پس از طی فراز و نشیب‌های متفاوت و متنوع در کناره‌ای درنگ کند و به تفکّر و تأمّل بپردازد.

بی‌تردید شعر معاصر بعد از نیما راهی تازه و جهتی خاص یافته است، امّا باید قبول کنیم در این فاصلهٔ زمانی، بیراهه و پرت راه و پرتگاه نیز داشته است. بهمین علت گاه شاهد آمیختگی‌های شعر خوب و بد و آثار اصیل و غیراصیل بوده‌ایم و می‌دانیم که در جریان هر حرکت و تحوّلی نمی‌توان با قاطعیّت و به سهولت به نقد منصفانه پرداخت و محکی دقیق برای جداسازی سره از ناسره داشت. عوامل متعددی وجودداشته که گاهی موجب تزاید شهرت‌های کاذب و ناعادلانه بوده و موانع فراوانی نیز علل حق کشی‌ها و پایمال شدن حقوق گروهی دیگر شده است. این بحثی است قابل تأمل که می‌توان در فرصتی مناسب با ارائه ادّله کافی و موارد مُستند به آن پرداخت و احتمالاً حق را به حقدار داد. البته زمان مثل همیشه صرّاف منصفی است و نظرنهائی را بی‌هراس ابراز می‌دارد. حافظ چه خوش گفته است:

خموش حافظ و این نکته‌های چون زر سرخ　　　نگاهدار که قلاّب شهر صراف است

حــدیث مُدعیــان وخیــال همکــاران   همان حکایت زردوز وبوریاباف است

امّا مجال کم است و اندک و سخن بسیار است و دقیق، کتاب مقدمهٔ کوتاهی دارد که من ادعا می‌کنم تاکنون هیچ شاعری در مقدمهٔ کتابش اینگونه ساده و صمیمی و باکلامی عریان با خوانندهٔ شعرش سخن نگفته باشد. گاهی عبارت‌ها و فرازهای نوشته آنچنان لطیف و صریح و صادقانه است که کم و بیش با شعرهای کتاب پهلو می‌زند. جا دارد بصورت موجز و پراکنده جمله‌هائی را با هم بخوانیم:

«در صنعت ظریف و دشوار شعر ساختن تخصص ندارم و بی‌تجربه هستم، ساختن هریک از قطعات یا تابلوهائی که در این مجموعه آمد مدتها طول کشیده و بالبداهه بوجودنیامدند و حاصل ـ حال ـ و یا ـ میوهٔ ذوق ـ و یا نتیجهٔ طبع نیستند.

بیان شاعرانهٔ دیدهایم ـ چون تجربه و تخصص ندارم ـ سهل و آسان نبود.

زبان و قلم من نتوانسته‌اند حق خیال و چشمم را اداکنند.

به قول اروپایی‌ها نوعی پرسپکتیو را رعایت کرده‌ام.

قافیه و وزن کمک کارم بوده‌اند. کوشیدم مناظر چشمگیر را با لحنی دلپذیر ابراز کنم، امّا مواظب بودم تا امانت در نقل، قربانی خوش آمد لفظ نشود.»

پس تکلیف من و خواننده روشن شد، با شاعری که مدعی است راه و رسمی نو و شیوه‌ای تازه را با پشتوانه‌ای از دانش ادب کهن و تجربه‌های بسیار از شعر معاصر آمیخته و پا به میدان گذاشته و حریف می‌طلبد مواجه نیستیم. باکسی روبرو هستیم که گهگاه زندگی را شاعرانه می‌نگرد و در دل خویش آئینه‌ای دارد که از همه آفریده‌ها و پدیده‌ها و عناصر و اشیاء اطراف خود تصویر برمی‌دارد و صدای تجلیات حیات را می‌شنود و زبان روابط و گفتگوهای هستی را می‌داند و شادی و غم آدمی رادرک می‌کند و از این تصاویر ذهنی با واژه‌هائی آشنا پیوندهای کلامی می‌سازد و آنگاه آنها را آهسته ـ نه بلند و فریادآسا ـ به لب می‌آورد و برای اینکه دیگران هم بشنوند زمزمه می‌کند. این زمزمه‌ها ـ شعرهائی است که گاه بزلالی آب چشمه‌سار جریان یافته و با نام «شورگل» شعر همایون صنعتی‌زاده را تشکیل می‌دهد.

در اینجا خیلی صریح می‌توان این نکته را یادآور شد که شاعر نه متعهد! است نه رسالت! دارد نه کاری به فلسفهٔ اجتماعی دارد، نه حوصلهٔ گوش دادن به مسألهٔ هنر برای هنر یا هنر برای جامعه را دارد، نه مربی تربیتی است، نه فساد را دامن می‌زند و نه پند و اندرز می‌گوید و از همه مهمتر نه بر آن است که جای کسی را بگیرد و حتی جای کسی را تنگ کند. این بود قصهٔ ما و قصهٔ کتاب شورگل، همین و بس. حالا قسمت‌هائی ازکتاب را می‌خوانیم و اگر جای حرف باشد حرفی می‌زنیم.

شعرها درکتاب شورگل با قالب‌های متفاوت و زبانی کم و بیش یکسان پشت سر هم قرار گرفته و هیچ نوع رده‌بندی زمانی و بیانی خاص ندارد تا بتوان سیر تکاملی و یا نوعی تحوّل زبانی را در آنها شناسائی کرد و به این نتیجه رسید که شاعر از قالب غزل و یا اوزان شکسته شروع کرده، ولی وقتی کل شعرها را بررسی می‌کنیم متوجّه می‌شویم که کلام آنچنان یکدست و یکنواخت است که تغییرهای محدود و جزئی قالب بیانی موجب هیچ نوع دگرگونی و جهش و پرش فکری نیست. از عناوین شعرهاکه یا حالت اضافی ـ مضاف و مضاف‌الیه و یا حالت وصفی ـ صفت و موصوف ـ دارند مشخص است که شاعر از محدودهٔ متعارف دستورزبان پا را فراتر نگذاشته و یا نخواسته است برای تصویرسازی از حد استعاره و کنایه‌های معمول و گاه تکراری به چشم اندازی گسترده‌تر و حریمی ممنوع یا لااقل ابداعی نزدیک شود. تمام ترکیبات و تصاویر اگرچه متناسب و ظریف بکار گرفته شده، ولی کاربُردی تازه ندارند. نمونه‌هائی این چنین درکتاب بسیار است: نقش برآب چشمان سیاه،

خال لب، چشمهٔ خواب،تصویر خراب، سمندفلک، ساحل خواب، دریای وصل، دریایی ژرف، امواج عشق، مدح درخت، پرواز نور. گاه همین ترکیبات و حالات توصیفی به شکل تابع اضافات و یا به صورت چند ترکیب مرکب درآمده است که عامل کلامی آهنگین و دلپذیر شده است: صدای چکمهٔ باران، صفیر گردش ماه، طشت آب زلال. پشت پردهٔ مهتاب، پس ماندهٔ جام میگساران، دروازهٔ سبز باغ هوس، خدنگ سایه انداز، سرو صبور سرکشیده، میخانهٔ تاریک زمین، کوهسار ارزن دنیا، غبار مستی دوش و الخ...

تا آنجا که من کتاب را ورق‌زدم و خواندم، وزن در همه قطعات مانند حرکتی مستمر وجود دارد ولی گاهی در نوشتن ابداعاتی بکار گرفته شده که یک غزل بصورت ابیاتی جدا شده یا بریده از هم آمده که شاید این مقاطع جدائی چونان مَفصّلی است که شعر بشکلی «ریتمیک» درآید و جاذبهٔ بیشتری برای خوانندهٔ امروزی داشته باشد. از جمله قطعهٔ «دروگر» است که در کل غزل کوتاهی است که شاعر آن را اینگونه نوشته است:

دروگر: کجائی

درو، دیر شد

چمن زرد گشت و علف پیر شد

در همین شعر بیت پایانی چنین آمده است:

سرانجام طوفان فروکش نمود،

خروشنده دریا زمین گیر شد

که اگر من بجای شاعر بودم این قطعهٔ زیبا را با بکار گرفتن «نمود» ماضی مطلق از مصدر «نمودن» که هرگز معنی «کردن» را القا نمی‌کند، تمام نمی‌کردم، چون در زبان فصیح فارسی بخصوص قبل از قرن دوازده و سیزده هیچگاه «نمودن» جز در معنای نمایش دادن و عرضه داشتن بکار گرفته نشده است.

در کنار قطعاتی اینگونه که عطر و رنگ تازه و بیانی لطیف و شاعرانه‌ای دارند کلمات و حتی قطعاتی که بوی کهنگی می‌دهند مشاهده می‌شود. واژه‌هائی مثل صنم، بت، شمع و پروانه، وعدهٔ وصل، دختر می‌فروش و نظایر اینها هر اندازه هم مفهوم تازه باشد ابزار شعر کهن هستند و خیلی کم می‌توانند تصویر ذهنی تازه‌ای را به ذهن متبادر کنند و چه بهتر که وقتی اسم‌های بی‌مسمائی هم شده‌اند از بکارگرفتن آنها پرهیز کنیم.

همانطوریکه قبلاً اشاره شد تغییر قالب در شعر فارسی موجب دگرگونی‌هایی در وزن وبیان و مفهوم شد که بررسی این مرحلهٔ حساس ادب معاصر بحثی گسترده و آگاهانه را می‌طلبد، امّا در اینجا ما را چنان مجالی نیست و ضرورتی هم ندارد.مجموعهٔ «شور گل» در جریان کلی شعر امروز ضمن اینکه جای خاصی از نظرگاه انواع تحولات شعری ندارد، امّا از طرفی برای خودش خصوصیاتی دارد که قابل تعمّق و توجّه است. شاعر کارهایش را دسته بندی نکرده تا جداگانه هرکدام را در مرتبه‌ای خاص مورد ارزیابی قرار دهیم. آنچه گفتنی است اینست که شاعر زبانی نرم و راحت دارد، هرچه را دیده در حوزهٔ مغناطیسی شعر آورده، لفافهٔ برداشتی شاعرانه برآن کشیده است. تصویرها استعاره‌های لطیفی هستند که درک آنها احتیاج به تفکر وتأمل ندارد. خواننده خیلی زود با گویندهٔ شعر پیوند برقرار می‌کند و خواست سراینده را درمی‌یابد. ارتباط شاعر با طبیعت خیلی صریح و صادقانه است، برای عرضهٔ گوشه‌ای از زندگی و حیات بجستجوی تصویرهای پیچیده و دورتر نمی‌رود و نکتهٔ قابل توجّه در تمام شعرهای کتاب کوتاهی آنها ـ درحد مفهوم یک رباعی ـ می‌باشد و مهمتر از آن مصاریع آخر شعر است که درست بجا و مناسب تمام می‌شود و مدتها در ذهن و خاطر خواننده می‌ماند و زود رنگ

نمی‌بازد. برای نمونه به قسمت‌هایی از چند شعر اشاره می‌کنیم:

از شعر ماهی آزاد: بپرس از ماهی آزاد دریا
که،
صیاد دل ما را ندیدی؟

از شعر حاکم: حاکم شرع شنید
مختصر برد و چشید
صبح فردا خبر آمد
که طرف خرقه وسجاده بسوخت!

از شعر آبتنی: طشت آب زلال بر سرریخت
بی‌حیا، پشت پردهٔ مهتاب

اگر شاعر در مقدمهٔ کتاب آنهمه از خصوصیت تفننی و حاشیه‌ای کار خود صادقانه سخن نگفته بود، جاداشت انتقادهائی که لازمهٔ هرکار هنری هست ازبعضی شعرها بشود، امّا این کار می‌ماند برای وقتی که شاعر کارهای جدی‌تری عرضه داشت. در اینجا گذرا می‌گویم درکتاب شور گل به قطعاتی برمی‌خوریم که شفاف و درخشان است مثل قطعهٔ آسیا:

کشتهٔ عمری درو شد / خوشه‌ای درهم شکست / خرمنی برباد رفت و حاصلی آمد بدست / بارهای آرزو در زیر سنگ روزگار / آسیا گشت و غباری بر سر و موئی نشست /

یا قطعاتی نظیر مرغ غم پرست، بار خاطره، خواب سیر، شراب کهن و امّا در قطعاتی که هم طولانی‌تر است وهم مفهومی علمی به قالب شعر آمده، بنظر من شاعر توفیق چندانی نداشته است چون خواه و ناخواه کلام توصیفی و شاعرانه با سخن توجیهی و توضیحی تفاوت بسیار دارد. آثاری مثل «کد پُستی» «بانگ بزرگ» «محاق زمین» و نظائر اینها گرچه بارها عاطفی و احساسی هم گرفته‌اند، ولی در حیطهٔ شعر چندان دلپذیر نمی‌افتند و قطعاتی نیز درکتاب آمده که به نظر می‌رسد از بیانی آراسته و کامل و مضمونی گیرا و عمیق عاری است به اشارت می‌گذریم مانند: قطعهٔ «کنار چشمه» خفتم به‌کنارچشمهٔ باغ نگار... الخ... که ترکیب کلماتی اینگونه: گفتم صنما، مدد که هشیار شدم، زبان شعر امروز نیست یا قطعهٔ تبسم ماه در چندین قطعه کتاب «به» حرف اضافه بر سر افعالی مثل، بشد، بزد، بخورد که بیشتر برای ضرورت وزن آمده است از فصاحت کلام کاسته است، همانطوریکه استفادهٔ مکرر از اشکالی مختلف فعل «نمودن» بجای «کردن» نیز مخل فصاحت در ابیات شعر شده است.

رویهم کتاب شور گل با همه فراز و نشیب‌هائی که گاهی به دلائلی منطقی می‌نماید مجموعهٔ جالب و دلپذیری از شعرهائی است که همه در فضائی لیریک وغنائی شکل گرفته‌اند و برای خواننده آرامش بخش وشیرین است. آرزو می‌کنم آثار بعدی شاعر را بخوانم و بهر صورت سیر ذهنی و شکل پذیری کلام او را در آینده بگونه‌ای که شخصیت مستقل‌تری گرفته باشد شاهد باشم. بی‌تردید دستیابی به چشم‌اندازهای تازه‌تر و تسلط به بیانی فارغ از تأثیر پذیری از دیگران برای شاعر امکان پذیر است.

پرویز اذکائی

حافظیّات

مجموعهٔ مقالات دربارهٔ حافظ ازعلیرضا ذکاوتی قراگزلو، همدان، شرکت انتشارات مسلم، ۱۳۷۰، ۳۰۸ ص.

حافظیّات مجموعهٔ پانزده مقاله است دربارهٔ حافظ، که چند مقاله از آن قبلاً در مجلاّت نشر دانش، معارف، تحقیقات اسلامی، و کیهان فرهنگی چاپ شده بود، و اینک با چند مقالهٔ چاپ نشدهٔ دیگر در چهاربخش و با نظمی نوین عرضه می‌شود، که درواقع نوعی طیف نگاری حافظ است.

درگفتار اول، نظر کلّی نویسنده در باب حافظ مطرح شده، و در همان جا به اثرپذیری حافظ از بزرگان ادب و عرفان ایرانی و اسلامی تصریح گردیده، فصول بعد توضیح همین مطلب است. سه مقالهٔ: «وازگفتهٔ کمال دلیلی بیاورم»، «خواجه و خواجو» و «سلمان و حافظ» مقارنه‌ای است بین کمال و خواجو وسلمان با حافظ. خواننده متقاعد می‌شود که حافظ از تعبیرات آماده، ساخته و پرداخته، و درواقع از کلیشه‌های موجود به فراوانی استفاده کرده است، و کار و ابتکار حافظ در این بوده که ازگلهای چیده و برچیده، دسته گلهای دلفریبی ترتیب داده است، هرچند نویسندهٔ کتاب با معیار حافظ بر بیان هنری حافظ نکته‌ها نیزگرفته است.

طی پنج مقالهٔ: «ابن عربی شاعر و حافظ عارف»، «حافظ و ابن فارض»، «از روزبهان تا حافظ»، «شمس الدین محمّد تبریزی و شمس‌الدین محمّد شیرازی»، و «قلندرانه‌های سعدی و حافظ»، عرفان حافظ در مقایسه با پنج عارف نامدار پیش از او تجزیه و تحلیل می‌گردد. این مباحث خصوصاً در مورد معانی حافظ، ابن عربی و ابن فارض، و بیان ارتباط صور خیالی و مثالی با شعر عرفانی در فارسی بکلّی تازه است، و خواننده به اعماق بعضی معانی که در دیوان حافظ بیان شده و سوابق آن آشنا می‌گردد، و در واقع آن فضای فرهنگی که حافظ در آن تنفّس می‌کرد، تصویر می‌شود.

در مقالهٔ «حافظ میان هفتاد و دو ملّت» عقاید شاعر یا به عبارت بهتر آن عقایدی که در دیوان حافظ بطور مستقیم یا غیرمستقیم مورد اشاره قرار گرفته، تبیین می‌گردد و نام گروه‌هایی که حافظ را به خود می‌بندند مذکور شده است. خواننده مایل است بداند که حافظ صوفی بوده است یا آزاداندیش، شیعی بوده است یا اشعری، فلسفی مشرب است یا فقط قافیه بندی هنرمند که به حکم قافیه چیزی گفته است؟

اما در مقالهٔ «بنگه لولیان درکنار سرای مغان» براساس مردم شناسی تاریخی، یک گروه مطرود ـ که همان کولی‌ها باشند ـ تحلیلی از یک غزل حافظ صورت گرفته است:

... دلم ربودهٔ لولی و شی است شورانگیز...

این تحقیقی اصیل و دست اوّل است که انتقاد و بحث و جدلی را نیز برانگیخت. نویسنده با پاسخ به آن انتقاد،نوع تازه‌ای از تحلیل ادبی را پیش روی خواننده می‌گذارد، و نشان می‌دهد که چگونه حافظ در زندگی و اندیشه وهنرش از مجاز به سوی حقیقت حرکت کرده است.

انعکاس مراحل سلوک، مقالات عرفانی در دیوان حافظ به ترتیبی که در صد میدان خواجه عبدالله انصاری آمده، موضوع مقالهٔ دیگری است. حافظ، نظراً و عملاً با عرفان و سلوک آشنا بوده، و بیهوده نیست که جامی گفته است: «هیچ دیوان به از دیوان حافظ نیست اگر مرد صوفی باشد».

پیوست کتاب، شرح شیعیانهٔ یک غزل حافظ است به قلم عالم عارف مسلکی در اوایل قرن

چهاردهم هجری، بدین گونه خواننده با دیدگاه و طرز تعبیر کسانی که حافظ را شیعی می‌پندارند نیز آشنا می‌گردد. فهرست راهنمای دقیقی نیز در آخر کتاب هست که کلمات کلیدی متن در آن ذکر شده است.

بر رویهم، این کتاب (طبق تعبیری که راجع به حافظ دارد) آدم باسواد و فرهنگ دیده را ارضاء می‌کند و خوانندهٔ معمولی را نیز نومید نمی‌سازد.

احمد اقتداری

گلگشت در شعر و اندیشهٔ حافظ

تألیف دکتر محمدامین ریاحی. تهران. انتشارات علمی. ۱۳۶۹.

کتاب ۵۳۲ صفحه و مباحث دلکش مطول و بدیع و نوپرداخته‌ای دارد که مؤلف چیره‌دست شیرین کار کتاب خود عناوین زیر را بر آن مباحث دقیق و دل‌انگیز گذاشته است:

چهرهٔ ممتاز حافظ ـ فهم زبان حافظ ـ جان و جهان حافظ ـ طنبی وشاه نشینی ـ سرچشمهای مضامین حافظ ـ حافظ با یکی از پیران خانقاهها ـ ماجرا کردن و خرقه سوختن ـ دو یار زیرک و از بادهٔ کهن دومنی ـ باد جوی مولیان ـ این رباعی‌ها از حافظ نیست ـ آیندهٔ حافظ شناسی.

دربارهٔ حافظ، زندگی او، مذهب ومشرب او،اینکه قرآن را به چند روایت از حفظ داشته است، اینکه صوفی بوده است یا نبوده است، اینکه سنی بوده است و یا شیعه بوده است، اینکه در دربار پادشاهان آل‌مظفر جیره خوار بوده است یا نبوده است، اینکه شرابخواره بوده است یا نبوده است، اینکه در سیر و سلوک عرفان مذهبی راهسپر بوده است و بمقاماتی رسیده است یا رندی لاابالی بوده و چهار تکبیر زده بر همهٔ آنچه که هست، بخصوص در شصت سال اخیر کتابها و مقالات بی‌شماری پرداخته‌اند. گروهی آن گروهی این پسندیده‌اند. تضاد آراء وعقائد و اختلاف نظرهای محققان و شارحان و ناشران و مفسران و ادیبان واهل ادب و شعر و قافیه و عرفان و تصوف و مذهب و فلسفه تا بدانجا کشیده شده است که در زمان ما هم اکنون مکتبی بنام «حافظ شناسی» جان گرفت و هر عالم وعارف و ادیب لبیبی از جهات و نقطه‌نظرهای مختلف پای در این دائرهٔ وسیع نهاده است ونقشی و رنگی و خیالی بر لوح دانش و بینش زده است، و فارسی زبان و ترک وتازی گوی و فرنگی لسان همه و همه در این راه رهسپر گشته‌اند. اما این بحث بی‌انتها جز در بازار ادیبان و شاعران و فیلسوفان و عارفان و مدعیان اینگونه علوم رواج ندارد و شیفتگان حافظ و دلبستگان باو و عاشقان کرامت موسیقی دل انگیز شعر او و معتقدین به حافظ لسان‌الغیب یعنی مردمان عوام بی‌سواد یا کم‌سواد روستائی و شهری نه آن مباحث پرهیاهو را می‌خوانند و نه درک می‌کنند و نه بدانها دلخوش دارند وحتی نه از آنها اطلاعی بدست دارند.

اما کار دکتر ریاحی چیز دیگری است. او تحقیقش را بر اوضاع اجتماعی و تاریخی و تحولات روحی و فشارهای حکومتی روزگار حافظ و پیش از او گذاشته. او حافظ را همدردی از مردمان قرون اعصار دیده و در احوال آن حافظ و مردمان همدرد او بتحقیق برخاسته و بنابراین به نتایجی رسیده است که دلنشین‌تر از تمام آن مشروحات وکتب و نقدها و تحقیق‌ها و تفحص‌های عالمانه و مدعیانهٔ دیگران است. استاد ریاحی حافظ را نه صوفی می‌داند و نه متشرع و نه متحجر و قشری و نه لاابالی و

نه باده‌خواری مست لایعقل و بی‌بند و بار و بی‌غم، نه بازاری و زرپرست می‌داند و نه گدا و حکومت نشینی محتاج یک لقمه نان، نه درباری می‌داند و نه ضد ارباب مسند ریاست و حکومت. نه دستی می‌بوسد و نه دستش را می‌بوسند. نه به آسمانی فکر می‌کند و نه از غیب و خدای آسمان یکسره بریده است.

ریاحی دیوان حافظ را جز فرهنگ مردم ایران و جز اندیشهٔ ایرانی نمی‌داند. اندیشهٔ زندگی کردن و به سامان زندگی کردن آنرا از هیچ مکتب و قشری غیر از مکتب و مشرب واقعی و طبیعی و حقیقی فرهنگ و فلسفهٔ آرامش بخش و نشاط‌انگیز و چاره‌ساز ایرانی نمی‌بیند و همه جا سعی کافی دارد که حافظ را یک ایرانی اندیشمند پر درد و خسته‌دلی بیابد که از درد مردم روزگارش دردمند و از رنج و بلای آنها در رنج و بلاست. و هیچ امیدی جز به تدبیر ایرانیان آزادهٔ مردم دوست ندارد که خدای ایران را هم یاور آن آزادگان می‌داند، یا دست‌کم آرزوی یاری خدای ایران به آن رادمردان آزادهٔ فارسی‌گوی دارد.

در این کتاب فرخنده رای استاد ریاحی مؤلف هوشمند و محقق مشهور ادب فارسی هم مانند سایر محققان در پی ریشه شناسی تعبیرات و امثال و حکم‌ها ـ معانی لغات، کنایات و استعارات، صحت یا عدم صحت ضبط نسخه بدلها و استنادها و استنتاجات سایر محققان و شارحان و ناشران هست و بی‌گمان کمتر از دیگران توفیق دستیابی به نتایج صحیح ندارد. امّا آنچه در کار دکتر ریاحی در این مقوله تازگی دارد و مورد توجه دیگر حافظ شناسان قرار نگرفته است، استناد و استنتاج از متون نثر فارسی کهن است که با روشنی و دقت و بصیرت از کتب منثور کهن استنتاج عالمانه نموده است. توجه حافظ به شاهنامهٔ فردوسی والهام او ویا توارد ذهن او از شاهکار جاویدان ادب پارسی ایران زمین یعنی شاهنامهٔ فردوسی خود از نکته‌های بدیع و تازه‌یاب کتاب دکتر ریاحی است که شاید تا بامروز کسی بدان توجه نکرده باشد. برای سلامت و توفیق دکتر ریاحی جز آرزومندی مایه‌ای و چیزی ندارم تا بتقدیم رسانم و از زبان فردوسی بزرگ بدیشان عرض می‌کنم.

دی و فرودینت خجسته بواد   درِ هر بدی بر تو بسته بواد

اینک گوشه‌هایی از نوشتهٔ دکتر ریاحی را می‌خوانیم:

«عظمت حافظ، و امتیاز او بر شاعران پیش ازاو در این است که شعر حافظ مظهر عصیان بر ضد یکنواختی و یکدستی تحمیل کردهٔ عباسیان است. حافظ حکیمی است که بر ضد فرهنگ قالبی و سنن تحمیلیِ و ظلم و جور روزگار خود عصیان کرده، و هنرش در این است که اندیشه‌های خود را با چنان لطف و افسونی بیان کرده که قبول خاطر عمومی یافته و در عین حال دستگاه جور هم نتوانسته است گزندی به او برساند.

سخن حافظ محصول روزگاری است که بعد از تحولات، حالا دیگر شاعر اندکی آزادتر می‌اندیشید، و جرأت می‌کرد گاهی به طنز و افسوس ناروائیها را، اگرچه در پردهٔ ابهام و ایهام، به باد انتقاد گیرد.

حافظ در برابر ستم و ریا و سالوس و ظاهرپرستی تنها نیست، «رند» را هم درکنار دارد. رند حافظ آفریدهٔ خیال او نیست. تصویری است از ایرانی زیرک و روشن بین نکته دان و ژرف اندیش عصر او، راوی خوش بیان طنز و افسوس و انکار شاعر در برابر ریا و دروغ و فریب، و قهرمان پیکار با بیداد و ستم و غارتگری و رندسوزی حاکم بر زمانهٔ او. زیرکی و حکمت آموزی او گاهی بهلول

دیوانهٔ فرزانه یا لقمان حکیم را به یاد می‌آورد. اصلاً چرا نگوئیم عبید زاکانی شاعر همان عصر است با لطائف رندانهٔ حکمت آمیزش.» (از صفحات ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ کتاب)

جام‌گیتی نمای شعر حافظ

«گفتیم که با برافتادن خلافت بغداد، سیاست فراگیر خفقان هم برافتاد. رشته‌های اسارت گسست و سیاست واحد اختناق فرهنگی که به دست حکومتهای دست نشانده همه جا یک نسق اجرا می‌شد، دیگر مرکزیت واحدی نداشت. اما رسوبات آن که در اذهان سادهٔ عوام نشسته بود به صورت سنتی دیرپای برجا ماند. بندهای نهان و آشکاری که مثل تارهای عنکبوت در طول پنج قرن در ژرفنای مغزها تنیده بودند به این سادگی و آسانی گسستنی نبود. تلقیناتی که با قدرت دولتی و از راه تألیف کتابها و «مجالس مذکّران» به روزگاران در اذهان عوام ریشه دوانیده بود، این بار به صورت افکار عمومی جامعه همچنان باقی بود.

اگر آن روز که حکومت، حسنک وزیر را به دار می‌کشید، مردم می‌گریستند، این بار مردم کوچه و بازار با اهل راز طرف بودند، و حافظ از این مدعیان می‌اندیشید و ناچار راز معرفت را در پردهٔ ایهام و ابهام نهان می‌داشت:

غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید   کزکجا سرّ غمش دردهن عام افتاد

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند   جرمش این بودکه اسرار هویدا می‌کرد

آنچه در دلهای سادهٔ عوام جاخوش می‌کند، نه تنها به سادگی جای نمی‌پردازد، بلکه با گذشت زمان استوارتر و ریشه‌دارتر هم می‌شود. مرد عامی کتاب نمی‌خواند، اهل بحث هم نیست که باورداشتهای خود را به محک نقد بزند. تا زنده است معتقد به چیزی است که از پدر و مادر گرفته، و هرچه هم فکر می‌کند دلائل و قرائن تازه‌ای برصحت آن می‌یابد. چنین بود که بعد از سقوط خلافت بغداد، عامهٔ مردم در ظلمت تعصبات خود ماندند، و غوغای عوام جانشین تعصب حاکم فرموده شد. اکثر امیرانی هم که یکی بعد از دیگری قدرت را به دست می‌گرفتند خود از میان عوام برخاسته بودند، و به ندرت مرد فرهیختهٔ روشن بینی به قدرت می‌رسید. برخی نهادها هم که هنوز به روال شیوه‌های پیشین البته با پشتیبانی کمتر به کار خود مشغول بودند، ادامه دهندهٔ سیاست عباسی بودند. مثلاً خود حافظ در چنان مدرسه‌هایی درس خوانده بود، و ظاهراً در آنها تدریس هم می‌کرد. این است که در سخن او تعبیرات مدرسه‌ای فراوان می‌بینیم و غزلهای ملمعی ساخته که نشانهٔ تأثیر آن مدرسه‌هاست. با اینهمه سیاست حاکم استمرار نداشت و با تغییر و تبدیل ایران و وزیران در تبدل و تحول بود. سخن حافظ آئینهٔ این تحولات و ورق گردانی لیل و نهار و به هم خوردن دفتر ایام در عصر اوست. و همین نکتهٔ تنوع دلپذیری بدان داده است. مثلاً وقتی شاه شیخ ابواسحاق فرمانروائی شیراز را به دست می‌گرفت، آزادگان و اهل ذوق واندیشه نفس راحتی می‌کشیدند. اما خاتم فیرزهٔ بواسحاقی اگرچه خوش می‌درخشید، ولی دولت مستعجل بود. بعد از او امیر مبارز مظفری (معروف به محتسب) بر تخت نشست، او رسم وراه غزنوی و سلجوقی را تازه کرد و از المعتضد بالله عباسی که در مصر ادعای خلافت داشت عهد و لوا گرفت. نفسها در سینه‌ها حبس شده بود وحافظ می‌سرود:

گویند رمز عشق مگوئید و مشنوید   مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند

ای دل طریق رندی ازمحتسب بیاموز   مست است ودرحق‌اوکس این‌گمان ندارد

خدارامحتسب‌مارابه‌فریاد دف‌ونی بخش   که‌سازشرع‌ازاین‌افسانه‌بی‌قانون‌نخواهدشد

نوبت به پسرش شاه شجاع که می‌رسید، باز هم هاتف غیبی مژده‌ها به گوش شاعر می‌رسانید:

به صوت چنگ بگوئیم آن حکایت‌ها   که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش

بعدها عدالت و دانش پروری شاه منصور هم امیدها در دلها برمی‌انگیخت و هنگام آمدن او می‌گفت:

جمال بخت زروی ظفر نقاب انداخت   کمال عدل به فریاد دادخواه رسید
ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن   قوافل دل و دانش که مرد راه رسید

به طور کلی سالها و روزهای امن و آسایش کوتاه واندک بود. همیشه تاریخ چنین تکرار می‌شد که گردنکش بیدادگری از گوشه‌ای برمی‌آمد، و به زور شمشیر و باکشتار بیگناهان بر مسند قدرت تکیه می‌زد. می‌تاخت و می‌کشت و می‌سوخت و غارت می‌کرد. ازدست آزادگان و خونین ملان کاری برنمی‌آمد. خون می‌خوردندو خاموش بودند. هنر حافظ در این است که دردهای مردم را در آن روزها بیان کرده است. شاعران پیش از او از این غمها فارغ بودند. برای گذران زندگی مدح و هجوی می‌گفتند. آزاده‌تران از مدح و هجو پرهیز داشتند و فقط غمهای شخصی خود را می‌آوردند. از لطف و قهر معشوق، لذت و مرارت وصل و هجر و... امتیاز حافظ بر دیگران این است که او خودبین و خودپرست نیست. غم همهٔ مردم را می‌خورد. مردم اندیش است و مردم دوست. راز جاودانگی او هم همین است. وقتی می‌گوید «من» در بسیار جاها مراد خود شمس‌الدین محمد حافظ نیست. مردم زمانهٔ او هستند. آنجاکه می‌گوید: «بردلم گرد ستمهاست خدایا مپسند ـ که مکدر شود آئینهٔ مهر آئینم» منظورش ستم معشوق بر خود او نیست. ستمی است که بر اهل زمانهٔ او و حتی ادوار مردم پیش از او رفته است. آنجا که می‌گوید سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی!، حال سینهٔ دردمند اجتماع را بیان می‌کند. می‌گوئید نه، بقیهٔ بیتهای غزل را بخوانید. یا در این بیت‌ها تصریح دارد که غم او غم تنها خودش نیست:

هردم از درد بنالم که فلک هرساعت   کندم قصد دل ریش به آزار دگر
بازگویم نه در این واقعه حافظ تنهاست   غرق گشتند دراین بادیه بسیار دگر

عقاب جور گشاده‌ست بال در همه شهر   کمان گوشه‌نشینی و تیر آهی نیست

راز جاودانگی حافظ در همین است که دل بلاکش و دردشناس او در تندباد حوادث و برکران تابه‌کران لشکر ظلم، دردهای مردم را حس کرده و به زبان آورده است، و شعر او با غنا و تنوعی که از این بابت یافته، سرود دردهای مردم ایران در تمام روزهای بدبختی بعد از او هم قرار گرفته است. این است که در هر مصیبتی مثلاً آن روز که تیمور به شیراز تاخت، یا آن روز که محمود افغان در اصفهان کشتار می‌کرد، و در هر بدبختی و تیره‌روزی دیگر صاحبدلان و آزادگان شعر او را می‌خواندند و تسکین می‌یافتند:

ز تندباد حوادث نمی‌توان دیدن   در این چمن که گلی بوده است یاسمنی
از این سموم‌که به‌طرف بوستان بگذشت   عجب که بوی گل هست ورنگ یاسمنی

به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند | چنین عزیز نگینی بـه دست اهـرمنی
مـزاج دهـر تبه شد دراین بلا حـافظ | کجـاست فکر حکیمی ورای برهمنی

یاری اندرکس نمی‌بینم یاران راچه شد؟ | دوستی کی آخر آمد دوستداران راچه شد؟
آب حیوان تیره گون شد، خضر فرخ پی کجاست؟ | گل بگشت از رنگ خود باد بهاران راچه شد؟
شهریاران بود و خاک مهربانان این دیار | مهربانی کی سر آمد شهریاران راچه شد؟

درچنان روزهائی مردم به حسرت ایام خوش گذشته رایاد می‌کردند و حافظ این حسرت مردم را در قالب غزلهائی به ظاهر عاشقانه سروده است:

روز وصـل دوستداران یـاد بـاد..... | یادباد آنکه سرکوی توام منزل بود.....
پیش از اینت بیش ازاین اندیشهٔ عشاق بود.....

شاعر جرأت نمی‌کند که درد مردم را فاش بگوید. نیازی هم به آشکارگفتن نبود. چونکه مردم آنچه را که او می‌خواست بگوید درک می‌کردند. او هربار حسرت مردم روزگار خود را از یاد ایام خوشی و شادی و آسایش عمومی، در قالب غزلی در کنایه و به صورت حسرت خویش ازگذشت «روز وصل دوستداران» و «بانگ نوشانوش یاران» و «خنده‌های مستانهٔ صهبا» و «صحبت شبها با نوشین لبان» به یادها می‌آورد:

دوش بر یادحریفان به خرابات شدم | خم می‌دیدم خون در دل وپا درگل بود

در روزگاری سراسر ترس و وحشت و خفقان، از خشونت خواص بیدادگر فریکار وغوغای عوام جاهل فریفته، آنجا که از کران تا به کران لشکر ظلم است، شاعر چه کند که در پرده سخن نگوید؟ در دوره‌ای که نامحرمان در هر بزمی هستند، حتی نسیم سخن چین است، شمع، شوخ سربریده‌ای است که بند زبان ندارد، و هر کسی عربده‌ای. این که: «مبین»، آن که: «مپرس»، شاعر جز راز پوشیدن چه چاره‌ای دارد؟

گفتگوهـاست دراین راه که جان بگـدازد | هر کسی عربده‌ای، این که: «مبین»، آن که: «مپرس»

بـه پـیرمیکده گـفتم کـه چیست راه نجات | بـخواست جام مـی و گـفت: «راز پوشیدن»

چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس | سر پیاله بپوشان کـه خرقه پوش آمد

بیـار بـاده و اول بـدست حافظ ده | به شرط آنکه ز مجلس سخن بدر نرود.

گرخود رقیب شمع است، احوال از او بپوشان | کان شوخ سر بریده، بند زبان ندارد

من از نسیم سخن‌چین چه طرف بر بندم | چو سرو راست در این باغ نیست محرم راز

در آن روزگار سراسر جور دستم و تلخی ونامرادی، همهٔ امید مردم بلاکش بی‌پناه، به این بود که دفتر ایام ورقی بخورد، و روزگار ظلم و ظالم سرآید. حافظ به نغزترین تعبیرات این امید مردم زمانهٔ خود را باز می‌گفت و نیرو می‌بخشید:

هان مشو نومید چون واقف نه‌ای زاسرار غیب — باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور
گر بهار عمر باشد بازبرطرف چمن — چترگل بر سرکشی ای مرغ خوش‌خوان غم مخور

به صبرکوش تو ای دل که حق رها نکند — چنین عزیز نگینی بدست اهرمنی

بالاخره روزی می‌شد که خبرخوشی می‌رسید، یا شایعهٔ دلپذیری در شهر می‌پیچید. حافظ بدین مژده، چراغ امید در دلها برمی‌افروخت:

رسیدمژده که ایام غم نخواهد ماند — چنان نماند وچنین نیز هم نخواهد ماند
سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود — که: جام باده بیاورکه جم نخواهد ماند،

(ازصفحات ۵۹ تا ۶۸ کتاب)

عبدالرحمن عمادی

دو واژه‌نامه ازگویش‌های ایرانی: یزدی و همدانی

هر زمینی سعادتی دارد
هر محل عرف و عادتی دارد
(اوحدی مراغه‌ای)

در سرزمین باستانی ایران عرف وعادت، نمونه‌ایست از فرهنگ بومی و مردمی، که برجسته‌ترین شاخهٔ آن، واژه‌ها و مثل‌ها و شعرها و داستانهایند که باگویش مردم هردیار زنده و پایدار مانده، برای شناسنامهٔ کشور ما و زبان فارسی، با فروتنی شهرستانی، یاور و یار، و برای فرهنگدوستان، از جمله سعادت‌ها هستند که به یادگار مانده‌اند.

می‌خواهم در این جا، اشاره‌وار، از دو کتاب در این زمینه یاد کنم. یکی واژه‌نامهٔ یزدی اثر آقای ایرج افشار. دیگری واژه‌نامهٔ همدانی اثر آقای: هادی گروسین زاده. یادآوریهای این بندهٔ خواننده، که نه یزدیم و نه همدانی و نه ویراستار و کارشناس، تنها یادداشتی است و بس.

__اول: واژه‌نامهٔ یزدی:__ از سوی فرهنگ ایران زمین چاپ و نشر گردیده. با ۲۱۵۰ واژهٔ یزدی، با چند پیوست، دربردارندهٔ ۲۲۶ واژهٔ پیشه‌های (آسیابانی، بافندگی، بنائی، خرما، رنگرزی، روغن‌گیری، کشاورزی، گوسفند داری، نجاری) و ۲۳۳ بیت شعر یزدی از شاعر معاصر، آقای عبدالحسین جلالیان با ۲۴۷ واژهٔ آن شعرها.

سودهای این کتاب فراوان است. نزدیک به همه واژه‌ها ایرانی و مایه دارند. واژه‌ها با آوانوشت حروف لاتینی با کمترین غلط چاپی، با نظم و ترتیب چاپ شده‌اند. در آوانوشت، واژه‌های مرکّب تجزیه شده‌اند که چیرگی افشار را در شناخت واژه‌ها می‌رساند. نمونه‌های زیر توجه مرا جلب کردند:

آرز ـ ārz : آرزو. در ادب فارسی و فرهنگها مصدری از آن بطور ساده نداریم. شاید بتوان از آن آرزیدن، آرزوئیدن بدست آورد. آجوندن = ajundan متعدّی مصدر آجیدن است که درفرهنگها بنظر نرسید. آفتاب کورگه = ā.kurok: غروب آفتاب. کور شدن روشنائی در گویش‌های

دیگر هم هست. در دیلمی چراغ را که نیمسوکنند و نیمه خاموش ونیمه روشن سازند نیمگوره -nim kura گویند. از این جا برای واژهٔ غروب که عربی می‌پندارند، کوروک، راهنمای خوبی است. آبرو کردن: اوریت کردن مرغ. با آب جوش پرهای مرغان را برای کندن آماده ساخته و پیکره را لخت کردن. این واژه برای پی بردن به ریشهٔ (اوریت) که با (او = آب) و ریت (= ریهت، ریهتن، رۆفتن) پیوند دارد، گواه خوبی است.

داد دادن: تکافو و بسنده کردن. مصدر زیبائی است که در ادب فارسی می‌تواند باین معنی بکار رود.

دیدنالی: ملاقات. برای دیدار بمعنی: مقدمات یار و گواه دیگریست.

دَیْل = Deyl: چوب بلند ـ آدم قدبلند. شاید دیلاق در گویش تهرانی. این ریشه با پسوند (آک) بروی دیلاق که برخی‌ها ندانسته ترکی می‌پندارند، نشانهٔ سودمندیست. چنانکه دیرک نیز در همین زمینه گواه دیگریست.

رد Rad: مرتّب و منظم و ردیف. مانند ردهم نوشتن ـ روهم کاشتن. این واژهٔ یزدی از ریشهٔ رادنیتن = راینیتن پهلوی برای ردیف فارسی نمونهٔ خوبیست.

گاسنی = Gâsni . شاید که. گاس (ص ۱۴۶). گاس همان گاه فارسی است. این واژه می‌تواند برای گاهَنْ Gâhan که در تلفظ عوام بکار می‌رود (یعنی: هراز چندگاهی) و برخی‌ها آنرا نادرست و مرکب از گاه فارسی و تنوین عربی می‌پندارند، راهنما و گواه خوبی باشد. گاسنی یعنی گاهنی.

جملی = جمولو (u) Jomoli. دوقلو. Jumelle فرانسوی. (ص ۷۴). در شیرازی و لارستانی و کرمانی نیز نزدیک بهمین تلفظ و معنی بکار می‌رود. Jomol در شعرهای شرفشاه گیلانی در چهاردانه‌های کهن گیلکی برای برج دوپیکر (= جوزا) بکار رفته. دوقلو، که نشانهٔ جمع و افزایش وافزونی و برج دوپیکر یا جوزا در نجوم قدیم نماد آن بوده، در لاتینی Gemellus در فرانسوی Gemeaux و در انگلیسی Gemini و در زبان پهلوی Gume، نامیده شده که اینها بنیاد دوقلوی جم = یم را در اسطوره‌های کهن ایرانی بیاد می‌آورد و می‌تواند برای ریشهٔ قدیم واژهٔ جمع که در تلفظ عوام، جَمْ بکار می‌رود، راهنمائی باشد.

شیر: Šir : سهام کارخانه و شرکت‌ها (ص ۱۲۰). نخست گمان کردم که Share انگلیسی است. امّا چون تیر که از قدیمترین واژه‌های اسطوره‌ای ایران است، و معناهای فراوان دارد، و در تیریشت نمادِ بهره و حصه و سودرسانی هم هست، این واژه را هم کهن و پرمایه یافتم.

هادربودن... Hâder : مواظب بودن ـ آماده بودن. مثلاً می‌گویند: هادرباش (ص ۱۷۷). درکتاب جنگنامهٔ سیدجلال‌الدین اشرف که در روستاهای گیلان دربارهٔ داستانهای جنگ امامزاده آستانهٔ اشرفیه است آمده: «... و طلایه بدر کردند و چوبک زنان گرد لشکر می‌گردیدند و هادرباش می‌گفتند» (ص ۱۲۶ چاپ روشن). واژه و اصطلاح درباش نیز در سپاهیگری قدیم گیل و دیلم بهمین معنی بکار می‌رفته. از این رو بنظر می‌رسد واژهٔ (حاضر) با یه ریشه‌ای کهن و شاید مشترک داشته باشد.

هَدِش = Hadeš : ییلاق در لهجهٔ زردشتیان یزد. (ص ۱۷۸). همچنانکه استاد شادروان پورداود در پیشگفتار واژه‌نامهٔ زردشتیان یزد و کرمان آورده هدش باین معنی برای نام هدش درکاخ هخامنشیان گواه خوبی است.

اصش = Asseš : اصلاً (ص ۲۳۸). در شعر شاعر یزدی (آقای جلالیان) بکار رفته. این واژه از ریشهٔ اس = Ass است که برای است و هست فارسی و اصل و اساس در عربی ریشهٔ مشترک است.

گرسوم نر = Gorsome- nar : کنایه از زن سلیطه. ظاهراً محرّف کلثوم است (ص ۱۴۸).

گرچه باین مفهوم در شعر شاعر یزدی (ص ۲۳۶) بکار رفته، امّا کلثوم از هیچ رو با زن سلیطه پیوندی ندارد. نگارنده این واژه را ایرانی و کهن می‌دانم: گر = Gor صفت آتش و شعله و رعد و برق و سُم = Som تلفظی از توم، تخم است. سوم باین معنی درکتاب دکتر لمبتون (مالک و زارع ـ ترجمه م. امیری ص ۷۷۳) بکار رفته. رویهمرفته یعنی: آتشپارهٔ نر و زمخت و خشن و زشت. زیرا از معناهای نر خشونت و زشتی را هم نوشته‌اند ـ گرزم در داستانهای شاهنامه نام برادر اعیانی اسفندیار بوده که با بدگوئی و سخن چینی گشتاسب را دربارهٔ او بدبین می‌کرده ـ در شعری از مولوی گرستی یا گرسنی بمعنی: سیاه مست آمده که در لغت‌نامهٔ دهخدا چاپ شده ـ زم = Zom یا رم، بگواه مسالک و ممالک اصطخری: نام همگانی گروههای دامدار و کوهستانی از عشایر و کردان فارس بوده که خود خشونت‌های آنها نیازی به یادآوری ندارد.

از همه اینها برمیآید که گرسوم و گرسوم نر ربطی به کلثوم ندارد.

انگار کردن: ترک کردن و رها کردن و منصرف شدن (ص ۳۷). در ادب فارسی و در همه جا پنداشتن و فرض کردن وگمان و تصور نمودن است که ریشه‌اش در زبانهای کهن ایرانی و گویش‌ها دیده می‌شود. صورتهای: انگارش، انگاردن، انگاریدن، انگاره، انگاشتن، انگارین و... در فارسی گواه آن است.

اولا = ow-e-la : آب دره ـ آب کوهستان (ص ۳۰) V= LÂ در بسیاری از جاها بمعنی: سیل است. و این واژه شاید بمعنی: سیل یا آب سیل باشد که از کوه به دره سرازیر می‌شود.

چغ ریسک: جیرجیرک (ص ۷۷) اما این واژه در فرهنگها بمعنی: گنجشکی است کوچک که چرخریسک گویند.

چوپونی‌گف: صحبت یزدیها به لهجهٔ غیریزدی. (ص ۷۷). گویش شبانی. لهجهٔ دامداران نیست؟

رواداری: توجه و ملاحظه. (ص ۱۰۶) اما در جاهائی سزاواری است که با متن سازگارتر بنظر می‌رسد.

پاروچیزی‌گذاشتن. منصرف شدن (ص ۴۹). آیا نادیده گرفتن واقعیت و لگد مال کردن چیزی نیست؟

چَپشْ: قوچ (ص ۷۷) در بسیاری جاها بزغاله را گویند.

واژه‌هائی که از قلم افتاده‌اند:

۱ـ کشخوان: که در تاریخ یزد (صفحات ۱۴ و تعلیقات ایرج افشار ص ۱۷۹ـ ۱۸۰) آمده و بمعنی: کشتگاههای کوچک است.

۲ـ کجینه فروش: در تاریخ یزد ویراسته ایرج افشار آمده: «... سی دکان دیگر بدان منضم کرده و خیاطان و کجینه فروشان در آن بازار می‌نشینند وبازاری برونق است.» (تاریخ یزد ص ۶۲). در لغت‌نامهٔ دهخدا بنقل ازهمین صفحه ازتاریخ یزدکجینه فروشان را بمعنی: کهنه فروشان و کاسبانی که لباس کهنه می‌فروشند، نوشته‌اند.

این معنی درست نیست. درست آن فروش جامه‌های بافته شده از کج وقز (ابریشم پست و نامرغوب) است که از آن جامه‌ها و برگستوان‌ها و... درست می‌شده و آنجا بازارش بوده.

۳ و ۴ـ هَجْ و مَجْ و (خوش کوک) که در شعر ملافوقی یزدی بکار رفته:

شنیدم‌ازدرعشرت‌سرا، که‌خوش‌کوک‌است نوای‌هج‌ومج‌بوسه، باغزل‌خوانی (دهخدا)

هج ومج آواز بوسه است. هاژوهاچ در دیلمی در (هاز و ناز) و مج صورتی از ماچ است.

خوش کوک: خوشی و عیش کوک و میزان بودن ـ یا قهقهۀ کبک ـ یا بوسه کوک. زیرا خوش در دیلمی و برخی جاها از جمله بمعنی: بوسه هم است.

۵ـ واژه‌های مقیاسهای آبیاری که درجلد ۲ یادگارهای یزد (صص ۹۲۵ تا ۹۲۸) چاپ شده‌اند جایش در این واژه نامه خالیست.

مؤلف گرامی ازگویش چهونی در یزد یادکرده. چه خوب بود در آن باره نمونه‌هائی بدست می‌داد. دربارۀ واژه‌نامه یزدی بیشتر می‌توان گفت. امّا بیش از این جا ندارد. مقاله دراز می‌شود.

دوم: واژه نامۀ همدانی: گردآوری آقای هادی گروسین زاده در ۱۸۶ صفحه با نزدیک به ۲۱۷۰ واژه، و شماری از گزیده‌های مثل‌های همدانی، وچند داستان کوتاه فارسی که در ۵۰۰۰ نسخه برای نخستین بار از سوی شرکت انتشارات مُسلم همدان نشر گردیده.

تا آنجا که نگارنده آگاهی دارم نخستین واژه‌نامه‌ایست که ازگویش کنونی همدان فراهم آمده است. در سال ۱۳۵۲ در ماهنامۀ هنر و مردم (در شمارۀ ۱۲۶) آقای پرویز اذکائی مقاله‌ای دربارۀ فرهنگ عامیانۀ همدان و گویش آن نوشت، و ۷۷ واژۀ همدانی را یاد کرد، که از آن نوشته،بخش‌هائی در پیشگفتار کتاب آقای گروسین زادۀ، بوسیلۀ خود آقای اذکائی آمده، و آن واژه‌ها نیز در واژه‌نامۀ همدانی آقای گروسین زاده بازگوشده‌اند. نشر این واژه نامه که نام یکی از باستانی‌ترینْ شهرهای ایران را روی خود دارد، مایۀ شادمانی است. واژه‌های گویش همدانی مانند جاهای زیادی از ایران، باتغییرهائی در زیر وزبر وپیش (فتحه و کسره وضمّه) وگاهی حذف ر در برخی از واژه‌ها، و ویژگیهای دستوری که مؤلف در آغاز کتاب آورده، کم و بیش همان است که ما شاخه‌ای از شاخه‌ها و ریشه‌ای از ریشه‌های این درخت تناوری که فارسی نامیده می‌شود می‌بینیم و می‌شناسیم و از شهری با آن تاریخ باستانی چند هزار ساله می‌تواند، داستان خویشاوندیهای دور و دراز و دیرینه‌ای را بازگو کند که از ویژگیهای تاریخ و فرهنگ و زبانهای ایرانیان است و زبان فارسی همواره باین خویشاوندان کهنسال و پشتیبانان فروتن خود نیاز داشته و خواهد داشت.

چند نمونه از سودهای این واژه نامه رابگواه میاورم:

۱ـ اَدْ = ad (ص ۵) اصل ـ اصلاً در راس. قریب به معنای at در انگلیسی.

خوب است این واژه را بهتر بشناسانم: ابوریحان بیرونی درکتاب (فی تحقیق ماللهند ـ عربی ـ چاپ حیدرآباد ص ۱۴۰) آورده: آد یعنی: سرآغاز که در عربی مبداء است. درکتاب التفهیم در یادداشت استادِ درگذشته، جلال الدین همائی دربارۀ لغت سانسکریتی اَدْماسَه برای آن: (اَدْ)، معنی افزونی نیز یاد شده است.[1] در فهلوی باباطاهر همدانی، در یک دوبیتی، همین پیشوند اَدْ، در فعل‌های: اَدْ آفریدن ـ اَدْساتن دیده می‌شود: یعنی: در سرآغاز آفریدن ـ در سرآغاز ساختن. می‌گوید:

الف کزکاف و نونش سر ببرکرد   همش هامان کهان اولا جور کرد

آنکس ادآفری گردونِ گردان   آنس ادسات و من انداجه ادکرد

یعنی: آن یکتا و سرآغازی که همچون الفِ الفبا، و عدد یک ازکانَ یا از بود و بودش خویش، همه کوهها و هامون یا همۀ هامان و کیهان را اولاجوردین کرد، آنکسی که در سرآغاز گردون گردان را آفرید، همانست که سرآغاز مرا ساخت و اگر اندازه کرد او کرد. اد باین معانی، در جزء نخست یا جزء دوم یک دسته از واژه‌ها همچون کلیدیست که راه بسوی گذشته‌های ناشناخته وبسته می‌برد. آیا واژۀ آدم از این راه معنی رسای خود را باز نمی‌یابد؟

۱ـ التفهیم بکوشش جلال‌الدین همائی، چاپ اول، ص ۲۲۶ـ ۲۲۷.

۲ـ بَفْر = bafr مقلوبِ برف (ص ۱۴). امّا بفر مقلوب نیست. در اوستائی و پهلوی نیز yafr = وفر است.

۳ـ چخر: caxr : چرخ. مقلوب آن. دوچخره: دوچرخه. چخرک = چرخک. (ص ۳۹). امّا این واژه نیز مقلوب نبوده و نیست. در اوستائی caxra = چخره در پهلوی cark در ارمنی نیز caxr است. (استاد معین ـ حاشیهٔ برهان ص ۶۲۹).

۴ـ جَلا دادن: ریختن مالیات بر زمین، یک باره در سطحی وسیع. این معنی غیر از جلد دادن: آبکاری و صیقل است (ص ۳۴). جلا در این جا بمعنی: آب و مایع است. در سانسکریت jala یعنی: آب.

۵ـ بوِه = beve بچه کوچک و شیرخواره = به به (ص ۱۶) در زبان فرانسوی bebé و در انگلیسی baby بهمین معنی گواه خویشاوندی کهن این زبانها است.

۶ـ سی: نگاه ـ تماشا ـ سیر و سیاحت. سی کردن: نگاه کردن. بررسی کردن ـ سیر کردن (ص ۲۷) در انگلیسی see = سی، درست بهمین معنی است.

۷ـ مؤلف نوشته: قاین: برادرزن (مأخوذ از ترکی). قاین بابا = پدر زن، پدر شوهر قاین‌ننه = مادر زن، مادر شوهر. قاین قُدِه (= قدا): خویشاوندان نزدیک عروس یا داماد ص ۸۱. ترکی شمردن این واژه‌ها نادرست است. اگرچه ترکان آنرا بکار برده یابیرند. زیرا: در تورات یهود، در سفر پیدایش (باب چهارم) قائن نخستین فرزند آدم بوده که درروایات‌اسلامی قابیل یادشده وبرسرزناشوئی با خواهرشان بنام اقلیما میانشان دشمنی پدید آمد که قاین یا قابیل برادر خود هابیل راکشت و خواهر خود بنام اقلیما را همسر خود کرد که داستانش دراز است و بیش از این یاد نمی‌کنم. در این زناشوئی شگفت‌آور، قاین بابا یا آدم، پدر زن قاین و پدر شوهر اقلیما و هابیل که اقلیما از سوی آدم برای او در آغاز نامزد شده بود، برادر زن قاین، و همچنین قاین برادر زن هابیل می‌شده و بهمین گونه قاین ننه و قاین قده معنی کهن خود را بازگو می‌کنند. گمان می‌کنم این اصطلاح یادگار جوش خوردن یهودیان با همدانیان است که شهرباستانی همدان (بگواه آرامگاه استرودمردخا) شهر باستانی و مقدس آنها نیز بوده است. وامّا واژهٔ قدا در دنبال واژهٔ مرکب (قاینه قدا) شاید تلفظی از خدا باشد. مانند خانه خدا ـ کدخدا و... که با این معنی سازگاری هم دارد.

واژه‌های دیگری هم در واژه‌نامهٔ همدانی هست که در خور بررسی است. می‌خواستم نامهای کهن همدان را ازروزگار کاسیان ومادها و هخامنشیان و سپس درکتابهای قدیم و برخی از شعرها یاد کنم که چون رشتهٔ سخن دراز است و این مقاله گنجایش ندارد، چشم پوشیدم. در واژه‌نامه نارسائیهائی هست که اشاره می‌کنم و امیدوارم مؤلف گرامی در چاپ دیگر، اگر این یادآوریها را سودمند دید، بکار بیندد:

۱ـ واژه‌ها بدون آوانوشت با حروف لاتین خوب خوانده و نمایانده نمی‌شوند.

۲ـ از واژه‌های روستاهای همدان که ترکی سخن نمی‌گویند با آوردن نام هر روستا، بهره‌برداری بیشتری شود.

۳ـ واژه‌های پیشه‌ها، واگر از گویش ویژهٔ کلیمیان چیزی برجا مانده از آنها نیز دست‌کم نمونه‌هائی آورده شوند.

۴ـ بسیاری از صیغه‌های صرف افعال در این واژه‌نامه بجای واژه آمده‌اند درحالیکه مصادر آنها یاد نشده‌اند.

۵ـ مثل‌ها و مثال‌های زیادی بدون برگردان بفارسی در متن این واژه‌نامه آمده‌اند که برای

غیربومی دانستهٔ نیستند.

۶ـ چند داستان کوتاه بفارسی، بدون متن همدانی آن، باین صورت باکتاب ناساز بنظر می‌رسند.

۷ـ استان کنونی همدان وپیرامونهای آن که سرزمین ماد باستان و خاستگاه فهلویات و پهلوی سرایان بوده، بجز باباطاهر، جسته و گریخته فهلوی گویان انگشت شماری داشته که واژه‌نامهٔ همدانی بدون آن نمونه‌ها و بدون نمونه‌های کهنه دوبیتی‌های باباطاهر کمبود دارد. آقای گروسین زاده، برای چاپ آیندهٔ کتاب خود،اگر به شیوهٔ کار دکتر منوچهر ستوده که در این راه پیشگام بوده و کتابهای ارزشمندی فراهم آورده، و یا به واژه‌نامهٔ لارستانی آقای احمد اقتداری توجه داشته باشد، فرآوردهٔ بهتری خواهد داشت.

محمدعلی جمال‌زاده

اسناد محرمانهٔ وزارت خارجهٔ بریتانیا دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ انگلستان و ایران

ترجمه و تألیف دکتر جواد شیخ‌الاسلامی. تهران.
موقوفات دکتر محمود افشار. جلد دوم. ۱۳۶۹.

شکی نیست که دقت و مطالعه در قرارداد ۱۹۱۹ بین دو دولت ایران و انگلیس حائز اهمیّت بسیار می‌باشد و شاید بتوان گفت که سند تدارک قطعی از میان رفتن تدریجی استقلال تام وتمام کشور تاریخی ایران است که نه در یکجا ولی اندک اندک و قدم به قدم با علم و فن و بصیرت کامل و تقریباً بدون آنکه زیاد سروصدائی برخیزاند در دست تهیّه شدن بود و جا دارد که بگوئیم به حکم تقدیر و خواست پروردگار و سعی و کوشش چند تن بسیار معدود[1] در پیشگفتار بسیار مهمّ و پربهای کتاب بقلم مترجم می‌خوانیم:

«تا اواخر قرن نوزدهم روسها که سودای تصرّف کامل ایران و رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس را در سرداشتند به هیچ قیمتی حاضر نبودند انگلستان یا هر دولت دیگر اروپائی را در تملّک نهائی این کشور (که در نظرشان عملی تقریباً انجام یافته بود) سهیم سازند. وزیرمختار آنروزی بریتانیا در ایران (سر سسیل اسپرینگ رایس) در نامه‌ای که از تهران به یکی از دوستان متنفّذ و محرم راز خود نوشته است این موضوع را با صراحتی هرچه تمامتر بیان می‌کند و می‌نویسد:

«... روسیّه همهٔ ایران را می‌خواهد و نه فقط قسمتی از آن را. هدف وی رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس و اقیانوس هند است و از این جهت در دست داشتن یک سرگذرگاه، موقعی

۱ـ آقای دکتر محمد جواد شیخ‌الاسلامی در نامه‌ای خصوصی بنویسندهٔ این سطور که پرسیده بودم دلم می‌خواهد صورت جلسهٔ مجلس شورای ملّی را در موقع الغاء قطعی این مقاوله بخوانم برایم مرقوم داشته‌اند که این مقاوله در یک جلسه از جلسه‌های مجلس شورای ملی ملغی نگردید بلکه در اثر سعی و اراده وفداکاری و نطق دو نفر ایرانی یعنی مرحوم مشیرالدوله (حسن پیرنیا) و مرحوم سیدحسن مدرس صورت تحقق یافت.

که سر دیگرش در دست ماست، نفعی به حالش ندارد.... امّا موقعی که جادهٔ نوین تبریز ـ تهران ساخته شد، قوای روسیه شش روزه می‌توانند به تهران برسند و مشهد وتبریز را هم هروقت بخواهند می‌توانند اشغال کنند.... لذا فکر می‌کنم بهترین سیاست روسیه در حال حاضر همین باشد که زمینه را به تدریج برای اجرای نقشه‌های آتی خود آماده سازد... و سپس موقعی که فرصت مطلوب به چنگ آمد وانگلستان سرش درجائی دیگر گرم شد با یک جهش ناگهانی سرتاسر ایران را تصاحب کند...

امّا این فرصت مطلوب خوشبختانه هرگز به چنگ روسها نیامد... و این دو نیروی رقیب (بریتانیای کبیر و روسیهٔ تزاری) سرانجام با هم کنار آمدند و اختلافات دیرین خود را در آسیا با عقد قرارداد مشهور ۱۹۰۷ برطرف سازند....

بخش اوّل این قرارداد مربوط به تقسیم ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس و دو بخش دیگرش مربوط به حلّ اختلاف دیرین این دو دولت در افغانستان و تبّت بود.... این دو دولت به صراحت هرچه تمامتر اعلام می‌داشتند که استقلال و تمامیّت ارضی ایران را محترم خواهند شمرد....»

آنگاه می‌رسیم به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیّه وسرنگون شدن رژیم تزاری «اولیای رژیم جدید روسیّه تصمیم گرفتند تمام عهدنامه‌ها و قول و قرارهای سرّی حکومت سابق راعلنی سازندو در جزء قراردادهائی که به موجب این تصمیم از آرشیوهای محرمانهٔ وزارت خارجهٔ تزاری بیرون کشیده شد... که مدرک سرّی از همه مهمتر و جالبتر بود. یکی قرارداد محرمانه.... مربوط به تقسیم کشورهای عربی.... میان انگلستان و فرانسه و دیگری یک سلسله یادداشتها... مربوط به واگذاری قسطنطنیه... به روسیّه و الحاق منطقهٔ بیطرف ایران به منطقهٔ نفوذ انگلیس».

دنبالهٔ این پیشگفتارها عبرت‌انگیز بغایت خواندنی است و از مرز و حدود یک مقاله بیرون است ولی همینقدر باید دانست که در این پیشگفتار پس از صحبت از جنگ جهانی اوّل و مغلوب شدن روسیّه و دولتهای دیگر «زمینه از هرحیث برای پیشبرد اغراض و مطامع سیاسی بریتانیا در ایران هموار شده بود و می‌رسیم به قرارداد ۱۹۱۹ که موضوع کتاب و همین گفتار مختصر حاضر است.

در این تاریخ (۱۹۱۹) و صلح ورسای که نمایندگان دولت ایران متأسفانه در آنجا راه نیافتند سیاست خارجهٔ انگلستان در دست رجل سیاسی بسیار معروف بریتانیای کبیر یعنی لرد کرزن بود که ایران را خوب می‌شناخت و دربارهٔ آن کشور آن کتاب بسیار جامع و مهمّ خود در دو جلد را نوشته و انتشار داده بود که در میان ما ایرانیان مجهول نمانده است.[1]

دربارهٔ لرد کرزن که او را «طراح قرارداد ۱۹۱۹» خوانده است بدین قرار اظهار عقیده فرموده است:

«لرد کرزن با استفاده از انقلاب روسیّه و سقوط امپریالیزم می‌خواست همان رؤیای قدیمی روسها (تسلّط کامل بر ایران) را به نحوی دیگر زنده کند و این بار کشور خود (انگلستان) را حاکم و فعّال مایشاء ایران سازد. ابزاری که وی برای این کار برگزید عقد پیمان ۱۹۱۹ با حکومت

۱ـ شنیدم که لردکرزن در مقدّمهٔ این کتاب تذکر داده است که مؤلف واقعی این کتاب را باید هوتم شیندلر انگلیسی دانست که سالها در ایران آن همه کارها انجام داد و حتّی راقم این سطور بخاطر دارد که وقتی در سال ۱۹۰۸ از تهران برای تحصیل به بیروت می‌رفت گذرنامه‌ای در آن زمان «تذکره»ای داشت که عبارت از ورق سیار وسیعی بود و در زیر آن امضای همین شخص که گویا واجد گذرنامه در ایران بود دیده می‌شد. و بعدها شنیده شد که پس از وفاتش در انگلستان وارثهایش یک ملیون اوراق (فیش) یادداشتهای او را دربارهٔ ایران به کتابخانهٔ بریتیش موزیوم دادند (یا فروختند).

وثوق‌الدوله بود. منظور او از بستن این قرارداد استقرار نوعی «نظام مستشاری» در ایران و تحت‌الحمایه کردن غیرمستقیم کشور ما بود، زیرا پس از تأسیس جامعهٔ ملل و امضای منشور آن تجاوز مستقیم به استقلال کشورها و منضم‌کردن خاک آنها به خاک کشورهای فاتح رسماً ممنوع شده بود.

«قرارداد ۱۹۱۹ شامل دو قسمت علیحده است که هرکدام جداگانه امضا شده است. قرارداد نخست که عنوان رسمی آن را قرارداد نظامی و سیاسی میان ایران و بریتانیا است از یک دیباچه و شش ماده تشکیل می‌شود، در حالی که قرارداد دوم (مشهور به قرارداد وام) دارای چهار ماده است. مادهٔ اوّل قرارداد اصلی رسماً اعلام می‌دارد:

«دولت بریتانیای کبیر به صریح‌ترین بیانی که ممکن است قولی را که درگذشته به کرات به دولت ایران داده است[۲] یک بار دیگر به موجب این قرارداد تأیید می‌کند و بر عهده می‌گیرد که استقلال و تمامیّت ارضی ایران را محترم بشمارد.»

باز در پیشگفتار کتاب می‌خوانیم: «دولت بریتانی کبیر عهده‌دار می‌شد مبلغ شش میلیون تومان (به پول آن زمان) در اختیار دولت ایران وعملاً تحت اختیار مستشاران انگلیس قرار دهد تا آنها اصلاحات مورد لزوم را در شئون مالی و نظامی کشور شروع کنند و سپس موقعی که وضع اقتصادی کشور رونقی گرفت «عطیّه» خود را از عواید نفت جنوب یا از محلّ سایر درآمدهای ملّی مستهلک سازند.» .

دربارهٔ رعایت استقلال ایران در همین پیشگفتار بسیار زباندار و بانکته سنجی می‌خوانیم: چنانکه باز در پیشگفتار می‌خوانیم.

«وقتی تصویب این قرارداد در مجلس آتی شورای ملّی با اشکالاتی مواجه گردید، طرّاحان سیاست انگلیس در ایران که از قدرت و نفوذ مرحوم سیدحسن مدرّس اصفهانی در صحنهٔ سیاستهای داخلی به خوبی آگاه بودند در صدد جلب موافقت آن روحانی بزرگوار برآمدند... و نمایندهٔ سفارت انگلیس شخصاً به دیدار مدرس رفت و ضمن صحبتهائی که با وی کرد علّت مخالفتش را با یک چنین قراردادی جویا شد. مدرّس جوابی را که به وی داده بود بعدها درضمن یکی از نطقهای مشهورش در مجلس به اطلاّع نمایندگان ملّت رسانید و چنین فرمود:

«.... هی می‌آمدند به من می‌گفتند این قرارداد کجایش بد است.... من جواب می‌دادم که ای آقایان، من رجل سیاسی نیستم، من یک نفر آخوندم و از رمز سیاست سردرنمی‌آورم، امّا آن چیزی که استباط می‌کنم در این قرار بد است همان مادهٔ اوّلش می‌باشد که می‌گوید: ما انگلیسها استقلال ایران را به رسمیّت می‌شناسیم (خندهٔ نمایندگان) و این مثل این است که یکی بیاید و به من بگوید «سیّد»، من سیادت ترا به رسمیّت می‌شناسم.»

راقم این سطور امیدوار است در پایان همین گفتار نطق این سیّد عالی جناب راکه می‌توان گفت با همین چند جملهٔ ساده و تا اندازه‌ای «خوشمزه»، استقلال ایرانی را نجات داد با توضیح بیشتری از نظر خوانندگان محترم بگذراند و در اینجا به همین مختصر اکتفا می‌رود.

اکنون می‌رسیم به کیفیّات دیگر همین مقاوله. در ضمن پیشگفتاری که ذکرش گذشت می‌خوانیم «یکی از نخستین مواردی که در آن سر و نیّت مجریان قرارداد فاش و دم خروس آشکارا دیده می‌شود، در طرح و تصویر آئین‌نامهٔ مربوط به ارتقاء افسران ارتش جدید ایران بود. این آئین‌نامه صریحاً مقرّر می‌دانست که ارتقاء افسران ایرانی در آتیه ازدرجهٔ ستوان یکمی به بالا ممنوع است و صاحبان درجات بالاتر همه باید انگلیس، استرالیائی یا نئوزلندی و به هر تقدیر باید دارای تابعیت

۲ـ در مقدمهٔ قرارداد ۱۹۰۷ نیز یعنی تعهد به رعایت استقلال ایران بصراحت هرچه تمامتر بیان شده بود.

بریتانیا باشد».

آنگاه در همین پیشگفتار بسیار جامع می‌خوانیم: «موقعی که مواد این آئین‌نامه در کمیسیون مشترک نظامی ـ مرکب از هفت افسر ارشد انگلیسی و هفت افسر ارشد ایرانی[۴] خوانده شد دو تن از اعضای ایرانی این کمیسیون که خوشبختانه رگ میهن پرستی و تعصّب ملّی شان هنوز خشک نشده بود آناً احساس کردند که رأی موافق دادن به چنین ماده‌ای خیانت محض به ایران و مغایر با شئون ملیّت ایرانی است و به این دلیل حاضر نشدند پای گزارش کمیسیون را امضا کنند، ولی بقیّه همقطاران آنها که پنج نفر بودند امضا کردند و یکی از این دو نفر افسر رشید ایرانی ـ مرحوم سرتیپ فضل‌الله خان آق اولی موقعی که برایش مسلّم شد که وزرای آتی ایران هر تصمیمی را که انگلیسها بگیرند هر قدر هم مضرّ و مغایر با شئون ملّی باشد نوکر منشانه اجرا خواهند کرد، از شدّت تأثر، مرگ را بر زندگی ترجیح داد و در روز اوّل فروردین ۱۲۹۹ شمسی در خانه‌اش خودکشی کرد. نامه‌ای که خطاب به وزیر جنگ در این مورد نوشته بود هرگز انتشار نیافت....

و نیز باید دانست که استقلال فرهنگی و آموزشی ایران نیز برطبق همین قرارداد مثلاً از بین می‌رفت و ایرانیان مجبور می‌شدند سیاست علمی و فرهنگی خود را بدان سان که انگلستان می‌خواست، طرح و تنظیم کنند... نکتهٔ مهمّ دیگر آنکه هرچند امضای قرارداد (۹ اوت ۱۹۱۹) به مراحل نهائی آن نزدیک می‌شد، با این همه لرد کرزن عیناً مانند کسی که خود را فعال مایشاء ایران بداند اقداماتی کرد که شرح بعضی از آنها من باب مثال درکتاب آمده است» (صفحهٔ ۱۶).

از تمام آنچه گذشت و بازقرار و مدارهای دیگری که علامت صریح نقص استقلال ایران بود انگلیسها برای تسهیل امضای قرارداد مبلغ چهارصد هزار تومان که به پول آن زمان مبلغ بسیار هنگفتی می‌شد میان سه وزیر عاقد قرارداد به شرح زیر تقسیم کرده بودند:

به نخست وزیر (وثوق‌الدوله)	۲۰۰،۰۰۰ تومان
به وزیر امورخارجه (نصرت‌الدوله)	۱۰۰،۰۰۰ تومان
به وزیرداراتی (اکبرمیرزا صارم‌الدوله)	۱۰۰،۰۰۰ تومان

نکتهٔ دانستنی آنکه انگلیسها کوشیدند تا شاید حق‌العمل وزرای نامبرده را تقلیل بدهند و حدّاکثری که سرانجام مورد قبول واقع گردید معادل می‌شد با یکصد و سی و یک هزار و صد و چهل هفت لیره و یازده شلینگ و نه پنس.

راقم این سطور بعدهادر همین شهر ژنو از مرحوم سیّد حسن تقی‌زاده شنید که در موقعی که در تهران وزیر مالیه بود رضاشاه پهلوی باو می‌گوید این پول را بهر نحوی شده از این سه نفر بگیری و تقی‌زاده بمن گفت که با زحمت و مشکلات بسیار از هر سه نفر پس گرفتم و خیال می‌کردم که رضاشاه بمن خواهد گفت که به بانک پهلوی تحویل بده، ولی وقتی باو گفتم که پول را پس گرفته‌ام گفت به صندوق وزارت مالیه تحویل بده و تحویل دادم. ایشان مبلغ این معامله را معین نفرمودند.

گرچه ارتباط زیادی با موضوع این گفتار ندارد، ولی خالی از فایده نیست (یا شاید نباشد) که ضمناً

۴ـ راقم این سطور خوب بخاطر دارد که در ۷۲ سال قبل از این (در سومین سال نخستین جنگ جهانی) از مأموریت کمیتهٔ ملیّون ایرانی در برلن به ایران رفته بودم و به علّت نزدیک شدن قشون روس و انگلیس به شهر کرمانشاه که مسکن وطن پرستان و ملیّون ایرانی گردیده بود فراراً به برلن برگشتم. در اولین مقاله‌ای که برای روزنامهٔ «کاوه» نوشتم، مرحوم علاّمه میرزا محمدخان قزوینی آنرا اصلاح می‌فرمود به من فرمود آیا هیچ میدانی که این کلمهٔ «افسر» در فارسی بمعنی تاج است و همان کلمهٔ «افسر» (با حرف اوّل مضموم و سین مکسور) کلمهٔ انگلیسی است که به معنی صاحب منصب ما استعمال می‌کنیم و خیال می‌کنیم فارسی است و حق با او بود و کلمه را تغییر دادیم.

به رسم تذکّر یادآور شدیم که آخرین دورهٔ نخستین جنگ جهانی که آلمان امپراطوری کم‌کم متوجّه گردید که صلح برایش بر ارائه جنگ به‌صلاح نزدیک‌تر است، به اقداماتی پرداخت که کمیتهٔ ملّیون ایرانی در برلن هم در آن اندک شراکتی پیدا کرد. اوّلاً تشکیل کنگرهٔ بین‌المللی سوسیالیستهای ممالک متعدّد استوکهلم پایتخت سوئد بود که طرفدار صلح بودند و کمیتهٔ ملیّون ایران هم دو نماینده (آقایان تقی‌زاده و وحیدالملک) را با اظهارنامه‌ای بدانجا اعزام داشت. پس از چندی این دو نفر ایرانی به برلن برگشتند و این حقیر عاری از اهمیّت را بدانجا فرستادند که شرحش در روزنامهٔ «کاوه» منطبعهٔ برلن آمده است و رویهمرفته خالی از نتیجه‌ای نبود و حتّی مقالهٔ این حقیر که دربارهٔ مظالم روس و انگلیس در ایران بزبان فرانسه تحریر یافته بود بزبان سوئدی در روزنامهٔ استکهلم منتشر گردید و بعدانیز موقعی که آلمان نفع و صلاح خود را در صلح جداگانه با روسیّه انقلابی دانست و عهدنامهٔ صلح بین آلمان و روسیه بالشویکی (و لنینی) که دولت آلمان آورد از ژنو بر طبق قرارداد مخصوصی از سویس (ژنو) به روسیه رسیدند، در شهر برست لیتوسک (سرحد روسیّه) بین دو کشور بامضا رسید. بنا به تقاضای کمیتهٔ ملیون ایران در برلن هر دو طرفین عهدنامهٔ جداگانه صلح در مادهٔ مخصوص رسماً تصریح کردند که ایران را کشوری کاملاً مستقل می‌دانند و طرفدار استقلال آن مملکت هستند. شرح مبسوط این عهدنامه در روزنامهٔ «کاوه» منطبعهٔ برلن بچاپ رسیده است و نباید فراموش کرد که روسیهٔ کمونیست بعداً تمام امتیازات و حقوقی را که در ایران کم‌کم بدست آورده بود و بعضی از آنها واقعاً حائز اهمیّت هم بودند همه را رسماً و در یکجا به ایران واگذاشت و مسترد داشت.

در «پیشگفتار» (صفحهٔ ۲۰) چنین می‌خوانیم: «اولین شرط قدردانی و وطن‌پرستی امروز که نزدیک به ۶۴ سال از تاریخ بهم خوردن نقشهٔ شوم انگلیس‌ها می‌گذرد این است که از رادمردانی که شجاعانه در بقای این توطئهٔ خطرناک قیام کردند به نیکی یاد کنیم و در مقابل شخصیّت تاریخی آنها سر تعظیم فرود آوریم، پس می‌گوئیم که بسیاری از رجال، روحانیان، روزنگاران و خطبای آن دوره در این قیام بزرگ تاریخی شرکت داشتند و وظیفهٔ ملّی و میهنی خود را به بهترین وجهی ادا کردند: مدرّس اصفهانی، حاج امام جمعه خوئی، مشیرالدوله پیرنیا، مستوفی‌الممالک، ممتاز الدوله، محتشم السلطنه، ذکاءالملک فروغی، حسین علاء، مستشارالدوله، ممتاز الملک، معین التجّار، (ارباب کیخسرو شاهرخ) دکتر محمود افشار یزدی، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، عبدالله مستوفی، علی دشتی و بسیاری دیگری که نام همه‌شان در این مقدّمه مقدور نیست.»

راقم این سطور یقین دارد که نام نامی دکتر جواد شیخ الاسلامی هم با کوشش که در تألیف و جمع‌آوری همین کتاب که موضوع این مقاله است بجا آورده است باقی خواهد ماند. خدا امثالش را زیاد فرماید.

باز در پایان همین «پیشگفتار» می‌خوانیم (صفحهٔ ۲۱):

«در خلال اسنادی که در این مجموعه می‌خوانید.... به دروغهائی که بنام ملّت ایران جعل و به لندن گزارش می‌شد... مخالفتهای امریکائیان و فرانسویان با قرارداد.... تهیّه بود پی خواهید برد و به همّت و والای کسانی که قرارداد ۱۹۱۹ را در گهواره‌اش خفه کردند درود خواهید فرستاد.

دکتر منوچهر ستوده

واژه‌نامهٔ رومانو

گردآور شیرعلی تهرانی زاده با پیشگفتار فریدون جنیدی.
از انتشارات بنیاد نیشابور. ۱۳۷۰

فریدون جنیدی در آغاز پیشگفتار خود می‌نویسد:
«در این گفتار با یکی از شگفت‌ترین پدیده‌های زبانشناسی جهان روبرو می‌شویم» سخنی بجاست و حق هم با اوست.

زبانی که به نام زبان زرگری می‌شناختیم و نسل جدید یکسره آن را فراموش کرده است زبانی قراردادی بود و با افزودن حرف «زاء» میان اجزای کلمه کلمات تازه‌ای به وجود می‌آمد که گوش ناآشنای شنونده چیزی از آن دستگیرش نمی‌شد. مصراع زیر را به زبان زرگری قراردادی می‌نویسیم.

جانا سخن از زبان ما می‌گوئی

جازا نازا سزوخزن ازز ززبازانزه ما زا می‌زی گوزو ایزی. زبانی دیگر به نام زبان مرغی داشتیم که به جای حرف «زاء» حرف غین در میان کلمات می‌افزودیم و این مصراع را بدین شکل ادا می‌کردیم.
جاغا ناغا سغو خغن اغز زغباغانغذ ماغا میغی گوغو ایغی.

واژه‌نامهٔ سلیّری سالها پیش در فرهنگ ایران زمین چاپ شد و بدست مرحوم «هنینگ» افتاد. پس از یکی دو ماه که از تاریخ، انتشار گذشت نامه‌ای به این ناچیز نوشت که این زبان زرگری و قراردادی است. منظور آن مرحوم از «زبان زرگری» چه بود فعلاً نمی‌دانم، ولی زبان قراردادی هم برای بنده معنی ندارد که خلقی جمع شوند و با داشتن زبان و وسیلهٔ تفهیم و تفاهم زبانی از خودشان بسازندو از آن پس با آن زبان سخن گویند. این هم عملی نامعقول و غیر منطقی است. هیچیک اززبانهای زندهٔ دنیا ناگهانی و بدون سابقه به وجود نیامده‌اند، باید کوشید و از سوابق و گذشتهٔ آنها اطلاع پیدا کرد.

خوشبختانه فریدون جنیدی این کار را شروع کرده و آن را به جائی خواهد رساند و بسیار خوشحال شدم که در این رساله یادی از واژه‌نامهٔ سلیّری کرده‌اند و دنبالهٔ کار را نیز گرفته‌اند. توفیق اتمام کارهای او را از خداوند خواستاریم.

ظاهراً آقای شیرعلی تهرانی زاده در گردآوری واژه‌نامهٔ رومانو طرحی نداشته‌اند و هر واژه که از گوشه و کنار به گوششان خورده به روی کاغذ آورده‌اند.

برای تهیّهٔ چنین واژه‌نامه‌ای ابتدا از خودمان شروع می‌کنیم و واژه‌های مربوط به اعضاء و اجزای بدن اعم از اندرونی و بیرونی را می‌نویسیم. ایشان کلمهٔ «مقعد» را نوشته‌اند، ولی از ران و کشالهٔ ران و گرده و زانو و ساق پا و قوزک پا و پاشنهٔ پا و پی پا و انگشتان پا خصوصاً شست پا که معمولاً لغت جداگانه‌ای دارد ذکری به میان نیاورده‌اند.

واژه‌های مربوط به اعضاء اجزای بدن که تمام شد به پوشش و خورش می‌پردازیم. اگر پوشش از پارچه‌های دستی است نام آنها و نام قسمتهای مختلف دستگاه بافندگی آنها باید ضبط شود.

انواع خورشها، لوازم آشپزخانه، سایر لوازم زندگی دهقانی از گاوآهن و اجزای آن و چرخ خرمن‌کوبی و شانه و نظایر آنها باید گردآوری شود. نام انواع محصولات کشاورزی از صیفی و شتوی و انواع سردرختی جزء این گروه است. لوازم ساختمانی را می‌توان در اینجا گنجانید. خلاصه

باید کاری کرد که چیزی از قلم نیفتد تا بتوان بررسی دقیق دربارهٔ این زبان کرد. توفیق بیشتری را برای دوست عزیز فریدون جنیدی و آقای شیرعلی تهرانی زاده خواستاریم.

محمود فروغی

ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰ *

از این که خلاصه‌ای از نوشتهٔ ناچیز مرا دربارهٔ کتاب «ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰» در مجلهٔ آینده چاپ فرموده‌اید بسیار سپاسگزارم.

دو شرح یکی به قلم استاد ارجمند آقای جواد شیخ‌الاسلامی و دیگری به قلم نویسندهٔ گرامی آقای باقر عاقلی در مجلهٔ آینده شماره‌های ۹ـ ۱۲ (سال ۱۳۶۹) دربارهٔ عرایض من به چاپ رسیده است که شاید بی‌مورد نباشد مجدداً مطالبی را بیان کنم:

الف ـ مقالهٔ استاد جواد شیخ‌الاسلامی

۱ـ انتخاب نخست‌وزیر در شهریور ۱۳۲۰

بازعرض می‌کنم اگر صحبت نخست‌وزیری وثوق‌الدوله صحّت داشته باشد رضاشاه می‌خواسته بفهماند دیگر از امثال این اشخاص سال خورده کاری ساخته نیست. در سال ۱۳۲۰ پدرم ۶۴ سال داشتند ومرحوم وثوق‌الدوله ٦٦ سال.

۲ـ نقش فروغی در عقد قرارداد ۱۹۳۳

درکتاب نوشته شده: ...پس از عزل و توقیف تیمورتاش دامنهٔ فعالیت او (فروغی) بیشتر شد. الغای قرارداد دارسی وانعقاد قرارداد جدید نفت برای مدّت شصت سال به کارگردانی او انجام گرفت وتقی‌زاده.... بنابه گفتهٔ خودش «آلت فعل» بود.

من که خوانده‌ام این طور فهمیدم که تقی‌زاده بنا به گفتهٔ خودش «آلت فعل» فروغی بوده است و چون آن نوشته را جای توضیح درین باب نمی‌دانستم نوشتم که داستان الغای قرارداد مفصّل است و در این مختصر فرصت نیست دربارهٔ آن بحث شود.... همه می‌دانیم مقصود تقی‌زاده از آلت فعل چه بوده است.

البتّه منظورم این بود که در نطق معروف تقی‌زاده در مجلس شورای ملّی واضح بود که مقصود چیست.

اکنون استادارجمند شرح بیشتر داده ودر واقع نتیجه گرفته‌اند که:... هیچ یک از رجال چهارگانه (فروغی ـ تقی‌زاده ـ داور ـ علاء).... کارگردان نبودند. کارگردان حقیقی خود رضاشاه بود و بس. در پایان می‌نویسند:... همه این چهار نفر «آلت فعل» بودند.

استاد درواقع عرایض مرا تشریح و تصریح و تأیید فرموده‌اند نه تکذیب.

---

* مرحوم محمود فروغی این نامه را چند روز پیش از وفات به مجله نوشته است. (آینده)

راجع به مجلس ضیافت و پایان کار مطالبی هست که ان شاءالله در جای دیگر و وقت دیگر عرض خواهم کرد.

۳ـ وساطت مرحوم فروغی از اسدی

باز تکرار می‌کنم که پدرم از مرحوم اسدی شفاعت نکردند. فرزندان هر دو که حیات دارند این گفته را تأیید می‌کنند. اضافه می‌کنم که پدرم در موقعی که مصدرکار بودند هرگز دربارهٔ بستگان نسبی یا سببی شفاعت و یا توصیه نکردند.

نوشته مرحوم صدرالاشراف هم دلیل صحّت شفاعت نمی‌شود.

۴ـ بازگشت مهندس فروغی به ایران

ابتدا عرض کنم که به عقیدهٔ من هیچ مهمّ نیست که محسن فروغی همراه علاّمه قزوینی به تهران آمده است یا مسعود فروغی ولیکن روشن شدن درستی این مطلب یقین است در صحّت و سقم سایر گفته‌ها تأثیر دارد. اوّل ببینیم تاریخ ورود میرزا محمّد خان قزوینی به تهران چه بوده است. معظم‌له در ۸ مهرماه ۱۳۱۸ (برابر با اول اکتبر ۱۹۳۹) به تهران وارد شدند. مآخذ ذیل دلالت بر این امر دارند:

درکتاب (نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده) به کوشش دانشمند گرامی ایرج افشار در صفحهٔ ۳۱۴ نامهٔ شمارهٔ ۵۴ به تاریخ ۲۲ ژوئیه ۱۹۳۹ آمده که برابر است با ۳۰ تیر ماه ۱۳۱۸ و از پاریس نوشته شده است.

درکتاب (دورهٔ کامل بیست مقاله قزوینی) جلد ۱ و ۲ چاپ دی ماه ۱۳۳۲ در پیشگفتار استاد پورداود می‌نویسد:

... این دانشمند پاک سرشت پس از گذراندن سی و شش سال در لندن و پاریس و برلن در مهرماه ۱۳۱۸ خورشیدی با زن و یگانه فرزند خود ناهید به تهران بازگشت.

در لغت‌نامهٔ دهخدا و فرهنگ معین و دایرةالمعارف فارسی تاریخ ورود علامه را به تهران ۱۳۱۸ شمسی ذکر کرده‌اند. اکنون ببینیم تاریخ ورود محسن فروغی به تهران چه بوده است.

درکتاب در صفحهٔ ۴۳ از قول محسن فروغی آمده است:

«من در ۱۳۱۷ در معیّت استاد بزرگوار علاّمهٔ قزوینی وارد ایران شدیم...»

در صفحهٔ ۴۲ نوشته شده که پس ازشروع جنگ بین‌الملل دوّم به سوی ایران حرکت کرده‌اند.

یادآور می‌شوم که جنگ در ۹ شهریور ۱۳۱۸ (برابر با اوّل سپتامبر ۱۹۳۹) آغاز شد.

همسر برادرم که در اصل فرانسوی وفعلاً در پاریس مقیم است تأیید می‌کند که محسن در تابستان ۱۹۳۸ برابر با ۱۳۱۷ به ایران برگشته است. آن بانو که در آن موقع نامزد برادرم بوده است در ۲۰ مه ۱۹۳۹ برابر با ۲۹ اردی‌بهشت ۱۳۱۸ از پاریس حرکت می‌کند و از راه روسیه به ایران می‌آید و در ۲۱ خرداد ۱۳۱۸ (برابر با ۱۲ ژوئن ۱۹۳۹) در تهران ازدواج می‌کنند. تا آن جا که به یاد دارم عاقد مرحوم آقا شیخ مهدی نجم آبادی بودند و کمی هم زبان فرانسوی می‌دانستند.

در صفحهٔ ۴۶ کتاب از قول محسن فروغی آمده است:

یک هفته پس از انتصاب امیر خسروی به وزارت دارائی با تلفن خواهش شد در وزارت دارائی ایشان را ملاقات کنم. وقتی وارد اطاق شدم با حسن خلق و خندهٔ همیشگی اظهار داشت:

از شاه اجازه گرفته‌ام که عدّه‌ای را از بانک ملّی به وزارت دارائی منتقل کنم. شما هم یکی از آن‌ها هستید. در تاریخ ۳ آبان ۱۳۱۸ (برابر با ۲۶ اکتبر ۱۹۳۹) گشایش دوازدهمین دورهٔ قانون

گذاری مجلس شورای ملّی و سپس آغاز وزارت دارائی سرتیپ امیر خسروی بوده است. پس محسن فروغی ماه‌ها پیش در بانک ملّی شروع به خدمت کرده بوده است.

با توجّه به این تاریخ‌ها[1] ملاحظه می‌شود که محسن نمی‌توانسته همراه محمد قزوینی به تهران آمده بوده باشد. علاوه برین همسر مسعود که او هم در اصل فرانسوی و مقیم پاریس است می‌گوید که همراه شوهرش با میرزا محمّد خان قزوینی و بانو و ناهید (سوزان) به تهران آمده است.

امّا دربارهٔ مقالهٔ چهار صفحه‌ای محسن فروغی عرض می‌کنم که من این مقاله را ندیده بودم. هنگام انتشار آن در برزیل مأموریت داشتم. حالا به لطف دوستی دانشمند سواد آن را دریافت داشته‌ام. در مقدّمه می‌نویسد:

در موقع کنفرانس بین‌المللی کار در ژوئن ۱۹۴۹ در ژنو در مواقعی که حضور جناب آقای جمال زاده شرفیاب می‌شدم...

رونوشت (فتوکپی) صورت اعضای نمایندگی ایران در کنفرانس بین‌المللی کار را در سال ۱۹۴۹ ضمیمه می‌کنم. ملاحظه می‌فرمائید که مسعود فروغی ازجمله مشاوران بوده ونام محسن فروغی در آن نیست. با پوزش ازین جسارت عرض می‌کنم مقاله به سبک نثر استادمعظم آقای جمال‌زاده می‌ماند و شاید استاد محسن و مسعود را اشتباهی گرفته و شاید گفته‌های مسعود را به این نثر شیرین درآورده بوده باشند.

اگر بایگانی مجلهٔ یغما حفظ شده باشد و نسخهٔ اصلی مقاله‌ها را نگهداشته باشند و روزی به آن‌ها دست رسی میسّر باشد احتمال می‌رود این موضوع روشن‌تر بشود.

۵ـ مقدّمات استعفای رضاشاه

نوشتهٔ من بنابر مشاهداتم بوده و در مجلّهٔ آینده به چاپ رسیده است و قسمت مربوط به مراکش حذف شده است. در این جا آن را تکرار نمی‌کنم منتها یادآور می‌شوم که به نظر بسیار بعید می‌رسد که پدرم اگرچه نقل گفتهٔ رضاشاه باشد به محمّد رضاشاه بگویند پدرتان گفته است، مگر این بچه می‌تواند مملکت را اداره کند. در اوضاع و احوال آن روز ایران از این سخن سخت چه سودی به کشور می‌رسیده است تا فرض کنیم احیاناً مصلحت دیده‌اند اگرچه نامطلوب باشد بهتر است گفته شود.

۶ـ اسناد و مدارک انگلیس‌ها

آن چه استاد محترم آقای جواد شیخ‌الاسلامی نوشته‌اند نتیجهٔ زحمات و مطالعات سودمندشان است. آن چه من نوشته‌ام بنابر مشاهداتم بوده است. از بقیّهٔ مطالب نه خبر دارم نه صلاحیت اظهار نظر. منتها یک نکتهٔ کوچک را بی‌جا نیست بگویم. پدرم با دست لرزان استعفا نامه را پاک نویس نکرده‌اند، اصل آن باید در بایگانی اسناد مجلس شورای ملّی موجود باشد. من که آن روز آن را دیدم با دست لرزان نوشته نشده بود.

در پایان این قسمت اضافه می‌کنم که با استاد و محقق ارجمند هم عقیده هستم و ایشان هر روز بیش از پیش متوجّه می‌شوند که در راه نوشتن تاریخ ایران چه مشکلات و گرفتاری‌ها وجود دارد. مثلاً کتاب‌ها ومجله‌هائی که آقای باقر عاقلی نام برده‌اند اکثر متضمّن اخبار و وصف‌های نادرست از وقایع هستند. حتّی نوشته‌ها و خاطرات مصادر امور دربارهٔ موضوع واحد متفاوت‌اند، چه بسا مقصود ستایش

۱ـ در تبدیل تاریخ‌ها از «جزوهٔ تقویم تطبیقی شصت و شش ساله به کوشش ناصر مجد» استفاده شده است.

خویشتن و دوستان و نکوهش دیگران و دشمنان است و یا تبرئهٔ خود در دورهٔ اشتغال به کار.
به اسناد خارجیان هم نمی‌توان اطمینان داشت. گاهی منافع خود را ملحوظ می‌دارند و دیگران را در آن راه می‌گویند و زمانی منافع آنان را نادیده می‌گیرند و یا در گفته‌ها تحریف می‌کنند. ...

ب ـ مشروحهٔ نویسندهٔ محترم آقای باقر عاقلی

۱ـ دربارهٔ بازگشت مهندس فروغی به ایران در قسمت ۴ مربوط به آقای شیخ‌الاسلامی بیان شده است.

۲ـ ساعت احضار فروغی به دربار: شرفیابی پدرم در پنجم شهریور مسلّماً و یقیناً در روز نبوده است، اگرچه بعضی از بزرگان در خاطرات و کتاب‌های خود نحو دیگر نوشته باشند. سایر بازماندگان مرحوم فروغی که حیات دارند تأیید می‌کنند که احضار پس از صرف شام بوده است. شرح بیشتر راجع به رفتن هیئت دولت در آن شب ازسعدآباد به باغ ییلاقی وزارت امور خارجه و دیگر مسایل آن ان‌شاءالله در موقع دیگر چاپ خواهد شد. مرحوم نصرالله انتظام درکتابچه‌هائی خاطرات خود را نوشته به من داده بودند و خوانده بودم نمی‌دانم آن نوشته‌های مهم از لحاظ تاریخ سال‌های آخر پادشاهی رضاشاه و آغاز پادشاهی محمّد رضاشاه در کجاست. اگر از میان نرفته باشند با مطالعهٔ آن‌ها بسیاری از این مطالب روشن خواهند شد.*

۳ـ دربارهٔ این واقعه بین نوشته‌های اشخاص اختلاف زیاد است.

۴ـ من «یادگار عمر» را نخوانده‌ام. مورّخین مختارند که نوشتهٔ مرحوم دکتر صدیق و آقای باقرعاقلی را که یکسان و از یک مأخذ است مورد استناد قرار دهند یا نوشتهٔ مرا. من با کسی مسابقه نگذاشته‌ام. آن چه مجلّهٔ آینده از مجلّهٔ یغما (سال اوّل ۱۳۲۷) نقل کرده‌اند (من ندیده بودم زیرا در آن موقع در لندن مأموریت داشتم) با نوشتهٔ من مغایرت ندارد، حتّی صحبت قدیمی بودن مبل‌ها. آن باغبان پیر مشهدی ولی بود و آن پیشخدمت علی اکبر. در آن سال‌ها هنوز رسم نشده بود که گذشته از باغبان و کمک‌های او صاحب خانه‌ها هم در باغ تفنّنی کار کنند، به خصوص در ساعت سه بعدازظهر و هوای گرم شهریور ماه تهران.

دربارهٔ مطالب مرتبط با قسمتهای ۵ و ۶ و ۷ قبلاً در قسمتهای ۳ و ۱ و ۲ مربوط به آقای دکتر شیخ‌الاسلامی نوشته‌ام. اضافه می‌کنم که نحوهٔ عبارت یادداشت‌های آقای گلشائیان مؤید گفته من است که رضاشاه عقیده داشت از این اشخاص مسنّ دیگر کاری ساخته نیست.

در پایان عرض می‌کنم نویسندهٔ محترم خلاصهٔ نوشتهٔ مرا در مجلّهٔ آینده ملاحظه فرموده‌اند. ای کاش متن کامل را مطالعه کرده بودند.

تأسف دیگر این است که توضیحی دربارهٔ نامهٔ شادروان دکتر غلامحسین مصدّق مرقوم نداشته‌اند. من معتقد بوده و هستم که آقای باقرعاقلی در نوشتن کتاب مورد بحث متحمّل زحمت بسیار شده‌اند و سوءنیّت هم نداشته‌اند. به همین جهت دریغم آمد آن‌چه به نظرم اشتباه می‌رسید و می‌رسد تذکّر ندهم.

با نویسندهٔ محترم کاملاً هم عقیده هستم که «مطالب تاریخی را با کمک حافظه نمی‌توان تفسیر و تأویل نمود» امّا یادآور می‌شوم که من تاریخ نویس نیستم، بارها دراین نوشته گفته‌ام که آن چه را شاهد عینی بوده‌ام به روی کاغذ آورده‌ام و در بقیّهٔ مطالب صلاحیت اظهار نظر ندارم.

---

* خوشبختانه اخیراً آن نوشته در تهران انتشار یافته است. (آینده)

پایان بیستمین سال «ایرانین استدیز»
Iranian Studies

نخستین شماره از بیست و یکمین سال این مجله که خاص «مطالعات ایرانی» است و در امریکا منتشر می‌شود به دستم رسید و شاد شدم که چنین نشریهٔ مفیدی پایداری یافته و توانسته است بپاید و با چاپ کردن مقالاتی کم و بیش خوب پژوهندگان تحقیقات ایرانی را در زمینهٔ خاص خود کمک کننده باشد.

اینکه نوشتم «زمینهٔ خاص» ازین روست که اصولاً تمایلات عمومی در تحقیقات شرق شناسی درین بیست سال اخیر گرایشی عمیق به سوی پژوهشهای اجتماعی و اقتصادی یافته و جزین غالباً گردانندگان پرشور مجله‌ها و نشریه‌ها هم کسانی‌اند که سرشان برای چنان مطالبی درد می‌کند. مجلهٔ «ایرانین استادیز» هم تقریباً در سراسر دورهٔ بیست سالهٔ خود این راه را گذرانیده و اکثر کسانی که به نشر آن برگمارده شده‌اند از افرادی بوده‌اند که زمینهٔ علمی و تعلق خاطرشان به مباحث اجتماعی قرن اخیر بوده است. بدین جهات «ایرانین استادیز» شمول بر همه مباحث ایرانشناسی ندارد و اصولاً از مطالب اخص و واقعی ایران شناسی برکنار مانده است و خوانندگان نباید انتظار آن داشته باشند که مطالب جدی زبانشناسی و باستانشناسی و ادبیات کلاسیک و فرهنگ ایران باستان درین مجله به چاپ برسد.

شمارهٔ ۳ و ۴ سال ۲۰ از امتیاز خاصی برخورداری یافت و آن اختصاص یافتن آن شماره به معرفی فعالیتهای ایرانشناسی در ممالک اروپایی و ژاپون بود. همچنین شمارهٔ دوم سال ۲۱ به نشر تحقیقات مربوط مطالعات آسیای مرکزی در شوروی و امریکاست. اینگونه مقاله‌ها نوید آن می‌دهد که «ایرانین استادیز» توجه کرده است به اینکه ایرانشناسی تنها قاجارشناسی و کلی بافی دربارهٔ مسائل اجتماعی و اقتصادی نیست.

این مجله وابسته به انجمن مطالعات ایرانی و نشریهٔ آن است. اکنون درین انجمن عباس امانت، علی بنوعزیزی، افسانه نجم آبادی، که ایرانی‌اند عضو هیأت مشاوره‌اند.

در دورهٔ تازهٔ مجلهٔ فضلائی چون احمد اشرف، حمید دباشی، همایون کاتوزیان، وحید نوشیروانی، پروانه پورشریعتی، شاهرخ اخوی از ایرانیان سهیم‌اند و به همین مناسبات جا دارد خطاب به آنان سه نکتهٔ دوستانه دربارهٔ ارتباطی که این گونه مجله باید با افکار و کارهای ایرانیان داشته باشد و تاکنون توجهی بدان نداشته است گفته شود.

۱) باید نام مجله به خط و زبان فارسی در جایی از مجله آورده شود تا هویت و شخصیت آن دلپسندتر عرضه شود. مگر «آبستراکتا ایرانیکا» که نام فارسی برای خود برگزیده است دور از مآل‌اندیشی است.

۲) باید چکیده‌ای از مقالات به زبان فارسی در پایان هر شماره چاپ شود، مانند کاری که در ایران نامه می‌شود و چکیدهٔ مقالات فارسی به انگلیسی به چاپ می‌رسد تا مستشرقانی که وقت خواندن مقالهٔ فارسی ندارند یا فارسی دانستنشان به اندازه‌ای نیست که کاملاً از مطلب مقاله وقوف حاصل کنند می‌توانند از آن خلاصه‌ها پی به مطلب ببرند.

۳) ضرورت دارد که فصلی به معرفی و حتی نقد کتابهای چاپ ایران اختصاص یابد تا

ایرانشناسان خارجی مخصوصاً طبقهٔ جوان آنها بدانند که در ایران چه کارها انجام می‌شود. این نوع مجله‌ها باید رابط میان پژوهندگان باشند.

ایرج افشار

زمین‌لرزه‌های تبریز

متأسفانه قسمتی از مقالهٔ آقای منصوری که در صفحات ۷۷۰ـ ۷۸۱ شمارهٔ پایانی سال ۱۳۷۰ چاپ شده افتاده است. اینک با پوزش به چاپ می‌رسد.

۱۸ـ زمین‌لرزهٔ ۱۲۷۴ هـ‌ق

کنت گوبینو در بازگشت به فرانسه، در ماه فوریه ۱۸۵۸ (نیمهٔ دوم جمادی‌الثانی ۱۲۷۴) از تبریز گذشته و در سفرنامه‌اش نوشته است:

«در تبریز زمین‌لرزه زیاد روی می‌دهد و ضمن سفر قبلی‌ام یکی ازشدیدترین‌شان را احساس کردم. ضرب‌المثلی است که می‌گویند: تبریز در اثر زلزله ویران و زیر و زبر خواهد شد... شبستر در فاصلهٔ هشت ساعتی تبریز، و طسوج در فاصلهٔ هشت ساعتی شبستر هیچ چیز جالبی بیش از آنچه در عرض راه دیده بودیم نداشتند. فقط در طسوج که اخیراً در اثر زلزله بکلی ویران شده، دو نفر راکه در اثر سرما خشک شده بودند، آوردند.»[۳۹]

۱۹ـ زمین‌لرزهٔ سوم ذی‌قعدهٔ ۱۲۷۵ هـ.ق.

در ساعت ۸ بعدازظهر روز چهارشنبه ۲۹ شوال ۱۲۷۵ هـ ق (۱ ژوئن ۱۸۵۹) در شهر ارضروم زلزلهٔ شدیدی رخ می‌دهد که جریان آن را رابرت دول یل کنسول مقیم انگلیس به مجلهٔ انجمن سلطنتی جغرافیائی لندن گزارش داده و ضمن گفتار خود بیان می‌دارد: «در روز چهارم ژوئن ۱۸۵۹ (سوم ذی‌قعدهٔ ۱۲۷۵) در تبریز هم زمین‌لرزهٔ شدیدی روی داد، ولی به شهر آسیب نرسانیده است.»[۴۰]

۲۰ـ زمین‌لرزهٔ ۱۳۱۳ هـ.ق.

زمین‌لرزهٔ سال ۱۳۱۳ هجری قمری (چهارم و ششم ژانویهٔ ۱۸۹۶) که شرح آن را آقای ذکاء از روزنامهٔ ناصری تبریز نقل فرموده‌اند، علاوه بر تبریز و اردبیل و خلخال، در خوی و میانه نیز احساس شده است. بنا به نوشتهٔ ن. امبراسی، کانون زلزله در نزدیکی ۳۷/۱۷ شمالی و ۴۶/۶ شرقی بوده است.[۴۱] در این تاریخ ادوین رایت محقق نامی، در خسروآباد سلماس بودند. ایشان می‌نویسند:

«در سال ۱۸۹۶ در شرق دهات خسروآباد و هفتوان در اثر زلزله آبهای زیرزمینی فوران کرد و از چاهها بیرون ریخت و پایهٔ دیوارها هم نم پس داد. بدین سبب اهالی دهات موقتاً آنجا را ترک کردند تا با ایجاد آبراه‌های مناسب، آبهای فوران کرده را به کانال‌ها هدایت نمایند.»[۴۲]

۲۱ـ زمین‌لرزهٔ ۲۳ شوال ۱۳۱۷ هـ.ق.

این زمین‌لرزه در خوی و شمال سلماس قراء چندی را به خاکروبه و آوار تبدیل کرد. سی سال بعد از این واقعه، در شب هفدهم اردی‌بهشت ماه ۱۳۰۹ هـ.ش (٦ مه ۱۹۳۰) خشم طبیعت با قربانی گرفتن دو هزار و پانصد نفر از اهالی سلماس فرو ریخت و آثار حیات این شهر سه هزار سال سابقهٔ تاریخی را با خاک درآمیخت، مردمان تبریز و خوی و ارومیه را مدتها در بیم و هیجان فرو برد.

آقای ذکاء آنچنان که شایستهٔ روش تحقیق و تتبع و دقت علمی ایشان است با عکس و تفصیلات به شرح این حادثهٔ اسفناک پرداخته‌اند. بررسیهای علمی و زمین‌شناسی زمین‌لرزهٔ ۱۳۰۹ سلماس توسط آقایان دکتر م. بربریان و ج.س. چالینکو با پنجاه هفت فقره عکس و طرح‌های علمی و نقشه‌های تکتونیکی در ۷۳ صفحه وسیلهٔ سازمان زمین‌شناسی کشور به انگلیس چاپ و انتشار یافته است.[۴۳]

مطالعهٔ کتاب «زمین لرزه‌های تبریز» و آگاهی یافتن از کثرت حوادث خانه‌برانداز این خطه که در جنب زمین‌لرزه‌ها، قتل وغارت عثمانیان و بروز بیماری‌های مرگ‌زای وبا و طاعون نیز سربار بوده و ویرانی می‌آفرید این حقیقت را به خواننده القا می‌کند که: مردم بردبار و پرتلاش این مرز و بوم با وجود این همه مصائب و بلایا، چه قدر به سرزمین آباء و اجدادی خود دلبستگی داشته و دارند که با مختصر فراغت و اندک فرصتی که بدست می‌آورند در آبادی و عمران و تجدید مجد و عظمت آن کوشش و جانفشانی کرده‌اند. اگر در زمان تاورنیه هجوم عثمانیان و بروز زلزله‌های پی درپی آن شهر را از رونق انداخته بود، سی سال بعد به قول شاردن: تبریز بعد ازاصفهان، آبادترین و پرنفوس‌ترین و بالاخره ثروتمندترین شهرهای ایران به شمار می‌رفت.

«آقای ذکاء از کتابهای ریاض‌الجنه و اولاد اطهار مطالبی نقل کرده‌اند مبنی بر اینکه: دو سال بعد از زلزلهٔ وحشتناک و ویرانگر ۱۱۹۴ هـ.ق، ساختمان باروی شهر تبریز و بازسازی خانه‌ها انجام یافته و مردم به کسب و کار مشغول بودند. گرچه در اوایل قرن نوزدهم در تبریز آثار باستانی و ابنیه باشکوه وجود نداشت، ولی اکثر جهانگردان از رونق بازار داد و ستد و رغبت سوداگران و آرامش نسبی مردم سخن‌ها رانده‌اند.[۴۴]

به همین منوال بوده که جرالد ریت بین‌جر جهانگرد باذوق انگلیسی شش ماه بعد از زلزلهٔ ۱۳۰۹ هـ ش به سلماس آمد، درکنار ویرانه‌ها کار و کوشش مردم در بازسازی شهر و فعالیتهای کشاورزی و عمرانی را دیده و نوشته است:

«این یک تفسیر ماوراءالطبیعه و تقریظ شگفت است که: طبیعت در برابر انسان‌های پرشکیب و کوشا و به پاداش پایداری و سرسختی آنها، باغهای پربرکت و دشتهای حاصلخیز را به آنان ارزانی می‌دارد. نمونه‌اش دشت‌های سرسبز و زرخیز سلماس وارومی است که از بهترین مناطق کشاورزی ایران به شمار می‌آید.»[۴۵]

همین علاقه به بازسازی و عمران، عشق به آب و خاک و میهن، در یک بیت کلیم کاشانی تبلور یافته و زبان حال و آئینهٔ احساس و اندیشهٔ مردم بردبار و آبادگر آذربایجان شده است.

«وارستگی نگر که زگل چشم بسته‌ایم ـــ لیکن نمی‌توان ز خس آشیان گذشت»

فیروز منصوری

مقالات ایرانشناسی ژاپونیها

(۱۹۸۶-۱۹۸۹)

مؤسسهٔ علمی فرهنگی شرقی The Toho Gakkai که در توکیوست هر سال فهرست مقاله‌هایی راکه در زمینهٔ موضوعهای مربوط به شرق در نشریات ژاپون چاپ می‌شود (به انضمام فهرست کتابهای در همان زمینه) به شکل کتابی مستقل به چاپ می‌رساند که نامش چنین است:
Books and Articles on Oriental Subjects.

برای آنکه بدانیم ایرانشناسان ژاپونی به چه مسائلی در زمینهٔ ایرانشناسی علاقه‌مندی دارند مجلدات ۳۳-۳۶ مربوط به سالهای ۱۹۸۶-۱۹۸۹ آن فهرست استقصا و مقاله‌ها به ترتیب موضوعی مندرجات آنها منظم شد.

این نکته ضرورت دارد که مقاله‌ها (جز یکی دو تا) به زبان ژاپونی است و فهرست‌نگاران ترجمهٔ انگلیسی نام آنها را درکنار نام اصلی ژاپونی آورده‌اند.

ما در آوردن نام مقاله‌ها به سال ذکر آن در فهرست مذکور اکتفا کردیم تاکسانی که بخواهند آن مقاله‌ها را بیابند مشخصات آنها را از روی فهرست مورد ذکر به دست آورند.

پیش از اسلام

ترکیب و معنی زریهای ساسانی با نقشهای دانه‌دانه‌ای	۱۹۸۷	Domyo, Mihoko
اسب‌داری در دورهٔ هخامنشی بر اساس نقوش	۱۹۸۷	Kawase, Toyoko
ایاتگار زریران	۱۹۸۹	Haruta, Seiro
دربارهٔ نام زرتشت	۱۹۸۶	Ito, Gikyo
یوشت فریان، قانون زرتشتی	۱۹۸۶	Noda, Keigo
تئوسوفی و پارسیان هند	۱۹۸۶	Okada, Akinori
قوانین پادشاهان در دورهٔ امپراطوری ایران	۱۹۸۶	Sato, Susumu
روشهای مالیات‌گیری در دورهٔ امپراطوری ایران	۱۹۸۸	Sato, Susumu
تأثیرات هنر ساسانی در هنر گندها را	۱۹۸۸	Tanabie, Katsumi
هتراء ساسانیان وگندهارا	۱۹۸۹	Tanabie, Katsumi

باستانشناسی

آثار نئولیتیک قدیم در زاگرس	۱۹۸۹	Fujimoto Tsuyashi
سنگهای دست‌ساخته از تپهٔ جاری	۱۹۸۹	Hori, Akira
گزارش حفریات تپهٔ جیگان توسط ژاپونیها	۱۹۸۶	Ii, Hinoyuki
گزارش حفریات سنقر (ساسانی-اسلامی)	۱۹۸۸	Kawada, Hiroko
همانندی قطعه‌ای سنگ نبشتهٔ بیستون	۱۹۸۷	Mori, Shigeo

مسائل مرتبط با فرهنگ ایرانی درنخستین هزارهٔ پیش ازمیلاد	۱۹۸۷	Sato, Susumu

تاریخ مدنی

تجارت خارجی ایران و صادرات کشاورزی در قرن نوزدهم	۱۹۸۸	Goto, Akina
وزنه‌های پیدا شده در حفاریهای ایران و افغانستان	۱۹۸۷	Hori, Akira
مطالعه دربارهٔ ماهیگیران شرکت تعاونی گیلان	۱۹۸۶	Haneda, Koichi
موقوفات خانوادهٔ نظام یزد در قرن هفتم	۱۹۸۹	Iwatake, Akio
وقفیهٔ خواجهٔ احرار	۱۹۸۹	Kawamoto, Masatowo
«اوی» درمیان عشایر شمالی ایران	۱۹۸۹	Kobayashi, Masato
اصلاحات ارضی و جریانات سیاسی	۱۹۸۸	Miyata, Osamu
تحول ملی‌گرائی ایران در ۱۹۵۲	۱۹۸۸	Miyata, Osamu
تقسیم آب زاینده رود	۱۹۸۸	Okayaki, shoko
chiao سلسلهٔ «یوان» و «چاو» ایلخانان	۱۹۸۶	Sato, Keishiro
تاریخ تطبیقی روابط تجاری میان ایران و ترکیه	۱۹۸۹	Sakamoto, Tsutomu
اقتصادیات و اخلاق میان شیعهٔ اثناعشری	۱۹۸۹	Shimamoto, Takamitsu
زندگی روزانه در بغداد در دورهٔ سلجوقیان	۱۹۸۹	Shimizu, Kosuke
عیاران در تاریخ ایران	۱۹۸۹	Shimizu, Kosuke
وقیفهٔ رشیدالدین فضل‌الله همدانی	۱۹۸۹	Shiraiwa, Kazuhiko

تا عصر مغول

بابک و عباسیان	۱۹۸۸	Amabe, Fukuzo
محمودیان و مسعودیان در دورهٔ سلطان مسعود	۱۹۸۶	Inaba, Minoru
حاجب در دورهٔ غزنویان	۱۹۸۸	Inaba, Minoru
سلطنت روم و خوارزمشاهیان	۱۹۸۸	Itani, Kozo
جلال‌الدین خوارزمشاه در غرب آسیا	۱۹۸۹	Itani, Kozo
آیین بودا میان ایرانیان و ارمنیان قرون وسطی	۱۹۸۷	Kitagawa, Seiichi
فعالیتهای فرهنگی هرات در دورهٔ تیموری	۱۹۸۹	Kubo, Kazuguki
شروین در روم- قطعهٔ فارسی عامیانهٔ حماسی	۱۹۸۷	Markus, Kinga
روابط میان طغرل بیک و خلیفهٔ قائم	۱۹۸۶	Shimizu, Kosuke
سلاطین سلجوقی و تمرکز حکومت	۱۹۸۶	Shimuzu, kosuke
خزرها و خانات	۱۹۸۶	Shimiyu, Mutsuo

مغول و تیمور

خوزانیهای اصفهان در قرون هشتم تا دهم هجری	۱۹۸۷	Haneda, Masashi
سلطانیه ـ پایتخت جدید ایلخانان	۱۹۸۷	Honda, Minobu
امیرتیمور و شهرکش	۱۹۸۸	Kato, Kazuhide
ابن بیبی (مورخ)	۱۹۸۷	Kitagawa, Seiichi
از میان رفتن اتابکان هزارسپ لرستان	۱۹۸۷	Kitagawa, Seiichi
کاکویه و مغول	۱۹۸۶	Kitagawa, Seiichi
طغیان اتابک افراسیاب	۱۹۸۹	Kitasawa, Seiichi
توسعهٔ اقطاع در دورهٔ حکام مغول ایران	۱۹۸۶	Sakamoto, Tsutomu
جلایریان در دورهٔ ایلخانان	۱۹۸۸	Shimo, Hirotoshi
اوکتای قاآن و تجار مسلمان	۱۹۸۹	Uno, Nobuhiro

تاریخ گورکانیان

بابر پادشاه و حیدر میرزا ـ روابط دو جانبه	۱۹۸۷	Mano, Eiji
فعالیتهای مذهبی خواجه اسحاق با توجه خاص به روابط خانات کاشغر	۱۹۸۷	Sawada, Minoru

صفویان

تعیین دوره‌ای شاه اسمعیل اول به.... معروف بود	۱۹۸۹	Haneda, Koichi
سیاستهای شاه طهماسب در رویاروئی با قزلباش	۱۹۸۸	Haneda, Masashi

قاجار و مشروطه

بعضی از افکار ملی ایرانی درعقاید آخوندزاده	۱۹۸۷	Fujii, Morio
کارگران ایرانی در «زاکاوکازی» و انقلاب مشروطیت	۱۹۸۷	Hachioshi, Makoto
تجدید ارزشیابی دربارهٔ کودتای ۱۹۲۱	۱۹۸۷	Yoshimura, Shinataro
نشو ونمای جریانهای ملی در ایران	۱۹۸۶	Kagaya, Hiroshi
قیام حسینقلی خان قاجار	۱۹۸۸	Komaki, Shobei
نهضت جنگل در دورهٔ جنگ جهانی اول	۱۹۸۸	Kuroda, Taku
مطالعهٔ مقدماتی دربارهٔ بانک شاهنشاهی ایران	۱۹۸۷	Mizuta, Masashi
تریاک و قحطی ایران در ۱/۱۸۷۰	۱۹۸۹	Okazaki, Shoko
بست نشینی	۱۹۸۹	Shimamoto, Tokamitsu
ایرانیان در استانبول در دورهٔ رژی (تحلیل مطالب اخیر)	۱۹۸۶	Suzuki, Hitoshi
فعالیتهای کمیتهٔ دفاع ایرانیان در جنگ جهانی اول	۱۹۸۶	Yoshii, Takeshi

جغرافیا

ترجمهٔ بخش ارمینیه وجزیرهٔ نزهةالقلوب	۱۹۸۸	Itani, Kozo
ترجمهٔ بخش آذربایجان از نزهةالقلوب	۱۹۸۹	Itani, Kozo
لرستان در قرن پنجم و ششم هجری	۱۹۸۶	Kitagawa, Seiichi
نمای شهرهای ایران	۱۹۸۹	Nakamura, Kiminori
قم در قرن نوزدهم هجری	۱۹۸۷	Shimamoto, Takamitsu
تجارت سیراف و اقیانوس هند	۱۹۸۷	Yajima, Hikoichi

فلسفه، دین، عرفان، علوم

مطالعهٔ تاریخی دربارهٔ منطق در ایران	۱۹۸۶	Iwami, Takashi
منابع سرگذشت ابن سینا	۱۹۸۸	Iwami, Takashi
فکر تغییرات طبایع نزد بایزید بسطامی	۱۹۸۹	Izutsu, Toshihiko
ترجمهٔ قطعه‌ای از ملاصدرا	۱۹۸۶	Kamada, Shigeru
عقل نزد ابویعقوب سجستانی	۱۹۸۸	Kawada, Shigeru
نظریات فیض کاشانی دربارهٔ امامت	۱۹۸۹	Kawada, Shigeru
خواجهٔ احرار و ابوسعید (شیخ و حاکم دورهٔ تیموری)	۱۹۸۶	Kawamoto, Masatomo
آداب تصوف در قرن پنجم	۱۹۸۸	Kawamoto, Masatomo
نظریات ابن‌سینا دربارهٔ حس خودآگاهی	۱۹۸۹	Kobayashi, Haruo
نوشتهٔ ابومعشر دربارهٔ طبایع محلی زن و مرد	۱۹۸۸	Yamamoto, Keiji

هنر و موسیقی

منشأ شعلهٔ آتش در نقاشی ایران	۱۹۸۸	Kobayashi, Kazue
آوای محزون در موسیقی قدیم ایران	۱۹۸۷	Senalta, Eiko
تصاویر حمام در نسخه‌های خطی فارسی و عربی	۱۹۸۷	Sugita, Hideaki
نظریه و عمل در موسیقی قدیم ایران	۱۹۸۹	Tsuge, Genichi

زبانشناسی

دربارهٔ کلمهٔ بازار و فقه‌اللغهٔ آن	۱۹۸۹	Kawioka, Koji
منشأ فعل ماضی فارسی	۱۹۸۸	Noda, Keigo
فعل معین در فارسی میانه	۱۹۸۹	Noda, Keigo

ادبیات

دهخدا و ادبیات جدید ایران		Nakamura, Kiminori

Yamaji, Katsuyuki		ترجمهٔ رباعیات خیام از روی ترجمهٔ فیتز جرالد

فرهنگ و سنت

Hamahata, Yuko	۱۹۸۸	نوروز

نسخهٔ خطی

Sugiyama, Masaaki	۱۹۸۹	نسخهٔ خطی فارسی ۲۷۲۱ نور عثمانیه

چند کتاب ایرانشناسی

Beekes, Robert S.

A grammar of Gatha-Avestan / by Robert S.P. Beekes

Leiden [u.a.] Brill , 1988. -xxii, 242 s.

Bonnerot, olivier H.

La perse dans la littérature et la pensée françaises au XVIIIe siècle : de l'image au mythe

Paris : Champion [u.a.], 1988. - 379 S. : Ill.

Vollst. zugl.: Paris, Sorbonne, Diss., 1984

Cloake, Margaret M. - Abu'l-Hasan Sirazi

A Persian at the court of king George : 1809 - 10 ; the journal of Mirza Abul Hassan khan / translated and edited by Margaret Morris Cloake. - 1. publ.

London : Barrie & Jenkins, 1988. - 318 S. : Ill.

Kasi, Gamsid Ibn Masoud

[Geographical table] Al-kashi's Geographical table / E. S. Kennedy and M.-H. K ennedy

Philadelphia, 1987. - 45 S.

(Transactions of the American Philosophical Society ; 77,7)

Ladjevardi, Habib

Reference guide to the Iranian Oral History Collection / Harvard Univ., Center for Middle Eastern Studies. Habib Ladjevardi Project Director Cambridge, Mass., 1987.-152 S.

Sackville-West, Victoria M.

Twele days : an account of a Journey across the Bakhtiari Mountains of South-Western Persa / Vita Sackville-West.- [Neudr.d.Ausg.] 1928

Siddiqi, M.H.

The growth of Indo-Persian literature in Gujarat / Dept. of Persian, Arabic & Urdu, the M. S. Univ. of Baroda. Ed.: M. H. siddiqi . - l.ed.

Baroda, 1985. -XX, 110, 18 S.

Sancisi-Weerdenburg, Helen

Achaemenid history / Nederlands Inst. voor het Nabije Oosten, Leiden.

1. Sources, structures and synthesis : proceedings of the Groningen 1983 Achaemenid History Workshop. - 1987. XIV, 196 S. : Ill.

2. The Greek sources : Proceedings of the Groningen 1984 Achaemenid History Workshop. - 1987. - XIII, 175 S. : Ill. Literaturverz. S. 167 - 175

3. Method and theory : Proceedings of the London 1985 Achaemenid History Workshop. - 1988. - XV, 228 S. : Ill., Kt. Literaturverz. S. 213 - 228

اتو هاراسوویتز
F. Weigel- Otto Harrassowitz

در تابستان ۱۳۳۶ که کنگرهٔ بین‌المللی مستشرقان در مونیخ برگزار شد با فلیکس وایگل F. Weigel آشنا شدم. آشنایی به دوستی کشید. سالهای درازی که او بخش آسیایی کتابفروشی اتوهاراسوویتز را اداره می‌کرد هرگاه پایم به سفر کشیده می‌شد و از نزدیک ویسبادن می‌گذشتم به دیدارش می‌رفتم. او هم چندباری که برای فروش کتاب و تشکیل نمایشگاه کتاب مخصوصاً به هنگام برگزاری کنگرهٔ تحقیقات ایرانی به ایران می‌آمد مرا از دیدار خود شاد می‌کرد.

بی‌گمان فعالیت و حسن خلق وایگل موجب گسترش بخش آسیایی آن مؤسسه شد و توانست کارش از تمام رقبای کتابفروش خود در زمینهٔ خاورشناسی برتر باشد. وایگل چند سال است که بازنشسته شده است. او از ۱۹۵۸ تا ۱۹۸۸ درین سمت بود. اکنون دوستش Horst Rackov و فرزند خودش آن کار را ادامه می‌دهند.

بسیاری از کتابخانه‌های ایران که دارای مجموعه‌های ایرانشناسی هستند کتابهای خود را از هاراسوویتز تهیه کرده‌اند. لذا مناسبت داشت که یادی ازوایگل و هاراسوویتز برای حق‌شناسی در یک نشریهٔ ایرانی بشود.

ا.ا.
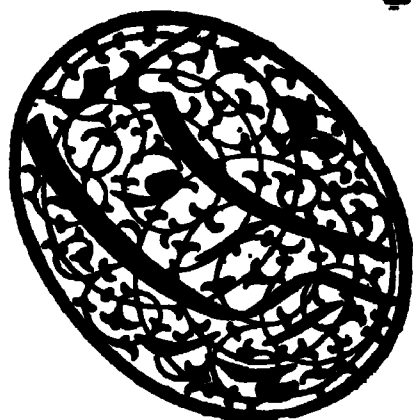
عبدالله عقیلی

سندی از ایّام تحصّن مشروطه‌خواهان درحضرت عبدالعظیم

سندی که عکس آن در خاتمهٔ این مقال بنظر خواننده می‌رسد مربوط است بایّام تحصن مشروطه طلبان در حضرت عبدالعظیم که از وقایع مهم و مشهور آغاز آن نهضت است و اشاراتی دارد بنکاتی نو و تازه یافته.

پس از اتفاقاتی که در مسجد شاه و مسجد جامع افتاد، آقایان علمای مشروطه خواه تصمیم بترک پایتخت و تحصن در جوار بقعهٔ حضرت عبدالعظیم گرفتند.

ابتدا شادروان آقای سید عبدالله بهبهانی با افراد خانواده و نزدیکانش بحضرت عبدالعظیم رفت و در منزل مرحوم میر عبدالحسین اعتمادالتولیه که باجناقش بود منزل کرد. آن خانه که مشتمل بر یک باغچه و یک بیرونی و چند اندرونی بود در محوطهٔ بست قرار داشت و در بیرونی آن مستقیماً به صحن امامزاده حمزه باز می‌شد.[1]

مرحوم بهبهانی با همه پسران و دامادها و بستگان نزدیکش در آن خانه سکنی گرفتند و بیرونی منزل بمرکز حمل و نقل امور مبدّل گشت. در تمام مدت تحصن مهمان اعتمادالتولیه بودند، ولی پخت وپز به مباشرت حاج امان آشپز سیاه آقای بهبهانی باکمک خدمتگاران خانه صورت می‌گرفت.

پس از بهبهانی دیگر آقایان علما از جمله شادروانان طباطبائی، افجه‌ای، حاج شیخ مرتضی آشتیانی و دیگران بتدریج و گروه گروه بابستگان و پیروان و طرفداران خود باو پیوستند و در منازل آشنایانی که در حوالی بست داشتند یا در حجره‌های مدارس ومقابر و مسجد جامع و دیگر بیوتات آستانه منزل گرفتند.

مکانی که آنروز قصبهٔ آستانهٔ حضرت عبدالعظیم نامیده می‌شد شهرکی بود بسیار کوچک که جمعیت آن حتی به هفت هزار نفر هم نمی‌رسید و هجوم یک عده چند هزار نفری و ازدحام آنها در صحن و مسجد جامع بسیار چشمگیر بود. آیندگان و روندگان بطهران و جاسوسانی که حکومت بمیان

۱ـ این خانه‌ها اکنون قبرستان شده و بصحن امامزاده حمزه متصل گردیده است.

آنها فرستاده بود اخبار آن ازدحام و هیجاناتی را که با شنیدن خطابه‌های تند و بی‌پروای وعاظ پدید می‌آمد با غلو بسیار به شهر منتقل می‌کردند و بگوش شاه و اطرافیانش می‌رساندند. در نتیجه شاه که ابتدا باین مهاجرت و تحصن اعتنائی نداشت نگران شد و وسائلی برانگیخت تا آقایان علما را بطهران بازگرداند. از جمله روزی امیربهادر با چند صدسوار و چند کالسگه و چندین گاری که گفته می‌شد حامل مهمّات و غل و زنجیر هستند بحضرت عبدالعظیم رفت و در یکی از مقابر مجاور حرم با آقایان علما و سران مشروطه طلب بگفتگو نشست، اما چون از تحبیب و تطمیع نتیجه نگرفت به تهدید پرداخت و سخنن درشت گفت.

آقا سید جمال‌الدّین افجه‌ای که از علمای محترم طهران و از دیگران مسن‌تر بود برآشفت و گفت: برای دادن دختر یک خری بیک خر دیگر می‌خواهید مردم مسلمان را بکشید؟

این سخن که اشاره بازدواج سید ابوالقاسم امام جمعه با دختر مظفرالدین شاه داشت بر امیربهادر گران آمدو شروع به عربده و فریاد کرد که: شما به شاه فحش می‌دهید، او آقا و ولینعمت من است من دیگر نمی‌توانم تحمل کنم و خودم را می‌کشم؛ و آنقدر بسر وسینهٔ خود زد که غش کرد.

آنچه نوشته شد مطالبی است که کم و بیش و با اختلافاتی در جزئیات، همهٔ وقایع نگاران و نویسندگان تاریخ مشروطیت نقل کرده‌اند، ولی در این سند بنکاتی اشاره شده که در دیگرنوشته‌ها نیست، یکی آنکه شاه از رفتن سوار بحضرت عبدالعظیم بیخبر بود و پس از اطلاع بامیربهادر پرخاش کرده است؛ دیگر آنکه مجدالدوله که خود در صف امثال امیربهادر دور از سران سلطنت طلبان بود بطور پنهانی با متحصنین سروسری داشته آنها را بمقاومت تشویق می‌کرده است.

مطلب دیگر که مربوط باین سند نیست و من با استفاده از فرصت، بدون تضمین صحت و سقم آن، از روایاتی خانوادگی که آنروزها گرم پذیرائی از مرحوم آقا سید عبدالله و بستگانش بودند و بالطبع همه روزه در جریان اخبار و شایعات راست و دروغ قرار داشتند نقل می‌کنم، اینست که چون دوران تحصن از دوم شوال تا شانزدهم ذیقعدهٔ ۱۳۲۳ هجری قمری تقریباً بمدت یکماه و نیم طول کشید و آن ایام مصادف بود با ماههای آذر و دی وشروع سرمای سخت زمستان؛ متحصنین که عدهٔ آنها از چند هزار نفر گذشته بود، شبها از حیث جا و مکان گرم در مضیقه بودند و بهمین جهت بیشتر به شبستان مسجد جامع واقع در شمال صحن بزرگ، که مکانی نسبتاً گرم‌تر بود پناه می‌بردند و در آن مدت آزارها و صدمات زیادی را از ناحیهٔ مخالفین مشروطه تحمل می‌کردند. یکی از آن آزارها این بود که عده‌ای از اوباش شهر به تحریک مستبدین و سلطنت طلبان شبی چند عقرب را در شیشه کرده از سوراخ پنجره‌هائی که بصحن باز می‌شد بدرون شبستان افکندند، ولی پیش از خروج عقرب‌ها از شیشه مردم متوجّه شدند و از خود دفع بلا کردند.

سندی که متأسفانه یکی دو سطر اوّل آن از بین رفته گزارشی است که یکی از نوکران مظفرالدین شاه در همان ایام برای یکی از آقایان مقیم حضرت عبدالعظیم نوشته و قطعاً وسیلهٔ او باستحضار آقایان علما مخصوصاً مرحوم بهبهانی که نسبتی هم با او داشت رسیده است. اینک متن سند:

«... اصلاح اینکار از آنجمله دیروز رفته بود همراه شاه بدوشان تپّهٔ آنجا صحبت زیاد کرده بود با شاه و اتابک.[۲] از قرار مذکور اتابک خیلی پشیمان شده از این حرکات و زیادهٔ از حد ترسیده، بعد بهادر جنگ می‌آید خدمت شاه، ظاهراً تفاصیل رفتن بحضرت عبدالعظیم را بشاه عرض کرده بودند. شاه به بهادر جنگ تغیّر می‌کند که ترا فرستادم که بطور خوش استماله (کذا) یکی از آقایان و راضی

۲ـ همه جا مقصود از اتابک عین‌الدّوله است.

بکنی آقایان را به آمدن شهر. سوارها را از چه جهة همراه بردی که اسباب خیال آقایان بشود. غرض آنکه تغیّر زیاد می‌کند، بعد می‌گوید حکماً باید بروی و اظهار مرحمت من را بگوئی و استماله بکنی و راضی بکنی آقایان را به آمدن شهر. بهادر جنگ قهر می‌کند و می‌گوید من دیگر نمی‌روم. شاه حکم می‌کند که یا عضدالملک یا مشیرالدوله بروند و آقایان را راضی بکنند به آمدن. بعد مجدالدوله پیغام داده بود که آقایان سست نگیرند کار را، بلکه سخت بگیرند که اقلاً این مساجد و آنچه را...[۲] برگردد به ری. محققاً شب دوشنبه (عروسی) امام جمعه بود و دختر شاه را بدون های و هوی برد بخانهٔ خودش. زیاده مطلبی نیست».

۲ـ در این جا کاغذ پارگی دارد و کلمه‌ای از بین رفته است.

علی مشار

نامه‌ای از شیخ خزعل و فرمان ریاست وزرایی سعدالدوله

ـ ۱ ـ

مرحوم میزا جواد خان سعدالدوله از رجال معروف دورهٔ قاجار است که به ابوالملّه ملقب شده بود. مدتی وزیر مختار ایران در بلژیک بود (اولین اتومبیل سواری را وی برای مظفرالدین شاه خریداری و بایران فرستاد) چندی وزیر تجارت شد و چند نوبت نیز وزیر امور خارجه بود. در مجلس اوّل وکیل صنف اعیان از تهران بود و بعد با مشروطه خواهان اختلاف پیدا کرد و از وکالت مجلس استعفا داد. بزبان فرانسه آشنائی کامل داشت و در تهیه و تدوین قانون اساسی سهمی بسزا داشت. پس ازاستعفا از وکالت مجلس دورهٔ اول با محمدعلی شاه همکاری کرد و آخرین رئیس‌الوزراووزیر امور خارجه محمد علی‌شاه قاجار بود (در دورهٔ استبداد صغیر). پس از خلع محمدعلی شاه قاجار روانهٔ اروپا شد و در پاریس اقامت گزید. در سال ۱۳۳۳ هجری قمری در زمان سلطنت سلطان احمد شاه کاندیدای ریاست وزرا بود، ولی شاهزاده عین‌الدوله بجای وی انتخاب شد. در کودتای ۱۲۹۹ به زندان سید ضیاءالدین طباطبائی افتاد و در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی در تهران وفات یافت. فتوکپی فرمان ریاست وزرائی و وزارت امور خارجهٔ سعدالدوله که در اوراق مرحوم، حسن مشارالملک موجود بود به پیوست ارسال می‌شود.

ـ ۲ ـ

شیخ خزعل چهارماه قبل از حرکت سردار سپه به خوزستان نامه‌ای به مرحوم حسن مشارالملک نوشت‌که‌عکس آن ضمیمه است. شیخ خزعل سواد فارسی به اندازهٔ کافی نداشته و نامه‌های محرمانه و خصوصی خود را با زحمت و با اغلاط املائی و انشائی فراوان می‌نوشته. اگر این نامه را در مجلهٔ آینده چاپ بفرمائید بعنوان یک سند تاریخی خالی از فایده نخواهد بود.

آینده

چون خط نامه رابه آسانی نمی‌توان خواند متن آن به حد مقدور دوباره نویسی می‌شود بدون اصلاح املائی.

٦ ذیحجه ۴۲

هو، تصدقت خزعل

انشاالله وجود مبارک حضرت اشرف سلامت‌ست. بنده هم بفضل الاهی مزاجن سالم و روحن علیلم و معلومست در مملکتی که... بین خادم و خائن داده نشود نفس کشیدن هم زیاد است (؟). شاهد این مقال جراید و غیر و (غیره)ست که عز (از) لحاض (لحاظ) مبارک میگزرست (؟) و حمد خدا را

کا (که) رئیس دولت هرچیز را با نظر بصیرت می‌نگرست (؟) و الا عزین هما (ازین همه) اعتراض چگونه ممکست زندگی کرد و اجالت (عجالة) بمراحم قلبی و قولهای کتبی که عز (از) هو حیث مطمأن (مطمئن) فرمودند خود را حاظر (حاضر) فدویت (؟) کردم. چنچی (؟) (چنانچه) از پارسال باین طرف همه صدمات و خسارات که بر من وارد شدست فدایه (فدای) صداقت و قول خدمت که باین وصیله (وسیله)... دادم نموده اومید جبران دارم و معلومست بمقام یگانیگی (یگانگی) و خیرخاهی (خیرخواهی) که نسبت بحضرت اشرف آقای رایس (رئیس) الوزرا دارید این مساالرا (مسأله را) در موقع خدش (خودش) تذکر خاهیت (خواهید) داد. اجالت (عجالةً) جز بشرت سلامتی وجود مبارک عرض ندارم.

قربانت خزعل

عریضه نمره ۴

تصدق قدت خزعل

انشاله وجود مبارک حضرت اشرف سلامت است
بنده هم بفضل الاهی مزاجنا سالم در روحی [illegible]
و معلوم نیست در [illegible] مملکت که از طرف بنده خادم [illegible]
داده نشود نفس کشیدنه هم زیاد [illegible]
شاهد این معامل [illegible] غیر درست که عند لحاظ مبارک
[illegible] کا رئیس دولت هرچیز را
بانظر بصیرت مینگرست و الا عزین هما اعتراض چگونه
ممکنست زندگی کرد و اجالت بمراحم قلبیا و قولهای
کتبیا که عز حیث مطمأن فرمودند خود را حاظر فدویت
کردم چنچیا از پارسال باین طرف همه صدمات و خسارات
که بر من وارد شدست فدایه صداقت و قول خدمت
که باین وصیله دادم نموده اومید جبران
دارم و معلومست بمقام یگانیگی و خیرخاهی که نسبت
بحضرت اشرف آقای رایس الوزرا دارید این مساالرا
در موقع خدش تذکر خاهیت داد اجالت جز بشرت
سلامتی وجود مبارک عرض ندارم قربانت خزعل

مجید تفرشی

اسناد مربوط به دهخدا و لغتنامه

. دوست فاضل آقای مجید تفرشی، در بررسی خود از اسناد و اوراق وزارت کشور و نخست‌وزیری محفوظ در سازمان اسناد ملی ایران به تعدادی نوشته از مرحوم علی‌اکبر دهخدا و چند سند اداری مربوط به لغتنامه دست یافته و آنها را برای آنکه در دسترس باشد در اختیار مجلهٔ آینده گذارده‌اند. با اظهار امتنان از لطف ایشان فهرستی را که خود از آن اوراق تهیه کرده‌اند چاپ می‌کنیم و به تدریج نوشته‌هایی را که دارای اهمیتی است به چاپ می‌رسانیم.

درین شماره گزارش وزارت معارف به نخست وزیر (در سال ۱۳۱۷) که حاوی دستور نخست‌وزیر وقت (محمود جم) بطور عکسی چاپ می‌شود.

آینده

اسنادشمارهٔ ۱ تا ۴: نامهٔ گلایه آمیز دهخدا به وزیر داخله* دربارهٔ مطالباتش از روزنامهٔ آفتاب بابت اشتغال در روزنامهٔ نیم رسمی آفتاب به تاریخ ۳۰ سرطان؟ ۱۳۳۰

سند شمارهٔ ۵: نامهٔ وزارت داخله به ادارهٔ خزانه‌داری کل دربارهٔ تأدیه حقوق دهخدا به تاریخ ۲۲ ذی‌قعدهٔ ۱۳۳۰/ ۱۱ عقرب [۱۲۹۱]

اسنادشمارهٔ ۶ و ۷: نامه دهخدا دربارهٔ اختلال فکری پسر میزا قاسم خان صوراسرافیل و درخواست احضار وی توسط مشارالدوله حاکم اصفهان به تهران و دستور ذیل نامه در جهت تعویق احضار فرزند قاسم خان صور به تاریخ ۱۳۰۸/۱۲/۱۳ ش.

سند شمارهٔ ۸: نامهٔ ریاست وزرا مبنی بر دستور مراقبت و پرستاری از فرزند قاسم خان صور و عدم احضار وی به تهران به تاریخ اسناد فوق.

اسنادشمارهٔ ۹ و ۱۰: گزارش اسمعیل مرآت کفیل وزارت فرهنگ به نخست وزیر (محمود جم) دربارهٔ لغت نامهٔ دهخدا، لزوم کمک به وی و تسریع در چاپ آن، تقبل هزینه و اجرای چاپ آن با نظارت خود دهخدا مورخ ۱۳۱۷/۷/۲۵.

در حاشیهٔ گزارش، نخست وزیر دستوری به تاریخ ۱۳۱۷/۱۰/۱۷ نوشته و طی آن توضیحاتی راجع به گزارش مرآت از وزارت فرهنگ خواسته است.

سندشمارهٔ ۱۱: پیش‌نویس نامهٔ نخست وزیر به وزارت فرهنگ دربارهٔ خواستن توضیح دربارهٔ مبهمات گزارش وزیر فرهنگ و دستور اجرای تقاضاهای وزیر فرهنگ.

اسنادشمارهٔ ۱۲ و ۱۳: نامهٔ دهخدابه‌نخست‌وزیر(احمد قوام) دربارهٔ زحمات و مخارج چاپ لغت‌نامه و در معرض حراج قرارگرفتن منزل مسکونی او و اعلام موافقت با قانون مصوب مجلس دربارهٔ مساعدت درامر لغت نامه و فهرست قروض وی و جواب قوام در ذیل نامه.

سند شمارهٔ ۱۴: یک نامهٔ دیگر به امضای دهخدا.ورود در دفتر نخست وزیری مورخ

---

* درین وقت حسن محتشم السلطنه درکابینهٔ صمصام السلطنه سمت وزارت داخله را داشت.
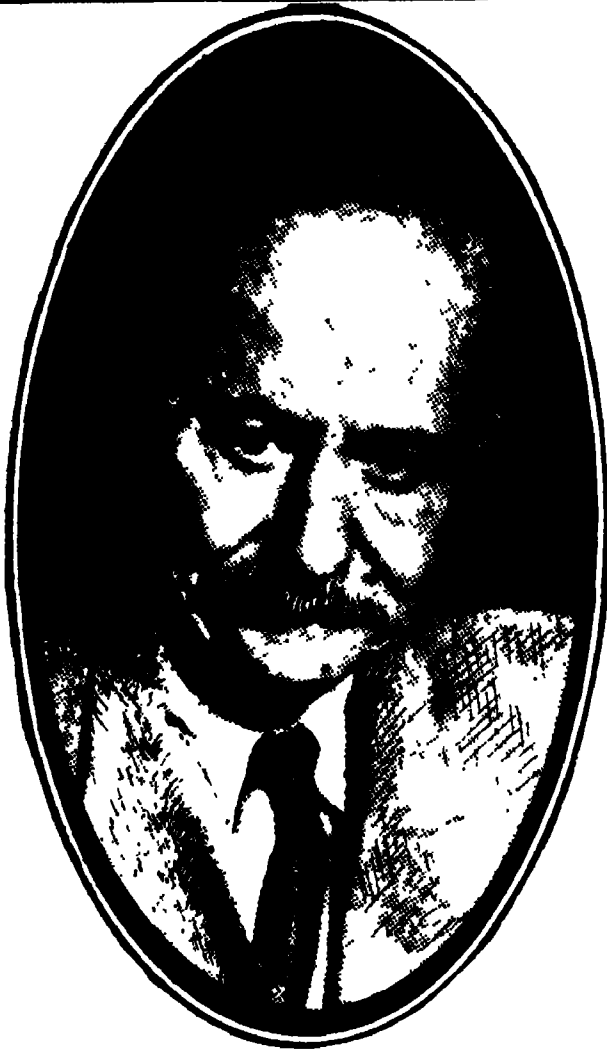
۱۳۲۵/۱/۲۴ دربارهٔ مزایدهٔ منزل او و لزوم اتخاذ تدبیری از طرف دولت، در حاشیهٔ نامه دستور به رئیس کل ثبت و تعویق مزایده آمده است.

سند شمارهٔ ۱۵: نامهٔ احمد قوام (نخست وزیر) به وزارت دارایی دربارهٔ وظیفهٔ دولت دایر بر خرید منزل دهخدا بنا به مصوبهٔ مجلس به قیمت عادله به تاریخ ۱۳۲۵/۱/۲۴.

سند شمارهٔ ۱۶: نامهٔ مرتضی قلی بیات (سهام السلطان) وزیر دارایی مبنی بر تأدیهٔ ۸۵۰/۰۰۰ ریال علی‌الحساب به دهخدا به منظور جلوگیری از حراج منزل او و سپس ارزیابی و خریداری منزل به تاریخ ۱۳۲۵/۲/۹ ش.

سند شمارهٔ ۱۷: نامهٔ احمد قوام (نخست وزیر) به دهخدا در باب قروض دهخدا و خریداری منزل وی با عنوان: «خدمت حضرت استاد معظم آقای علی‌اکبر دهخدا زیب وصول پذیرد».

سند شمارهٔ ۱۸: نامهٔ وزارت دارایی دربارهٔ ارزیابی منزل دهخدا و تصویب قیمت آن و تبدیل منزل به دبستان دهخدا مورخ ۱۳۲۵/۹/۱۹.

سند شمارهٔ ۱۹: تصویب نامهٔ هیئت دولت دربارهٔ خرید منزل دهخدا به مبلغ سه ملیون و سیصد و نود هزار ریال (۳/۳۹۰/۰۰۰) به تاریخ ۱۳۲۵/۹/۱۹.

ل ـ ۱۰
تاریخ ۲۵ / ۱۰ ماه سنه ۱۳۱۷
نمره ۲۷۴۴۲
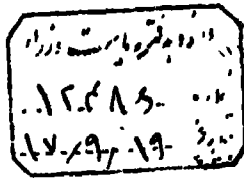
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
اداره دفتر وزارتی
دائره ...

جناب آقای نخست وزیر

برحسب امر مبارک گزارش تالیف و چاپ کتاب فرهنگ فارسی را که قرار است بوسیله جناب آقای دهخدا تهیه گردد. بعرض میرساند:

مدت بیست سال است که آقای دهخدا درصدد تهیه فرهنگی برآمده اند که تمام لغتهای فارسی متداول در محاوره و کتب نظم و نثر فارسی را از هزار سال باینطرف جمع آوری کرده و لغتهای عربی معمول را نیز بآن ضمیمه کنند.

زحمات ایشان که میتوان گفت فوق العاده نفیس و ذیقیمت است نتیجه اش در این مدت قریب هفتصد هزار برگه (فیش) شده است که شاید چهل جلد هزار صفحه ای بقطع بزرگ از چاپ بیرون میآید البته برای کتابت و تنظیم الفبائی این برگها در مدت بیست سال ایشان دو سه نفر دائما موظف در زیردست خود داشته اند که شخصا حقوق آنها را میداده اند در ۱۳۱۴ بدون درخواست ایشان دولت درصدد برآمد که کمکی به جناب آقای دهخدا بشود و برای اینکار تا بحال از بابت حق الزحمه تالیف دویست هزار برگه اولی که قبلا تهیه شده بود و قسمتی از هزینه چاپ بدفعات مبلغ دویست و ده هزار ریال (۲۱۰۰۰۰) بایشان پرداخته شده و چون فعلا جناب آقای دهخدا پیر و از طرفی مریض هستند و پس از ایشان ممکن نیست که از این برگها فعلی چنانکه باید استفاده [؟] لازم بعمل بیاید این است که ایشان پیشنهاد میکنند که یکی از باغها خانه ایشان را که در حدود یک ملیون و سیصد هزار ریال (۱,۳۰۰,۰۰۰) ارزش دارد برهن بردارد و نصف آن مبلغ را بانرخ معمولی بایشان بپردازد تا جناب آقای دهخدا آنچه را که از دولت برای قرارداد گرفته مسترد دارد و کتاب خود را هم در پنج شش چاپخانه در آن واحد بچاپ بدهند که اقلا تا دو سال دیگر از چاپ آن فراغت حاصل شود ولی وزارت فرهنگ چون نظر موافق دولت را در نوع این امور میداند با مذاکره با ایشان دو طریق دیگر در نظر گرفته است:

۱ـ چون برای دستمزد دویست هزار لغت وزارت فرهنگ ۱۵۰۰۰۰ ریال پرداخته اکنون که چهارصد هزار لغت اضافه برآن جمع آوری شده مبلغ ۳۰۰۰۰۰ ریال دستمزد این زحمت اضافی بایشان تادیه شود تا جناب آقای دهخدا بتوانند بااین اعتبار شروع بچاپ کتاب نمایند و هر قسمت چاپ شده را که تحویل وزارت فرهنگ کردند بهاء چاپ آنرا بتدریج دریافت دارند.

۲ـ قرارداد جدیدی برای دستمزد چاپ کتاب لغت که مشتمل بر ششصد هزار لغت باشد باایشان بسته

و چون برای چاپ دویست هزار لغت ۳۵۰۰۰۰ ریال با ایشان قرارداد بسته شده بود اکنون که عده لغتها به ۶۰۰۰۰۰ رسیده مبلغ مزبور سه برابر و بالغ بر ۱۰۵۰۰۰۰ ریال خواهد شد.

نظر وزارت فرهنگ این است چون جناب آقای دهخدا از دانشمندان کشور و مزاجاً هم علیل شده است تحمیل چاپ کتاب که کار بسیار پرزحمتی است بر ایشان سزاوار نیست زیرا اولاً مقداری وقت ایشان را که صرف کارهای علمی و ادبی باید بشود میگیرد. ثانیاً بواسطه علت مزاج ایشان بیم آن میرود کار چاپ چنانکه باید بسرعت پیشرفت نکند دستمزد چهارصد هزار لغت اضافی که جمع آوری کرده اند پرداخت شود مبلغ مناسبی بایشان تادیه گردد و چاپ کتاب را وزارت فرهنگ مستقیماً و با نظارت جناب آقای دهخدا شروع نماید و از بابت نظارتی که ایشان بر چاپ کتاب میکنند دستمزدی بطور ماهانه بآقای دهخدا پرداخت شود.

متمنی است مراتب را از شرف عرض پیشگاه مبارک ملوکانه رسانده اوامر مطاع را ابلاغ فرمایند.

کفیل وزارت فرهنگ

ارفع‌الدوله در کنفرانس صلح

در سال ۱۸۹۹ نیکولای دوّم تزار جوان روسیه که درآن زمان تنها سلطان مستبد اروپا بود پیشنهاد کنفرانس صلح بسایر سلاطین و جمهوریهای اروپا و آسیا داد و نظر به قدرت کاذبه‌ای که امپراطور روس یافته بود پذیرفته شد. نیکولا نوزده سال بعد با خانواده و اکثر خانه‌اش به قتل رسید و جای خود رابه بلشویکها داد. عجیب این بود که همزمان با این کنفرانس جنگ بوئرها و دولت انگلیس شروع شد و کمی بعد ازین‌واقعه جنگ روس و ژاپن درگرفت و به شکست روسیه منجر شد. رضاخان ارفع‌الدوله در آن کنفرانس نمایندهٔ ایران بود و چون پیشنهاد مقررات برای آن کنفرانس ارائه کرده بود از طرف مظفرالدین شاه ملقب به پرنس صلح شد.

عکسی راکه از آن کنگره برداشته شده است، چون تاکنون در کتابهای ایران به چاپ نرسیده می‌فرستم که در مجلهٔ آینده به چاپ برسد.

علی ولوق

Die Mitglieder der Friedenskonferenz im Haag (1899).

Nach einer photographischen Aufnahme.

یادداشتی از سید حسن مدرس

رضاقلی خان نظام السلطنه، در هنگام اقامت در استانبول که ناشی از مهاجرت پیش آمد، نامه‌ای به حاج حسین آقای امین‌الضرب می‌نویسد (۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۶) و آن را به مناسبت آن می‌نویسد که سیدحسن مدرس از مهاجرت به تهران بازمی‌گشت. نامهٔ مذکور به شمارهٔ ۲۹۶۱ در تاریخ ۶ رجب ۱۳۳۶ وارد دفتر امین‌الضرب می‌شود و قبضی که مرحوم مدرس در قبال حوالهٔ نظام‌السلطنه داده مورخ ۴ ربیع الاول ۱۳۳۷ است.

بسم الله الرحمن الرحیم

توسط آقای آقای حاجی امین الضرب

مبلغ پانصد تومان از بابت پانصد تومان حواله

آقای نظام السلطنه رسید ۴ شهر ربیع المولود

۱۳۳۷

مدرس

بیمار وطن غلامحسین ایرانی

در جریان استبداد صغیر ایران کارت پستالی در روسیه چاپ می‌شود که روی آن عکس غلامحسین ایرانی (؟) و قطعه شعری دیده می‌شود. چون این کارت پستال در کتب تاریخ مشروطهٔ ایران ظاهراً به چاپ نرسیده برای آنکه بتوان غلامحسین ایرانی را شناخت درینجا چاپ می‌شود و از آگاهان خواهشمندست مجله را از چگونگی آن آگاه فرمایند. نسخه‌ای ازین کارت پستال دراوراق سیدحسن تقی‌زاده دیده شد. کارت پستال چاپ روسیه است.

از قطعه شعر برمی‌آید که غلامحسین مذکور از ایران هجرت کرده بوده است.

کارت پستالی از روزگار مشروطیت چاپ روسیه

تبریکنامهٔ نوروزی زرتشتیان
به آیة‌الله آقاسیدمحمدکاظم یزدی

انجمن زرتشتیان یزد ورقه‌ای چاپی داشته‌اند که به مناسبت رسیدن نوروز نسخه‌ای از آن برای رجال می‌فرستاده‌اند. از جمله در ۲۵ اسفند سال ۸۲۳ نسخه‌ای به عنوان آیة‌الله آقا سید محمدکاظم طباطبائی یزدی صاحب کتاب مشهور العروة‌الوثقی می‌فرستند. اصل این ورقه به دانشمند کتابشناس حجة‌الاسلام والمسلمین آقای سید محمدعلی روضاتی تعلق دارد.

نظیر همین ورقه که در سال ۸۳۲ به تقی‌زاده فرستاده شده بود در «قبالهٔ تاریخ» (ص ۳۴۸) چاپ شده است. عکس نوشته در صفحهٔ بعد چاپ شده است.

گواهی پزشکی میرزا زین‌العابدین مؤتمن الاطباء

میرزازین‌العابدین‌کاشانی ملقب به مؤتمن‌الاطباء از پزشکان نامی دورهٔ ناصرالدین شاه از نخستین شاگردان دارالفنون بود. او جد دوست دانشمندمان زین‌العابدین مؤتمن است. به کاشانی پس از فراغ از تحصیل پزشکی گواهی تحصیلات به تصدیق دکتر طولوزان و حکیم شلیمر و دکتر بیمزینشتاین آلمانی داده می‌شود و در آن گفته شده است که او پزشکی را ابتدا پیش دکتر کلوکه و دکتر پولاک می‌خوانده است.

آقای زین‌العابدین مؤتمن لطف کرده و اجازه داده‌اند که عکس آن تصدیق نامه را در مجله چاپ کنیم. اصل این سند به اندازهٔ ۴۸×۶۰ سانتی‌متر است و برای اینکه صورت ظاهر کلی آن مشخص باشد که به چه ترتیب است نخست در یک صفحه و سپس در شش صفحه (قطعه قطعه) به چاپ رسید که بتوان آن را بخوبی خواند.

مناسب دیده شد که عکس یک نامه از فرهاد میرزای معتمدالدوله به مؤتمن‌الاطباء هم که موجود هست به چاپ برسد. همچنین تصویری راکه در ابتدای کتاب جواهرالتشریح تألیف علی بن زین‌العابدین همدانی از مجلس درس مؤلف آن کتاب در دارالفنون طبع شده است (چاپ سنگی ۱۳۰۶ قمری) چاپ می‌کنیم. این نقاشی کار ابوتراب غفاری است.

صورت امین‌السلطنه نقاشی ناصرالدین شاه

ناصرالدین علاقه‌ای مخصوص به نقاشی صورت اعضاء و رجال دولت و عملهٔ خلوت خود داشت. چندین نقاشی او را که از مجموعه‌های مختلف به دستم افتاده بود در جلد سوم «چهل سال تاریخ ایران» چاپ کرده‌ام.

اخیراً نزد دوست محترم آقای محمد خاتمی (که همسر گرامیشان نوهٔ امین‌السلطنه و خواهرزادهٔ مرحوم علی اکبر داور است) قطعه نقاشی‌ای راکه ناصرالدین شاه از صورت امین السلطنه کرده است دیدم و ازیشان خواستم اجازه دهند که در مجله به چاپ برسد. این طرح را ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۲ کشیده است.

بهمسار والاتبار شیرکار حجة الاسلام آقا
حاجی سید کاظم که فروغ دانشوری
و سایه دادگریش جاویدان گسترده
و پایدار باد

بندگان دانشوران [illegible] پیشوای خجسته با فرایی

از اینکه بخواست و توانائی پاک یزدان مهربان فیروزی بخش [illegible]
بندگان شت خسرو دادگر ایرانیان پناه شاهنشاه دل آگاه کیوان بارگاه گیهان خجسته [illegible]
پیشگاه فر [illegible] خسرویش فزاینده باد رسیدن فرخنده هنگام فروردین [illegible] خورشید
گیتی فروز بکاخ بره اندر شده جهان و جهانیان از سردی زمستان رسته رونق بسبزه [illegible] نهاده جشن
جشن فیروز جمشیدی دگرین نوروز [illegible] آمده خورشیدی است بشگون این روز فیروز بایسته
دانسته با فروتنی سپاس و ستایش بکانون مهرآگین و پایگاه دانش [illegible] فرخنده [illegible] شیرین کام گردیده خود را
یاد آور نموده خواست و آرزومان آنکه این جشن فیروز بر بود مهرآمود [illegible] بزرگان نامدار
فرخنده و همایون بوده همواره و پیوسته با بخشش ایزدی و افزونی خواسته [illegible] آسایش در زیر
سایه هما پایه دادگری شت شاهنشاه گیتیان پناه خجسته بارگاه خسرو دادگر و فرخ روزگار شادی [illegible]
و خرمی و فیروزی و سازه پایدار باشند [illegible] باد . . . . . . در انجام امیدواریم که
پاک یزدان شان یار و یاور پشت و پناه بوده درود خواهی و فرخنده بادی برخیان انجمن [illegible] مهربانی خواهند
پذیرفت بیش از این گستاخی بوده فزونی زندگانی را از یزدان مهربان خواهانیم (سال ۱۳۲۵ [illegible])

برخیان [illegible] خسروپرست انجمن ناصری زردشتیان یزد

نامهٔ زردشتیان به آیت‌الله سیدکاظم یزدی

نامهٔ فرهاد میرزا معتمدالدوله به مؤتمن‌الاطباء

مجلس درس علی بن زین‌العابدین همدانی مؤلف جواهرالتشریح در دارالفنون
(نقاشی ابوتراب)

ثلث سوم گواهینامهٔ پزشکی مؤتمن‌الاطباء

صورت امین‌السلطنه (نقاشی ناصرالدین شاه)

نمونه‌ای از گزارشهای سیاسی دورهٔ جنگ جهانی

وزارت امورخارجه

بسیار افسوس دارم که بواسطهٔ ناامین بودن پست راجع بامور سیاسی و جریان کارها کمتر می‌توانم کتباً مصدّع گردم و غالب مطالب بوسیلهٔ تلگرافات مبادله می‌گردد، ولی معذلک از گاهی بگاهی لازم می‌دانم که بعضی مطالب را باز تا حدّی که ممکنست کتباً شرح بدهم و امیدوارم در آتیه بتوانم بیشتر بنویسم.

۱- ازاوضاع بین‌المللی و جریان جنگ یقین است کاملاً مستحضر هستید و لازم بشرح مطالب جاری نیست، جز آنکه توجّه باین نکته مطلوب است که درین اواخر نهضت جنبش زیادی در محافل دول محارب برای طرح نقشهٔ مربوط باوضاع دنیا بعد از جنگ مشاهده می‌شود و همهٔ دول از صغیر و کبیر فعالیّت زیادی درین امر دارند و برای فراهم آوردن وسایل اطمینان از آتیهٔ خود مجاهدت می‌کنند بطوری که انسان تصور می‌کند که جنگ بآخر رسیده و کشمکش برد وباخت و چانه زدن برای پیش بردن نظر و مقاصد هریک از شرکاء شروع شده است. دول انگلیس و آمریکا و روسیّه می‌خواهند برای خود نقشهٔ تسلطی درامور بین‌المللی ترتیب بدهند و در امور ممالک دیگر حاکم گردند، چون هر دولتی در فکر آتیه است، البته ما هم باید بیشتر از جریان فعلی ووضع کنونی امور که چندان تغییر پذیر نیست تاحدی که ممکنست فکر صحیحی برای آتیه بکنیم. دولت آلمان و متحدین او هروقت امید پیشرفتشان زیاد می‌شود نسبت به نقشهٔ آتیه که می‌خواهند در دنیا بموقع اجرا بگذارند کم و بیش اظهاراتی می‌کنند و هروقت کار انگلیس و روس و متحدین آنها اندکی پیشرفت حاصل می‌کند صحبت‌های ترتیب کارها بعد از جنگ چه در داخل و چه در همهٔ دنیا وگرفتن امور عالم بدست و طرح نقشهٔ دائمی برای هفتاد سال دیگر درمی‌گیرد و کمیسیونها برای تحقیق و ترتیب جزئیات این امور برپا کرده و می‌کنند.

آنچه فهمیده شده ممالک و ملل عالم در نظر این دول بزرگ که خود را قیّم و صاحب‌الامر دنیا می‌شمارند بچندین طبقه یا درجه تقسیم می‌شوند و البتّه برحسب رشد و قوّت ذاتی و عدد و مخصوصاً قوت اخلاقی و رگ حیات و میزان مقاومت آنها مورد اعتنا و ملاحظه می‌شوند و درواقع بنظر می‌رسد که بجز ملل خیلی کوچک که در عدد نفوس غیرتعهد به (مثلاً کمتر از چهار پنج ملیون) باشند و از جنس و نژاد آنها هم عدهٔ زیاد دیگر در خارج از خاک آنها وجود نداشته باشد (چنانکه عراق اگرچه نفوسش کم است ولی قریب پنجاه ملیون عرب زبان از شطّ‌العرب تا ساحل آتلانتیک یعنی مراکش و صحرا وجود دارد) نصیب سایر ملل از حقّ حیات یا مورد اعتنا بودن و رعایت حقوق استقلال سیاسی و اقتصادی متناسب با درجهٔ رشد و استحکام اخلاقی و متناسب و سرسختی و عدم تمکین به زبونی و اسیری در دست دیگران و مبارزهٔ متعصبانه و فداکارانه برای عزّت و حیثیت و شرافت خود و یا سستی و ضعف اخلاق و مخصوصاً عدم اتحاد ونفاق داخلی و درهم افتادن با یکدیگر و تمکین به خارجه و تنافس دایمی ونداشتن عقل سیاسی و رشد ملّی است. در صورت اخیر اگر ملتی صد ملیون هم نفوس داشته باشد از هم متلاشی و زبون دیگران و مورد تحقیر و نفرت خارجیان و بی‌اعتنایی می‌شود و بالاخره اخلاق کثیف یعنی معکوس آن قسمتی از اخلاق که برای متانت ملّی و اتّحاد سیاسی و قومی و یگانگی در مقابل خارجه و سازش با همدیگر و حفظ اسرار داخلی و شجاعت روحی لازم است

شیرازهٔ ملت را گسیخته می‌سازد و با اختلافات داخلی و غلبهٔ جنبهٔ انتقاد و طعن بر یکدیگر و مخصوصاً بر کسانی که سرکار هستند بر جنبهٔ سازش عاقلانه و مدارا و متانت تشکیل حکومتی را از هرطبقه چه خوب و چه بد ممتنع و متعذر می‌سازد. مثال بارز این دو صفت از حیث حکومت ملّی فنلاند و ایرلاند از یکطرف و هندوستان پنجاه سال قبل از طرف دیگر است که قوم اولی با کمی عدّه در شدت و رخاء و سراء و ضراء اتحاد داخلی و ملی خود را حفظ نموده و رشته را از دست ندادند و چون دراعلا درجهٔ رشد و تربیت هستند مخذول و مجذوب ملل عظیمهٔ مجاور نشدند و حتی پس از شکست عظیم بنیان برانداز وخانمانسوز و دادن قسمتی بزرگ از مملکت از دست، در سه سال قبل باز نه تغییر حکومتی واقع شد ونه زبان انتقاد، باز بلکه دور هم گرد آمدند و به جبران صدمات پرداختند و مورد همدردی همهٔ دنیا واقع شدند،هم چنین قوم ایرلاندی پس از آنکه قرنها مورد سلطهٔ خارجی بودند بطور خارق‌العاده وحدت ملّی و اتحاد داخلی و اتّصال و اتفاق افراد ملّت را مانند یک فامیل نگاهداشته و مبارزه نمودند و در محبس‌ها و تبعیدگاه‌ها جان دادند و محکم ایستادند و عاقبت زنده شدند و متانت خود را مانند بنیان مرصوص حفظ نمودند، ولی هندیها مخصوصاً درگذشته با وجود کثرت عدد از اختلافات داخلی و کشمکش مذهب و پستی فطرت بعضی افراد که نتیجهٔ جهل و بی‌رشدی و بی‌علمی بود غلام و حیوان باربر قومی کوچک دوردست شدند و هزاران جاسوس و «مفتش تأمینات» بر ضد خودی برای آنها مهیا نمودند و حتی حالا که قسمت عمده ازین ملت که شاید قریب سیصد ملیون باشند بیدار شد و اتحاد نموده راه راست را پیدا کرده و تابع قائدین وطن دوست‌خودشده که‌اطاعت کامل از آنها می‌کنند و مردمان بی‌شرف و بی‌حیثیت را از میان خود دور کرده انتقاد مفرط و تنافس را تا حدّی کنارگذاشته‌اند و آثار رشد سیاسی بروز داده‌اند. باز بواسطهٔ اینکه گروهی دیگر از هندیها بر اثر خیالات دیگری با آنها مخالفت می‌کنند ملت هند نمی‌توانند بحق خودبرسند، ولی همین اتحاد و ایمان راسخ و رشد اخلاقی با آنکه در علم و معرفت هنوز بدرجهٔ مطلوب نرسیده‌اند زود یا دیر آنها را بجائی می‌رساند.

منظور بنده ازین شرح طویل که می‌ترسم مثل مقالات ادبی بنظر آید، عمده آن بود که البته ملت خاصه ارباب حلّ و عقد امور مملکت ما هم در همین موقع یعنی در زمان جنگ باید افکار خود را تهیه و بقدریکه مقدور است در خیال نقشهٔ آتیه باشند ورنه زنگ صلح ممکنست روزی بغتةً بزنند و مردم دنیا دست بکار اجرای نقشه‌های مهیا شده و خیالات پخته شده و طرحهای ریخته و بحث شده و قرار یافتهٔ خود بزنند و ما حیران و معطّل تابع جریان حوادث باشیم.

جنگ فعلی نه تنها در اوضاع بین‌المللی و حقوق و روابط ممالک تغییرات عظیمی ممکنست بعمل بیاورد، بلکه در اوضاع داخلی مدنی و اجتماعی ممالک هم تأثیر خواهد داشت. از مطالعهٔ راپرت معروف به بوریج که باسم رئیس کمیسیون مربوطه معروف شده ملاحظه خواهید فرمود که چه مدتی از طرف چه عدّه اشخاص صرف اوقات برای مطالعهٔ جامع و تحقیق دقیق با احاطه و کامل کل و جزء امور اجتماعی بعمل آمده و چگونه‌نقشهٔ اصلاحات وسیعه که بعضی از آنها نزدیک باصلاح اساسی است طرح ریخته‌اند. در ممالک دیگر مثل آمریکا و چین فعالیت مهمی برای نقشهٔ‌بعد از جنگ درکار است و حتی دولتهای بغربت افتاده و جلای وطن کرده مانند لهستان و چکوسلواکی و هولاند و بلژیک نیز در دارالغربه و پناهگاه خارجی خود کمیسیونها برای این امور یعنی نقشهٔ اصلاحات داخلی و انجام مقاصد ملی و بین‌المللی خود ترتیب داده و کار می‌کنند.

بنظر اینجانب اگرچه مملکت ما بدبختانه در مایهٔ علمی زیاد توانگر نیست، باز باید فکر آتیه و بعد از جنگ را از امور لازم شمرده و در فکر آن باشد. در خود ایران البته مردمان عاقلی که قدری از

جار و جنجال سیاست جاری کنار باشند کم و بیش پیدا می‌شود که بتوان آنها را مأمور مطالعه درین امور نمود.

اگر اینجانب بشرح بعضی نکات می‌پردازم درواقع محض ادای وظیفهٔ فردی است که برای هرکسی اظهار آنچه بخاطرش می‌رسد و تصور فایده‌ای برای بهبودی حال مملکت در آن می‌کند بدون ادّعای قطع به صواب بودن اجتهادات خود یا اصراری در آن باب مجاز باید باشد، اگرچه نمی‌دانم اصلاً فایده‌ای در عرض این مطالب هست یا نه، چه واضحست که خود اولیای دولت و مخصوصاً شخص آقای وزیر امور خارجه کاملاً باین نکات متوجه و واقف هستند و شاید در نظر ایشان بدیهی است و برای بعضی دیگر ازمردم داخل در سیاست هم اگر احتمال فایده از رسیدن این شرح بنظر آنان برود دسترسی باین مراسلات رسمی نخواهد بود و لذا شاید عرض این مطالب که حکم حسبحال را خواهد داشت اصلاً و ابداً مصدر فایده‌ای نباشد، لکن معذلک چنانکه عرض شد محض ادای تکلیف ملّی و نه از باب واجب کفائی (که البته من به الکفایة در محافل عالیهٔ دولت قطعاً وجود دارد) بلکه از باب واجب عینی که فریضهٔ هر فردی است و باید هرکسی آنچه بعقل خود احتمال فایده در آن تصور می‌کند از اظهار خودداری ننماید.

آنچه ازین نقطهٔ دور بنظر می‌رسد اینست که بدون اتّحاد واتفاق کلمه صلاح و فلاحی برای مملکت میسّر نخواهد بود و درین موقع تا جنگ دنیا مداومت دارد برای نگاهداری کشتی مملکت روی آب و حفظ آن ازگرداب و تحصیل فرصتی برای پخته نمودن خیالات اصلاحات آینده و نقشهٔ آن اصلاحات چاره جز اتّحاد و متانت و مماشات و مدارا و احتراز از اختلافات و نفاق و مبارزات و مشاجرات کوته نظرانه نیست و هرنوع تندی چه از طرف سردسته‌های ملت و چه از طرف اولیای امور و مصادر قوّهٔ اجرائیه موجب لطمه بسلامت مملکت و یأس از رسیدن بساحل نجات می‌شود. هرنوع تمایل شدید شاقول به راست و چپ وافراط وتفریط موجب هلاکت تواند شد. سوءاستعمال آزادی و افراط در حملات ومبارزات سیاسی و انتقادات و بلکه هتاکی و تجاوزات زبانی و قلمی موجب انحلال قوای حکومت و پاشیدگی شیرازهٔ مملکت می‌شود و سلب آزادی و افراط تسلّط دولت و زیاده روی در قدرت نمائی و ملاحظهٔ غیرلازم در امور مردم و جلوگیری کلّی از نمو افکار و بروز عقاید نیز قطعاً منجر به استبداد و ظلم و کشتن روح ملّت و عنان دادن بمأمورین متعدی و ستمکار و درواقع گشادن سگ و بستن سنگ می‌گردد، ولی دولت قوی و عادلی که بخواهد اعتدال را نگاهدارد و اندکی کج دارد، ولی نریزد این معمّا را چگونه می‌تواند حل نماید. این کار ظاهراً جز با همراه نمودن عدّهٔ کافی متحدی از طبقات ملّت یعنی از مردم کشوری صورت پذیر نتواند شد.

حکومت منظم و عادل مقتدر و آزادی پرور در هر مملکتی در خطر دایمی استبداد نظامی و قوای انحلالی استفاده کنندگان از افراطهای در آزادی و بی‌اعتدالی بوده و خواهد بود و مثل جسم سالم معتدل جوامع *صحیح‌المزاجی* که هر آن در معرض افراط صفرا و سودا و طغیان فشار خون یاکم خونی و قلت فشار از حد طبیعی واقع است و فقط با حتیاط و مراقبت عاقلانهٔ دائمی و حفظ اعتدال و احتراز از افراط و تفریط سلامت خود را حفظ تواند کرد. حکومت عادل عاقل نیز محتاج بکمال بیداری و احتراز از افراطها است و دائماً باید سیاست بازان بی‌قید و بی‌متانت و خالی از حس مسئولیّت از طرفی در نظم و اعتدال نگاه دارد و از طرف دیگر قشون را از مداخله در امور مملکت و طمع و سودای تسلط بر مردم و مملکت جلوگیری نماید و این البتّه کار آسانی نیست و جز با حفظ اعتدال و نزهت اخلاقی و وسعت صدر و مدارای سیاسی و متانت و عقل و حکمت مدیران امور مملکت میسر نمی‌شود.

۲ـ راجع بکارهای بین ایران و انگلیس خاطر شریف مستحضر است و درین اواخر امید موافقت و معاونت بیشتر شده و کارها ازین حیث بمجرای بهتری افتاده است و امید است بهتر بشود. گمان می‌رود تفاهم و مماشات با این مردم نسبتهٔ سهل‌تر از معامله و رفتار با بعضی از دول دوست و دشمن دیگر باشد و اگر دورهٔ جنگ بشکلی بی‌حادثه و غائله به پایان برسد وضمناً برای آتیه هم فکری مناسب متضمن بعضی اصلاحات اساسی داخلی و دوستی با آمریکا و چین و ترکیه بشود و استعداد نظامی در مملکت پیدا نشود، ممکنست ما هم سروسامانی پیدا کرده و از تجارب حاصله استفاده کنیم. معذلک طالع کار بیشتر بسته بطرز خاتمهٔ جنگ است و در صورت فیروزی دستهٔ انگلوساکسون و روس باز فرق کلّی در غلبهٔ کلی وزن روس یا آمریکا با انگلیس خواهد بود. همین حالا بعضی از دوستان این دسته بعضی نگرانیها نسبت باحتمال استیلای عظیم و کلی روس و چربیدن وزن و نفوذ او بر دیگران اظهار می‌کنند.

روابط سفارت با مقامات دولتی بد نیست و بر خلاف دوره‌های قدیم حالا بسیار نزاکت و ادب را رعایت می‌کنند و مذاکرات در مطالب فیمابین هم تا حدی بی‌اثر نبود و بلطف و خوشی گوش بحرف می‌دهند و تا حدی سعی در رفع اشکالات می‌نمایند، ولی البته میزان مساعدت نسبت مستقیم دارد با استحکام و انتظام وضع داخلی خودمان و کشمکش‌ها و اختلافات و تزلزل اثر اقدامات را کمتر می‌سازد.

۳ـ نسبت به پیشرفت کار این مملکت در جنگ امیدواری در بین خود مردم مملکت زیادتر شده و بسیاری از مردم سختی و دشواری کار آینده را خوب درک نمی‌کنند، از طرفی هم دربین خود متحدین از صغیر و کبیر اختلافاتی و اشکالاتی موجود است که غالباً پس پرده نگاه داشته می‌شود. روسیه از میزان کمک انگلیس و امریکا راضی نیست و گذشته ازین مدعیات او نسبت به نقشهٔ صلح و اوضاع بعد از جنگ اروپا بالا گرفته و حتی گاهی سخن از قیادت و سیادت وی در کارها اروپا و آسیا بمیان می‌آید. از طرف دیگر اکثریت افکار آمریکا طرفدار آزادی ملل و موقوفی تسلط یک ملت بر دیگری و نسخ مستعمره‌داری است، یعنی تساوی افراد انسان در حقوق بموجب اعلامیه استقلال امریکا و این افکار با مسلک و طبع و رویهٔ طبقهٔ حاکمهٔ این مملکت که توطئه ساکت و خاموشی برای نگاهداری تسلط‌های قدیمی خود امتیازات گوناگون دادند سازش ندارد و اگر دسته‌های عزلت جوی آمریکا که از آلوده کردن آمریکا بمنازعات ممالک دیگر و ملاحظه در امور سایر قطعات عالم احتراز شدید راسخ و استوار دارند و از قدیم درین رویهٔ ثابت و ملّی خود پافشاری دارند، بعد از جنگ مثل خاتمهٔ جنگ گذشته غلبه و یکباره دست از کارهای بین‌المللی دنیا شسته و آمریکا را کنار نکشند و آن مملکت در مسلک ویلکی و روزولت مداومت نماید، ناچار اشکالات و اختلافاتی بین آن مملکت و انگلستان که حاضر نیست دست از تسلط بر ملل دیگر بردارد پیدا خواهد شد، ولی امید بدوام این رویهٔ اصرار در رعایت حقوق ملل دیگر عالم و حتّی مشاجره با دول اروپا درین باب خیلی قوی نیست و بهر حال اقلاً درصد چهل احتمال رجعت به عزلت جوئی آمریکا موجود است و اگر هم آمریکا در مسلک عدالت بین‌المللی اصرار ورزد، فرانسه و ایطالی و بلژیک و هولاند و اسپانی و پرتگال و شاید لهستان هم با مخالفین او یار خواهند شد و شاید تنها چین با آمریکا هم‌آواز گردد. فرانسویان حتی در این دوره که مملکتشان از دست رفته و دستجاتی از آنها در نقاط مختلف دنیا پراگنده‌اند با بی‌خانمانی در خط تسلط ناحق صِرْف و بیجهت خود بر ملل متمدن مسلمان و عرب و بربر در سوریه و تونس و الجزایر و مراکش اصرار دارند و آنجاها را «خاک فرانسه» می‌شمارند.

پس از استیلای آفریقای شمالی غربی از طرف آمریکا و انگلیس استیلای بقیهٔ خاک فرانسه از

طرف آلمان دائرهٔ اراضی خارج از جنگ تنگ‌تر شده و حالا صحبت اسپانی و پرتگال در مغرب اروپا و ترکیه در مشرق در میان است و اگر جست و خیز دیگری پیش بیاید شاید اسپانی باآلمان و ایطالی و ترکیه به انگلیس و روس ملحق شود، اگرچه فعلاً هر دو دولت بیطرف در حفظ بیطرفی تأکید دارند.

۴ـ اوضاع داخلی انگلستان برحسب ظاهر ثبات دارد و اگرچه جریانات زیاد کوچکی علنی و در پس پرده وجود دارد، ولی بعد از پیشرفت قشون در ولایات بنغازی و طرابلس غرب و استیلای مراکش و الجزایر و آفریقای غربی فرانسه نفوذ دولت و مخصوصاً رئیس الوزراء قوت یافته و معارضین او ضعیف‌تر شده‌اند، بطوریکه حتی سیراستفورد کریپس را که نفوذ کلّی داشت تا حدی از مقام خود پائین آورد. اوضاع زندگی کمال سختی و محدودیت دارد و به‌نهایت قناعت و صرف نظر از هر تمتعی و حتی از ضروریات بسر می‌برند، لکن تاحدی رعایت تقسیم عادلانه و از طرفی صبر بی‌مثال و غیرقابل تصور مردم بر ضرورت و مضیقه و نیز مجاهدت فوق‌العاده درتهیهٔ حداقل آذوقه و تقسیم درست آن و هم چنین رعایت همان اصول در تمام ضروریات دیگر از لباس و کلیهٔ مایحتاج دیگر وضع زندگی را بتساوی و جریان طبیعی نگاهداشته ولی این حداقل که ذکر شد خارج از تصوّر مردم ایران است و درواقع مثل آنست که در ایران بهرکسی فقط یک حبه قند و دو سیر نان در روز و یک تخم‌مرغ در ماه و دو سیر گوشت در هفته و نیم زرع پارچه (چه برای لباس و چه برای پرده و لحاف و پوشاک) در ماه و پنج سیر میوه در ماه و یک سیر پنیر و دو مثقال روغن در هفته بدهند و سرلشگرها و وزراء و اعیان و ملاکین و خوانین و تجار و رؤسای ادارات و بانکها و علمای روحانی و وزیر دربار هم همین میزان را داشته باشند، ظاهراً در ایران هر چیزی از مایحتاج چندین برابر این مملکت فراوان است، حتی کاغذ و پاکت و تیغهٔ روتراشی و صابون و میوه و همهٔ مأکولات و ملزومات و زغال و سبزی و غیره، انگلیسی‌ها که در زندگی ایام صلح خیلی کره استعمال می‌کردند و همیشه صبح و عصر نان و کره می‌خوردند،حالا فقط سه سیر و نیم کره در هفته دارند و دو برابر آن روغن نباتی که با این مقدار هم نان و کره باید بخورند و هم خوراک بپزند. یقین است که مردم ما با این ضیق معیشت که درواقع پنج درصد زمان صلح هم باقی نمانده واز بعضی حیث‌ها بکلّی فاقد چیزهای مطلوب شده‌اند، مثل پرتگال و لیمو و انواع میوه‌جات پرورده که دیگر ابداً وجود ندارد، یک هفته تاب نمی‌آوردند و تصوّر می‌کردند بدبخت‌ترین مردم دنیا هستند و از قحطی زمان حضرت یوسف هم گذشته است. اتوموبیل هم نیست وکلیهٔ مردمان محترم با اتوبوس رفت و آمد می‌کنند که باید برای جا پیداکردن در آنها مدتی بایستند.یک زن عالی رتبه و محترمه که دوچس است (مانند شاهزاده خانم) و ثروت خیلی عظیم دارد و یک قسمت بزرگ لندن ملک او است و می‌گویند بیش از بیست ملیون لیر دارد و مقام بسیار عالی و شامخ که با پادشاه معاشر است بمن می‌گفت که خانهٔ خود راکه پانصد ششصد اطاق دارد رهاکرده و در آپارتمانی زندگی می‌کند (زیرا نوکر و کلفت ابداً پیدا نمی‌شود) و هر روز بکار می‌رود و ساعت نه صبح (که درلندن زود است) از منزل بیرون می‌رود و با اتوبوس به محل کار خود می‌رسد، اسم این زن Constance Duchess of Westminster است که شاید در ایران نیز بین مطلعین معروف باشد. در مجلس ملی انگلیس از معاون وزیر امور خارجه سئوال شد که چرا بسفرای خارجه بنزین نمی‌دهند و حال آنکه دردکورت (که فرماندهٔ کل اردوی انگلیس در فرانسه بود و حالا حاکم جبل طارق است) با دوچرخه بیرون می‌رود. معاون وزارت امور خارجه جواب داد که من خودم نیز با دوچرخه حرکت می‌کنم. چنانکه سابقاً عرض کردم بازار الاغ سواری رواج یافته و قیمت الاغ خیلی ترقی کرده است و خلاصه آنکه درجه قناعت و محدود نمودن دائرهٔ زندگی و تمتع اهل این مملکت

بجائی رسیده که اصلاً قابل بیان نیست و فوق تصور اهل مملکت است و می‌توان درین باب پنجاه صفحهٔ دیگر نوشت.

۵ـ جرائد انگلیس از چندی باین طرف کمتر بدگوئی و طعن بایران دارند. در اغتشاش طهران هم افراط ننمودند، ولی بدبختانه مردمان ایران دوست مثل سابق زیاد وجود ندارد و نسبةً کمتر است.

۶ـ در انگلستان از قوای لشکری و کشوری دول محارب متحد عدهٔ کثیری وجود دارد و از همه بیشتر امریکائی است که برحسب آنچه شنیده می‌شود بیش از سیصد هزار نفر درین جزیره و شمال ایرلند هستند. لهستانیها و فرانسه‌ایها هم زیادند و بعد چکها و نروژیها و هولاندیها و بلژیکیها و عده‌ای هم اتریشی و آلمانی مخالف حکومت آلمان هستند. قوای لشکری یونان و یوگوسلاوی غالباً در مصر و سوریه هستند و هم چنین عدهٔ معتنی‌بهی از لهستانی و فرانسوی و چک.

۷ـ بعضی جراید گاهی صحبت از بعضی مذاکرات سری بین آمریکا و انگلیس و دربار پاپ می‌کنند که درجهٔ صحت آن معلوم نیست و بموجب این اخبار گویا برای بعد از جنگ در مقابل نژاد آلمان (و شاید روس) یک.... عظیم کاتولیکی از فرانسه و ایطالیا و بلژیک و اسپانی و پرتگال می‌خواهند تشکیل بدهند و از طرف دیگر لهستان و چکوسلواکی (و شاید ممالک بالتیک؟) یک دسته و یوگوسلاوی و یونان و آلبانی (و شاید رومانی و مجارستان و بلغارستان نیز؟) دستهٔ دیگری مثل ممالک متحده تشکیل می‌توانند بدهند که سدی در جلو طغیان نژاد ژرمنی و روسی بشوند.

گمان دارم سطور فوق که در آن بطور اجمال ببعضی نکات قطعی و احتمالی اشاره شد برای این معروضه کافی باشدو امید است از گاهی بگاهی هروقت وسیله‌ای بدست آمد باز از اوضاع وجهات مختلف امور شمّه‌ای شرح بدهم.

سیدحسن تقی‌زاده

حسین ثقفی اعزاز

یادگاری از روز صدور فرمان مشروطیت

در این عکس دبیرحضور (قوام‌السلطنهٔ بعدی) فرمان مشروطیت را که به خط خود اوست، و اعلم‌الدوله ثقفی طبیب مخصوص مظفرالدین شاه و رابط بین علمای اعلام و شاه به دست او داده است، در حضور شاه قرائت می‌کند. عکس قوام از جانب پشت دیده می‌شود.

دست راست شاه به ترتیب: اعلم‌الدوله و حاج محتشم‌السلطنه کنار شاه نشسته‌اند. و دست چپ شاه به ترتیب: عیسی‌خان سردار قره جیانلو (سرش دیده می‌شود) و آصف‌السلطنه نویسنده و ثبات دربار و حاج ناصرالسلطنه و صدیق‌السلطنه لیقوانی و ظهیرالدوله.

ایستاده: سه پیشخدمت درباری که نفر سمت چپ امور موسیقی دربار را بر عهده داشته است.

این عکس در سال ۱۳۲۴ هـ ق در قصر صاحبقرانیه نیاوران بوسیلهٔ آنتوان سوروگن ارمنی عثمانی عکاس باشی دربار برداشته شده است.

(عکس از حسین ثقفی اعزاز فرزند اعلم‌الدوله)

عکس مجلس توشیح فرمان مشروطیت

عکس محمدحسن میرزا ولیعهد در تبریز

این عکس را آقای حمید احمدزاده ارسال فرموده‌اند تا کسانی که افراد عکس را می‌شناسند معرفی کنند.

Université de Lausanne

Vu le rapport du Conseil de l'École des sciences sociales (section de la Faculté de Droit) constatant que Monsieur Afschar, Mahmoud, né à Yezd (Perse) le

a subi les épreuves exigées par les Lois et Règlements, l'Université de Lausanne lui confère par les présentes le grade de

DOCTEUR ÈS SCIENCES SOCIALES

Mention : Sciences politiques.

Donné à Lausanne, le 12 mars 1921

Au nom de l'Université

Le Recteur.

Le Secrétaire

Le Doyen de la Faculté de Droit.

تاریخ ۱۹/۴ ماه سنه ۶
نمره ۲۱۶۸ ضمیمه
/۱۵۴۴۷

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

اداره تعلیمات عالیه
دایره

مدارک تحصیلی آقای دکتر محمود افشار دارنده ورقه هویت نمره ۱۱۹۳۲ مورخ ۲۴ قوس ۱۳۰۲ صادره از تهران بشرح ذیل
۱) دانشنامه دکتری از دانشگاه لوزان مورخ ۱۲ مارس ۱۹۲۱
۲) رساله دکتری راجع بسیاست اروپا در ایران
۳) ________
۴) ________
۵) ________
۶) ________
۷) ________
۸) ________

که برای تعیین ارزش بوزارت معارف داده بود در سیصد و پنجاه و دومین جلسه شورای عالی معارف مورخ سه شنبه ۱۵ تیر ۱۶ تحت رسیدگی واقع گردید صحت صدور و تعلق مدارک فوق به او تصدیق و مشارالیه دکتر در علوم اجتماعی (رشته علوم سیاسی) شناخته شد.

از طرف وزیر معارف
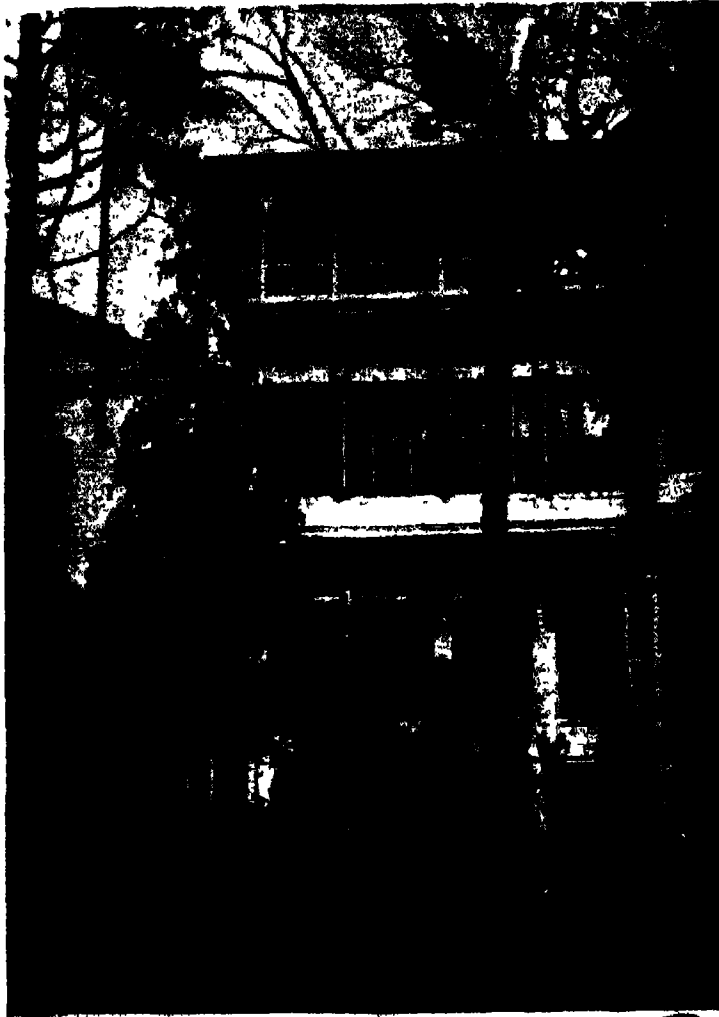
ل- ۲۵۸-۱

دبستان ایرانیان

اجزاء دخانیات یزد (عکس از دکتر هوشنگ ساعدلو)
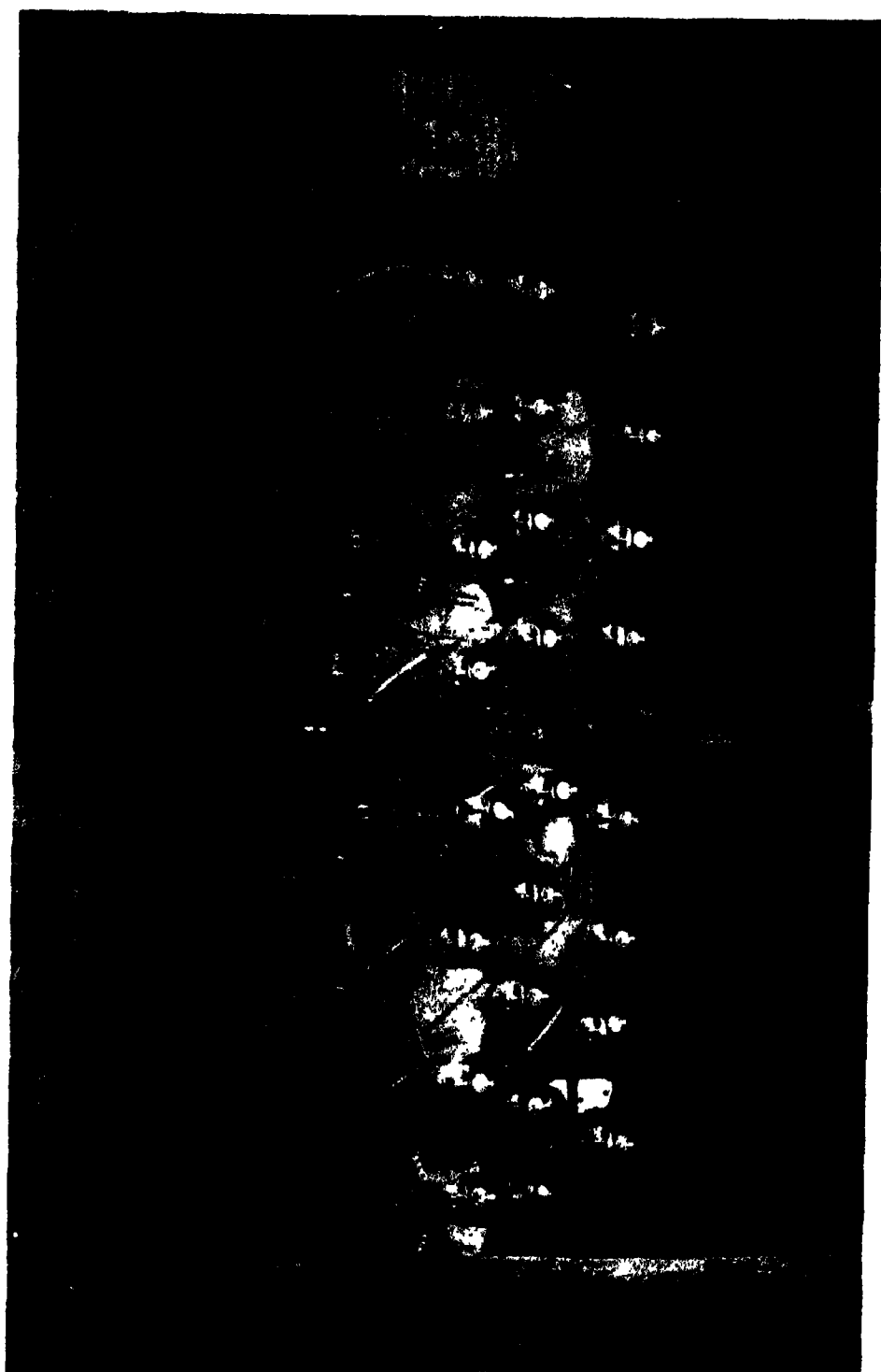
سلطان غضنفر سلطان (عکس ازدکتر هوشنگ ساعدلو)
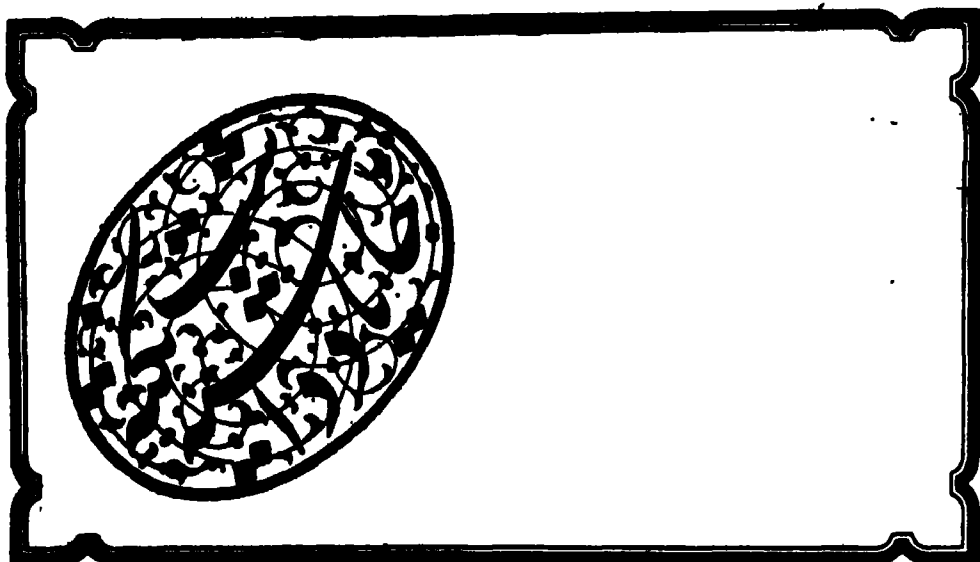
دل نُمودگی

ظاهراً در هیچ یک از لغت‌نامه‌های یک زبانی و دو زبانی معتبر و شناخته شدهٔ کهن سال، شرح و توضیحی در باب کلمهٔ «دل نمودگی» نیامده است و نیز مصدر مرکّب آن ـ دل نمودن ـ در متون قدیم، نبایستی به کار رفته باشد. چه تاکنون دیده نشده است که کسی شاهدی از برای آن، درجائی نقل کرده باشد. بنده نیز با وجود فحص بسیار ـ نه استقصای تامّ ـ و پُرس و جو از مطّلعان، مثالی به جهت آن نیافته است. بعض معاصران ما که دربارهٔ مفهوم این کلمه، شرحی نوشته و توضیحی داده‌اند؛ بناچار استنباط خویش را از همان مورد استعمال بیان کرده‌اند؛ بی‌آنکه وجوهِ معانی آن در متنها و مواضع مختلف بررسی شده باشد.

در کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی (چاپ اوّل مینوی/ ۲۵۶ و ح) آمده است که: «گفت از اشارت تو گذر نیست، چه می‌دانم که برای دوستی و شفقت این دلْ نُمودگی و مکرمت می‌کنی». مرحوم مینوی در توضیح این کله نوشته‌اند: «در فرهنگ فولرس از شعوری وبهار عجم نقل شده است، بدون هیچ شاهدی و نیز در فرهنگ آنندراج آمده است، بمعنیِ مردمی کردن و مهربانی و دلسوزی و رحم نمودن (برابر با Sympathy)».

اینکه مینوی در حواشی خود بر کلیله و دمنه و دیگر کتب، دربارهٔ برخی از کلمات و اصطلاحات و از جمله ما نحن فیه، سخنی نگفته است یا به اجمال، توضیحی داده است و یا گفته‌های دیگران را نقل کرده، فقط از جهت در دست نداشتن سند و دلیل قانع کننده بوده است و بس. والاّ واضح است که او از حیث تعمّق و تحقیق در زبان و ادبیّات فارسی و اطّلاع از دقائق آن، با هیچ یک از استادان زمانهٔ ما ـ الاحیاء منهم والاموات ـ طرف نسبت نیست.

آقای دکتر شعار، به مناسبت استعمال دل نمودگی در ترجمهٔ تاریخ یمینی، در تعلیقات و توضیحات آن کتاب نوشته است:

«این لغت در چند مورد از این کتاب به کار رفته است و نظیر دشمنایکی و دلسوزگی و شادمانگی، و نوعی مصدر است که با گاف و یا ساخته می‌شده و بسیار نادر در سخنان قدما دیده

می‌شود. عمادی شهریاری گوید:

از سر دلسوزگی فاخته آمد بمن داد مرا از سخن شربت انده گوار

(رک: سبک شناسی ص ۲۶۴ و ۲۶۵)

این لغت به همین صورت در فرهنگهای معروف نیامده، جز اینکه در آنندراج به نقل از بهار عجم دل نمودن به معنی مردمی نمودن ورحم کردن و جز آن ضبط شده است، از این رو دلنمودگی معنی اظهار مردانگی و جوانمردی و ملاطفت می‌دهد و در کتاب حاضر به همین معنی است،...» (ترجمهٔ تاریخ یمینی، طبع دوّم / ۵۱۰).

استطراداً باید به نکته‌ای اشاره کرد و آن اینست که «دل نمودگی» نه از حیث ساختمان، نظیر دشمنایگی و دلسوزگی و شادمانگی است نه نوعی مصدر است که با گاف و یا ساخته شده باشد، بلکه اسم مصدر یایی است که بر طبق قاعده، از افزودن «ـ ی» اسم مصدر به «دل نمودن» درست شده است. (اسم مصدر ـ حاصل مصدر، معین، طهران، ۱۳۳۲ ص ۸۲ و ح؛ و نیز ص ۹۲ و مابعد؛ برای دشمنایگی یغما، سال هشتم ص ۱۷۸ و مابعد دیده شود.)

آقای دکتر رواقی در حواشی خود بر تفسیر بصائر یمینی (۱/۳۵ ح) آورده است: «در شاهد بالا [دل نمودگی] ظاهراً به معنی خوش رویی و لطف و مهربانی تواند باشد و چون با چاپلوسی همراه شده است شاید بتوان گفت که معنی زرنگی و داهی گری و رفق و مدارا هم از آن می‌شود فهمید....»

آقای حسن قاضی طباطبائی، «دل نمودگی» را به مفهوم «محبت و اظهار علاقه» دانسته است. (تجربةالاحرار ـ ۱/۱۴۴ ح).

در لغت‌نامهٔ عظیم القدر دهخدا (دش ـ دل، شمارهٔ مسلسل ۱۸۱ ص ۱۷۸)، جز از آنچه که از آنندراج و برهان قاطع و فرنودسار نقل آمده است با دو مثالی از ترجمهٔ تاریخ یمینی، مطلب تازه‌ای دیده نمی‌شود که گره‌گشا باشد.

اما بعض شواهد و امثله:

در حدیقهٔ سنائی (چاپ اوّل مدّرس رضوی، مقدّمهٔ حکیم / ۵۴) آمده است:

«در جمله آن صدر باقی بادا ـ درجان‌بازی و دل نمودگی هیچ در باقی نکرد.»

در تفسیر بصائر یمینی می‌خوانیم که (از چاپ دکتر رواقی ۱/۳۵، ۳۷۰):

«روزی عبدالله ابّی سلوک (؟) که مقدم منافقان بود با گروهی از یاران خود می‌رفت. جماعتی از صحابه... با او برابر افتادند. او یاران خود را گفت بنگرید تا من این بی‌خردان را چگونه فریبم... پیش رفت و هرکسی را ثنائی گفت و بعضی از مناقب هریک یاد کرد و بهر وجه چاپلوسی و دل نمودگی ظاهر گردانید.» و

: «سعد معاذ از جهت انصار زیادت دل نمودگی کرد و صدق مطاوعت به جای آورد.» محمّد بن عبدالخالق میهنی، در دستور دبیری نوشته است (طبع صادق عدنان ارزی / ۴۹):

«نبشتهٔ اوکی تاج سر و سرور دل و نورِ چشم و راحت روح است بدین کهتر رسید با جندان تودّد و مهتری و دل نمودگی و مردم ستانی...» جز این ص ۷۵ و خصوصاً ص ۵۱ و مابعد از دستور دبیری دیده شود.

کمال‌الدّین اسماعیل گفته است (تفسیر بصائر یمینی ۱/۳۵ ح به نقل آقای رواقی):

چو پسته با همه کس دلنمودگیست ترا از آن بود همه سالت زخنده لها باز

در ترجمهٔ تاریخ یمینی آمده است (طبع دوم دکتر شعار، به ترتیب صفحات ۷۶، ۱۱۰، ۱۳۰):

«فخرالدّوله از طبرستان بر تواتر انداد حمول و انواع کرامات تازه می‌داشت و از رغبتی صادق هرلحظه بتحفه‌ای نو دل نمودگی می‌نمود و بهیچ چیز از مقدر و میسور منافست نمی‌کرد.» و
:«ملک نوح مقدم او را مکرّم داشت و دل نمودگیها نمود وعارضهٔ آن وحشت بزوال رسید.» و:
ابوعلی مدّتها بود که از معاشرت و مباشرت مَعازف و مَلاهی اعراض کرده بود و بسبب حوادث مِحَن و طواریق فِتَن از شراب تجافی نموده، چون بجناب مأمون رسید بدو دل نمودگی کرد و بدوستکانی در خدمت او بزانو درآمد، بستد و باز خورد.»
و سرانجام در تجربةالاحرار چنین آمده است (چاپ حسن قاضی طباطبائی ۱/ ۱۴۴):
«چون بخیام انبةالکرام رسیدند جمال و کمال او رااز آنچه‌شنیده بودند افزونتر دیدند. باری مراسم دلنمودگی و میزبانی ظاهر نمود.»
بهرحال، مراد از نوشتن این یادداشت مختصر، آن است که با ژرف اندیشی وباریک بینی در شواهدی که از متون مختلف نقل آمد؛ شاید بتوان، به تقریب، وجوهِ معانی این کلمه را چنین بیان کرد:
«محبّت و مردمی و دوستداری و هواخواهی و دل واپسی خود را نسبت به کسی ـ به راست یا دروغ ـ اظهار کردن.»

علی محمد هنر (سیامک گیلک)

وهبی سنبلزاده

در میان علماء و اُدبای معاصر سلاطین اخیر عثمانی مانند سلطان مصطفی خان و سلطان سلیم خان و سلطان عبدالحمید خان به شخصیت ممتازی برمیخوریم بنام «وهبی». یکی دیگر از فضلای همدورهٔ ایشان بنام سید احمد حیاتی در شرح مفصلی که بر یکی از آثار منظوم او که «تحفهٔ وهبی» نام دارد بزبان ترکی نگاشته ایشان را اینطور معرفی می‌کند... «وهبی تخلص شعری اوست. اسم شریفش محمد فرزند راشد و وی هم فرزند محمد افندی که جد همین شخص است. این عالم متبحر بر فن اوّل کتاب «اشباه و نظائر» شرحی نوشت و اسمش را «توفیق الالهٰ فی شرح الاشباه» گذارد. در زمان حیاتش مقام قضاوت و اِفتای شهر «مَرعَش» را داشت و با مرحوم «ساچقلی زاده» مجاور و معاصر بود.
بنده فقط در همین اثر نام کتاب «اشباه و نظائر» یا «توفیق الاله فی شرح الاشباه» را می‌بینم و دربارهٔ آنها کمترین اطلاعی ندارم و نمی‌دانم در چه مضمون و فنونی است.
وهبی مورد بحث ما سه اثر جالب از او در دست داریم که قابل توجه و مطالعه هستند «دیوان وهبی»: منقسم بر هشت قسمت متفاوت می‌باشد.
قسمت اول در ۳۹۷ بیت بزبان ترکی اسلامبولی در حمد وثنا و مناجات و مدح حضرت رسول (ص) و در معراج و تعریف و توصیف سلطان سلیم و غیره که در بحر رَمَل مسدّس محذوف سروده است (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) و اشعار مضمون استواری دارد و از جاذبهٔ خاصی برخوردار است. و در پایان این قطعه‌ای پنج بیتی دارد راجع باینکه در زمان سلطان سلیم خان دیوان وهبی مرتب شد و مادّه تاریخش این مصرع است «شاهانه اولدی وهبی دیوان نومرتّب» که از مجموع حرفهای آن بحساب جُمَل سال ۱۲۰۵ بدست میآید.
قسمت دوم ـ قصائد عَرَبی است در سیصد بیت و از حیث فصاحت و بلاغت در سطحی بسیار عالی و قصیدهٔ اولش در ۸۳ بیت نظیره به قصیدهٔ بُردهٔ محمد بوصیری.
سپس چند قصیده در نعت حضرت رسول «ص» با جذابیت خاصی است که خواننده را مجذوب و منقلب می‌سازد. قصیدهٔ ششم سی و هشت بیت در مدح شیخ الاسلام محمد اسعد افندی ابن وصّاف عبدالله افندی است با لحنی شکوه‌آمیز و غم‌انگیز و من صلاح ندانستم که بی‌توجه و بی‌تفاوت از آن بگذرم و چند بیتی از شکوائیهٔ او را تقدیم اهل فضل و عرفان نکنم. مطلع قصیده‌اش این است

بانَتْ مَنازِلُ خُلّانی وَجیرانی — یاصاحِبیَّ بِذِکراهُمْ اَجیرانی

و بعد از چند بیت که نوبه گفتن درد دل میرسد اینطور شروع می‌کند

اَشْکُو اِلَی اللّه مِنْ طُولِ الفِراقِ ومِنْ — دَهْرٍ حَریصٍ عَلی تَفریقِ اِخوانِ

فَحَدُّه صَرْفُ آمالی اِلی اَلَمی — یَظُنُّنی مِنْ ذَوی فَضلٍ وَ عِرفانِ

وَما سَجایاهُ اِلاّ اَلفُ مَظْلَمَةٍ — وَما عَطایاهُ اِلاّ اَلفُ حِرْمانِ

اَیَّ البَدایِعِ اَتلُو مِنْ صَحائِفِه؟ — وَ اَیَّ غادِیَةٍ اَشکُو وعُدْوانٍ؟

حُبُّ الزَخارِفِ اَمْ بُغضُ المَعارِفِ اَمْ — عَوزُ الفُتُوَّةِ اَمْ فُقدانَ فِتیانٍ؟

قُربَ الأباعِدِ اَمْ بُعدَ الأقارِبِ اَمْ — رَفعُ المَسَرَّةِ اَمْ تَوفیرَ احزانٍ؟

نَقْصَ الکَمالِ اَمْ اسْتِکْمالَ مَنْقَصَةٍ — ذُلَّ العَزیزِ اَمْ اسْتِعزازَ ذُلّانٍ؟

حَتَّی السُّهیٰ بَعدَ ما اَسْتَخفیٰ سَنا قَمَرٍ — یَقُولُ: ضَوئی وَ ضَوءُ الشمسِ سِیّانِ

وَاللَّیلُ یَفْخَرُ فی شَوهاءِ ظُلْمَتِه — بِاَنَّ نُوری و نُورَ الصُّبحِ مِثلانِ

وَالزاغُ یشدُو بِاَعلَی الصوتِ مُفْتَخِراً — عَلَی العَنادِلِ فی تَرجیعِ الحانِ

استغفر اللّهَ ما شکوایَ مِنْ اَحَدٍ — اِلاّ مِنَ النفسِ فی عیبی و نُقصانی

فَاِنَّها مِن کَمالِ الجهلِ قَدْ کَسَبَتْ — بَقِیَّةَ العِلْمِ ذَنباً فیه خُسْرانی

قسمت سوم ـ دیوان شامل غزلیات فارسی است و دارای پنجاه و دو غزل و تخمیس و رباعیات است که بنده پنج غزل او را در دیوان هاتف اصفهانی یافتم. فقط با این تفاوت که تخلص «هاتف» از جایش بلند شده و «وهبی» نشسته است!! همچنین چند تا رباعی مشترک دارند! در عین حال از قصائد عربی وهبی هم تعدادی در دیوان هاتف ثبت شده است! علاوه از اینها در دیوان وهبی مثنوی مفصلی در ۱۵۲ بیت تحت عنوان «مثنوی خوب (!!) در بیان حال زمان بضمن داستان مرغکی!!) آمده است که بعد از حمد و ثنا و سلام و صلوات می‌گوید:

پس از حمد وتحیت وهبی زار — کند با داستانی کشف اسرار

چه خوش تمثیل خوب ودلستان است — که مفهوم جهان این داستان است

سپس شروع به اصل مطلب با این بیت می‌فرماید

شبی با نوجوانی گفت پیری — کُهَن دُردی کشی صافی ضمیری

متأسفانه اکثرش و شاید همهٔ دو مثنوی ۳۰۲ بیتی به اسم «پیر و جوان» مرحوم میرزا نصیرالدین محمد جهرمی معرف باصفهانی است که از دانشمندان بزرگ بوده و در فن طبابت تبحری بکمال داشت و کریم خان زند او را از اصفهان به شیراز برد و طبیب مخصوص خود گردانید... و مثنوی او بسیار مشهورست و چند چاپ دارد.

گویا وهبی ۱۵۲ بیت از مثنوی ۳۰۲ بیت ایشان را برچیده و بنام خود به ثبت رسانده است. بنده راجع باین موضوع یادداشت مفصّلی در بیست و چند سال پیش بنام «وهبی و هاتف»، نوشته‌ام که لابد ارزش یکبار خواندن را دارد و سال پیش به آقای ایرج افشار داده‌ام.*

وهبی بر غزل صائب و سعدی و حافظ تخمیس دارد و غزلهائی نظیر «شوکت» و صائب در دیوانش بچسم می‌خورد... و بنده چون احاطهٔ ادبی نداشتم که دنبال این ۵۴ غزل بیفتم و جستجو کنم

* البته به چاپ خواهد رسید (ا. ا.)

تا پرده از روی رازها باز شود. آخرین رباعی دیوانش این است... البته بنام «قطعه»!!

آمد سپه بهار و شد لشکردی — بر شاخ نگر شکوفه چون افسرکی
زان پیش رسدخیل دی بر سروی!!... — دریای گل از دست مده ساغر می...

بعد برای «تاریخ ختام دیوانچه فارسی»!! قطعه شعری دارد که تقدیم می‌گردد. شعر این است.

میکنم شکر سپاس یزدان — با زبانی که بگوید سه زبان
که دلم را بشکر گفتاری — کرد چون طوطی شیرین بیان
نظم تازی و دری و ترکی — گویم از لطف خدای منان
عربی هر سخن رنگینم — شد چو آثار لبید و حسّان
فارسی شعر پسندیدهٔ من — شده رشک شعرای ایران
سخن ترکی اعجاز اثرم — غبطهٔ نادره گویان جهان
لیک از جور سپهر ناساز — بودم آزرده و زار و حیران
همه آثار پریشان اوراق — سالها بود بطاق نسیان
حمدلله که بجمع و ترتیب — فرصتی یافته‌ام از دوران
شده‌ام دست رس آسایش — بعطا بخشی شاه دوران
کرم حضرت سلطان سلیم — کرد این طبع حزین را شادان
منتظم باشد ابد دیوانش — در جهان با شرف و شوکت و شان
که مرتب شده با رغبت او — این پریشان سخن تازه زبان
سنبلستان سخن را وهبی — زیب و رونق دهد ابو احسان
بهر تاریخ یکی آمد و گفت — خوب و ممدوح شد این تو دیوان

طبق معمول با حساب «ابجد» از مصراع آخر این قطعه تاریخ ۱۲۰۴ بدست میآید که البته هجری قمری است.

قسمت چهارم ـ دیوان، مخصوص به قصائد ترکی است که بنظر نگارنده در استحکامی فوق‌العاده قرار دارد و مجموعاً دو هزار و سیصد اندی بیت است در منقبت حضرت رسول (ص) و معراج و مدح سلاطین و (پاشا) های معاصر رویهمرفته جالب هستند و در میان آنها قصیده‌ای است مفصل در ۱۱۳ بیت بنام «طنّانه» شامل گزارش جریان مأموریت و مسافرت خودش به ایران** به عنوان سفیر کبیر امپراطوری در دربار کریم‌خان زند به حضور «شهنشاه معظم حضرت عبدالحمید خان» که تمام جریان امر را به معرض ملوکانه میرساند و در عین حال مقام امپراطوری را تا عرش اعلی بالا می‌برد و ایران و ایرانیان را تحقیر می‌کند. ملاحظهٔ این قصیده خواننده را بدنیای دویست سال پیش و افکار و اندیشهٔ آن زمان آشنا می‌کند...

از قصائد جالب او که ۱۲۶ بیت و در ردیف «سخن» است که بنظر حقیر زیباترین و شیواترین و پرمحتوی‌ترین چکامهٔ دیوان وهبی است، ولی چون بزبان ترکی است از آوردن نمونه‌اش معذورم، مع‌هذا با اجازهٔ اساتید فقط یک بیت آنرا نقل و ترجمه می‌کنم، آنهم برای منظوری خاص که خود ناگفته پیدا است!! و شعر این است:

سرقتِ شعر ایدنّه قطع زبان لازم‌دُر — بویلّه دِر شرع بلا غتده فتاوای سخن

در اسلام دست دزد را می‌بُرند، ولی در شرع بلاغت کسی که شعری را بدزدد زبانش را باید برید!! راستی، در این مسئله اگر خدا نخواسته شکایتی از طرف هاتف و نصیرالدین محمد از ایشان یا

** متن منثور سفرنامه را آقای دکتر محمدامین ریاحی ضمن «سفارتنامه‌های ایران» (تهران، ۱۳۶۹) به چاپ رسانیده‌اند.

از طرف وهبی دربارهٔ قصائد عربی که در دیوان هاتف است بدادگاه شرع بلاغت داده شود، کارشان بکجا می‌رسد؟

قسمت پنجم ـ دیوان مربوط بتاریخ وقایع از قبیل جلوس بر مسند شاهی یا خانی! سلطان مصطفی خان و سلطان عبدالحمید خان و دربارهٔ تولد وفوت افرادی می‌باشد. مثلاً برای ماده تاریخ جلوس عبدالحمید قطعه‌ای دارد و از مصرع «مجد و اجلال ایله سلطان اولدی خان عبدالحمید» که از مجموعهٔ حروف آن سال ۱۱۸۵ بدست می‌آید و پایان قسمت پنجم است.

قسمت ششم ـ به غزلیات ترکی مخصوص است که عبارت است از ۲۵۵ غزل. رویهمرفته با امتیازی خاص که تفصیل در آن باعث ملال است و تاریخ پایان آنرا هم با همان روش معهود باماده تاریخ اشاره می‌کند و مصرع (بولدی وهبی غزلنده پایان) که سال ۱۲۳۰ هـ.ق از آن بدست می‌آید.

قسمت هفتم ـ رباعیات، مفردات، معما و چیستانها.

قسمت هشتم ـ عبارت است از منظومهٔ ۱۱۷۰ بیتی بنام «لُطفیّه وهبی» که برای فرزندش لطف‌الله در موضوع پند و اندرز سروده و بنا بقول خود شاعر «آنی بر هفته ده اتیدم تحریر» در یکهفته آنرا بپایان رسانده و انصافاً مضمونش خیلی جالب و قابل توجه است. دیگر دیوان وهبی بپایان میرسد و در رمضان المبارک سال ۱۲۵۳ هجری قمری در مطبعهٔ «بولاق» مصر بطبع می‌رسد.

اثر دوم وهبی سنبلزاده. ارمغان مسافرت به ایران (و بشیراز) به دربار وکیل الرعایا کریم خان زند است بنام «تحفهٔ وهبی» تقریباً بسبک «نصاب الصبیان» مشهور منسوب بابونصر فراهانی. خودِ مضمون کتاب منظوم است و در پنجاه و نه قطعه اشعار ترکی ولی موضوع کتاب واژه‌های فارسی در بحور عروضی متفاوت و عنوان هر قطعه شعر هم با شعر فارسی است.

مثلاً: عنوان نخستین قطعه کتاب این است «قطعهٔ شرعیهٔ در حرف اَلِفْ از ابتداء» و بعد از آن قطعه دوم «قطعهٔ دلکش و پرجنبش وخوب و رعناء قسمت سومش «قطعه زیبندهٔ رنگین اداء» و همچنین تا آخر کتاب محتوای قطعات جالب است و اغلب مرادف لغت فارسی عربی را هم می‌آورد، مثلاً در قطعهٔ ۳۴ می‌گوید: «قطعه در «طاء» که ز خوبیست بحدّ افراط»!! «هنجار» را بمعنی «راه» می‌آورد مرادفش را که «صراط» است اضافه می‌کند، وقتی که «دوری» را در فارسی می‌گوید در عربی هم (شَطاط) می‌آورد. برای «شیر» «ارسلان» و لغت عربی‌اش «عَطاط» می‌آورد. با همین روش عجیب یک کلمه را هم بزبان ترکی و هم بزبان فارسی و هم بزبان عربی معنی می‌کند. و ازین جالبتر شرحی است که «حیاتی افندی» روی تحفهٔ وهبی نوشته و برای هر لغتی از فارسی شاهدی از شعر فارسی یکی از شعرای ایران می‌آورد.

مثلاً در قطعه ۳۸ می‌گوید: «قطعه در «لام» هُمالش بجهان است مُحال»!! در این قطعه «غازه» و گلگونه را بصورت لغت فارسی می‌آورد. شارح فاضل برای «غازه» از میرخسرو شاهد می‌آورد و هم برای گلگونه و می‌گوید: گلگونه مرانیست سیه روئی کونین ـ غازه بجز از لعبت فرخار نیابد. و باز یک شاهد دیگر از خواجه سلیمان:

بر عارض نسرین چو زند صبح سپیده　　　گلگونه کند باغ رخ لاله ستان را

با همین قیاس تا می‌آئیم در همین قطعه‌می‌رسیم بدو لغت فارسی نامأنوس که عین آن مصراع ترکی را نقل می‌کنم. «هم حرام اولدی (شفور) و دخی (مَسراد) حلال». شارح (شُفور) را بدو معنی می‌آورد. «۱» بمعنای خارپشت یا حیوانی شبیه آن مانند جوجه‌تیغی. «۲» بمعنای (حرام) و شاهدش هم شعری است از «ابوالمعانی»... که متأسفانه مصرع اولش لنگ است، بیت: هرکه از تیر شفور گردد روی ـ نام‌مردی شفور باد او را!!

لغت نامانوس دومش «مَسْراد» بفتح میم و سکون سین بمعنای حلال و شاهدش هم از «میر نظمی»

است (و بنده ندانستم این آقا کجائی است؟) بیت:
هر آنکس را به نیکی بود معتاد ـ همه کارش بود تحصیل مُراد!!.
آخرین مصرع این قطعه‌اش هم که ترجمه ترکی از متن است باین صورت می‌باشد که: «شکر ایزد کن از اندوه میندیش و منال». بنده هم این توضیح از هم گسیخته خود را راجع به «تحفهٔ وهبی» اینجا پایان می‌دهم.
بنا بگزارش شارح حیاتی افندی تاریخ پایان این مجموعه با کلمه «ختامه مِسْکٌ» است که سال ۱۱۹۷ هـ.ق را می‌رساند و تاریخ پایان شرح آن ۱۲۰۶ است. و تاریخ طبع این شرح هم آخر ذی‌الحجه ۱۲۷۱ هـ.ق است در مطبعهٔ عامرهٔ مصریه، ولی از جمله «ختامه مسک» آن تاریخ بدست نیامد، بلکه ۱۱۶۶ حاصل شد با فرق ۳۱ سال.

سومین اثر جالب وهبی به نام «تحفهٔ وهبی» می‌باشد.
مؤلف مقدمهٔ کتابش را با سبک مثنوی در ۱۴۴ بیت باحمد خدا و نعت حضرت رسول (ص) آغاز می‌کند و بعد در مزایای زبان عربی داد سخن می‌دهد تا می‌رسد بآنجا که جریان مأموریت خود را برای سفارت در ایران شرح می‌دهد که در این سفر از چه نکته‌های پرارزشی در زبان فارسی آگاه شدم و در نتیجه کتابی به رشتهٔ تحریر کشیدم به نام «تحفهٔ وهبی» و یکی از دانشمندان هم روی آن شرحی جامع نگاشت که شهرتش را تا آسمان بالا برد و چون در آفاق آن اثر شهرت بسزائی یافت من در سر پیری بفکرم رسید که نظیر آن کتابی دیگر در بیان لغت عرب نگارم، ولی مدت مدیدی این عقیده‌ام با لَیت وَ لَعَلّ گذشت تا اینکه ناگهان فیض آسمانی به قلبم الهام کرد که: ای وهبی پیر برای تو عیب است که با اینهمه فضل و دانش در عربی هم همچنین اثری از تو نماند.
بالاخره دست به کار شدم و این مجموعه که خلاصهٔ چکیده از مطالعهٔ یکصد و بیست جلد کتب لغت عربی است فراهم آوردم،... تا آخر گزارشی که در این موضوع می‌دهد... اما مشخصات کتاب؟:
• همان اثر بنام «تحفهٔ وهبی» در هشتاد قطعه شعر در لغات برگزیده زبان تازی با روش و اسلوبی خاص که بعقیدهٔ بنده می‌تواند یک دائرةالمعارف کوچک در این زبان بشمار آید... در مطلع هر قطعه یک عنوانِ منظومی می‌آورد.
مثلاً در آغاز قطعهٔ دوم می‌گوید: فَهذا دُرّ نظم فی لُغاتِ حِلْیَهِ العُلْیا و بعد قیافهٔ حضرت رسول (ص) را از سر تا قدم شرح می‌دهد و آخر مصرع این قطعه هم «تحیّرنا عَنِ‌الأحصا ذا بالنُطقِ لا یُحْصی» است.
قطعهٔ سوم در شناساندن سلطان سلیم و بطور کلی معرفی سلاطین، آغاز قطعه «الملکُ العَدلُ روحُ العالَم یُحْیِی الوری» است و انجامش هم این مصرع است «ایّدالله ینصرِ دائم سلطانَنا».
قطعهٔ چهارم در معرفت ستارگان وکهکشانها و با این مصرع شروع می‌شود «لأمِعٌ کالنورِ اِنّی قُلْتکُمْ ما فی‌السّماء».
و همچنین پیش میرود تا در قطعهٔ بیستم که در حرف دال است چنین اظهار می‌کند: «دَلّت الدالُ عَیاناً لحُصولِ المَقصُود». سپس به بیان لغت مانند «اُخدوُد» و «نار ذات الوَقود» و معنی کلمه «کَنُود» می‌پردازد و در ضمن بحث می‌گوید: لشکری که «ابرهه» برای تخریب کعبه براه انداخته بود و پیشاپیش لشکر «فیلی» بود که سورهٔ «الَم تَرَکَیفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأصحابِ الفیل» از آن حکایت می‌کنداسم آن فیل «محمود» بود!
تا پایان هشتاد قطعه شعر که هر یک از دیگری جالب‌تر است و بعد باز می‌پردازد به نظم مثنوی

در بیان امثال و کنایات و ضرب‌المثلهای عرب و در ۵۶۸ بیت آن را پایان می‌بخشد.

سپس بقول خودش کلک حریری تحریر و عبیری تعبیر راکنار می‌گذارد و از ادای دین خود بفرهنگ زمان خویش فارغ می‌گردد.

هارون شفیقی عنبرانی (تالش)

توضیح دربارهٔ چند نام دورهٔ قاجار

با تشکر از چاپ نوشتهٔ اینجانب دربارهٔ بغرو ـ کرگان، دو نام از تالش که در صفحهٔ ۱۴۲ (سال ۱۷) آن مجله درج شده، عرض می‌شود: در آخر سطر ششم آن، جملهٔ (...باردیگر برادران...) به شکل نامفهوم (... با دیگر برادران...) آمده که توجه خواننده را به متن اصلی احسن‌التواریخ روملو چاپ استاد عبدالحسین نوایی معطوف می‌دارد و اما نظر به موارد اشتباهاتی که در شرح وتوضیح نام و القاب کسان و شناسایی آنها صورت گرفته، نگارنده ضمن اشاره به موارد یاد شده، به شرح صحیح آنها می‌پردازد:

۱ـ در صفحهٔ ۳۸۳، کتاب تاریخ ایران، تألیف مورخین ایران شناس روسی، ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی آمده که: «در طالش (منطقه گرگان رود) دهقانان به پا خاسته، به جایگاه اربابی موروثی حاکم طالش امین‌السلطنه حمله کردند.»[۱]

پر واضحست که یکی از منابع پژوهش و تحقیق تاریخ نگاران روسی، کتاب نارنجی بوده که در گزارش وقایع آن ایام آن جا که می‌نویسد: «در طالش، بی‌نظمی و اغتشاش ادامه دارد، مردم اموالی را که از امین‌السلطنه به غارت رفته است می‌فروشند.»[۲]

می‌بینیم بدون آن که دربارهٔ اشخاص ونام‌کسان تدقیقی به عمل آورند، همچنان که در گزارش کتاب نارنجی آمده، به همان شکل نیز در تاریخ ایران درج شده است، باید گفته شود که اولاً نام این منطقه در تالش (گرگان رود) نبوده، بلکه کرگان رود است و ثانیاً نام حاکم تالش در آن زمان عمیدالسلطنه (سردار امجد) بوده نه امین‌السلطنه...!

بنابراین، نام حاکم مورد بحث، مذکور در صفحات یاد شده در کتابهای نارنجی و تاریخ ایران، عمیدالسلطنه تالش صحیح است.

۲ـ آقای احمد بشیری زیر نام ارفع‌السلطنه، در پاراگراف شمارهٔ ۱۰ مندرج در پاورقی صفحهٔ ۲۸۰ کتاب نارنجی آورده که: «شناخته نشد.» و درون پرانتز توضیح می‌دهند:«...(شاید منظور میرزا حسن خان پسر میرزا رضاخان ارفع‌السلطنه، نایب دویم سفارت ایران در سن‌پترزبورگ بوده باشد، که در سال ۱۲۷۶ خ لقب ارفع‌السلطان گرفت).»[۳]

این ارفع‌السلطنه، فتح‌الله خان سرهنگ پسر بزرگ همان عمیدالسلطنه، سردار امجد حاکم مقتدر تالش است که در استبداد صغیر پدرش عمیدالسلطنه از محمدعلیشاه، حکم حکومت تالش و خلخال را برای او گرفت و قبل از این که خود به اتفاق سردار افخم باقوایی مجهز به تالش بتازد، پسرش ارفع‌السلطنه را مأمور سرکوبی قیام و قلع و قمع آقاجان خان تالشی و سایر آزادیخواهان تالش ساخت.

۱ـ صفحهٔ ۳۸۳، کتاب تاریخ ایران، تألیف مورخین روسی، ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی، چاپ اول، انتشارات پویش.

۲ـ صفحهٔ ۱۱۳، جلد اول کتاب نارنجی، ترجمهٔ حسین قاسمیان، به کوشش احمد بشیری، چاپ دوم، نشر نور.

۳ـ صفحهٔ ۲۸۰، همان کتاب.

۳ـ در صفحهٔ ۲۶۱ همان کتاب، آقای احمد بشیری، در بخش «وقایع تالش» در پاورقی و پاراگراف ۳۴ زیر نام ضرغام‌السلطنه می‌نویسند: «شناخته نشد.» سپس توضیح می‌دهند: «شاید منظور حاج ابراهیم ضرغام السلطنه، فرزند رضاقلی خان ایل بیگی ایل بختیاری از طایفهٔ هفت لنگ باشد.»[۴] همچنان که گزارشگر سیاسی روسی نوشته است منظور از این ضرغام السلطنه، حاکم تالشدولاب و گیل دولاب تالش بوده است. او همان سردار مقتدر تالشی است که قبل از لقب سردار مقتدر به ضرغام‌السلطنه تالش شهرت داشت، بعد از این که سالارالدوله را در خلخال منهوب ساخته، اغلب کسانش را دستگیر کرد، لقب امیر مقتدر را در پاداش این عمل دریافت کرد، یک قبضه شمشیر هم برایش فرستادند، بعدها نیز به لقب سردار مقتدر ملقب شد.[۵]

برای آگاهی از نحوهٔ شکست سالارالدوله به وسیلهٔ او به صفحات ۲۳۷ و ۲۳۸ کتاب خاطرات و اسناد ناصر دفترروایی مراجعه فرمایید.

۴ـ در صفحهٔ ۱۵۳، جلد اول کتاب نارنجی، در توضیح نام صارم‌الدوله که در پاورقی همان صفحه و پاراگراف ۱۶، آقای بشیری این چنین توضیح داده‌اند:

«اکبر مسعود (اکبر میرزا) صارم‌الدوله، پسر سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان، وی وزیر خارجهٔ دولت سپهدار رشتی (خلعتبری) وزیر دارایی کابینهٔ وثوق‌الدوله و عضو کابینهٔ قرارداد ۱۹۱۹ بود.» این صارم‌الدوله، برادر صارم‌السلطنه، حکمران آستارا و نواحی مرزی و پیله‌سوار مغان می‌باشد که به صارم‌السلطنهٔ نمینی معروفست، اگر به سطور ده ویازده صفحهٔ ۱۵۳ کتاب نارنجی مراجعه شود، آن جا که می‌نویسد: «صارم الدوله که به سمت حاکم آستارا منصوب شده بود با آگاهی از برخورد خصومت آمیز اهالی نسبت به خودش به نمین نزد برادرش رفت؛ در حال حاضر صارم‌السلطنه به ریاست آستارا، طالش تا (کرگانرود) و نوار مرزی تا پیله‌سوار منصوب شده است.[۶] نسبت آنها به روشنی معلوم خواهد شد.

عبدالکریم آقاجانی
(طالش)

۴ـ صفحهٔ ۲۶۱، همان کتاب.

۵ـ صفحات ۲۳۷ و ۲۳۸، کتاب خاطرات و اسناد ناصر دفتر روایی، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول.

۶ـ صفحهٔ ۱۵۳، جلد اول کتاب نارنجی، به کوشش احمد بشیری، چاپ دوم، نشر نور.

اغلاط نامهای جغرافیائی تالش و خلخال

درکتابی که اخیراً با عنوان «رازهایی در دل تاریخ، شاه اسمعیل شاعر نبوده و دیوانی نداشته است» که آقای فیروز منصوری به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند، در صفحهٔ ۵۶ و در پاورقی همان صفحه، در توضیح نام «آق قبه قومشلار»، می‌نویسند: «آق قبه قومشولار»[۷] سپس توضیح می‌دهند: «یعنی همسایگان سفید کلاه». بعد می‌نویسند: «احتمال دارد ازبکان باشند، زیرا در قرن دهم هجری ازبک‌ها را آق قلپاق می‌نامیدند.» سپس با اشاره به ابیات مندرج در تاریخ محمدخان شیبانی (مهمان‌نامهٔ بخارا) که در آن ازبکان را این گونه وصف کرده است:

ازبکـــان نـــور چشـــم امیدند — آق قلپـــاق هـــمچو خـورشیدند
ازبک ارچـــه ســـفید پیشـانیست — هـــمه از مـحبت خـان شیبـانیست

به توضیح خود پایان می‌دهد.

اگر دقت شود، در متن همان صفحه در کتاب مزبور، نوشته شده: «آق قبه قومشلار» که سپس مؤلف محترم، اسم «قومشلار» را به شکل «قومشولار» می‌آورد. اما هر یک از دو نام معنی خاص خود را دارد. قومشولار یعنی همسایگان و قومشلار به معنی نقره‌جات است. منظور از «آق قبه قومشلار» در متن کتاب، همان قبه‌های نقره‌ای نصب شده در سر چوبدست سنتی یساولان و نگهبانان درگاه بزرگان است و ارتباطی به ازبکان آق قلپاق ندارد. لازم به یادآوری است که اشاره کنیم:

هنگامی که شاه اسمعیل نوجوان به همراه اهل اختصاص و خاصان نزدیک خود، گیلان را به قصد زیارت بقعهٔ جدش شیخ صفی، ترک می‌کند و از راه خلخال عازم اردبیل می‌شود، درسر راه خود از خلخال رو به سوی شمال در دهات و آبادیهای مختلفی توقف می‌کند. در احسن‌التواریخ استادعبدالحسین نوایی، در شرح وقایع سال ۹۰۴ زیر عنوان «آمدن خاقان اسکندرشان‌ازلاهیجان و...» آن جاکه در صفحهٔ ۴۲ می‌نویسد: «از آنجا کوچ کرده، در قریهٔ کوری خلخال[۸] در خانهٔ ملک مظفر، توقاچی سلطان علی پادشاه که معروف به خلفاییک بود، نزول اجلال واقع شد و موازی یک ماه، در آن جا توقف فرمود و بعد از آن در قریهٔ صمصاباد[۹] اردبیل نزول کرد و از آن جا به قریهٔ الاروق[۱۰] شتافت و از آنجا به اردبیل به طواف آستان مقدسهٔ مشایخ‌عظام مشرف شد. سلطانعلی بیک جاگیرلو که از قبل الوندبیک حاکم اردبیل و مغانات بود، کس نزد آن حضرت فرستاد که در اردبیل توقف ننماید والا آمادهٔ جدال و قتال باشد. پس از چند روز دیگر از اردبیل کوچ کرده و در قریهٔ‌مرنی[۱۱] نزول فرمود.»

استاد عبدالحسین نوایی در پاورقی همین صفحه، در پاراگراف شمارهٔ یک می‌نویسند:

«۱ـ ن: کوی ـ م: کوهی ـ به هیچ یک از این دو صورت نامی نیافتم، ظاهراً همان کرین است. (اسامی دهات ص ۳۸۸ ش، ۲۱۱ فرهنگ آبادیها ص ۳۷۴ ش ۱۲۴۹) یاکهورنی (اسامی دهات

۷ـ صفحهٔ ۵۶، رازهایی در دل تاریخ، شاه اسمعیل شاعر نبوده و دیوانی نداشته است، نوشتهٔ فیروز منصوری، چاپ اول، انتشارات آگاه.

۸ـ صفحهٔ ۲۰۰، کتاب خاطرات و اسناد ناصر دفترروایی، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول.

۹ـ صفحهٔ ۱۲۹، جلد اول کتاب مروج‌الذهب، مسعودی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، از مجموعهٔ ایرانشناسی انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۰ـ صفحهٔ ۱۳۳، کتاب اخبارالطوال، دینوری، ترجمهٔ دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ اول، نشر نی.

۱۱ـ صفحهٔ ۸۶، کتاب فتوح‌البلدان، بلاذری، ترجمهٔ دکتر آذرتاش آذرنوش، چاپ دوم، انتشارات سروش.

ص ۳۸۹ ش ۲۹۷) و بیشتر تصور می‌کنم همان کورن باشد از دهات ارسباران (اسامی دهات، ص ۳۶۰ ش ۳۲۲ و فرهنگ آبادیها ص ۳۹۳ ش ۲۹۱۱).»

در پاراگراف شمارهٔ ۲، پاورقی همین صفحه، در مورد نام «صصاباد» توضیح داده‌اند:

«۲ـ در هر سه نسخه چنین است: ولی چنین نامی نیافتم، شاید بتوان این کلمه را صفیاباد (= صفی‌آباد) خواند ـ م: مصاباد.»

همچنین در توضیح نام «آلاروق» در پاراگراف سوم نوشته‌اند:

«۳ـ س: الاروق ـ نامی بدین صورت یافت نشد، ظاهراً باید اردامق باشد، از بخش حومهٔ اردبیل (اسامی دهات، ص ۳۴۶ ش ۴۸، فرهنگ آبادیها ص ۲۲ ش ۷۰۲).»

سپس استاد در شرح نام «مرنی» این گونه می‌نویسند که:

«۴ـ اسامی دهات، ص ۳۷۴ ش ۱۳۲، فرهنگ آبادیها ص ۴۴۴ ش ۱۱۶۰ ـ م: منزلی.»

با در نظر گرفتن مسیر شاه اسمعیل و باتوجه به موقعیت جغرافیایی ارسباران و خلخال و فاصلهٔ بین این دو منطقه، توضیح زیرنویس درست نیست، زیرا «کوری» روستای «کرین» است که سابقاً از دهات خلخال محسوب می‌شد[۱۲] ولی اینک از روستاهای بخش شاهرود است و همجوار روستای کرج بشمار می‌رود.

روستایی که به شکل «صصاباد» در متن کتاب روملو آمده، قریهٔ «حفظ آباد» است که در جنوب قصبهٔ «هیر فولادلو» و شمالشرقی روستای «بدالالوی فولادلو» قرار گرفته‌وهمجوارمحمود آباد است. اینک به صورت «حصاوار» یا «حصابار» تلفظ می‌شود.[۱۳]

روستای «الاروق» همان قریهٔ «آلارلوی فولادلو» واقع درپنج شش کیلومتری جنوب اردبیل در مسیر راه اردبیل و خلخال است که «آرالی» تلفظ می‌شود.

نام «مرنی» نیز نام روستایی است از قرای تابع اردبیل که هم اکنون به همین نام وجود دارد و از روستاهای جنوب شرق اردبیل و همجوار با روستاهای بیریس، سقزچی، یونجالو و آبگلو اردبیل می‌باشد و با تشدید نون «مرنی» تلفظ می‌شود.

۱۲ـ صفحهٔ ۱۵۳، جلد اول کتاب نارنجی، به کوشش احمد بشیری، چاپ دوم، نشر نور.

۱۳ـ ازین قبیل تصحیفها در متون مهم قرون پیش هم از آن هم دیده می‌شود. بطور نمونه:

الف ـ درصفحهٔ ۱۲۹ جلد اول، کتاب مروج الذهب و معادن الجوهر، مسعودی ضمن ذکر ملوک چین و خیره که می‌گوید: «کسان را دربارهٔ نسب و منشاء مردم چین خلاف است، خیلیها...» و آن جا که می‌نویسد: «در زمین پراکنده شدند و چند مملکت شدند که مردم دیلم وگیل و طیلسان و تتر و فرغان و جبل قبخ از طوایف لکزولان و...» اگر توجه شود، سرزمینی به نام «تتر و فرغان» وجود خارجی ندارد. زیرا «تتر» همان سرزمین «ببر» است که درگذشته نام منطقه‌ای بوده، همجوار باگیل و دیلم و طیلسان (تالش) که حال محل آن ناشناخته است. دیگری نیز همان «موغان» (مغان) است که در این نسخه «فرغان» ضبط و ثبت شده، همچنین نام باکلمهٔ «لکزولان» که نامی ناآشناست، در واقع قوم «لکزی» و «آلان» منظور نظر بوده است.

ب ـ در صفحهٔ ۱۲۶، کتاب شهریاران گمنام، در مبحث (ملحق دوم) می‌نویسد:

«... با این دز، و با این پیوند بود که کنکریان بر همی «استانیه» حکمرانی یافتند و پادشاهی یک بخش دیلمان از ایشان گردیده، پادشاه خاندان وَهسودان ناگزیر شدند که به حکمرانی «لانجیه» که بخش دیگر دیلمان است بسند کنند.

کسروی دانشمند در توضیح زیرنویس شمارهٔ ۱، زیر نام «استانیه» می‌نویسد: «چنانکه نوشته‌ایم، گویا این کلمه درست نیست به هر حال مقصود نام طایفه‌ای از دیلمان است.» سپس در زیر نام «لانجیه» نوشته‌اند: «این کلمه نیز گویا درست نیست و مقصود نام طایفهٔ دیگری از دیلمان می‌باشد.»

لازم است گفته شود، منظور از «استانیه» همان «آستانهٔ اشرفیه» و غرض از نام «لانجیه» نیز «لاهجیه» یعنی «لاهیجان» بوده که به مرور ایام در اثر پاک شدن نقاط و شکل حروف و ناخوانا شدن اسامی و کلمات، همان گونه که کاتبان دیده‌اند، در نسخ آورده‌اند و نتیجه همان شده که دیده می‌شود.

در صفحهٔ ۴۳۶، کتاب ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی،[۱۴] در بند شمارهٔ ۱۱، قسمت توضیحات و تعلیقات آن زیر عنوان کلخوران آمده: «کلخوران: قریه‌ایست در سه کیلومتری شمال غرب اردبیل، این قریه که محل تولد شیخ صفی‌الدین است، از شمال به بخش نمین، از جنوب به کورائیم، از شرق به هیروی بخش نمین و از غرب به دهستان مشکین خاوری محدود است. (فرهنگ جغرافیایی، ۳)»

همچنین در بند شمارهٔ ۱۲ می‌نویسند: «سیاورد: مراد «سیاه ورود» جزو دهستان ماسوله، بخش مرکزی شهرستان فومن است که در یازده کیلومتری باختر فومن قرار دارد.»

باید گفته شود:

اولاً، در حال حاضر دو روستا از روستاهای اردبیل، با نام «کلخوران» وجود دارد که اولی به مناسبت همجواری با روستایی به نام «ویند»، به «کلخوران ویند» شهرت دارد که در جنوب قصبهٔ آب معدنی سرعین و دهکدهٔ ورنیاب واقع شده، سابقاً راه قدیم سرعین، از میان همین کلخوران عبور می‌کرد.

دومین قریهٔ مورد نظر با نام «شیخ کلخوران» در دو سه کیلومتری شمال شهر اردبیل قرار گرفته که اگر مرکز شهر اردبیل را با موقعیت قدیم آن، بازار و مسجد میرزاعلی اکبر در نظر بگیریم، باتوجه به گسترش و تغییر شهر، هم اکنون نیز در شمال شرق اردبیل قرار می‌گیرد، نه در شمال غرب آن.

ثانیاً، از جانب شمال به بخش نمین محدود نمی‌شود، بلکه بخش نمین دربیست و پنج کیلومتری شمال شرق اردبیل واقع شده، مرکز روستاهای ویلکیج بشمار می‌رود و به حد شمالی روستای شیخ کلخوران پیوستگی ندارد.

ثالثاً، از این که حد جنوبی این روستا را به «کورائیم» متصل ساخته‌اند، فوق‌العاده عجیب می‌نماید، زیرا کورائیم از قصبات معروف منطقهٔ یورتچی واقع درجنوبی‌ترین قسمت غرب اردبیل است که به هیچ وجه موقعیت آن ارتباطی با موقع و حدود اربعهٔ این دو کلخوران ندارد، خواه کلخوران ویند باشد و خواه روستای شیخ کلخوران...!

نگارنده هرچه سعی کرد نتوانست آنچه را که به عنوان حد و مرز قریهٔ شیخ کلخوران در توضیحات کتاب یاد شده آمده، بپذیرد. چه، اگر به طور کلی و تخمین، موقعیت جغرافیایی آن مدنظر بود، و حدود آن را از شمال شرق به بخش نمین و از شمال به مشکین سفلی و از شمال غرب به کوهستان سبلان و از جنوب به اردبیل محدود می‌کرد، تا حدی موقع تقریباً درستی را در ذهن خواننده متبادر می‌ساخت. ولیکن مؤلف محترم، علاوه بر درج نادرست مرز شمالی، مرز شرقی آن را به «هیروی نمین» و حد غربی آن را نیز به «دهستان مشکین خاوری» پیوسته است که متأسفانه هیچ کدام صحیح و درست نمی‌باشند، اولاً تا آنجا که ممکن بود جستجو و تحقیق شد و دهکده‌ای را با نام «هیروی بخش نمین» یا «هیروی نمین» نیافت، همین قدر می‌داند که «هروآباد» با تلفظ «هیرو» از توابع خلخال است، دوم، قصبه‌ای نیز در زیر دامنهٔ شمال غربی کوهستان باغرو در جنوب قریهٔ آلارلو و در جنوب اردبیل وجود دارد که به «هیر» فولادلو مشهور است.

یکی دیگر هم با نام «هور» یا «حور» از قرای ویلکیج تابع بخش نمین وجود دارد که در جنوب شرقی نمین قرار گرفته، از موضوع گفتار ما کاملاً بدور است. حال، نام «هیروی بخش نمین» و «دهستان

۱۴ـ صفحهٔ ۴۳۶، ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، محمود خواندمیر، به کوشش غلامرضا طباطبائی، چاپ اول، از انتشارات موقوفات مرحوم دکتر محمود افشار.

مشکین خاوری» چگونه وارد «(فرهنگ جغرافیایی، ۳)» شده تا مورد استفادهٔ مؤلف قرار گیرد، معلوم نیست.

از دهکده‌یا دهستانی هم به نام «دهستان مشکین خاوری» چیزی استنباط نشد. تا آن جا که روشن است دو مشکین وجود دارد، اولی مشکین علیا، شامل قصبات بزرگی همچون نوقده، فخرآباد، ارجق، اونار، لاهرود، لاهی و چناقان است؛ دومی مشکین سفلی، مشتمل بر آبادیهای خیو، قصبه، دیه، خلفلو، بالی‌لو، آلی‌نی، قره‌قیه و جلایر می‌باشد که از جانب غرب و شمال غرب به رودخانه بزرگ قره‌سو که از ارتفاعات و دره‌های سبلان و نمین سرازیر شده، از قره‌قیه گذشته، در کنار اصلاندوز به ارس می‌پیوندد، مشکین دیگری شناخته نیست. ناگفته نماند که قریه‌ای هم به نام «مشکین جیک» همجوار با روستای «قره شیران» در منطقهٔ یورتچی نیز وجود دارد که آن هم همچون کورائیم از موضع گفتار و مقصود ما خارج است.

بنابراین، بجز حد جنوبی (که اشاره‌ای به این حد نشده) حدود سه گانهٔ مندرج در قسمت توضیحات کتاب یاد شده، بکلی نادرست و مغایر با حد و مرز واقعی آن است. ناگزیر به شرح زیر حدود چهارگانهٔ روستای کلخوران شیخ اردبیل را تصحیح می‌کند:

از شمال به دهکده‌های آقچه کند و تازه کند (دولت آباد) و از شمال غرب به روستاهای سامیان، شهریور، میرنی، باروق و صومعه.

از غرب به روستاهای ایردی، دیجویجین و آقمیان و از شمال شرق به روستای انزاب علیا و از شرق به روستاهای یه‌که‌لو، یه‌یی‌جه، گیلانده و آقبلاق و از جنوب نیز به شهر اردبیل محدود است.

و اما «سیاورد»: «سیاورد» که در منطقه مربوطه و در لنکران تالش، «سیاور» نوشته و تلفظ می‌شود، نام ناحیه‌ای است در ۱۲ کیلومتری جنوب شرق لنکران واقع در کنار دریای خزر که در قدیم روستایی به همین نام در آن جا وجود داشته است که شیخ زاهد در گورستان آن مدفون بوده. قرن‌ها پیش که ناگهان آب دریا بالا می‌آید و روستای سیاور و قبرستان آن را فرا می‌گیرد و ساکنین آن را مجبور به ترک و تخلیهٔ روستا می‌کند، مردم و مریدان شیخ زاهد به علت احترام و اعتقادی که به مرشد و شیخ خود داشته‌اند، قبل از فراگیری آب دریا، بقایای خاک او را در محلی که هم اینک به مزار پیرعرب معروف است، منتقل می‌سازند. پس از گذشت سالیان متمادی با پیشروی مجدد آب دریا، مردم برای بار دوم خاک و تربت شیخ را از پیر بابا به دهکدهٔ گیله کران یا هیله کران، انتقال داده، دفن می‌کنند که پس از دفن شیخ در این مکان، این روستا به نام شیخه کران نامیده، مشهور شد و گویا آن زمان محل سکونت شیخ در این روستا بوده، بیشتر اراضی و برنجزارها و گندمزارهای اطراف این روستا نیز متعلق به شیخ زاهد بوده، شیخ ضمن زراعت به مکاشفات خود می‌پرداخته است.

پس از این که سیاور قدیم به زیر آب می‌رود، روستاییان آن مدتها به دهکده‌های مجاور نقل مکان کرده، روزگار می‌گذرانند تا این که با کوچ تدریجی خود بنای روستای سیاور جدید را درچند کیلومتری جنوب سیاور قدیم پی‌می‌ریزند. بنابراین روستایی که با نام «سیاورد» در صفوةالصفای ابن بزاز یا در کتاب امیر محمود ابن خواندمیر مشاهده می‌شود، جایی جز همین سیاور مشروح، واقع در جنوب شرقی لنکران تالش نمی‌باشد و هیچ ارتباطی نیز با «سیاه ورود»ی که جزء دهستان ماسوله که بخش مرکزی شهرستان فومن است ندارد.

عبدالکریم آقاجانی
(تالش)

لغات یونانی در کتب طبی قدیم

دانشمند محترم آقای غلامرضا طاهر سالهاست که در متنهای پزشکی و کتابهای مفردات ادویهٔ پیشین (اعم از عربی و فارسی) تجسس می‌کنند و بر اثر این توغل و تفحص توانسته‌اند کتابی بپردازند از اشتباهات و تصحیفات و اغلاطی که درکتابهای مذکور از یکی به دیگری نقل شده است و هیچگاه به نقد و سنجش درنیامده.

نمونه‌ای از آن کتاب، کلماتی است که برای درج به مجلهٔ آینده فرستاده‌اند. متأسفانه نتوانستیم کلمات یونانی را به آن خط بیاوریم.

(آینده)

اپطریطاوس

به لغت یونانی «شطرالغبّ» را گویند. شطرالغبّ: به اصطلاح طبّ قسمی از تب نوبه که یک روز شدید باشد و یک روز خفیف (لغت نامه) tritaios/ tpitaios/a tertian fever or ague/ و پس «اب» در اول کلمه زائد است.

اثا میطیقون:

به یونانی «مو» است ـ meum= /athamitikon/ bear's wort (مرغ نوروز اروپائی). پس «مو» به معنی درخت انگور نیست که اول برای خواننده متبادر به ذهن می‌شود.

ارمود قطیلوس:

سورنجان /ermodaktulon/ = meadow- saffron.

اریطس:

به یونانی نوره است. /arsenikos/ =yellow- orpiment ـ زرنیخ زرد. پس «ارسنیقوس» یا «ارسنیقس» درست است.

الالسفاقن:

لسان الابل (زبان شتر). ناعمه (لغت نامه) plant eaten by deer=/ elafoboskon/

گیاهی که اُیّل آن را می‌خورد. بنابراین «لسان الابل» غلط و لسان الأُیّل با تشدید یاء درست است.

الوفاسیس:

دهن الفار. /elaıo- dafnıs/ پس با املای فارسی یا عربی باید «اِلِوْدفنیس» باشد. یافتن صورت اصلی این کلمات محرّف و مصحف بسیار خسته کننده و مشکل است.

امفیارینوس:

حُمّی بلغمیهٔ دائره است. /quotidian fever/ amfimerinos (تب یومیه. تب روزانه). پس «امفیمارینوس» درست است. «ف» «غ» شده و «م» از قلم افتاده.

امولیقون:

به یونانی اُبار (سرب) است. /lead /molubdokhos. پس صورت اصلی کلمه نه تصحیف که مسخ شده است.

اوفیوسقردین:

ثوم الحیّه (سیرمار) /ophioskordon/ =wild garlıc (سیر وحشی). پس «ی» بعد از «د»

زائد است.

اوناسالیوس:

قرّةالعین. کرفس الماء (لغت نامه) /udroselinon/ آب = uspo و کـــرفس. پس «اودرسالینون» درست است.

دراغقنطی:

کتیرا. /tragakantha/ پس «ترغقنث» درست است.

دینساقوس و دیفاقوس:

دائم العطش و آن قسمی از غار است. dipgacus fullonum= teasel
/dipgakos/ و نام نوعی از مرض دیابت نیز هست. پس «دیفساقوس» درست است.

سخنیس:

اسم یونانی درخت مصطکی است. سخینوس را هم به همین معنی آورده‌اند. /mastıkhy/
پس خود کلمهٔ مصطکی مأخوذ از یونانی است.

سمنطوس:

کرش (اشکنبه) stomach= /stomakhos/. پس «اِسْطمخس» درست باید باشد.

طسوماو طسومالن و طسومالیا و طسومالیومالس:

به یونانی و سریانی اسم یتوع است. wood spurge= tithumallos/. «یـــتوع»
گیاهانی را گویند که هنگام بریدن شاخهٔ آنها شیره از آنها خارج می‌شود. پس «طیسومالس» درست است.

قاطس اروماطیقی:

قصب الذّریره است. aromatic reed= /kalamos- arwmatikos (قـصب خـوشبو)
پس «قلمس اروماطیقس» درست است. البته با تعریب.

قالامغرسطس:

به یونانی قصبی است که آن را «ثیل» گویند. dactyloctenium aegyptia cum=
/kalamagrwstis/ . پس «قالامغروسطیس» درست است. کلمه مرکب از kala قصب و agpwstıs است.

لاونطوبطالن:

عرطنیثا. عسلج. کف الاسد. /leonto- petalon/

لوقوعرافس:

حجر مصری است که گازران استعمال کنند. در لغت نامه «شجر» آمده به جای «حجر» که غلط چاپی است. engraver = /lithographos/
(کنده‌کار، قلم زن، حکّاک) ظاهراً یعنی سنگی که روی آن کنده‌کاری توان کرد.

مالاشیرون:

به یونانی دماهتان سادج است. درمخزن الادویه بدون «دماهتان» آمده.
leaf of cinnamomun/ malabathron/
پس «مالابثرون» با ثاء سه نقطه به اضافه حرف «ب» بعد از الف دوم درست است.

* * *

این جانب از سال ۱۳۵۸ به بعد مشغول جمع‌آوری لغات یونانی مذکور در کتب طبّ سنتی ایران بودم تا در سال ۱۳۶۳ رساله‌ای شامل لغات یونانی تحفهٔ حکیم مؤمن فراهم آمد. آن رساله را برای سازمان لغت نامهٔ علامه دهخدا ارسال نمودم. دانشمندان گرانقدر و کهتر نواز آن سازمان مرا به

... تحریض و تشویق بلیغ فرمودند. سپس لغات یونانی دیگر کتب طبّ خصوصاً فهرست مخزن‌الادویه را نیز بر آن افزودم و آن را که شامل حدود هزار واژه بود برای چاپ به مرکز نشر دانشگاهی تسلیم کردم. چند سال طول کشید تا بعد آن مرکز ویرایش رساله را به مرحوم دکتر محمد طباطبائی رحمة‌الله علیه پیشنهاد کرد و آن مرحوم این زحمت را به عهده گرفت و بین ایشان و بنده چند نامه ردّ و بدل شد و قرار بود که از اول تعطیلات سال ۱۳۶۸ جداً به این کار بپردازند که با نهایت تأسف از این دارفانی رخت بربست و ما از وجود یک دانشمند زبان شناس و یک استاد پرکار و یک پژوهندهٔ توانا محروم شدیم. امیدوارم با موافقت جناب دادستان محترم بهبهان و مساعدت جناب سعید طباطبائی برادر آن مرحوم رساله به مرکز نشر عودت داده شود و آن مرکز هم دربارهٔ ویرایش و چاپ آن اهتمام بفرمایند تا اثر زحمات چندین سالهٔ این حقیر از بین نرود. مرحوم دکتر طباطبائی خود رساله‌ای دربارهٔ قواعد تعریب لغات یونانی تألیف کرده بود و یک فتوکپی از آن را برای بنده ارسال نمود. رساله‌ای است بسیار مفید و محققانه. امیدوارم این رساله هم بزودی به زیور طبع آراسته گردد.

غلامرضا طاهر

هنرمندان کرمانی

(دنبالهٔ شمارهٔ ۹ـ ۱۲ سال شانزدهم)

۳۴ـ عبدالرزاق (کاشی پز)ـ رواق جانبی مسجد امام (شاه سابق) اصفهان بر ستون کاری محراب به خط نستعلیق ریز: «عمل عبدالرزاق کاشی‌پز کرمانی.»

۳۵ـ سلطان حسن (نجار)ـ جلوی پلهٔ اول منبر مسجد گوهرشاد مشهد: «... سلطان حسن ابن نجار کرمانی».

۳۶ـ شهاب‌الدین کرمانی (خطاط) ـ کتیبهٔ زیر سقف مسجد گنجعلی خان تزئینی بر روی گچ سورهٔ جمعه بخط ثلث عالی: «کتبه الفقیر شهاب الدین الکرمانی فی سنهٔ ۱۰۰۷».

[illegible]» شیخ احمد ادیب (شاعر)ـ کتیبهٔ دور تا دور زیر شرقی خلوت مدرسهٔ ابراهیم خان [illegible] بخط نستعلیق جلی:

[illegible] تاریخ درخلوت رقم‌زد خاطردانش — شودزآسیب‌ویرانی‌کفیل لطف‌یزدانش».

۱۲۹۸

۳۸ـ مشاق (خطاط)ـ همان کتیبه:

«نگارش‌ساخت‌این‌ابیات‌را مشاق‌وپس‌گفتا — سلام ازحق باابراهیم و برآل‌جهانبانش».

۳۹ـ نعمت (شاعر)ـ پیش درگاه ورودی حرم شاهزاده حسین جوپار:

«چو شد تمام بتاریخ زد رقم نعمت — سپهرکی‌سزداین‌قبه‌راشوددرگاه». ۱۲۷۷

۴۰ـ استاد مؤمن (قالیباف)ـ قالی مزار شاه نعمت الله ولی در موزهٔ «سراجو»: «عمل استاد مؤمن ابن قطب‌الدین ماهانی» و در حاشیهٔ شعر مادهٔ تاریخ: «چو تاریخ جستم... قایلی

ندا آمد ازغیب تاریخ مرغوب — جناح ملک‌کن بآن فرش‌جاروب».

سنهٔ ۱۰۶۷

بررسی هنر ایران. آرتوز. ا. پوپ، جلد یازده، عکس ۱۲۳۸.

۴۱ـ حسن خان (نقاش و منجم) ـ دو صفحهٔ عنکبوت بسیار نفس و ظریف از اسطرلابی: یکی با رقم «حسن ابن محسن ۱۳۳۰» و دیگری با مادهٔ تاریخ.

«از پیر عقل جستم تاریخ این بگفت   دراولین دقیقه ثوراست بطن حوت»

و رقم «صنعةالعبد حسن ابن محسن». و از این مادهٔ تاریخ بقرینهٔ صفحه قبلی بایستی سالهای حدود نیمهٔ اول قرن چهاردهم استخراج گردد که تا بحال سعی‌ام بجائی نرسیده است، (اگر کسی [illegible] کشف آن شد بر بنده منت گذارده آگاهم گرداند.

۴۲ـ محمود (خطاط) ـ سنگ قبر نوادهٔ شاه نعمت‌الله ولی در ماهان بخط ثلث جلی ممتاز: ماده تاریخ «تقی در ملت و شمس سیادت / که در عرفان کسی با او نمانده   چو تاریخ وفاتش بازپرسند / بگو سید خلیل‌الله بمانده ـ ۹۱۲». و شعری که باعتقاد حقیر رقم خطاط می‌باشد: «شنیده‌ام که درین طارم زر اندود است   خطی که عاقبت کار جمله محمود است».

۴۳ـ فرصت شیرازی (نقاش) ـ حاشیهٔ قالی از حجاریهای قبل از اسلام در استان فارس [illegible] فرمایش جناب جلالت مآب آقای اسدالله خان بهجةالملک نایب‌الایالهٔ فارس زمانی که [illegible] جمشید رفته تماشا نمود، دستورالعمل فرموده در شیراز جنت طراز آقای فرصت شیرازی بنیاد طرح نقشه و اشکال این قالی را نهاد و بتحریر و ترجمه خطوط قدیمه و بتفصیل این ابنیه خامه گشاد و سپس در دارالامان کرمان در کارخانهٔ حاجی غلامرضا بافته آمد ـ سنهٔ ۱۳۱۷».

۴۴ـ استاد محمد (قالیباف) ـ قالی پرده‌ای. دورو اندازهٔ تقریبی ۴×۳ متر: «عمل استاد محمد ولد علی‌اکبر کرمانی ۱۳۲۲». موزه آستان قدس رضوی مشهد.

۴۵ـ محمود (قالیباف) ـ قالیچه درموزهٔ فرش تهران: «عمل محمود بن ابوالقاسم». کتاب فرش ایران از سیاوش آزادی صفحهٔ ۸۰.

۴۶ـ آقاکوچک (نقاش) ـ برکاشی هفت رنگ دیوار ورودی مزار شاه نعمت‌الله ولی در ماهان: «عمل آقاکوچک نقاش گنجعلی خانی ـ ۱۲۸۸».

۴۷ـ استاد حیدرعلی (کاشی گر)ـ همانجا: «عمل استاد حیدرعلی کاشی‌گر کرمانشاهی ـ سنهٔ ۱۲۸۸».

۴۸ـ عبدالله بناـ لوحهٔ معرق بر بالای آب انبار گنجعلی خان بخط معقلی: «عمل عبدالله بنا».

۴۹ـ ملااحمد (نقاش) ـ کاشی هفت رنگ ۲۰×۲۰ سانتی‌متر غیر منصوب درمیراث فرهنگی کرمان: «عمل ملا احمد نقاش کرمانی مشهور به حکیم موسیقی ـ سنهٔ ۱۲۹۳». رجوع شود به فقرهٔ ۳۰.

۵۰ـ استاد حسن (آهنگر)ـ کوبه‌های درواقع در محلات مسجد ملک و قبه سبز: «عمل استاد حسن ـ ۱۳۱۰» و «عمل استاد حسن ـ ۱۳۲۳».

۵۱ـ استاد قاسم (آهنگر)ـ کوبه‌های درواقع در محلهٔ پامنار: «عمل استاد قاسم ـ ۱۳۱۵».

۵۲ـ فتح‌الله (نقاش)ـ سقف نیم طاق ورودی حمام گنجعلی خان نقاشیهای عامیانه روی گچ: «عمل میرزا شکرالله پسر فتح‌الله آش [پز]ـ ۱۳۳۶».

محمدحسین اسلام پناه
(کرمان)

لطفاً پرداخت وجه اشتراک ۱۳۷۱ فراموش نشود

امامزاده یحیی ـ همدان

«فرمانروایان گمنام»[1] تألیف آقای پرویز اذکائی کتابی است مغتنم، مشحون به گفتاوردهای سودمند، توأم با نظرات علمی و انتقادی و خلاصه بس ارزنده.

در بین سه بخش کتاب بخش علویان بیشتر از دیگر بخشها نظرم را جلب کرد، و از این قسمت یادداشتی برداشتم، و آن فحصی است پیرامن مزار امامزاده یحییٰ، (ص ۲۶۹ـ ۲۷۷). بدلیل اهمیّت موضوع و چگونگی آن که بر مؤلف کتاب ناشناخته مانده و شاید بر روشنی قسمت هرچند کوچک از کتاب سایه افکنده است، لازم دیدم باختصار و در حد منابع دسترس به چگونگی موضوع اشارت آورم.

مزاری که هم اکنون (سال ۱۳۶۱ هـ ش) در بر خیابان کمربندی آرامگاه «بوعلی» به «تختی» واقع شده، و گویا در حال بازسازی است. این بقعه راکه به سبک آستانهٔ شاه نعمت‌الله ولی در ماهان کرمان ساخته‌اند، از آثار و نمونه‌های باشکوه دورهٔ صفویان است... آیینه کاری ایوان آستانهٔ آن تاریخ ۱۳۰۶ هـ ق داشته، که «برگ نبشته»یی (به ظن راقم این سطور از اشعار ملا پروین همدانی) دربالای آن پیدا شده است. در آن، نام صاحب مزار ـ «یحییٰ» (با تعبیر «قصر جلال نصرت یحییٰ...» الخ)، در «زیارتنامه»، تبار وی ـ اولا دبلافصل امیر مؤمنان علی (ع) نوشته آمده است... اینک رویم بر سر برخی نگـرهها، دربارهٔ این مزار: برگ نبشته‌یی در میان بقعه نصب کرده بودند (که شاید حالا هم باشد)، معرف نام صاحب مزار، به عبارت: «عزالدین میرسید یحییٰ العلوی الحسنی، ابن السید الشهید الرضی المرتضی، الملقب بفخرالدین الکبیر العلوی». آنگاه نویسندهٔ آن برگ نبشته ـ حسین بن محمدتقی واعظ «عندلیب»، در پی معرفی از صاحب مزار مورد بحث، مطالبی نوشته‌اند، که خلاصهٔ کارآمد آن از این قرار است:

عزالدین امیرسید یحیی علوی حسنی، که ذکر نسب وی خواهد آمد، پیشتر لازم می‌داند که به پاسخ گفتار دو دسته مبادرت نماید: نخست، آن کسانی که می‌گویند مدفون در این بقعه یکی از سران اسراییلی است، و دوم کسانی که می‌گویند این بقعه منسوب به «یحییٰ بن علی بن ابیٰ طالب» است. ناگفته نماند که برخی از عوام یهود، گاهی زمزمه آغاز نموده که بقعه متعلق است به «نحمیا». بایستی آنان بدانند این حدس وگفتار مردود است؛ زیرا «نحمیا» فرزند «حکیما» برادر «حنانی» (ساقی شاهان هخامنشی) چنانکه در قاموس کتب مقدسه و کتاب «نحمیا» تصریح شده، اواخر عمر به اورشلیم رفته و در آنجا می‌زیسته... در پاسخ گفتار کسانی که این جا را مدفن یحییٰ بن علی بن ابیطالب می‌پندارند، گوید: مدفن نامبرده در ایران و همدان نیست... اینجا مدفن یکی از افراد خاندان علوی به نام یحییٰ ابن علی بن حسین علوی است که در همدان می‌زیسته، و در نیمهٔ قرن ششم ریاست داشته. سنگ عقیق مرمر که از زیر خاکهای این بقعه چندسال پیش آشکار شد و اکنون بر دیوار بقعه منصوب است.

۱ـ ابی اسماعیل ابن طباطبا ازاعلام دانشمند قرن پنجم هجری در اثر مغتنم خود «منتقلة الطالبیه» از یحییٰ مذکور، بعنوان شخصی تاجرپیشه، یادکرده که در همدان می‌زیسته است. می‌نویسد: «التاجر، بهمدان، ابوالقاسم یحیی بن علی بن الحسین بن هرون الا قطع بن الحسین بن محمد بن هرون بن

[1] ـ اذکایی، پرویز، فرمانروایان گمنام، چاپ ۱۳۶۷.

محمدالبطحانی، هکذا قال شیخی الکیا عن ابی الغنایم الدمشقی النّسابه.» (چاپ نجف، ۱۳۸۸ هـ، ص ۳۴۷).

۲ـ سید محمد بن عمیدالدین نجفی از تبارنگاران مبرز قرون وسطای اسلامی ذیل نام یحییٰ می‌نگارد: «کان امام المؤمنین له اعقاب کثیرة منهم افاضل و علماء.» (المشجرالکشاف، چاپ مصر، ص ۲۰۴). از این عبارت عمیدی شهرت امامزاده یحییٰ به «امام» آشکار می‌گردد که این خود مؤید سنگ نبشته‌ایست، که آقای عندلیب بدان اشارت آورده و گفته که در زیر خاکهای بقعه پیدا شده و در آن از یحییٰ به «امام» تعبیر شده است.

۳ـ از اینکه چگونه بلاواسطه امامزاده یحییٰ را به علی بن ابیطالب (ع) منسوب داشته‌اند، دور نیست بگوئیم چون نام پدر او بنابر آنچه گفته آمد، علی بوده است، عوام پنداشته‌اند مقصود از علی، علی بن ابیطالب (ع) است.

۴ـ چنانکه پیشتر اشارت آمد، آقای عندلیب گفته است، که نام و لقب امامزاده یحییٰ را از نسخهٔ خطی «سرّالانساب» موجود در کتابخانهٔ مرحوم ملک برداشته است! باید بگویم درکتاب «سرّالانساب» که درواقع همان کتاب «سرّالسلسلةالعلویه» می‌باشد و مؤلف آن در سال ۳۴۱ هجری می‌زیسته است، تحت هیچ عنوان چنی مطلبی ذکر نشده است. این کتاب بسال ۱۳۸۱ هجری به تصحیح علامهٔ بحرالعلوم در نجف به زیور طبع آراسته گردیده و هم اکنون راقم این مقال نسخی از آن در اختیار دارد. به احتمال قریب به یقین نامبرده چنین مطلبی را از نسخهٔ خطی «منتقلة الطالبیه» که بهمراه مجموعه‌ای تحت عنوان «سرالانساب، منتقلة الطالبیه، کتاب الادعیاء، ویک‌ورق‌از عمدةالانساب» در کتابخانهٔ سپهسالار و شاید نظیر آن در کتابخانه مرحوم ملک نگهداری می‌شود برداشته و بدلیل شتابزدگی به اشتباه افتاده، چنانکه عبارت مربوط به یحییٰ را هم کامل ننوشته است.

حسین صفری

دو یادداشت دربارهٔ شیخ احمد جام

I - کتیبهٔ میرمعصوم بکری نامی

دربارهٔ کتیبهٔ میرمعصوم که به درگاه شیخ احمد جام در تربت جام نصب است، قبلاً سخن به میان آمده است (← آینده، س ۱۶، ش ۵ـ ۸، ص ۴۷۷). راقم سطور نیز به تتبّع محمدحسین آزاد لاهوری اشتیاق زیارت آن کتیبه را داشته که الحمدلله در فروردین ماه ۱۳۷۰ به دیدن آن موفق شده است. این کتیبه به سمت غربی چهاردیواری مرقد شیخ جام مقابل سرِ او نصب شده است، به خط نستعلیق زیبا، چهار مصراع او پشت سرهم است و امضای شاعر و کاتب به صورت عمودی زیر مصراع چهارم ثبت شده است. بدین صورت

مرشدنامی‌شیخ‌گرامی احمدجامی‌عم‌بره سال‌وفاتش‌گرتوبجویی احمدجامی‌قدس‌سرّه

۵۳۶

حرره محمدمعصوم

بکری نامی

۱۰۱۲

اخیراً آقای دکتر علی فاضل در چاپ «انس التائبین» (توس، ۱۳۶۸) میرمعصوم را از شاعران هم زمان شیخ جام دانسته‌اند و در حاشیه از تذکرهٔ میخانه شرح حال او را آورده‌اند (مقدمهٔ مصحح، بیست و یک). اگر مصحّح فاضل تعمق بیشتری در تذکرهٔ میخانه می‌کردند همانجا روشن شده است که میرمعصوم هم زمان جلال‌الدین اکبر پادشاه (حدود۹۶۳ـ ۱۰۱۴ هـ) بوده است. و در ۱۰۱۲ هـ از سفارت ایران که نزد شاه عباس رفته بود، به هند بازگشت. و راقم سطور احتمال قوی می‌دهد که کتیبهٔ مذکور در همین سفر او به ایران، نوشته شده است. دربارهٔ میرمعصوم می‌گویند که همیشه یک عده سنگتراشان و خوشنویسان ماهر با خود می‌داشت (تاریخ معصومی، بمبئی، ۱۹۳۸، مقدمهٔ مصحح، یط) و «ذوق عبادت بسیار داشت و خودکتیبه نویس و خوش خط بود ـ از ابتدای ایروان و نخجوان و تبریز و اصفهان تا قندهار وکابل وکشمیر و هندوستان و دکن هر جا رسید از اشعار خود نوشته و بر سنگ کنده یادگاری گذاشت» (ذخیرة الخوانین از شیخ فرید بَکَری، کراچی، ۱۹۶۱ م، ۱/۲۰۳).

II - آثار درویش علی بوزجانی

دربارهٔ نگاشته‌های درویش علی بوزجانی جامی، مؤلف «روضة‌الریاحین» (به سال ۹۲۹ هـ) اطلاعات موثق ما بسیار اندک است. پژوهشهایی که دکتر حشمت مؤید راجع به بوزجانی انجام داده‌اند (← چاپ روضة الریاحین، تهران، ۱۳۴۵، و مقاله‌ای در دایرة المعارف ایرانیکا به ذیل Buzjani, Darvish Ali) به ما بجُز روضة‌الریاحین از سایر آثار بوزجانی آشنا نمی‌کنند. راقم سطور چند سال پیش در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد پیش یک کتابفروش که معمولاً نسخه‌های خطی از افغانستان به پاکستان می‌آورد، نسخه‌ای از آثار بوزجانی (که متأسفانه اسم آن را یادداشت نکردم) دیدم که در پایان آن در طی یادداشتی که به خط کهن بُوده، عنوان بیست و یک (۲۱) اثر بوزجانی ضبط شده بود و بنده فوراً آن یادداشت را برای خود برداشتم. من با چند قرینه یادداشت مذکور را معتبر می‌دانم.

اولاً: این یادداشت در آخر یکی از تألیفات بوزجانی آمده است و بی‌ربط نیست.

ثانیاً: در آن نام «روضة‌الریاحین» و «رشحات القدس فی شرح نفحات الانس» آمده که مسلماً این دو کتاب از بوزجانی است.

ثالثاً: در آن فهرست نام «رساله در شرح ابیات احمد جام» آمده که به ذوق بوزجانی مناسبت تامّ دارد. چون که روضة‌الریاحین او نیز در مناقب احمدجام و اولاد او می‌باشد.

اینکه برای افادهٔ عام فهرست آثار بوزجانی را به همان ترتیبی که در یادداشت خطّی آمده بود، می‌آورم، باشد که روزی آثار گمشدهٔ بوزجانی پیدا شود و این فهرست از آن راه تأیید شود:

۱ـ تحفة‌المحبین فی سیر سیّدالمرسلین.

۲ـ روضة‌الریاحین [چاپ تهران].

۳ـ رشحات القدس فی شرح نفحات الانس. [دو نسخهٔ خطی در دست است، یکی در کتابخانهٔ مجلس، تهران و دیگری در کتابخانهٔ خصوصی آقای حسین پاشای نوایی، ایران. ← فهرست نسخه‌های خطی فارسی از احمد منزوی ۲/۱۱۷۶].

۴ـ حلیة‌النبی فی صورة سیدالمرسلین.

۵ـ منبع الانوار در تفسیر «الله نورالسموات والارض».

۶ـ خزاین الاسرار.

۷ـ ترجمهٔ رسالهٔ حلیةالنبی.
۸ـ مؤلف قدسی تفسیر آیةالکرسی.
۹ـ شرح حدیث من عرف نفسه...
۱۰ـ شرح اربعین عبدالله بن یحیی.
۱۱ـ ترجمهٔ اربعین جریریه.
۱۲ـ معرفة الحق بالحق.
۱۳ـ رساله در شرح ابیات احمد جام.
۱۴ـ شرح ابیات مثنوی مولوی.
۱۵ـ ادعیهٔ صحیحه.
۱۶ـ تحقیق الایمان و الاحکام.
۱۷ـ چهل مسئله، به نثر.
۱۸ـ چهل مسئله، به نظم.
۱۹ـ حقایق نماز.
۲۰ـ حاشیهٔ مختصر تلخیص.
۲۱ـ قواعد صرف هوایی.

عارف نوشاهی
(تهران)

فیل سنگی لاویج

در یکی از آبادیهای دهستان لاویج شهرستان نور مازندران مجسمهٔ سنگی فیلی به رنگ سیاه و مجسمه‌ای دیگر شبیه به پیکر انسان قرار دارد. در سال ۱۳۵۹ ش که مجسمهٔ مذکور مورد بازدید نگارنده قرار گرفت قسمتهائی از خرطوم فیل را گویا غارتگران آثار تاریخی به بهانهٔ یافتن گنج از بین برده بودند. در پیرامون این مجسمه ابهامات زیادی وجود دارد اینکه چرا، چگونه و بدست چه کسی این مجسمه ساخته شده است؟ آیا به‌نشانهٔ تقدیر و بطور مظهری از فیلها که نقش اساسی در جنگها داشتند ساخته شده است و دهها سئوال دیگر که امیدوارم پاسخی مناسب از طرف اساتید محترم بدان داده شود. با توجه به آنکه مازندران بالاخص منطقهٔ لاویج در دوران تاریخی شناخته شده مأمن و محل زندگی فیل نبوده است، لذا وجود چنین مجسمه‌ای ابهامات زیادی را برانگیخته است؟ اما در فولکلور مردم نور آمده است که «لاویجی‌ها به علت کشتن امامزاده که به آنان پناه برده بود نفرین شده‌اند و مشهور است که از آن تاریخ تاکنون تنورهای نان پزی نانشان را نمی‌پزد»[1] قدمت تاریخی آن تا عصر صفویه محرز می‌باشد، زیرا یکی شعرای محلی مازندران امیر پازواری (که دیوان شعر او بعنوان کنزالاسرار توسط برنهارددارن و به اهتمام میرزا شفیع مازندرانی صدراعظم فتحعلیشاه قاجار چاپ شده است) در یکی از دوبیتی‌های خود از این فیل نام برده و آن را معجزهٔ امام حسن مجتبی (ع) دانسته

۱ـ مجتهدزاده، فیروز، شهرستان نور ص ۹۷.

است.

امیرگته جان چی خارجائه لاویج	Amir Geteh jan chi khareh jaeh Lavij
بی‌تش وکله آب وگرمائه لاویج	Bi tash va kaleh Ab va Garmaeh Lavij
فیل هندستون سنگ سیاهه لاویج	Fileh Hendeston sang ciahe Lavij
امام حسن مُعجزنمائه لاویج	Amam Hassaneh moagez namaeh Lavij

برگردان

امیر می‌گوید، جانا چه جای خوبی است لاویج

بدون آتش و منقل آب و گرماست لاویج (اشاره به چشمه‌های آب گرم در لاویج که گویا حاصل فعالیتهای درونی قلهٔ نیمه خاموش دماوند می‌باشد)

فیل هندوستان سسنگ سیاه است لاویج

معجزهٔ امام حسن مجتبی (ع) است لاویج

مسئولین محترم میراث فرهنگی با حفاظت و یا انتقال آن به موزه‌ها می‌توانند از تخریب طبیعی و انسانی آن جلوگیری نمایند.

قوام‌الدین بینائی

(نور)

یای معرفه - یای نکره

در مجلهٔ آینده سال پیش (سال هفدهم شمارهٔ ۱ - ۴) صفحهٔ ۳۸ مقاله‌ای تحت عنوان «یای معرفه - یای نکره» به قلم آقای مهدی افشار نگاشته شده است، که ایشان با تحسین فراوان با موشکافی این نکته را بررسی کرده بودند. قابل تقدیر است که افرادی چون آقای مهدی افشار نکات ادبی زبان فارسی را مورد مداقه قرار می‌دهند. اینک چند کلمه‌ای راجع به این موضوع. در این مقاله پس از بررسی انواع «ی» نوشته شده است: بنابراین می‌ماند که آنرا «ی» معرفه بخوانیم. برای درک بهتر این موضوع ابتدا به شرح نوعی از جمله می‌پردازیم، که آنرا «جملهٔ توضیحی» می‌نامند. جملهٔ توضیحی جمله‌ایست، که دربارهٔ یکی از کلمات جمله توضیحی بدهد و بدین وسیله آن کلمه را بیشتر تشریح کند و بهتر بشناساند.

مثال: خودکاری، که با هم خریده‌ایم، خراب شده است.

اینجا جملهٔ «که با هم خریده‌ایم» جمله‌ای توضیحی برای کلمهٔ «خودکار» است، و نشان می‌دهد که مقصود کدام خودکار است. کلمه‌ای که در پی آن جملهٔ توضیحی می‌آید و بدین وسیله وصف می‌شود، «هستهٔ جملهٔ توضیحی» نامیده می‌شود. مثلاً در جملهٔ بالا کلمهٔ «خودکار» هستهٔ جملهٔ توضیحی مثال ما است. هستهٔ جملهٔ توضیحی غالباً مختوم به «ی» است، که آنرا «یای توضیحی» می‌نامند. به سبب این «ی» است که هستهٔ جملهٔ توضیحی می‌پیوندد، یعنی پس از هستهٔ جملهٔ توضیحی همیشه حرف ربط «که» به کار می‌رود. پس این «ی» یای توضیحی است، که می‌توان آنرا «ی» معرفه هم نامید (چنان که در آن مقاله پیشنهاد شده است). ولی چون یای نکره و یای وحده داریم، اگر بنا باشد یای معرفه بدان

اضافه کنیم، برای دانش آموزان اشکال ایجاد می‌کند وباعث خلط مطلب می‌شود، و چون جمله‌ای به نام جملهٔ توضیحی داریم و این «ی» علامت آن است، پس بهتر است، که آنرا یای توضیحی بنامیم. البته این «ی» در بعضی از موارد حذف می‌شود، که چون مفصل است، برای صرفه‌جویی در صفحات مجلهٔ آینده از ذکر آن خودداری می‌شود، و اما توضیحی در مورد جمله‌ای که در این مقاله به عنوان شاهد به کار رفته است. صفحهٔ ۳۹ سطر ۱۷، این جمله آمده است: «کتابی را خریدم روی میز است.» این جمله در صفحهٔ ۴۰ سطر ۱۱ هم تکرار شده است. و چون حرف «را» پس از کلمهٔ کتابی غلط است و غلطی است که حتی بسیاری از نویسندگان آنرا به کار می‌برند، پس بهتر است، که این موضوع کمی شکافته شود. برای روشن شدن این موضوع لازم است، که ابتدا به طور مختصر چند سطری در مورد ساختمان جمله شرح داده شود:

در کلام (جملهٔ مرکب) جمله‌ای که حاوی مقصود اصلی گوینده است، جملهٔ پایه نام دارد، و جملهٔ دیگر این کلام، که فقط توضیحی اضافی بدین جمله می‌افزاید، جملهٔ پیرو نامیده می‌شود.

مثال: هرچه به او اصرار کردم، با من به مسافرت نیامد.

اینجا جملهٔ «با من به مسافرت نیامد.» جملهٔ پایه است، زیرا مقصود اصلی گوینده دراین جمله بیان شده است و محور اصلی کلام اوست، ولی جملهٔ «هرچه به او اصرار کردم.» جملهٔ پیرو است زیرا توضیحی اضافی بدان می‌افزاید و معنی آنرا توسعه می‌دهد. در جملهٔ مورد بحث مقالهٔ مجلهٔ آینده «کتابی را خریدم، روی میز است.» جملهٔ پایه این کلام بدین صورت است: «کتابی روی میز است.» اینجا فعل «است» احتیاج به مفعول مستقیم (صریح) ندارد، چون فعلی لازم (غیرمتعدی) است. پس نباید به آخر «کتابی» حرف «را» افزود و این «را» در این جمله به خطا به کار رفته است. اینکه چرا این «را» در این جمله یا جملات دیگر و در نوشته‌های دیگر به کار می‌رود. چون کلمهٔ کتاب مفعول مستقیم (صریح) کلمهٔ خریدم در جملهٔ توضیحی بالاست، در بدو امر به نظر می‌رسد، که کلمهٔ کتاب باید «را» داشته باشد، در صورتی که عکس این عمل درست است و جمله چنین باید باشد: «کتابی روی میز است، که من [آنرا] خریدم.» و در این صورت به خوبی مشاهده می‌شود، که کلمهٔ کتاب احتیاج به «را» ندارد. به قاعدهٔ دستوری زیر دقت شود:

اگر هستهٔ جملهٔ توضیحی مفعول جملهٔ پیرو باشد، ولی فاعل (مسندالیه) جملهٔ پایه واقع شود و فعل جملهٔ پایه لازم (غیرمتعدی) باشد، نباید برای هستهٔ جملهٔ توضیحی «را» به کار برد. همچنان که حرف «را» به غلط به هستهٔ جملهٔ توضیحی اضافه می‌شود، در بسیاری از موارد نیز به خطا این «را» از آن حذف می‌گردد.

مثال: مردی راکه اینجا نشسته بود، به مهمانی امشب دعوت کرد.

در این گونه جملات حرف «را» غالباً به خطا حذف می‌شود، که البته غلط است. علت این حذف نابجا بدین سبب است، که چون فعل جملهٔ توضیحی، که فوراً پس از هستهٔ جملهٔ توضیحی واقع شده است، فعلی لازم (غیرمتعدی) است، به نظر می‌آید، که حرف «را» زائد است، در صورتی که این طور نیست. در این گونه موارد باید فعل جملهٔ پایه را ملاک عمل قرار داد، که در این جمله متعدی است. و اگر جای جملات را عوض کنیم، این نکته بهتر ظاهر می‌شود.

مثال: [او] مردی را به مهمانی امشب دعوت کرد، که اینجا نشسته بود.

در این جمله به خوبی دیده می‌شود، که فعل «دعوت کرد» احتیاج به مفعول مستقیم (صریح) دارد و باید برای کلمهٔ «مردی» حتماً حرف «را» به کار برد. پس در این گونه موارد باید همیشه جملهٔ پایه را ملاک قرار داد، و نه جملهٔ توضیحی راکه خود جمله‌ای پیرو است. به دومین قاعدهٔ دستوری زیر دقت

شود: اگر هستهٔ جملهٔ توضیحی فاعل (مسندالیه) جملهٔ توضیحی باشد، ولی در جملهٔ پایه به صورت مفعول به‌کار رود، باید برای هستهٔ جملهٔ توضیحی حتماً «را» به‌کار برد. برای توضیح بیشتر مراجعه شود به دستور زبان فارسی تألیف صادق امین مدنی ص ۲۵۹ و ۲۶۱.

اینک که سخن بدینجا کشید، بد نیست که در مورد کاربرد عمومی «را» جمله‌ای چند گفته شود. زیرا در بیشتر رسانه‌های عمومی و بسیاری از نوشته‌های دیگر حرف «را» به غلط به‌کار می‌رود و با وجود تذکر مکرر باز هم این کاربردغلط ادامه دارد. غالباً جملاتی بدین صورت غلط دیده می‌شود.

مثال: بیژن کتاب برادرم، که مدت شش ماه به عاریه نزد او بود «را» به من پس داد. در صورتی که صورت صحیح آن چنین است: بیژن کتاب برادرم «را» که مدت شش ماه به عاریه نزد او بود، به من پس داد.

اینک جمله‌ای چند درمورد این کاربرد غلط حرف «را». حرف «را» علامت مفعول مستقیم (صریح) جمله است، که به آخر این مفعول افزوده می‌شود. مثلاً مثال کوتاه شدهٔ بالا چنین خواهد شد: بیژن کتاب را به من پس داد. اینجا کلمهٔ «بیژن» فاعل جمله است و کلمهٔ «کتاب» مفعول مستقیم (صریح) آن وعلامت این مفعول «را» است، که بدان افزوده می‌شود. پس مفعول جملهٔ بالا «کتاب را» است و حرف «را» علامت این مفعول. باید دانست که تنهااسم (یا ضمیر) می‌تواند دارای حالت مفعولی باشد، نه جمله. زیرا حالت مفعولی یکی از چهار حالت مخصوص اسم است، که فقط در مورد اسم صدق می‌کند. پس جملهٔ: «که مدت شش ماه به عاریه نزد او بود.» نمی‌تواند مفعول واقع شود، که آخر آن «را» بگیرد. با این توضیح باید همیشه علامت مفعول مستقیم (صریح) را به آخر اسمی که درجملهٔ مفعول مستقیم (صریح) واقع شده است افزوده و نه به آخر جمله، که نمی‌تواند هرگز مفعول واقع شود. حتی باید دقت کرد که حرف «را» فوراً پس از مفعول جمله به‌کار رود و مابین آنها زیاد فاصله نیفتد، و فقط متممهای جداناپذیر را می‌توان بین آنها قرار داد، مانند مثال جملهٔ ما «کتاب برادرم را» که کلمهٔ برادرم نمی‌تواند از کلمهٔ کتاب جدا شود. به مثال زیر در این مورد توجه شود:

بهمن پس دادن کتاب را از سوی کتابخانهٔ دانشگاه تهران، بهانه قرار داد.

که غالباً به غلط به صورت زیر نوشته می‌شود:

بهمن پس دادن کتاب از سوی کتابخانهٔ دانشگاه تهران را بهانه قرار داد. باز تذکر داده می‌شود، که در این گونه موارد باید دقت کرد که حرف «را» کنار مفعول مستقیم خود واقع شود، درست مانند بچه‌ای که نباید از مادر خود زیاد دور نگه داشته شود.

صادق امین مدنی*

---

* ازدکتر امین مدنی که سالها پیش رسالهٔ دکتری محققانه‌ای در زمینهٔ مباحث دستور زبان فارسی در آلمان منتشر کرده است سپاسگزاریم که نسبت به مجلهٔ آینده عنایت همیشگی مبذول می‌دارند. (آینده)

توضیح

☐ نویسندهٔ نامدار آقای نجفقلی پسیان مرقوم داشته‌اند که مرحوم جهانگیر تفضلی در خاطرات خود به جای نام قاسم مسعودی نام عباس مسعودی (صفحهٔ ۷۵۱ سال ۱۷) آورده است. قاسم مسعودی برادرزادهٔ عباس بود. سفرنامهٔ او را مرحوم ابوالقاسم فرزانه و آقای پسیان مشترکاً تنظیم و تحریر کرده‌اند.

یای تأکید و تقویت*

به نظر حقیر نباید این گونه «ی» را «ی» معرفه نامید، زیرا اگر در جملات یاد شده دقّت شود روشن است، که هریک ازاسمهای معرفه که ایشان مثال آورده‌اند، به وسیلهٔ یک جملهٔ موؤل[1] که پس از یک حرف ربط تأویلی (یا تبدیلی به قول استاد خانلری) ذکر شده است، توصیف شده‌اند و هریک از آن جملات پیرو را می‌توان به مفرد تأویل کرد: مثلاً در جملهٔ «مردی که می‌آید پدر من است» می‌توان گفت «آن مردِ آینده پدر من است» پس علّت معرفه بودن اسمهای مذکور جملات موؤل است نه وجود «ی» معرفه.

امّا در مورد این «ی» مطلبی به نظر این کمترین رسیده است که در تتمّه نظر جناب آقای مهدی افشار عرض می‌شود و آن این که، در این که این «ی» را نمی‌توان «ی» نکره نامید تردیدی نیست، امّا به نظر حقیر وظیفهٔ اصلی این «ی» تأکید و تقویتِ تحدید و تخصیص اسمی است که جملهٔ پیرو آن را از سایر اسمهای همگونش جدا می‌سازد، و در این صورت در واقع آن اسمِ محدود و تخصیص یافته جزئی از کلّ است که جملهٔ پیروِ چگونگی آن را مشخّص می‌کند. مثلاً در همانْ مثالِ ایشان جملهٔ پیرو [= می‌آید] اسم موصوف (= مرد) راکاملاً محدود و مخصوص و از سایرین جداکرده است و این است علّت معرفه شدن آن اسم. امّا اگر جملهٔ پیرو یک صفت کلّی را که در مورد همهٔ اسمهای همگون صادق است دربارهٔ اسم یاد شده بیان کند وآن را محدود و مخصوص نگرداند، افزودن «ی» به آن اسم لازم نیست مانند «نان که مایهٔ حیات آدمی است در شهر ما فراوان است» در این مثال «نان» یک اسمِ عامّ و کلّی است و مراد نانِ مخصوصی نیست، در حالی که در جملهٔ «نانی که در اسکو پخته می‌شودْ بسیار خوردنی است» منظورِ آن «نان» ویژه‌ای است که در شهر اسکو با طرز مخصوص پخته می‌شود.

پس باتوجه به مطالبی که گفته شد در مورد «ی» مذکور می‌توان گفت:

۱ـ اگر جملهٔ پیرو برای تحدید و تخصیصِ اسم موصوف که پیش از آن آمده است بیاید الحاق آن «ی» به اسمِ موصوف ضروری است. و در این صورت نمی‌توان جملهٔ پیرو را حذف کرد، زیرا از نظر معنیْ جملهٔ پایه به آن وابسته است. مانند مثالهائی که آقای افشار آورده‌اند. و همچنین این بیت از فردوسی:

پزشکی که باشد به تنْ دردمند ز بیمار چون باز دارد گزند؟[2]

۲ـ اگر جملهٔ پیرو برای تحدید و تخصیص اسم موصوف نیامده باشد، بلکه یک صفت کلّی از آن اسم راکه شامل سایر اسمهای همگون آن است بیان کند، آوردن آن «ی» لازم نیست، و در این صورت می‌توان جملهٔ پیرو را حذف کرد، زیرا بدون آن نیز جملهٔ پایه معنی خود را می‌رساند مانند «ماشین که وسیلهٔ حمل و نقل است برای زندگی امروزی ضروری است». که جملهٔ پایه (= برای زندگی امروزی ضروری است) بدون جملهٔ پیرو (= وسیلهٔ حمل و نقل است) کاملاً معنی خود را داراست.

---

* به مناسبت مقاله آقای مهدی افشار: یای معرفه ـ یای نکره مندرج در آیندهٔ شمارهٔ ۱ـ ۴ سال ۱۷.

۱ـ در مورد جملات موؤل رجوع شود به دستور استاد خیّامپور ص ۱۴۲ به بعد.

۲ـ همان مدرک ص ۱۴۳.

۳ـ گاهی اسم موصوف پیش از جملهٔ مُؤوّل به وسیلهٔ «این» یا «آن» یا اسم خاصّ بودن معرفه (= محدود و مخصوص)) شده است و نیازی به تحدید و تخصیص ندارد، در این صورت آوردن ونیاوردن «ی» یکسان است، جز این که آوردن «ی» تحدید و تخصیص آن اسم را بیشتر می‌کند، و در واقع این «ی» نقش تأکید کننده دارد. در مثالهای زیر هر دو صورت آمده است:

الف ـ بدون «ی»

ای ساربان آهسته ران کآرام جانم می‌رود — آن دل که با خودداشتم با دلستانم می‌رود

(سعدی)

ب ـ با «ی»

آن دختری که تنگِ وفا بود، او نبود — او نسبتی بدانْ بتِ آشوبگر نداشت

پژمان بختیاری

باتوجه به موارد یاد شده بهتر است این «ی» را «ی» تأکید و تقویت بنامیم، نه «یای» معرفه، که پیش از جملهٔ تأویلی و با اسم موصوف استعمال می‌شود.

گفتنی است که دکتر خطیب رهبر نیز قبل از آقای افشار این «ی» را یای تعریف نامیده است.[۳]

اسماعیل تاج‌بخش
(ارومیه)

۳ـ گلستان ص ۷۱، ۳۴۸، ۴۰۲، ۴۴۳، ۴۸۸.

برای توجه مدیران محترم مجلات فرهنگی، ادبی

فهرست مقالات فارسی

تاکنون چهار جلد از فهرست مقالات فارسی منتشر شده است. درین چهار جلد مشخصات مقاله‌هایی که در زمینهٔ تحقیقات ایرانی است و در مجله‌های اساسی و جدی و مجموعه‌ها درج شده بوده است استخراج و به تقسیم‌بندی موضوعی، با آوردن فهرستهای راهنما به چاپ رسیده است و ظاهراً مرجعی است که گاهی به آن مراجعه‌هایی می‌شود.

برگه‌برداری برای پنجمین جلد، مربوط به سالهای ۱۳۶۱ـ ۱۳۷۰ که در طول سالهای مذکور انجام شده به پایان رسیده و به چاپ سپرده شده است. اکنون استخراج مشخصات مقاله‌های مجله‌ها و مجموعه‌هایی که از سال ۱۳۷۱ به چاپ می‌رسد آغاز شده است.

چون منظماً بر تعداد نشریات ادبی و فرهنگی روز به روز افزوده می‌شود و دستیابی به همهٔ آنها برای گردآورندهٔ فهرست مقالات فارسی دشوارست ناچار از مدیران مجلات و نویسندگان یا ناشران مجموعه‌ها درخواست می‌شود در صورتی که تمایل دارند مشخصات مقالات مندرج در مجلاتشان حتماً در فهرست مقالات فارسی بیاید تا مورد استفادهٔ مراجعه کنندگان باشد؛ نسخه‌ای از مجله را مرتباً به نشانی ایرج افشار ـ صندوق پستی ۱۹۵۷۵/۵۸۳ (تهران) بفرستند. لطفی که درین باره می‌شود موجب آن خواهد بود که پژوهندگان و دانشجویان همه مطالب متناسب با فهرست را بشناسند و چیزی از قلم و فهرست نیفتد.

علیقلی جوانشیر

شوخیهای جنگل

علیقلی جوانشیر به مناسبت سفرهای پیادهٔ جنگلی دوستان که هربار چند روز مدت می‌گرفت دو قصیده سروده است. به مناسبت یادگار بودن آنها ازگذشته‌های دوستانه درج می‌شود تا نوعی از تفنن شعری را نموده باشیم.

در سفر اول دوستان همراه عبارت بودند از منوچهر ستوده، مصطفی مقربی، عباس زریاب خوئی، علیقلی جوانشیر، احمد اقتداری، همایون صنعتی، محسن مفخم، ناصر مفخم، نادر افشار، ایرج افشار.

قصیدهٔ سفر دوم خطاب به منوچهر ستوده است که در آن سال در لندن بود (۱۳۳۷) و دوستان سفر عبارت بودند از احمد اقتداری، علیقلی جوانشیر، محسن مفخم، ناصر مفخم و ایرج افشار.

آینده

جنگلیهٔ اول
(خرداد ۱۳۳۲)

بارو بنه بر پشتها بر شیوهٔ حمالها ... سرگشته اندر بیشه‌ها چون دستهٔ چیدالها

افتاده برکوه و دره در جستجوی منظره ... استوده و ایرج با جمعی از جهالها

یاران یوم الزینه‌ها از دوری بوزینه‌ها ... دارند گفتی سینه‌ها از غصه مالامالها

درکوه و جنگل دره‌در پویا و جویای خطر ... حقا که درنوع بشر دارد جنون اشکالها

ازشوق روی دیو و دد رفتیم بیرون از بلد ... چونانکه اصحاب خرد هنگام مستیوالها

* * *

از رودبار این کاروان سوی سیاکل شد روان ... گاهی روان گاهی دوان اندر پی آمالها

روز نخستین ز آسمان بارید بارانی چنان ... چون اشک چشم عاشقان یا آب از غربالها

گفتی خردها خیره شد دلهای روشن تیره شد ... جنگل روان را چیره شد ادبار بر اقبالها

شب در مسیر کاروان شد خشمگین رودی عیان ... دردا که بگذشتن از آن می‌داشت بس اشکالها
از قد فزون ژرفای او وز حد برون پهنای او ... آوای رعد آسای او چون همهمهٔ طبالها
دوتا دوتا، سه‌تا سه‌تا، دادیم برهم دستها ... رفتیم با هم پاپا چون کور از گودالها
گفتی پی حفظ شرف گشتیم یکسر جان بکف ... کردیم در راه هدف از مرگ استقبالها
بیچاره‌ای از جمع ما کش نام باشد مصطفی ... از ترس میجست التجا بر دامن ابطالها
آویخت مرا استوده را مرد جهان پیموده را ... امید بس بیهوده را دل بست ز استیصالها
بشنو ازین یار دغل کانجا براندش از بغل ... تا خود ز عمریت اجل بنماید استمهالها
همراه بی عرق و عصب دادش به آب پر غضب ... شد موج با وی در لعب چون توپ در فوتبالها
دیدم به آب اندر سری افتان و خیزان چون پری ... یارب نبیند کافری هرگز ازین احوالها
از بس سبک غلطیدنش گفتی که مادست آن تنش ... ای کاش بودی ز آهنش بر پایها خلخالها
غوطه‌زنان مانند بط وز دست و پا گشته سقط ... بشکسته چوبش از وسط از فرط استعمالها
مادر همان مرد حوان و اندر دلیری قهرمان ... کز سام او ترسد بجان در نیویورک اسمالها
چون دید یارش مصطفی در عالم خوف و رجا ... گشته زبون و بینوا مقرون باضمحلالها
برجست چون شیر ژیان بگرفت او را از میان ... گفتی که شاهین است آن گنجشک بر چنگالها
رود سیه پیموده شد دلها از آن آسوده شد ... اما به آب آلوده شد الللبس و الاموالها
جمعیت دامن تران از درد و رنج بیکران ... بودند مثل مادران در ماتم اطفالها
شد بعضی از اعضایمان از صولت سرما نهان ... بیجان و سرد و ناتوان چون کرم در یخچالها

* * *

اینک بباید آتشی شمعی سرائی گالشی ... شامی سپس آسایشی از بعد استغلالها
گشتیم جویای الو افتاد ایرج بر جلو ... کو بود هر جا پیشرو ما نیز از دنبالها
نادر پی مأوا بشد تا کلبه‌ای پیدا بشد ... پس آتشی برپا بشد بر این پریشانحالها
گرد الو ترجامه‌ها کردند شب هنگامه‌ها ... القصه شب تا نیمه‌ها سرشد بدین منوالها
وانگاه شامی ماحضر آمد میان سفره بر ... خوردند یاران مختصر تا آخرین مثقالها
نهصد قطار از اشتران نهصد شتر هریک ازان ... بر هر یکی از کنجدان باری گران حمالها[1]
ما را مکش دور از وطن کاینجا نه گور و نه کفن ... نه یک نشان از گورکن نه نامی از غسالها
چون سیر شد ما را شکم از خوردن نان و نعم ... خفتیم بر پهلوی هم خوابید فیل و فالها

* * *

فردا که بار آسمان آمد برون از آشیان ... بهر تماشای جهان گسترد زرین بالها
گفتی که آن شکر و دعا مقبول شد نزد خدا ... یا خود بفرمان قضا تغییر شد احوالها
ز آنروز حمل کوله‌ها تعویض شد بر چارپا ... گشتند ره پویان رها از زحمت آشغالها
یک قاطر چست و چموش اما ز باد پر خمش ... انگار گشته کوله پوش از روی دم تا یالها
القصه تا ختم سفر بگذشت بی‌دردو و خطر ... الا بر این چندین نفر مشروح در اذیالها

* * *

۱ـ عباس زریاب: «نهصد قطار، هرقطار، نهصد شتر کنجد بار، هر اشتری نهصد بار شکر ترا یا خفاره».

در «حمره‌پل» آن خان می‌رفت مغرور از ظفر — خوشحال اما بی‌خبر از حیلهٔ محتالها
از بس که بود آن کله شق همواره در فکر سبق — نگذاشت در جانها رمق از سرعت اعمالها
خان آمد از وی بر غضب رد ضربتی بهر ادب — شد حال ایرج منقلب وا ماند از قلقالها
محسن شده بیچاره‌ای در بیشه‌ها آواره‌ای — از درد پوتین پاره‌ای واخوردهٔ وصالها
بدرود گفته خانه را آسایش شاهانه را — پوشیده ریش چانه را مانند کاردینالها
ناصر ز پا رنجور شد از رهروی معذور شد — وز درد پا مجبور شد گردد سوار مالها

* * *

شد در سیاکل قافله غرق نشاط و هلهله — چون روزه گیران دله از غرهٔ شوالها
تفصیل اسماء قرا خود می‌سزد استوده را — ما گوشه‌ای از ماجرا گفتیم ما اجمالها

جنگلیهٔ دوم*
(اردیبهشت ۱۳۳۷)

ای کرده به شبهای سیه طی منازل — ای مرد جهانگشته و ای رهبر عاقل
ای در همه جا پیشرو کوهنوردان — وی یکتنه با لشکر انبوه مقابل
هر بار که در گردش سالانهٔ جنگل — سر بر خط فرمان تو بودیم ز منزل
هرگز نفکندی خطر اندر دل ما بیم — چون داشت مهین رهبر ما بر سر ما ظل
از هول تو بودند پلنگان متواری — وز بیم تو ببران به اطاعت متقبل
رفتی و نشستی به اقالیم اجانب — گشتی ز رفیقان غوی فارغ و غافل
«کذاب حالا» خبرت هست که این بار — دور از نظر و همت آن مرشد کامل
شد قصهٔ ناکامی ما نقل منابر — شد خواری و رسوائی ما نقل محافل
«کذاب جبالا» خبرت هست که این بار — بر ذلت و بر خفت این امت بزدل
شد ملتی اندر طبرستان متألم — شد جنگلی از خندهٔ خرسان متزلزل
«کذاب جبالا» خبرت هست که این بار — گردید فضائل همه مقهور رذائل
امسال من و ایرج و خان و دو مفخم — هر پنج نفر لطف خدا را متوکل
از نقشه طریقی بگزیدیم به جنگل — کز غرب «ورسک» است روان جانب بابل
افشار طلیعه شد و خان قافله سالار — زانگونه که مرسوم سپاه است و قوافل
محسن به سخنگوئی ما گشت معین — کو را به سخن نیست حریفی متماثل
شد ناظر ما ناصر و دادیم کسی را — مالیه که بشناخت مخارج ز مداخل
فرمود مرا قافله سالار که با نظم — تحریر کنم شرح وقایع به مراحل
افسوس که اجرا شد آن نقشه تمامه — افسوس که یاری ننمودند عوامل
ز آبادی عباس[1] برفتیم فراتر — دردا که فراهم نشد اسباب و وسائل
آن نقشهٔ مبسوط نظامی که تردد — در صحت آن راه نیابد به مخایل
ما را به چنان خواری و شرمندگی افکند — کز گفتن آن ننگ نشینند به رسائل
دیدیم در آن نقشه مراتع متعدد — جستیم از آن نقشه منابع متسلسل
آنجا ز «ورسک» از ره «چل چشمه» به «آلاشت» — بد سی و سه قریه متقارب به فواصل

---

* این بار منوچهر ستوده در سفر انگلستان بود و قصیده خطاب به اوست.

۱ـ عباس آباد

اما به عمل آنچه بخواندیم غلط بود　　برنامه از آن یکسره ضایع شد و باطل
بودند مراتع همه خالی ز بهائم　　بودند منازل همه خالی ز قبائل
دانی تو که از نقشه و برنامه در این ملک　　جز رنج و ندامت نشود عاید و واصل
برنامه اگر باز نمودی گره از کار　　ور نقشه نمودی به یقین حل مسائل
بر کشور ما خلق زمین بهود ماهی　　با میهن ما خلد برین بود معادل
نه خوف در او بود و نه بیداد و نه اندوه　　نه دزد در او بود ونه بیمار و نه سائل
مردان همه از صحبت حوران متلذذ　　زنها همه بر دامن علمان متوسل
در زمزمه در زیر زمین جوی بهشتیش　　در چهچهه بر شاخهٔ طوبیش عنادل

* * *

باری بروم بر سر برنامهٔ جنگل　　ما را بجز از درد از این بحث چه حاصل
آن نقشه و برنامه چو یکباره به هم ریخت　　وان کاخ امل یکسره ویران شد و زایل
در قریهٔ «اوریم» نشستیم به ککاش　　گردید نظرهای فراوان متبادل
افشار که در شیوهٔ جمالی یزدیش　　تعبیر نداده است پس از دیدن ایغل
گفتا که من از مقصد خود روی نتابم　　هرچند که تنها روم از راه «دراسل»
محسن که ز آبادی عباس به «اوریم»　　فرسوده بد اعضاش اعالی و اسافل
می‌گفت که این نقشه و برنامهٔ مغلوط　　وحی است و مگر از طرف حق شده نازل
من می‌روم آسان به لب جادهٔ آهن　　تا وارهم از زحمت برنامهٔ مشکل
دیدم که ز هم می‌گسلد رشتهٔ صحبت　　آری گسلد در کف جهال سلاسل
آنجا که کشد کار به تعریق و جدائی　　ماما که نیاز است به تدبیر محلل
گفتم که تشتت نبود رسم رفاقت　　خاصه ز شما مردم صاحبدل فاضل
یک روز تبه گشته و نیمی به تباهی است　　مقصد گم و فرصت کم و ره مبهم و هائل
نه راهنمائی و نه اسبی که کشد بار　　باری نه چنان کش بتوان شد متحمل
بی‌تیر و تفنگ چون کنم آهنگ پلنگان　　در پنجهٔ شاهین چه برآید ز حواصل
گیرم که ز دیو و دد جنگل نهراسیم　　آیا بتوان رست ز گرما و «آنوفل»
آن به که بگیریم ره قریهٔ «حمراء»[1]　　زانجا بشتابیم به دریا و سواحل
آخر بفتاد از جر ابلیس به پائین　　افشار که بس سر بهوا بود اوائل
محسن که ز سر سختی ایرج نگران بود　　شد خرم و خندان چو درآمد خرش از گل
ناصر هم از این واقعه شد راضی و شاکر　　کو رنج همی برد ز اوجاع مفاصل
خان سیز به معنای رضا کرد تبسم　　کو اهل وفاق است و رفیق متعادل
رفتیم بر آن قریه و دیدم بسی مهر　　از مرد سخی طبع و کریمی متمول
«باوندی» با همت و با شوکت و با علم　　«باوندی» خوش‌طینت و خوش‌صحبت و خوشگل
گسترده شد از دولت او سفرهٔ رنگین　　شرمنده شد از سفرهٔ ما روح «بشامل»
چون سیر بخوردیم نشستیم به خودرو　　تن خسته و بی‌حال چو طفلان مختل

* * *

دیدیم به ره منظرهٔ کوهی و غاری　　اکنون شنو قصه آن غار ز قائل

۱ـ سرخ آباد

بوده است در او لشکر خورشید سپهبد | در جنگ سپاهان عرب راکب و راحل
هر بار که می‌برد یورش خصم مهاجم | خورشید همی کرد هجومی متقابل
آن روز که کرده است سپهبد سفر از غار | تا جیش تدارک کند از ساری و ناتل
دیده است مگر همسر او میر عرب را | گشته است دلش میر عرب را متمایل
آموخته بر میر عرب رمز در غار | تا شب به درون آید و گردند مغازل
چون باز شده مدخل آن غار شبانگاه | ره یافته آن لشکر خونخوار به داخل
خورشید نگون بخت چو دریافته آن حال | نوشیده یکی جام پر از زهر هلاهل

* * *

کوتاه کنم قصه از آن راه برانديم | بر شاهی و بابلسر و چالوس ممحل
کاری بکردیم بجز خواب و خور این بار | چون مردم بیکاره و تن پرور و کاهل
هرجا که رسیدیم همه یاد تو کردیم | ای کرده به شبهای سیه طی مراحل

کچلی و بدحسابی

...فکر می‌کنم حدود بیست و هفت هشت سال پیش آقای ایرج پزشکزاد طنزنویس معروف و نویسندهٔ کتاب «دائی جان ناپلئون» در مجلهٔ فردوسی به مناسبتی مطلبی نوشته بود که هنوز پس از گذشت سالها مضمون آن بخاطرم مانده.

نوشته بود، وقتی که من کلاس دوم و سوم ابتدائی بودم باتفاق پدرم و خانواده‌ام در یکی از شهرهای دور از مرکز زندگی می‌کردیم. پدرم رئیس اداره‌ای بود (یادم نیست که نوشته بود رئیس گمرک بود یا ادارهٔ دارائی) و من در تنها مدرسهٔ ابتدائی آن شهر درس می‌خواندم و چون پدرم از رؤسای شهر بشمار می‌رفت، بالطبع سر و وضع و لباس و پوشش و نظافت من و دو سه همشاگردی دیگر که لولهنگ پدران آنها هم آب بیشتری برمی‌داشت بهتر از سایر بچه و انبوه شاگردان مدرسه بود و بهمین نسبت درس و مشق‌مان هم بهتر از سایرین.

یک روز مدیر مدرسهٔ من و آن چند شاگرد خوش سرولباس و مرتب و منظم دیگر را به دفترش احضار کرد و کیف و کتاب‌مان را زیر بغل مان داد و از مدرسه اخراج‌مان کرد بدون اینکه توضیحی در این زمینه بما بدهد.

من گریه‌کنان وارد منزل شدم و وقتی پدرم فهمید که مرا از مدرسه اخراج کرده‌اند خیلی ناراحت و عصبانی شد و هرچه از من توضیح خواست چون جوابی نداشتم به پدرم بدهم سکوت کردم.

فردا صبح پدرم دست مرا گرفت و به دبستان نزد مدیر مدرسه بُرد و علّت اخراج مرا پرسید.

مدیر مدرسه در جواب پدرم گفت: واللّه آقای فلانی، شما که غریبه نیستید، اخیراً (کچلی) بین شاگردان مدرسهٔ ما بصورت اپیدمی درآمده و بچه‌ها و شاگردهای این مدرسه از دم به بیماری مسری کچلی مبتلا شده‌اند. ما جریان امر را به مرکز گزارش کردیم و کسب تکلیف کردیم از مرکز به ما نوشتند که بچه‌های کچل را از مدرسه اخراج کنیم که بیماری کچلی‌شان به دیگران سرایت نکند.

پدرم با تعجب به مدیر مدرسه گفت: آخر پسر من که کچل نیست! از نظر نظافت و بهداشت هم با همه کمبودی که در این شهر وجود دارد می‌بینید که چقدر تر و تمیز و آراسته و مرتب است!

مدیر مدرسه گفت: درد همین جاست آقای فلانی! چون ما دیدیم اگر بخواهیم دستور مرکز را

اجرا کنیم و بچه‌های کچل را از مدرسه اخراج کنیم مدرسه تعطیل می‌شود و این برای ما مسئولیت داشت، روی این اصل ناچار شدیم برای اینکه مدرسه تعطیل نشود و از طرفی دستور مرکز هم بلااجرا نمانده باشد پسر شما و دو سه شاگرد دیگر را که کچل نبودند از مدرسه اخراج کردیم تا مدرسه تعطیل و منحل نشود.

حالا حکایت کار بنده و چند مشترک خوش حساب مجلهٔ آینده است با این نشریهٔ فرهنگی و تاریخی. برای اینکه مجلّه تعطیل نشود ارسال بموقع مجله آینده را برای ما چند مشترک خوش حساب که به موقع حق اشتراکمان را می‌پردازیم قطع کرده‌اند، چون اگر حسابداری نشریهٔ آینده می‌خواست مجلهٔ مشترکین بدحساب را قطع کند مجله تعطیل می‌شد، روی این اصل ارسال مجله را برای بنده و امثال بنده قطع کردند تا انتشار مجله ادامه داشته باشد و تعطیل نشود وگرنه دلیل دیگری بنده نمی‌بینم که پس از ده ماه انتظار و چشم به راه بودن تا این تاریخ که دی ماه، یعنی ماه دهم سال ۱۳۷۰ شمسی است مجله بدست من نرسد ومال بقیه رسیده باشد.

خسرو شاهانی

محمد خرمشاهی

تهران!

گویند، چو آمدم به تهران
این شهر، مرا دویدن آموخت
از بهر دولقمه نان، شب و روز
منت زهمه کشیدن آموخت
تعظیم به بنده داد تعلیم
مانند فنر خمیدن آموخت
چون جنس زبیخ وبن گران بود
اجناس گران خریدن آموخت
آدامس نهاد در دهانم
دندان مرا جویدن آموخت
با نیش زدن به یار واغیار
چون مار، مرا گزیدن آموخت
چون موش زترس خاک و دوده
در لانهٔ خود خزیدن آموخت
زین شهر دلم گرفته،ای دوست
اسباب ملال خاطرم اوست!

نقل از «گل آقا»
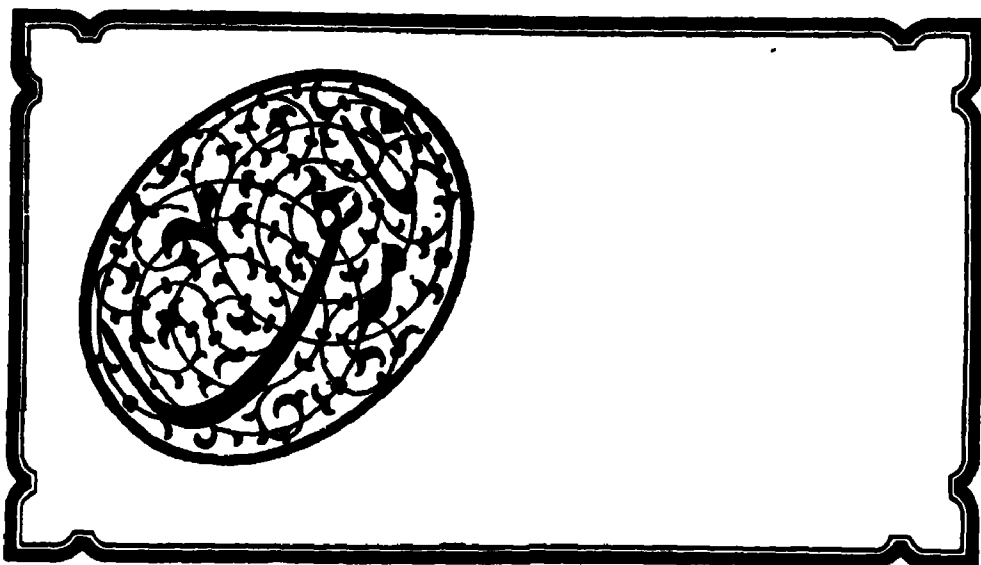
تیمورتاش در زندان

بزرگ مرد، مهدیقلی خان هدایت «مخبرالسلطنه» در آغاز خاطرات و خطرات می‌نویسد: «یکی تاریخ می‌نوشت واقعه‌ای در نظرش اتفاق افتاد و دوستان در مُلاقات، مختلف روایت کردند، کتاب خودش را در آتش انداخت گفت همه روایات ازین قبیل است.»

در شماره‌های ۱ـ ۴ سال هفدهم، فروردین ـ تیر ۱۳۷۰ درمورد تصحیح قسمتی از مطلب مندرج در شمارهٔ ۱۰ ـ۱۲ مجلهٔ آینده دی ـ اسفند سال ۱۳۶۸ زیر عنوان تیمورتاش در زندان دربارهٔ دستگیری تیمورتاش از قول سرتیپ محمدعلی صفاری ارسال فرموده بودند که ضمن سپاس و تشکر از شیوهٔ ارائه شایسته‌ای که بر صراط مستقیم کوی آشنائی بود، برای اطلاع خوانندگان گرامی مطالب زیر را تقدیم می‌دارد.

حقیر در پاسخ سئوالات مجلهٔ وزین آینده عریضه‌ای تقدیم داشتم که گرچه بمنظور ارائه نبود، امّا در نهایت لُطف در شمارهٔ ۵ـ ۸ سال شانزدهم مرداد ـ آبان ۱۳۶۹، درج شد و چون در صدد نشر کامل اثر بودم دربارهٔ این نکته و سایر نکات به جستجو پرداختم تا شاید نسخه‌ای قابل به هممیهنان ارجمند تقدیم گردد و آنچه یافتم بدون کم و کاست بر متن اصلی حاشیه نمودم و نقل قول جناب تیمسار سرتیپ صفاری را نیز بمحض دریافت اضافه نموده‌ام، گرچه یادداشتهای حقیر پس از گذشت قریب پنجاه سال از زمان دستگیری در ورق پاره‌هایی ناهماهنگ با نظارت فردی تدوین می‌شد که بیش از یکصد سال در نشیب و فراز زندگی گداخته شده و جز سختی آسایشی ندیده و همین امر موجب خلقی بسیار تند و شجاعتی ذاتی در مسیر حیات او گردیده بود که با تمام کهولت فرزند علاقه‌مند و نوجوان را در مقام سائل فرصت به لب گشودن نمی‌دارد، ولی باید اذعان داشت که این ورق پاره‌ها حاوی نکاتی قابل توجه است که بدنبال عرض جوابیهٔ نقل قول مندرج در شمارهٔ فروردین تیر، تذکرات قسمتی را که مربوط به مطلب آمده در شمارهٔ ۱۰ـ ۱۲ آینده است تقدیم می‌دارم.

هرچند این قسمت از یادداشت یعنی نحوهٔ دستگیری تیمورتاش در متن موردنظر با توجه بآنچه گذشت برای حقیر هم جای بحث دارد، گاهی تصور می‌کُنم که با نحوهٔ دستگیری سردار اسعد بختیاری آمیخته شده که باز آنهم جای سخن دارد، امّا این مطلب بوده است وهمانطوری که در نامهٔ قبلی عرض شد نه فرد سوّمی بوده است تا رد یا قبولی باشد و نه ناقل اهل بافندگیست، کما آنکه

بسیاری از حقایق داخل زندان ازین یادداشتها روشن می‌شود، گرچه با توجه بآنچه آمد حقیر منکر اشتباهاتی در تدوین مطالب نیستم که با دقت صاحبان نظر رفع خواهد شد ان‌شاءالله، اما فرمودهٔ جناب سرتیپ صفاری هم با آنچه در مآخذ دیگر از جمله سفرنامهٔ بلوشر سفیر آلمان درایران که به قول خود بلوشر از دوستان تیمورتاش بوده و حتی در زندان نیز با هم مکاتبه داشته‌اند متفاوت است. او درکتاب خودتحت عنوان سرانجام دردناک وزیر دربار می‌نویسد: «در اوایل بازگشت وزیر دربار از سفر اروپا، هنوز صداهای مخالف مجال جسارت و خودنمایی نداشتند، اما درتابستان ۱۹۳۲ (۱۳۱۱ هجری، شمسی) وضع صورت دیگری بخود گرفت.[۱] اما تیمورتاش که بلافاصله در زندگی اجتماعی ظاهر می‌شد مثل همیشه شاداب و خندان بود چه در مهمانی چه در سواری و اسب دوانی و چه در مراسمی که از طرف کلوب ایران به ریاست او برپا می‌شد، همواره با نشاط و سرزنده بود، اما آنطور که من از کسان نزدیک او شنیدم، این همه ظاهرکار بود. اطبای اروپایی حق داشتند که به او گفته بودند اعصاب خود رازیـادزیر فشار گذارده است، در اواخر ژوئیه ۱۹۳۲ مرداد ۱۳۱۱ هـ ش وی دچار حمله‌های جدی قلب شد و آثاری از تنگی نفس در او ظاهر گردید، در نتیجه می‌بایست به ناحیهٔ کم ارتفاع دریای‌خزربرودتاقلبش‌استراحت‌کند... پس‌ازمرخصی‌کوتاهی‌که‌بمنظوراستراحت‌صورت گرفت، تیمورتاش به شغل خود بازگشت وباز بانجام وظایف خودپرداخت. مذاکرهٔ چهار ساعته‌ای نیز با نواب [رئیس نظار بانک ملی] داشت که در پایان هر دو یکدیگر را در آغوش کشیدند...

... در همین ایام در تهران ماجرای قماری روی داد که رسوایی ببار آورد. این قمار به مغضوب شدن دیبادست راست تیمورتاش انجامید تا اینکه در روز چهارشنبه قبل از عید میلاد مسیح ۱۹۳۲ میلادی خبر اینکه تیمورتاش ساقط شده است بسرعت باد و برق در سراسر تهران منتشر شد.»

در حالیکه هدف از رفتن بشمال در اینجا بخاطر ابتلاء تیمورتاش به مرض قلبی عنوان شد و از سوی تیمسار به بیماری او اشاره نشده است و دیگر مرخصی اودر تابستان و ماه مرداد بوده است که فصل مناسب سفر شمال می‌باشد و سپس در زمستان قبل از عید میلاد مسیح عزل و توقیف می‌شود یعنی بین بازگشت و عزل او بیش از پنج ماه تفاوت زمانی وجود دارد که فرمودهٔ تیمسار چنین بُعد زمانی را نمی‌نماید و با توجه به آن که محل کار تیمورتاش و تیمسار در دربار بوده و طبق گفتهٔ بلوشر، و در بازگشت بانجام وظیفهٔ خود پرداخته وتیمسار فرموده‌اند: او را ملاقات نکرده است، سپس بلوشر می‌نویسد:

«خبرعزل‌نامبرده‌درروزچهارشنبه‌درسراسر تهران پیچیده»، در صورتی که شنبه به اطلاع ایشان رسیده است و در پایان عزیمت تیمورتاش بشمال هم بدون اطلاع شاه در آنزمان اضطراری خود جای تأمل است اگرچه هیچ امری بعید نیست، ولی اینها همه امّاهایی است که در اینگونه نقل قولها پیش می‌آید و وجود دارد، اما همین نوشته‌ها نیز در نهایت یاریگر روشنی امر است که بقول بیهقی «هیچ نبشته نیست که آن بیکبار خواندن نیرزد»، و حقیر هم به پیروی از فرد مورد نظر هدایت این دفتر را بآتش نخواهم انداخت، زیرا همانطوریکه عرض شد در همان مطلب تقدیمی دو نکته وجود دارد که بیشتر از روایت دیگران مقرون به صحت مورد توجه است. اوّل زمان مرگ تیمور تاش و دیگر نحوهٔ سلب آسایش از او در داخل زندان می‌باشد، در مورد زمان مرگ او مهدیقلی خان هدایت نهم مهر ماه ۱۳۱۲ نوشته است[۲] و مهدی بامداد نیز عیناً نقل کرده است.[۳]

۱ـ سفرنامهٔ بلوشر، ویپرت فون بلوشر، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، انتشارات خوارزمی، بهمن ۱۳۶۳ هـ ش، تهران، صص «۲۴۸ـ ۲۴۹».

۲ـ خاطرات و خطرات مهدیقلی خان هدایت مخبرالسلطنه، انتشارات زوار، ۱۳۴۴، چاپ دوّم، تهران ص ۳۹۷.

۳ـ شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، انتشارات زوّار، ۱۳۵۷، چاپ دوّم، تهران، ص «۲۴۳».

نهم مهرماه ۱۳۱۲ مُصادف با روز یکشنبه است، در صورتیکه کاراخان قایم مقام کمیسر امور خارجه «معاون وزارت خارجه» در هشتم مهر ماه ۱۳۱۲ روز شنبه بمنظور مذاکره و استخلاص تیمورتاش وارد تهران میشود.[۴] بامداد می‌نویسد: ظاهراً قضیه... برای حسن تفاهم و... بود، لکن باطن امر و علت آمدن کاراخان به ایران فقط برای آزادی و رهایی تیمورتاش از بند بود و حتی این موضوع یعنی بخشایش و عفو تیمورتاش را در هنگام ملاقات با شاه عنوان کرد، لکن چون شاه قبلاً موضوع مورد بحث را کاملاً درک کرده بود از این جهت موقعی که کاراخان موضوع تیمورتاش را پیش کشیده و از شاه عفو و بخشایش او را خواهش کرد، شاه جواب داد از قرار معلوم حال مزاجی تیمور چندان خوب نیست وشاید مُرده باشد، در صورتیکه زنده باشد بسیار خوب، فکری درین باب می‌کنیم.[۵]

اتفاقاً موقعی که این بیانات مبادله می‌شد تیمورتاش قبلاً فوت کرده بود. «نهم‌مهر» بعد خود کاراخان برای تماشای زندان قصر رفت و نظرش ازرفتن به قصر این بود که تیمورتاش را مُلاقات کند. وقتیکه ازو جویا شد و جای او را پرسید، زندانبانها به وی گفتند: «چند روز است که درگذشته است».

با توجه به آگاهی از قصد مسافرت کاراخان به ایران و ورود بتهران در شنبه هشتم مهر و اظهارات شاه، مرگ او باید پس از محرز شدن آمدن کاراخان و قبل از ورودش به تهران انجام پذیرد که همان روز پنجشنبه ششم مهر ماه ۱۳۱۲ می‌باشد.[۶،۷]

در مورد سلب وسایل آسایش تیمورتاش در زندان بلوشر و مهدیقلی خان هدایت و مهدی بامداد به نقل از هدایت مطالبی نوشته‌اند که با بررسی اندکی صحت و سندیت محتوی مطلب تیمورتاش در زندان روشن می‌گردد. در این زمینه بلوشر می‌نویسد:

«در اینجا [قصر قجر] بدواً به او امتیازاتی دادند، وی می‌توانست سلول خود را با اموال شخصی مبله کند وبه آشپز خودش دستور بدهد برایش غذا بپزد، اما این امتیازات یکی پس از دیگری در جریان چند ماه به نحو ظالمانه‌ای سلب شد[۸] و هدایت می‌نویسد: «روزی شاه بحبس می‌روند، مختصر وسایل آسایش و نظافت که برای اومهیا بود امر می‌کنند بیرون بریزند.»[۹،۱۰] که ثبت شنیدنیهای خارج از محیط زندانست و شاه هم در طول این‌دهسال‌یعنی(۲۰ـ۱۳۱۰)تاآنجاکه بررسی شد، شاه سری به زندان قصر نزده است و کلیهٔ امور وسیلهٔ آیرم، راسخ و نیرومند حل و فصل می‌شده، شاید اگر چنین بازدیدی صورت می‌گرفت درجایی ثبت می‌شد و یا نیرومند و راسخ در دفاعیه‌های خود آنرا مستمسک قرار می‌دادند.[۱۱] دیگر آنکه تا آنزمان سلولی دربین نبوده است و با توجه به گفتهٔ بلوشر در مورد بیماری محل حیاط قرنطینه صادق است.

در پایان دربارهٔ یادداشت آقای علیرضا میرعلینقی چنان تصور می‌کنم باتوجه بآنچه عرض شد نظر ایشان نیز تأمین شده باشد و مأخذ اوّلیه روایت ایشان کتاب خاطرات و خطرات است.[۱۲] البته جز

۴ـ ۵ـ همان کتاب، ص ۲۴۱.

۶ـ مجلهٔ آینده، شماره «۱۰ـ ۱۲» دی ـ اسفند ۱۳۶۸ ص ۷۹۳.

۷ـ مطلب آمده در مورد فوق «۶» تیمورتاش در زندان مطالب مجهول یادداشتهای عباس اسکندری را روشن می‌سازد، رک، کتاب آرزو، تاریخ مفصل مشروطیت ایران، عباس اسکندری انتشارات غزل، چاپ دوّم، زمستان ۱۳۶۱، تهران، صص ۷۴ـ ۸۴ بلوشر هم روز مرگ تیمورتاش را سوّم اکتبر ۱۹۳۳ نوشته است که با روز سه‌شنبه یازدهم مهر ۱۳۱۲ مصادف می‌گردد و اشتباه است، ضمناً روز عزل تیمورتاش را هم سوّم دیماه نوشته‌اند که با روز شنبه یعنی روز مورد نظر سرتیپ صفاری مطابقت دارد و چهارشنبهٔ یادداشت بلوشر اشتباه است.

۸ـ بلوشر، همان کتاب، ص ۲۵۱.

۹ـ ۱۰ـ هدایت، همان کتاب، ص ۳۹۷ـ بامداد، همان کتاب، ص ۲۴۳.

۱۱ـ رک به کتاب محاکمهٔ محاکمه گران، محمدگلبن، یوسف شریفی، نشر نقره، چاپ اول، ۱۳۶۳، تهران.

۱۲ـ هدایت، همان کتاب، ص ۵۳.

نکتهٔ مربوط به نادر و دیگر چون به اعتراف خودشان «این مسایل در نگاشتن‌های تاریخی اجتناب ناپذیر است» و انتساب این امر را تا عصر حاضر ساری و جاری می‌دانند عرضی نیست و امید که موارده را از متکلّم اوّلیه دانسته باشند، امّا قافیهٔ ناسازی را که ازّ بیهقی عقد فرموده‌اند در نهایت کم لُطفی است و مطابقتی با حال و مقال ندارد که یکطرفه به قاضی رفته‌اند و گویا در حین تضمین نیز چون مورد اوّل رجوع به اصل نداشته‌اند، زیرا سخن بیهقی نه آنست[۱۳] و مجلس آینده را حُرمتی است که آشنای خویش را چون مشتریان اوراق حوادث روز رخصت ازّه‌کشی نمی‌دهد که...

حافظ ار دوست خطا گفت نگیریم براو   وربحق گفت جدل با سخن حق نکنیم

محمدعلی سلطانی

گل غربت

در شمارهٔ (۵ـ ۸) سال هفدهم آینده قطعه شعر گل غربت از آقای محمدعلی بهمنی چاپ شده بود، بارها آنرا خواندم و هر بار متأثر از رقّت احساس شاعر و مضمون لطیف و شورانگیز شعر در خلوت بیقراری اشک ریختم، و از زبان شادروان ملک‌الشعرای بهار که در صفحهٔ ۵۰۱، همین شماره به یاد محمود غنی‌زاده آمده است می‌گویم «به آفرینندهٔ شب و مهتاب سوگند که درعمرم شعری به این شیوایی و گیرایی نشنیده‌ام و هیچ شعری در من این چنین اثر نکرده است».

گرچه سزاوارتر می‌بود اگر این دسته گل دماغ پرور درجایی جلی‌تر می‌نشست و درگوشهٔ صفحه ۴۷۵ غریب نمی‌ماند و درمصرعهای نخست ابیات اول و آخر آن سکتهٔ چاپی نمی‌بود، امّا از آنجاکه همه جای گلدان با طراوت آینده سرشار از صفا و تازگی است وهمه نوشته‌هایش بچشم اهل دل می‌نشید یقین دارم هر صاحبدلی در هر اندازه و ظرفیت عاطفی آنرا خوانده باشد به حال وروز من نشسته است.

افسوس که ناسازگاریهای زمانه و زندگی نمی‌گذارد تا باغ یخزدهٔ دلها که نه از گرمی آفتاب خبری دارد و نه از نوازش نسیم اثر بجای گل غربت گل آشنایی برویاند و شادی و خرّمی ببار آورد.

وامّا... سالها پیش از این در یکی از مجلاّت هفتگی تهران شعری از شاعره‌ای که از ذکر نامش پرهیز می‌کنم و ظاهراً مقیم مونتانای سوئیس بود با این مطلع چاپ شد «امشب حریر سرخ به تن کرده‌ام بیا ـ زلف سیاه پُر ز شکن کرده‌ام بیا» و بالفور در شمارهٔ بعد شعر جوابیّه‌ای از همین آقای محمدعلی بهمنی بچاپ رسید با این مطلع «بیرون حریر سرخ زتن کن که آمدم ـ تن خوابگاه پیکر من کن که آمدم» و طبیعی است که این مناظرهٔ بی‌پروا به اصطلاح شوق‌انگیز! جز من بطبع بسیار کسان دیگر مطلوب نیفتاد.

در آنروزگار که من در روزنامه‌های محلّی تر و خشکی بطنز و جِدّ می‌بافتم در مقاله‌ای (شمارهٔ ۸۰۰ سال ۱۳۴۴ روزنامهٔ بازار) تقریباً به این مضمون بتعریض نوشتم:

«در جامعه‌ای که هادیان و راهنمایان صاحب امتیاز آن! با چندین چراغ راه به ترکستان می‌برند و

۱۳ـ آقای میرعلینقی نوشته‌اند: به گفتهٔ بیهقی «قول از مردی ثقه» که عبارت بیهقی در تمام نسخ: «یا از سماع درست، از مردی ثقه» می‌باشد برای اطلاع بیشتر به کتاب تاریخ بیهقی به تصحیح و حواشی شادروان سعید نفیسی، انتشارات سنایی، ج دوّم، ذکر خوارزم، ص ۸۱۱ س ۱۱ که نسخهٔ پیشاوری را فراروی داشته و با تاریخ بیهقی تصحیح شادروان دکتر فیاض، حواشی دکتر خطیب رهبر، جلد سوّم ص ۱۱۰۰ مراجعه فرمایند.

راهنامه‌های پُرزرق و برقشان همه حکایت هرزگی و بی‌بند و باری است، با رکیک‌ترین کلام و رسواترین تصویر حجاب شرم وعفاف جامعه را می‌درند و نادیده‌ها و ناشنیده‌ها را عیان می‌کنند.
و بالاخره در جامعه‌ای که معلمان اجتماعش به سیم آخر زده‌اند و نمایش بالت گل سرخ! ترتیب می‌دهند، متاع اخلاق کالای بی‌مُشتری است وجز از راز ورمز لذت و شیوهٔ کامجویی گفتن بیهوده گویی و آب در هاون کوفتن است.
البته این حرفها بدان معنا نبود که قلمرو شعر را نمی‌شناختم یا نسبت به هزلیات و هجویاتی که در دواوین شعرای متقدّم و معاصر فراوان است جاهل و بیگانه بودم، بلکه این اعتقاد صمیمی من است که اخلاق جامعه پرده‌دری و آنچه نهانی است عیان گفتن را مثل آویزان کردن اعلان‌های زنندهٔ سینماها در منظر و مرآی عمومی برنمی‌تابد و شعر یا به تعبیر زیبای دوست عزیز فاضلم آقای عبدالعظیم یمینی «این سیّالهٔ روح آدمی» در عین دارا بودن جاذبه شور و شیدایی نباید از ظرافت ایهام تهی و بی‌بهره باشد و بصورت مذاب و کشنده در مذاق جان جوانان نورس و تأثیر پذیر ریخته شود.
بهر تقدیر از آنروز و آن قصّه بیش ازبیست‌و شش سال می‌گذرد و امروز شعر گـل غـربت آنچنان مرا تحت تأثیر احساس لطیف شاعرانهٔ آقای بهمنی که بی‌شک به کمال جسم و جان رسیده است قرارداد که ناگزیر به بیان عذر تقصیر شده‌ام، اگر چه سخنی بیراه نگفته بودم تا ملامتی بپذیرم، ولی در حال و هوای پیری که تبرّی جستن از کرده‌ها و گفته‌های دل‌آزار لازمهٔ سبکباری است، واجب دیدم ضمن تشکر از مدیر و دانشمند آینده که این فرصت مغتنم را میسّر گردانید از شاعر گل غربت برای آنحرفها که ای بسا هرگز بسمع و نظر ایشان نرسیده باشد حلال بودی بطلبم.

احمدعلی دوست
(رشت)

توضیح و اصلاح

□ نام دوست محترم آقای باقر ترقی در صفحهٔ ۸۰۱ به اشتباه «باقی» شده است. عذر خواهیم.
□ نام دوست محترم استاد مبشرالطرازی دوبار در صفحهٔ ۸۵۶ با افتادگی نقطهٔ روی «ز» آمده است و موجب شرمندگی است. نسبت ایشان به شهر طراز است.
□ دو نقاشی دورهٔ قاجاری که در صفحات ۸۰۳ و ۸۰۴ شمارهٔ پیش به چاپ رسید برگرفته از کتاب A Persian Caravan تألیف A. Cecil Edwards (لندن، ۱۹۲۸) است. متأسفانه نقاشی صفحهٔ ۸۰۳ رقم ندارد تا نام نقاش شناخته باشد ولی این نوشته‌ها در آن دیده می‌شود: عالیجاه آقای آمیرزا ابراهیم خان فی ۱۲۷۹ در سن سی و شش سالگی ۳۶. در سمت راست بالای سر شکل طفل نوشته است میرزا محمود و سمت چپ بالای سر خادم نوشته است شبیه میرزا جواد بجهة حاضر نبودن خوب نشد.
نقاشی صفحهٔ ۸۰۴ دارای رقم «بندهٔ درگاه سلطانی ابوالحسن غفاری کاشانی» است و در فهرست تصاویر کتاب نام صاحب تصویر «آقا یوسف همدانی» معرفی شده است.
□ در صفحهٔ ۸۶۹ کلمهٔ «عهد» غلط و «عمل» درست است.
□ در صفحهٔ ۸۶۸ ضمن توضیح آینده کلمهٔ «ایشان» پس از «ناشران» افتاده است.
□ دوبیتی اول مقالهٔ خانم جانگ جین در صفحهٔ ۶۴۵ شمارهٔ پیشین سرودهٔ همان خانم است.

تاریخ نگاری ترجمه در ایران

من در کار زبانشناسی آلمانی هستم و در یک پروژهٔ دانشگاه «گیسن» تحت پوشش انجمن ملی تحقیقات آلمان قرار دارم. موضوع تحقیقم تئوری ترجمه، وزن و تصویرسازی در شعر از دیدگاه زبانشناسی است وطبعاً نسبت به تحقیقاتی که در ایران در این پیرامون انجام می‌گیرد کنجکاو هستم.

چندی پیش در سفر به مونترآل، که در کتابخانهٔ مؤسسهٔ مطالعات اسلامی مصاحبه‌ای با محمدقاضی مترجم دیده که در آن به یک کتاب به قلم آقای داوود نوابی، عضو هیئت علمی دانشگاه کرمان دربارهٔ تاریخ ترجمه در ایران اشاره شده بود. آیا شما این کتاب را دیده‌اید؟ آیا مراجع دیگری در مور تاریخنگاری ترجمه در ایران (از باستان تا به امروز) وجود دارد؟ علاوه بر تاریخ نگاری، آیا در طول تاریخ اظهار نظر عمده و قابل توجهی از سوی متفکرین و حکمای ایرانی انجام گرفته است؟ (مانند رسالهٔ مخارج الحروف ابن سینا که در مورد زبانشناسی و مستقیماً توسط وی به مثابه یک ایرانی نوشته شده است).

گذشته از این البته بنده به نحوهٔ انتقال و دریافت آراء و افکار اروپاییان دربارهٔ پدیدهٔ ترجمه در ایران و در قرن حاضر هم توجه دارم. مثلاً چندی پیش از آقایی به نام کاظم لطفعلی پورساعدی در یک مجلهٔ کانادایی علوم ترجمه یک مقاله دیدم و این آقای لطفعلی پور گویا عضو کادر علمی دانشگاه تبریز هستند.

به هر حال اگر در مورد یافتن مراجع به بنده کمک کنید متشکر خواهم شد. اخیراً فدراسیون بین‌المللی مترجمین که ارگان آن به نام «بابل» را شاید دیده باشید با همکاری سازمان «یونسکو» یک کمیتهٔ بین‌المللی در مورد تاریخ نگاری ترجمه تأسیس کرده است، ولی متأسفانه از ایران هیچ سازمان یا فردی در این کمیته و در فدراسیون عضویت ندارد. خود بنده عضو انجمن مترجمین ادبی آلمان و همکار انجمن کانادایی علوم ترجمه هستم.

مورد دیگری که در آن به کمک شما نیازمندم کاری است که با آقای پروفسور لندولت (دانشگاه مک‌گیل، مونترال) برای آیندهٔ نزدیک در نظر گرفته‌ایم و آن ترجمهٔ برخی از متون قدیمی فارسی به زبان آلمانی است. بنده به لحاظ کارم بیشتر به متونی علاقه‌مندم که بتوان از آنها در رشتهٔ ادبیات تطبیقی هم استفاده نمود. مثلاً المعجم فی معاییر اشعار العجم شمس قیس، دقایق الشعر تاج‌الحلاوی و چهار مقالهٔ عروضی. شما احتمالاً آقای لندولت را از دوران اقامت ایشان در تهران و کار در شعبهٔ دانشگاه مک‌گیل در تهران (با آقای دکتر مهدی محقق) می‌شناسید و می‌دانید که ایشان بیشتر به حکمت و منطق ایرانی علاقمندند، لذا ما دانشنامهٔ علایی ابن سینا را هم در نظر گرفتیم.

حال سؤال من این است که آیا رسالهٔ شما و به ویژه فن شعر شفا به فارسی ترجمه شده است یانه؟ علاوه بر این آیاابن سینا در مورد مسئلهٔ ترجمه و دو زبانه بودن خود وی اظهار نظر کرده است؟ آیا معیار الاشعار خواجه نصیرالدین به فارسی نوشته شده و قابل خرید است؟ من تنها عنوان معیار الاشعار و نیز رسالهٔ فی قوانین صناعة‌الشعرای ابونصر فارابی را در حاشیهٔ نوشته‌های مختلف دیده‌ام، ولی نمی‌دانم که آیا این اثر هم به فارسی موجود و جدیداً چاپ شده است یا نه؟ به هر حال از کمک شما بسیار ممنون خواهم بود و باز هم تکرار می‌کنم که رشتهٔ اصلی من اصلاً زبان و ادبیات فارسی نیست، بلکه آلمانی است و کار روی زبان فارسی را تنها به طور جنبی انجام می‌دهم.

نیما مینا (ماربورگ آلمان)

آینده ـ نامهٔ این بانوی فاضل چاپ شد تا دارندگان اطلاعات در موضوع تقاضای ایشان به پرسشهای ایشان جواب بنویسند.

Gutenbergstr: 18 C.G.
3550 Marburg a.d.l.
GERMANY

توضیحی دربارهٔ نامهٔ فریدون توللی

در مجلهٔ آینده (شماره‌های آغازین سال هفدهم) که پشت جلد آن به تصویر استاد دانشمند و دل آگاه انسان والامقام آزاده ودلیر، زنده یاد دکتر غلامحسین صدیقی آراسته بود، صفحاتی هم مانند شمارهٔ پیشین به شاعر توانا و آفریدار، فریدون توللی اختصاص داشت که صد البته بیانگر حسن نیّت و حس حق‌شناسی آن دوست ارجمند گرامی است.

توضیحاً یادآور می‌شود که مخاطب شاعر در (نامهٔ توللی به پرویز خائفی) مرحوم مغفور موهبت الله خائفی وکیل دادگستری شیرازاست که از ظریفان و نکته سنجان و خوش صحبتان فارس بود، مردی بلند نظر و کریم و دوستی ثابت قدم و صدیق که خدایش بیامرزاد. در آن سالها یعنی تقریباً سی و شش هفت سال پیش که فریدون ناخواسته مقیم تهران بود، غالباً با دوستان در کلبهٔ خائفی می‌نشستیم و از محضر فیاض او سود می‌جستیم؛ از فریدون می‌گفتیم و می‌شنیدیم. یاد آن روزها به خیر باد که هوای شیراز تا این پایه نشده نبود. مرحوم خائفی قریحهٔ شاعری و ذوق سلیم را از پدر خود «خائف» به ارث برده بود. پرویز خائفی شاعر نام آور معاصر، فرزند برومند آن پدر است. این وجیزه را با بیتی عبرت‌آموز از فریدون عزیز می‌آرائیم که بروشنی زبان حال این حقیر است:

هر روز دهندم خبر ازرفتن یاری   من‌مانده‌ام‌اینجابه‌چه‌کاری؟ به‌چه کاری؟

محسن مؤیّدی
(بیرجند)

کرمانشاه ـ امپراطوری ـ فیل هلن

آقای ایرج وامقی توضیحی رسا دربارهٔ واژهٔ قرمسین و کرمشن که چندی پیش دربارهٔ آن اظهار وجود کرده بودم داده بود و در آنجا از تغییرس به ش و ک به ق و آنچه تا بحال گفته شده که شاه کرمان این نام را به کرمانشاه داده یاد کرده بود که یقیناً مورد توجه خوانندگان قرار گرفته است، ولی هنوز برایم مبهم و نامعلوم است که اگر این واژه از نام کرمان شاه لقب بهرام چهارم پادشاه ساسانی گرفته شده، پس پیش از آن نام این محل چه بوده است؟ می‌دانیم این شهر در نزدیکی طاق بستان (بغستان) قرار دارد که در دورهٔ ساسانیان جنبهٔ مذهبی داشته و در آنجا مجسمه‌ها و سنگ نبشته‌ها ایجاد کرده‌اند، نمی‌توان قبول کرد که این شهر بی‌نام بوده‌است و چطور شد که امیر ساسانی بعد از حکومت کرمان بدین شهر گمنام و بی‌نام‌مامورو منصوب شد که او نام و لقب خود را بدان داد، چرا این منزل

مقام برای امیری که چندی بعد شهریاری شد پیش آمده بود و از همه جالب تر اینکه چطور این نام که تلفظ فارسی دری دارد در زمان ساسانیان و پیش از اسلام هم بهمان نام و تلفظ بیان می‌شده و طی چند قرن تغئیری در آن پیدا نشده است. البته واژهٔ کرمانشاهان (جمع کرمانشاه) از ساخته‌های زمانی بعد که ایران تقسیم به ایالات و ولایات شده باید باشد که از تنگی قافیه آن نام را جمع بسته به ولایتی داده‌اند که مرکز آن کرمانشاه بوده و ارتباطی به امرای ساسانی نباید داشته باشد.

از این چون‌ها و چراها بفکری بازگشتم که سالها است در مغزم جنجال دارد و سبب شد که با این صفحات مصدع خوانندگان بشوم.

بنظر اینجانب اغلب تعبیر و تفسیرهائی که دربارهٔ وقایع و اسامی و واژه‌های تاریخ ایران از طرف شرقشناسان و یا ایرانیان می‌شود بر پایهٔ آداب وعادات و رسوم امروزی است و به تغییراتی که طی قرون پیش آمده و تحول اخلاق و رسوم کمتر توجه می‌شود و نتیجهٔ نادرست و گمراه کننده گرفته می‌شود، چنانکه در سالهای اخیر عده‌ای احتمالاً بدون سوءنیت وقایع تاریخ ایران را بدون توجه بزمان و مکان چنان وهن‌آمیز می‌نویسند که آنچه باید افتخارانگیز باشد حقارت آور می‌شود و نافهمیده اجداد خودمان را مردمی سرکوب شده، حقیر، بی‌اساس و اسیر و برده که تحمل هر زور و رنج و بدبختی راکرده و سر برنداشته و دم برنیاورده‌اند می‌بینیم و حکومتهای گذشته را در قیاس با آنچه امروز از حکومت توقع داریم و بدون توجه به تاریخ واوضاع همزمان سایر کشورها سنجیده و در نتیجه با درک امروزی آنها را روشی غیرمعمول می‌شماریم، در صورتی که خوب می‌دانیم ایران سده‌های میانه و پیش از آن از لحاظ فرهنگ وعلوم نه تنها از دیگر کشورها عقب نبوده، بلکه بامقایسه باکشورهای اروپائی مردمی فهمیده‌تر و زندگی راحت‌تر داشته‌اند و این وضع لااقل تا پیش از دورهٔ روشنگری Renaissance اروپا با وجود حملات خانمانسوز ترک و مغول و کشتار و خونریزی و غارت آنهاکه سبب انحطاط و عقب افتادگی طولانی شد ادامه داشته و زندگی مردم ایران از دیگر کشورها بدتر نبوده و از لحاظ فرهنگ بر اکثر آنان برتری داشت.

تاریخ ایرانی هنوز بدست ایرانی باتوجه به آداب و رسوم ملی تهیه نشده که راهنمای جوانان باشد. چندین سال پیش دربارهٔ نداشتن دستور برای زبان فارسی و فقدان کتاب لغت و واژه‌نامه مقاله‌ها نوشته شد وخوشبختانه جوانانی که در آنزمان مشغول تحصیل در دانشگاهها بودند و بزرگانی که تحقیقات علمی دراین زمینه‌ها داشتند دامن همت بر کمر زدند و زود رفع این نقیصه راکردند و پیشرفت قابل توجه در این زمینه شد وکتابهائی چاپ شد که می‌تواند راهنمای دیگران باشد ـ در این سالهای اخیر دربارهٔ غزلیات دیوان حافظ شیرازی دهها مقاله وکتاب چاپ شد. ولی هنوز توجهی به تاریخ و جغرافیای ایران و تحقیق دربارهٔ آداب ورسوم وجامعه‌شناسی نشده است، حتی یک کتابخانه در دانشگاهی یا در شهری اختصاص به این رشته‌ها داده نشده که تمام کتابهای مربوط به آن در زبانهای مختلف و تاریخ وکتب مربوطهٔ کشورهائی که از ایران درگذشته بنحوی ازکتابهای خود یادکرده‌اند، در آنجا جمع آوری بکنند تا در دسترس علاقه‌مندان باشد و آنها را بفارسی ترجمه کنند، تا راهنمای علاقه‌مندان بشود و امکان تحقیق علمی فراهم باشد.

کتابهائی که شرقشناسان و ایران شناسان تهیه کرده‌اند و برخی از آنها بفارسی ترجمه شده اگر

مغرضانه نباشد براساس وباتوجه به آداب و رسوم ایران نیست. بسیاری از کتابها که ترجمه شده نتیجهٔ زحمات زیاد چپ گرایان و یاکسانی است که برای اثبات جبر تاریخ سالها و قرنها از تاریخ ملت‌ها را نادیده می‌گیرند تا نظریهٔ اقتصادی خودشان را به اثبات برسانند و آنان که فارغ از این تعصب بوده‌اند مسیحی و یاکلیمی و اروپائی و غیر ایرانی بوده و هستند که مثل هر فردی در قضاوتها تحت تأثیر افکاری که در آنها و نهادشان هست قرار می‌گیرند. در همین شمارهٔ اخیر آینده ضمن گزارش محققانه و جالب آقای هاشم رجب‌زاده از ژاپن می‌خوانیم که محققی ژاپنی که مثل سایر محققین ژاپنی در این قرن به گروه خاورشناسان پیوسته دربارهٔ مردم اردن براساس معتقدات ژاپنی که احترام بر درگذشتگان و بزرگان است قضاوت کرده و اظهار تأسف می‌کند که مردم آن کشور فقط با دعای خیری دربارهٔ گذشتگان خودشان اکتفا می‌کنند، یا جای دیگری محقق ژاپنی دیگری که از ایران دیدن کرده ایرانیان را بمناسبت اینکه به پدر و مادر و بزرگان احترام می‌کنند ستوده است. این نشانی از تأثیر عادات و رسوم شخصی در قضاوت‌های بیگانگان دربارهٔ ملل دیگر و تاریخ آنها است.

اگر تاریخچهٔ خواندن سنگ نبشته‌های ایرانی از طرف خاورشناسان مطالعه شود به تأخیرهائی که در خواندن خطوط باستانی روی داد برمی‌خوریم. بدانجهت که تصور می‌کردند آن نوشته از چپ براست یا مثل خط چینی از بالا بپایین باید خوانده شود، در صورتیکه اگر محقق ایرانی به این کار دست می‌زد اول دلیلی که بفکرش می‌رسید باتوجه بعادت سعی می‌کرد آن نوشته‌ها را از راست بچپ بخواند و تأخیری پیش نمی‌آمد. یکی از غلطهای معمول که احتمالاً از طرف شرقشناسان براساس طرز تفکر و سابقهٔ تاریخ خودشان آغاز شده و از طرف ایرانیان بدون توجه کافی بکار برده شده و می‌شود، امپراطوری خواندن دوره‌های گذشتهٔ تاریخ ایران است، در صورتی که از قدیمترین مدارک مورد استناد خود آنها آشکار است که ایران هیچگاه امپراطوری که رژیم سیاسی خاصی است نبوده، بلکه بهر نامی خوانده می‌شده. در فارسی دری بنام ممالک محروسه معروف شده و تا اوائل این قرن این واژه بکار می‌رفته و حتی در قانون اساسی مشروطه یکبار از آن یاد شده است و ممالک محروسه رژیمی است که ارتباطی با امپراطوری که از کلمه imperium, imperon گرفته شده‌ندارد. آن سیستم و روش در غرب از طرف روم و بیزانس معمول بوده، در حالیکه ممالک محروسه رژیمی بود که بعد از اسلام نیز از آن پیروی شد و عثمانی ممالک مفتوحهٔ خود را بر آن روش با تغییرات کلی که بعد از اسلام در آن داده شده بود اداره می‌کردند. در بین نویسندگان غربی فقط بیک رساله از Nasman Itzkowitz استاد متخصص عثمانی دانشگاه شیکاگو بر خوردم که می‌نویسد: «عثمانیها هیچوقت از کشور خود به امپراطوری یاد نمی‌کنند که رژیمی است بتلقید از ایرانیان، باتوجه به ترتیب مالی و اقتصادی اسلامی» این رژیم بفراموشی سپرده شده و تحقیقی دربارهٔ آن نشده بود و فقط بعد از انقراض و در هم ریختن رژیم شوروی که جمهوریهای استقلال خواه آن نخواستند بعد از رهائی از امپراطوری تزار و امپراطوری سویت حتی بصورت کنفدراسیون یا فدراسیون هم با هم مربوط باشند، برژیمی رضایت دادند که کامنولث می‌خوانند و سابق در فارسی به کشورهای مشترک‌المنافع ترجمه می‌شد و شباهتی با ممالک محروسه دارد که ما ایرانیان یعنی داریوش بزرگ مبتکر آن بود و متأسفانه نه تنها آنرا بفراموشی سپرده‌ایم، بلکه دربارهٔ آن تحقیق نکرده‌ایم و نمی‌دانیم ارتباط قسمتهای کشور ایران در زمانیکه بصورت ممالک محروسه اداره می‌شد از نظر سیاسی، اقتصادی، نظامی و مالی چگونه بود. چون یقیناً رابطهٔ ایران با هر یک از آن ممالک محروسه باتوجه به وضع جغرافیائی و طبیعی آن مملکت پایه‌ریزی شده بود و در نتیجه آن رژیم حکومت مرکزی می‌توانست باکمک آنان با متجاوزین بجنگد:

با تحقیق دربارهٔ ممالک محروسه معنای غلطی که امروز از واژهٔ شاهنشاه استنباط می‌گردد رفع می‌شود و آنرا بغلط امپراطور ترجمه نخواهند کرد. سابقهٔ این کاربرد و ترجمهٔ غلط شاید از اول سلطنت قاجاریه باشد. میرزا ابوالحسن ایلچی در ترجمهٔ نامه ناپلئون او را شاهنشاه فرانسه نوشته و یقین داشته که شاه قاجار و شاه فرانسه را در یک پایه قرار داده است. تاریخچه واژهٔ شاهنشاه جالب است. در سال ۲۱۹۳ قبل از میلاد فرمانروای ایلام بنام پوزور ـ اینشو ـ شینک حمایت پادشاه اکد بنام نرام سین را پذیرفته و بجای زبان ایلامی،زبان اکدی را رسمیت داده و بنام نرام سین پادشاه اکد قبائل جنوب زاگرس را مطیع ساخته بود. پس از مرگ نرام سین جانشین او که نامش شرکلی شرمی بود درگیر مخالفین غرب شد. حاکم فعال ایلام از فرصت استفاده کرد و استقلال خود را اعلام نمود. زبان ایلامی را رسمی کرد و از همه مهمتر نام پادشاه اکد شرکلی شری را بعنوان لقب بنام خود افزود، زیرا معنای آن نام پادشاه عالم یا عالمشاه بود و این همان واژه است که امروز هم بصورت عالمشاه و جهانشاه بر بسیاری افراد می‌دهند. طی قرون این لقب تحول یافت و بعد از دوهزار سال بصورت شاهنشاه برای شهریاری که بر ممالک محروسه ریاست فائقه داشت بکار برده شد. در ممالک محروسه هر مملکت بوسیلهٔ ساتراب (شهررب) یا شهربان اداره می‌شد و ساتراب ساترابها شاهنشاه خوانده شد. اشتباهاتی از این قبیل که بعلت فقدان تحقیقات علمی در تاریخ گذشتهٔ ایران بوسیلهٔ ایرانیان است توسط مترجمین ایرانی که اطلاعی از سوابق آن کلمات ندارند و ترجمهٔ نوشته‌های خاورشناسان می‌پردازند، سبب گمراه شدن ایرانیان نسبت به اجداد و تاریخ خودشان می‌شود. دربارهٔ ترجمهٔ مقالهٔ بسیار عالی دوست دانشمندم آقای دکتر غلامعلی سیار در شمارهٔ پیش‌تر آینده داشت وهشیار به مترجمان داده بود.مقاله‌ای هم از مرحوم محمدعلی (ذکاءالملک) فروغی دربارهٔ ترجمه بیاد دارم که مثال جالبی آورده بود و سعی می‌کنم تا به بیان ناقص خودم تا حدی آنرا بازگو بشوم. نوشته بود در زبان فرانسه Pain بمعنای نان است، وقتی ما آنرا بفارسی ترجمه کرده ونان بنویسیم خوانندهٔ ایرانی از آن سنگک و لواش تصور می‌کند، در صورتیکه فرانسوی با نوشتن Pain چیزی بصورت مکعب مستطیل چهارگوش و ضخیم را در نظر دارد و طریقهٔ مصرف آن دو با هم متفاوت است، یکی را باید برشته کرد و خورد و دیگری را در آبگوشت خرد کرده یا با آن لقمه می‌گیریم. تفاوت این دو نتیجه محیط و فرهنگ و بسیار عناصر دیگر است و این تفاوتهای تاریخ فقط با تحقیق آن از طرف ایرانیان امکان‌پذیر است.

بحث دربارهٔ تاریخ و ترجمه را تا اینجا کشاندم تا نکته‌ای که سالها ذهن این نویسنده را مشغول داشته در معرض اندیشه خواننده بگذارم. بطوریکه خوانندهٔ مطلع می‌داند در سکه‌های اشکانیان واژهٔ فیل هلن ضرب شده که معنای آن ظاهراً دوستدار یونان یا هلنوفیل بودن است و این عنوان برای شهریاری که یونانیان را از ایران رانده تعجب‌آور است. اخیراً برای آن پاسخی بنظرم رسیده که در اینجا مطرح می‌کنم، ولی قبلاً برای توضیح باید بعرض برسانم که معمولاً دورهٔ چهارصد ساله بین حملهٔ اسکندر و برقراری ساسانیان را ما بنام اشکانیان یا پارتیان می‌نامیم و آنرا یک سلسله می‌دانیم، در صورتی که اشکانیان از منطقه‌ای و پارتها از منطقهٔ دیگر بودند و احتمالاً دو سلسلهٔ متمایز هستند که چون آنها را بعنوان ملوک الطوایف می‌شناسیم توجهی به تمایز آنها نداشته‌ایم، در حالیکه شهریاران آنها گاه با هم جنگیده‌اند. بهرحال سفر اسکندر به شرق علاوه بر جهانگیری و رقابت با پدرش فیلیپ بمنظور برقراری و ایجاد نظم نوین براساس فلسفهٔ یونان[1] بود. اگرچه یونانیان پس از تصرف ایران تحت تأثیر فرهنگ آن بسیاری آداب و رسوم خود را تغثیر دادند، ولی اسکندر و پس از او جانشینانش در توسعهٔ فلسفهٔ یونان که بر پایهٔ طبیعت و حقوق طبیعی است پافشاری داشتند، حتّیٰ بعد ازایجاد

امپراطوری رم این روش در خاورمیانه شام و فلسطین و مصر ادامه داشت و با لفظ هل و هلن Hellen از آن یاد می‌شد و پس از پیدایش دین مسیحی فلسفهٔ یونان و حکمت و فلسفه آن دین در مقابل یکدیگر قرار گرفته بودند و در مقابل هل و هلن از مسیحیت با واژهٔ جلیله Galilee که محل تولد عیسی بود یاد می‌کردند و این ترتیب تا قرن چهارم میلادی که کنستانتین امپراطور روم به دین عیسا درآمد و آنرا رسمیت داشت ادامه یافت. از آن زمان حکمت و فلسفهٔ دین مسیحی پیشی‌گرفت و در حالیکه تمدن روم را از آن پس با واژهٔ Hellenestic مشخص می‌کردند، اصول دین مسیح حاکم بود، تا قرن شانزدهم فلسفهٔ یونان بکلی از صحنه خارج بود. در آن قرن و در دورهٔ رنسانس بار دیگر حقوق طبیعی وفلسفهٔ یونان در اروپا ظاهر شد و در نتیجه آن افکار سیاسی آغاز شد که امروز حقوق بشر سازمان ملل و بطور کلی حقوق وقوانین اروپا بر آن پایه و حقوق طبیعی ایجاد شد.

بموقع است برای خوانندگانی که باسابقهٔ هلن آشنا نیستند یادآورد شوم که هل و هلن Hellen نام کشوری است که مردم آن و بعضی کشورهای دیگر از جمله آلمان هنوز آنرا بدان نام می‌خوانند و در اسناد بین‌المللی نیز بدان نام یاد می‌شود، در حالیکه دیگران آنرا Grec و ایرانیان یونان می‌نامند.

نام یونان از آنجا شروع شد که اولین برخورد شهریار هخامنشی غرب آسیای صغیر با قبیله‌ای از طایفه ومردم هلن بود که یون Ion خوانده می‌شدند و از آنجهت آنها وسایر مردمی که با آنها همزبان بودند یونانی و سرزمین آنها را یونان خواندند و بنابه همان اصل چون اهالی هلن اولین بار با شهریار هخامنشی که از طایفهٔ پارس بود درگیر شدند، آنان را Pars خواندند و در نتیجه درکتابهای آنها و بعد در اروپا به Pere وپرس معروف شدند، بطوریکه می‌دانیم آریاها بنابر آنچه در وداها هست و ایرانیان طبق گاتها از زمان باستان با طبیعت مربوط بودند و خود را قسمتی از آن می‌دانستند و بدان احترام می‌گذاشتند و با نمادی از عناصر آن راز و نیاز می‌کردند که برای اطلاع از مشروح آن می‌توان به کتاب تاریخ مردم ایران قبل از اسلام استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب صفحات ۴۲ـ ۴۱ مراجعه کرد.

به پیروی از همین فلسفه احترام به طبیعت و حقوق طبیعی بود که کورش بزرگ با تسامح و تساهل نسبت به باور و عقاید مردم سرزمینهای متصرفی برای اولین بار در تاریخ سیاسی جهان آنچه را که نوع امروزی آنرا حقوق بشر می‌خوانند برقرار کرد و ممالک محروسه از آثار آن فلسفه و سیاست بود. این فلسفه طی سلطنت شهریاران هخامنشی تحولی پیدا کرده بود، ولی اساس آن همان حقوق طبیعی بود که پایهٔ فلسفه یونان بوده و بدینجهت نظم نوین اسکندر اگر تغییری هم ایجاد می‌کرد چیز تازه‌ای برای ایران نمی‌آورد. بهر تقدیر شهریاران اشکانی با ضرب واژهٔ فیل هلن در سکه‌های خود بنظر اینجانب دوستداری یونان را بازگو نمی‌کردند، بلکه با آن آزادیخواهی و غیر متعهد بودن به دوگما و ماوراءالطبیعه و بطور خلاصه پیروی از فلسفهٔ یونان را اعلام می‌داشتند. در آن زمان فلسفهٔ یونان آنچنان در زندگی مردم نفوذ کرده بود که سران دین یهود برای جلوگیری ازنفوذ آن در افکار پیروان خود و حفظ حکمت و فلسفهٔ دین یهود درصد تدوین تورات و تلموذ برآمدند و بزبان یونانی که در

۱ـ نمونه‌ای از تکرار تاریخ نظم نوینی است که این روزها بعضی قدرتمندان در صدد ایجاد آن هستند که باز همان نمونه سابق است‌وامروز بنام دموکراسی تکرار می‌شود.

تمام منطقه معمول شده بود آنها را جمع آوری کردند و شاید پارتیها برای جلب توجه موبدان زردشتی و به پیروی از همان سیاست در زمان اردوان کمک کردند و گاتها و اوستا جمع آوری شد و زندوپازند نوشته شد و این پشتیبانی موبدان سبب موفقیت پارتیان در مقابل اشکانیان وبعدها ساسانیان برای پارتیان شد.

احمد توکلی
(امریکا)

توضیحی در مورد تفسیر معین

(مربوط به مجله آینده، سال هفدهم، صفحهٔ ۳۳۹).

در مجلهٔ آینده، سال ۷۱، ص ۳۳۹ در معرفی تفسیرالمعین نوشته شده: «تفسیرالمعین، تألیف نورالدین محمدبن مرتضی الکاشانی (متوفی ۱۱۱۵ ق)... در چاپ متن، به هشت نسخه نگریسته و اعتماد شده، و نسخهٔ مورخ ۱۲۸۲ اساس قرار گرفته است».

توضیحات زیر، به عرض خوانندگان محترم می‌رسد:

اول ـ در صفحهٔ عنوان و نیز مقدمهٔ جلد اوّل تفسیر، صفحهٔ ۷ گفته شده که مؤلف، پس از سال ۱۱۱۵ درگذشته است.

دوم ـ چنانچه درصفحهٔ ۳۱ـ ۳۳ همان مقدمه تذکر داده شده، شش نسخه مورد مراجعه بوده است.

سوم ـ نسخهٔ اساس طبع، نسخهٔ «م» بوده، یعنی نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس مورخ ۱۱۰۶، که ۱۶ سال پس از پایان تألیف (۱۰۹۰) می‌باشد، و از روی نسخهٔ اصل مؤلف نوشته شده، و نه نسخهٔ مورخ ۱۲۸۲. به این نکته نیزدر صفحهٔ ۳۳ مقدمه تصریح شده، و ظاهراً منشأ سهو، عدم دقت کافی از سوی معرفی کنندهٔ کتاب بوده است.

چهارم ـ تاریخ تحریر نسخهٔ دانشگاه (با رمز «د»)، سال ۱۲۸۴ است نه ۱۲۸۲. و این خطای چاپی که به تفسیر راه یافته، باید تصحیح شود (ص ۳۳ مقدمه).

همچنین در اثر خطای صفحه آرایی، اشتباهی در متن روی داده، بدین ترتیب که در صفحهٔ ۱۴۰ کتاب، اولین سطر مصحف (عندالله...) باید پس از سطر ششم (ان تکتبوه...) بیاید. در مورد این اشتباه نیزـ گرچه اولاً متوجه مسئول صفحه‌بندی و متولیان فنی کتاب است ـ از محضر مقدس صاحب قرآن طلب عفو می‌کنم.

پنجم ـ بهتر بودتذکر داده شود که مؤلف این تفسیر، نوهٔ برادر فیض کاشانی است، و کتاب خود را به عنوان «ملخّص تفسیر صافی» نوشته است. (تفسیر معین، ج ۱، ص ۹).

ششم ـ یکی از نسخه‌های مورد مراجعه در تحقیق کتاب، نسخهٔ «ر» بوده، که مشخصات آن در صفحهٔ ۳۲ آمده است. در زمان تحقیق، فقط نسخهٔ نیمهٔ دوّم کتاب (از کتابخانهٔ آستان قدس رضوی) در دسترس بود، که از سورهٔ بنی اسرائیل تا آخر قرآن را دربردارد. حواشی این نیمهٔ نسخه، جملگی در تفسیر نقل شده است.

پس از چاپ کتاب، به نیمهٔ اوّل این نسخه (جلد اوّل تفسیر، شامل اوّل تفسیر تا آخر سورهٔ حجر) در کتابخانهٔ ملک دسترسی حاصل شد. از آنجاکه آخر این نسخه افتادگی داشته، کاتب و دیگر مشخصات نسخه تاکنون شناخته نشده بود، که بعداً با ضمیمه به نیمهٔ دوّم شناخته شد. امید است در چاپهای بعدی تفسیر، حواشی نیمهٔ اول نسخهٔ «ر» نیز درج گردد. والحمدلله رب العالمین.

حسین درگاهی
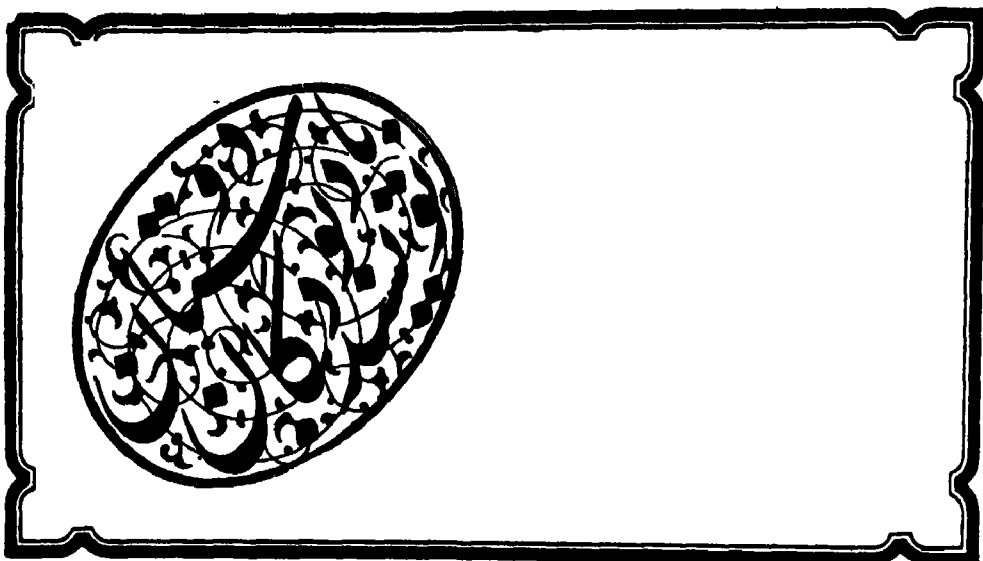
محمدعلی توفیق

در بهمن ماه گذشته، محمدعلی توفیق که مدت یک ربع قرن ار اعضاء فعال جامعهٔ مطبوعات بود، دارفانی را بدرود گفت.

حسین توفیق، یعنی توفیق بزرگ که مؤسس هفته نامهٔ توفیق بود، در شب عاشورای سال ۱۳۵۸ قمری مطابق ۲۹ بهمن ماه ۱۳۱۸ شمسی در تهران به رحمت ایزدی پیوست و از آن تاریخ به بعد، محمدعلی توفیق که یگانه فرزند آن مرحوم و کارمندبانک ملی ایران بود، ادامهٔ انتشار توفیق راعهده‌دار شد. این هفته نامهٔ فکاهی در حدود چهارده سال به مدیریت شادروان محمدعلی توفیق انتشار یافت و مخصوصاً از شهریور ۱۳۲۰ که رضاشاه از ایران رفت و قلم آزاد شد. توفیق با اینکه به هیچ حزب یا جمعیتی بستگی نداشت از تندروترین جراید به شمار می‌رفت. مطالبی را بر ضد دربار و دولت‌های وقت، چنان بی‌پرده منتشر می‌کرد که امروز مطالعهٔ دقیق شماره‌های آن دورهٔ توفیق شاید در روشن ساختن برخی از قسمت‌های تاریک تاریخ عصر پهلوی مؤثر باشد. به علت همین تندروی زیاد، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ محمدعلی توفیق به شدت مغضوب واقع شد و جماعتی ازاوباش به خانهٔ وی ریختند و هرچه یافتند زدند و شکستند و از بین بردند. من باب مثال چرخ خیاطی زینگر را که بدنه‌ای پولادین دارد چنان بر زمین کوبیده بودند که هرتکهٔ آن در یک گوشه دیده می‌شد. حتی می‌خواستند خانه را هم آتش بزنند. الآن درست به خاطر ندارم که این کار را هم کردند یا نه.

متعاقب این تباهکاری محمدعلی توفیق نیز بازداشت شد و به قلعهٔ فلک الافلاک تبعید گردید و مدتی بیش از یکسال در آن جا شکنجه دید و عذاب کشید. سپس به تهران منتقل شد و مدت کوتاهی هم در پایتخت زندانی بود. سرانجام به شرطی آزاد شد که دیگر هیچگونه فعالیت سیاسی نداشته باشد. بدین جهت آن مرحوم تا واپسین دم حیات خانه نشین بود.

قدر او و هفته نامهٔ توفیقی که چهارده سال به مدیریت او منتشر شده، از چند جهت ناشناخته مانده است.

خود او گذشته از اینکه مغضوب بود و حق هیچگونه فعالیت سیاسی نداشت، اصولاً مردی اجتماعی محسوب نمی‌شد و انزوا و گوشه‌گیری را ترجیح می‌داد.

مطالب توفیق‌های آن دورهٔ چهارده ساله هم به قدری زننده بود که مراجعهٔ به آنها و نقل مطالب

آنها در رژیم گذشته دردسر ایجاد می‌کرد. ازاین گذشته، دورهٔ جدید هفته نامهٔ توفیق که زیر نظر برادران حسن و حسین و عباس توفیق انتشار می‌یافت چنان به اوج رونق و شهرت رسید که بر روی توفیق‌های دورهٔ گذشته سایه‌ای سنگین انداخت و آنها را به دست فراموشی سپرد.

شادروان محمدعلی توفیق شخصاً اهل قلم نبود و به انجام کارهای فنی بیش از کارهای ادبی دلبستگی داشت. در خانهٔ خود زیرزمینی را تبدیل به کارگاه فنی کرده بود و در آنجا تعمیر تلفن و دستگاه‌های دیگری از این قبیل را که تعلق به دوستانش داشت به رایگان انجام می‌داد. هزینهٔ زندگی وی نیز از کرایهٔ مختصر یکی دو مغازه و حقوق بازنشستگی که از بانک می‌گرفت تأمین می‌شد.

شادروان محمدعلی توفیق هیچگونه آلودگی نداشت. دود سیگار هرگز ازگلوی او پایین نرفته بود. به مشروب هرگز لب نزده بود و من که چند سال، گذشته از همکاری نزدیک با او، حکم صمیمی‌ترین دوست او را نیز داشتم و با یکدیگر حریف حجره و گرمابه و گلستان بودیم هرگز ندیدم که اوعلاقه‌ای به هیچگونه قمار نشان دهد.

به علت همین پاک زیستن،هشتاد و یک سال با تندرستی کامل به سر برد و روز سه‌شنبه هشتم بهمن ماه ۱۳۷۰ شب، پس از صرف شام، مطابق معمول به مطالعهٔ روزنامه پرداخت و جدول آنرا هم حل کرد و صحیح و سالم به بستر رفت و خوابید. این خواب، دیگر بیداری از پی‌نداشت و خانوادهٔ او صبح دریافتند که به خواب ابدی رفته است.

توفیق رفت ودیدهٔ ما اشکبار کرد — داغ وفات او همه را داغدار کرد
با رفتنی که رفتن بی‌بازگشت بود — یاران خویشتن، همه را، سوکوار کرد
جای تمول، ازپدر خود، به ارث برد — کاری، که هرکه داشت بدان افتخار کرد
در نشر هفته‌نامهٔ توفیق، سال‌ها — کوشید و هرچه داشت درین ره نثار کرد
امّا زپایداری خود دست برنداشت — طی طریق با قدمی استوار کرد
توفیق یار او شد و با طنز وانتقاد — هشدار داد و جامعه را هوشیار کرد
شد روزگار او سیه از دست ناکسان — پاداش خدمتی که در آن روزگار کرد
این نکته روشن است که هر مرد یا زنی — در روز یاشبی سفر از این دیار کرد
و آنجا که می‌رسند به اعمال این و آن — یا دربهشت یا به جهنم قرار کرد
امّا چو نیک درنگری، در همین جهان — خود جای آنجهانی خویش اختیار کرد
کردار نیک یا که بدما، من و تو را — سوی جحیم یا که جنان رهسپار کرد
آن شاهراه خیر، که توفیق می‌سپرد — او را به حسن عاقبت امیدوار کرد
پرهیزگار بود و، خداوندگار نیز — فردوس جای مردم پرهیزگار کرد
شد مزدکارهای نکویش نعیم خلد — مزد آن گرفت جان برادر، که کارکرد

ابوالقاسم حالت

آینده

امروز چهارم آبان ۱۳۷۱ ـ که این اوراق غلط‌گیری می‌شد خبر وفات ابوالقاسم حالت که درگذشته است منتشر شد. حالت از شاعران طنزپرداز طراز اول و از نویسندگان و مترجمان ارزشمند بود. درگذشتش مایهٔ دریغ است. روانش شاد.

البته سرگذشت او در شماره‌های آینده درج حواهد شد. درگذشت او را به جامعهٔ طنزپردازان تسلیت می‌گوئیم.

دکتر محمد کاظم اسکوئی

صبح روز پانزدهم تیر ماه ۱۳۷۱ در گوشه‌ای از محوطهٔ شمالی ساختمان اصلی بیمارستان هزار تختخوابی گروهی انبوه از افراد کادر آموزشی شاغل و غیرشاغل، پرستاران، بهیاران، کارمندان و کارکنان این عظیم‌ترین مجموعه پزشکی ایران برای وداع بادکتر محمد کاظم اسکوئی، یکی از برجسته‌ترین و محبوب‌ترین جراحان مرکز خود، با دلهای غمزده و سکوتی سنگین حلقهٔ وسیعی ساخته بودند که در میان آن تصویری از چهرهٔ مهربان او دیده می‌شد که شاخه‌های سفید گلایول آن را دربرگرفته بودند. در گوشه‌ای ازاین جمع همسر مهربانش مانند همیشه موقر و خوددار با دخترش مریم همراه با جمع بستگان و دوستان جای گرفته بودند.

دکتر اسکوئی بیش از بیست و پنج سال در بخش جراحی سرطان کار کرده بود و همه افراد این مرکز هر روز او را دیده بودند که با صورت نجیب و دلپذیرش و لباس مرتب و آراسته با قدمهای آرام به بخش سرطان می‌رفت. خانم دکتر سمیعیان همسر مهربان او را هم خوب می‌شناختند که سالها در همین مرکز بعنوان سرپرست گروه بیهوشی کار می‌کرد و نمونهٔ وظیفه شناسی و کاردانی بود. چندی نیز معاون آموزشی این مرکز بود و در راه تکمیل کادر آموزشی آن کوشش فراوان مبذول داشت.

وداع با دکتر اسکوئی باری بود بس سنگین و فقدانش خلأیی غیرقابل جبران در میان دوستانش بجای گذارد و جامعهٔ جراحی ایران ناگهان یکی از ستونهای استوارش را شکسته یافت.

سال شمار زندگی‌اش چنین خلاصه می‌شود.

کاظم اسکوئی در سال ۱۳۰۷ در شهر مقدس مشهد بدنیا آمد. پدرش از بازرگانان سرشناس و معتبر آن شهر بود. کاظم در یازده سالگی به همراه والدین به تهران آمد و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان شرف به پایان برد. پدرش که دیر صاحب اولاد شده بود سرپرستی و غم‌خوارگی یگانه فرزندش را با محبتی زایدالوصف و توأم با وسواس بعهده گرفت. این نوع محبت زیاده از حدّ طبعاً آزادی عمل را تا حدودی در زندگی اجتماعی از فرزند سلب می‌کند و گاه به طغیان و عصیان می‌انجامد، ولی دکتر اسکوئی اهل طغیان و عصیان نبود و برای محبت پدری ارج و شأن والائی قایل بود. همیشه داستانهای شیرین و جالب از این دوران نقل می‌کرد که جنبهٔ طنز بسیار قوی داشت و طبع انتقادی لطیف، بی‌آزار و متحمل او را بخوبی نمایان می‌ساخت.

در سال ۱۳۲۶ در دانشکدهٔ پزشکی تهران نامنویسی کرد و در سال ۱۳۳۲ فارغ‌التحصیل این دانشکده شد. در دوران تحصیل پزشکی با همسر آیندهٔ خود آشنا شد و پس از ازدواج برای گذراندن دوران تخصص بهمراهی هم رهسپار ایالات متحدهٔ امریکا شدند.

دکتر اسکوئی دورهٔ انترنی را بمدت یکسال در بیمارستان «انگل ووده» در نیوجرسی پایان برد و دورهٔ «رزیدنسی» و «چیف رزیدنسی» جراحی عمومی را به مدت چهار سال در بیمارستان «مرسی» در ایالت «اُهایو» گذراند. برای کسب درجهٔ فوق تخصص در جراحی سرطان عازم نیویورک شد و مدّت یک‌سال در بیمارستان «مموریال» که یکی از معتبرترین مراکز جراحی جهان است بکار پرداخت.

پس از بازگشت او به ایران، دکتر هاشمیان بخش جراحی سرطان را در بیمارستان هزار تختخوابی بنیان نهاده بود و دکتر اسکوئی به اتکاء صداقت و اخلاق شایسته و پشتوانهٔ علمی محکمی که داشت توانست به آسانی موافقت ایشان را جلب کند و در بخش جراحی سرطان بکار مشغول شود. این بخش با انضباط کامل توأم با آزادمنشی خاص دکتر هاشمیان اداره می‌شد و دکتر اسکوئی بزودی یکی از محبوب‌ترین افراد کادر آموزشی این مرکز پیشرفتهٔ علمی گردید. روابطش با دکتر هاشمیان علاوه بر رئیس و مرئوسی دوستانه و صمیمانه بود و با گذشت زمان به دوستی بسیار صمیمانه وعمیقی بدل شد که تا پایان عمر دکتر اسکوئی بدون خدشه دوام یافت.

دکتر اسکوئی درجات استادیاری و دانشیاری را پشت سرنهاد و به مقام استادی دانشگاه تهران که آرزوی قلبی و باطنی و بالاترین مقام مورد نظرش بود نایل آمد. چندین سال رئیس گروه جراحی بیمارستان هزار تختخوابی بود و با ادامه و تکمیل برنامه‌های قبلی تحرک قابل ملاحظه‌ای دربخش‌های جراحی بوجود آورد.

دکتر اسکوئی در هر مقامی بود همیشه همان دکتر اسکوئی بود: دوست داشتنی و قابل احترام. معلمی بود مهربان، صدیق و دلسوز. در مسایل علمی دقت نظر و قضاوتهای صحیح داشت. آنچه می‌گفت مستند و متکی بر اطلاعات علمی‌اش بود که هر روز با مطالعه بر ذخایر آن افزوده می‌شد. از قدرت انتقادی خوبی برخوردار بود. استادان فن رشته‌های مختلف جراحی سرطان جهان را می‌شناخت. مقالات و گزارشهای آنان را بدقت مطالعه می‌کرد. از مجموعهٔ این نظریات روشی ترکیبی و ابداعی برای کار خود فراهم می‌ساخت. در جراحی پستان و غدهٔ «تیروئید» و جراحی «کولون» صاحب نظر و مبتکر بود و نظریات خود را با دلایل محکم و متکی بر موازین عقلانی ارائه می‌داد. مشارکت در مجامع و کنگره‌های جراحی را در ایران برخود واجب می‌شمرد و حتی‌الامکان در کنگره‌های معتبر خارجی

شرکت می‌جست و درمراجعت بدون تظاهر و فضل فروشی همکاران و شاگردان خود را در جریان آخرین تحولات قرار می‌داد. رفتارش با آنان بسیار دوستانه و صمیمانه و توأم با احترام متقابل بود. حقِّ ارشاد واقعی بر کلیهٔ شاگردانش داشت که بسیاری از آنان امروز در زمرهٔ بهترین جراحان این دیار محسوب می‌شوند. برای پیشبرد کار در بیمارستان هرگز به تحکّم و عتاب و خطاب متوسل نمی‌شد. آنچه می‌خواست با احترام و ادب می‌خواست و همه از جان و دل خواسته‌هایش را انجام می‌دادند. دلسوزی‌اش نسبت به بیماران زبانزد بود. وخامت حال بیمارش آسایش و آسودگی را از او سلب می‌کرد. روز و شب آرام نداشت. مدام در صدد تسلی بستگان بیماران برمی‌آمد و این محبت و غمگساری را بحدّی می‌رساند که اگر یکی از بیمارانش ازعواقب عمل جراحی از دست می‌رفت، بازبستگانش مرید او بودند و می‌دانستند که آنچه در توان داشته است برای نجات بیمار مضایقه ننموده است. چنان ذخیره‌ای از محبت در سینه داشت و چنان بی‌مضایقه و از صمیم قلب آن را عرضه می‌داشت که همه را مفتون خود می‌ساخت.

در زندگی خانوادگی بسیار خوشبخت و دلباختهٔ همسر و فدایی فرزندانش مریم و علی بود. درمیان خانوادهٔ همسرش قدر و شأن والای خود را داشت و همهٔ افراد خانواده شیفته و دوستدار او بودند. چهل سال زندگی خانوادگی‌اش به همین منوال در نهایت سعادت و شادکامی سپری شد.

وابستگی شدید به دوستانش از خصوصیات اخلاقی او بود و روابط انسانی وعاطفی عمیق با آنان برقرار می‌کرد. صفات خوب دوستانش را همیشه در مدّ نظر داشت و کمبودها و عیوب آنها را با دیدهٔ اغماض می‌نگریست و از هیچکس کینه‌ای بدل نمی‌گرفت. از مشکلات و گرفتاریهای دوستانش همیشه گویا می‌شد و با عقل سلیمی که داشت از راهنمایی و کمک دریغ نداشت.

هشت سال قبل از آنکه دیده از جهان بربندد به بیماری وخیمی دچار شد و خود از ابتدا بر وخامت آن آگاهی کامل داشت. مبارزه‌ای مردانه و کم نظیر را با بیماری آغاز نمود. آرزوهای بلند داشت و هرگز یأس و نومیدی بخود راه نداد. جای یأس و نومیدی بود، ولی دکتر اسکوئی آنقدر به زندگی و زیبائیهای آن، به همسر و فرزندانش، به دوستان و نزدیکانش، به طبیعت وشگفتی‌های آن، به سرزمین ایران و ذوق و فکر ایرانی و حرفه‌اش علاقه داشت که حتی‌المقدور بیماری خود را ندیده می‌گرفت. تا سال آخر زندگی‌اش ورزش می‌کرد، جراحی می‌کرد، در مجالس و محافل دوستان با روحیه‌ای شاد و قوی شرکت می‌جست و مایل نبود که مسئلهٔ بیماری‌اش ملال دوستان و اطرافیانش را باعث شود. سهم همسرش در این مبارزه بسیار عظیم و بی‌نظیر بود. سالها غم سنگین و نهفتهٔ خود را در دل نگاه داشت و با روئی گشاده تا پایان راه از همقدمی و همراهی اوپای نکشید.

دکتر اسکوئی درلحظه‌های سخت بیماری به نقاشی و شعر که از قدیم بدانها علاقه داشت روی می‌آورد. تابلوهای زیبا ساخته است و اشعار لطیفی از او باقی مانده است. به ادب و فرهنگ ایران علاقهٔ فراوان داشت. مانند همه ادب دوستان ایران شیفتهٔ حافظ و کلام سحرانگیزش بود. از شعرای معاصر ارج فراوان به فریدون مشیری می‌گذاشت.

با پیشرفت بیماری چندین بار تقاضای بازنشستگی کرد، ولی هربار با اصرار شاگردانش که هرلحظه حضورش را در بخش مغتنم می‌شمردند تقاضایش را پس می‌گرفت. بالاخره در سال ۱۳۶۴ با بازنشستگی او موافقت شد و سالهای آخر عمرش را به منظور درمان و کنترل بیماری بالاجبار و برخلاف میل باطنی‌اش در خارج از ایران گذراند. برای کسی که ایران عزیزترین سرزمین جهان بود، زندگی در غربت و دور از این مردمی که زوایای قلوب آنان را خوب می‌شناخت بسیار مشکل بودو دریغا دور از وطن چشم از این جهان بربست. مرگش بسیار زودرس بود و نابهنگام، بیش از ۶۲ سال نداشت که

خانواده و دوستانش را داغدار ساخت.

این مقولهٔ غم‌انگیز را با ذکر این نکته پایان بریم که در دنیای ما فراوانند افرادی که به اتکاء در زندگی و تبحر در حرفهٔ خود اسم و رسمی کسب می‌کنند و فراخور نبوغ حرفه‌ای خود نامی زودگذر یا دیرپای از خود بجای می‌گذارند، ولی آراستگی به صفات برجستهٔ انسانی و برخورداری از عواطف رقیق و مقام والای اخلاقی موهبتی است که طبیعت با بخل و حسد و نهایت صرفه‌جوئی در انسانها به ودیعه می‌گذارد. بدون آنکه سخن گزاف گفته یا قصد جمله پردازی و بازی با الفاظ درکار باشد باید اذعان کرد که دکتر اسکوئی از کمیاب‌ترین افرادی بود که طبیعت هیچگونه امساک و مضایقه‌ای درحقش روا نداشته بود. کسانی که او را از نزدیک شناخته بودند بخوبی می‌دانند که این گفته تا چه حدّ به حقیقت نزدیک است. صاحبان اینگونه خصال پسندیده روز بروز کمیاب‌ترند و دکتر اسکوئی واقعاً از برگزیدگان بود و رفت. روانش شاد باد که یادش همیشه برای دوستانش زنده و پایدار خواهد بود.

دکتر محمدعلی میر ـ دکتر علی محمد میر

درگذشت محیط ادب

روزهایی که این شمارهٔ مجله صفحه‌بندی می‌شد استاد نامور پژوهشهای ایرانی ـ سید محمدمحیط طباطبایی ـ به سن نود سالگی درگذشت. دوستان او و ادیبان زبان فارسی، مجلهٔ آینده و مدیر آن که همیشه از فیض قلم و دانش او بهره‌ور بوده‌اند، همه درین واقعه سوکوارند و شادی روان آن دانشمند ارجمند را خواستارند و به فرزندان ارجمندش مخصوصاً احمدمحیط طباطبائی و برادرانش آقایان عبدالعلی (فنا) و عبدالحسین توحیدی تسلیت گفته می‌شود.

تأثرات مدیر مجله بدین مناسبت در شمارهٔ آینده درج خواهد شد. عکس آن شادروان برای گرامی داشت خدمات بسیاری که در راه زبان فارسی از پنجاه سال پیش به این سوی انجام داده است بر روی جلد به چاپ می‌رسد.

سوکهای دیگر

در چند ماهی که انتشار مجله به تعویق افتاد چند تن از فضلای کشور درگذشته‌اند. نامهای آن بزرگواران نوشته می‌شود تا در شمارهٔ دیگر به آوردن شمه‌ای از سرگذشت آنان بپردازیم.

□ دکتر محسن صبا استاد دانشگاه تهران که مدیر مجله زیردست او و به لطف او به کارکتابداری پرداخت و از سال ۱۳۲۴ که در دانشکدهٔ حقوق تدریس زبان فرانسه می‌کرد ارادت ورزی به او را پیشه کرد خدایش بیامرزد که نمونهٔ والا و هنرشناس و مظهر کردار و رفتار نیک بود.

□ دکتر بهرام فره‌وشی استاد دانشگاه تهران و از متخصصان فرهنگ ایران باستان مخصوصاً در زمینهٔ زبان پهلوی.

□ حسینعلی ملاح موسیقی شناس و موسیقی نواز و شاعر.

□ دکتر ربیع بدیعی استاد جغرافیا در دانشگاه تهران.
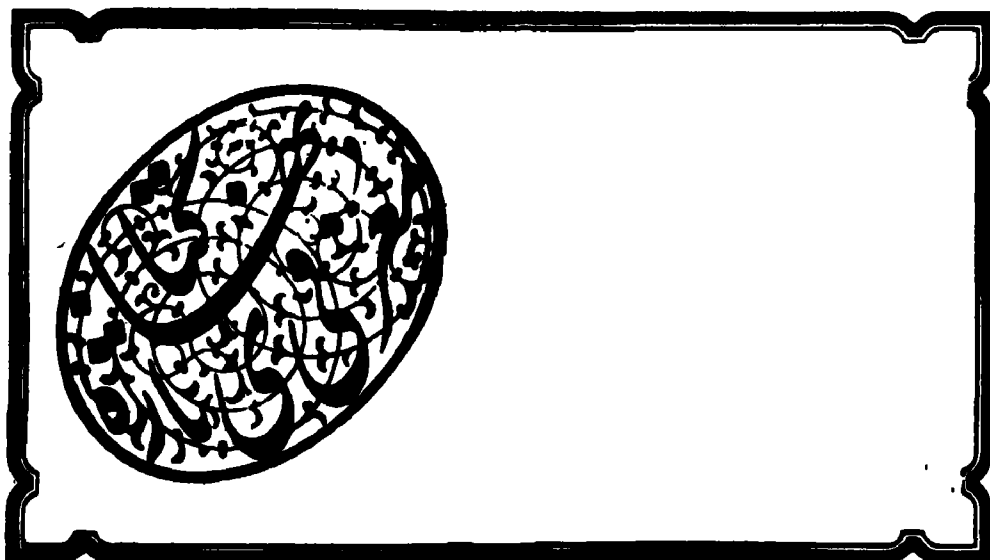
شاهنامه

به‌کوشش جلال خالقی مطلق. مجموعهٔ متون فارسی. زیر نظر احسان یارشاطر (سلسلهٔ نو، ش ۱)
ناشر Persian Heritage Foundation/ Bibliotheca Persica
دفتر یکم. نیویورک ۱۳۶۶ـ ۳۲، ۳۵۸، ۱ x ص.
دفتر دوم. کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹ـ ۱۲، ۲۹۱ ص.
پخش‌کننده: Mazda Publishers

تردید و ضنّتی نبایدداشت ازین که گفته شود چاپ شاهنامه به تصحیح و اهتمام دکتر جلال خالقی مطلق یکی از ارزشمندترین و شایسته‌ترین کارهایی است که در ارائهٔ شاهنامهٔ درست انجام شده است. شاهنامه‌های چاپ ترنر ماکان (انگلیسی)، موهل (فرانسوی)، فولرس (آلمانی)، شوروی ارزشی دیگر داشته‌اند و این شاهنامه ارجی دیگر.

زیرا نخستین شاهنامه‌ای است که توسط دانشمندی ایرانی براساس روش علمی و مبتنی بر نسخه‌های قابل اعتنا (از جمله نسخهٔ فلورانس) و با اسلوبی روشن و گویا در آوردن نسخه بدلها تصحیح شده است و به صورت آراسته و خوش چاپی به دسترس رسیده است.

دکتر یارشاطر نوشته است: «این طبع از نوع چاپهائی که در آن نسخهٔ قدیمتر را متن قرار بدهند و به ثبت نسخه بدلها در حاشیه بسنده کنند و فقط احیاناً اشتباه فاحشی را در متن اصلاح نمایند نیست. متن کنونی متن سنجیده و پیراسته‌ای است بر پایهٔ دوازده دستویس اصلی و سه دستویس فرعی و همچنین ترجمهٔ عربی بنداری....»

خالقی مطلق هم به تفصیل در دوازده بند روش تصحیح متن را در مقدمهٔ گویای خود برگفته است.

نسخه‌های اصلی که خالقی مطلق در فهرستی معرفی می‌کند مورخ است میان سالهای ۶۱۴ (فلورانس) تا ۸۹۴ (برلین).

در مقدمهٔ جلد دوم فهرست سی و یک نسخهٔ دیگری که مصحح بررسی و ارزشیابی کرده و از ردهٔ سنجش برکنار آورده آمده است و آنها میان سالهای ۷۴۱ تا ۹۰۲ هجری است.

ویس و رامین چاپ توکیو
Tokyo University of Foreign Studies. 1991

خانم امیکو اکادا استاد زبان وادبیات فارسی در دانشگاه زبانهای خارجی توکیو موفق شده است که با کمپیوتر پژوهش نوینی را دربارهٔ ویس و رامین منتشر کند.

این کتاب در سه دفترست. بخش اول حاوی توضیحاتی است به زبان فارسی دربارهٔ چگونگی طرح و روش اجرای آن که کاش ایشان تلخیصی از آن را در چند سطر به فارسی به چاپ رسانیده بود. سپس فهرست، الفبائی واژه‌ها به خط فارسی می‌آید با تعداد به کار رفتهٔ هریک از کلمات. پس از آن فهرست بسامدی می‌آید به ترتیب اعداد و کلمهٔ فارسی مربوط به آن. بطور مثال معلوم می‌شود که «و» ۳۵۵۳ و «از» ۲۳۸۱ بار و نامه ۱۰۳ بار و سرو ۱۰۱ بار و خستگان ۳ بار آمده است.

بخش دوم فهرست الفبائی کلمات است بانشان دادن محل وقوع هرکلمه در بیت.

بخش سوم متن ویس و رامین است با شماره‌بندی بندها و ابیات. کوشش خدمت گرانهٔ خانم اکادا به زبان فارسی تحسین‌انگیزست.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی در آکادمی علوم تاجیکستان
جلد ششم ـ دوشنبه، ۱۹۸۸. رحلی کوچک. ۳۷۰ ص.

این خدمت گرانقدر توسط و زیر نظر مرحوم عبدالغنی میرزایف آغاز شد و اکنون به ششمین جلد رسیده است. درین جلد ۴۴۴ (شمارهٔ ۱۹۲۹ تا ۲۳۷۲) نسخه معرفی شده است. این جلد به لغتنامه‌ها ـ نحو و صرف و دستور و عروض ـ معما ـ ترسلات ـ پزشکی ـ ریاضیات ـ هیأت و نجوم ـ علوم عملی اختصاص دارد.

کتابهای فارسی در امریکا

سالی چندست که چند مؤسسه ایرانی درکشور امریکا کتابهای فارسی چاپ ایران را می‌فروشند و برای معرفی کتابها فهرستهایی منتشر می‌کنند. طبعاً این فهرستها کمک به کتابخانه‌ها و کتابشناسانی است که برای دانشگاهها و کتابخانه‌های امریکا کتاب تهیه می‌کنند. فهرستهایی که ما دیده‌ایم عبارت است از:

☐ فهرست کتاب سال ۱۳۷۰: کتابفروشی ایران (واشنگتن) چاپ سال ۱۳۷۰ به نظم موضوعی

Iran Books, 8014 Old Georgetown Road. Bethesda, MD 20814.

☐ پیام مزدا. انتشارات مزدا. فهرستی است فصلی به دو زبان فارسی و انگلیسی حاوی نام کتابهای آن انتشارات و کتابهایی که از ایران وارد می‌کند.

Mazda Publishers, P.O.Box 2603
Costa Mesa, CA 92626.

☐ پیک کتاب. از انتشارات شرکت کتاب. فهرست به نام الفبائی کتابها و نام الفبائی مؤلفان.

Ketab Corp. 1387 Westwood Blud.
Los Angeles, CA 90024

□ روزنه‌ای به کتب فارسی. انتشارات صبا (نیویورک) با همکاری انتشارات روزنه (تهران).
فهرست بهار ۱۳۷۰ و فهرست پائیز ۱۳۷۰ در دو دفتر.

Saba, 18 East, 4 st. suite 1904
New York, NY 10017

دو کتاب از سلسلهٔ اسلامیات فرایبورگ

-۱-

DAS SENDSCHREIBEN AL- QUŠAYRIS ÜBER DAS SUFITUM

Eingeleitet, übersetzt und kommentiert von Richard Gramlich. Wiesbaden, Franz Steiner Verlag. 1989. 659 S. (Freiburger Islamstudien. Band XII).

دوازدهمین جلد از سلسله انتشارات اسلامی دانشگاه فرایبورگ (آلمان) که استاد دکتر هانس روبرت رویمر بنیادگذار آن است، ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه تصنیف زین‌الاسلام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک قشیری نیشابوری استوائی است.

گراملیخ مترجم این متن از بزرگان تصوف اسلامی شناسی آلمان است. کتاب سه جلدی او دربارهٔ سلسله‌های صوفیه در دوران تاریخی و در زمان ما از امهات کتب مرجع درین زمینه است. پس از آن به ترجمهٔ عده‌ای از کتب متصوفه پرداخت. سوانح احمد غزالی و کیمیای سعادت، کتاب اللمع ابونصر سراج و عوارف المعارف سهروردی را به آلمانی ترجمه کرد.

در ترجمهٔ رسالهٔ قشیری ابتکاری کرده و پس از هر بند از آن رساله ارجاعات توجیهی و توضیحی و مدارک آن مطلب را با حروف ریزتر از مآخذ ومراجع نقل کرده است.

تفصیل فهرستهای کتاب که به شیوهٔ پژوهندگان آلمانی است حیرت‌آور است.

-۲-

SCHALGLICHTER ÜBER DAS SUFITUM

Abu Nasr as- Sarrajs Kitab al- Luma, eingeleitet, übersetzt und kommentiert von Richard Gramlich. Wiesbaden, Franz Steiner verlag. 1990. 676 S. (Freiburger Islamistudien. Band XIII).

تازه‌ترین کتابی که از کارهای ریشارد گراملیخ دریافت شد ترجمهٔ کتاب اللمع نوشتهٔ ابونصر سراج عارف مشهورست که آن راگراملیخ از زبان عربی به آلمانی درآورده وبه مانند ترجمهٔ رسالهٔ قشیری مدارک و منابع مربوط را که یافته است زیر هر بند مطلب مندرج ساخته است.

ABSTRACTA IRANICA

Studia Iranica, Supplement 12 (1989). Paris. Institut Français de Recherche en Iran. 1989. 299p.

درین جلد یکهزار و هشتاد کتاب و مقاله که مرتبط با مطالعات ایرانی است معرفی شده است. بیگمان این سلسله از مهمترین و بهترین مراجع ایرانشناسی است و خوشبختانه سال به سال بر مزایای آن افزوده می‌شود. خوانندگان باید به یاد بیاورند که بنیادگذار آن آقای فوشه‌کور استاد دانشگاه پاریس است و اکنون آقای برنارد هورکاد با پشتکار و شور تمام به انتشار آن ادامه می‌دهد.

THE AGA KHAN PROGRAM FOR ISLAMIC ARCHITECTURE

A Century of Princes. Sources on Timurid History and Art. Selected and Translated by W.M. Thackston. Cambridge (U.S.A). 1989. 394p.

این کتاب سودبخش همزمان نمایشگاهی که از هنر تیموری در واشنگتن و لوس‌آنجلس تشکیل شد انتشار یافت. موضوع کتاب معرفی و ترجمهٔ مطالبی است از کتبی که برای تاریخ و هنرعصر تیموری اهمیت دارد. کتاب در دوبخش است.

تاریخ و تاریخ نگاری ـ درین بخش که قسمتهایی از تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی (ص ۱۱ تا ۶۳) و ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی (ص ۶۳ تا ۱۰۱) و حبیب السیر خواندمیر (ص ۱۰۱ تا ۲۳۷) و متن ارزشمند «وقایع اروق سلطان غازی امیر تیمور گورکان» از روی نسخهٔ منحصر در توپقاپی سرای (ترکیه) (ص ۲۳۷ـ ۲۴۶) و بابرنامه (ص ۲۴۷ـ ۲۴۸) و سفر غیاث‌الدین نقاش به چین در عهد بایسنغر از روی مطلع السعدین (ص ۲۷۹ـ ۲۹۷) و سفر کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی به کالیکوت (هند) (ص ۲۹۹ـ ۳۲۱) ترجمه شده است تا در دسترس محققان خارجی که فارسی نمی‌دانند باشد.

هنرـ درین بخش ترجمهٔ عرضه داشت کتبخانه ـ دیباچهٔ دوست محمد بر مرقع بهرام میرزا ـ دیباچهٔ مالک دیلمی به مرقع امیرحسین بیگ ـ دیباچهٔ میر سیداحمد بر مرقع امیر نجیب بیگ ـ بخشی از تاریخ رشیدی دو غلات ـ دیباچهٔ میر علیشیر نوایی بر غرائب الصغر (دیوان خودش) ـ عذرخواهی سلطان حسین میرزا (که نخستین بار تورخان گنجه‌ای آن را معرفی کرد از روی متن جغتائی) آمده است. در هر یک نکاتی از نگاه هنری و مطالبی در هنر دوستی و هنرپروری تیموریان مندرج است.

کتاب با واژه‌نامه‌ای از کلمات فارسی و جغتایی که معانی انگلیسی برای آنها داده شده خاتمه پذیرفته است.

تعجب است که مترجم در صفحهٔ ۲۷۹ نام کتاب سمرقندی را به اشتباه مجمع‌السعدین آورده است به جای مطلع السعدین یا مطلع سعدین.

ARABISCHE HANDSCHRIFTEN

Materialien zur Arabischen Literaturgeschichte. Teil I. Von Rudolf Sellheim. Franz Steiner Verlag. 1976. 22, 373 S. Go Tafleu. Wiesbaden.

معرفی صد نسخهٔ خطی عربی درین فهرست آمده است. بنای زلهایم در کار سترگ و بزرگی که آغاز نهاده است تحلیل و توصیف مواد درونی متون نسخ است تا بتوان ادبیات عرب را بهتر شناخت و به گوشه‌های ناشناختهٔ آن دست یافت. بطور مثال درین فهرست کتاب «لب الالباب فی علم الاعراب» ابرقویی (که اهلواردت آن را به شمارهٔ ۶۶۹۵ معرفی کرده بوده است) در صفحات ۲۴۶ـ ۲۸۲ معرفی و توصیف شده است و زلهایم توانسته است همه شروح و حواشی بر آن را نیز در ضمن به رشتهٔ معرفی بکشاند و تفصیلی دربارهٔ هریک بیاورد.

نمونه‌هایی که از اوراق نسخه‌ها مخصوصاً رقمهای خاتمه درپایان فهرست چاپ کرده‌اند راهنمای ممتازی تواند بود برای فهرست نگاران.

این یکصد جلد نسخهٔ معرفی شده در علوم و زمینه‌های مختلف است.

ARCHAEOLOGIGA IRANICA E ORIENTALIS

Miscellanea in honorem Louis Vanden Berghe. Edenda Curaverunt L. De Meyer et E. Haerinck. Gent, 1989. 2 Vols. 1654 p.

لوئی واندنبرگ از باستانشناسان ایرانشناس دانشمند و نامورست. بلژیکی است و در دانشگاه گان (بلژیک) سمت استادی و مدیری گروه باستانشناسی دارد. در رشتهٔ باستانشناسی ایران کتاب ارزشمندی نوشت که دکتر بهرام فره‌وشی آن را به طرز شایسته‌ای ترجمه کرد (باستانشناسی ایران باستان). مجلهٔ مشهور باستانشناسی ایران قدیم را ازسال ۱۹۶۱ بنیادنهاد. دراین مجله که Iranica Antiqua نام دارد همیشه مقالات اساسی و تحقیقی درجه اول منتشر شده است. هم اکنون هم منتشر می‌شود و جلد هجدهم و نوزدهم آن جشن نامه‌ای است در دو جلد برای باستانشناس فرانسوی P.Amiet

چون اغلب مقالات مندرج درین دو جلد دربارهٔ ایران است فهرست مندرجات آن عیناً چاپ می‌شود، صفحات بعد دیده شود.

ARMENIAN AND IRAN

A Comprehensive Bibliography in Armenian, Persian and the English Languages (Romanized). By Hamo Vassilian. Glendale (U.S.A). 1991. 97p.

حاوی ۱۱۶۳ عنوان است به انضمام چاپ لوحی از بخشی از کتابی که راجع به کتابهای منتشر

شده دربارهٔ ارمنیان در ایران، در سال ۱۹۸۲ در ایران چاپ شده بود و جنبهٔ کتابشناسی دارد.

THE ARTS OF PERSIA

Edited by R.W. Ferrier. New Haven, Yale University Press. 1989. 334p.

«هنرهای ایران» کتابی است به قطع بزرگ، بسیار خوش چاپ و خوش طرح، دربرگیرندهٔ معرفیهای خوب از هنرهای گوناگون ایران. مندرجات آن چنین است:

ـ درآمد تاریخی	R.W. Ferrier
ـ کهن‌ترین هنر	C. Hill
ـ هنر روزگار هخامنشیان	M. Roaf
ـ هنر روزگار پارتیان	K. Keal
ـ هنر روزگار ساسانیان	G. Hermann
ـ معماری	R. Hillenbrand
ـ چند ساختمان زادبومی در بیابان (مانند آب‌انبار، بادگیر، کبوترخان و...)	E. Beazley
ـ قالی	J. Housego
ـ بافته‌ها	J. Allegrove
ـ فلزکاری	J. Allan
ـ سکه	H. Mitchell- Brown
ـ نقاشی	E. Grube و Eleanor Sims
ـ نقاشی پس از عصر صفوی	B.W. Robinson
ـ هنرهای کتاب (صحافی)	B. Brend
ـ هنر روغنی	L. Diba
ـ سفال‌گری	M. Rogers
ـ کاشی‌گری	J. Sarce
ـ شیشه‌گری	R. Charleston
ـ خوشنویسی	A. Schimmel

هریک از نویسندگان این فصول در دنیای ایرانشناسی کنونی دارای نام و نوشته‌های نامورند، ولی چون کتاب به سلیقهٔ عمومی‌تر نگاشته و تهیه شده است و جنبهٔ «دیدنی» آن بیش از پژوهشی آن است مطالب آن چکیده‌وار و آسان نگاشت است. باوجود این ارجاعاتی به مهمترین نکته‌ها در هر مقاله عنوان شده است.

اما تصاویری که درهریک از قسمتها آمده است هم از حیث انتخاب برگزیده است و هم از حیث هنر عکاسی و هنر چاپ. ناچار نقد و نظری بر آنها روا نیست.

بی‌گمان یکی از زیباترین و ارزشمندترین مجموعه‌هاست که درین سالها برای شناساندن هنر

ایران انتشار یافته و کوششهای آقای «فریه» آفرین انگیز ست.

A SHI'ITE PILGRIMAGE TO MECCA 1885- 1886.

The Safarnâmeh of Mirzâ Mohammad Hossayn Farâhâni. Edited, translated, and annotated by Hafez Farmayan and Elton L. Daniel. Austin, University of Texas Press, 1990. 32+380p.

دکتر حافظ فرمانفرمائیان در روزگاری که با عشق و شور بی‌پایان مؤسسهٔ و کتابخانهٔ خاندان فرمانفرمائیان را در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران تأسیس کرد بی‌تابانه به نشر چند کتاب پرداخت. هدفش آن بود که بر منابع تاریخی دورهٔ قاجار بیفزاید و کتابهایی را که مربوط به آن عصر می‌شود چاپ کند. سفرنامهٔ حاجی پیرزاده، سفرنامهٔ میرزا محمدحسین فراهانی، تاریخ کرمان وزیری، سفرنامهٔ فیروز میرزا نصرةالدوله در بلوچستان، خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله از جمله کارهایی است که به همّت او صورت انتشار پذیرفت و از فضلای بنامی چون دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی درین رشته استعانت جست.

درین سالهای درازی که در دانشگاه تکزاس در شهر آستین به تدریس اشتغال دارد (بیست و چند سال) نیت و قصد خود را از دست نگذارده و به دنبالهٔ متونی که به زبان فارسی انتشار داد تحقیقات مربوط به دورهٔ قاجاری را در زبان انگلیسی ادامه داده است. شرح حال امین‌الدوله را به انگلیسی نگاشته و با همکاری یکی از ایرانشناسان فاضل سفرنامه مکهٔ محمدحسین فراهانی را به انگلیسی درآورده و آن رابا شروح و توضیحاتی همراه ساخته است که اروپائیان بتوانند مباحث و مسائل مطروحه درکتاب را بفهمند و از خواندن آن لذت ببرند.

اهمیت چنین متنی برای فرنگیها آن است که نحوهٔ تلقی و برخورد ایرانیان را در قرن گذشته با مسائل و جریانهای مربوط به ملل دیگر درمی‌یابند و می‌توانند از رویه و روحیهٔ نویسندگی ایرانیان در آن عصر باخبر شوند.

البته دو تا از سفرنامه‌های ناصرالدین به زبانهای انگلیسی و آلمانی ترجمه شده بود و بخشی از سفرنامهٔ خوارزم رضاقلی خان هدایت‌لله باشی هم به زبان فرانسه درآمده بود، ولی هیچ یک از آنها از حیث مطلب به پای سفرنامهٔ مکهٔ فراهانی نمی‌رسد.

از مزایای این ترجمه آن است که اصطلاحات ایرانی نگاه داشته شده و در پایان هم فهرستی از آنها ترتیب یافته است تاکتاب هم به‌کار متخصص بیاید و هم خوانندهٔ عادی به آسانی بتواند پی به مطلب ببرد.

تمام بندهای مطالب کتاب در ترجمه از یکدیگر تمایز یافته و عنوانی به طرز چشم‌نواز برای هریک درکنار صفحه آمده است که خواننده زود بر مضمون آگاه شود.

کتابشناسی گزیده‌ای که در پایان آورده‌اند و بیست و چهار صفحه است در دو بخش است: کتابها

و مقاله‌های فارسی ـ کتابها و مقاله‌های اروپائی. کتاب با فهرست اعلام پایان می‌گیرد.

BIBLIOTHEQUE IRANIENEN, 36

Musique et mystique dans les Traditions de l'Iran. Par Jean During. Paris. Institut Français de Recherche en Iran. 1989. 688p.

«موسیقی و عرفان در فرهنگهای سنتی ایران» تحقیقی است دقیق و عالمانه از آنچه مؤلف با پژوهش در موسیقی بلوچستان (یعنی گواتی و قلندری و چشتی) و در موسیقی کردها (قادریه و اهل حق) یافته است.

درکتاب سوم ابعاد عرفانی موسیقی هنری ایران ـ علم موسیقی و نظامهای فلسفی مورد سخن است.

THE CAMBRIDGE ENCYCLOPEDIA OF THE MIDDLE EAST AND NORTH AFRICA

Executive Editor Trevor Mostyn. Advisory Editor Albert Hourani. Cambridge, Cambridge University Press, 1988.504p.

این دائرةالمعارف خاورمیانه و افریقای شمالی به ترتیب موضوعات است و بدین تقسیم‌بندی (اهم مطالب)

□ سرزمین و مردم: محیط طبیعی ـ مناطق مهم ـ طرز راههای زندگی ـ زبان مردم ـ ادیان.

□ تاریخ: تاریخ باستان ـ از اسکندر تا اسلام ـ اسلام از آغاز تا قرن چهارم ـ اسلام میان سالهای ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی ـ صفویان و جانشینان آنها ـ امپراطوری عثمانی ـ مراکش ـ خاورمیانه و افریقای شمالی میان سالهای ۱۸۰۰ـ۱۹۳۹.

□ جامعه و اقتصاد: تحولات اقتصادی (تحولات کشاورزی ـ بانکداری اسلامی ـ نفت و صنایع) ـ تحولات اجتماعی (شهرسازی ـ مهاجرت ـ وضع آنان ـ قوانین ـ تجارت ـ بهداشت ـ آموزش ـ تحقیقات علمی ـ ورزش).

□ فرهنگ: دین و تلاقی با ادیان دیگر ـ ادبیات (عربی ـ ترکی ـ فارسی ـ عربی ـ ارمنی).

□ هنرها: هنرهای پیشین مصر ـ میراث یونانی و رومی ـ هنرهای اسلامی ـ باغها ـ آشپزی).

□ موسیقی: نظریهٔ موسیقی ـ رقص ـ تآتر ـ سینما.

□ علوم: سنت فلسفی ـ ریاضی و فیزیک و نجوم ـ شیمی و کیمیا ـ علوم فنی ـ طب ـ تاریخ و جغرافیا.

□ کشورها: بیست وهشت کشور.

□ روابط میان کشورها: از جمله دربارهٔ جنگ عراق و ایران فصلی هست.

در نگارش این دائرةالمعارف هشتاد محقق و استاد دانشگاه شرکت کرده‌اند. مقالات ادبیات فارسی و ایران را محسن آشتیانی (اکسفورد) نوشته است. فرد هالیدی هم از نویسندگان چند مبحث است. قسمتی از مطالب هنری نگاشتهٔ هیلنبراندست. شارل عیسوی و باقر معین و دکتر دیوید مورگان، جرج صلیبا از نویسندگان دیگر این مجموعه‌اند.

MIRZA FATH 'ALI AKHUNDZADEH

A Literary Critic. By Iraj Parsinejad. Piedmont (U.S.A). Jahan Book. 1990. 73p.

مندرجات این دفتر عبارت است از: معرفی قریتیکا و رسالهٔ ایراد از آخوندزاده، دربارهٔ رومی و آثارش، دربارهٔ شعر و نثر، دیباچهٔ کتاب، یادداشتی دربارهٔ کاتب، نامه به میرزاآقا تبریزی، هنر انتقاد، روش نگارش.

ایرج پارسی نژاد دوست عزیزمان اینک استاد زبان فارسی در دانشگاه توکیوست.

ORIENTALISTIC

Forschungsforum. Berichte aus der Otto- Friedrich- Universität Bamberg. Heft 2, 1990.

دانشگاه بامبرگ آلمان چند سال است شعبهٔ خاص ایرانشناسی تأسیس کرده و دکتر برت فراگنر را به مدیریت و استادی آن برگمارده است. فراگنر ایرانشناس تاریخدان دانشمندی است که چند کتاب تاریخی خوب دربارهٔ ایران دارد. رسالهٔ دکتری او دربارهٔ تاریخ همدان در قرون اولای اسلامی است.

فراگنر و چند تن از همکارانش قصد کرده‌اند هرچند یکبار تمام مطالب یکی از شماره‌های مجلهٔ آن دانشگاه را به مباحث مربوط به شرق اختصاص بدهند و شمارهٔ دوم سال ۱۹۹۰ به این منظور منتشر شده است.

از میان مقاله‌های این شماره چهار مقاله دربارهٔ ایران است. یکی از S. Tezcan دربارهٔ فرهنگ زبان خلجی و دیگر دربارهٔ مطالعات ایرانی آلمانی و اطریشی و سویسی به قلم برت فراگنر. سومین مقاله به قلم B. Hoffmann دربارهٔ وقف در ایران و چهارمین از فرامرز بهزاد دربارهٔ طرح لغتنامهٔ آلمانی ـ فارسی و فارسی ـ آلمانی است.

CATALOGUE DES MANUSCRITS PERSANS

I. Ancien Fonds. Par Francis Richard. Paris. Bibliothèque Nationale. 1989.434p.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ملی فرانسه (پاریس) میان سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۳۴ به

نگارش ادگار بلوشه خاورشناس نامور آن کشور در چهار جلد منتشر شد. کتابخانهٔ مذکور پس از مدتها مناسب دیده است که فهرست نگاری تازه‌ای از مجموعهٔ نسخه‌های خطی فارسی انتشار دهد و این خدمت نو و گسترده‌تر را فرانسیس ریشارد مدیر قسمت خطی برعهده گرفت و توانست نخستین جلد آن را به بهترین وجه منتشر کند.

ریشارد در مقدمه تاریخچهٔ مجموعهٔ قدیم (Ancien Fond) کتابخانه را که در قرن هفدهم به وجود آمد بیان کرده و یک یک کسانی را که کتابخانه‌های خطی آنها به کتابخانه رسید شناسانده است.

درین مجلد از فهرست، ۳۸۸ نسخه معرفی شده. نظر مؤلف کنونی درین فهرست متوجه به معرفی متن مطالب نسخه‌هاست که بهتر بتوان ادبیات فارسی را شناخت و درین راه از کتابهای استوری و منزوی بهره‌وری یافته است.

در زمینهٔ نسخه‌شناسی کوشیده است که باتوجه به معیارهای شناخته شده وبا استفاده از احوال و آثار خوشنویسان دکتر مهدی بیانی خطوط نسخه را بشناساند. دربارهٔ نوع کاغذ، او هم به مانند همه فهرست نگاران متوجه دشواری تشخیص و تعیین کاغذ از حیث گوناگونی و ناشناختگی کاغذهاست.

به هر تقدیر کار فرانسیس ریشارد از نمونه‌های برجستهٔ فهرست نویسی اروپائیان دربارهٔ نسخه‌های خطی فارسی است.

بطور مثال به یکی از معرفیهای او نگاه می‌افکنیم: نسخهٔ ۱۶۷ (صفحهٔ ۱۸۲) کتاب کنه‌المرادفی وفق الاعداد تألیف شرف‌الدین علی بن شیخ حاجی یزدی معمائی (متوفی ۸۵۸). می‌گوید نسخهٔ دیگر از آن به شمارهٔ ۳۶۸ درکتابخانه هست. سپس مراجعی را که ازین کتاب یاد کرده‌اند می‌آورد. (سه مرجع: منزوی ـ گلچین معانی، دانش پژوه)... پس از آن مشخصات نسخه شناسی می‌آید. نام کاتب و تاریخ تحریر و وضع سرلوح و نوع کاغذ و نام مالکین و تاریخ خریداری نسخه و چگونگی جلد.

فهرستهای پایانی فهرست عبارت است از: فهرست نام کتابها به خط فارسی ـ فهرست نام مؤلفان ـ فهرست نام خوشنویسان و کاتبان ـ فهرست نام مالکان نسخه‌ها ـ فهرست نام جاهای کتابت نسخه‌ها ـ فهرست سالشماری نسخه‌ها برحسب قدمت کتابت. فهرست نسخه‌های آرایشی ـ فهرست تحلیلی ـ فهرست تطبیقی شماره‌ها با فهرست بلوشه.

درمیان نسخه‌ها نه نسخه از قرن هفتم هجری است. قدیمی‌ترین آنها کلیله و دمنه مورخ ۶۶۴ است. تعداد نسخه‌های قرن هشتم هفده نسخه و تعداد نسخه‌های قرن نهم بیست و پنج است و به همین ترتیب در هر قرن بر تعداد نسخه‌ها افزوده می‌شود.

درین فهرست یک طومار روی پوست آهو معرفی شده است و آن شجرهٔ پیامبران است. فرانسیس ریشارد چنانکه شیوهٔ درست و منطقی است در جنگها و مجموعه‌ها به تفکیک کامل پرداخته و حتی قطعات و مکتوبها و بندهای هریک را جداجدا با شمارهٔ فرعی معرفی کرده است (قابل دقت نظر آنها که در ایران مخالف این کارند و صریحاً گفتند و نوشتند چنین کاری برای پول دوستی است!)

CORPUS INSCRIPTIONUM IRANICARUM

The Bisitun Inscriptions of Darius the Great. Old Persian Text. By Rüdiger Schmitt. London, 1991. 85p., 34plates.

دفتر نخست است از پژوهش رودیگر اشمیت راجع به کتیبهٔ بیستون. شاید بعضی از خوانندگان ندانند که این کار بزرگ یعنی انتشار مجموعهٔ کتیبه‌های ایرانی حاصل تصمیماتی است که به هنگام بیست و پنجمین کنگرهٔ بین‌المللی شرقشناسی (مونیخ) گرفته شد و باکمک مالی یونسکو، دولت ایران، دولت پاکستان، مخبرالسلطنهٔ هدایت، شورای بین‌المللی فلسفه و علوم انسانی، اتحاد فرهنگستانی بین‌المللی و فرهنگستان انگلستان تاکنون بیست و یک مجلد از آن انتشار یافته است بدین شرح:

- کتیبه‌های روزگار ایران باستان (چهار جلد نشر شده)
- کتیبه‌های دورهٔ سلوکی و پارتی و ایران شرقی و آسیای میانه (شش جلد نشر شده)
- کتیبه‌های سکایی (هفت جلد نشر شده است)
- کتیبه‌های زبان پهلوی (هفت جلد نشر شده است)
- کتیبه‌های زبان فارسی (چهار جلد نشر شده)
- مجلدات ضمیمه (دو جلد نشر شده)

جلد کنونی عکس‌های دقیق قطعه‌ای است از تمام کتیبهٔ بیستون به انضمام تاریخچهٔ خواندن و پژوهشها دربارهٔ آن به نقل حروفی کتیبه (پنج ستون) و آوانویسی و ترجمهٔ انگلیسی و تعلیقات بر آن (ستون به ستون)، کتیبهٔ کوچک و فهرستها. در پایان ملاحظات و اصلاحاتی دربارهٔ متن خوانئدهٔ «کنت» و فهرست کلمات مورد پژوهش آمده است.

ENCYCLOPAEDIA IRANICA
Editor by E. Yarshater

چهارمین جلد از دائرةالمعارف ایرانیکا که احسان یارشاطر مبتکر، مؤسس و مدیر آن است در هشت جزوه ۸۹۶ صفحه منتشر شد. این جلد از «بایجو» Bāyju است تا قالی (بخش چهارم آن) (Carpet =).

هریک از اجزاء این مجموعه معرف واقعی آن بوده است و درین مجله هم چندبار از آن یاد شده. تخصص نویسندگان مقالات و ویراستاری دقیق و یکنواخت آنها و چاپ خوب و دست و دلبازانه، موجب استحکام بنایی است که برای فرهنگ ایرانی پشتوانه‌ای شده است و پژوهشمندان از مراجعه بدان بی‌نیاز نخواهند بود.

چون مدیر ایرانیکا به اصل انتقاد پای بندی دارد چند نکته دربارهٔ بعضی مسامحات مقاله‌ها گفته می‌شود.

- چون از بازار وکیل شیراز ساختهٔ کریم خان یاد شده است شاید مناسبت داشت که از بازار وکیل کرمان (که ساختهٔ وکیل‌الملک نوری است) یاد شده بود. بیشتر به قصد آنکه شنوندگان تصور نکنند بازار وکیل کرمان هم از یادگارهای کریم خان است. (ص ۵۱).

- در «بازداری» کلمهٔ «بازیاری» که صورت دیگری است از آن آورده شده است. اما ضرورت داشت گفته شود که «بازیار» به معنی برزیگر و زارع و حتی در گویش یزدی به معنی «آبیار» است. کما اینکه بازیارک bāzyārok به معنی دم جنبانک است، پرنده‌ای که لب آب می‌نشیند و با آب بازی می‌کند. (صفحهٔ ۵۳). از مآخذ همین مقاله قوانین الصیاد تواند بود.

- در مقالهٔ بازگشت ادبی به مناسبت فاصله زمانی آوردن نام میرزا آقاخان کرمانی در میان فاضل

خان گروسی و میرزا تقی خان امیرکبیر درست نمی‌نماید و شاید امیر نظام گروسی هم تناسب می‌داشت. (صفحهٔ ۹۰ ستون دوم). به هرحال ترتیب زمانی رعایت نشده است.

ـ در سرگذشت ذبیح بهروز اشارهٔ تصریحی به نامه‌ای که ازو به تقی‌زاده دربارهٔ ادوارد براون چاپ شد (در مجلهٔ راهنمای کتاب) ضرورت داشت. آن نامه میاین نوشته‌های او در مجلهٔ آرمان است. دربارهٔ اوکتاب مستقلی هم توسط یکی از مریدانش قبلاً منتشر شد که اشاره‌ای بدان نشده است.

ـ در دفتر اول می‌بایست «بیت‌الله الحرام» هم یاد شده بود که در ادبیات فارسی مراجع و مظاهر زیادی راجع به آن وجود دارد.

ـ نام سدیدالسلطنه محمدعلی خان است نه مهرعلی خان (صفحهٔ ۵۷۳ کتابشناسی ذیل «بوشهری»).

ـ ذیل شتر camel شاید مناسبت داشت که به «شتر گربه» و «شتر گاو پلنگ» هم اشاره شده بود.

ـ در candel ضمن یاد از قندیل مناسب بود از نقش شدن آن بر روی سنگ مزارها و آویختن آن در محرابها که در شعر فارسی موارد دارد (فرو مرد قندیل محرابها) یاد می‌شد.

ـ ازکلمات مرکب از چهار (چار) آنها که جنبهٔ دائرةالمعارفی دارد اینهاست: چهار چرخه، چاریار، چارسوق، چار صفه.

ـ نویسندگان کلمهٔ «چای» توجهی به ذکر آن در ادبیات و متون نکرده‌اند. از چای در «آثار و احیاء رشیدالدین فضل‌الله همدانی تفصیلی آمده است و جزین در عهد مظفرالدین شاه میرزا سلیم ادیب الحکماء در رسالهٔ تفننات ثلاثه مطلبی تاریخی از ورود چای به ایران گفته است که من آن را در مجلهٔ سخن سال پنجم نقل کرده‌ام. در شمارهٔ پیش آینده هم مجموعه‌ای از آن اطلاعات آورده شده.

از جلد پنجم (حرف چ) تاکنون چهار جزوه منتشر شده است. از قالی (Carpet) تا چین.

CATALOGO DEI MANOSCRITTI PERSIANI

Conservati nelle Biblioteche d'Italia Compilato da Angelo M. Piemontese Roma,Istituto Poligrafico e. zecca dello Stato. 1989. (Indici e Cataloghi, Nuova Serie, V).

مهمترین کار تحقیقی است که دربارهٔ نسخه‌های خطی فارسی موجود در ایتالیا (به استثنای واتیکان) انجام شده است. پیه مونتسه ایرانشناس نامور همه نسخه‌های خطی فارسی موجود در کتابخانه‌های شهرهای بولونی (دو کتابخانه)ـ فلورانس (شش کتابخانه)ـ جنوا (یک کتابخانه)ـ میلان (سه کتابخانه)ـ مودنا (یک کتابخانه)ـ ناپل (یک کتابخانه)ـ پادوا (دو کتابخانه)ـ پرما (یک کتابخانه)ـ پیسا (یک کتابخانه)ـ رم (شش کتابخانه)ـ سیه‌نا (یک کتابخانه)ـ تورینو (دو کتابخانه)ـ ونیز (دو کتابخانه)ـ ورونا (یک کتابخانه)ـ پالرمو (یک کتابخانه) را درین فهرست عالمانهٔ مرتب به فهارس متنوع معرفی کرده است. تعداد نسخه‌های معرفی شده ۴۳۶ تاست.

خوانندگان قطعاً می‌دانند که قدیمترین نسخهٔ شاهنامه (مورخ ۶۱۴) در فلورانس است و یکی از زیباترین نسخه‌های مصور منطق‌الطیر عطار مورخ ۸۵۷ درشهر تورینو. پیه مونتسه دربارهٔ این هر دو نسخهٔ ممتاز پیش ازین هم مقاله‌های جداگانه در نشریات علمی ایتالیا منتشر کرده است.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ واتیکان سالهایی چند پیش ازاین توسط «روسی» منتشر شده است.

پیر منتسه که سه سال است در ایران سمت رایزنی فرهنگی ایتالیا را در عهدهٔ کفایت دارد از ایرانشناسان ارزشمند ایتالیاست و شمارهٔ تألیفاتش دربارهٔ ایران از پنجاه درگذشته است.

EXCAVATIONS AT HAFT TEPE. IRAN
By Ezat O. Negahban.

Philadelphia, University of Pennsylvania, 1991. 156p. 7 plans, 13 figures, 58 plates. (University Museum Monograph, 70)

مندرجات: مقدمه ـ ترتیب حفاری ـ معماری ـ مقابر ـ سفالها ـ شکلها و شمایلها ـ اشیاء ساخته از فلز و سنگ و استخوان ـ مهرها ـ خشتها و کتابه‌ها و نگاره‌ها ـ اشیاء تزیینی ـ نتیجه (معماری ـ دقائق مذهبی ـ کتابه‌ها ـ هنر وصنعت).

نگهبان زنده سازندهٔ تمدن و هنر هفت تپه است که با حفاری علمی در آن پهنه توانست یکی ازگوشه‌های فراموش شدهٔ تمدن ایران را به جهان دانش باستانشناسی عرضه دارد.

FORM AND MEANING IN PESIAN VOCABULARY

The Arabic Feminine Ending. By John R. Perry. Costa Mesa. Mazda Publishers, 1991. 243 p. (Persian Studies Series, No.12)

بحثی است دقیق و تفصیلی دربارهٔ علامت تأنیث عربی «هـ» «ت» که در آخر کلمات می‌آید و در فارسی استعمال زیاد دارد و مرحوم مجتبی مینوی شمه‌ای با نام «ثبت مصدری» در آن باره سالها پیش نوشته شود.

پژوهش جان پری مدرس زبان فارسی در دانشگاه شیکاگو، بنابر یادداشت دکتراحسان یارشاطر در آغاز کتاب، مبتنی است بر مطالعه و دقت در یکهزار و پانصد کلمه، و چون این کلمات به زبانهای ترکی عثمانی و جغتائی و اردو حتی سواحلی و مالایائی هم وارد شده است اهمیت موضوع از لحاظ دستور زبان بسیارست.

دکتر جان پری درین پژوهش به مسائل و نکات مهمی دست یافته است که از نظر قواعد دستوری واجد اهمیت است و علاقه‌مندان درمی‌یابند که استفاده / استفادت، قوت / قوه، ضربه / ضربت هریک چه مقام دستوری را داراست.

STUDIA IRANICA- CAHIERS

1- Sceaux Sasanides de diverses collections privées. Par Ph. Gignoux et Rika Gyselen. Leuwen, Editions Peeters. 1982. 208p.

معرفی هفتاد نوع از مهرهای ساسانی است از مجموعه‌های خصوصی و در هر نوع (حیوان،

گیاه، انسان...) تعداد زیادی مهر معرفی شده است.

2- Une collection de monnaies de cuivre Arabo- Sasanides. Par Raoul Curiel et Rika Gyselen. Paris, Association Pour l'Avancement des Etudes Iraniennes. 1984. 132p.

معرفی مجموعه‌ای است از سکه‌های مسی عربی ساسانی.

3- Etudes Iraniennes. Par Jean de Menasce. Paris. *AAEI*. 1985. 224p.

مجموعه‌ای است از مقاله‌های ساسانی‌شناس مشهور ژان دومناش که پس از مرگش ازروی مجموعه‌ها و مجله‌ها گردآوری و نشر می‌شود و هجده مقاله است در پنج زمینه: آیین مانوی، آیین مزدک و متون پهلوی، مطالعات حقوقی در منابع پهلوی، خط شناسی و سندشناسی عهد ساسانی، مطالعات اسلامی.

مقدمهٔ کتاب به قلم ژیلبر لازارست و مقالهٔ یادبود دومناش به قلم شاگرد پهلوی دانش ف. ژینیو.

4- Bulles et sceaux Sasanides de diverses collections. Par Philippe Gignoux et Rika Gyselen avec la collaboration de A.D.H. Bivar. Paris. *AAEI*. 1987. 307p.

فهرست دیگری است از مهرهای ساسانی که از مجموعه‌های خصوصی و عمومی دیده شده است. (محسن فروغی ـ م. جزایری ـ ملک ایرج مشیری ـ م.ا. پیروزان ـ موزهٔ ارمیتار لنین گراد ـ موزهٔ ایران باستان تهران و...)

5- Transition Persiods in Iranian History. Actes du Symponium de Freiburg- En-Brisgau. Paris. 1987. 263p.

مجموعهٔ خطابه‌ها و مقاله‌هایی است که در نخستین مجمع انجمن ایرانشناسان اروپا منعقد شده در شهر فرایبورگ آلمان در مه ۱۹۸۵ خوانده شده است. متن بیست و چهار مقاله درین مجموعه درج است.

6- La région d'Arâk et de Hamadân: Cartes et documents ethnograhiques. Par Hélène Desmet- Grégoire et Partrice Fontaine. Paris, 1988. 90p.

این مباحث در آن هست: جمعیت ـ روابط انسانی ـ کشاورزی ـ دامداری ـ قالی‌بافی و سفالگری ـ مسکن ـ نان پزی.

"SUR-E ESRAFIL" AND DEHKHODA

By Justin H.V. Majzub. Oxford, St. Antony's College. 1987. 144p.

رسالهٔ ختم تحصیلات فوق لیسانس است که در آن تفصیل جریان انتشار صوراسرافیل در تهران و تحلیلی از مقالات آن و بحثی دربارهٔ سه شماره‌ای که در ایوردن سوئیس منتشر شده آمده است.

THE TIMURID ARCHITECTURE OF IRAN AND TURAN

By Lisa Golombek and Donald Wilber, with contribution by [others]. Princeton.

Princeton University Press. 1988. 2 volumes. 25,510- XVI colors plates, 481 plates, 161 figures.

کتابی است بسیار اساسی و معتبر نگارش عده‌ای از متخصصان تاریخ هنر و مخصوصاً محققان شناخت معماری دورهٔ تیموری. خانم گلمبک خود از کسانی است که دربارهٔ این دوره مطالعات گسترده دارد و کتابی خاص آثار هرات دارد که سالها پیش طبع شد و شهرت گرفت ـ دکتر دونالد ویلبر هم از پیران آشنا به منطقه است و کتابی که سالها پیش دربارهٔ معماری عصر ایلخانان نوشت کافی است که معرف تخصص و تبحر او باشد.

کتاب حاضر معماری دورهٔ تیموری در ایران و توران نام دارد و یکی از بهترین آثارست که ذوق معماری ایرانیان را نه تنها دو سرزمین ایران کنونی بلکه در ماوراءالنهر (که مؤلفان کلمهٔ توران را انتخاب کرده‌اند) است.

نام افرادی که در نگارش این کتاب شرکت کرده‌اند چنین است و چون مشترکاً این تألیف را به وجود آورده‌اند ذکری از آن که کدام مقاله از کیست در کتاب نشده است:

Terry Allen, Leonid S. Bretanitski, Robert Hillenbrand, Renata Holod, Antony Hutt, L.I.V. Man'kovskaia, H.M.Nasirly, Bernard O'Kane

اما مندرجات کتاب:

بخش اول: قلمرو تیموریان (حاوی: تاریخ سیاسی ـ جامعهٔ عصر تیموری متضمن مباحثی در اقتصاد و وضع جامعه و اوضاع طبیعی و تاریخی توران، خراسان، ایران مرکزی و غربی، مازندران ـ وضع فرهنگی ـ معماری و جامعه متضمن بنیادگذاری و صاحبان ساختمانها، معمارها و بناها و صنعت کاران).

بخش دوم: طرح ریزی ـ مصالح کار و مبانی بنائی (صنعت کاران ـ موادکار ـ روش کار ـ مصالح و طرز کارهای آرایشی ـ اصول و قواعد طرح‌ریزی (هندسه ـ قوس ـ آرایشهای هنری ـ مقرنس) ـ باغ و باغ پردازی.

بخش سوم: مکتب تیموری (اسلوب پادشاهی ـ اسلوب شهری ـ تجربیات منطقه‌ای) ـ آگاهیهای مربوط به معماری عصر تیموری.

فهرست آثار در توران، خراسان، ایران مرکزی و غربی، مازندران.

فهرست بناها و صنعت‌کارانی که نامشان در ابنیهٔ دورهٔ تیموری آمده است.

جلد دوم سراسر عکسهای رنگی و سیاه و سفید و نقشه‌ها و طرحهای ابنیه و آثارست.

در فهرست قسمت ابنیه و آثار، معرفی ۲۵۷ بنای دورهٔ تیموری با معرفی کافی از هریک و در باغ به منابع متعدد برای شناخت بیشتر آمده است.

از ضعفهای این کتاب بمانند غالب کتابهای خاورشناسان سهوی‌های آوانگاری است مثلاً مشکوتی را Mashkuti آورده‌اند به جای Meshkati یا Hakim را که حاکم و حکیم هر دو دانسته‌اند درحالی که برای حاکم می‌بایست a به کار می‌بردند. سرریگ را به غلط Sar-i Rik (ص ۴۲۰) آورده‌اند درحالی که در یادگارهای یزد سرریگ آمده.

دیگر ترجمه‌های نادرست است مثل «گذر» در صفحهٔ ۴۶۹ (واژه‌نامه).

TIMUR AND THE PRINCELY VISION

Persian Art and Culture in the Fifteenth Century. By Thomas W.Lentz and Glenn D. Lowry. Los Angeles. County Museum of Art. Arthur M. Sackler Gallery. 1989. 396 p.

«تیمور و منظر شاهزادگی» عنوان کتابی است زیبا و خوش چاپ و برازنده که به مناسبت تشکیل نمایشگاه هنر دورهٔ تیموری در دو موزهٔ شهرهای واشنگتون و لوس‌آنجلس انتشار یافت و شهرت گرفت. فهرست مندرجات آن را می‌آوریم تا روشن شود که این فهرست و معرفی نمایشگاه با چه دید پژوهشی و گسترده‌ای فراهم شده.

ـ دیباچه از مدیران دو موزه است.

ـ پیشگفتار از پردازندگان کتاب است و در آن از مؤسسه‌ها و کسانی که اشیائشان به نمایش درآمده است یاد کرده‌اند.

ـ تیمور و تصور قدرت فصلی است در معرفی تاریخ آن دوره.

ـ شاهرخ و شبکهٔ شاهزادگان فصلی است دربارهٔ خدمات شاهزادگان وابسته به او در زمینه‌های هنری.

ـ کتابخانه و بخش آثار تیموری.

ـ سلطان حسین و تجدید حیات وضع تیموری.

ـ بازتاب دورهٔ تیموری.

ـ فهرست اشیاء (یکصد و پنجاه و نه قلم).

ـ ضمیمه (ترجمهٔ عرضه داشت خطی ـ فهرست مقدماتی فعالیتها و حمایتهای فرهنگی تیموریان)

تصاویر زیادی از اشیاء به نمایش گذاشته شده و ابنیه و آثار به تناسب موضوع لابه‌لای مطالب و فصول مذکور به چاپ رسیده است و توضیحی دربارهٔ آنها ذیل هرعکس مندرج است.

ترجمهٔ «عرضه داشت» که در صفحهٔ ۳۶۴ـ ۳۶۵ چاپ شده کار N. Thackston است. این عرضه داشت سندی است که در طوبقاپی سرای نگاهبانی می‌شود و یادگاری است از کتابخانهٔ تیموریان و در آن اسامی کارکنان کتابخانه و منصب هریک ذکر شده و برای اصطلاحات جلدسازی و نگارگری کتاب و آرایشهای آن سندی بسیار ارزنده است.

FRAUENFRAGEN IM MODERNEN ORIENT

Eine Ergänzungsbibliographie. Von I. Otto, M. Schmidt- Dumont. Hamburg, Deutsches Übersee_ Institut. 1989. 121S.

کتابشناسی تکمیلی است راجع به زنان در خاورمیانه و افریقای شمالی. ششصد و پنجاه و هشت عنوان مرجع در آن معرفی شده است.

THE GHAZALS OF HAFIZ

Concordance and vocabulary. By Daniela Meneghini Correale. Roma. Cultural Institue of the Islamic Republic of Iran in Italy. 1988. pp.887.

بجز مقدمه و معرفی اصول تهیهٔ کتاب صفحات ۴۷ تا ۵۹ به فهرست غزلها، صفحات ۵۹ تا ۳۲۷ آوانوشتهٔ غزلها، صفحات ۳۲۷ تا ۵۳۵ (فهرست کلمات که ۷۲۲۷ تاست). این کتاب مفصل برآمده از طرح دانشگاه ونیزست و برهمان اسلوب و به مناسبت سال حافظ از طرف رایزنی فرهنگی ایران در ایتالیا به چاپ رسیده است.

HAFEZ. DANCE OF LIFE

Verse translation: M. Boylan- Illuminaton: Hossein Zenderoudi. - Prose translation: W. Clarke- Persian Calligraphy: Amir Hossein Tabnak, Afterword M.C. Hillmann. Washington. Mage Publisher, 1988. 107p.

این کتاب زیبای چشم ربا در ایتالیا چاپ شده است. دوازده غزل حافظ است به خط فارسی و با ترجمهٔ بیت بیت به انگلیسی از م. بویلن و نقاشیهای حسین زنده‌رودی.

در بخشی دیگر از کتاب غزلها مصراع درکنار اصل غزل آوا نویسی شده است.

درپایان آن خط حافظ شمس‌الدین محمد شیرازی که کلیات امیرخسرو دهلوی را کتابت کرده بوده است و نسخه‌اش در اوزبکستان است به عنوان خط حافظ شیرازی نقل شده است و کار درستی نکرده‌اند. برای زیبایی خوب است ولی از تحقیق به دور است.

مؤخرهٔ میکل هیلمن،با یادداشتهای زیرصفحه‌ای آن موجب می‌شود که خوانندگان بخوبی پیشرفت رشتهٔ مطالعات حافظ شناسی را دریابند.

HISTORICAL GAZETTER OF IRAN

Edited by Ludwig W. Adamec. Graz (Austria). Akademische Druck. 1988-89. Vol.3 und 4. 480,787s.

از فرهنگ تاریخی آبادیهای ایران که دو جلد پیش از این با نامهای تهران و مشهد نشر شده بود. دو جلد به تازگی نشر شده است (جلدهای سوم و چهارم). جلد سوم آبادان نام دارد و جلد چهارم زاهدان. با این چهار جلد دورهٔ این کار عظیم و مفید پایان گرفت.

IRANICA ANTIQUA

Vol. XXII-XXIII. Mélanges P. Amiet. Gent. 1988- 1989.

درین مجموعهٔ اهدایی به پیرآمیه باستانشناس سی و شش مقاله درج شده و همه در زمینهٔ مباحث باستانشناسی ایران و ایلام است.

از ایرانیان گیتی آذرپی و دکتر عزت‌الله نگهبان درین جشن نامه مقاله دارند.

IRANISTISCHE MITTEILUNGEN

Herausgegeben Von Helmhart Kanus- Credé. Allendorf an der Eder, Antigon- Verlag.

اخیراً ایرانشناس گرامی، آقای هلمهارت کانوس کرده که در سالهای پیش از ۱۳۴۰ در تهران تحصیل می‌کرد دفترهایی تازه از مجله‌ای که خود تأسیس کرده است (از سال ۱۹۶۷) و به رنج بسیار چاپ می‌کند برای ما فرستاده است. اهم مطالب مندرج در آن عبارت است.

جلد پانزدهم (۱۹۸۵)

سراسر نامه‌های ایرانشناس نامور فردریش کارل آندره‌آس (۱۸۴۶ـ ۱۹۳۰) است.

عکس این ایرانشناس زبانشناس را چون تاکنون در مطبوعات ایران چاپ نشده است در اینجا به چاپ می‌رسانیم.

CATALOGO DEI MANOSCRITTI PERSIANI

Conservati nelle Biblioteche d'Italia. Compilato da Angelo M. Piemontese Roma, Istituto Poligrafico e. zecca dello Stato. 1989. (Indici e Cataloghi, Nuova Serie, V).

مهمترین کار تحقیقی است که دربارهٔ نسخه‌های خطی فارسی موجود در ایتالیا (به استثنای واتیکان) انجام شده است. پیه مونتسه ایرانشناس نامور همه نسخه‌های خطی فارسی موجود در کتابخانه‌های شهرهای بولونی (دو کتابخانه)ـ فلورانس (شش کتابخانه)ـ جنوا (یک کتابخانه)ـ میلان (سه کتابخانه)ـ مودنا (یک کتابخانه)ـ ناپل (یک کتابخانه)ـ پادوا (دو کتابخانه)ـ پرما (یک کتابخانه)ـ پیسا (یک کتابخانه)ـ رم (شش کتابخانه)ـ سیه‌نا (یک کتابخانه)ـ تورینو (دو کتابخانه)ـ ونیز (دو کتابخانه)ـ ورونا (یک کتابخانه)ـ پالرمو (یک کتابخانه) را درین فهرست عالمانهٔ مرتب به فهارس متنوع معرفی کرده است. تعداد نسخه‌های معرفی شده ۴۳۶ تاست.

خوانندگان قطعاً می‌دانند که قدیمترین نسخهٔ شاهنامه (مورخ ۶۱۴) در فلورانس است و یکی از زیباترین نسخه‌های مصور منطق‌الطیر عطار مورخ ۸۵۷ درشهر تورینو. پیه مونتسه دربارهٔ این هر دو نسخهٔ ممتاز پیش ازین هم مقاله‌های جداگانه در نشریات علمی ایتالیا منتشر کرده است.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ واتیکان سالهایی چند پیش ازاین توسط «روسی» منتشر شده است.

پیر منتسه که سه سال است در ایران سمت رایزنی فرهنگی ایتالیا را در عهدهٔ کفایت دارد از ایرانشناسان ارزشمند ایتالیاست و شمارهٔ تألیفاتش دربارهٔ ایران از پنجاه درگذشته است.

جلد شانزدهم (۱۹۸۶) دردو دفتر

- دنبالهٔ نامه‌های آندره آس
- ترجمهٔ مثنوی حبیب یغمائی (دربارهٔ خور و بیابانک) به زبان آلمانی توسط کانوس کرده
- شاهنامه و تاریخ نوشته ارنست هرتسفلد
- دنبالهٔ نامه‌های فریدریش آندره‌آس (از ۱۸۸۱ـ ۱۸۸۹)

جلد هفدهم (۱۹۸۷) دفتر دوم آن به ما نرسیده است

- ایران کهن و آمدن آریاها از رمن گیرشمن (ترجمه از فرانسه به آلمانی)

جلد هجدهم (۱۹۸۸) در سه دفتر

- چهرهٔ جهانی فردوسی از کانوس کرده
- افسانهٔ کرس اسپا و داستان دینیک از هنریک ساموئل نوبرگ (از فرانسه به آلمانی ترجمه شده است)
- ترجمهٔ شاهنامه ـ داستانهای گرشاسپ، کی قباد، کی‌کاوس توسط کانوس کرده.

ISLAMISCHE HANDSCHRIFTEN (I)

Persische Handscheriften

Von Dorothea Duda. Wien, Verlag der Osterreichischen Akademie der Wissenschaften, 1983. Textband 367 s, Taflband 562, 18 (The Illuminierten Handschriften und Inkunabien der Ostersetchischen Nationalbibliothek, Band 4,5)

کتابخانهٔ ملی اطریش درمیان نسخ خطی خود تعدادی نسخه‌های خطی مصور دارد و از چندی پیش اقدام کرده است که فهرستهای تازه‌ای برای این دسته از نسخه‌های خطی نوشته شود. فهرست نسخه‌های خطی اسلامی آنجا را فلوگل در قرن گذشته نوشته بوده است.

خانم درو تا دودا که از خاندان شرقشناسی است و اکنون در اطریش خود از ناموران ایرانشناسی در شمارست متصدی نگارش فهرست نسخه‌های خطی مصور فارسی شد و کتابی که در اینجا معرفی می‌شود حاصل کوشش و دانائی اوست که به کاغذ و شکل آراسته‌ای از طرف مؤسسهٔ انتشارات فرهنگستان کشور اطریش چاپ شده است.

جلد اول این کتاب حاوی معرفی و فهرستهاست و جلد دوم دربرگیرندهٔ عکسهای مجالس تصاویر و تذهیب‌ها.

در جلد اول این مطالب دیده می‌شود:

ـ گنجینهٔ قدیم از آن جمله است شهنشاه نامهٔ صبا، خلاصة‌الاخبار، خواندمیر، ـ دیوان کمال خجندی و...

ـ گنجینهٔ جدید

از آن جمله است شاهنامه مورخ ۹۴۶ و ۱۰۲۶، حدیقة الحقیقة، تحفة‌الغرائب، دستورالکاتب، تاریخ وصاف، اخلاق منصوری، حالنامه، دیوان حفظ مورخ ۸۵۹

ـ مجموعه‌ها و مرقعات

ـ تک تصویرها

ـ قطعات

ـ فهرست منابع و مدارک

ـ فهرست مؤلفان

ـ فهرست عناوین کتب

ـ فهرست خوشنویسان، کاتبان

ـ فهرست اماکن

ـ فهرست اسامی اشخاص و اماکن و اقوام و نباتات و حیوانات تصویر شده

ـ فهرست تصاویر جلد ضمیمه.

در معرفی هریک از نسخ مشخصات نسخه با ارجاع به فهرست فلوگل و سپس شرح تصاویر آن نسخه به تفصیل آورده شده است.

چاپ روشن و گویای عکسها بیننده را به این تصور می‌اندازد که نسخهٔ خطی را در دست دارد.

نخستین تصویر آن ورق اول نسخهٔ ممتازالابنیة عن حقائق الادویة به خط اسدی طوسی مورخ شوال

۴۴۷ است. شاید حق آن بود که خانم دودا در ذکر منابع به تصحیح احمد بهمنیار و چاپ حسین محبوبی اردکانی (دانشگاه تهران) و مقالههای محبوبی اردکانی و محمدتقی دانش‌پژوه دربارهٔ نسخهٔ دیگر کتاب اشاره کرد بود. همانطور که در مقدمهٔ چاپ لوحی ممتاز الابنیه دراتریش این تازه‌ها را متذکر شده‌اند.

در بخش عکسها، عکس جلدهای ممتاز و هنری هم آمده است و همچنین شمسه‌ها و ترنجهای آرایشی (عکسهای ۸ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۶ تا ۲۲ دیده شود) و از آنها برمی‌آید که چه نسخه‌های مزین و نفیس وعالی و ممتاز در نوبت کتابخانهٔ ملی وین قرار گرفته است. مانند نسخهٔ دیوان حافظ مورخ رمضان ۸۵۹ به خط محمد الجامی که از شمسهٔ ظریف آن درمی‌یابیم که نسخه برای خزانهٔ بابر نوشته شده بوده است.

از همین زمره است شمسهٔ دیوان سید جلال عضد یزدی کتابت سال ۸۵۵ هجری. دیوان حافظ خط نستعلیق بی‌تاریخ (شمارهٔ Mixt.79) را ایرانی یا ترکی خوانده‌اند. اسلوب خط آن که چاپ شده است گواه است بر ایرانی بودن آن نه ترکی. اگرچه هامشها و مالکیت آن خطهای ترکی است.

مجموعهٔ ۱۱۵۱ حاوی ابیاتی از مولانا و باباافضل کاشانی و محمود شبستری به خط عبدالکریم بن عبدالرحمن خوارزمی است. این کاتب درده سالگی این خط خوش ممتاز را داشته است. خطی که حیرت آورست.

جلدهای نفیس در مجموعهٔ وین متعددست. از آن جمله است از آن مجموعهٔ ۳۵۶ و گنجینهٔ جدید ۱۱۶ و مجموعهٔ ۳۲۴.

ازجلدهای دورهٔ ناصرالدین شاهی با تاج و شیر و خورشید و سجع ناصرالدین شاه جلد سفرنامهٔ فرنگستان ناصرالدین شاه قابل دقت نظر است.

تاریخ نسخهٔ رباب نامه سلطان در شمسهٔ آن و رقم پایان ۷۶۷ است و در فهرست صفحهٔ ۲۱۹ سال ۸۶۷ آمده است. نسخهٔ ممتازی است.

امیدست کتابخانه‌های دیگر هم بر این روال نسخه‌های مصور خود را معرفی کنند. روبینسون و نصرالله مبشر الطرازی سالها قبل نسخه‌های کتابخانهٔ جان ریلندز و کتابخانهٔ ملی قاهره را بدین صورت معرفی کرده‌اند.

THE ITALIAN EMBASSY IN TEHRAN

Edited by Angelo Piemontese. Padova, 1990. 98 p.

سفارت ایتالیا در ایران دارای دو باغ است: یکی زمستانی است در خیابان سفارت فرانسه. این محل موقعی که ساختمانش را می‌ساختند بیرون از شهر تهران بود و نصرت‌آباد نام داشت. باغی بود که نصرت‌الدوله فیروز میرزای بزرگ در عهد ناصری ایجاد کرده و بعدها به یکی از اعیان قراگوزلو واگذار کرده بود.

دیگری تابستانی است در خیابان فرمانیه (شمیران) که باغ ییلاقی فیروز میرزا نصرت‌الدوله دوم (پسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما و از عاقدان جنجالی ولی تیزهوش قرارداد ۱۹۱۹) بود و در سال ۱۹۴۰ پس از درگذشت او به سفارت ایتالیا فروخته شد.

آنجلو پیه‌مونتسه ایرانشناس نامور و بسیار پرکار و دانا درین مدت کوتاهی که به رایزنی فرهنگی

در ایران منصوب شده فعالیت فرهنگی گسترده‌ای را آغاز کرد و از آن جمله است همین کتاب بسیار زیبا و خوش چاپ که دربارهٔ تاریخچهٔ دو باغ و ساختمان آنها با بهترین عکسهایی که کامران عدل انداخته است در ایتالیا به چاپ رسانیده است.

متن به انگلیسی و حاوی چند مقاله است. مقالهٔ اول نوشتهٔ کامران صفامنش است دربیان تاریخچهٔ ساختمان وجنبه‌های معماری آن. نوشتهٔ بعدی معرفی پرده‌های نقاشی ساختمان است به قلم یحیی ذکاء و پس از آن سرگذشتی است کوتاه از زندگی نصرةالدوله فیروز به قلم منصورهٔ اتحادیه. مقالهٔ آخری دربارهٔ کاشیهای به کاررفته در ساختمان هم نوشتهٔ یحیی ذکاء است.

LIRICA PERSICA

1- Handbook of Lirica Persica: Daniela Meneghini Correale- Giampaolo Urbani- Riccardo Zipoli. Venezia.Poligrafo, 1989. 114p.
2- Hafez: Daniela Meneghini Correale. Venezia. Poligrafo. 1989. 438p.
3- Faghani: Roscianach Habibi- Riccardo Zipoli. Venezia. Poligrafo. 1990. 415p.
4- Taleb: Daniela Meneghini Correale. Venizia. Poligrafo. 1990. 424p.
5- Naziri: Narges Samadi- Riccardo Zipob: Venezia. Poligrafo. 1990. 429p.
6- Farroxi: Daniela Meneghini Correale. Venezia. Poligrafo. 1990.

مجموعهٔ این شش جلد فرهنگ بسامدی از حافظ و بابا فغانی و طالب آملی و نظیری نیشابوری و فرخی سیستانی بخشی است از کاربزرگی که به ابتکار و اشراف ریکاردو زیپولی استاد جوان ادبیات فارسی در دانشگاه و نیز آغاز شده است و بادقت و پشتکار و صرف وقت و اعتبار مالی دانشگاهی در راه پیشرفت است.

زیپولی از سالها پیش با استفاه از کمپیوتر و نیروی دانشجویان مستعد جوان و توانا به این کار همت گذارد. برنامه و هدف طرح او در جزوهٔ اول که تمام مشخصات در آن گفته شده مشخص گردیده است. او ازهریک از شعرای پنج گانه‌ای که نامشان آورده شد هزار بیت به کمپیوتر داده ونتیجه گیری استخراج و چاپ شده است. بطور مثال: در هزار بیت فرخی ۲۸۵۷ کلمهٔ غیرمکرر هست (به ترتیب حروف الفبائی لاتین درکتابچه چاپ شده) و ازین جدول می‌توان دریافت که هر کلمه‌ای چندبار در آن هزار بیت به کار رفته است. مثلاً لعل شش بار، لاغر هشت بار و «که» سیصد و ده بار و کژدم دو بار و...

در اول هریک ازین دفاتر متن هزار بیت شعر مورد رسیدگی به خط آوانویسی چاپ شده است.

این کتابها در سلسله انتشارات شعبه «اور آسیائی» دانشگاه ونیز به چاپ می‌رسد که چنین عنوانی دارد.

Eurasiatica. Quaderni del Dipartimento di: Studi Eurasiatici Universita degli Studi di Venezia (12,13,14,18,20,25).

زیپولی در ورقه‌ای که لای آخرین مجله گذارده است یادآور می‌شود که پیش ازو دو کار کمپیوتری دربارهٔ فرهنگ بسامدی حافظ شده است:

1- S. M. Hockey- A concordance to the poems of Hafez with output in Persian charachters. *The Computer and Literary Studies* Edinburgh, 1973. pp.291- 306

2- A. Jones- Producing a cocordance of the Divan of Hafez by Computer. *Report and reflections, Convegno internationale sulla poesia di Hafez.* Roma, 1978. pp.99- 110.
البته باید دانست که B. Utas هم به وسیلهٔ کمپیوتر فرهنگ بسامدی سنایی را در سال ۱۹۷۸ در «مالمو» منتشر کرد.

MANUSCRIPTS OF THE MIDDLE EAST

A Journal devoted to the study of handwritten materials of the middle East. Edited by François Déroche, Adam Gacek and Jan Just Witkam. Volume 4. Leiden, Ter Lugt Press, 1990.

مجلهٔ نسخه‌های خطی خاورمیانه را ویتکام کتابدار دانشگاه لیدن (هلند) که از متخصصان نسخه‌های شرقی است بنیادگذارد و از جلد چهارم با همکاری دو تن دیگر از متخصصان انتشار یافته است. A. Gacek از کانادا و F. Déroche از پاریس. موضوع مقالاتی که درین شماره چاپ شده چنین است:

- شناخت نگاره‌ها و نقوش لوحه‌ای درمکتب بکتاشی — F. de Jong
- یادداشتهایی دربارهٔ خط مغربی — N. Van den Boogert
- اجازهٔ خوشنویسی حسن الرشدی مصری — A. Gacek
- نسخه‌های عربی جدید درکتابخانهٔ ملی تونس — J. J. Witkam
- یادداشتی دربارهٔ نسخهٔ خطی بر کاغذ شرقی — Don Baker
- لغتنامهٔ سه زبانی ادویهٔ مفردهٔ ارمنی به سه زبان — J. A. C. Greppin
- ادبیات سواحلی به خط عربی — J. Knappert
- نظام‌العلما الی خاتم‌الانبیای حسن کافی آق‌حصاری — J. J. Witkam
- اولین قرارداد میان هلند واندونزی — H. de Leeuw
- غذا برای لذت وصحت دراسلام قرون وسطی (با ترجمهٔ بخشهایی دربارهٔ عسل و شکر) — M. Marin (and) D. Waines
- کتاب‌الزهرهٔ ابن داود (نسخه و چاپ) — W. Raven
- ستونی سنگی به یادگار هلموت‌ریتر دراستانبول — G. Schubert
- ممیزات خط عربی دورهٔ ممالیک — A. Gacek
- متون کشاورزی قرون وسطایی از رسولیان یمن — D. M. Varisco
- اوراق قرآن یافت شده در یمن — J. J. Witkam
- سلسلهٔ انتشارات لوحی مؤسسهٔ تاریخ‌علوم عرب واسلام فرانکفورت — J. J. Witkam
- نقد فهرست وصفی

LES MANUSCRITS DU MOYEN- ORIENT

Essais de codicologie et de paléographie. Actes du Colloque d'Istanbul (26-29 Mais 1986). Edités par François Déroche. Istanbul Paris. 1989. (Varia Turcica, VIII).

موضوع مقالات مندرج درین مجموعه چنین است.

ـ مقاصد و روشهای فهرست‌نگاری نسخه‌های خاورمیانه — J. J. Witkam

ـ مسائل و امکانات تشخیص تاریخ کتابت نسخه‌های خطی فارسی — M. Isa Waley

ـ مجموعهٔ نسخه‌های ترکی کتابخانهٔ ملی پاریس — A. Berthier

ـ دربارهٔ نسخهٔ خط مؤلف چاپ نشدهٔ ابن‌الجوزی — A. Hartmann

ـ مسائل تاریخ‌گذاری نسخه‌های خطی ترکی — A. Gallotta

ـ مرمت و رفع عیب نسخه‌های خطی شرقی — D. Duda

ـ مشخصات خط چهارنسخهٔ خطی قرن چهارم هجری — R. Sheshen

ـ رسالهٔ کتابت دورهٔ ناصریان (تحفةالخواص) — Y. Sauvan

ـ دستورهای فنی دربارهٔ نسخه‌برداری و مقابله ازمتون قدیم عربی — A. Gacek

ـ ترجمهٔ فارسی رسالهٔ ابن بادیس (سال ۱۰۲۵) — Y. Porter

ـ نوشته‌های شعری درنسخه‌های خطی فارسی قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی — P. Orsatti

ـ شعرهای پایانی در رقم نسخه‌ها — A. M. Piemontese

ـ خط دیوانی یا تعلیق (سیدمحمد منشی) — F. Richard

ـ یک نسخهٔ قرآن کوفی اوائل روزگار فاطمیان — J. M. Bloom

ـ دربارهٔ یک عده از نسخه‌های خطی قرآن قدیم — F. Déroche

ـ سورهٔ قرآن خط کوفی لاکی ازقرن نهم هجری — U. Derman

ـ توصیف یک نسخهٔ ممتاز قرآن — B. St. Lauran

ـ دربارهٔ شاهنامه دموت — Sh. S. Blair

ـ قاعده‌گذاری برای سالشماری نسخه‌های عصرصفوی — M. S. Simpson

کتاب همراه عکسهای زیاد از نسخه‌های خطی مورد گفتگو در مقاله‌هاست.

MATHNAWI. LA QUÊTE DE L'ABSOLU

Traduit. du Persan par: Eva de Vitray Meyerovitch et Djamchid Mortazavi. Paris, Editions du Rocher, 1990. 1705 p.

در چهل و هشت صفحه مقدمه، مترجمان مولاناو مثنوی را به جامعهٔ فرانسوی زبان شناسانده و مبانی عرفانی و مظاهر تمثیلی آن را مورد تحلیل قرار داده و پس از ترجمهٔ شش دفتر مثنوی لغتنامه‌ای برای کلمات فارسی و عربی غیرقابل ترجمه از قبیل نفس، ابابیل، بقاء ذکر ترتیب داده و معنای مورد نظر

مولانا را برای خوانندگان فرانسوی زبان توضیح داده‌اند. در حواشی صفحات هم گاهی توضیحاتی بر ابیات یا کلماتی که موجب تعقید معنی می‌شود آورده‌اند.

مترجمان درمقدمهٔ خود دشواری ترجمهٔ چنین متنی را یادآور شده و گفته‌اند بطور مثال ناز و غیرت مخصوصاً درجایی که با خداوند مرتبط باشد دشوارست. از همین قبیل «آب و روغن کردن» و «سبیل دود دادن» رامثال آورده‌اند. طبیعی است که در ترجمهٔ اتکاءشان بر چاپ نیکلسن بوده است.

دکتر جمشید مرتضوی درین سالهای چهارده پانزده ساله توانسته است از راه ترجمه کردن عده‌ای از متون زبان فارسی فرهنگ ایرانی را در کشور فرانسه و در میان فرانسوی زبانان بیش از پیش معرفی کند. قدرش شناخته و اجرش با دوستداران زبان فارسی است.

ناشر فرانسوی این ترجمه را با چاپ و کاغذ مرغوب و دست و دلبازی به چاپ رسانیده است.

MINIATURE PAINTING IN OTTOMAN BAGHDAD

By Rachel Milstein. Costa Mesa (U.S.A). Mazda Publishers. 1990. (Islamic Art and Architecture, No.5).

سلسله انتشارات «مزدا» در رشته هنر و معماری به پنجمین جلد رسید. این جلد به معرفی و توصیف مینیاتورهای مکتب بغداد عصر عثمانی اختصاص دارد. مطالب اساسی این تألیف هنری و پژوهشی عبارت است از:

- توجیه نقش مینیاتور و تحلیل نگاره‌ها
  - نقشهای تواریخ پیامبران
  - حماسه‌های مذهبی از حضرت محمد (ص) تا واقعهٔ کربلا
  - داستانهای زندگی عرفای بزرگ
  - مجالس تصویری کتب تاریخی و ادبی

اسلوب مکتب بغداد
- ترکیب، فضا و زمان
- آرایش و ترکیب
- تجسم انسانی
- حیوانات و نباتات
- رنگها

نتیجه ـ توسعهٔ مکتب بغداد

فهرست نسخه‌های مصور

کتابشناسی

نکته‌های جزئی که دربارهٔ نامها طرز آوانویسی آنها باید گفت ازین مانده است:

ـ کلمهٔ غلام براسم ملاحسین کاشفی (ص ۱۰۶) غلط است. ظاهراً ملا را غلام خوانده‌اند.

در همان صفحه اخلاق محسن غلط و اخلاق محسنی درست است.

همایون‌نامه (ص ۱۰۷) چرا Ligts of canopus ترجمه شده است و آن ترجمهٔ انوار سهیلی

است.

پنجاه و شش نسخه برای این تحقیق مورد رسیدگی و پژوهش مؤلف بوده است.

WELLCOME INSTITUTE FOR THE HISTORY OF MEDCINE

A descriptive and analytical catalogue of persian manuseripts in The Library of the Wellcome Institute for The History of Medecine by Fateme Keshavarz. London. 1986. pp.705.

مؤسسهٔ ولکام که برای تحقیق در تاریخ پزشکی است چهار صد و شصت نسخهٔ خطی فارسی دارد و خانم فاطمهٔ کشاورز درین فهرست خوش چاپ آنها را معرفی کرده است. در قسمت شرقی این مؤسسه بیش از یازده هزار نسخه خطی به سی زبان هست. مقدمهٔ خانم کشاورز در معرفی کلی مؤسسه و نسخه‌های معتبر تر آن است.

مؤلف در معرفی هر نسخه نام کتاب، نام مؤلف، محتویات، و وصف نسخهٔ موجود در ولکام، نسخه‌های موجود در مجموعه‌های دیگر را به دست می‌دهد و چون سعی مؤلف بر اجمال است مراجعه کنندگان نمی‌توانند اطلاعات نسبةً وسیع به دست بیاورند. بطور مثال در صفحهٔ ۱۵۴ یاد شده است که ذخیرهٔ خوارزمشاهی در سال ۱۳۴۴ در تهران چاپ شده است و مراجعه کنندگان طبعاً تصور خواهند کرد که تمام آن کتاب ده جلدی در آن سال به طبع رسیده. درحالی که در سال ۱۳۴۴ فقط جلد اول از آن کتاب منتشر شده بوده است.

ص ۱۰۸ـ اصل نسخهٔ الاغراض الطبیهٔ جرجانی که بطور عکسی چاپ شده متعلق به دانشگاه تهران است ولی چاپ آن توسط بنیاد فرهنگ ایران انجام شده است.

ص ۱۱۴ـ زلو (= زالو) غلط نیست و تلفظی لهجه‌ای است از آن. پس احتیاجی به تصحیح آن نیست.

ص ۲۷۴ـ مستوجب المجاهد نام نسخه نیست. نقل قولی است از کتابی دیگر. ازین‌گونه عنوان‌های استخراجی زیاد دیده می‌شود.

ص ۲۳۶ـ شگرف نامه علی‌الظاهر تصحیف تنگسوق نامه است.

ص ۲۸۷ـ ملتقته ذکائیه نادرست / ملتقطه درست است.

ص ۳۱۱ـ تألیف شریف نام کتاب نیست.

ص ۴۱۳ـ رسالهٔ موجز و دلپذیر نام کتاب نیست.

از نسخه‌های قابل توجه و کم که درین مجموعه هست اینها قابل ذکر است.

ـ ترجمهٔ قانون ابن سینا از فتح‌الله شیرازی.

ـ نسخهٔ قدیم تذکرة‌الاولیا خط قرن هفتم.

ـ ولادت اسکندر میرزا تیموری از محمودکاشی منجم مورخ ۸۱۳ (تزیینی و نفیس).

ـ فرسنامهٔ مصور مورخ ۱۰۵۱

ـ آتش بازی مورخ ۱۱۷۴.

اغلب کتب طبی مضبوط درین مجموعه از مؤلفات هندی است.

WHEN THE ELEPHENTS CAME

By Nima Yushij. Retold Mariam Evans.

(آهو و پرنده‌ها ـ نیما یوشیج)

Washington, Mage Publishers. 1988.

چاپ زیبا و خوش طرحی است از آهو و پرنده‌های نیما یوشیج به زبان فارسی با ترجمهٔ انگلیسی و با تصاویر خوش رنگ و حالی. این کتاب در ژاپون چاپ و در امریکا پخش شده است و ناشر ایرانی است (باتمانقلیج).

HYDERABAD: AFTER THE FALL

Edited by Omar Khalidi: Wichila, Kansas (U.S.A). Hyderabad Historical Society, 1988. 219p.

مجموعهٔ سیزده پژوهش است دربارهٔ حیدرآباد (دکن) هندوستان

حیدرآباد: فاجعهٔ اسلامی	W.C. Smith
مسئله حیدرآباد پیش از شورای امنیت	C. Eagleton
پایان دوره	زبیده یزدانی
گزارش قاضی محمد عبدالغفار	عمر خالدی
حیدرآباد در تجدید تشکیلات ۱۹۵۶	زهیر احمد
تجدید حیات مجلس اتحاد مسلمین	T. P. Wright
مسئله دارالسلام و روش قضاوت نو	T.P. Wright
اهم مسائل مسلمانان در حیدرآباد	رشیدالدین خان
جامعهٔ مسلمانان بیدراز ۱۹۴۸	Ratna Naidu
جامعهٔ مسلمانان در هندشمالی ـ حیدرآباد	اکبر س. احمد
ازعثمانیه تا بیرلا مندیر	اسامه خالدی
کتابشناسی دربارهٔ عملیات نظامی سال ۱۹۴۸	عمر خالدی

IRANIAN JEWRY DURING THE AFGHN INVASION

The Kitab- i Sar Guzasht-i Kashan of Babai B. Farhad. Text Edition and Commentary by Vera B. Moseen. Wiesbaden. Franz Steiner Verlag, 1990. 1785. (Freibuger Islamstudien. Band XIV.)

سرگذشت کاشان از بابای بن لطف، مثنوی کم‌مایه و سست پرداخته شده‌ای از یک حادثهٔ تاریخی مربوط به زندگی یهودان در کاشان در دورهٔ حضور افغانهاست.

پیش از این اشاراتی از این کتاب در نوشته‌ها و پژوهشهای فیشل (امریکائی) و لوی (ایرانی) و چند مرجع دیگر شده بود. چند سال پیش همین پژوهنده که نامش در بالا آمده است رساله‌ای منفرد در تحصیل و توصیف مطالب همین رساله منتشر ساخت (۱۹۸۷).

کتاب کنونی حاوی متن فارسی (به خط فارسی) و متن فارسی به خط عبری (ژودئو پرشین) و ترجمهٔ انگلیسی و مقدمه‌ای در سرگذشت سراینده است.

متن از روی نسخهٔ کتابخانه ملی پاریس و مؤسسهٔ بن زوی استخراج شده است.

ETUDES MANICHEENNES

Bibliographie critique 1977-1986./ Par M. Tardieu Paris. Institut Français de Recherche en Iran. 1988. 157p. (Abstracta Iranica, volume hors serie, 4).

دریـن کـتابشناسی مربوط به آیین مانی، هفتصد و چهل سه کتاب و مقاله که میان سالهای ۱۹۸۶ـ۱۹۷۷ (ده سال) به زبانهای اروپائی انتشار یافته معرفی شده است. اما در ایران، تعداد همه ترجمه‌ها و شبه تحقیق‌های مربوط به مانی شاید به پانزده نرسد.

جغرافیای تاریخی شیروان

تألیف محمداسماعیل مقیمی. مشهد. معاونت فرهنگی آستان قدس. ۱۳۷۰. وزیـری. ۵۷۱ (ش ۱٦۱ـ خراسان، ۲)

به ابتکار دکتر محمدحسین پاپلی یزدی مقدّمات تهیهٔ «دائرةالمعارف جغرافیای خراسان» در بیست و سه مجلد فراهم آمده و اینک پس از جغرافیای تاریخی ولایت زاوه تألیف ارزشمند محمدرضا خسروی و کلات نادری تألیف همو (هر دو از انتشارات مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی) کتاب بسیار دلپسند و مفید جغرافیای تاریخی شیروان تألیف محمد اسمعیل مقیمی راپیش رو داریم.

این کتاب در نه بخش است و تقریباً همه مطالبی را که می‌باید در برداشته باشد دربردارد و مجموعه‌ای است که خواستار را با اطلاعات مورد احتیاج دمساز می‌کند. بخش اول جغرافیایی تاریخی شیروان است باتوجه به دورهٔ پیش از اسلام و پس از آن براساس دوره‌های تاریخی. بخش دوم جغرافیای طبیعی شیروان است (کوه ـ زمین‌شناسی ـ چینه شناسی ـ پوشش گیاهی ـ جانوران ـ آب و هوا ـ ییلاقها ـ غارها ـ معادن).

بخش سوم جغرافیای انسانی شیروان نام دارد و مساحت و جمعیت و نژاد و تیره و مهاجرت و تاریخچهٔ فرهنگ و لهجه و گویش و ادارات و مساجد و علما و روحانیون موضوعات آن است.

در بخش چهارم که مربوط به اوضاع اقتصادی است از محصولات، دامـداری، عشـایر، صنـایع و کارخانه‌ها، نیروگاهها، صنایع دستی، تجارت، راهها و موقوفات آستان قدس رضوی یاد شده است.

بخش پنجم در توصیف آثار و بناهای تاریخی است (اغلب از دورهٔ مغول و تیموری).

بخش ششم به شرح حال دانشمندان و عرفا و هنرمندان و شاعران و خطاطان اختصاص دارد.

وقایع و حوادث تاریخی اززمان جنگ بین‌المللی اول تاکنون موضوعات بخش هفتم است.
در بخش هشتم با آداب و رسوم و ضرب‌المثلها، و بازیها و غزلها آشنا می‌شویم.
بخش نهم نظری به جغرافیای روستایی شیروان عنوان دارد و نود و شش روستا به ترتیب حروف الفبایی معرفی شده است.

پژوهشی دربارهٔ نقش دینی واجتماعی قصه‌خوانان درتاریخ اسلام وایران.

از رسول جعفریان. تهران. رلوف. ۱۳۷۰. رقعی. ۱۹۰ ص.

نام کتاب گویای مندرجات آن است. قصه‌گویان (قصاص) در تاریخ جامعه‌های اسلامی تأثیری مهم داشته‌اند و قصه‌ها و روایات زیاد در متون تواریخ و کتب ادبی راجع به آنها هست. این صنف در روزگار صفوی در ایران، اهمیتی و مقامی سیاسی و تبلیغاتی یافتند و از عوامل گسترش قدرت دولت شدند.

اهم موضوعهای مورد تحقیق درین کتاب عبارت است از: منابع شناخت، کتاب القصاص و المذکرین، معنای قصص، پیشینه در دورهٔ جاهلیت، پیامبر (ص) و قصاص، ارتباط قصص با روایات اهل کتاب، قصه خوانی و تصوف، دیدگاههای محدثین و تابعین دربارهٔ قصاص، احوال و ادب قصه خوانان، قصه خوانی در ایران، قصه خوانان عصر صفوی، نوادر قصاص، نوادر قصاص در «نثرالدر»، نوادر قصاص درکتاب «الحمقی والمغفلین» نوادر قصاص در مآخذ دیگر.

دیوان بویه

از اسدالله آل‌بویه. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۸۲ ص (۱۰۰۰ ریال)

اسدالله آل بویه (دیلمانی) از استادان بنام دانشگاه تهران در رشتهٔ ریاضی گاهی شعر می‌سراید و در دوران بازنشستگی فرصتی یافته آنها را درین دیوان گرد آورد و به چاپ برساند.
آل بویه دوستدار زبان پارسی ناب و ناآمیخته است. مخصوصاً درشعر می‌کوشد که پارسی‌سرا باشد مگر چند کلمه‌ای که باز به گمان خود ریشه‌های فارسی دارد.
آل بویه سوزی درونی دارد وچون کرانه‌های دریای خزر و کوهستان دیلمان زادگاه خاندان اوست مضمون کوه و دریا و آتش در شعرش بسیارست.

چون کوه که شوروجوش دریا دارد — چون ابر که آذرخش پیدا آرد
چون مهر که در دلی فروزد پنهان — خود بویه بود اگرکسی انگارد

آتش‌چوگل‌شکفت وچوسوسن‌زبان‌گرفت — افسانه‌های‌تازه‌وناگفته‌ای سرود
بنشسته روبه‌روش سراپای چشم وگوش — افسون شدم چنانکه‌مرا خواب درربود

نگر در کوه سرکش پایداری — نگر در درهٔ خاموش ژرفی
چرا خواهی جهان هموار داری — چو ناهموار را زیبد شگرفی

آل بویه متفکری خوش اندیش و امید ورزست و به مهر و دوستی پای بندی دارد. می‌گوید

چو افسانه خواهد به پایان رسید | اگر چند ناخوش بود، خوش شود
بود زندگانی هم افسانه‌ای | سرانجام شاید که دلکش خود

گیتی ز برف پاک سپیدست | سرما زننده گشته و پیروز
بر بوی باز دیدن نوروز | دل گرم از هزار امیدست

شاد زی شاد که درهای گران باز شود | مهر برآید و روزی دگر آغاز شود
راز پوشیده نماند به پس پردهٔ شب | روشنائی همه جا پرده در راز شود
آرزوهای بسی دور، چه نزدیک فتد | مرغ امید به هر سوی به پرواز شود
یار سرکش که نمی‌کرد نگاهی به کس | مهربان آید و با دلشده دمساز شود

گاه که از زندگی خستگی می‌یابد چنین می‌سراید:

دل‌بی‌فروغ‌گشت وتوان‌رفت وتاب رفت | آتش فرونشست وتنی سرد بازماند
نفرین برآنکه ازدل‌من روشنی گرفت | نفرین برآنکه آتش دل را فرونشاند

بنگر مرا فتاده چنان زار چشمه‌ای | بیجان و اشکبار به دامان کوهسار
ای کاش همچو رود خروشنده بودمی | پیچان و خشمگین و ستیزان و پی سپار
تا شادخوار زود به دریا رسیدمی | چونانکه دیر جدا مانده‌ای به یاد

شعرهایی که با نام و یاد ایران سروده زیاد و همه یادآور حس عالی وطن‌پرستی شاعر است.

سعدی‌نامه (و) انیس نامه

دکتر محمدحسین تسبیحی متخلص به «رها» چند سال است که در پاکستان زندگی می‌کند و انسی تمام نسبت به ادبای آن مملکت و نفوذ زبان فارسی در آن‌جاپیدا کرده است و به مناسبات مختلف اشعاری را در آنجا به چاپ می‌رساند. ازآن جمله است قصیدهٔ دربارهٔ سعدی با این مطلع

سروگلستان ما، یوسف بستان ما | ماه شبستان ما سعدی شیراز ما

رسالهٔ دیگر انیس نامه است که قصیده است در وصف میر ببرعلی رئیس شاعر اردو زبان که به فردوسی اردو شهرت گرفته. مطلعش این است:

هرکسی داردبه دل شوق دلستان انیس | گوهرافشان می‌شود جان بهارستان‌انیس

این دو رساله در سال ۱۳۷۰ در اسلام آباد چاپ شده است.

مرداره قول اس

نوشتهٔ اکرم عثمان. کابل. انجمن نویسندگان افغانستان. ۱۳۶۷. رقعی. ۲۹۹ ص

مجموعهٔ بیست و دو داستان کوتاه است. زبانی که نویسنده در نگارش داستانها به کار برده فارسی

افغانی است و آن هم با مضامین و معانی خاص مردم کوچه و بازار افغانستان و همه داستانها دارای زمینهٔ محلی است.

نویسنده از اعضای فرهنگستان افغانستان است (متولد ۱۳۱۰) و رشتهٔ علوم سیاسی را در دانشگاه تهران تحصیل کرده و چند سال مقام شارژ دفری افغانستان در ایران را عهده‌دار بود.

بزرگترین فروشندهٔ دنیا

درشمارهٔ ۱ـ۴ سال ۱۳۷۰ نام مترجم کتاب مذکور در فوق به اشتباه چنگیز پهلوان آمده است در حالی که این کتاب ترجمهٔ پرویز پهلوان است. آقای چنگیز پهلوان برای آنکه حقی از آقای پرویز تضییع نشود ما را متوجه این اشتباه کرده‌اند.

نشریه‌های تازه

THE AFGHANISTAN STUDIES JOURNAL

دانشگاه نبراسکا مؤسسه‌ای دارد به نام «مرکز افغانستان شناسی» که دست‌کم، بنابر اطلاعاتی که در دسترس من است، از دهه‌ی هفتاد قرن میلادی حاضر فعالیت دارد. این مرکز به مناسبت عقب نشینی و خروج نیروهای شوروی از افغانستان (در ۱۵ مه ۱۹۸۸) تصمیم گرفت مجله‌ای انتشار دهد خاص پژوهشهای افغانستان شناسی. از این مجله که نخستین شماره‌ی آن در بهار ۱۹۸۸ انتشار یافته است تا حال سه شماره از آن بنا به لطف ایرج افشار، در برابر من قرار دارد.

مدیر مرکز افغانستان شناسی که در عین حال سردبیر این مجله‌ی پژوهشی هم است، برای آن که به کار خود اعتباری بدهد از لوئیس داپری و نانسی هاچ داپری دعوت کرد که دو نفری به عنوان سردبیر میهمان بر انتشار نخستین شماره نظارت علمی داشته باشد. آقای گوتیر که سردبیر دائمی این نشریه است در پیشگفتار خود ضمن تشکر از خانم و آقای دامپری و سایر کسانی که انتشار چنین مجله‌ای را ممکن ساختند، می‌نویسد مرکز افغانستان شناسی امیدوار است که این مجله بتواند به عنوان وسیله‌ای برای استقرار مجدد روابط پژوهشی میان افغانستانیان و امریکاییان و اروپاییان به کار رود. او سپس می‌افزاید بسیاری از پژوهشگران اوقات و عواطف خود را درگذشته وقف کردند تا بتوانند از نبردمردم افغانستان در راه دستیابی به آزادی ملی حمایت کنند.

مطالعات افغانستان شناسی هنوز جوان است و با دشواریهای خاصی رو به رو است. کسانی که در نبراسکا این مرکز را پایه گذاری کرده‌انداز سر دلبستگی به کشور افغانستان و از سرستیز با شورویِ آن روزگار به چنین پژوهشهایی گرویدند. در آن دوران افغانستان واحدی سیاسی به حساب می‌آمد که می‌بایست درست شناخته شود تا به دامن کمونیسم نیفتد. اما حالا که این مطالعات با خروج نیروهای روسیه از افغانستان ادامه می‌یابد به ناچار باید زمینه‌های علمی خود را از نو بیاراید. تا هنگامی که از افغانستان شناسی سخن می‌گوییم در اساس واحد سیاسی خاصی را معیار شناسایی قرار داده‌ایم نه معیار

علمی جا افتاده‌ای را که از پذیرش پایدار از آکادمیک برخوردار باشد. بی‌تردید راه فعلی نیز اگر از جاده‌ی علمی به دور نیفتد در جای خود مفید است و سودمند ولی اگر بخواهد به شناخت فرهنگی در این منطقه یاری برساند، در آن صورت باید پیوندهای اصولی و اساسی افغانستان شناسی با ایران شناسی برقرار گردد تا فهم درست حرکتهای حوزه‌ی وسیع‌تری امکان پذیر بشود. به همین لحاظ توصیه می‌شود که رشته‌ی نوپای افغانستان شناسی با پژوهشهای خویشاوند خود در ارتباط بیاید و در همین مراحل از معناهای غیر علمی و غیر تخصصی بپرهیزد.

مجله‌ی افغانستان شناسی و هر مجله‌ی دیگری که به شناسایی فرهنگ و تمدن دیرپای منطقه‌ی وسیعی که از چین آغاز می‌گردد و تا خلیج پارسی و ماوراء قفقاز و مدیترانه می‌رسد، منطقه‌ای است که حوزه‌ی تمدنی به هم پیوسته و وسیعی را می‌سازد. این حوزه‌ی تمدنی امروز به واحدهای سیاسی بجز این تقسیم گشته است و حکومتهای سیاسی گونه‌گونی در آن سربرآورده‌اند. حالا که جهان می‌رود تا آرایشهای تازه‌ای بیابد تنها چاره آن است که حوزه‌های طبیعی تمدنی باستانی از نو بازسازی شوند بی‌آن که نیازی باشد به درهم ریختن مرزهای سیاسی فعلی.

مجله‌ی افغانستان شناسی مقالات مفیدی دارد درباره‌ی افغانستان، هزارستان، مهاجرین مقیم پاکستان، سنجش خسارتهای جنگ و...

در آغاز قصد آن بود که این مجله سالی دوبار منتشر شود ولی در آخرین شماره‌ای که در اختیار من است می‌بینیم که قرار است سالی یکبار انتشار بیابد. همه‌ی دست اندرکاران می‌دانند که انتشار مجلات تخصصی تا چه حد دشوار است حتی برای دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی. به هرحال برای گردانندگان این مجله آرزوی موفقیت دارم و به این امید هم که این نشریه بتواند در آینده در راه تفاهم و دوستی میان مردمان حوزه‌ی تمدنی به‌هم پیوسته‌ای را که در این منطقه از دیرباز حیات داشته است، گام بردارد.

چنگیز پهلوان

گیله‌وا

ماهنامهٔ فرهنگی ـ هنری به صاحب امتیازی محمدتقی پوراحمد جکتاجی که در رشت منتشر خواهد شد. نخستین شمارهٔ آن در چهل صفحه به قطع رحلی کوچک حاوی مطالب ادبی و تاریخی و سرگذشتی انتشار یافت. قسمتی از مجله به نشر مطالب به گویش گیلکی اختصاص دارد. طبعاً خوانندگانی که گویش گیلکی نمی‌دانند از بهره‌وری آن بخش برکنار می‌مانند.

جکتاجی چند سال است که فعالانه به انتشار کتاب و نشریهٔ اختصاصی «گیلان شناسی» پرداخته و با ذوق والای خود توانسته است نشر کتاب و پایه‌های تحقیق را در خطهٔ گیلان گسترش بدهد و بسیاری از صاحبان قلم را به پژوهش و نگارش مشتغل سازد. آفرین باد بر کوشش او.

ایران زمین

این نشریه فصلی بسیار زیبا از سوی «مرکز تحقیقات و مطالعات ایرانگردی و جهانگردی» نشر می‌شود. نخستین شمارهٔ در ۷۲ صفحه بر روی کاغذ ممتاز برقی و با طرح و رنگهای جذاب به قطع

رحلی با مقالات خواندنی در اسفند ۱۳۷۰ نشر شده است. هنوز شماره‌های بعدی آن را ندیده‌ایم.
نام نویسندگان این شماره چنین است: کیومرث فلاحی ـ حمید ایزدپناه ـ یحیی ذکاء ـ محمد منصور فلامکی ـ محمدتقی رهنمایی ـ نوشین نفیسی ـ جهانگیر چراغی ـ محمود امامی ـ حسن زنده‌دل.
دوام انتشار این مجلهٔ زیبا و سودمند را خواستاریم. حتماً گردانندگان آن در خیال هستند که آن را به زبان انگلیسی هم منتشر کنند که دریغ است خارجیان بدان دسترسی نداشته باشند. دست کم ضرورت دارد توضیحات زیر عکسها به زبان انگلیسی باشد. خط نام مجله نازیبا و ناخواناست. حیف نیست که خط نستعلیق که نمودار هنر و کمال ایرانی است و نام مجله بدین خط من درآوردی عرضه شود! اما عکاسیهای چشم‌نواز چراغی روشنایی دلپذیری به جان می‌بخشد.
شرحی که ذیل معرفی «قندیه و سمریه» (ص ۷۲) آمده مربوط به کتاب راهنمای قطغن و بدخشان است.

ایرانشناسی

مجلهٔ علمی، فرهنگی، هنری، صاحب امتیاز و مدیر مسئول: کیانوش کیانی هفت لنگ. مدیر اجرایی کیانفر کیانی بختیاری.

مجله‌ای است ماهانه در ۶۸ صفحه بیشتر حاوی مقالات مربوط به عشایر و مسائل جغرافیایی. درین شماره از دکتر غلامحسین بیگدلی، کیانوش کیانی، حجت‌الله حسن لاریجانی، سعید عریان، زهرا شمس تهرانی، محمدرضا بیگدلی، مهندس عزیز کیاوند مقالاتی چاپ شده است.

نگاه نو

مجله‌ای است ماهانه (از مهر ۱۳۷۰). هر شمارهٔ آن دویست صفحه است. صاحب امتیاز دکتر محمدتقی بانکی است و زیر نظر شورای نویسندگان تنظیم می‌شود. روش مجله اجتماعی، فرهنگی و علمی عنوان شده است.
در شش شماره‌های که تاکنون نشر شده است عمدهٔ مقالات ترجمه است. ازمیان آنچه نوشته‌های ایرانی است سیاست نشر در ایران (از عبدالحسین آذرنگ)، موقوف داشتن خط و زبان خارجی (از کاوه بیات)، یادی از شهریار (از ا. کاویان)، فلسفهٔ تاریخ ایران و شاهنامه (از مرتضی ثاقب‌فر)، نبرد گوگ تپه (از کاوه بیات)، حماسهٔ ملی و فلسفهٔ تاریخ (از مرتضی ثاقب فر)، ناسیونالیسم ایرانی و مسئله ملیتها (از مرتضی ثاقب‌فر)، ضرورت سیاستی برای ادارهٔ کتابخانه‌های کشور (از عبدالحسین آذرنگ)، فرهنگ گذشته نیاز به نقددارد (از مصطفی رحیمی) مرتبط با مسائل ایران است و بقیهٔ مطالب این شماره مسائل سیاسی، اجتماعی و تفکری مربوط به جهان.
قسمتی از مجله به نقد کتاب اختصاص دارد. در هر شماره یکی دو نقد درج شده است و بیشتر آنها نوشته‌های دلپذیر ناصر نیرمحمدی است.
گاهی در هریک از شماره‌های مجله عده‌ای از مقاله‌ها به یک موضوع خاص اختصاص می‌یابد. از جمله در شمارهٔ چهارم مقالات آلبر کامو و مقالات ناسیونالیسم و در شمارهٔ پنجم مقالات انقلاب دیده می‌شود.

مجموعه‌ها

□ **افشار، ایرج (گردآورنده)**

نامواره دکتر افشار. جلد ششم. با همکاری کریم اصفهانیان. تهران. موقوفات دکتر محمود افشار یزدی. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۲، از ۳۰۵۷ تا ۳۷۴۸.

حاوی سی و یک مقاله است.

□ **حقیقت، عبدالرفیع**

تجلی تاریخ ایران، مجموعه مقاله‌های تاریخی و جغرافیائی. تهران. نشر کومش. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۷۴ ص (۳۵۰ تومان).

حاوی چهل و هفت مقاله است از مؤلف که پیش ازین در مجله‌ها و نشریه‌ها به چاپ رسیده بوده است. حوزه جغرافیایی مطالعات آقای حقیقت بیشتر مازندران و قومس است.

□ **خانلری، پرویز ناتل**

هفتاد سخن. جلد چهارم. شیوه‌های نو در ادبیات جهان. تهران. انتشارات توس. ۱۳۷۰. وزیری ۴۲۰ ص.

محسن باقرزاده در یادداشت کوتاه سورناک خود نوشته است که چون دکتر خانلری در روزهای پایانی عمر بوده نتوانست بدین جلد مقدمه‌ای بنویسد ناگزیر برای اینکه یادی از آن مرحوم شده باشد متن مصاحبه‌ای را که یدالله جلالی پندری با خانلری کرده بود و در مجله آینده چاپ شده است برای حسن ختام در پایان به چاپ رسانیده‌اند. کاری است درست و سنجیده.

□ **نصیری، محمدرضا**

مجموعه مقالات و سخنرانیهای هزاره گوشیار گیلی. [رشت]. دانشگاه گیلان. ۱۳۶۷. وزیری. ۱۳۴ ص.

مجموعه هفت مقاله است که به مناسبت برگزاری کنگره هزاره گوشیار گیلی در دانشگاه گیلان به همت آقای دکتر محمدرضا نصیری انتشار می‌یابد.

□ **یافته‌های ایرانشناسی در رومانی (مجموعه مقالات)**

از ویورل باجاکو با مقدمه دکتر محمدعلی صوتی. تهران. نشر تاریخ ایران. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۲۳ ص.

مجموعه شانزده مقاله تحقیقی است از ایرانشناس نامور رومانی در زمینه‌های ادبی، زبانی و تاریخی ایران. زمینه همه این مقاله‌ها مرتبط است با مباحث و مطالبی که از ادبیات و تاریخ ایران در رومانی وجود دارد. چون مطالب کتاب برای تحقیقات ایرانی اهمیت دارد فهرست آن نقل می‌شود.

- نخستین برخوردهای ساکنین سرزمین رومانی با اقوام ایرانی.
- ارتباط اوزن حسن و اشتفن کبیر فرمانروای ملداوی
- سفیری ایرانی در دربار روسیه
- ادبیات فارسی در رومانی
- بخت ناپایدار
- ایران در اولین نمایشنامه‌های رومانیایی
- شخصیت کورش کبیر در منظومه‌ای به زبان رومانیایی
- ایران در کتابهای وقایع نگاری
- ایران در نخستین کتب جغرافیایی رومانی
- افسانهٔ حلیمه
- اسکندرنامه در زبان رومانیایی
- اسکندرنامه در روایات عامیانهٔ رومانی
- افسانهٔ آفر دویشیان
- مراسم نوروز در رومانی
- کوشش آقای دکتر صوتی در انتشار این کتاب و معرفی مؤلف سزاوار تحسین است.

فهرست، کتابشناسی

□ تهران. مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی
فهرست نسخه‌های خطی. گنجینهٔ قرآن. به کوشش علی‌اکبر خانمحمدی. با مقدمهٔ سید محمدباقر حجتی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۱۶ ص.

معرفی نود ونه نسخه خطی قرآن مجید را دربردارد.

□ رونق، محمدعلی
نشر دانش ـ فهرست راهنمای ده سالهٔ ۱۳۵۹ـ۱۳۶۹. تهران مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰. رقعی. ۸۴ ص.

فهرستی است ارزشمند از مندرجات مجلهٔ نشر دانش در سالهای ۱۳۵۹ـ۱۳۶۹ که با دقت و نظم و رعایت اصول فهرست نگاری تهیه شده است. این فهرست در سه بخش است: فهرست کتابشناختی مقاله‌ها در بیست و یک موضوع ـ نقد و بررسی کتاب در ده موضوع ـ فهرست راهنمای عمومی به ترتیب الفبا (مخلوط نام اشخاص و کتابها و موضوعها)

نخستین فهرست مجله‌ها که چاپ شد فهرست ده سالهٔ راهنمای کتاب است. پس از آن فهرست ده سالهٔ مجلهٔ سخن و فهرست دورهٔ مجلهٔ هنر و مردم انتشار یافت. فهرست دورهٔ سی و یک سالهٔ مجلهٔ یغما را آقای پرویز یغمایی تنظیم کرده است که قرارست به نام یغمای سی و سوم به چاپ برسد.

□ قم. کتابخانهٔ عمومی آیةالله‌العظمی مرعشی
فهرست نسخه‌های خطی. جلد بیستم. زیر نظر سید محمود مرعشی. نگارش سید احمد حسینی. قم. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۲۴ ص و تعدادی عکس نسخه‌ها.

درین جلد نسخه‌های شمارهٔ ۷۶۰۱ تا ۸۰۰۰ معرفی شده است و به مانند همه مجلدات آن توصیف نسخه‌های ادبی و تاریخی و چند نسخهٔ قدیمی قرون هفتم ـ نهم هم درین جلد مندرج است.

تاریخ، سرگذشت

□ جعفریان، رسول
دین و سیاست در دورهٔ صفوی. قم. انتشارات انصاریان. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۷۵ ص (۲۷۰ تومان).

مجموعه‌ای است از مقاله‌هایی در چند زمینهٔ مرتبط با جریانهای فکری و سیاسی دورهٔ صفوی و همه مستند به کتب عصری. عناوین مندرجات چنین است:
مبانی فقهی مشارکت علماء ـ ساختار حکومت ایران و نقش علما از دیدگاه مسافران خارجی ـ مشاغل اداری علماء پژوهشی در رساله‌های نماز جمعه ـ مروری برگزیدهٔ منابع فکر و فقه شیعه ـ رویارویی فقیهان و صوفیان ـ فیض و تصوف ـ یادی از مواضع علماء در برابر مبلغان مسیحی ـ انتقاد از وضعیت دینی جامعهٔ عصر صفوی ـ انتقاد از دانشوران عصر صفوی ـ تعارضات فرقه‌ای ـ کتابی ناشناخته از فضل‌الله روزبهان خنجی دربارهٔ امامان اثنی عشر ـ احکام و فرامین دینی صفویان (بیست و شش فرمان).

دربارهٔ تألیفات فضل‌الله بن روزبهان خنجی توجه نویسندهٔ فاضل را به رسالهٔ هدایة التصدیق او معطوف می‌دارد. عکس این رساله را اینجانب در یادنامهٔ ایرانی مینورسکی به چاپ رسانیده و بطور حروفی به اهتمام استاد محمدتقی دانش پژوه همانجا چاپ شده است.

□ ترکمان، محمد
اسناد نقض بیطرفی ایران در شهریور ۱۳۲۰. سیاست خارجی در آستانهٔ اشغال. تهران. انتشارات کویر. ۱۳۷۰. ۲۷۸ ص (۲۱۰۰ ریال).

مجموعهٔ اسناد مهم مملکتی است که آقای ترکمان از اسناد وزارت امور خارجه با اجازهٔ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه به چاپ رسانیده است.

نام انوشیروان که پای دو نامه دیده می‌شود ظاهراً انوشیروان سپهبدی است که بعدها وزیر امور خارجه شد.

☐ الزنوزی، محمدحسن الحسینی

ریاض الجنة. القسم الاول من‌الروضة الرابعة. اشراف السید محمود المرعشی. تحقیق علی رفیعی. قم. مکتبة آیة‌الله العظمی المرعشی. ۱۳۷۰. وزیری. ۶۲۸ ص.

محمدحسن زنوزی از دانشمندان دورهٔ فتحعلی شاه و مؤلف این کتاب معروف است. کتابی است در هشت روضهٔ تاریخی و ادبی و روضهٔ چهارم آن که خاص احوال علما و شعراست از روی دو نسخه به صورت منقح و منظمی به چاپ رسیده است.

محقق این متن را با الحاق اهم مراجع و منابع که دربارهٔ هریک از صاحبان تراجم شناخته است آراسته و فواید کتاب را برای محققان مکرر ساخته است.

این جلد حاوی احوال ۱۴۵ عالم است و روضهٔ چهارم بنا به گفتهٔ آقای رفیعی در چهار مجلّد به طبع خواهد رسید.

☐ کشاورز، علی اصغر

تاریخ و جغرافیای دامغان. چاپ دوم. تهران. انتشارات هیرمند. ۱۳۷۰. رقعی. ۲۶۶ ص.

کتاب ارزشمندی است دربارهٔ دامغان و ضرورت داشت که چاپ دوم آن در دسترس علاقه‌مندان باشد.

☐ لوئیس، برنارد

بنیادهای کیش اسماعیلیان. بحثی تاریخی در پیدایی خلافت فاطمیان. ترجمهٔ دکتر ابوالقاسم سری. تهران. انتشارات ویسمن. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۸۴ ص (۹۶۰ ریال)

این ترجمه از روی ترجمهٔ عربی کتاب است.اصل کتاب لوئیس از متون معروف وقابل استناد دربارهٔ فاطمیان است.

عناوین عمدهٔ مطالب عبارت است از: مأخذها. رشد اسماعیلیان ـ امامان مستور یاوران ایشان ـ قرمطیان بحرین ـ اهمیت اجتماعی اسماعیلیان ـ تلفیق دینها و مذهبها ـ مردم گرائی ـ دولت بحرین.

☐ مسکویه رازی، ابوعلی

تجارب الامم. جلد اول. ترجمهٔ دکتر ابوالقاسم امامی. تهران. انتشارات سروش. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۴۴ ص (۳۲۰۰ ریال).

☐ هی‌نیه، آدریان

یادداشتهای سیاسی کنت دو گوبینو. ترجمهٔ دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران. نشر جویا. ۱۳۷۰. رقعی. ۳۵۴ ص (۲۵۰۰ ریال).

☐ یاسمی، غلامرضا رشید

کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او. چاپ چهارم. تهران. موقوفات دکتر محمود افشار. ۱۳۶۹. رقعی. ۲۹۸ ص. (۱۲۰۰ ریال).

ادبیات و زبان

☐ برهانی، مهدی (و) علی بته‌کن

خواجوی کرمانی. تهران. انتشارات زوار. ۱۳۷۰. رقعی. ۲۷۱ ص.

کتاب دو بخش دارد. بخش اول گزیدهٔ اشعار خواجو (غزل و قطعه و رباعی) است که با مقدمه‌ای دربارهٔ زندگی و آثار همراه است.

بخش دوم کتابشناسی خوبی دربارهٔ خواجوست که از کتابشناسی مستقل چاپ شده دربارهٔ خواجو توسط مرکز کرمان شناسی مفصل‌ترست. (ص ۳۵ـ ۲۷۱.

☐ پورحاجی لنگرودی، عطاءالله

شرح قصائد عرفانی ـ اخلاقی کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی. تهران. ۱۳۶۹. وزیری. ۳۴۹ ص. (۱۵۰۰ ریال).

□ خرمشاهی، محمد

دیوان خرم. گنجینه‌ای از طنز و فکاهیات. محصولات باغ گل مولا. تهران. انتشارات ما. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۷۹ ص (۲۷۵ تومان).

□ دولت آبادی، پروین

منظور خردمند. بررسی احوال و گزیدهٔ اشعار جهان ملک خاتون. تهران. ناشر: گهر. ۱۳۷۰. رقعی. ۱۰۹ ص.

جهان ملک خاتون از شاعره‌های همعصر حافظ بود. نخستین بار سعید نفیسی مقالهٔ مستقلی در مجلهٔ راهنمای کتاب دربارهٔ او نگاشت که متأسفانه نویسندهٔ فاضل آن را ندیده‌اند. مبنای تحقیقات خانم دولت‌آبادی سه نسخه از دیوان اوست و نوشته‌های سعید نفیسی و دکتر ذبیح‌الله صفا درکتابهای تاریخ نظم و نثر فارسی و تاریخ ادبیات در ایران.

دولت آبادی غزلهای جهان ملک خاتون را که همانندی وزنی و قافیه‌ای با غزلیات حافظ دارد در یک بخش جدا درین دفتر آورده و نشان آن است که جهان ملک خاتون با شعر حافظ انس بسیار داشته و به قول دولت‌آبادی شاید «غزلهای یکدیگر را در مواردی پاسخ گفته باشند.»

□ شیرانی، حافظ محمودخان

در شناخت فردوسی. ترجمهٔ دکتر شاهد چوهدری. تهران. انتشارات انقلاب اسلامی. ۱۳۶۹. رقعی. ۳۳۲ ص. (۳۰۰ تومان).

□ صنعتی‌زاده، همایون

شورگل. مجموعهٔ شعر. کرمان. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۴۰ ص (۱۰۰ تومان).

نمونهٔ اشعار همایون صنعتی زاده در دوره‌های مجله چاپ شده است و عقیدهٔ او دربارهٔ شعر در شمارهٔ پیش. محل پخش این کتاب، کتابفروشی تاریخ (تلفن ۶۴۰۶۴۲۶ است).

□ ظهیر کرمانی، آقامیرزا ابراهیم

وامق و عذرا. منثور و منظوم. به کوشش اسدالله شهریاری. مشهد. انتشارات جاودان خرد. ۱۳۷۰. وزیری. ۸۸۴ ص.

کوشش کننده در مقدمهٔ سی و هفت صفحه‌ای اطلاعاتی را که در منابع مختلف و مقدمهٔ کتاب دربارهٔ سابقهٔ قصهٔ وامق و عذرا هست مندرج ساخته و دربارهٔ پردازندهٔ این داستان گفته است که احتمالاً متولد ۱۲۵۵ بوده است. داستان پرداز داستان را به نثر و نظم ممزوجاً ترتیب داده. اشعاری که درین متن آمده غزل است و قطعه و رباعی و مثنوی. مقداری ازاشعار سرودهٔ پردازندهٔ داستان است و مقداری منقول از آثار شعرای پیشین.

کوشش کننده در پایان، فهرستی از لغات مشکل و حتی غیر مشکل و اصطلاحاتی که حاجت به توضیح دارد با معنی هریک جمع کرده است.

انتشار قصه‌هایی ازین دست که پرداختهٔ ذهن و ذوق ایرانی است،از هر قرن و قلمی که باشد مفید است.

□ گروسین، هادی

واژه‌نامهٔ همدانی. با مقدمهٔ پرویز اذکائی. همدان. انتشارات مسلم. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۸۶+۲۱ ص (۱۳۵ تومان).

مقدمهٔ پرویز اذکائی چهرهٔ گذشتهٔ فرهگی همدان و محل حوادث تاریخی آن سامان را در بردارد. پس از آن «برخی ویژگیهای دستوری گویش همدانی» نوشتهٔ گردآورنده رامی‌خوانیم. سپس واژه‌نامه است که حدود دو هزار لغت دربردارد. گزیدهٔ امثال و اصطلاحات همدان مطلب بعدی است (حدود هفتصد تا). در پایان داستانهای امثال و چند داستان مثل گونه آمده است.

مرکز کرمانشناسی

□ **امثال فارسی در گویش کرمان.**
هزارهٔ نخست. از دکتر ناصر بقائی راوری. کرمان. مرکز کرمان شناسی. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۶۴ ص (۱۷۰۰ ریال).

هزار ضرب‌المثل درین دفتر چاپ شده است و هنوز دنباله دارد. مؤلف گردآورنده رعایت حرف اول ضرب‌المثل را که گاهی هم متغیرست نکرده و ضرب‌المثلها راچنانکه شنیده و یادآورده پشت سرهم به چاپ رسانیده است. آوانویسی هر ضرب‌المثل و معنای آن روبروی هریک آمده است. در حاشیه ذیل شمارهٔ ضرب‌المثلی موارد استعمال آن گفته شده است.

کار مهم و اساسی دکتر بقایی تنظیم فهرست الفبایی کلمات اصلی است که در ضرب‌المثلها آمده است و ازین راه سیار آسان‌تر و منطقی‌تر می‌توان ضرب‌المثل را یافت تا اینکه کتاب الفبائی چاپ شده بود. مثلاً درین جا فوراً می‌توان ضرب‌المثلی را که در آن لفظ کلاه باشد پیدا کرد درحالی که این کار با امثال و حکم دهخدا یا داستان نامهٔ بهمنیاری ممکن نیست. امیدست آقای دکتر بقایی موفق به انتشار بقیهٔ کتاب بشوند.

حق بود مرکز کتابشناسی به کتابهای خود شماره‌ای می‌داد تا در آینده که تعداد آنها ان‌شاءالله متعدد خواهد شد معلوم باشد که هرکتاب به چه شماره‌ای چاپ شده است.

□ **فرهنگ لغات و اصطلاحات مردم کرمان.**
از دکتر ابوالقاسم پورحسینی. با مقدمهٔ طاهرهٔ مجد نوابی ـ پورحسینی. کرمان. مرکز کرمان شناسی. ۱۳۷۰. وزیری. ۶۹۲ ص (۳۹۰۰ ریال).
کتابی است اساسی و گرانقدر. قطعاً خوانندگان می‌دانند که پیش ازین فرهنگ بهدینان از جمشید سروش سروشیان ـ فرهنگ کرمانی از دکتر منوچهر ستوده و فرهنگ اصطلاحات کرمان از واعظ تقوی نشر شده است و کتاب پورحسینی چهارمین کتابی است که از لغات شهر کرمان انتشار می‌یابد.

کتاب حاضر دارای دو بخش است. بخش اول فرهنگ لغات و به احتمال حاوی نه هزار واژه است.

بخش دوم اصطلاحات و ضرب‌المثلهای مردم کرمان است که به ترتیب الفبائی چاپ شده است.

کتاب با مبحثی به عنوان ونکاتی چند دربارهٔ سرزمین کرمان، (بازارها، باغها، بازیها، تکیه‌ها، دروازه‌ها، محله‌ها، مسجدها، نقاط دیدنی) پایان می‌گیرد. این قسمت بیش از سی صفحه نیست.

□ **کتابشناسی خواجو**
تهیه و تنظیم سید محمدباقر کمال‌الدینی. با مقدمهٔ دکتر اسمعیل حاکمی والا. کرمان. مرکز کرمان شناسی. ۱۳۷۰. وزیری. ۸۰ ص.

□ **واژه‌نامهٔ گویش بردسیر**
از دکتر جواد سعید برومند. کرمان. مرکز کرمان شناسی. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۱۵ ص (۱۶۰۰ ریال).

درین گویشنامهٔ علمی که متخصصی زبانشناس فراهم آورده است حدود سه هزار واژه از ناحیهٔ بردسیر کرمان گردآوری شده است.

□ **دیوان غزلیات عبدالله دهش کرمانی.**
با مقدمهٔ محمد دهش. خط علیرضا هاشمی نژاد. کرمان. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۹۴ ص.
دهش (۱۲۸۹ـ ۱۳٦٦ شمسی) از شاعران غزلسرای سنت پسند و عارف مسلک کرمان است و دیوانش به خط خوش هاشمی نژاد. نمونه شعرش چند بیت نقل می‌شود.

دیرگاهی است که غافل زدل خویش‌شدم
همای اندیشهٔ حق قافیه‌اندیش شدم
پیروی‌کرده‌ام آنقدر زنفس و زهوس
که دگرخسته و وامانده و دلریش شدم
قدرت ازپای شد وتاب وتوان گشت تمام
بس که درکشمکش عمر پس وپیش شدم

درخرابات چو مقصود دلم حاصل شد
خدمت پیرمغان رفتم و درویش شدم.

کتابهای این مرکز بمانند دیگر انتشارات دولتی به دشواری به دسترس می‌آید.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

□ **دیوان صائب تبریزی.**
به‌کوشش محمدقهرمان. جلدششم. (ن ـ ی). تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۷۰. وزیری. ص ۲۸۹۵ـ۳۶۹۷ ص (۴۰۰ تومان).
با این جلد چاپ متن دیوان پایان گرفت و اینک انتظار خوانندگان به رسیدن مجلد فهارس و لغات و فوائد و دقائق دیگری است از دست توانای قهرمان.

انتشارات توس

□ **تفسیرکلامی قرآن مجید.**
ازدکتر محمد حسین روحانی. تهران. وزیری. ۳۴۷ ص (۳۵۰۰ ریال).
سیصد وشصت و پنجمین کتاب ازانتشارات توس است. مباحث: تفسیر چیست؟ـ شناسائی تفسیرـ تفسیر در تاریخ ـ تعریف تأویل و نشان دادن پیوند آن با تفسیر کلامی قرآن مجید ـ اصول اعتقادی در قرآن مجید.

□ **دانش اساطیر.**
از روژ باستید. ترجمهٔ جلال ستاری. تهران. ۱۳۷۰. رقعی. ۱۳۲ ص.
جلال ستاری که کار اساطیر شناسی را به جد گرفته توانست کتابی دیگر بر مجموعهٔ ترجمه‌های خود در آن زمینه بیفزاید.
مباحث این کتاب مفید و علمی عبارت است از: نظریات ـ روانکاوی و دانش اساطیر ـ تعاریف ـ از روانشناسی جمعی تا پدیدار شناسی ـ روایت اسطوره. استنتاجات در زمینهٔ روش شناسی ـ زیر ساخت و رو ساخت ـ دانش اساطیر و مردمشناسی.
مترجم در تکمله ترجمهٔ پاره‌ای از نوشتهٔ اوگنی ملتینسکی دربارهٔ تأثیر نظریهٔ پراپ را آورده است.

انتشارات علمی

□ **خاطرات و تألمات مصدق**
نوشتهٔ دکتر محمدمصدق. با مقدمهٔ دکتر غلامحسین مصدق. به کوشش ایرج افشار. چاپ ششم. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۳۴ ص و چند عکس (۳۸۰۰ ریال).
درین چاپ تفاوتهای میان دو نسخهٔ خطی نوشته‌های خط دکتر مصدق آورده شده است و چند عکس.

سلسلهٔ انتشارات ما

□ **دیوان فضائی یزدی (عبدالرحیم).**
به کوشش احمد کرمی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۲۹ ص. (۱۷۰ ص).
این شاعر در دورهٔ فتحعلی شاه قاجار می‌زیست و مداح حکام محلی یزد (خوانین) بود. ابیاتی از غزلش زبانزد مردم یزد بوده است.

سه کتاب دربارهٔ کاشان

☐ نگاهی به بناهای کاشان.
از حسین فرخ یار. کاشان. مؤلف با همکاری ادارهٔ میراث فرهنگی کاشان. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۶+۷۰ ص.

☐ مشاهیر کاشان
تألیف حسین فرخ‌یار. کاشان. نشر راسخ. ۱۳۷۰. رقعی. ۲۲۴ ص.

☐ سیمای هلال بن علی (ع)
تألیف حسین فرخ یار. کاشان. ۱۳۶۸. رقعی. ۱۲۸ ص.

این کتابها بطوری گذری در کاشان دیده شد.

دو کتاب خاطرات

☐ دهاء، حسین
یادداشتهای عمر. لس‌انجلس. انتشارات اقبال. ۱۳۷۰. جلدهای اول و دوم (۵۳۱ ص).

☐ مشفق همدانی
خاطرات نیم قرن روزنامه نگاری. امریکا. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۲۷ ص.

انتشارات تازهٔ بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

☐ کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او: از غلامرضا رشید یاسمی
☐ ایران در روزگار شاه اسمعیل و شاه طهماسب: از میرمحمود بن خواندمیر ـ تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد
☐ عین الوقایع: از محمد یوسف هروی ـ تصحیح محمد آصف فکرت
☐ گنجینهٔ مقالات: از دکتر محمود افشار ـ جلد دوم: مقالات ادبی و تاریخی
☐ ناموارهٔ دکتر محمود افشار: جلد ششم
☐ سرایندگان شعر پارسی در قفقاز: از عزیز دولت آبادی

بزودی نشر می‌شود

☐ گفتارهای فرهنگی و اجتماعی: ازدکتر غلامعلی رعدی آدرخشی
☐ شاعران همعصر رودکی: از احمد اداره‌چی گیلانی
☐ زبان فارسی در آذربایجان: جلد دوم
☐ تاریخ روابط سیاسی روس و ایران: ار سید محمدعلی جمال‌زاده
☐ قند پارسی علیگره: مقالات نذیراحمد
☐ ادبیات فارسی درنوشته‌های هندویان: از دکتر سید عبدالله ـ ترجمهٔ محمد اسلم خان

مجلهٔ فرهنگ و پژوهشهای ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)
بنیادگرفته در ۱۳۰۴ به صاحب امتیازی دکتر محمود افشار
(سه ماه یکبار)

هیچگونه پیوستگی و بستگی اجتماعی، مالی و غیر آن به
هیچ بنیاد و مؤسسه و سازمانی ندارد.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

(از سال پنجم ـ ۱۳۵۸)

ایرج افشار

سال هجدهم
شمارهٔ ۷ـ۱۲

مهر ـ اسفند
۱۳۷۱

**خواهشمندیم به یادآوری مربوط به
وجه اشتراک در صفحهٔ بعد توجه فرمائید**

یادآوری

☐ از مشترکان گرامی که هنوز وجه اشتراک سال ۱۳۷۱ را نپرداخته‌اند خواهشمندیم بدهی خود را بفرستند.
☐ وجه اشتراک سال ۱۳۷۲ نسبت به سال گذشته افزودگی دارد. از مشترکان گرامی انتظار داریم هرچه زودتر با ارسال وجه ما را یاری دهند.

ایران: ۱۱۰۰۰ ریال ـ دانشجویان ۸۰۰۰ ریال ـ مؤسسات ۱۳۰۰۰ ریال
امریکا، استرالیا، ژاپون: ۲۵۰۰۰ ریال (هوایی)
اروپا و آسیا: ۲۰۰۰۰ ریال (هوایی)
خارجه با پست زمینی: ۱۵۰۰۰ ریال

* * *

☐ مقاله‌هایی چاپ خواهد شد که به صورت ماشین شده فرستاده شود یا به خط نسخ و کاملاً روشن (غیرشکسته) باشد.
☐ دفتر مجله درکوتاه کردن مقاله‌ها و ویراستاری ضروری آنها آزادست.
☐ خوشنویسی و طراحی: محمد احصائی ـ روی جلد بهرام افشار
☐ هیچ مقاله‌ای زودتر از یکسال از زمان رسیدن آن چاپ نخواهد شد.
☐ نقل مطالب این مجله منحصراً با اجازهٔ دفتر مجله یا نویسندگان مقاله مجاز است.
☐ همه مطالب و نوشته‌های بدون امضاء از مدیر مجله است.
☐ معرفی کتاب منوط به دریافت دو نسخه ازکتاب است.
☐ چاپ عکس اشخاص درمجله و روی جلد دلالت بر تجلیل ندارد، برای دیدن است.

* * *

کمکهای موقوفات دکتر محمود افشار

۱) واقف متولی، محل دفتر مجلهٔ آینده را ـ که رقبه‌ای است ازموقوفات دکتر محمود افشار یزدی ـ از سال ۱۳۵۸ کمک به امکان انتشار مجله به رایگان در اختیار دفتر مجله قرار داده است.
۲) موقوفات مذکور مطابق وقفنامه وبنا بر نیت وعمل واقف هرسال سیصد و پنجاه دوره از مجله را حریداری کرده دانشمندان و مراکز ایرانشناسی و کتابخانه‌هایی که وسیلهٔ ترویج و تعمیم زبان فارسی هستند فرستاده است.

☐ پخش تکفروشی توسط «بهنام»، تلفن ۸۹۳۹۲۱
☐ حروف‌چینی: میثاق ☐ لیتوگرافی: بزرگمهر
☐ چاپ و صحافی: بهمن
چهارهزار نسخه ازین دفتر در پایان زمستان ۱۳۷۱ انتشار یافت

* * *

ایرج افشار

به یاد «محیط ادب»

پس از درگذشت «محیط ادب»* (سید محمد محیط طباطبائی) در لابلای تیرگیهای حافظه‌ام به جستجو پرداختم تا بدانم از چه زمان با آن استاد دانشمند آشنا شده‌ام. البته بطور مبهم در خاطرم بود که در سالهای ۱۳۲۴ به بعد که به کتابخانهٔ مجلس شورای ملی می‌رفتم گاهی در دفتر دکتر تقی تفضلی معاون کتابخانه آقای محیط را می‌دیدم و در قبال پرسشهایی که از ایشان می‌کردم با لطف و محبت جواب می‌گرفتم. اما چون به جستجوی ورق پاره‌نامه‌های گذشته پرداختم یادداشتی ازایشان یافتم که در پاسخ نامهٔ مورخ ۳۰ مرداد ۱۳۲۷ من است.

پس برایم محقق شد سه چهار سال پیش از این نامه بوده است که در کتابخانهٔ مجلس به دیدارشان رسیده‌ام و میزان آشنایی به جایی رسیده بوده است که به خودم اجازه داده بودم نامه‌ای در عالم خامی به ایشان بنویسم و انتظار پاسخ داشته باشم. این است آن نامه و یادداشت:

تجریش ـ باغ فردوس ـ ۲۷/۵/۳۰

آقای طباطبائی مدیر محترم مجلهٔ محیط، دانشمند محترم وگرامی

بنا به وعده عکس مرحوم پرنس ملکم خان را تقدیم کردم. لطفاً چنانچه مورد نیاز نیست به حامل مرحمت فرمائید. در ضمن استدعا دارد دربارهٔ این موضوع چند سطری جهت اطلاع مخلص مرقوم دارید: مترجم حاجی باباکیست و در چه سالی و از چه زبانی ترجمه کرده است. معروف است که دو نفر حاجی بابا را ترجمه کرده‌اند. یکی دیگر آن است که آیا بطور مشخص و معین و بدون اینکه آب درز آن برود شیخ روحی کرمانی مترجم است یا خیر. در هرحال منتظرم چند سطری در این باب مرقوم داشته به گماشته مرحمت دارید.

ارادتمند صمیمی ـ ایرج افشار

متن یادداشت مرحوم محیط به زیر آن چنین است:

چون فرستاده عجله داشت درحاشیه به عرض جواب مبادرت ورزید. اتفاقاً این چهره از ملکم را نداشتم و خیلی متشکر هستم. اما مترجم حاجی بابا به عقیدهٔ این بنده در ابتدا مرحوم میرزا حبیب اصفهانی معروف به دستان در اسلامبول آن را از روی ترجمهٔ فرانسه به فارسی نقل کرد و بعداً محمدحسن خان اعتمادالسلطنه هم بدین کارپرداخته. اما نمی‌دانم تمام کرده است یا نه؟ اما آنچه معروف به ترجمهٔ روحی است و در هندوستان بچاپ رسیده گمان می‌کنم همان ترجمهٔ میرزا حبیب باشد که با روحی و میرزا

---

* عنوان مجموعهٔ مقالاتی است که از دوستان مرحوم محیط طباطبایی برای اهدا به ایشان گردآوری شد و با همکاری مرحوم حبیب یغمایی و دوستان دانشمند دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی به چاپ رسید و به اهتمام دبیرخانهٔ هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور که در آن وقت در عهدهٔ کفایت آقای علی اصغر سعیدی بود پخش شد.

آقاخان در اسلامبول محشور بوده است.

اما ترجمهٔ دومی که در هند بچاپ رسیده ترجمه‌ای است [که] میرزا اسدالله خان شوکت‌الوزاره از روی همان ترجمهٔ روحی برای کتابفروشی در هند انتحال کرده است و ترجمه‌ای که حبل‌المتین چاپ کرده باز در اصل همان ترجمهٔ میرزا حبیب است که به نام روحی معروف شده و تصرفاتی در عبارات آن از طرف مؤیدالاسلام و یک نفر شیرازی که در حبل‌المتین کار می‌کرده شده است. البته این موضوع محتاج به تفصیل و اتیان دلایل است. مختصراً نوشته شد که مورد استفادهٔ سرکار باشد. وفقکم الله تعالی.

در آن اوقات من به مناسبت مطالعهٔ نسخهٔ خطی سفرنامهٔ حاجی پیرزاده موجود در کتابخانهٔ مجلس و اشارهٔ پیرزاده به ترجمهٔ حاجی بابا توسط میرزا حبیب متوجه شده بودم که حق میرزا را از میان برده‌اند و همه جا ترجمهٔ حاجی بابا از شیخ احمد دانسته شده است. ناچار به تحقیق از این و آن، از جمله مرحوم محیط برآمدم و مقاله‌ای نوشتم که در همان سال در مجلهٔ «جهان نو» چاپ شد.

نامهٔ دیگری که از مرحوم محیط یافتم (مورخ ۲۲ اسفند ماه ۱۳۲۹) مشروحه‌ای است که از هندوستان به من نوشته است. این نامه پاسخ نامه‌ای است که شرح حال ایشان را خواسته بودم تا در کتاب «نثر فارسی معاصر» چاپ کنم و نسبت به خدمات تحقیقی ایشان که از قدمای محققان در شمار بودند حق‌گزاری شده باشد. تا برایشان این تصور عارض نشود که نویسندهٔ جوان ناپخته‌ای همان ظلمی را به ایشان کرده است که دانشگاه تهران در دعوت ناکردن ازایشان در تدریس رواداشته بود و همارهٔ مرحوم محیط بحق خود را از بسیاری ازاستادان و مدرسان دانشگاه فاضلتر و جایگاه واقعی خود را در آنجا می‌دانست.

دریغا نامهٔ ایشان موقعی رسید که کتاب مذکور به پافشاری ناشر (مرحوم حسن معرفت) چاپ و نشر شده بود (تهران ۱۳۳۰). ناچار در صفحهٔ آخر یادآوری شد متأسفانه سرگذشت آقای محیط طباطبائی به دست نرسید. چون محیط طباطبائی در این نامهٔ کوتاه سرگذشتی از خویش نوشته است که تاکنون نشر نکرده‌ام و آگاهیهای خوبی را دربردارد آن را در اینجا به چاپ می‌رسانم تا یادگار مکاتباتی میان ما محفوظ بماند.

ضمیمهٔ یک قطعه عکس

۲۳ اسفند ۱۳۲۹

دوست ارجمند آقای افشار، چندی است نامهٔ شما را زیارت کرده‌ام. ولی به مناسب در دست نداشتن عکس نتوانستم زودتر جواب بدهم.

اینجانب در دهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۰ مطابق با سال ۱۲۸۱ در قریهٔ کوهستانی گزلا از قرای سفلای اردستان بدنیا آمده‌ام و دورهٔ طفولیت راتا سن بیست و دو سالگی درقصبهٔ زوارهٔ اردستان زندگی کرده‌ام. از سال ۱۳۰۲ شمسی به بعد در تهران به بهانهٔ تحصیل و سپس به عنوان کار سکونت داشته‌ام. درسی که به کار دنیا و آخرت بخورد نخوانده‌ام. مدرسه‌ای که قابل باشد ندیده‌ام. سه سالی عنوان محصلی شعبهٔ ادبیات دارالفنون و مدرسهٔ حقوق را داشتم. ولی اگر اندکی به خواندن و نوشتن آشنائی دارم ربطی به مدرسه ندارد. پیش خود شکسته بسته قدری فارسی و عربی و فرانسه و انگلیسی و خیلی کم آلمانی یادگرفته‌ام. تألیفی که قابل باشد ندارم. چند جزوه و رساله در برخی موضوعات به هم پیوسته‌ام که غالباً میل به چاپ آنها را نداشته‌ام. مقداری مقالات درمجلات و جراید نوشته‌ام که فعلاً بکفارهٔ تحریر آنها دور از وطن درهندوستان بسر می‌برم و ریاضت می‌کشم تا باشد تأثیر آنها از ذهن عوامل مؤثر برطرف شود. کارم معلمی بوده ولی هرگز به خوی معلمین متخلق نبوده‌ام بلکه بیشتر به روش اهل قلم رفته‌ام. ولی اثری صحیح از قلم من خارج نشده است. بطور کلی عمری به بطالت گذرانده ولی خدا را

شکر که حق کسی راضایع نکرده‌ام و اگر خدمتی انجام نداده مرتکب کار زشتی هم نشده‌ام.
با تجدید ارادت و احترام
محمد محیط طباطبائی
۱۳۲۹/۱۲/۲۳

محیط دانشمندی بودکه زیاد می‌دانست و در رشته‌های گونه‌گون تاریخی وادبی توغل و تجسس کرده وبسیار کتاب و نسخه دیده بود و حافظهٔ وسیع و علاقهٔ سرشارش موجب می‌شد که در هرگونه موضوع ادبی و تاریخی با هر کس که اهل بود به مذاکره و مباحثه می‌پرداخت. خوشبختانه مردی بود که حوصلهٔ بازگویی مطالب نوشته و بازجویی در مباحث نادانسته داشت. پرسندگان جوان راکه چهل و چند سال پیش من از آن قبیله بودم با مدارا و بی‌شماتت و در نهایت فضل‌گرایی می‌پذیرفت و گوشه‌هایی از مشکلات را برمی‌گرفت و به راهنمایی پرسنده می‌پرداخت. او معلمی کرده بود ومی‌دانست که چه باید گفت و تا چه حد باید شنید. معلم واقعی بود.
اتکاء محیط به گنجینه‌ای از خوانده‌ها و دانسته‌های زیادش بود و به همین ملاحظه معمولاً از ارائهٔ دقیق و روشن مدارک ومآخذ دوری می‌جست. معتقد بود که چون ناقد سخن و مورد وثوق است ضرورتی ندارد در معرفی مراجع و مستندات خواننده را دقیقاً آشنا سازد. شاید معتقد بودکه جوینده خود باید از سرنخهایی که او به دست می‌دهد به دنبال مآخذ برود.
محیط در همان سالهای میان ۱۳۲۳ـ ۱۳۲۷ به مانند بسیاری از دانشمندان و فضلای کشور به میدان سیاست هم وارد شد و به مبارزهٔ سیاسی دست زد. معروف بود که از علاقه‌مندان بر مشی سیاسی سید ضیاءالدین طباطبائی است.به هرحال آنچه مسلم است از کسانی بود که با سیاست و حرکات چپ روان در ایران مخالف اصولی بود. او به اتکای سوابق تاریخی که از تفحص در متون و اسناد به دست آورده بود می‌دانست که هماوایی با شوروی چه عواقبی در پی خواهد داشت.
مقالاتی که ازاو در زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فکری در آن سالها در روزنامهٔ اطلاعات و جراید دیگر چاپ شده است گواهی صادق است بر این نظر.
محیط در آن اوضاع واحوال مجلهٔ «محیط» را تأسیس کرد. از نخستین دورهٔ آن که ماهانه و به قطع رقعی بود و از شهریور ۱۳۲۱ منتشر شد فقط سه شماره انتشار یافت. مندرجات این سه شماره بیشتر جنبهٔ ادبی و تاریخی دارد. وقایع ۱۷ آذر ۲۱ موجب تعطیلی همه روزنامه‌ها از جمله محیط شد. محیط بار دیگر از شهریور ۱۳۲۶ بطور هفتگی نشر شد، ولی بیش از چهارده شماره انتشار نیافت. این بار مجلهٔ محیط سیاسی و اجتماعی بود و در آذر ۱۳۲۶ به خاموشی گرائید.
محیط مقاله‌نویسی را سالها پیش از نشر مجلهٔ محیط تمرین کرده بود. شاید ازسال ۱۳۰۶ به بعد است که در روزنامه‌های معروف مثل شفق سرخ و ستارهٔ جهان و ایران و... به مقاله‌نویسی، تاریخی و ادبی پرداخت. سلسله مقالات او دربارهٔ محمد بن زکریای رازی، اعزام محصل به اروپا همان وقت شهرت گرفت و دقت نظر محیط و توانایی و شایستگی او را در کار پژوهشهای ایرانی خوب نمود.
تجربهٔ محیط در مجله نویسی از سال ۱۳۱۷ آغازشد. درین سال مدیریت مجلهٔ رسمی وزارت فرهنگ که ابتدا «تعلیم و تربیت» نام داشت و سپس «آموزش و پرورش» نام گرفت به محیط واگذار شد (از شمارهٔ ۶/۵ سال هشتم). محیط تا پایان دورهٔ نهم مدیر آن بود. مقالات محیط دربارهٔ کوشیار گیلی و زبان آذربایجان که در آن مجله منتشر شد برای او آوازه‌ای از نو پیش آورد.
به تکرار باید گفت که محیط نیروی دماغی و ذوقی و پژوهشی خود را در مدت پنجاه سال در مقاله‌نویسی و خطابه خوانی گذارد. از جمله سخنانی که سالها هر هفته در برنامهٔ «مرزهای دانش» رادیو گفت طبق فهرستی که آقای منصور نامدار ترتیب داده بود و مرحوم محیط سالها پیش به من سپرد شماره‌اش از چهارصد و شصت درمی‌گذرد. این گفتارهای شنیدنی برای مستمعان رادیو گنج بیش‌بها بود.

محیط گزافه گو و بی‌پایه گو نبود و طبعاً آنچه می‌گفت ذهنهای عموم را متوجه مباحث تاریخی و ادبی و گذشتهٔ ایران می‌کرد و فایده بخش بود. فهرست همه مقاله‌هائی که محیط در طول مدت قریب به هفتاد سال نوشت توسط برادر فاضل و گوشه‌گیرش آقای فنا توحیدی (مقیم زواره) گردآوری شده است و حق آن است که یکی از مراکز علاقه‌مند به کتابشناسی آن را به چاپ جداگانه برساند. ضمناً باید امید داشت مقاله‌های آن شادروان به همت فرزندش آقای میراحمد محیط طباطبایی که با عالم معنوی پدر آشنا شده و در این سالها بیشتر دریافته بود که پدرش چه نیتی دربارهٔ مقالاتش داشت دسته بندی و گزیده‌یابی شود و همانند مجموعه‌های مربوط به فردوسی و شاهنامه، خیام و خیامی، روزنامه نگاری، سید جمال‌الدین اسدآبادی، مفهوم دولت در تاریخ ایران که درین چند سال اخیر به چاپ رسیده است به چاپ برسد.

تردید نیست که محیط مخصوصاً از مطلعان کم نظیر در تاریخ دورهٔ قاجار بود. پژوهشهایی که او دربارهٔ میرزا ملکم خان و به تناوب و تناسب دربارهٔ سید جمال‌الدین اسدآبادی عرضه کرد گویای آن است که از ابتدا متوجه دقایق و مباحثی بود که بعدها موضوع نوشته‌ها و گفتارهای بیشتری از دیگران شد. محیط دارای روحیه‌ای تازه‌یاب و بدعت پرداز و نکته گیر بود. غالباً با مطالعه در نوشته‌های معاصران می‌کوشید برگفته‌های آنان تکمله‌ای و نادره‌ای عرضه کند. شاید همین خصیصه موجب شده بود که از آغاز گام نهادن در پهنهٔ ادبی مردی مستقل باشد. نتیجه آن شده بود که پیوستگی باگروههای فرهنگی و ادبی پیدا نمی‌کرد و احیاناً با ادبای مشهور چون ملک‌الشعرای بهار به معارضهٔ قلمی می‌پرداخت. محیط نه باگروه ادبای مشهور هفت هشت نفری (دهخدا و سعید نفیسی، عباس اقبال، رشید یاسمی، علی دشتی و...) گرمجوشی داشت و نه با «ربعه» آمیزش و همسخنی. حتی در انجمنهای ادبی هم مشارکت دائمی نداشت. البته راه یافتن او به دانشگاه به سبب حدقی بود که به دور دانشگاه کنده شده بود و طبعاً هر زمان که محیط بر تألیف و تصنیفی از مشاهیر دانشگاهیان خرده می‌گرفت اینان بیش از پیش از او محترز می‌شدند. محیط می‌دانست که بر اغلب مدرسان رشتهٔ تاریخ (مگر اقبال) ازابتدای تأسیس آن، برتری دارد و دامنهٔ اطلاعات تاریخی او و تسلطش در منابع و مآخذ گسترده‌تر از بعضی دیگر است. تردید نباید کرد که اگر او به دانشگاه راه یافته بود این دانشگاه بود که از فضل و دانش محیط بهره‌وری می‌یافت. زمانی که پرفسور فضل‌الله رضا ادارهٔ امور دانشگاه تهران را در عهده گرفت و کوشش داشت تا از فضلای خارج از دانشگاه دعوت کند ـ اگر اشتباه نکنم ـ امکان آن را پیش آورد که محیط هم به تدریس بپردازد و آقای دکتر عباس زریاب رئیس گروه تاریخ با علاقه‌مندی پیشقدم دعوت از ایشان شد، ولی مرحوم محیط پذیرفتن آن دعوت را دیر شده دانست.

اینکه گفته شد که محیط به دنبال بدیعه یابی بود مثالها هست. از آن زمره است نظریه‌ای که دربارهٔ خیام و خیامی عنوان کرد و چندین مقاله در آن باره نوشت و مجموعهٔ آنها را دو سه سال پیش به چاپ رسانید. محیط کتاب سیار می‌خواند. ذهنی کنجکاو داشت. همیشه جویای دیدن نسخه‌های نادر و یافتن موارد شاد و تازه بود و می‌کوشید خوانندگان را با تازه‌هایی آشنا کند که پیوند فرهنگی با معارف ایرانی دارد. بطور مثال او به هنگامی اقبال لاهوری را به ایرانیان معرفی کرد که کمتر کسی نام آن سراینده را شنیده بود. سبب آن بود که محیط به ژرفی متوجه این قضیه شده بود که برخاستن یک شاعر بزرگ خوش سخن فارسی زبان درهندوستانی که به زور تمهیدات و قدرت سیاسی انگلیس، زبان فارسی در آنجا رو به افول رفته بود برای آیندهٔ زبان فارسی اهمیت دارد. ناگزیر آشنا ساختن ایرانیان به سروده‌های چنان شاعر نغز گفتاری که بیرون از مرز کشور به یاد «جوانان عجم» غزل می‌پرداخت ضرورت دارد. خوب می‌دانست که باید این گونه مظاهر و مبانی فرهنگی مرتبط با فرهنگ فارسی را نگاهبانی کرد. پس کاملاً مناسبت داشته است که علی‌اصغر حکمت به هنگام تصدی وزارت امور خارجه محیط را به نمایندگی فرهنگی ایران به کشور هندوستان تازه استقلال یافته فرستاد. محیط دو سه سالی در آنجا خدمت کرد و همانطور که چندی هم در شامات و عراق آن وظیفه را بر عهده داشت.

بی‌گمان محیط به زبان فارسی عشق می‌ورزید و ماندگاری فرهنگ ایرانی را در بقا و پایداری این زبان می‌دانست. او حوزه‌های مختلف قلمرو زبان فارسی را خوب می‌شناخت و دربارهٔ گذشتهٔ تاریخ و زبان و مردم و سیر فرهنگ ایرانی در آن سرزمینها آگاهیهای ژرف و پهناور داشت. نوشته‌هایی که او دربارهٔ اهمیت زبان فارسی و مسائل و مشترکات فرهنگی افغانستان و تاجیکستان با ایران دارد همه مربوط به سالهایی است که ادبای آن کشورها آزادانه نمی‌توانستند با همدلان ایرانی خود مروداه داشته باشند. ولی محیط چند بار در جراید و مجلات به این موضوع پرداخت و نظر خود را نوشت. حتی چکامه‌ای خطاب به همزبانان خود سرود که شانزده سال پیش آن را در مجلهٔ راهنمای کتاب چاپ کرده‌ام. مقاله‌هایی که او دربارهٔ همین جنبه از زبان فارسی و پیوند فرهنگی ایران با همسایگان فارسی زبان دارد اگر در این هنگام گردآوری و چاپ شود کتابی سرشار از اطلاعات ادبی و یادگاری از بینش روشن محیط درین مباحث و مسائل خواهد بود و برای تاجیکان و همه فارسی زبانان آن سوی خاوران خواندنی است.

محیط به شرکت و همکاری در انجمنها و مجامع و کنگره‌های علمی و تحقیقی علاقه‌مند بود و طبیعی بود که همه زمانها از او خواسته شود در چنان محافلی شرکت کند. باید گفت که در اغلب کنگره‌های اساسی ادبی و علمی عضویت یافت، هزارهٔ فردوسی، خواجه نصیر طوسی، خلیج فارس، ناصر خسرو، دقیقی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، شاهنامه (بندرعباس)، ایرانشناسی، و از حمله از سومین دورهٔ کنگرهٔ تحقیقات ایرانی با شور و شوق و دلخواهی شرکت می‌کرد و به مناسبت مقام علمی و شیخوخت و دلبستگی و پیوندش غالباً عضو کمیتهٔ مشورتی بود و از زمرهٔ دو سه نفری بود که اگر کنگره در شهرستان تشکیل می‌شد هزینه‌های آمد و رفتشان را کنگره فراهم می‌کرد و می‌پرداخت. از آن جمله دو بار مرحوم مهندس ناصح ناطق این احتیار را به من داد که برای سه نفر می‌تواند بلیت تهیه کند. ولی کسی نباید آگاهی بیابد. اکنون این نکته را نوشتم که یادی از ناصح هم شده باشد. مناسبت دارد نامه‌ای از او که پیش از پنجمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی (اصفهان) نوشته است آورده شود:

... آقای افشار حفظ‌الله حافظته من‌النسیان و محفظته من‌النقصان اوالمقدان ـ تذکاریهٔ جدید جناب عالی دایر بر مطالبهٔ صورت خطابهٔ مجلس بزرگداشت مولانا دیروز رسید. در صورتیکه روزاوّل برگذاری بزرگداشت قائم مقام اصل مصحّح و مضبوط آن را در سالون زیرزمین کتابحانه به شما تسلیم کردم و سه روز بعدش فتوکپی آن را هم بنا به درخواست این حانب مرحمت فرمودید. متأسفانه فتوکپی را کسی که نامش را به یاد نمی‌آورم از من گرفت که ببیند و پس بدهد. او گرفت و رفت و نامش هم از حافظه به در رفت. لذا دیشب و امروز مجبور شدم به کمک اوراق پراکنده‌ای که از قبل برای تهیهٔ خطابه مزبور یادداشت کرده بودم دوباره آن را بنویسم و بفرستم تا این صورت از متن را در جزو حطابه‌ها چاپ کنید و در صورتیکه متن سابق را پیداکردید برای مخلص پس بفرستید تا ضبط کند. یقین داشته باشید اگر چنین حجمی از مطلب تحریری را برای روزنامهٔ اطلاعات که دست درخواست او روزانه دراز است تهیه و ایفاد می‌کرد دست کم پانزده هزار ریال دستمزد تحریر عاید می‌گردید. ولی اینک که بدون هیچگونه نظری و انتظاری آن را دوباره نوشته و ارسال می‌دارد حواهش می‌کند: اولاً یک فتوکپی از آن برای بنده تهیه کنید وارسال فرمائید که اگر اصل مفقود شد صورت در دست باشد. ثانیاً دستور بفرمائید گم نکنند زیرا می‌ترسم مثل «هر دوئی سه دارد» مصداق و مورد حدیدی پیدا کند. ثالثاً در صورت امکان کتاب متون حروفیهٔ چاپ کلمان هوار از اوقاف گیب را برای مراجعهٔ اینجانب با رسید خودتان امانت گرفته و ارسال بفرمائید که پس از یک هفته برمی‌گرداند. رابعاً چون وسیلهٔ مادی مسافرت به اصفهان برای شرکت در مجلس تحقیقات ایرانی فراهم نیست امید دارم مخلص را حقاً معذور دارند. البته این کار برای کسانی که مؤسسات عمومی مخارج رفت و آمدنشان را می‌پردازند هم فال است و هم تماشا، ولی برای کسانی که باید خرج آن را از کیسهٔ خالی خود تحمل کنند عملی [illegible] فایده است که تحمل [illegible]

زندگانی روزمره است، ازاینکه مطالب مختلف را در یک کاغذ به شیوهٔ متقدمین درج کردم می‌بخشید که نویسنده هم از عهد متقدم به یادگار مانده است. در خاتمه سلامت شما را طالبم.
محمّد محیط طباطبایی

این نامه به خوبی یادآور آن است که مرحوم محیط با چه مناعت طبعی عمر را در خدمت فرهنگ گذرانیده و با چه سختی‌های مادی، اما همیشه محکم و بی‌اعتنا زندگی را به سر آورده است.
محیط در کنگرهٔ بین‌المللی خاورشناسان، سالی که در پاریس منعقد می‌شد، هم عضو هیأت اعزامی ایران بود. یکی دیگر از محافل علمی که او در آن عضویت داشت انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی وابسته به کمیسیون ملی یونسکو در ایران بود. او در این انجمن که ده دوازده سال برقرار بود بطور منظم و مرتب شرکت می‌کرد.
محیط در سالهای بیکاری اداری و بازنشستگی ساعات فراغتش را درکتابخانه‌های مجلس و مدرسهٔ عالی سپهسالار و ملی ملک و ملی تهران می‌گذرانید و بعد از ظهرها که کتابخانه‌ها بسته بود سری به کتابفروشیهای تهران، ادب، ابن سینا و دانش می‌زد. می‌نشست و با همدندانهای حویش به مفاوضات ادبی می‌پرداخت. در این سالهای اخیر بیشتر به کتابفروشیهای خیام و مستوفی و منوچهری سرمی‌کشید.
محیط از شناسندگان و دلباختگان نسخهٔ خطی بود و چندی هم از گروهی بود که برای کتابخانهٔ مجلس نسخه‌های خطی را ارزیابی می‌کردند.
در مدت هشت سالی که کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران به برگزاری مجامع و جلسات ادبی و بزرگداشت ادبا و فضلای گذشته اقدام می‌کرد (۱۳۵۰ـ۱۳۵۷) لزوماً وظیفه خود می‌دانستم که از مرحوم محیط استدعا کنم آن مجالس را با سخنان سودمند وگرم خود دلپذیر کند. تا آنجاکه به یادم هست در جلسه‌های مربوط به عباس اقبال، امیرکبیر و دارالفنون، ملک الشعرای بهار، مولانا، قائم مقام فراهانی، صائب و... سخنرانی ایراد کرد.
محیط با مجله‌های یغما و راهنمای کتاب همکاری قلمی داشت. برای مجله‌های دیگر هم مقاله می‌نوشت وگاهی هم که مطلبی ازدیگران را نیازمند توضیح می‌دانست به ایراد اطلاعات نو می‌پرداخت. این نامهٔ او نمونه‌ای است از آن رویه:

... مجلهٔ راهنمای کتاب!

در شمارهٔ اخیر آن مجله مقاله‌ای به قلم آقای دکتر ابراهیم باستانی استاد دانشگاه تهران درج شده است که نسبت به برخی از افراد مرحوم و نامرحوم درآن اظهار تعلق خاطری کرده‌اند. درصورتی که تنها مرا مورد عنایت قلمی قرار داده بودند از تصحیح و توضیح صرف نظر می‌کرد، ولی درآن میان نام کسانی هم رفته که چشم و دست ایشان بستهٔ زندان خاک است وکسی به دفاع از حیثیت ایشان برنمی‌خیزد. بدین نظر توضیح واره‌ای در این باره تلواً می‌فرستد و انتظار دارد در اولین شمارهٔ مجله امر به درج فرمایند. با اهدای دعای خیر و برکت.

محمد محیط طباطبایی ۱۳۵۰/۹/۲

دانش بسیط وکثرت نوشته‌های محیط چند بار موجب شد که دوستان و بعضی از مراکز فرهنگی کشور به ادای احترام نسبت به اوبپردازند. در اینجا سه باری راکه من از آن آگاهم به یاد می‌آورم.
هنگامی که دانشگاه تهران تصمیم کرد به احمد آرام، محمد پروین گنابادی، دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی، فرنگیس شادمان، دکتر غلامحسین مصاحب، حبیب یغمائی دکترای افتخاری بدهد تا نوعی حق شناسی نسبت به آنان شده باشد (ازین حیث که نتوانسته بود بطور رسمی و مستقیم از آنها بهره‌وری کرده باشد) در جلسه‌ای که در دفتر [illegible]

محیط جزو اسامی شایستگان دریافت این عنوان قید شده بود، ولی چون یکی دو تن ازشرکت‌کنندگان معترض بودند موضوع فقط دربارهٔ مرحوم محیط مسکوت ماند. چون این کار ناروا موافق با مصلحت فرهنگی نبود به کمک دکتر هوشنگ نهاوندی دانشگاه ملی پذیرفت به نشانهٔ حق شناسی جامعهٔ علمی کشور، به مرحومان جلال همایی، محمد محیط طباطبائی و محمدتقی مصطفوی عنوان دکتری افتخاری بدهد و چنین شد.

دیگر بار، نخستین جایزهٔ آثار ملّی به منظور تقدیر از خدمات محققان و دانشمندان ایرانی و خارجی از سوی انجمن آثار ملی در سال ۱۳۵۷ به مبلغ یک میلیون ریال برای مجموع تحقیقات و خدمات و آثار محیط طباطبائی به ایشان تعلق گرفت.
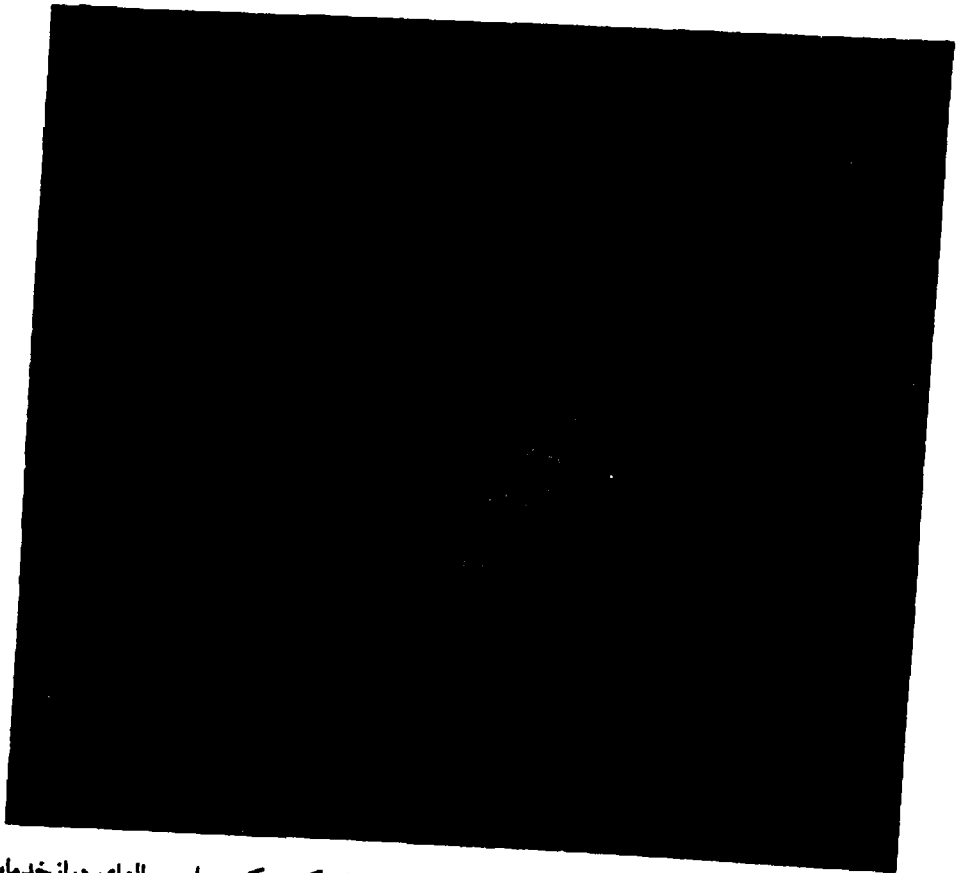
دیگربار در همان سال مجموعهٔ مقالاتی ازنوشته‌های ادبای کشور که به پاس سالهای درازخدمات تحقیقی محیط به نام محیط ادب به چاپ رسیده بود در مجلس دوستانهٔ فرهنگی توسط مرحوم دکتر علی اکبر سیاسی به ایشان اهدا شد.

شاید آخرین حق شناسی کشور نسبت به مقام علمی محیط انتخاب ایشان به عضویت فرهنگستان زبان و ادب ایران در سال ۱۳۶۹ بوده است.

من در مدت نزدیک به پنجاه سال از مرحوم محیط طباطبایی بسیار آموختم و همیشه وجود مغتنم او را گنجینه‌ای از دانش ایرانی و سودمند برای ایران می‌دانستم. اکنون هم شادی روان او را از درگاه پروردگار خواستارم.
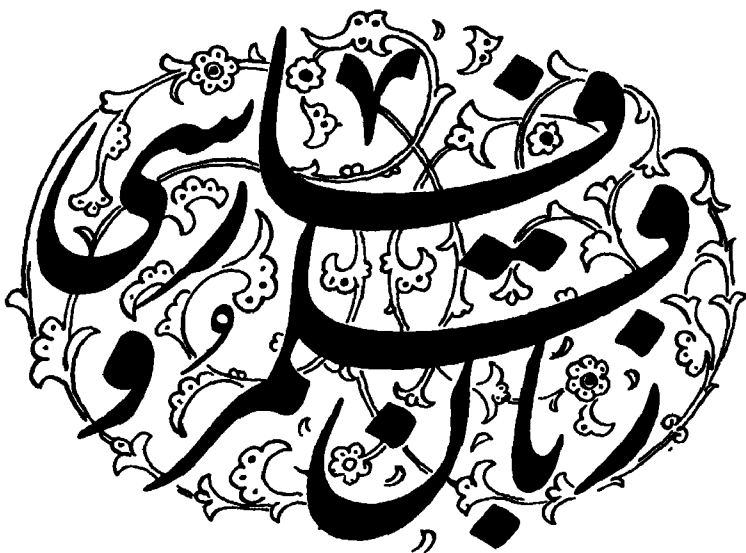
حبیب برجیان
(نیویورک)

تاجیکستان و خط فارسی

جمهوری فارسی زبان تاجیکستان که در نیم قرن اخیر با خط سیریلیک زندگی کرد اکنون در صدد است به خط فارسی بازگردد. برای این منظور یک دورهٔ پنج سالهٔ انتقال را تدارک دیده است. الفبای سیریلیک آمیزشی است از الفباهای لاتینی و یونانی که چند قرن پیش برای زبانهای اسلاوی ابداع شد. الفبای سیریلیکِ تاجیکستان جرح و تعدیلی است از این الفبا بمنظور انطباق با زبان فارسی و عبارت از سی و نه علامت است و طوری وضع شده است که هر علامت فقط به یک لفظ دلالت کند و هر لفظ فقط به یک علامت. به عبارت دیگر این خط آنطور که نوشته می‌شود همانطور هم خوانده می‌شود و در اصطلاح زبانشناسی تابع قواعد فونتیک است. شکل علامات الفبا ثابت است و برحسب جای حرف در کلمه تغییر نمی‌کند لذا چاپ خط سیریلیک آسانتر از چاپ فارسی‌ست.

جمهوری تاجیکستان که میان رودهای سیحون و جیحون واقع است و مساحتی برابر استان فارس و پنج تا شش میلیون جمعیت دارد، مولود تفکیکی است که دولت نوبنیاد شوروی برحسب زبان در مستملکات روسیه در آسیای مرکزی به اجرا درآورد.[1]

دولت شوروی از همان بدو استقرار در آسیای مرکزی با هدفی دوگانه به یک سلسله اصلاحات جسورانهٔ اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مبادرت کرد تا هم تفاوت مدنی مردم این ناحیه با مردم اروپایی شوروی را از میان برداشته و از اقوام گوناگون ساکن شوروی یک ملت واحد یکپارچه بوجود آورده باشد، و هم بمنظور توسعهٔ قلمرو نفوذ مادی و معنوی خود در کشورهای آسیایی و افریقایی، ازرشد و توسعهٔ جمهوریهای آسیای مرکزی برای این کشورها سرمشق ساخته باشد.

۱ـ آسیای مرکزی در استعمال رایج اصطلاحی است سبهٔ حدی و به منطقهٔ افغانستان و ترکستان شرقی (ترکستان چین) و ترکستان غربی (ترکستان روس) اطلاق می‌شود. ترکستان شرقی همان استان مختار سین کیانگ چین و وطن ترکان اویغور است و شهرهای کهن کاشغر و ختن در آنجاست. ترکستان غربی در مشرق بحر خزر است و به جمهوریهای متحدهٔ (درجه اول) قزاقستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان، ترکمنستان و جمهوری مختار (درجه دوم) قراقالپاقستان تقسیم شده که بجز تاجیکستان زبان همه از شعب مختلف ترکی است. در ترکستان غربی ناحیهٔ واقع در جانب راست آب جیحون ماوراءالنهر یا فرارود خوانده می‌شود و با توران شاهنامه مطابقت دارد. در تفکیک ترکستان روس به جمهوریها، بجز زبان که اساس تفکیک بود ملاحظات دیگر نیز دخالت داشت. مثلاً نواحی عمدهٔ فارسی زبان چون سمرقند و بخارا و فرغانه و سرخان دریا به جمهوری ازبکستان واگذار شد. با اینکه دولت شوروی هرگز توضیحی نداد، می‌توان حرکت پان تورانیسم را در این مرزبندی مؤثر دانست و بیراستدلال کرد که اگر این نواحی به ازبکستان ضمیمه نمی‌شد، ازبکستان از احراز مقام جمهوری متحده که شرطش هم مرزی با حداقل یک مملکت خارجی بود، محروم می‌ماند.

در این میان اصلاح و تغییر خط اقوام آسیایی که مسبوق به سابقه بود[۲] باز مطرح شد و در چند مرحله باجرا درآمد. نخست خط زبانهای ترکی نظیر ازبکی و قزاقی و قرقیزی اصلاح شد، بدین شرح که برای بعضی الفاظ که علامت در الفبا نداشت علامت وضع شد. سپس در طول چند سال همهٔ الفباهای عربی بنیاد، اعم از فارسی و ترکی، به الفبای لاتینی تغییر یافت. چندی بعد رهبران شوروی با این استدلال که کودک با آموختن زبان خود به خط سیریلیک زبان روسی را آسان‌تر یاد می‌گیرد، اقوام ساکن در شوروی را به پذیرش خط سیریلیک راغب کردند و این خط تا بامروز باقی‌ست. تاجیکستان طی سالهای ۴۰-۱۹۲۹ خط لاتینی و از آن به بعد خط سیریلیک را برای نوشتن فارسی بکار برد. تنها دو جمهوری گرجستان و ارمنستان مشمول تغییر خط نشدند.[۳]

از اسناد و قرائن تاریخی چنین برمی‌آید که تاجیکستان در مقابل هیچ یک از دو مرحلهٔ تغییر خط مقاومت چشمگیری از خود نشان نداد.[۴] گاه دیده می‌شود که بعضی از شوروی شناسان در تأکید بر اعتراض مردم آسیای مرکزی به تغییر خط شواهدی می‌آورند.[۵] این شواهد همگی ناظر بر اعتراض خفیفی است که با مرحلهٔ دوم تغییر خط یعنی تغییر خط از لاتینی به سیریلیک از برخی جمهوریهای ترکی زبان دیده شد. بی‌میلی این جمهوریها به اخذ خط سیریلیک از این جهت بود که یگانگی الفبا با الفبای لاتینی ترکیه را خواهان بودند، نه اینکه با اصل تغییر خط مخالف باشند کمااینکه در پی ترکیه و قفقاز از مرحلهٔ اول تغییر خط استقبال کرده بودند. اعتراض جمهوریهای ترکی زبان به جایی نرسید زیرا حرکت پان تورانیسم که در دههٔ بیست در اعتلا بود در اواخر دههٔ سی دیگر نفسهای آخر را می‌کشید. (اکنون در برخی از این جمهوریها زمزمه‌هایی دایر بر بازگشت به خط لاتینی به گوش می‌رسد). اما تاجیکستان که خود مورد تعرض حرکت پان تورانیسم بود و علاقهٔ خاصی به وحدت با ترکیه نداشت، میان دو خط لاتینی و سیریلیک تفاوتی نمی‌دید لاجرم با هر دو یکسان برخورد کرد. شواهد متعددی بر استقبال تاجیکستان از تغییر خط در دست است. با یک نظر به آثار ادیبان طراز اول تاجیک چون صدرالدین عینی و عبدالسلام دهاتی، معلوم می‌شود که این ادیبان نه تنها زبان به اعتراض نگشودند، بلکه در ذکر محاسن خط جدید داد سخن دادند.[۶] فحوای نوشته‌های ایشان طوری نیست که بتوان در اصالت عقایدشان شک کرد و انگاشت که مخالفت نکردنشان از روی اجبار و اضطرار بود یا اینکه در محظور قرار گرفته و بناچار با وضع موجود دمساز شدند؛ برعکس، نوشته‌هایشان حکایت از این دارد که این ابداع را به فال نیک گرفتند و با چشم رضا و مرحمت پذیرا شدند. صدرالدین عینی دربارهٔ ضرورت و فوریت تغییر الفبا چنین عقیده داشت:

«به چه اندازه ناگزیر بودن این مسئله را از اینجا باید دانست که ایران، با وجود در زیر حکمرانی شاه و نفوذ مجتهدان بودن، کوشش دارد که الفبای نو را قبول کند. این معنی

۲ـ برخی از اقوام قفقاز شمالی و کرانه‌های دریای سیاه و حوضهٔ ولگا مانند آسها و آوارها و چواشها و مولداویها و تاتارهای مسیحی در دورهٔ تزاری الفبای روسی را تجربه کرده بودند. این الفبا از طرف مبلغان مسیحی ترویج شده بود. در سال ۱۸۷۸ در قفقاز میرزا فتحعلی آخوندزاده الفبای لاتینی را پیشنهاد کرده بود.

۳ـ شاید گرجی بودن استالین (و اینکه خط گرجی از خط ارمنی مقتبس است) در این امر بی‌تأثیر نبوده باشد، ولی درجهٔ بالای آگاهی ملی مردم این دو جمهوری را سبب اصلی معافیت آنها از تغییر خط باید دانست. کشورهای بالتیک که پس از دورهٔ تغییر خط مغلوب شوروی شدند نیز از حکم تغییر خط برکنار ماندند

۴ـ رجوع شود به:
P B Henze, "Politics and Alphabets in Inner Asia", Journal of royal Central Asian Society, 1957, pp 29-51, ——"Alphabet Changes in Soviet Central Asia and Communist China, "Ibid, pp 124-136, G Wheeler, The modern History of Soviet Central Asia, 1964, pp 196-7

۵ـ مثلاً:
W Kolarz, Russia and Her colonies, 1952, p 242

۶ـ صدرالدین عینی، *مجموعهٔ آثار*، جلد ۱۱، کتاب دویم، دوشنبه، نشریات عرفان، ۱۹۶۴، ص ۳۶۰-۳۴۷؛ عبدالسلام
[illegible]

از مکتوب کنسولِ ایران میرزا کریم خان معلوم است. لیکن اگر ایران این مسئله را حل کرده نتواند عیب نیست، زیرا حالا ایران در تحت نفوذ روحانیان است. اما تاجیکانی که از هر جهت آزاد بوده در هرگونه کوششهای مدنی از جمهوریتهای متفق خود یاریِ مدنی می‌بینند، در این راه سستی به کار برند، در محکمهٔ تاریخ گنهگار به شمار می‌روند.»[۷]

حکم عینی قاطع است اما عجیب نیست. عینی نمایندهٔ حرکت تاریخی زمان خود بود، زمانی که ملل مشرق زمین تازه از خواب گران برخاسته بودند و برای جبران عقب ماندگی و کاستن فاصله خویش از جهانِ پیشرفته به تجدد و ترقی روی می‌آوردند و به تجربه‌های تازه دست می‌زدند. اگرچه این تجارب عموماً ثمربخش بود و منشأ رشد و توسعه گردید، نوعی تجددگرایی شتابزده نیز باب روز شد که تنها به اقتباس ظواهر تمدن پرداخت و جز زیان حاصلی نداد. در ایران مواردی نظیر تغییر اجباری لباس، تقلید بی‌رویهٔ آداب فرنگی، لغت سازی بیجا، تغییر نام آشنای بین‌المللی کشور از ابتکارات نسنجیده و شتابزدهٔ دورهٔ موردنظر است. برخورد تاجیکان با عصر جدید با برخورد ایرانیان کمابیش همانند بود، گاه بی‌پرواتر، گاه محتاط‌تر. جنبش «جدیدها» که درمیان شهرنشینان آسیای مرکزی زمانی پیش از وقوع انقلاب اکتبر پاگرفته و ریشه دوانیده بود، بی‌شباهت به جنبش مشروطهٔ ایران نیست. با سقوط امارات بخارا و خیوه و خوقند جدیدها به قدرت رسیدند و به یاری عناصر بلشویک از سنت‌گرایان خلع ید کردند. با بیرون رانده شدن طبقات ممتاز از صحنهٔ سیاست یک دورهٔ خلأ سیاسی بوجود آمد ولی بتدریج نسل جدیدی پا بمیدان گذاشت که چون از سویی تجربه نداشت و از سوی دیگر مانعی بر سر راه تجدد نمی‌دید، در مواردی کار را به افراط کشانید. عامل دیگری که قوم کم شمار و کهنسال تاجیک را خواه ناخواه به افراط سوق می‌داد عضویت در جامعهٔ نوبنیاد ملتهای جوان و آرمان گرایی شوروی بود که بی‌محابا به تازاندن اسب ترقی و تجدد سرگرم بودند. از این گذشته نظام شوروی تاجیکستان را به پیشاهنگی ملل همزبان خارجی، بویژه در زمینهٔ فرهنگ ترغیب می‌کرد. همهٔ این عوامل و باب روز بودن تغییر خط درهم آمیخت و مآلاً موجب شد که تاجیکستان به تغییر خط رضایت دهد.[۸]

با اینکه با وضع خط جدید در تاجیکستان بسیاری از نقایص خط قدیم[۹] برطرف شد، در عوض به مرور زمان در خط جدید نقایص تازه‌ای ظاهر شد. یکی از نقایص اختلافی بود که در املای کلمات بوجود آمد. یک وجه این اختلاف ناشی از کثرت لهجه‌های فارسی در ماوراءالنهر است. از آنجا که خط جدید ـ برخلاف خط قدیم ـ قابلیت انعکاس کامل تلفظ را دارا بود و هرکس سهواً یا عمداً کلمات را مطابق تلفظ ولایت خودش می‌نوشت، بسیاری کلمات چند صورت مکتوب پیدا کرد. کلمه‌ای مانند چادر را یکی به فتح دال می‌نوشت، دیگری به ضم دال و سومی به کسر دال که صورت اول صورتی‌ست که در ادبیات قدیم آمده، اما از دو صورت دیگر هیچیک غلط محسوب نمی‌شود و در خط فارسی، درست به سبب «نقص» خط، این اختلافِ تلفظ به کتابت درنمی‌آید و فرق میان لهجه‌ها پوشیده می‌ماند.

۷ـ صدرالدین عینی، «دنیای نو و الفبای نو»، روزنامهٔ *آواز تاجیک*، ۱۹۲۷/۹/۵ به نقل از *مجموعهٔ آثار*، جلد ۱۱، کتاب دویم.

گفتنی‌ست که صدرالدین عینی، بنیانگذار ادبیات نوین تاجیک، خود هرگز نتوانست به خطهای جدید مسلط شود و تا آخر عمر همچنان به خط فارسی می‌نوشت و هنوز در تاجیکستان سالخوردگانی هستند که «سواد لاتینی» دارند، یعنی زحمت آموختن خط روسی را، که بعد از خط لاتینی آمد، به خود نداده‌اند و عملاً بیسوادند.

۸ـ نباید چنین تداعی شود که تاجیکستان هیچ گونه مقاومتی در برابر اجحافات شوروی از خود نشان نداد و یکسره به تسلیم و رضا تن داد. مقاومت بود اما لبهٔ تیز آن بر علیه مظاهر تجدد از جمله تغییر خط نبود بلکه هدفهای دیگری را دنبال می‌کرد که از همه مهمتر دفاع از هویت مردم تاجیک در مقابل موج روس گرایی و موجودیت تاجیکستان در مقابل حرکت پان تورانیسم بود.

۹ـ هدف این مقاله ورود در بحث نقایص خط فارسی نیست. در این باب فراوان بحث و فحص شده است. برای آگاهی از خلاصهٔ این بحثها رجوع شود به: پرویز ناتل خانلری، *زبان شناسی و زبان فارسی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۳

مثال دیگر حروف واو و یاء مجهول است که تلفظ آن در لهجه‌ها مختلف است و در بعضی لهجه‌ها وجود ندارد. در کلمهٔ «نیشابور» حرف یاء با مصوت قبل از آن برحسب لهجه چندگونه تلفظ می‌پذیرد. دیگر اینکه برخی کلمات که گاه برحسب مقام آن در جمله و گاه برحسب سلیقهٔ خواننده چند نوع خوانده می‌شود (مانند واو عطف که چهار صورت ملفوظ دارد) بهنگام نقل آثار گذشته به خط جدید مشکلی شد، زیرا همه جا روشن نبود که نویسنده کدام تلفظ را در نظر داشته است. یک وجه دیگرِ اختلاف املا چسبیده یا جدا نوشتن ترکیبات بود، مثلاً اختلافی که در کتابت «مال مردم خور» و «پر ریش و پشم» و «صَراحی در دست» پیش آمد این بود که مفردات هر ترکیب را باید جدا جدا یا سرهم یا با خط تیره نوشت. مسئلهٔ دیگر که هرگز بدرستی حل نشد این بود که کتابت مصوتهای کلمات عربی و کلمات مقتبس از زبانهای اروپایی باید مطابق اصل کلمه باشد (تا صورت و معنی تحریف نشود) یا آنطور که اهل زبان تلفظ می‌کنند نوشته شود.

نارساییهای خط جدید در برگرداندن متون نظم آشکارتر شد. متن شناس تاجیک عبدالغنی میرزایف در سرسخنی که برشاهنامهٔ چاپ تاجیکستان نوشته این نارساییها را چنین خلاصه می‌کند:

> «معلوم است که الفبای نو تاجیک با وجود خصوصیتهای خوبِ از حد زیاد از بسکه [= چون که] الفبای ترانسکرپسیونی نیست. برای عکس کُنانیدن [= منعکس کردن] تمام نازکیهای زبان شعر قادر نمی‌باشد. مثلاً حادثه‌های بعضاً در اول و یا میان کلمه‌ها آمدنِ « Ы » دراز، که وزن شعر طلب می‌کند در قاعده‌های املای الفبا پیش‌بینی نشده است، یا خود برای افاده کردن « У » دراز (واو معروف) علامت خاصی نداریم. مَنَه [(تکیه کلامی‌ست)] این گونه حالتها در وقتِ به الفبای نوِ تاجیکی گذراندنِ متن شاهنامه دشواریهای زیادی را پیش آورد که برطرف نمودن همهٔ آنها طبیعی‌ست که ممکن نشد».[۱۰]

بسیاری نقایص و نارساییهای دیگر نظیر آنچه ذکر شد برای خط جدید برشمرده‌اند که طرح آن در این مقاله میسر نیست زیرا محتاج تفصیل در شرح لهجه‌های ماوراءالنهر است. برای استقصای مطلب می‌توان به نوشته‌های اهل فن رجوع کرد.[۱۱]

اما با خط جدید با وجود همهٔ نقایص و نارساییهایش آیا بازبهتر ازخط قدیم نبود؟ مشکل می‌توان میزانی برای سنجش نقایص خطهای جدید و قدیم تعیین کرد و به نتیجه‌ای قطعی رسید. ولی درجهٔ اهمیت نقایص خط جدید از اینجا معلوم می‌شود که خودموضوع مباحثات عریض و طویل شد، تا جایی که بناچار خط جدید دوبار مورد حک و اصلاح اساسی قرار گرفت. بجاست این اصلاحات و علل آن از نوشتهٔ زبانشناس تاجیک عبدالستار میرزایف که خود تا این زمان حامی خط سیریلیک بوده است و اکنون نیز بجای احیای خط فارسی اصلاح این خط را می‌خواهد، نقل شود:

> «با مقصد اصلاح نقصان و تکمیل قاعده‌های اساسی املای سال ۱۹۴۱ پیرامون مسئله‌های بحثناکِ آن سالهای ۵۳ـ ۱۹۵۲ درمطبوعات بحث و مناظرهٔ آشکارا به وقوع پیوست. آخر سال ۱۹۵۳ پس از جمع بستِ مباحثه، تحریر نوِ قاعده‌های املا تصدیق گردید... [در] سالهای ۱۹۷۱ـ۱۹۵۶ در نوشتِ کلمه و ترکیب و عباره‌های

۱۰ـ *شاهنامه*، جلد اول (از ۹ جلد)، باهتمام میرزا ترسن زاده، عبدالغنی میرزایف، کمال عینی، بهرام سیروس، طاهر احراری، دوشنبه، نشریات عرفان، ۱۹۶۴، ص ۷.

۱۱ـ مثلاً: کنفرانس مشترک آکادمی علمها و وزارت معارف تاجیکستان دربارهٔ «مسئله‌های مدنیت سخن»، مقالهٔ غفار جوره‌ئف، ماهنامهٔ *صدای شرق*، ش ۴، ۱۹۸۹، عبدالستار میرزایف، «خط حاضرهٔ تاجیک اصلاح می‌طلبد»، مجلهٔ *ادبیات و صنعت*، نوامبر ۱۹۹۰.

سیرشماری [= پرشماری] تصحیفکاری رخ داد. این وضعیت ناخوش درکار تعلیم و مطبوعات و نشریات تأثیر منفی رساندن گرفت. با نیت برطرف نمودن این حالت ناگوارِ املای تاجیک در نزد انستیتوت زبان و ادبیاتِ به نام رودکی کمیسهٔ املا تأسیس یافت. کمیسیه... سال ۱۹۶۷ لایحهٔ تحریر تازهٔ املای زبان ادبی تاجیکی را ترتیب داد... قاعده‌ها... سال ۱۹۷۲ به حکم قانون درآمده.[۱۲]

علی‌رغم تجدید نظرهایی که ذکر شد، قانون املای سال ۱۹۷۲ اصلاحاتی را در آینده پیش‌بینی کرده بود:

«... هنوز به طور قطعی حکم کردن دشوار است، که گویا درتحریر نو همهٔ مسئله‌های بحثناکِ املا... همه طرفه حل شده باشد. البته، چنین مسئله‌ها به مرور زمان در جریان تعلیم زبان مادری و کار پن بُعدهٔ نشریات و مطبوعات روشن و انیق گردیده، از نظر دقت گذرانیده خواهند شد.[۱۳]

ازاینرو هنوز هم برخی برآنند که به جای احیای خط قدیم، خط جدید را یک بار دیگر اصلاح باید کرد:

«باز بسیار مسئله‌های املای تاجیک حل طلبند. عموماً قاعده‌های اساسی املای زبان ادبی تاجیک تحریر جدی می‌خواهند. برای حل درست مسئله‌های بحثناک املای تاجیک در مطبوعات مباحثهٔ فراخی تشکیل باید کرد».[۱۴]

کسانی که به حک و اصلاح مداوم خط معتقدند گویا به این نکتهٔ اساسی توجه ندارند که خط ازمقولهٔ مواضعه و قرارداد است که با مرور زمان درمیان اهل زبان معمول و پذیرفته می‌شود و در قراردادو اصل ثابت ماندن و تغییر نکردن است، و تغییر واصلاح حکم فرع دارد. خط نیز چون قانون اساسی و مقررات رانندگی یک کشور اگر تابع قواعداستوار نباشد و پی درپی مورد تجدید نظر قرار گیرد ایجاد سردرگمی خواهد کرد. دربارهٔ خط سیریلیک باید گفت که ذاتاً معیوب نیست و گرهی ناگشودنی ندارد، گواینکه همین خط را روسها واوکرائینی‌ها و بلغارها به کار می‌برند بی‌اینکه مجبور باشند هر روز در آن تصرف کنند. راز «حل طلبی» مستمر خط جدید تاجیکستان را باید در ناسازگاری این خط با زبان فارسی جست و یافت. بیش از هزار سال است که زبان فارسی در قالب خط فارسی نشو و نماکرده و آنچنان الفتی میان زبان و خط فارسی پدید آمده که جایگزینی خطی جدید را سی دشوار و دور از صرف می‌سازد. بدیهی‌ست که هرقدر در ساختن و پرداختن خط جدیدی دقت شود و در تطبیق آن با یکی از شیوه‌های رایج تلفظ اهل زبان کوشش بعمل آید، باز براثر تطور در گفتار دیر یا زود میان خط و تلفظ فاصله می‌افتد و هرچه ویژگی فونتیک خط قویتر باشد این فاصله مشهودتر می‌شود. تغییر یا اصلاح مستمر خط با همهٔ زحمتش جز آب در هاون ساییدن نیست. بدین ترتیب با تغییر خط در تاجیکستان در واقع نقض غرض شد و نیت اصلی که رفع نقایص خط بود اجابت نشد.

دربارهٔ اینکه خط جدید تاجیکستان خواندن و نوشتن فارسی را آسان کرد و موجب ارتقاء سواد عموم شد، سخن بسیار گفته شده است. در تأیید این مطلب به آمار استناد می‌شود، و محو بیسوادی در تاجیکستان ـ که آمار دولت شوروی بر آن گواهی می‌دهد ـ به حساب خط جدید گذاشته می‌شود. بر فرض که این آمار درست باشد و هر ابجد خوانی هم باسواد به شمار آید، باز

۱۲ـ عبدالستار میرزائف، «اندیشه‌ها پیرامون املای تاجیک»، ماهنامهٔ *صدای شرق*، ش ۷، ۱۹۸۹.

۱۳ـ «قرارهای اساسی املای زبان ادبی تاجیک» (تحریر سال ۱۹۷۲)، به نقل از. عبدالستار میرزایف، «تحریر نو املای زبان تاجیکی»، ماهنامهٔ *صدای شرق*، ش ۱۰، ۱۹۷۳.

۱۴ـ کنفرانس مشترک آکادمی علمها و وزارت معارف تاجیکستان دربارهٔ «مسئله‌های مدنیت سخن»، ماهنامهٔ *صدای شرق*، ش ۴، ۱۹۸۹.

این استدلال درست به نظر نمی‌رسد. بسیاری ممالک دیگر نیز خطشان را عوض کردند، اما باسواد نشدند. به عنوان مثال ترکیه را می‌توان ذکر کرد که با اینکه زودتر از تاجیکستان به تغییر خط مبادرت کرد و برای توجیه هویت اروپایی خود در محو بیسوادی کوششها کرد، کماکان با مشکل بیسوادی دست به گریبان است. حال آنکه میزان بالای سواد درکشورهای انگلستان و ژاپن و فرانسه که دشوارترین خطها را دارند، مؤید نظر کسانی است که دشواری و آسانی خط را موجب رواج سواد یا بی‌رواجی آن نمی‌دانند.

در مقابل، بعضی که از هرج و مرج در شیوهٔ خط تاجیکستان گله‌مندند، کیفیت نامطلوب آموزش فارسی را در مدارس تاجیکستان به مسائلی نظیر خط و املا نسبت می‌دهند: «وضع خط و املا و... در مکتبهای تاجیکی حالا به همین حالت ناگوار آورده رسیده است، که حتی بعضی تاجیکانِ معلوماتِ عالی‌دار چون کِین جِلّه سواد [= کوره سواد، کم سواد] به زبان مادری انشا می‌کنند.»[15] البته این استدلال نیز منطقی نیست ولی این واقعیت را نشان می‌دهد که اشکالات متعددی که بمرور در شیوهٔ خط بوجود آمده تا حد زیادی آسانی موعود را خنثی کرده است. از موضوع آموزش که بگذریم، نمی‌توان ادعا کرد که ویژگی فونتیک خطی مانند سیریلیک بطور کلی موجب سهولت در خواندن و نوشتن می‌شود. زیرا عمل خواندن تشخیص یکایک حروف هر کلمه نیست بلکه تشخیص شکل کلمه (چاپی یا دستنویس) است و فرقی نمی‌کند خطی فونتیک باشد یا نباشد؛ تاچشم کسی طی سالها تمرین به تصویر کلمات معمول زبان انس نگرفته باشد نمی‌تواند آسان و روان بخواند. نوشتن هم همین حکم را دارد و در آن شکل کلمه در یک حرکت رسم می‌شود، و اگر کوتاه نویسی و تندنویسی مزیتی به شمار آید خط فارسی این مزیت را داراست. البته در مواردی خواندن و نوشتن خط فونتیک سیریلیک قدری آسانتر از خط فارسی‌ست. مثلاً خواندن کلماتی که برحسب تلفظ، معانی مختلف دارند مانند «ملک»، و املای کلماتی نظیر «ارز، ارض، عرض»، آسانتر است. در عوض در خط فارسی بازشناختن کلمات «ارز ـ ارض ـ عرض» در خواندن، و املای کلماتی چون «نمودن» و «نهفتن» و «آسمان» آسانتر است. اما اینگونه مزایا یاکمبودهای ناچیز خط در قیاس با عوامل اساسی مؤثر در سواد و فرهنگ مردم یک کشور هیچ است و نباید محل کمترین اعتنایی باشد.

با این همه اگر فرض را بر این بگذاریم که تغییر خط در تاجیکستان به سوادآموزی عمومی کمکی کرد و ازاین لحاظ فایده‌ای دربرداشت، بیدرنگ این سؤال پیش می‌آید که آیا خط جدید چه زیان کلانی بدنبال داشته که اکنون تاجیکستان حاضر شده از این فایده صرف نظر کند و با پرداختن تاوان گران بیسوادی چند نسل و چشم پوشیدن از نیم قرن ادبیات کتبی، خط قدیم را مجدداً اختیار کند.

تغییر خط در تاجیکستان دو زیان جدی به بار آورد. یکی این که چون تاجیکان تنها صاحبان زبان خود نیستند و ایران و افغانستان را با خود شریک دارند، با تغییر خط پیوند خود را با همزبانانشان در این دو کشور گسستند و هر گروه از خواندن آثار کتبی گروه دیگر بی‌نصیب ماند. از این لحاظ تغییر خط کم از تغییر زبان نبود، چه زبان کتبی است که وسیلهٔ عمدهٔ ارتباط کشورهای همزبان است و زبان گفتگو وسیلهٔ مؤثر این ارتباط نیست؛ زبان کتبی هم بوسیلهٔ خط بیان می‌شود. تغییر خط انگیزه‌ای شد برای تغییر نام زبان از «فارسی» به «تاجیکی»، زیرا عموم فارسی زبانان خط تاجیکی را نمی‌خواندند و دامنهٔ جغرافیایی «زبان تاجیکی» ازمرزهای شوروی تجاوز نمی‌کرد. تفرقهٔ ناشی از تغییر خط به قدری کارگر بود که تا پیش از قدمهای اخیر که تاجیکستان در باره اعادهٔ هویت خودبرداشت بسیاری ایرانیان حتی نامی از تاجیکستان نشنیده بودند و از رواج زبان فارسی در آنجا پاک بی‌خبر بودند چه رسد به اینکه آثار ادبی

۱۵ـ بازار تیلُوف، «سیر تکامل خط»، ماهنامهٔ *صدای شرق*، ش ۱۱، ۱۹۸۱ همچنین رجوع شود به: عبدالستار میرزایف، «اندیشه‌ها دربارهٔ پراگرمهٔ تعلیمی زبان تاجیکی»، هفته‌نامهٔ *معارف و مدنیت*، ۱۹۷۹/۱۲/۳۰، ۱۹۸۰/۱۱/۷، ۱۹۸۰/۷/۸، ۱۹۸۰/۹/۴.

تاجیکستان را خوانده باشند.

زبان دیگر انقطاع و انفصال تاجیکستان از پیشینهٔ فرهنگی خود بود، زیرا با تغییر خط خواندن آثار پیشینیان برای نسلهای جدید دچار اشکال شد. اشکال در این بود که برگرداندن آثار پیشین به خط جدید نیازمند زمان بود و طی این زمان معرفت چند نسل از گذشتهٔ خود رو به سستی گذاشت و واقعیتی که خوداعتراف دارند این است که مردم تاجیک در این شصت ساله نتوانستند به نحو شایسته از میراث مکتوب خویش استفاده کنند.[۱۶] درست است که نقل متون قدیم به خط جدید از همان ابتدا موضوع کوشش ادیبان تاجیک قرار گرفت، ولی با مشکلات ناگزیری که درضمن عمل پیش آمدکار به کندی پیش رفت. بعنوان مثال نقل شاهنامه به خط جدید بیش از سی سال بطول انجامید و تازه شاهنامه از آثاری بود که اولویت داشت. شایان ذکر است که انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی در مسکو که یکی از مراکز شناخته شدهٔ تحقیقات ایرانشناسی به شمار می‌رود و در سالهای پربار فعالیت خود بسیاری متون قدیم فارسی را تصحیح و طبع کرده (از جمله تصحیح انتقادی شاهنامه که از معتبرترین چاپهای شاهنامه بشمار می‌رود)، هرگز یکی از این آثار را به خط سیریلیک تاجیکی یعنی همان خطی که هموطنان خودش فارسی را به آن می‌نویسند، منتشر نکرده است. همین طور مراکز دیگر تحقیقات زبان فارسی در شوروی، نظیر باکو که آثار نظامی را به خط فارسی طبع کرده، خط جدید تاجیکستان را حدی نگرفتند و درنقل متون کهن به خط جدید او را یاری نکردند و این خود گویای شأن و اعتباری است که خط جدید در نزد دیگران داشته است.

خلاصه اینکه تجربهٔ تاجیکستان نشان داد برگرداندن فرهنگ مکتوب ما به خطی جدید که طرفداران تغییر خط در ایران امری جزئی و پیش پا افتاده می‌پنداشته‌اند، در عمل به این آسانیها نیست و بر فرض اینکه از ملتی مقتدر و محهر ساخته باشد ازعهدهٔ ما خارج است. ازاینها گذشته نگاهی گذرا به فهرست مللی که در دوران معاصر خط خود راتغییر داده‌اند، مانند مالزی و اندونزی و ویتنام و کامبوج ولائوس و فیلیپین وسومالی و چند کشور دیگر افریقایی، نشان می‌دهد که عموماً مللی نوخاسته‌اند و هیچیک صاحب ادبیات وسیع و دیرینه نیستند. در این میان شاید تنها تاجیکستان مستثنی باشد.

بدین گونه، تغییر خط در تاجیکستان نه تنها مسئلهٔ نقص خط را حل نکرد بلکه به پیوندهای تاریخی و جغرافیایی تاجیکستان سخت آسیب رسانید. علت اساسی تصمیم تاجیکستان به ترک خط کنونی و بازگشت به خط فارسی همین زیانهاست و تحولات اخیر در نظام اجتماعی شوروی را فقط بعنوان راهگشای این تصمیم باید تلقی کرد. اگر جز این تصور شود، این سؤال پیش می‌آید که چرا از جمهوریهای ترکی زبان شوروی تاکنون یکی به «الفبای نیاکان» روی نیاورده و در این عرصه تاجیکستان یکه تاز میدان است؟ لاجرم تجربهٔ تاجیکستان تجربه‌ای است منحصر به زبان فارسی و لزوماً زبانهای دیگر راکه سابقهٔ تاریخی و قلمرو جغرافیایی متفاوتی دارند، شامل نمی‌شود. این تجربه به زیانبار بودن تغییر خط فارسی دلالت دارد.[۱۷]

۱۶- رجوع شود به شیرزاد عبداللهیف، «زبان و تمدن ملی»، ماهنامهٔ *صدای شرق*، ش ۸، ۱۹۸۸ ج نقاش، «الفبا و مدنیت»، ماهنامهٔ *صدای شرق*، ۱۹۶۸، طاهر عبدالجبار، «محیط زیست و زبان»، ماهنامهٔ *صدای شرق*، ش ۸، ۱۹۸۹

۱۷- از دوست دانشمندم محمد شیرازی برای غلط گیری و برخی راهنمائیها سپاسگزارم

سخنی با تاجیکان

در نیمهٔ شهریور کنگرهٔ بزرگی در شهر دوشنبه به نام کنگرهٔ تاجیکان برگزار شد که در آن عده‌ای از دانشمندان و ادیبان و متصدیان امور فرهنگی و اداری از ایران شرکت کردند. از کشورهای دیگر هم کسانی دعوت شده بودند. تشکیل دهندگان کنگره از مدیر مجلهٔ آینده هم از راه لطف خواسته بودند که در آن مجمع شرکت کند، ولی چون این سعادت با او یار نشد پوزشنامه‌ای ارسال داشت که متن آن درینجا چاپ می‌شود.

۷۱/۶/۱۴

نیابت محترم نخست وزیری جمهوری تاجیکستان

همدلان و همزبانان گرامی

پیک جوی مولیان نامهٔ دلپذیر همزبانانم را که سراسر یادآور مهربانیهای تاریخی است در سرزمین تاجیکستان برای شرکت کردن در محفل انس و ادبی تاجیکان آورد و شادم کرد.

افسوس سعادت یار نشد تا در آن محفل پرشکوه شرف حضور بیابم. گناه بخت من است این گناه دریا نیست. پس از دوست عزیزم دکتر چنگیز پهلوان خواستار شدم این پوزشنامه را بر شما عرضه دارد و خبرهای خوش از آن جرگهٔ شور و حال دوستانه با خود بیاورد. البته اگر وقتی برای سخن گفتن من گذشته شده باشد ایشان چکیدهٔ سخنی را که می‌خواستم در مجلس ارجمند بخوانم از سوی من می‌خواند.

جوهر سخنم در آن مبحث این است که میان ادبا و شعرای همزبان این پهنه و آن خطه تبادل شعر و ارتباط فکری همیشه برقرار بود، مگر درین هشتاد سال. در روزگاری که ماهها می‌گذشت تا سخن شاعری از کرانه‌های آمو به چارباغ زاینده رود برسد تذکره‌نویسان می‌توانستند سرودهٔ شاعران بخارا و خجند را به گویندگان عراق برسانند، اما در سالهایی که با چند ساعت می‌شد نوشتهٔ صدرالدین عینی را به سعید نفیسی رسانید دیوارهای آهنین خواستاران را از هم جدا می‌کرد. خوشبختانه زمانه وضعی را پیش آورد که می‌توانیم آمد و شد داشته باشیم و به گفت و شنود دمسازی بکنیم و بالاخره درکارهای فرهنگی بهم سازیم و طرح نو دراندازیم.

به تازگی از دو سه تن دانشمندان شما که به دیدارشان شادمانی یافتم شنیدم در همین مدت کوتاهی که استقلال و هویت فرهنگی خویش را بازیافته‌اید هزار و چند نسخهٔ خطی را که نگاهبانان میراث پدرانمان در روستاها و پناهگاههای دوردست حفظ کرده بودند به شهر دوشنبه آورده و در مرکزی گرد کرده‌اید تامشتاقان بتوانند به تجسس و تحقیق علمی در آنها بپردازند. من که عمری را درین راه به سر آورده‌ام آرزومندم چند روزی را به دیدار و بهره‌وری آن بپردازم. باشد که تازه‌های ادبی از آن دیار به شیراز و تبریز برسانم. طبعاً درچنین حالی است که ریگ آموی و درشتیهای آن زیر پایم پرنیان خواهد آمد.

ایرج افشار

رگه‌های پیوند همیشگی در مذکراحباب و تذکرهٔ نصرآبادی

پیوندهای فرهنگی میان ورارود و درون ایران ار قرنها پیش برجای بوده و حتی در روزگاران سخت و ناگوار هم که میان دو خطه به ملاحظات سیاسی، پیش می‌آمده وجود داشته و از همدلی و همسخنی سرشار می‌بوده است. نمونه‌اش را می‌توان در قرون دهم و یازدهم هجری یافت که اگرچه میان پادشاهان و خانان دو سرزمین جنگ و ستیزهای متوالی پیش می‌آمد و یک سرزمین میدان تاخت و تاز سپاهیان هجوم کنندهٔ دیگری بود، اما از بخارا تا اصفهان و از بلخ تاتبریز پهنهٔ ادبی و فکری ادبا و شعرا و خوشنویسان فارسی زبان و دیگر صنوف فرهنگمند بود و آنان با دلپذیری میراث و زبان یکدیگر را می‌شناختند و درک می‌کردند. شعر صائب تبریزی در ورارود همانقدر خواستار داشت که غزل شوکت بخاری در اصفهان و شیراز.

جستجویی در دو تذکرهٔ مذکر احباب و نصرآبادی که فاصلهٔ تألیف میان آن دو بیش از یکصد سال نیست ما را به ژرفی متوجه می‌کند که چگونه شعر و ادب فارسی و فکر و ذوق والایی که درین زبان تجلی دارد قلمرو گسترده و همرنگ داشت و ادبا و شعرای ورارود در کنارهٔ کویر مرکزی ایران و شهرهای جبال و عراق به همان میزان شناخته بودند که شاعران و ادیبان برخاسته از شهرهای این حدود در آن سوی دشت خاوران.

در مذکراحباب تألیف بهاءالدین نثاری بخاری که به سال ۹۷۴ به نام محمد شیبانی خان در بخارا تألیف شده است احوال و اشعار عده‌ای از شاعران درون ایران مانند قوام‌الدین نوربخش طرشتی و صفی‌الدین خویش او و امیدی رازی و صفایی کرمانی و مولانا زادهٔ لاهیجی و سرایندگانی دیگر مندرج شده و تصویرهای شاعرانهٔ آنان که مطلوب مردم همزبان در ماوراءالنهر می‌بود در آن ثبت و ضبط مانده است.

در قبال آن در تذکرهٔ نصرآبادی که محمدطاهر نصرآبادی اصفهانی به تألیف آن پرداخته فصلی خاص به شاعران «ماوراءالنهر خصوصاً بخارا و بلخ و غیره» اختصاص دارد و در آن تذکرهٔ احوال نمونهٔ اشعار پنجاه و شش شاعر آمده است که چند تن از آنها حتی به اصفهان و عراق سفر کرده و در این شهرها با همخیالان خود همصحبتی داشته‌اند. حتی میرزا عبدالرحمن که پدرش قاضی بقای بخاری رئیس بخارا بود در عراق سمت محتسب یافت. اگرچه اشعار این گروه از راه دور با پیک و نامه به اصفهان می‌رسیده است نصرآبادی توانسته نمونه‌هایی را در تذکرهٔ خویش بگنجاند. از آن زمره است ملا مستفید خلدکی که با صائب نامه‌نویسی داشت و اشعاری که در مدح عبدالعزیز خان سروده بود برای صائب فرستاده بود و به دست محمدطاهر نصرآبادی افتاده بوده است. خوب می‌دانیم که اشعار نغز و لطیف شوکت بخاری به وفور در سفینه‌ها و جُنگهایی که در شهرهای ما گردآوری می‌شد مشتاقانه نقل شده است. ظاهراً می‌توان گفت جنگ و سفینه‌ای نیست که از قرن یازدهم به بعد نوشته شده باشد و شعری ازین شاعر خوش سخن در آنها نیامده باشد.

بهر تقدیر این گونه پیوند روحی و معنوی چندین قرن میان ادیبان و شاعران دو خطه که کارهایی از قلمرو گستردهٔ زبان فارسی می‌بود وجود داشت. پس تجدید عهدی که اینک پس از هفتاد سال وقفهٔ نادلخواه پیش آمده است باید به فال نیک گرفته شود و در تحکیم آن راههایی را که پیشینیانمان می‌پوئیده‌اند همچنان ادامه داد.

سخنان من در زمینهٔ شناساندن سهم سخنسرایان ورارود در پیوند فرهنگی ناگسستنی میان فارسی زبانان و گسترش دامنهٔ قلمرو زبان فارسی در قرون دهم و یازدهم براساس دو تذکرهٔ احباب بخاری و نصرآبادی اصفهانی خواهد بود.

چنگیز پهلوان

شعر امروز افغانستان*

ما ایرانیان چیزهای زیادی را مدیون مهاجرت ناخواستهٔ گروه بزرگی از مردم افغانستان هستیم. در این میان، مهمتر از همه آن که دریافتیم، و این بار به گونه‌ای گسترده، که چگونه مردم افغانستان را از خود بدانیم و این گوهر گرانبها را ارج بنهیم. مردمی که با وجود دشواریهای سیاسی و موانع سیار در واحد سیاسی جداگانه‌ای به پرورش همان فرهنگ و تمدن سرگرمند که ما نیز به آن عشق می‌ورزیم و به سربلندی آن مفتخر هستیم. مهاجرت ناخواسته از دو سو به ژرفتر ساختن پیوندها انجامید. هرچند که در آغاز نمی‌دانستیم به چه شیوه‌ای دستهایمان را به سوی هم دراز کنیم، اما به تدریج دانستیم که چگونه با هم بزییم و به حضور همدیگر خو بگیریم.

همان سان که در افغانستان زبان فارسی همچون زبانی فرهنگی و مشترک به کار می‌رود، در ایران نیز این زبان در بین مهاجران عهده‌دار نقشی دورانساز شده است. زبان فارسی درمیان مهاجران افغانستان در ایران نه تنها به صورت زبان اصلی ارتباطی عمل می‌کند، بلکه فراسوی آن همچون ابزار آموزش و انتقال فکر و به ویژه به عنوان زبان تفکر و آفرینندگی به انجام دادن رسالتی فرهنگی - تاریخی می‌پردازد که میزان اهمیت آن شاید هنوز بر نسل کنونی روشن نباشد.

مهاجران موجب شدند که ما زبان فارسی را با آهنگی دیگر بشنویم و لذتهای تازه‌ای در این زبان مشترکِ بین دو کشور بجوییم. یکی از آن لذتها می‌تواند آشنایی با شعر دری در افغانستان امروز باشد که مردم ما از لذت حضور فعال آن محروم بوده‌اند...

شعر معاصر فارسی در افغانستان دستخوش دگرگونیهایی بوده است که بیشتر سخن سرایان ما از کم و کیفِ آن بی‌اطلاع بوده‌اند. این شعر گرچه همپای شعر معاصر در ایران تحول نیافت اما از تحول درونی و از تأثیر پذیری از شاعران ایران دور نماند. با این حال باید گفت که نه از نظر شتاب با ایران همانندی داشت و نه از نظرِ شروع و شکل تحول. این نگاه به شعر معاصر افغانستان را نباید همراه با ارزشداوری دانست یا اصولاً با اتکاء به ارزشداوری به سیر تحول آن نگریست. جریانهای فرهنگی در حوزه‌های مختلف حتی یک فرهنگ، به ویژه که اجزاء آن با هم در ارتباط مستمر نباشد، می‌توانند خصوصیات تکاملی متفاوت داشته باشند و هریک از سرشت ویژه‌ای برخوردار گردند. در این دیدگاه، برای فهم هر فرهنگ یا پاره‌ای از یک فرهنگ باید به روش درون فهمی توسل جست و از دست زدن به داوریهایی که برتری جویی به بار می‌آورند، دوری گزید.

شعر معاصر فارسی در افغانستان گاه در دوری از ایران و گاه در ارتباط با آن بالندگی یافته است و سخن سرایانی به پهنهٔ زبان و فرهنگ غنی فارسی که به یکسان به همهٔ پارسی گویان تعلق دارد عرضه کرده است که موجب غرور و سربلندی فرهنگ غنی فارسی است. شعر دری در افغانستان، نه تنها هویت گروه‌های جمعیتی گسترده‌ای را پاس داشته و شفافیت بخشیده است که به سهم خود بر غنای فرهنگ

---

* برگزیده‌ای است از مقدمهٔ کتاب «نمونه‌های شعر امروز افغانستان».

ادبی حوزهٔ پهناوری که فراسوی مرزهای سیاسی چند کشور می‌رود، افزوده است.
داوری دربارهٔ شعر دری در افغانستان کاری است بس دشوار. من فکر می‌کنم که ما هنوز در مرحلهٔ آماده‌سازی اسناد بررسیهای جدی‌تر و ژرفتر هستیم....

نظر چند شاعر افغان

در آبان ۱۳۶۹ که به مشهد رفتم، در گفتگویی با چند تن از شاعران و ادیبان افغانستان نکته‌هایی عنوان شد که می‌تواند ما را به درک بهتر نظرهای این عزیزان یاری برساند. استاد فدایی که رئیس انجمن ادبی شاعران مهاجر در مشهد است، گفت: «به هر شعری که فاقد وزن و قافیه باشد، «شعرنو» گفته نمی‌شود و به هر شعری که دارای وزن و قافیه باشد، «شعر کهنه» گفته نمی‌توانیم». به نظر استاد فدایی گرچه اساساً وزن لازمهٔ شعر است، شعر نو شعری است که از نظر محتوا با پدیده‌ها و زمان عصر شاعر پیوندی داشته باشد وشاعر با جامعهٔ خود و با روندی که در همان جامعه در جریان است و حالتی که در جامعهٔ فعلی شاعر دیده می‌شود، رابطه داشته باشد. این همان شعر نو است. به نظر او تنها با استخدام کردن واژه‌ها و کلمات، هر شعری را نمی‌توانیم شعر نو یاکلاسیک بنامیم. موضوع شعر، بنابراین دید، ارتباط پیدا می‌کند با جامعه‌ای که شاعر در آن زندگی می‌کند... از او پرسیدم که، خصوصیات شعر افغانستان چیست و چه نوآوریهایی در آن می‌بیند. گفت انسان در حوزهٔ هنر همیشه تشنهٔ نوآوری است، ولی این نوآوری باید به حدی باشد که انسان را از فرهنگ اصیل و سرزمین اصلی دور نسازد. او گفت جوانانی داریم که خواستار نوآوری هستند؛ البته در شرایطی که فرهنگ اصیل و سنتی خود را رعایت می‌کنند و بیشتر مسائل روز یعنی انقلاب را در نظر دارند. جوانانی هم هستند که با ترکیبات نو و واژگان نو سر وکار دارند.

با تجاوز روسیه به افغانستان، مضمون شعر معاصر، به میزان درخور توجهی، متوجه بیرون راندن روسها شد. در بین مهاجران عنصر غربت، دلتنگی و حس وطنخواهی تقویت شد. هنگامی که روسها افغانستان را ترک کردند، شعر مهاجرت متوجه رویدادهای روز افغانستان و سرنگونی حکومت کابل شد. شعر داخل افغانستان تفاوتهای درخورتوجهی با شعر مهاجرت یافت...

به نظر عبدالکریم تمنا، شعر امروز افغانستان دو بخش دارد. یک عده مردمی هستند که در افغانستان زندگی می‌کنند و عده‌ای هم هستند که در خارج هستند یا اگر هم در افغانستان هستند، در جبهه‌ها و در مخالفت با دولت به سر می‌برند. به نظر او مردمی که در مقابل دولت هستند با مردمی که در صف دولت هستند اشعارشان با هم فرق می‌کند. کسانی که در مخالفت با دولت به سر می‌برند اگر هم شعر عرفانی می‌گویند باز هم کوشش می‌کنند شعرشان به نحوی ازاشکال با انقلاب ارتباط داشته باشد. شعر گروه‌های موافق با دولت تمایل دارد که به نفع دولت باشد و نفع مردم را در نظر نگیرد.

با این حال، استاد عبدالکریم تمنا عقیده داشت که گروه ثالثی هم هستند که به میل خود شعر می‌گویند و اشعارشان جنبهٔ حماسی یا غنایی دارد. به نظر او طبیعی است که شعر کسی که در پاکستان زندگی می‌کند با شعر کسی که در کابل زندگی می‌کند و زیر نظر دولت است با هم فرق می‌کند. عبدالکریم تمنا عقیده دارد که شعر در افغانستان از هر نظر رو به پیشرفت است. اومی‌گوید اشعار انقلابی در این سالها اگرچه از نظر شکل، ارزشهای هنری اندکی دارد، ولی از نظر معنا و عمق خیلی غنی‌تر از شعرهایی است که در افغانستان سروده می‌شود. از نظر تمنا، غزل بهترین نوع شعر است. شاعران فعلی در قالب غزل، مثنوی هم می‌گویند و بین شاعران مهاجر این کار را رواج داده‌اند.

دربارهٔ تأثیر شعرای نوپرداز ایران بر شاعران افغانستان، عبدالکریم تمنا می‌گوید از هفتاد سال پیش، حتی پیش از طرزی ما شاعران نوسرا داشتیم. مثلاً سرور گویا و مستغنی. به نظر او دراین باره باید از داوری کلی پرهیخت. نمی‌توان گفت که همهٔ شعر نو افغانستان از شعر نو ایران تأثیر پذیرفته است، ولی

البته جوانانی مانند لطیف ناظمی، واصف باختری و لطیف پدرام تحت تأثیر شعر نیمایی‌اند. سپس می‌افزاید من در شعر نو افغانستان حتی یک شعر ندیدم که معنی آن را نفهمیده باشم اما در شعرهای ایران بسیار شعرهایی هست که مرحوم دکتر خانلری می‌گفت سی سال درس خواندم و سی سال درس دادم ولی باز برخی از شعرهای نو را نمی‌فهمم...

آقای صبار، یکی از مهاجران به من گفت اشعار شعرای معاصر افغانستان تشویق مجاهدین است به جهاد. به نظر او شعر یک محرک است و تأثیر عجیبی دارد که مجاهدین را به تشویق می‌آورد بر علیه دشمن. او گفت مردمی که لسان پشتو دارند وقتی شعر دری می‌خوانند یک محبت پیدا می‌شود.

آقای فائق که خود از شاعران است به من گفت وظیفهٔ ما و منظور ما فعلاً این است که پیروزیها و فتوحاتی را که در جبهه‌های جهادی به دست می‌آید منعکس بسازیم، چه در زمینهٔ شعر و چه در زمینهٔ نثر. او عقیده دارد که هر شعری که تأثیر بیشتری بر روحیهٔ مهاجران داشته باشد آن شعر بهتر است، چه غزل باشد، چه قصیده، چه بحر طویل... آقای فائق گفت اشعار موزون در جبهه‌ها بیشتر خوانده می‌شود. مثلاً اشعار موزون استاد خلیلی. سپس افزود هرچیزی که دردهای مردم را منعکس سازد آن چیز خوب است. الان ما احساس می‌کنیم که وحدت ضرورت بیشتر دارد. به همین خاطر می‌کوشیم این ضرورت را در شعر خود و درنشریات خود منعکس بسازیم.

آقای مصون مسئول شورای جهادی در مشهد نیز همین عقیده را داشت. به نظر اوشعر باید احوالات ملت مظلوم افغانستان را به سمع جهانیان برساند. هر شعری که مردم را بیشتر تحریض کند آن شعر بهتر است. مردم ما با شعر نو آشنایی ندارند. شعرهای موزون و مقفی مؤثر است و در جبهه‌ها کاربرد دارد.

* * *

این نظرها که در آغاز سیاسی جلوه می‌کند، در اصل معمای فرهنگی ژرفی دارد و به موضوع مهمی می‌پردازد که بسیار بحث‌انگیز است: کاربرد شعر. اگر این نکته درست طرح شود می‌تواند به ماهیت شعر آسیب برساند. در ضمن نمی‌توان از دیده دور داشت که کلام موزن دهان به دهان می‌گردد و نیروی تهییج کنندهٔ بسیار دارد. اگر در جبهه شعر موزون است که مؤثر می‌افتد، پس شعر شاعری که برای جبهه می‌سراید تفاوت می‌یابد با شعری که در حوزهٔ دیگری قد برمی‌افرازد. با این سخن، از بحثهای پیشین هنوز چندان فراتر نرفته‌ایم. اما پرسشی بنیادی که در این جا مطرح می‌گردد این است که آیا شعر ناموزون فاقد اثر گذاری توده‌ای است؟ چرا مردم عادی با شعر نو آشنا نمی‌شوند؟

آشنای چندساله‌ام نهیک فلاح گفت شعر یعنی احساس. شعرای افغانستان آن چه را که احساس می‌کنند در گفتار خود بیان می‌کنند. امروز شعر در افغانستان همچون جهاد است، مبارزه است، هدف است. شاعران در این وقت تشویق به وحدت می‌کنند و از بزرگان و رهبران انتقاد می‌کنند. شعری که قافیه و آهنگ دارد بر مردم تأثیر می‌گذارد. یا مثلاً شاعران افغانستان دربارهٔ آوارگی شعر می‌گویند چون مردم ما آواره شده‌اند. شعر امروز افغانستان تشویق می‌کند که مهاجران استقامت داشته باشند. شعر انقلابی مردم را به وطن دوستی و مقاومت تشویق می‌کند.

آقای عارف نیز معتقد بود که شعر درسنگرها اثربخشی دارد. به نظر او شعر شاعران افغانستان از هر نظر قابل تقدیر است و دارای قدر. مجاهدین در سخت‌ترین شرایط از این شعرها استفاده می‌کنند. مجاهدین بیشتر از شعرهایی که در رابطه با مسائل روز یعنی جهادو انقلاب باشد استفاده می‌کنند. شعرهای دری در بین پشتو زبانان خوانده می‌شود. در نقاط پشتو زبان از هر دو شعر استفاده می‌کنند. در حوزهٔ هرات، شعر پشتو کاربرد ندارد و کسی از آن استفاده نمی‌کند.

عبدالکریم تمنا گفت فرهنگ زبان دری در افغانستان حاکم است. بنابراین برادران پشتو زبان، به خصوص طبقهٔ باسواد، زبان دری را می‌دانند. فرهنگ دری فرهنگ غنی و حاکم است. پشتو زبانان بیشتر

زبان دری می‌دانند. استاد فدایی هم عقیدهٔ مشابهی داشت و می‌گفت شعر دری حتی در نقاط پشتو زبان موقف خود را دارد.

به نظر آقای عاجز، شعرا و نویسندگان افغانستان با قلم با دشمن مقابله می‌کنند. خصوصاً آثار استاد خلیلی که خیلی مؤثر است و از تیر مجاهدین کارگر تر افتاده است. حالا که روسها رفته‌اند شاعران ما رژیم فعلی را رژیم دست نشانده خطاب می‌کنند و می‌گویند این رژیم نوکر تزار روس است.

آقای پویا عقیده دارد که در زمان چنگیز وضع ادب رو به زوال گذاشت، اما در زمان تیموریان دوباره اوج گرفت. اختلاط زندگی قبیله‌ای با زندگی ده نشینی وضعی به وجود آورد که روی هنر و ادب تأثیر گذاشت. شعر دورهٔ مشروطیت بیشتر می‌خواست ادبیات کهسال را رنده بسازد. در دورهٔ مشروطیت، به نظر او، استقلال نسبی پدیدار گشت. اشعار محمود طرزی هم حال و هوای سیاسی دارد؛ اندیشه‌هایی با خود از ترکیه آورده بود. در این زمان هند زیر تسلط انگلیس قرار داشت. در دورهٔ ظاهر شاه تا پایان گرفتن حکومت داودخان، به عقیدهٔ آقای پویا از نظر شعری شاهد رشد و پیشرفت هستیم؛ در زمینهٔ اشعار تغزلی، عنایی، عرفانی و اشعار مجلسی استاد خلیلی مظهر این دوره است. بعد از کودتای هفت ثور، ملت می‌خواهد در برابر تهاجم مقاومت کند. در این دوره شعر جنبهٔ حماسی پیدا می‌کند. در این دوره است که شعر استاد خلیلی هم جنبهٔ حماسی پیدا می‌کند. اسلام در شعر افغانستان، به عقیدهٔ پویا، روح مطلب است...

عبدالعمور آرزو، شاعر عاطفی و مهربان افغانستان مقیم مشهد، می‌گوید تحولات اجتماعی همواره با تحولات شعر توأم بوده است. از آن جا که افغانستان همواره درگیر جنگ بوده است در نتیجه دست آوردهای فرهنگی برباد رفته است. به قول او، از زمان امیرشیرعلی خان که تحولات اجتماعی محسوس بوده، شعر هم تحول می‌یابد. اوج تحول شعر، بنابراین نظر در ۱۹۱۹ در اشعار طرزی، پریشان، داوی و شاعران دیگر دیده می‌شود که در ارتباط با نهضت مشروطیت قرار دارند. با شکست نهضت مشروطیت شعر به بن بست رسید. می‌گوید شعر حالت بازگشت می‌یابد. از ۱۹۱۹ تا شکست دولت امانی را شکست نهضت مشروطیت می‌گوییم، یعنی ظهور حبیب‌الله خان و بچه سقا. از قول خلیلی می‌افزاید هرکاری کردیم بچه سقا حاضر نشد تحولات امانی را ادامه دهد. بعد از شکست دولت امانی، شعر هم دچار شکست می‌شود. پس از شکست، باز ذهنی گرایی حاکم می‌شود و شعر به صورت کامل، تغزلی می‌گردد. آرزو در ادامهٔ صحبتش می‌گوید این دوره طول کشید تا دههٔ قانون اساسی. صباح‌الدین کشککی کتابی دارد در این باره. این دوره، دورهٔ آزادی احزاب است. کشککی این دوره را به نام دههٔ قانون اساسی یا فرصت طلبی روسها نام گذاری کرده است... او می‌گوید شعر نو از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۳ در اوج خود است و شعر منثور هم در همین دوره پدیدار می‌شود:

به اعتباری دیگر، در حال حاضر شعر افغانستان را تقسیم می‌کنند به شعر درون مرزی و برون مرزی. شعر درون مرزی به اصطلاح به سوی «سوچه شدن»، یعنی سره شدن می‌رود. شعر فضای جهادی صورت و تجلی دیگری دارد...

ازسوی دیگر بسیاری از شاعران بر این عقیده‌اند که شعر درون مرزی از نظر زبانی قوی شده است. دگرگونیهای عظیمی که در افغانستان رخ داده است می‌تواند عامل مهمی در این راستا به شمار رود. درواقع شعر مهاجرت در آغاز ادامهٔ سنتهای پیشین است و در برابر هر نوع تغییری مقاومت می‌ورزد تا بتواند هویت خود را پاس بدارد و به عنوان ابزار سنتی ارتباط ادبی کارآیی خود را از دست ندهد...

عبدالله آرزو یکی دیگر از شاعران مهاجر و برادر عبدالغفور می‌گوید خصوصیات شعر مهاجرت را می‌توان بیان دردها، رنجها، بی‌وطنی و غریبی دانست. شعر مهاجران بیشتر از این شرایط تأثیر می‌گیرد. او نیز معتقد است که جهاد افغانستان در اصل علیه بی‌دینی آغاز شد. شعرا به وطن عشق می‌ورزند و از مذهب انگیزه می‌گیرند. در پاسخ به این پرسش که کدام عنصر، وطن یا دین، در شعر شعرا غلبه دارد می‌گوید این هر دو عنصر همچون انگیزه در شعر معاصر به خصوص شعر انقلاب یا شعر جهاد حضور

دارند و نمی‌توان یکی را بر دیگری برتر دانست...

برادرش، عبدالغفور آرزو معتقد است شعر مهاجرت از نظر ساختار به زبانی رسیده است که فرم نویی پیدا کرده است و با شعر قدما تفاوت یافته است. کسانی که به خصوص با افق ادبی ایران آشنایی دارند، در معرض این گذر ادبی قرار گرفته‌اند. گاه دشوار می‌توان اشعار چنین شعرایی را از اشعار شاعران ایرانی تمیز داد. به ویژه جوانانی که در مهاجرت شعر می‌سرایند به این زبان نو دست یافته‌اند...

لطیف پدرام، شاعر جوان و فعال و کوشایی که به تازگی به ایران آمده است و در تحلیل ادبی به تأثیر ساختارهای اقتصادی باور دارد، در نوشتهٔ منتشر نشده‌ای می‌نویسد شعر معاصر فارسی در افغانستان در قیاس با تحولات شگرفی که در شعر معاصر فارسی در ایران روی داد، تحولی کند را پیمود که مهمترین دلیل آن را باید اقتصاد بسته، سیاست بسته و فرهنگ بستهٔ مسلط بر افغانستان دانست. گرچه او سه عنصر اقتصاد، سیاست و فرهنگ را عامل مؤثری در این تحول کند می‌داند، ولی در عین حال دوست می‌داشت که استقلال آگاهی و شعور شعر از فراز این حصارها می‌گذشت و «شعر معاصر فارسی افغانستان را حزء این ماجرا می‌ساخت. در بزنگاه ماجرا، اما، از سرزمین فاوست صدا برخاست: تئوری دوست عزیز، تماماً خاکستریست». او معتقد است که نخستین جستارها در جهت انحراف از اسالیب قدیم با بحران جامعه در شکل جنبش مشروطه آغاز شد و «در ته آن محمود طرزی و عبدالهادی داوی، پریشان و بعدها آئینه و قاری‌زاده، نه با چشم داشت به نیما که با توجه به انحرافهای اندک یغمای جندقی، گامهایی آن سوتر گذاردند»....

* * *

برخی از منتقدان فکر می‌کنند که شعر در افغانستان از رواج مقبولی برخوردار نبوده است و برای اثبات این ادعای خود آمار بی‌سوادی در افغانستان را عنوان می‌کنند. آشنایان به اوضاع افغانستان می‌دانند که این کشور درصد بی‌سوادی بسیار بالایی داشته است، ولی آیا درست است که از میزان بی‌سوادی بسیار بالا نتیجه بگیریم که هواخواهان شعر در میان مردم اندک بوده است. به نظرم می‌رسد که چنین برخوردی راه به جایی نبرد و ما را از دست زدن به نتیجه‌گیریهای درست بازدارد. در کشور خودمان در دورانهای اوج شعر فارسی ما همواره با یک تودهٔ بی‌سواد رو به رو می‌شویم. آمار باسوادان در دوران رودکی، فردوسی، حافظ یا... نباید از آمار باسوادان افغانستان اخیر بالاتر بوده باشد. از این گذشته، همه خوب می‌دانیم که شعر شاعرانی چون فردوسی و حافظ را حتی بی‌سوادان از حفظ می‌خوانده‌اند و پاسدار آن بوده‌اند. به یاد دارم که حتی بی‌سوادان در دوران کودکی ما حافظ را یکسره از بر می‌خوانده‌اند. شمار کسانی که اشعار فردوسی را از حفظ عرضه می‌کردند به مراتب بیشتر بود. به همین خاطر شاید درست نباشد که از راه معیار بی‌سوادی، دربارهٔ رواج یا عدم رواج شعر در افغانستان به داوری بنشینیم.

اما تفاوت عمده‌ای که بین افغانستان و ایران وجود دارد این است که در افغانستان، دست کم مبتنی بر مشاهدات من در دورهٔ اخیر، رواج شعر در بین دانش آموختگان سطوح مختلف بیشتر است تا در میان دانش آموختگان ایرانی. این پدیده در جای خود اهمیت دارد و باید به آن توجه داشت. بسیاری از دانش آموختگان ایرانی امروز دیگر با ادب فارسی آن چنان که باید الفت ندارند. نظام درسی پیش دانشگاهی و دانشگاهی چنان طراحی شده است که در عمل، محصول خود را به تدریج از بنیانهای فرهنگی‌اش دور می‌سازد. در میان شهروندان افغانستان هر که را دانش آموخته دیدم، صرف نظر از سطح و میزان آن، به گونه‌ای با شعر و ادب فارسی آشنایی داشت. اگر شعر نمی‌سرود، شعر می‌دانست و می‌خواند. این جنبهٔ فرهنگی از زندگی اجتماعی، علتهایی متنوع دارد که از حوصلهٔ این گفتار خارج است، اما به هر صورت نباید اهمیت آن را از یاد برد. در ضمن از این وضع می‌توان به این نتیجه رسید که اگر نظام آموزشی قلمرو فارسی به گونهٔ درست و در ارتباط با فرهنگ و ادب ما سازمان بیابد، می‌توان امید بست که ادب فارسی از رواج گسترده‌ای درمیان همهٔ فارسی زبانان برخوردار گردد.

به شعر معاصر افغانستان انتقاد شده است که از عشق به گونه‌ای دریده سخن می‌گوید و از مضمونهای عشقی به نحوی نادرست بهره می‌گیرد. چنین قضاوتی دربارهٔ بازتاب عشق در شعرهای شاعران افغانستان از دقت برخوردار نیست. با اتکاء به داوریهای رایج و اخلاق جاری است که می‌توان برخی از احساسات لطیف شاعران را «عشق دریده» نامید و با نکوهش از این احساسات یاد کرد. برای آن که ما بتوانیم گونه‌ای از عواطف را «عشق دریده» معرفی کنیم نخست باید از این اصطلاح تعریف درست و سنجیده‌ای به دست بدهیم و سپس از روی آوردن به معیارهای آسان پسند و سطحی راجع به عشق برای تأیید قضاوت خود بپرهیزیم. در غیر این صورت می‌توان هر احساس لطیف شاعرانه‌ای را با عنوان عشق دریده محکوم کرد و بسیاری از اشعار زیبای شاعران را ناپسند جلوه داد.

هرگونه داوری دربارهٔ شعر معاصر افغانستان بی‌توجه به پدیدهٔ تحول اجتماعی و دگرگونی نحوهٔ زیست می‌تواند به بیراهه برود و به نادیده گرفتن زمینه‌های فرهنگی ـ اجتماعی شاعران بینجامد. گسترش شهرنشینی در افغانستان در دوران معاصر، هرچند کوچک، بی‌تردید بر احوال و اندیشه‌های شاعران تأثیر داشته است. از این گذشته رواج آموزش نوین و مدرسه، باز هم در ابعادی کوچک، به نوبهٔ خود بر نوع روابط میان شهرنشینان، به خصوص مردان و زنان، تأثیر نهاده است. ارتباط با جهان غرب و به خصوص آمد و شد روشنفکران با روسیه و بسیاری تحولات مشابه، همه و همه جهان فکری شهرنشینان، به خصوص شاعران شهری را دستخوش دگرگونیهایی ساخته است که نمی‌توانسته بر نوع احساسات آنان بی‌تأثیر باشد. آشنایی با شعر ایران پس از مشروطیت را نیز باید از عوامل تغییر در شعر افغانستان دانست و تحول بیان احساسی شاعران را از این دیدگاه هم مورد بررسی قرار داد. طبیعی است که با توجه به همهٔ این تغییرات، نوع عشق شاعر و شکل تجلی آن به دنبال دگرگونی پدید آمده در روابط عاشقانه، دستخوش تحول بشود و خوانندهٔ ناآشنا را شگفت زده سازد. به این خاطر فکر می‌کنم اصطلاح «عشق دریده» دربارهٔ زبان عاشقانهٔ تازه‌ای که در شعر برخی از شاعران معاصر مشاهده می‌شود، اصطلاحی است نادرست.

پنج جایزه به استادان زبان فارسی

دکتر سید جعفر شهیدی استاد دانشگاه تهران، رئیس مؤسسهٔ لغتنامهٔ دهخدا و رئیس مرکز بین‌المللی گسترش و آموزش زبان فارسی وابسته به دانشگاه تهران به دریافت جایزهٔ «اکو» دعوت شد. اما ایشان ضمن نامه‌ای خواستند این جایزه از طرف مرکز بین‌المللی گسترش و آموزش زبان فارسی به «پنج تن از استادانی که سالها برای ترویج و گسترش زبان فارسی کوشیده‌اند و اکنون دوران بازنشستگی را می‌گذرانند هرچند هدیه‌ای ناچیز است ولی چون نشانی از سپاس این بنده و استادان دانشگاه تهران از کوشش این استادان بزرگوار در گسترش زبان فارسی است به شرح زیر تقدیم گردد».

- پاکستان: دکتر عبدالشکور احسن استاد دانشگاه پنجاب، لاهور (هزار دلار)
- ترکیه: دکتر تحسین یازجی استاد دانشگاه استانبول (هزار دلار)
- چین: جان هون نین استاد دانشگاه پکن (هزار دلار)
- مصر: عبدالمنعم حسنین استاد دانشگاه قاهره (هزار دلار)
- هندوستان: دکتر امیرحسن عابدی استاد دانشگاه دهلی (هزار دلار)

نمونه از سروده‌های شاعران دوشنبه

دل تهران

از اَزَل تا به اَبَد قسمت من ایران‌است — که نشانش پَرِ سیمرغ و دل شیران است
همه گویند که ایران چه بزرگ است بزرگ — این بزرگی سخن از تو خردِ پیران است
تاکنون دشمن افزون تو از کینه و رشک — از بلندی مقام تو بسا حیران است
دوستم قیمت همدستی، همبستی دان — که همین روزی ما گردش این دوران است
ره مهر من و تو دائم از این روز و پگاه — از بخارا و دوشنبه به دلِ تهران است

لایق شیرعلی

شعر ـ ترانه

بار آ به منزل من با شعر، با ترانه — کز شعر و از ترانه است این منزل یگانه
از عشق دلفروزی کردم سر آیت آباد — بنگر به عشق آباد با چشم عاشقانه
تنگش مگیر و گامی بگذار از ره لطف — در تنگنای دریاب، دنیای بیکرانه
پربار از سرور است سرشار از غرور است — ازکبر و کینه دور است وز حیله و بهانه
باراره زیر بامش دل گفت و من نبشتم — دل را به دل گشادم پرداخته فسانه
گفتم همی برایت حرف کمی گلوسوز — حرف مرا به گوشت بگرفته‌ای تو یا نه؟
روز پر از تلاشم دلخسته کرد و دلگیر — دلبستگی من شد ابیات کودکانه
من از توام تو از من، مثل دوجان به یک تن — ای صبح روز روشن، بازآ مرا به خانه!

عبید رجب

آهوی من

ای یار من رهپوی من، ای عشق تو نیروی من — ازگرمسور غصه شو در سایهٔ گیسوی من
ازبارحسرت غنچه‌سان سردرگریبان کرده‌ام — همچون نسیم دلگشا باری گذر از کوی من
بستم دل سودائیت با تار زلفان سیه — آخر گریزی تاکجا از یار و از جادوی من
درهم فشار و رنج دِه این شانهٔ نازآفرین — بالین نرم تو شود یک دم سر زانوی من
ازصحبت‌دورویه‌ها، یکرویه‌شو، یکرویه‌شو — ازشش‌جهت آیدصداتوعاشق‌یکروی من!
ازآفتاب عشق تو چون سایه بگریزم چرا؟ — صحرائی‌عشق تو شداین‌قلب من، آهوی من

زلفیه عطای

شعر فارسی در هند و افغانستان

تاریخ*

سرود سوگواری سرکن ای خنیاگر تاریخ
که آن یاقوت بیهمتا فتاد از افسر تاریخ
الا یا پاسدار کوی وحشوران
الا یا پاسبان معبر تاریخ
به پا برخیز کاینک میهمانی تازه در راه است
بدان کاین میهمان هرگز نخواهد رفت بیرون از در تاریخ
غبارش نام اما اخگری از آذر تاریخ
بلی گردنفرازی از تبار برتر تاریخ
الا یا پاسبان معبر تاریخ

فروزان دار آتشگاه، بام تابناکش را
برافراز این درفش کاویانی را فراز سنگر تاریخ

کابل ـ ۱۳۵۶
واصف باختری

شرح ناشکیبائی

من کجا، توکجا، نمی‌دانی
بیقرارم ز سوز پنهانی
آتشی در دلم چنین سوزد
استخوانم شده است مرجانی
شعر من شرح ناشکیبائی
حرف من آیت پریشانی
تو که باشی به ساحل دریا
من که باشم کنار پایانی
از دل زار من توئی غافل
ملتفت چون شوی که نادانی
توکجا رفته‌ای بیا ای جان
فصل گل می‌کند گل‌افشانی
سوی ساحل برم سفینه را
گرچه دریا شده است توفانی
دور افتاده‌ام ز شورش‌ها
گاه گاهی کنم غزل خوانی
از کف من دگرچه می‌گیری
من چه گویم زحال زندانی
چشم من ازخیال تو گرید
تند بارد چو ابر بارانی

محمد صدیق / پاتنا ـ هند

---

* نقل از نمونه‌های شعر امروز افغانستان به کوشش چنگیز پهلوان، تهران ۱۳۷۱

هم نمک

سال پیش منظومه‌ای مؤثر از محمدکاظم کاظمی شاعر گرامی افغانی با عنوان «پیاده خواهم رفت» چاپ شد. اینک منظومه‌ای که یکی از شاعران گرامی ایران در پاسخ او سروده است به چاپ می‌رسد.

به واژه واژهٔ ابیات مولوی سوگند / به نام نی، به سرآغاز مثنوی سوگند
اگرچه کودکتان شیشه را حقیر شمرد / و سرزمین پر ارجوشه را حقیر شمرد
اگرچه یک نفر آمد به دشت توهین کرد / رسید خنده نمود وگذشت توهین کرد
کنارسفره دو زانو نشست، بد هم گفت / به زیرلب همه را مرگتان رسد هم گفت

* * *

یکی هم آمد و درمان دردمان گردید / یکی چراغ شب تار و سردمان گردید
همیشه کوچه بجز خانه باغ هم دارد / و باغ غیر قناری کلاغ هم دارد

* * *

من از شما به خدای جلیل خرسندم / من از شما به هزاران دلیل خرسندم
شما غریب‌تر از کوچه‌های بن بستید / شما برادر مائید هرکجا هستید
قبول کن که در این برهه ما محک هستیم / و یادمان نرود اینکه هم نمک هستیم

* * *

مگر گلایه که همسایهٔ شما در عید / به وصله‌های قبای برادرت خندید
مگر گلایه که همسایهٔ شما زر داشت / و پیش اهل محل شهرت ابوذر داشت
مگر گلایه، مگو گاه گاه بی صبری است / وآسمان پیرارسال شهرتان ابری است
مگر گلایه که این کوچه باغ هم دارد / و باغ غیرقناری کلاغ هم دارد

* * *

برادری که تفنگ برادرت آنجاست / دو سال اسیرستیز کبوترت آنجاست
من و توصاحب دردیم، همصدا هستیم / من و تو لایق بالیدنیم تا هستیم
من و تو هردو غریبیم، هردو همدردیم / خداکند برسد آن زمان که برگردیم
من از وجین علفهای هرز می‌آیم / برای بدرقه‌ات تا به مرز می‌آیم
دعای آخر من این، تفنگتان پر باد / و بال دشمنتان هم همیشه آخر باد

محمود اکرامی (جران)
نوید پیروزی شمارهٔ ۳۰ـ۳۲
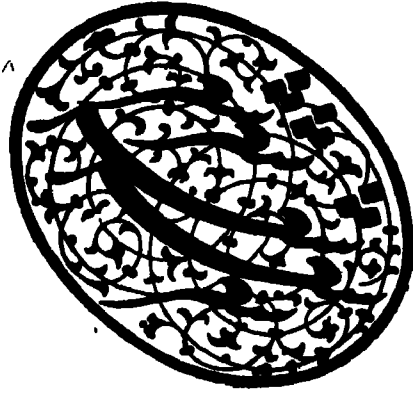
نمونهٔ اشعار محیط طباطبائی

سید محمد محیط طباطبائی عمر فرهنگی خود را در تحقیق می‌گذرانید و مرتبت علمی او بدان زمینه بستگی داشت. او گاهی هم شعری می‌سرود. نخستین نمونه از ذوق شعری او در مجلهٔ محیط به چاپ رسیده است. در سالهای کهولت بیشتر به شعر روی آورد و بیشتر غزلسرایی می‌کرد و بعضی از آنها را از راه لطف برای درج در مجلهٔ آینده می‌فرستاد و چند تا از اشعارش در دوره‌های گذشته به چاپ رسیده است.

اینک که آن دانشمند نامی درگذشته، غزلها و قطعه‌هایی که از آن مرحوم در دفتر مجله مانده است یکجا درین شماره به چاپ می‌رسد تا کسانی که می‌خواهند دربارهٔ کیفیت شعر او داوری کنند نمونه‌هایی در دست داشته باشند. (آینده)

- ۱ -

آن‌چنان دل را به مال وجاه دنیا بسته است / کزخیال دوزخ وفردوس عُقبی رسته است

دامن ازگفت وشنیدِاهل حق برچیده داشت / تاکمر ترخدمت باحق چو اَحمَق بسته است

درمجال شادی وغم تاچه بیند سود خویش؟ / اوکه درموقع شناسی زیرکی برجسته است

نان‌به‌نرخ‌روزدرهَرسوگ‌وسُوری‌خورده‌است / گردغم برخاطر او بی‌سبب ننشسته است

دستها در رَسته‌ها وقتی به‌راه انداخته‌است / در تظاهر پیرو این دسته،گه آن دسته‌است

کارمَندِعَصر زَرّین، لیک مَردِ عَهد نیست / نیست پیمانی که اوبابسته وشکسته است!

اوکه دارد با بُزرگان آشکارا بستگی / از همه افتادگان دَرخُفیه دِل بگسسته است

رِشتهٔ وابستگی ازخلق وحق بگسسته،چون / دِل به اَرباب زَروسیم و سَتَم پیوسته است

درمیان تُندپویان رَهنَوَردی بادپای / روبروی تُندخویان دَرسخن آهسته است

اوکه هرگز خاطرِ جمعی ندیده از محیط / کی به یادمردمی آزرده و دلخسته است

۱۳۶۹/۱۱/۷

- ۲ -

کس نمی‌داند دراین عالم چه بایدگفت وکرد / درعمل نسبت به همدیگر،چه بایدگفت وکرد؟

نیکخواهان راه و رسم خیر را گم کرده‌اند / کزپی تأمین خیر از شر، چه باید گفت وکرد؟

آنکه می‌گوید چنین یا خود چنان باید نمود / خودنمی‌داند دراین محضر چه بایدگفت وکرد؟

زاهدی ازشاهدی پرسید بَرخوان قضا / بر سرسجّاده و دفتر، چه باید گفت و کرد؟

درچنین مورد که دُر برروی دانا بسته است
جز دُعای مَردُمی ایدَر، چه باید گفت وکرد؟

لاجرم دستِ زبان کوتاه مانده ازْ سخن
تا نگوید ای پسر! مگر! چه باید گفت و کرد؟

دوربین دَرپیش روی خود چو سنگر بسته هان!
شنو ازهرسگ آن سگر: چه بایدگفت وکرد؟

کارها در روزگار، اینک چنان سَردَرگم است
سر نمی‌داند که با سرور، چه باید گفت و کرد؟

با محیط این نکته را وقتی نهادم درمیان
دیدم او را هم نشد باور چه باید گفت و کرد؟

-۳-

خواستم شعری بگویم، طبع من یاری نکرد
دل تهی از ناله سازم، سینه همکاری نکرد

عزم سیر بوستان کردم، قدم فرمان نبرد
ساق پا از اشتیاق دل طرفداری نکرد

قصد دیدار سپهر و اختران را داشتم
چشم روشن دستیاری با شب تاری نکرد

جان پریشان و پریشانتر از آن وضع توان
کاندر آن کس از دلم رفع گرفتاری نکرد

دل چوکار دین و دنیایم چنین آشفته یافت
ترک دنیا خواست کردن، دین هواداری نکرد

تن چنان سرباز جانبازی به پا استاده بود
سرکه پیش افتاده بود آهنگ سرداری نکرد

این قدر دانم که در محدودهٔ گفتار و کار
از سخن همچون سخنور کس نگهداری نکرد

شاعری کاندربیان نغز و شیوا کس چنو
از زبان فارسی هرگز پرستاری نکرد

با محیط از هر دری راندم سخن خاموش ماند
نالهٔ جان را شنید، امّا بدان زاری نکرد

۱۳۷۰/۳/۱۵

-۴-

صلای هستی از بود و نبودی برنمی‌خیزد
به صحرای عدم گرد از وجودی برنمی‌خیزد

فرود از کوهساران بهمن غلطان نمی‌آید
ز چشم چشمه ساران زنده رودی برنمی‌خیزد

فرو می‌ریزد از بادمخالف برگ و بار، امّا
به دلخواه موافق بادِبودی برنمی‌خیزد

گرسنه دیده‌ای برخوان یغما اشک می‌ریزد
کزاین مطبخ سرا آهنگ دودی برنمی‌خیزد

زمین‌سرشارازاشک‌است‌وخون‌چون‌خوان‌ضحّاکی
درآن‌شورِنوا ازنسیم و عودی برنمی‌خیزد

صدای بلبل خواننده خاموش است وازگلچین
به پاس رامش گلش، سرودی برنمی‌خیزد

گسسته تارطنبور وشکسته کاسهٔ بَربَط
نوا از نای وبانگ چنگ و رودی برنمی‌خیزد

دراین‌ماتم‌سرا چون‌شدکه غیرازشیون و زاری
درفش روسیاهی یا کبودی برنمی‌خیزد

بجز فریاد نفرین ازدهانی برنمی‌آید
سزاوار جوانمردی درودی برنمی‌خیزد

به گمراهی درافتادیم وسرگردان شدیم آنسان
که رهجو را ز رهرورهنمودی برنمی‌خیزد

بهِل! این خرقهٔ فرسوده ازهم بگسلد، زیرا
چنان پوسیده کز نُی تارو پودی برنمی‌خیزد

برآتش نفت می‌ریزم که تاب ازشعله برگیرد
وز این سودای نا معقول سودی برنمی‌خیزد

محیط انگشت عبرت بُرده بردندان کزاین زندان
فراری برنمی‌آرد فرودی برنمی‌خیزد

۱۳۶۶/۴/۲۶

-۵-

خواستم نظم نوی بَرپا کنم، امّا نشد
داستان تازه‌ای انشا کنم امّا نشد

در فشار جنگ سرد و کشمکش با نیک و بد
پرچم صلح و صفا برپا کنم امّا نشد

هرچه را دیدم در این دنیای دیرین کهنه بود
تازه‌ای می‌خواستم پیدا کنم امّا نشد

در سخن از آسمان و مهر و ماهی بر زمین
در میان مردمی غوغا کنم امّا نشد

در زمانی کز مکان خود فرو افتاده حق
از مقام عقل استعفا کنم امّا نشد

با وجود آنکه استحقاق حقّی داشتم / در حقیقت حقی استیفا کنم امّا نشد
دوستان چون در مقام دوستی یاری دهند / دشمنان حلق را رسوا کنم امّا نشد
از مدار خطّ و ربط عالمی بیرون روم / بر جهان از نو خطی املا کنم امّا نشد
شعر نو گویم که طبع زنده را راضی کنم / فکر نوپرداز را ارضا کنم امّا نشد
شاعران را بر بساط جام جم مهمان خویش / با شراب خلّر تنها کنم امّا نشد
چون جوانی را به باد روز پیری داده‌ام / کسب ذوق از فطرت برنا کنم امّا نشد
پیر مردانی که خود فرزانه و آزاده‌اند / با طلسمی واله و شیدا کنم امّا نشد
بر دل افسرده‌ام این آرزو آخر نماند / آنچه را گم کرده‌ام پیدا کنم امّا نشد
خال هندو در میان هر دو ابرو، ای محیط! / گرسینم، رام! رام! آویزهٔ آواکنم امّا نشد

۱۳۷۰/۹/۹

-۶-

آخِرِ سال است و من امیدوارم / سال نو را خوشتر و بهتر گزارم
سال رفته عالمی را ساخت ویران / کز درون آن جهانی نو برآرم
آنچه ما خود داشت چندان زشت و بد بود / که نیارم نقش رویش را نگارم
سال قحط نان و آب و نعمت و دارو / وانچه بی آن در فشار روزگارم
سال جنگ و درد و آشوب و بلاها / کآخرین روز و شبش را می‌سپارم
سال سرد و سخت و دشواری که بگذشت / آرزوی بازگشتش را ندارم
آنکه رفته کاش هرگز برنگردد / هرچه بوده در غمش اشکی نبارم
بار دیگر خواستار او نگردم / زانکه تاب دیدنش را می‌نیارم
من که از دیرمُغان طرفی نبستم / بار هم در فکر یار و این دیارم
هرکه را بینی به فکر کار خویش است / جز من مسکین که در سودای یارّم
در هوای آنکه فروردین به راه است / پنجهٔ فروردگان را می‌شمارم
با امید آنکه سالی نو درآید / روزهای کهنه زیرپا گذارم
چون محیط از راه و رایم برنگردم / کاندرین راه و روش دیرینه کارم

۱۳۷۰/۱۲/۲۷

-۷-

سخن ازهرچه بایدگفت می‌گوییم؟ نمی‌دانم / بر آن راهی که باید رفت، می‌پوییم؟ نمی‌دانم
به هرکس بنگری گم‌کرده‌ای از بهرخود دارد / بر آن چیزی که باید جُست می‌جوییم؟ نمی‌دانم
در این گیتی که آگنده به سهو ولهو می‌باشد / به سوگ فکر و آزادی چرا موییم؟ نمی‌دانم
جهان با مشت و سیلی چهره گلگون کرد اگر خواهی / به اشک دیده رنگ آرزو فروشوییم؟ نمی‌دانم
در این طوفان وحشت‌زا که برهم ریخت عالم را / پراکنده چو برگ گل به هرسوییم؟ نمی‌دانم
چرا دعوت به دیدار کسی کردی که پندارد / در این دنیا همانا بردهٔ اوییم؟ نمی‌دانم
سرم از محیط وحرّ و بحث او به درد آمد / چه بهر سدّ باب گفتگو گوییم؟ نمی‌دانم

۱۳۷۰/۱۰/۱۴

-۸-

ما که بایست سرانجام از اینجا برویم / بیش از این طفره روا نیست بفرما برویم
دی شد و دیر شد، این آمدن و رفتن ما / بهتر آن است که امروز نه فردا برویم

در گذرگـاه عـمومی سـزد بیش درنگ
بـه امـید نظری از ره دور آمـده‌ایـم
آنکه درپیش خود از جمله امیدی می‌داشت
گـرکسی بـود کـه میکرد ز ما دلجویی
کـاروان رفـته و وامـانده ز راه سـفرم
گـر هـمین است نـصیب دل آزردهٔ مـا
چون از این خانه که ناهل در آن جای گزید
خانه دلگیر و دلم تنگ و از این کنج قفس
بیش از این تاب توقف به جهان نیست، محیط!

کار مقرون به صلاح است که تنها برویم
بـی نصیب از نظر فیض توحاشا برویم
دیـده بـرراه نشسته کـه مـبادا بـرویم
دل نـمی‌داد رضـایت کـه همـانا بـرویم
هـمتی کـو که نمانیم به جا یا برویم؟
دل بر آن گشته که ما باید ازاینجا برویم
بـاگـریزیم سـراسیمه بـه صحرا برویم
کاش می‌شد که به صحرا به تماشا برویم
جـان بـه فریاد درآمد که بیا تا برویم

۱۳۶۹/۹/۱۶

ـ ۹ ـ

خوش باشی وکَش باشی و به ازهمه باشی!
دور ازغـم و تشویش دل و وا‌همه باشی!
در مـحفل یاران خوشبان در رمه باشی!
بـرآتش افـروخته جانان دمـه بـاشی

گل باشی و مل باشی به ازهمه باشی

گـل باشی ومُـل باشی و ماه همه باشی!
چـون گـل سپر تیرنگـاه هـمه باشی!
چـون مُـل هـدف تیرنگـاه همه باشی!
چـون مـاه چـراغ سـر راه هـمه باشی!

گل باشی ومل باشی به از همه باشی

بگـذار کـه از سینه دمـی را که برآرم
آتش بـزند بـردل و جـان آه شـرارم
بـر صـفحهٔ نـقشی کـه دراندیشه نگـارم
از دودِ دل ایـن گـفتهٔ زیبا بنگـارم

گل باشی ومل باشی به از همه باشی

ای دوست سخن از چه نگویم که نگویم؟
جز راه وفا ره چه بپویم کـه بپویم؟
بـه از گـل رویت چه ببویم که نبویم؟
گل بویم و گل گویم و جویم که نجویم؟

گل باشی ومل باشی به از همه باشی

ایـن دست نیـازی کـه سرآسیمه برآرم
بـر دامـن کس جز تو نخواهد بگذارم
جـز دست تـو دست دگـری را نفشـارم
جـز بـر رخ تـو بوسهٔ چسبیده نیـارم

گل باشی ومل باشی به از همه باشی

درسـینه دلم سـخت گرفتـار محیط است
هرچند که خود همدم و غمخوار محیط است
افســرده و آزرده از آزار مـحیط است
ای دوست نگاهی! که خدا یارمحیط است

گل باشی ومل باشی به از همه باشی

۱۳۷۰/۱۲/۲

بیگانه زیستن

دیدی به جرم خنده در آخر گریستیم؟!
انگـار زنـده‌ایـم و نماندیم و نیستیم؟!
جانم خرد خرید و جوانی فروخت عمر
ایـن چرخِ پیرِ گـول نـدانست کیستیم!
آمد به خانهٔ دل من، خانه کـرد دوست
همخانه زیستیم و چـه بیگـانه زیستیم!
مرگ آن‌زمان‌رسید‌که‌چشم‌توخفت‌وبخت
این‌بس شگفت نیست که،هستیم ونیستیم!
درپشت ایـن حصـارهمان راز پُرسشیم
هیهـای پـاسخی نشـنیدیم، چیستیم!

پرویز خائفی

محمد محیط طباطبائی

ساختمان لفظی زواره

در دوره‌های ۵ـ۱۷ مجلهٔ آینده چندین پژوهش ازمرحوم استاد سید محمد محیط طباطبایی چاپ شد و دو تحقیق دیگر که از ایشان نزد ما موجودست درین شماره چاپ می‌شود تا دیگر اوراقی ازیشان پیش ما نمانده باشد.

(آینده)

زوارهٔ اردستان زادگاه این خستهٔ ناتوان که شهرکی باستانی است یکی از کهنه‌ترین آثار تاریخی و جغرافیائی ایران است که هنوز درون بناهای قدیمی و قابل استفاده و پایدار خود مناره و مسجدی از صدهٔ پنجم و مسجد جامعی از صدهٔ ششم و گنبد مقبره‌ای بی‌نام و نشان از همان صده و بنای مقبرهٔ امامزاده‌ای از صدهٔ نهم هجری را حفظ کرده است و قسمت قابل ملاحظه‌ای از دیوار باروی قدیمی صدراسلام را نیز تا پنجاه سال پیش هنوز درپیرامون خود داشت که متأسفانه غفلت و نادانی برای توسعهٔ باغ و خانه‌های مجاور مسبب ویران کردن آنها گشت.

نام زواره هم در صورت مضبوط قدیم خود با آنچه در اسناد تازه و مذاکرات امروز به کار می‌رود، اختلاف ضبط دارد. در صدهٔ هفتم آنرا اُزواره ضبط کرده‌اند، ولی امروز آنرا زُواره بر وزن سواره تلفظ می‌کنند، در صورتیکه تا هفتاد سال قبل چنانکه به خاطر دارم کشاورزان وپیشه‌وران بومی محل آن را زُواره هموزن مُچاله و نُخاله بر زبان می‌آوردند. این نکته نشان می‌دهد که زُواره به ضم زا همانا صورت فارسی دَری از اُزوارهٔ پهلوی باستانی است.

صرف نظر از معرفی بیشتر آنچه که در موارد دیگری بارها صورت تحریر و انتشار پذیرفته است بار دیگر به محل وقوع زواره درمیان ولایتهای کاشان و اصفهان و یزد در جهت جنوب غربی از دشت پهناور کویر مرکزی ایران واقع شده اشاره می‌کند که درجوار نواحی نطنز و تایین و برخوار اصفهان و کوهپایهٔ اصفهان اتّفاق افتاده است.

زواره تابع بلوک اردستان از اصفهان است و در دو فرسخی شمال شرقی آنجا در دشت صاف حاصلخیزی دور از چشمه‌های آبی قرار گرفته که پس از سیر فرسخها در جلگه از دامنهٔ کوهسار مشرف بر دشت و پیمودن صحراهای خشک خود را به زواره می‌رسانند و آن را مشروب می‌سازند و از این بابت هم موضوع زیست و ایست در زواره را شایستهٔ توجه قرار می‌دهد.

وجود زواره درکنار اردستان نام آن مرکب از اُزد و ستان است و در صورت کامل، همهٔ دشتان بخش دوّم نام را تشکیل می‌دهد شبههٔ ارتباط میان نام اردستان را با خاندان رستم دستان زابلی در سیستان

وشهنامه به وجود می‌آورد و با تتبع نام زواره برادر رستم هم در این شبهه داخل می‌گردد و تصور محیط تازه‌ای از جا و مکان برای خاندان زالِ زَر مقیم دورترین نقطهٔ خاوری دشت مرکزی فلات ایران در سوی غربی همان دشت برای کسی تولید می‌کند که در نخست تأثیر داستانهای شاهنامه قرار داشته باشد و این همان موضوعی است که برای مردم بومی زواره پیش آمده و زوارهٔ خود را همنام زوارهٔ زابلی برادر رستم و اردستان را هم در پیش خود ارگِ رستم دستان می‌پندارند و بر این پندار قریهٔ تِلَک آباد مجاور زواره را به تُرک‌آباد مبّدل می‌کنند تا گواه وجود افراسیاب در محل باشد و کشت‌زار پهناور «شیگزْدْ» یا «شِگزْدْ» شمال غربی دشت زواره را به نام «شیده» پسر افراسیاب مدل می‌سازند تا یکی از پهلوانان داستانهای حماسی دیگر را به یاد آورد، ولی با توجّه به اختلاف در مشرق ایران زمینهٔ تاریخ مستند با موضوع حماسه و دوری مسافت بوم و براصلی قهرمانان در مشرق ایران هیچ زمینهٔ سیاسی مناسبی برای قبول چنین تصور یا فرضی وجود ندارد. بخصوص در توجّه به صورت اَشونْ و اَسونِ ملفوظ عوام محلی بجای اردستان و تجزیهٔ اَشون به اَهْ مقلوب از «اَزْ» مخفف «آرْدْ» و سون مخفف سِتان و آنگاه وجود کلمهٔ آش در زبان محلی به معنی آسیای غلّه واستعمال این اصطلاح در همین مفهوم، کلمهٔ اردستان و در ضمن زواره را هم از پیوستگی با دستان سام و رستم دستان و برادرش دور می‌سازد و به معانی نزدیکتر بدانها نزدیک می‌کند.

وجود محلی در اردستان به نام براز که در نوشته‌های محلی به صورت عَرَبی «باب الرَّحی» (در آسیا) هم ضبط می‌شود، رابطه را از رستم دستان می‌برد و به آرْدْ و آسیا می‌پیوندد و ما را از ذکر آنچه عوام محلی در این مورد اندیشیده و گفته و نوشته‌اند بی‌نیاز می‌دارد.

تحریر و انتشار مقاله‌ای به قلم آقای محمود مدیری در شماره اوّل سال جاری (۱۳۷۰) از مجلّه آینده دربارهٔ زواره که نویسنده گویا در این باب از پیش هم چیزی نوشته بوده‌اند و به چاپ رسیده، ولی توفیق مطالعه و مشاهدهٔ آن مرا نصیب نشده است، به اشتباه قبلی خود در تشخیص ریشهٔ کلمه، به اقتباس دیگران از یوستی اشاره کرده‌اند، و در این مقاله به ذکر ریشهٔ دیگری از اصل کلمه هوزوارش و به صورت اوزوارش و اوزواره برای زواره اشاره کرده‌اند که شاید دوری این ریشه هم ازحقیقت امرچندان کمتر از کار یوستی نباشد. زیرا اُوزواره و اُوزوارش مقلوب از زُوارش، ریشهٔ لغوی وُزارش به معنی گزارش فارسی دری، از تعبیر مفهوم نام زواره به مفهوم زنده و جاندار هم از حیث معنی دورتر می‌باشد، زیرا معانی گزارش شده، و دانسته، و بیان شده، به مفهوم امور معنوی بیش از مفهوم ساختمان مادّی و صوری شهرک زواره مناسبت دارد و به ندرت در نامگزاریهای باستانی دیگر می‌توان برای آن نظیری و شبیهی یافت.

بنابراین نویسندهٔ ارجمند مقاله در پیروی از بازتولومه و هوک و کینگز هم کمتر از پیروی یوستی دستخوش سهو شاید نشده باشند.

امّا نام زواره نه با ریشهٔ زیوْ و زِوْ به معنی حیات و مقول از یوستی مربوط می‌شود و نه با اُوزوارهٔ مقاله نویس منقول از اُزوارش ریشهٔ کلمه هوزوارش به معنی گزارش، بلکه به ریشهٔ نامعلومی برمی‌گردد که با موضوع (جو) و جریان آب بیشتر رابطه پیدا می‌کند. مانند زاوْ اصل رود زابْ که درمغرب ایران به رود دجله می‌ریزد و کلمه‌هائی مانند زاوَل اصل زابُل و زاوه و جوین (مقلوب از زوین) و زوزن را هم در خراسان به اعتبار موقعیت آنها نسبت به آبهای محلی مجاور خود می‌توان مشتق از آن ریشهٔ مفروض آبی دانست تا زوارهٔ به معنی زنده که برای تسمیه حیوان و گیاه سزاوارتر از نامگزاری بناست و ازوارهٔ به معنی تفسیر و بیان که درخور موضوعی معنوی و فرهنگی بیش از زوارهٔ اردستان است.

علاوه بر آنچه دربارهٔ ریشه‌های احتمالی زواره نگاشته و گفته و پذیرفته و یا رَد کرده‌اند، در محل جغرافیائی زواره هم دو قرینه برای استنباط این مفهوم می‌توان یافت:

یکی آنکه در چند فرسخی جنوب غربی زواره، بر سر راه اردستان نایین، قریه‌ای وجود دارد به نام زَفَرْقَنْد که عربیدانهای محلی آن را ظَفَرقَنْد هم می‌نویسند که با پیروزی هیچ مناسبی ندارد.

زَفْرَقَنْدْ یا زَفْرَکَنْدْ صورت مقلوب از زَوَرْکَنْدْ و زَبَرْکَنْدْ است به معنی مکان دست بالاکه می‌تواند ریشه‌ای از زَوَر به معنی زَبَر در بَرابَرْزیر را برای زواره و زُواره و اُوزْواره فراهم آورد. وجود زفرقند در بخش کوهستانی بالادست مشرف بر خطّ قناتهای دور دست زواره که از طرف شمال شرقی بسوی جلگهٔ زواره جریان دارد در حقیقت برای وجود خود، محلی از اعتبار پیدا می‌کند. همین کلمه که در نوشته‌های قدیمی مربوط به صدهٔ سیزدهم و چهاردهم هجری به دو صورت زَفَرقَنْدْ و ظَفَرْقَنْدْ دیده‌ام در تعبیر مردم محلی «دُجُوگَند» گفته می‌شود که کلمهٔ «جُوْ» جای زَفَر را در تلفظ می‌گیرد. بنابراین زَفْرَقَنْدْ مشرف بر قسمت علیای آبیاری زواره که جوی طولانی آن در سمت چپ راه مزبور راتا اردستان متوالیاً می‌پیماید و سپس از آنجا به بعد از کنار راه اردستان به زواره می‌گذرد و به نخستین آسیاب از آسیابهای آبی پنجگانهٔ زواره می‌رسد، آری این همان جویی است که از مغرب زَفْرَقَنْدْ تا زواره در سراسر این فاصله وجود دارد و از نزدیک و دور به چشم رهگذر می‌رسد ومورد استفاده او قرار می‌گیرد.

دوم اینکه در جلگهٔ ورامین تهران که بوسیلهٔ جویهای آب منشعب از رودخانهٔ جاجرود آبیاری می‌شود دیهی وجود دارد به نام زَوْاره وَزْ که در بر یکی از این جویها ساخته شده و محلی آباد است ومشاهدهٔ وضع محلی برای تطبیق صورت ظاهر کلمه با معنی مربوط زمینهٔ بسیار مساعدی را نشان می‌دهد.

برخی از سکنهٔ زوارهٔ اردستان که به ورامین رفت و آمد برای کسب و کار و داد و ستد و تحصیل غلّه دارند برای وجه تسمیه زواره‌ور خواسته‌اند به حصور خود در آنجا اشاره کنند و از جزء وَرْ به معنی بَرْ یاکنار و طرف که درحود زُواره هم کلمه‌ای متداول است غفلت ورزیده‌اند تا موضوعی دیگری را هم بر موضوع زواره و افراسیاب و رستم اصافه کرده باشند.

وجود کلمهٔ جوباره در شهر اصفهان که در حقیقت شهر جویها یا نهرهای منشعب از زاینده رودست که بر آنجا می‌گذرد از ترکیب جوی به معنی نهر و باره به مفهوم حصار و بنا ترکیب شده است، زمین را از خلق ارتباطی درمیانِ تام حوباره و وجود کوی یهودی نشین باستانی که در زبان فارسی معمولاً بدیشان جود و جُهود و احیاناً جو هم گفته می‌شده است، بی‌نیاز می‌دارد و در ضمن قرینهٔ دیگری از امکان وجود رابطه‌ای لُغوی در میان ریشه زو* و جو و بنا را به دست می‌دهد.

شاید در وجود اسم باستانی شهر بغداد به صورت «زَوْراء» هم بتوان نمونهٔ دیگری ازاین پیوستگی بنا را با ریشهٔ زَو وجو در معرص استفادهٔ پژوهشگر قرار داد و دید که درکنار رود دجله از صورت دهی تا شهری وپایتختی راگذرانده است.

عجب است در اخبار مذهبی شیعه دیده‌ام که همین نام زَوْراء در مورد کوه شمال شهرری که رود جاجرود از دامنهٔجنوبی آن بسوی ری و ورامین جریان داشته است به‌کار برده شده و در مورد توضیح متن خبر آن رابا تهران و شمیران خواسته‌اند تطبیق بدهند و این هم می‌تواند ازگواه دیگر ارتباط جزء زَوْ از زواره با مفهوم جوی آب یا نهر گردد.

در این مورد از تصور وجود زُواره یا زَواره و یا اُزواره نزدیک به اردستان در میان دشت صاف پهناوری‌که رو به سوی کویر مرکزی کشیده می‌شود دور از آب چشمه‌های کوهسار که از نخستین چشمهٔ کوهستان در فاصلهٔ بیش از پنجاه کیلومتر فاصله سرچشمه می‌گیرد و با چندین چشمهٔ دیگر به تدریج و توالی از دامنهٔ کوهستان مزبور بدان می‌پیوندد مایه می‌گیرد و از درون جویی طولانی سرانجام خود را به زواره می‌رساند و موجبات آبادانی و زندگانی انسانی را در آنجا فراهم می‌آورد، مانند نام زَوَرْکَند یا زَفْرَقند که خود به صورت جُوْکند هم در تلفظ عادی وارد است و همچون نام زَوْراءَ بغداد خالی ازارتباط

* ممکن است برخی در میان ریشه «رو» رواره ماروی که در پهلوی «روان» و رفان هم گفته می‌شود بحواهند ربطی بدهند و آنرا با زو «زوار» و زوزه‌که به معنی صدای گریه و مویه می‌باشد ارتباطی بدهند، ولی توجّه بدین نکته‌که درمیان مورد تسمیه با معنی کلمه باید ارتباط موضوعی باشد و سر وصدا مکان می‌خواهد، امّا ماهیت آن مفهوم با مکان از هم جداست، بنابراین ارتباط رو رواره با رو زبان و زوار و زوزه چندان درست‌تراز پیوستگی با مواردی که از پیش گفته شد نخواهد بود و همان به‌که از بحث خارج شود.

با کلمهٔ جُو ندانست که از رودزابِ کردستان تا زفرقند همه جا مفهوم آب را هم در ظاهر می‌نشاند.
۱۳۷۰/۱۱/۲۵

محمد محیط طباطبائی

بمان و بهمان

گفتاری به قلم خاورشناسی بنام از مجلهٔ معروف انجمن آسیائی همایونی انگلیسی به فارسی ترجمه شده و در شمارهٔ بهار آیندهٔ ۱۳۷۰ انتشار یافت که در موضوع خودکم نظیر به نظر می‌آمد، زیرا در توجیه و تحلیل موضوع از وجوه آسانتر و نزدیکتر به ذهن صرف نظر نمود و به دورترین و بغرنج‌ترین آنها که به نظر خود نویسندهٔ آنها هم بعید می‌آمده مورد استفاده و استناد قرار گرفته است.

باید به یادآورد که عبارت فلان بهمان که غالباً در گفت گوی روزمره و عادی زبان فارسی به کار می‌رود، مرکب از دو کلمهٔ «فلان» و «بمان یا بهمان» می‌باشد که نخست ظاهراً عربی است، زیرا درخطبه‌ای از نهج‌البلاغه در موردی مشابه، «فلان و فلان»، مانند همین «فلان و بهمان» فارسی به کار رفته است و بر قدمت بیش از هزار سال سابقهٔ استعمال آن در زبان عربی دلالت دارد، در صورتیکه به یاد ندارم در نظم و نثر قدیم فارسی موردی برای این استعمال هنوز دیده باشم که فلان و بهمان را با هم در چنین مفهومی به‌کاربرده باشند. بهرحال فلان هم مانند بهمان در زبان فارسی ریشهٔ قدیمی در زبان عربی دارد، ولی دراصول کلمه‌های عربی برای آن ریشهٔ ثلاثی ندیده‌ام که بتواند به مفهوم مبهم آن معنی مناسبی بدهد.

برخلاف فلان عربی بهمان و یا بمان فارسی بخش دوم عبارت، در هر دو صورت خود، ریشه و همانند فارسی شناخته شده دارد و بمان با ماندن و بهمان با بهمن قرابت مبنی و معنی دارد.

علاوه بر فقدان اصل ثلاثی برای فلان نحوهٔ به کارگرفتن آن در زبان عربی که غالباً بی‌حرف تعریف استعمال می‌شود جنبهٔ تعریب یا دخیلی آنرا در زبان عربی اززبان غیرعربی به خاطر می‌آورد و این حدس را پیش می‌آورد که ممکن است اصلی فارسی داشته یا هندی باشد مانند پوران و فوران فارسی و هندی به معنی پسران و سرزمین قنوج هند که اصالت آنها در صورت پور قابل تردید نیست، ولی به صرف این شباهت و قربت، نمی‌توان به آسانی این صورت معرّب از آن راکاملاً پذیرفت و نیاز به بحث جداگانه‌ای دارد که از موضع بحث حاضر ما جداست و بدین سبب از آن صرف نظر و به همان بهمان فارسی تبار می‌پردازیم که در املای این کلمه پارسی ممکن است پای پیوسته به بای کلمه زاید و غیرملفوظ و محذوف باشد، مانند پای پیوسته به فعل امر در بزن و بکوه و این کلمه را هم به صورت بمان شمرد که در پی فلان، تقریباً صورت دعائی و طلب بقای مخاطب پیدا می‌کند و بمان گفته و نوشته می‌شود که بمان در حقیقت همان مفهوم غیر معین شخصیت منظور را مقرون بر دعای خیر و بقا دارد. همچنین می‌توان های بعد ازبا را مانند های بهٔ در بهتر و بهبود و بهمن، های جزو لفظ اصلی و ملفوظ دانست و به صورت بهمان نوشت که در این صورت هم ممکن است جزء مان در بهمان مفید همان مفهوم بقا و ماندن باشد و به افادهٔ معنی وصفی بکند که تقریباً همان مدلول «بمان» به صورت دیگری منظور آمده است.

از دوران کودکی که بیرون از شهرها و با روستائیان و ده نشینان زندگی می‌کردم، این کلمه را به ندرت از آنها هم می‌شنیدم، ولی چنانکه به خاطرم می‌رسد، صدای‌هائی در دنبالهٔ بای مکسور، به گوشم نمی‌رسید و تنها یک مدّ صوتی آن رااز «مان» جدا می‌کرد که تقریباً آن را از حالت امری کامل بیرون می‌آورد.

بنابراین پژوهش در شناسائی ریشهٔ کلمه بهمان باید از انجا آغاز گردد که بای بهمان آیا مقلوب از

پات و پت پهلوی مفید مفهوم معیت است یا مقلوب از وُه و هوی به معنی خوب و نیکو که در فارسی دری صورت به همتای بِه را پیدا می‌کند؟ چه در هر یک از دو صورت حذف و بقای هاء و وصل آن به با و میم بهمان تفاوت می‌یابد و بالتبع اختلاف مدلول هم از آن به دست می‌آید.

گمان می‌کنم پژوهش در جزء با یا به بهمان برای طراح مطلب آن گفتار ما به اندازهٔ کاوش درصورتهای مختلف مرکب از میم و نون و تقدیم و تأخیر آنها نسبت به یکدیگر برای استخراج‌مان از نام مهم و درعین حال مشکل نبوده است، چنانکه سرانجام هم به حدّ کامل و قاطع موضوع منتهی نشده است و به کمک قلم پرده‌ای اردلخواه بر آن فرو افتاده است.

تصورمی‌کنم عطف‌نظری‌به بهمن وبهمان به‌معنی نیک‌اندیش ونیکخو وخوشخر و بر تحمّل آنهمه دردسر ومحنت درتصویر واحتمال‌صورتهای‌دور ازقبول‌ذهن‌برای اینکه ریشهٔ «مَن» یا «مان» معلوم‌الحال را به «نام» منظور بدل سازند و با مبانی کار پژوهش سازگار باشد، برای اظهار نظری به شجاعت بیش از استدلال و منطق احتیاج داشته باشد و این خود همان چیزی است که نویسندهٔ مقاله بیلی را بدان می‌ستاید.

موارد استشهادی که در مقاله مزبور زمینهٔ مساعد از زبانهای سانسکریت وختنی و سُغدی واوستائی و پهلوی و پارسی در دو صورت میانه و دری، برای این بحث در معرض پژوهش قرار می‌دهد شاید یکایک و جداگانه برای پژوهنده قابل ملاحظه باشد، ولی از ارتباط و اتصال آنها به یکدیگر برای تبلیغ چنین اندیشه‌ای نمی‌تواند شنونده و خواننده را راضی و قانع سازد، تا «ته ته نام» ختنی و «ایتَمن» سعدی را از حالت «نامی» به «منی» دری و پهلوی و اوستائی درآورد.

دقت درساختمان واژه‌های فارسی دری که در طی هزار و سیصد سال ادامهٔ حیات ادبی واجتماعی و فرهنگی و سیاسی، امروز جای همیشه لهجه‌های بیشمار را از زبان پهلوی و خوارزمی و سغدی و ختنی را در قلمرو وسیع فلات معروف به ایران گرفته است، این زبان شیوا ورسا و شیرین و سُخته را به صورتی از کمال درآورده است که برای تشخیص پایه‌های دیرینهٔ واژه‌های دری در زبانهای کهنه‌تر، نیاری به این تلاشهای دور ازقبول ذهن نیست و باید به دلالت خود زبان دری و کیفیت استعمال واژه‌ها درادبیات پهناور ایران نظر استفاده افکند تاکوشش برای پیوستن «مان» به «نامان» و «ته ته» به «نامه» و نظایر آن که حکایت از بلندپروازیهای پژوهشگر درفاصله‌های دور دست می‌کند.

در صورتیکه توجه به نزدیکتر بخوبی می‌تواند گریبان ما را از دست چنگال‌های دور و درازی که به سوی آن دراز شده است، بیرون آورد و بهمنی که معنی سخت آن را دربهمن برف کوه و بهمن نرم سازگار آن را در ریشهٔ گیاه موافق مزاج و بازگشت آن را به مبانی دیرینه درو هومن یافت، به چنین راه دور و درازی نیمکند که بر آنچه از پیش یا از نزدیک دیده می‌شود پشت پا بزند.

امیدوارم این گوشهٔ نظر خود هم چندان دلپسند افتد، ما را از این تشتت بیمورد بیرون آورد.

بهای اشتراک آینده در سال ۱۳۷۲

در سال۱۳۷۱ چون ششصد صفحه مجله منتشر شد مبلغ ششصد تومان درخواست شد و علاقه‌مندان پرداخت فرمودند.

اما در دورهٔ هجدهم (۱۳۷۲) مجله چهار شماره و حداقل در یکهزار صفحه منتشر خواهد شد. ناچار بر مبلغ اشتراک مجله در سال آینده افزوده شده است.

برای توجه دوستداران مجله عرض می‌شود هم اکنون بهای کتاب که بهیچ‌وجه دشواریهای اداری متنوع و مخارج بسته بندی و توزیع و ارسال ندارد براساس صفحه‌ای ده ریال تعیین می‌شود.

دکتر ساسان سپنتا

تکمیل الحان منسوب به باربد

در بررسی آثار بازماندهٔ معدودی از شعرای متقدم به نام برخی از الحان دوران باستان بویژه نغمات دورهٔ ساسانی برمی‌خوریم. اسامی الحان مذکور در آثار سخنورانی چون: منوچهری دامغانی، نظامی گنجوی، امیرخسرو دهلوی و تعدادی دیگر ازشعرا ملاحظه می‌شود. برخی از فرهنگها مانند برهان قاطع از محمدحسین بن خلف تبریزی نیز بر اثر استعانت از دواوین مذکور آن اسامی را در کتاب قاموس یا فرهنگ ذکر کرده‌اند. یکی از منابع اساسی برای استنباط نام نغمات دوران ساسانی، منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی گنجوی می‌باشد. نظامی در مثنوی مذکور چند مجلس از سرود گفتن نکیسا و ساز زدن باربد را ذکر کرده است. این اثر یکی از مراجع پربهای اصطلاحات موسیقی دوران ساسانی بشمار می‌آید. برخی از اسامی که نظامی در جزو الحان دورهٔ ساسانی آورده است امروز هم جزو نغمات ردیف موسیقی سنتی ایران باقی است که درجای خود ذکر خواهم کرد. نظامی در بند ۴۸ از منظومهٔ سابق‌الذکر توصیف کرده است که باربد موسیقی دان مشهور دوران خسرو پرویز در حالیکه بربطی خوش صدا در دست داشت وارد مجلس خسرو پرویز شد و از صد دستان (در اینجا بمعنای نوا یا آهنگ) که می‌نواخت، سی لحن یا آهنگ دل‌انگیز انتخاب کرد. ساز بربط که نظامی یاد می‌کند ساز باربد بوده که بعدها به صورت «عود» درآمده است. کریستن سن خاورشناس مشهور دانمارکی ذکر می‌کند که بیشتر آن الحان یا نغمات قبل از باربد هم معمول بوده است و باربد آنها را گردآوری و در آنها تغییراتی بعمل آورد و این الحان را باید منبع عمدهٔ الحان ایران و عرب بعد از اسلام محسوب داشت. (کریستن سن، ترجمهٔ ۱۳۳۲) ابومنصور ثعالبی ابتکار آهنگهای «خسروانیات» را نیز به باربد نسبت داده است که در زمان ثعالبی (نیمهٔ اوّل قرن چهارم هجری) نوازندگان در مجالس بزم ملوک و سایر مردمان می‌نواخته‌اند.

نام الحان سی گانهٔ مذکور که باربد برگزیده بود در بند ۴۸ منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی آمده است. برخی از اصطلاحات آن نغمات در آثار دیگر سخوران چون منوچهری و امیرخسرو دهلوی نیز یاد شده است. شادروان عباس اقبال آشتیانی بواسطهٔ تتبع در فرهنگها و دیوانهای شعرا اسامی تعدادی از نواهای دورهٔ ساسانی را گردآوری کرده و درمقالهٔ تحقیقی خود زیر عنوان «موسیقی قدیم ایران» در روزنامهٔ کاوه چاپ برلین (آوریل ۱۹۲۱ .م) بچاپ رسانیده است. باتوجه به منابع سابق‌الذکر از قبیل فرهنگهای لغت مانند برهان قاطع و مراجعی که در مورد سی لحن باربد بحث کرده‌اند، لازم بذکر است که استخراج اسامی سی لحن ازابیات نظامی گنجوی مورد اتفاق محققین نیست.

آنهائی که خواسته‌اند نام سی لحن موسیقی را از منظومهٔ سابق‌الذکر استخراج کنند از گزینش تعدادی نامها چون نسبت به عدد سی اسامی استخراج شده کسر آمده است، برای جبران کمبود مذکور برخی کلمات را بعنوان الحان مورد نظر تصور کرده و بخیال خود سی نام بعنوان سی لحن باربد ردیف کرده‌اند. محمدحسین بن خلف تبریزی در مورد نظامی گنجوی و ذکر الحان مذکور در خسرو و شیرین گوید: «و چون برای هر یک بیتی فرمود بنابراین می‌باید سی و یک لحن باشد و حال آنکه سی لحن مشهور است.» (برهان، ج ۲، ۱۳۳۰) صاحب برهان ذکر می‌کند که الحان: آئین جمشید، راح روح و

وبهاری را نظامی گنجوی نیاورده است. (همان مرجع). در اینجا لازم بذکر است که «کیخسروی» را نظامی جزو سی لحن نیاورده است و معلوم نیست صاحب برهان آنرا از کجا نقل کرده است. بنظر می‌رسد منظور صاحب برهان «خسروانی» باشد، چون درجای دیگر گوید «خسروانی لحنی است از مصنفات باربد» (برهان، ج ۲، ص ۷۴۸). لازم بذکر است با وجود آنکه ابوعثمان جاحظ (متوفی ۲۵۵ هـ .ق.) درالمحاسن و الأضداد و ثعالبی، اختراع خسروانیات را به باربد نسبت داده‌اند، ولی معهذا در نظامی «خسروانی» جزو سی لحن باربد نیامده است.

آقای دکتر بهروز ثروتیان در تعلیقات خسرو و شیرین نظامی می‌نویسد: «نظامی از سی لحن برگزیدهٔ باربد در هر بیتی به لحنی اشاره کرده است. با شمارش نامهای الحان معلوم می‌گردد از بیست و نه لحن نام می‌برد و به علت کم آمدن نامها تنها دو بیت که با ترکیبی غریب اصطلاحی ساخته است روی آورده، گروهی «مشک مالی» (بیت ۲۲) را و عده‌ای «اورنگ» یا «اورنگی» را لحنی برشمرده‌اند که ظاهراً آن چنان نباید باشد. یا بیتی از منظومه افتاده است و یا شاعر بیش از این ۲۹ نام به نظم نکشیده است. ترکیب «رامش انگیز» در بیت ۳۳ و حتی «خوش لحنی» دربیت سوم جای دقت و بررسی دارد.» (ثروتیان، ۱۳۶۶ ص ۸۹۴).

همانگونه که ذکر کرده‌اند استخراج نام سی لحن از ابیات نظامی خالی از اشکال نیست. کلیهٔ کتابهای موسیقی که خواسته‌اند سی لحن را از بیت‌های سابق‌الذکر نظامی استخراج کنند «اورنگی» را یکی از الحان باربد تلقی کرده‌اند که مشمول نقص سابق‌الذکر می‌گردند. صاحب برهان و فرهنگ سروری نیز «مشکمالی» را جزو سی لحن منظور کرده و از منظومهٔ نظامی استخراج کرده‌اند. دو کلمهٔ فوق را که از آن دو نام لحن ساخته و فرض کرده‌اند از دو بیت زیر اقتباس کرده‌اند:

۱ـ بیت ۹ از بند ۴۸ خسرو و شیرین نظامی

چو ناقوسی سر اورنگ آمدی ساز — شدی اورنگ چون ناقوس از آواز

۲ـ بیت ۲۲ از همان بند:

چو برمشکویه کردی مشک مالی — همه مشکو شدی پر مشک حالی

بجز مسئلهٔ ساختگی بودن آن کلمات، اگر پیشنهاد آقای دکتر ثروتیان را برای جبران کمبود دو لحن از سی لحن در نظر بگیریم و کلمات خوش لحنی (در بیت ۳) و رامش انگیز (در بیت ۳۳) از منظومهٔ فوق را بعنوان دو لحن جایگزین الحان ساختگی سابق‌الذکر منظور داریم، ملاحظه می‌کنیم که در هیچکدام از منابعی که اشاره‌ای به موسیقی دورهٔ ساسانی و الحان آن دوره دارند و همچنین در دیوان شعرا نامهائی مشابه آن نیامده است. بنابراین کمبود فهرست مذکور همچنان بقوت خود باقی می‌ماند.

نگارندهٔ این مقاله با تفحص برای یافتن و استخراج اصطلاحات سی لحن از منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی ضمن مطالعات خود به بیتی از امیرخسرو دهلوی که در موسیقی هم دستی داشته است برخوردم که باتوجه به آن و مقایسه با ابیات نظامی می‌توان نام لحن مفقوده را در منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی پیدا کرد و فهرست سی لحن را تکمیل نمود. امیرخسرو شاعر نیمهٔ دوم قرن هفتم هجری قمری بوده است. آنچنانکه ادوارد براون خاورشناس مشهور انگلیسی ذکر کرده است امیرخسرو در موسیقی هم مانند شعر هنرمند مشهوری بوده است. پدرامیرخسرو بر اثر حملهٔ مغول از بلخ گریخت و به هندوستان رفت (براون، ترجمهٔ ۱۳۲۷). امیرخسرو در منظومهٔ «شیرین و خسرو» خود در دنبالهٔ نغمه سرائی باربد در بزم خسرو و ساختن نوای گنج بادآورد وشادروان مروارید و رفتن خسرو به صحرا چنین می‌سراید:

زقصر آهنگ صحرا کرد خسرو — کشیده بارگه بر سبزهٔ نو

لب شهر و دومطرب رخمه در رود — عبار غم جهانرا کرد بدرود

او در بیت‌های ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۵ از منظومهٔ فوق گوید:

چوخندان گشت صبح عالم‌افروز — زمانه داد شب را مژدهٔ روز

نماند اندرفلک ز انجم نشانی — به نیلوفر بدل شدگلستانی

ملک بر وعدهٔ دوشینه برخاست حریفان‌بازجست ومجلس آراست
برآمد بازهم برنسبت دوش نوای ارغنون و نغمهٔ نوش

حال اگر بیت دوم بند ۴۸ خسرو و شیرین نظامی را با بیت‌های فوق (از امیر خسرو) مقایسه کنیم، در جائی که نظامی می‌گوید:

زصد دستان که او را بوددرساز گزیده کرد سی‌لحن خوش‌آواز
زخوش‌لحنی‌درآن‌سی‌سازچون‌نوش گهی دل دادی وگه بستدی هوش

باتوجه به موسیقی دان بودن امیرخسرو و آوردن اصطلاح «نغمه نوش» که بقول او توسط باربد در مجلس خسرو پرویز نواخته است و مقایسه با بیت‌های سابق‌الذکر نظامی گنجوی ملاحظه می‌گردد که کلمهٔ «نوش» راکه دراشعار هر دو شاعر آمده است می‌توان باحتمال قوی یکی از الحان باربدی تعیین نمود.

با استخراج اسامی مأنوس‌تر الحان که با تطبیق اشعار امیرخسرو حاصل می‌آید وبا اضافه کردن لحن تازه یافتهٔ «نوش» بجای لحن مفقوده در سی لحن آنچنانکه نگارنده استخراج کرده‌ام اسامی سی لحن برای تصحیح فرهنگ برهان قاطع و سایر مراجعی که ذکری از آن بمیان آورده‌اند در اینجا ذکر می‌شود:
۱ـ نوش، ۲ـ گنج بادآورد، ۳ـ گنج گاو، ۴ـ گنج سوخته، ۵ـ شادروان مروارید، ۶ـ تخت طاقدیس، ۷ـ ناقوسی، ۸ـ حقه کاوس، ۹ـ ماه برکوهان، ۱۰ـ مشگ دانه، ۱۱ـ آرایش خورشید، ۱۲ـ نیم روز، ۱۳ـ سبز در سبز، ۱۴ـ قفل رومی، ۱۵ـ سروستان، ۱۶ـ سرو سهی، ۱۷ـ نوشین باده، ۱۸ـ رامش جان ۱۹ـ نوروز (یا ساز نوروز)، ۲۰ـ مشگویه، ۲۱ـ مهرگانی، ۲۲ـ مروای نیک، ۲۳ـ شدیز، ۲۴ـ شب فرّخ، ۲۵ـ فرّخ روز، ۲۶ـ کین دری، ۲۷ـ نخجیرگان، ۲۸ـ کین سیاوش، ۲۹ـ کین ایرج، ۳۰ـ باغ شرین.

در مورد وجه تسمیهٔ برخی از این الحان روایاتی نقل شده است. برخی از آنها یادآورد حوادث تاریخی و داستانهای گذشته است که ساسانیان به ذکر آن علاقهٔ وافری داشتند. لحن ۲۸ مربوط به حکایت سیاوش پسر کیکاوس وکشته شدن او و لحن ۲۹ مربوط به داستان ایرج پسر فریدون وکشته شدن او می‌باشد. هر دولحن اشاره به انتقام جویی پس از مرگ آنها دارد. برخی الحان مانند: باغ شرین یا تخت طاقدیس اشاره به قدرت و ثروت خسرو دارد. تخت طاقدیس نام تخت طاقی شکل جواهرنشان خسرو پرویز بوده است که صورتهای بروج و ستارگان را بر آن نقش نموده بودند. الحانی که با نام «گنج» آغاز می‌شود اشاره به گنجهای خسرو دارد و لحن ۲۳ اشاره به شدیز اسب محبوب خسروپرویز دارد. خالدالفیّاض شاعر عرب (متوفی ۱۰۰ هـ.ق.) داستان هلاکت آنرا به نظم درآورده و ثعالبی هم نقل کرده است. خسروپرویز گفته بود هرکس خبر هلاکت شبدیز اسب محبوب اورا به خسرو بدهد به قتل خواهد رسید. روزی که شبدیز مُرد، میرآخور هراسان شد و به باربد پناه برد. باربد در مجلس خسرو آنچنان نغمهٔ غم‌انگیزی سرود که خسرو به هلاکت اسب خود مشکوک شد وگفت مگر شبدیز مرد!؟ و باربد پاسخ داد که «خسرو خود چنین فرمودند» و با این تمهید نوازده و خود و دیگران را از مرگ حتمی نجات بخشید. نام برخی از الحان یادآور جشن‌ها می‌باشد مانند: ماه برکوهان، سروستان، نوشین باده و غیره. درمورد لحن دهم «مشگ دانه» آنچنانکه درکتاب المحاسن والاضداد ابوعثمان جاحظ آمده است مشگدانه یکی از ندیمه‌های شرین بوده است.

دربین الحانی که به باربد نسبت داده‌اند نام دولحن امروز هم در بین ردیف موسیقی قدیم ایران باقی مانده است. یکی گوشهٔ تخت طاقدیس است که جزو دستگاه نوا می‌باشد و دیگری گوشهٔ ناقوسی است که درهمان دستگاه توسط استادان قدیم روایت شده است. از اینکه ملودی آنها در طول مدت چنین درازی تا چه حد تغییر یافته است اظهار نظر مشکل است. در ردیف موسیقی ایرانی که استاد علینقی

وزیری در اواخر عهد قاجار از نواخته‌های میرزا عبدالله و آقا حسینقلی استادان عصر ناصری بخط نوت نوشت، گوشهٔ تخت طاقدیس راکه نام یکی از الحان باربدی را دربردارد بخط نوت نوشت که امروز در دست است. همچنین نوت «ناقوسی» نیز که نام یکی دیگر از الحان باربدی است برحسب روایت دو استاد سابق‌الذکر امروز موجود است.

گزیدهٔ مراجع

اقبال، عباس. موسیقی قدیم ایران، روزنامهٔ کاوه، سال دوم شمارهٔ ۵، برلین آوریل ۱۹۲۱.
امیر خسرو دهلوی. شیرین و خسرو، باهتمام عصمر علی‌یف، مسکو ۱۹۶۲ ص ۱۱۳.
براون، ادوارد. تاریخ ادبیات ایران (از سعدی تاجامی)، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، تهران ۱۳۲۷.
خالقی، روح‌الله. نظری بموسیقی، بخش دوم، تهران ۱۳۱۷.
سپنتا، ساسان. چشم‌انداز موسیقی ایران، تهران ۱۳۶۹.
کریستن سن، آرتور ایران در زمان ساسانیان، ترجمهٔ رشید یاسمی، تهران ۱۳۳۲
کریستن سن، آرتور نکته‌هائی ازموسیقی دورهٔ ساسانیان، مجلهٔ موسیقی تهران دورهٔ سوم شمارهٔ ۶ بهمن ۱۳۳۵.
معروفی، موسی. ردیف موسیقی ایران، تهران ۱۳۴۲.
معین، محمد. «برهان قاطع» از محمدحسین بن خلف تبریزی. جلد اوّل و دوّم. تهران ۳۱-۱۳۳۰.
نظامی گنجوی خسرو و شیرین با تصحیح و تعلیقات توسط دکتر بهروز ثروتیان، تهران ۱۳۶۶

دکتر محمود روح‌الامینی

وقف بر «خمسهٔ مسترقه»

بسیاری از سندها چون قباله، عقدنامه، فرمان، وصیت‌نامه و وقف‌نامه که به عنوان نوشته و مدرک ملکی، هویتی، تفاخری وخانوادگی بطور خصوصی نگهداری می‌شود، در شمار منبع‌ها و شاهدهائی است که درشناخت ویژگیهای اجتماعی و فرهنگی گذشته سهمی به سزا دارد.

گوشه‌های فراوانی از ضابطه‌ها، ارزش‌ها، سنت‌ها و جشن‌هائی را که به مرور زمان با تغییرهای تدریجی و نامحسوس فرهنگ مادی و غیرمادی به دست فراموشی سپرده شده، در اینگونه سندها می‌توان یافت.[1]

وقف‌نامه‌ها به ویژه شرح «مصرف درآمد موقوفه‌ها» می‌تواند منبع ارزشمندی برای روشنگری این گوشه‌های تاریک و فراموش شده باشد.

وقف‌کنندگان به عنوان «عمل خیر» درآمد موقوفه را برای مصرفهائی منظور می‌داشته‌اند که از نظر دینی و اجتماعی و اخلاقی نیاز به آن درجامعه محسوس بوده و برای رفع آن نیازمندی، درآمد سالیانهٔ موقوفه، کمکی پایدار بوده باشد.

ساختن و تعمیر و نگاهداری بناهائی چون مسجد، مدرسه، خانقاه، آب انبار، کتابخانه، کاروانسرا، رصدخانه، گرمابه، بیمارستان و آسیا از جمله موردهای وقفی است که پس از سالها و قرنها هنوز برجای مانده است.[2]

علاوه بر ساختن بناها، واقفان سهمی از درآمد موقوفه را به مصرف‌هائی چون آزادکردن اسیران، خوراک و پوشاک به مستمندان و بینوایان، تهیهٔ دانه برای کبوتران و پرندگان مهاجر در فصل زمستان، مهمانی دادن در عزاداریها و جشن‌های مذهبی و ملی اختصاص می‌دادند.

با دگرگونیهای اجتماعی و پیشرفتهای فنی و تکنولوژی، بسیاری از «موارد مصرف درآمد موقوفه»ها کارآئی خود را از دست داده و امروز جوابگوی نیازمندیهائی که مورد نظر واقف بوده است نمی‌باشد و می‌رود که به دست فراموشی سپرده شود. مثلاً «آب انبارها» که در بسیاری از شهرها و محله‌ها «شاهرگ حیاتی» به شمار می‌رفت و هر روز مردم راکوزه به دست و سبو به دوش از خانه‌ها به سوی خود می‌کشید، با لوله‌کشی آب آشامیدنی، دیگر کارائی و نقش سودمندی ندارد، و دیگر این قسمت از وقفنامهٔ غازان خان که: «... سبوی و کوزه (ای) که غلامان و کنیزکان و کودکان بشکنند، متولی امینی را در شهر تبریز نصب گرداند تا هرگاه که آن جماعت آب کشند و سبوی ایشان بشکند و از خداوندگان

۱ـ زنده‌یاد، استاد دکتر غلامحسین صدیقی، در درس «اجتماعیات در ادبیات فارسی» فصلی را به مسائل اجتماعی در «مکاتبات» و سندها و نامه‌ها اختصاص داده بودند، به حروف تقریرات این درس، در دانشکدهٔ علوم اجتماعی مراجعه شود.

۲ـ «... اوقاف مدارس و خانقاه‌ها را، هم نام درس هست و هم ثواب آخرت، که حرامه وارث بردارد، ورن شوهری دیگر بیارد و اسب را دیگری داغ نهد، همه را تاراج کنند. آن مدرسه یا خانقاه اگر از برای خدا، نه به روی و ریاکرده بود تا قیامت نام نیکو زنده دارد (راحة‌الصدور تألیف محمدبن علی سلیمان الراوندی تصحیح محمد اقبال مؤسسهٔ امیرکبیر ۱۳۳۳ صفحهٔ ۶۰).

ترسند، تحقیق کرده، ایشان را آن این، عوض دهد.»[1] نمی‌تواند موردی داشته باشد[2] و در آینده‌ای نه چندان دور معنی ومفهوم واژگان «آب انبار»، «سبو»، «کوزه»، وشاید «غلام و کنیز» را بایستی تنها در لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌ها جستجو کنند و شکل آنها را درموزه‌ها ببینند.

توجه به سیر تحولی نیازمندیهای اجتماعی از نظر واقفان معاصر دور نبوده و در وقفنامهٔ افشار آمده: «... درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات و کمک به محله» گردد که هدفش «تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی» است.[3]

تنوع و فراوانی موردها و زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و عاطفی مصرف درآمد موقوفه‌ها که از نظر محققان و پژوهشگران دور نمانده است،[4] در خور تحلیل و پژوهشی مفصل با مجالی بیشتر و سندهائی فراوان‌تر است.[5] دراین مقوله ـ برای احتراز از اطالهٔ کلام ـ تنها به بحث دربارهٔ وقفنامهٔ حاضر می‌پردازیم.

این موقوفه که در منطقهٔ کاشان،[6] و شامل «یک دانگ و نیم از شش دانگ قنات مزرعه قاسم آباد، از مزارع استرک[7] با جمیع باغات و اشجار واراضی و مجاری و منضمات و متفرعات و آثار و انهار و قلعه و حصار و استلخ (استخر) و اراضی بائره و دائره» است در سال ۱۳۱۱ هجری قمری (۱۲۶۸ هجری شمسی) بوسیلهٔ آقا محمد ولدمحمد حسن استرکی وقف شده است.

واقف مقرر داشته که «منافع وقف» همه ساله دربرگزاری دو نوع «مراسم» مصرف شود که یکی از آن دو جنبهٔ دینی (شیعی) و دیگری جنبهٔ ملی و باستانی دارد و به ترتیب عبارت است از:

۱ ـ «پانزده هزار از منافع او را (آنرا) همه ساله به مصرف و روضه‌خانی (خوانی) ازاول ماه رمضان الآخره، در مسجد جامع استرک برسانند.»

برگزاری مراسم «روضه‌خوانی»[8] از جمله شرطها وموردهای مصرف بیشترین وقفنامه‌ها است،[9] بدین معنی که اگر موقوفه جهت تعمیر و نگهداری حمام یا آب‌انبار هم بوده، واقف شیعی مذهب سهمی از درآمد آن را به «روضه خوانی» اختصاص داده است.

در وقفنامه‌ها مقدار روزها یا شبهای روضه خوانی و زمان عزاداری (که معمولاً ماههای محرم و صفر و رمضان است) و مکان مراسم (مسجد، حسینیه یا منزل مسکونی) به دقت و صراحت معین شده

۱ـ تاریخ مبارک غازانی تألیف رشیدالدین فضل‌الله. تصحیح کارل یان (Karl Jahn) مطبعه سفن انگلستان ۱۳۵۸ هجری (۱۹۴۰) قسم سوم صفحه ۲۱۴

۲ـ ابن بطوطه نیز اشاره‌ای به درآمد موقوفه‌ای در دمشق دارد، که به خریدن ظرف‌هائی اختصاص داده شده که غلامان می‌شکنند و استطاعت دوباره خریدن و جای‌گزین کردن آنرا ندارند به سفرنامهٔ ابن بطوطه ترجمهٔ محمدعلی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۹، جلد اول صفحهٔ ۱۰۵ مراجعه شود

۳ـ به کتاب «پنج وقفنامه» موقوفات دکتر محمود افشار یزدی نشریهٔ شمارهٔ ۱۶ آذرماه ۱۳۶۲ مراجعه شود

۴ـ از جمله کتابهای تاریخ اجتماعی ایران تألیف مرتضی راوندی، جلد چهارم بخش دوم فصل هشتم (دیوان موقوفات) و فرهنگ وقف تألیف ابوسعید احمدبن سلمان، انتشارات سازمان اوقاف ۱۳۵۸ و «بررسی روش اداری و آموزشی ربع رشیدی» تألیف محمدمهدی فروشکی، انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۶۵ و مقاله «تحلیلی مردم شناسی از پینه‌وری بازار کرمان به روایت وقفنامهٔ گنجعلیخان» از نگارندهٔ مجله آینده سال یازدهم صفحهٔ ۲۴۳ تا ۲۵۲، در این زمینه‌اند

۵ـ نگارنده پژوهشی در این زمینه در دست تنظیم دارد

۶ـ فتوکپی این سند، که اصل آن در ادارهٔ اوقاف کاشان می‌باشد، بوسیلهٔ آقای مرتضی مهدویان کاشانی در اختیار این جانب قرار گرفته است که بدین وسیله تشکر می‌نماید

۷ـ Estark دهی کوهستانی از بخش مرکزی کاشان، در ۲۲ کیلومتری باختر کاشان، دارای ۱۱۰۰ نفر جمعیت، شیعی مذهب و زبان مردم آن فارسی است دارای دو رشته قنات محصول آن غلات پنبه و انواع میوه‌ها است (فرهنگ جغرافیائی ایران جلد سوم، انتشارات دایرهٔ جغرافیائی ارتش ۱۳۲۹)

۸ـ اصطلاح «روضه خوانی» در اصل به خواندن کتاب «روضة الشهداء» تألیف حسین واعظ کاشفی، که ذکر مصائب امام حسین (ع) است گفته می‌شده و به تدریج معنی عام یافته.

۹ـ عنوان «وقف بر سیدالشهداء» از دورهٔ صفویه به بعد در بیشتر موقوفه‌ها دیده می‌شود در وقفنامهٔ حاضر نیز پیش از آنکه واقف نحوهٔ مصرف درآمد وقف را تعیین کند، موقوفه را «وقف بر حضرت خامس آل ع» نموده است

است. این مراسم بوسیله و زیر نظر «متولی» (که شرایط انتخابش بوسیلهٔ واقف تصریح شده و معمولاً ارشد فرزندان ذکور است) برگزار می‌گردد. در زمان حاضر «سازمان اوقاف» بر اجرای مفاد وقفنامه‌ها نظارت دارد.

۲ـ «... و بقیهٔ منافع او را (آنرا) همه ساله برنج ابتیاع نموده، از آخر خمسهٔ مسترقه به تمام اهالی استرک وضیع وشریف، ذکور و اناث، صغیر و کبیر بالسویه برسانند.»

این قسمت از مصرف درآمد وقف که بیکی ازجشن‌های کهن ایرانی اختصاص یافته موردی نادر و درخور توجه است.

«خمسهٔ مسترقه»[۱] یا «پنجه» یا «بهیزک»[۲] یا «پی‌تک»[۳] که به نامهای دیگری نیز نامیده می‌شده[۴] عبارت از پنج روزی است که درگاه شماری ایران قدیم، به دوازده ماه افروده می‌شد، بدین معنی که: «... هریک از ماههای فارسی سی روز است، و سال حقیقی سیصد وشصت و پنج روز است. پارسیان پنج روز دیگر سالَ را «پنجی» و «اندرگاه» گویند. سپس این نام تعریب شده و «اندرجاه» گفته شد، و نیز این پنج روز دیگر را ایام مسروقه یا مسترقه می‌نامند، زیراکه درشمار هیچ یک از شهور حساب نمی‌شود. پارسیان این پنجه دزدیده شده را میان آبانماه و آذرماه قرار دادند (...) و حوارزمیان ایام خمسهٔ زائده را به آخر سال خویش ملحق کردند و ابتدای سال را از روز ششم فروردین که خرداد[۵] روزباشد می‌گرفتند.»[۶]

ایرانیان این پنج روز راکه در شمار روزهای دوازده ماهِ سال نبود، جشن می‌گرفتند و به شادی و شوخی برگزار می‌کردند و از جمله شوخی‌ها این بود که برای این پنج روز حاکمی را برمی‌گزیدند که دستورهای شگفت و خنده‌آور می‌داد، حکم این حاکم و امیر روان بود و مردم دستورهای او را اجرا می‌کردند و در پایان جشن او فرار می‌کرد و مردم بجستجوی او پرداخته و اگر بر او دست می‌یافتند، به آزار و اذیتش می‌پرداختند و این فرار و جستجو و آزار نیز جنبهٔ شوخی و سرگرمی داشت.[۷] حافظ که بی‌گمان شاهد این مراسم بوده، به انتخاب «حاکم مسخره» (میرنوروزی) اشاره می‌کند:

سخن درپرده‌می‌گویم‌چوگل‌ازغنچه‌بیرون‌آی   که بیش ازپنج روزی نیست حکم میرنوروزی

ابوریحان بیرونی دربارهٔ این رسم می‌نویسد: «... آذرماه به روزگار خسروان، اول بهار بوده است و به نخستین روز از دی، از بهر فال مردمی بیامدی کوسه، برنشسته برخری، و به دست کلاغی گرفته و به بادبیزن، خویشتن باد همی زدی، و زمستان را وداع همی کردی و از مردمان بدان چیزی یافتی و به زمانهٔ ما به شیرازهمین کرده‌اند و ضریبت (خراج) پذیرفته از عامل، تا هرچه ستاند، از بامداد تا نیمروز به ضریبت

۱ـ به معنی پنجه دزدیده، وجه تسمیهٔ آن بدزدیده آن است که گویا وزیر یکی از پادشاهان جمع حاصل این پنج روز را از تمام ممالک به حساب نمی‌آورده (لغت نامهٔ دهخدا).

۲ـ زردشتیان این پنج روز را بهیزک می‌نامندومانند سی روز ماه، هر روز نامی دارد که عبارت است از: اَهونه دت، اوشته دت، سپنته مت، و هوخشتر، وهشتویشت.

۳ـ در زبان طبری این پنج روزرا «پی تک» گویند و در نصاب طبری آمده، شعر: پی تک را بدان خمسه زائده. به آئین هرکس صغیر و کبیر (به واژهٔ نامه طبری، تألیف دکتر صادق کیا، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۷ پیوست ۳ مراجعه شود)

۴ـ نام‌های دیگر این پنج روز عبارت است از: فروردگان، فروردجان، اندرگاه، اندرگاهان، فنجه، پنجک، پنجی، فنجی، پنج روزی، پنجه گزیده، پنجه زائده، ایام المسترقه، پنجه کیسه (لغت‌نامهٔ دهخدا).

۵ـ ایرانیان بجای نام روزهای هفته، برای سی روز ماه سی نام داشتند، که عبارت است از: اورمزد ـ وهمن ـ اردی‌بهشت ـ شهریور ـ سپندارمذ ـ خرداد ـ امرداد ـ دی (به آذر) ـ آذر ـ آبان ـ خور ـ ماه ـ تیر ـ گوش ـ دی (به مهر) ـ مهر ـ سروش ـ رشن ـ فروردین ـ ورهرام ـ رام ـ باد ـ دی (به دین) ـ دین ـ ارد ـ اشتاد ـ آسمان ـ رامیاد ـ مانتره سپنت ـ انارام ـ گاهشماری زردشتیان هنوز بر این روال است.

٦ـ آثارالباقیه تألیف ابوریحان بیرونی ترجمه اکبر دانا سرشت. انتشارات امیرکبیر ۱۳٦۳ صفحهٔ ٦۹ و نیز نگاه کنید به زین‌الاخبار گردیزی تألیف ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، دنیای کتاب ۱۳٦۳ صفحهٔ ۵۲۱.

۷ـ برای اطلاع بیشتر به مقالهٔ «میرنوروزی» ازمرحوم محمّد قزوینی، مجلهٔ یادگار سال اول شمارهٔ ۳ صفحهٔ ۱۴ و شمارهٔ ۱۰ صفحهٔ ۱۵۷ مراجعه شود.

دهد و تا نماز دیگر از بهر خویشتن ستاند و اگر از پس نماز دیگر بیابدش سیلی خورد از هرکسی.»[۱]

از برگزاری مراسم عامیانه «پنجه» و نیز برگزاری مراسم و جشن‌های عامیانهٔ دیگر چون «چهارشنبه سوری» و «سیزده بدر» سند و اطلاع نوشتاری اندکی دردست است. وقفنامهٔ حاضر یکی از سندهای معتبری است که نشان می‌دهد درصد سال پیش این مراسم بصورت جشنی عمومی که «وضیع و شریف، ذکور و اناث، صغیر وکبیر» در آن سهیم بودند، درمنطقهٔ کاشان برگزار می‌گردید.[۲] دادن برنج به تمام مردم «بالسویه» نشان می‌دهد که واقف با این «عمل خیر» می‌خواهد در این شب جشن که احتمالاً مصادف با شب نوروز بوده همگان بتوانند بهترین غذای مرسوم را ـ یعنی پلو ـ تهیه نمایند. (باتوجه به اینکه می‌دانیم، برنج (پلو) در بسیاری از شهرهای ایران ـ بویژه شهرهای حاشیهٔ کویر ـ غذائی تشریفاتی بود و تهیهٔ آن برای عدهٔ زیادی از مردم ـ حتی سالی یک بار ـ آسان نبود).

منظور داشتن سهمی از درآمد وقف به برگزاری آئین‌ها و جشن‌های کهن ایرانی که درعین حال و به این بهانه کمک و مساعدتی به مردمان تنگدست و نیازمند نیز هست، تنها به این وقفنامه منحصر نمی‌شود. موردها و وقفنامه‌های دیگری را نیز سراغ داریم: «مرحوم حاجی شفیع ابریشمی زنجانی، قسمت مهمی از ثروت خودرا وقف کرد تا از عواید آن قنات مریضخانه، دبستان، پُل و حمام احداث شود و هرسال شبهای عید نوروز پنجاه دست لباس دخترانه و پنجاه دست لباس پسرانه، همراه کفش و جوراب ازعواید موقوفه تهیه و به اطفال یتیم تحویل شود و در چهارشنبه سوری هر سال به یکصد خانوادهٔ مستحق و آبرومند زنجان که قادر به سؤال وتکدی نیستند پول نقد داده شود.»[۳]

نیز در وقفنامهٔ ربع رشیدی آمده که: «در شبهای متبرکه و شب رغایب و شب برات و شب نوروز که در این شبها، هر شب شش شمع بنهند که وزن هریک شش من باشد به تخمین (..) و جهت روز نوروز بیرون از تب یومی (صد من نان و صد کاسه آش)، چون در این روز وجه صدقه زیادت است صد من نان و پنجاه و هشت دینار دانگ تسوئی نقد، اضافه شود.»[۴]

با تغییر تقویم و رواج تقویم رسمی ایران که بموجب قانون مورخ ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ هجری شمسی (۱۳۴۳ هجری قمری و ۱۹۲۵ میلادی) برقرار گردید، «روز اول سال، روز اول بهار (روزی که خورشید بین ظهر روز قبل و ظهر آن روز، از نقطهٔ اعتدال ربیعی می‌گذرد) است وشش ماه اول سال هریک ۳۱ شبانروز و پنج ماه بعد هر یک ۳۰ شبانروز و اسفند در سالهای عادی ۲۹ و در سالهای کبیسه ۳۰ شبانروز می‌باشد.»[۵]

با رواج این تقویم و حذف پنج روزی که بصورت زائد در پایان سال می‌آمد، به تدریج مراسم پنجه، به ویژه تعیین «حاکم موقت» و «میرنوروزی» و «برنشستن کوسه» بدست فراموشی سپرده شد. شاید آمدن «حاجی فیروز»ها در روزهای پایانی سال با لباس قرمز رنگ و صورت سیاه کرده و با رقص و اداهای خنده‌آور، در بازار و خیابان و پول گرفتن از مردم ـ که معمولاً با اکراه و بی‌میلی پرداخت نمی‌شود ـ نشانه و بازمانده‌ای از میرنوروزی در مراسم پنجه باشد و نیز پنج روز تعطیل رسمی نوروز، خودنشانه‌ای دیگر است.

۱ـ التفهیم لاوائل صناعة التنجیم تألیف ابوریحان بیرونی، تصحیح استاد جلال‌الدین همائی، انتشارات انجمن آثار ملی ۱۳۵۲، صفحهٔ ۲۵۷.

۲ـ آقای خوانساری ابیانه‌ای، از فرهنگیان بازنشسته، بمن گفتند: تا سی، چهل سال پیش در ابیانهٔ کاشان مراسم پنجه در پایان بهمن ماه (۲۵ تا ۳۰ بهمن) برگزار می‌گردید.

۳ـ مقدمه‌ای بر فرهنگ وقف تألیف ابوسعید احمد بن سلمان، انتشارات سازمان اوقاف، ۱۳۵۸ صفحهٔ ۴۲.

۴ـ وقفنامهٔ ربع رشیدی، از رشیدالدین فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن عالی همدانی، به کوشش مجتبی مینوی و ایرج افشار، انتشارات انجمن آثار ملی ۱۳۵۶، صفحهٔ ۱۶۵ و ۲۱۰.

۵ـ دائرةالمعارف مصاحب، زیر کلمهٔ تقویم.

خانم وانگ ای دان
بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پکن

مشک ختن

همانا که در فارس انشاء من
چو مشکست بی قیمت اندر ختن

ما چینی‌ها اگر مروری در دیوان‌های شعر فارسی بکنیم تعجب خواهیم کرد که مشک ختن بر خلاف چین در ایران چقدر زبانزد و مشهور است! در ایران اصطلاح «مشک به ختن بردن» بمعنی «کار نابجا کردن» بوده است. در ادبیات فارسی حتی از آهوی مشک به عنوان آهوی ختن یاد شده است.
ایران از کشورهای مشک خیز نیست، اما از منابع چیبی که در دورهٔ سلسلهٔ تانگ (۹۰۷ـ۶۱۸ میلادی) نگاشته شده چنین برمی‌آید که ایرانیان در دورهٔ ساسانی از مشک استفاده می‌کردند. در مراسم دینی زرتشتی مشک را با عطرهای دیگر آمیخته می‌کردند و سر و روی خود را با آن معطر می‌ساختند تا با جسم پاک و خوشبوی به نیایش پردازند.
پس مشک که تا بدین حد از دیرباز مورد پسند ایرانیان بوده است چه ماده‌ای است و با ختن چه ارتباطی دارد؟

۱ـ مشک چیست؟

مشک ماده‌ای است بسیار معطر و گرانبها و کمیاب و در عطرسازی و داروسازی به کار می‌رود. این ماده از آهوی مشک بدست می‌آید. آهوی مشک از آهوی معمولی کوچکتر است و شاخ ندارد. بدنش برنگ قهوه‌ای، دستها از پاها کوتاهتر و دو دندان نیش آن کج و از دهن برآمده است. بین ناف و تخمگاه آهوی نر غده‌ای است که مشک ترشحات آن است. مشک تازه برنگ قهوه‌ای مایل به سیاه و به شکل لزج و خمیرگونهٔ روغنی است. در حالت خشک شده برنگ قهوه‌ای تیره و بشکل ساییده و لخته‌های شکننده درمی‌آید. شکل کامل کیسهٔ مشک (نافه) گرد است و قطر آن به ۳ تا ۵ سانتیمتر و وزنش به حدود سی گرم می‌رسد.
آهوی مشک حیوانی است رمنده و دارای بینایی و بویایی و شنوایی قوی. در جنگل‌های کوهستانی زیست می‌کند و برگ درخت و علف و میوهٔ وحشی می‌خورد. معمولاً روز در نهانگاه می‌خوابد و در صبحدم و غروب به گشت و چرا می‌پردازد. در سرزمین چین سه نوع آهوی مشک موجود است. یکی بنام آهوی مشک اصلی، دوم آهوی مشک اسبی و سوم آهوی مشک جنگلی. آهوی مشک اسبی از همه بزرگتر است و آهوی مشک جنگلی از همه کوچکتر. آهوی مشک اصلی بیشتر در استان‌های شمال شرقی چین زندگی می‌کند، آهوی مشک اسبی بیشتر در استان‌های شمال غربی و جنوب غربی، آهوی مشک جنگلی در استان‌های شمال غربی، جنوب غربی و شمالی و مرکزی چین.

دولت چین برای حفاظت آهوی مشک و سایر حیوانات کمیاب قانونی گذرانده تا مردم به آنها زیان نرسانند. کارشناسان هم موفق شده‌اند در پرورشگاه‌ها آهوی مشک را اهلی کنند.

چین از کهن‌ترین ومهمترین کشورهای مشک خیز جهان بشمار می‌آید. نزدیک به دوهزارسال پیش چینی‌ها از مشک در عطرگیری و داروسازی استفاده می‌کردند. در «شن نونگ بن تسائو جینگ» (Shennong Bencaojing) قدیمترین کتاب دارونامهٔ دنیاکه در سلسلهٔ هان (ازسال ۲۰۶ قبل از میلاد تا سال ۲۲۰ بعد از میلاد) تألیف شده دربارهٔ مشک چنین آمده است: مشک طعم تند و گرم دارد. چیزهای زیانمند وخواب پریشان را دفع می‌کند. داروشناسان دوره‌های بعد اطلاعات بیشتری راجع به مشک بر آنچه در این کتاب آمده افزوده‌اند چنانکه امروز مردم بطور کامل و دقیق آن را می‌شناسند. بغیر از کتاب‌های پزشکی و داروسازی در کتاب‌های تاریخی و جغرافیائی و تذکره‌ها نیز گهگاه مطالبی دربارهٔ مشک نقل شده است.

پیشینیان در چین مشک را به سه گونه تقسیم کرده بودند. نخست آن که در فصل بهار در نافهٔ آهو (کیسهٔ مشک) انباشته شده. بر اثر درد و خارش ناشی از آن آهو باسم خود مشک رااز کیسه دفع می‌کند. بوی و تأثیر این قسم مشک سیار قوی است و جایی که افتاده باشدگیاه پیرامون آن نمی‌روید. این بهترین نوع مشک بشمار می‌رفت و قیمت آن با مروارید برابر بود. دوم آن که پس از شکار آهوی مشک، نافه را بریده جدا می‌ساختند. این قسم مشک نیز ممتاز است. سوم مشکی بود که از اسپرز و جگر لاشهٔ آهوی مرده بدست می‌آوردند. این ماده نیز بوی خوش می‌داد و کاربرد داشت، ولی عطر و اثر آن کم بود. امروز در چین کارشناسان با روش دیگری مشک را بدست می‌آورند. در پرورشگاه هرسال به هنگام پر شدن نافهٔ آهوی نر از مادهٔ مشک، متخصصان با قاشقک مخصوصی مشک را از کیسه درمی‌آورند. این کار معمولاً هرسال یک تا دوبار در روزهای خنک تابستان انجام می‌شود و به آهوی مشک زیانی نمی‌رسد.

گفته‌اند در باغ سلطنتی سلسلهٔ تانگ آهویی بنام آهوی مشک روان (مایع) پرورش داده می‌شد. نافهٔ این آهو پر از آبی می‌شد از مشک معمولی بویاتر. اگر قطره‌ای از آن را در یک سطل آب می‌ریختند و با آن رخت می‌شستند، آن لباس تا وقتی هم که فرسوده و کهنه می‌شد بار سخت معطر و خوش رایحه بود، اما بعدها از این نوع آهوی مشک دیگری درمیان نیامده است.

در زمان قدیم بخصوص در قرن سوم و چهارم میلادی درمیان طبقهٔ اشراف کاربرد مشک رایج بود. آنان در زندگی روزانه از چیزهایی مانند بالش، کیسهٔ مشک آگین، مرکب تحریر و بندجامه که با مشک آغشته می‌شد استفاده می‌کردند.

۲ـ مشک در منابع ایران

به طور دقیق نمی‌دانیم مشک چین درچه زمان وارد ایران شد، اما مدارک تاریخی چینی اشاره کرده است که ایرانیان در دورهٔ ساسانی در مراسم دینی از مشک استفاده می‌کردند. غیرممکن نیست که این مشک را از چین واردکرده باشند. یکی از مورخان ارمنی در قرن پنجم میلادی نوشته است که مشک از محصولات چین است. با توجه به روابط ارمستان و ایران در عصر ساسانی، می‌توان گفت که ساسانیان در قرن پنجم نیز مشک چین را می‌شناختند و حتی آنرا از چین به ایران می‌آوردند.

اطلاعات ایرانیان راجع به مشک در کتابهای زیادی دیده می‌شود، مثلاً در رسالة فی اصول الطیب والمرکبات العطریه تألیف ابن مندویهٔ اصفهانی در قرن چهارم هجری، عطرنامهٔ علایی، قانون ابن سینا، کتاب الابنیه عن حقایق الادویهٔ ابومنصور هروی، ذخیرهٔ خوارزمشاهی تألیف اسماعیل جرجانی، مخزن الادویه تألیف عقیلی خراسانی، تنسوخنامهٔ ایلخانی تألیف نصیرالدین طوسی و تقریباً همهٔ کتابهای داروشناسی و منابعی که دربارهٔ کالاهای منسوب به شهرها و کشورها نوشته شده [illegible]

فرهنگ‌های فارسی و عربی هم غالباً اطلاعاتی دربارهٔ مشک آمده است.

از آنجا که آهوی مشک در سرزمین ایران وجود ندارد، ایرانیان تصور دقیقی از شکل آن نداشتند. حتی نمی‌دانستند که آهوی مشک شاخ ندارد. بعضی از نویسندگان حتی شاخ نداشتهٔ آهوی مشک را چنین توصیف کرده‌اند. «شاخ آن سپید و منحنی که بدنالهٔ او می‌رسد و در آن سوراخها دارد که استنشاق هوا به آن می‌کند.» (فرهنگ آنند راج، مادهٔ مشک)

مشک را عموماً ازدو راه وارد ایران می‌کردند. یکی راه شمالی یعنی از چین (ختا) و ترکستان (آسیای مرکزی) و تبت، دیگری راه جنوبی یعنی از هندوستان ونپال و کشمیر. مؤلف مخزن الادویه گفته است: «مشک، درکوهستان چین و خطا وتبت و ترکستان وکوت کانکرا که نکرکوت می‌گفته‌اند در قدیم الایام و کوهستان بهرایج و نیپال و مورنگ و رنگ پور و غیره که همه آن کوهستان‌ها بهم پیوسته‌اند بهم می‌رسد و در هر سرحد بلدی و مملکتی و شهری از مواضع قریبه باکوهستان می‌آورند. مثلاً... در بنگاله ازکوهستان مورنگ و رنگپور ونیپال و در ایران و خراسان و روم از چین و خطا و تبت هم از راه دریا و هم از خشکی می‌آورند.» ایرانیان مشک چین و ترکستان و تبت را ازمشک هندوستان و نپال بهتر می‌دانستند.

ایرانیان از ملت‌های عطردوست هستند. آنان در عطرسازی با مشک و در تشخیص باخالصی و غش مشک تجربه و تخصص زیاد داشته‌اند.

۳ـ ارتباط مشک با ختن

ختن درجنوب غربی استان سین جیانگ (سنجان) واقع است و از دیرباز به صدور یشم و تولیدات ابریشمی معروف بوده است. با آنکه در منابع ایرانی امتیاز ختن در داشتن آهوان مشکین و نافهٔ ختن و صدور مشک از آنجاست و همین ارتباط مشک با ختن موجب شهرت آن در دنیای قدیم شده که حافظ می‌گوید: «مژدگانی بده ای خلوتی نافه گشای / که زصحرای ختن آهوی مشکین آمد.» جای شگفتی است که در هیچ کتابی از منابع چینی به صدور مشک از ختن و مشک خیزی آنجا اشاره نشده، حتی کتاب تاریخچهٔ ختن (Hetian Xiangtuzhi) هم که حاکم ختن در سال ۱۹۰۹ میلاد تألیف کرده و همهٔ محصولات ختن بطور دقیق در آن ثبت شده خالی از ذکر مشک است.

پس چرا ختن به صدور مشک شهرت یافته است؟

طبق «مجموعهٔ حیوانات دارویی چین» و «جغرافی شمال غربی چین»، جنگل‌های کوههای کونلون (Kunlun) که سرحد استان سین جیانگ (سنجان) و تبت است، از زیستگاههای بسیار مهم آهوی مشک است. با وجود اینکه در هیچیک از منابع چینی به مشک خیزی ختن اشاره نشده است، چون ختن در دامن شمالی کوههای کونلون واقع است، غیرممکن نیست که در اطراف آنجا آهوان مشک می‌زیسته‌اند.

اما علتی مهمتر نیز هست. همانطوریکه می‌دانیم از قرن دوم قبل از میلاد به بعد به سبب وجود جادهٔ ابریشم، چین باکشورهای آسیای مرکزی و هند و ایران و روم رفت و آمدی روزافزون پیداکرده بود. اتفاقاً چند زیستگاه مهم آهوی مشک مانند کوههای کونلون (Kunlun)، کوههای نان شان (Qilianshan یعنی Nanshan)، کوههای چین لینگ (Qinling) و کوههای خه‌لن (Helanshan) و غیره در اطراف جادهٔ ابریشم به کشورهای غربی چین مانند ایران و روم صادر می‌شد. چون ختن از مهم‌ترین شهرهای جادهٔ ابریشم بود، کالاهای تجارتی معمولاً نخست در این شهر جمع می‌شد بعد به نواحی غربی مختلف صادر می‌گردید. وضع صدور مشک همینطور بود، چون مشک بیشتر از راه ختن وارد ایران می‌شد، ایرانیان آنرا مشک ختن می‌خواندند و کم‌کم گمان می‌کردند که ختن زیستگاه آهوی مشک است.

مشک‌هایی که از نواحی اطراف جادهٔ ابریشم صادر می‌شد اغلب توجه مسافران را به خود جلب می‌کرد. مارکوپولو جهانگرد معروف ایتالیایی در قرن سیزدهم میلادی از راه ختن به شمال چین آمد و در

آهوی مشک جنگلی
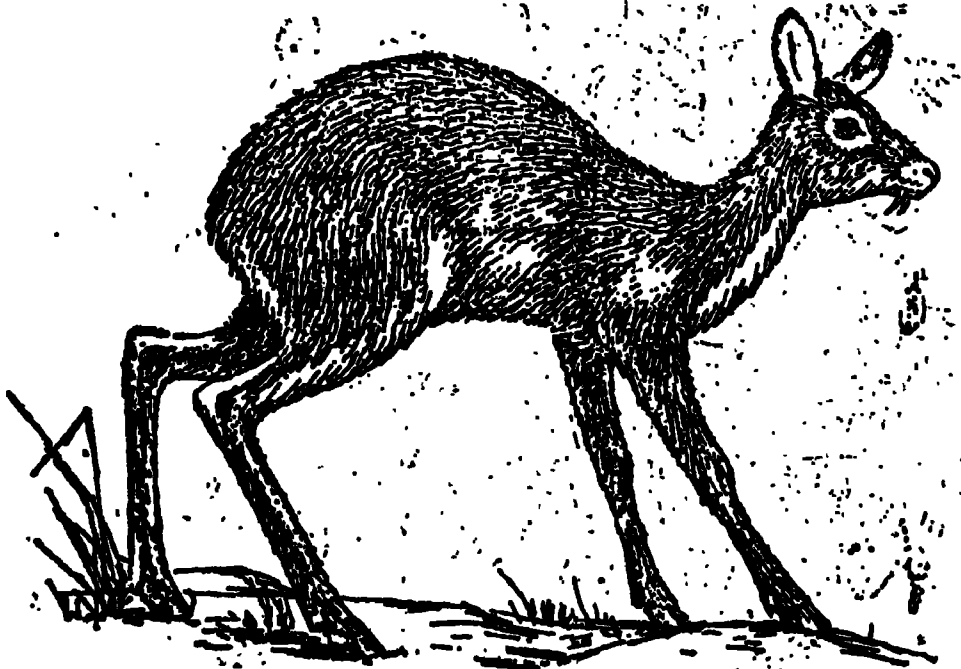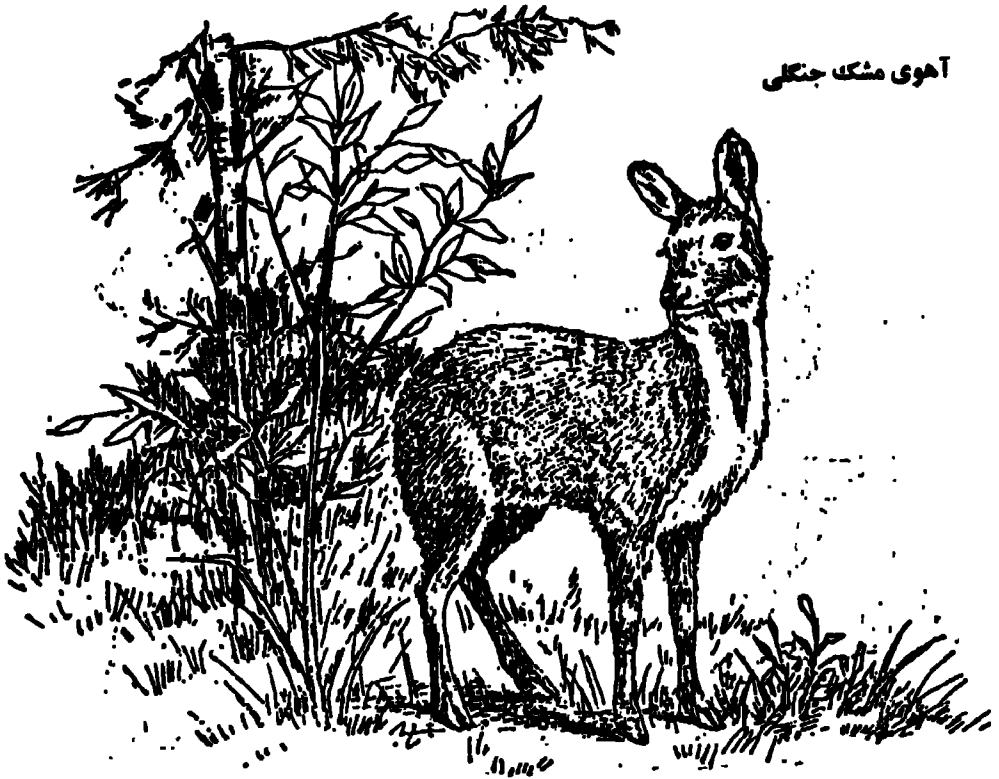
آهوی مشک اسبی
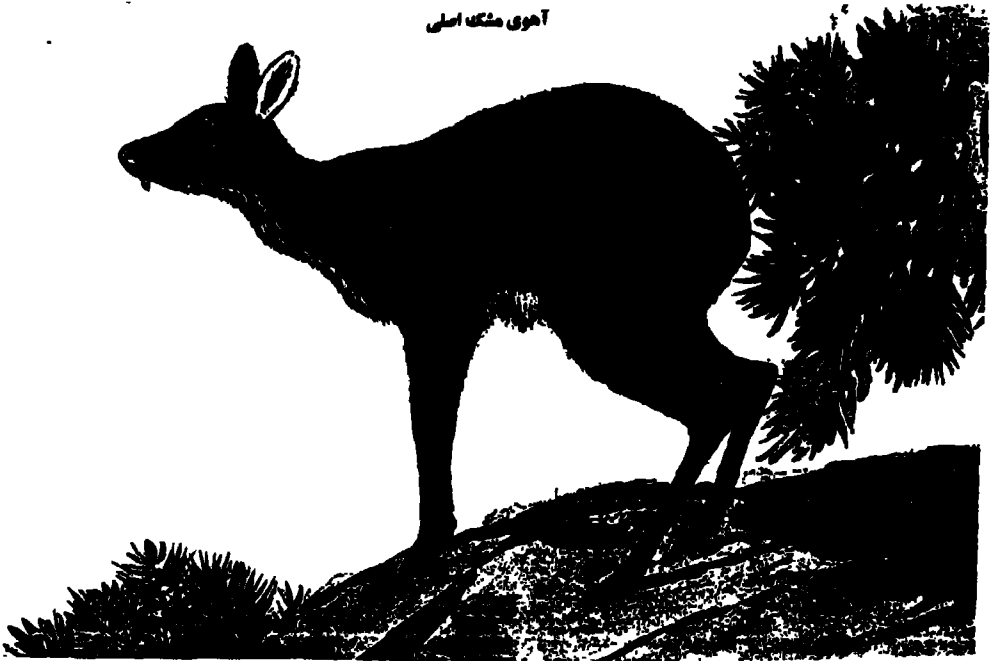
آهوی مشک اصلی

استان‌های گن سو (Gansu) و چینگ‌هایی (Qinghai) مشک فراوان دید، آنرا پسندید و یک سر و یک پای خشک کردهٔ آهوی مشک را با خود به ونیز برد. علی اکبر خطایی نیز درکتاب خطای‌نامه از مشک این نواحی تعریف کرده است.

در زمان قدیم مشک چین عموماً بواسطهٔ بازرگانان عطر به کشورهای خارجی صادر می‌گردید، گاهی نیز به وسیلهٔ سفیران به پادشاهان کشورهای دیگر هدیه می‌شد.

مشک ختن مثل دیبا و پرنیان و چای و دارچین از معروفترین و پسندیده‌ترین محصولات چین نزد ایرانیان است.

قندیل عمر*

من در بهار جلوهٔ پائیز دیده‌ام
در فصل گل، خزان غم‌انگیز دیده‌ام

دست فِشرده را بـه سَرِیال اسب عمر
برپای لخت چرخش مهمیز دیده‌ام

شب تا سَحَر به یاد دو ابروی یار خویش
بالای سر دو دشنهٔ خونریز دیده‌ام

درکهکشان شیری شب بس زلال شعر
از ناودانِ حافظه سرریز دیده‌ام.

من شُمِ زنان تأسف شبدیز مست را
اندر کنار پیکر پرویز دیده‌ام

قندیل عمر شد تهی از چلچراغ شوق
بر گور خویش شمع شب آویز دیده‌ام

جز غم نبود حاصل هفتاد سال عمر
تنها به خواب، خواب دل‌انگیز دیده‌ام

احساس ناب من همه از شعر «احمدی» است
آری «زمانه» را چه طرب‌خیز دیده‌ام

او جلوهٔ بهار به پائیز دیده است
من در بهار جلوهٔ پائیز دیده‌ام

محمد شفیعی

* به اقتفای غزل محمودرضا احمدی که در شمارهٔ ۵ـ۸ سال ۱۷ چاپ شده است

علی عبدلی

برزکو و مشایخ دایو

برزکو barzeku، به معنی کوه بلند است. این کوه در تالشدولاب واقع گردیده، در فاصلهٔ حدود سی کیلومتری رضوانشهر و پره‌سر و دامنهٔ غربی آن تا منطقهٔ اسالم گسترده است.

در پیرامون برزکو و در فاصلهٔ نسبتاً دوری از قله و آبادی آن چندین روستای کوچک و بزرگ وجود دارد که مهم‌ترینشان عبارتند از اُرده، برن، زندانه، و ماو. این آبادیها در مسیر راههایی قرار دارند که به برزکو منتهی می‌شوند. بر فراز قلهٔ برزکو ـ که ارتفاع آن از سطح دریا بیش از دو هزار متر می‌باشد ـ زیارتگاهی وجود دارد که به (برزکو، برزکو تدبه، برزکو اولیاء، شاهه برزکو، سلطان برزکو) شهرت دارد. این زیارتگاه متشکل از دو اتاقک چوبی ساده می‌باشد که به موازات هم و به صورت شرقی ـ غربی احداث شده‌اند و پیرامون آن را دیواره‌ای سنگی احاطه نموده است و در اندرون این اتاقکها، سه تن از مشایخ مورد احترام اهل سنت مدفون می‌باشند که نسب آنها به سلسلهٔ مشایخ دایو * می‌رسد.

تنها منبع شناخته شده‌ای که اطلاعاتی دربارهٔ مشایخ مدفون در برزکو به دست می‌دهد یک جنگ خطی متعلق به آقای معراج موسوی ـ پره سر ـ می‌باشد و ماجهت هرچه روشن‌تر کردن موضوع، هم از مطالب آن منبع و هم از اقوال شفاهی بطور جداگانه بهره جسته‌ایم. در این مورد قول کسانی مدنظر قرار گرفته است که نسل در نسل بطور موروثی متولی آرامگاه مشایخ یاد شده می‌باشند و یا خود را از اخلاف آنان می‌دانند.

چنانکه اشاره شد یکی از آبادی‌های نسبتاً بزرگی که در مسیر راه برزکو واقع شده، دهستان ارده است. این آبادی در دامنهٔ کوه و در فاصلهٔ حدود ده کیلومتری شرق برزکو قرار دارد. در ارده زیارتگاهی وجود دارد که برخی می‌گویند مدفن شیخ نعمت‌الله ابن شیخ سعدالدین کشفی انصاری و از جمله مشایخی بوده که تغییر مذهب در خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی را نپذیرفته و در زمان شاه طهماسب اول از خورش رستم خلخال جهت ارشاد پیروان مذهب سنت شافعی، به تالش مهاجرت نموده است. گروهی می‌گویند این شخص دارای شش پسر بوده بنام‌های: جنید، بهاءالدین، جمال‌الدین (مدفون در برزکو) نجم‌الدین و ابوالمعالی (مدفون در پره‌سر) فخرالدین (مدفون در شاندرمن) برخی دیگر پسران شیخ نعمت‌الله را به این ترتیب نام می‌برند: جنید، جمال‌الدین و برزو (مدفون در برزکو) ابوالمعالی مدفون در پره‌سر، فخرالدین مدفون در شاندرمن و امام مدفون در طولارود. عده‌ای نیز بین این اشخاص و شیخ نعمت‌الله مدفون در ارده نسبتی قایل نیستند.

هم چنین می‌گویند شیخ جنید ازداشتن فرزند محروم بوده و از او اشعاری روایت می‌کنند. از جمله دو ترانهٔ زیر که به زبان آذری و یا تالشی اسالمی سروده شده است:

---

* دایو ـ روستایی از توابع بخش هشجین (هشین) خلخال

مـیشن بـسنده کـولون بـرز آسره‌رر
تـرس مـرگی جـانم لرزه آمـره لرر
(جـنید) غـافل مـبن سـاگـونه مرگی
اجـل بـه آدمـی فـرض آمره فرض

ترجمه:

بنفشه درکوهساران قـد برکشیده است
ازبیم مرگ جانم به لرزش آمـده است
جـنید! ازمـرگ ناگوار غافل مباش
اجـل بـه آدمـی فـرض آمـده است

*

(جـنیدم) تـه چـرا بـه بـاغ و بـون
خـرده رورنـی بگـیره ول بـه دسون
هـمه شـادین اشـتن تـاره بهـاری
اشـته دل هـنتده فـصل رمـسون

ترجمه:

جنیدم! باغ و بوستان را برای چه می‌خواهی
فرزند خردسالی که نداری تا گل به دست بگیرد
هـمه شـادند ازبهـار تـازهٔ خـویش
امادل تـو همچون فـصل زمستان است

و اما مطلب مندرج در صفحه‌های ۴۰-۹۳۹ جنگ متعلق به آقای موسوی با این گفته‌ها اتفاق و اختلافاتی دارد که ضمن نقل عین آن مطلب در اینجا موارد اتفاق و اختلاف این دو را برخواهیم شمرد:

«مدفن مشایخ دایو از مرحوم جنت مکان شیخ عیوض بن المرحوم شیخ بدیع‌الزمان ابن مرحوم شیخ جنید رحمة‌الله علیهم بدین انواع سمت تحریر یافته بود که شیخ عبدالله در هرات و شیخ احمد با شیخ محمود درکاغذ آن را و شیخ جمال‌الدین و شیخ بهاءالدین و شیخ جنید در ناحیهٔ گسکرات در محل معروف و مشهور به برزکو شیخ ابوالمعالی در محلهٔ حبنه سرای پره‌سر و شیخ فخرالدین در شاندرمن مشهور به چاله سری و شیخ غیاث‌الدین وشیخ محمدرضا در غیاث‌آباد و شیخ مسعود و شیخ نعمت‌الله کشف‌الکرامه زایدالوصف والاوصاف مشهور و معروف به آذربایجان و عراق و فارس و گیلانات از تمام بلاد ایران اعنی شیخ سعدالدین رحمت‌الله علیه با دو پسرانش شیخ نعمت‌الله با شیخ فخرالدین و خلف ارشدش شیخ ابوالمعالی در قریهٔ دایو خان انده بیل مدفونند. چون شیخ مرحوم بدین انواع مرقوم فرموده تا یادگار بماند و تاریخ سابقش مطابق هزار و دویست و چهل و پنج».

موارد اتفاق گفتهٔ مردم با این (مدفن نامه) در این است که مشایخ مدفون در برزکو جمال‌الدین، بهاءالدین و جنید می‌باشند و شیخ ابوالمعالی در حبنه سرا و شیخ فخرالدین در چاله سرای شاندرمن مدفون می‌باشند و مسقط الرأس ایشان در ناحیهٔ خورش رستم خلخال - قریهٔ دایو - بوده و احتمال مهاجرتشان به تالش در زمان سلطنت شاه طهماسب نیز از لحاظ تاریخی بعید نیست - و اما موارد اختلاف آن گفته‌ها با سند مذکور عبارت از این است که اگر شخص مدفون در ارده شیخ نعمت‌الله باشد او فرزند شیخ سعدالدین مدفون در دایو نبوده، پس پدر مشایخ مدفون در برزکو نمی‌تواند باشد. مگر اینکه آن نعمت‌الله و پدرش سعدالدین اشخاص دیگری باشند که نویسندهٔ مدفن نامهٔ مذکور به سهو یا عمد از ذکر نام و محل دفنشان خودداری کرده است کاملاً بعید به نظر می‌رسد. در این مدفن نامه ازکسانی بنام نجم‌الدین و برزو امام نیز یاد نشده است. البته آرامگاهی بنام سید نجم‌الدین و مشهور به عاشقه سید -

سید عاشق، در پره‌سر وجود دارد، اما گروهی نیز او را احلاف سید شرفشاه دولابی به شمار می‌آورند و بنا به نوشتهٔ مرحوم سید محمود شرفی، موسوی‌های کنونی پره‌سر از بازماندگان سید نجم‌الدین مزبور می‌باشند.

در رسالهٔ مدفن نامهٔ مورد نظر دو قطعه شعر آمده که یکی از آنها به این شرح است:

بنای مسجد دایوی علیا — به دست میر استاد آن محمد
به دورشاه عادل شاه طهماسب — که ظل عالی‌اش بادا مخلّد
ز سوی شیخ سعد ملت ودین — محب خاندان آل احمد
در ایام خوشی از سال اول — ز عشر هشتمین بود از دهم صد

این شعر حاکی از آن است که مسجد دایو در عهد سلطنت شاه طهماسب به سال ۹۸۰ و از سوی ـ به دستور ـ شیخ سعد = سعدالدین ساخته شده است. ۱۲ سال پس از آنکه «گنبد و بارگاه رضوان مکان حضرت شیخ کشفی با سایر مشایخ مدفون در دایو، احداث می‌گردد»، می‌بینیم که نام شیخ سعدالدین در زمرهٔ مشایخ مدفون در آن محل ذکر می‌گردد و آن گنبد و بارگاه از سوی شیخ نعمت‌الله ساخته می‌شود و احداث آن بنا ظاهراً در فاصلهٔ اندکی پس از درگذشت شیخ سعدالدین صورت می‌گیرد:

زدنیا شیخ سعد ملت و دین — به سوی خلد رفت و شد مخلد
مهیا شد ز بهر مرقد او — به زیبایی چو قصر خلد گنبد
ز سوی شیخ فاضل نعمت‌الله — که حق بادا نگهدارش ز هر بد
بدان سالی که گنبد شد مکمل — دوم سال از نهم عشر از دهم صد

از این دوقطعه شعر چنین مستفاد می‌گردد که نعمت‌الله با شیخ سعدالدین نسبت نزدیکی داشته و به احتمال قوی پسر وی بوده و این شخص در زمان احداث گنبد و بارگاه مرقد والد خویش دوران جوانی را طی می‌کرده، زیرا لقب شیخ فاضل در مقابل «شیخ کامل» و غیره... معمولاً به اشخاص جوان و پویندهٔ راه کمال داده می‌شد و بالاخره چنانکه دیدیم نام این شخص نیز در زمره مشایخی آمده است که در گورستان مشایخ دایو مدفون می‌باشد، اما با وجود این هنوز نباید این احتمال را از نظر دور داشت که مشایخ برزکو فرزندان نعمت‌الله بن سعدالدین بوده‌اند و پس از مرگ پدر و یا حتی در زمان حیات او به تالش مهاجرت کرده‌اند.

نکتهٔ دیگری که باز در این باره مورد توجه قرار می‌گیرد این است که چنانکه دیدیم، نویسندهٔ مدفن نامهٔ مشایخ دایو شخصی بنام شیخ عوض ابن شیخ بدیع‌الزمان ابن شیخ حمید بوده و او در سال ۱۲۴۵ زندگی می‌کرده. مستبعد به نظر نمی‌رسد که شیخ حمید اخیرالذکر همان شیخ حمید مدفون در برزکو و احتمالاً جد شیخ عوض مذکور باشد و او به سبب داشتن چنین سنتی مبادرت به نوشتن مدفن نامهٔ مشایخ دایو نموده است. این سنت از لحاظ تاریخی مورد تأیید قرار می‌گیرد و در این صورت این پندار که شیخ حمید از داشتن فرزند محروم بوده، نمی‌تواند قابل اعتنا باشد و چه بسا منشاء آن تحلیل و تفسیری از ترانهٔ «حمیدم باغ و بوستان را برای چه می‌خواهی......» باشد که شعر مثل پیشتر آمد.

* * *

برزکو به سبب وجود زیارتگاهی که در قلهٔ آن واقع می‌باشد یک مکان مقدس به شمار می‌رود و در بین اهالی تالش، به ویژه اهل سنت آن دیار، حرمت خاصی دارد و در فرهنگ عامهٔ آن مردم جای جای اثرو نام برزکو به چشم می‌خورد:

شنارنه مانگه تاو خیلی بلده — شاهه بررکونه دیمادیم مبده
هرکس چمه سیه آتش و چیا — دیو و نیش بکره عربیه بده

ترجمه:

هر کس در میانهٔ ما آتش برافروزد　　　کیفرش را بدهد غریب بنده.

هرسال در فصل تابستان ـ هنگامی که راه‌های منتهی به برزکو قابل عبور می‌شود ـ مردم تالش از نقاط دور و نزدیک، دسته دسته به زیارت برزکو می‌روند و در آنجا طی آداب ویژه‌ای مراسم زیارت را انجام می‌دهند. دخیل می‌بندند، نذر می‌کنند، توسل می‌جویند، از گلها و گیاهان آنجا و از تربت مزارش به تیمن و تبرک و به نیت مداوای امراض و تسکین دردها، مقداری با خود می‌برند. به ویژه از میوهٔ گیاهی موسوم به «انار برزکو» که می‌گویند دارویی است معجزه‌آسا برای انواع دردها بخصوص درد گوش. مردم حتی دامهای خود را نیز به زیارت برزکو می‌برند تا از آنها رفع بلا و آفت شود.

وجود زیارتگاه برزکو موجب گردیده است که از دیرباز عده‌ای بی‌اعتنا به انواع مشکلات و محرومیت‌ها از جمله جلوه‌های خشم و قهر طبیعت در فصولی از سال، بی‌آبی قلهٔ برزکو و دوری راه، در آنجا اسکان یافته و تولیت و خدمتگذاری مرقد مراد خود را برعهده گیرند. به این ترتیب پس از سپری شدن سالهای متمادی، اکنون در قلهٔ برزکو و در پایین دست زیارتگاه، دهکدهٔ کوچکی شکل گرفته که نبض جامعه‌ای کوچک در آن می‌تپد. این جامعه همانطور که اشاره شد، متشکل از متولیان و خدمهٔ زیارتگاه برزکو می‌باشد و همهٔ مردان آن ملقب به «صوفی» هستند و اینان که اصلاً از اهالی اسالم می‌باشند از لحاظ سازمان اجتماعی به عضویت ایل تالشدولاب درآمده‌اند و شیوهٔ زندگی آنان به گونه‌ای است که اجتماعشان تقریباً صورت نیمه‌کاستی یافته است و همگی آنان دارای نام فامیلی «البرزی» و «خادمی» می‌باشند.

نگهداری تعدادکمی دام، زراعت سیب زمینی و حبوبات، پذیرایی از زوار، گردآوری نذورات، ممر معاش این افراد را تشکیل می‌دهد. صوفیان برزکو در زمینهٔ پاسخگویی به برخی نیازهای اولیهٔ شرعی اهالی تالشدولاب و اجرای پاره‌ای از شعایر و مناسک مذهبی و عرفانی نقش ویژه‌ای دارند که مواردی از آن عبارت است از:

۱ـ هدایت زوار و همکاری با آنها در اجرای آداب وزیارت و خواندن اشعار زیارت.

۲ـ برگزاری نمازجماعت در محل زیارتگاه.

۳ـ ترتیب دادن مراسم شب زنده‌داری با زوار و اهل عرفان و خواندن اشعار عرفانی با آهنگهای ویژه.

۴ـ اجرای مراسم ویژهٔ «مولود نامه خوانی» در منازل و مساجد به دعوت مردم به مناسبت میلاد حضرت رسول اکرم (ص).

۵ـ اجرای مراسم خاص اعیادی چون قربان و فطر و خواندن دعاها و اشعار ویژهٔ آن اعیاد.

آینده. اخیراً آقای علی عبدلی مؤلف چند کتاب دربارهٔ تالش و زبان آنجا سفری به باکو کرد تا در جلسات علمی کنگرهٔ فرهنگ تالشی شرکت کند و دانشگاه باکو به ایشان درجهٔ دکتری افتخاری به مناسبت کوششهایش اهدا کرد.

صائب و سبک هندی

مجموعهٔ مقالات «صائب وسبک هندی» که یکی ازمآخذ اصلی تحقیق دربارهٔ احوال و آثار صائب تبریزی ازغزلسرایان نامی ایران وسالهانایاب شده بودبطورکاملتر ـ محتوی ۳۵ مقالهٔ تحقیقی در ۶۶۰ صفحه که حاصل تتبع وپژوهش صائب‌شناسان بنام درطول هفتادسال گذشته است با نام «صائب و سبک هندی درگسترهٔ تحقیقات ادبی» به اهتمام و تألیف محمدرسول دریاگشت توسط نشر قطره منتشر شد.

مهران افشاری

سه یادداشت دربارهٔ شعر حافظ

با یاد استاد دکتر غلامحسین یوسفی

نوشته‌ای که پیش رو دارید، شامل یادداشتهایی دربارهٔ طریق ادب، عیاری و باده از بهای خرقه در دیوان حافظ است و به این امید فراهم آمده است که شاید از برای خوانندگان تازگی داشته و جهتِ تکمیلِ پژوهشهای دیگران دربارهٔ شعر خواجه مفید باشد.

۱. طریق ادب

حافظ درمقطع غزلی که با این بیت آغاز می‌شود:

منم که گوشهٔ میخانه خانقاه من است
دعای پیرمغان ورد صبحگاه من است

می‌گوید:

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ
تو در طریق ادب‌کوش وگوگناه من است![1]

به نظر می‌رسد که این بیت با داستان ذیل که از مثنوی نقل می‌شود، قابل مقایسه است:

گفت شیطان که: «بِما اَغْوَیْتَنی»
کرد فعل خود نهان، دیوِ دنی
گفت آدم که: «ظَلَمْنا نَفْسَنا»
او ز فعل حق نبُد غافل چو ما
درگنه او از ادب پنهانْش کرد
زآن گنه بر خود زدن، او بربخورد
بعد توبه گفتش: «ای آدم! نه من،
آفریدم درتو آن جرم و محن؟
نه که تقدیر وقضای من بُد آن؟
چون به وقت عذرکردی آن نهان؟!»

۱ـ خواجه شمس‌الدین محمّد: *دیوان حافظ*، ج ۱، *غزلیّات*، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۲ مجلد، ۱۳۶۲ـ ۵۴/۷. (عدد سمت چپ شمارهٔ غزل در دیوان حافظ مصحّح مرحوم خانلری است و عدد سمت راست، شمارهٔ بیت مورد نظر در آن غزل می‌باشد.)

گفت: «ترسیدم. ادب نگذاشتم»[۲]
گفت: «من هم پاس آنت داشتم».

هرکه آرد حرمت، او حرمت برد
هرکه آرد قند، لوزینه خورد[۳]

ظاهراً واژهٔ ادب در بیت حافظ و داستان مذکور با مفهوم و معنایی یکسان به کار رفته است. براساس داستانِ یاد شده، آدم می‌دانسته است که خوردن گندم مطابق با قضای الهی بوده، امّا از برای آنکه ادب را فرو نگذاشته باشد، اظهارِ گنهکاری نموده و توبه کرده است. حافظ هم خطاب به خویشتن می‌گوید که اگرچه گناه کردن به اختیار ما نیست، امّا ادب را رعایت کن و اقرار کن که گنهکاری!

۲. عیاری در شعر حافظ

عیاران به شکیبایی در برابر آزار شهره بوده‌اند.[۴] به گفتهٔ «ابن جوزی» هرگاه شحنه‌ها عیاران را به سبب شهرآشوبیهایشان ـ یا سببهایی دیگر ـ دربند می‌کردند و بر تنِ آنان تازیانه می‌زدند، آنان در برابر شلاقهایی که بر بدنشان فرود می‌آمد، شکیب می‌ورزیدند و اظهار دردمندی نمی‌نمودند و بر این افتخار می‌کردند.[۵] حافظ در ابیات ذیل به این مضمون تلمیح دارد:

زان طُرّهٔ پرپیچ‌وخم سهل است اگر بینم ستم
از بند و زنجیرش چه غم هرکس که عیاری کند؟[۶]

* * *

خیال زلف تو پختن نه کار خامان است
که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست.[۷]

عیاران همچنین به شبروی و دزدیهای شبانه شهره بوده‌اند،[۸] به این گونه که شبانگاهان جامه‌های سیاه بر تن می‌کردند و با طرّاری و چابکی خاصّ خود از راههای نَهره به خانه‌ها وارد می‌شدند، دزدی می‌کردند و ماهرانه می‌گریختند. حافظ در ابیات ذیل به این موضوع نیز نظر دارد:

تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیار
تخت کاووس بُرد و کمر کیخسرو[۹]

* * *

۲ـ ادب نگذاشتم: ادب را فرو نگذاشتم، ادب را ترک نگفتم. ظاهراً در برخی از نسخه‌های مثنوی «ادب نگذاشتم» ضبط شده است که در آن صورت نیز مفید همین معنی است.

۳ـ جلال‌الدّین محمّد بلخی: **مثنوی**، دفتر اوّل، با تصحیح و تعلیقاتِ محمّدِ استعلامی، تهران، انتشارات زوّار، ۱۳۶۰ـ ص ۷۶ و نیز: **مثنوی معنوی**، دفتر اوّل، به سعی و اهتمام و تصحیح رینولد الین نیکلسون ـ ص ۹۲ـ۹۱. حکایت یاد شده در کتاب «فیه مافیه» هم آمده است. ← مولانا جلال‌الدّین محمّد مشهور به مولوی: *کتاب فیه مافیه*، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزّمان فروزانفر، تهران، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، (افست)، ۱۳۶۲ـ ص ۱۰۲ـ۱۰۱.

۴ـ الشیبی، کامل مصطفی: *همبستگی میان تصوّف و تشیّع*، ترجمهٔ علی اکبر شهابی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴ـ ص ۲۸۲ـ۲۸۱.

۵ـ ابوالفرج ابن جوزی: *تلبیس ابلیس*، ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸ـ ص ۲۷۸ـ ۲۷۷.

۶ـ دیوان حافظ، غزلیّات ـ ۱۸۶/۷.

۷ـ همان ـ ۶۷/۴.

۸ـ ← محجوب، محمّد جعفر: *آئین عیاری*، مجلهٔ سخن، دورهٔ نوزدهم، شمارهٔ نهم، ۱۳۴۸ـ ص ۷۸۰ و همچنین محجوب، محمّد جعفر: *امیرارسلان، مقدّمه*، تهران، انتشارات جیبی، ۱۳۵۶ـ ص ۲۴ـ۲۳.

۹ـ دیوان حافظ، غزلیّات ـ ۳۹۹/۴.

گفتم که: «بر خیالت راه نظر ببندم.»
گفتا که: «شبرو است او. از راه دیگر آید.» [۱۰]

* * *

سایه افگند حالیا شب هجر
تا چه سازند شبروانِ خیال؟ [۱۱]

نگارنده در مورد شبروی در شعر حافظ ازسلسله مقالاتِ خواندنی استاد ارجمند آقای دکتر محمّد جعفر محجوب که زیر عنوان «آئین عیاری» در دوره‌های نوزدهم و بیستم مجلهٔ سخن چاپ شده است و نیز از مقدّمه‌ای که ایشان بر «فتوّت نامهٔ سلطانی» نوشته‌اند، سود برده است و خوانندگان گرامی را به آنها ارجاع می‌دهد.

۳. باده از بهای خرقه و سجّاده

داستانی که از مناقب اوحدالدّین کرمانی در ذیل نقل می‌شود، نشان می‌دهد که در قرن هفتم تنها اوباش و رندان و عیاران برای خوش باشی به خرابات و میخانه نمی‌رفتند؛ بلکه گاهی هوای می و مطرب، برخی از صوفیان مُرائی را هم به سوی این گونه جاها می‌کشانده است:

«حضرت شیخ ـ رضی‌الله عنه ـ چون هنوز در مقام و محل سلوک می‌باشد، شیخ معظّم، رکن‌الدّین سجاسی ـ رضی‌الله عنه ـ شیخ را سفری می‌فرماید سفر بعید. حضرت شیخ عزیمت می‌کند و سفر می‌رود و باز بزودی عودت می‌سازد. چون به شهر می‌رسد و بر در خانقاه شیخ می‌آید، از خادمان اجازت طلب می‌دارد که به خدمت شیخ رکن‌الدّین ـ رضی‌الله عنه ـ درآید. خادمان چون به حضرت شیخ عرضه می‌دارند، منفعل می‌شود و حدّت می‌کند که: ما او را به سفر فرستادیم. چه معنی بدین زودی عودت ساخت؟ چون پاسِ سخن ما نکرد، چه لایق خانقاه است؟ به خرابات تا برود! خادم بیرون می‌آید و وحشت شیخ و تقریر که فرمود، گفت. خدمت شیخ بازمی‌گردد و قرب بیست نفر درویش در خدمت شیخ ملازم می‌باشند، تمام عودت می‌سازند؛ و می‌رود و در خرابات می‌آیند. اهل فواحشه می‌گویند که: شیخان آمدند و تمامت خرقه‌ها خواهند فروختن و با ما خوردن... خدمت شیخ با ایشان درسخن می‌آید و به تقریر و بیان مشغول می‌شود و به موعظه و نصایح آغاز می‌کند و بر قدر حوصله و فهم ایشان تقریر می‌کند، چنانکه ندامت و پشیمانی عظیم بریشان ظاهر می‌شود و به گریه و زاری مشغول می‌شوند، می‌آیند و در دست و پای شیخ می‌افتند و توبه می‌کنند...». [۱۲]

در داستان مذکور این سخن روسپیانِ خرابات که: «شیخان آمدند و تمامت خرقه‌ها خواهند فروختن و با ما خوردن»، به آشنایی آنان با برخی از صوفیان مُرائی که به خرابات می‌رفته‌اند، دلالت می‌کند و اینکه درویشانِ بی‌چیز برای آنکه جامی می به‌کف آرند و دمی خوش باشند، مجبور بوده‌اند که تنها دارائی خود یعنی خرقه یا دلقِ ملمّعشان را بفروشند و از بهای آن به مقصود خود برسند. حافظ هم ـ که حدود یک قرن پس از اوحدالدّین کرمانی می‌زیسته است ـ درابیات ذیل به این موضوع تلمیح دارد:

قحط جودست آبروی خود نمی‌بایدفروخت
باده‌وگل‌ازبهای خرقه‌می‌بایدخرید [۱۳]

* * *

۱۰ـ همان ـ ۲۷۷/۳.
۱۱ـ همان ـ ۲۹۶/۵.
۱۲ـ *مناقب اوحدالدّین حامد بن ابی الفخر کرمانی*، از مؤلّفات نیمهٔ دوم قرن هفتم، با تصحیح و حواشی بدیع‌الزّمان فروزانفر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص ۴۴ـ ۴۳.
۱۳ـ دیوان حافظ، غزلیّات ـ ۲۲۵/۳.

دمی باغم به سربردن جهان یکسر نمی‌ارزد
به می بفروش دلق ماکزین بهتر نمی‌ارزد[۱۴]

* * *

درخرابات مغان گر گذر افتد بازم،
حاصل خرقه و سجاده روان دربازم[۱۵]

طاهراً طنزی در این گونه ابیات هست و حافظ ضمن اینکه از مضمون مذکور برای بیان احساسات خود بهره جسته، تعریضی هم کرده است به رفتار صوفیان مرائی عصر خود که پنهانی به خرابات می‌رفته‌اند و از برای خوش باشی، خرقهٔ خود را می‌فروخته‌اند.

حافظ در برخی از ابیات به فروختنِ سجّاده نیز اشاره کرده است:

نیست در کس کرم و وقت طرب می‌گذرد
چاره آن است که سجاده به می بفروشیم[۱۶]

* * *

به کوی می‌فروشانش به جامی برنمی‌گیرند
زهی سجادهٔ تقوی که یک ساغرنمی‌ارزد[۱۷]

سجّاده نیز از لوازم صوفیان بوده است که آن را بر دوش خود می‌انداختند و به هنگام نماز آن را می‌گستردند و بر آن نماز می‌گزاردند.[۱۸] چنانکه در مناقب اوحدالدین هم ذکر شده است که: «... بعد از لحظه‌ای صوفیی می‌آید و جامهٔ سپید پوشیده و سجّاده بر دوش انداخته ...»[۱۹] و حافظ نیز باره طنز گفته است:

زکوی میکده دوشش بدوش می‌بردند
امام خواجه که سجاده می‌کشید به دوش[۲۰]

به نظر نگارنده حافظ در ابیاتی هم که در آنها به نحوی از «گرو گذاشتن خرقه به جای باده» سخن گفته است، به واقعیّتی مانند آنچه که در این مبحث یاد شد، تعریض دارد.

در پایان این سخن یادآور می‌گردد که نگارنده هرگز مدّعی نیست که در آنچه گفته آمد بی‌گمان مُصیب است؛ بلکه چشم آن دارد که اگر خطایی بر قلم وی رفته است، اربابِ فضل آن را با نقدهای بخردانهٔ خود ذکر کنند تا او با شعر حافظ بیشتر آشنا گردد.

۱۴ـ همان ـ ۱۴۷/۱
۱۵ـ همان ـ ۳۲۷/۱.
۱۶ـ همان ـ ۳۶۹/۲.
۱۷ـ همان ـ ۱۴۷/۲
۱۸ـ ← باخرزی، ابوالمفاخر یحیی. *اوراد الاحباب و فصوص الآداب*، ج ۲، *فصوص الآداب*، به تصحیح ایرج افشار، تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۸ـ ص ۹۹ـ۹۴.
۱۹ـ مناقب اوحدالدّین کرمانی ـ ص ۱۴۵.
۲۰ـ دیوان حافظ، غزلیّات ـ ۲۷۸/۵.

بیت شیرازی شیخ سعدی

درکتاب مثمر تألیف سراج‌الدین خان آرزو که اخیرا در کراچی چاپ شده است این عبارت آمده است:

«مدار تکلم و ترسل تمام ایران و توران بلکه اکثر هند هم بر زبان فارسی است که همه فصحا بدان تکلم کنند. هرچند زبان عوام هرملک تفاوت کلی دارد. مثلاً این بیت شیخ سعدی که درگلستان واقع شده:

پیر هفتاد ساله چی مکه کورمعری (؟) جنی نی چش روشن

موافق زبان عوام شیرازست کما صرح بعض الشارحین و معنی‌اش آن است که پیرهفتاد ساله که جوانی می‌کند کور مادرزادی است که در خواب بیند چشم روشن را.» (ص ۴ـ۵).
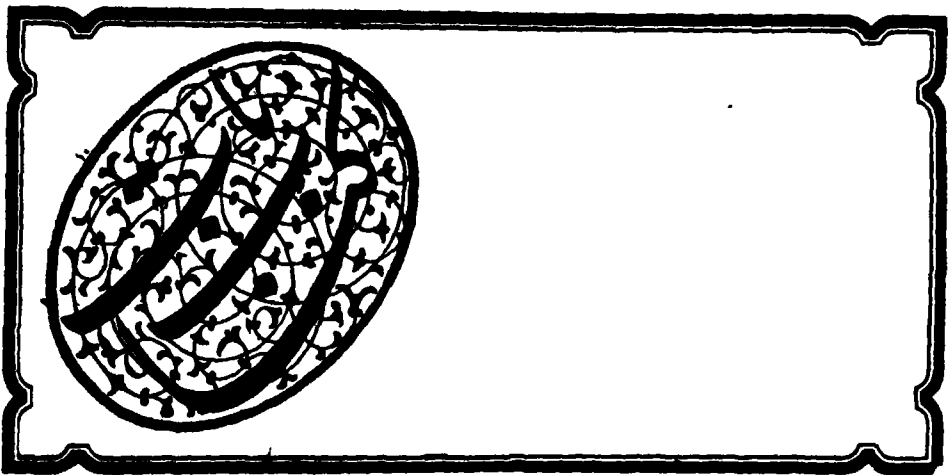
دکتر محمد جعفر معین‌فر
پاریس

رمزشناسی افسانه‌ها و تصوف ایرانی

به کارگیری افسانه به طرق مختلف در ادبیات فارسی، چه در نظم و چه در نثر، سخت رایج است. بخصوص بزرگان و اندیشمندان صوفی برای بیان افکار عارفانهٔ خویش و به منظور تعلیم و تفهیم، از افسانه، با در نظرگیری ارزش رمزی آن استفاده‌های فراوان کرده‌اند. افسانه‌های قدیمی را از نو تأویل نموده‌اند و یا خود افسانه‌هایی دیگر را ساخته و پرداخته‌اند. من باب مثال افسانهٔ مرغ اساطیری سیمرغ را که مربوط به ایران قبل از اسلام است، عرفان اسلامی، تصوف، اقتباس و از نو تأویل نموده است. لفظ سیمرغ یا معادل عربی آن عنقاء وجود اعلی و / یا انسان کامل را تمثیل می‌کند. کثرت آثار بر مبنای این افسانه آنچنان است که ارائه فهرستی از آنها، ولو به اختصار، در اینجاناممکن است.[1] فقط خاطر نشان سازیم که در این زمینه نوشته‌های شیخ شهاب‌الدین سهروردی، نظیر عقل سرخ و صفیر سیمرغ، لطیف‌ترین الگویی است که می‌توان برای به کارگیری مفهوم رمزی سیمرغ تصور کرد. اما مولانا جلال‌الدین مولوی، معلم بزرگ تصوف، اساس تعلیمات خویش را در مثنوی بر نقل افسانه‌ها و تأویل آنها قرار داده است. افسانه‌ها را یا از دیگران اقتباس می‌کند بادست بردن در آنها در صورت لزوم، و یا خود آنها را ابداع می‌کند. بدیع‌الزمان فروزانفر درکتاب مهمش، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی[2] ۲۶۴ قصه و تمثیل را مورد مطالعه قرار داده و کوشش نموده است مآخذ آنها را در پیش دیگران بدست دهد. بالاخره به این نکته توجه دهیم که شرح حال مشایخ صوفیه پر است از افسانه‌های مختلف در رابطه با شخصیت و درجهٔ تکامل معنوی و نیروی روحانی آنان که اگر جنبهٔ رمزی و تأویل عارفانهٔ آنها مورد نظر قرار نگیرد عجیب و غریب می‌نمایند.

اخیراً درکتابی تحت عنوان Symbolique des contes et mystique persane («رمزشناسی افسانه‌ها و تصوف فارسی»[3])، جمشید مرتضوی مؤلف و مترجم چندین کتاب در خصوص تصوف به زبان فرانسه بعضی از قصص راکه مشایخ صوفیه در آثار خود به کار برده‌اند به فرانسه ترجمه و تفسیر کرده است. او در مقدمهٔ کتاب قصد خویش را در تألیف این «منتخبات قصص» توضیح می‌دهد و خاطر نشان می‌سازد که این افسانه‌ها را بر مبنای عناوین مهم تصوف فارسی [هذا بالنص (Mystique persane [Sic])] قرار داده است و با شرح و تفسیر آنها خواسته است تصوف را مورد مطالعه قرار دهد. به عقیدهٔ او فایدهٔ اساسی کارش در تفسیر قصص است که بمنظور بهتر درک کردن اهداف صوفیانه است و نشان دادن اینکه ظاهر سادهٔ این قصص در حقیقت پرده‌ای است که ارزش‌های عمیق روانشناسی، فلسفی، کلامی و روحانی را می‌پوشاند. در مورد روش (متد) خود توضیح می‌دهد که اساس کارش بر این است که معنی رمزی و سری این قصص را در زبانی که بتواند قابل فهم غیر متخصص باشد

ارائه دهد، به امید اینکه مطالعهٔ کتابش اجازهٔ تقرب به تمام مباحث مهم تصوف را دهد. در خصوص طرح کتابش چنین خاطرنشان می‌سازد که پیران صوفی گفته‌اند که تصوف در سه کلمه خلاصه می‌شود: شریعت، طریقت و حقیقت، لذا او نیز این تقسیم بندی را برگزیده است. فی‌الواقع این کتاب به سه فصل نامساوی تقسیم شده است: شریعت، از صفحهٔ ۲۱ تا ۳۳، طریقت، از صفحهٔ ۳۷ تا ۱۵۳، معرفت و حقیقت، از صفحهٔ ۱۵۷ تا ۱۸۲، و هر فصل به چندین بند که برحسب محتوای قصص دارای عناوینی هستند.

بدین ترتیب باید چنین برداشت شود که هدف اساسی نویسندهٔ کتاب این است که با روشی که مختص خود او است با ترجمه و شرح تعدادی قصص، خوانندهٔ فرانسوی غیر متخصص را با اصول تصوف آشنا سازد. اگرچه دلپذیری این قصص البته خواننده را جذب می‌کند، اما سخت بعید است که مؤلف به هدف خویش نائل شود. چه فرهنگی که برای فهم موضوع عمیقی چون عرفان اسلامی لازم است، با خواندن تعبیرات و تفسیرات مؤلف، علی رغم کوشش او، نصیب نوآموخته نخواهد شد. و از سوی دیگر، خوانندهٔ آشنا با تصوف و ادبیات ایرانی، پس از یک مطالعهٔ دقیق این کتاب در مجموع بخاطر اشتباهات و اغلاط فراوان آن سخت ناراحت خواهد شد. گویی مؤلف البته با تردستی و اطلاع، خیلی سریع، رساله‌ای دانشگاهی که از جهات بسیار بد راهنمایی شده، تهیه کرده است! شمه‌ای از ملاحظات ما:

* در آوانگاری کلمات عربی و فارسی روش صحیح و یک نواختی به کار نرفته است: زنگ (Timbre) و بلندی مصوت‌ها (Voyelles) معمولاً فراموش شده و یک مصوت، حتی در یک کلمه به دو طریق مختلف نگاشته گشته است. فی‌المثل، کتمان سر ketmān e serr (یا kitmān i sirr، در صورتی که خواسته شود مصوت e بوسیلهٔ i نگاشته شود)،[4] در صفحهٔ ۱۱ بصورت kitmān-Sirr، و زبان دل zabān e del (یا zabān i dil)، در صفحه ۱۶۹، بصورت zabān-e-dil داده شده است. رؤیا صادقه ro³yā sādeka (یا ru³yā sadika) و رؤیا کاذبه ro³yā kādeba (یا ru³yā kādiba)، در صفحهٔ ۱۰۹، بصورت ruya- sadiqa و ruya- c kadhiba داده شده‌اند.

سرنوشت صامت‌ها (Consonnes) نیز بهتر از این نیست. ش (Š) گاهی بصورت sh و گاهی بصورت ch آمده است: مثلاً، شریعت Šariεat، در صفحهٔ ۱۹ بصورت shariat، ولی شیخ Šayx (Šeyx)، در صفحهٔ ۱۰ بصورت cheikh. ع (ε) که معمولاً ضبط نشده است ـ مثلاً عارف εāref (یا εārif)، معرفت maεrefat (یا maεrifat) و عرفان εerfān (یا εirfān)، در صفحه ۱۰، بصورت ârif، irfân, marifat, Arif ضبط شده‌اند ـ نشانه‌ای در ضبط عین‌الیقین εeyn ol- yakin (یا εayn ul- yakin) پیدا می‌کند، چه در صفحهٔ ۵۲، سطر ۳ بصورت ayn- ul- yaqin ضبط شده است. اما در همین صفحه، سطر ۲، علم‌الیقین εelm ol- yakin (یا εilm ul- yakin) بصورت ilm- ul- yaqin ضبط شده است و غیره.

* در مورد مآخذ از هیچ معیاری پیروی نشده است و اغلب بصورت ناقص ذکر گشته‌اند. فی‌المثل، بدنبال قصصی که از مثنوی مولانا اخذ شده‌اند، تنها پانویسی نظیر «مثنوی، کتاب اول»، بدون هیچگونه اطلاعی دیگر، قناعت شده است، جز یک بار، صفحهٔ ۲۳، حاشیهٔ ۲، «مثنوی، چاپ انتقادی نیکلسون، کتاب ۲»، بدون ذکر صفحه.

همانطور که در بالا بیان کردیم، بدیع‌الزمان فروزانفر مآخذ ۲۶۴ قصه و تمثیل مثنوی را در کتاب پرارزشش، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، پیدا و تجزیه و تحلیل کرده است. جمشید مرتضوی که محققاً از کتاب فروزانفر همانطور که باید استفاده کرده است، طوری رفتار می‌کند که گویی این حاصل کار خود اوست! باستثناء یک بار، صفحهٔ ۵۲، حاشیهٔ ۱ که در خصوص ریشهٔ قصه‌ای ارجاع به کتاب فروزانفر، بدون ذکر صفحه، می‌دهد. قبح این عدم رعایت یک اصل ابتدایی که احترام به تحقیقات دیگران است، بخصوص از این نظر بیشتر می‌شود که گاهی منجر به خطاهای فاحش هم می‌گردد. فی‌المثل، بدیع‌الزمان فروزانفر در صفحهٔ ۸۲ کتابش ابتدا این بیت مثنوی را می‌آورد:

گر بگویی احولی را مه یکیست   گویدت این دواست در وحدت شکیست

سپس می‌افزاید:

«ظاهراً مأخوذ است ازاین قطعه:

پسری احول از پدر پرسید   کای حدیث تو بسته را چو کلید
گفتی احول یکی دو بیند چون   من نبینم از آنچه هست فزون
احول از هیچ کژ شمارستی   بر فلک مه که دو است چارستی
پس خطا گفت آنکه این گفته است   کاحول ارطاق بنگرد جفت است

(حدیقه سنایی، ص ۸۴)

جمشید مرتضوی با بد استفاده کردن از این تحقیق فروزانفر که ذکری هم از آن نمی‌کند، به اشتباه و اختلاط افتاده است. چراکه در صفحهٔ ۷۱ چنین می‌آورد:

Sâna'î [sic., corriger à Sanâ'î], dans son hadiqat- al- Haqiqat, écrit: "Si on dit à celui qui louche que la lune est unique, il répondra: pourtant, je la vois deux et je doute qu'elle soit une. "Ainsi, un enfant qui louchait demande à son pére: "Pourquoi dit- on que celui qui louche voit les choses en double? Moi, je les vois de façon exacte."

که برگردانده‌ٔ آن به فارسی چنین می‌شود:

«سنائی در حدیقة الحقیقه می‌نویسد: اگر به احولی گفته شود که ماه یکیست، جواب می‌دهد من آن را دو می‌بینم. شک دارم که یکی باشد. چنین است که پسری احول از پدر خود پرسید: چرا می‌گویند که احول اشیاء را دو تا می‌بیند؟ من آنها را بصورت درست می‌بینم.»

و مأخذ در حاشیه چنین است: «حدیقةالحقیقه ابوالمجدالدین آدم سنائی.»

* * *

مثالی دیگر:

در تحقیقش در خصوص یکی از قصص مثنوی، دفتر اول، چاپ تهران، صفحهٔ ۹۵ به بعد، «قصهٔ آن بازرگان که به هندوستان به تجارت می‌رفت» که چنین آغاز می‌شود:

بود بازرگانی او را طوطیی   در قفس محبوس زیبا طوطیی

بدیع‌الزمان فروزانفر، صفحهٔ ۱۸ به بعد، بدین عقیده است که «مأخذ این قصه که در قرن ششم شهرت داشته و خاقانی در تحفةالعراقین بدان اشاره کرده و گفته است:

من مرده بظاهر از پی جست   چون طوطی کو بمرد وارست»

حکایتی است که در «تفسیر ابوالفتوح، ص ۴۵۹» آمده است. سپس این حکایت را تماماً نقل می‌کند.

* * *

جمشید مرتضوی تحت عنوان le silence et la parole «سکوت و سخن»، صفحات ۸۵ و ۸۶، این حکایت را بدانسان که فروزانفر از تفسیر ابوالفتوح نقل کرده است، ترجمه نموده و بلافاصله پس از آن، در متن داخل پرانتز، چنین می‌آورد: «کتاب تفسیر ابوالفتح» و آن را در حاشیه ارجاع می‌دهد به «مثنوی، کتاب اول». بالنتیجه، این سوءتفاهم پیش می‌آید که این مولوی است که در مثنوی این حکایت رااز تفسیر ابوالفتوح با ذکر مأخذ نقل کرده است! در حالیکه این فروزانفر است که تصریح می‌کند که حکایت مثنوی ملهم از حکایت تفسیر ابوالفتوح است. بدین ترتیب، جمشید مرتضوی که این حکایت را از روی نقل فروزانفر ترجمه می‌کند، بدون اینکه از مأخذ خود ذکری کند، خواننده را در اشتباه می‌اندازد. اینگونه مسامحات در رابطه با تحقیق فروزانفر درکتاب مرتضوی فراوان است.

* * *

یکی از منابع قصص، ترجمه شده به وسیلهٔ مرتضوی، اسرار التوحید [illegible]

تألیف محمد منور است. براساس چاپ ذبیح‌الله صفا، تهران ۱۳۳۲، محمد آشنا ترجمهٔ خوبی از آن به فرانسه تحت عنوان les étapes mystiques de Shaykh Abu Sa'id در سال ۱۹۷۴ در پاریس انتشار داده است. جمشید مرتضوی که محققاً از این ترجمه آگاه است، ذکری از آن در هیچ جای کتابش نمی‌کند و ارجاعش به متن فارسی نیز ناقص است. باراول، صفحهٔ ۲۸، حاشیهٔ ۱:

Muhammad Munawwar: Asrâr- al- Tawhid fi maqâmat Shaykh Abû Sa'id Abûl Khayer Meihanı (Le Secrets du Tawhıd et les étapes mystiques du cheikh Abû Sa'id).

و در جاهای دیگر بعد از ترجمهٔ قصه، در متن، بین پرانتز، یا (Etapes mystıques)، مثلاً صفحهٔ ۴۳، یا (Les Etapes)، مثلاً صفحهٔ ۹۹، یا حتی (Muhammad Munawwar, Asrâral- Tawhid)، صفحهٔ ۹۲، و مطابق معمول بدون ذکر صفحه!

این ملاحظات را در مورد سایر منابع هم می‌توان تکرار کرد که بخاطر ثقیل نکردن این مقال از بیانشان می‌گذریم. بنابر این خواننده نمی‌باید از این تعجب کند که اگر فی‌المثل در صفحهٔ ۱۷۷ بین پرانتز چنین آمده باشد:

(Shahâb- ud- Dın Soharawardî, Le langage des fourmis)

(شهاب‌الدین سهروردی، لغت موران)، بدون هیچگونه توضیح دیگر، محتملاً نویسنده اهمیتی برای این قائل نیست که خاطر نشان سازد که لغت موران شیخ شهاب‌الدین سهروردی، در سال ۱۳۳۲، به اهتمام سید حسین نصر چاپ شده است و ترجمهٔ خوبی از آن به فرانسه، همراه با توضیحات، در سال ۱۹۷۶ بوسیلهٔ هانری کوربن انتشار یافته است. اصولاً جمشید مرتضوی حتی وقتی به کتاب خودش هم ارجاع می‌دهد، فکر اینکه کار خواننده را آسان سازد نیست! فی‌المثل، حاشیهٔ ۱، صفحهٔ ۱۰، چنین ختم می‌شود: (Cf. "Le Grand Nom de Dieu) (نگاه کنید به «اسم بزرگ خدا» و فقط هنگامی که خواننده به صفحهٔ ۸۸ می‌رسد کشف می‌کند که مقصود نویسنده فصلی از کتاب حاضر است تحت عنوان Le secret du plus grand Nom de Dieu (راز بزرگترین اسم خدا!)

باز جای خوشبختی است که ارجاع‌های ناقصی بدین شکل، صفحهٔ ۱۶۵، Mais, nous dıt Mawlânâ (اما مولانا به ما چنین می‌گوید)، بدون اینکه دانسته شود در کجا؟ چه جاهایی دیده می‌شود که کوچکترین اطلاعی راجع به مأخذ نیست. فی‌المثل در مورد قصه‌ای که در صفحهٔ ۱۳۶ تحت عنوان C'est Toı seul qui sais (تنها این تویی که می‌دانی). ازاین بدتر وقتی است که مأخذ کاملاً غلط است! مثلاً در صفحهٔ ۱۷۰ چنین می‌خوانیم:

Un distıque de Mawlânâ nous dıt:
Il faut excuser le combat que se lıvrent les soıxante- douze communatés
Car, n'ayant pu voır la réalıté, ellesont choisı la voie de l'illusion.

که برگردانهٔ آن به فارسی چنین می‌شود:

«بیتی از مولانا بما چنین می‌گوید:
باید جنگ هفتاد و دو ملت را معذور داشت،
چراکه چون نتوانستند حقیقت را ببینند، راه وهم را برگزیدند.»

پرواضح است که در اینجا مدنظر بیتی است معروف ار حافظ و نه از مولوی:[5]

جنگ هفتادودوملت همه را عذربنه　　چون ندیدند حقیقت رهافسانه زدند

که آن را به فرانسه چنین ترجمه می‌کنیم:

Consıdére la querelle des soıxante- douze communatés comme un prétexte.
Car, fauted'avoır vu la vérıté, elles ont choısı des sornettes.

* در مورد اصطلاحات فنی و ترجمهٔ آنها و نیز اشتقاق لغات، در اینجا فقط به ذکر چند اشتباه قناعت می‌کنیم:

در خود عنوان کتاب اختلال بزرگی بین فارسی (persan) و ایرانی (iranien) بچشم می‌خورد: Symbolique des contes et mystique persane (رمز شناسی افسانه‌ها و تصوف فارسی). درواقع این افسانه‌ها هستند که «فارسی» هستند، یا بهتر بگوییم به فارسی هستند و نه تصوف که می‌تواند احیانا «ایرانی» باشد. اصطلاح iranien «ایرانی» ارزشی زبانشناسی، سیاسی و قومی وسیعی دارد که از حد ایران سیاسی امروز می‌گذرد،[۶] و اصطلاح persan «فارسی» ارزشی زبانشناسی دارد در این مجموعهٔ وسیع. این اصل مسلم مورد توجه نویسندهٔ کتاب قرار نگرفته است. در مقدمه، صفحهٔ ۷، حاشیهٔ ۱، چنین خاطر نشان می‌سازد:

Dans ce livre, quand nous parlons de l'Iran ou utilisons l'adjectif "persan", nous voulons parler du plateau géographique de cette région et de l'Iran historique, comportant l'Iran actuel, l'Afghanistan, une partie de l'Inde, le Pakistan, toutes les républiques musulmanes du sud de l'Union soviétique, une petite partie de la Turquie.

که برگردانهٔ آن به فارسی چنین می‌شود:

«در این کتاب هرگاه ما از ایران سخن می‌گوییم، یا صفت «فارسی» را بکار می‌بریم، می‌خواهیم از فلات جغرافیایی این ناحیه و ایران تاریخی سخن بگوییم که ایران حالیه، افغانستان، قسمتی از هند، پاکستان، تمام جمهوری‌های جنوب اتحاد شوروی، قسمتی از ترکیه را شامل می‌شود.»

در خلال کتابش، اصطلاح persan «فارسی» را چون مترادف و هم معنی iranien «ایرانی» استعمال می‌کند. فی‌المثل: la mystique persane (تصوف فارسی) صفحات ۱۶، ۱۶۶. les mystiques persan (صوفیان فارسی)، صفحهٔ ۱۶۷. mysticisme persan (تصوف فارسی)، صفحات ۱۶ و ۱۸، و قس علیهذا.

* * *

اصطلاح عربی سماع که در قاموس فنی عرفان اسلامی به کار رفته است، معمولاً از طرف متخصصین به فرانسه به *concert spirituel* «کنسرت روحانی» بازگردانده می‌شود. فی‌المثل لویی ماسینیون،[۷] و هانری کوربن.[۸] گاهی نیز آن را به oratorio spirituel «اراتوریو روحانی» بازمی‌گردانند. فی‌المثل انواتی و گارده.[۹] لذا ترجمهٔ آن به فرانسه به danse et chants des soufis «رقص و آواز صوفیان»، توسط مرتضوی، صفحهٔ ۲۵، صحیح به نظر نمی‌رسد.

اصطلاح فنی شریعت که البته ترجمه‌اش به فرانسه مشکل است می‌تواند احیاناً به loi religieuse «قانون مذهبی» یا droit religieux «رسوم مذهبی» که در صفحهٔ ۳۱ آمده است. ترجمهٔ صادق به saint «مقدس» صفحهٔ ۱۴۶ تعجب‌آمیز است.

* * *

اما در خصوص اشتقاق کلمهٔ صوفی (ونه کلمهٔ soufisme «سوفیسم»)، بطوری که مرتضوی صفحهٔ ۸ ارائه می‌دهد، چه این کلمه‌ایست ساخته شده در فرانسه بر مسای کلمهٔ صوفی)، مرتضوی عمده مطلب هجویری را با ارتکاب یک اختلال اقتباس می‌کند. فی‌الواقع هجویری در کشف‌المحجوب، صفحات ۳۵-۳۴، عقاید مختلفی را که در این زمینه داده شده است به چهاردسته تقسیم می‌کند:

> «مردمان اندر تحقیق این اسم بسیار سخن گفته‌اند وکتب ساخته. گروهی گفته‌اند کی صوفی را از آن جهت صوفی خوانند، کی جامه صوف دارد و گروهی گفته‌اند کی بدان صوفی خوانند، کی اندر صف اول باشند و گروهی گفته‌اندکی بدان صوفی خوانند کی تولی با صحاب صفه کنند و گروهی گفته‌اند که این اسم از صفا مشتق است...»

بدین ترتیب:

۱ـ صوفی را از آن جهت صوفی گویند که جامهٔ صوف (پشم) بر تن دارد:

صوف ← صوفی.

۲ـ صوفی را از آن جهت صوفی گویند که در صف اول (دربین احباء خدا) قرار دارد:

صف ← صوفی.

۳ـ صوفی را از آن جهت صوفی گویند که تولی به اصحاب صفه کند:

صفّه ← صوفی

۴ـ صوفی را از آن جهت صوفی گویند که صوفی مشتق از کلمهٔ صفا است:

صفا ← صوفی

دراینجا باید توضیح دادکه اصحاب (اهل) صفّه نام گروهی از مسلمانان فقیر و پارسا است که در زمان رسول اکرم از آنجاکه منزل از خود نداشتند، در صفهٔ مسجد او بسر می‌بردند. هجویری در بابی در ذکر اهل الصفّه، در کشف المحجوب، صفحهٔ ۹۷، چنین می‌آورد که آنان گروهی بوده‌اند از صحابهٔ رضوان الله علیهم اجمعین که اندر مسجد وی ملازم بودند و مهیا مر عبادت را و دست از دنیا بداشته بودند و از کسب اعراض کرده بودند...»، و سپس اسامی بعضی از آنان را ذکر می‌کند، از جمله بلال و سلمان فارسی.

* * *

مرتضوی، صفحهٔ ۸، چهار عقیدهٔ فوق را با اختلاط غلط عقیدهٔ ۳ و ۴، به سه تقلیل می‌دهد:

L'étymologie du mot "soufisme" a fait l'objet de beaucoup de discussions. Trois opinions prévalent. Certains voient l'origine de ce terme dans le mot souf, la laine... D'autres, qui rattachent le terme soufi à safâ, la pureté... Quant à ceux qui revendiquent pour origine le mot saf, le rang, c'est en arguant du fait que les soufis étaient toujours au premier rang de la foi et de l'adoration de Dieu.

که برگردانده آن به فارسی چنین می‌شود:

«اشتقاق کلمهٔ سوفیسم [کذا فی‌المتن!] موضوع بحث‌های زیادی گشته است. بعضی ریشهٔ آن را در کلمهٔ صوف، پشم، می‌بینند... بعضی دیگر آن را به کلمهٔ صفا، پاکی، ارتباط می‌دهند... و آنان که دعوی دارند که ریشهٔ آن کلمهٔ صف، ردیف، است، دلیلشان این است که صوفیان همیشه در صف اول ایمان وعبادت خدا بوده‌اند.»

و بلافاصله، در حاشیه چنین توضیح می‌دهد:

Dans l'étymologie du terme soufi, en parlant de saf (le rang), on fait allusion aux "gens du banc" (Ahl- e- Suffa). Il s'agit de ceux qui occupaient le premier rang dans la mosquée de Médine lors des sermons du Prophéte.

که برگردانده آن به فارسی چنین می‌شود:

«در اشتقاق کلمهٔ صوفی، وقتی صحبت از صف است، اشاره به اهل صفه است که در مسجد مدینه، هنگام خطابه و وعظ پیامبر، در صف اول قرار می‌گرفتند.»

جالب است که عقیدهٔ دیگری را هم در مورد اشتقاق کلمهٔ صوفی در اینجا بیان داریم: بعضی آن را مشتق از کلمهٔ یونانی sofos ، «علم» ← سوف که در فیلسوف دیده می‌شود، می‌دانند. فی‌المثل ابوریحان بیرونی در تحقیق ماللهند، صفحهٔ ۲۷.

* * *

* طرحی که مرتضوی برای کتابش انتخاب کرده است از معیار صحیح برخوردار نیست و بین عناوین فصول و محتوی آنها همیشه رابطه‌ای مستقیم وجود ندارد. من باب نمونه فصلی که تحت عنوان شریعت از صفحهٔ ۲۱ تا ۳۳ یعنی فقط ۱۲ صفحه آمده است، شامل چند قصه تفسیر شده است با این عناوین: La priére (نماز)، صفحات ۲۱ـ۲۴. La meilleure des priéres (بهترین نماز)، صفحات ۲۵ـ۲۸. Maitre et diciple (معلم و شاگرد)، صفحات ۲۸ ۳۰. De quoi faut- il avoir peur

چه باید ترس داشت)، صفحات ۳۱ـ۳۰. La crainte et l'amour (ترس و عشق)، صفحات ۳۲ـ۳۱.
برداشتی چنین سطحی از شریعت سخت شگفت‌آور است!

* درخصوص ترجمهٔ قصص فارسی به زبان فرانسه، از آنجا که هدف مرتضوی تقدیم متنی ساده و دلپذیر است به خوانندهٔ غیرمتخصص فرانسوی، با انتخاب ترجمه‌ای آزاد بدون اینکه الزاماً اصالت متن اصلی کاملاً حفظ شود، ما از بیان ملاحظات خویش در این مورد خودداری می‌کنیم. مع‌الوصف باید تذکر دهیم که بعضی از نادرستی‌های ترجمه ناگذشتنی است. تنها یک مثال: یک قصهٔ معروف مثنوی، «موسی و شبان»، در پیرامون برخورد موسی با شبانی ساده است که با خدای خویش در حال سخن گفتن است.[10] از جمله بدو می‌گوید:

ای فدای تو همه بزهای من ای برایت هیهی و هیهای من

که ما آن را به فرانسه چنین ترجمه می‌کنیم:

Ô, qu'à Toi soient sacrifiées toutes mes chèvres!
Ô, en pensant à Toi, mon "hey- hey" et mon "hey- hā"!

کلمات هیهی و هیها در حقیقت اصوات تقلیدیه (Onomatopées) هستند که شبانه برای هدایت گله خویش به کار می‌برد. مرتضوی، ۲۳، این بیت را چنین ترجمه می‌کند:

Ô Toi, que toutes mes heures te soient sacrifiées,
Ô Toi vers qui montent mes gémissements!

که برگردانندهٔ آن به فارسی چنین می‌شود:

«ای تو، همه ساعات (زندگی) من فدای تو، ای تو، که سویت ناله‌های من برمی‌خیزند!»

* بالاخره، دو نمونه از عقاید نادرست و بی‌اساس که در این کتاب دیده می‌شود:

۱ـ در صفحهٔ ۹، حاشیهٔ ۳، مرتضوی چنین مدعی است که پیدایش خانقاهها در قرن هشتم هجری (۱۴ میلادی) است. چنین عقیده‌ای البته غلط است. فقط کافی است که دو کتاب اسرارالتوحید، در پیرامون شخصیت ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷ـ۴۴۰ هجری قمری/ ۹۶۸ـ۱۰۴۹ میلادی) و کشف‌المحجوب، نوشتهٔ هجویری (متوفی در حوالی ۴۷۰ هجری قمری/ ۱۰۷۸ میلادی)، که مرتضوی با آنها آشنا است، مورد توجه قرار گیرد. در جاهای بسیار در این دو کتاب سخن از خانقاهها است که نشانهٔ قدیم بودن آنها است. گمان بر این است که اولین آثار آنها در حدود ۱۴۰ هجری قمری در رملهٔ فلسطین باشد.[11]

۲ـ در صفحهٔ ۱۷، مرتضوی، در توضیح کراماتی که به شیوخ صوفیه نسبت داده می‌شود، خاطرنشان می‌سازد که این افسانه‌ها متعلق به قرن ۹ میلادی هستند و در این عصر، همهٔ جهان در جوی بوده است که حوادث اعجازی و غیرطبیعی عادی به نظر می‌رسیده است. معلوم نیست مأخذ چنین عقیده‌ای کلی و بی‌پایه چیست؟!

بالنتیجه، سخت تأسف می‌خوریم که جمشید مرتضوی، علی‌رغم کوشش و زحمتش، به علت فقدان روش صحیح کار، نتوانسته است کتابی در خور جذبه و تمایلش تقدیم دارد. امیدواریم که صورت تازه‌ای از آن، با تجدید نظر کامل، تواند به فهم تصوف کمک کند.

حواشی

۱ـ در خصوص افسانهٔ سیمرغ و تاویل آن توسط تصوف نگاه کنید به:
M. Dj. Moinfar, "Voie d'émergence suprême: anonymat absolu, sans nom et sans indication"

۲ـ بدیع‌الزمان فروزانفر، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، تهران، ۱۳۳۳.

3- Djamshid Mortazavi, Symbolique des contes et mystique persane, Paris, 1988

۴ـ سیستم آوانگاری (Transcription) در این مقاله مطابق است با سیستمی که در سایر نوشته‌های نگارنده، از جمله کتب Grammaire du persan «دستور زبان فارسی» و Grammaire de l'arabe «دستور زبان عربی»، از انتشارات دانشگاه پاریس ۹، به کار رفته است.

۵ـ دیوان حافظ، چاپ قزوینی و غنی، ۱۲۵، چاپ خانلری، ۳۷۴

۶ـ نگاه کنید به: محمد جعفر معین‌فر، «اصطلاح ساختگی ایران و آریائی» و "Un néologisme non fondé 'irano-aryen".

7- Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane, 105.

8- En Islam iranie, vol. IV, 544

9- Mystique musulmane, 287

۱۰ـ مثنوی، ۳۴۰ به بعد.

11- L. Massignon, Op cit., 157

مآخذ

ـ بیرونی، ابوریحان محمدبن احمد البیرونی، تحقیق ماللهند من مقوله فی‌العقل او مرذوله، بیروت، عالم الکتب، الطبعه الثانیه، ۱۴۰۳ هـ ـ ۱۹۸۳ م.

ـ حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، دیوان، باهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران، زوار، ۱۳۲۰. به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران، خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.

ـ سهروردی، شهاب‌الدین یحیی سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، جلد سوم، مشتمل بر مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، به تصحیح و تحشیه و مقدمه سیدحسین نصر، بامقدمه و تحلیل فرانسوی هنری کربین، تهران، محرم ۱۳۹۷ هجری قمری، و نیز نگاه کنید ذیل Sohravardi

ـ عطار، فریدالدین محمدبن ابراهیم عطار نیشابوری، منطق‌الطیر، با تصحیح و مقدمه احمد خوشنویس «عماد»، تهران، سنائی / اصفهان، تأیید، ۱۳۳۶. ترجمه عربی توسط دکتر بدیع محمد جمعه، بیروت، دارالاندلس، ۱۴۰۴ هـ ـ ۱۹۸۴ م. ترجمه فرانسوی، نگاه کنید ذیل Farid Uddin Attar

ـ فروزانفر، بدیع‌الزمان، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۳.

ـ محمدبن منوربن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی، باهتمام دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران، علمی، ۱۳۳۲. ترجمه فرانسوی نگاه کنید ذیل Mohammad Ebn Monawwar

ـ مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد بن الحسین البلخی ثم‌الرومی، کتاب مثنوی معنوی، بعد از مقابله با پنج نسخه از نسخ قدیمه سعی و اهتمام و تصحیح رینولدالین نیکلسون (لیدن، بریل، ۱۹۲۵ ـ ۱۹۳۳)، چاپ افست، تهران، علمی، بدون تاریخ.

ـ معین فر، محمد جعفر، «اصطلاح ساختگی ایران و آریائی»، آینده، تهران، سال چهاردهم (شهریور ـ آبان ۱۳۶۷)، شماره ۶ تا ۸، ۲۴۶ ـ ۲۳۷.

ـ هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان بن علی‌الجلابی الهجویری الغزنوی، کشف‌المحجوب، از روی متن تصحیح شده والنتین ژوکوفسکی (لنین گراد، ۱۹۲۶)، چاپ افست، به اهتمام محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۶.

— Anawati, G.-C., et Louis Gardet, **Mystique musulmane. Aspects et tendances- Expériences et techniques**, Paris, Vrin, 1961

— Corbin, Henri, **En Islam iranien.** Aspects spirituels et philosophiques, Paris, Gallimard, 1971-1972

— Fardi Uddin Attar, **le langage des Oiseaux,** traduction Garcin de Tassy [Paris, 1863], précédé de *Poésie philosophique et religieuse chez les Persans*, Paris, Papyrus, 1982

— Massignon, Louis, **Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane,** Paris, Vrin, 1954

— Mohammad Ebn Monawwar, **les étapes mystiques du Shaykh Abu Sa'Id. Mystères de la connaissance de l'Unique** (Asrar al Tawhid fi Maqâmât e al shaykh Abu Sa'id). Traduction du persan et notes par Mohammad Achena. Paris, Desclée de Brouwer, 1974

— Moinfar, Mohammad Djafar, **Grammaire de l'arabe,** Paris, Université de Paris VI, 1973

——, **Grammaire du persan,** Paris, Université de Paris VI, 1978

—— "Voie d'émergence suprême anonymat absolu, sans nom et sans indication", in Singularité. Les voies d'émergence individuelle, Paris, Plon, 1989, 109-120

—— "Un néologisme non fondé irano- aryen", in Le Message de l'Islam, Téhéran, n° 67 (octobre 1989), 24-27.

_ Martazavi, Djamshid, Symbolique des contes et mystique persane, Paris, J.-C Lattés, 1988

_ Sohravardi, Shihâboddin Yahyâ, Shaykh al- Ishrâq, L'Archange empourpré. Quinze traités et récits mystiques traduits du persan et de l'arabe, par Henry Corbin, Paris, Fayard, 1976

عبدالرضا سالاربهزادی

از ماهان تا چاه‌بهار (سفرنامهٔ بلوچستان)

به‌کوشش محمدرسول دریاگشت. با مقدمهٔ دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی
کرمان. مرکز کرمان شناسی. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۷۶ ص.

این سفرنامه، همان طور که استاد باستانی پاریزی در مقدمه با ذکر دلائل و قراینی که جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارند، اشاره فرموده‌اند، و خود آقای دریاگشت در مؤخره و نیز چندین بار در حواشی و توضیحاتی که مرقوم داشته‌اند، ذکر نموده‌اند مسلماً و بدون هیچ شکی یادگار سفر سلطان عبدالحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرماست که از ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۹ هـ.ق. حکومت کرمان و بلوچستان را برعهده داشت و در کرمان درگذشت. برخلاف نوشتهٔ شیخ یحیی احمدی که برای استاد باستانی (ص ۳۲ مقدمه) و برای جناب دریاگشت (ص ۱۲۸) ایجاد شبهه نموده و هر دو به قول شیخ یحیی استناد نموده‌اند، عبدالحمید میرزا ناصرالدوله «خط تحریر خوشی» نداشت برعکس، پدرش فیروز میرزا فرمانفرما خوش می‌نوشت و تمرین خوشنویسی می‌کرد. خط عبدالحسین میرزا فرمانفرما برادر ناصرالدولهٔ فرمانفرما هم از خط ناصرالدوله بهتر و خواناتر بود، چنانکه اگر یک نامهٔ دو صفحه‌ای به خط عبدالحسین میرزا را مثلاً در پنج دقیقه بتوان قرائت کرد قرائت همان مقدار دست نویس عبدالحمید میرزا بیش از پانزده دقیقه دقت می‌برد و تازه بسیاری از کلمات را باید به حدس و گمان دریافت! اکثر نامه‌ها و نوشته‌های عبدالحمید میرزا فاقد تاریخ بود. در حالی که عبدالحسین میرزا فرمانفرما در نامه‌ای به زین‌العابدین خان اسعدالدوله دلیل تاریخ گذاری نامه‌های خود را در دو محل بعلاوه روی پاکت چنین ذکر می‌کند که اگر در نگاشتن تاریخ در یک جا اشتباه شود و مثلاً ربیع‌الاول را ربیع‌الاخر و یا ذیقعده را ذیحجه بنویسند همین اشتباه دوباره و سه باره نمی‌تواند تکرار شود. به عنوان شاهد صحت عرایضم دربارهٔ خط دو برادر فرمانفرما نمونه‌ای از خط عبدالحمید میرزا و نیز نمونه‌ای از خط عبدالحسین میرزا جهت مقایسه با آن به ضمیمه تقدیم می‌گردد. لذا این سفرنامه که عکس صفحاتی از نسخهٔ خطی آن درکتاب چاپ شده و به خط خوش و منشیانه است، خط یکی از دبیران ناصرالدوله است نه خط ناصرالدوله آنطور که آقای دریاگشت حدس زده‌اند (ص ۱۲۸).

مسئلهٔ دیگری که متن سفرنامهٔ صریحاً مشخص نمی‌سازد تاریخ تحریر آن است. استاد باستانی پاریزی و آقای دریاگشت بنابر دلایلی متقن تاریخ تحریر آن را حدود سال ۱۳۰۳ هـ.ق. حدس زده‌اند کاملاً صحیح است و نگارنده در این باره علاوه بر دلایلی که استاد باستانی و آقای دریاگشت ارائه فرموده‌اند. دلایل زیر را یادآور می‌شود.

۱ـ از قرائن چنین پیداست که در زمان تحریر این سفرنامه ابراهیم خان سعدالدوله بمی در قید

حیات نبوده است، چه سعدالدوله تا هنگام مرگش در ۱۳۰۱ هـ.ق. حکومت ایالت بلوچستان را علاوه بر نرماشیر و بم و تهرود و راین برعهده داشت و در زمان حیات سخت مورد تکریم و احترام ناصرالدوله بود. اگر در زمان این مسافرت ناصرالدوله، سعدالدوله زنده بود اشاره‌ای به او ناگزیر می‌نمود، امّا چنین اشاره‌ای در طول سفرنامه به چشم نمی‌خورد، لذا این سفرنامه مربوط به بعد از وفات ابراهیم خان یعنی بعد از سال ۱۳۰۱ است. به همین دلیل این حدس که این سفرنامه طی اولین سفر ناصرالدوله به بلوچستان نوشته شده است (ص ۱۲۹) درست نمی‌نماید، چه به موجب نامه‌هایی که از ناصرالدوله به سعدالدوله در دست است ناصرالدوله در آخرین سالهای حیات ابراهیم خان دست‌کم یک بار در اواخر ۱۲۹۹ یا ۱۳۰۰ به بلوچستان حداقل تا بمپور مسافرت کرده بود.

۲ـ پس از مرگ ابراهیم خان سعدالدوله در ۱۳۰۱ ابتدا عباس خان خواهرزاده و داماد ابراهیم خان منصب سرتیپی و پس از اندک مدتی فرمان حکومت بلوچستان را یافت، امّا اجل مهلتش نداد و در همان سفری که برای دریافت حکم حکومت بلوچستان به کرمان رفته بود ـ حدود شش ماه پس از مرگ ابراهیم خان ـ در مراجعت از کرمان به بم در بیابان از اسب فرو افتاد و درگذشت و در نتیجه هرگز نتوانست به عنوان حاکم به بلوچستان برود. ابراهیم خان پسر نداشت و تنها صاحب دو دختر بود از دو زن: از زنی کرمانی از طایفهٔ فرقانی بی‌بی فاطمه را داشت که ابتدا به همسری عباس خان پسرعمه‌اش درآمد و پس از مرگ عباس خان با زین‌العابدین خان ـ اسعدالدولهٔ بعدی ـ ازدواج کرد. وی از عباس خان مادر مرتضی قلی خان سعدالدولهٔ دوم که پس از مرگ زین‌العابدین خان اسعدالدوله در ۱۳۱۹ مدتی همراه با محمدخان اسعدالدولهٔ دوم پسر ارشد زین‌العابدین خان از زن اولش و علی خان اکرم‌السلطنه پسر ابراهیم خان میرپنجه برادر زین‌العابدین خان به اشتراک حکومت بلوچستان را داشتند و در ۱۳۲۴ هـ.ق. در حین جوانی در راه بلوچستان درگذشت. بی‌بی فاطمه همچنین مادر علی‌اکبر خان سالار اسعد (سالار بهزادی) از زین‌العابدین خان اسعدالدوله بود. دختر دیگر ابراهیم خان سعدالدوله گوهر تاج خانم مشهور به «خانم سعدالدوله» بود که مادر وی خواهر سلیمان خان عرب عامری ـ که بعدها بهجت‌الدوله لقب یافت ـ یعنی دختر اسحق خان عرب و نوهٔ ابراهیم خان عرب بسطامی بود. گوهرتاج خانم به عقد ازدواج پسردائی خود یعنی غلامحسین خان شوکت‌الممالک که بعدها لقب سردار مجلل گرفت و به همان لقب مشهور است، پسر سلیمان خان عرب درآمد، حاصل این ازدواج سه فرزند بود: حسین خان افتخار نظام، نصرت خانم ـ همسر مرحوم علی‌اکبر خان سالار اسعد (سالار بهزادی) و مادر مرحوم زین‌العابدین خان و آقایان ابراهیم خان و عیسی خان سالار بهزادی زید عمرهٔ ـ و فاطمه خانم که هر سه خواهر و برادر در سال ۱۳۳۷ هـ.ق. = ۱۲۹۷ خ. ۱۹۱۸ میلادی در اپیدمی مرگبار آنفلونزا در حیات پدر و مادر در طول یک هفته درگذشتند. ازدواج خانم سعدالدوله و غلامحسین خان سردار مجلل (عامری) به علت اختلاف زن و شوهر با شکست مواجه شد و پس از چند سالی بدون طلاق از هم جدا شدند. مرحوم سردار مجلل پس از درگذشت پدرش مرحوم سلیمان خان بهجت‌الدوله در سال ۱۳۲۵ هـ.ق. با دختر مرحوم عدل‌السلطنه اسفندیاری ـ که در ۱۳۲۶ یا ۱۳۲۷ لقب سردار نصرت گرفت و با همین لقب اخیر شهرت دارد ـ ازدواج نمود.

پس از مرگ عباس خان، زین‌العابدین خان عمه زادهٔ ابراهیم خان سعدالدوله (مادر زین‌العابدین خان دختر عمهٔ ابراهیم خان بود) که در حیات سعدالدوله از سرداران نظامی او و شدیداً مورد علاقهٔ او بود (ابراهیم خان در نوشتجات خود زین‌العابدین خان را همواره «نور چشم مکرم» و یا «نور چشم عزیزتر از جان» خطاب می‌کرد) همراه با برادرش ابراهیم خان که در حیات ابراهیم خان سعدالدوله نایب الحکومهٔ بمپور بود حکومت بلوچستان را عهده‌دار شدند. امّا چنین به نظر می‌رسد که پس از مرگ فیروز میرزا فرمانفرما در جمادی‌الثانی ۱۳۰۳ که گویا همواره فرزند خود ناصرالدوله را به تکریم و رعایت احترام و حفظ دوستی سران خاندان بهزادی نصیحت می‌نمود و یا به هر صورت از اواخر ۱۳۰۲ یا اوایل ۱۳۰۳ ناصرالدوله که از نفوذ روزافزون بهزادی‌ها در بلوچستان واهمه داشت و ضمناً از آنجا که جوان

بود و جویای نام و نیز مسلماً تحت تأثیر سعایت‌های بدخواهان فراوانی که بهزادی‌ها در شهر کرمان بین اهل دیوان داشتند (منجمله مرحوم احمد علی خان وزیری متوفی به سال ۱۲۹۵) و می‌خواست هم دماغ بهزادی‌ها را به خاک بمالد و هم به اولیا امور در تهران و نیز به مردم ثابت کند که خود او بدون بهزادی‌ها قادر به حکومت بر بلوچستان و حفظ نظم و امنیت و آرامش در آنجاست، شروع به بدرفتاری و بهانه‌جویی از زین‌العابدین خان و برادرش ابراهیم خان کرد؛ و سرانجام در ۱۳۰۴ و یا اواخر ۱۳۰۳ زین‌العابدین خان را از حکومت بم و بلوچستان عزل نموده و در ۱۳۰۴ پسر عم خود محمدحسن میرزا را که در همان سال برایش لقب حشمت‌السلطنه گرفت به حکومت بم و نرماشیر و ابوالفتح خان ترک سرتیپ قزاق را به حکومت بلوچستان منصوب کرد که نتیجهٔ این انتصاب شورش خطرناک و وسیعی بود که به مدت بیش از دو سال بلوچستان را فراگرفت و چیزی نمانده بود که به انتزاع بلوچستان از ایران منجر گردد، تا بالاخره ناصرالدوله پس از درخواستهای مکرر از زین‌العابدین خان و بالاخره گویا با فرستادن دستمال ابریشمین برای وی و ارسال قرآنی مُهر کرده، با این سوگند که تا زنده است و حکومت کرمان را دارد و به قول خودش «تازه حکومت هم نداشته باشد، مختصر اعتباری که در نزد ذات اقدس همایونی... دارد» بلوچستان تحت حکومت زین‌العابدین خان باشد، توانست زین‌العابدین خان را راضی به مداخله در امور نموده و بالاخره آنچه که در تاریخ بلوچستان به «بلوای ابوالفتح خانی» مشهور شد به دست زین‌العابدین خان که در آن هنگام عنوان «سردار بلوچستان» یافت و به کمک و همراهی برادرش ابراهیم خان فرو نشست که پرداختن به آن از حوصلهٔ این بحث بیرون است.

غرض از پرداختن اجمالی به تاریخچهٔ حکومت بلوچستان پس از مرگ سعدالدوله این بود که با تطبیق بعضی نکات سفرنامهٔ ناصرالدوله با وقایع آن ایام حدودی تقریبی برای تاریخ نگارش سفرنامه به دست آورد. از وقایعی که بدان اشاره شد می‌توان نتیجه گرفت که نگارش سفرنامهٔ مورد بحث به طور مسلم مربوط به قبل از سال ۱۳۰۴ است زیرا:

الف ـ در سفرنامه از ابوالفتح خان قزاق با عنوان «یاور» یاد شده است، حال آنکه بنا به روایت همهٔ اسناد ومتون تاریخی موجود ابوالفتح خان هنگامی که به حکومت بلوچستان رسید منصب سرتیپی داشت و در آن روزگاران مخصوصاً با توجه به تحولی که ناصرالدوله در حکومت بلوچستان بدان دست زده بود و حقاً باید از آن با عنوان «کودتا» یاد کرد جز آن نمی‌توانست باشد، یعنی ابوالفتح خان ترک وغریبه بجز با منصب حداقل سرتیپی قدرت حکومت بر بلوچستان را نداشت. از آنجا که حتی در آن زمان ابوالفتح خان یاور نمی‌توانست یکروزه ابوالفتح خان سرتیپ شود، لذا این سفرنامه را باید مربوط به حداقل یکی دو سال قبل از سال ۱۳۰۴ دانست.

ب ـ نویسندهٔ سفرنامه می‌نویسد: «... از اول سال تا حال همه وقت ابوالفتح خان یاور قزاق مأمور جمع‌آوری رعیت آنجا و حفظ امنیت قصرقند بود.» (ص ۸۱)، و چند سطر بعد نوشته است: «این چاکر ابوالفتح خان یاور قزاق را در اول سال فرستاده به رعیتهائی که بودند استمالت نموده...»، این عبارات به وضوح دلالت بر این دارند که ابوالفتح خان در آن هنگام حکومت بلوچستان را نداشته بلکه، از سوی ناصرالدوله و به ظن قوی به رغم زین‌العابدین خان و احتمالاً پس از ناآرامی‌هایی که ممکنست پس از بالا گرفتن اختلافات خوانین مکران که خود ناصرالدوله در صص ۸۱ـ۸۰ بدان اشاره دارد در مکران روی داده باشد، تنها جهت «حفظ امنیت قصرقند» و «استمالت رعیت‌ها» بدانجا اعزام شده بود و این خود دلیل روشن دیگری است که سفرنامه قبل از حکومت ابوالفتح خان در ۱۳۰۴ نوشته شده است.

ج ـ در جای جای سفرنامه ناصرالدوله بدون ذکر نام به تنقید و مذمت از حاکم بلوچستان ـ زین‌العابدین خان ـ پرداخته و از تعدیات وی نسبت به رعایا (ص ۷۷) عدم آگاهی وی از وضع و حال رعیت (ص ۸۱) و غیره، ظاهراً به عنوان «حسب حال» انتقاد نموده است. از این نکته شاید بتوان نتیجه گرفت که سفرنامه مربوط به اواخر ۱۳۰۲ یا اوائل ۱۳۰۳ باشد، یعنی زمانی که ناصرالدوله شروع به بهانه‌جویی از زین‌العابدین خان نموده و ... خواسته است [illegible]

نامهٔ خط عبدالحمید میرزا ناصرالدوله

تعویض وی را از حکومت بلوچستان فراهم آورد.

۳ـ نکتهٔ مهم دیگری که مشخص کنندهٔ تاریخ تقریبی این سفرنامه است اشارهٔ ناصرالدوله به مالکیت ابراهیم خان سعدالدوله در قریهٔ دارزین است. این نکته در درجهٔ اول از نظر شخص نگارنده جالب بود، چه تا به حال به استناد آخرین سندی که اینجانب در این مورد ملاحظه نموده بود (صورت درآمد املاک ابراهیم خان سعدالدوله در سال ۱۲۹۵) وی را تنها مالک دو یا چهار دانگ از قریهٔ دارزین می‌دانستم؛ امّا از نوشتهٔ ناصرالدوله چنین برمی‌آید که در زمان تحریر این سفرنامه هر شش دانگ قریهٔ مزبور در مالکیت ابراهیم خان بوده است و ظاهراً سعدالدوله در شش سال آخر حیات خود دو یا چهار دانگ باقی دارزین را نیز خریده بود. امّا آنچه که از نظر تعیین تاریخ این سفرنامه مهم است جریانی است که پس از مرگ ابراهیم خان در ۱۳۰۱ به وقوع پیوست. از آنجا که پرداختن به تمامی ماجرا از حوصلهٔ این بحث خارج است اجمالاً اشاره می‌شود که پس از مرگ سعدالدوله، ناصرالدوله با جعل سند (روایتی که در بم رایج است) یا به موجب سندی که ابراهیم خان در ۱۲۹۷ به فیروز میرزا فرمانفرما سپرده بود (آنچه که از سفرنامهٔ فیروز میرزا استنباط می‌شود) و یا تلفیقی از هر دو صورت، یعنی از آنجا که سند ابراهیم خان نزد فیروز میرزا ـ در باب تأمین محلی برای کسری مواجب سپاهیان ابراهیم خان و تعهد وی که اگر دیوان قبول نکند خود او بپردازد ـ سندی خصوصی مشروط و مبهم بوده و ناصرالدوله نمی‌توانسته به آن استناد کند، با همکاری یکی از منشی‌های سعدالدوله دست به جعل سند به اصطلاح «محکمه پسندی» زد (که این صورت سوم به نظر نگارنده صحیح‌تر و قابل قبول‌تر می‌رسد). به هرحال به موجب این سند ابراهیم خان را چهل هزار تومان به دیوان بدهکارنشان می‌دهند. این مسئله باعث می‌شود که حدود یک سال و یا اندکی بیشتر تمامی املاک ابراهیم خان در توقیف دولت بوده تا به حساب‌های دیوانی او رسیدگی شود و سرانجام در ۱۳۰۳ دولت قسمت عمدهٔ املاک ابراهیم خان را چون دارزین، ضیاءآباد نرماشیر، علی‌آباد، حاجی‌آباد،... وغیره را بابت بدهی ـ گویا واهی ـ اومتصرف شده و این املاک به صورت خالصهٔ دولتی درمی‌آیند و بعداً توسط دولت به فروش می‌رسند. آنطورکه از روایت سفرنامه برمی‌آید در تاریخ تحریر این سفرنامه هنوز تکلیف این اختلاف حساب روشن نشده بود و ناصرالدوله دارزین را ملک ابراهیم خان سعدالدوله ذکر می‌کند، یعنی به احتمال قوی در اواخر ۱۳۰۲ یا اوائل ۱۳۰۳ هـ.ق.

با مشخص شدن این حدود تقریبی ـ یعنی از حدود مثلاً رمضان ۱۳۰۲ تا جمادی‌الاول ۱۳۰۳ ـ اینک می‌توان اولاً باتوجه به اینکه در آن روزگاران فصل مسافرت حکام کرمان به بلوچستان همیشه به علت وضع هوا، سه ماههٔ زمستان بوده و ثانیاً با استناد به متن سفرنامه که در یکی دو مورد اشاره به فصل سال می‌کند، منجمله می‌نویسد که پانزدهم جدی = ۱۵ دی ماه در بم بوده (ص ۶۰) سوم دلو = ۳ بهمن را در کوچه گردان (ص ۶۷) و چهل و پنج روز مانده به نوروز = ۱۵ بهمن را در قصرقند (ص ۸۱)، تاریخی که اینجانب آن را تقریباً دقیق تصور می‌کنم برای این سفرنامهٔ به دست داد، طبق محاسبهٔ تقریبی نگارنده اول دی ماه ۱۲۶۴ خورشیدی برابر بوده است با دوم صفر ۱۳۰۳ یعنی طبق تاریخهایی که در متن سفرنامه ارائه شده است می‌توانیم فرض کنیم که مسافرت ناصرالدوله حدود هشتم یا نهم دی ماه ۱۲۶۴ خ. = ۱۰ یا ۱۱ صفر ۱۳۰۳ هـ.ق. آغاز شده و حدود پانزدهم اسفندماه آن سال یعنی تقریباً هیجدهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۳ به کرمان مراجعت نموده است (البته با این فرض که نویسنده درمراجعت به کرمان با سرعت بیشتری راه می‌پیموده و از توقف در محال مختلف که قبلاً مورد بازدید وی قرار گرفته بودند ـ البته اگر از همان راه آمدن بازگشته باشد نه از راه رودبار و جیرفت ـ خودداری می‌کرده است). به نظر اینجانب فعلاً تا بدست آمدن نشانه‌هایی برای تعیین دقیق‌تر این سفرنامه، تاریخ فوق یعنی اوائل صفر ۱۳۰۳ تا حدود بیستم ربیع‌الثانی آن سال را می‌توان تاریخ تحریر این سفرنامه که بدون شک و شبهه به عبدالحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرما تعلق دارد، دانست.

بعد از پرداختن به مسئلهٔ هویت مؤلف و تاریخ تحریر سفرنامه نکاتی چند دربارهٔ مقدمهٔ فاضلانهٔ

استاد باستانی پاریزی و حواشی و توضیحاتی که آقای دریاگشت در مورد بعضی نامها که در متن سفرنامه آورده شده مرقوم نموده‌اند به نظر نگارنده می‌رسد که اشاره به آنها بی‌فایده نمی‌تواند باشد. پیرامون مقدمهٔ استاد باستانی پاریزی در اینجا با نهایت احترام به توضیح مختصری دربارهٔ یکی دو نکته می‌پردازم.
یکی در مورد سؤالی است که گویا برای استاد پیرامون تاریخ انتصاب سطوت الممالک هشترودی به حکومت بلوچستان پیش آمده بود (حاشیهٔ ص ۴۳). در پاسخ سؤال یادآور می‌گردد که میرزا هاشم خان سطوت‌الممالک هشترودی در ۱۳۱۶ هـ.ق. توسط غلامرضا خان آصف‌الدوله و ابتدا گویا با عنوان نایب‌الحکومه و پس از چندی به عنوان حاکم و جانشین زین‌العابدین خان اسعدالدوله به بلوچستان فرستاده شد. با آنکه می‌ترسم این نوشته بیش از آنچه باید به درازا کشد، امّا گفتنی است که آصف‌الدوله به هیچ عنوان نظر مساعدی با زین‌العابدین خان اسعدالدوله نداشت. این امر معلول چندعلت بود: اولاً آصف‌الدوله خود با خیلی از منسوبین و بستگان منتظرالمقام و منتظرالحکومهٔ خویش به حکومت کرمان آمد؛ در نتیجه حکام و امرای ولایات و بلاد همه ـ یا اکثر قریب به اتفاق آنها ـ معزول شده و بستگان و کسان خود آصف‌الدوله عهده‌دار حکومت‌های کوچک و بزرگ شدند از جمله برادر آصف‌الدوله یعنی معزالدوله به حکومت بم رسید و منسوب دیگرش هم لقب امیرالملک و هم حکومت سیرجان گرفت و داستان ملائی که اسفندیار خان بچاقچی بر سر این امیرالملک آورد از خواندنیهای تاریخ است که در تاریخ وزیری که به اهتمام و تصحیح خود استاد به چاپ رسیده است به شیرینی بازگو شده است.
در این میان حکومت بلوچستان که مهمترین حکومت‌های ایالت بوده و خود درواقع ایالتی به شمار می‌رفت، نصیب میرزا هاشم خان سطوت‌الممالک هشترودی شد که به نظر می‌رسد از همهٔ همراهان پرمدعای آصف‌الدوله کم‌ادعاتر و اصولاً برای چنان منصب خطیری نامناسب‌بوده است. علت انتصاب اوهم به نظر نگارنده همین خصوصیات اخلاقی او بود. چون آصف‌الدوله با همهٔ نظر نامساعدی که با اسعدالدوله داشت، از میزان قدرت و نفوذ وی در بلوچستان بخوبی آگاه بود و به همین ملاحظه حداکثر سعی خود را در حفظ روابط ظاهری با او به عمل می‌آورد و با وجود آنکه اسعدالدوله از حکومت بلوچستان برکنار بود ریاست قشون گرمسیری را بر عهده داشت؛ آصف‌الدوله مکرراً به سطوت الممالک توصیه و تأکید می‌کرد که امور حکومت را با نظر و با مشورت با اسعدالدوله اداره کند؛ از سوی دیگر از آنجا که اسعدالدوله اینک دربم متوقف بود و حکومت بم را معزالدوله برادر آصف‌الدوله داشت.

آصف‌الدوله در این خیال بود که اسعدالدوله به تدریج در بم زیر نفوذ معزالدوله قرار گرفته و در نتیجه کم‌کم زمینهٔ مناسب برای حکومت معزالدوله در بلوچستان فراهم آید. امّا اسعدالدولهٔ مغرور، نه فقط به معزالدوله که به خود آصف‌الدولهٔ متکبر نیز شدیداً بی‌اعتنایی می‌کرد و همین امر خود بر کدورت بین آصف‌الدوله و اسعدالدوله می‌افزود. گذشته از این مسایل دلیل مهم دیگری نیز برای این عدم حسن ظن آصف‌الدوله به اسعدالدوله وجود داشت: آصف‌الدوله که بعد از قریب به هیجده سال حکومت متوالی خاندان فرمانفرما (فیروزمیرزا در ۱۲۹۶ به حکومت کرمان رسید و پس از او دو پسرش تا آغاز سال ۱۳۱۴ ـ بجز کمتر از یک سال حکومت صاحبدیوان ـ حکومت کرمان را بر عهده داشتند، در ۱۳۱۴ هم بهجت‌الملک ـ سردار معتضد بعدی ـ پیشکار عبدالحسین میرزا به نیابت از سوی فرمانفرما حکومت کرمان را در دست داشت) به حکومت کرمان منصوب شده بود. از ابتدای ورود خود به کرمان به دلایل متعدد شروع به مخالفت با طرفداران فرمانفرما و کوتاه‌کردن دست آنها از مناصب حکومتی نمود و از آنجا که وی اسعدالدوله را نیز از طرفداران پروپاقرص و وفادار فرمانفرما تصور می‌کرد، با نظر بی‌اعتمادی به او می‌نگریست. مسائل فوق من حیث‌المجموع دلایل مخالف آصف‌الدوله با زین‌العابدین خان اسعدالدوله و انتصاب سطوت‌الممالک به حکومت بلوچستان به حساب می‌آیند.
تذکر نکتهٔ کوچک دیگری در اینجا و رفع اشتباهی، که آنهم ناشی از اشتباه علاءالملک در سفرنامه‌اش می‌باشد بی‌مناسبت نیست و آن اینکه زین‌العابدین خان اسعدالدوله برخلاف آنچه که استاد

در ص ۴۴ مقدمه ذکر نموده‌اند برادرزادهٔ ابراهیم‌خان سعدالدوله نبود، بلکه همانطور که قبلاً اشاره شد عمه‌زاده یا دقیق‌تر گفته باشیم، نوهٔ عمهٔ سعدالدوله و بعداً داماد او بود.

نکتهٔ مهم‌تری که تذکرش را واجب می‌شمارم در مورد مطلبی است که استاد در ص ۴۳ مقدمه بدینگونه عنوان فرموده‌اند: «... البته کوششهای ابراهیم خان بمپی حاکم بم وایستادگی در مقابل انگلستان هیچ نتیجه نداد...» در این باره لازم به تذکر است که ایستادگی ابراهیم خان در برابر نقشه‌های انگلستان در منطقهٔ بلوچستان نه تنها باعث شد که علیرغم خواست و نظر انگلستان مناطق وسیعی در شرق بلوچستان ایران ـ یعنی در غرب کلات که درآن زمان تحت‌الحمایهٔ رسمی حکومت هند انگلیس بود و بعداً با نام بلوچستان انگلیس ضمیمهٔ هند انگلیس شد ـ چون منطقهٔ سرحد که در دست سردار سعید خان کُرد عامل رساندن اسلحه و توپخانهٔ انگلیس به آقاخان محلاتی در شورش آقاخان در ۵۶-۱۲۵۵ منطقهٔ پیشین اسفندک، بُلیده و غیره که همه مورد ادعای خان کلات بودند به خاک ایران مُنضم شوند، بلکه در دو مورد خاص شکست‌های سختی نه فقط به نقشه‌ها و مطامع استعماری انگلیس، بلکه به حیثیت و پرستیژ آن ابرقدرت زمان وارد آورده مانع از انتزاع بخش مهمی از خاک ایران گردد. لازم به یادآوری است که ابراهیم خان شدیداً با تحدید رسمی مرزهای بلوچستان که مانع توسعهٔ دامنهٔ فتوحات وی به سوی شرق می‌شد مخالف بود، چه او نیز مانند میرزا تقی خان امیرکبیر و عباس میرزا نایب‌السلطنه حد طبیعی شرقی ایران را رود سند می‌دانست.

نخستین ضربهٔ مستقیم ابراهیم خان به نقشه‌ها و به حیثیت انگلستان در منطقه بلافاصله پس از آنکه هیأت انگلیسی به سرپرستی فردریک گلداسمید ژنرال تلگرافخانهٔ انگلیس در کمیسیون حکمیت مرزی ایران و کلات در ۱۲۸۸ هـ.ق = ۱۸۷۱ میلادی بلوچستان را به قصد تهران ترک گفتند صورت گرفت. گلداسمید که دریافت با حضور ابراهیم خان موفق برآوردن نظریات دولت انگلیس نمی‌شود فیصلهٔ کار را با موافقت وزارت خارجهٔ ایران به تهران موکول نمود و در اوائل ژوئن بلوچستان را ترک گفت. به محض عزیمت هیأت انگلیسی، ابراهیم خان منطقهٔ کوهک را که مهمترین منطقهٔ مورد اختلاف طرفین بود و مالکیت آن از اهمیت زیادی برخوردار بوده و متضمن نفوذ و موقعیت مستحکم نظامی حکومت مالک آن از بلوچستان تا سیستان بود و حُکم انگلیسی آن را جزو خاک کلات قلمداد کرده و به هیچ روی حاضر به واگذاری آن به ایران نمی‌شد به زور شمشیر به نام ایران تصاحب کرد. در تهران هنگامی که گلداسمید در ماه اوت رأی و نقشهٔ حکمیت خود را تسلیم ناصرالدینشاه نمود، ظاهراً شاه و دولت و سفارت انگلیس و هیأت حکمیت هنوز از عمل ابراهیم خان بی‌خبر بودند. شاه در چندین جلسه مکرراً از ژنرال انگلیسی خواهش و درخواست نمود که کوهک به ایران واگذار شود، امّا گلداسمید هربار خواهش شاه ایران را مؤکداً رد نمود. (شادروان محمود محمود تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۴، به نقل از گلداسمید). سرانجام هنگامی که انگلیسی‌ها از ماوقع باخبر شدند بدون آنکه اصلاً به روی خود بیاورند (چه اذعان به آگاهی از تصرف کوهک توسط ایران به منزلهٔ شناخت دو فاکتوی این تصرف بود) با نمایش کمال سعهٔ صدر حاضر شدند به خاطر شاه ایران مسئلهٔ کوهک را عجالتاً مسکوت بگذارند! امّا مؤلفین انگلیسی چون لرد کرزن و سرپرسی سایکس و نیز سنت جان لووت و ایوان اسمیت که هر دو عضو هیأت حکمیت انگلیسی بودند در نهایت انصاف عین جریان را در نوشته‌های خود منعکس نمودند. من جمله سایکس در «ده هزار میل در ایران» وجود ابراهیم خان در مسند حکومت بلوچستان را در آن هنگام خوشبختی ایران دانسته است. امّا بسیار مهمتر از مسئلهٔ کوهک طرحی بود که انگلیسی‌ها چند سالی قبل از آن برای مرزهای شرقی بلوچستان ایران ریخته بودند و فقط و فقط به علت وجود ابراهیم خان و توسعهٔ دامنهٔ فتوحاتش به سوی شرق وانضمام بخش بزرگی از مناطق شرقی و جنوب شرقی بلوچستان به خاک ایران به دست این سردار بزرگ ایرانی در اجرای آن نقشهٔ شوم ناکام ماندند.

گلد اسمید در مقدمه‌ای که برکتاب سنت جان لووت و ایوان اسمیت نگاشته فاش می‌سازد که

هنگامی که به عنوان مأمور تلگرافخانهٔ هند و اروپ مشغول شناسایی منطقهٔ بلوچستان بوده، نقشه‌هایی تهیه کرده بود که براساس آنها قرار بوده است خطی که از «... در حدود طول ۵۹ درجه کشیده شده و تا حدود ۵۴ درجه و ۵۰ ثانیه به سمت مغرب امتداد داشته، خط مرزی ایران از حدود سیستان تا اقیانوس هند را تشکیل دهد! (محمود محمود تاریخ روابط سیاسی، ج ۳، ص ۹۷۰ به نقل از گلداسمید). مراجعه به نقشه مشخص می‌سازد چنین خطی نه فقط تمامی بلوچستان حالیه، بلکه قسمت اعظم منطقهٔ نرماشیر بم، قسمت اعظم منطقهٔ رودبار جیرفت و نیز بندرعباس را از ایران منتزع ساخته، با فاصلهٔ بسیار کوتاهی از شرق شهر بم به سمت جنوب غربی امتداد یافته، در شرق بندر لنگه به دریا می‌خورده است! تنها وجود ابراهیم خان در حکومت بلوچستان بود که باعث شد حُکّم انگلیسی حتی جرأت مطرح کردن چنین طرح مضحکی را که به هرحال پس از فتوحات وسیع ابراهیم خان منتفی بود در خود نیابد. امّا متأسفانه حق این سردار بزرگ ایرانی چنانکه درخور و شایستهٔ اوست هرگز از سوی مؤلفین و مورخین خود ما ادا نشده سهل است، بنابرشیوهٔ خیر مرضیه‌ای که بخصوص در آن ایام رایج بود بسیاری از خدمات بزرگ و درخشان وی نیز به نام حکّام کرمان که مسلماً از نفود بیشتری در دربار و دیوان برخوردار بودند ثبت گردیده است و آنچه که تاکنون تاحدی باعث روشن شدن حقایق خدمات وی گردیده همان نوشته‌های مؤلفین خارجی و بخصوص انگلیسی است.

ضربهٔ دیگر ابراهیم خان بر منافع و نقشه‌های استعماری انگلیس در منطقه به فاصلهٔ کوتاهی پس از جریان کوهک فرود آمد. بندر چابهار در آن تاریخ قریب به یک قرن بود که از سوی شاه ایران به امام مسقط اجاره داده شده بود (نخستین بار کریم خان که به هرحال حد شرقی قلمرو سلطنتش از خاک نرماشیر فراتر نمی‌رفت چابهار را به اجاره داد، کریم خان به این ترتیب با زیرکی تمام مالکیت خود را بر منطقه‌ای که کوچکترین تسلطی بر آن نداشت به ثبوت رسانید!). اینک در ۱۲۸۸ یا ۱۲۸۹ مدّت طولانی اجاره و تشویق و حمایت انگلیسی‌ها اعراب مسقط را به فکر ادعای مالکیت چابهار انداخته بود. انگلیس تسلط بر این بندر بسیار مهم استراتژیک و تجاری را چه مستقیماً، چه توسط امام مسقط که درواقع کارگزار و خادم وفادار انگلیس بود برای منافع و موقعیت استراتژیک خود در منطقه ضروری تشخیص داده بود. ابراهیم خان که بعد از ماجرای کمیسیون مرزی بیش از پیش به اهداف انگلیس در منطقه بدبین شده بود و نسبت به راه‌حل‌های دیپلماتیک ایمانی نداشت چابهار را با نیروی نظامی متصرف شده، اعراب را از آنجا بیرون راند و بار دیگر انگلیس را در برابر عمل انجام شده قرار داد. شدت ناراحتی انگلیسی‌ها از این اقدام ابراهیم خان را می‌توان از عبارتی که شادروان محمود از گلداسمید نقل نموده دریافت: «... چون در این موقع [هنگام تشکیل کمیسیون مرزی ۱۲۸۸] کمیسر انگلیس دستور برای مداخله نداشت در تعیین حدود سرحدی [چابهار]... اقدامی ننمود. امّا دولت ایران از موقع استفاده نموده، [چابهار] را متصرف شد و از طرف خود حاکم تعیین نمود و اعراب را بیرون کرد. ما انگلیسی‌ها این اقدام ظالمانهٔ دولت ایران را تأیید نمی‌کنیم، چونکه مطابق با عدل و انصاف نیست [!]» (تاریخ روابط سیاسی، ج ۳، ص ۹۷۵).

به دنبال فتوحات کوهک و چابهار توسط ابراهیم خان (که در بسیاری از منابع ایرانی آن زمان و به تبع آنها در اکثر تألیفات جدید این فتوحات به حاکم وقت کرمان نسبت داده شده، در صورتی که حداقل در یک مورد ـ فتح کوهک ـ ابراهیم خان حتی بدون اطلاع و در جریان گذاشتن حاکم کرمان و کاملاً خودسرانه دست به آن عمل زد) از طرف ناصرالدین شاه به وی لقب سعدالدوله داده شد و تقدیر نامه‌ای توسط شاه برای وی فرستاده شد که اگر طعمهٔ موش و سوسک نشده باشد هنوز موجود است و استاد باستانی نیز بدان اشاره فرموده‌اند. لذا باید اذعان نمود که فرمایش استاد باستانی کمی بی‌انصافی بوده و ایستادگی ابراهیم خان سعدالدوله در برابر انگلیسی‌ها ونقشه‌های استعماری آنها باعث نجات بخش بزرگی از خاک ایران شد و اگر نبود رشادت و پایمردی این سردار بزرگ ایرانی به احتمال بسیار زیاد اینک خط مرزی جنوب شرق ایران از همان خط ۵۹ درجه شروع و در طول خط ۵۴ درجه و ۵۰ ثانیه

به دریا می‌پیوست!

* * *

□ ـ نکاتی که ضرورت دارد دربارهٔ متن کتاب گفته شود عبارت است از:

□ ـ نویسندهٔ سفرنامه در نخستین صفحهٔ سفرنامهٔ خود (ص ۵۳ کتاب) به قنات سلسبیل کرمان اشاره نموده، این قنات از مستحدثات مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله، نیای خاندان ابراهیمی کرمان که از ۱۲۱۸ تا ۱۲۴۰ هـ.ق. حکومت کرمان را برعهده داشت می‌باشد. این قنات در باغ سلسبیل مظهر می‌شود و این باغ با عمارات واقع در آن در میدان ورودی جنوب غربی کرمان که اخیراً به نام خواجوی کرمانی نام‌گذاری گردید، متعلق به خانوادهٔ سرکار آقا ابراهیمی بوده است.

□ ـ در همان صفحه (ص ۵۳) نویسنده از قریهٔ عرب‌آباد در نزدیکی ماهان نام می‌برد. این عرب‌آباد آن نیست که در حاشیه توضیح داده شده است. عرب آباد مورد اشاره مؤلف سفرنامه همانگونه که از متن سفرنامه نیز به وضوح آشکار است در نزدیکی ماهان و سه گج ده کوهستانی کوچکی است.

□ ـ در ص ۵۸ متن کتاب از محلی بنام خواجه عسکر در نزدیکی بم نام برده شده است و توضیحی که دربارهٔ آن داده شده زائدست و ارتباطی به محل ندارد و همینطورست دربارهٔ قریهٔ میرآباد (ص ۶۱) دومین منزل بعد از شهر بم و نهمین منزل از کرمان.

□ ـ مؤلف از مزرعهٔ کوچکی به نام اسپایگان (اگر درست خوانده شده باشد) (ص ۷۵) نام می‌برد نزدیک ریگو، سه منزلی بمپور به چابهار، ولی اینکه ذیل شمارهٔ ۸۳، ص ۱۱۶ توضیح داده شده! «شاید همان اسپیکان تابع بم باشد» مناسبت ندارد.

□ ـ در مورد توضیح ایشان ذیل شمارهٔ ۹، ص ۹۹، دربارهٔ صورت اصلی و ریشهٔ نام قریهٔ «سه گج» (Segoç) به نظر نمی‌رسد که این نام ارتباطی به کچ، یاکَج، یاگیج، در مُکران داشته باشد، و با «گنج» هم ارتباطی ندارد. ظن نگارنده آنست که صورت اصلی و صحیح نام این قریهٔ خوش آب و هوا در پانزده کیلومتری شرق ماهان همان «سه کُنج» (Sekondj) است که کنایه‌ای از محل ذبح آن می‌تواند باشد.

□ ـ دربارهٔ توضیحی که آقای دریاگشت ذیل شمارهٔ ۱۶، ص ۱۰۱، دربارهٔ زین‌العابدین خان داده‌اند باید گفت زین‌العابدین خانی که مؤلف سفرنامه در ص ۵۴ به عنوان مالک عرب‌آباد به او اشاره می‌کند، زین‌العابدین خان اسعدالدوله داماد ابراهیم خان سعدالدوله و حاکم بلوچستان نیست و زین‌العابدین خانی هم که آقای دریاگشت به نقل از جغرافیای کرمان نوشته‌اند «عامل مالیات راور» بوده است نیست (زین‌العابدین خان راوری نوهٔ میرزا شفیع خان معروف بود) بلکه این زین‌العابدین خان مالک عرب‌آباد، همانطور که مؤلف خود توضیح داده است برادر زادهٔ سلیمان خان عرب عامری ـ بهجت‌الدوله و از طایفهٔ عرب عامری بسطامی و از نوادگان ابراهیم خان عرب بسطامی بوده است، پس توضیحات زیر بر این شناخت بهتر سلیمان سرتیپ (حاشیهٔ شماره ۱۷) مفید تواند بود.

هر دو سلیمان خان که آقای دریاگشت اشاره فرموده‌اند ـ حاجی سلیمان خان سرتیپ بهجت‌الدوله و سلیمان خان یاور ـ یک نفرند که همان سلیمان خان بهجت‌الدوله است. سلیمان خان پسر اسحق خان پسر ابراهیم خان عرب بسطام بود که خواهر وی یعنی دختر اسحق خان را ابراهیم خان سعدالدولهٔ بمی به زنی گرفت. ابراهیم خان برادر زن را در کف حمایت خود قرار داد و در مدت سی سالی که سعدالدوله حکومت بلوچستان را برعهده داشت، سلیمان خان همیشه با او و از نزدیکترین و مورد اعتمادترین افراد و بستگان وی محسوب می‌شد. ابراهیم خان برای قریب به بیست سال فرماندهی ساخلوی بمپور مرکز بلوچستان را که پس از فرماندهی و ریاست کل قشون بلوچستان که برعهدهٔ خود ابراهیم خان بود مهمترین پست نظامی در منطقه بشمار می‌رفت به سلیمان خان واگذار نمود. در ۱۲۸۵ که گلداسمید پس از امضاء قرارداد کشیدن خط تلگراف از جاسک به کراچی از طریق جنوب بلوچستان مأمور تعیین خط

سیر سیمهای تلگراف شد، ابراهیم خان که از مخالفین سرسخت کشیدن خط تلگراف توسط انگلیسی‌ها بود و باز شدن پای انگلیسی‌ها آنهم بطور رسمی و با اجازهٔ دولت درمیان طوایف بلوچ و مناطق بلوچستان ایران راکه به تازگی با زور شمشیر و نیروی تدبیر خود او به قلمرو حکومتش منضم شده بودند صلاح نمی‌دانست، در ابتدا سعی کرد با ترسانیدن گلد اسمید و عدم تضمین امنیت او و دیگر مأموران انگلیسی و خطوط تلگرافشان سنگی در راه کار و نیز گردش گلداسمید در بلوچستان بیاندازد؛ امّا حریف انگلیسی نیز بیدی نبود که از این تهدیدات بلرزد و ابراهیم خان سرانجام مجبور به گردن نهادن به حکم دولت مرکزی شد و در نتیجه سلیمان خان راکه در آن هنگام منصب یاوری (معادل سرگردی در نظام جدید) داشت و فرماندهٔ ساخلوی بمپور بود و بیش از هرکسی مورد اعتماد ابراهیم خان بود با سی سوار مأمور محافظت وهمراهی گلداسمید نمود تا در ضمن مراقب اقدامات و تماس‌های گلداسمید باسرداران و خوانین بلوچ باشد. گذشته از آن سلیمان خان همیشه در مواردی که ابراهیم خان به علل مختلف در محل حاضر نبود به عنوان نمایندهٔ وی مأمور پذیرایی و همراهی شخصیت‌هایی که به بلوچستان می‌آمدند بود منجمله در سفر فیروز میرزا فرمانفرما به آن دیار در ۱۲۹۷ که ابراهیم خان به فرونشاندن طغیان بشاگردی‌ها و بهارلوها که در فارس طغیان کرده و به منطقهٔ میناب و کوههای بشاگرد رفته بودند مشغول بود ـ سلیمان خان که در آن هنگام منصب سرهنگی داشت در بلوچستان از طرف ابراهیم خان مأمور پذیرایی و همراهی فرمانفرما بود. سلیمان خان چند سالی بعد سرتیپ شد و لقب بهجت‌الدوله گرفت. وی مردی ثروتمند بود و از شخصیتهای متنفذ کرمان محسوب می‌شد؛ به عمران و آبادی علاقهٔ فراوان داشت و عمارات عام‌المنفعهٔ فراوان احداث نمود، منجمله آب انباری در بمپور که فیروز میرزا فرمانفرما در سفرنامهٔ خود بدان اشاره می‌کند و کاروانسرا و آب انباری در چهل پایه، سر راه طبس به راور (اینک راه فردوس به راور) که افضل‌الملک از آن نام برده است. سلیمان خان برادری نیز بنام حاج محمدکریم خان داشت. حاجی سلیمان خان بهجت‌الدوله حدود سال ۱۳۲۴ هـ.ق. درگذشت. از وی سه پسر باقی ماند: غلامحسین خان شوکت‌الممالک که پس ار مرگ پدر ابتدا لقب بهجت‌الدوله یافت و بعداً حدود ۱۳۲۹ هـ.ق. به سردار مجلل ملقب گردید و بیشتر با همین لقب اخیر شناخته می‌شود. وی چنانکه قبلاً نیز اشاره شد داماد ابراهیم خان سعدالدوله بود یعنی گوهرتاج خانم مشهور به «خانم سعدالدوله» راکه دختر عمهٔ وی نیز بود در عقد ازدواج خود داشت و سپس در ۱۳۲۵ با دختر سردار نصرت اسفندیاری ـ عدل‌السلطنهٔ آن زمان پسر مرتضی قلی خان وکیل‌الملک دوم ـ ازدواج کرد. مرحوم سردار مجلل در ۱۳۱۷ شمسی درگذشت. پسر دوم سلیمان خان بهجت‌الدوله، حاجی اسماعیل خان بودکه ابتدا شوکت‌السلطان لقب داشت و پس ار فوت پدر و ملقب شدن برادر ارشد به لقب پدر شوکت‌الممالک لقب گرفت. سومین پسر سلیمان خان مرحوم اسحق خان شوکت نظام بود که در ۱۳۲۷ شمسی وفات یافت.

☐ ـ ذیل شمارهٔ ۱۹، ص ۱۰۲، در مودر کوه هزارتوضیح داده شده است: «... در رسالهٔ سوم بلوچستان (۱۲۸۹) جائی که در یک فرسخی بزمان واقع شده «کوه مزار» معرفی می‌کند؟» کوه «مزار» در بزمان بلوچستان است و طبعاً غیر ازکوه «هزار» در منطقهٔ راین کرمان است.

☐ ـ مؤلف سفرنامه در ص ۵۵ اشاره به «سازد» بستن ممر یکی از قنوات می‌کند. «سارد» اصطلاحی محلی در حدود کرمان و بم است و همانطور که مؤلف سفرنامه نیر توضیح داده است منظور از آن رسوبات نمکی است که ار آبهای شور باقی می‌ماند. این «ساردها» یا رسوبات نمکی گاهی در مجاری قنواتی که آبشان شور است به حدی است که موجب مسدود شدن مجرای قنات می‌شود و به همین علت در اینگونه قنوات هرچند وقت یکبار ـ هرسال یا دو سالی یک مرتبه ـ همانگونه که در قنوات دیگر به لای روبی می‌پردازند در آنها اقدام به «ساردشکنی» می‌کنند. سارد اصطلاحی عمومی است. یعنی تنها به رسوبات نمکی قنوات اطلاق نمی‌شود، بلکه مثلاً به رسوب نمکی هم که از تبخیر آب شور در کتری باقی می‌ماند سارد می‌گویند.

□ ـ در ص ۵۷ متن کتاب مؤلف سفرنامه به یکی از باورهای عمومی مردم منطقه در آن زمان اشاره کرده و می‌نویسد که «مشهور است دامنهٔ کوه هزار به جبل نهاوند کشیده می‌شود»، و مصحح ارجمند ذیل شمارهٔ ۲۶، ص ۱۰۳ نوشته‌اند که جبل نهاوند شناخته نشد. ظن قوی آنست که منظور از جبل نهاوند کوههای اطراف نهاوند و منطقهٔ لرستان از سلسله کوههای زاگرس بوده است و در آن زمان عموم مردم کوه هزار و کوههای لاله‌زار را پیوسته به کوههای زاگرس می‌پنداشته‌اند.

□ ـ در ص ۵۶ متن کتاب نویسندهٔ سفرنامه دربارهٔ تهرود می‌نویسد: «... جنگل از شوره گز هم دارد»، و نیز در ص ۶۱ آمده است که «.... در عرض راه تک تک درختهای جنگلی دیده می‌شود، از قبیل: ....شوره گز» در هر دو مورد عبارات به اندازهٔ کافی روشن بوده و به وضوح در مورد یک درخت و گیاه نوشته شده‌اند. امّا مصحح ارجمند ذیل شمارهٔ ۲۹، ص ۱۰۴، و نیز شمارهٔ ۵۰، ص ۱۰۸، شوره گز را آبادی شوره گز، یا بقول ایشان «دهستان شوره گز» بر سر راه بم به زاهدان تصور فرموده‌اند. شوره‌گز یا شورگز درختچه‌ای است که در بیابانهای بم و نرماشیر و بلوچستان می‌روید در مقابل گز شیرین یا گزانگبین که از صمغ شیرین آن شیرینی گز تهیه می‌شود. بدیهی است که صمغ این یک شور است. ضمناً شکست ابراهیم خان سعدالدوله در محل شورگز نه از یاغیان بلوچ که از راهزنان براهوئی افغانستان بود و اینها طبق نوشتهٔ سایکس در ۱۸۸۱ م (۱۲۹۸ ق) تا حوالی ورامین و نزدیک تهران به راهزنی و غارت مشغول شده بودند.

□ ـ در ص ۵۷ نام آبادیهای نکور (Nakur) (از دهات منطقهٔ تهرود نزدیک جادهٔ کرمان ـ بم) و قصرمیان (در حدود ۱۲ یا ۱۳ کیلومتری غرب نکور) مکور و قصرخان آمده است.

□ ـ در ص ۵۹ امامزاده اسیری بم را امامزاده اکبری خوانده‌اند. در همان صفحه امامزاده زید را شاید به علت اشتباه درحروفچینی زیدان نوشته‌اند که کاملاً واضح است «ان» ضمیر اشارهٔ آن و مربوط به دنبالهٔ عبارت است.

□ ـ درص ۶۱ نام قریهٔ قطب‌آباد در نرماشیر را خطیب‌آباد خوانده‌اند. ضمناً درهمان صفحه نام قریهٔ جرجان اشتباه بوده و جرجند (Jorjend) صحیح است.

□ ـ در ص ۸۶ وشنام (Vashnam) (حدود سی کیلومتری شمال شرقی بندر چابهار) چاپ شده است. در ضمن در همان صفحه از دج نام برده شده که منطقه‌ای است در شرق پلان مرکز دشتیاری و اکنون قراء سردج و زیردج از آن محل حدود چهل کیلومتر از طریق راه فرعی باپلان فاصله دارند.

□ ـ توضیحی بسیار مختصر دربارهٔ بیماری «پیوک» راکه به اشتباه «بیوک» درج شده (ص ۸۵) خالی از فایده نمی‌دانم. پیوک یا پیو (piyu) بیماری کرم است که در بعضی مناطق بلوچستان و حدود بندرعباس و لنگه بسیار رایج بوده است. در این بیماری تاول‌هایی که گویا به شدت ملتهبند و دچار خارش بر روی پوست ایجاد می‌شود و از این تاولها سرمک کرم بیرون می‌آید. سرکرم راگویا دور چوب کبریتی می‌پیچند تا روز دیگر که کمی دیگر از بدن کرم دور همان چوب پیچیده می‌شود و همینطور تا بالاخره کرم بیرون بیاید. تا آنجاکه به یاد دارم در سفرنامهٔ فیروز میرزا فرمانفرما نیز شرحی از این بیماری نوشته شده بود. در فرهنگ معین، ج ۱، زیر عنوان پیو شرحی پیرامون آن آورده شده است. هنوز گویا در بعضی نقاط و دهات دور افتاده حدود بندرعباس و بلوچستان گاهگاهی دیده می‌شود.

جایزهٔ جغرافیائی

آقای دکتر محمدحسین پاپلی یزدی استاد جغرافیا در دانشگاه فردوسی (مشهد) و مدیر فصلنامهٔ تحقیقات جغرافیایی به مناسبت تألیف کتاب «کوچ نشینی در شمال خراسان» که به زبان فرانسوی در فرانسه نشر شده است جایزهٔ وژی. ب. مورو» انجمن جغرافیائی فرانسه را دریافت کرد.

مظفر بختیار

چند کتاب در زمینهٔ زبان وادبیات فارسی به زبان چینی

ـ ۱ ـ

ترانه‌های امواج خشمناک (ترجمهٔ چینی رباعیات خیام)، مترجم بائولی، قطع وزیری کوچک، ۲۷۵ ص، مصور، انتشارات دانشگاه مردم، پکن ۱۹۹۰.

خانم بائولی از راه ترجمه‌های انگلیسی با آثار ادب فارسی آشناست. زبان فارسی نمی‌داند. معلم زبان انگلیسی در مراکز تربیت معلم پکن بوده است و اکنون در شهر تین‌حین اقامت دارد. شیفتهٔ ادبیات فارسی و فرهنگ ایران است.

ترجمهٔ خانم بائولی از رباعیات خیام به نظر سخن شناسان چین از شیواترین و دل‌انگیزترین نمونه‌های ترجمهٔ آثار ادبیات خارجی به زبان چینی، است بهمین سبب برای دریافت جایزهٔ بهترین ترجمهٔ سال نیز نامزد شده بود. مترجم علاوه بر ترجمه به تحقیق دربارهٔ زندگانی خیام و رباعیات او همچنین ارزیابی و بررسی ترجمه‌های خارجی و چینی رباعیات پرداخته و بخشی را هم به بررسی علت توجه شعر دوستان چینی به رباعیات خیام* و اصولاً رباعی پسندی چینیان از انواع ادبی شعر فارسی پرداخته. ترجمهٔ خانم بائولی براساس ترجمهٔ فیتزجرالد و احیاناً مقایسه با سایر ترجمه‌های انگلیسی رباعیات است. هر رباعی همراه با متن انگلیسی نخست به زبان فاخر کهن چینی و سپس زبان نوین به صورت موزون ترجمه و در صورت لزوم تفسیر شده است.

به صفحه آرائی کتاب بسیار دلنمودگی شده. خانم وانگ تیه برای هر رباعی با الهام و برداشت از مضمون یک نقاشی پرداخته است.

ـ ۲ ـ

رباعیات خیام، ترجمهٔ جان هون نین، قطع رقعی، ۱۲۹ ص، مصور، انتشارات مرکز پژوهشهای فرهنگ ایران، چاپخانهٔ دانشگاه پکن ۱۹۹۱.

پروفسور جان هون نین استاد ادبیات فارسی در دانشکدهٔ ادبیات و زبان‌های خاوری دانشگاه پکن است. پیش از اینهم داستان لیلی و مجنون نظامی (۱۹۸۳)، داستان‌های دل‌انگیز ادبیات فارسی از خانم زهراکیا (۱۹۸۳)، بوستان سعدی (۱۹۸۹) وداستان‌های برگزیده از شاهنامه فردوسی (۱۹۹۰) توسط ایشان به زبان چینی ترجمه ومنتشر شده است.

ترجمهٔ آقای جان هون نین از رباعیات خیام براساس‌طربخانهٔ‌رشیدی، ترانه‌های‌خیام‌هدایت، نسخهٔ فروغی وچاپ شوروی است. البته پس از آگاه گشتن از با اهمیت بودن چاپ شوروی فقط در ترتیب رباعیات از آن استفاده شده است. دشواری کار آقای جان هون نین در آنست که خواسته است همهٔ رباعیات مشهور را بر مبنای چاپ‌های معتبر به شکل منظوم به زبان چینی برگرداند. ترجمه و رساسازی برخی از اشعار ومتون ادبی به زبان چینی و بطور کلی زبان‌های خارجی حقیقةً دشوار و حتی گاه ناممکن است، تا چه افتاده باشد. به درخواست پروفسور جان هون نین در این کتاب فصلی نوشته‌ام دربارهٔ دیگر آثار خیام و ترجمه‌های رباعیات خیام به زبان چینی و زبان‌های دیگر. نخستین بار رباعیات خیام بوسیلهٔ گموژو شاعر نامدار و پیشگام ادبیات نوین چین در سال ۱۹۲۴ به زبان چینی ترجمه و منتشر شد و به چاپ‌های متعدد رسید. از آن پس تاکنون بیش از بیست مترجم در چین و کشورهای دیگر به ترجمهٔ

---

* شهرت خیام در چین باعث آمد که اخیراً رستوران بسیار معتبری به نام «خیام» در پکن گشایش یابد. در چین اصولاً نامگذاری اماکن به نام‌های غیر چینی متداول و مجاز نیست. مگر به لحاظ اهمیت خاصی که داشته باشد.

رباعیات خیام به زبان چینی پرداخته‌اند.

ـ ۳ ـ

فردوسی سالار شاعران، تألیف پن چین لین، قطع رقعی، ۲۲۹ ص، انتشارات چون چین، سی چوان ۱۹۹۰

نویسنده عضو فرهنگستان علوم اجتماعی شانگهای و از علاقمندان و دلباختگان ادبیات فارسی است. آشنایی آقای پن با ادبیات فارسی از راه ترجمه‌های انگلیسی و روسی است.

کتاب فردوسی سالار شاعران نخستین کتاب مستقل است به زبان چینی دربارهٔ سرگذشت فردوسی و بحث ونقد پیرامون شاهنامه، مباحث عمدهٔ کتاب عبارتست از: تحقیقات مقدماتی دربارهٔ فردوسی، داستان‌های حماسی ایران، زندگانی فردوسی و بررسی روایات مربوط به سرگذشت او ، میراث ادبی فردوسی، مقایسهٔ جهان بینی فردوسی با هنجار نیک و بد در آئین مزدیسنا، آفریش از دیدگاه فردوسی، هنر فردوسی در داستان پردازی، مقایسهٔ حماسهٔ ملی ایران با دیگر حماسه‌های جهان، تأثیر شگرف شاهنامه در ادبیات شرق و غرب. در پایان کتاب نیز پیوستی است شامل تاریخ باستانی ایران و تبارنامهٔ پیشتر ادیان، وکیانیان، همچنین نسب نامهٔ پهلوانان باستانی ایران. سپس توضیحاتی پیرامون گاه شماری باستانی ایران و نامگذاری روزهای ماه.

آقای پن چین لین پیش از این کتاب‌های قصه‌های کوتاه ایرانی (۱۹۵۸)، برگزیدهٔ داستان‌های صادق هدایت (۱۹۶۲ و ۱۹۸۱) داستان رستم و سهراب (۱۹۶۴) مانه کوشک ـ شامل گزیدهٔ داستان‌های ادبیات فارسی (۱۹۸۲) و باغ لاله ـ شامل برگزیدهٔ اشعار فارسی (۱۹۸۳) را به زبان چینی ترجمه و منتشر کرده است. چنانکه اهل ادب چین شنوده‌ام هنر نویسندگی و سخن پردازی و شیوائی نثر چینی آقای پن چین لین بسیار دلپذیر و رغبت‌انگیز است.

ـ ۴ ـ

گلبانگ عشق (ترجمهٔ گزیدهٔ رباعیات کهن فارسی)، انتخاب و ترجمهٔ جان هوئی، انتشارات مرکز پژوهش‌های فرهنگ ایران با همکاری مؤسسهٔ انتشارات لی چیان، قطع رقعی، ۱۱۸ ص، مصور، چاپ گوی لین (استان گوان شی) ۱۹۹۲.

ترجمهٔ رباعیاتی است از چهل شاعر بزرگ رباعی‌سرا. آقای جان هوئی از اعضای عالیرتبهٔ ادارهٔ انتشارات زبان‌های خارجی چین و از فارغ‌التحصیلان قدیمی رشتهٔ زبان فارسی دانشگاه پکن است. وی اشعار رودکی (۱۹۸۴)، برگزیدهٔ اشعار نظامی (۱۹۸۸)، برگزیدهٔ غزلیات فارسی (۱۹۸۸)، رباعیات خیام (۱۹۸۸) و قابوسنامه (۱۹۹۰) را نیز به زبان چینی ترجمه و چاپ کرده است.

سپاسگزاری

آقای مسعود مشکین‌پوش از دوستان فاضل و فضیلت‌پرور لطف کرده سی و چند دوستدار مجله را در سال ۱۳۷۱ مشترک کرده‌اند و با این همت بلند خواسته‌اند به ماندگاری مجله کمک کنند.

آقای مسعود مشکین‌پوش شاعر و سخن‌شناس است. هنوز یادم نرفته است قطعهٔ زیبای «تنها» ایشان راکه در زمان شاگرد مدرسه بودن (سال پنجم دبیرستان) از کرمانشاه برای حبیب یغمایی فرستاده بود و مرحوم یغمایی چون قدرت طبع و استواری شعر را دید آن را با همین قید که از دانش‌آموزی است درمجلهٔ یغما به چاپ رسانید.

ا.ا.
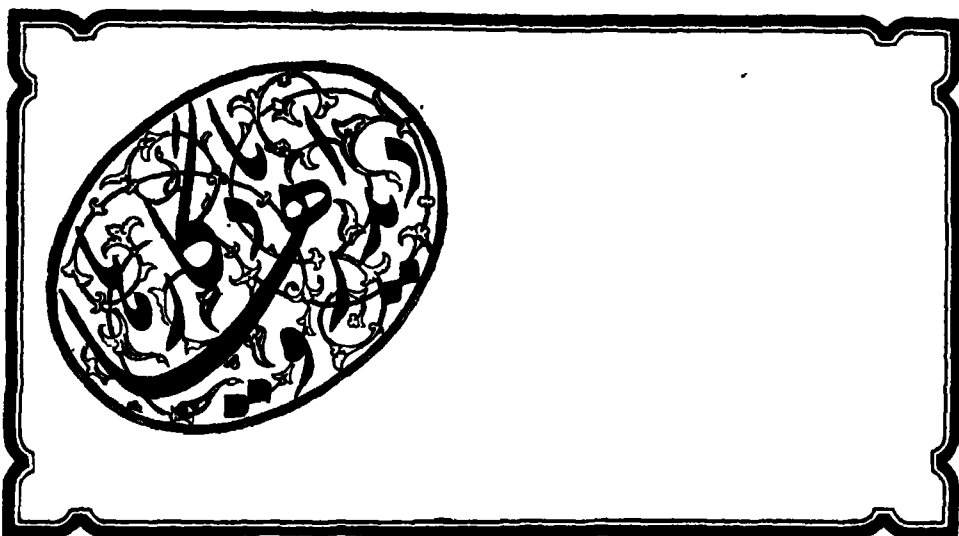
ترجمهٔ گریگور قازاریان
با توضیحات دکتر علی فروحی

ارامنهٔ گیلان در نهضت جنگل

از خاطرات خاچاطور میناسیان

اینجانب که مدتی است بعنوان یک کار ذوقی به جمع‌آوری مدارک و مستنداتی دربارهٔ زندگی و فعالیت‌های اجتماعی ارامنهٔ گیلان، از بدو ورودشان به این منطقه در قرن پانزدهم میلادی تاکنون مشغول می‌باشم، اخیراً قسمتی از خاطرات مرحوم خاچاطور میناسیان یکی از همرزمان و همراهان یپرم خان معروف دربارهٔ ارتباط ارامنهٔ گیلان با نهضت جنگل و مرحوم میرزا کوچک خان که در روزنامهٔ آلیک مورخه بهمن و اسفند ماه ۱۳۳۶ به زبان ارمنی به چاپ رسیده بود، توسط آقای گریگور قاضاریان به زبان فارسی ترجمه و در اختیار اینجانب گذاشته شد.

نوشتهٔ زیر ترجمهٔ این خاطرات است که پس از ویرایش لازم در متن آورده‌ام و اینجانب نیز مطالبی در تأیید و تکمیل آن بعنوان «زیرنویس» اضافه کرده‌ام که از منابع مختلف خصوصاً نوشته‌هائی که تحت عنوان «اسناد تاریخی» در روزنامهٔ «ایران کنونی» به مدیریت گریگور یقیکیان در سالهای بعد از شهریور ۲۰ چاپ و منتشر شده است، استفاده نموده‌ام. ضمناً لازمست به این نکته اشاره شود که از جهت حفظ امانت، اغلاط املائی و انشائی این نوشته‌ها را نادیده گرفته بهمان صورت اولیه نقل نموده‌ام.

نکتهٔ مهم در این یادداشت‌ها وجود روابطی انسانی بین مرحوم میرزا و سران دیگر جنگل با ارامنهٔ گیلان می‌باشد.

در روزهای مشروطیت ایران زندگی می‌کنیم. بعد از تبریز، رشت دومین مرکزی بود که با مناطق اطرافش نقش سرنوشت سازی در این جنبش ایفا کرد. عملیات انقلابی در رشت را کمیته ستار متشکل از ارامنه و مسلمانان ایرانی رهبری می‌کردند. اعضای این کمیته عبارتند از:

۱ـ معزالسلطان (که بعدها سردار محیی نام گرفت و گیلانی بود)
۲ـ میرزا محمدعلی معازه (اهل تبریز)
۳ـ میرعلی اکبر سعید (اهل تبریز)

۴ـ حسین خان کسمایی (گیلک)
ارامنه‌ای که از طرف حزب داشناکسیون در آن کمیته بودند عبارت بودند از:
۵ـ پیرم داویدیان (بعدها بنام پیرم خان معروف شد)
۶ـ نرسس ساناساریان (از حزب داشناکسیون)
۷ـ والیکوی گرجی (Valico) (که بعدها به کمیتهٔ ستار ملحق شد)
هدف اصلی کمیته این بود که تیمهای رزمنده را سازماندهی کند، اسلحه و مهمات فراهم کند، داوطلب پیدا کند، رزمندگان را تعلیم دهد و غیره. میرزا کوچک نیز یک مجاهد عادی بود.
درآن روزها کمیته تصمیم می‌گیرد که حاجی خُمامی را که یک روحانی ضد مشروطه بود ترور کند. وظیفهٔ ترور به میرزاکوچک محوّل می‌شود، برای اینکار به او یک اسلحه و سه روز مهلت داده می‌شود که جواب قطعی بدهد. میرزاکوچک سه روز مداوم بیرون از شهر به تمرین مشغول می‌شود، ولی در سومین روز ناگهان ظاهر شده و جواب رد می‌دهد، او می‌گوید «که این کار او نیست» بعدها معلوم می‌شود که بواسطهٔ ایمان دینی‌اش این کار را رد کرده بود. (یک هفته بعد حاجی حمامی بر اثر سکتهٔ قلبی می‌میرد) به این ترتیب با وجودی که کوچک ازانجام این عمل سرباز می‌زند، ولی بعنوان یک مجاهد رزمنده در گروههای رزمی می‌ماند و در ژانویه ۱۹۰۹ در عملیات فتح رشت شرکت می‌کند.
بعدها با گروههایی که به فرماندهی بانوو Banov* بودند به مازندران رفته و آنجا فتوحاتی انجام می‌دهند. آنها در استرآباد (گرگان فعلی) مغلوب شده، میرزاکوچک مجروح می‌شود به همراه بانوو به کشتی روسی که در بندر گز لنگر انداخته بود پناهنده می‌شوند. روسها همهٔ آنها را خلع سلاح و بازداشت کرده و به باکو می‌برند، در بیمارستان باکو جراحتش خوب می‌شود، بعد از مدتی با وساطت کنسول ایران میرزاکوچک و دیگر ایرانیان همراه او آزاد می‌شوند، کوچک به رشت می‌آید و دوباره به گروههای مشروطه طلب می‌پیوندد.
این بار مسئولیتهای سنگینی به وی محول می‌شود تا دسامبر ۱۹۱۱ یعنی روزهای بازگشت ارتجاع. [۲۹ نوامبر ۱۹۱۱ میلادی = شهر ذی‌حجةالحرام ۱۳۲۹ هجری قمری تاریخ اُلتیماتوم دولت روسیه برای اخراج شوستر از ایران] قوای روس در رشت و تبریز هرج و مرج و رعب و وحشت ایجاد کرده بودند، در این روزها کوچک به همراه همرزمانش به بیرون از شهر گریخته و به جنگلهای اطراف پناه می‌برد. قوای روس (قزاقها) آنها را تعقیب می‌کند، کوچک با آنها مقابله وار خود دفاع می‌کند. تعدادی از روسها کشته می‌شوند و کوچک موفق می‌شود قوای روس را عقب براند.
رفته رفته شخصیت کوچک، روستائیان و همگان را مجذوب می‌کند، او معروف می‌شود و به او لقب میرزاکوچک خان را می‌دهند. روستائیان مجذوب او شده، هر روز خیل عظیمی از روستائیان تحت لوای او می‌روند و به این ترتیب «سپاه او» انبوه‌تر می‌شود.
کوچک خان در برابر زمینداران غارتگر مدافع و حامی روستائیان بود، او با مالیات گرفتن از مالکین و حتی دربرخی مناطق با مصادرهٔ زمینها، احتیاجات سپاه عظیم خود را برآورده می‌کرد.[۱] رفته رفته عرصهٔ عملیات گسترده‌تر می‌شود. مقر سپاه را در انبوه‌ترین قسمت جنگل، روستای گوراب زرمخ قرار می‌دهد و در آنجا نشریهٔ جنگل را به چاپ می‌رساند، با این نشریه همگان را به وحدت و اتحاد می‌خواند، به دفاع از استقلال ایران، به اینکه بایستی علیه بیگانگان مبارزه کرد و آنها را بیرون راند، حزب اتحاد اسلام را بنیانگذاری می‌کند [کذا] و بر مبارزاتش علیه روس و انگلیس شدت می‌بخشد.
کوچک خان یک رابین هود ایرانی بود که با عملیات ناگهانی‌اش موجب وحشت خیانتکاران می‌شد. عملیات ترور کبلامُوس [کربلائی مؤمن بادکوبه‌ای] در این برهه چشمگیر بود.(۱)
او از ثروتمندان انزلی وتبعهٔ روسیه بود. روزروشن به همراه مستخدمین و نوکرانش هنگامی که از

* این نام قطعاً بانف است که از مردم بلغارستان بود و در تواریخ مشروطه نامش مکرراً هست (ایرج افشار).

محل کارش به منزلش می‌رفت ترور شد. بدین ترتیب رفته رفته بر قدرت و هیبت کوچک خان افزوده می‌شود. او نیروهای رزمنده را اطراف خود جمع می‌کند و دولت موقت جنگل در گیلان را به نام اتحاد اسلام تشکیل می‌دهد.

اعضای آن عبارتند از:

میرزا کوچک خان (رئیس دولت)

میرزا حسین خان کسمایی

میرزا [حاجی] احمد کسمائی

محمد انصاری [؟]

[حسین] جودت

اسماعیل خان جنگلی

محمدعلی پیربازاری

دکتر حشمت و دیگران

سرپرست تعلیمات رزمی افسر آلمانی به نام گائوک [کذا]

سپاه کوچک خان به سرپرستی و تعلیمات رزمی گائوک برای عملیات پارتیزانی تمرین می‌دید، این سپاه و نیروهای آن رفته رفته شهرت پیدا می‌کنند، آنقدر که توجه آلمانها را نیز جلب می‌کنند.

در آن زمان توسط قوای آلمانی که در باکو بود، برای سپاه کوچک خان کمکهای نقدی فرستاده می‌شود، ولی این کمک‌ها بدست کوچک خان نمی‌رسد و توسط شخص دیگری دردیده می‌شود که او نیز بعدها از عرصه ناپدید می‌گردد. عظمت و قوت سپاه کوچک خان روس و انگلیس رامضطرب می‌کند، بالاخره در سال ۱۹۱۷ انقلاب روسیه رخ می‌دهد و قوای روس تصمیم به برگشت به روسیه می‌گیرند. به این ترتیب قوای روس همه چیز را رها کرده و به روسیه برمی‌گردد.

اوضاع برای ملت بزرگی مثل روسها خیلی اسف‌بار بود، سربازان روسی در برخی موارد اسلحهٔ خود را با یک بطری مشروب معاوضه می‌کردند. کوچک خان این فرصت را مغتنم می‌شمارد وبه قوای روس که در حال عقب‌نشینی بودند و از جنگلها می‌گذشتند حمله و آنها را خلع سلاح می‌کند. او بدین ترتیب اسلحهٔ فراوانی برای قوای خود فراهم می‌کند. انگلیسیها با دیدن اوضاع اسف‌بار ارتش روس برای محافظت باکو نیرو به رشت می‌فرستند و این یک مسئله حیاتی برای انگلیسیها بود.[۲]

استقرار انگلیسیها دررشت باعث ناخوشنودی کوچک خان می‌شود و موجب می‌گرددکه کوچک خان برای خروج انگلیسیها، از گیلان به عملیاتی دست بزند. رفته رفته سرنوشت مرگ و زندگی ارامنهٔ گیلان (رشت و انزلی) به عملیات نظامی کوچک خان بستگی پیدا می‌کند. در این روزها شایعاتی مبنی بر حملهٔ کوچک خان به رشت برای بیرون راندن انگلیسیها از این منطقه پراکنده می‌شود. البته خیلی از ما با احتیاط فراوان به این اخبار گوش می‌دادیم. ناگهان یک روز از طرف فرماندهٔ نیروهای انگلیسی به کمیتهٔ حرب داشناکسیون اطلاع دادندکه کوچک خان در صدد حمله به شهر است و در وهلهٔ اول ارامنه را قتل عام و تاراج و غارت خواهند کرد، لذا ما هر قدر که مهمات و اسلحه بخواهید در اختیار شما قرار می‌دهیم، در صورت حمله شما مقابله کنید تا نیروهای ما به کمک شما برسد. به این مناسبت کمیتهٔ گیلان با شرکت رفقای مسئول و دست اندرکار جلسه‌ای برپا می‌کند. در این جلسه بعد از تبادل نظر فراوان به این نتیجه می‌رسیم که «حملهٔ کوچک خان» به ارامنه و کشتار ارامنه را باور نمی‌کنیم. باور نمی‌کنیم که کوچک خان نسبت به ارامنه رفتار خصمانه داشته باشد، بالعکس همیشه هوادار ما بوده است و در نبردهای مشروطیت دوش بدوش هم علیه دشمنان جنگیده‌ایم. علیرغم این باور، اگر کوچک خان به ما حمله کند و تعدادی هم کشته بدهیم باز در برابر اوجنگ نخواهیم کرد.

در این جریان ترتیبات کار فراهم می‌شود و دستورات لازم برای رفقا صادر می‌شود. اوضاع خیلی نگران کننده بود، ارامنهٔ رشت آن شب را تا صبح بیدار می‌مانند؛ اما خبری از حملهٔ کوچک خان

نمی‌شود. خبری را که انگلیسیها به ما داده بودند یک سوء تفاهم تلقی می‌کنیم. دومین شب هم بدین منوال سپری می‌شود. همگی در حالت انتظار به سر می‌بریم.

در ماه مه ۱۹۱۸ سپیده‌دم ساعت سه بامداد از جانب سنگر انگلیسی‌ها صدای تیراندازی بگوش می‌رسد. این نشانه‌ای بود که کوچک خان حمله کرده است. اندکی بعد از منتهی‌الیه شمال و جنوب شهر صدای تیراندازی و متعاقب آن فریادهای شادی به گوش رسید، شهر از سه طرف مورد حمله قرار گرفته بود. قسمت جنوبی و غربی شهر را کوچک خان فرماندهی می‌کرد، دروازهٔ ورودی شهر در این قسمتها قرار داشت و طبیعتاً انگلیسی‌ها قسمت اعظم نیروهای خود را در آنجا متمرکز کرده بودند. جنگ شدیدی در جریان بود، ارامنه درگروههای کوچک در حالت انتظار بودند. از اوضاع معلوم بود که کوچک خان موفقیت‌هائی کسب کرده است و همه چیز در دست اوست. بعد از دو ساعت انگلیسی‌ها سنگرهای خود را ترک کرده، در بیرون از شهر، محور حادهٔ قزوین، مستقر و منتظر می‌شوند که از قزوین برای آنها قوای کمکی بیاید. شهر فتح شده بود. ساعت شش صبح همه جا خلوت و ساکت بود و گاهگاهی صدای تیراندازی بگوش می‌رسید.

در این بین همسایهٔ مسلمان ما نزد من آمده و می‌گوید که شامیر را (شامیر گاسپاریان از اعضای سرشناس حزب ما بود) در منزلش به بهانهٔ اینکه کوچک خان می‌خواهد با او ملاقات کند بیرون کشیده‌اند، اما در بین راه او را با اسلحهٔ خود کشته‌اند، قاتل یک کُرد بوده و حالا هم می‌خواهند سروقت تو بیایند، فرار کن. این فرد را می‌شناختم، دروغگو بود.

این خبر برای من غیر منتظره بود. به مخفی‌گاه منزلم می‌روم و اسلحهٔ موسین (Mosin) را که ازروزهای مشروطیت داشتم به همراه پانصد عدد فشنگ برمی‌دارم و منتظر سرنوشت می‌مانم.[۳]

ناگهان تصمیمات کمیته را به خاطر می‌آورم. هیچ نوع عملیات نظامی، حتی اگر به قیمت جان ما تمام شود، نباید صورت گیرد. اینها که آمده بودند اکثراً از دوستان قدیمی‌مان بودند،... امّا چرا شامیر... چرا ما داشناکها را... در این افکار بودم که ناگهان صدای کوبیدن دروازهٔ ما بگوش رسید. به پشت پنجرهٔ کوچکی می‌روم و از پشت به بیرون نگاه می‌کنم. پانزده مجاهد جنگلی پشت در منتظر جواب بودند. پاسخ دریافت نمی‌کنند و با شدت فراوان به درمی‌کوبند، و فریاد خاچاطور... خاچاطور سر می‌دهند. از این سروصدا همسایه‌های مسلمان ما بیرون ریخته و با سربازان به بحث و گفتگو می‌پردازند. کمی بعد، خاچاطوری که درحیاط ما زندگی می‌کرد، با آسودگی خاطر در را باز می‌کند و می‌گوید من خاچاطور هستم چکار دارید؟ سربازان اسلحه‌های خود را آماده کرده و منتظر فرمان بودند، فرماندهٔ آنان می‌گوید که تو را نمی‌خواهیم آن یکی خاچاطور را می‌خواهیم، من این فرمانده را نمی‌شناختم. در روزهای مشروطیت با ما بود، او می‌دانست که نزد شامیر و من اسلحه هست، پس او ما را لو داده یا توطئه چینی کرده بود.

از بین جمع همسایگان یک نفر سیدنام سیدمحمود، معاون فرمانده را کناری کشیده و از او چیزهایی می‌پرسد. از دور فقط می‌توانم بفهمم که سعی دارند اورا قانع سازند. بالاخره این دو نفر داخل حیاط شده و به طرف طبقهٔ بالا می‌آیند. کاری نمی‌شد کرد، بیرون دربالکن ظاهر می‌شوم و آنها را دعوت ببالا می‌کنم. بدون هیچ معطلی به من می‌گویند که نزد تو اسلحه هست آنرا به ما تحویل بده و با ما بیا، که به نزد کوچک خان برویم. نمی‌توانستم کاری کنم، می‌دانستند که نزد من اسلحه هست، ولی چرا از این طریق وارد شده بودند؟ آخر ما دوستان وهمکاران مشروطه بوده‌ایم. فرصت فکر کردن نبود، بایستی اسلحه را تحویل می‌دادم، امّا همراه آنهارفتن حماقت بود. به آنها می‌گویم که «بله اسلحه دارم»، اسلحه‌ای که از آنروزها نگه داشتم برای دفاع از من و [کشتن] دشمنان کوچک خان و از آنجائی که دشمن دشمنان ما یعنی کوچک خان آنرا می‌خواهد، آنرا که در اطاق دیگر است بروید و بردارید. امّا در مورد آمدن من، به شما می‌گویم که مطمئن باشید، خودم شخصاً فردا خدمت می‌رسم. امّا معاون گروه با سماجت می‌گوید که بدون شما از اینجا نمی‌رویم، چهار سربازرا صدا می‌زند که بیایند و خانه را بگردند،

از سخت بد من پنج تا فشنگ ماوزر هم پیدا می‌کنند، حالا دنبال ماوزر و احتمالاً سلاحهای دیگر بودند. بالاخره با تلاش من، سیّد و همسایه، آنها از جستجو دست برمی‌دارند و مرابا زور از خانه خارج می‌کنند.

بیرون از خانه مهاجمین جمع بودند، آنها نه مشروطه طلب بودند و نه از دوستان کوچک خان، همه می‌دانستند که چه بر سر شامیر آمده، بکمک همسایه‌ها سید محمود و مشهدی غلامعلی از رفتن سرباز می‌زنم. مجاهدین خیلی اصرار می‌کنند، بالاخره سیّد محمود از جیب خودیک قرآن کوچک بیرون می آورد و می‌گوید که نمی‌گذاریم خاچاطور را ببرید. او در مقابل روسها از ما دفاع کرده، این قرآن را نزد کوچک خان ببرید... بالاخره صد تومان به سربازها داده، قضیه را فیصله می‌دهیم.[۴]

بدین ترتیب فقط با من ملاقات!!! نکرده بودند، بلکه سروقت دوستان و آشنایان دیگر هم رفته بودندوبرخلاف دستورات کوچک خان تاراج و غارت نیز انجام داده بودند. از خانه‌هائی که به تاراج رفت می توان منزل بنیانگذار مدرسهٔ مریم آقای آقاول هوسپیان، همچنین منازل اوهان هاکوبیان، تیگران زادوریان، سرکیس درسرکیسیان و غیره را نام برد. غیر از اینها، برخی را نیز از منازل خارج کرده بعنوان گروگان نزد کوچک خان برده بودند. کوچک خان با مطلع شدن اینکه اینها ارامنه هستند از کار مجاهدین خشمگین می‌شود، این اسراء را باکمال احترام یک شب نزد خود نگه می‌دارد و روز بعد در کمال امنیت آنها رانزد بستگانشان برمی‌گرداند.

برای اینکه دیگر چنین سوء تفاهم‌هائی رخ ندهد، بفرمان کوچک خان تمامی ارامنه را درمدرسه و خانهٔ آوادیس هورداناثیان جمع می‌کنند و آنها را تحت مراقبت و امنیت قرار می‌دهند.(۲)

در اینجا لازم است متذکر شوم که در روزهای اول این هرج و مرج، کوچک خان بهیچوجه عامل این وقایع بر ضدارامنه نبود، بلکه گروهی کُرد و ترک (عثمانی) که درصفوف کوچک خان رخنه کرده بودند، از هرج و مرج پیش آمده سوء استفاده کرده، علیه ارامنه دست به کارهائی از قبیل کشتن شامیر درگاسپاریان (که از رفقای خوب و فعال ما بود) زده بودند. متأسفانه قربانی‌های دیگری هم داشتیم که نام آنها به خاطرم نیست، از قبیل ماه تسی ـ پطروسیان که از ارامنه متولد گیلان است. کوچک خان از واقعه شامیر خیلی ناراحت شد. اما از من خواست مسئله‌ای راکه برایم پیش آمده بود فراموش کنم.

سه روز بعد از عملیات فتح رشت کشیش ما می‌خواست خانوادهٔ خود را به انزلی بفرستد، در بندرپیربازار (هفت کیلومتری رشت) قوای کوچک خان به قایق ریخته وجویا می‌شوند که در آنجا ارمنی هست یا نه؟ کرجی‌بان خانوادهٔ کشیش را به آنها معرفی می‌کند. این بیچاره‌ها را قوای کوچک خان بعنوان اسیر به جنگل می‌برند.(۳)

رشت هفت روز تحت کنترل قوای کوچک خان بود، تا اینکه از قزوین قوای انگلیس سرمی‌رسد، همچنین چند هواپیمای بمب افکن تعدادی بمب در رشت فرو می‌ریزند؛ جنگ درمی‌گیرد. پس از نبردی سخت کوچک خان شهر را تخلیه کرده و به جنگل می‌رود [برای اینکه از خرابی رشت جلوگیری کند] از سربازان کوچک خان شش نفرعقب می‌مانند. آنها به ارامنه پناه می‌آورند، ما نیز به آنها پناه می‌دهیم و برای اینکه رد آنها گم شود لباسهای آنها را عوض کرده و البسهٔ فرنگی [مشابه ارامنه] به آنها می‌پوشانیم.

انگلیسیها درشهر به جستجو و تفتیش می‌پردازند و ارامنه را نیز موردبازجوئی قرار می‌دهند، ما انکار می‌کنیم. همان شب این شش سرباز جنگل را به سه تن از ارامنه می‌سپاریم که به جنگل رفته و آنها را به کوچک خان بسپارند، این ارامنه عبارت بودند از: لئون شاهمیریان (داشناک)، هاراتون ساقاتلیان (داشناک)، ماکار گوزالیان (از حزب خلق).[۵] وقتی که سه تن از هموطنان ارمنی ما نزد کوچک خان رفته و وقایع را برای او تعریف می‌کند کوچک خان به [حاجی] احمد کسمائی که از ارامنه متنفر بوده، رو کرده و می‌گوید: حاجی احمد، حاجی احمد، اسیرها همان ارامنه هستند که می‌گفتی؟ دروهلهٔ اول بایستی آنان را پاکسازی کنیم چراکه این ارمنی‌ها با انگلیسیها، همدست شده و علیه ما هستند. ماجرا معلوم می‌شود پس معلوم می‌شود که اسرار قتل شامیر و گیلانتسیان چه بوده؟(۴)

در اینجا دو چیز معلوم می‌شود یا خبر فرماندهٔ انگلیسی (از روی دلسوزی بیهوده که نسبت به ما داشت) مبنی بر اعطای کمک تسلیحاتی به ما از طرف انگلیسیها بطور تحریف شده‌ای به گوش کوچک‌خان و رفقایش (مانند حاجی احمد کسمائی) رسیده، یا اینکه فرماندهٔ انگلیسی برای اینکه قوای کمکی به او برسد و در این بین فرجی بدست آورده باشد می‌خواست ما را وارد میدان کرده و در مقابل عمل انجام شده قرار دهد از قبیل چنین اخباری راانتشار داده است، ولی فقط با ما دربارهٔ «خطر جنگل» و اعطای اسلحه صحبت کرده بود. کوچک خان بواسطهٔ اینکه سربازانش را سالم به او تحویل داده بودیم نامهٔ تشکرآمیزی به ارامنهٔ رشت می‌نویسد و از کشته شدن چند ارمنی که بدلیل سوءتفاهم کشته شده بودند، عذرخواهی کرده و آنرا به حساب نادانی مجاهدینش می‌گذارد و قول می‌دهد به ارامنه‌ای که از این بابت متحمل خسارات مالی شده بودند، غرامت بپردازد. انگلیسی‌ها رشت و انزلی را اشغال کرده و ورود کشتی‌ها از باکو راکه برایشان نفت و بنزین می‌آورند، تحت کنترل خود درمی‌آورند. بدین نحو آنها توانستند برای قوای خود سوخت فراهم کنند. کوچک خان به جنگل می‌رود و جنگلهای تمام مناطق گیلان و از جمله اطراف رشت، انزلی و جاده قزوین را تحت کنترل خود درمی‌آورد.

فرماندهٔ انگلیسی‌ها در آن زمان ژنرال تامسون بود. درآن روزها باکو تحت اشغال سربازان عثمانی بود که بسوی قفقاز در حرکت بودند و ارامنه به سردستگی سرگروه هاماراسب (Hamazasb) و تادئوس امیریان با آنها در حال جنگ بودند. بالاخره باکو شکست خورد و مهاجرت ارامنه بسوی ایران (انزلی) شروع شد. هزاران نفر (حدود ۲۰،۰۰۰ نفر) سوار کشتی‌ها شده به امید نجات بسوی سواحل ایران حرکت می‌کنند.

[در این زمان] وظیفهٔ بس مهمی به دوش ارامنهٔ گیلان، هیئتهای ارمنی انزلی و کمیتهٔ مهاجرین سنگینی می‌کرد، کار وتلاش شبانه روزی و خستگی‌ناپذیر [شروع شد.] هدف همگی یک چیز بود کمک و یاری به مهاجرین. فقط تعدادی ازکشتیها مسافران خود را پیاده کرده بودند که ژنرال تامسون فرمان می‌دهد که کشتیهاکسی را پیاده نکنند، کشتیها برگردند و گرنه با حملهٔ توپخانه مواجه خواهند شد. وضعیت خیلی اسفبار بود، مردم گرسنه و خسته، مجروح و بیمار و . در کشتی‌ها [مانده بودند] چه باید کردند؟ بروند؟ کجا بروند؟ چکار کنند؟... ولی بایستی می‌رفتند... تمام تلاشهای ما برای به رحم آوردن ژنرال بی‌فایده بود.

این مردم ما بودند که به بهای خون آنها سمع متعاقبین سقوط باکو دیر انجام شد، و باز بواسطهٔ همین ارامنه بود که ژنرال توانسته بود سرپل قوای خود رافراهم سازد.[۱] فقط یک راه چاره وجود داشت و آن تخلیهٔ مسافران کشتی در مناطقی که تحت کنترل انگلیسی‌ها نبود،(۵) یعنی در اسکله‌های ماهی‌گیری تالش، شفارود و حسن کیاده، ولی این مناطق دور از ما قرار داشتند و در دسترس فوری ما نمی‌توانستند باشند و همچنین فاقد امکانات رفاهی بودند. چارهٔ دیگری نبود.برای اینکه از این مناطق مجوز بگیریم، بایستی قبلاً مسئله را باکوچک خان درمیان می‌گذاشتیم، به همین منظور هم هیئتی از طرف ارامنه به نزد کوچک خان می‌روند، این هیئت عبارت بودند از: ابراهیم گل خدابیان از طرف دفتر سیاسی حزب داشناکسیون، مگردیچ قاراروسیان و نگارندهٔ این سطور از طرف کمیته گیلان این حزب و گریگور یقیکیان از سوی حزب هنچاکیان.

کوچک خان به گرمی از هیئت ارامنه استقبال می‌کند، بخصوص وقتی که می‌فهمد این هیئت از سوی مراجع عالیقدر حزب داشناکسیون هستند. یک رشته مذاکرات باکوچک خان انجام دادیم. کوچک خان نامه‌ای به مسئولین آن مناطق نوشت و نمایندگان ما را به آنها معرفی کرد.

کوچک خان به گمرکچیان و مقامات مسئول تالش، کرگانرود و شفارود و همچنین به فرماندهٔ نظامی حسن کیاده (دکتر حشمت) دستور داد که ارامنهٔ مهاجر را بپذیرند و از هیچگونه کمک معنوی دریغ ننمایند. به مدد کمک‌های کوچک خان، ارامنه در آن مناطق از کشتی پیاده شده به رشت پناه می‌آورند. کوچک خان به همه جا دستور و هشدار می‌دهد که مهاجرین را غارت و اذیت نکنند و حتی به

نوبهٔ خود قول می‌دهد که بیست هزار پوت برنج به ارامنه اهدا کند.

برای اینکه ارمنی دوستی کوچک خان [برای خوانندگان] روشن شود، قسمتهایی از گزارشات شورای مهاجرین را که در آن از کمک‌های کوچک خان قدردانی شده است در پائین می‌آوریم:

* * *

برای تخفیف اوضاع وخیم مهاجرین، کمیتهٔ مهاجرین هیئتی را نزد کوچک خان می‌فرستد و از او خواهش می‌کند که امکاناتی را فراهم آورد تا اوضاع مهاجران بهبود یابد:

۱ـ دراین ارتباط کشتیهای مهاجرین که حق تخلیه در انزلی را نداشتند نحو سرگردان به تالش و کرگانرود و حسن کیاده می‌رفتند، [ولی چون] مسئولین آن مناطق بدون دستور کوچک خان کاری انجام‌نمی‌دادند ازاینرو نزد کوچک خان رفته و از او خواهش کردیم که امکاناتی فراهم آورد که مهاجرین ما در این مناطق پیاده و به رشت آورده شوند.

در مورد تهیهٔ ارزاق و مواد غذایی هم کوچک خان حاکم بود از او می‌بایست مدد می‌جستیم، برای این منظور هم نزد کوچک خان رفتیم و از او تقاضای مساعدت کردیم تا ارزاق را به قیمت ارزان بدست آوریم. او موضعی دوستانه و بامحبت از خودنشان داد و قول مساعد داد که هرچه از دستش برآید انجام دهد. رفتار محبت‌آمیز او این بود که دروهلهٔ اول ارامنه را در رشت پناه داد و سپس فرمان و دستورات مقتضی و اقدام لازم را انجام داد.(۶)

در قبال همهٔ اینها، کمیتهٔ مهاجرین علناً و در ملأ عام از اقدامات کوچک خان تشکر و قدردانی می‌کند.[۷]

بیانیه منتشر شده کمیتهٔ امور مهاجرین نشان دهندهٔ این است که کوچک خان تا چه حد نسبت به ارامنه حسن نیت داشت.

* * *

کوچک خان حکومت خود را تا اواخر سال ۱۹۲۱ ادامه داد [و سپاهیان او] روز بروز متشکل‌تر و محبوبتر می‌شدند. دراین زمان ارتش او عبارت بودند از کردهای خالو قربان و خالو حیدر با سوار کارانشان. سوسیال دمکرات‌های ترک حیدر عمو اوغلی به همراه رزمندگانش، احسان‌الله خان که شخصی بود تحصیلکرده، باسواد، آگاه و از دوستان یپرم بود، سردار محیی گیلانی [کذا؟] و شخصی که درمیان همهٔ اینها می‌درخشید دکتر حشمت. به این ترتیب با این افراد کوچک خان حکومت سیاسی و رزمی گیلان را تشکیل داده بود.

در ماه مه ۱۹۲۰ بود که ارتش سرخ وارد باکو می‌شود. سپس از دریای خزر گذشته به بندر انزلی، که در آن زمان تحت اشغال انگلیسیها بود حمله می‌کنند. بعد از مناقشات مختصری انگلیسیها انزلی و رشت را تخلیه کرده به قزوین عقب می‌نشینند و درهٔ منجیل را بعنوان نقطهٔ استراتژیک برای خود نگه می‌دارند. بلشویکها قبل از اینکه وارد رشت شوند، نزد کوچک خان رفته با او توافقاتی می‌کنند و با قوای مشترک وارد رشت می‌شوند.

از زمان انگلیسیها و حتی بعد از عقب‌نشینی آنها حدود پانصد سرباز قزاق در رشت وجود داشت، کوچک خان و بلشویکها بعد از ورود به شهر به آنها اخطار می‌کنند که خود را خلع سلاح کنند، قزاقها سرباز می‌زنند، و بالاخره آنها به قزاقها حمله‌ور می‌گردند وبعد از سه ساعت مقابله و جنگ قزاقها تسلیم می‌شوند.

قبل از اینکه بلشویکها به انزلی برسند، ثروتمندان ارمنی و مسلمان رشت و انزلی ناراحت و مشوّش بودند و همگی سراسیمه به این فکر افتاده بودند که بسوی تهران مهاجرت کنند. بخشی از ثروتمندان

مسلمان از محل دور می‌شوند، اما ارامنه برخلاف تبلیغات حزب هنچاکیان و حزب خلقی ارامنه، به فرامین حزب داشناکسیون مبنی بر اینکه محل سکونت خود را ترک نکنند، گوش داده در گیلان می‌مانند. رفتار و اعمال ارامنه در آن زمان خیلی عاقبت اندیشانه بود و کوچک خان و مسلمانان از موضع ارامنه پشتیبانی می‌کردند، خود کوچک خان برخلاف اینکه با بلشویکها توافق داشت از ارامنه و عناصر ضد بلشویک پشتیبانی می‌کرد.

ارتش سرخ در حدود شانزده ماه در رشت و انزلی ماندند. در این مدت برخوردهایی بین ارتش دولتی که از تهران فرستاده شده بود با ارتش سرخ صورت گرفت و رشت دست به دست می‌گشت، اما در تمام این مدت ارامنه موضعی هوشیارانه اتخاذ کرده بودند که باعث خشنودی مسلمانان شده بود. (در این برخوردها فرماندهٔ ارتش روس استراسیتسکی (Strasitzki) بود. تعداد ارامنه‌ای که به قزاقهای درحال عقب نشینی دارو و مواد غذایی می‌رساندند کم نبود. در دوران اخیر روابط بلشویکها با کوچک خان تیره شد، البته این وضع از همان ابتدا نیز وجود داشت. کوچک خان مخالف ضبط و مصادرهٔ دارائیهای [مردم] بود که توسط بلشویک‌ها انجام می‌شد، غیر از این اختلاف ایدئولوژیکی نیز وجود داشت. کوچک خان یک انقلابی ناسیونالیست بود، امّا بلشویکها انترناسیونالیست بودند. وضع تا آنجا پیش رفت که متحدین گذشته در مقابل هم قرار گرفتند.

شهر در دست هر دوی آنها بود. شروع به سنگربندی در نقاط مختلف شهر می‌کنند، جنگ شهر حدود چند روز بطول می‌انجامد، بعد از این مدت برخی از همرزمان کوچک خان بطرف بلشویکها می‌روند از قبیل خالوقربان، خالو حیدر، احسان الله خان، حیدرخان عمواوغلی با افرادشان. کوچک خان بالاجبار مواضع خود را خالی کرده و به جنگل می‌رود و از آنجا مبارزهٔ خود علیه بلشویکها را ادامه می‌دهد.[۸]

وقایع سال ۱۹۲۱

به فرمان وزیر جنگ رضاخان (رضا شاه بعدی) جنگ از تهران برای بیرون کردن بلشویکها از ایران شروع می‌شود.(۷) سپاهیان ایران بالاخره رشت را تحت اشغال درمی‌آورند. روسها به انزلی می‌روند. در همین زمان عهدنامهٔ روس و ایران [قرارداد ۱۹۲۱] منعقد می‌شود که به دنبال این معاهده روسها به باکو می‌روند. منطقه آرام است و تهران براوضاع حاکم می‌شود. حملهٔ رضاخان علیه آنهائی که به قول اودر هرج و مرج کشاندن کشور دست داشته‌اند شروع می‌شود. تعدادی از این افراد دستگیر می‌شوند و به تهران منتقل می‌گردند. تعدادی نیز به هنگام حرکت روسها به باکو می‌روند. در این میان فقط کوچک خان باقی مانده بود که آنهم برای دستگیریش برنامه‌ریزی شده بود.

بین کوچک خان و قوای دولتی برخوردهائی صورت می‌گیرد. دولت سپاه کوچک خان را خلاف قانون اعلام می‌کند و برای سرش دوهزار تومان جایزه تعیین می‌کند.(۸) در این زمان کوچک خان واپسین روزهای شکوه واقتدار خود را می‌گذراند، وقتی خود را از هر طرف تحت محاصره می‌بیند تصمیم می‌گیرد به همراه دوست وفادارش گائوک آلمانی از خطهٔ گیلان دور شوند. اواخر دسامبر بود می‌خواهند به طرف خلخال بروند. در نواحی کوهستانی گیلان در ماسوله [؟] دچار برف و بوران و کولاک می‌شوند و یخ می‌زنند. بعد از چند روز روستائیانی که از آن اطراف می‌گذشتند جسد کوچک خان را می‌شناسند و به طمع جایزه سر او را می‌برند و در رشت به نظامیان تحویل می‌دهند. البته جایزه‌شان را هیچ وقت نمی‌گیرند. این خبرمانند برق به رشت و به تمام نواحی گیلان می‌رسد. خبر سنگینی بود. مردم گیلان با سکوت درماتم فرزند خلقی وانقلابی خود فرورفته بود، خاصه که با جسد او غیرانسانی برخورد کرده‌بودند، سر کوچک خان درگورستان سلیماند اراب به خاک سپرده می‌شود. از آن زمان به بعد این مقبره برای اهالی رشت به یک مکان مقدس تبدیل می‌شود که برای زیارت به آنجا می‌رفتند.[۹] (۹)

نمی‌توان اینجاپردهٔ خاطرات کوچک خان را پائین کشید بدون آنکه از دکتر حشمت سخنی به میان آورده باشیم.

دکتر حشمت سمبلی از یک انقلابی پاک و مطهر، دارای تحصیلات عالیه فرانسوی بود. اهل طالقان بود. بستگانش هنوز هم در قید حیات هستند. به همراه بیست و پنج تن از همرزمانش درحسن کیاده دستگیر شده به رشت آورده می‌شود. آن روز برای مردم رشت روز عزا و سوگواری بود. جمعیت انبوه گرد میدان محل اعدام جمع شده بودند جای سوزن انداختن نبود. مردم فقط درموضع یک تماشاچی نبودند، بلکه آنجا جمع شده بودند تا احترام خود را به فرزند حلق اداکنند. سکوت جمعیت، سکوت اعتراض بود. سرساعت مقرر او را به میدان می‌آورند، سوار بر کالسکه به همراه سربازان قزاق طبق خواست او دستها و پاهایش را آزادگذاشته بودند. در میدان شهر مردم می‌گریستند بخصوص هنگامی که خطابهٔ خود را شروع کرد. سخنانش را من در آنجا به رشتهٔ تحریر درآوردم و اینک خطابه‌اش:

«هموطنان عزیز، ای ایرانیان، امروز مرا حلق آویز می‌کنند، امروز شما را اینجاآورده‌اند که مرگ مرا ببینید، ولی من اینگونه نمی‌میرم. اطمینان خاطر دارم که روح من همواره با شما و نزد شما خواهد بود، نزد آن ملتی که برایش جنگیدیم. برای آن ملتی که ما آواره شدیم. بخاطر آنهائی که اکنون زیر این ستونها هستیم. من برای آنهائی که آگاهانه زندگی خود را فدای میهن شان می‌کنند، فدای ارتقاء و رفاه و آزادی آن می‌کنند مرده نیستم. اشخاصی چون من جاویدان زنده هستند. آنهائی می‌میرند که هم اینک مرا به دار می‌آویزند.

قبل از اینکه برای همیشه خاموش شوم، ازاین صحن مرگ، برای آخرین مرتبه فریاد سرمی‌دهم ای مردم، ای برادران ایرانی، زنده باد نظام مستقل و آزاد ایران، سرنگون باد ارتجاع، نابود باد...... مرگ......»

انبوه جمعیت مانند سنگ، ساکت و خاموش است. دستمالی ابریشمی از جیبش درمی‌آورد، قرآن کوچکی با آن پیچیده بود، به روحانی که نزد او ایستاده بودتقدیم می‌کند و از او خواهش می‌کند که بعنوان آخرین یادگارش آنرا به مادرش بدهند. عینک قاب طلایی را از چشمانش درمی‌آورد آنرا به جلادی که کنار او ایستاده بود می‌دهد و می‌گوید «این هم مال تو» بخششی از من به پاس رحمتی که باید بکشی، بخاطر کشیدن طناب من، خود بالای میز می‌رود موها و ریشش را شانه می‌زند. برای آخرین بار با تعظیمی ملایم مردم را بدرود می‌گوید، با دست خود طناب را به گردن خود می‌اندازد، با ضربه‌ای، میز را از پای خود خارج می‌کند، چند لحظه... و بعد همه چیز تمام می‌شود.

مردم در ماتم و تعجب زده هستند، حکام ذلیل و مغلوب شده‌اند، جسد معلق در هوا برهمگان حکمرانی می‌کند بر قلبها، بر روح همگان.

* * *

اکنون با نگارش این خطوط خواستم ادای احترامی کرده باشم به آنهایی که در روزهای سخت و طاقت‌فرسا، در مبارزات و جنگها به همراه ما بودند، مهاجرین ما را یاری و ما را پناه دادند.

بااحترام به یاد پاک مبارزین و انقلابیون [۱۰]

خاچاطور میناسیان

توضیحات دکتر علی فروحی

۱ـ پس از اُلتیماتوم دولت روسیه برای اخراج شوستر از ایران (۲۹ نوامبر ۱۹۱۱ م = ذی‌حجهٔ ۱۳۲۹ هـ ق) و ورود قوای روسیه به ایران فعالیت شدید توسط آزادیخواهان در رشت و انزلی صورت گرفت که درنتیجه روس‌ها دوازده نفر اشخاص زیر را توقیف و تحت‌الحفظ روانهٔ بادکوبه کردند: آقایان حاج آقا خلیل [برادر حاج شریعتمدار رفیع اوّل] آقا سید عبدالوهاب صالح [پدر مرحومین سیدصالح و دکتر سید رضا صالح]، یوسف خان [خوسه‌ای]، سلیم خان، فتح‌الله خان، دو نفر سوارهای طالشی، وادیگو گرجی، ***حاجی علی***، حاجی اسماعیل، خلیل، محمدباقر گوهرخای (امجدالواعظین تهرانی)، عامل دستگیری ***حاجی علی*** فوق‌الذکر در انزلی، ***کربلائی مؤمن بادکوبه‌ای*** بودکه «عزیز بیک صاحب‌منصب قوای روس و سالداتهای او را به خانهٔ حاجی علی فرستاده او را دستگیر کردند».

کربلائی مؤمن [پدر آقایان محمدعلی داداشی و مهدی داداش‌پور] به مصداق «برعکس نهند نام زنگی کافور» شخص سیار بدذاتی بود .. او ایرانی نژاد و شخصی گرسنه و گمنام بودکه در بادکوبه به مردم آزاری مشغول و شغل اصلیش قوچ‌چی‌گری و درواقع یکی از اراذل و اوباش بود؛ در موقع ورود به انزلی در شمار گدایان آن قصبه بود. ازکارهای نامشروع و زورگوئی در اندک زمانی خود راصاحب ثروت سیار کرد و کُرپی [اسکله] انزلی راکه مورد احتیاج تمام تجار و اهالی بود با قلدری وگردن کلفتی به حیطهٔ‌تصرف خود درآورد... چون مردم آزاری او از حد گذشته بود و به کُرپی هم مالیات بسته، برعموم تحمیل می‌کرد ***حاجی علی*** بواسطهٔ غیرت و شجاعتی که داشت علناً با او مخالفت کرده در فکر جلوگیری ازتعدیات و اجحافات وی بود، به این سبب بغض و عداوت حاجی علی در دل کربلائی مؤمن ریشه گرفته، منتظر فرصت بود تا تلافی نماید و بالاخره اسباب قتل آن مرد صالح وطنخواه را فراهم کرده، حاجی علی را به چوبهٔ دار فرستاد [العهدة‌الراوی] «حاجی علی مذکور اصلاً اهل همدان بود و در زمان استبداد مدتی به کارهای مختلف مشغول بود وچون لیاقت وکفایتی داشته به سرهنگی توپخانه نایل گردید، سپس چون از وضع حکومت استبدادی متنفر و بیزار گردیده بود، ازشئون ظاهری استبداد صرفنظر نموده به شغل آزاد مشغول شده، در انزلی دکان صرافی دایر کرده و از راه کسب و تجارت امرار معاش می‌کرد»

حاجی علی که جزو دوازده نفر آزادیخواهان فوق‌الذکر به بادکوبه فرستاده شده بود در آنجا در زندان معروف «قارامات» زندانی بود، پس از مدتی همراه دیگران به رشت عودت داده شد و در آنجا در یک محاکمهٔ فرمایشی که نتیجهٔ آن اعدام و شهادت چهار آزادیخواه بنامهای یوسف خان معاون نظمیهٔ رشت وشریعتمدار طالشی و صالح خان وکاظم خان توسط روسها در رشت (که مدفن آنان در ضلع جنوب غربی بیمارستان پورسینای رشت است) و حاج علی و فیرور در *انزلی* و تبعید حاج آقا خلیل و آقا سید عبدالوهاب (صالح) بود.

مرحوم حاجی علی مردی بود دنیا دیده و چیز فهم که به امانت و دیانت مشهور بود. در شب آخر عمر بهیچوجه متوحش و مضطرب نبود و می‌گفت «افتخار می‌کنم که مرا مظلومانه در راه مملکت و استقلال شهید می‌کنند و اطفال یتیم خُردسال مرا هرکس می‌بیند متأسف و متأثر گشته برای وطنخواهی و مملکت دوستی من به روحم رحمت می‌فرستند . اگر روسها مرا شهید نکنند ناچار وقت دیگری بحکم طبیعت خواهم مرد، پس این شهادت و نیکنامی برای من گوارا و جان دادن در راه مملکت وظیفهٔ تمام مسلمانان و وطنخواهان است» پس از انقلاب روسیه **کربلائی مؤمن** به سزای اعمال خود رسید و [در انزلی] ترور شد. (ر ک به صفحات ۷۴، ۱۰۰، ۱۰۴، کتاب «گوشه‌ای از رویدادهای انقلاب مشروطیت ایران» نوشتهٔ شادروان محمدباقر گوهرخای («امجدالواعظین تهرانی» مرکز نشر سپهر، تهران، ۱۳۵۵ خورشیدی)

۲ـ از یکی از معتبرین گیلان شنیدم که در همین زمان مجاهدین جنگل، میکائل ـ شاهوردیان را (که چهارراه میکائیل و باغ میکائیل در رشت بنام از معروف است) توقیف‌کرده‌و سواره با خود به جنگل می‌بردند، میرزا کوچک خان که با همراهانش مجاور خانهٔ خواهرش (کسلاخانم) در ده اشکلن ایستاده بود، یکباره متوجه این سواران می‌شود و میکائیل را می‌شناسد و به سواران به گیلکی می‌گوید که این «ارمنی برار» ما راکجا می‌برید؟ جواب می‌دهند که او را توقیف کرده به جنگل می‌بریم. بلافاصله به آنها دستور می‌دهد که میکائیل را آزاد کنند و از او دلجوئی کرده با احترام همراه مجاهدین دیگر به رشت برمی‌گرداند

میکائیل شاهوردیان از مشاهیر ارامنهٔ رشت بود خاچاطور میناسیان بمناسبت چهلمین روز درگذشت میکائیل شاهوردیان در صفحهٔ دوم روزنامهٔ آلیک شمارهٔ (۷۴۵۰) ۷۵ مورخ شنبه ۲۴ فروردین ۱۳۴۲ (۱۳ آوریل ۱۹۶۳) دربارهٔ او چنین می‌نویسد:

«در روز پنجم مارس در سن ۸۸ سالگی در تهران درگذشت ازاهالی قره‌داغ و ساکن رشت، شخصی بودکه همه او را دوست داشتند.

در قره‌داغ متولد شده بود، در مدرسهٔ آرامیان تبریز تحصیل کرده بود و از سنین جوانی در رشت ساکن شد؛ با تلاش و زحمت فراوان برای خود زندگی مرفّهی دست و پاکرد و صاحب زمینهای فراوان شد، در رودبار کارخانهٔ روغن زیتون احداث کرد در سنین جوانی به حزب داشناکسیون پیوست سه سال در رشت عضو هیئت امناء بود (بعنوان عضو علی‌البدل) همیشه از نظر مالی جامع [ارمنی] راکمک می‌کرد همین اواخر بیست هزار ریال برای ساختن کلیسای رشت اهداء کرد»

۳ـ در این مورد بی‌مناسبت نیست به نامهٔ زیر که در هفته‌نامهٔ شمارهٔ ۵ (۱۰۱) ایران‌کوهی به مدیریت گریگور یقیکیان تحت عنوان «اسناد تاریخی» آمده است اشاره‌ای شود:

رشت بتاریخ ۲۰ شهر شوال

خدمت جنابان مستطاب آقایان محترم هیئت اتحاد اسلام دام اجلاله‌العالی

آقایان محترم باکمال احترام عرض می‌نمائیم که آن همه رفتار ناشایسته و خساراتی که از طرف مجاهدین وارد بر یک مشت ارامنهٔ ساکن که کلیتاً (کلیتاً) تبعهٔ (دولت) علیه ایران هستند مصوقید (مسوقید) و همه نو (نوع) خوش سلوک (سلوکی) و سلامت به مقصد رساندن چند نفر مجاهدین، بی‌طرف بودن ارامنه را دفعهٔ دیگر ساتت (ثابت) و مدلل کرد و دیگر جایه (جای) شک دقی بگذاشت. درخصوص خسارات وارد شده دل تسلائی و امیدواری بود که از طرف آن هیئت مقدس امر و مقرر شود که صورت کل خسارات را مفصلاً نوشته ارسال نمائیم تا اینکه قراری داده شود، در این خصوص در موقع خود کمال ممنوعیت را عرض نمودیم و در خصوص آزاد بودن راه پیره بازار ـ انزلی را از آن هیئت مقدس پرسیدیم، فرموده بودید که راه آزاد است و ارامنه بدون خوف می‌توانند رفت و آمد نمایند حسب‌العمر (حسب الامر) اجازه دادیم، ولی سیار منعصف (مناسف) که خاطر آقایان را مستحضر می‌سازیم که دیروز زن ارمنی با اطفال خود از رشت به انزلی باکرجی بارکاس می‌رفت، در میان رودخانه، نزدیکی دهنه نرحکم دو نفر مجاهد فقط زن ارمنی با اطفال از کرجی بارکاس [قایق موتوری به زبان روسی] کنار رودخانه خارج می‌شوند و بعد از زحمات زیاد تمام هستی را از زن ارمنی گرفته مرخص می‌نمایند، ولی هنوز معلوم نیست زن مزبور با اطفال سلامت بانزلی رسید یا اینکه دست مجاهد دیگر افتاد.

آقایان محترم این سلوک رفتار برابم (برای) هیچ کس خوش آیند نیست و ابداً نتیجه خوبی نخواهد بخشید. با این جهت عرض و استدعا داریم هرگاه بی‌طرف بودن ارامنهٔ ایران به هیئت مقدس هنوز مدلل نگردیده است، خوب است امر و مقرر فرمایند که این یک مشت ارامنهٔ ساکن رشت ایال (عیال) و اطفال خودشان را برداشته هر نقطه را که صلاح می‌دانند بروند، ویلا (والا) این وضع زندگی ممکن نیست. نگفته نگذاریم شاید حرکات تعدادی اشخاص را خبر می‌دهند که چنان و چنین می‌کنند، لیکن خواطر (خاطر) آن آقایان متمعین (مطمئن) می‌سازیم که آن اشخاص خیانت کار چنانچه زبان ارامنه تکلم می‌کنند، ولی ابداً ارامنه نیستند. ارامنه از اول الی آخر بی‌طرف و ابداً خصومتی و ردیتی (صدیتی) با اقدامات جانعالی نداشته و نخواهد داشت. در آخر احترامات فایقه را تجدید می‌نمائیم. زیاده جسارت است.

از طرف نمایندگان ارامنه ساکن رشت عرض شد.

امضاء لایقره

کوچک خان وقتی از موضوع باخبر می‌شود دستور می‌دهد آنها را برگردانند. آنها را یک شب با احترام نگه داشته و با امنیت کامل به انزلی می‌برند.

ضمناً نامه‌ای به شرح زیر به یکی از سران ارامنه (مسیو مارکار) نوشته و از ماجرای پیربازار عذرخواهی می‌کند (به نقل از صفحهٔ چهارم شمارهٔ ۳ (۹۹) هفته‌نامهٔ ایران‌کنونی تحت عنوان اسناد تاریخی)

۲۴ شهر شوال ۱۳۳۶

آقای مسیو مارکار دام اقباله العالی

بواسطهٔ عدم انعقاد جلسات هیئت مقدس مراسله محترمه رامطالعه نمودم شرحی از صدمات وارده به آن هموطنان محترم مرقوم رفته بود، مسبوق شدم.

اگرچه بنده همیشه ملت نجیب ارامنهٔ ایران را از اولادان این آب و خاک دانسته و در منافع آن شریک می‌پنداشتم، ولی بیطرفی اخیر و کمک با مجاهدین بر بنده فوق تصورات خودم را نشان داده و ثابت نمود که آن هموطنان برای ترقی و تعالی این مملکت مطالب وارده برخود رافراموش می‌نمایند

نمی‌توانم وحشی‌گری و بربریت بعضی از اراذل مجاهدین را نسبت به آن هموطنان عزیز انکار کنم، ولی تصدیق می‌کنم که این واقعه محکی به ایران دوستی شما زده و زنجیر محکمی از اتحاد و صمیمیت بین ما بنا نمود. از واقع اخیر پیربازار خیلی متأسف شده و یقین دارم که مرتکب از قفقازیهای مهاجری هستند که درموقع حمله به شهر مسلّح شده‌اند، با ایجاد احکامات سختی صادر می‌شود، که مرتکب را تفتیش نموده پس از دستگیری مجازات سخت بدهند. از همراهی و کمک مجاهدین مریض نمی‌توانم تشکرات معمولی بجا آرم، ولی می‌توانم عرض کنم که تا وقتی که به حول و قوهٔ الهی این جمعیت پابرجا هستند، از ارامنهٔ ایران خصوصاً گیلان حمایت نموده و در صورت تصور حدوث مخاطرهٔ بزرگی از ایشان حفاظت نموده و اگر بطرف بنده آمدند در نهایت صمیمیت از آنان پذیرائی نموده و تا آخرین سرحد امکان بحراست ایشان بکوشم.

سلام خالصانهٔ بنده را بعموم ارامنهٔ مقیم گیلان ابلاغ نمائید.

مهر کوچک

۴ـ تنفر حاجی احمد کسمائی از ارامنه شاید بدلیل رقابت تجاری بوده است، چون ارامنه نیز مانند حاجی احمد به کار تجارت ابریشم مشغول بودند و در امر تجارت ابریشم با هم رقابت داشتند، ولی نوشتن نامهٔ زیر به امضای احمد به نمایندگان مجلس عمومی ارامنه خلاف این قضاوت را می‌رساند.

علامت شیر و خورشید

بنام اعلیحضرت سلطان احمد شاه قاجار خلدالله ملکه

هیئت اتحاد اسلام نمره ۶۵۹۵ تاریخ ۱۴ شوال ۱۳۳۴

آقایان نمایندگان مجلس عمومی ارامنه
مقیمین انزلی دام اقبالهم

مکتوب مورخهٔ ۶ ایول ۱۸ آن آقایان بتاریخ فوق واصل و از مراتب رقت‌انگیز و تأسف آور آن کمال بهت و حیرت رخ نمود، چنانکه تصدیق دارید مطالبی که اخیراً به جمعیت ارامنه وارد شده است به فقط هیئت اتحاد اسلام از هویت عاملین این فجایع بکلی بی‌اطلاع است، بلکه این گونه افراد و عناصر مفسده جو و معرکه طلب را بهیچوجه از خود ندانسته و بتمام قوا برای قلع و قمع آن کوشش و مبارزه خواهد نمود

بطوریکه بکرات قول داده به موجب این نوشته نیز بکلیهٔ آقایان ارامنهٔ بیطرف انزلی مزیدالتأکید قول می‌دهیم که همواره بچشم برادری به آنها نگریسته، از هر اسائهٔ ادب و بدرفتاری که از ناحیهٔ برخی از مردمان بی‌ادب و جاهل نسبت به آنها اعمال شده است جداً مخالفت بعمل آمده و از تکرار نظایر آن جلوگیری خواهد شد طبیعی است آنچه خسارت وارد آمده است جبران و تلافی خواهیم کرد

امیدواریم در آتیهٔ بس نزدیک رفتار و کردار ما محاسن نیات ما را در اوضاع آن ملت نجیب محقق و مدلل نماید، چنانکه بتمام قوه قول می‌دهیم که در حفظ شئونات و حقوق زندگانی شما بکوشیم بدیهی است آن آقایان نیز از برخی افراد خود که مستقیماً بدشمنان ما دست اتحاد بهم داده برای حفظ روابط مودت و محبت جلوگیری خواهید نمود

در خاتمه احترامات صمیمانه را خاطرنشان و از کمال مودت و حسن نیت خود آن آقایان را مطمئن و خاطرجمع می‌سازد

مهر هیئت اتحاد اسلام ـ حاجی احمد

(به نقل از صفحهٔ دوم شمارهٔ ۲۹ (۱۲۵) هفته نامهٔ ایران کوبی به مدیریت گریگور یقیکیان)

۵ـ در راپورت مفصل نمرهٔ ۳۵۶۲ مورخ ۱۴ برج میزان [مهر ۱۲۹۷ هجری شمسی = اول محرم ۱۳۳۷] کفیل حکومت گیلان به وزارت داخله این موضوع تأیید شده است که «اخیراً در جنگ بادکوبه مجال اقامت برای ارامنه در بادکوبه نمانده، با یک سرعت و اضطرابی از آنجا خارج می‌شوند و ظاهراً یگانه معبری که برای آنها باز و امن آنها است فقط راه انزلی و رشت است، با آنکه حکومت انزلی با صاحبان دولت فخیمهٔ انگلیس مذاکرات کرده و در نهایت جدیت از ورود آنها جلوگیری می‌کند که اخیراً چهار فروند کشتی را که حامل ارامنه بودند مانع از ورود به انزلی شده عودت دادند، بار قریب پنج شش هزار نفر تاکنون وارد شده‌اند و مستقیماً عریضه به وزارت جلیله عرض کرده و تقاضای مساعدت و همراهی نموده‌اند، دور نیست باز به بعضی وسایل عده [ای] وارد شوند مثل اینکه در بندرانزلی که جداً جلوگیری از آنها کردند، یک کشتی به حسن کیاده رفته و ارمنیها را در سواحل لیاسرو پیاده کرده‌اند و واردین همه قسم اسباب معیشت گذران از جنس منزل و اوراق می‌خواهند که اسباب توحش اهالی شده‌اند با نظریات عمیقهٔ آن وزارت جلیله که همواره به صلاح جونی و آسایش اهالی مملکت است تکلیف این کار را معین و مرقوم فرمایند و آنچه از مهاجرین وارد سرحد شده‌اند، تماماً به وسیلهٔ صاحبان میان انگلیس خلع سلاح شده، بدون اسلحه وارد سرحد انزلی شدند».

در پاسخ، وزارت داخله به نمرهٔ ۱۲۱۷۲/۴۰۰۱ مورخ ۳۰ میزان ۱۳۳۷ [هجری قمری] به این راپورت فقط به مسئله «مهاجرین راهی از بادکوبه» اشاره شده است که «تعلیماتی به ادارهٔ ژاندارمری و نظمیه و نایب الحکومه انزلی داده شده است. در اجرای تعلیمات مزبوره نهایت مساعدت و مواظبت بعمل آورده و تمام مواد آن را رعایت و راپورت‌های همه را به وزارت داخله اطلاع دهید و مواظبت کامل کنید که خلاف نظمی بظهور نرسد مقصود اینست واردین از بادکوبه که غالب گرجی و ارمنی و بلشویک و بیشتر آدمکش و شرارت طلب هستند [؟] ازحالات آنها استعلام و در صورت مظنونیت اسلحهٔ آنها را توقیف و کاملاً مراقبت شود که زحمتی از این حیث تولید نشود» [مفاد این اسناد که جزو بایگانی راکد وزارت کشور در سازمان اسناد ملی ایران موجود است اند، توسط دوست شفیق دیرین جناب آقای دکتر عبدالکریم گلشنی استاد مورخ و محقق دانشگاه در اختیار اینجانب گذاشته شد سپس به سند اول (راپورت نمرهٔ ۳۵۶۲) در کتاب نهضت جنگل اسناد محرمانه و گزارش‌ها، به کوشش فتح‌الله کشاورز، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، چاپ شقایق، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۱۳ برخوردم].

۶ـ نامه‌ای دراین باره به شرح زیر به کمیتهٔ مهاجرین ارمنی در انزلی نوشت

محل شیر و خورشید و تاج کیان	تاریخ ۲۷ برج عقرب ۱۳۳۷
مرکز تشکیلات نظام ملی	ضمیمه ـــ ندارد

کمیتهٔ مهاجرین ارامنه در انزلی

از مرور مودت آن دوایر محترمه که با نظر نیک بسی نسبت ملت ایران در مرقومهٔ ۱۷/۷ فرموده‌اند نهایت امتنان حاصل شد، بطوریکه برای تحصیل آذوقه و تسهیل آوارگان از خانمان دور افتادهٔ ملت ارامنه در رقعهٔ مزبوره نگاشته بودید به ادارهٔ جلیلهٔ بلدیهٔ انزلی دستور داده شده، امیدوارم آن ادارهٔ محترم بنده را از شرمندگی در مقابل آن مهمانان محترم که تاکنون بهیچ وجه دربارهٔ ایشان ایفای وظیفه نشده است بدرآورده و آسودگی خاطر آنان نیز فراهم شود

امضاء کوچک

(به نقل از صفحهٔ ۴، شمارهٔ ۳ (۹۹) هفته‌نامهٔ ایران کوبی)

۷ـ در این زمان عهدنامهٔ تجارتی فیمابین دولت‌های روس و انگلیس در ۱۶ مارس ۱۹۲۱ که ترجمه آن بشرح زیر است منعقد می‌گردد

چندین نکات از اعلامیهٔ سیاسی کمیسر امور خارجهٔ شوروی راجع به عهدنامه در باب علاقهٔ تجارتی بریتانیای کبیر و روسیهٔ شوروی که از طرف مسیو روبرت هورنکا وزیر تجارت بریتانیا و رفیق کراسین از طرف روسیه در ۱۶ ماه مارس (۱۹۲۱) امضاء گردیده است: نظر باینکه روسیه با دول متفقین انگلیس و غیرها آرزومند و مایلند که عهدنامهٔ تجارتی مابین خودشان با شرایط مفید تحدید نمایند و این مقصود حاصل نمی‌شود مگر بحصول اصل عمومی مابین دول متخاصمین و نیل بصلح عمومی که دارای اهمیت است و باین زودی انجام‌پذیر نبوده، علیهذا منتظر آن نشده، عجالتاً معاهدهٔ تجارتی را بصورت تحقیق درآورده، عهدنامهٔ آنرا چنان که ذکر شد بامضاء رسانیدند ـ و این عهدنامهٔ تجارتی به چندین شرط بشرح ذیل مقید است. شرط اول که هریک از این حکومتها که در تشکیل عهد [نامه] تجارتی نامیده شده‌اند از حرکات دشمنان و اقدامات مخالفانه نسبت به همدیگر از تبلیغات رسمی در سرحدات خودشان و غیر از اینها که مورث منافیت فیمابین دولت بریتانی و دولت شوروی روسیه است، از روی حقیقت و صمیمیت منصرف باشند ولازم است حکومت دولت شوروی روسیه بطریق سیاسی یا محاربه یا الغاء تبلیغات ملل آسیا برضد حکومت بریتانی وهندوستان مهیج نشود و خصوصاً این مسئله را در حکومت افغانستان، و بریتانی نیز لازم است، این مسئله را در ممالکی که از دولت روسیه منتزع و مستقل شده حفظ کند و آنها را بر محاربه و ضدیت دولت شوروی روسیه متحرک نشود. لازم است اتباع دولت بریتانی که درمملکت شوروی روسیه متوطنند و نیز اتباع دولت شوروی که در ممالک بریتانی مقیمند برحسب اجازه به اوطان خود مراجعت نمایند و بطرفین فرض و متحتم است. شرایط مندرجه در عهدنامه را به آگنتها [نمایندگان] و وکلای خودشان اشعار و جریان مواد آنرا از مشارالیهم الزاماً خواستار شوند. به هر دو طرف امضاء کنندگان معاهدهٔ تجارتی لازم است علل و موانعی که ناحال موجب تحدید تجارتی شده مانند جمع نمودن مسکنها از معبر آنها و غیره بکلی دفع نمایند و مانع تجارت بانکها و سایر تجار و اهل داد و ستد نباشد که دایر شدن دوایر بانکی طرفین موجبات پیشرفت معاهدهٔ تجارتی خواهد شد و تجارت مطلق است. یعنی از مأکولات و ملبوسات و هرچیزی که معمولاً جزء موضوع تجارت می‌باشد و حتی اسلحه آنهم ممنوع نیست که به ممالک طرفین داخل یا خارج شودو نیز دانسته شود که این شرایط در معاهدهٔ طرفین مفید و مواد تجارت مطلق و تجمیع امتعه و اجناس تجارتی شامل است هم‌چنین هریک از متعاهدین می‌تواند باسایر دولتها معاهده تجارت مطلق یا مقید نشوند مانعی نخواهد بود

کشتیها و اجناس تجارتی بریتانیا و روسیه مجاز هستند که بدون مخالفت از هیچ طرف با بنادر اسکله‌های بارگیری داخل و خارج شوند ـ هکذا کشتیهای متعلق به تجاراعم از بریتانی کبیر یا شوروی روسیه آزادند که بمرکز تجارت وارد و خارج شده و مال‌التجاره و مهمات خودشان را از هرقبیل بوده باشد بمعرض داد و ستد و مبادله برسانند و حکومت بریتانی با صدور قول می‌دهد کشتیهای شوروی روسیه به هر دریا و بوغاز مانند کشتیهای سایر دول داخل و حرکت نماید آزاد باشند و احدی حق مخالفت نخواهد داشت. حالاکه حکومت بریتانیا و سایر حکومتهای متخاصمین که مشغول جمع کردن مین‌ها، پاک نمودن دریاهای متعلقه بخودشان هستند، برحکومت شوروی روسیه نیز لازم است که اقدام به پاک نمودن دریاهای متعلقه بخود نماید که کشتیها سلامت و امنیت بر اسکله‌ها و پلها داخل و خارج شود ـ بحکومت بریتانی واجب است به شوروی روسیه اطلاع بدهد نقاطیکه از سواحل دریا و بندرها وپلهای متعلق بروسیه که مین و سایر آلات ناریه مخفیه دارد تا شروع بجمع‌آوری پاک‌کردن آنها بشود، هم‌چنین بحکومت شوروی روسیه واجب است هرجا از دریاهای متعلق به روسیه مین گذاشته باشد به کمیسیونی که برای پاک‌کردن مینها تشکیل شده است اطلاع بدهد که هرقدر مین داشته باشد تمام را جمع نمایند ـ دولت بریتانی اظهار می‌کند که ما مانع نیستیم. دولت شوروی روسیه برای محافظت بنادر خود از سایر دولتها در مراکز عبور آنها مین گذاشته است، ولی این اشعاریهٔ مادر این ماده برای تسهیل ایاب و ذهاب کشتیهای تجارتی این دو دولت متعاهدین است (نقل از صفحهٔ ۴ شمارهٔ ۳۰ (۱۶۱) هفته‌نامهٔ ایران کونی)

پس از اینکه عهدنامهٔ فوق بر اثر سازش تاریخی بین ایندو دولت با فداکردن منافع ملت ایران منعقد می‌گردد، درمراسم تقدیم استوارنامه روتشتین نخستین نمایندهٔ شوروی به ایران احمدشاه صراحتاً به قضیهٔ *«اسف‌آور گیلان»* اشاره می‌کند:

جواب احمدشاه به نطق روتشتین نخستین نمایندهٔ سیاسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران.

نمایندهٔ مختار با نهایت مسرت و خرسندی اعتبارنامه راکه مسیو [آقای] لنین آقای رئیس کمیسرهای ملی برای معرفی شما به سمت نمایندهٔ مختار جمهوری اجتماعی شوروی متحدهٔ کل ممالک محروسه روسیه در دربار ما داده‌اند دریافت می‌نمائیم احساساتی که در دورهٔ زندگانی خود نسبت به مملکت ما ابراز داشته و علاقه‌مندی صادقانه که همواره درمدافعه صالح و منافع ایران نشان داده‌اید، اسباب امتنان خاطر را فراهم ساخته و ما را مطمئن می‌سازد که همان توجه و دقت نظر را درانجام وظیفهٔ بزرگی که بعهدهٔ شما محول شده منظور خواهید داشت از استقرار رژیم آزادی در روسیه فوق‌العاده مسرور و امیدواریم در آتیه روابط حسنه بین دولتین بر مبانی محکمی استوار گردد و یقین داریم *«قضیهٔ اسف‌آور گیلان»* در نتیجه مساعی و اهتمامات شما هرچه زودتر خاتمه یافته و طوری نخواهد شد که سکته به روابط ودادیه بین دو ملت وارد آورد آرزومندیم که معاهدهٔ جدید منعقد بین ایران و دولت شوروی روسیه موجب افتتاح عصر جدیدی از روابط دولتین گردد و نظر به همین اطمینان خاطر به هیئت دولت خود دستور داده‌ایم که نهایت مساعدت و همراهی را در انجام مأموریت عالیه شما بعمل آورند (به نقل از صفحهٔ ۵ شمارهٔ ۳۶ (۱۴۲) هفته‌نامهٔ ایران کونی)

بی‌مناسبت نیست که به مطلبی در تأیید اینکه دولت شوروی از بدو تأسیس به بهانهٔ «منافع انقلاب جهانی» منافع ملت‌های دیگر را به راحتی فدا می‌کرده است، اشاره‌ای بشود

در سال ۱۹۲۱ لنین در پاسخ تر-گابریلیان [نمایندهٔ دولت جدیدالتأسیس کمونیستی ارمنستان شوروی] که برای وادار سازی دولت شوروی به فشار به تُرک‌ها جهت تخلیهٔ قسمتی از خاک ارمنستان به مسکو رفته است صریحاً اظهار می‌دارد که: «ما بخاطر ارمنستان وفارص درکنار هیچ کس، بخصوص با مصطفی کمال [آتاتورک] نخواهیم جنگید». نمایندهٔ ارمنستان که از این اظهارات

لنین مأیوس شده است پاسخ می‌دهد: «بدون یک اقدام جدّی علیه ترک‌ها، ارامنه بر ضدّ رژیم نوبنیاد قیام خواهند کرد» لنین اظهار می‌دارد: «در این صورت من ترجیح می‌دهم ارمنستان را از دست بدهم» و تکرار می‌کند که در نظر او *«منافع انقلاب جهانی بر هر چیزی برتری دارد»*. [ر. ک. به صفحات ۱۹۲ و ۱۹۳ کتاب «ارمنستان، آذربایجان، گرجستان» نوشتهٔ سرژ آفاناسیان، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، انتشارات معین، ۱۳۷۰]

۸ـ در اینجا بی‌مناسبت نیست که بیانیه‌ای را که در این زمان بر علیه کوچک خان منتشر شده بود بیاوریم.

بیانیه

دیدی که چون ساخت پروانه شمع را   چندان امان نداد که شب را سحر کند

اهالی گیلان بخوانند و سیاسیون عالم بدانند تزویر و حیله هرگز در پرده نمی‌ماند، دست طبیعت شخص مکار و حیله‌باز را در هر موقعی مجازات خواهد داد. خیانتکار در هر لباسی بیرون بیاید عقاید و فطرتش او را مفتضح و ملکه عملیات مفسدانهٔ او رسوایش می‌نماید. هرقدر شخص در صدد باشد که پاکی خود را به لباسی جلوه دهد، نطق خبیثش ناپاکی او را ظاهر می‌سازد. صلوات وریش بلندهم باعث پاکی شخص نمی‌شود، باید انکار نمود که هرچاه‌کنی خود در توی چاه می‌افتد و هر مفتّنی باعث رسوائی خود می‌شود وقتیکه شخص بینش تاپاک و دارای عقاید پاک شد خداوند تبارک و تعالی از هر بلائی آن شخص را ایمن خواهد داشت. خاصه که خیرخواه مسلمین و براه ترقی دین مبین اسلام و حفظ ناموس وآبادی وطن عزیز خود بکوشد.

گیلانیان مدت هشت سال است این خائن غدار خود را بصورت سلمان پارسی درآورده، صمیمت آزادیخواهیش مشرق الی مغرب را فرا گرفته و برای نیل به مقصود (یعنی مسند ریاست) خودگاهی متوسل به آلمان و عثمانی شده، زمانی متکی به انگلیس و حتی با روسها و ساعتی ستون عقد معاهدهٔ صلح با میرزا احمدخان آذری و سازش با دولت، موقعی دست بدامان رفقای آزادیخواه و برادران روسیه زده، در این مدت توقف در جنگل به هزاران لباس و شیوه و رنگهای مختلف درآمده و در همه جا تقلب و خیانت خود را ثابت و دولت خویشتن را معرفی نمود

وقتیکه تمام درهای امیدش بسته شد لاعلاج شده با این یک مشت جمعیت صاف وساده از در صلح برآمده، آغاز دوستی را نهاد، چنانچه اهالی گیلان فرد فردشان حاضر و ناظرند که بر هریک از پیشنهاداتش مشفق بوده وبرای امتحان اجرا می‌کردیم، به هر سازش رقصیدیم برای ریاست مستقلهٔ خود و انهدام رؤسای این جمعیت نقشه‌ها ریخت، دسیسه‌ها برای شخص پرستی خود فراهم نمود، حیله‌ها برانگیخت، بالاخره در مقابل اینهمه تزاویر دامی برای هریک از رؤسای این جمعیت چه در رشت و چه در لاهیجان و انزلی گسترد که بدین وسیله سرکردگان این جمعیت را معدوم سازد. اخص خصوصی با آنهمه زحمات و مشقاتی که حیدرخان عمواوغلی که خدماتش چه در ایران و چه در آذربایجان اظهر من‌الشمس است، در راه آزادی ایران با این شخص کمک و مساعدتها نمود، بالاخره در مقابل تلافی نتیجه‌اش گرفتار شدن در قید اسارت این گرگ به لباس میش است، چون رؤسای این جمعیت عقیده‌شان صاف و بخلوص نیت برای وطن عزیز خودشان و حفظ ناموس کوشش می‌کنند، منظورشان جز ترقی و سعادت ایران و ایرانیان وخلاصی از دست اجانب چیز دیگر نیست

خوشبختانه طوری با دست خود پردهٔ تزویر را از روی کار خود برداشت که نزد عموم ملت ایران خصوصاً ملت گیلان خویشتن را درست مفتضح و رسوا نمود

اینک با زبان ساده این جمعیت به تو که کوچک خان هستی خطاب می‌کند که ای خائن بشریت و ای دور از آدمیت دیدی که چطور خدای عالمیان ترا رسوا نمود و پرده ازکارت برداشت، طبیعت سفاکی و بی‌باکی ترا ظاهر ساخت بدان و آگاه باش که منتقم حقیقی عنقریب باین زودی با دست ما بیچارگان انتقام از تو خواهد کشید و به کیفر اعمالت خواهد رساند و نیز هیچ سیل عظیمی در مقابل این جمعیت مقاومت نمی‌تواند بنماید، چه که این جمعیت دارای مسلک و عقیدهٔ متینی می‌باشد

زنـده بـاد حـقیقت و راستی
زنـده بـاد انتقـام ومجـازات
پاینده باد جمعیت قشون فاتح ایران ـ ۱۵ میزان ۱۳۰۰
(به نقل از صفحهٔ ۵ شمارهٔ ۱۷ (۱۱۳) هفته‌نامهٔ ایران‌کوبی)

در همین اوقات کوچک خان نامهٔ زیر را به دوستش آقا میرآقا عربانی (موسوی عربانی) می‌نویسد
این نامه شش روز قبل از منفرق شدن جمعیت جنگل و یک ماه قبل از شهید شدن مرحوم میرزا کوچک خان نوشته شده است

نامهٔ میرزا کوچک خان به آقامیرآقا عربانی

هوالحق

لیلهٔ ۵ عقرب ۱۳۰۰

آقای آقامیرآقا دام اقباله

در این موقع که پاره [ای] از دوستان ما امتحان بی‌وفائی خود را داده و آشکارا و محرمانه تسلیم دشمن و با مقاصد آنان

همراهی می‌نمایند، مراسلهٔ شما را زیارت کرده و فوق‌العاده مسرور و خوشحال شدم آری آقای من دوستان را در مواقع سخت باید امتحان نمود و من از این مسئله مسرورم که رفقای همراه بهیچ وجه نقصی در افکار آنها راه نیافته و با کمال قوت قلب مصمم دفاع و فداکاری هستید. فعالتاً با رویه‌ای که دشمنان ما پیش گرفته‌اند و شما بخوبی مسبوق هستید، شاید بطور موقت یا دائم دانستند موفقیت حاصل نمایند، ولی اتکای بنده و همراهان به خداوند دادگری است که بسیاری از این اتفاقات ما را در پرتو توجهات خود محافظت کرده است. ما بجز از خداوند از هیچکس منتظر نبوده و حتم دارم که توجهات کامله‌اش شامل حال و ... و معین ما خواهد بود. افسوس که مردمان ایران مرده‌پرست هستند و هنوز قدر این جمعیت را نشناخته‌اند نمی‌دانند پس از محو ما خواهند فهمید که ما بودیم چه می‌خواستیم و چه کردیم ـ معروف که (النعمة اذا فقدت عرفت) مردم هم منتظرند روزگاری را ببینند که ... حقیقت ما اثری نمیان باشد، پس از اینکه نتایج تلخی از سوء افکار و انتظار خود دیدند آنوقتی که دو دست ندامت بسر کوفته قدر و هویت ما را بفهمند. ملی آقای من امروز ما را دزد و غارتگر خطاب می‌کنند، در صورتیکه هیچ قدمی را جز در راه آسایش مردم و حفاظت مال و جان و ناموس آنها برنداشتیم هرگونه اتهاماتی را که بما نسبت می‌دهند می‌شنویم و حکمیت را بخداوند قادر و حاکم علی‌الاطلاق واگذار می‌کنیم و فعالتاً تحت تقدیرات الهی هستیم تا ببینیم مآل ما بکجا منتهی خواهد گردید. در خاتمه سلامتی و دوام شما را از خداوند مسئلت داشته، ادعیهٔ خالصانهٔ خود راتقدیم می‌دارد. آقای میرزا علی‌خان را از طرف بنده سلام برسانید. از شما و اطفال خوردسال شما التماس دعا دارد

امضاء کوچک جنگلی

۹ـ بالاخره پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و پایان دیکتاتوری بیست سالهٔ رضاخان، در روز جمعه پانزدهم شعبان ۱۳۶۲ مطابق ششم شهریور ۱۳۲۱ تن بی‌سر میرزا کوچک خان را از خانقاه طلحال به رشت آورده، در مجاور سر آن آزاد مرد در سلیمان‌داراب رشت به خاک می‌سپارند و نویسنده نیز که در آن زمان سال اوّل دبیرستان را گذرانده بودم همراه پدرم در این مراسم حضور داشتم و اینک اعلامیهٔ مربوط به این مراسم که از هفته‌نامه ایران‌گویی شمارهٔ ۲۱ (۱۱۷) مورخ ۱۱ شهریور ۱۳۲۱ در زیر آورده می‌شود

یک روح بزرگ

از کسی که هفت سال تمام ندای حقیقت را بگوش عالمیان رسانید، علم اسلام را به وحدت و یگانگی دعوت می‌نموده، از کسیکه پرچم بیداری این ملت را بدست گرفته در شامگاهان ضلالت و بدبختی این کشور چراغ هدایت و ارشاد و راهنمائی سعادت و مدنیت بود، از کسی که در راه نجات ملت و عظمت مملکت فداکاریها کرده ـ جانبازی‌ها نموده و عاقبت‌الامر در راه استقلال کشور سر داد و دیدگان پرفروغش را به آرزوی دیدار سعادت کشور برای همیشه فروبست قدردانی می‌کنیم. آری از مرحوم کوچک جنگلی آن مرد شرافتمند آن ایرانی صحیح‌النسب آن سرباز رشید و میهن پرست که پیکرش را در بیست سال قبل در عصر حکومت ارتجاع در دامنهٔ جبال طلحال سرد و بی‌روح یافتند و بعادت قرون توحش و بربریت سرش را بمنظور تقرب بارگاه بریده و فجیع‌ترین وضعی بریده به تهران فرستادند و تن بی‌سرش را در محلی موسوم به خانقاه سپردند قدردانی می‌کنیم. هموطنان ـ دورهٔ وحشت و بیدادگری به سر آمد. ابرهای مدهشی که در ظلمت دورهٔ بیست ساله آسمان مقدرات این کشور سایه انداخته بود با طلیعهٔ خورشید آزادی متفرق شد. دورهٔ لجام گسیختگی و مطلق‌العنانی و فشار و تضییق ملت بپایان رسید. عصر شکنجه و داغ و زجر و حبس و تبعید، کشتن و سربریدن علمداران آزادی خاتمه یافت. اینک ما و وظایف سنگینی که بگردن داریم

هموطنان! مرحوم کوچک خان قطع و یقین داشت در راه استقلال مملکت شهید خواهد شد، بهمین جهت همیشه بدوستان و نزدیکان خود وصیت می‌کرد که در سلیمان داراب رشت او را بخاک بسپارند. او میخواست همیشه با همشهریهای حساس و فداکارش در تماس بوده و روح پرفتوحش دراعلی علیین مراقب وناظر اوضاع مسقط‌الراسش باشد

او می‌دانست که هموطنان گیلانیش وفادارند و مرد زحمات و جانفشانیهایش را با ابراز احساسات ملی و یادآوریهای خیر تلافی می‌کنند. ما بوصیت او عمل کردیم همانطوریکه قبلاً سر شرافتمندش را از گورستان حسن‌آباد تهران به گیلان آورده بودیم، اینک تن بی‌سرش را از خانقاه طلحال به رشت آورده و در سلیمان داراب بخاک سپرده‌ایم

هموطنان ـ طبقات مختلف اهالی رشت در روز جمعه پانزدهم شعبان ۱۳۶۲ مطابق ششم شهریور ۱۳۲۱ چهار بعدازظهر که روز ولادت با سعادت حضرت امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه می‌باشد با خواندن یک سورهٔ حمد به زیارت روح پرفتوحش می‌روند و از این عنصر پاک میهن پرست و شهید راه آزادی قدردانی می‌کنند

بدینوسیله از عموم افراد ملت خاصه هم قدمان و هم فکران آن مرحوم دعوت می‌کنیم شرکت خود را با ما در این تقدیر ملی ابراز کنند تا با هم سر مزارش هم آواز شده بگوییم.

لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل‌الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق　　　ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

آزادیخواهان گیلان

(به نقل از صفحهٔ ۵ شمارهٔ ۲۱ (۱۸۷) هفته‌نامهٔ ایران‌گویی)

در بارهٔ این مراسم قطب‌السلطنه محمد فرماندار وقت گیلان نامهٔ زیر را به وزارت کشور ارسال می‌دارد:

«وزارت کشور از رشت [به تهران]، نمرهٔ ۱۷۹۶۴، مورخهٔ ۱۳۲۱/۶/۱۱

آزادی‌خواهان گیلان روز جمعه ششم شهریور مطابق ۱۵ شعبان در سر قبر مرحوم میرزا کوچک خان که اخیراً در سلیمان داراب رشت درست کرده‌اند مجلس ترحیمی برپا و مردم را آنجا دعوت نموده‌اند که سورهٔ حمد خوانده شود، پیش‌بینی‌های لازم به عمل خواهد آمد. مجدد (ر.ک کتاب نهضت جنگل، اسناد محرمانه و گزارش‌ها، به کوشش فتح‌الله کشاورز، انتشارات سازمان اسناد ملی، ص ۱۸۹).

شماره‌های روزنامهٔ آلیک

(۱): روزنامهٔ آلیک ـ شمارهٔ ۳۶ (۵۹۶۶)، ص ۴ـ یکشنبه ۲۷ بهمن ماه ۱۳۳۶ (۱۶ فوریه ۱۹۵۸)
(۲): روزنامهٔ آلیک ـ شمارهٔ ۳۷ (۵۹۶۷)، ص ۴ـ دوشنبه ۲۸ بهمن ماه ۱۳۳۶ (۱۷ فوریه ۱۹۵۸)
(۳): روزنامهٔ آلیک ـ شمارهٔ ۳۸ (۵۹۶۸)، ص ۴ـ چهارشنبه ۳۰ بهمن ماه ۱۳۳۶ (۱۹ فوریه ۱۹۵۸)
(۴). روزنامهٔ آلیک ـ شمارهٔ ۳۹ (۵۹۶۹)، ص ۲ـ پنجشنبه اول اسفند ماه ۱۳۳۶ (۲۰ فوریه ۱۹۵۸)
(۵): روزنامهٔ آلیک ـ شمارهٔ ۴۰ (۵۹۷۰)، ص ۲ و ۴ـ جمعه دوم اسفند ماه ۱۳۳۶ (۲۱ فوریه ۱۹۵۸).
(۶): روزنامهٔ آلیک ـ شمارهٔ ۴۱ (۵۹۷۱)، ص ۴ـ یکشنبه ۴ اسفند ماه ۱۳۳۶ (۲۳ فوریه ۱۹۵۸).
(۷): روزنامهٔ آلیک ـ شمارهٔ ۴۲ (۵۹۷۲)، ص ۴ـ دوشنبه ۵ اسفند ماه ۱۳۳۶ (۲۴ فوریه ۱۹۵۸)
(۸) روزنامهٔ آلیک ـ شمارهٔ ۴۳ (۵۹۷۳)، ص ۴ـ سه‌شنبه ۶ اسفند ماه ۱۳۳۶ (۲۵ فوریه ۱۹۵۸)
(۹) روزنامهٔ آلیک ـ شمارهٔ ۴۴ (۵۹۷۴)، ص ۴ـ چهارشنبه ۷ اسفند ماه ۱۳۳۶ (۲۶ فوریه ۱۹۵۸)
(۱۰): روزنامهٔ آلیک ـ شمارهٔ ۴۵ (۵۹۷۵)، ص ۴ـ پنجشنبه ۸ اسفند ماه ۱۳۳۶ (۲۷ فوریه ۱۹۵۸)

چند توضیح

- درشمارهٔ پیش به اشتباه در لیتوگرافی تعداد چاپ مجله به جای چهارهزار، چهارهزار و هشتصد نوشته شده بود
- عکس فریدالدوله گلگون پس از این که مقاله صفحه‌بندی شده بود از همدان رسید. ناچار دربن شماره به چاپ می‌رسد ضمناً آقای پرویز اذکائی یادآوری کرده‌اند که فریدالدوله گلگون درعکس دسته‌جمعی چاپ شده در «مقالات تقی‌زاده» نیز هست و آن عکس مربوط به سال ۱۳۰۷ شمسی است که تقی‌زاده به همدان آمده بود و با گلگون و دیگران آن عکس را انداخته بوده‌اند.
- مقالهٔ دکتر محمود عنایت، همانطور که در آن شماره نوشته شد بلافاصله پس از انتشار کتاب «خاطرات و تألمات» نگارش یافته است
- نقاشی صورت دکتر محمد مصدق که در صفحهٔ ۱۳۳ شمارهٔ پیش به چاپ رسیده اثر صنعتی نقاش هنرمند است.
- غزل «گل غربت» سرودهٔ محمد علی بهمنی را می‌خواستیم درشمارهٔ گذشته مجدداً چاپ کنیم که حیران بد چاپ شدن آن در سال هجدهم شده باشد. بار فراموش شد. پوزش می‌خواهیم.
- معرفی فهرست نسخه‌های خطی فارسی در ایتالیا به اشتباه در دو صفحه (۲۸۶ و ۲۷۵) آمده است. آنچه در صفحه ۲۷۵ چاپ شده زائدست و بین مطلب مربوط به مجلهٔ مطالعات ایرانی افتاده است

فرهنگنامهٔ کودکان و نوجوانان

شورای کتاب کودک که سالها پیش به ابتکار تنی چند تأسیس شد و مخصوصاً با نیروی جوانی و همت بلند و فکر پایدار توران میرهادی استواری یافت، کار بزرگی را از چند سال پیش در پیش گرفت و با همکاری گروهی از شیفتگان ادبیات کودکان و نوجوانان به تدوین فرهنگنامه‌ای همه جانبه خاص دانش و فرهنگ این گروه اقدام کرد. خوشبختانه نخستین جلد این فرهنگ مؤثر و دلپذیر و ماندنی چند ماه پیش انتشار یافت و نشان داده شد کارهایی که بی‌ریا از سر دلسوزی و عشق و شور باشد هرچند دشواریهای عجیب دارد، به ثمر رسیدنی است.

این فرهنگنامه که در چندین جلد پایان خواهد گرفت. به سرمایه و همت «نشر ناشران» که دوازده ناشر نامور و سابقه‌مند کشور آن را تأسیس کرده‌اند به چاپ رسیده است.

این چند کلمه به عنوان خبر انتشار این اثر ارجمند به چاپ می‌رسد پس از اینکه نسخهٔ آن به مجله رسید دربارهٔ مندرجات آن اظهار نظر خواهد شد.

ا.ا.

رحمت‌الله نجاتی

داوری، کشاورز، یغمائی

به دنبال انحلال مدارسی که به سبک جدید در سالهای ۱۳۱۹ قمری بهمت مرحومان سید مهدی شریف‌الاطباء و آقا محمود امیر خلیلی و ۱۳۲۷ باکوشش وهزینهٔ شخصی شادروان حشمت‌الممالک دامغانی در شهر دامغان تأسیس شده بود، در سال ۱۳۳۵ قمری مطابق ۱۲۹۵ شمسی شادروان عبدالحسین ناظم‌التجار سمنانی مدرسه‌ای را دراین شهر تأسیس کرد به نام سعادت ناظمیه که از مدارس بنام آن عصر در منطقه محسوب می‌شد و اثری مطلوب درتعلیم و تربیت فرزندان و ترویج و توسعهٔ فرهنگ این سامان داشته است. شادروان حبیب یغمائی در یادداشت‌های خود می‌نویسد:

«دروسی که در مدرسهٔ ناظمیهٔ دامغان تدریس می‌شد به تحقیق از تحصیلات دبیرستان امروزی برتر بود واین مدرسه بی‌اغراق بر مدارس متوسطهٔ طهران در آن عصر امتیاز داشت.» همچنین در یادآوری مدیر و معلمین و اداره کنندگان مدرسه نوشته است: «مدیریت مدرسه را عبدالله یاسائی (صدرالادباء یزدی) بعهده داشت و او در ادبیات فارسی و عربی و فقه و حکمت و منطق مجتهد بود و در علوم جدید استاد و در شعر فارسی استادی کم مانند، زیرا به عربی و فارسی هم خوب شعر می‌گفت و هم خوب نثر می‌نوشت. علی محمد پیمان یغمائی، احمد تیّری و دیگر معلمین آزموده تدریس کلاس‌ها را بعهده داشتند. ریاست روحانی شهرستان با مرحوم حاج میرزا رضا شریعتمدار دامغانی و عبدالکریم کسرائی حاکم ادب دوست و ادب پرور شهر بود. این افراد فضیلت‌پرور در تنظیم مدرسه و تشویق شاگردان هم آهنگی و یکدلی تمام داشتند و درواقع محیطی علمی و ادبی بزرگتر از گنجایش شهری کوچک چون دامغان ایجاد شده بود. برگزیدگان همدرسهای دبستانی بهترین دوستان‌اند و مرا از این سعادت بهره‌مندی تمام بود: دکتر علی سعادت مرحوم، هدایت‌الله داوری (وکیل دادگستری)، علی‌اصغر کشاورز (وکیل دادگستری)، عبدالله خسروی (دیپلمات مقیم ایتالیا) از آن جمله بودند و هستند.»

بطوری که نوشته شد مدرسهٔ ناظمیهٔ دامغان تأثیر مهمی در آموزش جوانان منطقه داشته و چهره‌هائی نام‌آور را برای جامعهٔ علم و ادب ایران پرورش داد که از جمله شخصیت‌هائی چون داوری ـ کشاورز ـ یغمایی بودند که تحت عنوان سه یار دبستانی در این مقاله به شرح گوشه‌هایی از زندگی‌شان می‌پردازیم:

هدایت‌الله داوری

-۱-

هدایت‌الله داوری فرزند میرزا عبدالجواد در سال ۱۲۷۶ شمسی در روستای زرگرآباد دامغان به دنیا آمد. تحصیلات وی ابتدا در حوزهٔ علمیهٔ دامغان و سپس در مدرسهٔ سعادت ناظمیه ادامه یافت و در این مدرسه با علی‌اصغر کشاورز و حبیب یغمائی هم‌نشین و همدرس شد و دوستی‌شان در نهایت صمیمیت بود و بین آنان مطایبات و اخوانیات متعددی مبادله می‌شد. بعنوان مثال یغمائی در مطایبه‌ای خطاب به او گفته است:

ای هـــدایت ای جـــوان مـــحترم   ای که بودت یا نبودت مثل هـم

(صفحهٔ ۳۴۳ کتاب سرنوشت.)

پدر داوری از عارفان پاکباز و محبوب آن سامان بود و شادروان حبیب یغمائی تحت تأثیر مرگ او منظومه‌ای حکمت آموز سروده و به داوری فرستاده که به غیر از دو بیت آن که در صفحهٔ ۳۴۴ کتاب سرنوشت آمده، در جای دیگر به چاپ نرسیده و نسخهٔ آن را خود وی در دست نداشته که شاید بجا باشد متن آن را از دیوان خطی داوری که نزد تنها دختر عزیزش خانم زهرا داوری و داماد ارجمندش آقای زهره نژاد از صاحب منصبان عالی‌رتبه و بازنشستهٔ آموزش و پرورش، محفوظ است نقل نمائیم.

علی اصغر کشاورز   حبیب یغمائی
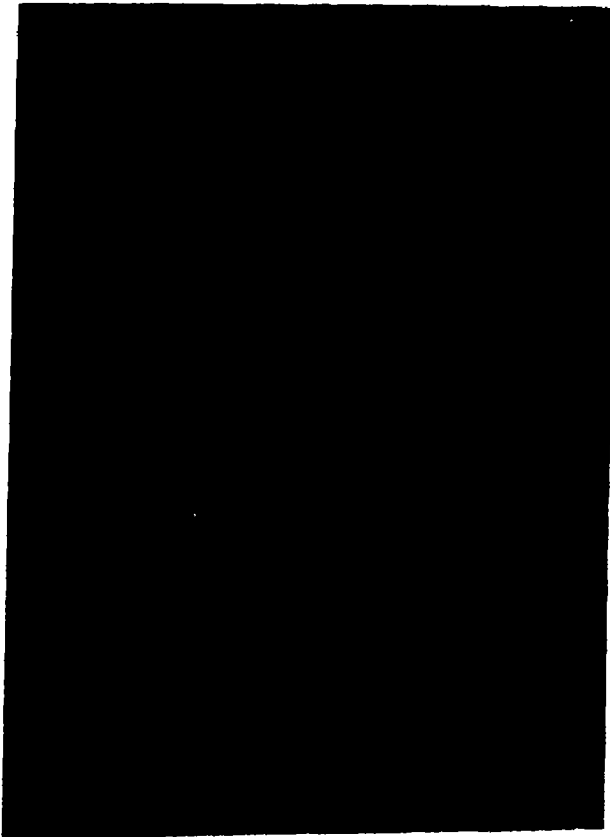
برای نمودن استواری شعر حبیب یغمائی

در مرگ دوست

ای پسـر رفت اگـر پـدر مگـری — کـه نبـاشد گـریستن را سـود
رفـتن خـویش را بساز و بـدان — کـه هـمین راه بـایدت پیمود
هـمه بـاید رویـم از پـی هـم — تـو دمـی دیـر واو زمـانی زود
هـیچ صـورت زخـاک بسته نشـد — که بخـاک انـدرون زهـم نگشـود
هـیچ مـنسوج روزگـار نبافت — که نبگسست تـارش از هـم و پـود
درخـم خـاک تـیره جـای کـند — هـرکه بـینی بـزیر چـرخ کـبود
مـرگ را زاده‌ایـم و نـاموسی است — کـه کشـاورز آنـچه کشت، درود
نیست بـودیم و بـاز نـیست شـویم — هستی آنسـان شـود کـه اوّل بـود
جـان مـا نـیست آگـه از ایـن راز — سـر دانشـوران چـنین فـرمود
خرّم آنکو به دهـر چونـان زیست — کـه پس از رفـتنش تـوان بستود
پـدرت بـود مـردی آزاده — اهـل دل بـاادب بگـفت و شـنود
سالک اندر طریق مـعنی و عشق — واقف انـدر مقـام وجـد و سـرود
نـه از او هـیچگه دلی آزرد — نـه از او هـیچگه تـنی فـرسود
نـه زمـال حـرام گـنج آکـند — نـه بـه خـوان لئیم دست آلود
نـه ز بـی‌چیزیش تـوکل کـاست — نـه ز دارائـیش سـرور افـزود
روی از راه ایـزدی بنتـافت — هرچه پیش آمـدش فـراز و فـرود
عـمر بگـذاشت در سـر بـزرگری — دل مـردم نـه، خـاک را بشخود
رنج به خود نهاد و هـرچـه گـرفت — از زمـین بـر زمینیـان بـخشود
هـمچو پـاکـان روزگـار بـزیست — در ده انـدرسرای گِـل انـدود
آمد از خاک و در نشیمن خـاک — خاک ورزید و هـم بخـاک غـنود
از شنـاسندگان و راهـروان — بـر روانش درود بـاد درود
بـار الهـا وگـر خطـائی رفت — بـخش او را و بـاش از او خشنود

* * *

و نیز در ماده تاریخ فوت او فرموده:

عبدالجواد داوری آن رهرو مقیم — کز عارفان تربت پـاکش درود بـاد
بگذشت زین جهان و تاریخ فوت او — با من سروش گفت بگو (غرق جود باد)

حبیب یغمائی ۱۳۲۰

داوری پس از فراغت از تحصیل به سال ۱۳۰۰ شمسی بر اثر حوادثی ناچار به ترک دامغان و سکونت در تهران گردید و به مقاله نویسی و خبرنگاری علاقمند شد. مدتی با نصرالله فلسفی مدیر روزنامهٔ حیات جاوید همکاری داشت و به سردبیری آن روزنامه رسید. مدتی هم روزنامهٔ شعله راکه صاحب امتیاز آن م. ی. تهرانی زاده بود اداره می‌کرد. در شهریور ۱۳۰۲ به سمت رئیس بلدیهٔ دامغان منصوب شد. داوری در تشکیلات عدلیهٔ داور بنا به معرفی عبدالله یاسائی مشغول و مدتی در شاهرود و سپس گرگان و بعد سبزوار به کار اشتغال داشت. پس ازبیرون آمدن از عدلیه به وکالت دادگستری پرداخت. پس از شهریور ۱۳۲۰ به مخالفان دولت پیوست وامتیاز روزنامهٔ فروزان را گرفت. در حکومت دکتر مصدق از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ مدیر روزنامهٔ دهقانان بود و در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ امتیاز روزنامهٔ انتقاد راگرفت. داوری سالها در سمنان و تهران به شغل وکالت دادگستری مشغول و زمانی که اصلاحات ارضی شروع شد. وکالت اصلاحات ارضی را بعهده داشت.

داوری آزاده مردی باصفا و مهربان و فعال وراستگو ونویسنده و شاعر بود. امّا قدرت نویسندگی او بر شاعریش می‌چربید. چون در این مقال سخن از رفتگان است، از جهت آنکه قدرت طبع وی نموده شود، ابیاتی از یک مرثیهٔ او راکه در مرگ و ماده تاریخ وفات شاعرهٔ نامی پروین اعتصامی در فروردین ۱۳۲۰ سروده نقل می‌کنیم:

فروردین است و چرا گلشن شعر افسرده — مگر این فصل یکی بلبل معنی مرده
باغ و بستان و بیابان همه خرم شده لیک — باغ دلهای عزیزان همگی پژمرده
گوئیا باز قضا دسته گلی داده به آب — یا که تیری زکمانی به نشانی خورده
خاطر اهل ادب کلبهٔ احزان شده است — ور شده فرش زمرّد بزمین گسترده
هر زمان خوشهٔ پروین فلک می‌بینم — یاد می‌آورم از آن مادر پروین مرده
شد چو پروین بشد از دیده بسی پروینم — کس بدوران چو من انجم ز فلک نشمرده
داوری خواست چوتاریخ وفاتش از طبع — «شد بدوران غمش وگلشن شعر افسرده»

۱۳۲۰

داوری در دوّم بهمن ۱۳۴۹ در تهران درگذشت و درامامزاده عبدالله به خاک سپرده شد. علی‌اصغر کشاورز در مرگ اومرثیه‌ای مؤثر سرود که همراه با یادداشت حبیب یغمائی در شمارهٔ بهمن سال ۱۳۴۹ مجلهٔ یغما به چاپ رسید و لازم می‌داند ابیاتی از آنرا در اینجا نقل کند:

رفتی و سوختی دل اخیار داوری — کردی تمام را تو عزادار داوری
شش سال با تو بر سریک میز درکلاس — بودم جلیس وهمدل وهمکار داوری
با هم من وتو را چه شب وروزها گذشت — امسال وسال دیگر و پیرار داوری
کردی همیشه شاد دل جمع دوستان — بودی همیشه یار و مددکار داوری
بود از لطافت همه را خنده برلبان — آثار وجد و حال پدیدار داوری
ستوار در عقیده و ایمان ولی بدور — از وهم و از تزلزل و پندار داوری
کمتر کسی چومرگ تو در من اثر گذاشت — خود نیست صحبت از کم و بسیار داوری
ماندم من و حبیب زیاران همکلاس — اف باد بر طبیعت غدار داوری
برنامهٔ حیات بدینسان نوشته‌اند — ما نیز می‌رویم بناچار داوری

یغمائی در حاشیهٔ این شعر خطاب به کشاورز گفته بود:

سنده هم رفتنی‌ام پیش از تو — که مرا سال بود بیش از تو

امّا دیدیم که این پیش‌گوئی او به حقیقت نپیوست، زیرا بطوری که خواهد آمد کشاورز در اردیبهشت ۱۳۵۷ درگذشت، ولی یغمائی در اردیبهشت ۱۳۶۳ دار دنیا را وداع گفت، یعنی درست شش سال بعد. جای تعجب است که در عکس‌های بازمانده از دوران تحصیلی و جوانی آن دو که از نظرخوانندگان می‌گذرد، چنین می‌نماید که کشاورز در سنین بالاتر از یغمائی قرار داشته و در

حاشیهٔ عکس دو نفره‌شان کشاورز را در بیست سالگی و یغمائی را در سن ۱۹ سالگی نوشته‌اند، در صورتی که سنین ثبت شدهٔ آنان عکس موضوع را ثابت می‌کند.

ـ۲ـ

علی‌اصغر کشاورز در سال ۱۳۲۰ قمری در دهکدهٔ مایان شش کیلومتری شرق شهر دامغان متولد شد. پدرش مرحوم حاجی رضاقلی مایانی از اعیان و محترمین آن زمان و از مالکین دهکدهٔ مذکور و دارای خط نیکو و سواد کامل و اطلاعات دینی و تاریخی بود.

کشاورز تحصیلات خود را از مکتب خانهٔ ده شروع و در شهر دامغان در مدرسهٔ موسویه بفراگیری صرف و نحو عربی ادامه داده و در سال ۱۳۳۲ قمری وارد مدرسهٔ سعادت ناظمیه شد و با آموختن علوم جدید در سال ۱۳۳۸ قمری برای ادامهٔ تحصیل به مشهد عزیمت و در مکتب آخوند خراسانی و مرحوم ادیب نیشابوری علوم قدیمه را تکمیل و در جلسات بحث آزاد مرحوم ادیب نیشابوری شرکت می‌کرد. مباحثات زیادی از این جلسات را در دفتری جداگانه جمع آوری نموده است.

کشاورز بنا به سفارش شادروان عبدالله یاسائی در زمان مرحوم علی‌اکبر داور با رتبهٔ قضائی به استخدام عدلیه درآمد و سالها در سمت بازپرس و ریاست دادگستری و دادستانی در شهرهای شاهرود و سبزوار و قوچان و بیرجند و بابل و گرگان انجام وظیفه کرد و پس از چند سال خدمت صادقانه از کار عدلیه فارغ و به وکالت دادگستری در گرگان اشتغال ورزید و برای همیشه در این شهر مقیم شد. کشاورز آزاده مردی مهربان و خلیق و صدیق و راست گفتار بود و در بین مردم از محبوبیتی خاص برخوردار و در نطق و خطابه زبان گویا و گیرائی داشت. از مصاحبت با او حظّی عظیم حاصل و از محفوظاتش اطلاعاتی [illegible] و نادر نصیب می‌گردید. حقیر افتخار دارد که چند سال متوالی با این رادمرد شریف و بزرگوار حشر و نشر داشته است. در ملاقاتهائی که با وی در منزل مسکونی بزرگ و با صفایش واقع در کوی کشاورز گرگان، صورت می‌گرفت ساعت‌ها از خاطرات زندگانی مخصوصاً دوران تحصیل در مدرسه ناظمیهٔ دامغان و همکلاسی‌های صمیمی‌اش داوری و یغمائی و معلمینش صدرالادبا یاسائی و پیمان یغمائی سخن می‌گفت که بازگوئی جزئیات آن موجب اطالهٔ بیش از حد کلام خواهد شد. همچنین از انجمن ادبی دامغان که در آن عصر مجمعی از فضلا و شعرا و محیطی مؤثر برای پرورش ذوق و استعداد جوانان بوده، به خوبی یاد می‌کرد.

کشاورز اشعار و نامه‌های متعددی از حبیب یغمائی در دست داشت که مربوط به دورهٔ اقامت و تحصیل حبیب در دامغان و روزگاران بعدی بوده و منحصر به فرد می‌نمود و حتی شخص یغمائی نسخه‌های آنها را نداشت و در جائی هم چاپ نشده است و فقط نسخهٔ یک نمونه از اشعار آن در دیوان عشقی چاپ مشیر سلیمی با مطلع:

ای خـلیل بـزرگوار نـجیب   بـه فـدای تـو بـاد جـان حـبیب

اشتباهاً بنام عشقی بچاپ رسیده که نسخهٔ محفوظ نزد مرحوم کشاورز جنبهٔ مطایبهٔ بیشتری داشته و بعضی از ابیات آن با متن مزبور متفاوت بود. کشاورز با عده‌ای از رجال و دانشمندان و ادبا و شعرا معاشرت و مکاتبه داشت. مطایباتی شیرین با مرحومان ذبیح‌الله ناصح، پیمان یغمائی، ابراهیم صهبا شاعر نامی و همچنین هدایت‌الله داوری و حبیب یغمائی یاران دبستانی از خود بیادگار گذاشت. مخصوصاً نامه‌های یغمائی خطاب به او از شیرینی و طنز و حلاوت و لطف خاصی برخوردار بود، مثلاً کشاورز کتاب صد دروازه را تألیف و جهت چاپ به یغمائی سپرد، نامه‌ای به کشاورز نوشته با این مضمون:

«عکس خودت را با آن قیافهٔ نحس و... درکتاب گذاشته‌ای، آن را چاپ می‌کنم و آبرویت را می‌برم...»

کتاب صد دروازه (در موضوع تاریخ و جغرافیای دامغان) بنحوی بسیار نفیس و زیبا بهمت یغمائی

و برادر دانشمندش اقبال یغمائی به چاپ رسید و مورد استقبال عموم واقع شد و در مدتی کوتاه نایاب گردید. مقدمهٔ کتاب بقلم حبیب یغمائی است که در آن برعکس نامهٔ یاد شده از کشاورز تجلیلی شایسته و کامل بعمل آورده و این مقدمه از نوشته‌های بسیار مؤثر و شیرین شادروان یغمائی محسوب می‌شود.

ضمناً این تألیف تنها یادگار چاپی از آثار شادروان کشاورز است که اخیراً باکوشش دختر فاضله‌اش خانم طاهرهٔ کشاورز و پسر دانشمندش مجید کشاورز در سلسله انتشارات هیرمند تجدید چاپ شده و مشتاقان را به فیض رسانده است.

مجید کشاورز در نویسندگی و شاعری مشهور بود و بنا به نوشتهٔ دخترارجمندش سه دفتر شعر از او به یادگار مانده که شامل: ۱ـ غزل و قصیده ۲ـ مکاتبه و مشاعره با شعرا و دوستان ۳ـ مراثی که بیشتر اشعار آن راجع به رشادت و جانبازی سرور آزادگان و شهیدان حضرت امام حسین (ع) است که کشاورز عقیده و ارادتی خاص به آن حضرت داشت و سعی می‌کرد همه ساله در مراسم سوگواری آن امام همام که در دامغان و روستاهای آن مخصوصاً مایان زادگاه او بطریقی خاص برگذار می‌شود شرکت کند. می‌گفت مراسم محرم خیلی از شهرها را دیده‌ام، ولی مراسم دامغان از خیلی جهات بی‌نظیر و نمونه است. بطوری که می‌فرمود، هرسال مرثیه‌ای در عزا و ماتم آن حضرت سروده و از آثارش تنها همان مرثیه‌ها را قابل یادآوری می‌دانست. کشاورز در مقدمهٔ مجموعهٔ اشعار خود که نزد فرزند برومندش طاهره خانم محفوظ است می‌نویسد:

«بیاد دارم از سن چهارده سالگی چیزی به شکل شعر می‌ساختم و اصرار داشتم آنرا برای اشخاص بخوانم، ولی بمرور زمان دریافتم که هرچه موزون است شعر نیست، شعر الهامی است که به پیغمبران شعر می‌رسد واغلب کسانی که چنین کاری می‌کنند اگر هم نقص بدیعی وعروضی نداشته باشد، شاعر محسوب نمی‌شوند. (مانند من)، هر قدر قدرت شعر شناسیم بیشتر شد به آنچه می‌توانستم تنظیم کنم بدبین‌تر شدم، ولی با این وصف حس خودخواهی و حُب حیات که هرکس دارد و من هم دارم مانع از آن گردید که دست از این کار بشویم و همین احساس مرا واداشت که آنچه نظم کرده‌ام بنویسم».

اشعار و مقالات زیادی از کشاورز در مجلات ادبی ارمغان و یغما به چاپ رسیده، ولی قدرت نویسندگی او به مراتب بر شاعریش برتری داشت. سلسله مقالاتی از شادروان حسین نواب در یغما به چاپ می‌رسید تحت عنوان اصلاح و تغییر خط. راجع به یکی از مطالب این مقالات در شمارهٔ آبان ۱۳۴۵، جوابی مستدل و متین به موضوع داده بود که در شمارهٔ دیماه سال ۴۵ مجلهٔ مزبور به چاپ رسید و از نوشته‌های پرارزش او می‌باشد.

اشعاری از کشاورز با خط خودش نزد اینجانب است که در ملاقاتهای حضوری و یا همراه نامه‌هایش به حقیر داده که دارای مضمون‌هائی بدیع و از استحکام شعری برخوردار است. مخصوصاً مثنویی در وصف گردکوه دامغان بمطلع:

بود شبی نیّر و رخشنده ماه   کرده افق بر سر نیلی کلاه

که درکتاب صد دروازه بچاپ رسیده و می‌گفت ملک‌الشعراء بهار وصف دماوند را فرموده و من هم در این شعر گردکوه خودمان را توصیف کرده‌ام و خوشحالم که خوب از آب درآمده است.

آثار کشاورز همه خالی ازاغراق‌های شاعرانه بوده و کلاً واقعیات را بنظم کشیده و حتی طنزگوئی‌هایش مضمون‌های حکیمانه و عبرت‌آموز دارد. بعنوان نمونه ابیات زیر:

لعبتی دیدم بروی پیرهن   بسته زنجیر طلائی بر کمر
گفتم این زنجیر برگو بهر چیست؟   ای‌که رویت‌هست چون قرص قمر
گفت همره دارم این زنجیر تا   بر سر آحور ببندم مرد خر

کشاورز در اردیبهشت ۱۳۵۷ دار دنیا را وداع و به جهان جاودانی شتافت و ارادتمندان خود را در اندوه و ماتم غرقه ساخت، مزارش در امام زاده عبدالله گرگان و از جمله یادگارهای او، دختر ارجمند و دانشمندش خانم طاهرهٔ کشاورز است که در زنده نگاه داشتن نام پدر کوشش فراوان دارد. از جمله چاپ

دیوان اشعار وی که خود تشویق به جمع آوری آن کرده، از اهداف اصلی مشارالیه می‌باشد و امید است به پایمردی یکی از ناشران این امر تحقق یابد. انشاءالله.

پس از درگذشت آن شادروان مختصری از شرح حال و مرثیه‌اش توأم با ماده تاریخ بمطلع:

دریغا کشاورز نیکو خصال　　همان مرد دانا دل بی‌مثال

همراه با عکس او به مجلهٔ ارمغان فرستادم که در شمارهٔ شهریور سال ۱۳۵۷ با حذف و اضافه‌ای نابجا (بمناسبت اوضاع روز) بچاپ رسیده است. چون در مجلهٔ راهنمای کتاب و آینده ذکر خیری از آن بزرگ مرد بمیان نیامده، در جستجو بودم که با توسل به یادداشت‌های وی و مطایبات و نامه‌های دوستانش مخصوصاً حبیب یغمائی که تعدادی از آنها را درحضورش دیده بودم، مقاله‌ای متنوع تهیه و تقدیم دارم، ولی ضمن مکاتبه، خانم طاهرهٔ کشاورز چنین پاسخ داد که پس از فوت پدر، آقای حبیب یغمائی کتباً خواست که یادداشت‌ها و مکاتبات کشاورز و دوستان را برایش بفرستند تا در مجموعه‌ای بچاپ برسد، و ایشان نیز چنین می‌کنند، ولی با تعطیلی مجلهٔ یغما معلوم نشد که این یادگارهای ارجمند چه شد و آیا در بین یادداشت‌ها و اوراق بازمانده از حبیب موجود است یا از میان رفته؟ خدا عالم است، امّا نویسنده افسوس دارد از اینکه چرا آن نامه‌ها و یادداشت‌ها را از طریق شادروان کشاورز در اختیار نگرفته، زیرا تصور می‌کند چنانچه چنین خواسته‌ای مطرح می‌شد، دریغ نمی‌داشتند. همچنانکه حدود هشت دوره مجلات سالهای ۱۱ الی ۱۸ یغمای خود را داوطلبانه به حقیر بخشیدند. آن چه بیش از همه اهمیت داشت همانا اشعار و نامه‌های حبیب یغمائی و هدایت‌الله داوری و سایرین است که حسرت آن را در دل دارم. خداوند متعال آن سه دوست بزرگوار را غریق رحمت بگرداند. انشاءالله.

ـ۳ـ

اما دربارهٔ حبیب یغمائی سخن بسیار گفته‌اند و من هم در شمارهٔ ۴ و ۵ سال ۱۳۶۳ مجلهٔ آینده شرحی نوشتم، ولی از خاطرات خود با آن شادروان مطلبی ننوشتم. اینک سطوری را به این امر اختصاص می‌دهم:

نام حبیب یغمائی از دوران طفولیت و دانش‌آموزی برای همهٔ ایرانیانی که حداقل در پنجاه سال اخیر با درس و کتاب و مجلات سروکار داشته‌اند، نامی آشنا بوده و هست و طبیعتاً حقیر نیز از این فیض عظیم برخوردار شده‌ام، زیرا نه تنها اشعار حکیمانه‌اش در کتب درسی ابتدائی برایم الهام بخش بوده، بلکه چاپ یکی از عکس‌های او درکتاب جغرافیای تاریخی دامغان تألیف دانشمند گرامی اقبال یغمائی بسال ۱۳۲۷ و وجود این کتاب در خانهٔ ما، هنگام تورق آن، با دیدن عکس بسیارجالب یغمائی (که در شمارهٔ فروردین ـ خرداد سال ۶۴ آینده بچاپ داده‌ام)، مهروی را در قلبم جای داد، تا زمانی که خود با مجله وکتاب رابطه‌ای نزدیک پیداکردم. بهرحال ارتباط این بنده با یغمائی و مجلهٔ یغما از سال ۱۳۴۵ با ارسال مقاله‌ای تحت عنوان «گردکوه (گنبدان دژ) دامغان» مندرج در شماره آذر ماه سال نوزدهم شروع شد که چاپ آن مورد توجه و عنایت علاقمندان واقع گردید و در این مورد مرحوم یغمائی ضمن نامه‌ای موضوع را یادآوری و حقیر را به نوشتن مقالاتی این چنین تشویق فرمود. بنده این سعادت را داشتم که چند بار در دفتر مجلهٔ یغما بحضورش شرفیاب شدم و از محبت وراهنمائی‌های پدرانه‌اش برخوردار گشتم. اولین بار که به خدمتش رسیدم و خود را معرفی کردم، کم سن وسال بودن حقیر (۲۲ سالگی) برایش غیرمنتظره بود و فرمود «هرگز تصور نمی‌کردم اینقدر جوان باشی».

سید محمد رضوی*

از مرحوم سید محمد رضوی (برادر بزرگتر مهندس احمد رضوی) یادداشتی دربارهٔ سرگذشتش برجای مانده است که نسخه‌ای از آن به لطف آقای دکتر حسین رضوی به دست ما رسیده و به یادگار درینجا به چاپ می‌رسد. خاندان رضوی در رفسنجان و کرمان از نیکنامی و نامداری بسیار برخوردار و همیشه مورد احترام بوده‌اند. (آینده)

عزیزی از من خواسته است از دوران فعالیت خودم یادداشتی بنویسم: شخصیتی در خود نمی‌بینم که چیزی در خاطرم گذاشته باشد مگر کلیاتی اگر حافظه یاری کند....*

بلی ما بچه‌های ۱۵ تا ۲۰ ساله شاهد دورهٔ انقلابی در ایران بودیم. یعنی هنوز در مدرسه‌ها می‌چرخیدیم که سبک سلطنتی مطلق به سلطنتش مشروطه تبدیل شد. مجلس از نمایندگان کشور ایران درمرکز (تهران) تشکیل گردید. در داخل مجلس یک صف تماشاچی بود که بین آنها از شاگردان مدارس نیز حضور می‌داشتند. چندی نگذشت که شاهی مرتجع وارث تخت و تاج شد، مجلس را با توپ خراب کرد، از نمایندگان بعضی را کشت و بعضی را به حبس انداخت و جمعی از آنها از کشور فرار کردند.

این ارتجاع برای ما دانشجویان درسی شد که حکومت مشروطه را باید ملّت از بزرگ و کوچک پشتیبان باشند: انجمن‌های مخفی تشکیل یافت. دسته‌های مجاهد از اطراف ایران رو به پایتخت گذاشتند. جنگ و خون‌ریزی بسیار واقع شد تا دشمن را مغلوب کردند. این دفعه شاه فرار کرد و حکومت مشروطه برپا شد...

من در این سالها مدرسه‌های تهران را دور زدم و در پایان تحصیلات مدرسهٔ فرانسوی آلیانس را اختیار کردم که برنامهٔ زبان و علوم را متناسب دیدم و پیشرفتم کافی شد تا جایی که کمیتهٔ آلیانس افتخار معلمی کلاس متوسط را به من داد... و مشغول شدم. یک سال کشید مگر سرنوشت معلمی نبود... آن مدرسه هم با حوادث جنگ اول جهانی برچیده شد و از بین رفت.

گفتم که ملت فتح کرد و حکومت مشروطه برپا شد. اکنون باید کشور ایران را با اسلوب جدید اداره کنند. به این معنی که رئیس دولت هیئتی از وزرا با تصویب محلس انتخاب نماید و هر وزیر وزارتخانه‌ای تشکیل دهد...

اسلوب جدید افراد متجدد می‌خواهد از کجا؟ همین جوانهای مدرسه دیده را باید دعوت کرد: دسته دسته وارد خدمت دولت شدیم. قسمت من وزارت دارائی شد که در آن روز مالیه می‌گفتند.

جز قبول خدمت چاره‌ای نبود، امّا پس از ورود و شروع کار بزودی دریافتم که مهمترین نوع کارهای دولتی است: زیرا در جمع‌آوری مالیاتها شما با همه طبقات از مالک و تاجر و کاسب (اصناف) و

---

* نقطه چینها همه جا از نویسندهٔ آن است.

کارخانه‌داران و بانک‌ها تماس دارید. مردم را آنطور که هستند می‌شناسید و در مورد پرداخت مخارج در همه ادارات دولت نفوذ می‌کنید؛ به این معنی که مطلع می‌شوید و نظارت دارید. چه بسا اصلاحاتی که از این راه در دستگاه دولت مشروطه روی داد!

مدت خدمت من در امور مالی طولانی و از کوچکترین تا وسیعترین مرحله سیر کرد. خود را در دانشگاهی می‌دیدم که بعهده دارم و مدیریت را امتحان بدهم. گذشته از سرعت و صحت امور جاری موارد فوق‌العاده‌ای از قبیل تعدیل مالیاتهای ارضی و یا تقسیم آبهای عمومی انجام می‌شد که مردم را دعاگوی دولت می‌ساخت و این همه بدون هیجان شخصی و از راه تشکیلات مناسب بعمل می‌آمد.

بدیهی است این تربیت اداری و تخصص در رشته‌های امور کشور منحصر به وزارت دارائی نبود. در همهٔ وزارتخانه‌ها افراد و اشخاص برجسته بارمی‌آمدند و اولیای دولت یعنی وزرا آنها را زیر چشم می‌گرفته و به هرکار که مقتضی پیشرفت مخصوصی بود می‌گماشتند. من جریان خدمت خودم را برای مثل می‌گویم که چگونه یک مستخدم کشوری در مراحل مختلف سیر می‌کرد...

دربارهٔ من دورهٔ کار دارائی منتهی شد به سه چهار سال خدمت در وزارت دادگستری... و کار ثبت عمومی املاک. به این معنی که وزیر دادگستری از دارائی خواسته بود یکنفر که در تعدیل مالیات املاک تجربهٔ عمومی داشته باشد برای ثبت املاک منتقل نمایند. این قرعه بنام من افتاد و گفتند باید اصفهان را زیر ثبت عمومی بیاورم. چند ماه کشید تا من به قوانین ثبت آشنا بشوم و تشکیلات کوچکتری را به کار بیندازم تا برسد به آنجا که یک استان را یکدفعه اعلام بدهیم و مالکین آنچه دارند اظهار نمایند... جمع‌آوری مثلاً یکصد هزار اظهارنامه و رسیدگی به یکایک آنها از نظر مجاورت و صدور و احیاناً نقشه برداری و اعلان و انتشار آن در مدت محدود کار آسانی نبود، اما مردم اصفهان که ارزش ملک ثبت شده را تشخیص دادند استقبال نمودند و یک دسته جوانان اصفهانی به اجرای یک امر عمومی بی‌سابقه پس از مشق و تعلیمات در مرکز اداره کمر همت بستند و هریک در بخشی از استان داد فعالیت دادند.

چندی از انجام این خدمت نگذشته بود که اولیای دولت صلاح دیدند من را به معاونت وزارت فرهنگ (در آنوقت وزارت معارف خوانده می‌شد) بگمارند... احضار شدم و افتخار معرفی... یافتم و رفتم به محیطی که سی سال پیش در آن راه یافته بودم، یعنی محیط مدارس و معاشرت معلّمین. امّا تعجب نبود که معارفیّون من را بیگانه ببینند... از اینطرف پس از چند هفته که با امور و جریان فرهنگ آشنا شدم روزی خطاب به آنها گفتم: آنچه امروزه از اهل فضل و علم و ادب داریم همین جمع شما هستید که تشکیلات و تعلیمات را در دست دارید، مگر آنکه جریان امور در ادارات فرهنگی و در مدارس کُند بلکه معطل است. آنچه من می‌توانم نمودن راه است که با حسن اداره در این وزارتخانه و سرعت جریان در مدارس کشور شما بتوانید تعلیم و تربیت را بسط بدهید... خوشبختانه جامعهٔ فرهنگی حرف صادقانهٔ من را صمیمانه پذیرفتند و قول همکاری دادند.

پیشرفت کار ما اولیای دولت و معارف پروران را خوشنود و متوجه ساخت، امّا بار من سنگین شد زیرا با تغییر ناگهانی دولت کفالت هر وزارت خانه‌ای به معاون محول گردید و همه کار وزارت معارف بمسئولیت من بود... تابستان است و مدارس باید آراسته شوند و معلمین بهرجا گسیل گردند. به علاوه یکصد نفر محصّل امتحان و انتخاب گردد و تا از طرف دولت عازم اروپا شوند. با همکاری فرهنگیان موفقیّت در هر قسمت حاصل گردید وادارات فرهنگ نمونه شناخته شدند.

کفالت من پس از تشکیل دولت جدید بازجاری بود تا دیرتر وزیر جدید معارف معرفی شد و بلافاصله من را به خدمت تازه‌ای گماشتند...

خدمت تازه معاونت در وزارت پست و تلگراف است: هیچوقت بخیالم نرسیده بود که کارم به آنجا بیفتد، بخصوص که بی‌سابقه ابلاغ شد و بی‌تأمل باید شروع کنم... طولی نکشید که دانستم چقدر مشغول کننده است. دامنهٔ کار در تمام سطح کرهٔ زمین کشیده است و هرجا فرد و خانواده و ملتی متمدن هست با پست و تلگراف شما ارتباط دارد... هرچند ما در آنوقت از حیث وسعت ابتدایی بودیم، ولی

هیچ ارتباطی را نمی‌توان ندیده و نبوده گرفت، بلکه باید استقبال نمود و توسعه داد...

همفکری وزیر وقت تکیه‌گاه من شد. شخصیت و نفوذ او در دولت اسباب پیشرفت بود... رؤسای اداره و کارمندان چه در پست و چه در تلگراف ورزیده و مستعد اصلاحات بودند. همکاری کردیم و موفق شدیم... در این خدمت باز دورهٔ طولانی کفالت پیش آمد و فاجعهٔ مرگ وزیر ادای وظایف را سنگین‌تر نمود و همانا به انتظار یک تغییر و تحوّلی بوذم، بدون آنکه پیش‌بینی کنم به چه صورت خواهد شد... خیال می‌کردیم همینکه وزیر جدید پست و تلگراف نامیده شود، برایم آسانتر باشد که درخواست مرخصی کنم تا با فراغت برای آینده قوا را تجدید نمایم. امّا افسوس!

افسوس که جنگ جهانی دوم شعله‌ور شد و بعید نبود که وضع ما هم دگرگون شود... دولت ایران چندی کوشید تا مگر بیطرف بماند، امّا دو قوهٔ متّفق خواستند از این راه بهم برسند و روسها از شمال و انگلیسیان از جنوب به خاک ما تجاوز نمودند. امریکائی‌ها نیز عقب نماندند و قوای مهاجم را عملاً تقویت کردند. بحران خطرناکی بود، مگر دولت عاقلانه پیمانی با مهاجمین بست و با تصویب پارلمان آنها را مطمئن ساخت که احتیاجات آنها را مانع نشود بلکه کمک نماید....

در آن احوال فکر مرخصی معنی نداشت و بخصوص در سطح بالا همه باید آمادهٔ خدمت باشیم وهر خدمتی که پیش بیاید. چنانکه به من امر شد به یک نقطهٔ دور دست بروم و آذوقهٔ واردین را که اشکالی در آن روی داده بود تدبیری بیندیشم... سه چهار ماه وقت صرف شد و امتحانی بود و تجربهٔ تازه‌ای حاصل شد.

خوشبختانه اضطراب و نگرانی مردم رفته رفته فرو نشست. وضع جنگ به نفع هم پیمانان ما پیشرفت نمود تا جائی که کنفرانسی از سران متفقین در تهران تشکیل گردید... در این وقت رخسارهٔ دولت روشن می‌نمود و دیده می‌شد که به پایان بحران نزدیک می‌شویم. اکنون باید به روابط خارجی پرداخت. اروپا هنوز مشتعل است. جایی که به کشور ما متصل و راه جنوب ایران به آن باز است هندوستان می‌باشد. نمایندگان سیاسی در آنجا داریم. یک نمایندهٔ تجارتی هم فرستاده‌ایم و نظر دولت بر این است یک نفر به عنوان نمایندهٔ فرهنگی نیز گسیل شود. قضا رامن از این نظر دولت زود مطلع شدم و داوطلب گشتم. سابقهٔ معاونت وزارت فرهنگ مناسبت همچو خدمتی را گویا بود و آخرین افتخار من شد... بدیهی است این مأموریت در حکومت هند با سمت سیاسی شناخته گردید که منظور دولت ایران بوده و با این سمت بود که من توانستم موضوع مأموریت خودم را در مراکز مهم فرهنگی هندوستان تبلیغ نمایم و نیز در کنفرانسهایی شرکت کردم و سخنرانیهای فارسی مناسب از رادیو هند انتشار دادم. فرهنگیان هند روش عارفانهٔ ایران راتحسین می‌نمودند و مأمورین سیاسی خودمان صمیمانه همکاری می‌داشتند. نگفته نماند که چندی پیش از عزیمت من روابط فرهنگی بین دو دولت ایران و هند برقرار شده و زمینه تبلیغ فراهم بود...

سفر هند از مُقدّمه تا ختم سه سال برشمار سالهای خدمت من افزود. در بازگشت فکر اُصولی من (که مستخدمین کشوری باید صف جلو را خالی کنند تا تربیت شدگان از عقب به جلو بیایند) قوّت گرفت و بازنشستگی را درخواست کردم. پذیرفتند و مفتخرم داشتند... همینکه بخود آمدم دُیدم در نتیجه قریب چهل سال خدمات ماقابل تن و روانم هر دو احتیاج به تعمیر دارند: بخصوص روان، زیرا آنچه در نیم قرن از علوم و معارف وسعت یافته بود برای من فرصت آموختن در حین خدمت باقی نبود و بنظر من بازنشستگی عمر دوبارهٔ دانشجوئی است... و چرا در این گوشه خزیدم؟ یکی برای بهداشت تن بود که فرسوده می‌نمود و دیگر برای دور بودن از میدان... چه ممکن بود اگر نزدیک باشم حرص و هوس من را باز به صحنه کار بکشد و در آن تکاپو از پادرآیم! اکنون خوشوقتم که عمر باقی است و از راه دور ناظر ترقیات کشور و کوشش نسل جوان می‌باشم. من خوب می‌دانم که حجم کار امروز در ایران صد برابر عهد خدمت من است و بهمین نسبت است ارزش خدمت جوانان...

مجید مهران

خاطراتی از محمد مستوفی‌الممالکی

محمدخان مستوفی‌الممالکی فرزند مرحوم حسن مستوفی‌الممالک که هم شباهت صوری به پدر خود داشت و هم «آقائی» و صفات نیک دیگر پدر را واجد بود دو سال پیش درگذشت و دوستان خود را سوگمند ساخت. به یاد او چند روایتی را که ازو شنیده‌ام برای نشان دادن علاقهٔ شدیدی که این مرد به حفظ نام و آثار پدر خود داشت ذکر می‌کنم.

محمدخان گفت وقتی که پدرم فوت کرد رضاشاه بعضی از فرزندان آن مرحوم را احضار کرد و بعنوان تسلّی خطاب به ما گفت، فکر نکنید پدرتان را از دست داده‌اید، هروقت کاری داشتید دفتر من به روی شما باز است، می‌توانید مراجعه کنید.

محمد مستوفی گفت حدود پانزده سال داشتم که شنیدم قیّم من عبدالحسین اورنگ (شیخ الملک) از وکلای با نفوذ مجلس، خانهٔ پدریمان واقع در چهارراه گلوبندک را فروخته است و باید به خانهٔ تازه‌سازی در ناحیهٔ سلسبیل (خیابان اسکندری کنونی) نقل مکان کنیم. آن خانه نه تنها یادگار پدر ما بود، بلکه از نظر هنر معماری ارزش داشت. در عالم نوجوانی به فکرم رسید از دوست پدرم مرحوم صاحب اختیار استمداد کنم، لذا نوغانی را که آن مرحوم به پدر من یادگار داده بود با جعبه‌اش برداشتم و به خانهٔ آن مرحوم رفتم و گفتم خانهٔ پدریمان را بدون رضایت ما فروخته‌اند، یا خریدار را با این نوغان خواهم کشت، و یا اینکه زیر بار این معاملهٔ ناجوانمردانه نخواهم رفت. از روی جنازهٔ من باید وارد این منزل شوند. صاحب اختیار لبخندی زد و گفت جوان این حرفهای بچگانه چیست؟ متأسفانه کاری از دست من ساخته نیست، معامله‌ای است قطعی و انجام شده است. پس به مناسبت سفارشی که شاه کرده بود به دفتر مخصوص رفتم و به مرحوم شکوه‌الملک گفتم کار خصوصی دارم. هرچه شکوه‌الملک اصرار کرد کار شما چیست که شاه را می‌خواهید ببینید طفره رفتم، زیرا می‌دانستم اگر از موضوع آگاه شود مانع ملاقات خواهد شد، بالاخره ناچار شد که مراتب را به عرض برساند. اندکی بعد اجازهٔ ملاقات داده شد. شاه با تعجب از من پرسید چه اتفاقی افتاده که به ملاقات من آمده‌ای؟ ماجرا را که گفتم زنگ زد و به شکوه‌الملک دستور داد هم اکنون شیخ‌الملک را می‌خواهی و به او می‌گویی هر طور شده است باید این معامله را بهم بزنند و بچه‌های مستوفی در خانهٔ خودشان بمانند. شکوه‌الملک به اورنگ تلفن زد و طبعاً اورنگ به فاصلهٔ کوتاهی هراسان به دربار آمد. تا مرا دید رنگ از رویش پرید، وقتی پیغام شاه را شنید گفت از دست من کاری ساخته نیست، مگر اینکه به سر پاس مختار رئیس نظمیه بگوئید خریدار خانه را بخواهد و به او اتمام حجّت کند. بهمین نحو عمل شد و خریدار خانه طوعاً و کرهاً معامله را اقاله کرد. این خانه در اختیار ورثهٔ مستوفی‌الممالک ماند و از خانه‌های زیبای دورهٔ مظفری است.

داستان دیگر مربوط به باغ دلگشای ونک است که شادروان محمّد مستوفی می‌گفت بدبختانه قسمتهایی از آن از دست ورّاث درآمده بود و مرحوم علی‌اکبر بهمن آن را خریداری کرده بود. تا اینکه پس از فوت مستوفی‌الممالک، محمد مستوفی با تک تک مالکین تماس می‌گیرد و بهر قیمتی که می‌گویند این باغ را می‌خرد و بهتر از روز اول آن را نگاهداری می‌کند.

داستان میز تحریر مستوفی‌الممالک هم جالب است. بطوری که شادروان مستوفی نقل می‌کرد از اشخاصی شنیده بود که میز تحریر زیبای پدرش در دست تیمور بختیار است. گفت در بحبوحهٔ قدرت او که رئیس سازمان امنیت بود به ملاقاتش رفتم و پیشنهاد خریدن میز پدرم را کردم.

بختیار گفت با وجود روابطی که پدر شما با خانوادهٔ ما داشت فروش میز برای من مقدور نیست و در یکی از دهات دوردست بختیاری است، لذا به ازای آن اتومبیل شورلت آخرین سیستم را به شما می‌دهم. من هرچه اصرار کردم میز پدرم رامی‌خواهم و شما اتومبیل به جای آن به من می‌دهید و این دو با هم قابل قیاس نیست، فایده‌ای نبخشید. عاقبت تیمور بختیار، پس از خروج از ایران به کسان خود اطلاع می‌دهد میز تحریر مرحوم مستوفی‌الممالک را به فرزند او محمد مستوفی بدهند و این میز دوباره به خاندان مستوفی بازگشت.

دربارهٔ صولت‌الدوله قشقائی گفت اودرموقع دفن پدرم به من گفت خیال نکن تو تنها بی‌پدر شده‌ای، ما هم پس از او بیکس و یاور شده‌ایم، و همان وقت بود که ادیب‌السلطنهٔ رادسر (سرداری) معاونت شهربانی به مرحوم صولة‌الدوله می‌گوید شما همراه من بیائید. از آنجا او را به زندان بردند.

محمدخان گفت زمانی که پدرم در اوائل سلطنت رضاشاه رئیس‌الوزراء شده بود، چون شنیده بود شاه رئیس بلدیه را به علتی سیلی زده است، روز بعد به دربار می‌رود و عصائی به شاه می‌دهد. شاه می‌گوید هنوز آنقدر پیر نشده‌ام که به عصا احتیاج داشته باشم! مستوفی الممالک با وقار همیشگی می‌گوید این عصا را برای آن آورده‌ام که دست خود را در تنبیه کردن متخلفین آزرده نفرمائید.

ایرج افشار

یادی از ابوالقاسم آزاد مراغی

ایامی که دفتر مجلهٔ «جهان نو» پاتوق هفتگی جمعی از نویسندگان پیشین بود، یکی از افرادی که گاهی به آنجا می‌آمد مرحوم ابوالقاسم آزاد مراغی بود. نشستن و سخن گفتن با او ازین باب که فریفتهٔ پارسی نویسی و سره‌پردازی بود تازگی داشت. یکی از کسانی بود که مدت سی سالی از عمر را درین راه مصروف کرده بود، او برای آنکه عقاید خود را منتشر کند و مردم را به فارسی نویسی سره بکشاند مجله‌ای به نام «نامهٔ پارسی» تأسیس کرده بود. در این مجله که ظاهراً دوسال منتشر شده است کوشش می‌شد که نوشته‌ها به فارسی باشد و برابر هر واژه‌ای که ناآشنا و برساخته بود کلمهٔ عربی معادلش به چاپ رسانیده می‌شد.

تا آنجاکه به یادم می‌آید، چندی هم معتقد شده بود که خط فارسی رابایدد دگرگون کرد.

مرحوم آزاد برای آنکه فارسی‌نویسی رایج شود و علاقه‌مندان به آسانی معادل فارسی سره کلمات عربی را بیابند فرهنگی تألیف کرده بود که همسان فارسی و انگلیسی کلمات عربی در آن آمده بود و آرزوی بسیار داشت که مگر روزی به چاپ برسد. نسخهٔ خطی این فرهنگ که دستنویس مرحوم آزادست نزد فرزند گرامش آقای دکتر همایون آزاد (پزشک نامور مقیم تبریز) است و حقاً باید روزگاری به یادگار مرحوم آزاد در یکی از کتابخانه‌های عمومی تبریز بماند تا ذوق و شوق آن شادروان را آیندگان هم بشناسند.

مرحوم آزاد شعر هم می‌سرود و از جمله منظومهٔ سرگذشت خودش است. این ابیات نمونه‌ای از آن است:

شب دوم بــه گـــاهان از مـــه دی	بـه سال مـهر از «ساغر» * ببر پـی
بــه شــهر نــارگاه** از مـام زادم	نـدانـم چـون بـرین گـیتی فتادم...
چـو گشـتم هـیفده سـاله فرستاد	مـرا سوی نـجف آن بـاب فرجاد

پنج سال در آن شهر به تحصیل علوم دینی پرداخت.

پس از آن آمـدم زآنجا بـه تـهران	شــدم آموزگـــاری در دبستـــان
شـدم بـا چـند دانشـمند دمسـاز	نمودم بر فـرانسه خـوانـدن آغـاز...
دو سـال و نـیم بـودم در تک وتـاز	نـمودم بیست تومـان مـن پس‌انـداز
شـدم بـرآنکـه تـا من مـی‌توانـم	خــودم را بــر فرنگستـان رسـانم
ز آب رود ســن سـیراب گـردم	ازیــن پـژمردگی شـاداب گـردم

* * *

---

* ـ ۱۲۶۱ شمسی

** ـ مراغه

به ماه بهمن اندر آن زمستان — گرفتم اشتری راندم شتابان
دو هفته راه پیمودم رسیدم — به بابلسر یکی کشتی بدیدم
نشستم اندران رفتم به باکو — در آنجا نیز کردم بس تکاپو
به همراه گروهی از بزرگان — به پاکردم در آنجا یک دبستان

آزاد مراغه‌ای بعدها روزنامهٔ «آسایش» را نیز منتشر می‌کرده است.

آجر «نظامی»

تا سی چهل سال پیش آجرهای بزرگ چهل سانت در چهل سانت ساخته می‌شد که در بعضی جاها به آن «تخت» گفته می‌شد و در تهران «نظامی». دربارهٔ سبب این تسمیه عین‌السلطنهٔ سالور در خاطرات خودش نوشته است: «مرحوم نظام‌الدوله، درمسجد گوهرشاد هم تعمیرات کلی کرده من جمله آجرفرش مسجد است که از آن وقت به «نظامی» مشهور شده است. (سال ۱۳۲۴).

دو شنبه یکم خورداد ۱۳۵ه باستانی برابر ۱۷ ماه هشتم تازی ۱۳۳۴

فرهون

تهران ـ باچنار

سرکار و دارندهٔ

ورش‌نامه حاجی

میرزا ابوالقاسم خان

آزاد مراغهٔ

شمارهٔ ۱

نخستین روزنامهٔ پارسی

در ایران

نامهٔ پارسی

نگهبان کشور زبان

کشور است

بهای سالانه پیشکی

تهران یک تومان

بیرون تهران ۱۲ قران

ماهی دو شماره

شهنش میشود

بهای یك شماره

تهران هشت شاهی

بیرون ده شاهی

پس از یکماه از روزمه

شهنش بهای هریك

شماره دو قران است

گفتار های سودمند باسپاسگذاری پذیرفته شده پس داده نمیشود

راز و نیاز با مادر میهن (وطن)

ایران ! ای مادر مهربان ! ای نخستین و بهترین کشور های

فرهون برسنج کردون ـ اداره | سرکار ـ مدیر
ورش نامه ـ امتیاز | شهنش برسنج گردش ـ اشاعت
روزمه برسنج نوزده ـ تاریخ | میهن برسنج بی زن ـ وطن

ابوالفضل قاسمی

سیاستمداران ایران
در اسناد محرمانهٔ وزارت خارجهٔ بریتانیا
(بخش هشتم)

چاپ این سلسله شرح حالها دلالت بر آن ندارد که مجله با همه مندرجات آن موافق است.

۱۲۶ـ معتمدی، علی

علی معتمدی حدود سال ۱۸۹۷/۱۲۷٦ خ. پا به جهان گذاشت. بسال ۱۹۱۹ وارد خدمات دولتی در وزارت خارجه می‌شود. درخارج کشور عهده‌دار دبیر سفارت می‌گردد. در ۱۹۳۳ کاردار سفارت روم می‌شود. در سالهای ۳۵-۱۹۳۴ رئیس ادارهٔ سیاسی و عهده‌دار امور مربوط به انگلستان می‌شود. در ژوئن ۱۹۳٦ ریاست ادارهٔ اول را بعهده می‌گیرد.

علی معتمدی مردی فعال و باهوش است. وی از افراد طبقهٔ جوان می‌باشد. مردی منطقی و باوجدان درکارهای دولتی است. با خواهر نظام خواجه نوری (ظاهراً نظام‌السلطان) ازدواج می‌کند. او به زبانهای فرانسه وایتالیایی حرف می‌زند. قدری نیز انگلیسی بلد است.

۱۲۸ـ محسن، سلیمان*

سلیمان میرزا، محسن حدود سال ۱۲۴۵/۱۸۷۵ خ. متولد شد. از تیرهٔ شاهزادگان قاجار و از بازماندگان بیشمار فتحعلیشاه قاجار است. از دیرزمان بهنگام آغاز حرکتهای مشروطه طلبی از رهبران حزب دموکرات به شمار می‌رفت، به نمایندگی مجلس برگزیده شد، و به همراه گروه طرفداران آلمان تهران را ترک گفت. در سال ۱۹۱۵ به استامبول و سپس به بغداد رفت. پس ازتصرف عراق از سوی نیروهای انگلیسی به ایل سنجابی در مرز عراق و ایران پناهنده شد و در آنجا گروه جاسوسی علیه انگلستان را سازماندهی کرد. در سال ۱۹۱۸ انگلیسیها از سنجابیها خواستند او را تسلیم کنند. ولی سنجابیها خودداری و از او هواداری نمودند. عاقبت نیروهای نظامی انگلیس اورا بازداشت کرده به هند تبعید کردند. به سال ۱۹۲۱ به وطنش بازگشت و به نمایندگی مجلس برگزیده شد و رهبری دستهٔ (سوسیالیست) را عهده‌دار گردید.

در دورهٔ پنجم دگربار به مجلس راه یافت و لیدر اقلیت مجلس شد. در سال ۱۹۲۳ وزیر معارف شد. با گرفتن این مقام باز از عقاید سوسیالیستی دست برنداشت و از این به بعد مظهر اندیشه‌های کمونیستی در ایران شد و روابطش با هواداران کمونیستها بیشتر گردید، این عمل و جبههٔ سیاسی او را مخدوش کرد و حزب سوسیالیست بکلی ازهم پاشید.

سلیمان میرزا در اکتبر ۱۹۲۷ به مسکو رفت و در دهمین کنگرهٔ هواداران کمونیستها شرکت کرد. از مسکو به برلن و پاریس رفت و در زمستان ۱۹۳۰ به ایران برگشت.

---

* سلیمان محسن درست است و نام خانوادگی او «اسکندری» بود. (ا.ا.)

سلیمان میرزا شخصیتی عوام فریب و سیاستمداری فعال است که ایران نوین به وجود او نیازمند می‌باشد، زبان اروپایی نمی‌داند. از سال ۱۹۳۱ از سیاست کناره گرفت. گفته می‌شود در تهران به مغازه‌داری مشغول شده است.

۱۲۹ـ محسنی، دکتر احمد (عمادالملک)

دکتر احمد محسنی (عمادالملک) حدود سال ۱۲۶۴/۱۸۸۵ خ. در خراسان متولد شد و در جوانی به تهران می‌آید و در رشتهٔ پزشکی به تحصیل می‌پردازد. پیش از جنگ جهانی وی راهی انگلستان و با پرفسور براون آشنا شد. براون از هیچگونه کمک دربارهٔ عمادالملک دریغ نکرد. محسنی در انگلستان تحصیلات پزشکی خود را دنبال می‌کند، ولی در این رشته کامیاب نمی‌گردد، ناچار در علوم تربیتی به تحصیل می‌پردازد. وی در ۱۹۱۸ (؟) به ایران بازمی‌گردد و در وزارت جنگ به خدمات دولتی می‌پردازد و رئیس معارف آذربایجان می‌شود، و هنگام سفر به ترکیه در این سمت بوده است تا اینکه پس از برکناری میرزا یحیی خان قراگوزلو از وزارت معارف در ژوئن ۱۹۳۳ عهده‌دار امور این وزارتخانه می‌گردد، ولی در دگرگونی فرهنگ ایران به شیوهٔ جدید توفیقی نمی‌یابد. در سپتامبر ۱۹۳۳ از کار برکنار می‌شود.

دکتر محسنی بعد از این سمت عهده‌دار پست شایسته و ارزنده‌ای نبود تا اینکه در نوامبر سال بعد استاندار کرمانشاه شد. در جولای ۱۹۳۵ از سمت استانداری برکنار و بازنشست شد.

دکتر محسنی نسبتهٔ شخص پرگو و با احساسات است. این عواطف برای خودش اهمیت زیاد دارد.

۱۳۰ـ مصدق، دکتر محمد (مصدق السلطنه)

حدود سال ۱۲۶۴/۱۸۸۵ خ. پا به جهان گذاشت. نوادهٔ فرمانفرماست* در پاریس در رشتهٔ حقوق به تحصیل پرداخت، و وکیل عدلیه شد.

در ۱۹۲۰ حاکم فارس و در ژوئن ۱۹۲۱ وزیر مالیه بود و از مجلس اختیارات برای اصلاح دگرگونی مالیه گرفت، اما در مدت شش ماه که در کار بود موفقیتی به دست نیاورد. با اقدامات تبعیض‌آمیز وضع مالیه به هم ریخت و تشکیلات وزارتخانه بدتر از پیش شد و معلوم گردید کفایت لازم را برای اصلاح ندارد. در ۱۹۲۲ حاکم آذربایجان و در سال بعد وزیر امور خارجه (مدت چهار ماه) شد. در ادوار چهارم و پنجم و ششم مجلس به نمایندگی برگزیده شد تا اینکه بجهت جبهه‌گیری با دولت در دورهٔ اخیر، از آن به بعد از وکالت محروم شد. دکتر مصدق عوام فریب و رجلی‌حراف است. به زبان فرانسه با روانی صحبت می‌کند و در شرایط فعلی از سیاست برکناراست.

۱۳۱ـ مشار، حسن (مشارالملک)

حسن مشار (مشارالملک) حدود سال ۱۲۶۳/۱۸۷۴ خ. متولد گردید. کار خود را از خدمت در وزارت مالیه شروع کرد و بعنوان یک حسابدار شناخته شد. در سال ۱۹۱۶ وزیر مالیه شد، دگربار در سال ۱۹۱۸ با همین عنوان در کابینهٔ حسن وثوق شرکت جست، سپس وزیر مشاور گردید و تا ژوئن ۱۹۲۰ در این پست باقی ماند. در سال ۱۹۲۱ به هنگام کابینهٔ سید ضیاءالدین طباطبائی، وزیر دربار شد و در همین سال به نمایندگی مجلس در دورهٔ چهارم رسید، ولی بعلت توطئه علیه رضاخان از کاربرکنار و

* در دورهٔ چهارم وکیل مجلس نبود (ا.ا.)

مجبور به ترک ایران و اقامت در اروپا شد. اندکی بعد بیگناهی او ثابت شد، سپس در سال ۱۹۲۴ دگربار به وطن بازگشت و مورد توجه قرار گرفت.

در اوت ۱۹۲۴ وزیر امور خارجه شد و در دسامبر ۱۹۲۴ از کار کنار گرفت. دگربار در نوامبر ۱۹۳۰ وزیر مالیه شد و در آوریل ۱۹۳۰ استعفا داد. علت استعفای او دخالت در امور مالی وزارت دربار بود. وی شخصی باهوش است. هنگام وزارت امور خارجه روابط دوستانه با سفارت داشت. با اتخاذ روش همزیستی و سازگاری مسائل بین دو دولت را حل و فصل می‌کرد. مشار مردی بااحساس است و بجهت رک‌گویی و صراحت میان دوستانش موقعیت خوبی ندارد. در سال ۱۹۳۱ به عنوان پیشکار املاک شاهی در مازندران تعیین گردید و تا سال ۱۹۳۵ فعالانه در این کار خدمت می‌کرد، بجهت خودداری از واگذاری املاک خویش به شاه مورد بیمهری قرار گرفت و از کار افتاد. گفته می‌شود در منزل تحت نظر پلیس است.

۱۳۲ـ مظفری، حسینقلی (شاهزاده نصرت‌السلطنه)

دارای نشان G.C.V.O حسینقلی مظفری (نصرت‌السلطنه) در سال ۱۸۹۴/۱۲۷۳ خ. متولد شد. پنجمین فرزند محبوب مظفرالدینشاه قاجار است. در سفر ۱۹۰۵ همراه شاه به اروپا رفت، مادرش نیز از خاندان قاجار است. مدتی در وین تحصیل کرده است. او با برادرزادهٔ خود آخرین شاه قاجار (احمدشاه) همدرس بود و همراه او به اروپا رفت. روابط و علائق زیاد با شاه دارد.

در سال ۱۹۱۵ والی فارس و سپس والی کرمان شد. تا فوریه ۱۹۱۸ در این شغل باقی بود. در ۱۹۲۰ همراه احمدشاه به لندن رفت. از سوی پادشاه انگلیس در کاخ بوکینگهام مورد پذیرایی قرار گرفت.

در مارس ۱۹۲۱ دگربار والی فارس شد. در اکتبر ۱۹۲۲ در دوران آشفته و بهنگام تعطیل سازمان تفنگداران پلیس انگلیس در جنوب از کار برکنار گردید. از آن ببعد وی دوران بازنشستگی خود را در تهران می‌گذراند و فعالانه در املاک خود در اطراف تهران، بویژه ورامین به کار مشغول است.

نصرت‌السلطنه با کوچکترین دختر نظام‌السلطنه زناشوئی کرده است. از او دو پسر به نامهای مهدیقلی میرزا و معین‌الدین میرزا و یک دختر دارد.

او هنگام مأموریت خود در فارس روابط خوبی با ما داشت، به امور مربوطه سامان می‌داد، شخصاً آدم تودل برو و وارد به ادبیات فرانسه است و از این راه به ترویج زبان انگلیسی کمک می‌کند. روابط خوبی با سفارت ما دارد و وقتی منافعش ایجاب می‌کرد مهمانی و پذیرایی باشکوهی از ما می‌کرد. در نوامبر ۱۹۳۳ بجهت درج مقالات مهم در مطبوعات راجع به وضع قاجارها و انتقاد از خاندان خویش مورد توجه شاه قرار گرفت و با داشتن شخصیت برجسته در دربار قاجار این انتقادات تأثیر زیاد بجا گذاشت.

نصرت‌السلطنه پس از اقامت در تهران و همکاری با شاه تازه، زنش مورد توجه خاندان پهلوی قرار گرفت و از ندیمان دربار بود. ولی خود او چندان وضع خوبی ندارد.

۱۳۳ـ نواب،* تقی (معززالدوله)

تقی نواب (معززالدوله) در سال ۱۸۸۲/۱۲۶۱ خ. دیده بجهان گشود. در ۱۸۹۹ داخل خدمات وزارت خارجه شد. در ۱۹۰۸ قنسول ایران در باطوم و در ۱۹۱۰ قنسول ایران در عشق آباد و

* نبوی درست است (ا.ا.)

در ۱۹۱۲ کارگزار مشهد و در سالهای ۲۱-۱۹۱۹ ژنرال قنسول ایران در تفلیس می‌شود. مدتی نیز قنسول ایران در هند بود و در ۱۹۲۱ در کابینهٔ سید ضیاءالدین طباطبائی مدت دو ماه وزیر خارجه می‌شد. در ۱۹۳۰ پست ژنرالی قنسولی ایران در سوریه، در سال ۱۹۳۲-۱۹۳۱ وزیر مختاری ایران در عراق، در سال ۱۹۳۵ ریاست کمپانی شرکت روس و ایران در شمال را به عهده گرفت.

نواب مردی تنومند و کوتاه قد است. به زبانهای فرانسه و انگلیسی حرف می‌زند، روابط دوستانه با تیمورتاش داشت، اما هنگام سقوط تیمورتاش صدمه‌ای به او وارد نیامد.

او متهم به سوءاستفاده از حقوق ویژهٔ گمرگی در مأموریتهای خاج است. با اینکه آدم بسیار باهوشی نیست، ولی زندگی کاملاً مرتبی برای خود ترتیب داده است.

۱۳۴ـ نفیسی، دکتر علی اصغر (مؤدب‌الدوله)

دکتر علی‌اصغر نفیسی (مؤدب الدوله) که حال خود را دکتر مؤدب الدوله می‌نامد، به سال ۱۲۵۴/۱۸۷۵ در تهران تولد یافت. تحصیلات خود را در تهران آغاز کرد و در بلژیک و فرانسه در رشتهٔ پزشکی بپایان برد. در سال ۱۸۹۷ به ایران بازگشت و کار خود را بگونهٔ خصوصی شروع کرد. در سال ۱۹۰۲ دگربار به اروپا برگشت و تحقیقات پزشکی را بمدت دو سال ادامه داد. در ۱۹۰۴ مطب خصوصی در تهران داشت و ارباب رجوع پولدار داشت.

در ۱۹۰۷ مشاور بلدیهٔ تهران و در سال ۱۹۲۱ رئیس ادارهٔ کل صحیه و در سال ۱۹۲۷ طبیب و معلم مخصوص ولیعهد تعیین گردید. در سال ۱۹۳۱ بهمراه ولیعهد ایران و با سمت سرپرست در امر تحصیل او به اروپا رفت. در سال ۱۹۳۶ با ولیعهد از سوئیس به ایران بازگشت و عنوان معلم شخصی ولیعهد را داراست.

دکتر علی اصغر نفیسی شخصیتی جاافتاده و نجیب و بلندپایه است.

۱۳۵ـ نفیسی، حسن (مشرف الدوله)

دکتر حسن مشرف نفیسی (مشرف الدوله) سومین و کوچکترین فرزند نظام‌الاطباست و در سال ۱۲۷۵/۱۸۹۶ خ. پا به گیتی نهاد. ابتدا در تهران به تحصیل پرداخت، سپس در ۱۹۰۹ راهی کشور فرانسه می‌شود و در مدرسهٔ «هانری» تحصیلات خود را بپایان می‌برد. در سال ۱۹۱۴ به ایران برمی‌گردد، و در وزارت مالیه به خدمت می‌پردازد.

اندکی بعد در ردیف صاحبمنصبان وزارت مالیه قرار می‌گیرد و در سال ۱۹۲۱ رئیس ادارهٔ تفتیش بلدیهٔ تهران می‌شود.

در سال ۱۹۲۲ دگربار به فرانسه می‌رود. در رشتهٔ امور قضایی و حقوقی به مدت دو سال آموزش می‌بیند و در سال ۱۹۲۵ به ایران برمی‌گردد. در وزارت مالیه به خدمت خود ادامه می‌دهد. در ۱۹۲۷ مدعی‌العموم استیناف و در سال ۱۹۲۷ عهده‌دار ریاست امور محاکمات تجارت می‌شود.

در ۱۹۲۸ در کمپانی نفت ایران وانگلیس بعنوان مشاور حقوقی به کار می‌پردازد، سپس به لندن می‌رود و از سال ۱۹۳۰ ترک خدمت در آن شرکت می‌کند و برای خود دفتر وکالت شخصی تأسیس می‌کند. کار شخصی او بالا گرفته از وکلای سرشناس می‌شود، در سالهای ۳۵-۱۹۳۳ باز به لندن می‌رود.

دکتر نفیسی در سال ۱۹۳۱ با دختر امین‌الدوله (شوهر فخرالدوله) زناشوئی می‌کند. به زبانهای انگلیسی و فرانسه حرف می‌زند، شخصیتی سرشناس، با احساس است و اطلاعات گسترده و دقیق از قوانین حقوقی فرانسه و ایران دارد. در بسیاری موقعیتها از نقطه نظرهای خود ما را یاری و کمک می‌کند.

۱۳۶ ـ نفیسی، سعید

سعید نفیسی کوچکترین برادر دکتر علی اصغر نفیسی (مؤدب الدوله) در سال ۱۸۹۵/۱۲۷۴ خ. در تهران تولد می‌یابد. تحصیلات خود را در تهران آغاز و در فرانسه به پایان برده است. در ۱۹۱۱ به ایران بازگشت و در وزارت داخله بخدمت پرداخت. در سال ۱۹۱۶ به وزارت فوائد عامه منتقل شد و در این وزارتخانه تا ۱۹۲۷ پستهای گوناگونی عهده‌دار گردید. سپس بعنوان استاد زبان و ادبیات فرانسه در مدارس مختلف به تدریس مشغول شد، و با یک روش پسندیده در مطبوعات (روزنامه‌های اطلاعات فارسی و انگلیسی) به کار پرداخت. همچنین فعالانه در ترویج سینمای جدید ایران کوشید. بعد از مدتی بعنوان یک نثرنویس ارزنده شناخته شد.

از آثار قلمی او زندگینامهٔ رودکی سرایندهٔ معروف ایران و فرهنگ فارسی و فرانسه است. هنگام الغاء قرارداد دارسی از سوی رضاشاه، به درج مقالات انتقادی پرداخت. به سیاست دولت انگلیس حمله برد. وی اطلاعاتی هم در زبان پهلوی دارد.

۱۳۷ ـ نجم، ابوالقاسم*

ابوالقاسم نجم به سال ۱۸۹۳/۱۲۷۲ ح. در تهران دیده به گیتی گشود. به سال ۱۹۱۱ در وزارت خارجه به خدمت پرداخت. در سالهای ۲۴ـ۱۹۲۰ و همچنین در سالهای ۲۸ـ۱۹۲۶ عهده‌دار ریاست حسابداری وزارتخانه بود. در نوامبر همین سال وزیر مختار ایران در آلمان شد. در ۱۹۳۵ به پاریس تغییر پست داد و سپس بتهران فراخوانده شد.

نجم شخصی مؤدب و در کار اداری سخت کوشا می‌باشد. ولی مأموریت خارج کشور او بگومگوئی در محافل سیاسی پدید آورد. به زبان بیگانه آشنا نیست و تجربه در مأموریت خارج ندارد.

۱۳۸ ـ نخجوان، محمد (امیر مؤثق)

محمد نخجوان (امیر مؤثق) حدود سال ۱۸۸۲/۱۲۶۱ خ. در تهران متولد شد. پدرش افسر بریگاد قزاق می‌بود. مدتی در تفلیس در مدرسهٔ نظام تحصیل کرده است، هنگام بازگشت به ایران به خدمت بریگاد قزاق درآمد.

در ۱۹۲۲ مدیر مدرسهٔ نظام در تهران بود، بجهت سابقهٔ مشارکت در جنگ گیلان و واقعهٔ میرزا کوچک خان مورد توجه رضاخان قرار گرفت.

در ۱۹۲۸ رئیس ارکان حزب و در سال ۱۹۳۴ وزیر جنگ شد. سال بعد به درجهٔ سرلشکری ارتقاء یافت و در سال ۱۹۳۶ از این پست برکنار شد.

۱۳۹ ـ نخجوان، احمد

احمد نخجوان حدود سال ۱۸۹۳/۱۲۷۲ خ. در تهران پا به جهان گذاشت. پسر مهاجری از اهل نخجوان قفقاز است.

تحصیلات خود را در ایران و فرانسه به انجام رسانید و در سال ۱۹۱۰ داخل مدرسهٔ دیویزیون قزاق شد. در سال ۱۹۱۳ مأمور سواره نظام ایران بود. در فاصلهٔ سالهای ۱۹۱۳ـ۱۹۲۵ در آذربایجان، کردستان، گیلان خدمت کرده است. در سال ۱۹۲۰ به رضاخان در قزوین پیوست و به حمایت وی در

---

* لقب او نجم‌الملک بود.

کودتا شرکت کرد.
در سال ۱۹۲۲ به فرانسه رفت و به مدت سه سال در یک دورهٔ آموزش خلبانی شرکت کرد، در بازگشت به ایران از پاریس تا تهران خلبانی کرد.
در ۱۹۲۷ فرماندهٔ نیروی هوایی ایران شد. در فاصلهٔ سالهای ۳۰-۱۹۳۲ سه بار از کار معلق و بیکار شد. در سال ۱۹۳۳ دگربار به فرماندهی نیروی هوائی ایران رسید و تا سال ۱۹۳۶ در این سمت باقی ماند. وی یکی از بهترین خلبانهای کشور است.
نخجوان از سال ۱۹۳۷ در وزارت جنگ به خدمت پرداخت. او به زبانهای فرانسه و روسی آشناست. قمارباز است و بدینجهت هیچ اندوخته‌ای ندارد، با وجود این هیچگاه مشکوک به سوءاستفاده نشده است. به سیاست دلبستگی ندارد. شاه دوست است و به شغل خلبانی و به رشتهٔ هواپیمائی عشق می‌ورزد.

۱۴۰ ـ نیک‌پی،* احمد (مفخم‌الملک)

احمد نیک‌پی (مفخم‌الملک) سال ۱۸۸۰ / ۱۲۵۹ خ. در اصفهان تولد می‌یابد. تحصیلات خود را در مدرسهٔ انجمن میسیونرهای مسیحی در اصفهان انجام داد. در ۱۹۰۳ داخل خدمات ارتش شد و در اصفهان، شیراز و بوشهر بخدمت پرداخت. از ۱۹۱۵ نائب‌الحکومهٔ اصفهان بود. در سالهای ۲۰-۱۹۱۹ رئیس امور مالی شد و در این مقام پول زیادی به دست آورد.
در کودتای ۱۲۹۹ از سوی سید ضیاءالدین طباطبائی بازداشت شد و سپس به اروپا رفت و به سال ۱۹۲۴ به ایران بازگشت. بخشی از دزدیهای خود را به دولت داد. در سال ۱۹۲۹ حاکم بنادر و خلیج فارس و در ۱۹۲۹ والی کردستان و در سالهای ۳۴-۱۹۳۲ والی مازندران می‌شود. نیک‌پی به زبانهای انگلیسی و فرانسه حرف می‌زند، در برخوردها مردی دلپذیر به نظر می‌رسد، کلنل هیگ Haig قنسول اصفهان دربارهٔ او نظر بسیار خوبی دارد.

۱۴۱ ـ نظام قراگوزلو، حسینقلی (امیرنظام)

حسینقلی نظام قراگوزلو (امیرنظام) حدود سال ۱۸۸۳ / ۱۲۶۲ خ. پا بجهان گذاشت. بزرگترین پسر امیرنظام اخیر، یکی از اعضاء خاندان قراگوزلو، برادرزادهٔ ناصرالملک اخیر است.
تحصیلات خود را در انگلستان و اتریش انجام داد و دورهٔ آکادمی نظامی را در وین دیده است. به همراه هیأتی بمدت سه سال در فوج پیادهٔ اتریش خدمت کرده است، صاحب ارثیهٔ بزرگی از پدرش در حومهٔ همدان شد، ولی بعلت توقف طولانی از سالهای ۱۹۲۱-۱۹۲۹ خود را از دست داد.
در دولت وثوق‌الدوله (۱۹۱۹) والی کرمانشاه شد.او در این مقام مردم دوست و درستکار و باتقوا بوده است.
در کودتای سوم اسفند ۱۹۲۱ (۱۲۹۹) بجهت ثروت زیاد زندانی شد و برای آزادی خویش بیست هزار تومان پرداخت کرد. وی از این برخورد دچار واخوردگی و نفرت عجیبی شد و از ایران به اروپا رفت و قصدکرده بود به ایران برنگردد، تا اینکه در دوران اقامت خود در اروپا، در مونت‌کارلو و دوویل ثروت خود را از دست داد، و چون تیمورتاش در سال ۱۹۲۹ او را در اروپا ملاقات کرد و او را تشویق بیازگشت به ایران کرد. وی به تهران آمد و در مارس ۱۹۲۹ بسمت رئیس تشریفات دربار شاه تعیین شد.

* در اصل نیک‌بی (؟) آمده است. (ا.ا.)

در مارس ۱۹۳۰ برای داد و ستد راهی اروپا شد و در دسامبر برگشت. بجهت نیکنامی بهنگام سقوط تیمور تاش مزاحم او نشدند، تا اینکه در ۱۹۳۵ توفیق برکنار شدن از کلر را بدست آورد و بعنوان معالجه به اروپا رفت، در سال ۱۹۳۶ به ایران برگشت و مدت کوتاهی در خدمت دربار بود.
امیرنظام قراگوزلو مردی دلپذیر و دوست داشتنی و شیفتهٔ فرهنگ غرب است. از گروه تحصیلکردهٔ خوب ایران است. در پاکی و درستی نمونه است. بخوبی به زبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی حرف می‌زند.

۱۴۲ ـ نورزاد، غلامرضا

غلامرضا نورزاد حدود سال ۱۲۵۹/۱۸۸۰ در تهران متولد شد. تحصیلکردهٔ ایران است. در سال ۱۹۰۵ داخل خدمات وزارت خارجه شد و عهده‌دار مدارج مختلف سفارت در روسیه گردید. ابتدا دبیر اول در ۱۹۲۲، قنسول در ۱۹۲۴ و سپس کاردار بود و در سال ۱۹۲۹ رئیس بخشی از وزارتخانه گردید. در ۱۹۳۲ قنسول ایران در دهلی شد.
غلامرضا نورزاد به زبانهای فرانسه و روسی و زبان انگلیسی حرف می‌زند. مردی مرموز ولی بی‌زیانی است.*

۱۴۸ ـ پیرنیا، ابوالحسن (معاضدالسلطنه)

... وزیر عدلیه در کابینهٔ سردار سپه (۱۹۲۳ م) بود و شغلهای متنوعی در وزارت داخله داشته است. دوبار حاکم یزد و یکبار حاکم همدان شده است. در دسامبر ۱۹۲۷ والی فارس شد، ولی بجهت ناتوانی در سامان پذیری وضع ایلات نافرمان مورد توجه نبود. در جولای ۱۹۲۹ حاکم کرمان شد و یکسال بعد از این پست کنار گرفت. دگربار عهده‌دار همین مقام در اگوست ۱۹۳۳ شد.
معاضدالسلطنه به فروتنی و درستکاری شهرت دارد. از بستگان نزدیک میرزاحسن خان پیرنیا (مشیرالدوله) است. او در مقام خود از هیچگونه کوشش برای آسایش مردم فروگذاری ندارد و آدم ملاحظه‌کاری است. در فارس با همه رویهٔ مسالمت آمیز داشت و این رویه موجب تجری طغیان کنندگان می‌بود.
مردم معاضدالسلطنه را مردی با آزرم و مؤدب و نجیب می‌شناسند.

۱۴۹ ـ پیرنیا، حسین (مؤتمن الملک)

حسین پیرنیا (مؤتمن الملک) حدود ۱۸۷۵ (۱۲۵۴ خ.) متولد شد. دومین پسر [نصرالله خان] مشیرالدوله است، تحصیلات خود را در فرانسه انجام داده است. بعد از پایان تحصیلات در ۱۹۰۲ به تهران بازگشت و منشی وزیر امور خارجهٔ پدر خودش شد. در نخستین کابینهٔ پدر ۱۹۱۸ وزیر معارف و در ۱۹۲۰ وزیر مشاور گردید.

* متأسفانه دو صفحه از این اسناد (صفحات ۳۶ و ۳۷) که مربوط به سرگذشت شش تن از حکومتگران ایران است افتاده و با همه کوشش به دست نیامد. از نیمهٔ سرگذشت معاضدالسلطنه که باقی است ترجمه می‌شود. (قاسمی)

۱۵۰ـ پوروالی، ابوالقاسم

ابوالقاسم پوروالی حدود سال ۱۸۹۶/۱۲۷۵ خ. دیده بجهان گشود. فارغ‌التحصیل مدرسهٔ علوم سیاسی تهران است. در سال ۱۹۲۱ وارد خدمات وزارت خارجه شد. در سالهای ۲۲ـ۱۹۲۴ به سمت قاضی ادارهٔ محاکمات وزارت خانه بکار ادامه داد. در سالهای ۲۵ـ۱۹۲۷ دبیر دوم سفارت در بروکسل و در سالهای ۲۷ـ۱۹۳۷ دبیر اول سفارت در رم شد. در سال ۱۹۳۱ به وزارت تجارت انتقال یافت و بعنوان رئیس بخش واردات بکار پرداخت. در سال ۱۹۳۳ رئیس بخش گذرنامه و تابعیت وزارت خارجه بود و به سال ۱۹۳۴ رایزن در برلین گردید.

پوروالی بزبان فرانسه حرف می‌زند. مرد کوتاه قد باشخصیت است که او برای اندیشه‌های خود اهمیت زیادی قائل و در اینراه پابرجاست. ما هرگز نتوانسته‌ایم به سود خودمان از او بهره گیری کنیم.

۱۵۱ـ قراگوزلو، علی رضا (بهاءالملک)

علی رضا قراگورلو (بهاءالملک) حدود ۱۸۸۰/ تولد یافت. دارای ثروت زیادی درهمدان است. او سالیانی در اروپا زیسته و از مدرسهٔ علوم سیاسی پاریس فارغ‌التحصیل شده است. در دورهٔ چهارم قانونگذاری مجلس نماینده بود. در سال ۱۹۲۳ به خدمت وزارت دارایی درآمد. در اوایل ۱۹۲۳ ازکارکناره جست و در مأموریت دکترمیلسپو به سالهای ۳۲ـ ۱۹۲۹ عهده‌دار رئیس نظارت برای بانک ملی ایران شد. در تهران، با توجه به مسافرتهای پیاپی و مقتضی زندگی می‌کند. زبان فرانسه حرف می‌رند شخص دلپذیر با تحصیلات خوب است. ولی دارای کاراکتر قوی نیست.

درخواست دو مؤلف

۱ـ آقای سید محمد باقر برقعی (قم) مؤلف سه جلد تذکرهٔ شعرای معاصر (که از کتابهای ارزشمند بود) به ما نوشته‌اند کتاب در دست تجدید چاپ است ودرهفت جلد چاپ می‌شود پس نشانی خودرابرای شاعرانی که علاقه‌مندند با ایشان مکاتبه کنند اطلاع داده‌اند: قم ـ میدان استاد مطهری ـ شرکت دی قم.

۲ـ آقای عبدالغفار طهوری مؤسس و صاحب کتابخانهٔ طهوری یادآور شده‌اند کتابی در احوال وخدمات ناشران و کتابفروشان از حاج محمدرمضانی مؤسس کلالهٔ خاور تا علی محمدی اردهالی نوشته‌اند که سراسر اطلاعات و خاطراتی است که خود در دوران همکاری به دست آورده‌اند و خواسته‌اند اگر کسی تمایل دارد اطلاعاتی بدهد با ایشان مکاتبه کنند. درین کتاب نام و یاد نصرالله سبوحی، محمدعلی ترقی، نوالله ایران پرست، ابراهیم رمضانی، عبدالرحیم جعفری و دیگران خواهد آمد.

دکتر هاشم رجب‌زاده
ازاکا- ژاپن

جنگ روس و ژاپن به روایت ایرانیان

بخش دوم / پایان

پیروزی ژاپن

از همان نخستین روزهای جنگ، پس از شبیخون ژاپن به پرت آرتور، پیشرویهای ژاپن موج اعجاب و تحسین را در ایران برانگیخت و شرح نبردها و پیروزیهایِ ژاپن و رفتار و منش ژاپونیها در این جنگ اثری افسانه مانند در یادها و در ادبیات برجای گذاشت. روزنامه‌ها و افکار عامهٔ مردم این روزگار، و آثار نویسندگان از آن هنگام تا بامروز سرشار از احترام برای ژاپن و ستایش پیروزیهایِ اوست.

در همان گرماگرم جنگ، روزنامهٔ حبل‌المتین درشمارهٔ ۱۷ اکتبر ۱۹۰۴ تحسین ژاپن را از زبان و قلم دشمن نقل کرد: «هرگاه نویسندگان روس از ژاپونیان بدگویی نمایند، آخرالامر بی‌شبهه بر اصل مطلب مقر و معترف شوند، چنانکه روزنامهٔ (روسی) نوبوریمیا، در خصوص حربِ حاضر چنین می‌نویسد:

«چه کرده‌اند ژاپونیان تا امروز؟ که اهل عالم جمیعاً از انتصارات و فتوحاتِ آنها قرین دهشت و تعجب‌اند.... گویا ناپلیون اعظم... یا اسکندر کبیر یونانی... ازعالم اموات ظاهر شده... و جنگهایِ ژاپونیان و غزواتشان نقل هر مجلس و شمع هر محفل گشته، مگر نه عالم سیاستِ امروز واله و حیرانِ اعمالِ (کوروکی) و (اوکو) شده‌اند و آنانرا صاحب مهارت و خبرت تامه در فنون حربیه می‌دانند.»

هدایت با ملاحظهٔ حال ژاپن و مردم آن در آستانهٔ جنگ با روس و در ستایش پیشرفت سریع این ملت می‌نویسد: «ژاپنی که در مقابل چند کشتی عاجز شد (اشاره به ناوگان مهاجم بفرماندهی پری Perry امریکایی که در آغاز نیمهٔ دوم قرن نوزده ژاپن را وادار به عقد پیمانی برای باز کردن دروازه‌هایش بروی ناوگان خاجی کرد) امروز کبادهٔ جنگ با روس می‌کشد.»[۴۳]

آنچه که ذهن عامّه و نویسندگان را در ایران به خود داشته و آنها را به تحسین واداشته، بیشتر دو عامل عزم و آمادگی است که این مایه‌ها خود نتیجهٔ آزادی و عدالت و اتحاد است. دربارهٔ عزم ژاپن به مبارزه و پیروز شدن، گویاترین سند در نوشته‌های ایرانیان شرحی است که هدایت از باریابی هیأت ایرانی به حضور میجی امپراتور ژاپن چند هفته پیش از آغاز جنگ، آورده است: «بموجب دعوتی که از طرف شیندا نائب وزیر امور خارجه برای ۲۵ دسامبر (۱۹۰۳) ساعت ۱۰/۵ شده بود، درب باغ امپراتوری باز بود...

پادشاه مردی خوش اندام و خوش سیما بود. چشم و ابرو و مویِ سیاه داشت. پیچیدگی چشم ظاهر نبود. رنگ بشره سبزهٔ تند بود. قیافهٔ جاذم و جاذب داشت.

گفتند هشت سال است که پادشاه در تقاص تصرف روسها پرت آرطور را از قصر خودبیرون نرفته است و آنی از صرافتِ تدارک بیرون نیست.»[۴۴]

حبل‌المتین در شمارهٔ ۱۰ آوریل ۱۹۰۹۵ می‌نویسد: «باری گفتیم نام نیک حیات جاویدست... امروز درعالم نام «میکادو» امپراطور ژاپون بلند است. نام امیرالبحر او توغو، و هکذا نام اویاما و نوژی که «پراتور» را فتح نمود و اوقو در هر محفل به نیکی برده می‌شود ـ زیرا در سی سال بقدر سیصد سال ملت و ملک و لشکر را ترقی داده...»

در بیانِ آمادگیِ ژاپن، هدایت از گفتگویش با یک خبرنگار ژاپنی در چیفوُ یاد می‌کند: «شنبه ۱۰ (شعبان)... شخصی ژاپنی ملاقات خواسته بود... ظاهراً خبرنگار بود. مدتی مرا سرِطاس نشاند و از هر در سؤالات کرد آنهم به انگلیسی که هم او بد می‌گفت و هم من بد می‌فهمیدم. مقصودش این بود که از تدارکات روس در منشوری چه دیدید. گفتم من در صدد تحقیق ازینگونه نبودم، تدارکات نظامی هم ظاهر نیست که هرکس بداند. خیلی اصرار کرد. دیدم تا چیزی نگویم دست برنمی‌دارد و گفتم باید صدهزار نفر داشته باشند، شما با فاصلهٔ دریا چطور می‌خواهید با روس جنگ کنید. گفت ما اطلاع کافی داریم روسها بیشتر از چهل هزار نفر درین حدود ندارند و عدهٔ زیادی بزودی نمی‌توانند بیاورند. مهماتشان ناقص است و ژاپن حتماً فتح خواهد کرد و ما ژاپنی‌ها خیلی مایل هستیم که جنگ بشود، روس‌ها طفره می‌زنند.»[۴۵]

حبل‌المتین در ۱۷ اکتبر ۱۹۰۴ تصور خود را از آماده بودن ژاپنی‌ها چنین می‌نگارد: «چنانچه پیش آمدِ جنگ بر ما ظاهر داشت که جمیع تصورات اولیه‌ای که عموم سیاسیون را در غلبهٔ روس در این جنگ بود باطل بوده... در اقصایِ شرق هر قدر دولتِ روس لشکر بمیدان آرد ژاپون در مقابل آن همان مقدار لشکر می‌تواند حاضر نمود... دولت ژاپون تدارک این جنگ را برایِ مدتی مدید دیده است...»

هدایت در شرحِ سفر دریایی از پرت آرتور به چیفوُ می‌نویسد: «دوشنبه پنجم شعبان نوامبر ۱۹۰۳»... کشتی از دَهنه بیرون رفت. بندر درست شکل دو دایره است که در سهمی بهم متصّل باشند. باطری‌های توپ از معاقلِ قلل پیداست. با ملاحظهٔ این احوال تعجبمان از ژاپنیها بیشتر شد، غافل از اینکه ژاپون مملکت آسیایی هست، اما مثل ما نخوابیده است و تدارک اروپائی دارد.»[۴۶]

هم او باز دربارهٔ آماده شدنِ ژاپن برای جنگ می‌نویسد: «روزی (در ژانویه ۱۹۰۴) بعد از ظهر وزیر خارجه به هتل آمد. صحبتْ بیشتر از خرید قاطر بود که آیا می‌شود از ایران عده‌ای استر بدست آورد که در ژاپون کمتر پیدا می‌شود. همه فکر، جنگ روس است و تقاص پرت آرطور.

ولوله‌درشهرنیست جزشکن پشتِ خصم   فتنه درآفاق نیست جزغم ابرویِ‌روس»[۴۷]

حبل‌المتین در شمارهٔ ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۵ زیر عنوان «مکتوب یکی از دادایان» در بیان اختلاف میان نارسائی خدمات درمانیِ روسها برای زخمی‌هایش و آمادگی ژاپنیها درین کار می‌نویسد: «ضدّیت دیگر اینکه بحسابِ موثّق ژاپونیها به بیمارخانهٔ (یالو) ششهزار و چهارصد زخمدار و بیمار برده، یکصد و سی نفر مرده، باقی را علاج کرده خوب شدند... مهارت طبیّهٔ ژاپون همه را بحیرت انداخته.»

نظم ژاپنی‌ها عاملی است که با آمادگیِ آنها همراه است: هدایت در ورود به خاک ژاپن در تأثیر آن واقع می‌شود: «دوشنبه (۹ دسامبر ۱۹۰۳) وارد قرنیتن ناگاساکی شدیم... ورود به چیفو و تاکو و شانگهای معلوم نبود که به چین می‌آئیم و صاحب خانه کیست... نیم ساعت نگذشت که قایق بخاری وارد شد. طبیبِ صحیّه بود و ژاپنی، باکمالِ احترام و حدود محفوظ بدفاتر و اسناد کشتی وارسی کرد. مسافرین... یک یک را به اسم سان دیده رد کرد... اجازه حرکت به کشتی داد و رفت. منظری مُعجَب بود پس از ملاحظهٔ اوضاعِ درهم برهم چین...

«چینی را مغموم دیدیم، سرپیش افکنده. اینجا گردنِ افتخارِ اهالی بلند است. اینجا صاحب خانه مشخص است و متشخص، شاد و خندان.»[۴۸]

روحیهٔ سربازان و مردم ژاپن و شوق آنها برای جنگ نیز مایهٔ امتیاز دیگری است. و یکی از ایشان در جنگ چین گلوله به پایش خورده بود می‌لنگید. ما مشغول تماشا بودیم که هیاهوئی شد و آن صاحبمنصب لنگ برجستنی کرد که عصایش به سقف خورد. گفتند روزنامه برای آنها رسیده که وقوع جنگ را تأیید می‌کند: صاحب منصب‌های روسی بخاطرم آمد که از خبر جنگ ملول می‌شدند!! تفاوت از کجا تا بکجا.»[۴۹] و باز: در مهمانی منشی وزیر خارجه ژاپن در روز اول ژانویه ۱۹۰۳، خوانندگان «زدند و خواندند. تاگاتا (مترجم) آنچهٔ خوانده شد ترجمه کرد... ترجمه این بود: محبوبه بخاطر خواهِ خود خطاب می‌کند: فردا که جنگ نیپن و روس درمیگیرد، تو میروی بمیدان، من دنبال تو می‌آیم برای بستن زخمها.

اتابک افسوس داشت که حیف است ژاپنی‌ها با روس‌ها جنگ کنند شکست می‌خورند و لطمه بکارشان وارد میاید. گفتم تصور نمیکنم شکست بخورند: پذیرائی خودمان را در پرت آرطور، مصاحبهٔ ژاپنی را در چیفو، وجدِ صاحبمنصبان روسی را در راه از موقوف شدن جنگ، با پذیرائی خودتان در ژاپن و برجستن صاحبمنصب در مدرسهٔ نظام و تصنیف روز اوّل سال مقایسه بفرمایید: این قوم شکست نخواهند خورد و بی‌گدار به آب نمی‌زنند.»[۵۰] هدایت در جای دیگر، پس از آوردن گفتگویش با خبرنگار ژاپنی، چنانکه گذشت، می‌نویسد: «بنظرم آمد که الیس (افسر روسی همسفر آنها در قطار راه آهن روسیه) دعا می‌کرد جنگ نشود، این آرزوی جنگ می‌کند: دو روحیهٔ متضاد است.»[۵۱]

امتیاز دیگر در منش و رفتار مردم ژاپن، روح اتّحاد آنها در این جنگ است. حبل‌المتین (۱۷ اکتبر ۱۹۰۴) در اشاره به «استعداد ملت در همراهی به دولت» می‌نویسد: «ملت ژاپون هرگز دولت خود را به خویش واگذار نخواهد نمود» و در جای دیگر (شمارهٔ ۲۴ ژوییه ۱۹۰۵) مطلب را بازتر می‌گوید: «نکتهٔ دیگر که اساس خوشبختی یک ملت می‌باشد این است که از اوّل جنگ در میان ملت ژاپون یک کلمه سخن نفاق شنیده نشد، نه حسادت به یکدیگر نمودند و نه اعتراض بکردهٔ دیگری کردند، نه بُهتان و افترا به همدیگر بستند ـ نه یکی را عزل و نه احدی استعفا داد، نه کسی بکار کسی مداخله کرد... برعکس روسها... از اوّل درمیان این قوم نفاق بود... ولی ملت ژاپون ریشهٔ این شجر زقوم را از بیخ و بن برکنده، خوشبختی ملت ژاپون یکی آنست که در داخلهٔ او دو هزار نفر سرباز برای آسایش داخله لازم ندارد...»

حبل‌المتین در تفسیری بر پیروزی شگفت‌آور ژاپن در نبرد تسوشیما می‌نویسد: «... بهیچ عقل نمی‌گنجید که با آن عزت و صولت که دشمن دو برابر بود در هشت ساعت پریشان و در بیست و چهار ساعت نیست و نابود شوند و خود (ژاپنی‌ها) در حفظ و حراست علم و عدل سالم و محفوظ باشند. چه چیز تصور توان کرد مگر مدد غیبی. این مدد را که رساند و کرد غیر از ثمرهٔ عدالت» و می‌افزاید که ژاپونیان نتیجهٔ پندار و کردار نیک خود را می‌گیرند، و «دائماً نام نیک‌شان باقی می‌ماند» (شمارهٔ ۱۴ اوت ۱۹۰۵).

مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان نوشته است که در گرماگرم مشروطه خواهی، عین‌الدوله انجمنی ساخت تا چاره‌ای بیندیشد و بتقریری روحانیان را از خواستن مشروطه بازدارد، پس لایحه‌ای بقلم ناصرالملک نوشتند و استدلال کردند که آزادی باید پس از بیدار و آگاه شدن ملت داده شود. در بخشی از آن لایحه آمده است: «در سنهٔ ۱۸۸۹ که هفده سال قبل باشد، (امپراتور ژاپن) دید... ملت قدری عالم شده است که می‌تواند از عهدهٔ اموراتِ خود برآید. فوراً اعلان و حکم مشروطیت و آزادی داد. مجالس پارلمان منعقد شد و ملّت شروع به کار کرد. این است که در ظرف شانزده هفده سال خود را به جائی رسانده‌اند که دولت روس را بدان روزنشانید که ملاحظه فرمودید.»[۵۲]

گفتگوهای صلح

با ملاحظهٔ احوال روسیه در جنگ و شکست‌های پی در پی او در جنگ، روزنامه‌های ایران پایان مخاصمات را برای آن دولت ناگزیر دانستند، زیرا که، بنوشتهٔ حبل‌المتین (۱۷ اکتبر ۱۹۰۴)، «طوالتِ جنگ اگر نقصانش برای روس بیشتر نباشد، کمتر از ژاپن هم تصور نمی‌شود... صلاح دولت روس در صلح است... بهرنحوی که تواند این جنگ را به ختام رساند.» همین روزنامه، پس از یکسال، ودر گرماگرم مذاکرهٔ صلح، بازنوشت: «هرقدر این جنگ طول بکشد شرایط صلح سخت‌تر خواهد شد» (شمارهٔ ۱۴ اوت ۱۹۰۵) روزنامهٔ حدید چاپ تبریز هم با این نغمه همنواست، ودر تاریخ ۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۳ (۷ اوت ۱۹۰۵) نوشته است: «از قراری که روزنامه‌های «نویورک» می‌نویسند دولت روس مکرر دولت ژاپون را در خصوص متارکهٔ جنگ امتحان نموده، ولی ازتوکیو چنین جواب داده‌اند مادامی که سفرا در واشنقتون جمع نشده و مسئلهٔ صلح را حل نکرده‌اند دولت ژاپن بهیچ‌وجه بمتارکه تن در نمیدهد.»

پیداست که روزنامه‌های ایران در این روزها ژاپن را بالادست می‌شناسند و سرنوشتِ صلح و جنگ را با این دولت می‌دانند. حبل‌المتین در ۲۷ فوریه ۱۹۰۵ نوشت: «غالب سیاسیون را رأی اینست که خواه مخواه، برضا یا غیر رضا، بعزّت یا بذلّت، عماً قریب دولت روس مجبور به صلح خواهد شد...» و در ۲۷ مارس بنقل از خبرگزاریها گزارش داد: «از هر طرف صدایِ صلح بین دولتین روس و ژاپون بلند است. بموجب خبری که تازه رسیده درباریان، اسکندنی و یا، مایل‌اند شرایط صلح راکاملاً اصغا نموده در مواد او غور وتأمل نمایند.» درواقع امر، تمایل به پایان جنگ از هر دو سو بود. روسیه در نبرد دریایی تسوُشیما آخرین شکست را خورده و نیز ناآرامی سیاسی و موج و تکان پیشدرآمد انقلاب اکتبر در داخلهٔ روسیه محسوس بود. ژاپن هم بنیهٔ مالیش به انتها می‌رسید و تلفات فراوان در جنگ داده بود. ژاپنی‌ها بودند که محرمانه با پرزیدنت روزولت تماس گرفتند تا مساعی جمیلهٔ خود را درکار بیاورد، و روزولت با ابتکار سیاسی خود و فرستادنِ یادداشت زیرکانه‌ای دوطرف را آماده ساخت که در پرتسموُت در ایالت نیوهمپشایر امریکا، به مذاکره بنشینند (نیمهٔ اوت ۱۹۰۵). «امریکایی‌ها، از پیرزیدنت گرفته تا پایین کم‌کم نگران می‌شدند که بلندپروازیهای ژاپن که با پیروزی در جنگ بالاگرفته بود، به کجا می‌کشد...»[۵۳] قدرتهای اروپایی، که خودشان ابتکاری برای پایان دادن به جنگ نشان نمی‌دادند، شروع به حمایت از تلاش امریکا کردند.»[۵۴]

عبدالله مستوفی در یادداشتهای خود دربارهٔ این روزها می‌نویسد: « (مظفرالدینشاه) روز پنجم اوگوست روسی و ۱۸ اوت فرنگی، باید به پطرهوف وارد شود. مذاکرات صلح که بخواهش خود روسها بتوسط دولت امریکا با ژاپونی‌ها از چندی پیش جریان داشت، دو روز قبل از ورودشاه انجام و شرایط متارکه بین طرفین امضاء شد، بطوری که روز پنجم اوت که شاه ایران وارد پطرهوف شد،* مقدماتِ صلح فراهم شده بود. پیشخدمتهای اعلیحضرت شاه نزد ماها، این تصادف را می‌خواستند از قدوم شاه بدانند!»[۵۵]

نمایندگان دو دولت با اختیارات کامل برای مذاکره و عقد پیمان صلح آمده بودند، اما دستورهای خاصی هم داشتند که به آن مقیّد بودند. ژاپنی‌ها شرایط دوازده‌گانه‌ای برای صلح در پیش نهادند، که واگذاری حقوق راه‌آهن منچوری، پرت آرتور و ساخالین به این دولت، پرداخت غرامت سنگین و شناسائی نفوذِ مطلق ژاپن در کره و تخلیهٔ همزمان منچوری از نیروهای روس و ژاپن از آنمیان بود.[۵۶] روسها تقریباً همهٔ شرایط را پذیرفتند جز دادن غرامت، و دربارهٔ ساخالین هم به واگذاری نیمهٔ جنوبیِ آن (پایین مدار ۱۵ درجه) توافق شد. نمایندگان ژاپن که می‌دانستند کشورشان تا چه اندازه در فشار

مالی است، پذیرفتند: و در توکیو، مردم که انتظار داشتند ژاپن غرامت سنگینی بگیرد شورش کردند. اما ژاپن بسیار منتفع شده بود، چه از نظر توسعهٔ نفوذش در آسیا و چه از نظر بالا رفتن اعتبارش در جهان شاید که ژاپن تجربهٔ تلخ پس از جنگ باچین (پیمان ۱۸۹۵ شیمونوسه کی) را هم درگوشهٔ فکر داشت، که در آن هنگام سه دولت روسیه، فرانسه و آلمان مداخله کردند و او را به چشم پوشیدن از بیشتر مزایای پیمان صلح واداشتند. نفوذ روزولت هم در این توافق بی‌اثر نبود: صلح پرتسموت همچنانکه ژاپن را درجرگهٔ قدرت‌های جهانی درآورد، نقطهٔ عطفی هم در روابط امریکا وژاپن بود. ژاپن اکنون قدرتی بود که باید بحساب آید. رئیس جمهور امریکا در این تاریخ گفت: «عقیده دارم که تاریخ آیندهٔ ما بیشتر باوضعمان درکرانهٔ باختری اقیانوس آرام (در سوی چین و ژاپن) تعیین می‌شود، نه با موقع امریکا در اتلانتیک در سوی اروپا.»[۵۷]

چشم پوشیدن ژاپن از خسارت جنگ برای مطبوعات ایران بسیار ستایش انگیز بود. روزنامهٔ حبل‌المتین که در ۱۴ سپتامبر نوشت: «اعلیحضرت «میکادو» امپراطور ژاپون به ابراز منتها درجهٔ همّت جنگ اقصای شرق را خاتمه فرمود- و به شهرت صلح خواهی و تهذیب اخلاق غلغله در جمیع اروپا افکند- و عامّهٔ اروپائیان راحسن انسانیت و تمدن و صلح خواهی آموخت - جمیع سیاسیّون اروپا را علوّ همت «میکادو» محو و مات نموده است.

«یکی از سیاسیون بزرگ با نهایت تعجب اظهار داشتند که تصفیهٔ مسائل ما به التزاع صلح و با کمال قوّت و اقتدار صرف نظر از گرفتن خسارهٔ جنگ و سایر شروط معتنابه باختیار باندازه‌ای بزرگ و عظیم می‌باشد که از تصورات عقلیهٔ ما بدرجات بالاتر است....» این روزنامه سپس به تفسیر قضیه پرداخته و نتیجه گرفته که چشم پوشیدن از غرامت جنگ برای سیاستِ ژاپن سودمندتر بوده است: «اگر ژاپون خسارهٔ جنگ از روس می‌گرفت هیچ حقی ازو بر منچوریا باقی نمی‌ماند... و هرگاه ژاپون چنین نمی‌کرد، نام نیک خود را در عوالم تمدن لکه دار می‌نمود.... علاوه بر این دولت چین را حق آن بود که رجوع به دول دیگر نموده استرداد منچوریا را از ژاپون خواستگار شود - و بهانه برای پیشرفت مقاصد اروپاییان در اقصای شرق برای همیشه در دست دهد...» و «عقیدهٔ ما این است که دولت ژاپون بملاحظاتی که ذکر شد از آغاز حرب قصد گرفتن خسارهٔ جنگ از روس نداشت» و در پیش نهادن این شرط در مجلس صلح هم از روی سیاست بوده است.

ازنگاه مطبوعات ایران وضع منچوری و هدف نفوذ در چین برای طرفهای درگیر در جنگ اهمیت نخستین را داشته است. نشریهٔ «الحدید» در شمارهٔ ۷ اوت ۱۹۰۵ از روزنامهٔ «رپوبلیک فرانسز» (Republique Francais) نقل کرد: «دولت چین رسماً بسفیر دولت ژاپون و روس و سایر سفرای دول که در پکن مقیم هستند خبر داده است اگر بی‌اطلاع دولت چین قراردادی در باب منافع و حقوق آنها داده شود، قبول نخواهند نمود. دولت ژاپون ظاهراً اگرچه خیلی مؤدبانه جواب داده است، ولی بزبان حال می‌فهماند که بهیچ وجه این حرف دولت چین به نقشهٔ صلح آنها تغییر نمی‌دهد.» یکماه بعد هم روزنامهٔ حبل‌المتین در شمارهٔ ۴ سپتامبر ۱۹۰۵ دربارهٔ محرک جنگ نوشت: «محرک ژاپون خیالات دوراندیش روس در اقصای شرق و علّت این جنگ خلاف عهدی بود که دولت مشارالیها در تخلیهٔ منچوریا نمود....» نظر یک پژوهندهٔ امریکایی هم در این زمینه جالب است: «این جنگ را که تازه تمام شده بود آخرین جنگ خالص امپریالیستی وصف کرده‌اند: و این بمفهومی هم درست است،

چراکه ژاپن و روسیه برای تسلّط برکره وبرای نفوذ در منطقه‌ای که بسی دور از مرزهایشان بود، می‌جنگیدند. اما این درگیری باعتبار اثر نزدیک و دور و نتایج مستقیم و غیرمستقیم آن معنایی بیشتر داشت.»[۵۸]

توجه عامه و مطبوعات ایران به این جنگ و سرنوشت آن

جنگ روس و ژاپون با تکان و تنش‌های جنبش مشروطه خواهی در ایران همزمان بود، و در احوالی که مردم و بویژه اندیشمندان ایران فشار و مطامع دو قدرت همسایهٔ خود، روسیه در شمال و انگلیس بواسطهٔ هند در جنوب، را چون کابوسی ترسناک می‌دیدند، طبیعی بود که جریان این جنگ را با علاقه و توجه دنبال کنند، به یک کشور نوخاستهٔ آسیایی که «دولت قویشوکت» روس را بسوی شکست می‌راند، با شوق و احترام بنگرند. ناآرامیها و کشاکشهای مشروطه خواهی هم دنباله داشت و ایرانیان در مردم و دولت ژاپن نمونه‌ای زنده می‌دیدند، از جامعه‌ای ستیزنده با نفوذ بیگانه که بمایهٔ حکومت ملی و عدالت و آزادی توانسته است راه صد سالهٔ ترقی را یکشبه بپیماید. در این روزها اقبال عمومی به مطبوعات و ادبیات مردمی، فزاینده بود. در تهران و چند شهر بزرگ ایران روزنامه چاپ می‌شد و روزنامه‌هایی هم در خارج، و از آنمیان در آلمان و عثمانی و هند، بفارسی منتشر می‌شد و به ایران می‌رسید و از آنها روزنامهٔ حبل‌المتین، که از حدود سال ۱۸۹۲ در کلکته چاپ می‌شد، اعتبار خاصی داشت. این روزنامه در نوشتن آزادتر بود. در این میان، دو قدرت رقیب هم از تبلیغ روزنامه‌ای غافل نماندند. ادوارد براون در احوال اوایل سال ۱۹۰۴ می‌نویسد که همزمان با انتصاب عین‌الدوله بصدراعظمی «از پترزبورگ گزارش رسید که تعدادی اعلامیه بفارسی در تهران توزیع شده که در آن به ایرانیها علیه انگلیس و خیالات او فرضاً برای تبدیل ایران به یک ایالت هند هشدار داده شده است (بنقل از تایمز، شمارهٔ ۲۹ ژانویه ۱۹۰۴). نویوریمیا Novoe Vremya روزنامهٔ روسی) با طرح این گزارش به دولت روسیه هشدار داد که بواسطهٔ درگیری با ژاپن، که چندی بعد به جنگ کشید، از مساعیش در ایران کوتاه نیاید.»[۵۹] هم او می‌نویسد: «در ژوئیه ۱۹۰۴ روزنامه‌ای بنام Revue Transcaspienne شروع به انتشار کرد که در عشق‌آباد بفارسی منتشر و در خراسان توزیع می‌شد، و هدف اصلی از انتشارش این بود که اخبار خاور دور از زبان روسها ارائه دهد و باین وسیله با گزارشهای دروغین که مدّعی بودند که انگلیس‌ها دربارهٔ خرابی کار روسها منتشر می‌کنند، مقابله کند. (بنقل از تایمز، ژوییه ۱۹۰۴)»،[۶۰] در حوزهٔ خلیج فارس هم در پایان سال ۱۹۰۴ حکومت هند تصمیم به انتشار یک «خبرنامهٔ خلیج فارس» (Gazetter of the Persian Gulf) گرفت و مأموران خود لوریمر (Lorimer) و گابریل (Gabriel) را باین منظور به آنجا فرستاد.[۶۱]

روزنامهٔ حدید که در تبریز چاپ می‌شد در شمارهٔ ۱۹ ذیقعده ۱۳۲۳ (۱۵ ژانویه ۱۹۰۶) به زیاد شدن روزنامه خوانها در مدت جنگ روس و ژاپن اشاره دارد: «امتداد اغتشاش و بلوای روسیه وطول مدت تعطیل پست و تلگراف، از اخبارات خارجه بکلی محروممان کرده است، اگرچه ملّت ایران بواسطهٔ قلّت جراید چندان معتاد شنفتن (شنیدن) اخبار عالم نیستند... ولی چون محاربهٔ روس و ژاپون بعضی حضرات را... بیشتر مایل احوالات و راغب اخبارات می‌کرد، همه روزه در تفتیش وقوع جنگ تازه بودند و لفظ «کوره و منچوریا و کروپاتکین واویامه» ورد زبانشان بود... در شهر دارالسلطنهٔ تبریز که باعتقاد بعضی دارای چهار هزار نفوس است صد نفر روزنامه خوان پیدا نمی‌شود... و جریده خوانی این صد نفر هم بخاطر همان محاربهٔ روس و ژاپون بود...» این روزنامه نیز که محل انتشارش، تبریز، به حوزهٔ نفوذ روسیه نزدیک است، اکنون به احوال ژاپن بیشتر توجه نشان می‌دهد، و در شمارهٔ ۲۵ ذیحجه ۱۳۲۳ (فوریه ۱۹۰۶) گزارش رویتر را نقل می‌کند که «از توکیو، پای تخت ژاپون، خبر می‌دهد که در جزایر ژاپون قحط و غلای شدیدی پیدا شده است...»

روشنفکران ایران در این سالها می‌کوشیدند تا تصویر ژاپن متجدد و پیروز را در ذهن مردم جلوه دهند و آنانرا برای تلاش در راه تعالی بر سر شوق آورند. طالبوف پیروزی ژاپن در جنگ را نتیجهٔ

«علم و آزادی» می‌داند و در رساله‌اش، «مسائل الحیلت» می‌نویسد که امپراتور ژاپن خود گفته بود که معایب سلطنت مطلقه و ثمرات آن را فهمیدم، و اصلاح آن را قبل از وقوع حادثه‌های بد لازم دانستم (ص ۱۱۸). برعکس تزار روس به آن معنی پی نبرد... ثمره‌اش این شد که در جنگ بین آن دو کشور «علم و آزادی» ژاپن بر «جهل و ظلمِ سلطنت مطلقه» روس پیروز گشت.[۶۲] نوشته‌های دورهٔ مشروطه ازین اشاره‌ها بسیار دارد که پرداختن به آن نیازمند فرصت جداگانه‌ایست.

هدایت که پس از دیدارش از ژاپن مقارن جنگ با روس شیفتهٔ این کشور و مردمش شده بود، جریان جنگ را در سفرش همه جا دنبال می‌کند: «ششم فوریه (۱۹۰۴) به بندر شربورگ رسیدیم. صبح هفتم در پاریس بودیم. اوّل خبری که در شربورگ شنیدیم حملهٔ ژاپون به پرت آرطور بود.»[۶۳] «در مکه خبر فتح پرت آرطور رسید. در مدینه از شکسته شدن کشتی‌های روس صحبت بود.»[۶۴]

از رویدادهای جالب این دوره فرستادن سفیر فوق‌العاده ایست به دربار روسیه ببهانهٔ تبریک تولد پسری برای خانوادهٔ امپراتوری تا از ناراحتی دولت روسیه از احساس شادمانی مردم ایران برای شکست روسها در جنگ با ژاپن، بکاهد. براون می‌نویسد که در اواخر سال ۱۹۰۴ میرزا رضاخان ارفع‌الدوله به سن پطرزبورگ اعزام شد و در ۸ دسامبر به حضور تزار رسید.[۶۵] عبدالله مستوفی شرح بیشتری دربارهٔ این مأموریت می‌دهد: «در این تابستان... پسری نصیب خانوادهٔ امپراطوری شد. این پسر را باسم الکسی (Alexis) موسوم کردند، ولی در همان روز ولادت او شکست بزرگی در شرق اقصی بقشون روس وارد آمد و آن شکست لیائو یانگ بود... در اواخر پائیز این سال از طرف دربار ایران سفارت کبرای فوق‌العاده‌ای بدربار روسیه مأمور شد... دانشِ ارفع‌الدوله موضوعی برای این سفارت کبری تراشید و آن این بود که جنگ روس و ژاپون و شکستهای روس موجب شادمانی ایرانیها شده است و روس‌ها از این مقدّمه ملولند، برای رفع این کدورت و ایجاد حسن رابطه اگر در این موقع که پسری نصیب خانوادهٔ امپراتوری شده است، سفیری، مثلاً شخص او که سابقهٔ زیادی در دربار روسیه و نزد و رجال آنکشور دارد، مأمور شود، خیلی بموقع و دارای حسن اثر خواهد شد... این موضوع را با عین‌الدولهٔ تازه کار که از روابط بین‌المللی بی‌اطلاع بوده... در میان گذاشت همین که او را متقاعد کرد، وزیر امور خارجه... چه می‌توانست بکند؟... خود و کارمندانِ سفارتش چند قطعه نشان گرفتند و برگشتند.»[۶۶]

هاردینگ وزیر مختار بریتانیا در ایران در این سالها واقعه‌ای را شرح می‌دهد که نه تنها نشانهٔ احساساتِ مردم در برابر پیروزیهای ژاپن، بلکه نمودار حال زمامدارانی است که به حمایت روسیه پشتگرم و انگشت‌نما بودند. او در یادداشتهایش می‌نویسد: «شکست تاریخی روسها در این جنگ... تأثیری بسیار عمیق در ایران و سایر کشورهایِ آسیائی بخشیده بود. در تاریخی که خبر این واقعهٔ بزرگ به تهران رسید، شاه هنوز در اروپا بود و تلگرافِ حاویِ این خبر در غیاب وی به دست محمدعلی میرزا (نایب السلطنه) رسیده بود. در این روز ولیعهد گویا مجلس ضیافتی برای شاهزادگان و رجال ترتیب داده بود... محمدعلی میرزا پس از خواندن تلگرام مضمون آنرا با لحنی آرام به حضار مجلس خبر می‌دهد. یک شاهزاده جوان ایرانی (که احساسات دوستانه نسبت به انگلیس‌ها داشت و بعداً تفصیل قضیه را از او شنیدم) باشارهٔ ولیعهد می‌ماند، و چون مجلس خلوت می‌شود، محمدعلی میرزا ازو می‌پرسد: آیا حقیقتاً ممکن است چنین خبری صحت داشته باشد؟ مضمون تلگرام بقدری در نظرم مهم و نشاط‌انگیز است که نمی‌توانم باور کنم.»[۶۷] هاردینگ می‌افزاید: «ایرانیان حق داشتند از شنیدن خبر شکست روسیه احساس سرور کنند، زیرا سرتاسر سلطنت مظفرالدینشاه بحقیقت چیزی نبود جز یک برنامهٔ حساب شده برای بلع تدریجی ایران... انهدام ناوگان مقتدر روسیه در خاور دور، آن هم به دست یک دولت جوان آسیائی، ازعلل اصلی و غیرمستقیم آن جنبش ملّی انقلابی بود که سال بعد (۱۹۰۶) در ایران پدید آمد.»[۶۸] اظهار محمدعلی میرزا از «نشاط برانگیز بودن» خبر شکست

روسیه را آنهم در خلوت و به یکی از درباریان دوست انگلیس، خالی از سیاستی هم نباید بوده باشد.

جز آنچه که گذشت، توجه نویسندگان و ادیبان و عامهٔ مردم به این رویداد یگانهٔ عصر، که نوید تحولی در احوال عالم و شرق تلاش و جنبش به آنها می‌داد، به دو صورت ظاهر شد؛ یکی آثار نظم و نثر که در شرح این رویداد و عبرت آموزی آن پدید آمد، و دیگر اثری که صحنه‌ها و نبردها و قهرمانیهای این جنگ در ادبیات عامه نهاد و بسیاری ازین مایه‌ها صورت نمادین پیدا کرد و چون تصویری آشنا برای بیان بهتر مقصود در ادبیات مردمی به کار گرفته شد.

نمونهٔ نخستین گروه یاد شده، یا آثار نظم و نثر که منحصراً به شرح و نتیجه‌گیری ازین جنگ پرداخته، کتاب شعری است بنام «میکادو نامه» که سرایندهٔ آن آقامیرزا حسین علی تاجر شیرازی معرفی گردیده، و او این کتاب را در سال ۱۳۲۳ قمری (۶ـ ۱۹۰۵ م.) در خراسان ساخته و بسال ۱۳۲۵ بوسیلهٔ روزنامهٔ حبل‌المتین در کلکته چاپ شده است. سراینده در پایان کتاب دربارهٔ این اثر می‌نویسد: «کمترین میرزا حسین علی خَلَف مرحمت شأن آقا عبدالحسین تاجر شیرازی مدتی سرمایهٔ زندگانی که عمر عزیز است در مسافرت به اکناف ایران الی حدود هندوستان صرف سیاحت نموده و بهره‌ای جز بعضی اطلاعات از اوضاع حالیهٔ زمان بدست نیاورده، همیشه بدین خیال بودم که زبدهٔ مشهودات خود را بهر لباس که باشد بزیور نظم درآورده تا یادگار بماند.»

«در این موقع حسب الخواهش یکی از دوستان، باسم میکادونامه این دو هزار و اند بیت را که در حقیقت اشعار بر جنگ و وضع دول همسایه هست جهة تنبیه ابناء ملت بنظم آورده، امید است که مقبول ارباب اطلاع افتد (۱۳۲۳).»

نظم مطالب این کتاب و نحوهٔ شرح رویدادها و طرز بیان مطالب و مقایسهٔ آن با گزارشها و تفسیرهای حبل‌المتین کلکته دربارهٔ این جنگ نشان می‌دهد که سراینده اثر خود را بیشتر بر پایهٔ نوشته‌های این روزنامه پرداخته و بشیوهٔ شاهنامه ساخته است. میکادونامه با سخنانِ عبرت آموز آغاز می‌شود و در بیان تاریخچهٔ جنگ می‌گوید که میکادو (امپراتور ژاپن) او نگونساری کار چین پند گرفت و پس از پیمان بستن با انگلیس، که از اوّل استاد میکادو در این کار بود، پنهانی به آماده‌سازی برای جنگ پرداخت و سپس به روسیه اخطار کرد که دست از منچوری بردارد، اما نخوت بیجای تزار مانع راه بود و «خِرَد هم از آن شاه دوری گزید»، که حاصلش شکست‌های پیاپی در میدان جنگ بود.

در آخِر بروسان چنان شد شکست ‌‌‌‌ ‌‌ که دیگر بدریا نماندیش دست

و در شرح درماندگی روس در دریای کره این شعر فردوسی را آورده است.

چو تیره شود مرد را روزگار ‌‌‌ ‌ همه آن کند کش نباید بکار

و، سزاوار، امپراتور روسیه، چنان شکستی دید که «به آخر شدش کار چون نام، زاره»[۶۹]

میکادونامه در مرور تحولات این جنگ یکسال و نیمه، ستایش فراوان از متانت و تواضع ژاپن در برابر غرور روسیه دارد، و در سخن از جنگ مکدن می‌گوید: «بیا مي باقبال ژاپون خوریم»، «که نور تمدن ز مشرق دمید» و «دوباره بچرخ آمد این آسیا»

چو ژاپون شد پیش آهنگ ما ‌‌‌ ‌ بود نوبت هوش و فرهنگِ ما[۷۰]

اوشکست روس را نتیجهٔ سیاست استبداد واستعمارِ آندولت می‌داند (ص ۱۰۷)، و باز:

«عجب‌نیست گرروس اینسان شکست ‌‌‌ ‌ که‌دلهای‌بیچارگان‌رابخست» (ص ۹۳)

کار بر روسیه سخت شد و در داخل کشور نیز «بهر سو یکی شعله بالا گرفت» تا آنجا که سرانجام امریکا بیاریش شتاف، و

«دوان از دواخانهٔ انگلیس ‌‌‌ ‌ طلب‌کرد‌داروی‌صلحی‌به‌پیش» (ص ۱۰۰)

و سپس امپراتور ژاپن را برای چشم پوشیدن ازغرامت جنگ می‌ستاید. میکادونامه لحن دوستانه و تحسین‌آمیز نسبت به انگلیس دارد و در پایان کتاب باز خوانندهٔ ایرانی را هشدار می‌دهد.

«نـه مـاکـم ز ژاپـون و آن مـردمیم   چـرا در تـرازوی عـزّت کـمیم»

در ادبیات مشروطه که بیشتر برای عامه و آگاه کردن ذهن مردم کوچه و بازار ساخته شده، نمادها و تصویرهای بار آمده و مایه گرفته از رویدادهای جنگ روس و ژاپن بسیار به کار گرفته شده، که مهمترین بخش آن در آثار طنز و چکیده‌های قلم نویسندگان معروفی مانند دهخداست. بخشی از این تصویرهای ذهنی از گذشته هم وجود داشته، و از آنمیان است «بی‌خبری و حمق و بی‌مایگی و نادانی همراه با هیبت ظاهر و غرور بیجا» که صفت فرماندهانِ روس است. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب «فلسفه» (مشهور به خوابنامه) خود که آنرا ظاهراً در دههٔ چهارم سلطنت ناصرالدینشاه نوشته است، در «استنطاق (تصوری) میرزا محمدخان سپهسالار» صدراعظم قاجار، می‌نویسد: «... هیکلم خوب به نظر می‌آمد و هرکس مرا می‌دید دلیر و رشید می‌پنداشت. در ایران صورتِ ظاهر و هیمنه در کار نوکری مدخلیت کلی دارد. از شما پوشیده و پنهان نیست که از من کم جرأت‌تر و کم‌دل‌تر، احدی نبوده و نیست... حالم بعینه حالِ نریمان خانِ گرجیِ ارمنی بود که هیچ معلوماتی ندارد جز این که جوانِ خوش ترکیبی است و هیأت او مردم را فریب می‌دهد. می‌گویند به جنرال‌های روس می‌ماند و به همین جهت با حمق مفرط و بی‌قابلیتی و بلاهت و بی‌خبری در دربار اتریش وزیر مختار است.»[71] دهخدا در یکی از نوشته‌هایش زیر عنوان، «مکتوب شهری» که مجموعهٔ آن بنام چرند و پرند مشهور است، می‌نویسد: «در قدیم الایام... بلی آن وقت در ایران معشوق السلطنه... ملوس الملک نبود... خلاصه آنِ وقت کالسکةالاسلام، میز و صندلی المذهب، اسب روسی‌الدین وجود نداشت. خوش آنروزها! واقعاً که درست عهد پادشاه وزوزک بود.» (ازمکتوب شهریِ شمارهٔ ۲). این ظاهراً کنایه به یکی ازعلما است که اسب روسی پیشکش گرفته بود.

دهخدا در مکتوب دیگر در طعنه به فضل فروشی دهاتی از شهر برگشته، می‌نویسد: «خراب بماند ده، راستی راستی آدم دهاتی خیلی بی‌کمال می‌شود... حالا بیا ببین اویارقلی که تازه تره‌بارش را در شهر فروخته و بده برگشته چه شیرین زبانی‌ها می‌کند: بعینه مثل اینکه خبرنگار ماتن (Lematine روزنامهٔ فرانسوی) از شرق اقصیٰ مراجعت کرده...» (از مکتوب شهریِ شمارهٔ ۷ و ۸). در مکتوب شهری شمارهٔ ۲۰ دربارهٔ دو نفر از کسانی که در سوی محمدعلی شاه در مبارزه با مشروطه خواهان و مجلس بودند، می‌نویسد: «صنیع حضرت و مقتدر نظام را مثل «کوروپاتکین» و «استاسل» دیدند که پیشاپیش بچه‌های چال میدان وسنگلج و شغال آباد و غیره ازدو سمت با نظام بطرف مجلس رفتند.»[72] او وزیر نظام را به مسخره می‌گیرد که «در مسجد سپهسالار وقتی که میانِ دو نماز مشغولِ خوردنِ پرتقال بود صدای مهیبی شنیده گفت ایوای گلوله کجام خورد، و غش کرد. بمال وامال.... یک ساعت بسحر مانده به هوش آمد، بعد معلوم شد که درب مسجد را باد بهم زده...» و او را، بطنز، «مارشال اویامای شرق» نامیده است (مکتوبِ شهریِ شمارهٔ ۲۶). دهخدا ژاپن و روسیه را، بنا به حال و هوایِ آنروزگار، دو قطب عالم گرفته است، و در مکتوب ۲۲ می‌نویسد: «از همان روزی که دستخط از شاه مرحوم گرفتند و دیدم که مردم می‌گویند که حالا دیگر باید وکیل تعیین کرد،... گفتم بابا نکنید، جانم نکنید، بدست خودتان برای خودتان مدعی نتراشید. گفتند به! از جاپن گرفته تا په‌تل‌پرت همهٔ مملکت‌ها وکیل دارند.» (شمارهٔ ۲۲). قدیمی‌ها با الهام از شعر ناصر خسرو، ازین سرتا آن سر عالم را بکنایه، از جابلقا تا جابلسا، می‌گفتند:

سخن کز بهر دین گوئی، چه سُریانی چه عبرانی   مکان کز بهر حق جوئی چه جابلقا چه جابلسا

پتل پُرت یا پطرزبورغ (پترگراد / Saint- Petersbourg) پایتخت روسیهٔ تزاری، بویژه پس از جنگ روس وژاپن و فرار بی‌امان کرپن بُرگ، سردار پرتفرعن روس، یکسره از میدان جنگ تا آنجا، در امثال فارسی فراوان آمده است. شرح این فرار بی‌امان آمده است. شرح این فرار را حبل‌المتین (شمارهٔ ۱۳ مارش ۱۹۰۵) چنین آورده است: «(ژاپنی‌ها) خصم را اندکی از مرکز خود

دور ساخته یک مرتبه چنان بر او تاختند که سرکردگان و سربازان روس دست و پا راگم کرده جلوریز راه فرار پیش گرفتند و جنرل، «کریپن بُرگ» چنان خائب و خاسر گردید که بدون ساعتی درنگ تا پترسبرگ آرام نگرفت.» درمیان امثالِ فارسی، «فرار تا پتل‌پورت» بمعنی فرار شتابان و پرهراس، هنوز هم رایج است.

پیامد این جنگ برای ایران، دشواریها و فرصت‌ها

اثر این جنگ برای ایران سخت‌تر شدن فشار روسها در شمال و زمینه یافتن انگلیس‌ها در جنوب بویژه در هنگامهٔ ناآرامیهای مشروطه‌خواهی، تشدید رقابت دو دولت در خلیج فارس و سرانجام کارآمدنشان در قرارداد ۱۹۰۷ بود که می‌رفت تا به بهای استقلال و یکپارچگی ایران تمام شود. امّا در این رهگذر یک سلسله فرصت‌ها نیز برای ایران پیش‌آمد که شماری از آنها خواه ناخواه اثر بخشید و شماری دیگر را احوال مناسب و زمامداران آگاه می‌بایست تا از آن سود جویند.

سخت شدن فشار دو قدرت آزمند رقیب بر ایران پس از پایان درگیری روس و ژاپن را حبل‌المتین چند روزی پس از امضای موافقتنامهٔ صلح پیش‌بینی کرد: «از چهل سال قبل توجه روس و انگلیس ـ و از ده سال پیش غالب سیاسیون مغرب زمین ـ معطوف به پسر آسمان و مملکت آسمانی بود ـ... ولی قدرت نمائی ژاپون در جنگ اقصای شرق خطّ بطلان بر نقوش جمعی سیاسیون غرب در شرق الشرق کشید ـ یعنی دندان طمع را از چین، غربیان کندند...

«این مسئله نیز از مسلّمات اولیه است که سیاسیون اروپا دست بروی دست نگذارده، از پای نخواهند نشست ـ یعنی لامحاله خنک توجه را بجانبی خواهند جهاند. اینک لازم است غور و فکر نموده از قرائن سیاسی متذکر گردیم که ازین و بعد توجه سیاسیون مغرب بکدام جانب بیشتر معطوف خواهند شد و کدام ملت و دولت را بهلاک و دمار نزدیک‌تر خواهند ساخت.

«آنچه محقق و ظاهر است امروزه مرکز اهمّی در آسیا که موضوع رقابت باشد جز ایران... نیست» (ازتفسیر سیاسی ۲۵ سپتامبر ۱۹۰۵ این روزنامه)

مشغلهٔ عمدهٔ زمامداران بریتانیا از آغاز میدانداری استعماریش در شرق، دور داشتن روسیه از خلیج‌فارس بود. مقارن جنگ روس وژاپن این نگرانی تازه شده بود. بگفتهٔ براون: «در ۱۹۰۳ خط کشتیرانی دولت روس میان اودِسا و خلیج‌فارس برقرار شد و دو کشتی تاره هم برای این مسیر ساخته می‌شد. روسیه همچنین پیشنهاد کرد که یک کشتی جنگی برای همیشه در خلیج فارس مستقر کند. در همین احوال لرد کُرزن (Lord Curzon)، نایب‌السلطنهٔ هند، سفری به خلیج فارس کرد.[۷۳] هم او می‌نویسد: «در اوایل ماه مه ۱۹۰۳ لرد لنسدون (Lord Lansdowne وزیر حارجهٔ انگلیس) در یکی از سخنرانیهایش سیاستی را اعلام کرد که روزنامهٔ تایمز (Times ، ۷ مه ۱۹۰۳) آنرا دکترین مونروئه (Munroe Doctrine) خلیج‌فارس توصف نمود، یعنی که او اعلام کرد که انگلستان به هیچ قدرت دیگر اجازه نمی‌دهد که پایگاه یا راه‌آهن در (منطقهٔ) خلیج‌فارس داشته باشد، و تلاش برای ایجاد آنها را انگلستان «مایهٔ اضرار» تلقی می‌کند، و بقوهٔ اسلحه از آن جلوگیری خواهد کرد.»[۷۴]

در پایان جنگ، با از میان رفتن بیشتر نیروی دریایی روسیه، توانِ رقابت دریایی این دولت با بحریهٔ نیرومندانگلیس کم شده بود، امّا در گرماگرم جنگ که روسیه پناهگاههایی برای دور نگهداشتن باقیماندهٔ سفاین خود از دسترسِ ژاپنی‌ها می‌جست. این نگرانی زمینه داشت. حبل‌المتین در شمارهٔ ۵ دسامبر ۱۹۰۴ نوشت: «جماعتی راگمان این است که هرگاه بین دریای هندوچین کار بر جهازات بالتیک دشوار و بنا شود روس از نو تهیهٔ ذغال دیده منتظر ماند، مجبوراً خویش جهازات خویش رادر سواحل فارس خواهد کشید.»

دولت تزاری که در شرق دور ضربهٔ سختی خورده بود، در هنگامهٔ ناآرامی ایران و درگیری محمد علی شاه با مشروطه خواهان، با دولت انگلیس کنار آمد. وجه‌المصالحهٔ این توافق، ایران بود که به دو منطقهٔ نفوذ میان دو قدرت رقیب تقسیم شد: شمال بانضمام تهران تا اصفهان منطقهٔ روس و کرمان تا سرحد بلوچستان منطقهٔ انگلیس شد، با یک منطقهٔ بیطرف در وسط. هدایت دربارهٔ قرارداد ۱۹۰۷ می‌نویسد: «از تقسیمی که شده است پیداست که روس منظورش بردن خاک است و انگلیس سدّی جلو بحرعمان وهند.»[۷۵] او در اعتراض به اشغالِ بخشی از خاک ایران بوسیلهٔ قشونِ روس می‌افزاید: «در هر موقع گفته می‌شود که قشونِ روس برای تأمینِ اتباع است در این بی‌نظمی، و حال آنکه اقویٰ علت بی‌نظمی، حضور قشون روس است.» او به نابکاری دولت انگلیس هم از زبان یکی از سیاستگرانش می‌تازد: «۱۴ فوریه لینچ در پارلمان گفت: بالفرض که قرارداد ۱۹۰۷ روزی از برای انگلیس نتیجهٔ خوبی داشته باشد، سزاوار نبود با ملتی که حق تربیت و تمدن بر بشر دارد و در روز بی‌نوائی دست در دامن یاریِ انگلیس بزند، ما از یک طرف هزاران ایرانی را درسفارت بپذیریم ودر پرده ریشهٔ استقلال و حیات ملّی آنها را بتیشهٔ سیاست قطع کنیم*...»[۷۶]

اما فرصت‌هایی که پیروزی ژاپن، و به سخن بهتر شکست روسیه، برای ایران پدید آورد، سبک شدنِ فشار درونی بود که از قرن هیجده بر دوش او سنگینی می‌کرد، و پندآموزی از رسم و راه ملت بپاخاسته‌ای در آسیا که با منش و مایه و نیروی خود جهان را مجذوب ساخته بود. مؤلف «از صبا تا نیما» در بیان مقدماتِ انقلابِ مشروطه می‌نویسد که پیروزی ژاپن و «تکانی که این امر به افکار ایرانیان داد، و پس از آن، جنبشهای پی در پی در روسیهٔ تزاری... مردم را برای قبول تحول اساسی در شکل اداره و انتخاب راه و روش نوین زندگی آماده ساخت...»[۷۷]

مشروطه خواهان می‌خواستند که نهایت بهره‌وری را از پیروزی ژاپن و آشفتگی روسیه تزاری برای به حرکت آوردن مردم و ایجاد حکومت ملی بنمایند. حبل‌المتین در ۴ سپتامبر ۱۹۰۵ نوشت: «ملت روسیه از زمان الکساندر دوم در خیال مشروطه نمودن دولت بودند... نیکو استفاده ازین جنگ حاصل نمودند... از غرایب امور اینست که امروزه دولت روس خود اظهار احتیاج کرده خیال دارد بعد ازین جنگ از دولت ژاپون استفاده نماید ـ ... در صورتیکه ازین خوان نعمت دوست و دشمن بهره دارند، چرا دولتی که همسایهٔ روس است فایده نگیرد... امروز از ملت و دولت ایران مستحق‌تری نیست که استفاده از ژاپون حاصل نماید.» و در مقاله‌ای دیگر، ملت ژاپن رابه تهذیب اخلاق خود می‌ستاید. شکست روسیه هیجانی در همه ممالک آسیا پدید آورد، و پیش‌بینی کوروپاتکین وزیر جنگ تزاری، چند سالی پیش از درگیری با ژاپن، که می‌گفت پیشروی ژاپن صدای «آسیا برای آسیائیها» را در سراسر قاره طنین افکن خواهد ساخت، بیراه نبود.[۷۸]

مشروطه خواهان ایران در این سالها برای توجیه مزیت آزادی بر استبداد، بارها به نمونهٔ ژاپن مترقی و پیروز متوسل شده‌اند. نویسندهٔ تاریخ بیداری ایرانیان در جمع «فضلا و دانشمندان» بتاریخ مارس ۱۹۰۵ سخن را به اینجا می‌رساند که «این مملکت ژاپن برادر آسیائی شماست که می‌بینید چگونه به اوج ترقی صعود نموده و چه حرکات محیرالعقول و خارق عادت نموده و می‌نماید»[۷۹] و پس از نزدیک به دو ماه، در جلسه‌ای دیگر، می‌گوید: «ملت روسیه تا یک اندازه عالم به حقوق خویش بودند،لیکن بواسطهٔ استبداد و نفاق داخله دیدید چگونه مغلوب دولت و ملت معتدلهٔ ژاپن گردیدند.»[۸۰]

آقای طباطبائی در جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۴ (ژوئیه ۱۹۰۶) باصرار مردم بالای منبر می‌رود، و بر آنها نهیب می‌زند که «نه غیرت در شما مانده و نه تعصب... هروقت اقتضائی دارد. شما باید علم حقوق بین‌المللی را هم بدانید. چه سبب دارد که از تمام ملل داعی و نماینده به طرف ژاپون رفت و از ایران نرفت؟ چرا باید در ایران یک نفر از علماء زبان خارجه را نداند؟»[۸۱]

حبل‌المتین (۲۵ سپتامبر ۱۹۰۵) از هدیهٔ نفیس یکی از بزرگان فرانسه برای «اویاما» فرماندهٔ

ژاپنی یاد می‌کند و در وصف فضیلت‌های او می‌نویسد: «از فرمانی که به او داده می‌شود سرموئی از انحراف نورزیده در اجراء و انفاذ تمامی او بدون کسر ونقصان قصور نمی‌ورزید....» و در اخلاق آدمیرال «توغو» می‌نویسد: «آدم بسیار مستقیم الاطواریست، چون پیوسته بکار و تتبعات خوداشتغال ورزیده اخلاق اوضاع نشده ـ و فوق‌العاده اعتنا برعایت اقتصا دارد» و نتیجه می‌گیرد که «این اخلاق پسندیده و خوی گزیده است که امروز ملت ژاپون را مغبوط عالم مدنیت ساخت و بدرجه‌ای ارتقاء داده که دشمن هم در توصیف او بی‌اختیار است.» در همین نوشته مراتبی از موجبات ترقی ملت ژاپن ترسیم شده، باینصورت که مزیت آنها در «تهذیب اخلاق» است و آن حاصل نخواهد شد مگر با «قانون مساوات»، و این خود با «رفع استبداد» ممکن است، و ریشهٔ استبداد هم قطع نمی‌شود مگر در سایهٔ «کنکاش عمومی»

جالب است که در رساله‌ای منسوب به ناصرالملک، سیاستگر دورهٔ قاجار، که پیشتر از آن یاد آمد، و بتلقین عین‌الدوله برای آقای طباطبائی که خواستار «مجلس مشروعه و عدالتخانه» شده بود فرستاده شد، با آوردن نمونهٔ ژاپن خواسته است نتیجه بگیرد که آزادی برای ملت ایران زود است «و به طریق برهان و دلیل مبرهن و محقق دارد که امروزه صلاح ایرانی و ایران در مشروطیت و جمهوریت نیست»، چنانکه امپراتور میجی نیز در آغاز «بخوبی ملتفت شد که به یک ملت وحشی بی‌علم و تربیتی نمی‌توان آزادی داد و از یک مشت مردمان جاهل به هیچ وجه امیدواری نمی‌توان حاصل کرد، پس در کمال عجله تربیت را پیشنهاد همت ساخته...»[۸۲]

آثار این جنگ

جنگ روس و ژاپن و سرانجام آن آثار وسیعی در جهان داشت، و بیشتر از همه در روسیه، مردم جهان که افسانهٔ قدرت عظیم روسیه تزاری را باور کرده بودند، با پیروزی ژاپن به عروج قدرت بزرگی در آسیا چشم بازکردند. شعارِ «آسیا برای آسیائیها» نیرو گرفت و نمونهٔ ژاپن مطلوب همه ملت‌های خواستار آزادی و تعالی شد. قدرت دریایی تازه‌ای هم در اقیانوس آرام پدید آمده بود. امریکا هرچند که نگران خیالات ژاپن در اقیانوس آرام می‌شد، زمینهٔ همکاری تازه‌ای را هم فراهم می‌دید. بنوشتهٔ حبل‌المتین (۷ اوت ۱۹۰۵) «بارُن کوموروا وزیر مختار صلح (کنفرانس پرتسموت) در نطق خود امیدوار شد که امریکا و ژاپون زیاده بر این در مراسم دوستی و بیش ازین در روابط تجاری و تعلقات سیاسی خود بپردازند.» قدرتهای اروپایی هم وضع تازه‌ای را در برابر خود می‌دیدند.

نشانه‌های ضعف دولت روسیه از خلال بعضی رویدادهای کوچک نیز پیداست. حبل‌المتین در شمارهٔ ۲۷ فوریه ۱۹۰۵ گزارش می‌دهد که رئیس تلگراف مشهد «گویا حکمی فرستاده که از خراسان تا سیستان صاحب منصبان تلگرافی روس را بهیچ نقاط تلگرافی راه ندهند... یکماه و نیم است ازین فقره می‌گذرد، هنوز جوابی ازطرف دولت روسیه داده نشده...»

فرجام این جنگ در خودروسیه آثار شگرف داشت که عبدالله مستوفی آنرا مقدمهٔ آزادی سیاسی در روسیه شناخته است، «شکست‌های روس در این جنگ، سبب پیدا شدنِ شورش و انقلاب در داخلهٔ روسیه شد... و بالاخره همین انقلابات بود که در ۱۹۰۶ موجب صدور حکم امپراتور راجع بافتتاح مجلس دوما (مجلس مقنّنه) شد. ولی ملت و دولت از یکدیگر برحذر بوده، طرفین از هم ایراد می‌گرفتند. این کشمکشها موجب شد که دولت مجلس را بست و دنبالهٔ همین شورشها بود که بالاخره بعد از جنگ بین‌الملل و ضعف قوای روس موجب برقراری رژیم کمونیست در روسیه کاشته شد و بعد از پانزده سال ببار رسید.»[۸۳]

(زیرنویس‌های این مقاله را درشمارهٔ بعد ملاحظه فرمائید)

نگارش ژاک بارزون Jacques Barzun
ترجمهٔ عبدالله انتظام

مقصود و لذت خواندن تاریخ*

آنچه را ما هنر و فرهنگ می‌نامیم ناشی از یک میل طبیعی است و باارضاء آن ارزش پیدا می‌کند. نقاشی، موسیقی وادبیات برای آنکه موزه‌ها، سالن‌های کنسرت و کتابخانه‌ها دائر باشند اهمیت ندارند، بلکه از آن جهت مهم هستند که انسان‌ها دوست دارند نقاشی بکنند، آواز بخوانند وحکایت تعریف کنند و همانقدر هم از دیدن کارهای دیگران که این تمایلات بومی و عمومی را انجام می‌دهند لذت می‌برند.

میان شعب فرهنگ تاریخ مقام مخصوصی دارد زیرا منشاء آن در هر یک از ما پابند انگیزه نیست. یک نفر ممکن است میل به آواز خواندن نداشته باشد یا استعداد قصه‌گوئی در او نباشد، ولی هرکس بدون استثنا مواقعی اتفاق می‌افتد که بگوید: «من آنجا بودم، آنرا دیدم، خوب بخاطر دارم». با گفتن این کلمات (حتی فکر کردن بآن) هر شخص یک مورخ است. تاریخ جز لاینفک آگاهی ماست. یونانی‌ها با نامیدن کلیو Clio الههٔ تاریخ بعنوان دفتر حافظه این حقیقت را خوب بیان کردند.

بدون اینکه داخل ریزه‌کاریهای اینکه ما چگونه بیاد می‌آوریم و محتوای حافظه چیست بشویم، واضح است که به محض اینکه راجع به تجارب خود فکر می‌کنیم چه دور و چه نزدیک و چه آنی ما با گذشته سروکار داریم. آنچه را حال می‌نامیم همینکه راجع بآن فکر کنیم از بین می‌رود. آینده تمام حدس وتصور است. بنابراین هرچه علاقهٔ ما راجع به وقایع و حقایق زندگی انسان که خود ما هم شامل آن هستیم بزرگتر باشد، الزاماً علاقهٔ ما به گذشته زیادتر می‌شود. اصطلاح «درگذشته زندگی می‌کند» چنانکه معمول است نباید جملهٔ تحقیرآمیزی تلقی شود. قسمت بزرگتر زندگانی فکری ما که در فواصل فعالیت روزانهٔ ما قرار دارد چیزی جز زندگی درگذشته نیست. اگر بخواهیم این قسمت از زندگی خود را انتقاد نمائیم باید باکلماتی غیر از کلمات کلیشه‌ای باشد. باید سئوال کنیم چگونه او در گذشته زندگی می‌کند؟ و چه‌گذشته‌ای را بیاد می‌آورد یا ترجیح می‌دهد یا تصور می‌کند؟

در اینموقع است که تاریخ بعنوان حکایتهائی تنظیم شده از کل گذشتهٔ انسانی وارد معرکه می‌شود تا لذائذ و روشنائی‌هایش را برای یک زندگی بامعنی بما بدهد. شخصی که فقط گذشتهٔ خود را بخاطر دارد واقعاً فقیر است ومثل این است که با جیره‌بندی تغذیه کند. درواقع چنین زندگی غیرممکن و فقط یک فرض است. هرکس قسمتهائی از گذشتهٔ دیگران را نیز بخاطر دارد. هرکس چه بخواهد و چه نخواهد متوجه می‌شود که چیزهائی راجع به کشورش، شهرش، کوچه‌اش، شغلش، اداره‌اش، کارخانه‌اش و چیزهائی که قبل از او بوده یاد گرفته است. فراگرفتن این اطلاعات اگر صحیح باشد جوهر

---

* باب نهم است از «تاریخ بشر». این کتاب را مرحوم عبدالله انتظام از ترجمه کردن مقالات متنوع خارجی فراهم می‌ساخت ولی موفق به چاپ آنها نشد. این بخشی از آن که دربارهٔ تاریخ و متناسب با مجله است درین شماره درج می‌شود و از سرکار خانم همسر آن مرحوم سپاسگزاریم که اجازهٔ نشر آن را ما داده‌اند.

آینده

دانش تاریخ است. اطلاع بر اینکه چگونه رُم ارتقا یافت و بعد ساقط شد با اطلاعاتی که گفتیم از حیث وسعت تفاوت دارد، نه از حیث نوع و این رابطه بما نشان می‌دهد که خواندن تاریخ در قدم اول برای ما چه حاصلی دارد. همانطورکه دانستن تاریخ همسایگان و دوستان بر حس واقع‌بینی ما می‌افزاید، خواندن تاریخ هم چنین بطور واسطه بما تجربه می‌آمورد.

اگر ما به واردات عادی ناآگاه تاریخ شخصی و محلی خود اخباری راکه روزانه مغز ما را پر می‌کند (که تاریخ معاصری است که با آن قطعه‌ها از گذشته پیوند خورده است) اضافه کنیم، متوجه می‌شویم که هر فردی که در جامعهٔ بهم بستهٔ جدید زندگی می‌کند، خود بخود بطور آگاه یک نمر مورخ می‌شود. علاقهٔ او از خودش واطرافش شروع می‌شود، ولی بزودی بدون نقشه به آن قسمتهای تاریخ که علاقهٔ مخصوص به آن دارد در او پیدا شده گسترش می‌یابد. علاقهٔ مخصوص لازم نیست منحصر بمسائل عقلانی باشد. فوت‌بال ـ شطرنج، اثاثیه، ظروف، قایق‌سازی هم قهرمانان و انقلابات خود را داشته‌اند و هرکسی راجع به این قبیل فعالیتها و صنایع علاقه داشته باشد لاعلاج به تاریخ آن نیز پای‌بند می‌شود.

البته درست است وقتی ما بطور عادی راجع به کسی که به تاریخ علاقه‌مند است صحبت می‌کنیم مقصود ما تاریخ سیاسی، اجتماعی یاتاریخ فرهنگی تمدن‌های بزرگ است و مدتها بدون جهت تاریخ را باین معنی می‌گویند که سلسله وقایعی است از تمدن قدیم در مشرق مدیترانه تا تاریخ جدید مغرب. نمایشنامهٔ حیرت‌آوری است اگرچه در قلمرو نسبةً کوچکی تمرکز یافته است. ولی حالا که تمدن مغرب بواسطهٔ عوامل محرک آن مابقی دنیا را چه برای تقلید و چه برای مقاومت به قیام واداشته است، واجب شده است که دوربما راگسترش دهیم و در پشت صحنهٔ وسیع و آشفتهٔ جدید تاریخ چندین تمدن‌های بزرگ شرقی هم‌چنین سنتها و دگرگونیهای جامعه‌های افریقائی را نظاره نمائیم.

تنها ذکر اینکه باید این همه مطلب یاد بگیریم ما را مواجه با دو سؤال می‌کند. آیا خواننده‌ای که مورخ حرفه‌ای نیست راه خود را می‌تواند در میان عدهٔ بیشماری نامها، تاریخ و وقایع پیدا کند؟ اگرچه تواند برای چه؟ جواب سؤال اول جوابی است که استاد ریاضی به شاگرد عصبانی خود داد:

«آنچه را که یک دیوانه می‌تواند انجام دهد دیوانهٔ دیگر هم می‌تواند» درین جملهٔ خشن یک تعریف واقعی پنهان است، زیرا می‌گوید اگر علاقه و مقصدی درکار باشد هرکسی می‌تواند در آن قسمت از تاریخ که به آن احتیاج دارد، از کتابهای خلاصه شده و مقالات فشردهٔ یک دائرةالمعارف استفاده کند. ضرورت ندارد که هر جزئیاتی فراگرفته شود یا منابع مورد انتقاد و احتجاج قرار گیرد. بعبارت دیگر تقلید حرفه‌ای‌ها راکه بدلائل بسیار تحقیقات خود را به یک مقطع کوچکی درکل محدود کرده‌اند درآورد. یک خوانندهٔ تاریخ آن کسی است که با فکر خود قدمهایی راکه دیگران برای سفر کشف برداشته‌اند دنبال کند واین کار در تاریخ از ریاضیات آسانتر است. زیرا تاریخ با عباراتی ساده ادا می‌شود و روابط معمولی انسانها را شرح می‌دهد.

پس اشکال عمده در سؤال دوم است: چرا این سفر را پیش گیریم؟ جوابها متعدد و مختلف هستند، زیرا طبایع مختلف هستند، هم چنین «علاقه‌های مخصوص» به معنی‌ای که اشاره شد وجود دارد. ولی یک جواب هست که شامل مابقی می‌شود. این جوابی است که قبلاً راجع باینکه هر فردی بطورناآگاه بدون نقشه قطعاتی ازتاریخ را جذب می‌کند. بهترین علت خواندن تاریخ کنجکاوی است راجع به آنچه خود شخص درگذشته فاقد آن بوده است. کنجکاوی: چگونه اشیاء بصورتی که حالا هستند درآمده‌اند؟ چگونه بود وقتی که متفاوت بودند؟ آیا راست که روزی روزگاری مردم اینطور یا آنطور رفتار می‌کردند؟ تاریخ با خصوصیات سروکار دارد. بیشتر این خصوصیات به ثبت رسیده‌اند، شامل معماها، تضادها و مهملات هستند که تمام آنها حس کنجکاوی را تشجیع می‌کند. رودخانهٔ هادسن Hudson در ایالت نیویورک بنام دریانوردی که اغلب به اسم Henrik Hudson مشهور بود نام گذاری شده و اول کسی بود که در این رود کشتیرانی کرد، ولی چرا هنریک و نه هنری Henry. بسیار خوب هنری نام تعمیدی او بود، پس اسم دیگر را ازکجا آورد؟ این سؤال مقدمه‌ای است برای جواب کامل یک نظریه به

فراگیرنده راجع به کشفیات، استعمار از طرف کشورهای ملی در طلوع دورهٔ جدید تاریخ با مقاصد و مطامع و امیال اشتباهات، دیوانگی‌ها، ستمگری‌ها و نتایج بی‌حساب یک جنبش بزرگی که دو قرن و نیم را شامل می‌شود و به اشکال مختلف تا فرود آمدن به کره ماه ادامه یافته است.

چشمگیرترین سیمای تاریخ ممزوج شدن جهت معین آن با انحرافات غیر منتظرهٔ آن است. مثلاً اگر راجع به افلاطون و ارسطو و ریاضی‌دانان قدیمی بخوانیم، کشف خواهیم کرد که چگونه اندیشه‌ها و کشفیات آنها به روش و سیستم‌ها تغییر یافته و وسعت گرفته که ما امروزه با آن کار می‌کنیم. ولی هم چنین بشما گفته خواهد شد چگونه در ادوار مختلف همین جریانات فکری یا باورها نتایج بکلی تازه و دور از اصل و غریب و پوچ ببار آورده‌اند و نیز ستاره‌شناسی قدیم (آسترولوژی) ما را به علم نجوم هدایت کرد و علم (بطوریکه ما تصور می‌کنیم) جانشین خرافات شد. ولی ستاره‌شناسی ستونهای روزنامه‌های قرن بیستم و فکر میلیونها خوانندهٔ آنرا پُر می‌کند. توضیح این قضیه چیست؟ ما اژدهای دلفی Delphi را که سقراط بآن اعتقاد داشت یا چنین حلوه می‌داد نداریم. مدرسهٔ رسمی فالگیری هم نداریم که روده‌های مرغان را برای راهنمائی عملیات سیاسی وارسی کند. ولی رمّالان هیچوقت بیکار نیستند، مؤسسهٔ گالوپ را هم داریم. واقعاً عجائب تاریخ فرهنگی بی‌نهایت است.

درهم آمیختن این باورها و نهادها به این طریقه تطبیق مساوی کردن آنها با یکدیگر در طول قرون نیست، بلکه نشان دادن هویت در اختلاف است واین اصل امور اساسی است و تاریخ بشریت آنرا دردسترس هر خواسده‌ای که مایل باشد می‌گذارد. در ایام و امکنهٔ مختلف مردم یکی هستید، ولی مختلفند. اختلافات بسته به ملیتی است که یک ملت در یک زمان به معرفی عوامل رندگی و احساسات یا بشکل تظاهر آن داده است. این را بهتر در هنرهای تجسمی می‌توان مشاهده کرد. فکر کنیم بر نمایش بدن انسان در مصر، یونان، اروپای قرون وسطی، ساحل غربی افریقا، امریکای قبل از کلمب و نگارستانهای پایتخت‌های عالم در نیمهٔ دوم قرن بیستم. بدن انسان یکی است یا مختلف است؟ سؤال بی‌معناست. چون ممکن است هر دو هیچکدام باشد و در نقاشی یا سنگ مرمر بدن انسان وجود ندارد یک مطره و احساس از آن هست. همینطور هم آنچه ما در تاریخ می‌بینیم آن قدر انسان نیست که باید در و آن در بآن تغییر شکل داده شده باشد، تا انسانهائی که وجود داشته و فقط بطوریکه انتزاعی می‌بینیم. یعنی در جامعه و فرهنگشان در زیر آسمان و خدایانشان که پیش از مدت کمی بجا نمی‌مانند و هیچوقت در آینده تجدید نمی‌شوند، ولی اینکه میل تقلید قوی و ماهرانه باشد مثل دورهٔ رسانس ایتالیا که سعی شد فرهنگ قدیمی ایران و روم احیاء شود. با وجود این انعطاف ناپذیری، تنوع‌ها و ناراحتی‌ها ما قیاس‌های تاریخی بعمل می‌آوریم و قضایا را با هم تطبیق می‌کنیم. این کار را می‌کنیم چون خیال می‌کنیم در تاریخ یگانگی و ادامه وجود دارد. وقتی کشف می‌کنیم که کاهن‌های سلت Celt و آزتک Aztecها برای خدایان خود قربانی انسانی می‌کردند، ممکن است این تمایل انسانی را تصدیق کنیم، اگرچه از آن عمل تنفر داریم. معهذا در آینده یک خوانندهٔ تاریخ ممکن است به خیال بیفتد که آن ملل قدیمی را با انقلابیون معاصر که چهار صدهزار کرلاک (یا دسته‌های بدبخت دیگر) را برای خیر قبیله یا رفاه ابدی آنها قربانی کرده‌اند مقایسه نماید. ولی به تفاوت عجیبی نیز متوجه می‌شویم: می‌دانیم که یک ایمان متعصبانه بر هر نوع قربانی انسانی سلطه دارد، چه قدیم و چه تازه. اگرچه ما عمل را محکوم می‌کنیم، ولی خیال می‌کنیم وقایع تازه را بهتر درک می‌کنیم: سابقه را می‌دانیم و حرف طرفداران آن را شنیده‌ایم. یکی از روش‌های تاریخ این است که نه تنها بطور انتزاعی می‌دانیم، بلکه با دانستن شکل محلی اشیاء و حس این که چگونه واقعیت در هر زمان و مکان فرق دارد. چگونه ایمان‌ها نسبت به محتوایشان و منشاءشان و ماورای در تأثیرشان فرق دارند. حالا ما ممکن است سلت‌ها و آزتک‌ها را یک کاسه کنیم، ولی آنها از حیث فکر و اخلاق بسیار از هم دورند. خلاصه هیچ چیز بطور واقعی قابل تطبیق نیست. در تاریخ هرچیز مستقل و مخصوص بخود است.

یک خوانندهٔ عاقل تاریخ تعادل خود را میان دو قطب شباهت و اختلاف حفظ می‌کند. او سعی

می‌کند غیر آشنا را در آشنا و بالعکس ببیند. از قضاوت متعصبانهٔ شخصی دوری می‌جوید و کنجکاوی خود را با سازش با آنچه که دور و غریبه است ارضا می‌کند. این کار بسیار مشکل است مخصوصاً وقتی که آنچه که در برابر ماست یک قربانی خونین، یک قتل عام، خیانت یا طمع باشد که هم به حساسیت و هم به اصول اخلاقی ما تجاوز می‌کند. ولی همدردی کردن اغماض یا تصدیق نیست، بلکه توجه باین نکته است که متوجه باشیم که در درون ما هم همیشه این امکان هست که چنین اعمالی از ما سربزند. مسلماً روشنفکر قرن بیست حق ندارد به ازمنه و امکنه‌ای که در آن خیانت، قتل‌عام امری عادی بوده است بصورت تحقیر نگاه کند. این یک مشاهدهٔ بیدار کننده‌ای است که دریابیم در گذشته و حال اعمال غیرانسانی از طرف دون منشان و متمدنین، جاهل‌ها، تربیت شده‌ها، بی‌پرنسیپ‌ها، مؤمن‌ها، خودپسندها و فداکاران بیک جور سر می‌زده و می‌زند.

یکی از محاسن برجستهٔ تاریخ افزایش خود شناسی است که در نتیجهٔ احساس نزدیکی با مردم چه منفرداً و چه جمعاً بطوریکه تاریخ راجع بآنها بما می‌گوید حاصل می‌شود. این خودشناسی به نوبهٔ خود خوانندهٔ تاریخ را کمتر حاضر می‌سازد که بعنوان «اشتباهات مهیب» او وقایع زمان و مکان خود عیب‌جوئی نماید. اجازه بدهید تکرار کنیم که لازم نیست انسان با بی‌تفاوتی کیفیت وقایع را اغماض کند یا قبول نماید، ولی از یکی از اشتباهاتی که باعث دوام عدم انسانیت مردم نسبت به یکدیگر شده است (متعصب در خود حق بجانبی) برحذر می‌گردد.

امّا جانب سازندگی، آنچه تاریخ می‌گوید رشتهٔ درازی از مجاهدات برای فائق آمدن بر مضیقه‌های طبیعت و مشکلات زندگی درجامعه است. این مجاهدات را تمدن می‌نامیم. اول کوچک شروع می‌شود. در مغرب ابتدا بصورت شهر ـ کشور است. با هم و یا بربرهائی که در «خارج» هستند شروع به نزاع می‌نمایند. تجارت و جنگ، جنگ و تجارت دائرهٔ قدرت، حکومت و قانون را گسترش می‌دهد. مردان بزرگ ادراکات بیشتری از شهروندی، اخلاق و دین ارائه می‌دهند. دیگران وسائل عملی برای مدیریت و کارخانه و باز هم جنگ اختراع می‌نمایند. و باز هم بعضی دیگر وضع کار طبیعت را کشف می‌کنند و ریاضیات، هنر و سیستم‌های فلسفه را خلق می‌نمایند. تمرکز چنین فعالیتهائی در نواحی معینی تشکیل تمدنهای عالی را می‌دهند. مصر، یونان، دورهٔ هلنی، سارازن‌ها، قرون وسطی، رنسانس و هم‌چنین ژاپون، چین، خمرها، هند، مایاها، اینکاها و غیره.

در طول این راه سخت و پرخطر عدهٔ بیشماری اشخاص بوجود آمده و نقش خود را بازی می‌کنند. سرنوشت آنها حکایاتی مابین حکایات است. ظاهراً شرح زندگی آنها آجرهائی است که تاریخ از آن ساخته شده است. ولی بواسطهٔ تناقض که در زندگی اجتماعی انسان است، زندگانی جامعه‌ها یک حاصل جمع سادهٔ زندگانی افراد نیست. بنابراین خوانندهٔ تاریخ باید از صفحات چاپ شده خصوصیات اعمال، خُلق، اشتباهات، بلایا و موفقیت‌هائی را که کار هیچکس نیست و کار همه هم‌هست تصور نماید. این تصور کردن یکی دیگر از مزایائی است که خواندن تاریخ بما عرضه می‌دارد، زیرا این فریب را که ولز H.G.Wells «نظریهٔ پرستار» تاریخ نامیده است از بین می‌برد. آنها (مردمان بد) بلاهایی بر (مردمان خوب) می‌آورند. اشتباه در این است که فرض کنیم هر دسته بزرگی مانند یک فکر واحد عمل می‌کنند که مقصد آنها روشن و نتایج آن پیش‌بینی شده است. چنین نمایشی از شخصیت یک فرد بر تمام توده‌ها نوعی فکر دهاتی است که در اغلب مباحثات سیاسی و مخصوصاً در تعصبات اجتماعی بچشم می‌خورد. «اگر رئیس جمهوری فقط عمل می‌کرد... اگر مردم سر عقل می‌آمدند...» یک تاریخ خوان از این تفکر محدود با تقویت یک حس جدید ـ یعنی حس تاریخی ـ معالجه می‌شود که چگونه انسان درتودهٔ رفتارش نه آزاد است نه بلااراده رانده می‌شود و روشنترین روش برای خود او مرموز است.

این ویژگی است که در عین اینکه تفاوت میان تاریخ و شرح زندگی (که در آن اعمال ممکن است فردی و با مسئولیت تلقی شود) را نشان می‌دهد، بسیاری از افکار را در میان معنی تاریخ رهبری کرده است. معنائی که قابل کشف است، ولی بواسطهٔ کثرت و مشوش بودن وقایع تاریک و مبهم شده است.

قطعهٔ مشهوری درکتاب اپولوژیای Apologia کاوپال نیومن Newman با نثری قابل تحسین احساساتی را که موجب برپا ساختن فلسفه‌های تاریخ شده است شرح می‌دهد. مسلم است که برای نیومن تفسیر سنتی مسیحی است که کثرت را به وحدت تبدیل و آشفتگی را از میان برمی‌دارد.

قطعهٔ نیومن

برای در نظر گرفتن جهان در عرض و طولش، تاریخهای مختلف نژادهای مختلف انسان، ثروتشان، طاقتشان، از هم جدا شدنشان، اختلافاتشان، روش‌ها و عاداتشان، حکومت‌ها، اشکال عبادت، عملیاتشان و کردار بی‌مقصدشان، پیشرفتها و موفقیتهای ناگهانیشان، نتایج بی‌حاصل وقایع دیرپا، یادگارهای رنگ و رورفته و ناقص، نقشه‌های سرپرستی شده، تحول کور و آنچه معلوم می‌شود نیروی عظیم حقیقت است. ترقی اشیاء که گوئی از عوامل بی‌منطقی به طرف علت نهائی سیر می‌کنند. بردگی و حقارت بشر، آرزوهای دور و دراز او، عمر کوتاه او، پرده‌ای که سر روی آینده آویخته است، سرخوردگی از زندگی، شکست نیکی و جنبهٔ شر. دردهای جسمانی، نگرانی‌های روحانی، رواج و شدت گناه، شیوع بت پرستی، فساد، ملال مأیوس کنندهٔ بی‌دینی، وضع کل نژاد بشر در کلمات وحشت انگیز ولی دقیق حواری: «امیدی نداشته باشیم و بی خدا درین جهان» شرح داده می‌شود. تمام این‌ها مکاشفهٔ گیج کننده و وحشت‌زاست که در مغز انسان حس یک رمز عمیق را که مطلقاً مافوق راه حل انسانی است وارد می‌آورد.

* * *

فلاسفه‌های مشهور دیگر از ویکو Vico گرفته تا هگل Hegel و مارکس Marx و اشپنگلر Spengler جهتی در تاریخ یا یک اصل عمل که اغلب به یک هدف یا ایستگاه نهائی (مثلاً درمارکس) منجر می‌شود کشف می‌نمایند که بعد از آن تاریخ بطوری که ما می‌دانیم قطع می‌شود و یک نوع عدن ثانی برقرار می‌گردد.

برای نویسنده یا خواننده عمل تاریخی این فلسفه‌ها مخصوصاً از نظر القائی جالب توجه است و ارزش آن‌ها مبتنی بر بینش‌های پراکنده و قیاس است. بعنوان سیستم اصل روح تاریخ را که حاوی مسائل جسمانی و حضوری است در مقابل سیستم و تجرید نفی می‌کند. درست است که مورخانی بوده‌اند که راه وسط را انتخاب کرده‌اند و سعی نموده‌اند نظم‌های تجربی در تاریخ بدست آورند ـ بار هم گاهی با نتایج القائی ـ ولی برای اینکه وقایع را دسته‌بندی کنند و آنها را مانند هویتهای فیزیکی بحساب آورند خیلی زود واقعیتها را پامال کرده‌اند. وقتیکه دنیای فیزیکی خود هنوز کاملاً دسته‌بندی نشده است اگر خیال کنیم که در تاریخ بدون وسائل و آزادیهائی که علم بکار می‌برد سیستمی یافته‌ایم، آنوقت نه مانند عالم ونه مثل مورخ فکر کرده‌ایم. در حقیقت سعی برای از بین بردن مشکلات تاریخ، معدوم کردن تنها ارزش و علاقه به آن است.

از آزادیهائی که علم بکار می‌برد مقصود آن است که آزمایشگر هر چه را جز چند جزء که برای تجربه لازم دارد حذف می‌نماید، تا اینکه با دقت طبیعت و میزان اثر معینی را مشخص سازد. وقتی این کار انجام شد معمولاً بصورت معینی بیان می‌شود. فهمیدن مقداری از این در تحت چنین و چنان شرائطی فلان قدر از آن تولید می‌کند ـ محتاج به ذکر نیست که تاریخ چنین رویه‌ای را رد می‌نماید. عوامل آن قابل اندازه‌گیری دقیق نیست و اگرچه هر موقعیت تاریخی در مقابل ناظر هوشیاری شرائط و عوامل روشنی را ارائه می‌دهد، ولی به جدا کردن یک قسمت برای آنچه اتفاق می‌افتد، ورای دست رسی است.

این به عبارت دیگر آن است که تاریخ حکایتی بوده و باید هم حکایت بماند. و بعنوان قصه اگر درست حکایت شود کامل است و باید بطور کامل هم بصورت ترکیبی نه تجزیه‌ای درک شود. با این نظر تاریخ شبیه به هنر می‌شود. ممکن است بگوئیم یک کار هنری را [illegible]

ماوراءالطبیعه‌ای دارد. ما از یک کار هنری بصورت کلی لذت می‌بریم و آنرا درک می‌کنیم. در تاریخ ـ قصهٔ هنری ـ بصورت یک قصهٔ واقعی ارائه می‌شود و منتهای کوشش بجا می‌آید که ما خیال کنیم آن حقیقت دارد. بجز در معنای وسیع آن، در ثبت کلیات تاریخی این عنوان ارائه نمی‌شود. مورخین سعی دارند وقایع درهم برهم را قابل فهم کنند که بشود آنرا بخاطر سپرد. کلیو Clio تنها الههٔ تاریخ نبود، بلکه الههٔ فصاحت نیز بود که معنای آن برای یونانیها نثر خوب قابل فهم بود که برای مستمعین خارج از کتاب بیان شود. این شرط هنوز هم باقی است. تاریخ نوشته باید قابل خواندن باشد والاّ کلیو مغلوب شده است.

باید گفته شود از بسیاری از نویسندگان مختلف قصه‌های متضاد و تعبیرات مخالفی نقل می‌شود. این درست است، زیرا فقط یک فکر خدائی می‌تواند بگوید «قضیه واقعاً چطور اتفاق افتاده است»، ولی این محدودیت تاریخ درعین حال حسن آن است، زیرا این تاریخ ممکن است نوشته شود و در روایات مختلف در دسترس به اشکال مختلف مکرر خوانده شود. یک بیان نهائی نبوده و نخواهد بود. منظره الی الابد تغییر می‌کند و دریچهٔ علاقه بتاریخ دائماً تجدید می‌شود. بطوری که ویلیام جیمز William James گفته است «آنچه به نتیجه رسیده است، باید دربارهٔ آن نتیجه‌گیری کنیم».
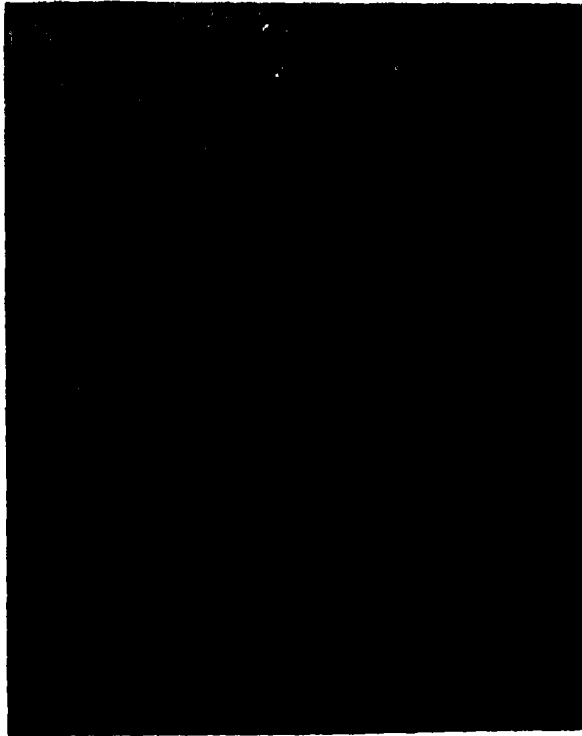
عکس فریدالدوله گلگون همدانی

مربوط به مقاله‌ای که درشمارهٔ پیش چاپ شد

آقای اذکایی یادآور شده است که عکس دیگر او همراه نوبری و تقی‌زاده در جلد پنجم مقالات تقی‌زاده چاپ شده و آنکه پشت سر نوبری است فریدالدوله است.
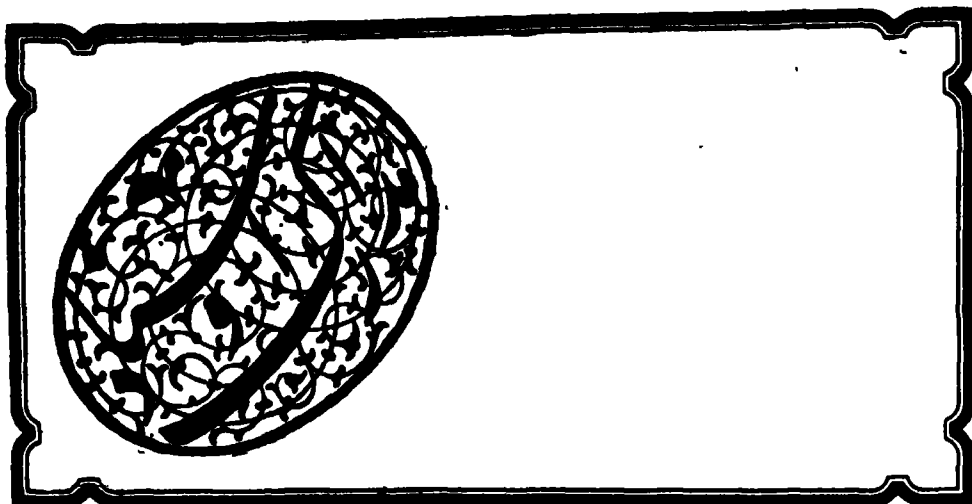
سندی از رفتار اداری و اخلاقی داور

نامه‌های او به اللهیار صالح

داور پس از انحلال عدلیه سه گروه از اشخاص را به کار قضاوت در عدلیهٔ جدید دعوت کرد. گروه اول فقیهان و تحصیل‌کردگان حوزه‌های علمی بودند مانند سید نصرالله نقوی، محمدرضا وجدانی، سید محمد فاطمی، شیخ محمد عبده، حائری شاه باغ. گروه دوم تحصیل کردگان حقوق از اروپا بودند مانند دکتر حسن مشرف نفیسی. گروه سوم تحصیل کردگان مدارس جدید ایران بودند مانند علی‌اصغر حکمت، حسین نقوی، شمس‌الدین امیرعلائی. از آن جمله اللهیار صالح بود که به دعوت داور به عدلیه آمد و به مستنطقی اصفهان بدان شهر رفت. زندگی در آن شهر برای صالح با حقوقی که دریافت می‌کرد دشوار شد، زیرا در آن وقت دارای دو فرزند بود و برای خانواده‌اش زندگی در تهران که بدان انس گرفته بودند مطلوبتر و آسانتر بود. ظاهراً صالح ماجرای خود را به داور می‌نویسد یا پیام می‌فرستد. داور که مرد خلاصه نویس (تلگرافی‌وار) و حتی کم‌نویس بود به صالح نامه‌ای در دو صفحه می‌نویسد و جواب می‌خواهد. این نامه گویای دو مطلب است یکی اینکه داور به صالح علاقه‌مندی بسیار داشته است، به حدی که با وجود گرفتاری‌های متعدد سیاسی و وزارتی به خط خویش چنین نامهٔ دلسوزانه‌ای را که حاوی جزئیات مطلب است می‌گوید. دیگر اینکه داور چون به وجود عدلیه‌ای معتقد بود که در آن باید اعضای درستکار باشند می‌کوشیده است زندگی قصات را به هرگونه می‌تواند تأمین کند که از کار نگریزند یا خدای ناکرده به نادرستی کشیده نشوند و اللهیار صالح را هم می‌خواسته است به هر طور می‌تواند نگاه دارد. صالح در عدلیه می‌ماند، ولی به تهران منتقل می‌شود و مراتب بالاتری را در عدلیه طی می‌کند تا اینکه داور به وزارت مالیه می‌رود و از همکاران نزدیک و مورد اعتماد او می‌شود.

نامهٔ دیگر خصوصی از داور به صالح هم چاپ می‌شود که باز حکایتی است از مراقبت نسبت به اوضاع مالی اللهیار صالح.

این گونه اسناد اگرچه ممکن است خصوصی به نظر آید، ولی نمونه‌هایی است از رفتار و خلق و خوی مردانی که نمونه‌های درستی و پاکی بودند.

ا. ا.

(۱)

۱۷ فروردین ۱۳۰۷

قربانت شوم   نمی‌دانم می‌دانید که واقعاً از جنابعالی خجلم یا نه: خواستید و خیال کردم مثل جنابعالی کسی را نگذارم از کارهای دولتی کنار بماند. نتیجه این شد که باید صد و پنجاه تومان حقوق بگیرید!

این را هم امیدوارم متوجه باشید که گناه از من نبوده و منتهای میل را دارم که بیک طریقی این ضرر جناب عالی را جبران بکنم و بهمین دلیل و چون یک وقتی هم اظهار می‌کردید از رفتن به خارج امتناعی ندارید پیشنهاد می‌کنم که در صورت موافقت جنابعالی را بسمت مستنطق بشیراز بفرستم. نتیجهٔ مادی این تغییر محل مأموریت دو چیز است ـ یکی اینکه در خارج از محل اقامت مأموریت پیدا کرده‌اید، تا ضمن حقوق ثابت می‌توانید کمک خرج بگیرید و البته ضمن صد و پنجاه تومان اضافه بجنابعالی داده می‌شود. دیگر اینکه ـ بنابر اطلاعی که بنده دارم ـ شیراز ارزانی است و از این حیث صد و هشتاد تومان حقوق در شیراز معادل دویست و پنجاه تومان حقوق در طهران می‌شود. ولی چون بیشتر این تعبیر برای این است که بجنابعالی زیاد ضرر نخورد، قبول آن بسته بخود جنابعالی است. باید هم راجع به ارزانی شیراز تحقیقات عمیق‌تری بعمل بیاورید و هم در نظر بگیرید که شیراز شهر کوچک و بی‌سروصدائی است. اغلب اشخاص معتاد به اوضاع طهران مایل نیستند آنجا بروند. در هر حال میل و انتظار دارم هرچه زودتر جواب برسد.

یک محل دیگر هم هست که جرئت نمی‌کنم بگویم و آن خورستان است ـ در آنجا می‌توانم مدعی‌العمومی بدایت را بجنابعالی بدهم ـ از حیث رتبه ـ چون نمی‌توانم ترفیع بدهم همان رتبهٔ شش خواهد ماند ـ تفاوتی ندارید، ولی اولاً می‌شود تفاوت حقوقی بعنوان کمالت داد، یعنی نصف حقوق رتبهٔ شش و نصف حقوق رتبهٔ هفت. اما این را خوش نمی‌دانم. چون کمالت تعریفی ندارد. آن هم برای هجده تومان و بعلاوه در اجرای این امر ممکن است اشکالی در مالیه پیدا شود.

از اینکه گذشتیم دو تفاوت مادی مسلم دارید یکی ضمن به محل مأموریت خارج از محل اقامت و یکی ضمن برای بدی آب و هوا که مجموعاً حقوق جنابعالی با اضافات دویست و ده تومان می‌شود. بعلاوه ممکن است، ولی بطور قطع و یقین نمی‌گویم که بعنوان حمل و نقل و امثال ذلک ماهی چهل تومان هم از محل اعتبار صدی دو خودمان یا اعتبار دولت بار بجنابعالی کمک شود.

از حیث عنوان هم البته خوب است و در کار مدعی‌العمومی آنجا خوب می‌شود جلوه کرد.

گرچه دکتر نفیسی را کمپانی از بنده خواست و بعنوان مشاور حقوق کنترات خواهد کرد و ایشان هم بهمان هوای بد می‌سازند. ولی باید اقرار کنم که هوای آنجاخیلی بد است، یعنی از گرما و قطعاً حقوقی که کمپانی خوب به دکتر نفیسی می‌دهد بیش از اینهاست.

باری ـ منتظر جواب جنابعالی هستم.   قربانت ـ داور.

(۲)

دویم اردیبهشت ۱۳۰۷

وزارت عدلیه

پرسنل ـ بموجب تقاضای آقای الله‌یارخان صالح حکم ایشان را با رتبه و حقوق قانونی برای وکالت عمومی پارکهٔ بدایت طهران صادر کنید. ـ داور.

(۳)

۱۹ تیر ۱۳۰۷

وزارت عدلیه

قربانت شوم   کاغذ شما رسید. برای اینکه بدانید شما را در زحمت بی‌پولی نمی‌گذارم یک چک دویست و پنجاه تومانی گرفته و لفاً فرستادم تا بعد از این بابت حقوق کسر شود. البته چون این عمل

۱۷ فروردین ۱۳۰۷

نمونه (۶)

وزارت عدلیه

اداره ....

دایره ....

ل ـ ۴۰

را نسبت به همه نمی‌توان کرد لازم نیست کسی مطلع بشود که وجه از طرف وزارتخانه فرستاده شده ـ قربانت ـ داور.

تفصیلی از درگذشت مظفرالدین شاه

دوست مکرم آقای مسعود سالور نامه‌ای از پدرشان (مرحوم قهرمان میرزا عین‌السلطنه) که به پدر خود (عبدالصمد میرزا عزالدوله) از تهران به قزوین پس از درگذشت مظفرالدین شاه نوشته و در آن مکتوب تفصیلی از وضع آن روز مملکت را بیان کرده بوده است، در اختیار دارند. بنا به درخواست مجله اجازه فرمودند متن آن را در مجله به چاپ برسانیم تا در دسترس مورخان باشد.

روی پاکت نامه تاریخ نهم ذی‌الحجهٔ ۱۳۲۴ به خط عین‌السلطنه مندرج است و مهر پستخانه ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۰۷ است.

قربان حضور مبارکت شوم

پس از مراسم چاکری و بندگی بهتر آن است شروع شود به تفصیلات فوت و جلوس شاه مرحوم و شاهنشاه حی که خواطر (= خاطر) مبارک مستحضر شود.

در شب چهارشنبه ۲۴ شهر ذی‌القعده چهار ساعت و نیم از شب گذشته اعلیحضرت مظفرالدین شاه بدرود زندگی و وداع ابدی با تخت و تاج کیانی فرمودند، رحمة‌الله علیه.

در یازده سال و هفت روز سلطنت حود معادل سیصد کرور از مالیات و قرض خارجه را تفریط کرده، معادل چهار صد کرور از ملک خوالصه (= خالصه) و جواهر را تلف و به غیر استحقاق بخشش کردند. با وجود آن تبذیر و اتلاف این مبلغ گزاف سنگ مزار پدر خودش را تمام نکرد و همین طور به حالت اولیه باقی است.

صبح چهارشنبه اول در عمارت کریم خانی حضور مبارک شاهنشاه ایران محمدعلی شاه قاجار مشرف شده، در ساعت سه به غروب مانده در عمارت گلستان برای حمل و تشییع جنازه حاضر شدیم. تا یک ساعت به غروب مانده تشریفات طول کشیده شاه تشریف آوردند. علما تمام حاضر بودند. دعا به شاه کردند و تسلیت گفتند. شاه هم قدری معذرت به روح شاه مرحوم فرستاده، قدری هم گریه کردند و حکم شد جنازه حمل به تکیهٔ دولت شود. قاجاریه نعش کشی را به چاکران نگذاشته باری از دوش شاهزادگان برداشتند.

در معبر تا تکیهٔ [دولت] تمام طبقات قشون و نوکر صف کشیده بودند. موزیک و دعایی درکار نبود. وارد تکیه و محل... شاه را بطور امانت به خاک سپردند.

در دخمه کردند سرخ و کبود   تو گوئی فرامرز هرگز نبود

خداوند وجود مبارک حضرت والا را باقی و پاینده بدارد و از این مصیبت عظمی اجر و مزدی کرامت فرماید.

این سرائی است که البته خلل خواهد یافت
خنک آن قوم که دربندسرای دگرند

هرکسی به منازل خود رفت و تمام صحبت مردم از احوالات شاه مرحوم بود و حیرت می‌کردند و از قدرت‌نمائی قادر همچون در تفکر بودند که این وجود را برای چه آفرید. مگر آنکه قدرت خود را بنماید. مال رفت. عمر رفت. ملک رفت. در آخر سلطنت را هم به باد داد.

صبح روز پنجشنبه دربخانه رفته شرفیاب شدیم. در تکیه فاتحه خوانده منزل آمدیم. روز شنبه تمام مردم در تکیه حاضر شده علما و طلاب همه بودند. شاگردهای مدارس، حلی، قشنگ و خوب آمده

خطبه خواند [ند].

اگرچه در منبر سید جمال واعظ «محمدشاه سیم» گفت و بیشتر مردم هم اصرار کردند به این اسم خوانده شوند، لیکن رسماً محمدعلی شاه مقرر شد. خطبه و سکه خوانده و رده شود.

خود شاه یک ساعت به ظهر مانده تکیه تشریف آورده با همان لباس سیاه مشکی ختم را برچیده زود تشریف بردندن. در «گالری» تهیهٔ نهار در این چند روز به مباشرت وزیر مخصوص * دیده شده بود. تقریباً روزی صد مجموعه پلو و چهارصد پانصد قاب با خوراکهای مخصوص و کبابهای بسیار که همه کس از این تهیه و تدارک وزیر مخصوص در حیرت و تعجب بود. گفتند از خزانهٔ خواص (= خاص) شاه حالیه تنخواه آن داده شده است.

روز یک شنبه تمام سفرای کبار و ارامنه سرمقبره آمده دسته گلهای بسیار آوردند.

روز شنبه که شاه از تکیه آمد در قصر ابیض منزل کردند. وزیر دربار و حاجب‌الدوله و سایرین رفته اجزاء جدید به جای آنها آمدند. مکافات و مجازات به شخص شد. آن هم از جنس خودش همان طور که امیر بهادر و حاجب الدوله، ناظم‌السلطنه و حاجب‌الدوله را بیرون کردند اینها هم آنها را.

اما همان روز که فتح‌السلطان را گفتند برود به اطاق کشیکخانه، شاه فرمودند صدهزار تومان برای کشیکخانه می‌دادند من به آنها ندادم. اما بدان که فقط کار توکشیکچی با شیگری است و برای تو بسیار است. دیگر به هیچ کار نباید دخالت کنی.

روز بعد مقرر شد تمام دستخط و فرامین که از ماه رجب صادر شده وزیر بقایا گرفته ضبط نماید و به زور فراش تمام فرامین پس گرفته شد. از آن جمله است نشان قدس نیرالدوله، امیر نویانی سردار اکرم (که به فخرالملک و جمعی گفته بود مرا حاجی امیر نویان خطاب کنید)، شاه به سردار اکرم فحش هم داده و می‌گوید ـ یصد هزار تومان از او می‌خواهد فرمان ملک خوالصه (خالصه) معتضدالسلطنه بیچاره هم گرفته شد. در این ایام که شاه ناخوش بود بقدر دویست هزار تومان مواجب و بقدر هزار فرمان لقب سرداری و امتیازی صادر شده بود است که تمام را پس گرفتند.

تاج گذاری در روز چهارم ماه ذی‌الحجه اعلان شده بود و رقعهٔ دعوت از طرف آقای نایب‌السلطنه برای تاج‌گذاری رسیده که پنج ساعت به غروب روز... * مانده در اطاق موزه برای تاج‌گذاری حاضر شوید.

قبل از وقت به صندوقخانه رفته معلوم شد شمشیرها را به صندوقخانهٔ جدید که در حیاط مریم خانمی است برده‌اند (در آنجا شمس‌الملک عضدالدوله ما را دید بقدری خصوصیت کرد و احترام نمود که به عقل راست نمی‌آید)

عدل‌السلطنه از طایفهٔ کدخداباشی تبریز که سلسلهٔ نجیب و سادات هستند بود. شش شمشیر و یک سپر و گرز بیشتر نبود. عمیدالدوله و چاکر و حاجی افخم و عین‌الملک و رفعت‌الدوله صاحب شمشیر، گرز و سپر را هم برای مؤیدالدوله یا شعاع‌الدوله گذاشتیم. سایرین بی‌شمشیر ماندند. گفتند شمشیر بیاورید جواب دادند نیست. یکی گفت اگر یک ماه دیگر هم زنده بود این شش تا هم نمی‌ماند.

باجلال و جبروتی که ترکهای تازه همه تماشا ایستاده بودند به سمت اطاق موزه رفتم... (و یک عبارت دیگر).

در شاه‌نشین آخر تخت جواهرنادری را گذاشته، این سمت و آن سمت آن علمای معتبر نشسته بودند. ماها هم پشت علما در دو سمت تخت با شمشیر و بی‌شمشیر صف کشیدیم. خارج از شاه‌نشین سمت راست سفرای دول متحابه، سمت چپ وزراء نظام و سایر مردم هم هریک جائی ایستاده بودند

---

* علامحسین‌خان صاحب اختیار غفاری (ا.ا.)

* جای یک کلمه در اصل سفیدست.

(مابین علما برای گذاشتن تاج مشاجره شده بود. محض رفع نزاع مقرر شد صدراعظم تاج را بگذارد. به علماء هم حالی کرده بودند که شما جلوس کنید. سفرا مطابق عهدنامه در صدلی حواهد نشست. پس شما بایستید تا به آنها هم بگوئیم بایستند و همین طور هم شد). شعاع‌السلطنه، عضدالسلطان همه با لباس رسمی بودند. ولیعهد سلطان احمدمیرزا را آورده پای تخت واداشتند. اعتصادالسلطه زیردست او ایستاده تمام که حاضر شدند، شاه با لباس حواهر ولی بدون جیقه و تاج آمد کچیں گفتند. معتمد حرم کاکا جلو افتاده بود (روزی که خارجش کردند گفته بودند پنج دقیقه مهلت، روزی که آمد گفته بود پنج دکیکه مهرت، بعداری اری ـ هری هری).

شاه از پلهٔ تخت بالا رفته علما بسم‌الله گفته تا نشست، صدراعظم بالا رفته تاج کیانی را برداشته شاه خودش کلاه را برداشت و تاح راگذاشت.

آقای آقاسید عبدالله درکمال فصاحت و بلاغت این آیه راتلاوت کرد: «قل اللهم مالک الملک» تا به آخر. موی بر اندام همه بلند شد.

آقای آقاسید محمد آیهٔ «یا داود» را قرائت کرد. اما معلوم است که آن آیه چقدر متناسب‌تر و بهتر بود. الحق بقدری مناسب و خوب خواند که همه کس تعریف می‌کند.

تاج گشاد بود. اندازه نگرفته بودند. شاه حواست با یک دست نگاه دارد نشد. با دو دست [گرفت]. بعد خواست بردارد گفتند دعا تمام نشده. بالاحره برداشته کلاه جیقهٔ دریای نور راگذاشتند. آن وقت علما رفتند و شاه خواست حرف بزند سرفه آمد و نشد. بهرجهت فرمودند نیت من در آسایش رعیت است و محض مرحمت به آنها صندوق و... پانزده شاهی را بخشیدیم.

صدراعظم و سایرین دعا کردند. برحواستند (= خاستند) نزد سفرا رفته از همه احوال پرسی کردند. آن وقت موزیک زدند. توپ هم همین طور صدا کرد. آخر اطاق ماها صف کشیده آمد گذشت. اما هوشیارانه و به همه جا ملتفت.

این تاج‌گذاری الحق بسیار بسیار محلل [بود] و از هر حیث امتیاز داشت. چنانچه هیچ یک از سلاطین قاجاریه به این شکوه تاج‌گذاری نکرده بودند و البته در خواطر (خاطر) مبارک تاج‌گذاری شاه مرحوم در عمارت بادگیر است که چقدر ساده و خنک بود، اما این تاج‌گذاری شکوهی دیگر داشت. تمام علماء ایستاده، تمام سفرا ایستاده، اما حیف صد حیف که مظفرالدین شاه سلطنت را از میانه برد و به اسم محلس عدالت مجلس مبعوثین و سنا و سلطنت مشروطه برقرار شد (چنانچه دیروز در مجلس گفته‌اند همان طور که ما سلطنت محمدعلی شاه را به شرط قبول کردیم، او به هم به شرط اطاعت و امضاء کرد دیگر حای بعضی حرفها و انتخابات نیست)

روز... پنجم سلام عام در تخت مرمر بود. باز رفته همان شش... راگرفتیم. شعاع‌الدوله را برای مخاطب سلام به زور برده، حبه و شال کلاه پوشانیدند. شاه آمد. خیلی خیلی موقر و باشکوه. اما بعد از ده سرفه نطق مختصری کردند که شکر می‌کنم و غنیمت می‌شمارم که امورات ملت و دولت را اصلاح کرده اسباب راحتی را فراهم کنم.

شعاع‌الدوله حواب آرام مختصری در ثنا و دعای شاه داد. غلیان سلام را برحسب معمول لقمان‌الممالک آورد. با وجود آنکه قبل از سلام پنج‌مرتبه بالا رفته و یادگرفته بود. باز بی‌ادبانه و بد بود (اما از همه فضولتر حلال‌الدوله شده است که همه مردم به تنگ آمده بودند. آن روز هم بالای تخت رفته تشک و مسند را درست می‌کرد. تمام مردم بد می‌گویند. خود شاه هم متنجر شده است.)

اما احوالات شاه. آنچه فعلاً به نظر می‌آید و ابداً دلیل و سرمشق آتیه نیست این است که شاه به عمله‌جات خود مسلط [است] و همه‌کس حدّ خود را می‌داند. در اطاق خلوت می‌نشینند. و پیشخدمتهای او ابداً حق دخول اطاق و حرف مفت زدن را ندارند. با اغلب وزراء خلوت می‌کند، از همه چیز می‌پرسد و اطلاعات تحصیل می‌کند. از صبح تا غروب دربخانه باز [ست] و هرکس برود که شأنی داشته باشد

چنانچه پیروز سه کیف در اطراف شاه و بقدر دو من کاغذ پاره کرده در حضور بود که تمام ناظرین حیرت داشتند که بعد از شاه شهید شاهی آمده که کاغذ بخواند و پاره کند، یا یک نفر شاهزاده یا وزیر بدون حضور صدراعظم شرفیاب شود.

از صبح تا شب مشغول کار است. اما حیف که سلطنتی نیست. تمام مردم مشروطه می‌دانند و مجلس در مقابل دارد. مگر خودش آن قدر کار خوب بکند که مجلس از میانه برود.

نصرالسلطنه معزول و حاکم گیلان شد. لیکن تلگرافخانه را نگرفتند.

مجدالدوله حیقه برای قرن شاه شهید درست کرده بود. نایب‌السلطنه برای این شاه گرفت و امارت توپخانه را دادند.

معین‌السلطان ثیلخانی شد. خیلی هم حضور مبارک عرض سلام رسانیده است.

افواج سوار و جمعی نصرالسلطنه را به شاهزادهٔ مشهدی دادند. فوج سوادکوه مار قراول مخصوص شد. ذخیره را از احتساب الملک گرفته بر مساعدالملک دادند. فرمان لقب وزیر مفخم را هم از احتساب‌الملک گرفتند.

دستخط دیگری صادر شده که از دوازده سال قبل الی حال هم کسی مواجب و مرسومی از اصل مالیات یا ثلث برده صورت بدهند.

مواجب شعاع‌السلطنه و سایرین دوازده هزار تومان شد. مواجب عین‌الدوله و اتابک امیرالسلطان [و] امیر بهادر و غیره تمام را کم و کسر کردند. روزی دو ساعت کتابچه را می‌خوانند و شاه جرح و تعدیل می‌کند.

امروز هم شاه سوار شده و اغلب مردم را امر کرده سوار شوند. به نوکرهای شاه شهید بیشتر التفات دارد تا نوکرهای شاه مرحوم.

چهارصد هزار تومان امیر بهادر هم از میانه رفت. جواب گفته‌اند پول نداریم.

نعش شاه را برحسب وصیت عتبات می‌برند. ملت گفته است پول نیست. شاه فرموده‌اند از خودم خرج می‌کنم.

پس از عزل سپهدار چاکر یک مجلس خدمت جناب مشیرالسلطنه رفته، چون در مشهد خیلی مهربانی کرده و خصوصیتی پیدا شده بود دستخط شاه و حکم این شاه را در خصوص سوار خواجه‌وند نشان داده قرار گذاشت به آقای نایب‌السلطنه بگوید و درست کند. روز بعد در باغ چاکر را سردار افخم دیده و گفت منزل من بیائید در باب سوار گفتگو کنیم. چاکر دیشب مغرب آنجا رفتم. اول اطمینان گرفت که در باب تقدیم بلد خیلی خیلی محرمانه باشد (چون مجلس و مردم برای انتخاب مجدالدوله و شاهزاده مشهدی خیلی بد می‌گوئید که بار نایب‌السلطنه خیالات پیشی را دارد). بعد سؤال و جواب بسیار هزار تومان قول گرفت. نقد داده شد. در سال هم بقدر نصف عایدی تقدیم شود. به اتفاق خدمت آقا رفتیم. وزیر نظام و اعظام‌الدوله سردار فیروز بودند. آنها که رفتند سردار افخم جلو رفته سرگوشی کرده حکم و دستخط را نشان داد... فرمودند نیست. خود من هم همین بود، یعنی حقیقةً حرم گرفته بود که بیجهت و بی‌حکم از عمادالسلطنه سوار راگرفت به پسرش داد. بعد فرمودند شاهزاده حالا هم نمی‌آید. عرض کردم راه سخت است. فرمودند راست می‌گویی. بیرون آمدیم سردار افخم فرمودند در تهیه باشید. حالا ببینیم حضرت والا نصف این مبلغ را اقلاً مرحمت می‌فرمائید یا باز حکایت پول به میان بیاید، حضرت والا ابداً همراهی و التفات نمی‌فرمائید.

لیکن به سر خود حضرت والا بی‌پول نمی‌دهند و چاکر هم بقدر مقدور مقروض هستم. دیگر کسی قرض هم نمی‌دهد. اگر التفات دارید، میل دارید تلافی شده باشد و داخل کاری هم شده باشم به وصول عریضه پانصد تومان اقلاً حواله فرمائید بدهم و بگیرم. والله نمی‌دهند. دیگری در مقابل چاکر داده و خواهد گرفت. صاف و پوست کنده و مختصر عرض کردم دیگر بسته به اراده و میل حضرت والا

اینکه تا به حال عقب مانده‌ایم برای نداشتن پول و ندادن است والا از کسی کمتر نمی‌باشیم.
از قراری که می‌گویند منتصرالسلطنه مجتهد تنکابون را چوب زده ریشش را تراشیده طلاب و علما با نصرالسلطنه دشمنی داشتند، حالا بدتر شده اجماع دارند و خیلی سخت ایستاده‌اند.
پسر دیگرش که وزیر تلگراف است آبدار خودش را در طهران می‌گویند کشته. این هم مرید علت شده، از شش طرف دچار شده تا چشمش کور شود.
باز عرض می‌کنم هیچ کس میل ندارد بیجهت پول بدهد آنچه کردم ممکن نشد و قول هم گرفته کسی نداند. زودتر مرحمت فرمائید. پانصد دیگر را لاعلاج باز باید عرض کنم چاره ندارد. زیاده جسارت است.

قهرمان میرزا عین‌السلطنه
نهم ذی‌الحجة ۱۳۲۴

احمد شعبانی

گوشه‌ای از تاریخ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

آنچه در دنبال می‌آید یادداشتی است بسیار دقیق از ارباب کیخسرو شاهرخ نمایندهٔ زرتشتیان در مجلس دورهٔ دوم به بعد و رئیس ادارهٔ مباشرت مجلس دربارهٔ تاریخ کتابخانه مجلس شورای ملی و شیوهٔ فهرستنویسی و بازیابی کتابهای آنجا در سنهٔ ۱۳۳۱ هجری قمری.
این یادداشت تحت عنوان «دیباچه» در آغاز «فهرست کتب فرانسه کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران» آمده است و پس از «دیباچه»، مطابق سنهٔ ۱۳۳۱، به خطی دیگر به مناسبت اتمام عمارت کتابخانه در سال ۱۳۴۱ هـ.ق. مطلبی بر آن افزوده است.
این یادداشت یادگاری است از آغاز فهرستنویسی عملی در کتابخانه‌های ایران و اهمیت آن به لحاظ بازیابی تاریخچهٔ فهرستنویسی قابل ذکر است.
از استاد خویش، بانو نوش‌آفرین انصاری (محقق) که عکس یاداشت ارباب کیخسرو را در اختیارم قرار داده‌اند سپاسگزارم.

دیباچه

از آغاز افتتاح مجلس شورای ملّی دورهٔ دوم تقنینیه که حقیر یکی از نمایندگان بودم و در تمام آن دوره از طرف مجلس برای اداره کردن امور ادارهٔ مباشرت مجلس انتخاب شده بودم، چنانکه در بودجه‌های پیشنهادی به مجلس متذکر می‌شدم همواره آرزوی تأسیس و ترتیب کتابخانه‌ای به وضع صحیح داشتم. لاکن متأسفانه از کثرت کارهای اداری و ادای تکالیف نمایندگی و علت قلّت مالیهٔ مملکت فراغت و سعادت موفق شدن به این مقصود حاصل ننمودم. (افتتاح مجلس دورهٔ دوم تقنینیه در غرهٔ ذیقعدهٔ تخاقوی ئیل ۱۳۲۷ و انفصال آن در دوم محرم تنگوزئیل ۱۳۳۰ واقع شده بود.) بعد از انفصال مجلس هم که به امر دولت مسئولیت کلیهٔ امور اداری مجلس به عهدهٔ حقیر باقی ماند تا چندی محض اصلاح و تصفیهٔ نوشتجات متراکم و ترتیب و تدوین قوانین مصوبه فرصت نکرده، در هفتم ربیع‌الاول ۱۳۳۰ به طرف اروپا و چین و ژاپون رهسپار شدم. پس از مراجعت به قصد ترتیب کتابخانه بودم. خوشبختانه چون فرهمند فرزانه...[1] آقای حاج سید نصرالله التقوی که در دو دورهٔ گذشتهٔ مجلس

شورای ملی از طرف اهالی طهران سمت نمایندگی داشته و یکی از فرزندان دانای بینای آزموده و آزادیخواه این مملکت می‌باشند از قصد حقیر آگاه بودند وشنیدند که عدهٔ کثیری از کتب مرحوم میرزای جلوه راکه غالباً خطی است می‌فروشند، لهذا حقیر را مطلع فرمودند و توسط خود معزی الیه موازی دویست و دو جلد (۲۰۲) کتب فارسی و عربی که یکصد و سی و پنج جلد (۱۳۵) خطی و شصت و هفت جلد (۶۷) چاپی بود به بهائی مناسب خریداری کردم. در ثانی چون کتبی از آقای احتشام‌السلطنه به آقای مخبرالسلطنه سپرده شده بود تا هر وقت کتابخانه‌ای در طهران تأسیس شود انفاق کنند...[۲] بر آن به معیّت آقای حاج سید نصرالله معظم الیه خدمت آقای محرالسلطنه رسیده تقاضای آن کتب کردیم و موازی یکهزار و نود و یک حلد (۱۰۹۱) نیز از آن کتب واصل شد. به این ترتیب مقدمه‌ای برای کتابخانهٔ فراهم آمد و در صدد ترتیب محفظه و تشکیل و تنظیم مقدمات کتابخانه برآمدم. هرچند محض انفصال مجلس و امتداد همان اعلان انتخابات و عدم تعیین تکالیف و سایر موانع به ساختمان محصوصی برای کتابخانه موفق شدم ولیکن چون ابتداء هر امری به اختصار شروع شده، حقیر نیز مأیوس نگردیده و با آنکه نمونه‌ای از وضع و ترکیب و ترتیب کتابخانه در این مملکت در دست سود، سده به قدر امکان کوشیدم و زحماتی را متحمل شدم تا به این درحه که مشاهده می‌شود موفق گردیدم. (از فرزانگان پاک نهاد...[۳] آقای دکاءالملک و آقای شیخ ابراهیم رنجانی و آقای میرزا سید حسین خان پورفرزانه آقای حاجی میرزا رضاخان نیز سپاس دارم که در این راه به اندازه لزوم به بنده مساعدت فرمودند.)

کتبی که تاکنون موجود شده و در صدد ترتیب و تدوین فهرست آنها برآمدم و هر ربانی را به خط آن زبان نوشتم موازی یک هزار و سیصد و شصت و پنج حلد (۱۳۶۵) می‌باشد. بدین قرار: ۱ـ کتب پارسی ۱۸۳ حلد ۲ـ عربی ۱۸۵ حلد ۳ـ ترکی به جلد ۴ـ فرانسه ۸۵۵ جلد ۵ـ انگلیسی ۲۱ جلد ۶ـ روسی ۲۰ جلد ۷ـ آلمانی ۷۵ جلد ۸ـ ایطالیائی ۱۷ حلد. فهرست کتب هر زبانی علیحده مرتب شده و کلیهٔ کتب مربوره را حود ممیری و در ردیف حود مرتب کرده‌ام. هرچند قوهٔ یک نفر نادانی مانند بنده با همهٔ بی‌اسبابی و موانع کثیره بیش از [این] نبوده ولیکن چون با قصد و نیتی خالص در این کار اقدام نموده‌ام امید دارم خداوند موفق سازد آیندگان بتوانند این سرمایهٔ زندگانی و ترقی مملکت را تکمیل فرمایند. اینک محض تسهیل امر خاطر قارئین محترم را به مراتب ذیل متوجه می‌سازم.

۱ـ چون فعلاً بیش از آنچه در فوق ذکر شده، کتب موحود نبود عین عدهٔ موحوده را به ترتیب حرف سهجی در محفظه و فهرست مرتب کرده پایان هر حرفی را به این طریق (═══════) دو خط کشیده‌ام تا معلوم شود کتب بعد چها خواهد بود. زیرا کتبی که بعد وارد و ثبت شود ترتیب حروف ثانی و ثالث هر کلمه‌ای با ثبت کتب سابق در ردیف یکدیگر واقع نخواهد شد. پس علی‌العجاله خواهندهٔ کتاب باید به تمام اسامی در یک حرف رجوع کند تا بعد از تکمیل کتب فهرستها از نو مرتب و به عدهٔ لازم چاپ و به طور سهولت اسباب آن فراهم شود.

۲ـ کتب هر زبانی به دو قسم فهرست آن مرتب می‌شود: (الف)[۴] یافتن هرکتاب از روی حرف اول هم مؤلف یا مصنف در محفظه صبط شده (ب) یافتن هرکتابی به ترتیب ار روی حرف اول مطلب آن (تبصره: کتبی که از روی هم مؤلف یا مصنّف باید یافت شود در ردهٔ حرف خود از روی دو قسم عدد نمره می‌توان پیدا کرد، اولاً نمرهٔ ردیف که بامرکب سیاه در دفتر فهرست و ظهر هر کتابی مطابقاً نوشته شده است و بدین ترتیب سهل‌تر می‌توان یافت. ثانیاً از روی نمرهٔ دفتر کل اداری که در فهرست و ظهر هرکتاب با مرکب قرمز نمرهٔ مطابق گذارده شده ـ در فهرستی که مطلب بر اسم مؤلف یا مصنف تقدم حاصل کرده است اشاره به حرف ونمره بر وفق فهرست اسامی مؤلفین یا مصنفین می‌شود. مثلاً کسی

---

۲ و ۳ـ کذا فی اصل
۴ـ اصل (۱)

«دیباچه»

طالب خواندن تاریخ است ولی اسم مؤلف را نمی‌داند، لهذا به دفتر فهرست مطلب رجوع کرده حرف (تاء) و کلمهٔ تاریخ راپیدا کرده به تمامی تواریخ و حیثیات آن از روی ترتیب فهرست نظر افکنده، هرکدام را طالب باشد به کتابدار اظهار می‌کند. کتابدار نمره و حرف را از روی حرف و نمرهٔ فهرست مؤلف دریافته بدون معطلی کتاب را در ردهٔ خود می‌بیند و می‌دهد. ولی نمره‌ای که در فهرست مطلب اشاره به فهرست مؤلفین یا مصنفین می‌شود نمرهٔ ردیف است نه نمرهٔ کل. زیرا نمرهٔ ردیف مخصوص هر حرفی است که به هرجا منتهی شود، نمرهٔ ردیف آن حرف را حائز است لاکن نمرهٔ کل ربطی به حروف نداشته، نمره‌ای درست که از ابتداء ورود جلد اول کتاب به مجلس در دفتر کل اداره ماشرت ثبت شده و می‌شود.)

۳ـ هر طالب مطالعهٔ کتابی که بخواهد بداند کتابی راکه او خواهان خواندن شده ابتیاعی است یا تقدیمی کسی، به داخل صفحهٔ جلد کتاب رجوع کرده در آنجا ورقهٔ چاپی نصب است که از هر حیث تمام کیفیات را معلوم می‌کند.

۴ـ علامت (*) در بالای عدد تاریخ طبع کتاب را می‌رساند.

۵ـ در آخرین فهرست بعد از حرف (٪) اوراق سفیدی است تا پس از این تاریخ هر توضیحاتی لازم باشد داده شود. در انجام از همهٔ واردین به این کتابخانه استدعا دارم از نواقص گذشته این مدت صرف نظر نموده در ازاء عیب جوئی به تصحیح و تکمیل آن بپردازند و از پروردگاری که آبادانی ایران و شادمانی و کامرانی ایرانیان داده خواست دارم تا به تأسیس و تشیید هرگونه اساس خیر ترقی بخش موفق شویم. فی آغاز نوزده برابر اول حمل قوی‌ئیل ۱۳۳۱، برابر ۲۱ مارس ۱۹۱۳ و یاردهم آبان ماه یزدگردی ۱۲۸۳.

کیخسرو شاهرخ پارسی

سپاس خدای که موفق شدم با تأییدات الهی و موفقیت و مساعدت تمام نمایندگان عظام دورهٔ چهارم مقننه عمارت کتابخانه نیز به اهتمام و توسط بنده در سهٔ تنگوزئیل ۱۳۴۱/۱۳۰۲ ساخته و پرداخته شد.

کیخسرو شاهرخ

سیدعلی آل‌داود

نامهٔ منتخب السادات جندقی به ملک‌الشعراء بهار دربارهٔ واقعهٔ نایب حسین کاشی

در سال ۱۳۳۰ ق نایب حسین کاشانی و فرزندش ماشاءالله خان به اتفاق همراهان خود برای آخرین بار در اثر تعقیب قوای دولتی و مشروطه خواهان بختیاری به ناحیهٔ جندق و بیابانک هجوم آوردند و پس چندی چون نیروهای دولتی از تعاقب آنان دست کشیدند به مأوای خود بازگشتند. درین سال‌های پرآشوب یکی از افراد ماجراجوی محلی به نام ابراهیم خان مسعود لشکر همراه با پدرش قدرت‌الله خان که جزو اطرافیان نایب حسین درآمده و او را در نبرد با بختیاری‌ها یاری رسانده بود از جلاء قدرت دولت درین ناحیه دور افتاده استفاده کرد و به تدریج در طرف یکی دو سال زمام امور منطقه را در دست گرفت.

درین هنگام شادروان اسدالله منتخب السادات جندقی (آل داود)ـ که اخیراً به غلط در پاره‌ای آثار منتشره نام خانوادگی او را «یغمائی» یاد کرده‌اند ـ از افراد دانشمند محلی چندی دبیری یاغیان کاشانی را به ناچار بر عهده گرفت، و پس از رفتن آنها و تسلط مسعود لشکر بر اوضاع بنا به سابقهٔ ایجاد شده منشیگری وی هم بر او تحمیل گردید. حکمرانی مسعود لشکر تا سال ۱۳۳۶ ق به طول انجامید و در اواخر این سال او و پدرش قدرت‌الله خان بر دست رمضان خان بامری شربت هلاکت نوشیدند و اجساد آنان درون چاهی نزدیک جندق بر سر راه کاروان رو کویر افکنده شد. منتخب السادات در اواخر حکومت مسعود

لشکر یعنی درحدود سال ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶ ق (یکسال قبل از پایان ماجرا و اعدام ماشاءالله خان) منظومه‌ای دربارهٔ اوضاع محل سرود و همراه با مقدمه‌ای کوتاه برای شادروان ملک‌الشعراء بهار فرستاد که آن هنگام نوبهار را در تهران منتشر می‌کرد ـ و استدعای درج آنرا در روزنامهٔ مزبور نمود. من نمی‌دانم که آن مرحوم این منظومه را برای ملک فرستاده و اصولاً با اوضاع آن روز امکان رسیدن این نامه به تهران ممکن بوده یا خیر؟ و مجال بررسی همه دوره‌های نوبهار را هم نداشته‌ام. این منظومه را شاعر به اقتفای یکی از مراثی میرزا اسماعیل هنر فرزند ارشد یغمای جندقی سروده که اینگونه آغاز می‌شود:

گشت چون سبط رسول ثقلین تشنه لب کشته به شمشیر وسنین
گفت زهرا به دوصد شیون وشین به حسن گریه کنم یا به حسین

منظومهٔ فوق یکی از بهترین مراثی میرزا اسماعیل هنر است و همه آنرا در صفحات ۲۷۸ـ۲۸۱ دیوان وی (چاپ تهران، تالار کتاب ۱۳۶۶ ش) می‌توان دید. و اینک نامه و منظومهٔ مرحوم منتخب‌السادات:

«حضور محترم مبارک حضرت مدیر جریدهٔ فریدهٔ نوبهار: خاکسار بی‌مقدار اسدالله منتخب‌السادات جندقی مستدعی و ملتمس است که این چند فرد مرثیه آسا راکه مراد از حسنش ـ حسن فارسی ـ و مراد از حسینش ـ نایب حسین کاشی ـ است، در روزنامه به موقعی درج فرمائید:

گشت برپا چو اساس صدّین دولت افتاد فوی بین یدین
منتخب گفت به صد شیون و شین ز حسن گریه کنم یا زحسین
گشت چون رایت روسیه طلب مرتفع شد سبب رنج و کرب
سارقین را به ستم گشت سبب ز حسن گریه کنم یا ز حسین
یک طرف کاشی بی نام و نشان یک طرف فارسی بی‌ایمان
شکوه از این نکنم یا که از آن زحسن گریه کنم یا زحسین

این یکم خانه نماید تاراج وان ز ویرانه‌سراخواهد باج
حسنین را نتوان کرد علاج ز حسن گریه کنم یا زحسین
هرچه اندوختم از ارث پدر و آنچه افزودمش از کسب و هنر
از جفای حسین شد به هدر ز حسن گریه کنم یا ز حسین
از حسین نیست به جا رخت ولباس وز حسن شد به فنا ظرف ونحاس
بر زمیم به میان دو پلاس ز حسن گریه کنم یا ز حسین
آن یکی جندق و خورش وطن است به بیابانکش آن انجمن است
ازحسین این ستم آن از حسن است ز حسن گریه کنم یا ز حسین
آن به مشروطه طلب‌ها طرف است وین به پیکار طرف بسته صف است
تن ما تیر دو صف را هدف است ز حسن گریه کنم یا ز حسین
منتخب نیست به سودای تو سود زخم قلب تو ندارد بهبود
مگرش چاره نماید مسعود ز حسن گریه کنم یا ز حسین

مدارکی دربارهٔ عارف قزوینی

پس از انتشار نامهٔ عارف به دکتر رعدی آذرخشی (چاپ شده در سال ۱۳۶۸) اسناد و نامه‌هایی از علاقه‌مندان رسیده است که بعضی از آنها درین شماره به چاپ می‌رسد و بقیه در شمارهٔ آینده.

۱ـ نوشتهٔ آقای عباس فیضی از همدان با عنوان عایشه خانم اسلامبولی و غزلی از عارف.

۲ـ نامهٔ آقای بهروز سیاهپوش دربارهٔ دو نامهٔ مفصل عارف به پدرش.

۳ـ نامهٔ عارف به نصرالله کلهر که آقای هرمز کلهر فرستاده‌اند.

۴ـ اوراقی که آقای مهندس ناصر بدیع (فرزند بدیع‌الحکمای همدانی) در اختیار داشته‌اند.

این نوشته‌ها درین شماره چاپ می‌شود. (آینده).

ـ ۱ ـ
نامهٔ عارف به بدیع‌الحکماء

قربانت شوم   دیروز دستخط مبارک زیارت شد. وقت ملاقات از بنده با جناب آقای صالح رحیم آقا را در موضوع کار ورثهٔ مرحوم حاجی علی معمار را خواستگار شده بودید. البته به وجود حضرتعالی پوشیده نیست که هر امری بفرمائید در اطاعت آن ناگزیرم، ولی همین قدر عرض می‌کنم هرکسی که داخل در کار امانت یا وصایت، خصوص وقتی که پای صغیر هم در کار باشد شد تنها باید سروکارش با خدا یا وجدانش که نائب مناب خداست باشد بس والسلام.

یک همچو شخصی دیگر نه با مس کار دارد و نه با سرکار و نه عمر وزید. خدا نکرده اگر اینطور شد آنوقت کار به داد و بیداد و محاکمه و عدلیه و وکیل خواهد کشید. مثل اینکه حالا کشیده است.

وانگهی حضرتعالی می‌دانید من یک آدم گوشه نشینی هستم که می‌خواهم نه کار به کار کسی داشته باشم و نه کسی با من کار داشته [باشد]. از این گذشته نه می‌خواهم به کسی دروغ گفته و نه از کسی دروغ بشنوم و این کار هم به قدری پیش من روشن است مثل اینکه از اول تا آخر آن شاهد قضیه بودم. در این صورت در این ملاقات جز کدورت و دلتنگی نتیجهٔ دیگری نمی‌بینم.

از طرفی هم یک مسئولیتهای وجدانی که در تمام عمر اسباب بدبختی و سلب آسایش من بوده است مرا وادار می‌کند در این کار تا آنجائی که بتوانم از خود رفع مسئولیت کرده باشم.

حضرت آقای دکتر، به که می‌شود گفت در قرن بیست یک گوربگوری بمیرد و وصی او املاک صغیر را به اسم خود قباله کرده پول آنها را به حساب شخصی ببانک سپرده، باصورت تمکن و دارائی، پسر و دختر او را از تحصیل بازداشته آنها را به مدرسه نسپارد.

البته ایشان یک حرفهائی خواهند زد، ولی آن فرمایشات مرا قانع نخواهد کرد. پس در این صورت من یک نفر آدم بازاری نیستم، برای خاطر اینکه ایشان بمکهٔ معظمه مشرف شده و پول هم زیاد دارند. در موقع ملاقات تصدیق فرمایشات ایشان را نموده صحیح می‌فرمائید بگویم.

ولی چه خوب بود ایشان در این کار خدای یگانه را که حاکم علی‌الطلاق است حکم قرار داده وجدان خود را هم شاهد و گواه گرفته از ساخت و سازهائی که تاکنون با سلسلهٔ... * داشته صرف نظر کرده و از دخالت عدلیه و وکیل پرهیز نموده نمی‌گذاشتند کار به اینجا بکشد.

ولی حالا که کشیده است همین قدر به حضرتعالی که دوست بزرگوار و خداوندگار محبت من هستید عرض می‌کنم که حضرت آقای دکتر بدانید این کار از هر جهت و از هر حیث به ضرر ایشان تمام خواهد شد.

قربانت عارف

ـ ۲ ـ
صورت اسبابهای بازمانده از عارف

اسبابها را بدیع الحکماء طی صورت محصری رسمی در سال ۱۳۱۲ به مستخدمه عارف (حیران خانم) تحویل داده است:

قالی پشت لاکی چهار ذرع در سه ذرع تخته ـ قالی دو ذرعی دو تخته ـ قالی یک ذرع و نیمی یک تخته ـ قالی دو ذرعی هشت تخته ـ سجادهٔ کردستانی دو تخته ـ سماور دو دستگاه ـ سینی ورشو زرد سه عدد ـ استکان پاریسی دسته ـ چنگال چهار عدد ـ قاشق دو عدد ـ بشقاب ورشو دسته ـ دیس ورشو یک عدد ـ خورش خوری ورشو دو عدد ـ قابلامه دو عدد ـ قابلامهٔ طاس کبابی یک عدد ـ طاس کوچک و بزرگ دو عدد ـ صندلی شش عدد ـ لحاف کرسی تخته ـ حاجیم دو تخته ـ پتو دو ثوب ـ آفتابه ورشو یک عدد ـ قندان ورشو عدد ـ چراغ لمپا نمرهٔ هفت عدد ـ چمدان چهار دستگاه ـ گلدان ورشو عدد ـ بخاری دو دستگاه ـ حام ورشو عدد.

ـ ۳ ـ
نامهٔ عارف به کلنل نصرالله خان کلهر

تصدق دوست پیش‌کسوت و رفیق شفیق کهنه کار خودم هزار بار رفته می‌روم. قربان تو داش، باز قربان تو داش.

درحق من به دردکشی ظن بد مبر   کالوده گشته خرقه ولی پاک دامنم

بابا! به قبرعلی به سبیل مردانه‌ات قسم ما توی حق حساب در لوطی‌گری هیچوقت خیال این را هم نکردیم خال روی بچه‌های محلهٔ شما گذاشته باشیم. اگر روزگار ما را ذلیل نکرده بود باز هم صد نفر ذلیل تو بودیم.

اگر کسی یک چپق با کل حسین که بیغیرت‌ترین بچه‌هایی است که دور ور تو می‌پلکد کشیده باشد با وجود این تا هزار سال دیگر هم که باشد نوکریش را می‌کنیم. کسی که به تو پناهنده شده ما او را پناه گاه خود قرار می‌دهیم.

---

* یک کلمه ناخوانده

با همه این ترتیبات چون می‌دانید لوطی دولاب توی بابا شملها و بابا مرمرها فحش است عرض می‌کنم‌خوب! لوطی دولاب آن حرف چه بود در منزل خودت ردی که تومان دو قرانش حق من است به حق اکبر میرزا.

در هر صورت بگذاریم و بگذریم. چون واقعاً دیگر از قسم به مسلک و وجدان و شرافت با این الفاظ جدیدکه دورهٔ انقلاب ناقص ایران برای ما به یادگار گذاشت بدم می‌آید، بجهت اینکه هر بی‌شرفی وهر بی‌وجدانی هروقت خواست قسم بخورد به وجدان و شرف قسم می‌خورد. پس قسم به لوطی گری. اگر بدانی این بچه ایرانی حرامزادهٔ بیشرف چه قسم مرا آتش زده است، خدا شاهد است به موی خودت از شرح آن عاجزم.

همین قدر مختصری به حضرت رئیس پست تا یک اندازه مفصلتر به آقامیرزا علی اصغرخان نوشته‌ام. سرپاکت آن را باز گذاشته، از حضرت رئیس خواهش کرده‌ام بجهت حضرت عالی بخواند آن وقت برای میرزاعلی اصغرخان بفرستد. (بخوانید و عبرت کنید).

این پسر یک کسب شرافت و اهمیتی در نظر عموم پیداکرده بود و حالا عموماً بعد از فرار او که دیگر من به مدرسه نمی‌روم و حاضر نیستم شعر حفظ بکنم به یک نظر پستی به او نگاه می‌کنند. کسی که با من و مهدیعلی خان و نصرالدوله در سر یک سفره می‌نشست و هر وقت وارد می‌شد به او احترام کردند، حالا شاگرد آبدار هم از دیدن او نفرت دارد. روح سعدی شاد که فرمود:

تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است.

بنده عرض می‌کنم تربیت نااهل را چون گنبدان بر کودک است. برای اینکه گردو ممکن است یک وقتی اتفاقاً بر گنبد بند گرفته و بماند، ولی گنبد محققاً روی گردو که افتاد او را شکسته و خورد خواهد کرد.

درخاتمه‌این‌را هم‌عرض‌می‌کنم‌که‌بدانید.بعدازاین حرکت‌خلاف‌انتظاروفرار از زیربارکاروتحصیل آنوقت‌به‌اوگفتم‌تحصیل‌ازبرای‌انسان‌کسب شرف است. حالاکه نمی‌خواهی با شرف باشی پس به ترتیب دیگری‌با من‌باش. چون‌برداشت مرا باخودغیرازاین‌دیده‌بودگفت خیر.من هم‌گفتم‌توبه‌خیر ومابه سلامت.

برو آنچه می‌بایدت پیش گیر   سر ما نداری سر خویش گیر

ازبس‌که‌نصرالدوله‌وحسنعلی خان دلشان از برای زحمات من راجع به این حرامزاده سوخته است و می‌بینند بعد از این حرکت روز و شب چه جور آتش گرفته و می‌شورم فوق‌العاده هر دو کوک هستند. هرچه به من اصرار کردند که بگذار ما یک بازی به سر او درآورده بعد او را ول کن دلم راضی نشد. دیدم به همه چیز من برمی‌خورد.

دیشب به قربانعلی بیک گفته بود که عارف شنیده‌ام مرا می‌خواهد به ملایر عودت دهد. حالاکه چنین است کاری بکنید مرا نفرستد. از این به بعد به عنوان نوکر می‌مانم... * معطل در عراق که او را نخواهم ول کرد. از طرفی هم از چشمم افتاده است. هیچ میل دیدن او را ندارم... (مانده)

از تربیت رئیس جدید خودمان هم البته اطلاع حاصل کرده خواهشمندم دیگر در خانهٔ خودتان فریاد بلند نکنید که فلان فلان شده‌ها به من تکلیف می‌کند که باید زیر بار ریاست مهدیقلی خان بروی. چون اجنبی پرستی در نزد عموم ایرانی پسندیده است من هم دیگر به شما ملامت نخواهم کرد. البته رئیس سوئدی باشد بهتر است تا اینکه ایرانی باشد. همین قدر بدانید این چند روزه راکه در خدمتتان بودم یک دو تیکه خیلی بی‌شرمی فرمودید حضرت اشرف.

حضرت اشرف گفتم که رفع بیشرمی شده باشد از حضور مبارک معذرت می‌خواهم... (مانده)

قربان و تصدقت

ابوالقاسم عارف بی‌شرم

شوخی مظفرالدین شاه با وکیل الدوله

عکس یادداشت مظفرالدین شاه قاجار به مرحوم وکیل‌الدوله که با او شوخی و مزاح کرده است ارسال می‌شود.

مرحوم میرزا محمد خان وکیل‌الدوله تبریزی وزیر تحریرات مظفرالدین شاه و از محارم و خاصان او بود.

پسرانش مرحوم علی‌اکبر دبیر سهرابی (دبیر السلطان) و علی وکیل مظفری (حاج وکیل‌الدولهٔ کوچک) هر دو در ایام جوانی نزد پدرشان در دربار مظفرالدین شاه خدمت می‌کردند. مرحوم وکیل‌الدوله در سال ۱۳۳۸ هجری قمری در تهران وفات یافته است.

علی مشار

اسماعیل نواب صفا

ظهیرالدوله و اجرای نخستین برنامهٔ تئاتر درکرمانشاه

تاکنون از برگزاری نخستین کنسرت‌ها در انجمن اخوت و گاهی گاردن پارتی درباغات تهران بهمت مرحوم «ظهیرالدوله» «صفاعلی» سخن بسیار گفته شده است.

مجلد یکم (سرگذشت موسیقی ملی ایران) نوشتهٔ استاد گرامی شادروان روح الله خالقی همراه با عکس‌های ارزنده و ذکر نام موسیقی دانهای نامی که در آن مراسم شرکت داشته‌اند ودیعه‌ایست گرانبها، ولی از اجرای نمایشنامه بخواست ظهیرالدوله درجائی سخن نرفته بود. از چندی پیش بنا بر توصیهٔ برخی از دوستان با نداشتن حوصله تصمیم بنوشتن خاطرات قدیم گرفتم و با اینکه پدر و اجدادم همه اصفهانی هستند، چون مولدم کرمانشاه است طبعاً نوشتن خاطره و یادگارهای دوران کودکی و نوجوانی و محیط خانوادگی و جامعه‌ای که در آن پرورش یافته‌ام و از فرهنگ آن تأثیر پذیر بوده‌ام ضرورت داشت.

بنابراین مآخذ چندی مورد نیازم بود، بهمین دلیل از دوست فاضل و سخنور کامل آقای یدالله بهزاد که در دبستان هدایت آن شهر با من همدوره بود یاری خواستم. این انسان شریف که کنج عزلت گزیده و بقول فرهاد میرزا مونس (بارکتاست وکتاب باز) بی‌درنگ در کوتاه‌ترین مدت چند مأخذ معتبر از کتابخانهٔ باارزش خود برایم فرستادند. درمیان آنها وجیزه‌ای بود بنام (راپورت ادارهٔ معارف و اوقاف و صنایع مستظرفهٔ کرمانشاهان) که در سال ۱۳۰۵ خورشیدی بوسیلهٔ مرحوم سید عبدالحسین خان سلطانی رئیس معارف وقت برای وزارت معارف ارسال شده، این نسخهٔ باارزش و منحصر بفرد جامع وکامل که در شصت و شش سال پیش با شیوه‌ای بسیار نو تهیه گردیده تحسین انگیز است، زیرا از ذکر هیچ نکته‌ای در زمینهٔ تلاش‌هائی که بخاطر گسترش معارف از سوی مردم آن شهر بعمل آمده بوده است کوتاهی نکرده، حتی تعداد نخستین مدرسه‌های ابتدائی نسوان. دبستان‌ها و اولین دبیرستان دولتی بریاست مرحوم رشید یاسمی بودجهٔ معارف کرمانشاه و کسانی که کمک کرده‌اند، نام چاپخانه‌ها، روزنامه‌ها، بیمارستانها، مدرسه‌های ادیان مختلف، نام معلمان، مکتب‌خانه‌ها و صاحبان مکتب‌خانه و بسیاری مطالب دیگر که همه سودمند است در این راپورت آمده است. از جمله دربارهٔ نخستین نمایشنامه در این شهر است که در صفحهٔ یازدهم چنین ذکر شده:

مرحوم علی‌خان ظهیرالدوله صفا علی در دوران حکمرانی (۱۳۲۶ قمری) برای اولین دفعه در کرمانشاه نمایشی برقرار کرد و عایدات آنرا که قریب به هزار تومان بود به مدرسهٔ (علمیهٔ اسلامیه) تخصیص داده است. بر این گزارش چند فایده مترتب است.

۱ـ اینکه کمتر موضوعی از دیدگاه تاریخ پوشیده می‌ماند.

۲ـ روشن‌بینی مرحوم ظهیرالدوله را می‌رساند.

۳ـ قریب هزار تومان پولی که برای شرکت در این نمایش جمع آوری شده مبلغ هنگفتی است که با ارزش پول امروز در قالب قیاس نمی‌گنجد.

۴ـ علاقهٔ مردم کرمانشاه را آن هم در نود و شش سال پیش نشان می‌دهد که چگونه برای دست‌یابی بمظاهر پیشرفت و دوری ازجهل و خرافه از اینگونه فرصت‌ها استقبال می‌کرده‌اند.

۵ـ محبوبیت ظهیرالدوله و مردم دوستی او یکی از دلایل شرکت مردم برای تماشای این نمایشنامه بوده است.

۶ـ می‌دانیم که ظهیرالدوله از دودمان کهن قاجاریه، داماد ناصرالدین شاه و رئیس تشریفات او بوده و بگواهی همهٔ مورخان از شیوهٔ حکومت مستبدهٔ غیرمنتظم نفرت داشته و در تمامی حکومت‌ها علاوه بر عدالتخواهی و مردم دوستی از اندوختن ثروت برکنار بوده است. ولی همین شخصیت در کتاب (اسناد خاطرات ظهیرالدوله) در صفحه‌ای بخط خود مطلبی قریب به این مضمون نوشته: «بعقیدهٔ من مشروطیت صد سال برای ایران زود است». این اظهار نظر از سوی فردی روشن بین و مردم دوست که کسوت درویشی و بی‌خویشی را به جبهٔ شمسه دوزی الماس نشان برتری داده بود، مشروطیت را برای مردمی که دوستشان می‌داشته زود می‌دانسته است و دیدیم که درست می‌اندیشیده، زیرا معتقد بوده تا مردم زیربنای فکری و فرهنگی صحیحی برای قبول این گونه حکومت‌ها نداشته باشند، پاسداری از چنین شیوه‌های حکومت را وظیفهٔ ملی خود نمی‌دانند و بهمین دلیل بوده که پیوسته از راه‌های گوناگون برای بیداری مردم می‌کوشیده است.

عکسی از جشن بازگشت مشروطیت

پس از فتح تهران و عزل محمدعلی شاه مجالس حشن در تهران گرفته شد. از جمله جشن نصرت بود که ظهیرالدوله (انجمن اخوت) برپا کرد.

اخیراً خانم مینا صادق فرزند مرحوم مهندس علی صادق درمیان اوراق بازمانده از جد خود (مرحوم مستشارالدوله) عکسی به دست آورده‌اند که مستشارالدوله را در کنار محمدولی خان سپهسالار نشان می‌دهد. این عکس به مناسبت فانوسها و جار لاله‌دار آویخته در باغ از یکی از همان مراسم است.

مرد بلند قد سپهسالار و نفر دومی در دست چپ او مستشارالدوله است. (صفحهٔ ۴۵۸)

عکسی از اعضای معارف خوزستان

پنج عکس که به معرفی و لطف آقای صفدرزاده از سوی آقای دکتر هوشنگ امید به دفتر مجله رسیده از مجموعه عکسهایی است که مرحوم حسین امید گرد می‌آورده. مرحوم حسین امید از فرهنگیان نامور زمان خود و در وزارت معارف از محترمین و سرشناسان و مأمورین متخصص بود و هماره به مأموریتهای متعدد در ولایات مختلف می‌رفت. حسین امید به سن هفتاد و دو سالگی در سال ۱۳۴۵ درگذشت.

مهدی امید دیپلمهٔ دارالفنون برادر حسین امید بود و با برادر به خوزستان می‌رود و در آنجا درمی‌گذرد. (صفحات ۲۵۹ـ۲۶۳)

یادداشتی از ظهیرالدوله صفاعلی

از زمانی است که ظهیرالدوله حاکم همدان بود و دکتر مهدی خان بدیع‌الحکماء در آن شهر طبابت می‌کرد و توجه مخصوصی نسبت به بیماران مرعی می‌داشت. عکس این ورقه را آقای مهندس ناصر بدیع در اختیار ما گذارده‌اند. (صفحهٔ ۴۵۷)
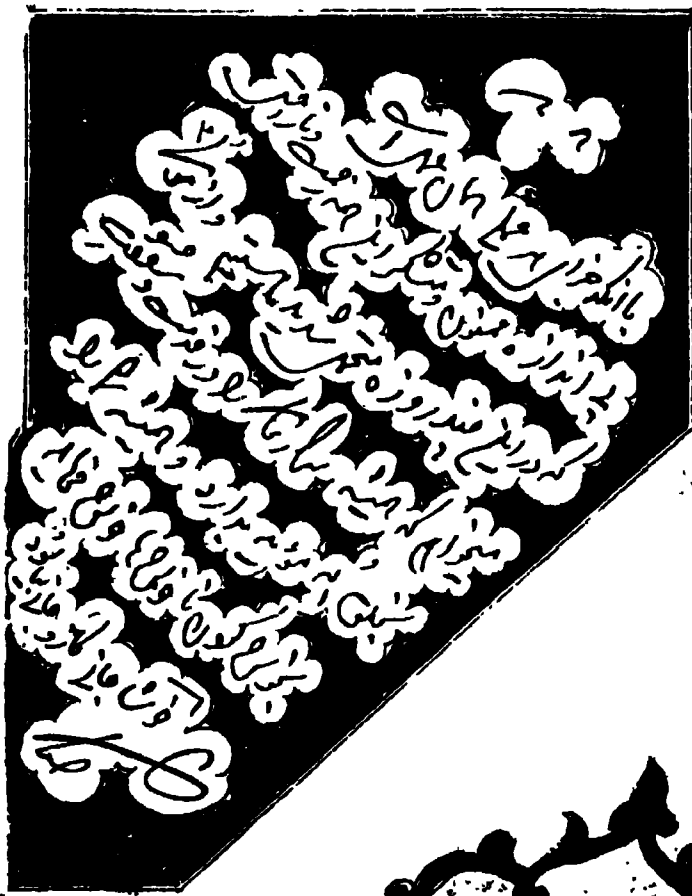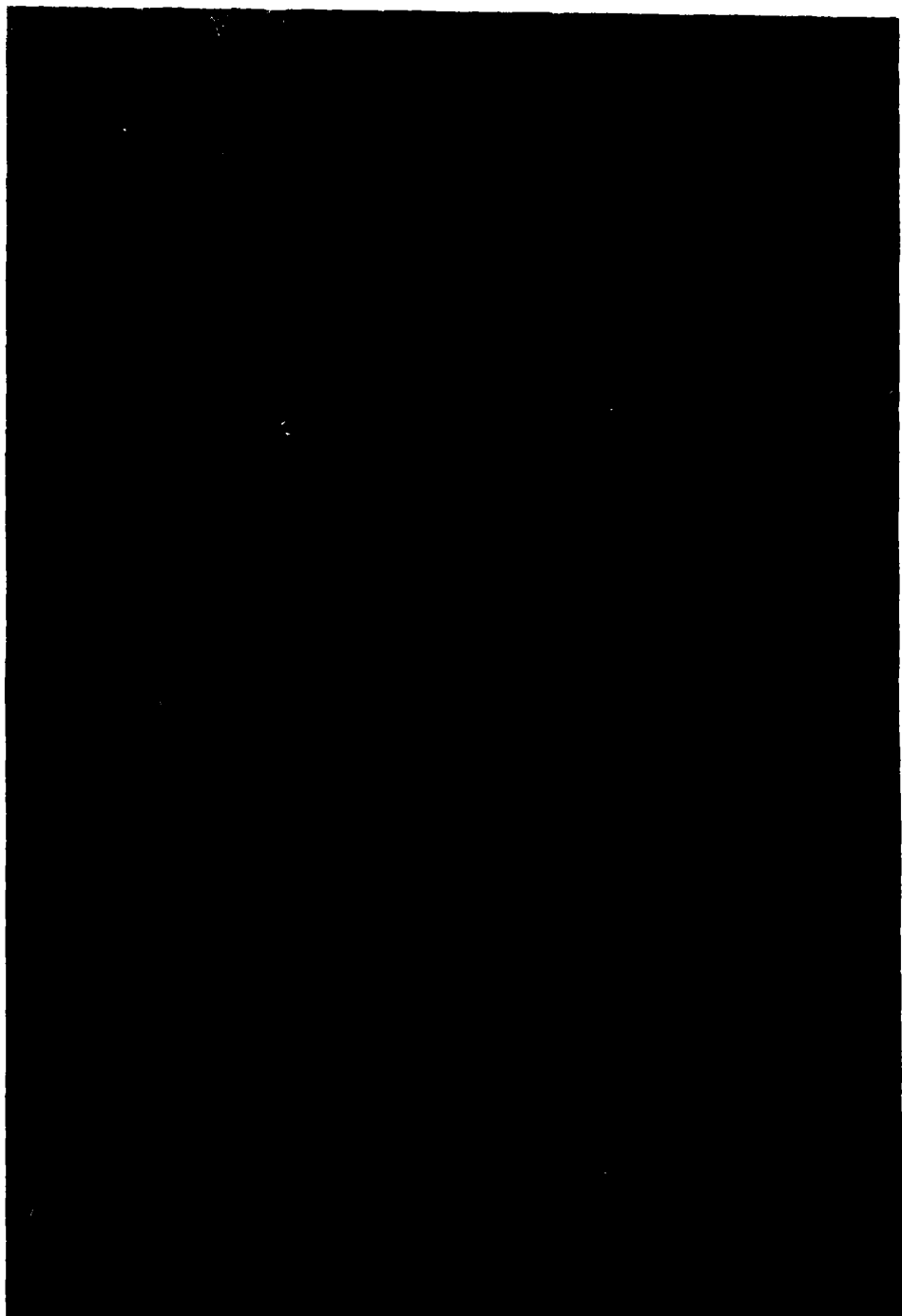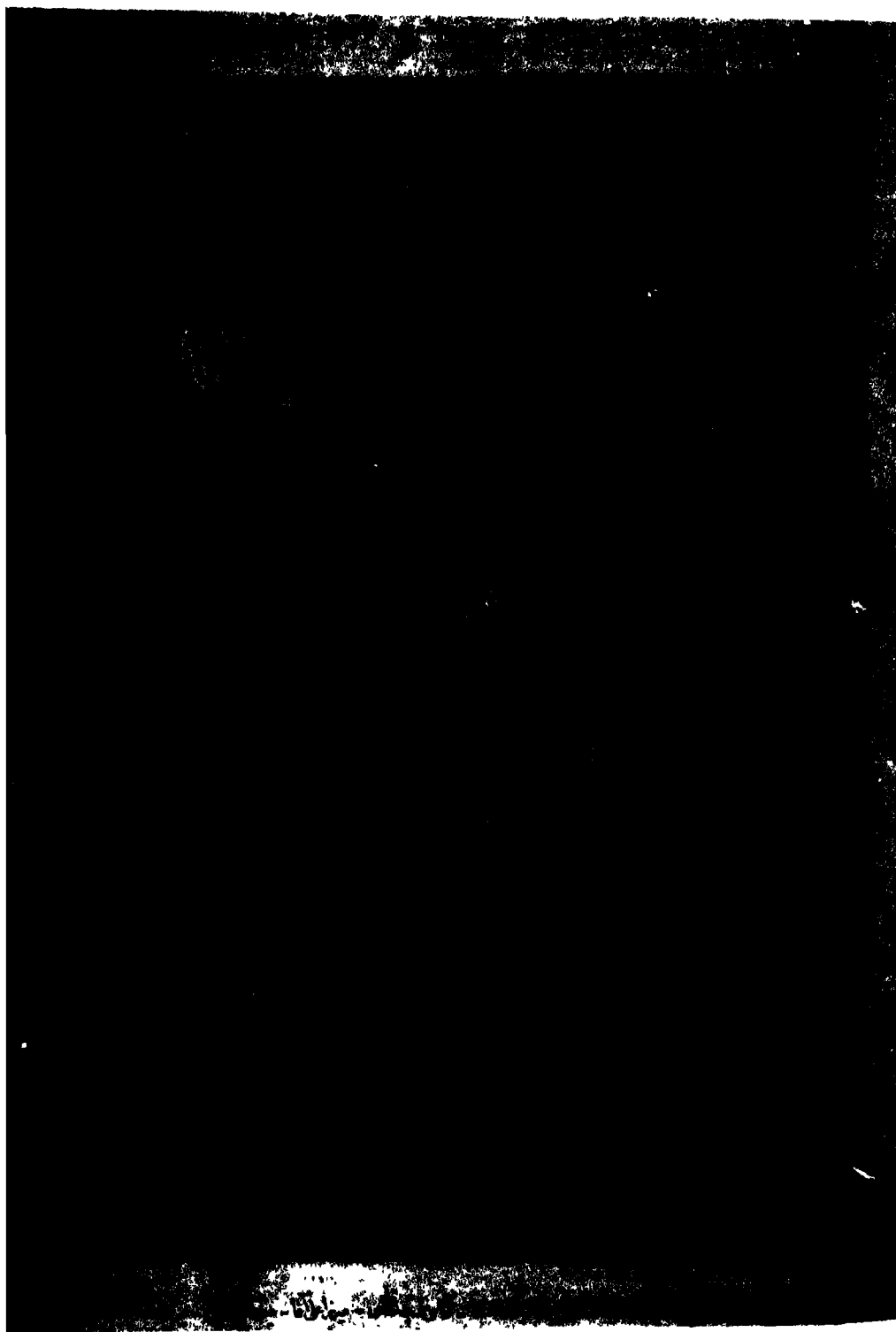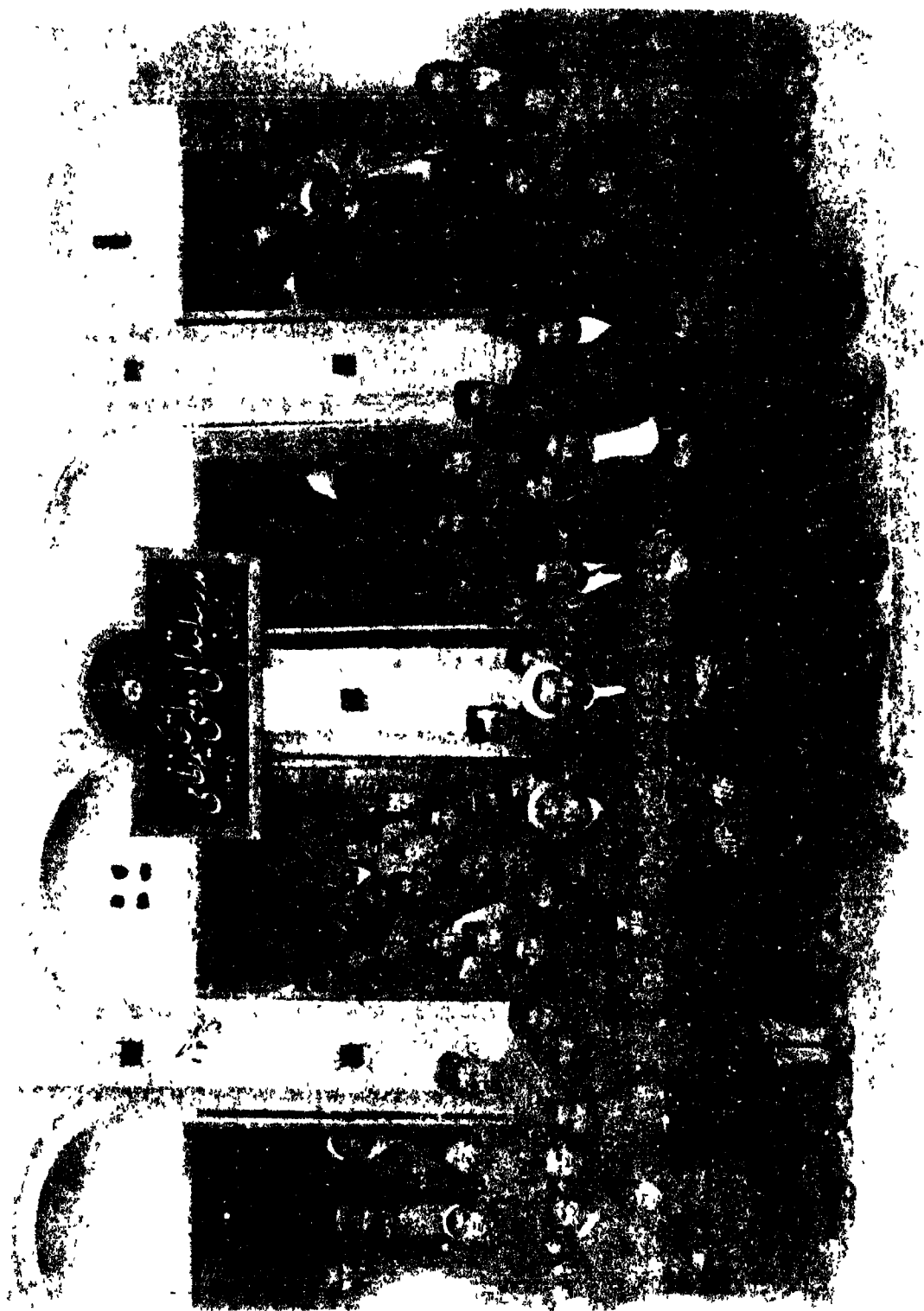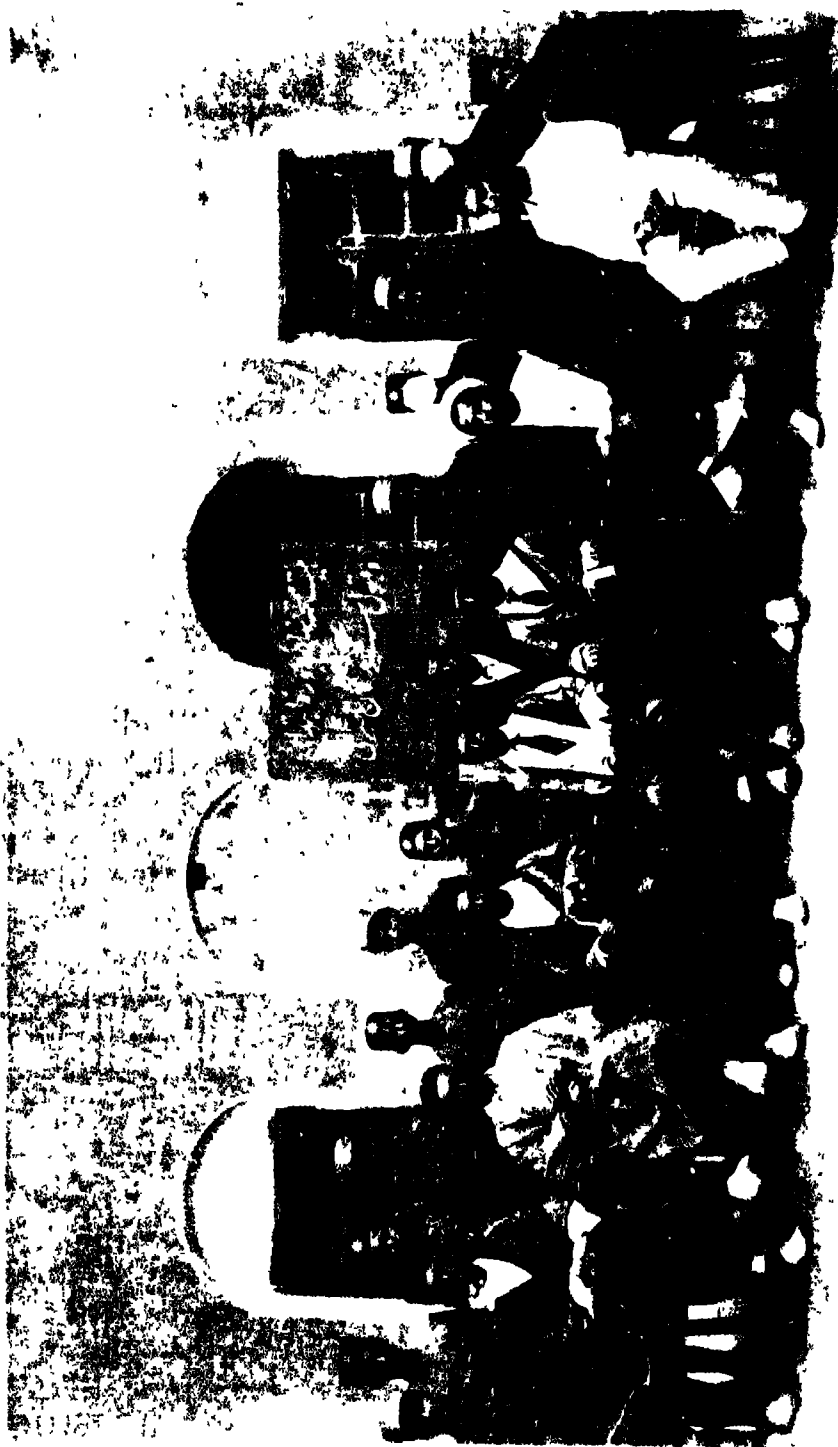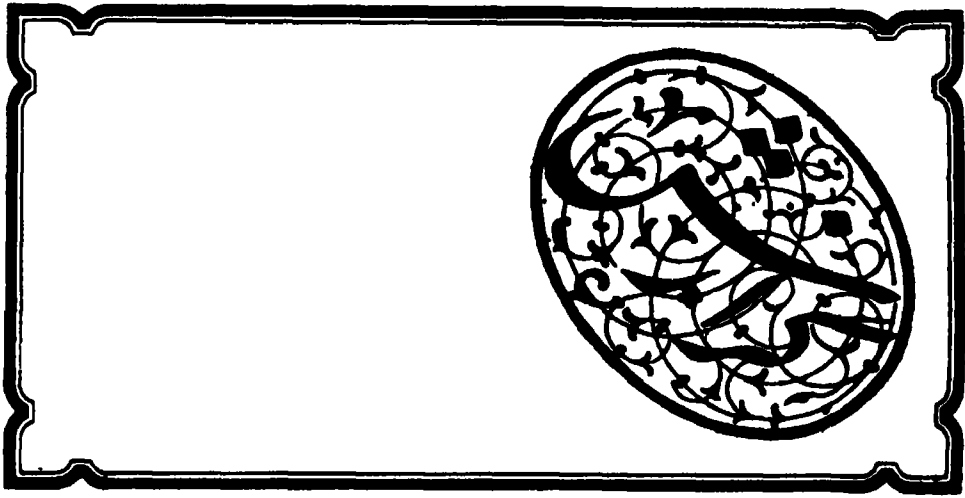
مؤسسهٔ مطالعات آسیای مرکزی و غربی
INSTITUTE OF CENTRAL AND WEST ASIAN STUDIES

این مؤسسه بخشی است از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کراچی (پاکستان). مرحوم پیر حسام‌الدین راشدی یکی از مؤسسان آن بود. حکیم محمد سعید مرد فرهنگی و متشخص و مدیر مؤسسهٔ همدرد و بیت‌الحکمه از مؤسسان و از ستونهای پایدار نگاه دارندهٔ آن است و دکتر ریاض الاسلام دانشمند تاریخ‌دان هم از مؤسسان و دبیر و گردانندهٔ آن مؤسسه. دکتر ریاض‌الاسلام در تاریخ روابط ایران و هند از متخصصان است و حدود بیست سال پیش دو جلد از اسنادی را که در آن زمینه گرد آورده بود به دکتر پرویز ناتل خانلری داد و در انتشارات بنیاد فرهنگ ایران چاپ شد.

مؤسسهٔ مذکور سالی دو سه کتاب از متون تاریخی مرتبط با منطقهٔ مورد مطالعه و یا تحقیقات تازه را به چاپ می‌رساند. از جمله درین اواخر کتابهای «خان خانان نامه» منشی دبی پرساد و کتاب مثمر تألیف سراج‌الدین علی خان آرزو به چاپ رسیده است. مثمر کتابی است در فقه‌اللغة و زبانشناسی فارسی با عنایت به فواید لغوی فارسی و هندی.

طبق گزارش تازه‌ای که رسیده در دو سال بعد کتابهای «نصرت نامهٔ ترخان» (به هزینهٔ مؤسسه) و کتاب تواریخ بدیعه راجع به آسیای میانه (که دکتر احسان یارشاطر بخشی از هزینه را داده) به چاپ خواهد رسید.

از کارهای دیگر مؤسسه برگذرای سخنرانی علمی سالانه است به نام «سخنرانی سالانه یادگار سید حسام‌الدین راشدی». نخستین سخنرانی را پرفسور حسن دانی دربارهٔ وضع کنونی آسیای مرکزی ایراد خواهد کرد.

حکیم محمد سعید به مناسبت آنکه مؤسسه در نظر گرفته است کتاب یادگاری برای سالگرد مؤسسه در سال ۱۹۹۳ منتشر سازد پیشنهاد کرده است که همزمان برگذاری جشن سالگرد برای ایجاد ارتباط فرهنگی با شش جمهوری مسلمان آسیای مرکزی از هر یک از آن جمهوریها دو نفر دعوت شوند و حکیم محمد سعید پذیرفته است که مخارج آن کار را از مؤسسه همدرد بپردازد.

ا.ا.

ایرج افشار

به شه‌نامه نظر کن تا ببینی: نسخهٔ سعدلو

در گرماگرم تابستان امسال آقای عبدالحمید سعدلو ـ که نیاکانش از روزگار صفوی به این سوی درمناصب سپاهیگری، بیگلربیگی و دیوان بیگی ناحیهٔ مهم چخور سعد (از نظر سوق‌الجیشی) خدمت کرده و از سرحدداران ایران درشمار بوده‌اند به من تلفن کرد و گفت دوست مشترکمان آقای محسن آشتیانی شما را معرفی کرده است تا دو نسخهٔ خطی بازماندهٔ اجدادیم را ببینید و نظری بدهید که با آنها چه کنم. آقای سعدلو از تیره‌ای است که پدرانش زنجان را محل توطن اختیار کرده‌اند و همواره از محترمین ایلات آن خطه بوده‌اند.

با شتاب و شوق بسیار به دیدن ایشان شتافتم و نسخه‌ها را دیدم. نخست دیوان حافظ را به تصور آنکه ممکن است نسخه‌ای قدیمی و بااساس باشد گشودم. اما چنان مزایایی در آن نیافتم و طبعاً چنگی به دلم نزد. آنقدر که به یادم مانده است از دورهٔ رسایی خط نستعلیق بود آن هم به خط حوش خوب.

اما چون شاهنامه را بازکردم نسخه‌ای دیدم که در وصفش یک دهان خواهم به پهنای فلک. چشمم از دیدنش خیره می‌ماند. نسخه‌ای یافتم یکدست و ضخیم که آثار اعتبار و اصالت و قدمت (به نسبت) و اهمیت از جوانب و ظواهر آن به خوبی مشهود بود، همان نگاه نخستین که بر دو صفحهٔ میانین نسخه افتاد مرا با خویش به روزگاری کشانید که کاتب و مذهب و جدول‌ساز چنین نسخهٔ عالی را پرداخته بوده‌اند.

شاهنامه در ستون‌بندی درمتن نسخه (راسته) و خمسهٔ نظامی گنجوی به حاشیهٔ آن بطور چلیپاکتابت شده است. شاهنامه چند ورق به پایان نسخه ختم می‌شود و آن چند ورق آخری اوراق خمسه است. این نسخهٔ شاهنامه مجلس تصویر ندارد و شاید همین امر اماره‌ای قوی باشد برکهنگی نسخه. بودن خمسه در حاشیهٔ آن هم از قرائنی دیگر در همان زمینه تواند بود.

این نسخهٔ گرانقدر به قطع رحلی است. متن نوشته‌ها سراسر به خط نسخ و به قلم آهنین و عنوانها به قلم تشعیر گرفته (آنقدر که به یادم مانده) است. کاغذ نسخه یک دست و ازنوع کاغذهای بغدادی یا سمرقندی زرد رنگ کلفت جاندار است و عناوین و جدولبندی (ستون ستون) آن همه زرنگار. سرلوح زیبائی در اجزاء شاهنامه وکتیبه‌هایی از همان دست و شیوه برای عناوین مثنویهای خمسهٔ نظامی یادگاری است دلاویز از اواخر قرن هشتم هجری (و اگر بخواهیم خیلی دقیق شویم بیست سال اول قرن نهم). به تصور من همه آثار و علایم برای آنکه بتوان نسخه را نوشتهٔ حدود سال هشتصد هجری دانست درین نسخه جمع است.

دریغا که نسخه ازتاریخ کتابت و رقم کاتب عاری است. حتی نوشته‌ای هم که در صفحهٔ نخستین (پیش از متن) وجود داشته وقاعده یادداشتی بوده است از تملک قدیم، از زمانهای دورتر از ما از ورقهٔ کتاب سترده شده است بطوری که چیزی از آن ظاهراً خوانده شدنی نیست.

کسی در باب فردوسی چه گوید　　که او رمزی است از سر الهی
به شه‌نامه نظر کن تا ببینی　　روان آن جناب اندر سیاهی

تاکنون قدیم‌ترین نسخهٔ تاریخدار شناخته شدهٔ شاهنامهٔ موجود درایران همان شاهنامهٔ بایسنغری مورخ ۸۳۳ هجری است (کتابخانهٔ سلطنتی). این نسخه به خط جعفر بایسنغری است. پس از آن نسخهٔ خط محمد بن محمود حنفی مورخ به سال ۸۴۴ است که در همان کتابخانه محفوظ است.

تعدادنسخه‌های بی‌تاریخ قدیم موجود در ایران نیز زیاد نیست. دونسخه درکتابخانهٔ مجلس (به شماره‌های ۵۲۴۳ و ۵۹۹۴) هست که به احتمال ازقرن هشتم دانسته شده. یک نسخه همکه به قرن نهم نسبت داده شده به شمارهٔ ۹۷۲ ف درکتابخانهٔ ملی محفوظ است و یکی دیگر به شمارهٔ ۳۶۹۹ درکتابخانهٔ مجلس (ولی نسخهٔ ناقصی است).

بنابرین دو نسخهٔ تاریخدار از اواسط قرن نهم در ایران داریم و چهار نسخهٔ بی‌تاریخ که ازقرون هشتم و نهم دانسته شده است. با این حساب نسخهٔ خطی متعلق به آقای سعدلو که دو سه قرن یا بیشترست که درخاندان ایشان نگاهبانی می‌شده است یکی از نسخه‌های قدیمی وممتاز موجود در ایران است و می‌باید کوشیده می‌شد به دست سمسار و اغیار نیفتد و حتماً به یکی ازکتابخانه‌های اساسی کشور برسد. به همین ملاحظه در همان نخستین دیدار به ایشان عرض کردم.چون قصد فروش آن را دارید توجه داشته باشید که اگرچه این میراث از پدرانتان به شما رسیده وملک طلق شماست ولی برتر از آن میراثی است ملّی که پدران شما آن را به هنگام کوچها و جنگها و خانه بدوشیها، درفراز و نشیبهای زندگانی و در سرّا و ضرّا حوادث آن را از هر بلیه و واقعه‌ای محفوظ داشته و بالاخره به دست امانتدار شما سپرده‌اند و شایسته است آن را هرچه زودتر به ملت ایران بسپارید. شما امانت دارید و باید این نسخه راکه گنج بیش بها است پس از سیصد سال به دسترس پژوهندگان شاهنامه بگذارید.

خوشبختانه جناب سعدلو خودش بر همین بنیان و اعتقاد بود. گفت اساس مشورت برای همین است. گفتم خریدار عمومی این نسخه را درمیان کتابخانه‌های دانشگاه، ملی ملک، مجلس، دائرةالمعارف ویا آیةالله مرعشی قم باید جست. گفت چون سفری عاجل در پیش دارم که معلوم نیست چه مدت به درازا می‌کشد میل دارم هرچه زودتر نسخه را بفروشم که خدای ناکرده درخانه‌ام که کسی در آن نخواهد بود گرفتار حادثه‌ای نشود. گفتم برای آنکه بتوان تخمین وتقریبی نسبت به بهای آن داشت اجازه بدهید دیگر بار با دوست دانشمند نسخه‌شناس آقای دکتر اصغر مهدوی زحمت بدهیم و نسخه را به دقتی درخورتر و با امعان نظری دقیقتر ببینیم. من هم نسخهٔ چاپی خالقی مطلق را با خود می‌آورم تا چگونگی ضبط متن هم تا حدودی معین شود.

درجلسهٔ دیگر که فرصت ژرف‌نگری درازتر بود، ابیاتی ازآغاز شاهنامه با چاپ خالقی مطلق مطابقه شد و دریافتم همسانی زیادی میان ضبط این نسخه و نسخه‌های قدیم که صورت تفاوتهای آنها در ذیل چاپ خالقی آمده مشهود است. پس متن نسخه برای مقابلهٔ علمی و انتقادی از اهمیت خالی نیست.

آقای سعدلو ابتدا به کتابخانهٔ دانشگاه تهران و سپس به کتابخانهٔ ملی ملک مراجعه فرمود. نسخهٔ دیوان حافظش راکتابخانه دانشگاه خرید. ولی نسخهٔ شاهنامه را خوشبختانه بنیاد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی خریداری کرد که اعتبار مالی آماده در اختیار داشت.

شادم که این نسخهٔ نفیس عالی در ایران ماند. اکنون سراوارست یکی از محققان بنیاد دائرةالمعارف مقاله‌ای دربارهٔ این شاهنامه و خمسهٔ حاشیهٔ آن که گویای کیفیت هنری و اسلوب خط و تذهیب و نیز ضبط متن و خصایص آوایی بعضی کلمات دارای اعراب آن باشد بنویسد تا جزئیات ظرایف و طرایف این نسخه به آگاهی دوستداران شاهنامه برسد و البته عکس چند صفحه را هم به چاپ برسانند. اگر هم به مجله آینده التفات شود با نهایت افتخار به چاپ خواهیم رساند.

این چندسطر گزارش کوتاه برای آن نوشته شد که خبر مسرت بخش پیدا شدن و بودن چنین نسخهٔ ارزشمند در ایران به آگاهی علاقه‌مندان رسیده باشد. درین چند سال اخیر این نسخه پس از نسخهٔ بسیار زیبای فرائدالسلوک که نصیب کتابخانهٔ آیةالله العظمی مرعشی درقم شد از نفایسی است که دیده‌ام و از دیدنش لذت بسیار برده‌ام. چنین نسخه‌هایی بسیار کم است و سالهایی می‌گذرد تا ازگوشه‌ای به درآید.

آقای سعدلو چهار حکم از شاه طهماسب در اختیار دارد که با مهر آن پادشاه خطاب به محمدقلی خان سعدلو بیگلربیگی الکای چخور سعد (و سپس دیوان بیگی آنجا) صادر شده است. عکس این چهار حکم را از راه لطف به من داده‌اند که پس ازبازخوانی درمجله به چاپ برسد و چنین خواهد شد. این چهار حکم مورخ ذی‌قعدهٔ ۱۱۳۵ و ربیع‌الاول ۱۳۳۶ و ربیع‌الثانی ۱۱۳۶ و ذی‌قعدهٔ ۱۱۴۴ هجری و مربوط به امور نظامی شهرهای ماکو، نخجوان، چورس است.

یادگارهای فرهنگی مجتبی مینوی

خوانندگان و ایراندوستان می‌دانند مرحوم مجتبی مینوی که پس از عمری پربرکت در سال ۱۳۵۵ درگذشت. کتابخانهٔ معتبر و نفیس خود راکه گنجینه‌ای از ذخائر فرهنگی و میراث او بود به بنیاد شاهنامهٔ فردوسی اهدا کرد و پس از مرگش در همان خانه‌ای که سکنی داشت برجای ماند. اولیای وزارت فرهنگ و هنر بیت زنده یاد مینوی را با حرید خانهٔ او برآوردند و کتابخانه را در همانجا نگاه داشتند و به ترتیب و تنظیم وفهرست نویسی آن پرداختند و درین مرحله محصوصاً کوششهای دانشمندمحترم آقای دکتر محمد امین ریاحی سرپرست بنیاد شاهنامه پس از مرحوم مینوی مؤثر افتاد. اکنون کتابخانه وابسته به مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی است و پژوهندگان و دانشمندان از آنجا استفاده می‌برند. باید گفت که مینوی این مجموعه را در طول قریب به شصت سال با دشواریها و سختیهای مالی ولی با شور و عشق فراهم ساخت و با شوقی و پیوندی ژرف با فرهنگ ایران آن را به سرزمین خویش اهدا کرد.

مرحوم مینوی چنانکه شیوه و مرسوم علمای طراز اول است هم برکنار کتابهایی که می‌خواند و از آن حودش نود یادداشتهای علمی می‌نوشت و هم آنچه را درمی‌یافت و در کتابهای کتابخانه‌ها ونسخه‌های خطی دیگران می‌دید در اوراق جداگانه مضبوط می‌کرد و در جعبه‌ها وجزوه‌دانهایی نگاه‌می‌داشت. این اوراق و برگه‌ها ونوشته‌هاجزوکتابخانهٔ اوباقی است و، چون در دورهٔ بیماری آن شادروان بهم ریختگی در آنها پیدا شده بود، چند سال پیش هیأت امنای کتابخانه، مصوص از جانب مرحوم مینوی توفیق پیدا کرد مدتی را به بازبینی و تنظیم موضوعی کلیهٔ اوراق ویادداشتهای بازمانده در کتابخانهٔ مزبور بپردازد وسروسامانی بدان اوراق بدهد تا معین باشد چه نوع مطالب و موادی در آنجا هست.

روزهای متعددی که در همگامی آقایان دکتر یحیی و دکتر اصغر مهدوی بدین کار پرداخته شد و برگ برگ اوراق و نوشته‌های پراکنده بررسی و دسته‌بندی می‌شد، تنوع آن نوشته‌ها و یادداشتها بیش از پیش ما را بر پهناوری اطلاعات و اهمیت میراث معنوی مینوی واقف کرد.

پس از پایان گرفتن کار ترتیب و دسته‌بندی این گنجینه به دستور هیأت امنا (دکتر یحیی مهدوی و دکتر اصغر مهدوی و علیرضا حیدری و این جانب) سیاهه و فهرستی از آنها برای ثبت در دفتر صورت جلسات هیأت مذکور تنظیم شد و اجازه گرفتم که آن را برای آگاهی علاقه‌مندان در مجلهٔ آینده به چاپ برسانم.

سزاوارست گفته شود که استاد محترم آقای محمد تقی دانش پژوه فهرست نسخه‌های خطی و عکسی و میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرحوم مینوی را جداگانه نوشته‌اند که توسط مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات علمی و فرهنگی به چاپ می‌رسد.

همچنین باید نوشت که بنا به علاقه‌مندی مؤسسهٔ مذکور چاپ نخستین جلد از یادداشتهای استاد مرحوم به پشتکار اعضای علمی آنجا آغاز شده و امیدست که به زودی در دسترس دوستداران این‌گونه پژوهشهای ادبی و تاریخی قرارگیرد.

ایرج افشار

قسمت اول

جزوه‌دانهایی است که مرحوم مجتبی مینوی حود بدانها نام و عنوان داده است و هیأت امنا به هر یک از آنها شماره داده و به ترتیب الفبایی در کشودان (چهار کشو) منظم کرده است.

۱ـ ابن سینا (۱)
۲ـ ابن سینا (۲)
۳ـ ابوحیان و ابوریحان بیرونی
۴ـ ادبیات عربی (۱/ الف تا ص)
۵ـ ادبیات عربی (۲/ ط تا ی)

۶ـ ادبیات عربی به نظم و نثر و منتخبات
۷ـ ادبیات فارسی
۸ـ اسلام از دریچهٔ چشم مسیحیان
۹ـ اسلحه
۱۰ـ اشتقاق سازی عامیانه
۱۱ـ افکار و اشعار منتخب فارسی (۱/ الف تا چ)
۱۲ـ افکار و اشعار منتخب فارسی (۲/ خ تا ی)
۱۳ـ افکار و اشعار منتخب عربی
۱۴ـ افکار و اشعار منتخب فرنگی
۱۵ـ اقبال لاهوری
۱۶ـ اقوام و مذاهب و عادات و عقاید (۱)
۱۷ـ اقوام و مذاهب و عادات و عقاید (۲)
۱۸ـ امثال (۱/ الف تا چ)
۱۹ـ امثال (۲/ ح تا ی)
۲۰ـ البرهان
۲۱ـ برامکه
۲۲ـ تاریخ (الف تا ذال)
۲۳ـ تاریخ (ر تا ی)
۲۴ـ تاریخ روابط ایران و عرب
۲۵ـ ترجمهٔ ادبی
۲۶ـ تصحیف
۲۷ـ تصوف و متصوفه (۱)
۲۸ـ تصوف و متصوفه (۲)
۲۹ـ تصوف ومتصوفه (۳)
۳۰ـ تصوف و متصوفه (۴)
۳۱ـ تعبیر خواب ـ پست ـ کشتی ـ اوزان و مقادیر
۳۲ـ تقویم و گذاری و نجوم
۳۳ـ جغرافیا (۱/ الف تا س)
۳۴ـ جغرافیا (۲/ ش تا ی)
۳۵ـ چوگان ـ ریاضتها ـ شطرنج
۳۶ـ حاجی بابا و میرزا حبیب اصفهانی
۳۷ـ حافظ
۳۸ـ حکمت و هیأت و هندسه و شطرنج و کیمیا و جواهر و مجموعه‌های فنون
۳۹ـ خط (۱ـ کوچک)
۴۰ـ خط (۲ـ کوچک)
۴۱ـ خط (۱و ۲ـ بزرگ)
۴۲ـ خط (۳ بزرگ): انواع خط و نمونه‌های مرکب و خطوط
۴۳ـ خط (۴ بزرگ): کاغذ و کتب و کتابخانه‌ها
۴۴ـ خواجه عبدالله انصاری
۴۵ـ خوشه‌ای از خرمن ـ میراث ما (۱)

۴۶ـ خوشه‌ای از خرمن ـ میراث ما (۲)
۴۷ـ خوشه‌ای از خرمن ـ میراث ما (۳)
۴۸ـ خوشه‌ای از خرمن ـ میراث ما (۴)
۴۹ـ خوشه‌ای از خرمن ـ اشعار عربی
۵۰ـ داستانها و قصه‌ها (۱ / الف تا س)
۵۱ـ داستانها و قصه‌ها (۲ / س تا ی)
۵۲ـ دستور زبان (۱ / مقدمات)
۵۳ـ دستور زبان (۲)
۵۴ـ دستور زبان (۳ / فعل)
۵۵ـ دستور زبان (۴ / رسم‌الخط ـ نحو عربی)
۵۶ـ رجال (۱ / الف و ب)
۵۷ـ رجال (۲ / ث تا س)
۵۸ـ رجال (۳ / س تا ف)
۵۹ـ رجال (۴ / ق تا ی)
۶۰ـ رشیدالدین فضل‌الله همدانی
۶۱ـ روش تحقیق
۶۲ـ سعدی
۶۳ـ سفرنامه‌ها (۱)
۶۴ـ سفرنامه‌ها (۲)
۶۵ـ سنائی غزنوی
۶۶ـ شاهنشاهی ساسانیان (۱)
۶۷ـ شاهنشاهی ساسانیان (۲)
۶۸ـ شیر و خورشید
۶۹ـ صنایع ایران (۱ / تصویر و نخلبندی)
۷۰ـ صنایع ایران (۲ / هدایا ـ خصایص بلاد ـ پارچه‌ها و قالی)
۷۱ـ صنایع ایران (۳ / معماری)
۷۲ـ طب و تیراندازی و حیل و تعبیر خواب و عجائب
۷۳ـ عروض و قافیه و بدیع
۷۴ـ عطار نیشابوری
۷۵ـ عقاید و فقه و حدیث و قصص انبیا
۷۶ـ غزالی
۷۷ـ فارسی و سایر زبانها و لهجه‌های ایران (۱)
۷۸ـ فارسی و سایر زبانها و لهجه‌های ایران (۲)
۷۹ـ فردوسی (۱ / کتاب و شرح حال و رجال)
۸۰ـ فردوسی (۲ / تقلیدهای شاهنامهٔ او)
۸۰ـ فرنگی شدن
۸۱ـ فلسفه
۸۲ـ قرآن و تفاسیر
۸۳ـ قطب‌الدین شیرازی

۸۵ـ کتابهای چستر بیتی (فارسی تمام شده)
۸۶ـ کتابهای چستر بیتی (فارسی تمام نشده)
۸۷ـ کتابهای چستر بیتی (عربی تمام شده)
۸۸ـ کتابهای چستر بیتی (عربی تمام نشده)
۸۹ـ کتابها که عکس باید گرفته شود
۹۰ـ لغت ـ نسخ آنها
۹۱ـ مانی
۹۲ـ مجامیع (۱ / تا داماد ابراهیم پاشا)
۹۳ـ مجامیع (۲ / از دوغوملو تا آخر)
۹۴ـ منشآت و سیاست مدن و عروض و بدیع و بیان و دستورزبان و مرقعات
۹۵ـ موسیقی ـ سخنرانیهای لندن
۹۶ـ مولوی وکسان او
۹۷ـ مولویان ـ سلطان ولد و مابعد او
۹۸ـ ناصر خسرو ـ اسمعیلیه
۹۹ـ نظام‌الملک و سیاست نامه
۱۰۰ـ نوروزنامه (۱)
۱۰۱ـ نوروزنامه (۲)
۱۰۲ـ نوروزنامه (۳)
۱۰۳ـ نوروزنامه (۴)
۱۰۴ـ نوشاد
۱۰۵ـ ویس و رامین (مقدمه)
۱۰۶ـ ویس و رامین (۱ / موضوعات)
۱۰۷ـ ویس و رامین (۲ / موضوعات)
۱۰۸ـ ویس و رامین ـ ترتیب هجاء از الف تا ح
۱۰۹ـ ویس و رامین ـ ترتیب هجاء از دال تا س
۱۱۰ـ ویس و رامین ـ ترتیب هجاء از ص تا ی
۱۱۱ـ ویس و رامین (۷)
۱۱۲ـ ویس و رامین (۸)
۱۱۳ـ یوسف و زلیخا

تا جزوه «۸۰ م» جمعاً ۱۱۴ جلد است.

قسمت دوم:

جزوه‌دانها و پاکتهای بزرگ که مقداری منظم و مقداری اوراق متفرق بود و به تناسب موضوع و مطالب درکنار هم قرار یافت و عناوین ذیل به آنها داده شد و در کشودانها به ترتیب الفبایی قرار گرفت.

۱ـ ابن سینا
۲ـ ابونواس
۳ـ اخوان الصفا
۴ـ ارمنی و پهلوی و سانسکریت
۵ـ اسمعیلیه
۶ـ اصطلاحات دیوانی
۷ـ اصلاح و تغییر و خط

۸ـ اطاق خالی (ترجمهٔ رمان)
۹ـ اقبال لاهوری
۱۰ـ بابا افضل
۱۱ـ پارده گفتار
۱۲ـ ترک و ایران
۱۳ـ جامی
۱۴ـ چوگان و شطرنج
۱۵ـ حلاج
۱۶ـ خرائن ترکیه
۱۷ـ دستور زبان (ثبت)
۱۸ـ دستور زبان (اگرچه)
۱۹ـ سمندر
۲۰ـ سرخسی
۲۱ـ شیر و خورشید
۲۲ـ صادق هدایت
۲۳ـ عبید و موش و گربه
۲۴ـ فارسی و زبانهای دیگر
۲۵ـ فردوسی و شاهنامه
۲۶ـ کابوسنامه
۲۷ـ کتابهای فرنگی
۲۸ـ کلیله و دمنه
۲۹ـ ماریار
۳۰ـ متفرقهٔ کم فایده
۳۱ـ مطبوعات جدید
۳۲ـ مقالات (سه بسته که باید تفکیک شود ترتیب چاپ شده و نشده)
۳۳ـ منتخبات شعر و نثر (دو بسته) که برای نشر بوده است.
۳۴ـ منقولات از متون
۳۵ـ ناصر خسرو
۳۶ـ نامهٔ تنسر
۳۷ـ نسخه‌های خطی ترکیه و انگلیس
۳۸ـ نظام‌الملک و سیاستنامه
۳۹ـ نوروز نامه
۴۰ـ نهایة‌الارب
۴۱ـ ویس و رامین
۴۲ـ ویس و رامین / تریستان به انگلیسی
۴۳ـ یوسف و زلیخا

قسمت سوم

اوراق شخصی

۱ـ یادداشتها و مقالات و نامه‌های [illegible]

۲ـ اوراق مربوط به سرگذشت شخصی
۳ـ نامه‌های اداری به او
۴ـ اشعار (مقداری از خود مجتبی مینوی)
۵ـ کارتهای ویزیت، دعوت، کارت پستال (یک کشو)
۶ـ اسناد مالی نسخه‌هایی که در ترکیه عکس‌برداری شده
۷ـ نقشه، بریدهٔ جراید و لوحه‌ها (یک کشو)
۸ـ مقالات و رساله‌های پلی‌کپی دیگران و اوراق فرهنگی مختلف (یک کشو)
۹ـ فهرست کتابخانه (یک کشو)
۱۰ـ نامه‌های اشخاص (دو کشو)
۱۱ـ بازماندهٔ مقالات چاپ شدهٔ خودش (یک کشو)
۱۲ـ عکسهای شخصی و دوستان
۱۳ـ یادداشتهای برگه‌ای کوچک (چهار کشو)
۱۴ـ جزوه‌دانهای بزرگ (سه کشو)
۱۵ـ برگه‌های یادداشت لغوی (ده جعبهٔ چوبی و چهار کشو)
۱۶ـ سخنرانیهای مینوی در بی بی سی.
با عنوانهای زیر:

- Rabino and Rashidi
- Anglo Iranica
- Features and Musical
- Commentaries and stories
- Carpet of civilisation

۱۷ـ دو جعبه برگه‌های اعلام عالم آرای عباسی چاپ سنگی *

* ادوارد انگلیسی تهیه می‌کرده است و مینورسکی آنها را به تقی‌زاده داده بود تا در تهران چاپ شود و تقی‌زاده هم آنها را به ایرج افشار سپرد. ولی چون چاپ حروفی از کتاب در تهران انجام شد و ناچار فهرستهای دیگری برای آن کتاب فراهم آمد برگه‌های مذکور را به مرحوم مجتبی مینوی تقدیم کردم که برای استفاده از چاپ سنگی آن کتاب در اختیارشان باشد. (ایرج افشار)

صورت قطعات خط

اوراق قرآن (ن)

۱ و ۲) دو تکهٔ پاره خط درشت ثلث مانند هریک سطر و نیم
۳) قطعهٔ دعا خط نسخ محمدرضا احمد طباطبایی، ۱۲۸۶ ق
۴) دو ورق به هم چسبیده خط کوفی بر پوست
۵) یک برگ قدیمی ابتدای نسخ با علامت حزو تذهیب شده و سرسورهٔ مطلا
۶) یک برگ از نسخهٔ خطی خط نسخ هفتم / هشتم

قطعات (ق)

۱ / ق ـ نوشتهٔ عربی نسخ ازعبدالعلی، ۱۲۳۷
۲ / ق ـ سیاه مشق میرزا غلامرضا، ۱۲۹۶
۳ / ق ـ نوشتهٔ عربی نسخ از احمد نیریزی، ۱۱۲۸
۴ / ق ـ نوشتهٔ فارسی شکسته نستعلیق منسوب به میرسید علی خوشنویس (روغنی شده)
۵ / ق ـ دو سطر فارسی، تعلیق ظاهراً قرن دهم دندان موشی شده

۶/ ق ـ آیات، نسخ محمد هاشم (۱۱۸ ؟)
۷/ ق ـ شعر عربی، نسخ محمد شفیع تبریزی، ۱۲۵۰
۸/ ق ـ سه بیت شعر فارسی، نستعلیق سید علی
۹/ ق ـ سیاه مشق، ستعلیق میرحسین، ۱۲۸۲
۱۰/ ق ـ دعا، نسخ وصال شیرازی
۱۱/ ق ـ انشاء دوستانه، شکسته نستعلیق عبدالحسین اصفهانی، ۱۲۷۴
۱۲/ ق ـ عبارت عربی، ثلث و سخ و رقاع ظاهراً قرن نهم، مذهب
۱۳/ ق ـ ترکیب حروف که پشت آن به خط مرحوم مهدی بیانی نوشته شده است به عقیدهٔ احمد سهیلی خوانساری خط بلبل اصفهانی است.
۱۴/ ق ـ دو سطر شکسته منسوب به درویش عبدالمجید، مذهب است
۱۵/ ق ـ دو بیت حافظ، نستعلیق میرعلی، مذهب است
۱۶/ ق ـ چلیپای درهم و ملون، شکسته نستعلیق درویش، ۱۱۸۱
۱۷/ ق ـ انشای ادبی، شکسته نستعلیق حسن آسایش، دندان موشی شده
۱۸/ ق ـ ورق پشت و رو ازبیاض، شکسته نستعلیق.
۱۹/ ق ـ نامهٔ خطاب حاجی خان، شکسته نستعلیق
۲۰/ ق ـ عبارت از جنید، نسخ زین‌العابدین سلطانی اصفهانی، ۱۲۶۹
۲۱/ ق ـ اشعار چلیپا، نستعلیق عبدالجبار
۲۲/ ق ـ دو بیت، نستعلیق میرعماد مجدول
۲۳/ ق ـ دو بیت مذهب، نستعلیق عبدالرشید
۲۴/ ق ـ انشاء دوستانه، شکسته نستعلیق عبدالمجید (تقلید)
۲۵/ ق ـ انشاء، شکسته ستعلیق گلستانه، ۱۳۱۶
۲۶/ ق ـ تکه‌ای از نامه، شکسته نستعلیق روی کاغذ زرد رنگ
۲۷/ ق ـ قطعه خط منظوری
۲۸/ ق ـ دو بیت روی کاغذ ابری رنگ و رورفته، نستعلیق، سلطان الخطاطین
۲۹/ ق ـ اشعار فارسی شکسته نستعلیق
۳۰/ ق ـ دعا، نسخ ۱۲۳۱
۳۱/ ق ـ شعر چلیپا، شکسته
۳۲/ ق ـ شعر، شکستهٔ میرزا کوچک
۳۳/ ق ـ شعر قطعه کوچک، شکستهٔ عبدالمجید (تقلید)
۳۴/ ق ـ دو بیت نستعلیق محمدحسین کاتب‌السلطان، ۱۳۰۶
۳۵/ ق ـ شعر، شکستهٔ کاغذ زرد رنگ
۳۶/ ق ـ صفحه‌ای از کتاب شعر مجدول و دندان موشی شده، شکسته نستعلیق
۳۷/ ق ـ یک مصراع نستعلیق درشت
۳۸/ ق ـ سیاه مشق
۳۹/ ق ـ سیاه مشق ضیغم، ۱۳۱۸
۴۰/ ق ـ عبارت از قیس عامری، نسخ روی کاغذ قرمز
۴۱/ ق ـ بیت، نستعلیق ۱۳۴۲
۴۲/ ق ـ دعا، نسخ بی تاریخ (عادی)
۴۳/ ق ـ نقل از خط عبدالمجید سرمشق مانند، ازمیرزا تقی حاتمی ۱۳۰۷ ش
۴۴/ ق ـ شعر، نستعلیق منظوری

۴۵/ ق ـ سیاه مشق روی کاغذ سر رنگ
۴۶/ ق ـ نقل از خط درویش، میرزا تقی حاتمی ۱۳۰۷
۴۷/ ق ـ شعر چلیپا شکسته ستعلیق عادی
۴۸/ ق ـ نقل از خط کلهر، میرزا تقی خان حاتمی
۴۹/ ق ـ عبارت یا حضرت مولانا، ستعلیق داشت
۵۰/ ق ـ حسبناالله... نسخ ابراهیم مسعودی قمی، ۱۳۶۱
۵۱/ ق ـ سرمشق نستعلیق ۱۳۳۱ کاغذ آبی
۵۲/ ق ـ سرمشق نستعلیق کاغذ سبز
۵۳/ ق ـ سرمشق شکستهٔ روی کاغذ زرد رنگ
۵۴/ ق ـ سرمشق شکستهٔ روی کاغذ ابری، مصورالحسینی
۵۵/ ق ـ سرمشق شکسته برای میرزا محمود خط سید منصور رشتی، ۱۳۱۴ ق
۵۶/ ق ـ سرمشق نستعلیق تعلیم دار.
۵۷/ ق ـ سرمشق نستعلیق روی کاغذ ابری
۵۸/ ق ـ سرمشق شکسته سید گلستانه
۵۹/ ق ـ سرمشق نستعلیق روی کاغذ سر رنگ زبر
۶۰/ ق ـ سرمشق ستعلیق جعفرقلی شیروانی ۱۳۲۱ ق
۶۱/ ق ـ سرمشق ستعلیق مطوری

نامه‌ها

۶۲/ ق ـ نامهٔ امیرنظام ۱۲ محرم ۱۳۱۵ با پاکت
۶۳/ ق ـ نامهٔ امیرنظام ۱۲ شوال
۶۴/ ق ـ نامهٔ امیرنظام در باب منصورالسلطنه
۶۵/ ق ـ نامه به خط شکسته ستعلیق عماد طاهری
۶۶/ ق ـ نامه انشائی روی کاغذ شفاف
۶۷/ ق ـ نامهٔ علی شکسته ستعلیق

ناحیی‌ها

۶۸/ ق ـ ستعلیق هداعلی
۶۹/ ق ـ شعر بدون امضا (جهان پیر)
۷۰/ ق ـ شمایل حضرت امیر
۷۱/ ق ـ هدایت...
۷۲/ ق ـ آفتاب است...
۷۳/ ق ـ نفس باد صبا... با رقم صابر
۷۴/ ق ـ قطعهٔ دوپاره با نام علاءالملک
۷۵/ ق ـ نمونهٔ رسم‌الخط کوفی
۷۶/ ق ـ نمونهٔ رسم‌الخط کوفی

اوراق عکسی

۴/۱ مفردات سبع خط میرعلی
۴/۲ خط درویش ۱۱۸۴
۴/۳ خط درویش
۴/۴ بیت طاهرا خط میرعماد
۴/۵ شعر خط میرعماد
۴/۶ تکه‌ای خط تعلیق
۴/۷ شکسته نستعلیق علی محمد منشی باشی، ۱۳۱۸
۴/۸ خط عبدالمجید ۱۱۸۱
۴/۹ سورهٔ حمد از عمادالحسنی

ایرج افشار

مشرق زمین و معنای تاریخ

بخش شرقشناسی دانشگاه رم در نخستین روزهای آذر امسال کنفرانسی بین‌المللی به نام «مشرق زمین و معنای تاریخ» ترتیب داد. مرا هم دعوت کردند که دربارهٔ تاریخ نگاری زبان فارسی و میان ایرانیان مقاله‌ای بخوانم.

* * *

جلسهٔ افتتاحی مجمع علمی کوتاه بود. دانشمندی که ازسوی آکادمی لینچی ریاست داشت چند دقیقه‌ای دربارهٔ اعتبار این گونه مجامع و اهمیت خاص این همنشینی صحبت کرد و رشتهٔ کلام را به دست خانم ب. اسکار چیا آمورتی - که عهده‌دار امور اجرائی این مجمع است - سپرد. ایشان هم دراز سخنی نکرد. پنج شش دقیقه بیش سخن نگفت. آنچه گفت در زمینهٔ مناسبت تشکیل این اجتماع و طرز تقسیم سخنرانیها و مناسبات آنها بود.

در نخستین جلسهٔ علمی که به خاور میانهٔ کهن اختصاص داشت چهار سخنرانی بود. دو تا به زبان ایتالیائی با عناوین:

- سفر در مشرق یا کشفیات باستانشناسی در خاور میانه برای پژوهشهای تاریخی و مقاصد اقتصادی (M. Liversani دانشمند ایتالیائی).
- تاریخ و تاریخ نگاری اقوام سامی (G. Garbini دانشمند ایتالیائی).

دو سخنرانی بعدی به زبان انگلیسی بود از دو دانشمند دانمارکی وامریکایی با عناوین:

- تفکرات غربیان و بازتاب شرقی با آن (M. T.Larsen از دانمارک).
- اثرات کتاب مقدس در تحقیقات خاورشناسی و خاورمیانهٔ کهن. نفوذ تاریخ نگاری در مطالعات مربوط به کتاب مقدس (P. Machinist از دانشگاه هاروارد).

دومین جلسه دنبالهٔ جلسهٔ نخست بود. این بار چهار سخنرانی برخوانده شد:

- باستانشناسی غربی و تاریخ حفریات باستانشناسی (H. Seeden خانمی باستانشناس از بیروت).
- مقام مصرشناسی در جریانهای تاریخ نگاری خاورمیانهٔ کهن (S. Donadoni دانشمند ایتالیائی).
- تاریخ و تاریخ نگاری در فرهنگ سنتی حبشه (Y. Beyene دانشمند حبشی استاد دانشگاه ناپل).
- اروپا روبروی مشرق، مخالفت از روزگار ماقبل تاریخ یا استمرار فرهنگ (خانم F. Ippolit Oni. Strika از ایتالیا).

سومین جلسه قلمرو ایرانی نام داشت و دو سخنرانی در آن گنجانیده شده بود.

- مسائل تاریخ نگاری ارمنیان (N. Garsoian از نیویورک). این زن فاضل ازارامنهٔ فرانسه است که به امریکا رفته و استاد دانشگاه می‌باشد و به ارمنی، فرانسه، انگلیسی و ترکی متکلم است.
- هویت ایرانی یک مبحث تاریخی (G. Gnoli ایرانشناس ایتالیائی).

چهارمین جلسه جهان اسلام نام داشت با دو سخنرانی.

ـ مطالعات اسلامی (Amoretti B. M. Scarcia خانم ایرانشناس استاد دانشگاه رم وهمسر ج. اسکار چیا ایرانشناس برجسته)

ـ هنر و باستانشناسی درجهان اسلام (U. Scerrato دانشمند ایتالیائی).

پنجمین جلسه بازدنبالهٔ جهان اسلام بود و خطابه‌های زیر خوانده شد:

ـ بعضی ملاحظات جدید دربارهٔ حضرت محمد (ص) وفجراسلام (هشام جعیط استادی از تونس)

ـ تاریخ جهانی، تاریخ محلی، تاریخ ملی: نظریه و روش کنونی دربارهٔ تاریخ نگری اسلام (خانم G. Calasso دانشمند ایتالیائی).

ـ تحولات تاریخ نگاری فارسی با توجه خاص به دورهٔ قاجار (ایرج افشار).

ـ تاریخ اسطوره و دین: وضع آن در ترکیه (از ابراهیم اورتایلی استاد دانشکدهٔ علوم سیاسی آنکارا)

درششمین جلسه که مربوط به شبه قارهٔ هندوستان بود این گفتارها خوانده شد:

ـ تاریخ ملی و تواریخ منطقه‌ای (د. روترموند دانشمندی ازهایدبرگ آلمان).

ـ نظری به سهم سنت درراه تجدد طلبی در دورهٔ استعماری هند (ک.ن. پانیکار استاد دانشگاه جواهر لعل نهرو ـ دهلی)

ـ رضایت و مقاومت: عکس‌العمل مسلمانان هند شمالی نسبت به نخستین حکام استعماری (مشیرالحسن استاد دانشگاه جامعهٔ ملیهٔ اسلامیه. دهلی)

ـ تاریخ نگاری و هویت ملی در پاکستان (D. Bredi دانشمند ایتالیائی).

ـ دوره و هویت عشیرتی هندوستان (F. Sciolpi دانشمند ایتالیائی)

ـ وحدت هند تاریخی و انقلاب ملی: ملاحظهٔ تاریخ نگاری (V. Ferretti دانشمند ایتالیائی).

هفتمین جلسه دربارهٔ آسیای جنوب شرقی بود:

ـ تاریخ نگاری، تاریخ ملی و هویت ملی در اندونزی (S. Kartodirdjo استادی پیرمرد از جاکارتا)

ـ کنفوسیوس خواهی و هویت ملی در ویتنام (E. Colloti Pischel دانشمندی ایتالیائی).

هشتمین جلسه آسیای مرکزی نام داشت و این گفتارها شنیده شد:

ـ مغولان به تاریخ قدیم خود فکر می‌کنند (از I. de Rachewiltz استاد دانشگاه کنبرا ـ استرالیا)

ـ تصور تاریخ در افغانستان (از G. Vercellin از دانشگاه ونیز).

نهمین جلسه ادامهٔ جلسهٔ پیشین بود:

ـ گذشتهٔ باستانشناسی و وضع کنونی آن در آسیای میانه (از عصام‌الدین اف دانشمند ازبک)

ـ تصور تاریخ در میان بودائیان تبت (از E. de Rossi Filibeck دانشمندی از ایتالیا).

ـ اسطورهٔ آسیای مرکزی و افسانه‌ها و برخورد با زمانهٔ کنونی (از S. Parlato)

در جلسهٔ دهم شش سخنرانی دربارهٔ چین و در جلسهٔ یازدهم که بنیاد ژاپون به تشکیل آن کمک کرده بود پنج سخنرانی دربارهٔ ژاپون ایراد شد.

از چین دانشمند جوانی آمده بود به نام Liu Ying Sheng که متخصص تاریخ مغولستان است و کمی فارسی می‌داند. در دانشگاه پکن درس خوانده و اکنون در دانشگاه نانجینگ است. نسل رهایی یافته از انقلاب فرهنگی چین است. می‌گفت قرار شده است که گروهی با همکاری مظفر بختیار که حالا در پکن است بخش تاریخ مغول جامع‌التواریخ را به انگلیسی و چینی ترجمه کنند. نظرش را دربارهٔ ترجمه‌های روسی (دو تا) همان بخش پرسیدم. گفت در تشخیص نامهای مغولی اشتباههای زیادی شده است و اسمها غالباً قابل اعتماد نیست. تا کسی مغولی نداند نمی‌تواند آن نامها را به درستی تشخیص بدهد که چه صورتی داشته است.

رئسان جلسه‌ها هماره ازایتالیائیها بودند ولی ایتالیائیهای معمّر، کسانی که از ارکان شرقشناسی

ایتالیاند مانند روسی Rossi و Gabrielli و اسکارچیا.

جیوانا اسکارچیا چهل و چندسال پیش که برای تحصیل در تهران بود جوان بود و پرتوان و افسوس پس از دوازده سال دوری که او را دیدم عصا به دست دیدم. بیماری «آرتوروز» او را عصا به دست کرده است و درد می‌آزاردش. جلسه‌ای که من صحبت می‌کردم ریاست جلسه با او بود. بیخ گوش من گفت هیچ می‌دانی که حالا چهل سال است با هم پیر شده‌ایم!

اسکارچیا استاد تاریخ و ادبیات ایران در دانشگاه ونیز بود و حالا چند سالی است که فقط به تدریس تاریخ مذاهب ایران و تصوف می‌پردازد. نوشته‌های او همه در موضوعهای جذاب و ابتکاری است. متن فارسی «صفت نامهٔ درویش محمدخان غازی» را سالها پیش با ترجمهٔ ایتالیائی و تعلیقات مفصل چاپ کرد و شمار دیگر کارهایش که فهرست آنها در کتابشناسی ایتالیائی ایران آمد تا سال ۱۹۸۲ درست صدتاست.

همسر اسکارچیا خانم ب. اسکارچیا آمورتی استاد زبان وادبیات و تاریخ ایران در دانشگاه رم است. برگذارکنندهٔ عمدهٔ کنفرانس کنونی بود. او که روزگار را با همسر خویش درراه ایرانشناسی به سر آورده هنوز شور جوانی او را به این گونه کارهایی که مستلزم دوندگی وپراکندگی است برمی‌انگیزد. هنوز سالی نگذشته است که یادنامهٔ الساندرو بوزانی به گردآوری و مباشرت او در دو جلد درسلسلهٔ انتشارات دانشگاه رم انتشار یافته است.

این را هم بنویسم که خانم آمورتی در آغاز کار دانشگاهی و پژوهش در زمینهٔ ایرانشناسی گرایش به ادبیات معاصر داشت و نمونه‌هایی از اشعار نو را به ایتالیایی ترجمه کرده بود، ولی پس از چندی دست از آن رشته کشید و به تتبع در تاریخ و فرهنگ گذشتهٔ ایران روی آورد. امروز یکی از برکشیده‌ترین محققان ایتالیایی در رشتهٔ ایرانشناسی است.

حال که صحبت از یادنامه شد مناسبت دارد مقاله‌هایی از آن راکه مرتبط با فرهنگ ایران است به خوانندگان مجله بشناسانم.

مقالاتی که در دو جلد یادنامهٔ بوزانی (۱۹۲۱ ـ ۱۹۸۸) چاپ شده در چهار رشته است: اسلام شناسی ـ تاریخ علوم ـ زبانشناسی ـ ادبیات در هفتاد و چهار مقاله. نام آن را «یادنامه» گذاشته‌اند و لوچیا روستاینو (L. Rostagno) با خانم اسکارچیا در چاپ کتاب همکاری کرده است. چون بوزانی به فرهنگهای اندونزی و مسلمانان هند و افریقا دلبستگی داشت چندین مقاله از آن میان به ادبیات و زبان آن سرزمینها مرتبط است. درین معرفی از مقاله‌هایی نام می‌بریم که با ایران پیوند دارد.

مقالهٔ اول نوروز در «آزانیا» (افریقا) نام دارد. این مقاله به مناسبت مقاله‌ای است که بوزانی دربارهٔ نوروز در ایران نوشته بود. کلمهٔ نوروز در سومالی و آزانیا به صورتهای نیروس، نوریس، نوریش تلفظ می‌شود. این مقاله نوشتهٔ R. Ajello است.

حکمیات دو فیلسوف در دو مثنوی اول و آخر نظامی	J. Ch. Bürgel
یادداشتی دربارهٔ گلیم	G. Curatola
حدود مرزی هندوستان مستعمرهٔ انگلیس، سیستان و بلوچستان	V. F. Piacentini
تواریخ محلی ایران	K. S. Ann Lambton
قصهٔ آدم در ترجمه‌ای فارسی از قرآن	P. Orsatti
درویشان بالکان، شاذلیها	A. Popovic
تاریخ مدنی یهودیان بخارا	J. Bečka
زمرد و زبرجد در نوشته‌های ایرانیان	Živa Vesel
فرضی دربارهٔ نقوش ظروف سغدی و ساسانی براساس مقالهٔ قبلی	F. Gernet
مشکلی در واژه‌شناسی ایرانی (پرده ـ پرتک)	G. Bolognesi
گفتار مادر	W. Eilers

بهرام گور در روایات عبدالله هاتفی در منظومهٔ هفت منظر	M. Bernardini
پیل، ژنده‌پیل، پیل گردنکش، پیل مست، پیل دژم در شاهنامه	A. Destrée
دربارهٔ یک شعر رودکی: بوی جوی مولیان...	J. Giunashvili
چگونه رباعی را باید ترجمه کرد	G. Lazard
ترجمهٔ چند شعر فارسی	B. Lewis
حساس بودن ترجمهٔ یک شعر حافظ	R. Zipoli

سالها پیش که زیپولی از دانشجویی به تدریس در دانشگاه ونیز رسیده بود هیچ در اندیشه‌ام نمی‌گنجید که چنین زود به مدارج عالی علمی برسد. امروز از ایرانشناسان شاخص در رشتهٔ ادبیات است. طرحهای وسیعی را با وسایل کمپیوتری برای شناخت کلمات مورد استعمال شعرای قدیم و عصر صفوی پی‌ریزی کرده است که تاکنون نتیجهٔ ده تا از آنها به چاپ رسیده است و به تدریج که به دستم رسیده است در مجلهٔ آینده معرفی شده است. دیشب که از راه محبت از ونیز تلفن می‌کرد و جویای حالم بود دست از پرسش برنداشت. پرسید چه کتابی یا تحقیقی دربارهٔ جوابهای شاعرانه شده است. پاسخی درست نداشتم بگویم. هرچه از محاضرات و اجوابیات و اقتفا و تضمین گفتم همه را می‌داشت. گفت مرادم نظیره‌گویی و تقلید نیست. می‌خواهم بیابم که شعرا چگونه مطلبی را به شعر پاسخ می‌گفته‌اند. گفتم از بدایع الوقایع واصفی و دسته گریخته‌هایی در تذکره‌ها هست غافل مباش و به یادت باشد پاسخ کذائی عبدالرزاق اصفهانی به خاقانی شروانی گفت همه را می‌دانم.

در ونیز رشتهٔ ایرانشناسی اهمیت یافته است. پیش از این شاید اهمیت این رشته در ناپل بیش بود. درست نمی‌دانم. کانونهای ایرانشناسی ایتالیا در رم و ناپل و ونیز است. در تورن هم درسی داده می‌شود.

از میان ایرانشناسان جوان که درین چندساله بالیده شده‌اند از سه تن یاد می‌کنم که فرصت دیدار و صحبت پیش آمد.

یکی میشل برناردینی (M. Bernardini) است. جوان است و خوش برخورد. به فارسی سخن می‌گوید و در آرزوست که بتواند سفری دیگر به ایران داشته باشد و چند ماهی بماند تا صحبت کردنش روانتر شود. به تاریخ ایران در روزگاران تیموریان و صفویان دلبستگی دارد. اومتهای ادبی و شاعرانی را که در سروده‌هاشان نکته‌های تاریخی دیده می‌شود می‌شناسد. آنچه به قلم او دیدم این نوشته است:

ـ معرفی نسخهٔ نفیس هندی منظومه‌های هاتفی (تیمورنامه، هفت منظر و لیلی و مجنون) خط محسن بن لطف‌الله سبزواری از سال ۹۶۷ با جلد سوخت طلاپوش نقشدار در مجلهٔ Bollettino d'Arte (سال ۱۹۸۹). چون نقشهای روی جلد آن زیباست تصویر یک طرفش را چاپ می‌کنیم. این نسخه در واتیکان نگاهداری می‌شود.

ـ مقاله دربارهٔ ارتقیان (سلسلهٔ امرای ترکمن در دیار بکر) در جلد دوم دائرةالمعارف هنر دورهٔ قرون وسطی (۱۹۹۱).

ـ مقاله دربارهٔ ارباب حرف و اصناف در ممالک اسلامی در همان دائرةالمعارف.

ـ جنبه‌های ادبی و فکری در پیوندهای میان تجمل پرستی و معماری در روزگار تیموریان

ـ قصهٔ بهرام گور در روایت هفت منظر سرودهٔ عبدالله هاتفی

ـ تیمور و بایزید سلطان روم

برناردینی بر کتابهای تازهٔ ایرانشناسی انتقاد هم می‌نویسد. از این گونه است:

ـ نقدی بر کتاب معماری روزگار تیموری در ایران و توران، تألیف لیزا گولومبک و دونالد ویلبر (معرفی این کتاب در مجلهٔ آینده آمده است).

ـ نظری به فهرست نسخه‌های خطی فارسی موجود در کتابخانه‌های ایتالیا تألیف شایستهٔ آ. پیه مونتسه (که هم معرفی آن در مجلهٔ آینده آمده ...

CITTA DEL VATICANO, BIBLIOTECA APOSTOLICA VATICANA – MS BARBERINI OR 104
PARTICOLARE DELLA LEGATURA (METÀ DEL SECOLO XVI)

ـ معرفی و نقد یادکارهایی از ایران عصر صفوی و جاهای دیگری از شرق (۱۶۶۴ـ۱۶۷۸) که برگرفته شده است از نوشته‌های مقاله گونهٔ دائرةالمعارفی دربارهٔ ایران اثر آنژدوسن ژوزف (یا ژزف لابروس طونوری) از مردم فرانسه که مدت چهارده سال در ایران و عثمانی بود (۱۶۶۴ تا ۱۶۷۸) و اواخر دورهٔ پادشاهی شاه عباس دوم و روزگار شاه سلیمان را مخصوصاً درک کرده است. سن ژزف که عربی می‌دانست و درایران فارسی یادگرفت کتابی فرهنگواره برای آموزش زبان فارسی تألیف کرد به نام Gazophylacium Linguae Persasum برای‌به‌دست‌دادن‌معادلهای‌فارسی‌کلمات لاتینی،ایتالیائی، فرانسوی که‌درسال ۱۶۸۴ به‌چاپ‌رسید. کارباستیانتس‌بلژیکی‌ازین حیث‌باارزش‌است‌که‌از‌کتابی‌کهنه سفرنامه‌ای خواندنی‌پرداخته‌واوضاع واحوال‌ایران‌را ازز‌بان‌سن‌ژزف‌به‌دوروایت(ترجمهٔ متن فارسی و متن اروپائی) نقل‌کرده است. (آقای دکترکریم مجتهدی دربارهٔ همین کتاب مقاله‌ای درمجلهٔ آینده سال ۱۱ نوشته‌اند).

* * *

جوان ایرانشناس دیگر خانمی است به نام پائولا اورساتی P. Orsatti. پژوهشهای او بیشتر در زمینهٔ نسخه‌های خطی، سند شناسی و خط شناسی است. درین سالها این سه مقاله را نشر کرده و جستجوگری است که آیندهٔ روشنی را پیش روی دارد آن هم در رشته‌ای که مطلعان آن در اروپا زیاد نیستند.

اکنون آقای ویتکام W. Witkam در هلند، فرانسیس ریشارد در فرانسه، خانم Y. Porter در فرانسه از برجستگان این رشته‌اند. البته نام آقای پیه مونتسه راکه درین باره مقاله‌های متعدد و تجربهٔ طولانی دارد نباید از یاد برد که استاد همین خانم اورساتی بوده است. باری از نوشته‌های خانم اورساتی آنچه دیدم اینهاست:

ـ لسان‌الشعرا و بیان الفضلا از فرهنگنامه‌ای فارسی هندوستان.

ـ قصهٔ آدم در تفسیر سورآبادی.

* * *

ـ روش و مشکلات شناخت پالئوگرافی نوشته‌های عربی.

دانشمند دیگری‌که سالی‌چند پیش ازین‌او را در ایران دیدم ج. ورچلین (G. Vercellin) است. او در دانشگاه ونیز تدریس تاریخ ایران و افغانستان را بر عهده دارد و اکنون دلبستگی پژوهیش بیشتر به تاریخ معاصر افغانستان است. با او یادکوششهای چنگیز پهلوان درمیان آمد و مشتاقانه خواستار آن شدکه بتواند نوشته‌های پهلوان را بیابد و بخواند. در جلسهٔ کنگره هم مقاله‌اش دربارهٔ هویت ملی و فرهنگی افغانستان بود.

* * *

یکی از جوانان اسلام شناس مارکوسالاتی M. Salati است، عربی دان و عربی خوان است و رسالهٔ محققانه‌ای دربارهٔ چند وقفنامهٔ حلب از آن سالهای ۷۴۶ و ۸۱۰ و ۹۴۰ و ۱۰۵۸ و ۱۰۹۰ و ۱۰۱۷ و ۱۰۸۳ و ۱۰۶۴ را به چاپ و ترجمه رسابیده است. مشخصات آن نقل می‌شودکه اگر صاحب همتی در ایران حواست دربارهٔ موقوفات سرزمینهای عربی شامات بر مشهدکربلا (بنابر ضبط بعضی از وقفنامه‌ها) تحقیق کند بدان دسترسی بیابد.

Documenti, giuridici Aleppini dei Secoli XIV- XVII in Materia di Waqf. Roma. Instituto per L'Oriente C. A. Nallino. 1991. 74p.

* * *

یکی از محققان رشتهٔ عربی که تحصیلات خود را با زبان فارسی آغاز کرد خانم Giovanna Calasso است. اکنون مدرس است و محقق و هنوز هم به زبان فارسی علاقه‌مندی نشان می‌دهد. یادگار روزگاری که بیشتر با فارسی انس داشت تحقیق مفصل او دربارهٔ خاورنامهٔ ابن حسام خوسفی از شعرای بنام دورهٔ تیموری است. رسالهٔ او که چنین نام دارد:

Un' "Epopea Musulmana" di Epoca Timuride: Il "Xāvar- Nāme di Ebn Hosām". Roma

Accademia Nazionale dei Lincei. 1979. (Atti della Accademia Nazionale dei Lincei, Serie VIII , Volume XXIII, Fascicolo 5, pp 383- 539).

درین تحقیق از خاورنامه که یک حماسهٔ دینی ایرانی است یاد و نسخه‌ای که در کتابخانهٔ دیوان هند (لندن) است معرفی و خلاصه‌ای از مضمون سراسر منظومه به ایتالیایی نقل شده و در ضمائم رساله فهرست اشخاص مذکور درمنظومه و معرفی هریک آمده است.

این محقق درکار خود تقریباً همه منابع ایرانی اعم از تواریخ ادبی و فهرستهای نسخه‌های خطی را دیده و به نظم وترتیب اروپائی هرجاکه استفاده‌ای برده نشانی از آن چه دیده داده است.

در ایتالیا خانمها به مطالعات خاوری علاقه‌مندی بسیار دارند و همین کنگره گویای آن است که شیفتگی زنان کم از مردان نیست. با خانمی به نام Maria Vittoria Fontana آشنا شدم که مؤلف پژوهشی ابتکاری دربارهٔ بهرام گور و آزاده است.

La Leggenda di Bahrām Gur e Āzāda. Materiale per la storia di una tipologia figurative dalle origini al XIV secolo. Napoli. 1986 151 p. T 46 Figs.

مطالب این کتاب هنری و تمدنی چنین است: فهرست و معرفی ۵۲ نقش صورت بهرام گور بر روی مهرهای ساسانی و آثار دوران اسلامی از قبیل نقشهای دیواری، ظروف فلزی (ایران و بین‌النهرین، آناطولی)، همراه با ذکر اینکه نقش بهرام در آن شی به چه وضعی تصویر شده است و آن نقش اکنون کجا نگاهداری می‌شود و در چه پژوهشهایی از آن ذکر به میان آمده.

پیوست نخستین این تحقیق به شناساندن مهمترین مجالس مینیاتور نقش بهرام گور دربعضی از نسخه‌های خطی اختصاص دارد. (شاهنامه ـ خمسهٔ نظامی ـ سبعهٔ امیرخسرو ـ منظومه‌های امیرعلی شیرنوائی).

موضوع دومین پیوست نقش بهرام گور در روزگاران صفوی تا پایان عصر قاجار است و تحلیلی از آنچه در منابع ایرانی (فارسی و عربی) هست به آن همراه شده است.

سومین پیوست ترجمهٔ ایتالیائی نوشته‌هایی از ابن قتیبه، ابن فقیه، فردوسی، ثعالبی، مجمل‌التواریخ والقصص، نظامی، یاقوت، زکریای قزوینی، امیرخسرو، دمشقی، دمیری، امیر علیشیر نوائی، ابن ایاس است.

کتاب باکتابشناسی مفصل وعکس چهل و شش نقش بهرام که مؤلف در شرق و غرب یافته پایان می‌گیرد. چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار.

این کتاب در سلسلهٔ انتشارات مؤسسهٔ شرقی دانشگاهی ناپل Instituto Universitario Orientale چاپ شده است.

* * *

تعداد انتشارات این رشته اکنون به سی و دو رسیده است و مناسب می‌بینم نام و مشخصات آنها را که دربارهٔ افغانستان و ایران است نقل کنم:

III M. Schinasi, -Afghanistan at the Begining of the Twentieth Century. 1979.

افغانستان در آغاز قرن بیستم

V J. Bečka. - Sadriddin Ayni, Father of Modern Tajik Culture. 1980.

صدرالدین عینی پدر فرهنگ جدید تاجیک

VII G. Gnoli.- Zoroaster's Time and Homeland. 1980 زمان و سرزمین زردشت.

VIII A. V. Rossi- Iranian Lexical Elements in Brāhui 1979

عناصر لغوی فارسی در لهجهٔ براهویی

IX G. M. D'Erme.- Grammatica del Neopersiano. 1979. دستور زبان فارسی

X G. Gnoli and A.V. Rossi, (eds) - Iranica. 1979.

مجموعهٔ چند مقاله در زمینهٔ مطالعات ایرانی

XVIII A.M. Piemontese. Bibliografia italiana dell' Iran (1462- 1982). 2 vols. 1982.

کتابشناسی ایران در زبان ایتالیائی

XXIV M. V. Fontana پیش ازین معرفی شد

XXXIII C. Salzman and I. G. Galaty (eds). Nomads in a Changing World. 1990.

XXXVI The Journals of Edward Stirling in Persia and Afghanistan 1828-1829. Edited and with an introduction by Jonathan L. Lee. 1991.

این کتاب آخری سفرنامهٔ ادوارد استرلینگ انگلیسی است که تاکنون به چاپ نرسیده بود و نسخهٔ خطی آن در انجمن پادشاهی جغرافیای انگلیس محفوظ بوده است. قسمت ایران به شرح مسافرت از بندر بوشهر به کازرون و سپس شیراز و پس از آن تهران به سبزوار و مشهد و بالامرغاب است. متأسفانه شرح مربوط به سفر شیراز به اصفهان ـ تهران مفقود شده است. نمونهٔ خصوصیت جهان علمی این است که انجمنی در ایتالیا خود را محق می‌داند که با پول مردم ایتالیا کتابی را که به زبان انگلیسی و نوشتهٔ یک عامل انگلیسی و مربوط به ایران است به چاپ برساند.

درین سفر از قدمای دانشمندان ایرانشناس ایتالیائی که می‌شناختم باگ، نیولی، ج. اسکارچیا، روسی، شراتو، ج.م. تجدید دیدار شد. اما در مه و فلیپانی رونکونی را ندیدم. درمه زبانشناس است و برای ایرانیان سرشناس.

فلیپانی رونکونی در کلام و تصوف اسلامی شهرهٔ ایتالیا و آفاق است و هموست که کتاب الام اسمعیلی را چاپ کرده است و تألیفات متعددی دارد. در آغاز جوانی حدود سال ۱۳۳۲ چندی در تهران بود و در دانشگاه تهران درس خواند و با ررياب و من محشور بود. چون ازرریاب و من شنیده بود جمعه‌ها به کوه نوردی می‌رویم اظهار تمایل کرد یکی از جمعه‌ها با ما بیاید. اتفاقاً روزی که قصد آمدن کرد با منوچهر ستوده و مصطفی مقربی و علیقلی جواشیر و احمد اقتداری و جمال شهیدی قصدمان آن بود که عصر پنجشنبه خود را به قهوه‌خانه‌ای نزدیک کردان (در راه قزوین) برسانیم تا صبح زود از آنجا به سوی کوههای اطراف فشند و ولیان برویم. اواسط آذر بود و هوا بسیار سرد. قهوه‌خانه‌ای که ابتدای شب در آنجا بیتوته کردیم کثیف بود و پر از دود و دم جز آن چون شوفرهای کامیونها در دل شب وارد می‌شدند و همهمه می‌کردند خواب بر ما حرام شده بود. در پی چاره جویی نیمه شب از قهوه‌خانه بیرون آمدیم هیچ مفری نبود وچاره‌ای جز این نیافتیم به بالای کامیونی که پر از کاه بود رفتیم و خود را برای حفظ از سرما تاکمر در کاه فرو بردیم وشولاهای خود را بر سر کشیدیم تا مگر کمی به خواب برویم. فلیپانی رونکونی ایتالیایی هم ناچار به همین بیقیدی تن در داد و لابه‌لای بارکاه به جای بارگاه خوابید و یادگاری دلپذیر از سفر در ایران چهل سال پیش با خویش به ایتالیا برد. بعدها هربار که او را چه در ایران، چه در ایتالیا دیدم به یاد این واقعه می‌افتاد و بازگو می‌کرد. این بار هم اگر تجدید دیدار اتفاق افتاده بود قطعاً به تعریف می‌پرداخت و می‌خندید. هرکجا هست خدایا به سلامت دارش. مردی است دانشمند و در مسیحیت صاحب اعتبار.

ایتالیائیها در ایرانشناسی اگر از پیشگامان نبوده‌اند از برجستگان بوده‌اند. در قرن گذشته چند تن ازآنها با اقران خویش گوی همترازی می‌زدند. از آنهاکه من در جوانی خود دیدم انریکو چرولی (البته ایرانشناس تمام عیار نبود ولی در شرقشناسی مقامی والا داشت)، آلفونسو گابریلی، گ. مسینا (محقق زبان پهلوی) ـ اتوره روسی، السندرو بوزانی.

* * *

دنیای علم آگاهی از سابقهٔ ایرانشناسی ایتالیا را مدیون آنجللو م. پیه مونتسه است. اواکنون رایزن فرهنگی ایتالیاست، ولی عمرش را در کارهای دانشگاهی و در رشتهٔ ایرانشناسی گذرانیده و دارای چندین کتاب اساسی و نزدیک به شصت مقالهٔ ممتاز و ابتکاری در آن زمینه است. کارهای عمدهٔ او اینهاست:

ـ شناختن و شناساندن شاهنامهٔ خطی مورخ ۶۱۴ که قرنهایی در کتابخانهٔ دیری بود و اکنون در کتابخانهٔ ملی فلورنس است. این نسخه اکنون از پایه‌های چاپ علمی جلال خالقی مطلق است.
ـ تاریخ ادبیات ایران به زبان ایتالیائی در دو جلد.
ـ فهرست نسخه‌های خطی فارسی که در کتابخانه‌های مختلف ایتالیا نگاه‌داری می‌شود ومعرفی آن در مجلهٔ آینده (شمارهٔ پیش) آمده است.
ـ کتابشناسی ایران درزبان ایتالیایی در دو جلد و قریب به هزار صفحه. درین کتابشناسی نام و مشخصات ۶۸۸۵ کتاب ومقاله آمده است. همین اثر بزرگ گواه کوششهای ایرانشناسی ایتالیاست و طبعاً ما هم سپاسگزار زحمات سالهای دراز پیه مونتسه‌ایم که می‌توانیم به وسیلهٔ کتاب او بر کارهای ایتالیائیها در زمینهٔ تاریخ و ادبیات خودمان دست بیابیم.

از نوشته‌های ابتکاری او که انگیزهٔ من درنگارش مقالهٔ تاریخچهٔ عکاسی ایران شد مقاله‌ای است دربارهٔ نخستین عکسهایی از ایران که توسط یک عکاس ایتالیائی در اوایل اختراع دوربین عکاسی برداشته شده و یک نسخه آلبوم آن عکسها در یکی از گنجینه‌های ایتالیا موجود بوده است و نسخهٔ دیگری از آن آلبوم که به ناصرالدین شاه تقدیم شده بود و دربیوتات سلطنتی ایران نگاه‌داری شده و هست.

سخن از پیه مونتسه ما را به نسخهٔ شاهنامهٔ فردوسی مورخ ۶۱۴ می‌کشد. نسخه‌ای که آوازه‌مند شد. و دو سه تنی هم دربارهٔ آن سخنهای مخالف گفتند و نوشتند. به همین ملاحظه آهنگ آن کردم درین سفر به فلورانس (فیرنزه در زبان ایتالیایی) بروم و نسخه را ببینم و دیده‌های خود را برای دوستداران نقل کنم. به لطف خانم اسکارچیا آمورتی راهی شدم. پیه مونتسه هم برایم سفارشنامه‌ای به کتابخانه نوشته بود که این گنج نامور را نشانم بدهند و تصور نشود که «توریستم». پیه مونتسه زمانی که این نسخه را در کتابخانهٔ فلورانس جست فوراً مقاله‌ای مفصل در معرفی آن نوشت که در مجلهٔ Annali (ناپل) چاپ شد و بخشی کوتاه از آن در مجلهٔ آینده چند سال پیش به چاپ رسید. سبب اینکه پیه مونتسه از بودن این نسخه در فلورانس آگاه شد این بود که او سالها بود در همه کتابخانه‌های ایتالیا در پی یافتن و فهرست کردن نسخه‌های فارسی بود و با کنجکاوی توانست نه تنها این نسخه، بلکه دهها نسخهٔ مهم دیگر را بشناساند. از آن زمره است منطق‌الطیر مصور مورخ ۸۵۷ که از نسخه‌های مصور کم نظیر است و شاید یگانه منطق‌الطیر مصور. همچنین است مجموعه‌ای از قرن هشتم هجری که در آن مقداری از اشعار فارسی امام فخر رازی (به زودی در ناموارهٔ دکتر محمود افشار به چاپ می‌رسد) و شمس‌الدین بیلقانی و شمس‌الدین جورجانی و شهاب اطلسی مندرج است.

* * *

با کاروانی شوق به فلورانس رفتم که شاهنامهٔ مورخ ۶۱۴ را زیارت کنم اما دریغا بخش نسخه‌های خطی شرقی بسته بود. نسخه‌ها را در جعبه‌ها و صندوقها کرده بودند که مخزن را به منظور ایمنی سیم کشی تازه بکنند. گناه بخت من است این گناه دریا نیست.

فریدون توللی

سازِ شگفت!

به عهد زادان هُرمز ورجاوند، تنی چند از مُغَنّیان تُرکْ راهی دارالملکِ عجم شدند.

سلطان را از ورود آن جمع خبر افتاد و تا سماعی تازه در شنود، بزمی به سزا نهادن فرمود و خود به شراب در نشست و کس بطلب ایشان فرستاد.

هنوزشان قدم ورود به درگاه نرسیده بود که «حاجِب» خرگاه سازی شگفت، در کف آنان بنگرید و چون از نام و نوای آن پرسید سالار گروه گفتش:

ـ اینکه توبینی «قانون» است که تُرکان، زخمه بر آن نوازندو غم دل بدان پردازند.

«حاجب» آن ساز بگرفت و بکنجی درنهاد و، ازآن‌پیش‌که همگان را رخصت دخول بخشد، حیرت سالار از دل و می برزدود و گفت:

ـ ای عزیز! هر دف و چنگ و نای که خواهی، به نزد ملک اندر برو فراگوش وی در نواز، جز این «ساز» که نفرت وی، از شنیدن «قانون» نه چنان است که بر تو بخشاید و تحمل آن نماید و همه از آن ترسم که به خروش آن برآشوبد و این «وسیله» بر سر تو فروکوبد و اگر از من شنوی «نغمه» به روش دگران پرداختن و به عطای ملک درساختن، از آن به که جان خود و جمعی بخطا در باختن!

سالار، نکته بپذیرفت و هرگز سخن «قانون» با کس نگفت.

قطعه

«قانون» اگرچه در بر خنیاگران بزم	سازی دگر بگونهٔ طنبور و بربط است
درگوش خواجه گفتن نامش هلاک تست	با نفرتی که حاصل مغز مُخَبَّط است!

تذکار

خرمن آزادگان ملک بسوزد	شعلهٔ آن خشم بردمیده ز کانون
خامه به قتل تو،گر زند عجبی نیست	گوش ستمگر کجا و «نغمهٔ قانون»!

۱۳۵۷

* * *

ماشین تحریر بجای حقوق

گفت: بیگانگی نگر که من و یار چون دو چشم همسایه‌ایم و خانهٔ هم را ندیده‌ایم... بنده سالهاست این کریم اصفهانیان همکار قدیمی گرامی مجلّه آینده را می‌شناسم، یعنی از طریق مطبوعات و نوشته‌ها و کتابهایشان با ایشان آشنا شده‌ام. امّا متاسفانه تاکنون ایشان را ندیده‌ام و ایشان هم خوشبختانه مرا. گهگاهی هم بمناسبت‌هائی با هم تلفنی صحبت کرده‌ایم و صدای شان را از طریق گوشی تلفن شنیده‌ام اما (شنیدن کی بود مانند دیدن؟)

باری چندی پیش که بمناسبتی با هم تلفنی صحبت می‌کردیم بطریق شوخی گفتم:

ـ جناب آقای اصفهانیان، این حق‌التحریر مطالبی که من برای مجله آینده می‌نویسم و چاپ می‌شود چه شد؟

با خنده گفت: رفته بغل دست حق‌التألیف کتابهای ترجمه شده‌ات در شوروی سابق! همینکه چیزی هم دستی بعنوان حق‌الدرج از تو نمی‌گیریم کلاهت را بنداز بالا و اضافه کرد پس آن مجلّدهای طلاکوب (نامواره)های زنده‌یاد دکتر محمود افشار را که برایت برایگان می‌فرستیم چیست؟ به حساب حق‌التحریر نوشته‌های گاه به گاهی‌ات بگذار.

خنده‌ام گرفت، پرسید چرا می‌خندی؟ گفتم به یاد خاطره‌ای افتادم که نقلش خالی از لطف نیست. گفت تعریف کن، گفتم:

بین سالهای ۱۳۴۰ و ۴۱ شمسی در زمان حکومت آقای دکتر علی امینی که بنده در روزنامهٔ کیهان بعنوان خبرنگار و قلم زن این نشریه کار می‌کردم وضع مالی مؤسسه رضایت بخش نبود بطوریکه حقوق کارمندان و کارگران چاپخانه و اعضاء هیئت تحریریه ماه به ماه و شاید هم دو ماه سه ماه عقب می‌افتاد و در نتیجه بمصداق (درخانهٔ مور شبنمی طوفان است) مثل آبی که با لوله آفتابه در سوراخ مورچه بریزند زندگی مادی بیشتری از گنجشگ روزی‌های مؤسسه دستخوش تلاطم و آشفتگی شد.

فی‌المثل حسابداری مؤسسه حقوق فروردین بروبچه‌ها را در خرداد ماه یا مواجب و دستمزد اردیبهشت کارگران را در بیستم و بیست پنجم تیرماه آن سال پرداخت می‌کرد علت‌اش را هم نمی‌دانستم و من یکی، تا امروز هم نفهمیدم. شاید هم ناشی از وضع بد اقتصادی کشور بود که بادش هم به حسابداری مؤسسهٔ کیهان وزیده بود. می‌گفتند وضع بازار و بازاریان هم دست کمی از کیهان و کیهانیان ندارد. والله واعلم.

بهر تقدیر یک روز بعد از مشورت با چند تن از دوستان حقوق عقب افتادهٔ تحریریه، در این زمینه صحبت می‌کردیم و قرار شد که (من غیرمستقیم) جریان را به آقای دکتر مصطفی مصباح زاده حالی کنیم که (رزق حلال تا رسد بنده حرام می‌شوم). نامه که مصلحت نبود دستجمعی بنویسیم و امضاء کنیم و برای دکتر بفرستیم، درجلسات هفتگی هم که برای رسیدگی بوضعیت روزنامه و مطالب درج شدهٔ در آن تشکیل می‌شد صلاح نبود مسئله مالی مطرح شود. به حربهٔ شعر متوسل شدم و بدون اینکه ادعائی در این زمینه داشته باشم دو خط شعر سرهم کردم که تازه مصراع چهارم آن از من نیست. نوشتم:

جناب آقای دکتر مصطفی مصباح زاده!

بیستم برج است گاهی هم زیاران یادکن
ده حقوق‌مـا،طلبکـاران مـا را شـادکن
اینکه رسمش نیست دایم کار، امّا پول هیچ
(یا بکش، یادانه ده، یا ازقفس آزادکـن)!

... مثل اینکه حربه کارگر افتاد، چون دیدم بعد از یکهفته بهریک از ما حقوق عقب افتاده‌ها یکی یک ماشین تحریر (اوپتیما) که از نظر اندازه کمی بزرگتر از همین نامواره‌های طلاکوب مرحمتی مجلهٔ آینده بود به جای حقوق آن ماه به ما دادند. مثل سربازان سیلاخوری قشون ناصرالدین شاه که بجای جیره

و مواجب آخر برج، آجر قزاقی تحویل می‌گرفتند. بعضی‌ها ماشین تحریرها را فروختند و آنهائی هم که احتیاج به پول نداشتند نگاهداشتند. حالا این همه ماشین تحریر از کجا آمده بود نمی‌دانم، شاید صاحبان کالا که آگهی به روزنامه داده بودند بجای پول نقد این ماشین تحریرها را به حسابداری مؤسسه داده بودند. باز هم نمی‌دانم چون می‌گفتند وضع تجّار و آگهی دهندگان هم خراب است.

آقای اصفهانیان پشت تلفن خنده‌اش گرفت و گفت: حالا هم همین کار را بکن!

گفتم: دلم نمی‌آید کتابی راکه بعنوان هدیه و یادگار، محله آینده برایم فرستاده مثل ماشین تحریر اوپتیما، بفروشم‌اش و حق‌التحریری هم نخواستم (مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان) چون برای نوشتن سوژه‌ای نداشتم و مستمسک و دست‌آویزی لازم داشتم این مسئله را عنوان کردم که بتوانم از این طریق عشق اللهی به جنابعالی و دوست محترم آقای ایرج افشار و خوانندگان محترم مجلهٔ آینده برسانم وگرنه می‌دانم که مجلهٔ آینده پول بده نیست و بقول دوست مشترکمان جناب استاد دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریسی (ببخشید، پاریزی) فقط دست بگیر دارد. حالا خوبست آقای دکتر باستانی پاریزی فردا مدعی بشود که این ضرب‌المثل متعلق به کرمان و ملک طلق کرمانیان است!

خسرو شاهانی

لقب فروشی

در دورهٔ قاجار لقب گیری و لقب فروشی از وسایل تشخص طلبی و کسب مداخل بودو این کار لغو در اواخر آن دوره به رسوائی کشیده شد، تا اینکه در سال ۱۳۰۴ قانون لغو القاب از مجلس گذشت.

آقای محمد خرمشاهی که از فکاهی پردازان است و سالها در روزنامهٔ توفیق و پس از آن در دیگر جراید فکاهی آثارش طبع شده به تازگی دیوان خود را به چاپ رسانیده است.

قطعهٔ زیر راکه به یاد لقب دادنهای دورهٔ قاجار سروده است برای آنکه نمونه‌ای از طبع ظریف او درین مجله درج شده باشد ازگل آقا نقل می‌شود.

(آینده)

صبا ز جانب این بنده «احقرالدوله»! — ببر پیام به آقای «اکثرالدوله»!
بگو حقوق سه ماه مرا بگیر و بده — که این زمان شده‌ام سخت «پنچرالدوله»!
بگو: مگر شده‌ام بنده «ریشخندالملک» — که کرده‌ای تو مرا عین «مسترالدوله»!
اگر زدست تو هم هیچ کار ساخته نیست — برم شکایت خود را به «مخبرالدوله»!
دلم گرفت از این «لوطی الممالک» ها — اگرچه خود شده‌ام بنده «عنترالدوله»!
شنیده‌ام که حاجی اکبر سماور ساز — شده به امر اتابک «سماورالدوله»!
دو سال خدمت دربار بوده مش صفدر — گرفته نام ز دربار «صفدرالدوله»!
کسی که رفته مکرر به نزد صدراعظم — مقام او شده حاجی «مکررالدوله»!
لبوفروش، لبو چون فروخته به وزیر — بیا ببین شده اکنون «چغندرالدوله»!
میان کوچهٔ ما هم حسین کفتر باز — به امر دولتیان گشته «کفترالدوله»!
زنی که گشته ملقب به «مادةالاشراف» — رواست شوهر او هم شود «نرالدوله»!
زن وزیر، طلا تا خرید از زرگر — طلا فروش بدل شد به «زرگرالدوله»!
کشیده صورت یک شاهزاده، صورتگر — از این جهت شده او هم «مصورالدوله»!

همانکه نزد فلان شاهزاده کنگر خورد — به روزگار لقب یافت «کنگرالدوله»!

فلان که «بیشترالسلطنه» شده است چرا — لقب به بنده ندادند «کمترالدوله»!

غرض خری بکشد بار یک مقامی اگر — لقب دهند بر آن خر همه «خرالدوله»!

خطّ فارسی

پنجاه سال بیش است که تصرفات گزاف‌پردازها درخط فارسی برای برجسته ساختن و چشمگیر کردن آگهیها و تابلوهای دکانها و نام روزنامه‌ها موجب شده است که آرام آرام خط فارسی به شکلی درآید که نمی‌توان آن را به آسانی خواند. این تصرفات درین سالها بیش از هروقت دیده می‌شود. درحالی خط خوش فارسی گسترش خوب و زیادی پیدا کرده است و خوشنویسان زیادی به عرصه آمده‌اند و استادانی هستند که دود چراغ می‌خورند. اما...

برای آنکه سخنی به گزاف گفته نشده باشد، چهار نام روزنامه‌ای را که اخیراً به خط‌های من درآوردی نوشته‌اند و در «کارنامهٔ مطبوعات» (نیمهٔ دی ۱۳۷۱) یعنی نشریهٔ مطبوعات کشور به چاپ رسیده است برای اطلاع انجمن خوشنویسان ایران به چاپ می‌رسانیم.
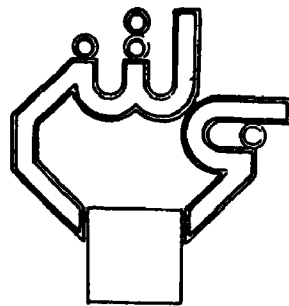
اوقات فراغت ـ راه و ترابری ـ بولتن (شهرداری) ـ گزارش هفته

دستکرد /کشت ورز

آقای دکتر خسرو خسروی درشمارهٔ ۱۳ بخش یادداشتهای مقاله‌شان، «ده در شاهنامه» (آذر-اسفند ۱۳۷۰)، به مناسبت واژهٔ دستکرد که در «کارنامهٔ اردشیر بابکان» آمده نام و کار بنده را در برابر علامت سؤال قرار داده بودند. صادق هدایت در ترجمهٔ خود از واژهٔ دستکرد «ورز» بکار برده بودند و بنده «کشت ورز». ظاهراً آقای دکتر خسروی تصور کرده‌اند که کشت ورز منحصراً به معنی کشاورز و زارع است. احتمال می‌دهم ایشان به «واژه نامک» عبدالحسین نوشین دسترسی داشته‌اند که در آنجا، ذیل واژهٔ کشت ورز، فقط معنی برزگر و کشاورز داده شده و نسبت به معانی دیگر این واژه ساکت است. در صفحهٔ ۶۵ «تاریخنامهٔ طبری» (گردانیدهٔ منسوب به بلعمی) می‌خوانیم: «و به طایف اندر پالیزهای بسیار است و کشت ورزهای بسیار و آب روان و خرمی و به خوشی چون سغد سمرقند». بی‌مهری آقای دکتر خسروی به صاحب این قلم نمی‌بایست به موضوع کارشان که شاهنامه بود سرایت می‌کرد؛ چون اگر، دست کم، به لغتنامهٔ دهخدا مراجعه می‌کردند، در جزو معانی سه گانهٔ کشت ورز، به این بیت از شاهنامه برمی‌خوردند: خداوند این کشت و ورز و گله / به من شاه چین کرد این ده یله / که شاهد معنی محل کشت یا کشت، محل زراعت، زراعتگاه، محقل، و کشتزار آمده است.

قاسم هاشمی نژاد

چهار شاهکار شعر فارسی امروز

در شماره‌های ۵-۸ و ۹-۱۲ (مرداد-آبان و آذر-اسفند سال شانزدهم آینده) اثری که زادهٔ طبع و تخیّل دکتر حسین خطیبی است به نام «فردوسی»، و نیز اثری که تراویده دوق دکتر ابوالفضل قاضی است به نام «شعر پارسی» درکنار دو اثر دیگر از خطیبی که در شماره‌های پیشین در ستایش زبان فارسی و تاریخ بیهقی درآمده‌اند، مصادیق بارز و دقیق این مثال هستند که: «زمین از حجّت خالی نمی‌ماند»، والحق که از حیطهٔ پندار و حوزهٔ باور بیرون هستند.

این چکامه‌ها بیشک درکنار دو شعر دیگر از دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی به نام «مرغ طوفان»[1] و «زبان پارسی»[2] در شمار بهترین آثار نظم تاریخ معاصر جای خواهند گرفت. چراکه واجد همهٔ شرایط صوری وماهوی شعر تاریخی و ماندنی بشمار می‌آیند. بر شعر شناسان و ناقدان است که در این باب به

داوری نشینند تا این شش اثر کلاسیک را که در قالب بُحور عروضی آفریده شده‌اند محک زنند، لیکن به عنوان یکی از عُشّاق پایبند شعرِ دری که سالها در ساحلِ این اقیانوس لبی تر کرده، به ضرس قاطع توان گفت که در طی سالیان اخیر اشعاری تا این درجه از عُذوبت، عمق و استحکام، پس از قصاید بهار شکاندار واپسین شعر پارسی سُراغ نمی‌توان گرفت. البته خانلری با آن «عقاب» تیزچنگ و بلندپرواز و توللی با آن چامه‌های لطیف را نمی‌توان از قلم انداخت. این چهار اثر نه تنها از مضامین بکر برخوردارند، بلکه سلاست، واژگان زنده و سره را با دانش و پختگی فکری، اطلاعات تاریخی و زبان شناختی همراه کرده و تشبیهات و استعارات نغز و دماغ پرور را بر آنها چاشنی زده‌اند.

* * *

دکتر قاضی را از هنگام تحصیل در دانشکدهٔ حقوق در سنوات ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ می‌شناختم که علوم سیاسی تدریس می‌کرد، لیکن چون حقوق قضائی می‌خواندم سعادت درک محضرش دست نداد، و تنها خاطرهٔ آن قامت رشید و ترجمهٔ کتاب علم سیاست اثر موریس دوورژه که وی از فرانسه به نیکی ترجمه کرده بود به یاد مانده است. بیشک قاضی پس از زنده یاد دکتر حمید عنایت فاضل‌ترین استاد علوم سیاسی شناخته می‌شد. اما چه کسی تصوّر می‌کرد که وی چنین قریحه و قدرتی در سُرایش نیز داشته باشد.

خطیبی را نیز از اوان دانشجوئی و هنگام کارآموزی در کتابخانهٔ روابط عمومی سازمان شیر و خورشید سرخ دیده بودم. وی معاونت مجلس شوریٰ و تدریس در فوق لیسانس دانشکدهٔ ادبیات را نیز یدک می‌کشید. حیف از اینهمه ذوق و خلاقیّت که در آن مجلس مهر لاستیکی و آن سازمانِ مُهمَل هبا و هدر شد، و ایکاش او نیز چون خانلری بیشتر وقت وعمر را در خدمات فرهنگی و ادبی صرف می‌کرد. چراکه آنچه از او نیکو و پُردوام خواهد ماند، همان دراساتِ دانشکدهٔ ادبیات و آثار ادبی اوست. اشعاری که شعله‌های سرکش عشق به میهن و فرهنگ ایران از آنها زبانه می‌کشد و تأثیری شگرف برخواننده می‌گذرد. تو که چنین گلهای جاویدی توانستی پرورد، چسان سالها در راهروهای سازمان شیر و خورشید و دهلیزهای مجلس به کار گِلت گرفته بودند؟ اینک وقت آنست که خوشه‌های پُربارت بردهند. اگر این ابیات را با اشعار شاهنامه مقایسه کنیم، جسارتی به فردوسی نشده، بلکه خطیبی را بحق برکشیده‌ایم.

از راه دور غربت به این سرایندگان خلاّق جز ایثار درود و عرض ارادت، حوالتی برای پیشکش نمی‌یابم. چشمهٔ فیاض شعرتان سیّال و پربار باد.

حسن شایگان (امریکا)

یادداشتها

۱. «مرغ طوفان»، ضمیمهٔ مجلّهٔ راهنمای کتاب، خرداد ۱۳۴۸.
۲. «شعرپارسی»، *آینده*، سال نهم، شمارهٔ ۱، فروردین ۱۳۶۲.

* * *

عَطر یا عِطر؟

در آخرین شمارهٔ آینده، در ص ۷۲۳ آمده است که: «عِطر بوی عَطر ندارد.» به یادم آمد که در پائیز ۱۳۴۷، دکتر محمدحسین علی آبادی، وزیر مشاور دکتر مصدّق در اُمور پارلمانی که در دانشکدهٔ حقوق به ما حقوق اساسی درس می‌داد، در این باب که غلط مُصطلح بهتر از صحیح نامُصطلح است، می‌فرمود: «من از کسی که به جای عَطر بگوید عِطر، بوی بد می‌شنوم.»!

حسن شایگان

نظرعلی خان سردار اکرم

مجلهٔ آینده با مطالب متنوع و آموزندهٔ آن در این ده دور افتاده برایم ارزش حیاتی دارد. خداوند شما را در کارهای باارزش علمی و مطبوعاتی مانند سایر فامیل شریف و دانشمند افشار موفق بدارد. یک جلد کتاب رجال عصر مشروطیت که باکوشش جنابعالی بچاپ رسیده و خیلی مختصر است خریداری و مطالعه کردم. انشاءالله در جلد بعدی مفصل‌تر سران مشروطه با انگیزه‌ها و وابستگی هریک دور از هرگونه تعصب و جانبداری سعی خواهید فرمود برای روشن شدن هرچه بیشتر اذهان عمومی بچاپ برسد. خیلی خیلی علاقمندم از تألیفات خودتان و یا آنهائیکه باکوشش شما به چاپ می‌رسد که بطور قطع دور از هرگونه مداهنه و یا اعمال غرض است برایم بفرستید. امید است مخلص را در اینمورد فراموش نفرمایید. اشتباه جزئی در صفحهٔ ۲۷۶ مجلهٔ شماره ۶ـ۸ مربوط به نظر علی خان که مرحوم شده است رئیس ایل سگوند مشاهده شد لزوماً بعرض می‌رساند نظرعلی خان سردار اکرم حکومت طرهان و مرکز حکومتی یا والی گری ایشان کوهدشت بوده که آنموقع عمله نامیده می‌شد و در حال حاضر شهر است. نظرعلی خان سردار اکرم اهل طرهان و همان شخصیتی است که مرحوم میرزا یحیی دولت‌آبادی در جلد سوم حیات یحیی و محمود محمود در جلد هشتم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس و مرحوم حاج عزالممالک اردلان در مهاجرت به لرستان نام این مرد وطن پرست را مشروح تربه نیکی ذکر نموده‌اند و چون مردم دار و مخالف با شرارت و ظلم و تجاوز به خاک لرستان بوده لذا به پیروی از پدرانش همواره درگیریهائی با والی پشت‌کوه و بعضی از بختیاریها و امثال: امیر مفخم شورینی و فرزندانش که از ایل قره‌گوزلو بوده‌اند داشته است. اللهمراد شاعر لرستانی که خود در جنگ با متجاوزین جزء سپاهیان سردار اکرم بوده درکتابی که به چاپ رسیده و در حدود ۳۲۵ صفحه است بطور مشروح شکست اردوی متجاوزین و فتح سردار اکرم و متوسل شدن آنها به مرحوم آقا ربیعا پدر مرحوم معین‌السلطنه که دائی یکی از زنهای سردار اکرم بوده و از مردان خوش نام و متعهد خرم‌آباد بوده‌اند و عفو آنها پس از پرداخت حکم غرامت جنگی و فرار شبانه با اشعاری جالب بیان داشته است. در هرحال مقصود از مزاحمت بیان واقعیتی بود که انشاءالله مورد توجه قرار خواهد گرفت.

محمدحسین غضنفری

سرنوشت کتابخانهٔ نفیس مولوی محمد شفیع در لاهور

پرفسور مولوی محمد شفیع استاد فقید دانشگاه پنجاب، لاهور و مصحح تذکرهٔ میخانه عبدالنبی قزوینی و مطلع سعدبن عبدالرزاق سمرقندی، کتابخانه‌ای نفیس مشتمل بر نسخ خطی عربی و فارسی داشت که دکتر محمدبشیر حسین استاد فقید دانشگاه پنجاب لاهور فهرست آن را تألیف ومنتشر کرده است. مولوی محمد شفیع در ۱۹۶۳ م درگذشت و پسر او مرحوم احمد ربانی نه تنهاکتابخانهٔ پدرش را زنده نگهداشت بلکه آثار و مقالات شفیع را نیز تدوین و منتشر کرد. پس از وفات احمد ربانی، بازماندگان او نتوانستند از کتابخانه محافظت نمایند و دلالان نسخه‌های خطی میدان را خالی دیده، با ترغیب مالی، نسخه‌های نفیس کتابخانه را بستدند و اکنون چند سالی است که کتابخانهٔ مولوی پراکنده شده و نسخه‌ها به اینجا و آنجا فروخته شد. این همه داد و ستد به اصطلاح زبان انگلیسی درست «زیربینی» دانشگاه پنجاب ـ که پرفسور محمد شفیع حق عظیمی برگردن آن دارد ـ انجام شد و دانشگاه پیش قدمی نکرد که نسخه‌ها را از چنگال دلالان نجات بدهد.

عارف نوشاهی ـ پاکستان

معماری مدارس

معماری بیشتر مدرسه‌های جدید به ویژه در شهرهای کوچک و روستاها، ساده و بی‌بهره از هنر و خوش آیندی است. مستطیلی است که آنرا به خانه‌هایی یک اندازه تقسیم کرده‌اند و پس از پوشاندن سقف و نصب در و پنجره و گذاشتن میز و چیدن نیمکت (اغلب بدون پشتی)، شاگردان را می‌نشانند و درس می‌آموزانند.

جز مدارس طلّاب علوم دینی که از معماری استادانه وکاشی کاری چشم نواز و فضا و حیاطی فرح بخش و شوق انگیز برخوردار است و نیز برخی از دانشگاهها، متأسفانه ساختمان اغلب دبستان‌ها و دبیرستانها ساده و سخت شادی کُش است.

پنجاه سال پیش در چند شهر ایران دبیرستانهایی ساخته‌اند که معماری ویژهٔ آموزشگاه در آنها بکار رفته بود. دبیرستان ساری یکی از آنها بود. این بنا را اندکی بیرون شهر و چندین متر دورتر از خیابان اصلی ساخته بودند تا در سالهای آینده گسترش شهر و پهن شدن خیابان آسیبی به پیکرهٔ آن نرساند.

بلندی دیوار حیاط پهناور آن کمتر از دو متر بود. ستون استوانه‌ای میان دیوارها را دو خط افقی و آجری ـ سیمانی بهم پیوند می‌داد. درِ بزرگ ورودی درست وسط دیوار شمالی و روبروی درِ اصلی ساختمان باز می‌شد و آهنی و مشبّک بود. حیاط پس از تقسیم بندی هندسی و اختصاص بخشهایی به باغچه با سنگهایی ریز و سفید فرش شده بود و سره و علف کوتاه میان سنگها زیبایی ویژه‌ای داشت. تماشای فوارهٔ بلند دو حوض هشت پهلو و همانندِ وسط باغچه‌ها شاگردان را سرگرم و شاد می‌ساخت.

افزون بر سبزه و گل، درختان نارنج و کاج و سروِ دبیرستان هم طراوتی به محیط بخشیده بود. در ضلع غربی زیر درخت کهن چنار، گل خانه با سقف شیشه‌ای جلوهٔ خاص خود را داشت. حیاط پشت ساختمان پهناور بود. بچه‌ها با راهنمایی معلّمان کشاورزی در باغچه‌ها سبزی می‌کاشتند و نیز در هوای گرم اردی‌بهشت و خرداد زیر سایهٔ درختان روی چمن می‌لمیدند و درس می‌خواندند.

نهری بزرگ و سیمانی به پهنای نزدیک به دو متر زمین ورزش را از ساختمان دبیرستان جدا می‌کرد. این نهر در بیشتر ماهها پرآب بود و دو پل منحنی و پهن روی آن حیاط را به زمین ورزش ارتباط می‌داد.

زمین ورزش پهناور و پوشیده از چمن بود. شاگردان دو سه کلاس می‌توانستند در یک زمان آنجا ورزش و بازی کنند. چون فاصلهٔ ساختمان از ورزشگاه زیاد بود هیاهوی بچه‌های ورزشکار به اتاقهای درس نمی‌رسید و مخّل یادگیری نبود.

ساختمان، روی کرسی دیواری به بلندی نزدیک به دو متر قرار داشت و آجری بود. میان آجرها را با سلیقه‌ای خوش بندکشی کرده بودند.

کف ساختمان تخته‌ای وزیر آن خالی بود. دامهٔ دیوار کرسی ساختمان روزنه‌هایی وجود داشت که هوا را به جریان می‌انداخت و نمی‌گذاشت رطوبت چوبها را بپوشاند.

در و پنجره‌ها مستطیل ولی بالای آنها از دو سوی، هلالی بود. سطح پنجره‌ها را به صورت مربع‌هایی کوچک و یک اندازه درآورده و شیشه گذاشته بودند.

حدود سی‌متر بعد از درِ ورودی، سکویی پهن و بزرگ بود که از سه سوی پلّه داشت. روزهای آفتابی بچّه‌ها برابر این سکّو صف می‌بستند و پیام رئیس و دیگر مسئولان را می‌شنیدند. انتهای سکو دری پهن و بلند بود. این در به درون راهرو باز می‌شد.

بالای دیوار گچ‌بری شدهٔ روبرو، چکامه‌ای به مَطلَع زیر، روی کاشی آبی رنگ نوشته و نصب شده بود.

شادباش‌ای شهرساری‌کز فروغ علم ودانش　　　بینمت چشم وچراغ کشور مازندرانی

دو اتاق مدیر و معاون و نیز کتابخانه و اتاق دفتر داران سوی حیاط شمالی و بقیهٔ اتاقها و [illegible]

آزمایشگاه سمت جنوبی ساختمان واقع شده بود. تالار نمایش جمعیت انبوهی را در خود می‌گنجاند. سکوی صحنه و اتاق کنار و درهای کوچک و بزرگ آن ویژهٔ بازیهای نمایشی بود.

از این تالار گروههای دیگر شهر هم برای سخنرانی وانجام مراسم خود استفاده می‌کردند. سقف کلّی ساختمان بیش از سه متر و اتاقها بزرگ و پرگنجایش و بسیار روشن بود. غیر از پلّه سه سویهٔ ورودی دو طرف راهرو هم پلّه‌هایی همانند آن داشت که درواقع برای خروج بود.

دستشویی هشت دهگانهٔ دبیرستان با آب لوله‌کشی و تمیز در شرق ساختمان قرار داشت و بسیار تمیز بود.

سازندگان نخستین با پیش اندیشی درست دبیرستانی ساخته بودند که توانست بیش از بیست و پنج سال با وجود افزایش جمعیت، شهر را از ساختن دبیرستان پسرانهٔ دیگر بی‌نیاز کند.

نخستین مدیر آن شادروان مهدی پرتوی آملی مؤلف کتاب ارزشمند «ریشه‌های امثال و حکم» سال ۱۳۱۵-۱۳۱۶ شمسی و آخرین رئیس آنجا سخنور توانا مرحوم مهدی سلیمی (۱۳۵۲-۱۳۵۳) بودند.

بر روی هم دلگشایی و خرّمی آن آموزشگاه چنان بود که بچه‌ها میل نداشتند آنجا را ترک کنند. حتی روزهای تعطیل بی‌اجازهٔ سرایدار از دیوار کوتاه پا به درون می‌گذاشتند و ساعتها بازی می‌کردند یا درس می‌خواندند. همین جاذبه دردسری برای سرایدار فراهم می‌آورد و می‌دیدیم کم کسانی بودند که سرایداری آنجا را می‌پذیرفتند.

سرانجام آن ساختمان فرهنگی در ۱۳۵۳ ش در آتش سوخت.

احمد داداشی (ساری)

آینده

ساختمانهایی که برای دبیرستانها قدیماً ساخته می‌شد (فردوسی، نظامی، خاقانی، سعدی) در تهران و سایر شهرها (از جمله ایرانشهر یزد) همه معماری ایرانی و اصیل داشت و مرحوم علی‌اصغر حکمت بود که در این خدمت صرف وقت می‌کرد. یادش به خیر باد. البته امروزه با محدود بودن بودجهٔ آموزش و پرورش و ازدیاد جمعیت و ضرورت مدارس مختلف دشواری‌ها متنوع و بسیارست بیشتر از گذشته. ولی بهرحال نکته‌ای که آقای داداشی بدان توجه داده‌اند درخور تأمل است و ادارهٔ مهندسی وزارت آموزش و پرورش حقاً باید دستورالعملهایی درین باره داشته باشد.

نام رودی درگلشن مراد

از مطالعهٔ کتاب گلشن مراد بسیار استفاده کردم و لذت بردم، اما در سطر ۱۷ صفحهٔ ۲۵۰ به اشتباهی برخوردم و آن کلمهٔ «بهرود» است.

میان خرم آباد و بروجرد رودی یا جایی به این نام وجود ندارد، بلکه منطقه‌ای هست بنام «هرّو» Horroo و از هر راهی که از بروجرد به خرم‌آباد برویم ـ چه درگذشته و چه حال ـ باید از هرّو عبور کنیم. تقریباً در نیمهٔ راه قرار گرفته و در آن محدوده از لحاظ هوا سردترین است.

بنده لر و اهل همان منطقه هستم و مسیر حرکت شهریار زند راهمان مسیری می‌دانم که قبلاً تیمورلنگ و شاه عباس کبیر در تعقیب شاهوردی خان پیموده‌اند. البته تیمورلنگ در تعقیب اتابک عزالدین بود که از بروجرد به خرم‌آباد عقب نشینی کرد. بهر تقدیر هرّو درست است نه بهرود.

اسماعیل احمدپور بیرانوند

دیوان حافظ به خط حافظ

اخیراً در روزنامهٔ اطلاعات شمارهٔ ۱۹۵۱۳ مورخهٔ ۸/ ۱۰ / ۷۰ یعنی دو روز قبل در صفحهٔ ۷ در گزارش خبرنگاری که همراه با وزیر محترم امور خارجه از مسکو و شش جمهوری تازه مستقل، بازدید کرده مطلبی در مورد دیوان حافظ نوشته شده است که بسیار مهمّ و قابل رسیدگی بیشتری است. گزارشگر نوشته است «در بازدید از آکادمی علوم ازبکستان رئیس آکادمی اظهار داشته است به تازگی کتابی از علیشیر نوائی به خط وی که در ایران نگهداری می‌شده به دست ما رسید، و ما هم متقابلاً یک نسخهٔ بی‌نظیر دیوان حافظ را که به خط خود اوست تقدیم دوستان ایرانی کرده‌ایم.»

مسعود فروزش

آینده

از این قبیل اخبار همیشه در جراید منتشر می‌شود و نمی‌توان درست دانست.

خودکشی داور

هنگام مطالعهٔ شرح مختصر مربوط به کتاب: داور و عدلیه از جناب آقای دکتر باقر عاقلی (در صفحات ۲۴۳، ۲۴۲ شماره‌های ۱ـ۴ سال هفدهم مجله گرامی آینده) این احساس به ارادتمند دست داد که ظاهراً به کتاب: اللهیار صالح، جلد اول، زندگی‌نامه از طرف جامعهٔ کتابخوان و دوستداران مسائل تاریخی عنایت کافی مبذول نشده است. بهرحال می‌خواستم این نکته را تذکر داده باشم که شادروان اللهیار صالح در چند مورد مخصوصاً پیرامون خودکشی داور صحبت کرده و من خوب بیاد دارم که شرح مربوط به این ماجرا و اقوال مختلف را با چه دقت و وسواسی بیان می‌فرمود و سعی می‌کرد نکته‌ای را ناگفته نگذارد و خیال می‌کنم توضیحات آنمرحوم لااقل در اینمورد یکی از کامل‌ترین مطالب در آن زمینه (تا امروز) است و علاقه‌مندان نمی‌توانند قسمتی از سرگذشت مرحوم داور را در صفحات ۷۸ ببعد کتاب اللهیار صالح مطالعه فرموده و آنرا در کنار دیگر گفته‌ها و نوشته‌ها قرار دهند تا احتمالاً زوایای قضیه بیشتر روشن گردد. استحضار دارید که مرحوم صالح قولی را هم که خودکشی داور و مسائل مهمتر را مرتبط با شرکت سابق نفت و لغو قرارداد نفت با آمریکائیان می‌نماید، بیان نموده است.

خسرو سعیدی

نسخهٔ شاهنامهٔ فردوسی

در بخش «معرفی کتابهای تازه» شمارهٔ ۵ـ۸ سال ۱۷، مرداد ـ آبان ۱۳۷۰، ص ۶۱۰ـ۶۱۱، از شاهنامهٔ فردوسی چاپ عکسی از روی نسخهٔ کتابخانهٔ ملی فلورانس مورّخ ۶۱۴ هـ.ق یاد شده است. در این معرفی اشاره‌ای رفته است که «... محمد روشن در درستی تاریخ کتابت نسخه تردید کرده و مقاله‌ای نوشته است...» و پس از اندکی در عبارتی آمده است: «... البته از روی این چاپ معمولی و حتی از روی عکس نسخه نمی‌توان به دست خوردگی یا نخوردگی نسخه پی برد. آنچه هست این است که ترتیبات* قدیمی و شیوهٔ کتابت نسخه دلالت بر قدمت دارد و نکات ابراز شده برای مخدوش بودن آن کفایت

---

* غلط چاپی بوده و تربیبات درست است (آینده).

ندارد تا این که نسخه از اعتبار بیفتد...»

نکتهٔ شگفتی‌آور در عبارت پایانی این معرفی، تلقی خاصی است که از اعتبار یا عدم اعتبار نسخه ابراز گردیده است.

چنانکه من در معرفی نسخهٔ شاهنامهٔ فردوسی محفوظ درکتابخانهٔ فلورانس، در «یادگارنامهٔ استاد شادروان دکتر غلامحسین یوسفی» (ماهنامهٔ کلک، شمارهٔ ۸، آبان ۱۳۶۹، صص: ۸-۱۷۴ ـ و نیز روزنامهٔ اطلاعات، مورخ ۹/ دی ماه ۱۳۶۹) از مشهودات خود نوشته‌ام، سخنی از روی حدس و گمان و فرض نبود که جای چون و چرا و تردید باشد!

در فهرستی که کتابخانهٔ‌ملی فلورانس در ۱۹۸۹ منتشر ساخته است و نخستین نسخهٔ معرفی شده، همین نسخهٔ شاهنامهٔ فردوسی است که عکس صفحهٔ آغاز و صفحهٔ پایان به صورت رنگی و نفیس آمده، بوضوح تمام بخش تراشیدگی و بازنویسی پیدا است.

ـ وچه بسا آقای ایرج افشار آن را دیده باشند.

با این همه کوشش آقای پروفسور پیه مونتسه در تعرفهٔ نسخهٔ فلورانس برای ما ایرانیان و همهٔ شاهنامه شناسان مشکور و مأجور است و گواه آن نسخهای چاپ شدهٔ انتقادی چون چاپ کامل انتقادی آقای دکتر خالقی مطلق داستان سیاوش و داستان رستم و سهراب و داستان فرود است که با مقابله و بررسی نسخهٔ فلورانس عرضه گردیده است؛ و بحث در این مقوله هرگز نمی‌باید و نمی‌تواند از اجر و ارج تعرفهٔ آقای پروفسور پیه مونتسه بکاهد. زیرا عبارت پایانی صفحهٔ آخر همین نسخه که خبر از مطالعهٔ آن از سوی واقف نسخه که گویای تاریخ «اربع و ثلثین و سبعمائه» است می‌دهد به گونه‌ای نشان از کهنگی نسخه می‌دهد.

البته نگریستن به مقالهٔ عالمانهٔ آقای مهدی قریب در نشریهٔ «فرهنگ» (شمارهٔ هفتم. پائیز ۱۳۶۹) نیز خبر از چندی و چونی محتوایی نسخهٔ یاد شده می‌دهد؛ افزون بر آن که قول دانشمندی کتاب شناس و بصیر در باب تاریخ نسخه شنیدنی است. ایشان بر آن‌اند که دستبرد زنندهٔ تاریخ نسخه با قید «روز سه‌شنبه سیم ماه مبارک محرم سال ششصد و چهارده». با ظرافتی درخور، خود را بری‌الذّمه ساخته است و محرم حرام را «مبارک» ساخته است! سخن فقط در تاریخ نسخه است و مقدمهٔ آن، و دیگر هیچ!

محمد روشن

آینده

برای تشخیص تصرف و تراشیدگی در رقم و تاریخ نسخه‌ها دیدن عکس هرچند واضح و روشن و رنگی باشد کافی نیست. در عبارت آقای محمد روشن آنجاکه‌به‌قول‌دانشمندکتابشناس‌وبصیر استناد فرموده‌اند مشخص نمی‌شود منظور کیست.

* * *

لغزشهای چاپی

ص ۲۸۱ بیت ۱۱ یاد آنکه چو می‌خواند ازین «تیره‌صحایف». وی اضافه چاپ شده است.

ص ۲۸۲ سطر سوم «متوالی» «متولی» چاپ شده است.

ص ۲۸۶ سطر اول «می‌خورد» اشتباه و «نمی‌خورد» درست است.

ص ۲۸۸ بیت «پلنگ خشمگینی دید این آهوی صحراگرد» که «خشمگین» چاپ شده است.

ص ۲۹۱ بیت دوّم مصرع دوم «و اینک ز مهر دیده خبر می‌دهد سحر» که «و اینکه» چاپ شده است.

ص ۲۹۱ قطعهٔ آخر صفحه بیت دوّم مصرع دوم: «زیر اوجی بی‌نظیر و بم حضیضی بی‌عدیل» که

«بم» «هم» چاپ شده است.

ص ۲۹۲ بیت پنج مصراع دوم «حدا» «جدا» چاپ شده است.

ص ۲۹۴ بیت اول مصراع اول وزامرو خلق عالم و آدم چیست که به جای «وزامرو» «و از آنرو» چاپ شده است.

عزت‌الله فولادوند

بیت اخوان ثالث دربارهٔ شهریار

در صفحهٔ ۲۹۶ / سال ۱۷ از دوبیتی که اخوان ثالث دربارهٔ شهریار سروده بود یاد شده و قرار بود عین خط اخوان به چاپ برسد ولی آن ورقه گم شده بود. اینک که پیدا شده است به چاپ می‌رسد:

شهریارا، تو همان دلبر دلدار عزیزی
نازنینا، تو همان پاک‌ترین پیر جوانی
ای برای تو بمیرم، که تو ترتیب کرهٔ عشقی
ای بلای تو به جانم، که تو جانی و جهانی

در هشتم امرداد ۱۳۶۷، در تهران
شهریار عزیز را از تبریز آورده در بیمارستان مهر
(خیابان زرتشت نزدیک میدان) بستری کرده‌اند، دخترم ~~ترانه~~ لاله خانم
(زن دکتر حمید منتظری ادیب) به من خبر داد، با دسته گلی به دیدارش رفتم
و این دوبیت
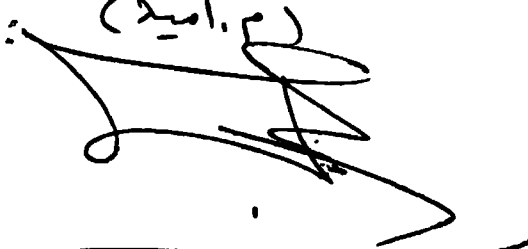
مهدی اخوان ثالث
(م. امید)

روزنامهٔ سفر گیلان ناصرالدین شاه

آقای محمد باقری که روزنامهٔ سفر گیلان را بدقت خوانده‌اند نکاتی چند راکه به نظرشان رسیده است در طی نامه‌ای باینجانب تذکر داده‌اند که بسیار مفید به نظر رسید. ایشان می‌نویسند:

«اخیراً کتاب «روزنامهٔ سفر گیلان» را خواندم و لذت بردم و بهره جستم. ضمناً نکته‌ای در آن بنظرم رسید که خواستم با شما مطرح کنم. ضمن خواندن متن متوجه شدم که نویسندهٔ سفرنامه نیمچه طبع آزمایی کرده و ذوقی به خرج داده و بعضی جمله‌ها را بصورت مصرع آهنگداری درآورده است مثلاً: شب آمد پیش و بیرون شام خوردیم (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) همهٔ پیشخدمتان بودند (فعلاتن مفاعلن فعلات) صبح امروز که برخاستم از بستر خواب (فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات) این موارد در صفحهٔ ۵۸ است.

در صفحهٔ ۵۶ هم مواردی از این دست وجود دارد: کس نگیرد مرال و قرقاول (فاعلاتن مفاعلن فعلات) بدان طریق که می‌برد گفتی آدم را (مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات).

در حول و حوش این صفحات به موارد متعددی از این قبیل برخوردم و فکر می‌کنم حالت تصنعی عبارات و آشفتگی ساختمان بعضی جمله‌ها که در پانویس صفحهٔ ۵۶ به آن اشاره فرموده‌اید ناشی از این امر است، مثال دیگری از صفحهٔ ۵۲: بیچاره درون خارها می‌رفت ـ هرچند که خوب زیر وبالا می‌گشت ـ از خار بد تمشک شد زخم تنش (این جمله‌های متوالی گاهی در بحرهای یکسان و گاه هر مصرعی در بحر متفاوتی است) در صفحهٔ ۵۱: زمین پرگل، هوا خوش، آسمان ابر، در صفحهٔ ۵۷: پس از شام مردانه گردید منزل.

در صفحهٔ ۹۸ آمده: باقی قرا در ترکی به معنی سینه سیاه است. در ترکی باقر (باغر) و نه باقی به معنی سینه است.

مطلب دیگر اینکه کلمه «قوبر ناطور» در صفحهٔ ۳۱ با «گوبرنیا» (روسی) و گوبرنت (یونانی) همریشه است و کلمهٔ «سیبرنتیک» هم در زبانهای اروپائی از همین ریشه گرفته شده و کلمهٔ «قوبرنات» را به معنی فرمانده در یک باباتی (دو بیتی ترکی) که حالا به خاطر ندارم شنیده‌ام.

در پایان باید عرض کنم اینجانب روی سفرنامه‌ای ار سلیمان مهندس به نام «راپورت گردش در کوهستانات مابین قزوین و گیلان» کار کرده‌ام که در گیلان نامه (جلد دوم) چاپ شده است. ای کاش قبل از آن کتاب روزنامهٔ سفر گیلان را خوانده بودم و از بعضی نکات و اشارات جغرافیایی آن استفاده می‌کردم».

منوچهر ستوده

کهکشان شعر

آهنگ رودخانه آمد به گوشم تا به خانه
دارد خنک نسیمی شیرین به جان پیامی
رؤیای کوکب طبع، گل کرد همچو خورشید
درکهکشان شعرم الماس می‌درخشد
ازمن مپرس معنی، می‌نوشم ازکلامش
با ژاله‌ها بشوئیم اندوه برگ دل را
این شعر واین غزل را با یاد او سرودم
صالح نصیب ما شد تا ازمقام قربش

نرم ولطیف وشرجی، بنشست روی شانه
در بالهای ذهنم پرواز شد بهانه
همچون نهال عشقت زد بردلم جوانه
هم راه شیری است و همراه پر فسانه
آب حیات دائم همچون می مغانه
تا رنج وغم زدائیم با اشکِ دانه دانه
زیراکه ارغنونش سازی است خوش ترانه
چنگی زنیم و بوسیم آن دلبر یگانه

صالح افشار تویسرکانی

دکتر بهرام فره‌وشی

۱۳۰۶ـ اول خرداد ۱۳۷۱

فرزند علی محمد فره‌وشی ملقب به مترجم همایون بود. زمانی که پدرش در اورمیه رئیس معارف بود زاده شد. دورهٔ دانشسرای مقدماتی را در اصفهان گذرانید و پس از آن به تحصیل در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران پرداخت. شاگرد لایق و علاقه‌مند ابراهیم پورداود بود و به ترغیب پورداود به فرانسه رفت و از دانشگاه پاریس درجهٔ دکتری در رشتهٔ زبانها و فرهنگ ایران باستان گرفت. آنجا شاگرد پر دومناش وامیل بنونیست بود ومکتب آن استادان برجسته را پیروی می‌کرد.

پس از بازگشت به ایران به دانشیاری در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران پذیرفته شد و جانشین مرحوم استاد پورداود بود.

بهرام فره‌وشی از آغاز جوانی به کتاب و چاپ علاقه‌مندی داشت تا آنجا که چندی در چاپخانهٔ آتشکده خودش به حروف چینی کتاب می‌پرداخت و به مرحوم پورداوددر کار چاپ و تصحیح اجزاء اوستا یاری عاشقانه می‌داد.

پس از آن چندی در بنگاه ترجمه و نشر کتاب با یارشاطر همکاری داشت. در دوره‌ای که در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد پنج شش سال رئیس ادارهٔ انتشارات و چاپخانهٔ آنجا بود.

فره‌وشی از آثار پورداود بخش دوم گاتها (۱۳۳۶)، یسنا (۱۳۴۰) و ویسپرد (۱۳۴۳) را منتشر کرد.

کار تحقیقی مشخص او «فرهنگ پهلوی به فارسی» است که براساس متون پهلوی تهیه کرده است (۱۳۴۶) و در دنبال آن «فرهنگ فارسی به پهلوی» را در انتشارات انجمن آثار ملی به چاپ رسانید (۱۳۵۲).

مجموعهٔ مقالات تحقیقی او به نام «ایرانویج» (بیست و نه مقاله) در سال ۱۳۶۵ منتشر شده است.

از کارهای ارزشمند دیگر او اهتمامی است که در چاپ منقح کتاب «ایران ـ کلده و شوش» نوشتهٔ مادام دیولافوا به ترجمهٔ مرحوم پدرش انجام داده و در سلسله انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است. (۱۳۶۵).

بهرام فره‌وشی دوستدار مآثر و مظاهر ایران باستان بود و به همین مناسبت چندی برنامهٔ «فرهنگ ایران زمین» را در رادیو تلویزیون اداره می‌کرد (حدود بیست سال پیش).

آخرین بار دربهار ۱۳۷۰ او را در خانهٔ ارباب جمشید سروش سروشیان دیدم. به دعوت آقای

سروشیان آمده بود که راهی برای ترجمهٔ کتاب سه جلدی مری بویس «تاریخ زردشت» بیابیم. از هر دری سخنی می‌رفت، ولی فره‌وشی دیگر آن دانای پرهیجانی نبود که او را در سن نزدیک به سی سالگی در خانهٔ پورداود می‌دیدم و سراسر جوش وخروش بود. این آخرین بار تکیده بود. بیماریهای جانکاه تنش و جانش را فرسوده بود. اما باز هم چون سخن از فرهنگ ایران باستان می‌رفت چشمانش می‌گفت که می‌خواهد همه نیروی خود را در راه ایران به کار گیرد، و آرش‌وار درین راه زندگی را پایان دهد.

بهرام فره‌وشی با نامی برجسته و خدماتی ارزشمند از میان ما رخت به سرای دیگر کشید و به مینوی جاودانی پیوست. روانش شاد باد.

ایرج افشار

دکتر محمود حسابی

(تهران ۱۲۸۱ ـ ژنو ۱۲ شهریور ۱۳۷۱)

خاندانش از مردم تفرش بوده‌اند و او در تهران زاده شد و چون خانواده‌اش به هنگام نوجوانی او به شامات رفتند او در بیروت به تحصیل پرداخت و از دانشگاه امریکایی به اخذ لیسانس ادبیات موفق شد. بعد در دانشکده‌های مهندسی بیروت و دانشگاه امریکایی همانجا به تحصیل علوم ریاضی و فیزیکی پرداخت. پس از آنجا به فرانسه رفت و در ۱۳۰۵ درجهٔ دکتری فیزیک را از دانشگاه پاریس گرفت. در بازگشت به ایران تدریس در دانشگاه پرداخت و به مقام استادی رسید.

دکتر حسابی مانند غالب استادان دانشگاه پس از شهریور ۱۳۲۰ به امور سیاسی و مملکتی دلبستگی پیدا کرد. مدت کوتاهی در دولت دکتر مصدق وزیر فرهنگ شد و چندی هم مقام ساتوری داشت. عضویت فرهنگستان را هم یافته بود.

دکتر حسابی به زبان و ادبیات و به فارسی نویسی سره علاقه‌مندی داشت. کتابچهٔ «نامهای ایرانی» (چاپ اول ۱۳۲۹) نمونهٔ اطلاعات او در زمینهٔ زبان است. از نوشته‌های او در فیزیک چند رساله و کتاب چاپ شده است.

آن مرحوم می‌گفت علت اینکه ما خود را حسابی نامیده‌ایم به مناسبت آن است که نیای چهارصد سالهٔ ما شاعری بوده است متخلص به حسابی و نسخهٔ خطی دیوان او را که در کتابخانهٔ ملی پاریس محفوظ است به دست آورده‌ام و از من خواست کسی را که توانایی و صلاحیت تصحیح آن متن را داشته باشد به او بشناسانم و چون مرحوم دکتر حسین محبوبی اردکانی پذیرفت این کار را انجام دهد مرحوم حسابی شادشد. و دیوان مذکور که یادگاری است از ادب دوستی او به اهتمام مرحوم محبوبی اردکانی به چاپ رسید (تهران، ۱۳۵۴).

•

جهانگیر سرتیپ‌پور

(رشت ۱۲۸۲ـ ۱۳۷۱)

شادروان جهانگیر سرتیپ‌پور در جوانی به نهضت جنگل پیوست. در سال ۱۳۰۱ شمسی بمنظور تعلیم و ترویج هنر تآتر و اعتلاء فرهنگ گیلان جمعیت ادبی و هنری «آزاد ایران» را تشکیل داد و نمایشنامه‌های اخلاقی و تاریخی تحت عنوان: عاقبت وخیم ـ کاوه آهنگر ـ انتقام ـ آخرین روز بابل ـ اُپرت فردوسی را نوشت و با جمعی از هنرمندان گیلانی در رشت و تهران بروی صحنه آورد و درآمد نمایشنامه‌های مذکور را بمصرف خرید زمین ناصریه جهت تأسیس بیمارستان پورسینای فعلی رشت و احداث ساختمان زایشگاه رشت نمود. سرتیپ‌پور مبارزات سیاسی و مجاهدات میهنی و ضدّ اجنبی خود

را از مکتب مجاهد نستوه میرزا کوچک جنگلی آغاز نمود و در تاریخ هفتاد سالهٔ اخیر میهن خود نقش مؤثری داشته است.
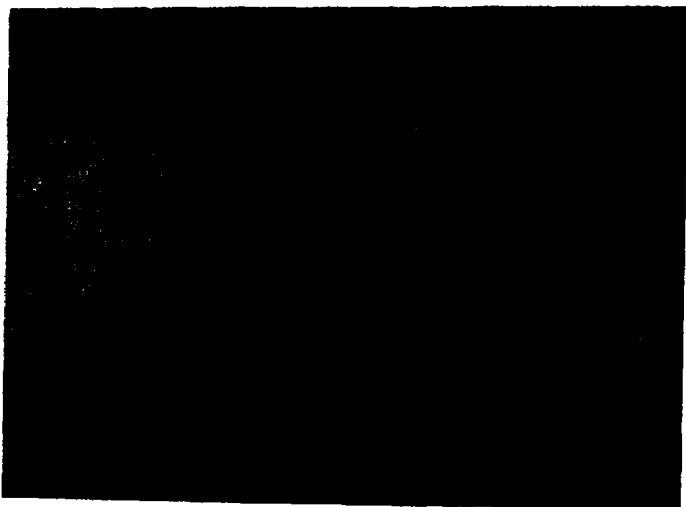
وی هنگام اشغال آذربایجان وسیلهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان نهضت مقاومت گیلان را تشکیل داد و موجبات اتحاد عشایر گیلان و شاهسون را فراهم نمود و موقعی که ارتش فرقهٔ دموکرات به طرف طوالش پیش آمدند، قوای نهضت مقاومت گیلان با حملات مسلحانه و دلیرانهٔ خود ایادی و عوامل بیگانه را از زادگان خود بیرون راندند.

این پیرمرد سیاست در هنگام طرح لایحهٔ ننگین کاپیتولاسیون توسط دولت حسنعلی منصور، سیمای قهرمانانهٔ خود را آشکار ساخت و با آن به مخالفت صریح و شجاعانه کرد و از پشت تریبون مجلس شورای ملی فریاد کشید «این لایحه مخالف عزّت و شرف و اقتدار ملت ایران است. تصویب این لایحه ستم به ملت است، ملّت ستم نکشید که خود دچار آن خواهید شد».

آثاری که از او بچاپ رسیده عبارتند از:

۱ـ مجموعهٔ ترانه‌های گیلکی سام (اوخان)

۲ـ نشانیهائی از گذشتهٔ دور گیلان و مازندران

۳ـ ویژه گیهای دستوری زبان گیلکی

۴ـ نامها و نامدارها.

کتابهای دیگری از وی بجای مانده که هنوز چاپ نشده عبارتند از: ریشه یابی زبان گیلکی ـ آداب و رسوم گیلان ـ باریهای سنتی گیلان ـ و دفتر خاطراتش که متضمن تاریخ هفتاد سالهٔ گیلان و ایران می‌باشد که امید می‌رود تنها فرزندش دست به چاپ این آثار ارزشمند اقدام نماید.

جهانگیر سرتیپ‌پور در حیات پربار خود علاوه بر روشن کردن زوایای تاریک تاریخ ایران، خدمات عمرانی و اجتماعی بسیاری شهر زادگاه خود کرد: ازجمله با یاری و همکاری همشهریان خیّر و نیکوکار رشت در ایجاد بیمارستان پورسینا و زایشگاه رشت سهم مؤثری داشته است.

جهانگیر سرتیپ‌پور در تاریخ هفتم آذرماه سال ۱۳۷۱ در تهران به رحمت ایزدی پیوست و وصیت کرد او را در زادگاهش رشت به خاک بسپارند. دوستان وفادارش او را در جوار مرقد میرزا کوچک خان جنگلی و در کنار سایر دوستان هم سنگرش مثل مرحومان میرزا شکراللهخان کیهان و ابراهیم فخرائی دفن کردند.

مهدی آستانه‌ای

سید حسن

سیدحسن استاد بازنشستهٔ زبان فارسی دانشگاه پتنه (هندوستان) که از نویسندگان نامور در زبان اردو بود در ۱۸ دسامبر ۱۹۸۸ به سن ۷۷ سالگی درگذشت. او از همکاران دیرین انجمن ایران (برم ایران) تأسیس شده توسط محمد اسحق بود و چندین سال هم از اعضای مکاتبه‌ای مجلهٔ آن انجمن به نام Indo- Iranica بود. سیدحسن متولد شیخ پوره (از ناحیهٔ بهار) بود. از آغاز کار مدرس زبان فارسی در کالج ملی بهار شد و سپس به استادی این زبان در دانشگاه پتنه رسید و مدتی رئیس بخش فارسی بود.

ازپژوهشهای او آنچه مهمترست دربارهٔ حافظ است. رسالهٔ منفردی هم دربارهٔ عبدالله هروی نوشته است. در سال ۱۹۷۵ به دریافت جایزهٔ رئیس جمهوری هند برای تحقیقاتش در زبان فارسی مفتخر شد.

سید حسن عسکری

سید حسن عسکری متولد ۱۹۰۱ در ۲۹ نوامبر ۱۹۹۰ در پتنه درگذشت. او از سال ۱۹۲۷ مدرس تاریخ در کالج پتنه بود و میان سالهای ۱۹۳۴ تا ۱۹۵۰ دانشیاری تاریخ و سپس استادی این رشته را برعهده داشت وبازنشسته شد، سپس میان سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۴ به تدریس همان رشته در دانشگاه پتنه مشغول بود. جزین نزدیک به سی سال یکی از اعضای مجمع اسناد تاریخی هند و همچنین عضو مادام‌العمری کنگرهٔ تاریخ هند و نیز شورای کتابخانهٔ خدابخش بود.

سید حسن عسکری با انجمن ایران و مجلهٔ ایند و ایرانیکا همکاری داشت وچند سخنرانی در انجمن مذکور کرد. ازجمله درموضوع تصوف در بهار و بعضی مطالب غلط در تاریخ هند مأخوذ از منابع فارسی.

از میان آثار او این چند تا را برمی‌شماریم: ترجمهٔ سیرت فیروزشاهی ـ شاهنامهٔ منور کلام ـ اقبال نامه (مجهول المؤلف) که همه مرتبط با تاریخ هندوستان است.

پیشاهنگ

چوآفتاب اگر زادهٔ خراسان بود — همه وجودش گرمی فرای ایران بود
بزرگمردی، از دودمان فردوسی — شکوهمندی، همتای پور دستان بود
رونده‌ای به جمال و جلال، پرچمدار — یگانه‌ای به تمام و کمال انسان بود
توانگری همه دارائیش امید تلاش — معلمی همه ایثار عشق وایمان بود
به هرکجا هدفی پاک بود «پیشاهنگ» — به هرکجا عملی نیک، مرد میدان بود
به صحنهٔ قدم از رهروان راهگشا — به پهنهٔ قلم از نقش آفرینان بود
پدر، مربّی، رهبر، رفیق، مشفق دوست — چه گوهری که جُدائی از او نه آسان بود
چراغ بود فرا راه من، نه تنها من — که صد هزار چون من طفل آن دبستان بود
همه محبت وخدمت، همه فضیلت وعشق — به گونه گونه هنر یکه تاز دوران بود
به یک کلام «بنائی» چنانکه حافظ گفت — همان رفیق شفیق درست پیمان بود

بمناسبت نخستین سالگرد درگذشت زنده یاد استاد دکتر حسین بنائی

شاگردش: فریدون مشیری
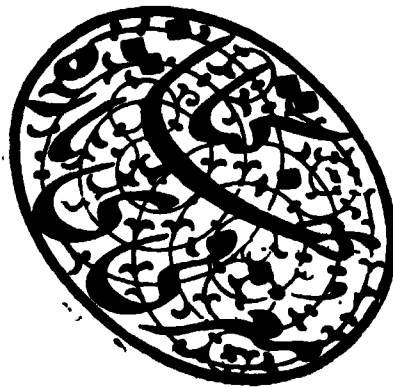
اسپیده باز

سیری در احوال و اشعار بابا طاهر عریانی از حسن دانشفر. تهران ناشر مؤلف و انتشارات اقبال. ۱۳۷۱. وزیری. ۲٦۰ صفحه (۵۳۰۰ ریال).

حسن دانشفر از ادبا و خوشنویسان همدان سالی چند پیش ازین رباعیات خیام را همراه تحقیقی به عنوان مقدمه به خط خوش خویش منتشر کرد و مرحوم مجتبی مینوی بر آن مجموعه یادداشتی نوشت که حکایت از ارزش ذوق دانشفر داشت و با همان یادداشت منتشر شد.

اینک آقای دانشفر چنان کاری را با همان اسلوب دربارهٔ رباعیات باباطاهر انجام داده است. دانشفر در آوردن سرگذشت بابا اهم آگاهیهایی را که دربارهٔ او در متون قدیم و در پژوهشهای معاصران هست به دیدهٔ سنجش و قلم تحقیق و زبان نقد درین کتاب آورده و ترانه‌ها واشعاری را که از باباطاهرست یا بدو منسوب، بر همان اساس مختار در خیام یا بهره‌بری از نسخه‌های قدیم و منابع قویم، یکایک را به رشتهٔ تحقیق در آورده و سرانجام شصت و پنج رباعی و یک قطعه‌ای را که ازو دانسته به خط خوش قطعه‌وار نگاشته و خوانندگان را به داشتن مجموعه‌ای سرشار از ذوق و دقت نظر بهره‌ور ساخته است.

اسطورهٔ زندگی زردشت

از ژاله آموزگار و احمد تفضلی. بابل. کتابسرای بابل. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۱۱ ص.

بهترین و استوارترین گزیده‌ای است که در زبان فارسی دربارهٔ زرتشت نشر شده است. مؤلفان از متخصصان مسلم‌اند و مندرجات کتاب مطالبی است به همان میزان و اعتباری که برای خوانندگان غیر متخصص ضرورت دارد با این عناوین:

- شخصیت تاریخی زردشت.
- معرفی منابع.
- چکیده‌ای از زندگانی اساطیری زردشت.
- روایات پهلوی - و جرکرد دینی - زراتشت نامه - ملل و نحل).

ایران در اشغال متفقین

مجموعهٔ اسناد و مدارک ۱۳۱۸ - ۱۳۲۱ به‌کوشش صفاءالدین تبرائیان. تهران. مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا. ۱۳۷۱. وزیری. ۷۱۵ ص.

متن پانصد و هفتاد سند از اسناد وزارت کشور (سری الف) موجود در سازمان اسناد ملی ایران و کتاب ورار

پایندگی، و چند کتاب دیگرست که تنظیم و نشر و کاری ارزشمند برای مورخان انجام شده است. بسیاری از مندرجات اسناد تارگی دارد و اطلاعات ممتاری را در اختیار مورخ میگذارد که تاکنون در دسترس نبود.

بحث در مابعد الطبیعه

نوشتهٔ ژان وال. ترجمهٔ یحیی مهدوی و همکاران. تهران. انتشارات خوارزمی. ۱۳۷۰. رقعی. ۹۹۶ ص.

این کتاب معتبر از زبان فرانسه ترجمه شده است. مؤلف از سال ۱۹۳۶ به بعد استاد دانشگاه پاریس بوده و در سال ۱۹۶۰ به ریاست انجمن فرانسوی فلسفه رسیده است. فهرست نوشته‌های او گواه است که بر جریانهای متنوع فلسفه در دوره‌های مختلف از قدیم تا جدید و معاصر احاطه دارد.

کتاب در یازده بحث و هر بحث در چند فصل است: صیرورت ـ در جستجوی استمرار (جوهر ـ ذات ـ وجود) ـ باقی مانده‌ها (عرض ـ نسبت ـ معنی) ـ استیلا بر بقیه (کمیت یا مقدار ـ فضا ـ تصورماده ـ زمان ـ کمیتهای اشتدادی) ـ تبیین صیرورت و بقایا (قدر و اندازه ـ علیت) ـ حضور کیفیت (نسبت میان کمیت و کیفیت ـ فضا ـ عدد ـ زمان ـ مادهٔ کیفی) ـ از اشیاء تا اشخاص (عالم محسوس ـ اشیاء ـ جانداران ـ تن ـ عالم اشخاص) ـ جانهای گشوده به روی انسان، حلول و تعالی ـ قلمروهای گشوده برای انسان ـ جهتهای تعالی (تصور نفس ـ تصور خدا) ـ اندراج در حلول (طبیعت ـ جهان ـ واقعیت ـ سرنوشت و قدر) ـ نظم و جدال (تصور نظم ـ صدفه و احتمال دیالکتیک ـ عقل و ماسوای عقل).

کتاب با فهرست اعلام ـ فهرست کتابها ـ فهرست گونه‌ای از بعضی از لغات و اصطلاحات و ترکیبها و عبارات ـ یادداشتهایی چند دربارهٔ چند اصطلاح پایان می‌گیرد.

همکاران مترجم آقایان دکتر محمد آشنا (بحث اختیار) ـ دکتر محمد خوانساری (بحث تصور خدا) ـ دکتر علی‌محمد کاردان (بحث‌های از اشیاء تا اشخاص و تصور نفس) ـ دکتر کریم مجتهدی (بحث علیت)اند.

استاد عالیقدر آقای دکتر یحیی مهدوی مأذون بوده‌اند که نوشته‌ها را از حیث سیاق کلام همواخت و از حیث اصطلاحات یکدست کنند. بیگمان نشر این کتاب تأثیری اساسی در ترجمه‌های فلسفی‌ای خواهد داشت که در آینده مترجمان از زبانهای خارجی به فارسی انجام خواهند داد. تجربهٔ سالهای دراز دکتر مهدوی در ترجمهٔ متون فلسفی پشتوانهٔ اعتبار کتاب حاضرست.

پژوهشهایی در شاهنامه

از جهانگیر کوورجی کویاجی. گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه. اصفهان. نشر زنده رود. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۴۸ ص.

کویاجی از پارسیان دانشمند هندوستان و از اعضای انجمن شرقی «کاما» (بمبئی) تألیفاتی چند دارد که یکی از آنها به نام Studies in Shāhnāmeh در بمبئی منتشر شد و ترجمهٔ درستی از آن به گزارش و ویرایش فاضل شیفتهٔ شاهنامه آقای جلیل دوستخواه اینک انتشار یافته است.

مباحث مورد تحقیق و توجیه کویاجی اینهاست: یزدان شناخت و فلسفه در شاهنامهٔ فردوسی ـ افسانهٔ جام مقدس و همانندهای ایرانی و هندی آن ـ میرگرد کیخسرو و شهریار ـ اندیشه‌های ایرانی ـ اپیزود اسفندیار ـ زامیاد یشت و حماسهٔ ایران (کیش آریائیان).

آقای دوستخواه پیش ازین کتاب دیگری از کویاجی به نام «آیینها و افسانه‌های ایران و چین باستان» ترجمه کرد. بنابرین مؤلف در میان محققان فرهنگ ایران باستان از راه زبان فارسی هم شناخته شده است.

مترجم نوشته است «تردیدی ندارد که شیوهٔ کار مؤلف از دیدگاه روش شناختی خالی ازاشکال نیست و با معیارهای امروزی پژوهش درخور انتقادی جانانه است، اما شبهه‌ای هم نباید داشت که ترجمهٔ این گونه نوشته‌های تحقیقی برای ایرانیان ضرورت دارد تا دانسته شود که محققان دیگر چه گفته و نوشته‌اند. جزیی بسیاری از مطالب کهنه برای ما تازگی دارد زیرا ما معمولاً در تحقیقات اساطیری مطابق زمانه پیش نرفته‌ایم و آگاهی نداریم.

دوستخواه بر هر فصل و بخش یادداشتهایی توضیحی و تتمیمی افزوده است و به حق یکی از کسانی است که

امروز در زمینهٔ شاهنامه شناسی آنچه می‌نویسد خواندنی و دقت کردنی است.

تاریخ جهانگشای نادری

نسخهٔ خطی مصور متعلق به ۱۱۷۱ هـ.ق. با مقدمهٔ عبدالعلی ادیب برومند.
تهران. انتشارات سروش و انتشارات نگار. ۱۳۷۰. رحلی بزرگ. ۱۶+۴۲۹ ص.

چاپ عکس ممتازی است از نسخهٔ ممتاز و نفیس جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی. این نسخه از لحاظ چهارده مینیاتورش که به اصطلاح آقای ادیب برومند «ایرانی ساری» است و ایشان واحد اهمیت هنری است، و ظاهراً به همین ملاحظه است که کتاب بر روی کاغذ اعلای برقی و با ظرافت هنری به چاپ رسیده. در مورد هریک از مجلسها تفصیلی فنی گفته و بیننده را با کیفیت کار آشنا ساخته است.

کاش با این هزینهٔ بسیار که برای کتاب شده است چند صفحه‌ای هم به فهرست اعلام آن اختصاص داده شده بود. درست است که محققان و مورخان در ارجاعات خود به نسخهٔ چاپ آقای انوار اعتنا خواهند داشت، ولی بر فایدهٔ این چاپ اعلی و نفیس چیزی افزودنی بود. توفیق همیشگی آقای ادیب برومند را درین گونه خدمات هنری و تاریخی خواستاریم.

تحفة‌الغرائب از مؤلفی گمنام

به تصحیح جلال متینی. تهران. انتشارات معین. ۱۳۷۱. وزیری. ۹۶+۴۲۸ ص.

متنی است در زمینهٔ عجائب و غرائب عالم که نام مؤلف آن در نسخه‌های موجود مذکور نیست مگر در یک نسخه که نام محمد بن ایوب الحاسب [طبری عالم مشهور قرن چهارم] در آن هست و آقای دکتر متینی با دقت نظر واستناد به مندرجات کتاب و شواهد و قرائن به این نتیجه رسیده است که کتاب تألیف اوست و به این مناسبت از قدیمترین متون علمی فارسی در شمار می‌آید. مطالب از نظر جغرافیایی تاریخی و مردمشناسی و اعتقادی و تجربه‌های عملی همانندیهای بسیار دارد با آنچه در قرن بعد در نزهت نامهٔ علائی، فرخ نامهٔ جمالی، بیان الصناعات حبش تفلیسی مندرج است.

مصحح دانشمند متن را براساس سه نسخه و ملاحظه‌ای کوتاه در نسخهٔ تاشکند (که نتوانسته‌اند عکسش را به دست آورند) به چاپ رسانیده و نسخه بدلها را در پایان آورده است.

فهرستهای کتاب نمونه‌ای است از دقت نظر و روش علمی مصحح.

خاطرات نصرالله انتظام

به کوشش محمدرضا عباسی و بهروز طیرانی. تهران. سازمان اسناد ملی ایران.
۱۳۷۱. رقعی. ۲۳۰ ص (۱۴۵۰ ریال).

نصرالله انتظام که از رجال وزارت امور خارجه و از وزرای ایران در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ در شمار است در دوره‌ای از بیکاری خود یادداشتهایی دربارهٔ وقایع شهریور و سرگذشتهایی از مستوفی‌الممالک، تیمورتاش، داور و محمدعلی فروغی نوشت که با گذشت روزگار و پیشامد حوادث در اختیار سازمان اسناد ملی ایران درآمده و به چاپ رسانیده شده است.

انتظام درین نوشته متانت اخلاقی و ژرف بینی خود را در قضاوت نسبت به اشخاص و احتیاط و تعادل را در بیان جریانها و وقایع سیاسی از خویش نشان داده است.

بی‌تردید این مجموعه یکی از بهترین نوشته‌های خاطراتی معاصران است.

خاندان شیبانی (کاشانی) (۱۳۰۶-۱۳۶۹)
تألیف رحمت‌الله شیبانی. به اهتمام فرامرز طالبی. تهران. نشر سپهر. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۹۳ ص و چند عکس.

علی محمدخان مجیرالدولهٔ شیبانی ادیب و روزنامه‌نگار رساله‌ای به نام تاریخ شیبانی (شرح حال طایفهٔ شیبانی) نوشت که در سال ۱۳۲۱ شمسی به اهتمام نظام‌الدین مجیر شیبانی به چاپ رسید.
پس از آن رحمت‌الله شیبانی (درگذشتهٔ ۱۳۷۰) درصدد می‌شود که صورت مکملی تهیه کند و اعقاب و اخلاف را تا زمانی که در حیات بود برساند. این کار بزرگ را آغاز می‌کند و شجره‌نامه‌ای درست کرده است که «مشجره» نیست و «شرح حالی» است با آوردن شرح حال مختصر هرکس. در سه شاخه است.
آقای فرامرز طالبی به خواستهٔ فرزندان مرحوم رحمت‌الله خان کتاب را به چاپ می‌سپارد و فهرستهای بسیار خوب بر آن می‌افزاید که با شرح حال مفصلتری از سیزده فرد از آن خاندان که شاعر و هنرمند بوده‌اند همراه شده است.
خوشبختانه شجره‌نویسی در چند خاندان انجام شده است و بعضی هم (مقدم ـ غفاری ـ سمیعی) به چاپ رسیده ولی باید خواست که شجره‌های خاندانهایی چون مستوفی، شقاقی، صدری اصفهان، قوام وجز اینها هم به چاپ برسد. تاریخ نیازمند به آنهاست.

دستور زبان فارسی
کتاب حروف اضافه و ربط به‌کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر. چاپ دوم. تهران. انتشارات سعدی. ۱۳۶۷+۳ وزیری. ۵۴۳ ص.

درین کتاب دقیق تخصصی تعریف و تقسیم و شرح اصطلاحات و معانی و کاربرد حروف اضافه و ربط با به دست دادن شواهد بسیار شعری و نثری از متون قدیم مطرح شده است.

دیوان حکیم نزاری قهستانی
به‌کوشش مظاهر مصفا. جلد اول. تهران. انتشارات علمی. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۲۰۹ ص.

نزاری قهستانی شاعر اسمعیلی مذهب قرن هفتم و هشتم هجری است. دیوانش نخستین بارست که چاپ می‌شود. البته دکتر علیرضا مجتهدزاده استاد پیشین دانشگاه مشهد متن را براساس دو سه نسخه به هنگام تحصیل دورهٔ دکتری تصحیح کرده بود ولی موفق به چاپ آن نشد.
اخیراً پزشک ادب شناس و ایراندوست و کریم الطبع آقای دکتر محمود رفیعی بانی نفقه‌ای برای چاپ دیوان شد و دکتر مظاهر مصفا توانست کلیات اشعار شاعر را به آراستگی براساس ده نسخه که نه نسخه خطی است و یکی هم متن ماشین شدهٔ آقای دکتر مجتهدزاده است به چاپ برساند.
مصفا بدین چاپ مقدمه‌ای دارد که چهارصد و پنجاه صفحه را دربرگرفته است.
از تازگیهایی که مصفا در تصحیح متن اختیار کرده عنوان دادن به غزلهاست. (درین مجلد ۷۸۸ غزل چاپ شده است). البته در نسخه‌های قدیم دیوانها برای قصاید و قطعات عناوینی نوشته می‌شد، ولی غزل هیچگاه عنوان نداشت و معمولاً با «وله ایضاً» و نظایر آن میانشان فاصله داده می‌شد. عنوان‌گذاری غزل از مستحدثات است و شاعران امروز محق‌اند و می‌توانند به غزل خود نامی بدهند، ولی نام دادن به غزل قدما معلوم نیست کاملاً توافق و تطابق داشته باشد با اندیشهٔ شاعر. در چاپ تحقیقی ضرورتی هم ندارد.
دوست فاضل ما در رسم خط هم ذوقی خاص دارد که گاه همسان است با روش کاتبان قدیم و گاه متضاد با آن. شمه‌ای دلچسب و خواندنی درین باره نوشته است که درصفحات ۴۴۵ تا ۴۴۷ چاپ شده است و ما آن را در بخش عقاید و آراء مجله به چاپ خواهیم رسانید.
توفیق دکتر مصفا و دکتر رفیعی را در اتمام این کار بزرگ، دشوار و اساسی و ماندگار خواستاریم.

دائرةالمعارف الاسلامیة الکبری

المجلد الاول (آب ـ آیین عالمشاهی). باشراف کاظم الموسوی البجنوردی. طهران. ۱۲۳۷۰. ش. ۷۲۵ ص. (۱۰۰۰۰ ص).

ترجمهٔ جلد اول دائرةالمعارف بزرگ اسلامی است که معرفی آن پیش ازین در مجلهٔ آینده شده است. طبعاً انتشار آن به زبان عربی از زمرهٔ کارهای ارزشمندی است که برای معرفی فرهنگ ایران در کشورهای عربی زبان به انجام می‌رسد و باید همت بلند انجام دهندگان این خدمت را ستود.

دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. جلد چهارم (ابن سینا ـ ابن میسر). تهران. ۱۳۷۰. رحلی. ۷۲۸ ص.

دائرةالمعارف بزرگ اسلامی آرام آرام و با سلیقهٔ تمام کار دشوار و دراز را به پیش می‌برد و به چهارمین جلد رسیده است. مقالاتی که دربارهٔ ابن سینا درین مجلد هست، مانند مقالهٔ دکتر شرف خراسانی دربارهٔ حکمت و فلسفه و پزشکی او و مقاله تقی بینش دربارهٔ موسیقی و مقالهٔ علیرضا جعفری نائینی دربارهٔ ریاضیات او و مقالهٔ دکتر فتح‌الله مجتبائی دربارهٔ کارهای زبان شناسی و آثار او به زبان فارسی نمونه‌ای از دقت نظر و روشمندی در اسلوب دائرةالمعارف نویسی است.

روزنامهٔ دولت علیه ایران

جلد نخست شمارهٔ ۴۷۲ تا ۵۵۰ به مدیریت و نقاشی میرزا ابوالحسن صنیع‌الملک غفاری. تجدید چاپ تهران. کتابخانهٔ ملی. ۱۳۷۰. رحلی. ۶۲۸ ص.

تجدید چاپ یکی از مهمترین روزنامه‌های مصور ایران از عهد سلطنت ناصرالدین شاه قاجار است و حق همین بود که چنین مجموعه‌های سندی و تاریخی و هنری با خوش چاپی و ظرافت به چاپ رسانیده شود و از نابودی چنین گنجینه‌های فرهنگی پیشگیری شود. مگر چند دورهٔ کامل ازین روزنامه در جهان مانده است. شاید یک دورهٔ کامل هم فراچنگ آمدنی نباشد.

کاش این جلد را جلد دوم نامیده بودند و هروقت امکان چاپ شماره‌های ۱ ـ ۴۷۱ پیش می‌آمد آن را که مقدم می‌بود جلد اول می‌خواندند تا بعدها راه اشتباهی را در تحقیقات پیش نیاورد.

تهیهٔ فهرست تحلیلی برای مواد و مطالب و تصویرها از واجبات است. امیدست کتابخانهٔ ملی بتواند با علاقه‌مندی مداوم در انتشار چنین دفاتری بکوشد تا همگان توجه داشته باشند که از روزگار تشکیل کتابخانهٔ سلطنتی و پس از آن دارالفنون و سپس معارف و عاقبت کتابخانهٔ ملی به ابتکار علی اصغر حکمت چه تفکر عالی دربارهٔ کتابخانه داری بوده است و قدرزحمات گذشتگان و درگذشتگان برجای بماند. کتابخانهٔ ملی ایران ثمرهٔ یکصد سال کوشش و پیوند است به چند صباح.

سرگذشت کشتی رانی ایرانیان
از دیرباز تا قرن شانزدهم میلادی

تألیف هادی حسن. ترجمهٔ امید اقتداری. تصحیح، تحشیه و تعلیقات احمد اقتداری از تهران. شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی). ۱۳۷۱. وزیری. ۴۸۲ ص. (۲۲۵۰ ریال).

هادی حسن از مورخان دانشمند هندوستان و از ایرانشناسان آن خطه بود. کتابش از روزگار انتشار شهرت گرفت

و از مراجع در شمار آمد که هنوز هم به همان درجهٔ اهمیت و اعتبار باقی است. پس ضرورت داشت ترجمهٔ کامل و مناسبی از آن در دست باشد. ترجمه‌ای که سالها قبل توسط ادارهٔ کشتی رانی انتشار یافته بود وافی به مقصود نبود.

اینک آقای احمد اقتداری آگاه دانا بر منطقهٔ خلیج فارس وسیله شده است که دخترشان متن را به فارسی روشن استواری درآورد و علاقه‌مندان به آسانی بدان کتابی که متن انگلیسی‌اش چون کبریت احمر نایاب است دسترسی یابند.

احمد اقتداری به مناسبت آنکه بعضی از مطالب کتاب احتیاج به توضیح یا تکمیل داشت پس از پایان هر فصل مطالبی توضیحی و توجیهی بر افزوده و رفع نقائص کرده است. مخصوصاً ازین حیث که پس از تألیف کتاب هادی حسن منابع و مآخذی به چاپ رسیده است که چنان توضیحاتی ضرورت بخش است. بهمین مناسبات اقتداری سه پیوست در پایان آورده: سفرها و نبرد دریایی گرشاسب و کیکاوس و کیخسرو برگرفته از گرشاسب نامهٔ اسدی طوسی ـ و شاهنامهٔ فردوسی ـ ایرانیان از طوفان شکست خوردند نه از یونان (تحقیقی از احمد اقتداری دربارهٔ نبردهای ایران و یونان) ـ نگاهی به جنگهای هفتصد سالهٔ ایران و روم.

مطالب کتاب هادی حسن عبارت است از: کشتی رانی ایرانیان در دوران باستانی ـ در دوران هخامنشیان ـ تجارت مشرق زمین پیش از استقرار ایران ساسانی ـ کشتی رانی ساسانیان در اوایل دوران اسلامی ـ از قرن دهم تا شانزدهم میلادی ـ شواهد در ادبیات فارسی.

شرح احوال واشعار شاعران بی‌دیوان در قرنهای ۳ـ۴ـ۵ هجری قمری

تصحیح محمود مدبری. تهران. نشرپانوس. ۱۳۷۰. رحلی. ۷۰۴ ص. (۶۰۰ ص).

ضبط و تصحیح متون اشعار شاعرانی است که در قرون سوم تا پنجم بوده‌اند و دیوان مدونی از آنها در دست نیست و اشعارشان در متون و فرهنگها پراکنده افتاده است. طبق احصاء آقای مدبری:

از قرن سوم پنجاه و هشت بیت مانده است.

از قرن چهارم نام پنجاه و نه شاعر شناخته شده ولی از پنجاه و هفت شاعر ابیاتی مانده است و بجز ۱۰۴۵ بیت رودکی و ۱۳۰۸ بیت دقیقی و ۴۴۸۱ بیت دانشنامهٔ میسری، تعداد ابیات مانده از دیگران ۱۸۲۰ بیت است.

اما در قرن پنجم یکصد و شصت و چهار شاعر را می‌شناسیم که دیوان بیست و یک شاعر چاپ شده و از بقیه ۳۱۴۰ بیت در کتاب آقای مدبری به ضبط درآمده است.

مؤلف دویست و بیست و یک کتاب را برای این استقصا و پژوهش دیده است.

شرح جنون

تفسیر موضوعی دیوان خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی از احمد بهشتی شیرازی. انتشارات روزنه. ۱۳۷۱. جلد اول. وزیری. ۸۹۰ ص (۸۵۰ تومان).

تفسیر و شرح موضوعی ابیات و اشعار غامض و پیچیدهٔ حافظ است بر میزان و ذوق و صبغهٔ عرفانی و باتوجه به مضامین مشابهی که شاعران بزرگ دیگر دارند. کتاب براساس الفبایی کلمات است و مثلاً دربارهٔ این بیت:

چون من گدای بی‌نشان مشکل بود یاری چنان
سلطان کجا عیش نهان با رند بازاری کند

مراد از رند بازاری عاشق مقیم در دنیاست که دنیا بازاری است:

درین بازار اگر سودی است با درویش خرسند ست
خدای منعمم گردان به درویشی و خرسندی

می‌فرماید فقیر و عاشق بی‌نشانی را چون من مشکل است یاری چون حضرت باری داشتن. آن سلطان ازل و ابد کجا بر من عاشق مقیم در دنیا رخ نماید و کجا با من عیش نهانی کند. خواجو:

گفتمش بینم ترا مست و مرا ساغر به دست
گفت سلطان را حریف رند بازاری که دید

و به دنبال آن مضامین ومطالبی دیگر در شش صفحه ارشاعران و ادیبان و عارفان دیگر با تفسیر و تحلیل می‌آورد و سپس بیتی دیگر را پیش می‌کشد و به تفسیر می‌پردازد.
در آغاز فهرستی از کلمات و اصطلاحاتی که درین مجلد تحلیل و تفسیر شده است ترتیب یافته و چاپ شده است.

کتابنما ـ مجموعهٔ مقالات

زیر نظر چنگیز پهلوان ـ تهران. انتشارات اسپرک ـ ۱۳۷۰ ـ ۴۴۸ ص.

این دفتر سومین کتابنماست حاوی مباحث نقد و بررسی، دیدگاهها، ادبیات، اسناد و خاطرات.
ازمطالبی که با مباحث تحقیقات ایرانی ارتباط دارد مخصوصاً مقاله‌های علی بزرگر دربارهٔ مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) ترجمه شده توسط شهلا صادقی، ایلات لر از علی محمد ساکی، سیری در نقد رمان فارسی از پرخیدهٔ ملکی و سه سال در آسیا از اصغر سعیدی قابل ذکرست.
عبدالحسین آذرنگ در مقالهٔ تأملاتی پیرامون کتابداری در ایران با تعمق و اندیشه‌ای روشن مشکلات را برشمرده و حقایق را عریان کرده است.

کی شعر تر انگیزد...؟

مجموعهٔ غزل پرویز خائفی. شیراز. انتشارات نوید. ۱۳۷۱. رقعی. ۱۱۷ ص.

این مجموعه که حاوی هفتاد و چند غزل است با مثنوی کوتاهی به نام «نام و نان» آغازشده است. پرویز خائفی اکنون سرایندهٔ ناموری است که هم استادی خود را در غزل استوار درست نموده و هم از سرایندگان شاخص شعر نوست. جزین در مباحث ادبی محقق است و دقیق.
خودش دربارهٔ غزلها نوشته است «من کوشیده‌ام و خواسته‌ام به بنیاد استواری و استخوانبندی غزل حافظ غزل بگویم ولی هرگز نخواسته‌ام و نه کوشیده‌ام به گونهٔ غزل حافظ غزل سرائی کنم. اما شعر امروز با غزل امروز جداست یعنی می‌توان غزل نوگفت ولی نمی‌توان با فرم غزل و در قالب غزل شعر نیمائی را دنبال کرد و شاعر زمانهٔ خود بود. با وزن دوره‌ای و تهی کردن رگ و پی غزل هم از خون و مغز و عصارهٔ وزن راهی به دهی نیست....»
پس برای نمایانیدن آنکه او چه کرده و ضمیر بیدار خویش را چگونه در کلمات تجلی بخشیده است غزلی را که در ۱۳۵۵ سروده است نقل می‌کنیم. این غزل «چکامهٔ وایا» نام دارد.

آنکه تن باخت به بیداد دلش بیدار است ‏ ‏ وآنکه بیدارسری داشت، سرش بردار است
لب ببندید که یک سینه صدائیم، صدا ‏ ‏ بانگ بردار که ناگفته سخن بسیار است
خام و خاموش مپندار که این سوخته جان ‏ ‏ کهنه رندی است که ازجام خرد هشیار است
درد بی خانگی‌ام نیست که درخانهٔ خویش ‏ ‏ آن غریبم که آوارهٔ در آوار است
زاویت بس که جهان باخت سرافراز سرش، ‏ ‏ که ز هر نوحه گر زار رسی بیزار است
پیر تاریخ! بیاموز دگر تجربتی ‏ ‏ جان، وطن باخته را تحفهٔ بی‌مقدار است
خاک‌سیراب‌تن‌است‌این‌نه‌شگفت‌است، وطن ‏ ‏ سر باغی است که از میوهٔ خون پربار است
پیش بالای ای که تو سرو برازندهٔ بام ‏ ‏ جان چو کالای عیان برده سر بازار است
شاهدانیم بر این خیرگی سطوت ظلم ‏ ‏ لیک فرداست که فردای دگر در کار است
شعر پیوند به هر شاخهٔ خورشید زنیم ‏ ‏ بامدادی که شفق ازگل خون سرشار است
صبح، مبادا من و تست، رهی چندان نیست ‏ ‏ تیشه بردار و برانداز که شب، دیوار است
خرمن گیسوی زر تار فرو ریز چو صبح ‏ ‏ کو حجاب شب دیجور، سحر بیدار است

شیراز، دیماه ۱۳۵۵

گلشن راز

سرودهٔ شیخ محمود شبستری. با کشف‌الابیات و ارجاع به ده شرح چاپی همراه فرهنگ گلشن راز. به اهتمام احمد مجاهد و محسن کیانی. تهران. انتشارات ما و کتابفروشی منوچهری. ۱۳۷۱. ۱۸٦ ص.

ابتکار مصححان درین است که زیر هر بیت از متن گلشن راز شمارهٔ صفحات شروحی که بیت مذکور در آن شرح شده آورده شده است تا علاقه‌مندان به تحقیق یا معتقدان معنوی به آسانی بتوانند به شرح بیت دستیابی داشته باشند.

سرگذشت شیخ و معرفی گلشن راز و چاپهای آن (۳٦ چاپ) و شروح آن (۳٦ تا) و ترجمه‌های آن (۹ تا) و نظیره‌های آن (۳ تا) و مشخصات دوازده شرح چاپی گلشن راز و تحقیق در تاریخ وفات شیخ و تیمور گورکانی و شبستری از مطالب مقدمه است.

لارستان کهن و فرهنگ لارستانی

از احمد اقتداری. چاپ دوم. تهران. شرکت انتشارات جهان معاصر. ۱۳۷۱. وزیری. ٦۰۳ ص.

دو کتاب از آثار قدیم احمد اقتداری است، نزدیک به چهل سال پیش. بر فرهنگ لارستانی استاد مرحوم ابراهیم پورداود مقدمه‌ای دلپذیر و اساسی دارد ازین حیث که در آن روزگاران مرحوم پورداود علاقه‌مندان را به گردآوری واژه‌های محلی برمی‌انگیخت. دکتر منوچهر ستوده فرهنگ گیلکی را گردآورد و جمشید سروش سروشیان واژه‌های زردشتیان و احمد اقتداری واژه‌های مردم لارستان را.

احمد اقتداری برین چاپ چندگفتار و مقالهٔ دیگر خود را که در زمینهٔ گویش آن سامان است برافزوده و فایدهٔ چاپ تازه را مضاعف کرده است.

نگاهی به تاریخ وجغرافیای میاندوآب وتکاب و شاهین‌دژ

نگارش و تحقیق جمشید محبوبی. تهران. با همکاری انتشارات پروین. ۱۳۷۰. وزیری. ٦۲۰ ص (۳۷۵۰ ریال).

یکی از کتابهای ارزشمند است که درین سالهای اخیر در زمینهٔ شهرنامه نویسی تألیف و نشر شده است. نقل عناوین مهم مدرجات کتاب بهترین معرف آن تواند بود.

نام شهر و تاریخ بنا ـ میاندوآب در ادوار اسلامی ـ عبور شاه عباس ـ دورهٔ افشاریه ـ حکومت آغامحمدخان و تبعید ششصد خانوار به کرمان ـ میاندوآب و نهضت مشروطیت ـ تشکیل حکومت دموکرات و عائلهٔ آذربایجان ـ وقایع مهم عصر حاضر ـ نمونه‌هایی از آثار تاریخی شهرستان میاندوآب ـ نمایندگان میاندوآب در مجالس شورای ملی ـ تاریخ مختصر آموزش و پرورش (جدا جدا برای هریک از سه بخش) ـ خانقاه میاندوآب ـ موقعیت جغرافیائی ـ خصوصیات جمعیتی ـ فرهنگ مردم میاندوآب.

نمونه‌های شعر امروز افغانستان

به کوشش چنگیز پهلوان. تهران. بنیاد نیشابور. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۹+۳۵۱ ص. ۳۵۰ تومان.

چنگیز پهلوان بیگمان در زمان ما و میان ما یگانه افغانستان شناس ایرانی است که با دلبستگی و ژرف نگری به جوانب مختلف احوال کشور همزبان و همسایه می‌پردازد و مدبرانه آگاهیهای خوبی ازآن سرزمین عرضه می‌دارد. کتاب تازه‌اش مجموعه‌ای است دلاویز از سروده‌های عده‌ای از شاعران افغان که ارمغانهای خوب از شعر همزبانان و همسخنان دربردارد.

درین مجموعه ازشصت و سه شاعر شعرهایی آورده شده است. این شصت و سه شاعر اکثراً جوانند و شاعرانی‌اند

که نام بسیاری از آنان برای ایرانیان نوست و آثارشان را فقط درین دفتر گرانقدر می‌یابند.
برای من که از سال ۱۳۲۳ مطبعاً مجلهٔ آریانا و پس از آن عرفان و ادب و کابل را دیده و خوانده‌ام و با نام شاعران آن دوره‌های افغانستان آشنایی دارم، و جز آن به دوره‌های پیشین مجلهٔ کابل ـ زمانی که به فارسی نشر می‌شد (یعنی از سال ۱۳۱۲ به بعد) نگریسته‌ام فقط با نامهای رحیم الهام ـ واصف باختری ـ عبدالرحمن پژواک ـ عبدالکریم تمنا ـ بارق شفیعی ـ محمود فارابی ـ آصف فکرت ـ ضیاء قاری زاده و قیوم قویم آشنایی دیرین داشتم و اگرچه چند نام دیگر را هم در همین سه چهار سال اخیر شناخته‌ام، وقوف بر احوال بقیه نتیجهٔ همت و شوق و علاقه‌مندی پهلوان است که ایرانیان ادب دوست به وسیلهٔ این تذکره نمونهٔ شعرشان را می‌خوانند.
دکتر پرویز خانلری افغانستان دوست آن را در سلسلهٔ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران قبلاً چاپ کرد (تهران). دیگری در آن دو مجموعه تعدادی شاعر معرفی شده بودند و نمونه‌هایی از شعرشان آمده بود.
در شعر هفتاد سال اخیر افغانستان شاعران بلندپایگاهی چون قاری عبدالله ملک‌الشعرا بیتاب، مستغنی، خلیل‌الله خلیلی، عثمان صدقی، سرکشیده‌اند و شعر فارسی را در جایگاهی که شایستهٔ آن است.
پیش ازین دو مجموعه شعر افغانستان در ایران منتشر شد یکی آن است که دوست دانشمندمان آقای محمد سرور مولائی (افغانی) گرد آورد.

هفت بند نای

تألیف ادوارد ژرف. جلد اول. شرح چهار داستان مثنوی معنوی. تهران. انتشارات اساطیر. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۸۵ ص.

ادوارد ژرف با شرحهایی که دربارهٔ حکایات نخجیران و طوطیان مثنوی معنوی نوشت صلاحیت خود را درین کار نشان داد و در سالهایی که در امریکاست به شرح کردن هفت داستان دیگر مثنوی پرداخت که به نام هفت بند نای منتشر می‌شود. چهار داستان پوپک (هدهد و سلیمان) ـ شیدای خام (قصهٔ آنکه درباری کوفت) ـ آهنگ غریب (فروختن صوفیان بهیمهٔ مسافر را) ـ ناشنوایان (عیادت رفتن کر به همسایه) که درین جلد آمده جلد اول است ازین رشته.

مثنوی معنوی

با فهرستهای اعلام و آیات وقصص مثنوی مطابق نسخهٔ مشهور و معتبر تصحیح نیکلسون به انضمام ومقدمه وملاحظات جدید و فرهنگ لغات و کتابشناسی به کوشش مهدی آذریزدی (خرمشاهی). تهران. انتشارات پژوهش. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۲۷۵+۵۶ ص. (۸۵۰۰ ریال)

زندگی معنوی مهدی آذریزدی با مثنوی می‌گذرد و اکنون چکیدهٔ کاری راکه در خلوت خویش انجام داده عرضه کرده است. او ازنخستین ویراستاران چاپ است. از سالهای ۱۳۲۵ به بعددرین رشته بوده است. سالهای درازی هم در قصه‌پردازی و تهیهٔ کتاب برای کودکان کوشیده و موفق بود.
چاپی که در زیردست آذریزدی از مثنوی به درآمده منحصراً براساس چاپ مشهورنیکلسون است. به همین مناسبت است که آذر در پایان مقدمهٔ خوب و منظمش خود را «مصحح نمونه‌های مطبعی کتاب» خوانده است. مقدمهٔ او مطالبی است دلچسب درمعرفی احوال مولانا و تفکرات و آثار او و شمس تبریزی و خاندان و مریدان و تاریخ نظم مثنوی و سخنی دربارهٔ چاپهای مختلف آن و معرفی نیکلسون. پس از آن سالشماری از وقایع زندگی خاندان مولانا از بهاءولد تا سلطان ولدترتیب یافته و چند تاریخ مربوط به نسخ خطی مهم و چاپهای مشهورنیزبدان الحاق شده است.
اشعـارمتن‌درهردفترشماره گـذاری‌شـده‌است.امامزیت‌قابل‌ذکراین چـاپ اعراب گـذاری بـرروی کلمـات دشوارباد‌شوارخوان وموارداتصال وانفصال‌کلمه‌ای‌به‌کلمهٔ دیگرست‌تاخواننده‌به‌آسانی اشعار را بخواند.
فهرستهای کتاب عبارت است از: اعلام اشخاص ـ اماکن و قبایل ـ کتب و رسائل ـ آیات قرآنی ـ قصص و حکایات.
ضمیمه‌های این چاپ عبارت است از: ملاحظات و یادداشتهای توضیحی دربارهٔ بعضی ابیات ـ واژه‌نامهٔ لغات با اعراب وبه دست دادن معنی و جای استعمال درشعر ـ کتابشناسی مآخذ و مراجع.
بهای کتاب نسبت به کتب مشابه و ارزشهای امروزی کاملاً ارزان است.

کتابشناسی، فهرست

□ آقاربیع، ابوالحسن (و) عبدالله عباسی

فهرست مقالات حقوقی. دورهٔ دوم (۱۳۴۵ـ۱۳۷۰). تهران. انتشارات کیهان. ۱۳۷۱. رقعی. ۲۶۱ ص.

در سال ۱۳۴۵ فهرست مقالات حقوقی تا آن سال گردآوری یوسف موسی‌زادهٔ فصیح و ابراهیم صمدانی انتشار یافت و ضرورت داشت دنبالهٔ کار گرفته شود. خوشبختانه آقای آقاربیع این خدمت و زحمت را عهده‌دار شد و توانست فهرست مقالات از آن عهد به این سوی را جمع آوری و نشر کند.

درین دفتر فهرست مقالات هجده مجله و نشریه که اغلب مخصوص مطالب قضایی و حقوقی است ضبط شده است.

شایداگر به هر عنوان مقاله شماره داده شود بهتر بود.

□ پوراحمد جکتاجی، محمدتقی (و دیگران)

کتابشناسی گیلان. رشت. سازمان برنامه و بودجهٔ استان گیلان. ۱۳۷۰. وزیری. ۶۱۴ ص.

درین مجلد ۱۰۰۰ کتاب و مقالهٔ فارسی و ۱۵۰۰ کتاب و مقاله به زبانهای خارجی معرفی شده است. همکاران جکتاجی درین کار پرارزش فرشتهٔ طالش اسانلوست و حسن معصومی اشکوری بوده‌اند.

□ تهران. کتابخانهٔ ملی ملک

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی ملک. جلد نهم. مجموعه‌ها وجنگها. زیرنظر و تألیف ایرج افشار. محمدتقی دانش پژوه با همکاری محمدباقر حجتی و احمد منزوی. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۳۴ ص.

با این مجلد فهرست مجموعه‌ها پایان یافت. جلد دهم به فهرستهای راهنما اختصاص خواهد داشت.

□ خانی جزنی، رضا (زیرنظر)

کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران. تنظیم و تدوین اکرم ارجح ـ فریده هادیان ـ صدیقه سلطانیفر ـ زهرا جهرمخند. تهران. کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۲۵ ص.

درین فهرست ۱۲۷۲ تألیف فارسی و عربی از قرون مختلف از روی فهرستهای نسخ خطی کتابخانه‌های مهم ایران معرفی شده است، اما در معرفی آنها به ذکر اینکه درکدام کتابخانه هست اکتفا شده در حالی که حق آن بود که صفحه و جلد مرجع اصلی را نشان داده بودند.

□ سجادی نائینی، مهدی

کتابشناسی اصفهان. اصفهان. میراث فرهنگی. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۶۰ ص.

درین کتابشناسی ۱۱۰۹ عنوان کتاب و مقاله به تنظیم موضوعی خاص آمده است: بخش اول کلیات: شرح احوالها ـ کتابشناسی ـ سفرنامه‌ها ـ انجمنها ـ گزارشها ـ مطبوعات.

بخش دوم: دین بخش سوم: آموزش وپرورش

بخش چهارم: علوم عملی بخش پنجم: هنرها (کاشیکاری ـ نقاشی ـ معماری ـ هنرهای دستی ـ موسیقی) بخش ششم: ادبیات بخش‌هفتم: تاریخ و جغرافیا.

□ فاضل یزدی مطلق، محمود

فهرست منتخباتی از نسخه‌های خطی عربی پانزده کتابخانه درپاکستان. مشهد. دانشگاه فردوسی. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۳۹ ص.

درین مجموعهٔ مفید علمی جمعاً هفتصد و ده نسخه‌ای که مؤلف در کتابخانه‌های مختلف پاکستان دیده معرفی شده است. اگر هریک از اساتید دانشگاه در رشته‌های علوم ادبی چنین کاری را تاکنون کرده بود بسیاری از نسخه‌هایی راکه درجهان پراکنده است شناخته بودیم. آفرین بر فاضل یزدی باد.

□ فرح زاد، محمد

مقاله نامهٔ موضعی کتابداری و اطلاع رسانی (۱۳۵۸ـ۱۳۶۸). ویرایش مقدماتی با همکاری رحمت‌الله فتاحی. مشهد. کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه فردوسی. ۱۳۶۹. وزیری. ۵۹ ص.

مشخصات ۳۸۷ مقاله درین دفتر آمده است.

نشریه‌ها

□ تاریخ معاصر ایران

مجموعهٔ مقالات. کتاب سوم. تهران. مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۵۹ ص.

درین مجموعه چند نامه و سند مهم آمده است. ۱) نامهٔ میرزا ملکم خان که در آن اطلاعات خوبی دربارهٔ ابوالقاسم خان ناصرالملک در دوران تحصیل در انگلیس مندرج است. ۲) نامهٔ علمای نجف (خراسانی و مازندرانی) در ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ به عضدالملک نایب‌السلطنه دائر بر اینکه تقی‌زاده «بکلی از هرگونه مداخله و افساد ممنوع و از هر قسم اثر داشتن در مملکت بالمره ساقط شود.» ۳) نامهٔ ناصرالملک به سید محمد طباطبایی و پرسش از او که نامهٔ منتسب شده به ناصرالملک جعلی است و ناصرالملک هیچگاه نامه‌ای به طباطبایی نوشته بوده است.

عکس منزل آیةالله سید محمد بهبهانی مربوط است به دعوتی که در ۲ رمضان ۱۳۱۸ (۲۰ بهمن ۱۳۴۰) آن مرحوم از رجال کرده بود.

تصویر دعوتنامه‌ای که به تقی‌زاده فرستاده شده بوده است در چاپ دوم «زندگانی طوفانی» (خاطرات تقی‌زاده چاپ می‌شود).

در عکس صفحهٔ ۲۸۷ نفر اول سمت چپ حسینقلی خان نواب است نه حسین نواب (باید غلط چاپی باشد). شخص پشت سر او منصورالسلطنهٔ عدل است. دو نفر فرنگی بیکلاه،لیندن ملات است و معاون او.

در انتشار اسنادی که در اختیار مراکز عمومی و کشوری است ضرورت دارد که در صورت امکان منشأ به دست آمدن سند گفته شود. مثلاً اگر می‌شد دانست که نامهٔ ارفع‌الدوله به قوام‌السلطنه از اوراق و اسناد این اخیرست یا ادارات، روشنی مطلب گویاتر می‌شد.

□ تاریخ و فرهنگ معاصر

صاحب امتیاز سید هادی خسروشاهی. شمارهٔ ۳ و ۴. قم. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۸۰ ص (۳۰۰۰ ریال).

بخش بندی مندرجات این شماره چنین است. نهضتهای اسلامی و اصلاحی ـ اسناد تاریخی ـ فرهنگی و اجتماعی ـ خاطرات ـ مصاحبه ـ سیاسی ـ علمای معاصر ـ معرفی و نقد کتاب ـ گزارش ـ یادواره ـ اوراق تاریخ.

دو مطلبی که درین شماره مرتبط با تاریخ دورهٔ مشروطیت است مقاله‌های رشدیه پیر معارف بقلم داود الهامی وخاطرات سید محمد علی جمالزاده دربارهٔ پدرش سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی است. همچنین در قسمت گزارش و «اوراق تاریخ» استنادی از روزگارانی که جنبهٔ تاریخی پیدا کرده به چاپ رسیده است.

سرگذشت شیخ شامل داغستانی به قلم سید جواد هشترودی از مقالاتی است که خوانندگان با نهضت مهم آن مرد دلیر در قفقاز آشنا می‌شوند.

□ مجلهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز

فصلنامه‌ای است که از سوی «مرکز مطالعات آسیای مرکزی دردفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه» از تابستان ۱۳۷۱ آغاز به نشر شده است. نخستین شمارهٔ آن به قطع وزیری دراز (که متناسب مجله‌های تحقیقی و جدی نیست) در ۳۴۶ صفحه است.

هر شماره حاوی چند مقاله و گفتار تحلیلی یا تحقیقی خواهد بود و گزارشهایی از جریانهای علمی و معرفی و نقد کتاب و گاه شماری وقایع مهم منطقه دربرخواهد داشت. طبعاً نشر چنین مجله‌ای برای آگاه شدن فارسی زبانان ازکیفیت امور پهنه‌ای که هفتاد هشتاد سال از آن بی‌خبر افتاده بودند و وحشت سیاسی دوجانبه اجازه نمی‌داد که این سوی از آن سوی و آن سوی ازین سو خبری داشته باشد مسرت بخش است.

در نخستین شماره، مقاله‌های دکتر علی‌اکبر ولایتی و عباس ملکی مطری است به گذشتهٔ تاریخی و روابط استوار فرهنگی و قومی. مقالهٔ دکتر عنایت رضا دربارهٔ کاسپیان و دریای کاسپین و مقاله دکتر منوچهر ستوده دربارهٔ یادداشتها و سفرهای ماگامان امریکائی و ژنرال کوفمان روسی جنبهٔ تاریخی و مرجعی دارد.

از همرنامانی که درین مجله مقالاتی آمده است مقالهٔ دکتر اکبر تورسان‌زاد خواندنی است که ما را به خوبی بر نیازهای فرهنگی تاجیکان آگاه می‌سازد و آه

از نهاد خواننده برمی‌آورد که هفتاد سال چه ستمها بر آن قوم رفته است.

مقالهٔ آقای همام از فضلای افغانی دربارهٔ جغرافیای قوم تاجیک و پهنه‌های زندگی آنان است. اینکه در صفحهٔ پنج یاد شده است که دیوان امیرخسرو دهلوی در تاشکند به خط حافظ شیرازی است باید دانست که پیش ازین هم چند بار در مراجع دیگر بدان اشاره رفته بود و از حدود چهل سال پیش عنوان شد و مرحوم دکتر محمد معین نوشت که کاتب نسخه خواجه شمس‌الدین حافظ دیگری است و نسخه به خط حافظ شاعر نیست.

نام آسیای مرکزی پیش از تشکیل حکومت شوروی از نیمهٔ اول قرن نوزدهم درزمان دولت روسیهٔ تزاری توسط علمای جغرافیا وسیاسیون پرمدعا وضع و در کتب ومراجع استعمال شد و منشأ خدعه‌ها و مقاصد خاص قرار گرفت. لذا ارتباطی به دورهٔ بلشویکی ندارد و بعد شورویها بقصد جداسازی قومی و فرهنگی آن را وسیلهٔ سیاسی ساختند. (ص ۱). درکتابشناسی ایران تألیف دکتر یحیی ماهیار نوابی، جلد هشتم (تهران، ۱۳۶۹) نام کتابها و مقاله‌هایی مندرج است که از سال ۱۸۴۳ به بعد با این اصطلاح به چاپ رسیده است. در عنوان عده‌ای از سرنامه‌ها هم همین اصطلاح دیده می‌شود.

در حوزه‌های خاورشناسی، مخصوصاً در انگلستان و آلمان و فرانسه از قرن پیش نشریاتی خاص دربارهٔ ماوراءالنهر، ماورای خزر و ماورای ارس وجود داشت پس امیدواریم این نشریه هم با استواری انتشار یابد.

مجموعه‌ها

☐ افشار، ایرج (و) قدرت‌الله روشنی زعفرانلو
یغمای سی و دوم. یادنامهٔ حبیب یغمائی. تهران. انتشارات ایران. ۱۳۷۰. وزیری. ۸۳۰ (۷۰۰ تومان).

مقالاتی تاریخی و ادبی است از ادبا و نویسندگان معاصر در شش بخش: ادبیات فارسی (بیست و یک مقاله) ـ زبان فارسی (چهارمقاله) ـ تاریخ و فرهنگ (پانزده مقاله) ـ خور و بیابانک (شش مقاله) ـ یادنامهٔ حبیب یغمائی (شعر و نثر از نویسندگان مختلف) ـ نمونهٔ آثار حبیب یغمائی.

☐ باستانی پاریزی، محمدابرهیم
هزارستان. تهران. انتشارات به نگار. ۱۳۷۰. رقعی. ۵۹۳ ص.

پس از «حضورستان»، اینک «هزارستان»، از مجموعهٔ مقاله‌های باستانی پاریزی که به دسترس علاقه‌مندانش می‌رسد. همه نوشته‌های او که ازین دست است پرخواننده است.

درین مجموعه مقالاتی هست چنته‌وار که به صورتی ربطی با هزار و هزاره دارد، از هزار پا بگیرید تا هزارهٔ فردوسی.

همیشه پاورقیهای مقاله‌های باستانی پاریزی حکایت از آن دارد که او یادداشتهای مأخوذ از دویست سیصد کتاب و گفته‌های چهل پنجاه نفر را درهم آمیخته است و خواننده را با خویش از سویی به سویی می‌کشاند.

☐ مهدوی، یحیی (و) ایرج افشار
هفتاد مقاله. ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی. جلد دوم. تهران. انتشارات اساطیر. ۱۳۷۱. وزیری. ص ۴۲۵ تا ۸۹۴ ص.

مجموعهٔ سی و هشت مقاله است در زمینه‌های ادبی، زبانشناسی فلسفی و کلامی به یاد مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی.

جلد اول این مجموعه که سی و پنج مقاله را دربرداشت هنگامی نشر شد که دکتر غلامحسین صدیقی در حیات بود.

☐ یادنامهٔ میرزا جعفر سلطان القرائی
گردآورندگان یوسف رحیم‌لو ـ سیروس برادران شکوهی ـ یحیی کلانتری. تبریز. دانشگاه تبریز. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۲۳ ص.

مجموعه‌ای است به یاد مرحوم سلطان‌القرایی حاوی شش مقاله در احوال او و دوازده مقاله به نام او و دو مقاله از او.

کاری سزاوار تحسین است ازین که از مرد دانشمندی که در رشتهٔ کتابشناسی و نسخه شناسی استاد بود چنین تقدیر شده است.

فلسفه ـ علوم

☐ اذکائی، پرویز

نظریه به تاریخ طب در ایران ـ همدان. دانشگاه علوم پزشکی همدان. ۱۳۷۱. رقعی. ۴۷ ص.

متن گفتاری است برای ارائه در سمینار تاریخ طب.

☐ جمال‌پور، بهرام

انسان و هستی. تهران. انتشارات معین. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۶۹ ص.

نویسنده در دانشگاه تهران از مدرسان رشتهٔ فلسفه بود و در جوانی درگذشت. این کتاب یادگاری است از نوشته‌ها و آگاهیهای او در زمینهٔ دانش فلسفه.

سرعنوانهای مطالب کتاب چنین است: مقدمه‌ای بر تاریخ فلسفهٔ غرب ـ هگل و ایده‌آلیسم ـ اصول فلسفهٔ اگزیستانسیالیسم ـ کیرکگارد و ایمان ـ نیچه و بی‌خدائی ـ یاسپرس و تعالی ـ هایدگر و هستی ـ سارتر و آزادی ـ مارسل و مشارکت ـ نتیجه.

☐ کاوه، علی محمد

گاه شماری و تاریخ گذاری از سرآغاز تا سرانجام. تهران. نشر پرواز. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۸۴ ص.

سرعنوان مطالب عبارت است از: سالهای تاریخی ـ نجومی، مبادی تاریخی در ایران کهن، تاریخ جلالی و گاه شماری زرتشتیان، تاریخ گذاریهای ادواری، تاریخهای جابه‌جا شده، گاه شماری‌های خورشیدی و هجری قمری.

دین ـ تصوف

☐ اوشیدری، جهانگیر

دانشنامهٔ مزدیسنا، واژه‌نامهٔ توضیحی آیین زرتشت. تهران. نشر مرکز. ۱۳۷۱. وزیری. ۵۱۵ ص.

سماع درویشان در تربت مولانا. تهران. ۱۳۷۰. رقعی. ۲۲۸ ص.

این کتاب حاصل سفرهای متعددی است که مؤلف به قونیه کرده و مشاهدات خود را با اطلاعاتی که از میان مآخذ قدیم به دست آورده با ذوق و مهارت و دلبستگی بهم آمیخته و کتاب ابداعی دلچسبی را در چهارده گفتار عرضه کرده است و از عمدهٔ مطالب آن اینهاست: مراحل تجدید حیات مولویه در ترکیه ـ مراسم هفتصدمین سال مولانا در قونیه ـ سماع مولویه ـ شب عرس ـ موسیقی مولویه ـ مولانا و نی و دف و رباب ـ سنت‌ها و سنت کاران ـ چرخ زدن درویشان ـ گلبانگ‌های مولویه.

درکتاب عکسهای متعدد و خوب چاپ شده است.

☐ حقیقت، عبدالرفیع

تاریخ عرفان و عارفان ایرانی ازبایزید بسطامی تانور علیشاه گنابادی. تهران. انتشارات کومش. ۱۳۷۰. وزیری. ۷۵۰ ص (۵۸۰۰ ریال).

کتاب در دو بخش است. بخش اول تاریخ عرفان که در آن مکتبها، طریقه‌ها و سلسله‌های متصوفه به ترتیب تاریخی معرفی شده است. در بخش دوم سرگذشت عرفای ایران و نمونهٔ فکر یا اثر آنها آمده است.

☐ شقاقی سرابی گرمرودی، رضاقلی

یادگار پدر. لجةالالم فی حجةالامم. چاپ دوم (عکسی از روی چاپ سنگی). به کوشش و مقدمهٔ حسینقلی خانشقاقی ۱۳۷۰. رقعی. ۱۶۷ ص.

حسینقلی شقاقی فرزند مهدی شقاقی (ممتحن الدوله) نوهٔ رضاقلی تاریخ نویس سرابی است و با همتی شایستهٔ احترام رسالهٔ جدش را که در شرح واقعهٔ کربلاست و در سال ۱۳۰۹ قمری به چاپ رسیده بود تجدید چاپ کرده است.

☐ شهرستانی، محمد بن عبدالکریم

دو مکتوب. با مقدمه و تحقیق دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی. چاپ تازه. تهران.

اول مجلس مکتوب شهرستانی منعقد در خوارزم در موضوع امر و خلق است و سپس مکتوب شهرستانی به محمد ایلاقی و پاسخ آن دربارهٔ علم واجب‌الوجود. جناب جلالی نائینی ملل و نحل شهرستانی را هم چاپ فرموده و در مقدمهٔ این هر دو کتاب تفصیل خوبی از سرگذشت آن عالم خاوران به دست داده است.

□ **طباطبائی، محمدحسین (علامه)**

رسالت تشیع در دنیای امروز. گفتگویی دیگر با هانری کربن. با مقدمه و توضیحات علی احمدی میانجی و سید هادی خسروشاهی. تهران. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۳۷۰. رقعی. ۲۱۸ ص.

یکصد و بیست صفحه متن گفتار مؤلف است در مباحث: بشارت مذهب تشیع برای بشریت چیست؟ ـ راههای ارشاد انسان ـ آثار ونتایج «حلول» کلیسا ـ معادشناسی از نظر شیعه ـ پیدایش سیر معنوی و عرفانی ـ به سوی حیات معنوی.

این مباحث سخنانی است که بار دوم مرحوم علامه طباطبایی به هانری کربن در سال ۱۳۴۰ بیان داشت و برای نخستین بارست که انتشار می‌یابد. متن فرانسوی یادداشت کربن ازین مصاحبه عیناً در پایان کتاب آورده شده است.

سه کتاب از رسول جعفریان

□ **نیریزی شیرازی، قطب‌الدین**

رسالهٔ سیاسی در تحلیل علل سقوط دولت صفویه و راه حل بازگشت آن به قدرت. به اهتمام رسول جعفریان. قم. کتابخانهٔ آیة‌الله العظمی مرعشی. ۱۳۷۱. رقعی. ۹۵ ص.

نخستین دفترست از سلسلهٔ «متون سیاسی دورهٔ صفوی» که کتابخانهٔ آیة‌الله مرعشی (قم) انتشار می‌دهد.

این رساله که به زبان عربی است و ترجمهٔ فارسی آن به قلم حجة‌الاسلام آقای جعفریان ضمیمه است از عارفی است درگذشته به سال ۱۱۷۳ قمری. مؤلف عارف ذهبی است و ضدیت با سلسلهٔ صفویه را که از تبار صوفیه‌اند ناصواب می‌داند.

این متن از زمرهٔ کتابهای اخلاق سیاسی است و نکاتی ازین قبیل در آن است.

از عالمان می‌خواهد سهل‌گیری نکنند و اهل مداهنه نبوده و چون کسانی نباشند که ازمردم هراس دارند. (ص ۲۵).

چون انتخاب یکی از شاهزادگان صفوی در آن موقع مواجه با مشکل بوده و اتفاقی درین باره نبوده ازعالمان می‌خواهد تا به «قرعه» متوسل شوند. (همان صفحه)

به گفتهٔ آقای جعفریان این رساله یک استثناء است و با وجود حجم کم خصلت یک رسالهٔ سیاسی را دارد. اهمیت رساله به درستی تحلیل آن نیست بلکه شیوه و برخورد او با اهمیت است. (نقل به معنی).

□ **مرجئه. تاریخ و اندیشه.**

قم. نشر خرّم. ۱۳۷۱. رقعی. ۳۳۹ ص.

تألیفی است براساس ۱۳۳ مرجع و منبع اساسی از متون مربوط به تاریخ اسلام و فرق و کتب کلامی و ملل و نحلی.

مؤلف می‌نویسد: به امیدی که توانسته باشیم تا حدودی غبار از چهرهٔ یکی از فرقه‌های اسلامی برداییم، فرقه‌ای که گرچه ازمیان رفته به دو لحاظ هنوز وجود دارد. از لحاظ علمی دربارهٔ ایمان از جهت دیگر به لحاظ آنکه نگرش عوامانهٔ ارجاء که می‌تواند نگرش اباحه‌گری باشد و یک گرایش منفور نزد سلف مرجئه است ـ در جوامع اسلامی و حتی جامعهٔ خود ما حضور دارد وباید برای شناخت دقیق‌تر و نیز از بین بردن آن تلاش شود.»

□ **جغرافیای تاریخی و انسانی شیعه در جهان اسلام.**

قم. انتشارات انصاریان. ۱۳۷۱. رقعی. ۲۱۴ ص (۶۰۰ ریال).

جغرافیا ـ مردمشناسی

□ **امان‌اللهی بهاروند، سکندر**

قوم لر. پژوهشی دربارهٔ پیوستگی قومی و

پراکندگی جغرافیائی لرها در ایران. تهران. انتشارات آگاه. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۷۰ ص.

□ امیریان، احمد

بازیهای محلی استان کهگیلویه و بویراحمد. تهران. شرکت انتشارات جهان معاصر. ۱۳۷۰. وزیری. ۸۷ ص.

□ انجم افروز، عباس

برقع پوشان خلیج فارس و دریای عمان. سیر تاریخی برقع از [روزگار] باستان تا به امروز. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۵۸ ص.

موضوعی است ابتکاری و خواندنی. مؤلف چون از فضلای منطقهٔ خلیج فارس و از نویسندگان آن ناحیه است با دقت نظر توانسته است مطالبی را دربارهٔ برقعی که زنان در کنارهٔ خلیج بر روی صورت می‌بندند همراه عکسها عرضه کند. این گونه تک نوشته‌ها برای مطالعات ایرانشناسی مغتنم است.

□ بایندر، هنری

سفرنامه هانری بایندر. کردستان، بین‌النهرین وایران. ترجمهٔ کرامت‌الله افسر. تهران. فرهنگسرای یساولی. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۲۸ ص (۴۵۰۰ ریال).

سفرنامه‌ای است مشهور در زبان فرانسه برای منطقهٔ کردستان و بین‌النهرین. ضرورت داشت ترجمهٔ آن به فارسی انتشار یابد. سیاح مذکور سفری هم از بین‌النهرین به تهران آمد و ازراه رشت به پاریس بازگشت. مترجم فاضل از دوستداران مطالب تاریخی و جغرافیایی و باستانشناسی است و در ترجمانی این گونه کتب کارکشتگی پیدا کرده است.

قسمتی از دشواری نقل سفرنامه‌ها یافتن نامهای جغرافیایی است که غالباً توسط سیاحان به تحریف و تصحیف نقل شده است و مترجم اگر آن نام را نشناسد و نتواند درمرجعی بیابد گاه به سهو می‌آورد مانند کهدم که درین ترجمه کودوم است (ص ۴۹۶) و یکجا کدودوم (ص ۵۰۱) یا عمرمل در ترجمهٔ هومرمل (ص ۴۰۳)، یا نعمت (ط) در ترجمهٔ نیمت (ص ۸۹)، یا طوج (ظ) در ترجمهٔ تیسی هوچ (ص ۹۴).

□ رئیس الذاکرین (رهبانی)، غلامعلی

زادسروان سیستانی. شرح منثور ومنظوم احوال طوایف سیستان. جلد اول و دوم. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۲۹ ص.

جلد اول معرفی طوایف به زبان فارسی و جلد دوم شرح منظوم طوایف به گویش سیستانی است. طوایف سیستانی در طول تاریخ ایران مقام و منزلت داشته و در بسیاری از وقایع تاریخی منشأ حرکات و جریانها بوده‌اند.

از دوست محترم آقای جواد محمدی خمک سپاسگزاریم که نسخه‌ای از این کتاب را برای معرفی فرستاده‌اند و ما را از آن آگاه کرده‌اند.

□ رئیس‌الذاکرین (رهبانی)، غلامعلی

کندو. فرهنگ مردم سیستان. مشهد. ۱۳۷۰. رقعی. ۱۲۹ ص.

حاوی: بازیها ـ مثلها ـ غذاها ـ نذرها ـ مزارات ـ سنتها ـ رباعیها ـ حکایات ـ هنرهای نمایشی ـ بیماریها ـ نام برخی پرندگان.

□ سایبانی، احمد

فین بندرعباس، به همراه واژه‌نامهٔ گویش محلی. تهران. انتشارات فرهنگ ایران زمین. ۱۳۶۹. وزیری. ۳۵۶ ص و تصاویر (انتشارات فرهنگ ایران زمین، ش ۳۶).

فصول کتاب: وضع طبیعی و جغرافیایی ـ فین و محل ـ چشمه‌های فین ـ غلات ونبات ـ فرهنگ عامه ـ آثار تاریخی و قدیمی ـ انواع بازیها ـ انواع بیماریها ـ کدخدایی در فین ـ فرهنگ و زبان ـ حوادث تاریخی ـ چشمه‌های آبگرم و سرد ـ آماربخش فین ونام آبادیها ـ اسامی مالکین آب چشمه‌های لرستان ـ واژه‌نامهٔ فین بندرعباس.

□ سلیمی فرد، احمد

گونه‌ای بررسی و تحقیق در مورد اوضاع طبیعی، اقتصادی و انسانی شبستر. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۵۹ ص.

□ شهیدی مازندرانی، حسین

نقشهٔ جغرافیایی شاهنامهٔ فردوسی. تهران. انتشارات مؤسسهٔ جغرافیایی سحاب و بنیاد نیشابور. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۴+ نقشه.

مؤلف ارجمند نامهای جغرافیایی را به نظم الفبایی آورده و ذیل هریک ـ بیت یا ابیاتی از شاهنامه را که آن نام در آن آمده است نقل کرده و سپس توصیفی دربارهٔ محل آن نام گفته است.

نقشهٔ خوبی هم بر آن اساس تهیه و ضمیمهٔ کتابچه شده است. رحمت ارزشمند آقای شهیدی سزاوار آفرین است.

□ مرداک، جیمز

مرآةالشرق (آداب و سنن قدیم چین). ترجمهٔ عبدالرحمن خان افغان. به کوشش هاشم محدث. تهران. آرا. ۱۳۷۱. وزیری. ۹۲ ص.

این متن از روی دو نسخه که در کتابخانهٔ ملی است تهیه و تصحیح شده است.

□ وکیلیان، احمد

رمضان در فرهنگ مردم. تهران. سروش. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۶۸ ص.

این کتاب ارزشمند با استفاده از اسناد و مطالب مرکز فرهنگ مردم تهیه شده است. در دوازده بخش است با این عناوین:

استقبال از ماه مبارک رمضان ـ آمادگی برای روزه گرفتن ـ تغییرات در زندگی و اعمال روزه داران ـ افطار ـ روزهای تیغ یا ایام شهادت حضرت علی (ع)ـ اعمال و مراسم بیست و هفتم رمضان ـ روزهٔ کودکان و اصطلاحات و گفتنی‌های مربوط به ماه رمضان ـ عید فطر ـ نانها و غذاهای ماه رمضان ـ سر اسم مخصوص ماه رمضان ـ بازیهای ماه رمضان و رسم سحنوری.

خدا سلامت بدارد ابوالقاسم انجوی شیرازی را که با تأسیس مرکز فرهنگ مردم توانست پس از صادق هدایت، صبحی مهتدی و حسین کوهی کرمانی اصولی را درین رشته پایه گذاری کند.

تاریخ، سرگذشت

□ آقاناسیان، سرژ

ارمنستان، آذربایجان، گرجستان از استقلال تا استقرار رژیم شوروی (۱۹۱۷ـ ۱۹۲۳). ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران. انتشارات معین. ۱۳۷۰. رقعی. ۳۲۳ ص (۱۹۵۰ ریال).

□ الگار، حامد

شورش آقاخان محلاتی و چند مقالهٔ دیگر. ترجمهٔ ابوالقاسم سری. تهران. انتشارات توس. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۴۳ ص (۱۲۰ تومان).

دکتر ابوالقاسم سری در گزینش مقالات ایرانشناسی که به زبان انگلیسی است برای ترجمه ذوق پسندیده‌ای دارد و همیشه مطالب مفید را اخذ و ترجمه می‌کند. از جمله کتاب حاضرست حاوی این مقاله‌ها: شورش آقاخان محلاتی و انتقال امامت اسمعیلی به هند ـ مقدمه‌ای بر تاریخ فراماسونری در ایران ـ نوگرائی مذهبی ـ ملکم خان، آخوندزاده و پیشنهاد اصلاح الفبای تازی.

□ الموتی، ضیاءالدین

فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران. جنبشهای چپ. تهران. نشر چاوش. ۱۳۷۰. وزیری. ۶۰۰ ص.

□ امیرعلائی، شمس‌الدین

مصدق هم ملی بود و هم مسلمان (ترجمه رسالهٔ دکترای شادروان دکتر محمد مصدق). تهران. انتشارات میترا. ۱۳۷۰. رقعی. ۴۸ ص.

□ والتزر، ورنون

مذاکرات مصدق و هریمن و ترجمهٔ شمس‌الدین امیر علائی. تهران. انتشارات میترا. ۱۳۶۹. رقعی. ۴۷ ص.

□ ایرانی، لادن

موضع هند در قبال مسائل اقیانوس هند.

۱۳۷۱. وزیری. ۹۸ ص. (۵۸۰ ریال).

□ **براون، ادوارد**

نامه‌های ادوارد براون به سیدحسن تقی‌زاده به کوشش عباس زریاب و ایرج افشار. چاپ دوم. تهران. شرکت سهامی کتابهای جیبی. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۲۲ ص (۱۵۰۰ ریال).

□ **پارسا دوست، منوچهر**

نقش سازمان ملل در جنگ عراق وایران. همگامی امریکا و شوروی در ادامهٔ جنگ. تهران. شرکت انتشار ۱۳۷۱. وزیری. ۸۰۴ ص.

این کتاب مفصل و دلسورانه تحقیقی است براساس اسناد و مدارک سازمان ملل و تألیفات خارجی در موضوعی است که سالهای دراز با علاقه‌مندی می‌باید مورد تحقیق و تجسس ایرانیان باشد و آقای دکتر پارسادوست با کار ارزشمند خود پایهٔ را گذارده‌اند.

□ **پاینده لنگرودی، محمود**

خونینه‌های تاریخ دارالمرز (گیلان و مازندران). رشت. نشر گیلکان. ۱۳۷۰. رقعی. ۴۰۶ ص.

جمع‌آوری مطالبی است از تواریخ عمومی و محلی راجع به اخبار و وقایع گیلان و مازندران. کوشش آقای پاینده درین گردآوری سودمندست. مخصوصاً برای پژوهندگانی که به آسانی نمی‌توانند به کتابهای مورد استناد ایشان دسترسی داشته باشند. اگر برای هریک از شهرهای ایران چنین مجموعه‌ای فراهم شود کاری است باارزش.

□ **حاجی نژاد، غلامرضا**

تحلیلی بر رئیس علی دلواری. بوشهر. انتشارات شروه. ۱۳۷۱. رقعی. ۱۰۳ ص.

رئیس علی دلواری از وطن پرستان و دلیران تنگستان بود. در کتابهای تاریخی مربوط به فارس پس از مشروطیت ذکر او آمده است. از جمله تألیفات مرحوم محمدحسین رکن زادهٔ آدمیت. دانشمند محترم آقای علی مراد فراشبندی هم در جای‌جای از کتابهای خود مطالب درباره او دارند.

□ **حبیبی فهلیانی، حسن**

ممسنی در گذرگاه تاریخ. شیراز. انتشارات نوید. ۱۳۷۱. وزیری. ۵۳۸ ص.

در شمارهٔ بعد ذکر آن می‌آید.

□ **ریاحی، منوچهر**

سراب زندگی. گوشه‌های مکتومی از تاریخ معاصر. زندگی‌نامهٔ منوچهر ریاحی. جلد اول. تهران. انتشارات تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۵۸۴ ص.

نویسنده از خاندان ریاحی ـ شیبانی است. نطنزی است. در آلمان درس خوانده است. با اعیان و رجال به مناسبت خاندانش ارتباط داشته است. آرام آرام به دستگاه دولت و دربار نزدیک می‌شود و در کارهای عمرانی و بازرگانی فعالیت می‌کند. طبیعت دوست است. چندی به کارهای رسمی شکاربانی وحفظ حیوانات بیابانی می‌پردازد و درین زمینه موفقیتهایی می‌یابد. این جلد از زندگی‌نامه به اول کودتای مرداد ۳۲ پایان گرفته است. این چند نکته نمونه‌ای است از اشتباهاتی که بر حافظهٔ نویسنده روی آورده است.

ـ ص ۱۱۰: علی امینی در کابینهٔ اول قوام‌السلطنه (پس از سید ضیاء) معاون رئیس الوزراء نبود. هنوز جوان بود و نمی‌توانست به چنان مقامی برسد. سالهای دراز پس از آن است که معاون شد.

ـ ص ۱۱۴: سید حسن تقی‌زاده همراه مهاجرین نبود و از تهران به استانبول نرفت. او زمان مهاجرت در آلمان بود.

ـ ص ۱۱۶: سپهداراعظم که پیش از سید ضیاء رئیس‌الوزراء بود فتح‌الله خان اکبر رشتی سردار منصور است نه محمد ولی خان تنکابنی که خودکشی کرد و پیش از سید ضیاء لقبش سپهسالار اعظم بود نه سپهدار.

ـ ص ۱۴۷: دکتر محمود حسابی درست است نه دکتر محمد.

ـ ص ۵۵۰: حسین و باقر پیرنیا فرزندان معاضدالسلطنه پیرنیا بودند نه نوه‌های مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک.

□ **زاده واند**

[illegible]

ترجمهٔ محمدرضا نرگر. تهران. انتشارات بینش. ۱۳۶۹. رقعی. ۲۲۳ ص.

کتاب اگرچه نوشتهٔ سال ۱۹۲۹ میلادی است اما برای آگاهی ایرانیان از مآخذ مهم است و ترجمه شدن آن درین روزگار ضرورت داشت تا مقاصد سیاسی و فرهنگی در تفکر پانتورانیستی شناخته شود. مقدمهٔ گویای کاوه بیات نشان می‌دهد که او اکنون یکی از متخصصان ما در زمینهٔ مطالعات مربوط به منطقهٔ قفقاز و مسائل مرتبط با آن است.

☐ ساروی، محمد فتح‌الله بن محمد تقی

تاریخ محمدی (احسن التواریخ). به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد. تهران. امیرکبیر. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۰۳ ص (۳۰۰۰ ریال).

سالهای دراز بود که انتظار به چاپ رسیدن این کتاب می‌رفت زیرا از منابع اساسی مربوط به تاریخ روزگار سلطنت فتحعلی شاه قاجار است. هم از لحاظ تاریخی بااهمیت است و هم ازنظر ادبی متن ماندگاری است.

درکتاب طبعاً اطلاعاتی از دورهٔ زندیه و آقامحمدخان قاجار هم مندرج است.

متن براساس دو نسخه تصحیح شده ولی مشخصات نسخه‌ها فراموش‌شده است گفته شود.

☐ شاملو، ولی قلی

قصص الخاقانی، تصحیح و پاورقی حسن سادات ناصری. جلد اول. تهران. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۰+۵۲۴ ص.

تاریخ دورهٔ صفوی است تألیف سال ۱۰۷۶ با بعضی اطلاعات مختصری که تا سال ۱۰۸۵ لابلای مطالب افزوده است. در تصحیح متن شش نسخه در اختیار مصحح بوده است.

☐ شکوری، ابوالفضل

خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران. زندگانی آخوند ملا قربانعلی زنجانی معروف به حجةالاسلام از رهبران نهضت مشروعه. زنجان. ادارهٔ کل فرهنگ وارشاد اسلامی استان زنجان. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۲+۵۷۴ ص.

مندرجات: معرفي تحليلي ـ منابع كتاب ـ موقعیت استراتژیک زنجان در عصر حجةالاسلام ـ سابقهٔ تاریخی حوزهٔ علمیهٔ زنجان ـ سخنی دربارهٔ لقب حجةالاسلام و دیگر القاب دینی در میان مسلمین ـ زندگینامهٔ حجةالاسلام ـ تفکر مشروعه خواهی یک جریان فکری مغضوب ـ حجةالاسلام نمایندهٔ جریان فکری مغضوب ـ اصول اندیشه‌ها و سیرهٔ سیاسی حجةالاسلام ـ سرانجام کار حجةالاسلام ـ شاگردان و آثار علمی حجةالاسلام ـ مشاهیر شاگردان حجةالاسلام (شصت و شش نفر) ـ تألیفات حجةالاسلام ـ خاطرات و روایات اشخاص ـ زندگینامهٔ مختصر برخی از اعلام کتاب ـ اسناد و تصاویر.

کتاب برای تاریخ جویان دورهٔ مشروطه از منابع است.

☐ عاقلی، باقر

نخست وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار. تهران. جاویدان. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۳۲۷ ص.

علاقه‌مندی و خواستاری مردمی که از گذشتهٔ خود ناآگاهند و می‌خواهند بدانند که درین یکصد سال چه بر پدرانشان گذشته است موجب تدوین و تهیهٔ کتابهای متعددی درین سالهاست و البته هریک ازین کتابها خوانندههایی دارد.

کتاب آقای دکتر عاقلی آراسته به عکسهای متعدد از رجال عصر مشروطیت است و از مزایای کتبی است که ایشان انتشار می‌دهند. تقسیم بندی مندرجات کتاب چنین است:

۳۸۲ صفحه (دورهٔ احمدشاه) ـ یکصد صفحه (دورهٔ رضاشاه) ـ دویست و سی صفحه تا حکومت مصدق ـ هشتاد صفحه دورهٔ مصدق ـ چهارصد و پنجاه صفحه دورهٔ محمدرضا شاه است.

☐ عبدالله پور، احمد

وزرای معارف ایران. وزیران آموزش و پرورش تهران. ۱۳۶۹. رقعی. ۲۴۰ ص. (۱۰۰ تومان).

☐ قاضی، نعمت‌الله (شکیب)

ایل قاجار در پهنهٔ تاریخ ایران. چاپ سوم. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۸۱ ص.

تاریخ داستانی شدهٔ پیدا شدن ایل قاجار در پهنهٔ سیاست و حکومت ایران از دورهٔ آغامحمدخان قاجار و فتحعلی شاه است. نوشته زیبا و به نثری استوار است. جلوهٔ دیگری ازین کتاب خواندنی قصهٔ هور کودست. این قصهٔ محلی در زادگاه حوادث (استرآباد) مقامی دلپسند دارد. مزیت نوشتهٔ قاضی درین است که تاریخ داستانی را مبتنی بر مآخذ اساسی به نگارش درآورده است.

☐ قطبی، بهروز

اسنادجنگ جهانی اول در ایران. همراه با خبرهای تلگرافی جنگ پروس وفرانسه به خط ناصرالدین شاه قاجار. تهران. نشر قرن. ۱۳۷۰. رقعی. ۴۸۵.

کاش عکس یک صفحه از نوشته‌های خط ناصرالدین شاه را درین مجموعه آورده بودند.

☐ کشاورز، فتح‌الله

نهضت جنگل و اتحاد اسلام. اسناد محرمانه و گزارشها. تهران. سازمان اسناد ملی ایران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۱۲ ص (۱۳۵۰ ریال).

☐ مدنی، عبدالرسول

تاریخ اشرار کاشان. به اهتمام حسینعلی پورمدنی. قم. ۱۳۷۰. رقعی. ۱۲۰ ص.

متنی است که مرحوم آیة‌الله ملا عبدالرسول مدنی دربارهٔ وقایع پیش آمده توسط نایب حسین و ماشاءالله خان کاشی از مشاهدات خویش دربارهٔ آن «شرارت و طغیان» نوشته است و طبعاً از مدارک قابل اعتنا و اسناد دربارهٔ آن جریان است.

زبان

☐ اخوان زنجانی، جلیل

پژوهش واژه‌های سریانی در زبان فارسی. تهران، ۱۳۶۹. وزیری. ۱۳۶ ص.

رسالهٔ مفیدی است در معرفی واژه‌های زبان سریانی که در فارسی استعمال دارد و البته اغلب از راه ورود لغات عربی به فارسی آمده است مانند احـذ... آقای اخوان سعی کرده است که برای هر کلمه شاهدی از متون کهن فارسی بیاورد. مانند هلک (مهاجرت کردن) که کلمه را در عبارتی از کشف‌المحجوب هجویری یافته و نقل کرده است.

☐ سروشیان، جمشید

فرهنگ بهدینان. با مقدمهٔ ابراهیم پورداود. به کوشش منوچهر ستوده. تجدید چاپ. تهران انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۱۸ ص.

از نخستین فرهنگهای گویشی است که به تشویق و ترغیب استاد مرحوم ابراهیم پورداود انتشار یافت و اینک چاپ دوم آن در دسترس قرار می‌گیرد.

آقای سروشیان مقدمهٔ جدیدی برین چاپ نوشته و آگاهیهای خوبی را در اختیار علاقه‌مندان به فرهنگ جهان زردشتی گذارده است.

بررسیهای ادبی

☐ آوای جهیدن غوک

شعرهایی از ژاپن، ترجمه رؤیا پیرزاد. تهران. ۱۳۷۱. رقعی. ۱۹۱ ص.

ترجمهٔ یکصد قطعه شعر ژاپونی است که در سلسلهٔ انتشارات پنگوئن انگلیس درآمده. شعرها از نوع هایکوست و از شصت شاعر نمونه‌ای از قطعه‌های آن.

☐ نمی‌پذیرم حقیقت، حقیقت است
چگونه بپذیرم رؤیا، رؤیاست

☐ شبها که سردتر می‌شود و پائیز نزدیکتر
فریاد زنجره‌ها کم توانتر می‌شود و دورتر

☐ کاش جهان همواره چنین می‌ماند
چند ماهیگیر
به کار کشیدن قایقی کوچک به ساحل رود.

☐ امامی، نصرالله

مرثیه سرایی در ادبیات فارسی تا پایان قرن هشتم. اهواز. جهاد دانشگاهی اهواز. ۱۳۶۹. وزیری. ۴۸۸ ص (۲۵۰۰ ریال).

موضوعی است که تاکنون کتاب مستقلی دربارهٔ آن نبود و ضرورت داشت که دربارهٔ این نوع ادبی و

مقامش در شعر فارسی تحقیق مبسوط ارائه می‌شد.
مرثیه‌های بیست و نه شاعر درجه اول آن قرون درین تحقیق مورد بحث و بررسی است.

☐ حمیدی، جعفر
ماشین نوشته‌ها. شعرهای بلاگردان در باور رهنوردان بیدار. تهران. ۱۳۶۹. وزیری. ۱۸۴ ص.
این کتاب ابتکاری حاوی تاریخچه‌ای از وسایل سفری است و سپس اشعار نوشته شده بر روی اتوموبیلها به نظم نوع اتوموبیل (کامیون، وانت، سواری...) دسته‌بندی شده است. مطالعهٔ اجتماعی درین اشعار بسیار جذاب است و کوشش مؤلف ارزشمند.

☐ زعیمی، درخشنده بانو
برگزیدهٔ اشعار مربوط به مادر. با مقدمهٔ خسرو زعیمی. به خط شکسته نستعلیق محمد حیدری. تهران. ناشر خسرو زعیمی با همکاری نشر میراث. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۲۸ ص. (۵۵۰۰ ریال).
بهترین سروده‌های زبان فارسی دربارهٔ مادر درین مجموعه گردآوری شده است. افسوس که خط زیبای آقای حیدری ریزنویس است و خواندن چنین خط در مجموعه‌ای که برای همگان است برای همگان آسان نیست.
چاپ و کاغذ کتاب ممتاز و تذهیب حواشی محلل است. همیشه باید کارهای خسرو زعیمی را که بنیانگذار انجمن خوشنویسان بود و در ترقی و تعالی و ترویج خط سهم مهمی دارد، ستود.

☐ شمس لنگرودی، محمد
تاریخ تحلیلی شعر نو. جلد نخست. از مشروطیت تا کودتا. تهران. نشر مرکز. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۵۹ ص.

☐ غلامرضایی، محمد
داستانهای غنائی منظوم از آغازشعر فارسی دری تا ابتدای قرن ششم. تهران. انتشارات فردابه ۱۳۷۰. وزیری. ۳۲۰ ص.
درین تألیف دربارهٔ سیر داستان نویسی در قرون پیش، داستانهای عاشقانهٔ فردوسی در شاهنامه ـ ورقه و گلشاه ـ یوسف و زلیخا ـ ویس و رامین ـ خسرو و شیرین ـ لیلی و مجنون ـ هفت پیکر سخن رفته است. نوشته‌ها براساس منابع معتبر و متون اصیل و قدیم است.

☐ فرزانه، محسن
عمرخیام و رباعیهای او. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۹۶ ص.
مندرجات این دفتر عبارت است از: درود پیرایه‌ها ـ داستان نوروزنامه ـ نبرد عقاید ـ فرهنگ و تحول ـ سیری در منابع ـ رباعیها و شاهنامه ـ رباعیها ـ تداخل رباعیها ـ رباعیهایی از یک مجموعه ـ رباعی ۵۳ ـ افزوده.

☐ وحیدیان کامیار، تقی
حرفهای تازه در ادب فارسی. اهواز. انتشارات جهاد دانشگاهی اهواز. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۹۶ ص.
مجموعهٔ مقالات مؤلف است در زمینهٔ عروض (هشت مقاله) ـ قافیه (دو مقاله) ـ زبانشناسی (هفت مقاله) ـ هنر افسانه نویسی (یک مقاله) ـ ادبیات یا متن خوانی.
نوشته‌های مؤلف در زمینه‌های یاد شده همواره با توجه متخصصان روبرو شده است.

☐ هاشمی نژاد، قاسم
کارنامهٔ اردشیر بابکان. تهران. نشر مرکز. ۱۳۶۹. رقعی. ۸۴ ص.
نقل سراسر کارنامهٔ اردشیر بابکان است به زبان فارسی نزدیک به زبان متن و به قلم یک داستان نویس پهلوی خواندهٔ خوش ذوق.

متون کهن

☐ اشتهاگرجی اصفهانی، عبدالله
دیوان. با مقدمهٔ دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی. به اهتمام امین خضرائی (واله). تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۹۳ ص + فهرست کلمات.

مقدمهٔ شیرین باستانی پاریزی این بار کاملاً مرتبط باموضوع است و تمام صحبتش از غذا و شکم و اشتهاست.

آثار شاعری که اشتها تخلص داشت و در ۱۲۸۹ قمری درگذشت ممزوج است به مضامین و کلمات مربوط به خوراکیها و مطالبی که با آنها ارتباط دارد. مانند سفره، دیگ، چمچه و جز اینها.

دیوان شاعر یکبار در سال ۱۳۰۶ قمری در اصفهان چاپ سنگی شده بود و ضرورت داشت تجدید چاپ شود زیرا این دیوان جز جنبهٔ شوخی و طنز از نظر اصطلاحات و کلمات اهمیت دارد و در لغت‌شناسی و معانی و مفاهیم واژه‌ها مورد استفاده لغت شناسان خواهد بود.

☐ بخاری، صلاح بن مبارک

انیس الطالبین وعدةالسالکین. به تصحیح و مقدمهٔ خلیل ابراهیم صاری اوغلی. بـه کـوشش توفیق هـ. سبحانی. تهران. انتشارات کیهان. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۲۲ ص.

کتاب از متون قرن هشتم و در مقامات خواجه بهاءالدین نقشبندست که مؤسس سلسله‌ای مهم در تصوف شد. نسخه‌های زیادی ازین متن درکتابخانه‌ها هست و چهارده نسخه درمقدمهٔ کتاب حاضر معرفی و از آن میان سه نسخه در تصحیح اختیار شده است.

به مناسبت، این خاطره را یادآوری می‌کند که حدود سال ۱۳۴۵ به مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر از سوی دانشگاه تهران پیشنهاد شد مقامات خواجه بهاءالدین را تصحیح کند تا در سلسلهٔ انتشارات آن دانشگاه چاپ شود. عکسهای نسخه‌ها هم تهیه و در اختیار ایشان گذاشته شد. آن مرحوم استنساخ کتاب را هم آغاز کرد ولی توفیق انجام شدن این مهم را نیافت. شاید مقداری از آنچه فراهم ساخته بود در میان اوراقش خواه در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه و یا در خانه‌اش برجای باشد وشاید آقای عنایت‌الله مجیدی آنها را دیده باشد.

☐ جمال‌زاده، محمدعلی

بانگ نای. داستانهای مثنوی مولوی. با مقدمهٔ بدیع‌الزمان فروزانفر. چاپ دوم. تهران. انتشارات راد. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۹۴ ص.

☐ حافظ شیرازی

دیوان. به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی ـ مقدمهٔ مقابله و کشف‌الابیات از رحیم ذوالنور. تهران. انتشارات زوار. ۱۳۶۹. وزیری. ۶۸۰ ص.

تجدید چاپ همان چاپ اصلی قزوینی و غنی است با این الحاقات و امتیازات که رحیم ذوالنور متکفل بوده است: مقدمه‌ای دربارهٔ کیفیت تصحیح نسخه‌های چاپی معروف، شرح حال محمد قزوینی، نوشتهٔ دکتر غنی دربارهٔ قزوینی، سالشمار زندگی و آثار قزوینی، نوشتهٔ علی اکبر فیاض دربارهٔ دکتر غنی، آوردن اختلافات میان چاپ قزوینی و چاپ مصحح دکتر خانلری در زیرصفحات، کشف الابیات.

☐ حافظ شیرازی

غزلهای حافظ براساس چهل و سه نسخهٔ خطی سدهٔ نهم. تدوین سلیم نیساری. خط محمد سلحشور. تهران. ۱۳۷۱. رقعی. ۳۰+۳۴۳ ص.

آقای سلیم نیساری در یادآوری خود نوشته است «این کتاب یک چاپ مستندست... در گزینش هیچ کلمه‌ئی روش تصحیح قیاسی هم به کار نرفته است».

مدون وعده داده‌اند که درکتابی دیگر کلیهٔ دیگر غزلهای چهل و سه نسخه را به چاپ برسانند و در مقدمهٔ کتاب حاضر همان کار را دربارهٔ یک غزل انجام داده و نمونه وار آورده‌اند. طبعاً کوشش دلسوزانهٔ ایشان سزاوار تقدیرست.

☐ داور (شیخ مفید)

تذکرهٔ مرآت الفصاحه. شرح حال و نمونهٔ اشعار شاعران فارس از قدیمترین زمان تا قرن چهاردهم هجری بـه تـصحیح و تکمیل و افزوده‌های دکتر محمود طاووسی. شیراز. انتشارات نوید. ۱۳۷۱. وزیری. ۵۵+۸۰۸ + تصاویر خطوط (۷۵۰ تومان).

☐ صفائی جندقی، احمد

دیوان اشعار. تصحیح ومقدمهٔ علی آل‌داود. تهران. چاپ و انتشارات آفرینش. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۳۱ ص.

احمد صفائی جندقی فرزند یغمای جندقی است. مقدمهٔ آقای آل‌داود دربرگیرندهٔ اطلاعاتی است در احوال شاعر و نامه‌هایی از یغما و ذکر افراد خاندان صفایی.

اشعار صفایی عبارت است از یکصد و هشتاد و چهار غزل، امانت‌نامه، رباعیات و قطعات. قطعات اغلب ماده تاریخ و اخوانیات است. (چهل و دو قطعه). صفائی مرثیه‌های زیادی هم در وقایع کربلا دارد (یکصد و چهارده قطعه). رقیه نامه ونوحه‌ها (چهل و پنج) و ترجیع بند عناوین بقیهٔ اشعار دیوان است.

☐ فتحعلی شاه قاجار

دیوان کامل اشعار. به تحقیق و اهتمام حسن گل محمدی (فریاد). تهران. انتشارات اطلس. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۳۴ ص.

بخش اول تحقیق است در احوال، افکار و آثار فتحعلی شاه متخلص به خاقان. در بخش دوم اشعار آن شاه به حسب قوافی درج شده است.

چند خاطره و نکتهٔ ادبی که با زندگی فتحعلی شاه مرتبط است و فهرست اسامی زنان و فرزندان فتحعلی شاه و سالشمار حوادث دوران آن پادشاه بخشی دیگر از کتاب است.

مجموعه‌ای است مفید برای مورخان دورهٔ قاجار

☐ فروغی بسطامی.

سی و سه غزل برگزیده از غزلیات عرفانی از فروغی بسطامی. به کوشش دکتر سید جعفر حمیدی. تهران. مؤسسهٔ انتشاراتی و آموزشی نسل دانش. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۶۳ ص.

☐ وامق، محمدعلی

تذکرهٔ میکده. به کوشش حسین مسرت. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۵۱. (سلسلهٔ متون و تحقیقات فرهنگ ایران زمین، ش ۳۷).

تذکرهٔ عصری است از شعرای یزد در دورهٔ قاجار.

شعر

☐ اعظمی، لیلا

سایهٔ غم. دیوان لیلا اعظمی. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۶۶ ص.

سرایندهٔ این دیوان بنا به نوشتهٔ آمده در آغاز دیوان از روزی که مادرش دچار بیماری سخت می‌شود به سرودن شعر آغاز می‌کند تا دردهای درونی را بیان کند. طبعاً اشعار بیشتر غزل است. رباعی و مثنوی هم هست. نمونهٔ شعرش راکه خود در برگ اول دیوان آورده است درینجا می‌آوریم.

این عمر من نبوده مگر سایهٔ غمی
آشفته خواب و کوچهٔ پرپیچ و پرخمی
گشتیم ناپدید به طوفان زندگی
خشخاش دیده کی شود اندر دل یمی

☐ پهلوان، چنگیز

نمونه‌های شعر امروز افغانستان. تهران. بنیاد نیشابور. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۹+۳۵۲ (۳۵۰ تومان).

کاری است ارزشمند برای معرفی سروده‌های افغانستان که شاعرانش در چهار گوشهٔ جهان پراکنده‌اند و دورهٔ طولانی جنگ و مقاومت و مهاجرت و غربت موجب پیدا شدن مضامین نو در شعر فارسی افغانستان شده و طبعاً در ادبیات فارسی جای تازه‌ای را ایجاد کرده است.

☐ جزایری، پروین.

حباب و سراب. سروده‌های سالهای ۱۳۶۲ـ ۱۳۶۷. تهران. مرکز پخش: چشمه. ۱۳۷۰. رقعی. ۱۸۲ ص.

این دل که خشم وار چو مرداب نشسته است
بر موج شکن در شکنی راه بسته است
گویا که کویرست وجدا مانده ز باران
در سینهٔ او یک حسره هم سبز نرسته است
حجمی است نباتی تن و کالای من این نیست
کو جلوهٔ عصیان که درونم همه خسته است.
بس پرسش بی‌پاسخ و با من نه یقینی
آن شیشهٔ باور که مرا بود شکسته است
زان قلهٔ پر شعله چه مانده است دریغا
خاکستر یادی که به یک لوحه نشسته است

☐ جلیلی کرمانشاهی، محمدحسین (بیدار)

گزیدهٔ اشعار. بامقدمهٔ کیوان سمیعی. تهران. زوار. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۴۸ ص.

بیدار از شاعران و ادبای نامور عصر اخیر کرمانشاه بود. زحمت تنظیم و چاپ این گزیده را آقای یدالله عاطفی که خود از شاعران گرامی آن شهرست عهده‌دار شده. نمونه‌ای از فکر و کلام جلیلی این است:

ز ترکتاز حوادث نه ذوق ماند و نه حالی
حدیث عشق تو گویی که خواب بود و خیالی
حساب سال و مه از من مپرس بیخبرم من
که در دیار محبت نه ماه ماند و نه سالی
سلام ما به رفیقان خدای را که رساند
که سنگ حادثه نگذاشت بهر ما پر و بالی

□ صالم کاشانی، علی‌اصغر

بلور اشک. مجموعهٔ شعر. (بهار ۱۳۶۶ـ تابستان ۱۳۷۰). تهران. تالار کتاب. ۱۳۷۰ رقعی. ۱۶۰ ص.

نمونهٔ شعر:

به ساغر بادهٔ خورشید کردم تا چه پیش آید
هوای نغمهٔ ناهید کردم تا چه پیش آید
به گلشن باغبان مهر گشتم، تا چه گل سویم
به دامن صد گل امید کردم تا چه پیش آید
زلال اشک را در بوستان شوق و شیدایی
نثار هر گلی رویید کردم تا چه پیش آید

□ صالم کاشانی، علی اصغر

شکار ستاره. مجموعهٔ شعر (مهر ۱۳۶۲ـ اسفند ۱۳۶۵). تهران. تالار کتاب. ۱۳۷۰. رقعی. ۹۵ ص.

مقدمهٔ کتاب به قلم دکتر رحیم نژاد سلیم است.

نمونهٔ شعر:

پاکی، زلالی، روشنی، تفسیر آبی
خوبی، لطیفی، گلشنی، تعبیر حوابی
در دوردست آرزو شور امیدی
در دیرهای زندگی شوق شبابی
می‌ریخت بر آسمان شعر صالم
رنگین کمانی، لطف بارانی، شهابی

□ صهبا یغمائی، حسن

دیوان اشعار. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۷۲ ص

(۴۰۰ تومان).

ار سلسلهٔ یغمای جندقی است. سیاری ازاشعارش به مناسبت وقایع زندگی و بطور احوانیات است با چاشنی حاصی از نکته و لطیفه و بیشتر اندرز و احلاقیات. این قطعه‌اش دربارهٔ عکس نقل می‌شود.

ای عکس تو یادگار سالی
ما رفتنی و تو پا به جائی.
حالی که کنون گذشت ار ما
آن را تو همیشه می‌نمائی
با ماست تفاوت تو بسیار
پس بی‌شک و شبهه عکس مائی

شمعی که براه خود برافروخته‌ایم
روغن ز روان خود در آن سوخته‌ایم
با سوزن اندیشه و ابریشم عمر
چاک دل غم دیده به هم دوخته‌ایم.

□ کسمائی، علی

فردا. تهران. نشر ژوف. ۱۳۷۱. خشتی. ۱۰۲ ص.

علی کسمایی از مترجمان و نویسندگانی است که نزدیک پنجاه سال است در زمینهٔ ترجمهٔ رمان و فیلمنامه و برگردان فیلم قلم می‌زند و چند سال است به سرودن شعر آغاز کرده است. مجموعهٔ اشعار خود را «هنگامهٔ روز» نامیده است و دفتر یکم را که «فردا» نام دارد به دست نشر سپرده و منتشر شده است.

درین دفتر بیست و یک غزل و قطعه و مثنوی و شعر نو مندرج است:

.....بلبل کنار گل به تماشا نشسته بود
ناگاه سیل آمد و از گلستان گذشت
بلبل به اقتضای طبیعت ز جا پرید
گل پرنداشت، سیل بر او بی‌امان گذشت
آشفته گشت بلبلِ عاشق، ز سوزِ دل
چون دید سیل از سر گل آن چنان گذشت
وان گه چو دید سیل که گل را همی برد
اندیشه‌یی ز خاطر آن نغمه خوان گذشت
نزدیک شد به سیل که گل را کشد به نوک
بی‌رحم سیل از سرِ وی ناگهان گذشت

این سیل نیست، گریه‌ی کهنه طبیعت است
کز خانمان کودک و پیر و جوان گذشت
لیکن ندانم از چه؟ به حال که؟ گریه کرد
تا سیلِ اشکِ وی ز کران تا کران گذشت
هرگه که سوخت این دل ما سر فتاده‌یی
سیلِ سرشکِ مان ز دو دیده روان گذشت
آری، درون سینه‌ی این خاک هم دلی است
آن هم دلی که آتشش اندر میان گذشت
بر حال بی‌نوایان گویی دلش بسوخت
بگریست، اشک سیل شد و در زمان گذشت
لیکن بسوخت آتشِ وی خشک و تر به هم
لیکن مهیب سیل نه سود و زیان گذشت
ظالم نه کار مظلمه مظلوم در عذاب
اشکِ طبیعت آمد و بر این و آن گذشت...

آستان قدس رضوی

۱. مؤسسهٔ چاپ و انتشارات

□ بررسی منشأ وزن شعر فارسی. از دکتر تقی وحیدیان کامیار. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۵۷ ص (شمارهٔ ۱۵۸).

□ جغرافیای تاریخی ولایت زاوه. پژوهشی در جغرافیای تاریخی تربت حیدریه ـ خواف ـ زوزن ـ رخ ومحولات. مشهد. ۱۳۶۶. وزیری. ۴۷۰ ص. (شمارهٔ ۵۵).

این کتاب دلپذیر و تحقیقی با ارزش در شماره‌های پیش معرفی شده است.

□ کوچ نشینی در شمال خراسان. از دکتر محمدحسین پاپلی. ترجمهٔ اصغر کریمی. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۳۸ ص. (شمارهٔ ۱۷۵).

دربارهٔ این کتاب علمی، چون اصلش به زبان فرانسه است ذیل معرفی متن صحبت خواهد شد.

□ نحو برای دانشجو. از سید محمد رادمنش. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۳۳ ص. (شمارهٔ ۱۶۳).

۲. بنیاد پژوهشهای اسلامی

□ تحفهٔ حاتمی ـ از شیخ بهائی. تصحیح و تحشیهٔ ابوالفضل نبئی و تقی عدالتی. مشهد. ۱۳۷. رقعی. ۱۰۳ ص.

این رسالهٔ مشهور دربارهٔ اسطرلاب و کارهای آن است و از روی چند نسخه تصحیح شده است.

□ دفاع مشروع در حقوق جزای اسلام. از داوه العطار. ترجمهٔ اکبر غفوری. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۹۴ ص.

□ کتابخانهٔ اقتصاد اسلامی. گردآوری عباس کیهان فر ـ حسن طوسی قوام. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۷۶ ص.

۸۳۱ عنوان کتاب و ۸۶۷ عنوان مقالهٔ مجله و ۱۸۰۶ عنوان مقالهٔ روزنامه (جدا جدا) معرفی شده است.

□ معجزهٔ بزرگ. پژوهشی در علوم قرآنی. از محمد ابوزهره ترجمه محمود ذبیحی. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۷۲۸ ص.

۳ـ معاونت فرهنگی

□ جغرافیای تاریخی شیروان. تألیف محمد اسماعیل مقیمی. مشهد ـ ۱۳۷۰. وزیری. ۵۷۱ ص.

عمدهٔ عناوین: جغرافیای تاریخی ـ جغرافیای طبیعی ـ جغرافیای انسانی ـ اوضاع اقتصادی ـ آثار و بناهای تاریخی ـ دانشمندان، عرفا، نویسندگان، شاعران و هنرمندان ـ وقایع و حوادث تاریخی ـ آداب و رسوم محلی ـ نظری بر جغرافیای روستائی.

کتابی است محققانه و از شهرنامه‌های مفید و خوب.

□ خاطرات، رؤیاها، اندیشه‌ها. از کارل گوستاو یونگ. ترجمهٔ پروین فرامرزی. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۲۷ ص.

کتاب از نوشته‌های مشهور یونگ است.

□ روشهای پژوهش تاریخ. زیر نظر شارل ساماران. ترجمهٔ گروه مترجمان. مشهد ۱۳۷۰. دو جلد. وزیری. ۵۸۳ و ۳۹۱ ص.

این کتاب مهم و اساسی سالها پیش در سلسلهٔ «پلیاده» فرانسه انتشار یافت وشهرت گرفت. مجموعه‌ای است از مقالات عمیق و محققانه در زمینه‌های مختلف مرتبط با فن تاریخ نویسی.

مترجمان عبارتند از: ابوالقاسم بیگناه ـ غلامرضا ذات علیان ـ مهدی علائی ـ الله... یغمائی.

۴ـ کتابخانه

[ ] **فهرست کتب خطی کتابخانهٔ مرکزی. جلد دوازدهم. تألیف علامعلی عرفانیان. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۷۶ ص + مقادیری عکس نسخ.**

۷۵۳ نسخه درین فهرست معرفی شده است

[ ] **فهرست مجلات موجود در کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی. جلد دوم. تنظیم رمضانعلی اسماعیل پور قوچانی. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۳۰+۴۰ ص.**

در آن نام ۷۸۴ مجلهٔ فارسی و عربی و ۹۵ مجلهٔ انگلیسی و فرانسه آمده است با ذکر اینکه کدام شماره‌ها را کتابخانه دارد

[ ] **نقش عوامل بیولوژیک در فرسایش کاغذ از دکتر فوستا گالو. ترجمهٔ عبدعلی عابدی استاد مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۰۲ ص.**

[ ] **نگاهی به وقف و آثار اقتصادی، اجتماعی آن تألیف مصطفی سلیمی‌فر. مشهد. ۱۳۷۰ وزیری ۲۱۶ ص.**

مجموعهٔ رسائل فارسی

دفتر دوم. مشهد. بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس. ۱۳۶۸ وزیری ۲۰۵ ص

در سرگیرندهٔ این رساله‌هاست سهلمله از جلال‌الدین دوانی ـ شمع از جلال دوانی ـ سال‌الحول از رشیدالدین فضل‌الله همدانی ـ سنهٔ ضروریه ـ محمد قمی ـ رسق از میرفندرسکی ـ مختصر وحیدی در عروض از وحید تبریزی ـ ختام مسک (تفسیر سورهٔ یس) ـ تألیف یکی از افراد خاندان حسد شیرازی که پس از حافظ تألیف شده است زیرا ابیاتی از غزل حافظ در آن است

اساطیر

تاریخ کامل. نوشتهٔ عزالدین ابن اثیر. ترجمهٔ محمدحسین روحانی. جلد اول. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۴۶ ص.

اگرچه ترجمه‌ای از کامل ابن اثیر چند سال پیش توسط دو سه مترجم نشر شده بود ولی ضرورت داشت

که ترجمهٔ یکدست و منقحی در دسترس باشد و این خدمت به اهتمام آقای دکتر روحانی که از علاقه‌مندان به تاریخ و از دوستداران فارسی نویسی بی‌تعقیدست آغاز شده است. نثر ترجمه روشن، روان و استوارست.

اطلاعات

تاریخ و فرهنگ مردم دوان

تحقیق دکتر عبدالعلی لهسائی زاده و عبدالنبی سلامی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۷۱ ص

در سیزده فصل است. موقعیت جغرافیائی ـ زمینهٔ تاریخی و معماری سنتی ـ مذهب و اعتقادات ـ آداب و رسوم ـ مالکیت رسمهای زراعتی ـ ساخت اقتصادی ـ ساخت اجتماعی ـ نظام آموزش و پرورش روستا ـ طب سنتی ـ ادبیات شفاهی ـ بازیهای سنتی ـ تأسیسات زیربنائی عمرانی و خدماتی ـ علما و مشاهیر دوان.

واژه‌نامهٔ کوتاه کتاب در صفحات ۵۵۷ـ ۵۷۱ است.

جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو

تألیف شهاب‌الدین عبدالله خوافی (حافظ ابرو). تصحیح و تعلیق دکتر غلامرضا ورهرام. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۶۶ ص.

آقای دکتر غلامرضا ورهرام بخشی از تاریخ و جغرافیای حافظ ابرو را که به معرفی و توصیف شهرها و آبادیهای خراسان اختصاص دارد به نام «جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو» در تهران چاپ کرده‌اند و در دسترس علاقه‌مندان گذارده‌اند. اما پیش از ایشان خانم کراولسکی محقق زحمتکش مؤسسهٔ نسخه‌های قدیم خاورمیانه در شهر توبینگن آلمان همین بخش را به عنوان «خراسان در روزگار تیموریان از تاریخ حافظ ابرو» و با نام آلمانی

Hurasan zur Timuridenzeit nach dem Tarih- e Hafez - e Abru

در سال ۱۹۸۲ به چاپ رسانید و با حواشی و فهارس به چاپ رسانید و در جلد دومی که با همان نام

[illegible]

محل وقوع آن آبادی را که امروزه درکدام کشور است با مشخصات جغرافیایی (طول و عرض) و اینکه جزو کدام بخش و شهر است معین ساخت. مهمتر از همه آنکه ذکر هریک از آنها را در منابع و مآخذ دیگر مشخص کرده، هم در متون قدیمی و هم در بعضی از کتابهای جدید.

آقای دکتر ورهرام در مقدمهٔ خود مشخصات دوازده نسخهٔ خطی «جغرافیای حافظ ابرو» را که تاکنون در کتابخانه‌های جهان شناخته است آورده و نوشته‌اند «در مقایسهٔ کیفی این نسخه‌های خطی پنج نسخهٔ زیر از مرغوبیت خاصی برخوردار است» (سپس پنج نسخه را معرفی کرده‌اند). پس از آن چند سطر دربارهٔ «شیوهٔ کار» خود در تصحیح این متن آورده‌اند ایشان چون با روش علمی اروپائی آشنایند می‌دانند که محقق امروزین باید همه کارهای پیش از خویش را دیده باشد و به چشم نقد و سنجش و حق‌شناسی بدانها بنگرد، ناچار در پایان مقدمه نوشته‌اند «بررسی دیگری در مورد تاریخ حافظ ابرو توسط خانم دروته کراولسکی در سال ۱۹۸۲ انجام گرفته است. این کتاب یکی از کاملترین و باارزشترین تحقیقاتی است که تاکنون دربارهٔ حافظ ابرو انجام پذیرفته است و مورد توجه خاص پژوهش حاضر بوده است.» (ص ۷) البته پیش از این عبارت اشارتی کرده‌اند به این که فاضل گرامی آقای رضا مایل هروی بخش خراسان حافظ ابرو را در ۱۳۴۹ به چاپ رسانیده بود. این مجله هم پیش ازین راجع به چاپ کراولسکی اظهار نظر کرده است و همان موارد غالباً دربارهٔ چاپ آقای دکتر ورهرام هم صادق است جز اینکه آوردن بعضی کلمات توضیحی داخل [ ] درمیان متن قدیمی با اسلوب تصحیح متون تجانس ندارد. مانند آوردن پنجاه فرسنگ [= پرسنگ، فرسخ].

آقای دکتر ورهرام تقریباً همه حواشی کراولسکی را به عین عبارت نقل کرده‌اند مانند عبارتی که راجع به ابن دعقل سابه (صفحهٔ ۷۳) آورده‌اند که همان عبارت کراولسکی است منتها اینکه بجای ارجاع به کتاب سرگین ایشان لغتنامهٔ دهخدا را معرفی کرده‌اند. یا حاشیهٔ شمارهٔ ۲۳. با این تفاوت که نام کتاب راون را به فارسی برگردانیده‌اند.

بعضی از حواشی الحاقی هم ضرورتی ندارد.

دست.

حکیم استرآباد میرداماد. از دکتر سید علی موسوی مدرس بهبهانی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۸۳ ص

بخش اول شرح حال ـ بخش دوم سیر تفکر فلسفی از آغاز تا عصر میرداماد ـ بخش سوم شرح مؤلفات میر ـ بخش چهارم عقاید و آراء خاص محقق داماد ـ بخش پنجم تحلیل و بررسی پاره‌ای از مؤلفات داماد.

راهنمای رویکردهای نقد ادبی. از ویلفرد. ال. گورین [و دیگران] ترجمهٔ زهرا میهنخواه. تهران. ۱۳۷۰ وزیری ۳۶۱ ص.

سفرنامهٔ اولیویه

تاریخ اجتماعی ـ اقتصادی ایران در دوران آغازین عصر قاجاریه. ترجمهٔ محمدطاهر میرزا. تصحیح و حواشی غلامرضا ورهرام. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۰۴ ص.

کار ارزشمندی است ازین حیث که باید همه سفرنامه‌های خارجیان دربارهٔ ایران را به چاپ رسانید اگرچه ترجمهٔ قدیمی باشد مانند این کتاب. محمدطاهر میرزا از مترجمان زبردست زمان خود بود. این سفرنامه حاوی اطلاعات مفیدی دربارهٔ ایران دورهٔ قاجاری است و زحمات آقای دکتر ورهرام ارج گذاردنی است.

«قُهِر» که ایشان [قورو] را کنار آن گذارده‌اند همان قهرود کاشان است. کمااینکه بوده هم «سو» است بر وزن «جو» در راه نطنز به کاشان. جای شهرزور در فهرست اعلام ذیل «ش» است نه «ز».

فرهنگ بلاغی ـ ادبی

واژه‌ها، اصطلاحات، تعبیرات و مفاهیم از دکتر ابوالقاسم رادفر. تهران. ۱۳۶۸. دو جلد (۱۴۰۸ صفحه).

نخستین فرهنگ مفصل در زمینه‌هائی است که در نام کتاب آمده است و چون مؤلف صاحب بصیرت و ذوق کلمات و اصطلاحات را از روی منابع قدیم و جدید استخراج کرده است شمولی دارد نسبت به استعمالهای سنتی و تداولهای کنونی و ذیل هرکلمه

مأخوذ از فرهنگ اروپایی است معادل فرانسوی یا انگلیسی به دست داده شده است. در پایان هم فهرست اصطلاحات به زبانهای دیگر جداگانه به نظم الفبائی لاتینی آورده شده است.

□ نی نامه - در تفاسیر مثنوی معنوی. از کریم زمانی جعفری. چاپ دوم. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۶۶ ص.

شرح هجده بیت اول مثنوی است.

□ آتش نی. مجموعهٔ شعر (۱۳۶۴-۱۳۶۹). از نصرالله مردانی (ناصر). تهران. ۱۳۷۱. رقعی. ۱۶۱ ص.

سه غزل ازین مجموعه به لهجهٔ کازرونی است و لغات و مصطلحات محلی مندرج در آنها در پایان با آوانویسی لاتینی توضیح شده است.

□ ظهور سقوط سلطنت پهلوی

چاپ سوم. تهران. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی. ۱۳۷۰؟. وزیری. دو جلد. ۷۰۸ و ۷۴۱ ص.

جلد اول: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست است و جلد دوم جستارهایی از تاریخ معاصر ایران.

باغ آینه

□ انواع ادبی

از دکتر سیروس شمیسا. تهران. ۱۳۷۰. رقعی. ۳۹۹ ص (۲۸۰ تومان).

حاوی: کلیات (انواع ادبی - سابقه - در ایران) - انواع اصلی قدیم (حماسه - ادب غنائی - ادب دراماتیک یا نمایشی) - انواع جدید (داستان - داستان کوتاه - قصه‌های سنتی) - انواع دیگر (مرثیه - مفاخره - مناظره - شهر آشوب - پاوردی - حسبیه - طنز و مطایبه - رشت نگاری - هجو و مدح - گلایه - ساقی نامه - چند نوع دیگر (تمثیل - معما - لغز - زندگی‌نامه) - قوالب شعری (قصیده - غزل - مثنوی و...) - قوالب ابتکاری و غیر معروف.

خانقاه نعمة‌اللهی

□ دل و نفس

بیان مراحل ترقی و تعالی روان صوفی در سیر و سلوک. از دکتر جواد نوربخش. تهران. ۱۳۶۹. وزیری. ۱۳۹ ص.

در شرح مطالب مربوط به طبع - نفس - هوی - دل - روح - عشق - سر - سرسر است.

□ دیوان نوربخش

به انضمام حقایق المحبة فی دقایق الوحدة. از دکتر جواد نوربخش. خط کیخسرو سروش. تهران. ۱۳۶۸. وزیری. ۱۸۳ ص.

□ فرهنگ نوربخش

اصطلاحات تصوف. از دکتر جواد نوربخش. جلدهای ۱-۴. تهران. ۱۳۶۶-۱۳۶۹.

مؤلف عارف و عرفان شناس در آوردن هر اصطلاح و به دست دادن معانی عرفانی آن شواهدی از متون مهم تصوف نقل کرده است. چون این فرهنگ به تدریج فراهم شده است و به نظم الفبایی نیست امید است که در چاپ دیگر فهرست الفبایی اصطلاحات در پایان کتاب آورده شود.

□ کلیات اشعار شاه نعمت‌الله ولی

به سعی دکتر جواد نوربخش. چاپ هفتم. تهران. ۱۳۶۹. وزیری. ۸۶۱ ص (۵۰۰ تومان).

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

□ تاریخ روابط خارجی ایران

جلد اول. دورهٔ اول مشروطه. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۲۵ ص.

□ مجموعهٔ دومین سمینار افغانستان (۱۳۶۸). تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۶۸۶ ص.

سازمان برنامه و بودجهٔ استان فارس

☐ **فهرستگان فارس**

معاونت آمار و اطلاعات. شیراز. ۱۳۶۹ـ ۱۳۷۰. دو جلد. ۳۹۳+۴۳۵ ص.

کتابشناسی مفیدی است. ولی چنانکه باید کتابدارانه نیست. پشت جلد نوشته‌اند «فهرستی از اطلاعات کتابشناسی مدارک منتشره مربوط به استان فارس برمبنای موضوعات مختلف و بر اساس الفبای نام نویسنده». اما چند نکته:

در اول جلد اول وسعت فارس را ۱۲۰۰۰۰۵/۵ (عیناً) کیلومترمربع و در اول جلد دوم ۱۲۴۰۰۰ (عیناً) نوشته‌اند. کدام درست است؟

اگر این کتابشناسی دربرگیرندهٔ مدارک منتشره مربوط به فارس است چرا نام کتاب «آثار جعفری» خورموجی در آن نیست و یا سفرنامهٔ نظام‌الملک به فارسی نگارش افخم‌الملک (مندرج در فرهنگ ایران زمین، جلد سیزدهم). به همین مناسبت امیدست که فهرستگان جلد دیگری هم در پی داشته باشد.

☐ **کتابشناسی کهگیلویه و بویراحمد**

شیراز. مرکز انفورماتیک و مطالعات توسعهٔ جنوب. معاونت امور مناطق و مجلس سازمان برنامه. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۷۶ ص.

نه نفر در گردآوری مواد و دو نفر در بازبینی آن مشارکت داشته‌اند. درین کتابشناسی که به تقسیم بندی موضوعی است مشخصات ۱۷۹۷ کتاب و گزارش و مقاله آمده است.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

☐ **سفرنامهٔ لرستان و خوزستان**

تألیف بارون دو بد. ترجمهٔ محمدحسین آریا. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۵۰۶ ص.

از سفرنامه‌های مهمی است که توسط سیاحان و متخصصان روس تزاری در احوال غرب ایران نگارش یافته است. این سفرنامه سالهای دراز مرجع علمی و اطلاعاتی دربارهٔ آن ناحیه بود و ضرورت داشت ترجمهٔ آن در دسترس فارسی زبانان باشد.

عطائی

☐ **ایران در دورهٔ دکتر مصدق**

از سپهر ذبیح. ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۷۰. رقعی. ۲۸۷ ص.

ازکتابهائی است که متن انگلیسی آن شهرت یافته است.

علمی، علم، سخن

☐ **خاطرات ابوالحسن ابتهاج**

تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲ جلد (۹۰۰ ص).

نخست این کتاب در لندن به چاپ رسیده و در تهران از روی آن چاپ عیناً بطور لوحی تجدید چاپ شده است.

از خاطرات خوب و استواری است که به قلم معاصران نگارش یافته است. ابتهاج در دورهٔ مدیریت‌هایی که بر عهده داشت به استحکام رأی اما بدخلقی شهرت داشت و درین کتاب مهم آثارش خوب مشهودست. دربارهٔ این کتاب مقالهٔ مستقلی در یکی از شماره‌های آینده انتشار خواهد یافت.

☐ **خاطرات یک نخست وزیر: دکتر احمد متین دفتری. نویسنده دکتر باقر عاقلی. تهران. انتشارات علمی. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۷۹ ص.**

متین دفتری از رجال جوان دورهٔ سلطنت پهلوی است. بسیار زود به مقامی چون نخست‌وزیری رسید و همین امر تا حدودی موجب تکبر و غرور در او شده بود. البته در علم حقوق صاحب اطلاع بود و زباندان هم بود ولی در میان رجال همعصر و هم مرتبت خویش واجد رجحان خاص بود. خود او مقاله‌های متعددی در سالنامهٔ دنیا دارد که گوشه‌هایی از زندگیش را دربرگرفت و آقای عاقلی هم بدانها توجه داشته است.

□ **مشروطه سازان**

از محمدعلی سفری. تهران. نشر علم. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۱۵ ص.

تاریخ مشروطیت ایران است.

کتابخانهٔ عمومی آیت‌الله مرعشی، قم

□ **فهرست نسخه‌های عکسی کتابخانهٔ عمومی حضرت آیةالله‌العظمی نجفی. جلد دوم. زیر نظر محمود مرعشی - نگارش محمدعلی حائری. قم. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۹۷ ص.**

درین جلد عکسهای شمارهٔ ۵۰۱ تا ۱۰۰۰ معرفی شده است. کتابخانهٔ مرعشی از حیث دارا بودن نسخ عکسی در رتبهٔ کتابخانه‌های درجهٔ اول ایران است.

□ **تاریخ التراث العربی. تألیف فؤاد سزگین.**

ازین سلسلهٔ بسیار مهم که اصلش به زبان عربی است و ده جلد از دورهٔ آن منتشر شده چند جلد به عربی ترجمه شده است و چون نسخ آن نایاب شده بود کتابخانهٔ مرعشی به تجدید چاپ آن پرداخت و اجزاء ذیل نشر شده است.

مجلد مجزا: مجموعات المخطوطات العربیة فی مکتبات العالم، ۲۸۱ ص.

المجلد الاول، ۱: علوم القرآن والحدیث.

المجلد الاول، ۲: التدوین التاریخی.

المجلد الاول، ۳: الفقه.

المجلد الاول، ۴: العقائد و التصوف.

المجلد الثانی (پنج جزو) الشعر.

المجلد الرابع: السیمیاء، الکیمیاء، النبات، الفلاحة.

المجلد الثامن، ۱: علم اللغة.

□ **فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی حضرت آیةالله العظمی مرعشی نجفی. مجلدات راهنما. زیر نظر سید محمود مرعشی. نگارش احمد حسینی. قم. ۱۳۷۱. دو جلد. ۳۵۱+۴۲۶ ص.**

این راهنما، فهرست‌های چندگانه است بر بیست مجلد فهرست نسخ خطی کتابخانه به ترتیب ذیل:

- استدراکات و غلطنامه‌ها
- فهرست الفبائی کتابها
- فهرست نام اجازه دهندگان
- فهرست نام اجازه گیرندگان
- فهرست موضوعی کتابها
- فهرست نام مؤلفان
- فهرست نام جاها

با انتشار این دو مجلد راهنما استفاده از بیست مجلد فهرست کتابخانه بسیار آسان شده است.

کتابخانهٔ ملی

□ **راهنمای مراکز اسناد و کتابخانه‌های تخصصی، اختصاصی و دانشگاهی.**

ویرایش دوم. تهیهٔ شیرین تعاونی (خالقی). با همکاری ایراندوخت عزیزی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۸۸ ص.

□ **راهنمای روزنامه‌های ایران ۱۳۶۸-۱۳۶۹.**

گردآوری. کبری خداپرست (و) احمد صباگردی مقدم تهران. کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۸ ص.

طبق این فهرست ۱۱۰ روزنامه در ایران نشر می‌شود.

□ **خدمات فنی**

ویرایش هفتم. ویراستار پوری سلطانی. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۱۸ ص.

نوشته‌های این اثر اساسی از پوری سلطانی، باری عظیما، فرشتهٔ کاشفی، ماندانا صدیق بهزادی، زهره علوی، فرهاد وزیری، فریدهٔ ممدوحی (کتابداران دلسوز و ممتاز ایران) است.

□ **ردهٔ PIR**

زبانها و ادبیات ایرانی بر اساس نظام

صدیق بهزادی. تهران. ۱۳۷۰. رحلی. ۵۵۷ ص.

کاری است تحقیقی و دقیق که با توجه به همهٔ پیشرفتهای پژوهشی در دو زمینهٔ ادبیات و زبان فارسی و ایرانی تهیه شده است.

فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان

☐ **جغرافیای لرستان**

پیشکوه و پستکوه از نویسنده‌ای ناشناس به کوشش سکندر امان‌اللهی. خرم آباد. ادارهٔ فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۹۹ ص.

جغرافیای طبیعی و انسانی منطقه است که در سال ۱۳۰۰ قمری به رشتهٔ تألیف درآمده است. اصل نسخه که در کتابخانهٔ ملی نگاه داری می‌شود از نسخه‌های کتابخانهٔ ناصرالدین شاه بوده است.

درین دفتر نویسنده از آثاری نام برده است که امروزه نشانی از آنها نیست.

مصحح تلفظ امروزی آبادیها را کنار هر اسم در متن وارد کرده است و کاش این کار را در فهرست اعلام انجام داده بود.

توضیحات جغرافیایی و ایلیایی مصحح همه مفید و ضروری است.

کتاب سرا

☐ **اشتباه بزرگ، ملی شدن نفت.**

از ابراهیم صفائی. تهران. ۱۳۷۱. رقعی. ۳۴۳ ص.

مهمترین سندی که تازگی دارد و درین کتاب آمده نامهٔ حسین علاء به قوام السلطنه است.

☐ **تندخوانی.**

ترجمه و تدوین اردوان وزیری تبار. تهران. ۱۳۷۱. رقعی. ۲۱۹ ص.

[illegible]

تندخوانی ضرورت پیدا کرده است. تندخوانی تا حدودی همان است که قدیمی‌ها با «تورق» انجام می‌دادند.

«ما»

☐ **دیوان حاجی ملاهادی سبزواری (اسرار)**

مطلع الانوار. با مقدمهٔ علی فلسفی. به کوشش احمد کرمی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۹۴ ص.

جز مقدمهٔ علی فلسفی که در احوال و کیفیت اشعار سبزواری است در پایان رساله‌ای از اسراری سبزواری به نام «شرح زندگانی حاج ملاهادی سبزواری» به چاپ رسانیده شده است.

☐ **دیوان نجیب جرفادقانی**

به کوشش احمد کرمی. تهران. ۱۳۷۱ ص.

نجیب از شاعران اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است که تاکنون مجموعهٔ اشعار بازمانده ازو چاپ نشده بود.

☐ **دیوان ابونصر فتح‌الله خان شیبانی کاشانی**

به کوشش احمد کرمی. تهران. نشریات ما. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۴۷ ص.

همه اشعار شیبانی که در مجموعه‌های مختلف بود، به ترتیب الفبایی قافیه در یک مجموعه تنظیم شده است. ذیل هر قصیده یا غزل یا قطعه گفته شده است که اصل در کدام مجموعه بوده است.

☐ **گلها و لاله‌ها**

دفتر بزرگ مشاعره. فراهم آوردهٔ احمد کرمی. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۷۴۱ ص.

☐ **افسانهٔ عمر**

(بخشی از دیوان احمد سهیلی خوانساری) به خط عبدالله فرادی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۴۶ ص.

مرکز کرمان شناسی

□ جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری کرمان

جلد اول و دوم. تألیف علی زنگی آبادی. کرمان. ۱۳۷۰. رحلی. ۳۳۷ ص.

جلد اول دربارهٔ بافت قدیم و برنامه‌ریزی شهری است.

جلد دوم بازار، عناصر کالبدی و برنامه‌ریزی شهری عنوان دارد و مجموعاً در یک جلد نشر شده است. طراحیها و نقاشیهای مرتبط با این کتاب همه توسط خود مؤلف به خوبی کشیده شده و در خور توجه است.

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی

□ رسالهٔ ذکریه

اثر میرسید علی همدانی. به کوشش فریدون تقی‌زادهٔ طوسی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۴ ص.

□ زند بهمن یسن

تصحیح متن، آوانویسی، برگردان فارسی و یادداشتها از محمد تقی راشد محصل. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۸۹ ص.

□ قرآن و عرفان و برهان از هم جدائی ندارند

از حسن حسن‌زادهٔ آملی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۰۵ ص.

□ گل و نوروز

از خواجوی کرمانی. به اهتمام و کوشش کمال عینی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۷۹+۳۳ ص.

□ المعجم المفهرس لالفاظ الاحادیث عن الکتب الاربعة

مؤلفان منیژه اجتهادی و دیگران. الجزء الاول. (آ - اقة). تهران. ۱۳۷۱. ۵۹۳ ص.

□ نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص

از عبدالرحمن جامی. با مقدمه و تصحیح و تعلیقات ویلیام چیتیک و پیشگفتار جلال‌الدین آشتیانی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۹+۵۱۹ ص + ۴۱ ص.

□ نوادرالاخبار فی مایتعلق باصول‌الدین

تألیف فیض کاشانی. تحقیق مهدی انصاری قمی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۶۴ ص.

□ همای و همایون

از خواجوی کرمانی. به تصحیح کمال عینی چاپ دوم. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۵۵ ص.

□ عقل و وحی در قرون وسطی

از ایتن ژیلسون. ترجمهٔ شهرام پازوکی. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۷۵ ص.

در مباحث برتری ایمان - برتری عقل - هماهنگی میان عقل و وحی.

□ فرهنگ اصطلاحات فلسفه وعلوم اجتماعی. (انگلیسی - فارسی)

گرآوری و تدوین ماری بریجانیان. ویراستهٔ بهاءالدین خرمشاهی. دو جلد. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۰+۹۷۰ ص.

به ترتیب الفبائی کلمات انگلیسی است و روبروی هر یک ترجمهٔ فارسی و مأخذی که کلمه در آنجا دیده شده آمده است.

مؤلف در تنظیم این فهرست ۵۳۵ کتاب را (۳۴۵ کتاب برای اصطلاحات انگلیسی و ۲۹۰ کتاب برای واسه) دیده است.

تعجب است که ذکری از ترجمه‌های یحیی مهدوی در فهرست مآخذ نیست.

□ کتاب المسائل

از ابن عربی. با مقدمه و تصحیح و ترجمه و تعلیق محمد دامادی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۱۱ ص.

☐ گویش افتری

تحقیق هما دخت همایون. تهران ۱۳۷۱. وزیری ۱۹۲ ص.

افتر از آبادیهای نزدیک به سمنان است. دکتر صادق کیا سالها پیش یادداشتهای این گویش را فراهم ساخته بود که اینک خانم همایون برهمان اساس این تحقیق را عرضه داشته است.

آداب و رسوم و ساختمان فعل و افعال کمکی ومصدرها و ستاکهای حال و گذشته و گفتگو و چیستان و مثلها و واژه‌نامه از گفتارهای آن است.

☐ مسکن و معماری در جامعهٔ روستائی گیلان

نوشتهٔ کریستیان برومبرژه. ترجمهٔ علاءالدین گوشه‌گیر. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۸۵ ص.

از زمرهٔ مطالعات مردمشناسی است.

نشر گستره

☐ نقد و نگرش بر فرهنگ اصطلاحات علمی ـ اجتماعی

از محمد آراسته خو. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۸۸ ص. (۴۰۰۰ ریال)

درین فرهنگ ارزشمند معانی و مفاهیم عده‌ای از اهم واژه‌ها و اصطلاحاتی که در علوم اجتماعی مستعمل است آورده شده و بعضی از توضیحات صورت مقاله‌ای مفصل یافته است.

☐ تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی

(ذیل تاریخ حبیب السیر). تصحیح و تحشیهٔ محمد علی جراحی. تهران. نشر گستره. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۴+۴۰۱ ص.

درین چاپ پنج نسخهٔ کتاب معرفی شده است و مصحح از آن میان سه نسخهٔ وزیری یزد ـ ملی ملک و دانشگاه توبینگن را مناط تصحیح قرار داده است.

نشر گفتار

☐ یونانیان

از اچ. دی. اف. کیتو. ترجمهٔ سیامک عاقلی. تهران. ۱۳۷۰. رقعی. ۴۳۷ ص (۲۴۰ تومان).

متن در سلسلهٔ کتابهای «پنگوئن» انگلیس چاپ شده است و همین نکته گویای اهمیت کتاب و اعتبار آن برای خوانندگان کتابهای تاریخی آسان فهم است.

☐ آفاق غزل فارسی

پژوهشی انتقادی در تحول غزل و تغزل از آغاز تا امروز. تألیف داریوش صبور. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۶۱۰ ص.

تحلیل مستقل و مفصلی تا این حدود دربارهٔ غزل تاکنون نداشتیم. مباحث عمدهٔ کتاب عبارت است از اشعار غنائی ـ شعر فارسی دری ـ غزلهای ملحون ـ غزل به مفهوم نسیب و تشبیب و تغزل ـ غزلهای عرفانی ـ غزلهای عاشقانه ـ نگاهی به شیوه‌ای تازه در غزل فارسی ـ بازگشت و رستاخیز ادبی ـ غزل معاصر.

در غزل معاصر، توجه چندانی که باید به غزل سیاسی نشده است. و چندان دامنهٔ این امر وسیع است که دفتر منفردی را درخواست.

هیرمند

☐ ترانه‌ها

به انتخاب دکتر پرویز ناتل خانلری. چاپ دوم. تهران. انتشارات هیرمند. ۱۳۷۰. رقعی. ۱۹۹.

گزیده‌ای است از ترانه‌های بسیار خوب و زیبای زبان فارسی از شاعران قرون مختلف تا عصر عراقی، ذوق والای خانلری گویای شایستگی چنین انتخاب است.

☐ فرهنگ اصطلاحات ادبی

از رضوان شریعت. تهران. ۱۳۷۰. رقعی. ۱۷۴ ص.

در دو بخش است. بخش اول فرهنگ الفبایی اصطلاحات ادبی است. بخش دوم گفتاری است دربارهٔ خاقانی و جلوه‌هایی از هنر شاعری.

کتابهای تازه کاوه بیات

□ **فعالیتهای کمونیستی در دورهٔ رضاشاه** (۱۳۰۰ـ۱۳۱۰). تهران. انتشارات سازمان اسناد ملی ایران با همکاری انتشارات پروین. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۷۶ ص.

کتاب با ارزشی است از مجموعهٔ اسنادی که دربارهٔ حرکات و فعالیتهای کمونیستهای دورهٔ رضاشاه در سازمان اسناد ملی ایران وجود دارد و بدین ترتیب تقسیم‌بندی شده است: اسناد متفرقه ـ اسناد جعفر پیشه‌وری ـ اسناد میرایوب شکیبا.

عکسهایی که از سید جعفر پیشه‌وری و داداش تقی‌زاده درین کتاب آمده طاهراً اولین بارست که در مطبوعات ایران به چاپ می‌رسد و تازگی دارد. طبعاً مهمترین قسمت این اسناد صورت بازپرسی‌های ازجعفر پیشه‌وری است.

□ **قفقاز در تاریخ معاصر**

ترجمهٔ کاوه بیات و بهنام جعفری. تهران. انتشارات پروین. ۱۳۷۱. رقعی ـ ۱۶۶ ص.

این کتاب مجموعه‌ای است ازترجمهٔ چهارمقاله بدین شرح:

۱) انقلاب ۱۹۰۵ در قفقاز از آناهید ترمیناسیان.

۲) درگیریهای ارمنستان و آذربایجان بر سر مسئلهٔ قراباغ ۱۹۱۸ـ۱۹۱۹ از ریچارد هواسیان.

۳) باکو چهار راه انقلاب ۱۹۰۲ـ ۱۹۱۹ از پل دومون (ترجمهٔ بهنام جعفری).

۴) کنگرهٔ باکو سرآغاز تحولی در سیاست خارجی شوروی ازخسرو شاکری.

انتشار این نوع مقالات و منابع درین زمان برای روشن شدن سوابق مسائل سیاسی منطقهٔ قفقاز ضرورت دارد تا علاقه‌مندان ایرانی بیش از پیش بر عمق و که وقایع آگاه شوند.

دوکتاب از علی میرنیا

□ **ایلها و طایفه‌های عشایری کرد ایران.**

مشتمل بر اوضاع اجتماعی، اقتصادی، فرهنگ ملی. نوشتهٔ علی میرنیا. تهران مؤسسهٔ آموزشی و انتشاراتی نسل دانش. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۰۳+ فهرست اعلام.

کتاب مفیدی است برای شناختن طوایف اکراد در نه بخش. ۱ـ کرد و کردستان، ۲ـ کردان گیلان ۳ـ کردان خراسان ۴ـ کردان مناطق دیگر ایران ۵ـ وضع اجتماعی کردان ۶ـ فرهنگ مردم کرد ۷ـ وضع اقتصادی ۸ـ آموزش و پرورش ۹ـ ورزشهای سنتی.

□ **فرهنگ مردم (فولکلور ایران).**

تهران. نشر پارسا. ۱۳۶۹. وزیری. ۵۱۰ ص (۳۸۰ تومان).

مجموعهٔ مفید و خوبی است برای اطلاعات مردمشناسی و فولکلور. بخش اول جشنها و رقصها... بخش دوم آداب و رسوم ملی بخش سوم اعتقادات و رسوم مثل مراسم باران خواهی، ختنه سوران، سفره‌ها، بخش چهارم باورهای مردم براساس اقوام، محلها، بخش پنجم طب عوام، بخش ششم بازیهای محلی کودکان، بخش هفتم قصه‌ها و افسانه‌ها، بخش هشتم امثال یا پند پیران، بخش نهم اشعار و ترانه‌های عامیانه، بخش دهم لالائی، بخش یازدهم چیستانها.

بسیاری از این مطالب از روی مقالات و نوشته‌هایی که مرجع هریک گفته شده دست چین شده است.

چاپهای برون از کشور

□ **احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی**

تألیف محمدعلی کریم‌زادهٔ تبریزی. لندن. جلدهای دوم (۱۳۶۹) ـ سوم (۱۳۷۱). صفحات ۴۹۵ تا ۱۵۹۷ ص.

جلد اول این کتاب مفید و نفیس و مرجعی هنگامی که نشر شده بود در آینده معرفی شد. جلدهای دوم و سوم شرح حال نقاشان و نگارگران و مذهبان دیگرست از حرف ف (شمارهٔ ۷۲۹) تا آخر (شمارهٔ ۱۴۹۱). به این ترتیب معرفی ۱۴۹۱ هنرمند درین مجموعه آمده و خود گویاست که چه مایه احاطه و اطلاع و چه پایه رنج و پشتکار در آن مصروف شده است. طبعاً در چنین کارهای بزرگ و ارزشمند که

برای نخستین بار انجام می‌شود نقصها و اشتباهها دیده می‌شود و حاشیه نشینان گاهی را کوه می‌سازند اما کریم‌زاده با طبع کریم خود همهٔ این گونه سخنها را نادیده می‌گیرد.

☐ **بدن انسان در امثال فارسی**

برگزیده‌ای از ضرب‌المثلها، اندرزها، اصطلاحات عامیانه، تشبیهات و ترکیبات گردآورنده دکتر هادی بهار. طرح و تصاویر از مهندس ناصری‌پور. بتسدا - مریلند (امریکا)- ۱۳۷۰. وزیری. ۳۷۵ ص.

ابتکاری است در گردآوری و ارائهٔ ضرب‌المثلها و... فارسی براساس ذکر کلمه‌های مربوط به بدن در ضرب‌المثلها و جز آنها. مثلاً آرواره - ابرو - استخوان - اشک - بغل - پوره - تف - چانه - دنده - کله - کمر - مچ - مغز و جز اینها. (صد عنوان). برای اغلب آنها شواهدی از شعر و نثر از قدما و معاصران آورده شده است.

☐ **سیم دل مسکین**

صد و یک غزل از سعدی شیرازی. به اهتمام ستراک مانوکیان رم. مؤسسهٔ فرهنگی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۷۰. رقعی. ۵۲+۲۶۴ ص.

L'Argento di un Povero Cuore.
Centouno ghazal di Sa'di Shirazi.

متن و ترجمهٔ ایتالیایی است از یکصد و یک غزل خوب سعدی. مترجم جوانی است ایتالیائی (متولد ۱۹۶۶) که تحصیلات ایرانشناسی را در دانشگاه ونیز به پایان برده است.

ریپولی ادبیات شناس زبان فارسی استاد دانشگاه ونیز بر این مجموعه مقدمه‌ای نوشته است.

☐ **ریشه‌های تاریخی امثال و حکم**

از مهدی پرتوی آملی - به کوشش خسرو ناقد. ماینس (آلمان). ۱۳۷۰. رقعی. ۳۲۲ ص.

گزیده‌ای است که از مقاله‌هایی که مرحوم مهدی پرتوی آملی در مجلهٔ «هنر و مردم» می‌نوشت. البته بعدها خود آن مرحوم مجموعه‌ای را در دو مجلد به چاپ رسانید و کار خود را تکمیل کرد.

انتشار مجموعهٔ مذکور در آلمان توسط آقای ناقد برای استفادهٔ ایرانیان مقیم خارج مفید است.

☐ **پرویزن پارسی**

(فرهنگ عجمی پارسی) - ویراستهٔ پزشک جامی شکیبی گیلانی. نشویل (امریکا)- ۱۹۸۸. رقعی. ۴۶۳ ص.

این فرهنگ را مؤلف دانشمند برای بهره‌بری فرزندان ایران که در کشورهای دیگر فارسی می‌آموزند آماده ساخته‌است و در کنار هر واژهٔ عربی همانندی پارسی نهاده است که فرزندان ایران با زبان درست فارسی آشنایی بگیرند. کوششی است ارزنده در راه اندیشه‌ای که یکصد سال است دانشمندان و ایراندوستان رنجهایی را بر خویش هموار ساخته‌اند.

☐ **سفینه‌ای از غزل زنان**

شامل یکصد غزل از چهل و هفت شاعرهٔ پارسی گوی. گردآوری معین‌الدین محرابی. کلن (آلمان)- ۱۳۶۸. رقعی. ۸۶ ص.

☐ **کلمة‌الله هی العلیا**

دختر فضل‌الله نعیمی حروفی بانویی انقلابی و گمنام از قرن نهم. از معین‌الدین محرابی. کلن (آلمان). ۱۳۷۰. رقعی. ۱۴۳ ص.

مندرجات: پیشوای جنبش حروفیه - حروفیان پس از فضل - کلمة‌الله هی العلیا - آثار و نوشته‌هایی که در آنها از کلمة‌الله هی العلیا یاد شده. کتابنامه.

☐ **یادی از کاروانسراها، رباطها و کاروانها در ایران**

گردآوری محمد تقی احسانی. لوس انجلس (امریکا). ۱۹۸۹. وزیری. ۱۲۴ ص.

☐ **چوپان**

بحثی دربارهٔ داستان موسی و شبان. از دفتر دوم مثنوی شریف. بند پنجم از هفت بند نای. تألیف ادوارد ژزف. لوس انجلس. ۱۳۶۹. وزیری. ۱۶۵ ص.

ادوارد ژزف پس از «نخجیران» و «طوطیان» شروح دیگری از قصه‌های مثنوی را آغاز کرد و چهار تا را چند سال پیش در امریکا چاپ کرد و اینک قصهٔ چوپان را به رشتهٔ تألیف رسانیده. در سراسر کار او

مختصر مفید

تألیف محمدمفید مستوفی یزدی ـ به‌اهتمام دکترسیف‌الدین نجم‌آبادی

Mohtasar- e Mofid des Mohammad Mofid Mostoufi.
Von Seyfeddin Najmabadi Wiesbaden, Dr. Ludwig Reichert.
1989-1991

پس از معرفیهای دو فهرست نگار نامور شارل ریو و کارل استوری از نسخهٔ مختصر مفید نخستین کسی که معرفی بهتر از آن کتاب منتشر کرد و بخشی ازکتاب را هم بدان ملحق ساخت دوست دیرین ایرانشناسم ژان اوبن فرانسوی است که مقاله‌اش به زبان فرانسه در فرهنگ ایران زمین (جلد ششم) به چاپ رسیده است و من از خواندن آن مقاله بود که کتاب مذکور را شناختم و در مقدمهٔ جامع مفیدی که تألیف دیگر مؤلف همان کتاب است (من آن را چاپ کرده‌ام) مختصر مفید را در زبان فارسی معرفی کرده‌ام.

اینک دوست ما آقای دکتر سیف‌الدین نجم‌آبادی استاد پیشین دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران متن مختصر مفید را از روی نسخهٔ موزهٔ بریتانیا به خط خویش استنساخ و بطور عکسی چاپ کرده و با فهارس اعلام در دسترس علاقه‌مندان قرار داده است و ارزش‌مندی زحمت اوست که استفاده کردن از آن متن جغرافیایی دورهٔ صفوی را برای ما میسر ساخته است. پس مناسبت دارد بطور مثال بعضی ملاحظات تصحیحی نسبت به متن در اینجا گفته شود:

ص ۴ س ٦: ط اکراد بانه است و بیانه درست نیست (و ص ۱۷۸)

ص ۸۹ س ٦: جوربارة قطعاً جوی باره (جویباره) است.

ص ۹۷ س ۵: ده براقه قطعاً ده فراغه است.

ص ۱۰۸: تیمور خانی نیست مگر همان تیمور کوبی نزدیک محلات.

ص ۱۱۹: سنجاس و سهرورد قطعاً سجاس و سهروردست که هنوز هر دو آبادی نزدیک سلطانیه موجودست.

ص ۱۳٦: کرخ کره رود قطعاً کرج کره رودست. کچسو شاید کچوست.

ص ۱۳۸ س ۴: جویج غلط و خویج (خامه) درست است. اسم قدیم کاغذکنان.

ص ۱۴۵ س ۸: پشکل دره است نه شکلدره (نزدیک قزوین).

ص ۱۵۰ س ۱۱: بنامیرد درست است نه جای بنام ایرد.

ص ۱٦۴ س ۸: باجرواں درست است به جای باجرداں (و ص ۱۸٦)

ص ۱۷۳: ظاهراً رودآور و درمارست به جای درآورد و درما.

ص ۱۷٦ س ۷: دو آبادی گلبر و کلیبر در خطهٔ اران و آذربایجان هست که نامشان شباهت صوری با کلمر مذکور در چاپ آقای نجم‌آبادی دارد.

ص ۱۹۱ س ۴: ظاهراً نیه درست است به جای بینه. نیه و بندان اکنون هم برجای‌اند.

ص ۲۱۲ س ۳: جهان ارغیان درست است نه جای جهان ارغان و خوسف به جای جوسف.

ص ۲۱۷: رمشخه ظاهراً تصحیفی است از رشخوار.
ص ۲۱۸: باید زادگان همان رادکان کنونی باشد.
ص ۲۲۲: طبس سینا غلط و طبس مسینان درست است.
ص ۲۲۲: طرشه ظاهراً تصحیف طرثیث یا طرشیزست.
ص ۲۷۲: سوق الاهواز درست است به جای سون الاهواز.
ص ۳۰۹: ظاهراً نویم تصحیف فریم است.
ص ۳۲۳: گلبار باید کلباد نزدیک ساری باشد.
ص ۳۳۲: قطعاً مراد از مینا بندر میناب است و منوحا صورت غلطی است از منوجان (وص ۳۵۴).
ص ۳۴۰: نوبیجان باید همان نو بنجان باشد (و ص ۳۵۱).
ص ۳۴۸: جراس همان جراش / گراش است.
ص ۳۵۳: قطعاً پیاز که با انار آمده همان آبادی است که امروز بیاض می‌نویسد و باید بیاذ باشد. در ناحیهٔ بیابانک هم نام آبادیی بیاضه (بیاذه) داریم. دشت بیاض (بیاذ ?) هم علی‌الظاهر برگرفته از همین نام است.
ص ۳۶۵ـ آختاباد قاعدهٔ تصحیف اخستابادست.
ص ۳۶۸ـ فسان علی‌الظاهر قبان است.

البته این موارد جز آنهاست که آقای دکتر نجم‌آبادی در جزوهٔ تعلیقات و فهارس یادآور شده‌اند. درین جزوه ایشان استعمال معارف را (صفحهٔ ۳۸۴) با تردید و سؤال یاد کرده‌اند، ولی معارف بجای معاریف مصطلح کنونی در متون کهن سابقه دارد.

در فهارس هم این کلمات باید به صورتی درآید که پس ار هریک نوشته می‌شود. ابراهستان / ایراهستان ـ دال / اوال ـ مشرقان / مسرقان ـ سبورقرح / سبورفرخ ـ فرمانشین / قرماسین ـ فشاپور / فشاپویه ـ قلعه نارخیزی / نارخیری ـ کوبناق / کوبنان.

DIE MÄNNER DER ĀRA NASIR:
Die Erinnerungen des Dust 'Ali Han Muayyir al- Mamalik.
Frankfurt, Verlag Peter Lang, 1989. 126 S. (Heideberger Orientalische Studien, Band 12).

رساله‌ای است در احوال و اعمال دوستعلی خان معیرالممالک که از رجال مشهور عصر قاجاری بود و با نگارش چند کتاب پس از شهریور ۱۳۲۰ بر تاریخ عصر ناصری پرتو تازه افکند. عناوین عمدهٔ این رساله چنین است:

سرگذشت ـ دوستعلی خان سوم (معیرالممالک) ـ خاندان مؤلف ـ حسینعلی بیگ ـ معیرالممالک اول ـ دوستعلی خان اول ـ حسینعلی خان معیرالممالک و شیرین شاه خانم ـ دوستعلی خان و ماه‌نسا خانم ـ دوستعلی خان و فاطمه عصمةالدوله ـ مادر ـ پدر ـ دوستعلی خان سوم ـ شجره‌نامهٔ خاندان.

رجال عصر ناصری نوشتهٔ دوستعلی خان و تحلیل مندرجات آن ـ حسینعلی خان معیرالممالک دوم و امیرکبیر ـ دوستعلی خان دوم و میرزا حسین خان سپهسالار ـ اتابک و معیرالممالک ـ شوخیها ـ دوستعلی خان سوم و عزیزالسلطان.

BEIRUTER TEXTE UND STUDIEN

در سلسلهٔ مشهور به «متون و تحقیقات بیروت» که توسط مؤسسهٔ فرانتز اشتاینر درویسبادن آلمان انتشار می‌یابد سه کتاب نشر شده است که در زمینهٔ فرهنگ و تاریخ ایران است.

Band 28

Arabic Texts Concerning the History of the Zaydi Imams of Tabaristan, Daylaman and Gilan. Collected and edited by Wilfred Madelung. Beirut. 1987. 377 + 22p.

عنوانی که به عربی به کتاب داده شده «اخبار ائمة الزیدیة فی طبرستان و دیلمان و جیلان» است. مادلونگ استاد دانشگاه اکسفورد از محققان رشتهٔ اسلام شناسی است و در زمینهٔ تاریخ زیدیه وشیعه وکلام و عقاید آنان متخصص مسلم است.

او دراین مجموعه هفت متن را به چاپ رسانیده است به این ترتیب:

ـ بخشی از جزء اول کتاب مشهور به التاجی فی اخبار الدولة الدیلمیة، تألیف ابواسحاق ابراهیم صابی (متوفی ۳۸۴).

ـ جزئی از کتاب المصابیح تألیف ابی العباس الحسنی در زندگی یحیی اطروش در قرن چهارم هجری.

ـ جزئی ازکتاب الافادة در تاریخ سادات ائمه از امام ابی طالب الناطق بالحق متوفی در ۴۲۴ هجری.

ـ گزیده‌هایی ازکتاب جلاء الابصار از حاکم ابوسعد المحسن بن محمد الجُشَمی بیهقی که احمدبن سعدالدین المسوری درکتاب تحفة‌الابرار نقل کرده است. مؤلف در ۴۹۴ هجری درگذشته است.

ـ نامهٔ یوسف بن ابی الحسن جیلانی به عمران بن حسن بن ناصربن یعقوب عذری همدانی از سال ۶۰۷ هجری.

ـ گزیده از رسالة‌العالمة از منصور عبدالله بن حمزه متوفی در ۶۱۴ هجری.

ـ جزئی ازکتاب حدائق الوردیة فی مناقب ائمه الزیدیة از حمیدبن احمد مُحلّی درگذشته در ۶۵۲ هجری.

ـ جزء چهارم کتاب روضة الاخبار از ابو محمد یوسف بن محمد جحوری تألیف سال ۶۲۷ هجری.

مادلونگ نسخ هریک ازین تألیفات را در کتابخانه‌های مختلف جهان یافته و به اسلوب علمی هریک را شناسانده و در ذیل صفحات هریک از متون نسخه بدلهای موجود را نقل کرده است. امیدست علاقه‌مندان به تاریخ گیلان و مازندران بتوانند بررسیهایی دربارهٔ این متون بنمایند

Band 31

Typologie des persischen Volksmärchens. Von Ulrich Marzolph. Beirut, 1984. 312 S.

اولریخ مارزلف از ایرانشناسان جوان آلمان است. او دریں کتاب عالمانه افراد و اشخاص و شخصیت شناسی قصه‌های عامیانهٔ فارسی را مورد نظر دارد و برای رسیدن به هدف پژوهش خود قصه را به انواعی چند تقسیم کرده و با دقت نظر در مجموعه‌هایی که قصه‌ها به چاپ رسیده ومقاله‌هایی که در مجله‌ها چاپ شده است محققان شرقشناس را با جنبه‌ای از فرهنگ ایران آشنا کرده که تاکنون سابقهٔ عمیقی نیافته بود. البته لوریمر و الول ساتن مطالعاتی کرده‌اند که بدین عمق و رسائی نیست. این کتاب دلپذیر توسط کاووس جهانداری ترجمه شده است و نشر می‌شود.

Band 40

Persien auf dem Weg in die Neuzeit. Iranische Geschichte Von 1350-1750. Von Hans Robert Roemer. Beirut 1989. 525 S.

هانس روبرت رویمر ایرانشناس ایراندوست آلمانی که اکنون سالهای دههٔ هشتاد سالگی را آغاز کرده است از روزگار جوانی به تاریخ ایران علاقه‌مندی یافت و مخصوصاً تحقیق در دورهٔ تیموری و صفوی را وجههٔ همت خویش قرار داد و در دورهٔ تدریس در دانشگاههای آلمان توانست بسیاری از محققان و دانشجویان آلمانی و غیرآلمانی را به تحقیق و تجسس دربارهٔ وضع ایران در دورهٔ پادشاهی آن دو سلسله وادارد. شاید بتوان گفت که بیش از بیست رسالهٔ ارزشمند درین زمینه زیر نظر او به رشتهٔ تألیف درآمده است. رویمر شخصاً در زمینهٔ تاریخ دورهٔ تیموری متون «شرفنامه» عبدالله مروارید و «شمس‌الحسن» تاج سلمانی را که هر دو از مدارک مهم آن روزگاران است به صورت عکسی با ترجمهٔ آلمانی نشر کرده است.

حاصل سالهای دراز پژوهش علمی او در تاریخ تیموری کتابی است که اینک به زبان آلمانی انتشار یافته است. البته او پیش ازین مقاله‌هایی دربارهٔ تیموریان نوشته و بخش تاریخ ایران کیمبریج را که ناظر بر وقایع و حوادث ایران از روزگار جلایریان تا پایان عصر صفوی است به رشتهٔ تحریر درآورده بود. کتاب حاضر متنی است به آلمانی از آن تحقیقات و دربرگیرندهٔ تاریخ ایران از عصر جلایریان است تا جنگهای ایران با عثمانیان.

کتابشناسی و مأخذهای این کتاب گویای دقت و تبحر مؤلف است و از مراجع اساسی.

Band 35

Das Aqrābādīn al- Qalānisī. Quellenkritische und beg - riffsanalytisische Untersuchungen zur arabisch - pharma - zeutischen Litteratur. Von Irene Fellmann. Beirut, 1986. 304 S.

«اقرابادین القلانسی ـ دراسات فی مصادره و تحلیل مصطلحاته» نام عربی کتاب است. قرابادین قلانسی از کتب مشهور در داروپزشکی قدیم است (قرن ششم). مؤلف در مقدمهٔ مفصل خود به زندگینامهٔ قلانسی و مندرجات قرابادین و نسخ خطی و چاپی آن پرداخته و در بخش اول آن مآخذ کتاب مذکور و معرفیهای آن را معرفی کرده است. بخش دیگر کتاب به مصطلحات شناسی اختصاص دارد. یعنی اصطلاحات آن کتاب مانند اشربه‌جات ـ حب ـ عطر ـ بخورات ـ برودت ـ سدقه ـ دریره ـ فقاع ـ فتیله ـ غرغره ـ حلاب ـ گل‌انگبین توضیح لغوی و فرهنگی و علمی شده است.

ISLAMKUNDLICHE UNTERSUCHUNGEN
Klaus Schwarz verlag begründt von Klaus Schwarz,
herausgegben von Gerd Winkelhane.

درین شماره کتابهایی که درسلسلهٔ تأسیسی شادروان کلوس شوارتز با مباحث ایرانشناسی مرتبط است و میان سالهای ۱۹۸۸ـ ۱۹۹۲ انتشار یافته است معرفی می‌شود. این کتابها همه رساله‌های اخذ درجهٔ دکتری است.

Band 124

***Azeri and Persian Literary Works in Twentith Century* Iranian Azerbaijan. By Sakina Berengian. Berlin, 1988. 238 p.**

کتاب دربارهٔ وضع ادبیات فارسی و ترکی است در آذربایجان. خانم سکینه برنجیان «آذری» را برای ترکی رایج در آذربایجان ایران استعمال کرده است. کتاب در شش بخش است: ۱) مطالعه‌ای دربارهٔ دورهٔ ادبیات قدیم و پیشگامان نثر جدید زین‌العابدین مراغه‌ای و طالب‌اُف و محمدباقر خلخالی. ۲) عمدهٔ آثار ادبی در دورهٔ مشروطیت (آخوندزاده ـ روزنامهٔ ملانصرالدین ـ میرزا تقی خان رفعت) ۳) مهمترین شعرا در روزگار مشروطیت (ایرج میرزا ـ علی معجز ـ رضا صراف ـ محمد هیدجی ـ دیگران) ۴) دورهٔ رضاشاه (پروین اعتصامی ـ غلامعلی رعدی آذرخشی ـ کاظم رجوی ـ محمد حسین شهریار] درین دوره امیر خیزی و علی اصغر حریری را فراموش کرده است]. ۵) دورهٔ پیشه‌وری ۶) ادبیات ترکی پس از سال ۱۹۴۶ (حیدربابا سلام ـ سهند ـ حبیب ساهر). کلمهٔ آذری برای ترکی آذربایجانی از مصطلحات سیاسی است.

Band 128

Chorasantürkische Materialien aus Kalat bei Esfarāyen. Von Sultan Tulu. Berlin, 1989. 365 p.

بحث زبانشناسی و ارائهٔ اشعار ترکی رایج در خراسان است. ضمناً چون واژه‌های زیاد فارسی در هریک ازین متون وجود دارد برای رسیدگی به نفوذ زبان فارسی در گویشهای ترکی مفید است.

Band 138

The Yaresan. A Sociological, Historical and Religio - historical Study of a Kurdish Community. By M. Reza Hamzeh'ee. Berlin, 1990- 308 p.

مطالعه‌ای است روشمند دربارهٔ یارسانهای کردی از لحاظ جامعه شناسی، تاریخی و مذهبی در مناطق کرمانشاه و لکستان.

Band 139

Die persische Gesellschaft unter Nāsiru'd- Din Shāh (1848-1896). Mit einer Vorbemerkung von Bert Fragner. Von Heinz Georg Migeod. Berlin, 1990 430 S.

مباحث عمدهٔ این تحقیق دربارهٔ وضع زندگی دورهٔ ناصرالدین شاه عبارت است از: شاه ـ شاهزادگان ـ قاجارها ـ خانها ـ میرزاها ـ روحانیون ـ خرید و فروش ـ صناعت ـ مسافرت ـ زراعت ـ پیشه‌وری ـ خدمتکاری ـ اجیری ـ سربازی ـ گدائی ـ غلام‌داری.

مؤلف اکثریت کتابهای اساسی چاپ شده و بعضی از نوشته‌های خطی را دیده است.

Band 142

Les Mouvements Révolutionnaires et la Constitution de 1906 en Iran. Par Djafar Safiei- Nasab. Berlin, 1991. 692 p.

«جریانهای انقلابی و قانون اساسی ۱۹۰۶ در ایران» به زبان فرانسه تحلیلی است از وضع مشروطه شدن ایران در شانزده فصل: وضع سیاسی ایران تا جریان رژی تنباکو ـ نهضت ضد رژی ـ وقایع پس از آن و قتل ناصرالدین شاه ـ تشکیلات سیاسی پیش از انقلاب (فراموشخانه ـ مجمع آدمیت ـ مجامع سری ـ کمیتهٔ انقلاب) ـ جریانهای پس از قتل ناصرالدین شاه ـ حرکتهای سیاسی تا سال ۱۹۰۶ ـ استقرار قانون اساسی ـ آغاز حکومت پارلمانی ـ آثار عملی تشکیلات سیاسی در دورهٔ اول (انجمن مخفی ـ انجمن آدمیت ـ انجمن اخوت ـ سوسیال دموکراسی در ایران) ـ انجمهای ایالتی و ولایتی ـ انجمن ایالتی تبریز ـ نهضتهای عمومی (دهقانان ـ انقلاب دهقانی گیلان ـ جریانهای شهری)ـ قرارداد ۱۹۰۷ـ قانون اساسی و مخالفان آن ـ کودتای ژوئن ۱۹۰۸ـ وضع سیاسی ایران پس از کودتا.

Band 151

Nomadenstämme in Persien in 18. und 19. Jarhundert. Von Marina Kunke. Berlin 1991. 189 S.

عشایر کوچ کنندهٔ ایران در قرون هجده و نوزده میلادی ترجمهٔ رسالهٔ تحفهٔ شاهی است با تعلیقات مفیدی که مترجم بر آن افزوده است.

مترجم نخست متن فارسی را بطور حروفی به چاپ رسانیده و در دنبال آن ترجمهٔ آلمانی را آورده است. این رساله از آن سال ۱۱۲۸ هجری است. در آن موقع قشقایی را قشقه‌ای و مسنی را ممسینی می‌نوشته‌اند. ازین گونه فوائد درین رساله زیاد است.

در ترجمهٔ اسمهای جغرافیایی و ایلیاتی اشتباهاتی هست از قبیل Korus به جای گروس ـ Karāyili به جای گرایلی ـ Kazaz به جای کزاز به تشدید زای اول ـ qalamrou- ye Ališokr به جای قلمرو علیشکر به کسر شین نه ضم آن. Xobušān به جای خبوشان به فتح اول ـ Lankar به جای لنگر ـ Miš- Most به جای میش مست به فتح میم.

Band 153
Timuridische Emire nach dem Mu'izzal - ansāb. Untersuchung zur Stammesaristokratie Zentral asiens im 14. Und 15. Jahrhundert. Von Shiro Ando. Berlin, 1992. 337 S.

این رسالهٔ تحقیقی دربارهٔ امرای دورهٔ تیموری براساس متن مشهور معزالانساب تألیف شده است. مؤلف عکس چهارنسخه از معزالانساب (پاریس ـ لندن ـ دو نسخه در علیگره) را در اختیار داشته. در تقسیم بندی ابتدا امرای دورهٔ تیمور (برلاس و اولوس ایلچیکدای ـ بیلکوت ـ دوغلات ـ جلایر ـ سلدوز ـ سنقری ـ ترخان) و سپس امرای دورهٔ شاهرخ (برلاس ـ ترخان ـ علیکه ـ سنقری ـ الوس ایلچیکدای ـ بیلکوت ـ دوعلات ـ ارلات ـ ازبک) و سپس امرای دورهٔ ابوسعید (ارغون ـ برلاس ـ ترخان ـ اولوس ایلچیکدای ـ بیلکوت ـ دولدای) و سپس امرای دورهٔ حسین بایقرا (برلاس ـ ارغون ـ ارلات ـ سنقری ترکمان ـ اولوس ایلچیکدای ـ جلایر ـ قنقرات) معرفی شده‌اند و در ذیل هر طایفه مشاهیر امرا به نام گفته آمده و زندگی و کارهای هریک برشمرده شده است.

OTTO HARRASSOWITZ

DAS PFLANZENBUCH DES ABU HANIFA AD- DINAWARI.
Von Thomas Bauer. Wiesbaden. Otto Harrassowitz 1988. 290 S.

این کتاب دربارهٔ کتاب النبات ابوحنیفهٔ دینوری عالم قرن چهارم هجری است که تألیفات او ذخایری است از نمونهٔ تفکر علمی در آن قرن. موضوع مورد توجه مؤلف. درین تحقیق ترتیب منابع کتاب النبات است. در بخشی ازکتاب تألیفات دینوری را در زمینه‌های ریاضی، نجوم، طب، زبانشناسی، شعر، علوم قرآنی، تاریخ، جغرافیا، ادب برمی‌شمارد تا خواننده را متوجه اهمیت علمی آن دانشمند بکند.

در بخشی که به معرفی منابع کتاب النبات اختصاص دارد نام پنجاه و نه دانشمندی که دینوری به نوشته‌های آنان استناد کرده آمده و مؤلف کوشیده است احوال یکایک را از منابع و مراجع به دست آورد. همچنین مؤلف اشاراتی کرده است به منابع یونانی کتاب دینوری.

سراسر کتاب نموداری است از صبر و حوصله‌ای که دانشمندان آلمانی در تجزیهٔ مطالب و دقت در جزئیات مصروف می‌کنند.

FARHANG I PAHLAVIK
Edited with transliteration, transcription and commentary from the posthumous papers of Henrik Samuel Nyberg. By Bo Utas with the collaboration of Christopher Toll. Wiesbaden, Otto Harrassowitz. 1988. 174 p.

فرهنگ پهلویک (پهلوی) از نوشته‌های به زبان پهلوی است و از جمله کسانی که به تحقیق و تجسس و تصحیح آن پرداخت یکی هم ایرانشناس مشهور سوئدی نوبرگ بود که نتوانست خود آنچه را دربارهٔ آن کتاب به انجام رسانیده بود به دست چاپ بدهد. پس از مرگش دو شاگرد دوستدار او که اینک هر دو استاد دانشگاهند نوشته‌های بازماندهٔ استاد دربارهٔ فرهنگ پهلوی را به درستی و آراستگی به چاپ رسانیده‌اند. هم روان استاد را شاد کرده‌اند و هم دانش پژوهان رشتهٔ زبان پهلوی را از کتاب تحقیقی ارجمندی بهره‌ور ساخته‌اند.

مندرجات کتاب عبارت است از:

- مقدمهٔ اوتاس (هجده صفحه).
- متن فرهنگ با زیرنویسهای (نسخه بدلها) و توضیحات نوبرگ.
- برگردان متن و آوانویسی آن.
- تعلیقات

ـ فهرست واژه‌های ایرانی
ـ فهرست واژه‌های سامی
ـ فهرست واژه‌ها به زبانهای دیگر.

KAŠKUL

Festschrift zum 25 Jahrestag der Wiederbegrüdung des Institut für Orientalistik an der Justus- Liebig- Universitat, (Giessen).Wiesbaden, Otto Harrassowitz. 1989. 200 S.

در جشن نامهٔ «کشکول» که به مناسبت بیست و پنجمین سال مؤسسهٔ شرقشناسی دانشگاه گیسن (آلمان) نشر شده چهارده مقاله مندرج است. K. Röhrborn در نخستین مقاله تاریخچهٔ مطالعات شرقشناسی در دانشگاه گیسن را به دست می‌دهد و در مقالهٔ دیگر، تحقیقی دربارهٔ مواجب و وظیفه و پیشکش و تیول و بیت‌المال عرضه کرده است. روهربرن دربارهٔ تاریخ دورهٔ صفوی و نظام ایالات کتابی دقیق دارد که به ترجمهٔ کاووس جهانداری نشر شده است.
بیشتر مقالات این مجموعه دربارهٔ ادبیات عربی است.

DIE PERSISCHE HANDSCHRIFTEN DER UNIVERSITATBIBLIOTHEK HEIDELBERG.
Von S. Najmabadi. Heideberg, 1990. 126 S.

دکتر سیف‌الدین نجم‌آبادی که سالی چندست در هایدلبرگ مقیم شده است و در آنجا تدریس می‌کند فهرست هفتاد و هفت نسخهٔ خطی فارسی موجود در کتابخانهٔ دانشگاه هایدلبرگ را تنظیم و نشر کرده است. او کتاب خود را با محبت و اخلاص به سه استاد گرامی‌اش محمد مقدم ـ ذبیح‌الله صفا ـ صادق کیا اهدا کرده است. حق شناسی او را باید سپاس گزارد.
درین مجموعه یک متن منفرد از نیایش اوستایی و یک مجموعه حاوی چند رسالهٔ پهلوی هست. هفتاد نسخهٔ دیگر کتابهای ادبی و تاریخی و منظومات است.
درین مجموعه مخصوصاً نسخهٔ مورخ ۶۸۷ حدیقة الحقیقهٔ سنایی واجد اهمیت است.
کوشش دلسوزانه و ایران دوستانهٔ نجم‌آبادی را دوستانه تحسین می‌کنیم.

ISLAMIC BOOK REVIEW INDEX
Compiled by Wolfgang H. Behn. 10 (1991). 258 P.

ده سال است که این کتابشناسی بطور منظم و جدی نشر می‌شود. ولفگانگ بن درکتابخانهٔ دولتی برلین مقام عالی کتابداری شرقی را برعهده دارد و کارهای اساسی در زمینهٔ کتابشناسی ایران به انجام رسانیده.
فهرست انتقادهای ناظر بر کتابهای مربوط به اسلام که هرسال منتشر می‌کند براساس نام مؤلفین است و به نظم الفبائی و فهرستی از نام کتابها در پایان دارد. در هر جلد از دو هزار یا بیشتر کتاب نام می‌رود و مراجعه کننده زودی درمی‌یابد که دربارهٔ هرکتاب چه مقاله‌های انتقادی و درکدام نشریه‌ها به چاپ رسیده است طبعاً مراجعه کنندهٔ کنجکاو چه بسیار کتابها را می‌شناسد که نام آنها را قبلاً نشنیده بوده است. کتابشناسی مفید و پرثمری است.

PERSISCHE SEIDEN
Die Gewebekunst der Safawiden und ihrer Nachfolger. Von Reingard Neumann und Gehrard Murza. Leipzig, 1988. 335 S.

کتابی است تحقیقی، هنری، دیدنی و خوش چاپ دربارهٔ بافتیهای ابریشمین ایران از عصر صفوی. تصاویر

رنگین کتاب، طرحهای برگرفته از نقوش پارچه‌ها یادآور والائی هنری است که فقط باید نمونه‌های پاره «پوره»اش را در موزه‌های جهانی دید. چند نمونه را درین صفحات برای حظ نصر و خحلت خاطر به چاپ می‌رسانیم.

انتشارات احمد مهـراد

HANNOVERISCHE STUDIEN ÜBER DEN MITTLEREN OSTEN.
Band 9. Hannover. Edition Aasad, 1990.

مانند دفترهای پیشین حاوی چند مقالهٔ سیاسی و سندی است و همچنین بخش معرفی کتاب دارد.

HANNOVERSCHE STUDIEN UND FORSCHUN-
GESELLSCHAFT NAHER UND MITTLER OSTEN.

در روزهای ۲ـ۵ فوریه ۱۹۹۰ مجمعی تشکیل شده بود که مجموعهٔ سخنرانیهای آن به چاپ رسیده با نام زیر:

Muslims in der modernen Welt Westeuropaswege zu einer Verstandigung zwischen dem pluralisti sihen weltbild der Europaer und den Lebensfornen des Islam.

احمد مهـراد بخش سندهای این مجموعه را فراهم کرده و متن سخنرانی او هم در آن چاپ شده است.

IRANISCHE JAHRBUCH

سالنامهٔ ایران به آلمانی است که از سال ۱۹۸۱ به همت احمد مهـراد حاوی مطالب و مقالات متنوع هرسال در هانور چاپ می‌شود و اکنون به دهمین سال رسیده (۱۹۹۱)

اسناد و مدارکی که دربارهٔ جریانهای سیاسی و فرهنگی ایران در دورهٔ اواخر عصر قاجار و دورهٔ پهلوی، ازمیان منابع آلمانی به دست می‌آورد و درین مجموعه همراه معرفی کتابهای جدید مربوط به ایران به چاپ می‌رساند از کارهای ارزشمند اوست.

احمد مهـراد چندین کتاب هم به زبان آلمانی در همین مباحث نشر کرده است

NASER- e KHOSROW'S BOOK OF TRAVEL (Safarnāma). Translated by W. M. Thackston jr. New York, State University of New York. 1968. 135 p. (Persian Heritage Series, No. 36.)

متن ترجمهٔ W.M. Thackston, Jr با یادداشت کوتاهی از دکتر احسان یارشاطر ناظر «مجموعهٔ میراث ایران» (Persian Heritage Series) که اینک به شمارهٔ ۳۶ رسیده است آغاز می‌شود مقدمهٔ مترجم هم کوتاه است و اشارتی کامل ندارد به اینکه اسلوب کارش در ترجمه برچه مبنا و چه متن و چه ترجمه‌ها بوده است. البته در کتابشناسی صورت کاملی از همه چاپها وترجمه‌ها را می‌آورد.

چند نکته‌ای که گفتنی است اینهاست:

ـ معمولاً در زبان فارسی همدان و ساوه و قزوین را از ناحیهٔ «جبال» می‌دانند نه جبل و در فرهنگ جغرافیایی پایان ترجمه همه جا جبل آمده است. مترجم در صفحهٔ ۱۲۱ اصفهان را جزو «جبال» (Jebāl) ذکر کرده است.

آیا می‌توان دامغان را از «طبرستان» دانست (ص ۱۱۰ و ۱۱۴). مرجع استناد چیست؟

ـ اینکه در صفحهٔ ۱۱۲ نوشته‌اند لواسان مطابق نوشتهٔ ناصرخسرو نام دماوندست عبارت فارسی سفرنامه چنین مفهومی ندارد. ناصرخسرو نوشته است «میان ری و آمل کوه دماوندست مانند گنبدی و آن را لواسان گویند.» و آن اشاره است به ناحیهٔ میان ری و آمل نه دماوند.

ـ کشکاب را نمی‌توان به شیر خشک شده ترجمه کرد (ص ۱۱۶).

ـ مقصوره در مساجد هم برای نشستن اعیان و حکام بود و هم در مواقعی جای نشستن زنان. (ص ۱۱۶).

ـ مشهد (ص ۲۱۶) منحصراً به محلهایی که محل شهادت بوده است گفته نمی‌شده. به یادگارهای یزد مراجعه شود. آقای محیط طباطبائی هم اخیراً در شمارهٔ زمستان ۱۳۶۶ مجلهٔ باستانشناسی و تاریخ نیز تصریحی درین باب دارند.

ـ در ترجمه متن بعضی مسامحات هست که یادآوری نمونه‌هایی را مربوط به سه چهار صفحه ازکتاب می‌آورم.

ـ مترجم به رعایت وحدت اصطلاحات مقید نیست. سه جا «مصانع» و «مصنعه» را عیناً نقل می‌کند (ص ۳۸ و ۷۰) و یکجا آن را به Water tanks ترجمه کرده است (ص ۹۹).

ـ یکجا کاریز به canal (ص ۹۷) و یکجا به subterranean channel (ص ۳) ترجمه شده. مترجم کاریز (ص ۹۷) را در یک سطر از همان صفحه به جای جوی و در یک سطر دیگر به جای کاریز آورده است.

ـ در عناوین و القاب امیر ابونصر احمد میان نصرالدوله و شرف‌الملة «واو» ساقط شده است (ص ۸).

اینک نگاهی به قسمت سفر از مهروبان تا طبس می‌کنیم (ص ۹۷ بعد).

ـ سطر اول: «برجانب شرقی» ترجمه نشده است.

ـ همان سطر: «بازار بزرگ» به بازار ترجمه شده است.

ـ سطر سوم: «کاریزی بود که آب شیرین دهد» فقط به canal اکتفا شده است.

ـ سطر هفتم: «پرسیدم از یکی که حال چگونه بوده است. گفت...» به آنها گفتند ترجمه شده و «از یکی» ترجمه نشده است.

ـ سطر دهم: «درین تاریخ که من آنجا رسیدم» به when I was there برگردانیده شده است.

ـ سطر هجدهم: «ظاهراً سدید صفت است برای «شیخ سدید محمد» و اگر جزین باشد سدیدالدین لقب او بوده است. یعنی «الدین» از نسخه افتاده است.

ـ سطر بیست و پنجم: عبارت «درو بیست هزار مرد بود» به with a population of twenty thousand ترجمه شده است. آیامنظور ناصرخسرو از مرد درینجا «مردم» بوده است که به «جمعیت» ترجمه شده. ظاهراً خواسته است تعداد مردان را ذکر کرده باشد. درین صورت ترجمه درست نیست.

ـ سطر بیست وهفتم. جوی درینجا به canal ترجمه شده و درست است درحالی که در سطر سوم همین صفحه به جای کاریز آورده شده بود. کاریز و جوی دو مفهوم مختلف دارد.

ـ سطر بیست و نهم: عبارت با کلمهٔ Orchards باید پایان گیرد. «و نخل و نارنج و ترنج و زیتون بسیار باشد» عبارت دیگری است. علی هذا چسبانیدن نام این درختان به بستانها نادرست است.

ـ سطر سی و ششم: از عبارت «از یکدیگر سؤالها کردیم و جوابها گفتیم و شنیدیم» به we held discussions together تعبیر و تلخیص شده است.

صفحهٔ ۹۹ سطر بیست و دوم: امیر به prince و در همان صفحه سطر ۲۸ پادشاهان هم پرنس ترجمه شده است. شاید «امیر» ترجمه نشده بود بهتر بود.

ـ سطر بیست و چهارم: پیاده Piyāda درست نیست. نام آبادی است و بیاذه درست است و امروزه آن را به غلط «بیاضه» می‌نویسند.

ـ سطر سی‌ام: tower برای گنبدک (little dome) ظاهراً مناسب نیست. مخصوصاً کسانی که گنبدک حوضها (آب انبارهای) بیابانک را دیده باشند می‌دانند که اصلاً شکل برج ندارد.

ـ سطر بیست و دوم: کوفجان جمع کوفج است (= قفص عربی) و همان قومی‌اند که در مکران بوده‌اند و به صورت کوچ در متون آمده و گاهی با بلوچ یکجا آورده شده است. بنابرین شاید بهتر بود که در ترجمه به جای kufjan کلمهٔ kufjs آورده شده بود.

صفحهٔ ۱۰۰ سطر چهارم: رباط مرامی Marãmi در چاپ دبیرسیاقی رباط مراست و «می» حرف میگوید است.
صفحهٔ ۱۰۰ سطر ششم: «چهاردیه» نام خاص بلوکی نزدیک طبس است و ترجمه شدنی نیست. بنابرین Four villages نامربوط است.

FERDOWSI. A CRITICAL BIOGRAPHY
By A. Shahpar Shahbazi. Cambridge. Harvard University. 1991. 149 p.

تازه‌ترین تحقیق در سرگذشت فردوسی است که با توجه به همهٔ پژوهشهای دقیق پیشین و استنباطهای جدید و تعمق در خود شاهنامه به دسترس آمده است. عناوین اهم مباحث کتاب عبارت است از:
مطالعهٔ منابع و تحقیقات ـ نام فردوسی و خانواده و تاریخ تولد باتوجه به سالهایی که موهل و ملدکه و در تحقیقات بعدی آمده است ـ تاریخ دقیق تولد ـ تحصیلات و شخصیت ـ مذهب فردوسی ـ زردشتی یا رروایی جبری ـ مورخان ایران قدیم (مآخذ پیشین ـ خدای نامه ـ شاهنامهٔ ابومنصور ـ اشعار دقیقی) ـ نخستین چاپ شاهنامه ـ فردوسی و سلطان محمود ـ سلطان محمود فردوسی ـ سالهای پایانی ـ هجو سلطان محمود ـ مرگ و گور ـ شاهنامهٔ افسانه، حماسه، تاریخ. مقاصد فردوسی ـ ممیزات شاهنامه.
راستی جای شادمانی است که با تصحیح شاهنامه به اهتمام خلال خالقی مطلق و تألیف این رسالهٔ تحقیقی به وسیلهٔ شاپور شهبازی رشتهٔ تحقیقات مربوط به حماسهٔ ملی ایران در خارج ار کشور هم به دست ایرانیان افتاده است.

PERSIAN DIARY, 1939- 1941
By Walter N. Koelz. Ann Arbor. 1983. 227 p.
(Museum of Anthropology, University of Michigan, No. 71).

یادداشتهای سفر و پژوهشهای دانشمندی است امریکایی، زمانی که در وزارت کشاورزی امریکا خدمت می‌کرد و به ممالک آسیایی آمد و شد داشت. او توانست سه هزار تخم از گونه‌های گیاهی و چهار هزار نمونهٔ گیاهان جمع‌آوری کند. او پس از بازگشت به امریکا عضو تحقیقاتی موزهٔ حیوان‌شناسی و باغ باتات دانشگاه میشیگان بود.
دانشگاه سفرنامهٔ او را چون جنبهٔ قوم شناسی و اطلاعات جغرافیایی دارد به چاپ رسانیده است و افسوس که همت نکرده‌اند فهرست جغرافیایی برای آن تهیه کنند. فصول سفر او دربارهٔ کرمان و اصفهان و شیراز و جهرم و نیریز و خورستان و دورود وتهران و کنارهٔ خزر و ترکمن صحرا و مشهد و خراسان و آذربایجان و سرزمین ماد و دروازهٔ بین‌النهرین است.
عکسهای کتاب اگرچه چندان خوب نیست ولی برای مردمشناسی مفیدست.

WAQF IN CENTRAL ASIA
Four Hundred Years in the History of a Muslim Shrine, 1480-1889. By R.D. MCChesney. Princeton, Princeton University Press. 1991. 356p.

نخستین کتاب مستقل اساسی دربارهٔ تاریخ وقف در سرزمینهای تمدن ایرانی است که به زبان انگلیسی انتشار می‌یابد. مؤلف درین کتاب که در چهارده بخش است عنایت خود را به یک موقوفه در بلخ مزار شریف متوجه ساخته و بادقت علمی توانسته است کیفیت و مناسبات موقوفات موسوم به مزار علی بن ابی‌طالب (ع) در بلخ را توضیح بدهد.
درین کتاب ابتدا وضع سیاسی بلخ میان سالهای ۱۵۹۹ـ ۱۶۴۷ و ایجاد آن موقوفات خوب تشریح شده است و سپس وضع بلخ و مزار میان سالهای ۱۶۵۱ـ ۱۶۸۱.
تحولات این مزار و تشکیلات آن ـ بلخ در پایان قرن هفدهم ـ تشکیلات موقوفه میان سالهای ۱۶۶۸ تا ۱۷۳۸ـ تصرف مرو به دست نادرشاه افشار ـ وضع مزار پس از سال ۱۷۴۷ و در سالهای میان ۱۸۴۹ تا ۱۸۸۹ـ در دورهٔ تسلط افغانان مطالب دیگر این تحقیق است.
ماک چسنی به دقت شرح وظایف افرادی را که در موقوفه خدمتی برعهده دارند توضیح داده و از مآخذ و منابع

بسیاری برای این تحقیق استفاده برده است.

THE ARABIC BOOK

By J. Pedersen. Translated by G. French. Princeton. 1984. 175 p.

یوهانس پدرسن (۱۸۸۳ـ ۱۹۷۷) از اسلام شناسان دانمارکی در سال ۱۹۴۶ کتابی با نام «کتاب عربی» Arabiske Bog منتشر ساخت و چون به زبان دانمارکی بود مردم دیگر جهان از آن بهره نبردند مگر آنکه دانمارکی بدانند. پس ج. فرنچ آن را به انگلیسی درآورد و روبرت هیلن براند R. Hillenbrand از دانشمندان تاریخ هنر و استاد این رشته در دانشگاه ادینبورگ که در شناخت هنر سرزمینهای اسلامی از آگاهان و پرکاران است آن کتاب را ویراستاری و نشر کرد.

حقّاً کتابی است که با وجود کمی صفحات خوانندهٔ ناآشنا را از اطلاعاتی دربارهٔ نسخه‌های خطی اسلامی مطور مرتب و با نظم علمی آگاه می‌سازد و شایستگی آن را داشته است که چون درین زمینه کتابی به زبان انگلیسی برای عمومی خوانهای جهان نیست ترجمه شود. هیلن براند مقدمه‌ای بر کتاب دارد و گفته است گاهی نکته‌هایی توضیحی برای رفع اشتباه یا همزمان کردن اطلاعات پانصفحه‌ای برکتاب افزوده است. او کار مفید دیگری هم درین کتاب دارد و آن افزودن برکتابشناسی است. کتاب پدرسن در ده فصل است: خط و کتاب در عربستان پیش از اسلام ـ قرآن و ادبیات عرب ـ ترکیب و نشر کتاب، کاتبان و کتابفروشان (وراقان) ـ مواد و وسایل کتابت ـ خط عربی ـ نگارگری و آرایش کتاب ـ تجلید و صحافی ـ کتابخانه‌ها ـ کتابهای چاپی

نام کتاب و عناوین بعضی از مباحث و مآخذ مورد استناد او نشانهٔ آن است که مؤلف نظرش به هنر تهیهٔ کتاب در سرزمین عربستان و میان اعراب است. اما هیچ معلوم نیست چرا در مبحث نگارگری، کتابت و بعضی موارد دیگر از مطالب سخنی به میان می‌آورد که مطلقاً مربوط به ایران است. آوردن نامهای بهزاد ـ رشیدالدین فضل‌الله ـ و دیگران برای خواننده‌ای که نداند این افراد ازکدام سرزمین و متعلق به کدام فرهنگ است تصور می‌کند که همه عرب بوده‌اند و نیز آثار آنها زادهٔ تمدن عربی است.

ادوارد براون وقتی که کتاب طب عرب را نوشت همین بی‌توجهی علمی را مرتکب شد و اینک پدرسن در موضوعی دیگر بر همان راه رفته است.

FROM DURHAM TO TEHRAN

By M.C. Hillmann. Washington. Iranbooks. 1991. 124 p.

ممروحی است خواندنی از گزارش و دیدارهای دو سفری که نویسنده در سالهای ۱۹۸۶ و ۱۹۸۶ به ایران آمد. مایکل هیلمن با ایران از سالهایی دراز پیش ازین آشناست و با ادبیات معاصر ما آشناتر. ازین نوشتهٔ گزارشی برمی‌آید که نویسنده مطالعه در مباحث ادبی معاصر و همنشینی با شاعران نو و نویسندگان را مفیدتر از تحقیق در زوایای تاریک گذشته می‌داند، یعنی رشته‌ای که زندگی علمی خود را با آن آغاز کرد.

DANESHVAR'S PLAYHOUSE

A Collection of Stories. By Simin Daneshvar. Translated from the Persian by Maryam Mafi. Washington, Mage Publishers. 1989. 183 p.

آنچه از نوشته‌های نویسندهٔ نامور سیمین دانشور برگزیده و درین مجموعه چاپ شده چنین است: در بازار وکیل ـ تصادف ـ صورتخانه ـ کیدالخائنین ـ به کی سلام کنم ـ غروب جلال.

کتاب با نامهٔ دانشور و سخنان پایانی مترجم به سر می‌رسد. انتشارات Mage که توسط خانم و آقای باتمانقلیچ (نابه شنیده) تأسیس شده است تاکنون چند کتاب ازنوشته‌ها و آثار ایرانیان را به انگلیسی درآورده و ازین راه خدمتی ارزنده به فرهنگ ایران کرده است.

A LOVELY WOMAN: FORUGH FARROKHZAD AND HER POETRY.
By M.C. Hillmann. Washington, Mage Publishers. 181 p.

مایکل هیلمن از شناسانندگان ردیف اول ادبیات معاصر ایران است و تاکنون دهها مقاله و چند کتاب به زبان انگلیسی نشر کرده است.
مؤلف جایی که ترجمهٔ اشعار فروغ را می‌آورد متن فارسی را هم رو به روی آن گذارده است تا کسانی که اصل را می‌جویند در اختیار داشته باشند.

THE PRISON PARERS OF BOZORG ALAVI
A Literary Odyssey.By Donne Raffat.New York.Syracuse
University Press. 1985. 246 p.

اساس کتاب ترجمهٔ «ورق پاره‌های زندان» بزرگ علوی است. مترجم متولد ایران است و در دانشگاههای هاروارد و میشیگان درس خوانده است.
بخش اول اختصاص دارد به دیدار با علوی در برلین و نقل مطالبی ازو به صورت مصاحبه.
بخش دوم ترجمهٔ «ورق پاره‌های زندان» است.
بخش سوم سخنی است دربارهٔ بازگشت علوی به برلین در سال ۱۹۷۸ و یادی از دیدار دیگر اوار تهران در سال ۱۹۷۹.

THE SEA OF PRECIOUS VIRTUES
(Bahr al- Favaid)
A Medieval Islamic Mirror for Princes. Translated from the Persian, edited and annotated by Julie Scalt Meisami. Salt Lake City. University of Utah Press. 1991. 19+448 p.

محمدتقی دانش پژوه کتاب بحرالفوائد را چند سال پیش در سلسلهٔ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسانید.
اینک خانم ژولی میثمی ترجمهٔ آن را با بعضی تعلیقات ضروری برای خارجیها به انگلیسی منتشر کرده است.
پیش ازین از خانم میثمی (که اینک در دانشگاه اکسفورد استاد فارسی است) کتاب تحقیقی شعر در فارسی دربارهای ایران در قرون وسطی به چاپ رسیده بود.

IRAN
Edited by Haleh Afshar. New York. State University of New York Press. 1985. 262 p.

مجموعه‌ای است از مقالات تاریخی و جامعه‌شناسی و سیاست پردازی در سه بخش با این عناوین و مضامین:

الف) توسعهٔ اقتصادی دوگانه

- توسعهٔ اقتصادی و تحول انقلابی در ایران به قلم M. K. Pearson
- تزاید درآمد شهری بر تولید کشاورزی مطالعه دربارهٔ سالهای پیش از ۱۹۷۵ به قلم کامران افشار.
- ارزیابی سیاست توسعهٔ کشاورزی در ایران از هالهٔ افشار.
- عشایر و دولت در ایران در عصر پهلوی تا انقلاب به قلم غلامرضا فاضل.

ـ سیاست نفتی ایران از فریدون فشارکی.

ب) سیاستهای جدائی و نیروهای مسلح
اجتماعات در سیاست ایران میان سالهای ۱۹۰۵ ـ ۱۹۵۳ به قلم اروند آبراهیمیان.
ـ جنگهای چریکی در ایران میان سالهای ۱۹۶۳ ـ ۱۹۷۷ به قلم اروند آبراهیمیان.
ـ قشون از هالهٔ افشار

ج) انقلاب اسلامی
ـ نهاد انقلاب اسلامی از مرتضی مطهری.
ـ حکومت الهی از هالهٔ افشار.
ـ در ابتدای کتاب «واژه‌نامه‌ای فارسی به انگلیسی آمده است که از اشتباهات لغوی و تعبیری عاری نیست و چون غالب نویسندگان و ویراستار ایرانی‌اند ضرورت به تذکار دارد.
ـ حضرت به معنی درگاه است و برای تعظیم و احترام اشخاص مهم بطور عنوان پیش از اسم آنان آورده می‌شود مانند استعمال آن برای رسول اکرم و ائمهٔ اطهار شیعیان و نیز برای علما و اولیا و رجال درجهٔ اول. بنابرین معادل saint نیست.
ـ حزب‌الله Hezb Allah درست نیست و Hezbullah درست است.
ـ حسینیه برای تعزیه‌داری حضرت امام حسین (ع) است.
ـ Kannameh یعنی چه؟
ـ مدرسه تشدید ندارد که maddrassah نوشته شده.
ـ مرجع را در آوانویسی نمی‌توان Marjayeh نوشت.
ـ نسق بدون تشدیدست، بنابرین Nassaq غلط است.
ـ رسالهٔ علمیه نوعی تألیف به مانند شهادت نامهٔ دانشگاهی است نه manual
ـ شاهنشاهی Imperial است.
ـ به جای شورای فتوی ظاهراً شورای فقها درست است.
در این نوع کتابها که درین سالهای اخیر به وفور نوشته در ممالک اروپا و آمریکا می‌شود مطالب نظری و خطابی بیش است از آنچه جنبهٔ تحقیقی و تعمقی دارد.

DAUGHTER OF PERSIA

A Woman's Journey from Her Father's Harem through the Islamic Revolution. By Sattareh Farman Farmaian with Donna Munker. New York. Grown Publishers. 1992. 404 p.

ستاره (به تشدید تاء) دختر عبدالحسین میرزا فرمانفرمائیان خاطرات خود را درین کتاب نشر کرده است و چون ظاهراً از نخستین بانوان ایرانی است که خاطرات زندگی خود را نوشته است برای تحقیق در احوال و حقوق زنان مرجعی مفید تواند بود.
مندرجات این کتاب خواندنی چنین است:
بخش اول: قلمرو شاهزاده (نان و نمک ـ قصه‌های خانم ـ مدرسهٔ امریکایی ـ صعیفه ـ پایان کودکی ـ سقوط رضاشاه ـ آهنگ سفر).
بخش دوم: ینگه دنیا (سرزمین آخر زمین ـ سقوط شیرحدا).
بخش سوم: خانم (رعشه ـ پل بر روی هیچ ـ مرد با میکروفن).
بخش چهارم: زمین لرزه (ابرسیاه و آتش ـ نرم باد ـ هرج و مرج).

CATALOGUE OF THE GERTRUDE BELL PHOTOGRAPHIC ARCHIVE
Compiled by S. Hill, L. Ritchie and B. Hathaway. Published by the Department of Archaeology. University of Newcastle upon Tyne. 1985. 159 p.

گرترود بل زنی انگلیسی بود که شهرتش به سفرهای اوست و ترجمه‌ای که از مقداری از غزلهای حافظ کرده است. او در سفرها عکس برداری می‌کرد و مجموعه‌ای که فراهم ساخت اینک از منابع تاریخی و باستانشناسی دانشگاه نیوکاسل است و فهرست آن را به چاپ رسانیده‌اند.

این عکسها مربوط به ترکیه، شامات، عراق و ایران است. فهرست عکسهای ایران به شماره‌های 185 -88 O است.

AUTHORITY AND POLITICAL CULTURE IN SHI'ISM
Edited by Said Amir Arjomand. New York. State University of New York Press. 1988. 393 p.

مجموعه‌ای است از مقالات و تقسیم شده در دو بخش.

بخش اول: مطالعات حاوی هشت مقاله بدین توضیح:

ـ امام و امت در دورهٔ پیش از غیبت نوشتهٔ Etan Kohlberg. نویسندهٔ استاد زبان عربی و رئیس مؤسسهٔ آسیایی و افریقائی است.

ـ تحولات مناقب خوانی عامیانه میان شیعیان از محمدجعفر محجوب.

ـ مجتهد عصر و ملاباشی از سعید امیر ارجمند.

ـ انتخاب مرجعیت روحانی از عباس امانت.

ـ مشروطیت و قدرت روحانی از عبدالکریم لاهیجی.

ـ شریعت سنگلجی از یان ریشارد.

ـ تحولات عقیدتی در شیعه از سعید امیر ارجمند.

بخش‌دوم: با عنوان «مآخذ برگزیده» هشت مقاله است:

ـ کتابشناسی توضیحی دربارهٔ سیاست و دولت از محمدتقی دانش پژوه.

ـ علامه حلی و امامت و اجتهاد از جان کوپر.

ـ دو فرمان شاه طهماسب دربارهٔ مرجعیت شیخ علی کرکی ترجمه و توضیح سعید امیر ارجمند.

ـ نظریات مقدس اردبیلی دربارهٔ تقلید ترجمهٔ جان کوپر.

ـ ترجمهٔ دو ساله از قرن یازدهم هجری دربارهٔ سلطنت و حکومت توسط ویلیام چیتیک.

ـ زندگی‌نامهٔ علما (قصص العلما) تألیف محمد تنکابنی، نوشته و ترجمهٔ حمید دباشی.

ـ نامه‌های متبادله میان حاجی ملاعلی کنی و عبدالوهاب خان آصف‌الدوله شیرازی ترجمهٔ حمید دباشی.

ـ رسالهٔ معنی سلطنت مشروطه نوشتهٔ عبدالعظیم خلخالی درسال ۱۳۲۵ قمری ترجمهٔ حمید دباشی.

مجموعه‌ای است سرشار از اطلاعات برای همه کسانی که در مغرب به تحقیقات مربوط به مسائل سیاسی ایران در دو قرن اخیر مشغول‌اند.

THE ISLAMIC WORLD

From Classical to Modern Times. Essays in Honor of Bernard Lewis. Edited by C. E. Bosworth, Ch. Issawi, R. Savory. And A. L. Udovitch. Princeton, The Darwin Press. 1989. 915 p.

درین مجموعه که به نام برنارد لوئیس مستشرق انگلیسی گرد آمده است این مقالات درج شده است.

دربارهٔ برنارد لوئیس	Ch. Issawi
کتابشناسی برنارد لوئیس	
ارتداد	S.B. Ahmad
ریوند چینی	H. Akira
مفهوم قدرت در تفکر اسلامی	M. Arkoun
ستارهٔ سلیمان در هنر هندی عصراسلامی	J. Burton- Page
آسیای صغیر از عصر سلجوقی تا آل‌عثمان	C. Cahen
اطلاع ابن جوزی از حشیشان دربغداد	E. van Donzel
خاموشی پس از تعالی در تمدن اسلامی قرون وسطی	A. Ehrenkreutz
سرگذشت حارث بن کلده و ارتباط طب و اسلام	G.R. Hawting
توصیف قلاون از شافع بن علی	P. M. Halt
سیاستها و حمایتهای ایوبیان دمشق	R. S. Humphreys
خدمات شخصی و امتیازات وزارت درایران قرون وسطی	A. K. S. Lambton
تعاون در اوائل اسلام	G. Makdisi
خصوصیات تمدن مملوک	F. Malti- Douglas
دربارهٔ یک قصیدهٔ ابونواس	A. Miquel
مسلمان شدن ناحیهٔ خلیج فارس	F. Omar
یوئیل در عبری فارسی	H. H. Paper
گزارش جاحظ دربارهٔ مانویان	Ch. Pellat
جنگ مملوک علیه رودس	H Ralic
نظر ابوزید بلخی دربارهٔ سیاست	F. Rosenthal
تشخیص محل عربستان عربی در سفر تکوین (۱۴)	K. Salibi
تشریفات عصر فاطمی در قاهره و فسطاط	P. Sanders
غسانیان	I. Shahid
آداب دیپلماسی در آسیای داخلی قرون وسطی	D. Sinor
صحنه‌های زندگی خانوادگی در قرن یازدهم	A. L. Udovitch
مفهوم عناوین کتاب در عربی	G. M. Wickens

پس ازین دوازده مقاله دربارهٔ عثمانی و سیزده مقاله دربارهٔ مسائل خاورمیانه چاپ شده است.

MAZDA PUBLISHERS

Boyce, Mary

Zoroastrianism: Its Antiquity and Constant Vigour. Costa Mesa, Mazda Publishers. 1992. (Colombia Lectures on Iranian Studies, No. 5)

Dandamayev, Muhammad A

Iranians in Achaemenid Babylonia. Costa Mesa. Mazda Publishers. 1992. 254p. (Columbia Lectures on Iranian studies, No. 6)

* * *

Bournoutian, G.A.

The Khanate of Erevan under Qajar Rule. Costa Mesa. Mazda Publishers. 1992. 356 p. (Persian studies series No.13)

Komaroff, Linda

The Golden Disk of Heaven: Metalwork Timurid Iran. Costa Mesa. Mazda Publishers. 1992. 301 p. (Persian Art Series, No.2)

THE CAMBRIDGE HISTORY OF IRAN

Vol. 7: From Nadir Shah to the Islamic Republic. Edited by Peter Avery, Gavin Hambly and Ch. Melville. Cambridge. 1991. XXIII, 1072 p.
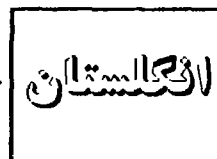
آخرین جلد از دورهٔ تاریخ ایران کیمبریج انتشار یافت و طبعاً مرجعی شد برای ایرانشناسان جهان که تاکنون نگاهشان به تواریخ ایران تألیف سرجان ملکم و سرپرسی سایکس بود. انگلیسیها از عهد فتحعلی شاه به این سوی توجهی سیاسی ـ فرهنگی به تاریخ ما داشته‌اند و هرچند گاه یکبار این کار را با تجدید نظر در زبان خود زنده نگاه می‌دارند.

مطالب جلد هفتم به چهار بخش سیاسی ـ روابط خارجی ـ اقتصاد و گسترش اجتماعی ـ دین و زندگی مدنی و فرهنگی تقسیم شده. عناوین و نویسندگان آن چنین است.

P. Avery	نادر شاه و میراث افشاریان
J Perry	سلسلهٔ زند
G Hambly	آغامحمدخان و تأسیس سلسلهٔ قاجار
G. Hambly	ایران در دورهٔ سلطنت فتحعلی شاه و محمدشاه
N. Keddie	ایران در دورهٔ پادشاهان دیگر قاجار
G. Hambly	سلطنت مطلقهٔ پهلوی
S. Shaw	روابط ایرانیان با امپراطوری عثمانی
F. Kazemzadeh	روابط ایران با روسیه و شوروی
R. Greaves	روابط ایران با کمپانیهای تجارتی اروپا
R. Greaves	روابط ایران با انگلستان و هندوستان مستعمره
Amin Saikal	سیاست خارجی ایران ۱۹۲۱ـ۱۹۷۹ (ا صیقل)
A. K S Lambton	مالکیت و برداشت منابع زمین در قرن نوزدهم
R Tapper	ایلات در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی
G. Hambly	شهرهای سنتی ایران در دورهٔ قاجار
Ch. Issawi	نفوذ اقتصادی اروپا میان ۱۸۷۲ـ ۱۹۲۱
K. S Maclachlan	گسترش اقتصادی میان ۱۹۲۱ـ ۱۹۷۹
R. Ferrier	صنعت نفت
H. Algar	قدرت دین در قرون هجدهم و نوزدهم
H. Algar	قدرت دین در قرن بیستم

تفنن‌های عامیانه و تغییرات اجتماعی قرن بیستم	P. Chelkowski
نقاشی، مطبوعات و ادبیات	P. Avery
نقاشی ایرانی در دورهٔ زند و قاجار	B. W. Robinson
معماری، کاشی، فلز و بافندگی در دورهٔ قاجار و پهلوی	J. Scarce

بطوری که ملاحظه می‌شود برخلاف کتابهای ملکم و سایکس که به تاریخ و شرح وقایع اختصاص داشت این کتاب مجموعه‌ای است از مقالات متنوع که درکنار هم قرار گرفته و دسته‌بندی شده است و من حیث المجموع خوانندهٔ فرنگی می‌تواند به اطلاعاتی در خصوص ایران دست یابد و چون هرمقاله مستندست به مراجع زیاد (اعم از خارجی و ایرانی) طبعاً متخصصان و علاقه‌مندان دقیق می‌توانند ازراه کتابشناسی پی به مدارک و مآخذ بیشتری ببرند و مطلب را خود بشکافند.

طبیعی است که چنین کتابی عن قریب به زبان فارسی ترجمه می‌شود و در دسترس قرار خواهد گرفت. تصاویری که درکتاب آورده‌اند (اعم از بناها و نقاشیها و عکس رجال) ارزشمندست.

PERSIAN LITERATURE

A Bio- bibliographical Survey. Begun by the late C. A.Storey. Vol. V. part 1. (Poetry to ca A.D. 1100). By Françios de Blois. London, The Royal Asiatic Society. 1992. 240 p.

ایرانشناس و دانشمند انگلیسی، ک.ا. استوری با پایه‌گذاری کتابشناسی و فهرست عظیم «نوشته‌های فارسی» تحقیقات ادبی و متن شناسی ایران را به مرحلهٔ علمی نزدیک ساخت و افسوس خود نتوانست آن کار بزرگ را به پایان برد. ولی چون بنیادی بود اساسی انجمن پادشاهی آسیایی انگلیس که وارث ما ترک علمی استوری شد موجبات ادامهٔ کار را فراهم ساخت و خوشبختانه چند جزوه از آن فهرست درسالهای پس از مرگ استوری منتشر شد و از چهار سال پیش طرح نوینی برای انتشار منظم دنبالهٔ این کتابشناسی آغاز شده و دانشمند جوان آقای فرانسوا دوبلوا دنبالهٔ کار را گرفته است و می‌کوشد که سریعتر دنبالهٔ کتاب را منتشر سازد. ایشان گزارشی در همین باره در مجلهٔ انجمن مذکور در سال ۱۹۹۰ (صفحات ۳۷۰ـ ۳۷۵) به چاپ رسانید و اینک نخستین دفتری که به اهتمام او نشر شده است به مجلهٔ آینده رسیده و نویدی است از آنکه کار با نظم و توالی انجام خواهد شد.

بنابه گزارش بلوا دنبالهٔ جلد سوم در دست چاپ است. جلد چهارم که به معارف اسلامی و فلسفه اختصاص خواهد شد توسط V. M. Shepherd تدوین می‌شود و برای سپردن به چاپ آماده شده است.

پنجمین جلد معرفی کتب شعر فارسی را دربردارد. آنچه ازاستوری برجای مانده برگه‌هایی است که او از فهرستهای نسخ خطی و اطلاعات چاپی و ترجمه‌های آنها استخراج کرده بود که از حیث سرگذشت سرایندگان ضعیف و مختصرست. بنابرین به سفارش انجمن آقای بلوا مکلف شده است که آن برگه‌ها را تکمیل کند و با مراجعه به صدها مرجع و منبعی که در زمینهٔ ادبیات از روزگار استوری تاکنون به چاپ رسیده است اطلاعات مندرج در برگه‌ها رابه حد مقدور تکمیل سازد. آنچه او اکنون به چاپ رسانیده صورتی نزدیک به کمال دارد. حقیقهٔ توانسته است به حد امکان و توان خود با دست‌یابی به مراجع چاپ ایران مطالب را «روزگاری» up to date کند. بطور مثال در صفحات ۱۱۲ تا ۱۵۹ که مربوط به فردوسی است به اهم منابع و مراجع و چاپها اشاره شده تازه‌ترین مقاله‌هایی هم که در مجله‌های آینده و ایران نامه راجع به فردوسی آمده معرفی شده است. این قرائن حکایت ازکمال جوئی محققی دارد که جانشین استوری می‌شود. ضمن تحسین کار بلوا، ایشان می‌توانند مطمئن باشند که برای اخذ اطلاعات علمی و کتابشناسی «آینده» جوابگوی پرسشهای ایشان خواهد بود.

IRAN

World Bibliographical Series. Volume 81. Compiler Reza Navabpour. Oxford, Clio Press. 1988. 308 p.

درین کتابشناسی معرفی ۷۸۷ کتاب مهم و اساسی مربوط به ایران در بخشهای زیر آمده است:

کشور و مردمش ـ جغرافیا و زمین‌شناسی ـ سفرنامه‌ها ـ سیاحت و راهنماهای سفر ـ گیاهشناسی و جانورشناسی ـ شناخت پیش از تاریخ و باستانشناسی ـ تاریخ ـ سرگذشتنامه و خاطرات ـ جمعیت ـ مهاجرت ـ اقوام و اقلیت‌ها ـ زبان ـ دین (اسلام ـ مسیحیت و یهودیت ـ زردشتی) ـ بنیانهای اجتماعی و تحولات جامعه ـ خدمات اجتماعی و بهداشت ـ سیاست ـ انقلاب ایران ـ روابط خارجی ـ جنگ خلیج فارس ـ قانون اساسی ـ سپاه و دفاع ـ اقتصاد ـ تجارت ـ نفت و صنایع آن ـ زراعت و آب یاری ـ حمل و نقل ـ کارگری ـ آمار ـ شهرسازی ـ آموزش و پرورش ـ علوم و فنون ـ ادبیات ـ هنرها ـ مجموعه‌های ایرانی درکتابخانه‌ها و موزه‌های خارجی ـ تولید و نشر کتاب ـ خطاطی ـ رسانه‌های همگانی ـ نشریات تخصصی ـ کتابشناسیها ـ فهرست نام مؤلفان و موضوعات ـ نقشهٔ ایران.

چون کتاب برای استفادهٔ عمومی سیاست پیشگان و علاقه‌مندان به آگاه شدن رجال ایران است طبعاً گردآورندهٔ دانشمند را کوشش بر آن بوده است که کتابهای انگلیسی را درین مجموعه معرفی کند و نباید انتظار داشت که تحقیقات ایرانیان به فارسی درآن آمده باشد. ناچار کاربرد این کتابشناسی سودمند با کتابشناسی ویلسن و نظایر آن تفاوت دارد.

MEDIEVAL PERSIA 1040- 1797

By David Morgan. London, Longman. 1988. 197 p.

این کتاب هشتمین شماره است از سلسله کتابهای «تاریخ خاورمیانه» که زیر نظر پ. م. P. M. Holt انتشار می‌یابد. کتاب مورگان استاد تاریخ ایران در مدرسهٔ زبانهای شرقی در دانشگاه لندن، تاریخ ایران را از روزگار ترکان سلجوقی تا پایان سلطنت دربردارد. مباحث کتاب او عبارت است از: سرزمین و مردم ایران ـ ایران در روزگاران پیش از سلاجقه ـ سلطنت سلجوقیان ـ تشکیلات سلاجقه ـ آخرین سلاجقه و اسماعیلیان و قره ختائیها و خوارزمشاهیان ـ مغولان و ورودشان به ایران ـ حکام مغول در ایران ـ غازان و جانشینان او ـ امپراطوری تیمور ـ ایران در دورهٔ تیموریان ـ سلسله‌های ترکمنی ـ شاه اسمعیل و استقرار تشیع ـ بحرانهای سالهای ۹۳۰ـ۹۹۵ ـ سلطنت شاه عباس اول ـ دومین قرن پادشاهی صفویان ـ ایران در قرن هجدهم.

تردید نیست این کتاب کوچک جانشین خوبی است برای تاریخهای مفصلی که ملکم و سایکس نوشته‌اند و طبعاً برای خواستارانی که مجال خواندن ومراجعه به کتاب هشت جلدی تاریخ ایران کیمبریج تازه تألیف ندارند متنی است قابل استفاده و مورد اعتماد.

CITIES AND TRADE

Consul [K.] Abbott on the Economy and Society of Iran 1847-1866. Edited and with an introduction by Abbas Amanat.

London, Itheca Press. 1983. 44+256 p.

عباس امانت استاد تاریخ قاجار در دانشگاه ییل امریکا گزارشهای کنسولی آبوت انگلیسی را که تاکنون چاپ نشده بود به چاپ رسانیده و منبعی بسیار مهم دربارهٔ وضع شهرها و تجارت ایران در قرن نوزدهم در دسترس محققان گذارده است.

بخش اول شرح مسافرت اوست به دریاکنار خزر در سالهای ۱۸۴۷ـ۱۸۴۸. از تهران به آن صوب رفته بوده است. همه مطالبش در زمینه مسائل تجاری، قوم شناسی، وضع طبیعی ومحصولات است در مناطق مازندران و گرگان.

بخش دوم گزارشهای اوست دربارهٔ مسائل تجارتی و تولیدی در شهرهای کاشان، اصفهان، یزد، بندرعباس، کرمان، شیراز، محمره، کرمانشاه، همدان.

در بخش دیگر اطلاعاتی دربارهٔ شهرهای دیگر و مطالبی از جمله دربارهٔ نشاگرد، بیرجند، تون، طبس و عشایر فارس واسامی پرندگان را دربردارد.

قسمتی از گزارشها دربارهٔ آذربایجان است در سال ۱۸۶۴ و بیان وضع قشون، شهر تبریز، زراعت، مسافات، خوی، اردبیل، خلخال، شاهسونها، شقاقیها، افشارها، ایرملوها، بلباس، مکری ومقیاسها و اوزان تبریز.

گاه اسامی جغرافیائی را آبوت با تحریفهای آوایی ضبط کرده است آن چنانکه به گوش او می‌رسیده و گاه هم ناشی از آن است که خط او درست خوانده نشده مانند Sav که قطعا Sarv است (ص ۱۴۰). سرو پائین و بالا هم اکنون هست. یا Beeak که بیوک Beeok درست است (ص ۱۴۱). یا Kesnvich که قطعاً kesnvieh (کسنویه) است.

Moogan که قطعاً مغار (موغار) است (ص ۱۹۵).

از جملهٔ آنها که آبوت غلط ضبط کرده کاریزست که باید گاریز می‌نوشت (ص ۱۴۲). سانتک که یک کلمه است و آبوت Benat-ki نوشته. هنزا که به اشتباه Hanzar آمده است. این اسامی مربوط به یردست که من می‌شناسم و بطور نمونه چندتا را ذکر کردم.

THE ISMA'ILIS

Their History and Doctrines. By Farhad Daftary.
Cambridge. Cambridge University Press. 1990. 804 p.

نخستین کتاب علمی، مستند و مفصل دربارهٔ اسماعیلیه است که به قلم یک ایرانی ـ فرهاد دفتری ـ توسط یکی از معتبرترین ناشرین کتب اساسی و تحقیقی اروپا ـ دانشگاه کیمبریج انگلستان ـ انتشار می‌یابد. پیش از دفتری، اسماعیلیه شناسان معروف چون ولادیمیر ایوانف، برنارد لوئیس، برتلس روسی، کلیفرد باسورث و عده‌ای کثیر از اسلام شناسان کتابها و مقاله‌هایی دربارهٔ این مذهب نوشته‌اند و آقای دفتری در کتابشناسی خود از آنها یاد و زحمات پیشینیان را حق‌گزاری کرده است.

کتاب دفتری با یادداشت تمجید آمیز پرفسور ویلفرد مادلونگ که خود از متخصصان شناخت مذاهب اسلامی است آغاز می‌شود. مندرجات کتاب عبارت است از: مقدمه دربارهٔ پیشرفتهای غربیها در مطالعات اسماعیلی، مبانی و آغاز گسترش تشیع ـ اسماعیلی گری آغازین ـ اسماعیلیان فاطمی ـ مستعلیان اسماعیلی ـ اسماعیلیه نزاری در دورهٔ الموت ـ اسماعیلیهٔ نزاری پس از دورهٔ الموت ـ کتاب درین قسمت به سرنوشت و حال اسماعیلیه در روزگار کنونی پایان می‌گیرد و خوانندگان بخوبی می‌توانند آگاه شوند که اکنون پیروان این مذهب در چه وضع‌اند.

کتاب با جداول شجره‌نامه و واژه‌نامهٔ اصطلاحات وسپس یادداشتهای توضیحی هر فصل (که بسیار دقیق و روشنمندست) و کتابشناسی و اندکس پایان می‌گیرد.

BURZOY'S VOYAGE TO INDIA AND THE ORIGIN OF THE BOOK OF KALILAH WA DIMNAH.

By François de Blois. London. Royal Asiatic Society 1990. 102 p.
(Prize Publication Fund Vol. XXIII.)

سفر برزوی حکیم به هند و پژوهش در سرچشمهٔ کتاب کلیله و دمنه موضوع کتابی است از فرانسوا بلوا. مندرجات این رسالهٔ دقیق و تحقیقی عبارت است از:

- نظر اجمالی به کهن‌ترین روایت کلیله و دمنه.
- مندرجات ترجمه‌های عربی و فارسی
- چارچوب داستان.
- بخشهای مقدماتی.
- مرد در چاه.
- مآخذ عجیب دربارهٔ محتویات کتاب
- حکایت سفر برزویه به هندوستان.
- متن و روایت درازتر.
- برزویه و بودرجمهر.
- بررسی انتقادی سه روایت اساسی مربوط به حکایت برزویه.
- سفر هند و سرگذشت نویسی برزویه.
- تکوین متن کلیله و دمنه.
- نسخه‌ها و چاپهای دیده شده.
- متن‌ها (مرد در چاه ـ روایت کوتاهتر سفر هند برزویه ـ روایت درازتر سفر هند برزویه).

بلوا در پیش سخن خود از سیلوستر دوساسی یاد می‌کند که نخستین بار در سال ۱۸۱۶ کلیله و دمنهٔ عربی را نشر

کرد و تحقیقاتی همراه آن ساخت. پس از آن به دست آمدن نسخه‌های دیگر و بررسیهای گوئیدی، بیکل، نلدکه، درسرگ، رایت، شیخو، شوون، شولتس و هرتل تازگیهای نوینی را پیش آورد. در ۱۹۱۴ هرتل نتایجی در تحقیقات مربوط به یک قرن مطالعه دربارهٔ کلیله و دمنه را عرضه کرد.

مؤلف بیست نسخهٔ تاریخدار (از سال ۹۱۸ تا ۱۲۰۰) و سیزده نسخهٔ بی‌تاریخ را معرفی کرده و جدولی را به چاپ رسانیده که مطابقهٔ وجود فصول کلیله را در اصل هندی، سریانی قدیم، سریانی بعدی، یونانی، فارسی ابوالمعالی، فارسی بخاری، ابن الهباریه، عبری قدیم و لاتین، اسپانیائی، چاپ سیلوستر دوساسی نشان داده است. این کتاب را حتماً باید به زبان فارسی ترجمه کرد.

LETTERS FROM TEHRAN: A BRITISH AMBASSADOR IN WORLD WAR II PERSIA

By Reader Bullard. Forworde by Fitzroy Maclean. Edited by E.C. Hodgkin. London. I. B. Tauris. 1991. 13+301 p.

متن نامه‌هایی است که سر ریدر بولارد سفیر انگلیس در ایران در دورهٔ جنگ از تهران به خویشان خود به لندن نوشته و در آنها مطالبی قابل توجه راجع به احوال ایران مندرج ساخته و نظرهای سیاسی و معرضانهٔ خود را اظهار کرده است و برای رسیدگی تاریخ ایران نکته‌هایی را دربردارد.

ریدر بولارد سفیری مقتدر بود، چون ایران در اشغال بود. در شاه و دولت و مجلس و عشایر و دیگر طبقات اعمال قدرت می‌کرد و سیطره‌ای نامناسب پیدا کرده بود. به همین ملاحظه عامهٔ ایرانیان و رجالی که حیثیت ایران برایشان مهم بود از او خوششان نمی‌آمد. اشاره‌ای به نامه‌های ساعد مراغه‌ای و حسین علاء به تقی‌زاده که خواستار برکناری بولارد از سمت وزیر مختاری بوده‌اند می‌بایست در صفحات مقدمه این کتاب به چاپ می‌رسید تا معلوم شود آنچه دربارهٔ ایران می‌گفته است چه انعکاسی در دل ایرانیان داشته. آن نامه‌ها در دوره‌های مجلهٔ آینده چاپ شده است. حزین درکتاب خاطرات تقی‌زاده هم از سیاست ناميمون بولارد یاد شده است.

QANAT, KARIZ AND KHATTARA

Traditional Water Systems in the Middle East and North Africa. Edited by P. Beaumont, Michael Bonine and K. McLachlan. Genral Editor A. McLachlan. London. Middle East Centre, School of Oriental and African Studies, University of London. 1989. 305 p.

مجموعهٔ شانزده سخنرانی است که در سمینار «قنات»، برگذار شده توسط آکادمی بریتانیا ـ مؤسسهٔ ایرانشناسی بریتانیا و مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه لندن ایراد شده است.

پیدایی، توزیع و عمل قنات	A. K. S. Lambton
قنات و منابع زیرزمینی	P. Beaumont
مستطیلی شکل بودن زمینهای زراعتی ایران	M.E. Bonine
هموارسازی راه قنات ناحیهٔ یزد	S. Roaf
قنات و زندگی انسانی در ایران	M. Honari
قنات وچاههای پمپی در عباس‌آباد همدان (با همکاری عباس سعیدی)	E. Ehlers
قنوات ماهان کرمان	P. W. English
قناتهای نجف‌آباد	M. Hartl
احیای یک قنات نزدیک اصطهبانات	N. O. Kielstra
قناتهای قم	A. K. S. Lambton

شش مقالهٔ دیگر این مجموعه دربارهٔ قنات در افریقاست.

STUDIES ON THE HISTORY OF SAFAWID IRAN
By Roger M. savory. London, Variorum Reprints. 1987.

مجموعهٔ شانزده مقاله است دربارهٔ تاریخ دورهٔ صفوی مؤلف درمیان ایرانشناسان خارجی مسلماً شاخص‌ترین دانشمندی است که تاریخ آن عصر را بررسی کرده است. موضوعهای این مقاله‌ها به چند دسته بخش بندی شده است: برکشیده شدن صفویان به قدرت (سه مقاله) ـ اصول تشکیلاتی دورهٔ صفویان (چهار مقاله)ـ دولت صفوی و اصول سیاسی (پنج مقاله)ـ تشنجات قومی و عقیدتی در حکومت صفوی (چهار مقاله).

THE EARLY 'ABBASID EMPIRE
Al- Tabari. Volume 1: the Reign of Abu Ja'afar al- Mausur.
Translated by J.A. Williams. Cambridge. Cambridge University
Press. 1988. 263 p.

ترجمهٔ بخشی است از تاریخ طبری که حکومت ابوجعفر منصور را دربردارد.

COMMERCIAL CONFLIT BETWEEN PERSIA
AND THE NETHERLAND, 1712- 1718.
By W. Floor. Durham, University Durham. 1988. 62 p.
(Occasional Papers Series, No. 37)

مباحث این رساله که مبتنی است بر اسناد دست اول چنین است: علت برخورد ـ هیأت محمد جعفر بیگ ـ مسائل تجاری پشم کرمان ـ اعزام کتلار Ketelaar به سفارت ازهلند به اصفهان.

IRAN. THE CRISIS OF DEMOCRACY, 1941- 1953.
By Fakhreddin Azimi. London, I. B. Tauris. 1989. 433 p.

بیگمان روشن‌ترین و برجسته‌ترین تحقیقی است که دربارهٔ حوادث ایران میان سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ نوشته شده است. سالهایی که ایران تمرین دموکراسی می‌خواست بکند و مردم ایران می‌بایست بتوانند درین راه موفق بشوند. اما نشد. همچنانکه پیش از توپ بستن مجلس به فرمان محمدعلی شاه و پس از فتح تهران هم به چنین آرمانی دستیابی پیدا نشد.

بهر تقدیر کتاب فخرالدین عظیمی که ترجمهٔ فارسی آن هم انتشار می‌یابد تحقیقی است اساسی بر اساس مدارک چاپی ایرانی و اسناد وزارت امور خارجهٔ انگلیس.

از دکتر فخرالدین عظیمی چند مقالهٔ عمیق در زبان فارسی نشر شده است و باید امید داشت بیشتر ازین در زبان مادری خود بنویسد آن هم اکنون که در یکی از بهترین دانشگاههای امریکا به تدریس تاریخ ایران اشتغال دارد.

IRAN. A CHILD'S STORY
A Man's Experience. By Gholam Reza Sabri- Tabrizi.
Edinburgh. Mainstream Publishing. 1989.

خاطرات روزگار کودکی، جوانی نویسنده است ممزوج با سرگذشت ایران در دورهٔ زندگی او. نویسنده لابلای مطالب اشعار زیادی از شعرای بزرگ ایران را به ترجمه آورده است.

WORLDWIDE SURVEY OF ISLAMIC MANUSCRIPTS
General Editor: Geoffrey Roper. Inaugural Volume.
London. Al- Furgan (Islamic Heritage Foundation). 1991. 159 p.

مؤسسهٔ الفرقان (میراث فرهنگی اسلام) که جزوی است از بنیاد آقای زکی یمانی طرحی اساسی و بزرگ دربارهٔ معرفی و حفظ نسخه‌های خطی اسلامی دارد. درپی درین منظور در همه کشورهای جهان به بررسی پرداخته است تا بدانند که در هر مملکت چه مجموعه‌هایی هست و کدامها فهرست شده است و هر مجموعه چه وصفی دارد.

این جلد که به مناسبت افتتاح آن مؤسسه در لندن انتشار یافته حاوی گزارش مربوط به کشورهای اطریش، کامرون، کانادا، چکوسلواکی، مراکش، نیجریه، لهستان، قطر و واتیکان است.

ISLAM: STATE AND SOCIETY
Edited by Klaus Ferdinand and Mehdi Mozaffari.
London, Curzon Press. 1988. 219 p. (Studies on Asia Topics, No.12)

سلسله «مطالعات در مطالب مربوط به آسیا» از انتشارات مؤسسهٔ مطالعات آسیای کشورهای اسکاندیناوی است.
کتاب کنونی مجموعه‌ای است حاوی چهار مقاله:

هدف کنونی مطالعات اسلامی	Ch. Toll
مباحثات امروزی تعریف حقوق بشر درممالک اسلامی	J. Hjärpe
وضع اجتماعی سیاسی و وظایف اسلام امروزی	G. M. O. Kerimov
مفهوم قدرت در تفکر اسلامی	M. Arkoun
اساس حکومت اسلامی	H. Djait (جعیط)
ادارهٔ امور در حکومت اسلامی	J. B. Simonsen
حکومت و سیاست در فلسفهٔ شاه ولی‌الله	M.A. Ghazi
اسلام و جامعهٔ مدنی	M. Mozaffari
بعث واسلام	A. Rabo
دین و سیاست در افغانستان کنونی	A. Christensen
توسعهٔ حکومت جدید در افغانستان	A. Olesen
تشکیلات کارگری در لیبی	M. Naur
فرهنگ و اقلیتها در الجزیره	T. Melasuo

E.G.W. GIBB MEMORIAL SERIES

سلسلهٔ اوقاف گیب

اوقاف گیب پس از چند سال دو کتاب تازه منتشر کرده است.

- ۱ -

کتاب الناسخ والمنسوخ فی‌القرآن الکریم لابی عبیدالقاسم بن سلام

Abu ‘Ubaidal - Qasim b. Sallam's K. al- Nasikh wa- l- Mansukh.
London, 1987. 192 p. + 116 (Text).

این متن کهنهٔ [illegible] از [illegible]، نسخهٔ موجود در طوب قاپی سرای، استانبول (احمد ثالث ۱۴۳ آ) به وسیلهٔ جان برتن

J. Burton استاد دانشگاه ست اندروز انگلستان نشر شده است.

درین مجلد متن عربی به چاپ حروفی و تعلیقات مفصل چاپ کننده بر متن، همراه با سرگذشت مصنف و وصف نسخه آمده است. ناسخ و منسوخ در تاریخ اسلام مبحثی با اهمیت است و. ابوعبید که حدود سال ۲۲۴ هجری درگذشت از مردم هرات بود ولی روزگاری دراز را در قلمرو عباسیان گذراند و تألیفات مهم از خویش برجای گذاشت.

چاپ متن دقیق است و همراه شده است با فهرستهایی چنین: صورت کتابهای دیگری که در ناسخ و منسوخ نوشته‌اند براساس فهرست ابن ندیم و کشف‌الظنون و صورت مصطفی زید - کسانی که ابوعبید از آنها خبر نقل کرده - اسناد (به کسر الف) ابوعبید - فهرست آیات قرآنی.

- ۲ -

Document forms for official orders of appiontment in the Mughal Empire. Translation, notes and text By John F. Richards. Cambridge. 1986. 78 p. and facs. editon.

این کتاب متن عکسی و ترجمهٔ انگلیسی یکی از مجموعه‌های ترسلات دورهٔ مغولی هند و حاوی اطلاعات و اصطلاحات زیادی است که برای شناخت تاریخ آن روزگار و مشکلات متونی که از آن عهد در دست داریم مفید فایده است. در حقیقت با تحلیلی که مترجم از آن به دست می‌دهد دستورالعملی است از پادشاهان مغولی هند (گورکانیان).

نسخهٔ اصلی متن در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا و محتوی شصت و پنج سند در مباحث مختلفی مربوط با تشکیلات اداری و عواید دولتی است در دورهٔ بهادرشاه (که چهار سال در اول قرن هجدهم سلطنت کرد).

مترجم نشان می‌دهد که روش مالی و اداری مملکت برگردهٔ اصولی است که اکبر پادشاه بنیاد نهاد و پیش از او هم در هند مجرا بوده است.

عکس نسخه (همه صفحات) درین مجلد به چاپ رسیده و عناوین عمدهٔ آن چنین است:

اسناد خدمات اهل خدمات و ارباب طلب حمله شصت و پنج سند: صوبه داری - فوجداری - فوجداری جاگیر - کرورگری محالات - فوطه‌داری پرگنه - چودهراهی - زمینداری - برآمد نویسی پرگنه - پروانهٔ بیاضی امانت - داروغگی خزانهٔ پرگنه - تحویلداری محال سایر - مشرفی محال سایر - پیشکاری امانت و فوجداری پرگنه - داروغگی و امینی دارالضرب - صاحب عیاری دارالضرب - چودهراهی محال سایر - کوتوالی رکاب - مقیمی و مهترائی - داروغگی جوی آب - داروغگی داکچوکی - داروغگی و امینی محال زعفران - داروغگی و امینی پنبه نحاس - پیمانه کشی - مچلکای خدمت - قبولیت تعهد خدمت - متصدیگری سورت بندر مبارک - دیوانی فوج - امانت پایباقی - کرورگری محال پایباقی - خدمت رفع ابواب ممنوعه - سپرد وامهای ملبوس خاص - راهداری و بهانه‌داری - خدمت ارمانی تومان پشاور - داروغگی منبعی علات - خدمت استیفاء - پیشکاری دیوانی افواج - داروغگی و امینی سایر - دستک قوشخانه برای گریز جانوران - چوکسائی و ورن کشی دارالضرب - قمص نویسی منصب داران - امینی تنخواه دست بدستی روزینه داران - میربندری فرضه و داروغگی مکسار بندر - میر بحری و داروغگی نواره - امینی کوتوالی - پیشکاری دیوانی صوبه - داروغگی و باحدائی جهازات - داروغگی خزانهٔ صوبه یاپرگنه - چودهرائی صرافه - مشرفی پرگنه - کروراتی خزانه - اخبارنویسی پرگنه - داروغگی وسراولی کاغذ صوبه - مشرفی پیدتخانه - مردهائی - تنخواه دستگرادن ساهوان - دیوان صوبه - پروانهٔ کاشت زمین شجر - معافی محصول باغ - سراولی ارسال کاغذ پرگنه - دستک تنخواه دو ماههٔ مدد خرج ازخزانهٔ عامره - دستک تنخواه کارخانجات دواب از خزانه - دستک تنخواه منصب داران.

درین فهرست الفاظ وکلماتی است که عیناً در متن فارسی آمده و از اصطلاحات رایج هندوستان بوده است.

این مجموعه ترسل نمونه‌هایی بوده است برای کسانی در دیوان و دربار و صوبه به کارهای نویسندگی اشتغال داشته‌اند.

بسیاری از اصطلاحات فارسی مرسوم در هند برای زبان ما اهمیت بسیار دارد مانند دستگردان که مترجم آن را standing order معنی کرده است.

THE IDEA OF IRAN
An Essay on its Origin. By Gherardo Gnoli
Roma. IsMEO. 1989. 216 p. (Serie Oriental Roma, LXII).

آریها در غرب ایران ـ آریهای اوستا ـ سنت آرینی تا ظهور اسکندر ـ سنت آرینی در دورهٔ سلوکی‌ها و اشکانیها ـ ساسانیان واستقرار نام ایران. نتیجه: سرفصلهای تحقیق مهم و اساسی پولی است که در تاریخ فرهنگ ایران باستان از نامداران و پژوهندگان درجه اول است. بحث او درین کتاب این است که نام ایران در هر دوره‌ای از لحاظ تاریخی و جغرافیایی چه مفهومی داشت. در چند صفحه نتیجه دامنهٔ سخن را به دورهٔ پس از اسلام تا عصر پهلوی کشانیده است. طبیعی است به همان میزان که برای مطالب مربوط به پیش از اسلام غوررسی کرده و به منابع ومراجع اساسی دستیابی داشته است برای دورهٔ پس از اسلام هم مخصوصاً باید در متون شعر و نثر به تجسس دقیق و عمیق پرداخت و مفهوم ایران را در افکار و آثار ایرانیان استخراج کرد.

ITALIA ED ESFAHAN

ایتالیا و اصفهان

گردآوری با مقدمهٔ آنجللو پیه مونتسه. تهران. ۱۹۷۰. خشتی. ۱۵۱ ص.

مجموعه‌ای است هم زیبا و هم محققانه که به مناسبت نمایشگاه تکنولوژی ایتالیا در اصفهان (آذر ۱۳۷۰) تهیه و پخش شده است و ده مبحث دارد:

- اصفهان در زمان اوزون حسن نگارش آمبروجیو کنتارینی
- اصفهان در زمان شاه عباس صفوی نگارش پیترو دولاواله
- اعدیه در اصفهان نوشتهٔ پیترو دولاواله
- زاینده رود شعری به فارسی از پیترو دولاواله
- خصوصیات شهر اصفهان در ۱۶۹۴ نوشتهٔ جوان فرنچسکو جملی کارری
- بارعام درباغ سعادت آباد ۱۶۹۴ـ از جملی کارری
- اهدای نشان پاپ به امام جمعهٔ اصفهان از میرزا مسکین اصفهانی و فرزندش عبدالرحیم
- ستونهای مسجد جمعهٔ اصفهان ارگالدیری
- ساختمان عالیقاپو در اصفهان ارگالدیری
- کتابشناسی ایتالیائی اصفهان.

کوشش در تهیهٔ این کتاب نتیجه دانش و ذوق و اطلاعات وسیع پیه مونتسه است.

PROCEEDINGS OF THE FIRST EUROPEAN CONFERECE
OF IRANIAN STUDIES.
Turin, September 7-11 (1987). Edited by Gh. Gnoli and
A. Panaino Rome. IsMEO. 1990. 602 S. (2 vols)

مجموعهٔ خطابه‌هایی است که درنخستین مجمع علمی ایرانشناسی اروپا ایراد شده است. جلد اول به ایران باستان وجلد دوم به دورهٔ ایران اسلامی اختصاص دارد. مجموعهٔ پرارزشی است.

STATISTICS AND LIRICA PERSICA
By Riccardo Zipoli. Roma. University degli Studi di Venezia.
1992. 118 p. (Eurasiatica,26)

MAJMU'E - ye BAJIĀRIYE
By R. Zipoli. Roma. Institute Culturale della Republica Islamica d'Iran in Italia. 1989. 170 p.

مقالهٔ اول از زیپولی است با نام از عنصری تا هاتف حاوی ترجمهٔ برگزیدهٔ اشعاری ازعنصری، فرخی، انوری، نظامی، عطار، سعدی، سلمان، حافظ، جامی، فغانی، نظیری، بیدل، هاتف.

اهم مقالات دیگر این مجموعه چنین است:

غزلهای ترکی صائب	G. Bellingeri
فارسیهای خوشحال خان ختک	L. Serena Loi
شعر فارسی در مغرب	G. Scarcia
نگاهی به اشعار نظامی	F. M. Bertotti
قصه‌ای از صادق چوبک پهلوان کچل	G. Mattioli

PREHISTORIC SETTLEMENTS IN THE BARDSIR PLAIN, SOUTH- EASTERN IRAN
By S. Mansur S. Sajjadi. *EAST and WEST*. Vol. 37. No 51-4 (1987), pp. 11-128.

تحلیلی باستانشناسی است از یافته‌های زیرزمینی درکفهٔ بردسیر کرمان. آبادیهایی که از آنها ذکر شده عبارت است از: مشیز، لاله‌زار، قلعه عسکر، تاریان، بهرامجرد، نگار.

نام ویرانه‌هائی که در آنها حفریات شده عبارت است ازبهرامجرد، عبیره، قلعهٔ درکو یا قلعهٔ بابکان، جای بی‌نام نزدیک تاریان، کندار آسیاب، جای بی‌نام در راه جیرآباد به مزار، جای بی‌نام نزدیک شیرینک، جای بی‌نام نزدیک کشمش خانه، جای بی‌نام نزدیک عباس آباد در راه بهرامجرد، جای بی‌نام نزدیک کهن سیر، گسک، تل علی میرزائی.

COUPS D'OEIL SUR LA LINGUISTIQUE IRANIENNE.
Par J. Duchesne- Guillemin. *La Pozitione attuale della linguistica storica nell' ambito delle discipline linguistiche. (Roma, 26-28 marzo 1991)*. Roma, Accademia Nazionale dei Lincei. 1992. pp. 131-145.

نگاهی است به تاریخچهٔ زبانشناسی ایرانی درمیان خاورشناسان و اشارهٔ به عمدهٔ کارهایی که شده است و اینکه اکنون چه جریانی دنبال می‌شود. نوشته‌ها و پژوهشهای دوشن گیلمن همواره ژرف و عالمانه است. دانشمندی است راستین.

جدید فارسی شاعری
ترجمه از ن. م. راشد. لاهور. مجلس ترقی ادب. ۱۹۸۷. رقعی. ۴۰۰ ص.

نخست مقاله‌ای است تحلیلی دربارهٔ چگونگی اشعار نیما یوشیج ـ توللی ـ اخوان ثالث ـ شاملو ـ اسمعیل شاهرودی ـ کسرایی ـ ابتهاج ـ محمد زهری ـ سپهری ـ نادرپور ـ نصرت رحمانی ـ آتشی ـ رؤیایی ـ فرخ‌زاد ـ کیانوش ـ براهنی ـ حقوقی ـ خوئی ـ شفیعی کدکنی ـ سپانلو ـ احمد رضا احمدی به زبان اردو.

پس از آن ترجمهٔ بعضی از اشعار هریک ازآنها آمده است.

مثمر

تألیف سراج‌الدین علی (خان آرزو). تصحیح، مقدمه وحواشی از ریحانه خاتون. پیش لفظ ازابوالليث صدیقی. کراچی. مؤسسهٔ آسیای مرکزی و غربی دانشگاه کراچی. ۱۹۹۱. وزیری. ۵۶۳ و ٦۸ و ۴۲ ص.

چهل و دو و شصت و هشت صفحه مطالب به انگلیسی در معرفی آرزو وکتاب مثمر اوست.

مثمر کتابی است در زمینهٔ مباحث زبانشناسی ولغوی زبان فارسی و زمانی در هندوستان به فارسی نوشته شد که در ایران اوین گونه مباحث سخنی درمیان نبود. آررو متولد ۱۱۰۱ هجری است.

خانم ریحانهٔ خاتون متن را به دستویس خود به انضمام عکس دستنویسی که دنبالهٔ مطلب را دربردارد به چاپ رسانیده و در ذیل صفحات مشکلات را توضیح داده است. رای آنکه ر مضامین این متن مهم آگاهی به دست آید چند عنوان آن آورده می‌شود.

در بیان زبان فارسی ـ در بیان آنکه غلط ازاهل زبان صادر شود یا نشود ـ در معرفت فصیح ـ دربیان حذف ـ دربیان تصرف فارسیان در الفاظ زبانهای دیگر ـ در بیان تصرف فارسیان در هندی ـ در توافق الفاظ ـ در معرفت اتباع ـ در معرفت حروف.

خدمات مؤسسه آسیای مرکزی و غربی دانشگاه کراچی در چاپ متون فارسی قابل تمجید و زحمات دلسوزانهٔ آقای دکتر ریاض‌الاسلام مورخ مشهور و مؤلف اسناد تاریخ صفویه سزاوار تحسین است.

مقالات حافظ محمود شیرانی

جلدهای هفتم و هشتم. مرتبهٔ مظهر محمود شیرانی. لاهور. مجلس ترقی ادب. ۱۹۷۶ و ۱۹۸۵. ۴۶۴ و ۴۶۰ ص.

معرفی شش جلد نخستین مقالات شیرانی موقعی که منتشر شده بود در «راهنمای کتاب» آمد و اینک که فرزند گرامی مرحوم شیرانی، آقای مظهر محمود شیرانی لطف کرده جلدهای همت و هشت را ارسال داشته‌اند با تجدید ذکر جمیل مرحوم شیرانی به آوردن مشخصات این دوجلد می‌پردارد.

مندرجات جلد هفتم در سه بخش است: مطالب ـ تنقید ـ تبصره.

آنچه درقسمت مطالب آمده است مرتبط است با تاریخ هندوستان ـ درقسمت تنقید مطالب زیادی هست که جنبهٔ اصطلاحی دارد و با تاریخ و تمدن ایران هم ارتباط دارد مانند بلوچ، مغل یا چغتا، فرنگی یا رومی، راه مکه، بخشی، شاگرد پیشه، کمان یا کمند، دربار، جاجم، شکار، باغ، زعفران، گلاب، نارنگی، رسالهٔ کلیم کاشانی، خزینةالاصفیا، تاریخ فرشته، سیرالعارفین، مونس الارواح، سیرالاقطاب، اسلحهٔ آتشی، روایت فردوسی، منجنیق عروس، منجنیق چینی، دبابه، عراده، دیگ، تفک، ناوک، بخارا، خوارزم، نیشابور، رعد و کمان رعد، مجموعةالصنایع، روغن اسکندری، کتاب آداب الحرب، قلاجوری، دشنه، کتاره، آتش باری، امیرخسرو، تفک افگن، بندوق و جز اینها.

تبصره حاوی شرح احوال چند تن از هندیان و انگلیسیان است.

عنوان فرعی جلد هشتم «کتب نصاب، عروض اور مسکوکات سی متعلق مضامین» است؛ این تفصیل:

حصهٔ اول کتب نصاب (نصاب اردوست) که به «خالق باری» موسوم است. متن نصاب هم چاپ شده است.

حصهٔ دوم عروض: وزن رباعی ـ عروض جدید ـ مباحثات عروضی.

حصه سوم. مسکوکات قدیمه.

مکاتیب حافظ محمود شیرانی

مرتبهٔ مظهر محمود شیرانی. لاهور. مجلس یادگار حافظ محمود شیرانی. ۱۹۸۱. وزیری. ۳۲۰ ص.

حافظ محمود شیرانی (درگذشته در ۱۹۴۶) از استادان و ادیبان نامآور هندوستان بود که درلاهور زندگی می‌کرد و استاد دانشگاه پنجاب بود. او نخستین کسی است که دریافت یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی از فردوسی نیست (پیش از عبدالعظیم قریب و مجتبی مینوی). او چندین مقاله دربارهٔ فردوسی و شاهنامه دارد که خوشختانه به

فارسی هم ترجمه شده است. از استادان بنام دانشگاه لاهور و از محققان برجسته در زمینهٔ ادبیات فارسی بود. او دارای کتابخانه‌ای بود که نسخه‌های خطی آن واجد اهمیت بسیارست. خوشبختانه فهرست آنها منتشر شده است.

فرزند برومند ایشان که خود اکنون از استادان است به مناسبت برگذاری مجلس یادگار حافظ محمود شیرانی (۱۹۸۰) که سال صدم ولادت او بود مجموعه‌ای از بود و هشت نامهٔ حافظ را به چاپ رسانید. این نامه متعلق به اشخاص مختلف است. غالب این نامه‌ها متضمن مطالب ادبی و تاریخی است. مخصوصاً نامه‌هایی که به دکتر محمد اقبال (آنکه محقق بود) ـ عبدالستار صدیقی ـ دکتر سید عبدالله ـ دکتر عبدالله چغتایی.

فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان

تألیف احمد منزوی، مجلد سیزدهم (دانشهای بلاغی ـ دستورزبان ـ عروض و قافیه). اسلام‌آباد پاکستان. ۱۳۷۰. وزیری. ص ۲۳۹۵ـ ۳۰۳۱

کار بزرگ منزوی به سیزده جلد رسید. درین جلد ابتدا نسخه‌های خطی فارسی موجود در کتابخانه‌های پاکستان در موضوعهای دستور زبان فارسی ـ دستور زبان عربی ـ عروض و قافیه ـ علوم بلاغت ـ آمده است. سپس «فهرستواره» می‌آید که عبارت است از کتابشناسی همه کتابهای خطی و چاپی در همان موضوعهای یاد شده پیش ازین.

خدا یار و یاور چنین مرد پرکار شیفته باداکه پایه‌ای استوار در علم فهرست نگاری ایران است.

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

- ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، تألیف اختر راهی، اسلام آباد (پاکستان). ۱۹۸۶. وزیری. ۴۹۶ (شمارهٔ انتشار ۱۰۴).

قسمت اول ترجمه‌ها به زبان اردو ترتیب موضوعی ـ قسمت دوم ترجمه‌های پنجابی و پشتو و سندی و براهوی.

- فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش. جلد دوم. تألیف عارف نوشاهی. اسلام‌آباد. ۱۹۸۹. وزیری. ص ۱۰۱۳ تا ۱۴۱۸ (شمارهٔ ردیف ۱۱۸).
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور. گنجینهٔ آذر. تألیف خضر عباسی نوشاهی. اسلام‌آباد. ۱۹۸۶. وزیری. ۵۹۰ ص (شمارهٔ ردیف ۱۰۶).

این فهرست به ترتیب موضوعی است از نسخ فارسی مجموعهٔ یکهزار و پانصد نسخهٔ خطی که در تملک پرفسور سراج‌الدین آذر بود و کتابخانه خریده است.

- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ همدرد کراچی. تألیف خضرعباسی نوشاهی، اسلام‌آباد. ۱۹۸۶. وزیری. ۵۹۱ ص. (ردیف شمارهٔ ۱۰۶).

متأسفانه کتابهای دیگری که از سال ۱۹۸۶ توسط مرکز تحقیقات نشر شده است به دفتر مجله نرسیده تا به معرفی آنها بپردازیم و قصور از ما نیست.

ROAD TO PAKISTAN
A Comprehensive History of the Pakistan Movement- 1947.
Vol. 1 (712- 1858).
Edited by Hakim Mohammad Said, S. Moinul Haq, Shariful Mujahid, Ansar Zahid Khan.
Karachi, Hamdard, 1990. 653 P.

تاریخ سرزمینی است که امروز پاکستان می‌گوییم. از سال ۷۱۲ تا ۱۸۵۸ میلادی، در بیست و یک فصل. هر فصل آن به قلم یکی از مطلعان پاکستانی است و درین مواضیع: مقدمه ـ شبه قاره پیش از اسلام ـ غزنویان و غوریان ـ سلطنت دهلی و حکومتهای محلی ـ امپراطوری مغول هند ـ تحولات جامعهٔ مسلمانان (دو بخش)ـ تشکیلات اداری ـ تحولات اجتماعی اقتصادی ـ معماری ـ نقاشی هندی ـ خطاطی و سکه ـ دانش و آموزش و پرورش ـ ادبیات فارسی (از ساحدالدین تفهیمی) ـ ادبیات عربی در شبه قاره ـ انحطاط مغول ـ استقرار انگلیس ـ سلطنت خداداد میسور و سقوط حیدر علی ـ تشکیل حکومت میسور ـ انقلاب بزرگ سال ۱۸۵۷ـ ۱۸۵۸ (در دو بخش) ـ تکوین زبان اردو از آغاز قرن نوزدهم.

حکیم محمدسعید به راستی از اعجوبه‌های مدیریت است. نه تنها مؤسسهٔ بزرگ همدرد را ایجاد کرده است و اکنون حال بیت‌الحکمه (دانشگاه) آن را به وجود آورده که در سی چهل مؤسسه و انجمن علمی و اجتماعی و فرهنگی کشورش دخیل و رکن فکری است.

داستانهای برگزیده از شاهنامهٔ فردوسی
ترجمه و انتخاب جان هون نین. ۱۹۹۱. ۶۵۷ ص.
این برگزیده به زبان چینی است و با چاپی خوب.

گلستان سعدی
ترجمهٔ کیم نام استاد زبان فارسی در سائول (کره). ۱۹۷۸. رقعی ـ ۲۶۴ ص.

این ترجمه در پنج هزار نسخه چاپ شده است. مترجم ترجمهٔ بوستان و مثنوی مولانا را هم در دست دارد. رسالهٔ ختم تحصیلات او دربارهٔ سید محمدعلی جمال‌زاده بوده و حزین رساله‌ای دربارهٔ حرف «واو» نوشته است.

خطای نامه

خطای نامه متنی فارسی است دربارهٔ چین در عصرشاه اسمعیل و تألیف علی اکبر خطایی که چند سال پیش در تهران به کوشش ایرج افشار چاپ شد. اینک ترجمهٔ چینی آن توسط جان تی وی استاد دانشگاه پکن انتشار یافته است.

ANNALE OF JAPAN ASSOCIATION FOR MIDDLE EAST STUDIES
No. 4 (1989). 2 Vols. 293,308 p.
No. 6 (1991). 355 p., No.7 (1992). 546 p.

درین مجموعهٔ مقاله‌ها، گفتارها دربارهٔ ایران است.
جلد چهارم: اشاره‌ای دربارهٔ مقالات شهری تبریز در قرن نوزدهم میلادی از ماساشی میروتا (به ژاپونی با خلاصه‌ای به فارسی).
جلد ششم: مسائل توسعهٔ شهری در ایران به قلم امیرباقر مدنی.
ـ پناهندگان افغانی در خراسان از دکتر محمدحسین پاپلی یزدی.
جلد هفتم: میرزا ملکم خان منتقد ادبی ازایرج پارسی نژاد
ـ نقد کتاب میبو سوهوندا (به زبان ژاپونی) دربارهٔ تصرفات معولان چاپ ۱۹۹۱، به قلم اکیرا ایواماکه.

IRANIAN STUDIES

1- Caravan Routes Across the Zagros Mountains in Iran. K. Kamioka. Tokyo. 1988. 199 p. (No.36- Studia Cultural Islamica)
راههای کاروانی در کوههای زاگرس (به زبان ژاپونی)

2- Periodic Markets in Gilan. By K. Kamioka and K. Haneda. Tokyo, 1988. 212 p. (No. 37- Studia Cultural Islamica).
بازارهای دوره‌ای در گیلان به زبان ژاپونی.

STANDARDISATION AND ORTHOGRAPHY IN THE BALOCHI LANGUAGE.
By Carima Jahani: uppsala, 1989- 268 p. (Acta Universitalis Upsaliensis. Studia Iranica Upsaliensis. 1).

نخستین جلد از انتشارات دانشگاه اوپسالا (سوئد) در رشتهٔ ایرانشناسی، کتابی است به معیار علمی و کاملاً دقیق در زمینهٔ زبان بلوچی. بیش از یکصد سال است که خاورشناسان بررسی در زبان بلوچی را جزو کارهای اساسی زبانشناسی گذارده‌اند اینک خانم جهانی به مناسبت گویشهای مختلفی که در بلوچی هست کوشیده است راههای دست‌یابی به زبان معیار را در بلوچی نشان بدهد.

عناوین مباحث اصلی درکتاب خانم جهانی چنین است: نظر کلی به ادبیات بلوچی (گفتاری ونوشتاری) ـ نظریه دربارهٔ زبان معیار و شیوهٔ رسم خط ـ تکوین دست یابی به معیار در زبانهای دیگر ایرانی ـ گویشهای بلوچی و آواشناسی معیارشناسی زبان بلوچی ـ کتابت و رسم خط در بلوچی ـ گزیدهٔ متون ـ کتابشناسی در سه بخش.

MIDLLE EAST AND ISLAM

A Bibliographical Introduction. Revised and Enlrged Edited by Diana Grimwood - Jones. Zug, Inter Documentation Company. 1979. 429 p. (Middle East Libraries Committee, Bibliotheca Asiatica, 15).

کتابشناسی اساسی و معتبر و همچون راهنمایی است برای همه کتابداران و محققان رشته‌های تحقیقی منطقهٔ خاورمیانه و ممالک اسلامی. مندرجات این چاپ دوباره عبارت است از:

مراجع دم دستی

کتابشناسیهای عمومی و اختصاصی و مراجع دم‌دستی	D. Grimwood- Jones
نشریات ادواری مربوط به ممالک اسلامی وخاورمیانه	D. Hopwood
مطالعات شرقی، عربی و اسلامی	J. D. Pearson

تاریخ و مطالعات اسلامی

تاریخ اسلام	C. E. Bosworth
تاریخ خاورمیانه در دورهٔ معاصر	P. Sluglett
اسپانیای اسلامی	J. D. Latham
معرب	J. D. Latham
فقه اسلامی	J. D. Latham
هنر و معماری و باستانشناسی دورهٔ اسلامی	G. Scanlon
اسلحه و جنگ	J. D. Latham
دین اسلام	P. Johnstone
کلام اسلامی	J. D. Latham
فلسفهٔ اسلامی	D. Brady
ریاضیات ونجوم نزد مسلمانان	P. P. Lorch
پزشکی مسلمانان	P. Johnstone

کتابشناسیهای موضوعی

قوم شناسی ملل خاورمیانه	A. Al- Shahi
جغرافیای خاورمیانه	W. B. Fisher
مسائل سیاست خاورمیانه	E. R. J. Owen
تاریخ اقتصادی معاصر خاورمیانه	E. R. J. Owen
نفت خاورمیانه	R. Mabro
انتشارات رسمی	R. Mabro

کتابشناسیهای منطقه‌ای

عربستان	G. R. Smith
مصر	G. N. Atiyeh
اندونزی	J. Knappert
عراق	P. Sluglett
شمال افریقا	R. L. Bidwell
ترکیه	G. L. Lewis
فلسطین ـ اسرائیل ـ اردن	D. Peretz
ایران قبل از قاجار	J. A. Boyle
ایرن قاجاری و پهلوی	P. W. Avery
اقتصاد ایران	M. A. Katouzian
روزنامه ونشریات ایران	C. Wakefield
سودان	R. L. Hill
سوریه و لبنان	A. Hourani

زبان و ادبیات

ادبیات عربی قدیم	J. D. Latham
ادبیات عربی معاصر	M. M. Badawi
روزنامه‌ها و نشریات ادواری عربی	D. Hopwood
مطالعات لهجه شناسی	T. M. Johnstone
مطالعات بربری	J. F. G. Bynon

هر یک ازین نویسندگان در زمینهٔ کار حود متخصص است و هر نوشته مملو است از اطلاعات کتابشناسی.

MIDDLE EAST AND ISLÀM

A Bibliographical Introduction. Supplement 1977- 1983. Edited by Paul Auchterlonie. Zug. Inter Documentation Company. 1986. 246 p. (Bibliotheca Asiatica, No. 20).

این کتاب دنباله و پیوست کتابشناسی پیش است و بر همان ترتیب و اساس. مؤلفان این جلد کوشیده‌اند که پیشرفت تحقیقات وگسترش کتابشناسیها را تا سال ۱۹۸۵ به پژوهندگان معرفی کنند. چنین است تغییراتی که در آن روی داده، یعنی فقط نام مقالات که عوض شده یا نام نویسندگان که تغییر کرده است آورده می‌شود. بقیه برهمان منوال سابق و به قلم همان اشخاص پیشین تهیه شده است.

مطالعات شرقی، عربی و اسلامی	P. Auchterlonie

هنر و معماری و باستانشناسی دورهٔ اسلامی	R. Hillenbrand
احادیث	G. H A. Juynboll
فقه اسلامی	P. Auchterlonie
کلام اسلامی	P. Auchterlonie
فلسفهٔ اسلامی	I. R. Netton
جغرافیای خاورمیانه	R. I. Lawless
تاریخ خاورمیانه در دورهٔ معاصر	P. Sluglett
عربستان دورهٔ معاصر و ممالک عربی خلیج فارس	T. Niblock
مصر	D. Hopwood
ایران	P. Auchterlonie
ایران (با همکاری)	C. Hillenbrand
اسلام در شرق افریقا	J. Knappert
اسلام در اندونزی	J. Knappert
فلسطین ۱۸۰۰ تا ۱۹۴۸	D. Waines
فلسطین ـ اسرائیل ـ اردن	D. Peretz
سودان	M. W. Daly
ترکیه	W. M. Hale
مطالعات لهجه شناسی عربی	O. Wright
روزنامه‌ها و نشریات فارسی	W. Behn

BAUEN UND WOHNEN AM HINDUKUSH
Von Paul Bucherer- Dietschi (Hrsg.). Liestal, 1988. 180 S.
(Stiftung Bibliotheca Afghnica, 7).

پول بوخر مهندسی است سویسی که از سی سال پیش دلبستگی به افغانستان، تاریخ، فرهنگ و طبیعت آنجا پیدا کرد و سفرهای دور و دراز مشتاقانه به آنجا رفت. حالا بیش از پانزده سال است که در شهرک کوچکی در سویس «کتابخانهٔ افغانی» را که مؤسسه‌ای علمی و مرکزی شده است از اسناد وکتب مربوط به افغانستان بنیاد نهاده است. این کتابخانه انتشاراتی دارد که هشتمین آن به نام مذکور در صدر این یادداشت حاوی نه مقاله است:

انواع مصالح ساختمانی در معماری افغانستان	W Köhler
خاک و ساختمان	A. E. Engler
صنایع چوبی	H. W. Mohm
مسکن و خانه در صحن تل	I. Von Moos
نوشتهٔ دیودور سیسیلی دربارهٔ خانه‌های شهرک «پاراپامیس»	V. Marigo
فانوس و چراغ در خانه‌های هندوکش	D. W. Illi
ویکتوریا در حرمسرای افغانستان	N H. Duprée
آرایشهای ساختمانی در جنوب غربی افغانستان	M. Klinkott
سنگ قبری از غزنه (سال ۱۱۲۵)	غلام جیلانی داوری

این مجموعه با سلیقه‌ای هنری و با چاپ و کاغذ و عکسهای خوب به چاپ رسیده است.

INTOXICATION EARTHLY AND HEAVENLY

Seven Studies on the Poet Hafiz of Shiraz. Edited by M. Glünz and Ch. Bürgel. Bern. Peter Lang. 1991. 147 p.

هردو سال یکبار در دانشگاه برن جلساتی برای معرفی جنبه‌ای و گوشه‌ای از ادبیات و تاریخ مشرق تشکیل می‌شود. در سال ۱۹۸۹ این جلسه به حافظ اختصاص داشت و اینک خطابه‌هایی که در آنجا خوانده شد به اهتمام م. گلونتز و استادش ک. بورگل به چاپ رسیده و حاوی مقالات از افراد ذیل است:

J. Ch. Bürgel- E. Glassen - M. Glünz- C.-C. Kappler - J.S. Meisami - D.M. Correale - Th. Widmer.

امیدست این مجموعه ترجمه شود تا حافظ شناسی ایران چهرهٔ تازه‌ای از برداشت خاورشناسان در اختیار داشته باشد.

MANI, LE BOUDDHA DE LUMIERE

Catechisme manichéen chinois. Par Nahal Tajadod. Paris. Les Editions du Cerf. 1990. 362 p.

مندرجات کتاب «مانی، بودای روشنایی» ترجمه و تحقیق خانم نهال تجدد چنین است:

معرفی کتاب «خلاصه عقاید و قواعد بودای روشنائی، مانی» که در این ترجمه Compendium نامیده شده، نوشتهٔ روحانی مانوی در سال ۷۳۱ـ مانویت در چین ـ تاریخ متن ـ اهمیت سندی آن برای تاریخ مانویت ـ زبان کتاب و خلاصه و معرفی هریک ازشش بند آن. مجموعهٔ متن یازده صفحه کوتاه چینی است.

متن چینی و ترجمهٔ آن. خوانندگان باید بدانند خانم نهال تجدد چینی می‌داند.

تعلیقات (از صفحهٔ ۸۱ تا ۲۵۳)، سراسر کار خانم تجدد و نمونهٔ پژوهش و تسلط ایشان در موضوع است.

پیوست ترجمه و یادداشتهای چاپ نشده از دو دانشمند فرانسوی پل پلیو و پل دمی اول.

فهرست لغوی و اعلام کتاب «خلاصه».

فهرست ارقام واعداد کتاب «خلاصه».

فهرست همان مطالب در بخش تعلیقات.

پیش از خانم نهال تجدد، متن چهار بند اول کتاب «خلاصه» را هالون و هینگ در مجلهٔ «ایریاماژور» و بندهای پنجم و ششم را شاوان و پلیو در «ژورنال آزیاتیک» ترجمه و نشر کرده بوده‌اند.

انتشار کتاب خانم تجدد به زبان فرانسه در زمینهٔ مانی شناسی برای ما ایرانیان مغتنم است ازین حیث که پس از تقی‌زاده ایشان ایرانی دیگری است که توانسته است در مکتب مانی شناسی اروپا تحقیقات خود رامنتشر کند

LE NOMADISME DANS LE NORD DU KHORASSAN

Par Mohammad - Hossein Papoli- Yazdi. Paris. Institut Français de Recherche en Iran. 1991. 434 p.

کتاب دلپذیر و پژوهشی دکتر محمدحسین پاپلی یزدی درباره کوچ روی در شمال خراسان با پیش سخن کوتاه جغرافیاشناس فرانسوی پلانول آغاز می‌شود و در آن گفته است که اساس این تألیف برای اخذ درجهٔ دکتری ازدانشگاه پاریس بوده است.

پاپلی یزدی از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۷ در بیست و پنج آبادی خراسان به تحقیق و تجسس محلی پرداخته و حاصل کارش این تألیف عمیق جغرافیایی است در موضوعی که تازگی و ابتکاری است. البته دربارهٔ عشایر ایران قرنی است که خاورشناسان مطالعاتی کرده‌اند ولی تحقیقات دقیق‌تر از آن سی سال اخیرست. مثلاً آنچه دیگار فرانسوی و گارثویث امریکایی دربارهٔ بختیاری و بک امریکایی دربارهٔ قشقایی و تاپر انگلیسی دربارهٔ شاهسون انجام داده‌اند نمونه‌هاى،

اساسی است. اینک تألیف پاپلی یزدی را باید نام برد که به این رشته افزوده می‌شود. کتاب او دقیق و آماری و پر از نمودارهاست و مضامین اصلی آن عبارت است از:

تاریخ و تشکیلات عشایری کردهای خراسان ـ محیط طبیعی ـ آب و هوا ـ پوشش گیاهی ـ مراتع و ییلاق و قشلاق ـ مسکن و آغل ـ کوچ ـ نیمه کوچبان ـ ماشینی شدن وسایل حمل و نقل ـ ارتباطات اجتماعی اقتصادی ـ اسکان ـ نتیجه.

خوشبختانه ترجمهٔ این کتاب به فارسی نشر شده است و درجای خود معرفی آن را آورده‌ایم.

دکتر پاپلی یزدی برای این کار و کوششهای زیادی که در زمینهٔ جغرافیای ایران انجام داده است به دریافت جایزهٔ انجمن جغرافیایی فرانسه نایل شد.

DES PALAIS DU CHAH AUX PRISONS DE LA REVOLUTION
Par Ehsan Naraghi. Paris. Balland. 1991. 381 p.

احسان نراقی میان ماههای شهریور ـ دی سال ۱۳۵۷ هشت بار با شاه ملاقات و مذاکره کرد و همه صحبتها طبعاً مرتبط با جریانها و مسائلی بود که در آن روزها میان رجال سیاسی و مخالفان در میان بود. نراقی چون در رشتهٔ جامعه‌شناسی درس خوانده همیشه برخود واجب دیده است در هر واقعه و موضوعی که با جامعه ارتباط دارد وارد باشد. آن روزها برای کسی که با چنین روحیه‌ای می‌زید بسیار پرکشش بود و طبعاً دائم در جستجوی آن بود مطلبی و خبری تازه به دست آورد و در «متن» باشد. ناچار با همه طبقات به سخن می‌نشست، حتی هشت جلسه با شاه آن هم در ایامی که بحران شتاب پیدا می‌کرد.

تردید نیست خاطرات نراقی ازآن هشت جلسه که سعی کرده است عمدهٔ سخنان شاه را دربرداشته باشد گوشه‌ای است از آن دورهٔ فعالیت نراقی و طبعاً برای محققان تاریخ در روزگاران دیرتر یکی از منابع تواند بود. نراقی متن را به فرانسه نوشته به ترجمهٔ فارسی هم منتشر شده و نقدهایی هم دربارهٔ آن به چاپ رسیده است.

بخش دیگر کتاب خاطراتی است ازو از سه باری که پس از سال ۱۳۵۸ توقیف و حبس شد و تجربه‌ای دیگر در شناخت مسائل اجتماعی به دست آورد و توانست از نشست و خاست با افراد و طبقات مختلف درکنج «سمج» یادداشتهایی به خاطر سپارد و زبدهٔ آنها را درین کتاب عرضه دارد.

LA ROSERAIE DU MYSTERE
Suivi du commentaire de Lāhiji. Traduit du persan, présente' et annoté par Djamshid Mortazavi et Eva de Vitray- Meyerovitch. Paris. Sindbad. 1991. 226 p.

جمشید مرتضوی که کارها و ترجمه‌های دیگرش ازمتون عرفانی پیش ازین در مجله معرفی شده است با همکاری خانم اوا دوویترای میرویچ توفیق یافته است ترجمهٔ گلشن راز شبستری با گزیده‌ای از شرح لاهیجی بر آن منظومه را منتشر کند. چهار صد و سی وچهار تعلیقه وحاشیهٔ توضیحی درانتهای ترجمه برای تفهیم مطالب پیچیدهٔ عرفانی و اصطلاحات، حکایت از روش علمی و دقت نظر او دارد.

MOYEN ORIENT ET OCEAN INDIEN
5 (1988). Paris. 173 p.

مجموعه‌ای است کاملاً علمی از مقالات دربارهٔ سرزمینهای خاورمیانه تا اقیانوس هند در قرون شانزدهم تا نوزدهم و اینک پنجمین آن نشر شده است.

مهمترین مقالهٔ آن سومین بخش است از مطالعات صفویه شناسی ژان اوبن با عنوان.

Avenement des Safavides reconsidere. (pp. 1-130)

اوبن درین نوشته به فتوحات قزلباشان ـ تجلیات شاه اسمعیل ـ پایان حکومت آق قویتلو ـ صوفیان کلاه سرخ ـ شیخ و شاه ـ بدبختیهای جنگ ـ مخالف عشایری ـ روشندلان مخالف ـ مخالفان خانوادگی ـ تشکل سیاسی پرداخته است.

دو مقالهٔ دیگر یکی دربارهٔ تجارت جده در قرن هجدهم است از ویلیام علور. دیگری دربارهٔ وضع روابط خارجی حکومت هند در اواخر قرن شانزدهم میلادی.

پنجهٔ گربه، چشم بلبلی

PATTE- DE - CHAT ET OEIL - DE - ROSSIGNOL.

بدن و اعضای بدن در واژه‌های گیاهی در زبان فارسی

Par M. J. Moinfar. Illustration de Corinne Vénot Moinfar.
Nanterre. Société d'Ethnologie. 1988. 107 p.

معین‌فر در این رساله‌ای که در کمال زیبایی و ذوق چاپ شده است چهل و سه گیاهی را که جزئی از نام آنها یکی از اعضای بدن است معرفی کرده و نام علمی هریک را آورده و گونهٔ هریک را شناسانده و توضیحات لغوی و ادبی داده است.

نمونه: پابزی ـ تاج خروس ـ پرطاوس ـ دستنو ـ قرص کمر ـ گاو چشم ـ ریش بابا...

ABSTRACTA IRANICA

Vol. 13 (1990). Paris, Institut Français de Recherche en Iran.
1991. 135 p.

این جلد معرفی ۴۲۹ کتاب و رساله و مقاله را دربردارد. شمارش آن از جلدهای پیشین کمترست (حتی از نصف کمتر). ظاهراً به این سبب که معرفی کتابها و مقاله‌های چاپ ایران در آن کمتر آمده است. طبعاً دشواری دسترسی به کتابهای ایرانی در فرنگ با مشکلاتی که برای صدور کتاب بود این گونه زیانهای معنوی را پیش آورد. اکنون که این دشواری برداشته شده است امیدست بتوانند در جلد دیگر جبران مافات کنند.

بن بست

بر مبنای چند نامه از مرتضی کیوان. از م. ف. فرزانه. پاریس انتشارات سرشار. ۱۹۹۱. رقعی. ۲۱۹ ص.

مصطفی فرزانه همدرس دورهٔ دانشکده و دوست مشترک من و مرتضی کیوان و جمعی دیگر که نامشان درکتاب بن بست هست نامه‌هایی را که مرتضی به او نوشته بوده و سالهای درازی که دور از وطن زیسته با خود نگاه داشته و اینک کتابی برمبنای آنها نوشته و یادگاریِ ارجمند دربارهٔ کیوان برجای گذاشته است. اما من که شاید بیش از هرکس از کیوان نامه داشتم (حدود صد تا میان سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۲) درسال ۱۳۴۳ یا ۱۳۴۴ مجبور شدم آنها را به همراه عکسهای زیادی که با هم گرفته بودیم و هشت نامهٔ مرحوم دکتر محمد مصدق و شاید نامه‌های دیگر در چاه بیندازم تا از احتمال افتادن آنها به دست ساواک که در مظان مراقبت آنها بر خودم بودم دور شود. البته حالا افسوس زیاد می‌خورم، زیرا نامه‌های کیوان مشحون بود به نکته‌های ادبی و نقدهای زیاد از کتابهای آن روزگاران و یادهایی از رفقا و اشخاص فرهنگی که در آن سالها با ما محشور بودند و یا در محلات نویسندگی می‌کردند. بهرتقدیر رسیدن کتاب فرزانه تجدید یادی شد برای من از آن جریان و دراینجا هم مناسبتی ندارد به سبب واقعه بپردازم.

مرتضی کیوان جوانی فرهنگمند، مستعد و نویسندهٔ سخن شناس و عاشق تازگی و در دوستی بی‌شائبه و راستین بود. البته ساده بود و بی‌پیرایه. بهمین علت بود که غرق شد تا آنجا که جان خود را از دست داد. از ایامی که او در مجلهٔ بانو کار می‌کرد و سپس که به «جهان نو» پیوست و سردبیر این مجله شد کمتر روزی بود که از هم خبر نداشته باشیم. بسیاری عصرها را با هم گذراندیم. از چهارراه سر در سنگی (خانهٔ ما) به سوی خیابان نادری می‌رفتیم و سپس به کتابفروشی ابن سینا سری می‌کشیدیم و بازمی‌گشتیم. در کوهنوردی گاهی همراهی می‌کرد و چندبار در کوهنوردیهای توچال و ورجین و شهرستانک و جز آنها چند روزه با هم می‌بودیم. خوش سخن و دست و پاگرم و همراه و بی‌آلایش و متین و نکته‌دان و نکته یاب بود. شاید از سال ۱۳۲۷ بود که آرام آرام به همسخنی با رفقای توده‌ای بیشتر تمایل پیدا

کرد. طبعاً از جهان نو بتدریج برید ولی نشست وخاست خود را با من داشت. در همین دوره بود که به نوشته‌های «مرتجعانه» من خرده می‌گرفت و آنچه را نمی‌خواست روبرو به من بگوید بصورت نامه‌های مفصل و مطول می‌نوشت و به خانهٔ ما می‌داد و مرا از راه و روشی که در پیش می‌داشتم برحذر می‌داشت. تمایل نخستینش به حزب توده که عاقبت به دلسنگی تام و تمام بدان جمعیت منتهی شد حس سوءظن هم در او برانگیخته بود. برای اینکه سخنی به گزاف نگفته باشم ناچارم گفته‌ای را ازو گواه مطلب بیاورم.

خیال می‌کنم در سال ۱۳۳۰ بود که احمد اقتداری در یکی از کوچه‌های خیابان کاخ خانه‌ای اجاره کرده بود و من گاهی به او سر می‌زدم. یکی از روزها که من به خانهٔ او رفته بودم کیوان مرا دیده بود که از آنجا بیرون آمده بودم. چون اقتداری را نمی‌شناخت از قیافهٔ جنوبی اقتداری که شباهتی به پاکستانیها دارد تصور کرده بود اقتداری پاکستانی است و از عوامل انگلیسیها. یکی دو روز بعد که کیوان مرا دید به کنایه گفت منزل آن پاکستانی برای چه کاری رفته بودی! از حرفش تعجب کردم و چون پی‌جویی کردم و محل را گفت دریافتم مقصودش احمد اقتداری بوده است.

هشتاد صفحه از «بن بست» خاطراتی است که مصطفی فرزانه از کیوان به یاد داشته و بقیه متن نامه‌هایی است که کیوان از تهران به پاریس به فرزانه نوشته است (سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۱).

یگانه عکسی که از یادگارهای گذشته و همنشینی با کیوان برایم باقی مانده در سال هشتم آینده (۱۳۵۹) در صفحهٔ ۹۳۵ چاپ شده است. درین جا برای تجدید یاد از کیوان، مقدمهٔ آنچه را در زمستان ۱۳۵۷ راجع به او در مجلهٔ راهنمای کتاب چاپ کرده‌ام به مناسبت نشر کتاب «بن بست» درینجا می‌آورم.

* * *

«مرتضی کیوان از دوستان خوب و مهربان من در دوران جوانی بود. قریب هشت سال از زندگیم با او گذشت. در نیمی ازین سالها، روزی نبود که میانمان دیداری نباشد، خواه در دفتر مجلهٔ جهان نو و خواه در عمارت وزارت راه واقع در سه راه شاه که او در آنجا کار می‌کرد و خواه عصرها در خیابان نادری و استانبول که معمولاً با سیاوش کسرائی وهوشنگ ابتهاج و سیروس ذکاء و مصطفی فرزانه و کاووس جهانداری و جمعی دیگر قدم می‌زدیم و از جریانهای ادبی و فرهنگی صحبتها به میان می‌آمد، و بالاخره درمیان روستاها و کوهستانهای البرز که بارها و بارها با هم بودیم و من از لذت همصحبتی او بهره می‌بردم.

کیوان ازمردم همدان بود. نوجوان بود که به طهران آمد. خدمت اداری خود را در وزارت راه شروع کرد و در آنجا با «نامهٔ راه» آشنا شد. این مجله بعد به «راه نو» موسوم شد و کمی بعدتر به «جهان نو». بنیادگذار «راه» و «راه نو» محمد سعیدی بود و حسین حجازی سردبیر و گردانندهٔ آن. کیوان حیات فرهنگی خود را با این مجله‌ها که جنبهٔ ادبی و هنری و علمی داشت آغاز کرد و درین سیر سردبیری مجلهٔ «ناو» و سپس مجلهٔ «جهان نو» را پذیرفت.

از اولین کارهای او در «راه نو» که به یاد دارم نشر یکی از نامه‌های ناصرالدین شاه به ولیعهد بود (۱۳۲۴). طبع جویا و نهاد پویای کیوان ازین میدان پا را فراکشید و به دنیای تازه‌تری پاگذاشت. تازه‌یابی و نوجوئی ذوق او را برمی‌انگیخت که با ادبیات تازه‌تر وجهان فکری دیگر همسخنی کند. آنچه ازو در مجله‌های چپ‌تار سالهای ۱۳۲۸ بعد نشر شده است نمونه‌هایی است ازین تازه جوئیها.

کیوان، در جمع دوستان آن روز نادره‌ای بود کم مانند، ازین حیث که بسیار می‌خواند. مخصوصاً هم آنچه به ترجمه می‌رسید و ازین رهگذر با ادبیات غربی و بطور اخص ادبیات روسی و نوشته‌های هنری و اجتماعی مکتبهای چپ آشنائی می‌یافت و هم آنچه ازادبیات و متون فارسی در دسترس او قرار می‌گرفت. او درین وادی تشنهٔ ناآرام وسیراب ناپذیر بود. یادم است در تابستان سال ۱۳۳۱ (که اگرچه هنگام گرمی هیجانهای سیاسی بود) محمد جعفر محجوب و علی کسمائی و یکی دو نفر دیگر را برانگیخت که شاهنامه بخوانیم و به منزل می‌آمدند. محجوب شاهنامه می‌خواند و بحثهای دلپذیر می‌کردیم. اگرچه هریک از ما در سیاست آن روز عقیده‌ای خاص خویش داشتیم هنوز ادب فارسی پیوند دهنده میان همه بود، همانطور که صفا و صدق دوستی و لذت مباحثه و همصحبتی.

کیوان نثر را تندو روان و بی‌عیب و سریع می‌نوشت. درنوشتن مکتوب دوستانه پرتوان بود. افسوس که انبوه نامه‌های دلپذیر و خواندنی و پرمطلب او را از دست داده‌ام تا نشان دهم که او چسان نویسندگی را دوست می‌داشت و لذت می‌برد. از اینکه دریافتهای خودرا در زمینهٔ مباحث فرهنگی و آنچه می‌خواند به دوستان خود منتقل کندو به قلم نقد خوانده‌های خود را به دوستان بازگو کند.

درشعر نیز بی‌مایه نبود. مقداری از اشعارش درجهان نو و بعضی از نشریه‌های آن روزگار به چاپ رسیده است. بر مجموعهٔ شعر «ناصر نظمی» و برترجمهٔ محمد جعفر محجوب از «انتقام مروارید» اشتین بک مقدمه‌ای دارد و نیز بر بعضی کتابهای دیگر که نامشان یادم نیست.

وقتی مؤسسهٔ مطبوعاتی علی اکبر علمی در صدد برآمد نشریه‌ای در معرفی کتابهای جدید آغاز کند، چون دوستمان مهدی آذریزدی گردانندهٔ آن بود مرحوم کیوان سر از پا نشناخته به او مدد می‌رسانید. اما از آن نشریه که نامش «مجموعهٔ راهنمای کتاب» بود بیش از دو شماره انتشار نیافت.(طبعاً با مجلهٔ راهنمای کتاب که ده سال پس از آن انتشار یافت اشتباه نخواهد شد).

کیوان طبیعت را دوست می‌داشت. در سالهائی که به تناوب با حسین حجاری و ناصر و محسن مفخم و عباس شوقی و امین عالیمرد و مهندس فروزان ومهندس محمدی و عده‌ای دیگر به کوهنوردی می‌رفتیم او از یاران مقاوم و علاقه‌مند و استوار بود.

در سالهای ۲۸ و ۲۹ جمعمان به محمد جعفر محجوب و مسعود برزین و یکی دو نفر دیگر محدود می‌شد و بارها شد که دو به دو بودیم و از اوشان به شهرستانک، از حاجرود به لشکرک از این کوه به آن کوه دره‌های باشکوه را زیرپا می‌گذاشتیم.

کیوان از شرکت در حوزه‌های ادبی دوستانه ـ به دور از تفاوت آراء سیاسی، پرهیز نداشت. مثلاً در دفتر جهان نو که خانبابا طباطبائی، علی جواهرکلام، جعفر شریعتمدار و عبدالحسین زرین کوب، سیروس ذکاء، عباس شوقی، جمشید بهنام، فخری باطنی و عده‌ای دیگر از نویسندگان مجله می‌آمدند او هم می‌آمد و می‌گفت و می‌شنید. همچنین در جلسه‌ای که در منزل علی کسمائی و نیز در اجتماعاتی که در انجمن گیتی متعلق به محسن مفخم تشکیل می‌شد پایه ثابت بود. در منزل کسمائی چه مجادلات و برخوردهای فرهنگی که میان صاحبان عقاید مختلف نمی‌شد. خروس جنگیها (صباءپور و شیروانی و غریب و هوشنگ ایرانی) بودند و محمد جعفر محجوب ومحمود تفضلی و سیروس ذکاء و عده‌ای دیگر که نامشان را از یاد برده‌ام.

بازگوئی خاطرات گذشته از احوال دوستی با ذوق و باصفا، جوانمرد و خیرخواه که تیرباران شد ناگوار است. او چندی پس از ۲۸ مرداد با جمعی از افسران عضو حزب تودهٔ ایران گرفتار شد و همراه یازده نفر از این گروه کشته شد. هیچ از یادم نمی‌رود چهرهٔ معصوم او را در آن شبی که با جمعی از دوستان به منزلش دعوت شده بودیم تا ما را با نامزدش آشنا کند. در آن محفل عدهٔ زیادی بودند. زین‌العابدین رهنما و فرزندانش به مناسبت خویشی بودند و از دوستان نزدیکش بیش از چهار پنج نفر نبودیم. همین خانه بود که او را از پوری سلطانی جدا کرد و به کشتن کشانید. از آن روز که پیوند زناشویی بست چندی نپائید که از میان رفت. قصه‌ای از مردانگی او بنویسم تا دردی را که از مرگش در دل دارم روشن‌تر سازم.

چند روزی پیش از اینکه گرفتار شود به منزلم آمده بود و یک بسته محتوی عکسها و نامه‌ها و یادداشتهائی که از من داشت به کلفت خانه داده بود و رفته بود. بر روی آن بسته مضمونی از این قبیل نوشته بود «امانتهائی را که پیش من داشتی برگرداندیم...» چند روز بعد که خبر گرفتاریش را شنیدم دریافتم که او بیش از آن که می‌دانستم شریف و بزرگوار و انسان بود، چون دریافته بود که گرفتار شدنی است نخواسته بود درگرفتاری خود نامی از دوستش در اوراقش باشد و به آن دوست گرفتاری پیدا کند. بعدها از دوستان دیگر شنیدم همین جوانمردی و پایداری در دوستی را در حق آنها هم کرده بود.

کیوان به هنگام مرگ نزدیک به سی و سه سال داشت.

خدایش او را بیامرزاد و امثال مرا بخشوده گرداناد که پس از بیست و چهار سال نامش را توانسته‌ام از دل بر قلم بیاورم.

ایرج افشار

KITĀB AL-TABĪKH

By Ibn Sayyār al - Warraq. Edited by Kaj Ohrnberg and Sahban Mroueh. Helsinki 1987. 10, 343 (Studia Orientalia, 60).

کتاب الطبیخ ابن سیار الوراق متنی عربی است در هنر آشپزی و از روی نسخهٔ موجود در کتابخانه‌های بودلیان

(اکسمورد) و هلسینکی تصحیح و چاپ شده است. مقدمهٔ انگلیسی کتاب شمه‌ای است دربارهٔ کتابهای آشپزی که در زبان عربی موجود بوده و یا هست.

درین مقدمه اشاره‌ای هم به تأثیر طباخی مرسوم برد برمکیان ایرانی در طباخی عربی شده است. افسوس که برای این متن فهرست کلمات و مصطلحات تهیه نکرده‌اند ورنه بخوبی روشن می‌شد که تأثیر ایرانیان در طبخ عربی از راه پی بردن به کلمات و مصطلحات بسیار آسان است. در همین کتاب برماورد، لون شاهی، کردباجات، سوسحات، لوبیایات، دیکبریکات، زیرباجات، اسفیدباجات، بستانیات، نارباجات، لوریق، فالوذج، خشکنانج، ساذج، جوارشات و جز اینها یادگارهایی است ازتأثیر و نفوذ و رواج آشپزی ایرانی در سرزمینهای عربی.

COLLECTION OF THE SOURCES FOR THE HISTORY OF PRE- ISLAMIQUG CENTRAL ASIA.

آکادمی علوم مجارستان به مدیریت‌ونظارت ایرانشناس‌نامور Janos Harmatta از چند سال پیش سلسله انتشاراتی را به نام مذکور در فوق بنیاد نهاد که همه مجلدات آن حاوی مقاله‌های درجه اول علمی و تخصصی است و چون بسیاری از مندرجات آنهابا تمدن ایران مرتبط است فهرست مندرجات را به همان صورت اصلی می‌آوریم تا علاقه‌مندان بهتر بتوانند به آنچه می‌خواهند دستیابی پیدا کنند.

Vol. I

Prolegomena to the Sources on the History of Pre - Islamic Central Asia. 1979.

Vol. II

Studies in the Sources on the History of Pre- Islamic Central Asia. 1979.

Vol. III

From Hecataeus to Al- Huwarizmi. Bactrian, Pahlavi, Soghdian, Persian, Sanskrit, Syriac, Arabic, Chinese, Greek and Latin Sourses for the History of Pre- Islamic Central Asia. 1984.

Vol. IV

From Alexander the Great to Kül Tegin. 1990.

فهرست مندرجات آنها درصفحات ۵۷۴ـ۵۷۶ دیده شود.

BETWEEN THE DANUBE AND THE CAUCASUS

Oriental Sources on the History of the Peoples of Central and South Eastern Europe. Edited by György Kara. Budapest. Akadémiai Kiado. 1987. 372 p.

«میان دانوب و قفقاز» مجموعهٔ هجده مقاله است دربارهٔ منابع شرقی مربوط به تاریخ مردم اروپای مرکزی وجنوب شرقی یعنی منطقه‌ای که عثمانیها بر آن نواحی نفوذ و حکومت داشتند و این است فهرست مندرجات کتاب.

B. A. Cvetkova — منابع عثمانی مربوط به نهضت مقاومت قشونی علیه عثمانی در بلغار

G. David — نظام مالی در سنجاق هنگری

VOL. I

I. GREEK AND LATIN SOURCES

II. BYZANTINE SOURCES

III. OLD IRANIAN SOURCES

IV. MIDDLE IRANIAN SOURCES

V. OLD INDIAN SOURCES

VI. ARAMAIC SOURCES

VII. SYRIAN SOURCES

VIII. ARABIC SOURCES

IX. CHINESE SOURCES

X. TIBETAN SOURCES

XI. NUMISMATIC SOURCES

XII. ARCHAEOLOGICAL SOURCES

VOL. II

VOL. III

VOL. IV

دیپلماسی عثمانی وعدم تعهد میان ترک ویونان در ۱۸۴۰	N. A. Dulina
صاحبقران و مهدی در دورهٔ سلیمان سلطان عثمانی	B. Flemming
مجملی دربارهٔ جغرافیای سرزمینهای شمال مدیترانه وکنار دریای سیاه	
به زبان فارسی از دورهٔ تیموری	P. Golden
تفتیش و تیمور	A. P. Grigar'ev
متنی جغرافیایی و تاریخی از دفاتر عثمانی	T. Halasi- kun
منبعی ترکی دربارهٔ «ورس» درهنگری درآخر قرن شانزدهم	A. Horvath
احسپها در تشکیلات نظامی عثمانی در قرون شانزدهم	J. Kaldy- Nagy
کتیبه‌ای به خط «رونی» از کنار دانوب	I. Vasary
برلیغ ابراهیم و صاحب گرای	I. Vasary
مبدأ قانون یسی چری	I. Petrosian
سندی تاریخی به خط اویرات	A. G. Sazykin
منبع تازه‌یاب عبری دربارهٔ تاریخ یهودیهای هنگری در قرون وسطی	A. Scheiber
سندی ارمنی ـ قبچاقی از سال ۱۶۴۰	E. Schatz
وضع حشم داری و رسورداری درگرجستان سال ۱۵۹۵	M. Svanidze
دو دفتر تحریر از عهد سلطان مراد سوم	E. Vass
جامعهٔ ارمنی در فیلی پوپولیس	B. L. Zekiyan

هلند

دوفرهنگ فارسی ـ از انتشارات بریل

ـ ۱ ـ

DICTIONNAIRE PERSAN - FRANÇAIS

Par Gilbert Lazard avec l'assistance de Mehdi Ghavam- Nezad.

Leiden. E.J. Brill. 1990. 482 p.

مقدمهٔ کوتاه ژیلبر لازار گویای هدف و روش و نظمی است که در تألیف این اثر ارزشمند به‌کار گرفته شده است.

این فرهنگ لغتنامهٔ واژه‌هائی است که روزمره در زبان فارسی تداول دارد. کسانی که می‌خواهند بدانند کلمه‌ای فارسی را به فرانسه چه می‌گویند بهترین مرجع است. لازار زبانشناس است و در زبان فارسی و گویشهای آن ژرف نگری علمی براساس متون کهن فارسی و استمرار دائمی در زبان جاری از راه خواندن جراید و مجلات و مکالمه دارد و به تمام جوانب دستوری و آوایی و فقه‌اللغه‌ای آن آشنایی کامل دارد و سخنش از صحت عاری نیست. لازار کوشیده است به مراجعه کننده بیش از دو سه مترادف برای هر یک کلمه عرضه نکند تا مراجعه کننده گیج و سردرگم نشود و به آسانی توانا باشد که کلمهٔ خوب مورد نظر و مفهوم صحیح را اختیار کند. مثلاً برای شترگاو پلنگ کلمهٔ Mélange را آورده. البته معادلی است که تمام مفهوم را دربرنمی‌گیرد. شتر گاو پلنگ مخلوطی است بی‌تناسب. درحالی که گاهی اجزا مخلوط ممکن است به یکدیگر تجانس داشته باشد. ولی حق با اوست ازین روی که مراجعه کننده را از دودلی دور کند و معنایی را که نزدیک به واژه است به او بدهد.

تریشه معادل تراشه دانسته شده و معانی تراشه émonde, éclat, copeau, rongure نوشته شده است. ضمناً تریشه در گویشهای مرکزی ایران به معنی خیابان باریکی است که در چهار طرف باغ ایجاد می‌کند.

طراز که مساوی تراز گفته شده اگر با «ط» باشد به معنی ردیف بالا و طبقهٔ اعلی است مانند فقهای طراز اول که در زمان قانون اساسی پیشین ایران ذکر می‌شد و هیچگاه درین موارد «تراز» استعمال نمی‌شود. ضمناً «طراز» معنی طریح (تر به) هم دارد.

ـ۲ـ

ENGLISH - PERSIAN DICTIONARY OF LEGAL AND COMMERCIAL TERMS.

فرهنگ اصطلاحات حقوقی و بازرگانی انگلیسی به فارسی.
By K. Fahim, J. Halibion and F. Vittor. Leiden. E.J. Brill. 1989. 81 p.

این فرهنگ به مناسبت دعاوی حقوقی و بازرگانی که در دادگاه بین‌المللی لاهه پیش آمد (میان ایران و امریکا) تدوین و چاپ شده است.

انتشارات تازهٔ بریل

Kraemer, J. L.
Humanism in the Renaissance of Islam. The Cultural Revival During the Buide Age. Leiden. 1992. 364 p.

Musche, Brigitte
Vorderasiatischer Schmuck von den Anfängen bis zur Zeit der Achaemeniden. Leiden. 1992. IXX, 306 p.

Vogeslang, W. J.
The Rise and Organisation of the Achaemenid Empire. The Eastern Iranian Evidence. Leiden. 1992, XII, 246 p.

Wallinga, H. T.
Ships and Sea- Power before the Great Persian War. Leiden, 1992. 248 p.

اکبرنامه
از شیخ ابوالفضل علامی ـ به تصحیح مولوی آغا احمد علی و مولوی عبدالرحیم. ازطرف آشیانیک سوسیتی. تجدید چاپ. دهلی. کتاب پبلشنگ هاوس. ۱۹۷۷. جلد اول. ۴۷+۳۷۰ ص.

تجدید چاپ لوحی است از روی چاپ اول (۱۸۷۷) توسط Kitab Publishing House (دهلی).

غزلهای حافظ
بر اساس مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف از سیف جام هروی همعصر حافظ. بهاهتمام نذیراحمد. دهلی نو. خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران. ۱۹۹۱. وزیری. ۲۰۰ ص.

این کتاب حکایت از کوشش تازه‌ای دارد از دکتر نذیراحمد در معرفی شعر حافظ براساس نسخه‌ای قدیم. نذیراحمد نسخهٔ خطی «مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف» گردآوری سیف جام هروی را (که از سال ۸۰۴ به بعد به

ترتیب آن نسخه پرداخته بوده) در هندوستان به دست آورده و با نسخههای معتبر دیگر مقابله کرده است.
۱۲۷ غزل و قطعه درین چاپ آمده است.

انتخاب نثر معاصر فارسی

ترتیب دکتر محمداسلم خان و دکتر شریف حسین قاسمی. دهلی. بخش فارسی دانشگاه دهلی. ۱۹۹۱. رقعی. ۲۲۸ ص.

چهل و یک مقاله و نوشتهٔ ادبی است از دکتر حائری ـ دکتر یارشاطر ـ دکتر شادمان ـ دکتر یوسفی ـ علی دشتی ـ اقبال آشتیانی ـ دکتر زرین‌کوب ـ دکتر صناعی ـ مجتبی مینوی ـ سعید نفیسی ـ دکتر صورتگر ـ محمد حجازی ـ جمالزاده ـ صادق چوبک ـ شین پرتو ـ اعتصام‌الملک ـ آل احمد ـ صمد بهرنگی ـ هدایت ـ غلامحسین ساعدی.

THE SHAH JAHAN NAMA OF 'INAYAT KHAN

An abridged History of the Mughal Emperor Shah Jahan, compiled by His Royal Librarian. Edited and completed by W.E. Begley and Z. A. Desai. Delhi, Oxford University Press. 1990.

شاه جهان نامه نگارش عنایت خان داروغهٔ کتابخانهٔ شاه جهان گورکانی است و تلخیص سه مجلّد پادشاهنامه‌ای است که در وقایع سلطنت آن پادشاه نوشته شده بود. بعدها این تلخیص توسط A. F. Fuller به انگلیسی ترجمه شده است (فولر در سال ۱۸۶۷ درگذشت). نسخهٔ این ترجمه درکتابخانهٔموزهٔ بریتانیا محفوظ مانده است واینک و. بگلی استاد تاریخ هنر هند و ممالک اسلامی و ض. دیسای مدیر سابق قسمت کتیبه‌های مؤسسه باستانشناسی هند آن را با الحاق چند محلس تصویر مرتبط به چاپ رسانیده‌اند و فهرست منظم گویای خوبی برای آن تهیه کرده‌اند.

SUFISM IN INDIA

By S. A. H. Abidi. Delhi, Wishwa Prakashan, 1992. 157 p.

مجموعه‌ای است از نه مقاله با عناوین: اسلام به هنگام آغاز شدن ـ بلوغ مرکز مهم تصوف ـ منصور حلاج ـ سهم صوفیه در زبان و ادبیات فارسی ـ تأثیر حافظ بر جریان فکری برهمو سمج، که مؤسس آن راجا رام مهان ری نام داشت ـ تصوف هندی و صوفیهٔ مسلمان در هندوستان ـ مهمتی پرن ناث از صوفیهٔ مهم قرن هفدهم میلادی ـ آثار فلسفهٔ هند و در شعر فارسی ـ تلاقی صوفیه و یوگائیها.

دکتر امیرحسن عابدی استاد زبان فارسی و رئیس پیشین شعبهٔ آن زبان دردانشگاه دهلی از ایرانشناسان بنام هند و از دوستداران ادبیات فارسی است و چند ده کتاب درین زمینه ازو در دست است.

چندکتاب و نشریه از هند

آقای س. م. رازالله انصاری از محققان مامور هندوستان در رشتهٔ تاریخ پزشکی و علوم که برای شرکت در کنگرهٔ تاریخ پزشکی به تهران آمده بود چند نشریه به تحفهٔ سفر آورد و مجلهٔ آینده را از پژوهشهای تازه در هندوستان آگاه کرد.

دکتر انصاری عضو انجمن تاریخ پزشکی و علوم وابسته به جامعهٔ همدرد (دهلی) است و نیزعضو گروه روانی دانشگاه اسلامی علیگره. همچنین ازاعضای چهارگانهٔ هیأت تحریری مجلهٔ مذکور در ذیل است:

Studies in History of Medicine and Science

این مجله از مجله‌هایی است که بسیاری از مقاله‌های آن همیشه مرتبط با تاریخ پزشکی ممالک اسلامی و مخصوصاً نوشته‌های علمی وطبی در زبان فارسی است. از این مجله تاکنون یازده مجلد نشر شده است. آخرین دفتر آن که جلدهای دهم و یازدهم (سال ۱۹۸۶ـ ۱۹۸۷) است شش مقاله در زمینهٔ تاریخ پزشکی و سه مقاله در زمینهٔ تاریخ

علوم دربردارد. مقاله‌های پزشکی عبارت است از معرفی طب فیروزشاهی در علم معالجهٔ پرندگان تألیف شاهقلی، همراه متن فارسی آن رساله (تصحیح س. ظل الرحمن) ـ شرقشناسان و پزشکی اسلامی (از حکیم محمد سعید)ـ جراحی در نوشته‌های عربی مربوط به پزشکی (از فرید سامی حداد) ـ اسباب صروریه (از الطاف احمد عرمی) ـ پزشکان وعلوم پزشکی در آسیای میانه در قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی ـ طب یونانی به عربی در روزگار سلسلهٔ قطب شاهی (از حکیم عبدالباری).

مقاله‌های مربوط به تاریخ علوم عبارت است از: رشیدالدین فضل‌الله همدانی مورخ و عالم مشهور (از نذیراحمد) ـابزارهای اسطرلاب در دورهٔ سلاطین دهلی و مغولی هند (از یوکیو اهاشی) ـ دربارهٔ معمی از ریجهای خاور نزدیک و میانه (از عبدالله زاده ـ ترجمه از روسی).

در شماره ۳ و ۴ سال نهم (۱۹۸۵) این مقالات دیده می‌شود: ابن نفیس و کتاب موجزالقانون (از امین کهیا) ـ نسخهٔ تازه‌ای از طب‌النبی تألیف سیوطی (از حکیم الطاف احمد عرمی) ـ ریاض عالمگیری (نسخهٔ طبی) (از حکیم ایوب علی) ـ مطالعه دربارهٔ تذکرهٔ شریفی (از حکیم محمود اشرف) ـ قرابادین (از جاوید اشرف) ـ مرآت الحساب (از حبیبه مظفروا) ـ قانون ناصری به فارسی در اسطرلاب (از م. ن. ماتور) ـ ترجمهٔ فارسی Brhatsamhita نوشتهٔ «ورهمیهرا» (از فرح علی حلالی و زارالله انصاری) ـ رسالهٔ نبید به عربی از قسطا بن لوقا (توسط حکیم س. ظل‌الرحمن).

آقای دکتر انصاری مقالهٔ مفیدی هم درمعرفی مجلد تألیمات پزشکی نگارش فؤاد سزگین نوشته است که در سال هفتم مجلهٔ مذکور به چاپ رسیده است.

از نوشته‌های دیگر مربوط به تاریخ پزشکی که به انگلیسی در هند چاپ شده و آقای دکتر انصاری نسخه‌ای از آن را ازراه لطف آورده است و باید ذکرش گفته شود رساله‌ای است از حکیم عبدالحمید تحت عنوان:

Exchanges Between India and Central Asia in the Field of Medcine. (Delhi, 1986). 60 p.

دراین رسالهٔ مفید سرگذشت چهل پنجاه پزشک مشهور که در بلاد هندوستان طبابت می‌کرده‌اند جمع آوری شده است. حکیم عبدالحمید برادر بزرگ حکیم محمد سعیدست. این دو برادر تأسیسات مهمی در هندوستان و پاکستان به نام همدرد ایجاد کرده‌اند و شهرت جهانی یافته است.

میرزا محمد خان قزوینی و تحقیق و بررسی در آثار او

نام کتاب دیگری است که آقای دکتر انصاری با خویش آورده بود و آن تألیف دکتر شوکت نهال انصاری همسر خودشان است. کتاب با مقدمهٔ نذیراحمد جزو انتشارات شعبهٔ فارسی جامعهٔ ملیهٔ اسلامیه (دهلی نو) به چاپ رسیده است. گزارشی است دربارهٔ کوششهای تحقیقاتی محمد قزوینی. سراسر رساله (دویست صفحه) به زبان فارسی است.

* * *

دیگر کتابهای رسیدهٔ دیگر

FLORIDA INTRENATIONA UNIVERSITY PRESS (Miami)

☐ **Espostio, J. L. -The Iranian Revolution. Its Global Impact. 1990. 346 p.**

مقالات از نویسندگان مختلف است اعم از ایرانی (روح‌الله رمضانی، فرهنگ رجائی، شاهرخ اخوی) و خارجی.

INDIANA UNIVERSITY PRESS (Bloomingtion)

☐ **Hunter, Sh. T. -Iran and the World. Continuty in a Revolution Decade. 1990. 254 p.**

☐ **Ramazani, R. K. (ed.)- Iran's Revolution. The Search for Consensus. 1990. 148 p.**

حاوی هفت مقاله است از چند محقق مربوط به تاریخ معاصر ایران از جمله آنتونی پارسونز سفیر انگلیس در ایران.

CORNELL UNIVERSITY PRESS (London)

☐ Amanat, A. - Resurrection and Renewal. A Making of the Babi Movement in Iran, 1844 - 1860. 1989. 461 p.

STATE UNIVERSITY OF NEW YORK PRESS (Albany)

☐ Amir Arjomand , Said - From Nationalism to Revolutionary Islam. Foreword by E. Gellner 1984. 256 p.

مجموعهٔ ده مقاله است از جمله از سعید امیر ارجمند، ریچارد کوتام، فرهاد کاظمی و دیگران.

UNIVERSITY OF TEXAS PRESS (Austin)

☐ Olron, Robert - The Emergence of Kurdish Nationalism and the Sheikh Said. Rebellion, 1880- 1925. 1989. 19+229 p.

UNIVERSITY OF UTAII PRESS (Salt Lake City)

☐ Behnam, M.R. - Cultural Foundations of Iranian Politics. 1986. 188 p.

☐ Cannon, Byron - Politics of Law and the Courts in Ninteenth Century Egypt. 1988. 329 p.

☐ Najmabadi, A. - Land Reform and Social Change in Iran. 1987. 246 p.

☐ Swagman, Ch. F. - Development and Change in Highland Yemen. 1988. 200 p.

سیصد سال کتابفروشی

HET OOSTERS ANTIQUARIUM

(Formerly of E.J. Brill)

مؤسسهٔ بریل در شهر لیدن (هلند) یکی از قدیمی‌ترین مؤسسات کتابفروشی و نشر کتاب در زمینهٔ کتابهای شرقشناسی است. شهرتش عالمگیر است و از سال ۱٦۸۳ (قرن هفدهم) به این کار پرداخته است، یعنی سیصد سال. از کارهای عمده و اساسی این مؤسسه سالهای دراز خرید و فروش کتابهای دست دوم و قدیمی بود و هرچند یکبار فهرستی از همین کتابهایی منتشر می‌کرد و با اینکه کتابها را به بهای گران می‌فروخت زود هم آنچه داشت فروخته می‌شد، زیرا آداب کار را خوب می‌داند.

اخیراً در فهرستی که با نام دیگری (Het Oosters Antiquarium) برایمان رسید معلوم شد که قسمت کتابفروشی دست دوم و قدیمی مؤسسهٔ بریل واگذار شده و تغییر نام داده و R. Smitskamp که سالهای دراز در آن مؤسسه، آن قسمت را اداره می‌کرده است اکنون مستقلاً این کار را در عهده دارد.

برای علاقه‌مندان نام و نشانی جدید را به چاپ می‌رسانیم.

HET OOSTERS ANTIQUARIUM
R. Smitskamp
Nieuwe Rijn 2
2312 JB Leiden
The Netherlands

فهرست مندرجات سالانه
(سال هجدهم - ۱۳۷۱)

A TREASURY OF EARLY IRANIAN PHOTOGRAPHS

Compiled by Iraj Afshar

به کوشش ایرج افشار

اینده

مجلهٔ فرهنگ و پژوهشهای ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)

بنیادگذار و نخستین صاحب امتیاز (درسالهای ۱۳۰۴ـ ۱۳۴۰، چهار دوره): دکتر محمود افشار

صاحب امتیاز و مدیرمسئول کنونی: ایرج افشار

همکاران مدیر: کریم اصفهانیان (مدیر امور اداری) ـ بابک افشار (مدیر داخلی)

محمد رسول دریاگشت (مدیر امور چاپی) ـ قدرت‌الله روشنی زعفرانلو (مدیرامور همکاری)

بهرام، کوشیار و آرش افشار

مقالات و نامه برای مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود

نشانی پستی مدیرمجله: صندوق پستی ۵۸۳-۱۹۵۷۵ـ نیاوران (تهران)ـ ایران

نامه‌های مربوط به امور اداری به نشانی ذیل ارسال شود.

نشانی پستی دفتر مجله: صندوق پستی ۳۱۴۱-۱۹۳۹۵ـ تجریش (تهران)ـ ایران

تلفن دفتر ۲۷۰۸۱۵، تلفن خانهٔ مدیر: ۲۸۳۲۵۴

محل دفتر اداری: تجریش ـ باغ فردوس ـ چهارراه زعفرانیه ـ کوچهٔ بخشایش (عارف نسب)ـ کوچهٔ لادن ـ
باغ موقوفات دکتر محمود افشار ـ شمارهٔ ۸

دفتر مجله روزهای یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه ساعت ۹ـ۱۳ برای پرداخت وجه اشتراک باز است.

بهای اشتراک سال ۱۳۷۲ ایران

برای افراد: یازده هزار ریال (اگر شخصاً نپردازند و بناچاری نماینده فرستاده شود دوازده هزار ریال)

برای مؤسسات دوازده هزار ریال ـ برای دانشجویان: هشت هزار ریال.

بهای اشتراک برای کشورهای دیگر

هوائی پنجاه دلار

به حساب پس‌انداز شمارهٔ ۹۵۰۰۶۸ (ایرج افشار) شعبهٔ ۸۲۰ بانک صادرات ایران ـ
چهارراه زعفرانیه ـ تجریش پرداخت شود.

چون ارسال مجله به خارج دشواریها دارد (مخصوصاً به مناسبت گران شدن پست) ترجیح می‌دهیم علاقه‌مندان مجله را توسط دوستان و خویشان خود بخواهند، به این بها:

اروپا و آسیا: بیست هزار ریال (هوائی)ـ امریکا و ژاپن و استرالیا: بیست و پنج هزار ریال (هوائی)

پست زمینی همه‌جا: پانزده هزار ریال

از ایرانیان مقیم خارج خواهشمندیم نماینده‌ای را در تهران معرفی کنند تا در پایان هر سال نامبرده را آگاه گردانیم تا در صورت تمایل شما به تجدید اشتراک، وجه را بپردازند. زیرا، مکاتبه با خارج گران است و غالباً هم به بیجوابی برگدار می‌شود ورنه مجبور به قطع مجله می‌شویم.

لطفاً وجه اشتراک سال ۱۳۷۲ را تا آخر خرداد بوسیلهٔ چک و یا توسط شعب بانک ملی ایران به نام ایرج افشار به حساب شمارهٔ ۱۷۹۵ نزد بانک ملی ایران، باغ فردوس (شعبهٔ دویست و سی) شمیران پرداخت و فتوکپی قبض بانکی را بطور سفارشی حتماً ارسال فرمائید. در غیر این صورت ما از پرداخت حق اشتراک مطلع نخواهیم شد. متأسفانه بانک رأساً اطلاع کاملی به ما نمی‌دهد. در صورتی که وجه اشتراک حداکثر تا آخر شهریور سال ۱۳۷۲ پرداخت نشود دلالت دارد که به نفرستادن آن علاقه دارید.

اگر شماره‌ای از مجله توسط پست نرسد و یا معیوب باشد لطفاً پیش از انتشار شمارهٔ بعدی ما را آگاه فرمائید. ورنه از ارسال مجدد آن معذوریم.

AYANDEH

JOURNAL OF IRANIAN STUDIES

Founded in 1925
by Dr. Mahmood Afshar

INCLUDING ARTICLES OF IRANIAN HISTORY
PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE,
BIBLIOGRAPHY, BOOK REVIEWS OF
PERSIAN BOOKS AND FOREIGN BOOKS
CONCERNING IRAN

Editor: IRAJ AFSHAR

All comments and articles should be
addressed to the editor:

P.O. Box 19575-583
Niyavaran, Tehran, Iran

Subscription Representative
Asia Department
Otto Harrassowitz
Postfach 2929
Wiesbaden, Germany

Administration:
Babak, Bahram, Kushyar and Arash Afshar.
Karim Esfahaniyan, Q. Rowshani Zafaranlu,
M.R. Daryagasht

Account No.: IRAJ AFSHAR, 950068, Branch 820,
Bank Saderat Iran.
Chaharrahe Zafaraniyeh, Tajrish, Tehran. Iran

Vol. 18. No. 7-12
(1992-1993)

۲۷۵ تومان